تاریخ عرب

This is an authorized Persian translation of
History of the Arabs
By Philip K. Hitti
Macmillan Co. Ltd., London, and St. Martin's Press, New York
Translated by A. Pāyandeh
Āgah Publishing House, Tehran, 1988
Reprinted 2002

حتی، فیلیپ خوری، ۱۸۸۶ - Hitti, Philip khuri
تاریخ عرب /فیلیپ خلیل حتی؛ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. ـــــ [ویرایش ۲؟]
[تهران]: آگاه: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
چهل، ۱۰۵۹ ص.: مصور، نقشه، جدول، عکس، نمودار. ISBN 964-416-191-2
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی: History of the Arabs.
چاپ قبلی: آگاه: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ سوم.
۱. کشورهای اسلامی ـــ تاریخ. ۲. کشورهای عربی ـــ تاریخ. ۳. اسلام ـــ تاریخ.
۴. تمدن اسلامی. الف. پاینده، ابوالقاسم، ۱۲۸۷ - ۱۳۶۳، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.
DS۳۵/۶۳ /ح ۲ ت ۲ ۹۰۹/۰۹۷۶۷۱
۱۳۸۰
کتابخانهٔ ملی ایران ۸۰م - ۱۴۶۴۹

با همکاری

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تاریخ عرب
فیلیپ خوری حتّی
ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده
(چاپ اول: چاپخانهٔ شفق تبریز، ۱۳۴۴؛ چاپ دوم: آگاه، ۱۳۶۶)
چاپ سوم زمستان ۱۳۸۰، لیتوگرافی کوهرنگ، چاپ دیدآور، صحافی ایران‌کتاب
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
همهٔ حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است
E-mail: agah@neda.net

شابک ۲-۱۹۱-۴۱۶-۹۶۴ ISBN 964-416-191-2

این کتاب بوسیلهٔ شادروان ابوالقاسم پاینده از روی ترجمهٔ عربی به فارسی درآمده و از طرف آقای فتح‌الله مجتبائی با متن انگلیسی دقیقاً مقابله و ویرایش شده است. نظر به نایاب بودن این کتاب بخاطر تیراژ کم ۱۵۰۰ نسخه‌ای آن در چاپ اول (۱۳٤٤)، متن اصلاح شدهٔ آن برای چاپ دوم در اختیار مؤسسهٔ انتشارات آگاه گذاشته شد. اکنون که کار چاپ کتاب به پایان می‌رسد، سازمان لازم می‌داند که همراه با طلب آمرزش برای مترجم از زحمات آقای مجتبائی و نیز آقای دکتر محمدحسین روحانی که پیشگفتار کتاب را نوشته‌اند سپاسگزاری کند.

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

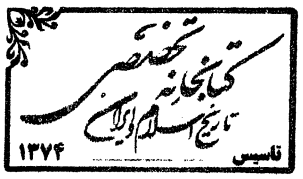



پیشگفتار

سخنی در بارهٔ تاریخ عرب

از محمد حسین روحانی

فیلیپ خلیل حتی (Hitti) از مورخان بلندآوازهٔ همروزگار، وکتاب تاریخ او از مآخذ ارزشمند برای پژوهش دربارهٔ تاریخ اسلام و عرب است. نگارندهٔ این کتاب دارای آیین مسیحی است. پیداست مورخی که با ما همکیش و هم‌اندیش نباشد می‌تواند ــ و حتی حق دارد ــ در جاهایی داوریهایی بکند و سخنانی بگوید که با آنچه ما به سان باورهای دینی برگزیده‌ایم ناسازگار نماید، و شاید نیز برخی از نازکدلان را برنجاند. مترجم دانشمند این کتاب، شادروان ابوالقاسم پاینده، جای بجای در پانوشتهای کتاب، آن‌جاها که مطالبی از آن‌گونه داشته است، نوشته‌اند که برای برداشت ما از این دیدگاهها به پیشگفتار کتاب نگریسته شود. گویا ایشان به‌هنگام ترجمه فرصت آن را نیافته‌اند که این پیشگفتار را بنگارند، و اکنون نیز که چاپ دوم این کتاب انجام می‌شود، متأسفانه روی در خاك نهفته‌اند. از این رو، **سازمان انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی** مرا فرموده است که این کار را انجام دهم و به‌آماده‌سازی این پیشگفتار بپردازم. اما دربارهٔ شیوهٔ کار و بنیاد زندگی خود می‌توانم این نکته را یادآوری کنم که اهل «ردیه نویسی» نیستم، و هرگز بر آن نبوده‌ام و نیستم که با دیگران برای رویارویی با باورهای ایشان به ستیز برخیزم. آنچه دراینجا آورده می‌شود نشان دهندهٔ باورهای ما مسلمانان شیعهٔ دوازده امامی دربارهٔ برخی مطالب عرضه شده دراین کتاب است. این دیدگاهها را به ترتیب صفحات این کتاب می‌آوریم:

۱ــ صص ۱۰۷و۱۰۸. دکتر حتی در اینجا می‌گوید: «ظهور کنده تنها به خـودی خود مهم نیست، بلکه این نخستین کوششی است که در عربستان برای پیوستن گروهی از قبایل به دور

یك قدرت و یك رئیس انجام شده و، بنابراین، عمل کندیان پیش از وحدت حجاز و ظهور محمد (ص) بوده است.»

نگارنده خود در فصلهای پیشین دربارهٔ دولتهای باستانی عربستان سخن گفته است، و از این رو شگفت می‌نماید که در اینجا پایه‌گذاری دولت کنده در سدهٔ پنجم پیش از میلاد را «نخستین» کوشش از سوی اعراب برای پایه‌گذاری یك دولت نیرومند مرکزی بداند. در حقیقت، حتی در پایانهای هزارهٔ دوم پیش از میلاد، این کار انجام گرفته بوده است. پژوهشگران دربارهٔ تمدن عربستان جنوبی گفته‌اند که در این پهنه، در روزگارهای باستانی، پنج دولت می‌زیسته است: ۱) معین، که پایتخت آن جوف یمنی بوده است. ۲) سبأ درجنوب آن، که پایتختش مأرب با آن آب‌بندهای سترگ و شیوهٔ آبیاری و کشاورزی پیشرفته بوده، و رفته‌رفته گسترده‌ترین بخشهای عربستان جنوبی را به زیر فرمان خود درآورده است. این دولت نخست «سبأ» نامیده می‌شده، سپس نام آن «سبأ و ذی‌ریدان» شده، و آنگاه عنوان «سبأ و ذی‌ریدان و حضرموت و یمنت و اعراب آن در تهایم و کوهستانها» به خود گرفته است. ۳) قتبان در جنوب باختری سبأ، که پایتخت آن تمنع بوده است. ۴) کشور اوسانی درجنوب قتبان. ۵) حضرموت، که پایتخت آن، گاه ظفار و گاهی شبوه بوده است. همهٔ اینها دارای تمدن ریشه‌دار، دستگاه دیوانسالاری استوار و جنگ و ستیز و کشورگشایی و بازرگانی درونی و برونی و دریایی و زمینی گسترده بوده‌اند.[۱]

۲ــ ص ۱۱۶. نویسنده می‌گوید: «نثر مسجع را که غیبگویان و کاهنان به‌کار می‌برده‌اند، در راه تکامل هنر شعر، مرحلهٔ اول باید شمرد. در قرآن نمونه‌هایی از این اسلوب هست».

دربارهٔ همانندی آیات قرآن مجید با شعر یا سخن کاهنان (ولی به ویژه شعر)، ازهمان نخستین روز بعثت حضرت محمد پیغمبر اسلام (ص) به پیامبری، سخن فراوان بوده است، به‌گونه‌ای که بسی گسترده در قرآن بازتاب یافته است. «بازمی‌گویند: اینها خوابهای آشفته است؛ بلکه آنها را به دروغ به‌هم برافته است؛ بلکه او سخنسرایی است.»[۲] «می‌گویند: آیا ما خدایان خود را برای سخنسرایی دیوانه رها کنیم.»[۳] «باز می‌گویند: او سخنسرایی است که گردشهای بد روزگار یا مرگ را دربارهٔ او می‌بیوسیم.»[۴] در قرآن مجید آیه‌هایی که وزن کامل عروضی دارند کم نیستند: لیس للانسان الاما سعی؛[۵] و یرزقه من حیث لایحتسب؛[۶] و اخرجت الارض اثقالها؛[۷] والذاریات ذروا، فالحاملات وقرا، فالجاریات یسرا، فالمقسمات امرا[۸]... و از این دست، بسی فراوان به ویژه در سوره‌های مکی و سوره‌های پایان قرآن دیده می‌شود. ولی قرآن مجید، خود، به سختی سخنسرا یا کاهن بودن پیامبر (ص) را رد می‌کند: «ای پیامبر، به مردم هشدار بده که تو در پرتو بخشایش پروردگارت نه کاهنی نه دیوانه؛[۹] این قرآن سخن کاهن نیست؛[۱۰] نه ما به پیامبرمان محمد (ص) شعر آموختیم نه آن سزاوار اوست؛ این

به‌جز یك یادآوری، و قرآنی آشکارکنندهٔ درستی از نادرستی نیست.»[۱۱] آنچه در این زمینه مهم است جنبهٔ معنوی آیات قرآنی است که با سخن کاهنان وسخنسرایان تفاوت بنیادی دارد. ایـن است آن حد فاصل استوار میان قـرآن وآن سخنان. آنچه عربهای درس‌خوانده یا ناخواندهٔ روزگار پیامبر را از خود بیخود می‌کـرد و از ایشان دل می‌ربود و ایشان را با شنیدن حتی یك آیه به آیین اسلام می‌کشاند، همین جنبهٔ معنوی قرآن مجید (افزون برزیباییهای بی‌مانند لفظی) بود و هست که می‌دیدند سخن شاعران وکاهنان بیان عواطف شخصی وخودی است و این قرآن در پی بنیادگذاردن تمدن و فرهنگی بزرگ است.

۳ــ ص ۱۴۷. از محتوای سخن نویسنده در اینجا بر می‌آیـدکـه پیامبر اسلام به‌گونه‌ای ناگهانی به مدینه کـوچیده است. حال آنکه این کـار زمینه‌ای استوار داشته است و بـا پیشبینی‌هـای بـایسته انجـام شده است. داستان دقیق‌تر و مفصل‌تر هجرت پیـامبر (ص) بدین‌گونه است: دو سال پیش از هجرت پیامبر به مدینه (در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۶۲۲ میلادی)، پیامبر ــ چنان‌که شیوهٔ او بود و همه ساله به هنگام حج آیین خود را بر قبایل عربی عرضه می‌داشت ــ بـا گـروهی از قبیلهٔ خزرج دیدارکرد و ایشان را به‌آیین اسلام خواند. اینان خبر او را شنیده بودند و می‌دانستندکـه از بابت ظهور او، در میان یهودیان، کـه مردمی درسخوان و جهاندیده‌اند، ولوله‌ای به پا شده است و برخی از بزرگان آیین کلیمی به سان «مشیاح» در او می‌نگرند و او را رهانندهٔ خویش می‌شمارند. سخنان سازگار و ناسازگار در این زمینه بسیار بود، ولی گیرایی و شور و گرمخویـی پیامبر همه چیز را در می‌پوشاند. این خزرجیان هفت تن بودندکه به اسلام درآمدند و با پیامبر بر پایهٔ یاری به وی بیعت کردند. چون اینان به مدینه برگشتند، به‌ترویج اسلام پرداختند و زمینه را برای نشر آن آماده ساختند. سال سپس، دوازده تن در موسم حج با او دیدارکردند و به دین او درآمدند و با او بیعت به جای آوردند. این را به نـام جای آن «بیعت عقبهٔ نخستین» گفته‌انـد. اینان نیز، پس از بازگشت به مدینه، سختکوشانه به تبلیغ اسلام برخاستند و در این راه بـه هیچ روی بیم و هراسی نشناختند. آنگاه (پس از چندی) هفتاد تن از مردم مدینه به‌آهنگ مکه بیرون آمدند و در میانه‌های ماه تشرین (اکتبر یا نـوامبر ــ مهر یا آبان) با پیامبر دیدارکردند و «بیعت عقبهٔ دوم» با او به جای آوردند و نوید دادندکـه برای او بـا «سرخ و سیاه» بجنگند و چنـان‌که زنان و فرزندان خـود را نگهداری می‌کنند، از او نگهداری کنند و به‌گـونهٔ ناموس‌شان او را پاس بدارند. در این هنگام بودکه پیامبر یاران خود را فرمودکه یکایك به سوی مدینه رهسپارگـردند. تاکتیك پیامبر در این زمینه نیز مـانند همهٔ زمینه‌های دیگر هوشمندانه بود و با کامیابی همراه.[۱۲]

۴ــ صفحات ۱۶۱ ــ ۱۶۵. در اینجا نویسنده مطالبی دارد پیرامون همانندی برخی از آیات قرآن با آیات عهدین (تورات و انجیل) و همانندی باورهای اسلامی با باورهای پیروان این دو کتاب. حق را باید گفت کــه گویش او در اینجا جنبهٔ تعریض ندارد، بلکه گفتار او گفتاری است پژوهشگرانه. با این همه، باید وضع خــود را نسبت به این موضوع روشن سازیم: حقیقت این است که از نگاه باورهای بنیادی (اصول دین)، احکام عملی، سرگذشت پیامبران پیشین و ملتهای بر باد رفته، میان آیات قرآن با آیه‌های تورات و انجیل و اصول و فروع باورهای کلیمیان و ترسایان، همــانندیهای بسیار است و، چنان‌که نگارندهٔ کتاب نشان داده است، در پاره‌ای موارد، گفتار قرآن عیناً، مانند گفتار عهد عتیق یــا عهد جدید است. در این باره چگونه می‌توان داوری کرد؟

در اینجا دو دیدگاه درکار است: دیدگاه آنان که حضرت محمد (ص) را به سان پیامبر خدا نمی‌شناسند، و آنان کــه وی را فرستادهٔ راستین خداوند می‌دانند. آنان مسألــه را بــه‌گونهٔ برداشتهای فردی و شخصی پیامبر از اجتماع پیرامون خویش می‌شناسند و آموزشهای او را آثار نفوذ این فرهنگها در فــرهنگ جزیرهٔ عربی می‌دانند. برخی کــه گویش نامهربانتری دارند این را گونه‌ای «اقتباس» از آن می‌دانند.

ولــی این دسته، یعنی ما مسلمانان، این همانندی را بر بنیاد «یکی بودن» مبدأ وحی تفسیر می‌کنیم و عقیده داریم که دین راستین از همان آغاز، یعنی از آدم، پدر مردمان، تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ــ با تفاوتهای مختصری بر پایــهٔ شرایط زمانی و مکانی ــ دینی یگانه بوده است، و همهٔ پیامبران آسمانی در یك راستا به پویش پرداخته‌اند و همگی ایشان آموزشهای خود را از خدای یگانه گرفته به مردم رسانده‌اند. پیداست که با چنین تفسیری، باید میان آموزشهای پیامبر اسلام و آموزشهای پیامبران گذشته، به ویژه موسی و عیسی کــه به زمان او نزدیکتر بوده‌اند، همانندی و گاهی همسانی باشد. این‌گونه همانندی، یا به‌گفتهٔ آنان «اثرپذیری»، را خود قرآن پیش ازهرکس تبلیغ می‌کند. می‌گوید: «آنچه در اینجا، در این قرآن، گفته شد همان است که در کتابهای نخستینیان آمده است، از آن میان کتابهای ابراهیم و موسی؛ به تو، ای پیــامبر، گفته نمی‌شود مگر آنچه بــه فرستادگان پیش از تو گفته شده است؛ من نه بی پیشینه‌ام از پیامبران (که پیش از من پیامبری نیامده باشد)؛[۱۵] پیش‌از این قرآن، کتاب موسی بوده که راهبر و مایهٔ مهربانی خدا بوده است.»[۱۶] نام موسی در ۱۳۶ جای قرآن، و بیش از نــام همهٔ پیغامبران دیگر در قرآن، یاد شده است.[۱۷] بــاز این مطلب که قرآن و پیامبر اسلام راستگوی شمارنــده و استوار دارنــدهٔ کتابهــای نخستین و پیامبران پیشین‌اند، بــارها در قرآن بازگو شده است: «کتابی از نزد خــدا به سوی ایشان آمد کــه راستگوی دارندهٔ آن چیزی است که با ایشان است؛[۱۸] پیامبری از نزد خدا به سوی ایشان آمد راستگوی دارندهٔ آن‌چیزی که با ایشان است.»[۱۹] روی هم در ۱۹ جای قرآن مجید با

همین عبارات و معانی.[۲۰] بدین‌سان، قرآن باکی ندارد از اینکه آن را متأثر از کتاب پیشینیان بدانند، بلکه این‌را خود صادقانه تبلیغ می‌کند و، به ویژه، باورآوردن به پیامبران راستین گذشته را جزو پایه‌های باور مسلمانان می‌داند.

۵ــ ص ۱۵۲. نویسنده دربارهٔ پیامبر اسلام می‌گوید: «مختصر پولی را که هنگام رحلت به جاگذاشت، از مال دولت به حساب آورد.» اینکه پیامبر در زمان درگذشتن از این‌جهان دارایی اندکی داشته وبه ویژه آن را جزو داراییهای همگانی به شمار آورده است اشکالی ندارد و حتی خستو شدن دکتر حتی بدان، مایهٔ خرسندی ما می‌شود. لیکن در اینجا مسأله‌ای فقهی در میان است که ازگذشتهٔ بسیار دور، یعنی زمان وفات یافتن پیامبر، تاکنون بحثهای داغی را برانگیخته است. این مسأله در داستان فدك بازتاب یافته است. آنچه دراینجا آورده می‌شود برای نشان دادن جنبهٔ «تاریخی» این داستان است.
مسأله این است که آیا دارایی پیامبر پس از درگذشت او به فرزندان و زنانش می‌رسد یا به بیت‌المال مسلمانان. یاقوت حموی این داستان را به تفصیل و به‌گونه‌ای بی‌طرفانه بازگو کرده است. وی می‌گوید:

فدك، روستایی در حجاز است که میان آن با مدینه دو یا سه روز راه است. این روستا را خداوند درسال هفتم هجری بر پایهٔ پیمان آشتی به پیامبرش بهره داد. چگونگی آنکه، چون پیامبر در خیبر فرودآمد و دژهای آن را گشود و جز یك سوم به جای نماند وکار بر دژنشینان دشوار گشت، آنان فرستاده‌ای به نزد پیامبر فرستادند و خواهش کردند که بگذارد ازآنجا کوچ کنند و پیامبر چنان کرد. این‌کار به‌گوش فدکیان رسید و آنان فرستاده‌ای نزد پیامبر گسیل داشتند که بر نیمی از میوه‌ها و داراییهاشان با ایشان آشتی کند، و پیامبر چنان کرد. پس فدك از آن‌حاهاست که مسلمانان بر آن اسب و اشتری نرانده‌اند وآن خالصهٔ پیامبر خداست. در آن چشمه‌ای جوشان و خرمابن فراوان است. این همان است که فاطمه (س) گفت، پیامبرآن را به من بخشیده است و ابوبکر، رضی الله عنه، گفت، من گواهان می‌خواهم. آنگاه، چون عمر بر سرکار آمد و مسلمانان کشورگشایی‌ها کردند وکار برایشان آسان گشت، اجتهاد عمر (رض) به‌اینجا کشید که آن‌را به وارثان پیامبر بازگرداند. ولی در این هنگام عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر و پدر خاندان عباسی با علی (ع) به رقابت برخاست. علی می‌گفت، پیامبر در زمان زندگی خود آن را به فاطمه بخشیده است؛ و عباس می‌گفت، این ملك پیامبر بوده است و من وارث اوهستم. اینان داوری به نزد عمر می‌بردند و او نمی‌پذیرفت که فرمانی‌در این‌باره صادر کند.
او می‌گفت، شما به‌کار خودآشناترید و من آن را به شما سپردم. چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، به فرماندار مدینه نوشت که فدك را به فرزندان فاطمه بازگرداند و او چنین کرد؛ و فدك در روزگار او در دست ایشان بود. اما چون خلافت به یزید بن عبدالملك رسید، آن راگرفت؛ و فدك همچنان در دست بنی امیه بود تا اینکه خلافت به ابوالعباس سفاح رسید و اوآن را به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب سپرد و وی درآمدآن را بر فرزندان علی (ع) بخش می‌کرد. چون منصور به‌کار برآمد و علویان براو شوریدند، فدك را گرفت، ولی مهدی بن منصور، آن را به ایشان پس داد. باز موسای هارون آن

را گرفت، و آن تا زمان مأمون در دست عباسیان بود؛ و در این هنگام، فرستادهٔ علویان به نزد او آمد و فدك را خواستار شد. او فرمان داد که برای آن سندی به نام علویان بنگارند که نوشته و بر مأمون خوانده شد و دعبل چنین سرود:

چهرهٔ روزگار خندان گشت، از آن رو که مأمون فدك را بازگرداند.

در بارهٔ فدك اختلاف بسیار است و پیرامون آن روایتهای گوناگون بر پایهٔ رای‌ها و هوی‌ها آمده است. درست‌ترین سخن در نزد من (یا قوت حموی)، آن است که احمد بن جابر بلاذری در «کتاب الفتوح» آورده است. او می‌گوید: چون پیامبر درگذشت، فاطمه به ابوبکر گفت فدك را به من بده. و علی بن ابی‌طالب به سود او گواهی داد، ولی خلیفه گواهی دیگر خواست؛ و در اینجا ام ایمن مولاة پیامبر نیز گواهی آورد. ابوبکر گفت: ای دخت پیامبر خدا، می‌دانی که گواهی جز از دو مرد یا یك مرد و دو زن پذیرفته نمی‌شود. پس فاطمه بازگشت. ام هانی روایت کند که فاطمه به نزد ابوبکر آمد و گفت: وارث تو کیست؟ گفت: فرزندان و خاندانم. فاطمه گفت: پس چرا تو وارث پیامبر شده‌ای، نه ما؟ ابوبکر گفت: من زر و سیمی به ارث نبرده‌ام. فاطمه گفت: بهرهٔ ما از فدك چه می‌شود؟ ابوبکر گفت من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: این بخششی خدایی برای من است و چون بمیرم، برای مسلمانان خواهد بود. عروة بن زبیر می‌گوید: زنان پیامبر عثمان ابن عفان را به نزد ابوبکر فرستادند و میراث خود را خواستار شدند. ابوبکر گفت من از پیامبر شنیده‌ام که می‌گفت: ما پیامبران میراث به خاندان خود نمی‌دهیم و آنچه به جای گذاریم صدقه باشد. این دارایی برای خاندان محمد، برای میهمانان و هنگام درماندگی‌شان است و چون من درگذرم، از آن فرمانروای پس از من خواهد بود. پس زنان پیامبر دست از دعوا بداشتند.[۲۱]

۶ــ ص۱۶۱. نویسنده می‌گوید: به جز ترجمهٔ ترکی، ترجمهٔ قابل اعتمادی از قرآن نیست؛ ولی ترجمه‌هایی عادی به زبانهای گوناگون، از آن میان فارسی... و جز آن، انجام شده است. چنین می‌نماید که نویسنده دربارهٔ برگردان قرآن به زبانهای گوناگون پژوهش کامل نکرده است. ترجمه‌های فارسی قرآن مجید از نگاه دقت و جزالت لفظ، باریك‌بینی معنوی، استواری سخن، توجه به ظرافتهای قرآن در همهٔ زمینه‌ها، نگرش به فلسفه و کلام و منطق و فقه و داستانهای قرآن و جز آن، می‌توانند از بهترین ترجمه‌های این کتاب مقدس باشند. نمونه‌های خوب ترجمه را می‌توان بعضاً بدین گونه برشمرد: قرآن مترجم قدس (که نخستین ترجمه به زبان فارسی است و به قرآن شمارهٔ ۵ آستان قدس بلندآوازه است)؛ قرآن شمارهٔ ۱۰ آستان قدس (هر دو زیر چاپ درهنگام نگارش این گفتار)؛ ترجمهٔ طبری؛ میبدی (به ویژه)؛ سورآبادی؛ لاهیجی؛ بصایر یمینی؛ ابوالفتوح رازی؛ ملا فتح‌الله کاشانی و جز آن. هنوز دهها نسخه از ترجمهٔ فارسی قرآن در کتابخانه‌های گوناگون ایران وجهان هست که تاکنون کسی به سراغ آنها نرفته است و درآینده توجه پژوهشگران را برخواهد انگیخت. گمان می‌رود ایرانیان بیش از هر ملت دیگری به ترجمهٔ قرآن به زبان خودشان، پارسی، دلبستگی داشته‌اند و دارند. به زبانهای باختری مانند روسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و جز آن نیز ترجمه‌های ارزنده‌ای از قرآن صورت گرفته است.

۷ــ ص ۱۶۷. نویسنده می‌گوید: «جبریل، از این جهت که فرستادهٔ خدایی والاست، چیزی نظیر هرمس (Hermes) در میتولوژی یونانی است.»
برای اینکه بدانیم این همانندی میان هرمس و جبریل یا گرفته شدن اندیشهٔ این از آن تا چه اندازه می‌تواند محتمل باشد، نخست به شناخت ماهیت‌آن و این می‌پردازیم:
هرمس یکی از خدایان یونانی، پسر زئوس (Zeus) و مایا (Maia) دختر اطلس است. او را اغلب با مرکوری (Mercury) خدای رومی، برابر می‌شناسند. شاید نام او از واژهٔ یونانی هرما (Herma) به معنی تودهٔ سنگ ــ برای نشانه‌گذاری مرزها و زمینها ــ گرفته شده باشد. گمان می‌رود نخستین‌جای زادن افسانهٔ او آرکادیا (Arcadia) و به سخنی دقیقتر کوه سیلن (Cyllene) باشدکه آن را زادگاه او دانسته‌اند. او را درآنجا به‌ویژه به‌عنوان خدای باروری می‌پرستیده‌اند. هرمس، هم در ادبیات و هم در فرهنگ توده‌ای، پیوسته به‌سان پایندهٔ گله‌های گوسپند و گاو شناسانده شده است. به سان یك خدای شبان‌مانند، او همواره با الاهگان گیاهرویی مانند (Pan) و پری دریایی نزدیك می‌بوده است. شخصیت شبانی او در ایلیاد (Iliad) و در یك حماسهٔ روحانی پس از آن شناخته شده است، و عنوانهای او در نزد هومر (Homer) ــ «مهربان»، «کمك‌رسان، آماده به‌کار» و «بخشندهٔ چیزهای خوب» ــ شاید باز هم همان صفت باروری و زایندگی او را برساند. او در اودیسه (Odyssey) به‌سان پیام‌رسان خدایان و راهنمای مردگان به سوی هادس (Hades) یا جهان زیرین، شناخته می‌شود. از این روست که اوسپس‌ها در هنر و میتولوژی به عنوان یك منادی و پیشرو نمودار می‌شود. «پیشرو روانها» به ویژه یك خدای زیرزمینی بوده است و در آتن جشنی سالانه به شادی وی و روانهای مردگان برپا می‌شده است. باور بر این بود که اخیلوس (Achilles) در فرا خواندن روانها از زیر خاك، هرمس و زمین و هادس را برمی‌انگیزاند. کارکرد او به سان خدای‌خواب و «انتقال دهندهٔ خوابها» از اینجا سرچشمه می‌گیرد؛ و یونانیان، پیش از خواب، واپسین نیایش را به درگاه او انجام می‌داده‌اند. به عنوان یك پیام‌رسان، او خدای راهها و درها و نگهبان مسافران شمرده می‌شده است. گنجهایی که گاه به‌گاه یافت می‌شده، ارمغان او بوده وهرگونه دستیابی بر خوبی و نیکبختی را پیشکش او می‌دانسته‌اند ــ اینها همه از صفت باروری او سرچشمه گرفته‌اند. نیرنگ و ترفند هرمس یکی از ویژگیهای او از هومر بدین سوی است، گرچه این جنبه چندان در فرهنگ توده‌ای برجسته نیست. در سرود ویژه‌اش، او به سان کودکی نارس‌زاده (نمونه‌ای آشنا درفرهنگ توده‌ای یونانی) شناسانده می‌شود که گاوهای آپولون (Apollo) را می‌رباید. از بسیاری دیدگاه‌ها، او برگردان آپولون است ــ با گرامیداشت و نیرویی کمتر ولی با چهره‌ای انسانی‌تر از برادر بزرگش. هرمس، مانند آپولون، پشتیبان خوانندگی و نوازندگی است که ساز سیترا (Cithra) را اختراع کرده است. او همراه آپولون و هراکلس

(Heracles) مسابقات ورزشی را می‌پاییده است و تندیس او در باشگاههای ورزشی برپای می‌بوده است. او خـدای سخن‌آور به زبـان شیوا شمرده می‌شده و موجودی پیامبرگونه، گرچه در پله‌ای پایین‌تر، بوده است. شمارهٔ برگزیدهٔ او «چهـار» است، و ماه چهارم سال هنگام زادن او شمرده می‌شود.[۲۲]

اینك بنگریم جبریل کیست و چه ویژگیهایی دارد. بی‌گمان، پایهٔ داوری مـا در این زمینه قرآن خواهد بود، نه داستانها و شاخ و برگهایی کـه توده‌های مردم برگرد شخصیت وی تنیده‌اند.

جبرائیل یا جبریل بلندآوازه‌ترین فرشتگان در نزد مسلمانان و یکی از چهار فرشتهٔ نزدیك به خدا و نخستین ایشان است. او فـرشته‌ای است کـه موظف به رساندن فرمانهای خدا به پیامبران و نشان دادن آیات او به ایشان است. جبریل در قرآن مجید دارای پایگاهی بلند است. نام جبریل سه بار در قرآن آمـده است، ولی در آیات دیگری نیز به یك شخصیت یا «ذات» اشاره شده است که همهٔ مفسران گفته‌اند اوهمان جبریل است. مقایسهٔ آیات بایکدیگر این دیدگاه را به‌گونه‌ای کامل تأیید می‌کند. اشاره به او با واژه‌های «روح»، «روح‌القدس»، «روح‌الامین» ومانند اینهاست. اینك آیه‌های قرآنی که نام او به‌صراحت در آنها آمده است: «بگو، ای پیامبر، هرکه با جبریل دشمن باشد باید بداندکـه او این قرآن را به دستوری خدا بر دل تو فرستاده است. قرآنی که راستگوی شمارندهٔ کتابهای آسمانی پیش از خود است و راهنما و مژده‌ای برای باوردارندگـان است. کسی که دشمن خدای و فرشتگان وی و پیامبرانش و جبریل و میکائیل باشد همانا خدا دشمن کافران است؛»[۲۳] «اگر شما [دو تن از زنان پیامبر] بر او با یکدیگر همداستان شوید، همانا خدا یاور او خواهد بود و جبریل و باوردارندگان شایسته و فـرشتگان پس از آن از وی پشتیبـانی خواهندکرد.»[۲۴] این آیات پایگاه بلند جبریل‌را نشان می‌دهند. گمان برتر براین است که این آیات بازگوکنندهٔ آیه‌هایی هستندکه فرشتهٔ رسانندهٔ وحـی را با «روح‌القدس» نـام برده است: «بگو ایـن قرآن را روح‌القدس ازسوی پروردگار تو براستی فرو فرستاده است تا باوردارندگـان را استوار بدارد و راهنمای و مژدهٔ مسلمانان باشد؛[۲۵] ما به عیسی، پسر مریم، نشانه‌های آشکار دادیم و او را با روح‌القدس یاری کردیم؛[۲۶] ای عیسی، به یادآر هنگامی راکه تو را باروح‌القدس یاری کردم که در گهواره با مردم سخن‌می‌گفتی.»[۲۷] درجایی دیگر از قرآن آیاتی بس‌نیرومند و استوار هستندکه می‌گویند پیامبر، وحی و یا رسانندهٔ آن را به روشنی دیده است:

> سوگند به ستاره چون فرودآید، یار شما [پیامبر] گمراه نگشت و بیراهه نرفت؛ هیچ از روی شیفتگی درون سخن نگفت. این‌جز وحیی نبودکه وحی شد. او را خداوند نیروهای سخت به او آموخت ــ دارای نیرویی که استوار است، هنگامی که او برکرانهٔ برتر بود. سپس نزدیك شد و فراترآمد، تا به اندازهٔ پهنای دوکمان شد یا نزدیکتر. پس چیزها به بندهٔ خود وحی کرد. دل آنچه دید، دروغ ندید. آیا با او درآنچه دید، ستیزه می‌کنید؟

با اینکه آن را بار دیگر نیز دید. در نزد درخت خجستهٔ کنار دید که بهشت پناهگاه نزد آن است. هنگامی که آن کنار را چیزها در پوشانید، چشم نلغزید و سرکشی نکرد. او بزرگترین نشانه‌های پروردگار خود را دید.[۲۸]

باز در جای دیگری بدینسان، به «روان خداوند» اشاره شده که می‌فرماید:

در این نبشته از مریم یادآر که از خاندان خویش کناره گرفت و به جایی در سوی خاور شد و در برابر ایشان پوششی برگرفت. پس ما روان خود را به سوی او فرستادیم و او در برابر مریم به‌گونهٔ مردی درست پدیدار گردید.[۲۹]

دربارهٔ اینکه نام دیگر جبریل، «روح‌الامین» است، قرآن صراحت دارد:

این قرآن، فرو فرستاده‌ای است از پروردگار جهانیان که آن را روح‌الامین فرو فرستاد.[۳۰]

مفسران دربارهٔ فرودآمدن آدم از بهشت به روی زمین و کمک جبریل به او درکاشتن گندم و افروختن آتش و کاربرد آهن، کمک او به نوح در ساختن کشتی، کمک او به یوسف در ژرفای چاه، آوردن قربانی در برابر اسماعیل تا ابراهیم فرزند خود را سر نبرد، کمک به همهٔ پیامبران یادشده در قرآن و یاری رساندن به پیامبر در جنگهای با بت‌پرستان و زراندوزان قریش داستانها گفته‌اند؛ ولی اینها را نمی‌توان از اشارات قرآن دانست و بدان منتسب داشت.[۳۱] دیده می‌شود که میان هرمس و جبریل بسی تفاوت است که گرفته شدن این اندیشهٔ سامی را از آن اندیشهٔ آریایی دور فرا می‌نماید، گرچه نویسنده (دکتر حتی) نیز در برگرفته شدن این از آن اصراری ندارد.

۸ــ ص ۱۶۷. نویسنده می‌گوید: «محتملاً پیامبر اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا، را به‌شمار مشرکان نمی‌برده است. اما بعضی مفسران سورهٔ ۹۸: ۵ نظری مخالف این دارند.»
در صفحات ۴۴۸، ۴۴۹، و ۴۵۵ (در پانوشت و متن)، از سوی نویسنده و مترجم، مطالبی همانند در بارهٔ اهل کتاب و مجوسیان و صابئیان مطرح شده است. در اینجا چندین پرسش پیچیدهٔ درهم بافته، ناگهان، سر بر می‌آورند: ۱ــ اهل کتاب کیانند؟ ۲ــ آیا اهل کتاب با مشرکان برابرند؟ ۳ــ آیا همهٔ اهل کتاب اهل ذمه‌اند؟ ۴ــ اهل کتاب در آن جهان (در آخرت) رستگارند، دوزخی‌اند یا بهشتی؟ ۵ــ صابئیان و مجوسیان اهل کتاب شمرده می‌شوند یا نه؟... و بسیاری پرسشها از این گونه که به‌دانش فقه و به اصلی از اصول دین، یعنی رستاخیز، مربوط می‌شود. تاریخ نیز در این مسائل جای خود را دارد و این پرسش را به میان می‌آورد که آیا خلفای اسلام، به ویژه خودکامگان اموی و عباسی، بر پایهٔ اصول درست اسلامی رفتار کرده‌اند، یا آن را بر پایهٔ سودجوییهای جهانخوارانهٔ خویش وارونه ساخته

بسی جـانهای پاك را بر بـاد داده‌اند، مردم را تاراج کرده‌اند و بـاورهای دینی را ــ که پیوندهای درونی و فردی و شخصی کسان با خداشان است ــ مایهٔ بهره‌وری یـا بی‌بهره شدن از امتیازات اجتماعی گردانیده‌اند. برای بررسی چنین پرسشهای پهنـاور و پیچیده، نوشتن کتاب ــ یا دست‌کم یك مقالهٔ جداگانه ــ بایسته است و بررسی قانع‌کنندهٔ آن دراین گفتار کوتاه نمی‌گنجد. با این همه در حد امکان می‌کوشیم که با بهره‌وری از آیات قرآن، با رهنمودگرفتن تنها از این کتاب مقدس، پرتوی براین پرسشها بیفکنیم. اینك رسیدگی به پرسشها: «اهل کتاب» کیانند؟ این تعبیر ۲۴ بـار در قرآن به‌کار رفته است.[۳۲] از این میان، چهارآیه به روشنی نشان می‌دهد که مقصود از اهل کتاب یهودیان، و دست بالا یهودیان و مسیحیانند.[۳۳] بیست آیهٔ دیگرچنان نیست که بتوان آنها را بر دیگر دارندگان کتاب وپیروان ادیان خداپرست دیگر تعمیم داد. به سخن دیگر، برپایهٔ این آیات نمی‌توان استدلال کـرد که «اهل کتاب» فراتر ازکلیمیان و ترسایانند. ازآن سو، از ایـن آیات نمی‌توان استنباط کردکه، جز دوطایفهٔ پیش گفته، دیگران اهل کتاب نیستند. آیه‌ها، نسبت به هردوسوی نفی و اثبات این پرسش، «ظهور» یکسان دارند. آیـا اهل کتاب با مشرکان برابرند؟ آیهٔ ۵ازسورهٔ ۹۸ (البینة)، که نویسنده بدان اشارت کرده‌است، صریح می‌گویدکه آری، برابرند:

> کسانی کـه کافر شدند، از اهل کتاب و بت‌پرستان، درآتش دوزخند و درآن تا جاودان خواهند ماند. اینان بدترین همهٔ آفریدگانند.

بر این پایه، پرخاشی که مترجم بر نویسنده می‌آورد وارد نیست؛ زیرا مترجم می‌گویدکه «نص قرآن» مجوس را اهل کتاب می‌داند، حـال آنکه دیـدیم چنین نصی درکار نیست و اگر هم باشد، برپایهٔ آیهٔ بالا (۵:۹۸)، نمی‌توان گفت که اهل کتاب و مشرکان با هم تفاوتی دارند. پس پرخاش مترجم بر نویسنده در پانوشت صفحهٔ۱۶۷ هم وارد نیست. اما دراینجا یك نکته هست: چنان‌که خواهیم دانست، صراحت این آیه بـا صراحت قطعی دوآیهٔ دیگر برخورد می‌کندکه باید برای ناسازگاری آن و اینها چاره‌ای جست. یك راه بیرون‌رفت از دشواری این است که حرف «من» در این آیه (۵:۹۸) را «بعضیه» بگیریم نه «تفسیریه». آنگاه، حاصل معنی این آیه را می‌توانیم چنین بیان کنیم: آن دسته از اهل کتاب که به دین وکتاب آسمانی خود کافر شوند وبرپایهٔ احکام خود رفتارنکنند با مشرکان برابرند وجاودان در دوزخ ماندگار خواهند بود. این تفسیر هم چندان استوار نیست؛ زیرا، برفرض پذیرفتن آن، ما تعیین‌کنندهٔ تکلیف دیگران بر پایهٔ باورهای خودمان خواهیم بـود ــ و این کاری است که نص صریح قرآن آن را نفی می‌کند: درکار دین اجباری نیست.[۳۴]

آیا همهٔ اهل کتاب اهل ذمه‌اند؟ روایات متواتر و شیوهٔ رفتار پادشاهان وخلفای اسلامی نشان داده است که آری؛ ولی رفتاراین خودکامگان با دیگراندیشان هرگزمایهٔ سرافرازی نبوده،

بلکه صفحات بسیار سیاهی را بر کتاب خونین «انکیزیسیون» افزوده است.
آیا اهل کتاب در آن جهان رستگارند؟ دو آیهٔ از قرآن، عیناً با یك لفظ و یك عبارت، بی هیچ ابهامی، می گوید آری:

کسانی که [به دین اسلام] باور آوردند و آنان که یهودی شدند، و صابئیان و نصرانیان، هرکس به خداوند و روز رستاخیز باور آورد و کار نیك بکند، نه ترسی بر ایشان خواهد بود و نه ایشان اندوهگین خواهند شد؛[۳۵] کسانی که باور آوردند و آنان که یهودی شدند، و نصرانیان و صابئیان، هرکس به خداوند و روز رستاخیز باور آورد و کار نیك بکند پاداش ایشان برای ایشان در نزد پروردگارشان خواهد بود، و نه بیمی بر ایشان خواهد آمد و نه ایشان اندوهگین خواهند شد.[۳۶]

صراحت این دو آیه چنان استوار و نیرومند است که باید هر مطلب دیگری را در پرتو آن تفسیر کرد. حتی این آیه می تواند مقیدکنندهٔ تعمیم آیهٔ ۵ از سورهٔ ۹۸ باشد. آنچه در خور توجه و مایهٔ روشنی چشم و دل می‌شود این است که قرآن مجید نخست پیروان چند آیین ــ مانند اسلام، یهودیت، مسیحیت وصبئیت ــ را به‌عنوان رستگاران روز رستاخیز یادمی کند، و سپس لحن سخن را روشنتر می‌سازد و به‌گونه‌ای عام و همگانی می‌فرماید: هرکه دارای این سه شرط باشد اهل رستگاری است: ۱ــ باور به خدا؛ ۲ــ باور به روز رستاخیز؛ ۳ــ انجام کار نیك. دراین زمینه فرق نمی کند که شخص پیرو این دینهای چهارگانهٔ نامبرده باشد یا ادیان دیگر، کتاب آسمانی داشته باشد یا نداشته باشد، اهل کتاب باشد یا نباشد. این تنها جایی نیست که قرآن از مهربانی همگانی و همه‌گیر خدا سخن می گوید؛ سراسر قرآن مالامال از این تأکیدهاست.
صابئیان و مجوسیان اهل کتاب شمرده می‌شوند یا نه؟ پاسخ این را گفتیم. ولی دراینجا باید به آیهٔ دیگری از قرآن توجه دهیم که چنین می گوید:

کسانی که باور آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئیان و نصرانیان و مجوسیان و بت‌پرستان، خدا در روز رستاخیز میان اینان داوری خواهد کرد و ایشان را از یکدیگر جدا خواهد ساخت. همانا خدا بر هر چیزی گواه است.[۳۷]

در اینجا سخن از رستگاری و بی‌بیم و اندوه بودن در میان نیست، بلکه سخن از داوری خداوند میان پیروان باورهای گوناگون است (شاید به نشان اینکه این حق اخروی ویژهٔ خداست نه کسی دیگر). اما، به هرحال، صراحت دو آیهٔ پیش گفته همچنان به جای خود محفوظ است.

۹ــ ص۱۸۶. نویسنده می گوید: «نظریهٔ دینی که پیشرفت اسلام را به عنایت الاهی منسوب می‌دارد، چون تفسیری که از تاریخ یهود در عهد قدیم آمده، یا تعلیل قرون وسطایی تاریخ

مسیحیت همگی مبنایی نادرست دارند.»
داوری دربارهٔ این سخن بستگی به این دارد که خواست خداوند و «عنایت الاهی» را چگونه معنی کنیم. اگر چنین معنی کنیم که خداوند در بهمان جنگ دخالت مستقیم داشته، پیروز و شکست‌خوردهٔ آن را ازپیش معین کرده است و در بهمان جنگ دیگر «بیطرفی» در پیش گرفته و هردو سوی رزمنده را به خود واگذاشته است که برپایهٔ چونی وچندی شرایط عینی و مادی و اندازهٔ ترازمندی نیروها پیروز شوند و شکست بخورند، این سخن درست خواهد نمود و این گونه تعلیل مبنایی درست خواهد داشت. ولی اگر خواست خدا را عبارت از قوانین و نوامیس پایه‌گذارده از سوی او بدانیم و شرایط عینی و مادی جهان وکارکردآنها را داخل در این قوانین و نوامیس بشماریم، آنگاه سخن نویسنده بی‌معنی خواهدگشت. برپایهٔ باور مسلمانان و اصول یکتاپرستی و یگانگی، همهٔ چیزها، رخدادها، پیشامدها و پدیده‌های این جهان در پرتو آیین‌مندیهای این جهان که از سوی خداآفریده شده‌اند، رخ می‌نمایند، اثرمی‌کنند، اثر می‌پذیرند، علت و معلول یکدیگر می‌شوند و همواره تسلسل منطقی و ترتب علی خود را نگه می‌دارند. بیرون از این قوانین، یعنی بیرون از خواست خداوند و «عنایت الاهی»، چیزی نیست که درآن‌کمترین دگرگونی پیش بیاید یا نیاید. کارهای این جهان را نمی‌توان به دو دسته بخش کرد که یك رشته معلول عنایت الاهی باشد و یك رشته نباشد؛ جهانی است یگانه با نوامیس و قوانین یگانه:

مرد را در دیده اینجا «غیر» نیست؛
کعبه را ضدیتی با دیر نیست.

پیشرفت اسلام نیز تابعی از متغیرهای تاریخی ومشمول قوانین همگانی تاریخی خدا ساخته بوده است. نخست، مردم مدینه ومکه، یعنی قلب جزیرهٔ عربی، یکپارچه و دارای جهان‌بینی یگانه و هدف واحد شده‌اند؛ آنگاه، دیگر قبایل عربستان از این مزایا برخوردار شده‌اند و این پهنه به‌زیر فرماندهی واحد یگانه درآمده است. و سرانجام، این نیروی چابك سبکبار و چالاك و تیزتك بر همسایگان دیرجنب و سنگین‌وزن خود تاخت‌آورده و دو امپراتوری فرسوده شده ازجنگهای درازدامن ستوهنده را، به‌سرعت برق و باد و درخشش و تیزی شمشیر، از پای درآورده است. عربها از یك جهان‌بینی نوخاستهٔ تازه‌نفس نفرسوده برخوردار بوده‌اند، و امپراتوریهای شکست‌خورده فاقد آن. در درازای تاریخ، شرایط و عوامل تاریخی در پرتو قانونمندی‌خود کارکردند و دو امپراتوری سترگ و توانمنداسلامی، یعنی عباسی و عثمانی، را به فروپاشی و تجزیه کشاندند.

۱۰ــ ص۲۰۴. نویسنده می‌گوید: «گروهی از ستارگان پرنور که در سه قرن اول در

آسمان فرهنگ اسلام جلوه‌کرده‌اند، از مردم ایران بوده‌اندکه رنگ اسلام گرفته‌اند.»
درست است که سه سدهٔ نخست هجری زمان بالندگی و آغاز پویش تمدن وفرهنگ اسلامی به سوی اوج تکامل خود بوده است و ایرانیان در این دوره سهم بسزایی در پایه‌گذاری فرهنگ و تمدن اسلامی داشته‌اند، ولی خدمات ارزندهٔ ایشان منحصر به این سه سده نبوده و بدان پایان نیافته است. بسیاری از رشته‌های فرهنگی را انحصاراً ایرانیان پایه‌گذاری کرده و بدان کمال بخشیده‌اندکه از آن میان می‌توان گردآوری احادیث نبوی، تفسیر قرآن، تاریخ اسلام، ادبیات عربی، کلام، فلسفه، تصوف، عرفان اسلامی و رشته‌هایی جز اینها را نام برد. بزرگانی که در اینجا نام برده می‌شوند گواهان راستین بر این سخنندکه خدمت ایرانیان به تمدن و فرهنگ اسلامی در این هزار و چهار صد سال همواره پیوسته بوده و بیش از دیگر ملتها ارزش یادآوری را داشته است:

درگرد آوری احادیث نبوی: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴–۲۵۶ ه)، ابو اسحاق مسلم بن حجاج نیشابوری (درگذشته به سال ۲۶۱ ه)، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ـ شناخته با نام «ابن ماجه» (۲۰۹–۲۷۳)، ابو داوود سلیمان بن اشعث سجستانی (۲۰۲–۲۷۵)، ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی خراسانی (۲۰۹–۲۷۹)، احمد بن علی بن شعیب نسایی خراسانی (۲۲۵–۳۰۳)؛ در تفسیر قرآن: محمد بن جریر طبری (۲۲۶–۳۱۰)، جارالله محمود بن عمر زمخشری (۴۶۷–۵۳۸)، فضل بن حسن طبرسی (۵۴۸)، فخرالدین محمد بن عمر بن حسین رازی (۵۴۳–۶۰۶)؛ در پزشکی وکلام و فلسفه: محمد بن زکریای رازی ـ شناخته با نام «جالینوس العرب» (۲۵۱–۳۱۳)، ابو علی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا (۳۷۰–۴۲۸)، ابو نصر محمد بن محمد فارابی (۲۶۰–۳۳۹)، ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲–۴۴۰)، ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی (۵۹۷–۶۷۲)، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی ـ شناخته با نام «ملا صدرا» (درگذشته به سال ۱۰۵۰)، حاج ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲–۱۲۸۹)؛ در تاریخ: بازهم محمد بن جریری طبری، ابو حنیفهٔ دینوری (۲۸۲)؛ در عرفان و تصوف: ابو سعید ابوالخیر (۳۵۷ ـ۴۴۰)، امام ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۴۵۰–۵۰۵)، ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی (۵۲۰)، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی (۵۳۵؟)، شهاب‌الدین عمر سهروردی (۵۳۹–۶۳۲)، یحیی سهروردی (۵۸۷)، فریدالدین محمد بن ابوبکر عطار (۵۴۰–۶۱۸)، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی ـ شناخته با نام «مولوی» (۶۰۴–۶۷۲)؛ در ادبیات عربی: روزبه ـ شناخته با نام «ابن مقفع» (۱۰۶–۱۴۲)، عمرو بن عثمان سیبویه (۱۴۸–۱۸۰)، ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴–۳۵۶)، علی بن محمد ـ شناخته با نام «ابن‌عمید» (۳۳۷–۳۶۶)، صاحب بن عباد (۳۲۶–۳۸۵)، احمد بن‌حسین بدیع‌الزمان همدانی (۳۵۸–۳۹۸)، مسعود بن عمر تفتازانی (۷۲۲–۷۹۲)، خاندان نوبختی، خاندان

برمکی و بسیاری کسان و بزرگان و خاندانهای دیگر.

۱۱ــ ص ۲۲۷. نویسنده در داستان کشته شدن عثمان می‌گوید: «سه تن قریشی که امید خلافت داشتند، یعنی علی و طلحه و زبیر، آتش را دامن زدند.» اگر صرف «بودن» علی(ع) را یکی از عوامل کشته شدن عثمان بدانیم، این سخن چندان بیراه نخواهد بود؛ اما اگر بگوییم علی (ع) در کشته شدن عثمان، رضی‌الله عنه، کمترین دخالتی داشته یا کشندگان او را به این‌کار برانگیخته است این سخنی نارواست و ستمی بزرگ بر تاریخ و حقیقت. از روزی که انقلابگران از جاهای گوناگون ــ به ویژه مصر ــ برای برکنار کردن عثمان به مدینه روی آوردند، تا روزی که عثمان کشته شد، علی (ع) پیوسته در راه گشوده شدن آشتی‌جویانهٔ این دشواری ازدل و جان می‌کوشید و همواره برای استوار کردن تفاهم میان خانهٔ عثمان واردوگاههای انقلابیان در رفت وآمد بود و از اندرز عثمان و آرام‌سازی انقلابگران کوتاهی نمی‌کرد.[۳۸] حتی یك بار عبدالله بن عباس نامه‌ای از عثمان برای او آورد که عثمان در آن از وی می‌خواست که به ملك خویش در ینبع برود تا خواهش و جوشش مردم برای روی‌کار آمدن علی فرو نشیند. عثمان دراین زمان در محاصره بود. علی در پاسخ این نامه گفت: به خدا سوگند، ای پسر عباس، که عثمان می‌خواهد من چون شتری آبکش در رفت و برگشت روزگار بگذرانم. یك بار از من خواست که بیرون روم، ولی به یاری من نیاز پیدا کرد و گفت بازگرد. اکنون، پیك و پیام فرستاده از من می‌خواهد که بیرون روم. به خدا سوگند چندان از او دفاع کرده‌ام که می‌ترسم گناهکار باشم.[۳۹] روزی که عثمان کشته شد و خبر این‌کار را برای علی (ع) آوردند، به‌آورندهٔ خبر گفت: تا جاودان نفرین بر شما باد. آنگاه، او به سوی خانهٔ خلیفه شد و گروهی را که برای دفاع از عثمان درآنجا گماشته بود ــ و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از ایشان بودند ــ دیدار کرد و با ایشان به‌گفت وگو پرداخت و سپس از حسن (ع) و حسین (ع) پرسید: چگونه امیر-المؤمنین کشته شد و شما بر در خانه بودید؟ پس محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را نفرین فرستاد. طلحة بن عبیدالله پیش‌آمد و گفت: یا اباالحسن، نفرین مکن. اگر عثمان، مروان را رانده بود، کشته نمی‌شد.[۴۰] عثمان (رض) در روز آدینه ۱۰ ذیحجهٔ سال ۳۵ ﻫ کشته شد و بیعت با علی (ع) پیرامون ۱۵ روز پس ازآن، یعنی روز آدینه ۲۴ یا ۲۵ ذیحجهٔ همان‌سال، انجام گرفت. در این ۱۵ روز، مدینه غرق درآشوب و پریشانی بود. هر روز مردم به خانهٔ علی می‌شتافتند و پافشارانه از او می‌خواستند که رهبری ایشان را بپذیرد و از ایشان بیعت بستاند و او سر باز می‌زد. «چیزی مرا هراسان نساخت جز اینکه دیدم مردمان به‌سان یال کفتار بر من فرو ریخته از هر سو در میانم گرفته‌اند. حسن و حسین (ع) پایمال شدند و دو سوی جامه‌ام دریده گشت. ایشان مانند گلهٔ گوسپندان که درآغل بخسبند، در خانهٔ من

ماندگار شدند.»[۴۱] علی (ع) به مردم می‌گفت: مرا بگذارید و دیگری را بجویید. ما با کاری روبه رو هستیم که رنگهای گوناگون وچهره‌های رنگارنگ دارد. دلها بر آن نمی‌پاید وخردها بر آن آرام نمی‌گیرد. کرانه‌ها را ابر سیاه گرفته است و راه بگردیده است. بدانید اگر من به شما پاسخ گویم، چنان رفتار خواهم کرد که خود می‌دانم و به سخن این و آن گوش فرا نخواهم داد. اگر مرا رها کنید، چون یکی ازشما خواهم بود؛ وشاید فرمانبرترین شما، در برابر آن که فرمانروایی خود را بدو واگذارید، باشم. من برای شما وزیر بهتری‌خواهم بود تا امیر شما.[۴۲] سرانجام، انقلابگران سخنی راگفتندکه پشت علی (ع) را لرزاند: «آیا گرفتاری ما را نمی‌بینی؟ آیا اسلام را نمی‌بینی؟ آیا آشوب را نمی‌نگری؟ آیا از خدا نمی‌ترسی؟»[۴۳] علی ازمردم بیعت ستاند، در حالی که می‌دانست زراندوزان اموی چه دام هراسناکی از بهانه کردن پیراهن خونین عثمان برایش گسترده‌اند.

۱۲ــ ص ۲۳۵. نویسنده در بارهٔ همداستان شدن خوارج برکشتن علی (ع)، عمروعاص و معاویه می‌نویسد: «این قصه بیشتر از حقیقت به پندار می‌ماند.»
راستش این است که این داستان را بیشتر مأخذهای معتبر آورده‌اندکه سه تن از خوارج پس از جنگ نهروان وکشته شدن بیشینهٔ نزدیك به همهٔ سپاهیان خارجی، در خانهٔ کعبه انجمن کردندکه در یك شب علی (ع) را درکوفه، معاویه را در شام، و عمروعاص را در مصر به‌گونه‌ای ناگهانی از پای درآورند. عبدالرحمان بن ملجم متعهد کشتن علی علیه‌السلام شد؛ برك بن عبدالله تمیمی صریحی کشتن معاویه را به عهده گرفت و عمرو بن بکر تمیمی سعدی کشتن عمرو بن العاص را.[۴۴] در این داستان، چیز شگفتی نیست که آن را ساختهٔ پندار بدانیم ــ به ویژه که می‌دانیم خوارج، پس از جانبازی علی (ع) و روی کارآمدن بنی‌امیه، پیکار نستوه خود با امویان و حتی عباسیان را دنبال کردند. اینان در بحرین (بحرین به معنی باستانی آن فراگیر امارات متحد عربی کنونی تا مرزهای ظفار)، عمان، لیبی، یمن جنوبی، کرمان و دیگر جاها به پیکار وآوازه‌گری گسترده دست یازیدند و نفوذ فراوان به دست آوردند؛ و هم‌اکنون، در برخی از این جاها، مانند عمان (پادشاه کنونی آن قابوس بن سعید)، اکثریت قطعی با ایشان است.

۱۳ــ ص۲۳۶. نویسنده نام شمشیر علی (ع) را بدین مناسبت «ذوالفقار» دانسته که «فقرات پشت را می‌شکافته است.» اما این شمشیر هم، مانند همهٔ شمشیرهای قدیمی، دودم بوده است وشاید روی آن شیارهایی برای فروروندگی بیشتر کنده بوده‌اند. افسانه‌سازان سپس‌ها آن را دوشاخ دانستند و در تصویرها بدین‌گونه رسم کردند.

۱۴ــ ص ۲۳۶. نویسنده دربارهٔ علی (ع) می‌نویسد: «این مرد عملا در همهٔ‌کارهای دنیوی شکست خورد.»

براستی آیا در جهان تعریفی فراگیر دربارهٔ «پیروزی» و «شکست» هست؟ آیا معیارهایی هست‌که بر پایهٔ‌آن بتوانیم این دو واژه را تعریف‌کنیم؟ اگر هم هست، پیداکردن‌آن برای ما دشوار است؛ پس بیاییم داستان را وارونه سازیم؛آن سوی علی (ع) را بگیریم و ببینیم چه ازکار در می‌آید: معاویه عملا در همهٔ‌کارهای‌دنیوی پیروزگشت. معاویه نیك‌بخت‌زاد، نیك‌بخت زیست و نیك‌بخت مرد؛ علی تهیدست زاد، با رنج و درد و سختی وکار و پیکار و اندوه زیست و، درگرماگرم انجام‌کاری رو به اتمام، در راه باور خود، جان باخت. شناسنامهٔ‌کوتاه‌شدهٔ زندگی علی (ع) چنین است: از کودکی در خانهٔ پیامبر (ص) زیست، و در نخستین سالهای نوجوانی به او گروید؛ در برابر بت‌پرستان و مردمی‌فروشان قریش تا پای جان از او دفاع‌کرد؛ درجای او خفت و، با خرید خطرمرگ، هجرت او را به مدینه آسان ساخت؛ در همهٔ جنگهای پیامبر (به جز تبوك) شرکت جست، و در پیروزی‌آنها نقش تعیین‌کنندهٔ خردکننده داشت؛ با سه خلیفهٔ نخستین مسلمانان همکاری‌کرد وبرای ایشان وزیری امین بود؛ چون برسرکارآمد، یکروزه همهٔ استانداران و فرمانداران پیشین را ازکار برکنار کرد؛ داراییهای همگانی را به‌گونهٔ برابر میان مردم بخش‌کرد؛ نخستین جنگ خود با مخالفان خویش، یعنی جنگ جمل را، یکروزه با تیغ جانشکار خود یکسره‌کرد؛ جنگ به درازی کشیدهٔ صفین را در یك روز (۱۳ صفر سال ۳۷ هجری) به‌کرانهٔ پیروزی رساندکه خوارج «بسیار دیندار» او را از این پیروزی بی‌بهره‌کردند؛ جنگ نهروان با خوارج را، باز هم در یك روز، با نابودکردن همهٔ‌آنها و دادن تنها نه تن تلفات، با پیروزی قطعی به پایان برد و در هنگامهٔ آماده‌سازی برای ریشه‌کن‌کردن معاویه، در نیایشگاه، به‌دست یکی از همان مردم «بسیار دیندار»، در خاك و خون تپید ــ و واپسین سخنانش این بودکه: «سوگند به خدای‌کعبه، پیروز و خوشبخت و رستگار شدم.»

این کارکرد علی (ع) بود و آن بهایی‌که برای آن پرداخت؛ وآنچه در این ۱۴۰۰ سال می‌بینیم پاداشی بودکه ازسوی تاریخ بدو داده شد.

ولی معاویه با چه بهایی به پیروزی و خوشبختی دنیوی رسید؟ ــ به بهای بازی با احساسات دینی مردم، خرید وجدانها، خرید شرف و دین ازکسان، آوازه‌گری، ریاکاری، مردم‌فریبی، تزویر، سالوس، سر بریدن مخالفان، خونریزی بی‌امان، زهر خورانیدن ناسازگاران، سرکوب مردمان، به‌زندان و شکنجه انداختن‌آزادیخواهان، چشمك‌زدن به این و درآوردن چشم‌آن ... ، و زیر و زبرکردن دین و شرف و قانون و شریعت، و قرآن. آیا این بهای دادگرانه‌ای بودکه معاویه برای پیروزی و خوشبختی دنیوی پرداخت؟ برحال او باید افسوس خوردکه بهای سنگینی برای زندگی اینجهانی پرداخت، یا بر حال علی (ع)؟

۱۵ــ ص ۲۴۶. نویسنده در اینجا مطالبی را در پیوند بـا صلح امام حسن (ع) با معاویه گفته است که ما بازگوکردن آن را روا نمی‌داریم.

در بارهٔ صلح امام حسن (ع) با معاویه باید کتاب جداگانه‌ای نوشت و این کاری است که از سوی بسیاری از پژوهشگران ایران و عراق و لبنان انجام گرفته و آثار عربی به فارسی برگردانده شده است. آنچه می‌توان گفت این است که گزارش مآخذ شیعی، در این زمینه، با گـزارش منابع غیرشیعی و غیراسلامی ــ از آن میان کتاب حاضر ــ به‌کلی فـرق می‌کند. شیعیان هرگز نمی‌توانند این پندار را بپذیرند که حضرت امام حسن (ع) در پی آسایش و خوشگذرانـی شخصی بوده و زیر تأثیر این انگیزه پیکار بـا معاویه را رها کرده است. پیشزمینهٔ این رویداد تا اندازه‌ای به روزگـار امیرالمؤمنین (ع) می‌رسد که، در پایانهای آن، دولت علوی رو به ناتوانی نهاده بود و جامعهٔ عراق و شام ــ که زیربنایی قبیله‌ای وعشیره‌ای داشت ــ بر پایهٔ آزمندیهای سران قبایل و خریده شدن ایشان از سوی زراندوزان زمانه، سخت به سوی امویان گرایش یافته بود و روشن نبود که اگر امام حسن (ع) به جنگ بـا معاویه بر می‌خاست، مـانند برادرش امام حسین (ع) شهید می‌گشت یا مـوفق می‌شد ریشهٔ حکومت اموی را از درون جامعه بیرون آورد و براندازد. پیداست کـه خصلتهای شخصی امامان را نیز می‌توان در خط برگزیدهٔ ایشان، تـا مقدار محدودی، مؤثر دانست. حضرت حسن (ع) امام بزرگواری بود آرام‌خـوی، مهربـان، بردبار، شکیبا، پرهیزکار، نرم‌دل و مـردم‌دوست. و حضرت حسین (ع) امامی بود پیکارجوی، چالاك، رزم‌آور، جنگ‌آزمای، آزادیخواه، سری بر روی دو دست وآمادهٔ جـانبازی. اثبات این صفات برای هر یك از دو بزرگوار به معنی سلب آن از دیگری نیست. امـا یـك نکته را در میان همهٔ علویـان ــ فرزندان علی (ع) و خود علی (ع) ــ مشترك می‌بینیم: تشنه نبودن برای دستیابی بر حکومت. علی (ع) پس از درگذشت پیغمبر (ص)، پس‌ازفوت ابوبکر، پس از وفات عمر، و به‌دنبال کشته شدن عثمان رضی‌الله عنهم، چنین بود؛ امام حسن (ع) پس از شهادت پـدر چنین بود؛ و امام حسین (ع) پس از مرگ معاویه وآمدن به مکه و دعوت شدن از سوی مردم عـراق برای به دست گرفتن رهبری ایشان در نبرد با امویان نیز چنین رفتارکرد. همهٔ ما لحظات زندگی امام حسین (ع) را یکایك می‌دانیم وآگاهیم که او در داستان کربلا با درنگ بسیار مسلم بن عقیل را روانهٔ کوفه کرد و خود مسلم با درنگ‌ورزی درکـوفه به کار پرداخت و امام حسین (ع) نیز با تأخیر خود رابه عراق رساند. همهٔ اینها نمی‌تواند تصادفی باشد. آیا نمی‌توانیم بیندیشیم کـه علی و فرزندانش نسبت بـه اصل حکومـت بـرداشت مشخصی داشته‌اند و با درنگ بدان روی می‌آورده‌اند؟ آیـا این «لوازم و تبعات» حکومت در آن روزگارهای سیاه نبوده کـه آنان را از آن روگـردان می‌کرده است؟ ــ : سرکوب، سلب آزادی، خشونت، و اقدام تند و سریع گرچه با «اصول» نخواند؛ زر دادن به‌گـروهی و

محروم کردن گروهانی، بی‌رحمی، سنگدلی، چشم دوختن به‌کارهای مردم به شیوه‌ای آزادی‌کشانه و چشم بستن از بسیاری‌کارهای نارواکه در جامعه رخ می‌دهد؛ جاسوسی و جاسوس‌پروری،اشك، لبخند، ضد و نقیض و تناقض‌کاری و تناقض‌گویی. آیا معاویه جز در پرتو این خصایل‌و رفتارها بودکه به فرمانروایی کامیاب و پیروزمند و خوشبخت و موقعیت‌شناس و جهاندار و «ستایش‌انگیز» بدل‌گردید؟ دراین زمینه (دلزدگی از دنیاداری) تفاوتی میان علی و حسن و حسین علیهم‌السلام نمی‌بینیم. سپس‌ها در تاریخ استثناهایی پدیدآمدکه‌آن بحثی جداگانه است و جای خود را دارد.

۱۶ ــ ص ۲۵۵. نویسنده می‌گوید: مادر زیاد بن ابیه «کنیز ابوسفیان پدر معاویه بود». این دیگر ازکم‌لطفی نویسنده است‌که داستان پیوندانیدن زیاد را به ابوسفیان از سوی معاویه، باآن تواتر بسیار وآوازهٔ بلندی‌که در تاریخ دارد، بدین‌گونه بیان می‌کند. این داستان در نزد مورخان به‌نام داستان «استلحاق» شناخته شده‌است. همه می‌دانندکه زیاد بن ابیه،که پدرش ناشناخته بوده، نخست در دولت علی (ع) کار می‌کرده و پس از شهادت او، به علت کاردانی وهوشیاری وسخت‌کوشی، توجه معاویه را به‌خود معطوف داشته است. اینك چگونگی داستان:

در سال ۴۲ هجری، مغیرة بن شعبه به معاویه یادآوری کردکه زیاد بن ابیه هنوز از سوی علی (ع) برکرمان و فارس فرمان می‌راند، و من بیم‌آن دارم‌که با یکی از فرزندان علی همداستان شود و ایران را بر تو بشوراند. معاویه‌گفت چاره چیست؟گفت چاره‌آن است‌که او را به نزد خود خوانی وگرامی بداری و ازآزمودگی وکارکشتگی او در راه رسیدن به خواسته‌های خود بهره برگیری. معاویه‌گفت: خودت به نزد او برو و او را به دربار من بیاور. مغیره‌که خود یکی دیگر از شیادان وتردستان و «نوابغ» عرب بود، این‌کار را برای معاویه انجام داد. مورخان این «نوابغ» چهارگانه را بدین‌گونه نام برده‌اند: معاویة بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، مغیرة بن شعبه و زیاد بن ابیه.[۴۵] زیاد همچنان در نزد معاویه‌گرامی می‌زیست تا اینکه معاویه شنید پدرش‌با مادر او در زمان جاهلیت روابطی داشته است. و از این‌رو، برآن شدکه زیاد را به خاندان اموی بپیوندانند و او را به‌نام زیاد بن ابی سفیان، و در نتیجه برادر خود، بخواند. پس روزی از روزها در سال ۴۴ هجری، در مسجد جامع شهر، در برابر انبوه مردم، معاویه بر پلهٔ بالای منبر شد و زیاد را در پله‌ای پایین‌تر نشاند وگفت هرکس می‌داند این مرد را ابوسفیان پدیدآورده است بیاید وگواهی دهد. مرد باده‌فروشی به نام ابو مریم سلولی، که در زمان جاهلی در طایف عشرتکده‌ای داشته است، از جا برخاست و به نزدآنها بر فراز منبرآمد وگفت: ای‌مردم،گواه باشیدکه من، به‌هنگام بودن در طایف، چنین و چنان می‌کردم و مهمانخانه‌ای داشتم. روزی ابوسفیان به نزد من

آمد و بر من میهمان شد و گفت برای من زنی روسپید بیاور که آرزوی زنان کرده‌ام. گفتم به جز سمیه کسی ندارم. گفت بیاورش گرچه... چنین وچنان است. آن دو به درون اتاق رفتند، و پس از لختی ابوسفیان خوی‌باران از درون خانه به در آمد و پس از نه ماه زیاد از او بزاد. ...[۴۶] این داستان چنان آوازهٔ بلندی دارد که شاعران آن را به‌نظم آورده‌اند؛ و از آن میان، یزید بن مفرغ، از نخستین فارسی‌سرایان، در مرکز فرمانروایی عبیدالله بن زیاد، این شعر را در برابر همگان در شهر بصره می‌خوانده است:

آب است و نبیذ است، عصارات زبیب است،
سمیه روسپید است.[۴۷]

۱۷ــ ص ۳۰۶. نویسنده در بارهٔ حضرت سکینه، دخت امام حسین (ع)، می‌نویسد که: «در خانهٔ وی مجالس طرب به صورت سالنهای ادبی و هنری عصر ما به پا می‌شد.»
ذوق سرشار، شعردوستی، سخن‌آوری، ادب دوستی و هنر پروری حضرت سکینه را همهٔ مآخذ موافق و مخالف نوشته‌اند ــ و این اشکالی ندارد. اما از «مجالس طرب» ما در این مآخذ اثری نمی‌بینیم. در متن انگلیسی (ص۲۳۸) نیز مطلقاً اثری از این تعبیر نیست، بلکه تعبیر «نشستهای پرشکوه ادبی و فقهی» به کار رفته است. از این رو، جملهٔ فوق در ترجمهٔ فارسی، از سوی ناشر، حذف شد.

۱۸ــ ص ۵۱۰. نویسنده دربارهٔ «اجماع» (اتفاق همهٔ مسلمانان یا بیشتر ایشان ــ اکثریت ــ دربارهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی) می‌گوید: «شیعیان مذهب خاص خود را دارند و اصل اجماع را نمی‌پذیرند و طرفدار قدرت مطلق و رأی امامان معصوم از دودمان علی‌اند.»
نویسنده توافق همه یا بیشتر مسلمانان دربارهٔ مسائل اجتماعی را با «اجماع» فقهی به هم درآمیخته است. اجماع فقهی یکی از اصول مسلم استنباط احکام عملی است. تعریف آن در نزد دانشمندان اصولی‌شیعه چنین است: اتفاق فقهای‌شیعه در باب مسأله‌ای از مسائل دینی به گونه‌ای که اجماعشان کاشف رأی امام باشد، یعنی اتفاق «همهٔ فقها» از باب قاعدهٔ «لطف» ایجاب می‌کند که امام در اجماع ایشان دخالت ورزیده ایشان را ازاتفاق برباطل باز داشته باشد. در این زمینه و چگونگی انجام آن و نقل آن، سخنان بسیار است که درکتب اصولی مانند معالم، رسائل، قوانین و کفایةالاصول به تفصیل از آن بحث شده است.[۴۸]

۱۹ــ ص ۵۴۹. نویسنده، ضمن بیان ستم هشام بن عبدالملك بر آزاداندیشان می‌نویسد: «این اولین باری نبود که اسلام مخالفان عقیده را شکنجه می‌کرد.»
اگر مقصود نویسنده، پیشینهٔ دور و دراز شکنجهٔ آزادیخواهان و آزاداندیشان از سوی

خودکامگان اموی باشد، این سخنی درست است؛ ولی این سخن ربطی بـه اسلام ندارد و اسلام آزادی‌کشان و شکنجه‌گـران را مسلمان نمی‌داند. دانسته نیست نویسنده این‌گـونه کلی‌گوییها را بر پایهٔ‌کدام مأخذ تاریخی می‌آورد؛ و این‌گونه داوری پا در هوا خواستن از تاریخ، به چه دردکسی می‌خورد؟

۲۰ــ ص۵۶۲. نویسنده مطالبی در بارهٔ «رابعهٔ عدویه» (رابعه بنت اسماعیل) گفته است‌که اشکـالی درآن دیده نمی‌شود و شاید مترجم اثر خوانندگـان را برای اطـلاع بیشتر از زندگینامهٔ این بانوی پرهیزگار و پرآوازه به مقدمهٔ نانوشتهٔ خـود ارجاع داده‌اند. به هر حال، این رابعه، شناخته با نام «ام‌الخیر»، از زنان خـداشناس و پارسای سدهٔ دوم هجری بوده است. داستانها و سخنان مؤثر و دلنشین درکتابهای صوفیان از او بـازگو شده است. برخی، مانند ابن خلکان، درگذشت او را به سال ۱۳۵ ﻫ دانسته‌انـد؛ و برخی، مانند دکتر حتی، زادن و درگذشت او را، به تـرتیب، ۹۹ و ۱۸۵ هجری گفته‌اند. گویا وی با حسن بصری، عارف نامدار و بلندآوازه، همروزگار بوده و از محضر اوکسب فیض‌کرده است. اگر تاریخ زندگی او میان ۹۹ــ۱۸۵ گرفته شود، ایـن حدس درست نخواهد بود، زیرا حسن بصری میان (۲۱تا۱۱۰ ﻫ) می‌زیسته است.

۲۱ــ ص۵۶۵. نویسنده می‌گوید: «شیعیان دوازده‌امامی شاه ایـران را قائم مقام امام غایب می‌شمارند.»
باید گفت کـه این مطلب هیچ‌گونه پایـه‌ای در فقه یـا اصول یا احکام یا احادیث شیعیان اثنا عشری ندارد و شیعیان هیچ شاه یـا فرمانروایی را قـائم‌مقام حضرت ولـی عصر (عج) نمی‌دانند. جنبشهای خونین شیعیان در درازای تاریخ در برابر شاهان و خـودکامگان، کـه همواره از سوی رهبران و علمای دینی تأیید شده است، بهترین‌گـواه بـر این مـدعاست. باز هم تکرار می‌کنیم‌کـه فقه و اصول و حدیث و تفسیر شیعهٔ امـامی به‌کلی با ایـن‌گفتار بیگانه است.

۲۲ــ ص ۵۶۵. نویسنده مـی‌گوید: «شیعیگری زمینهٔ مناسبی برای پـرورش جنبشهای ضد سنی بود.»
متأسفانه باید بگوییم‌که این سخن نیز با تاریخ و فقه و اصول و حدیث و تفسیر شیعه بیگانه است؛ و در هیچ یك از این‌گونه‌کتابهـا، گرایشهای ضد سنی ترویج و تبلیغ نشده است و نمی‌شود. شیعیان فـراخوانان صمیمی و جـانباز یکپارچگی اسلامی بوده‌اند و هستند. بهتر است سخن‌نویسندهٔ دانشمند را این‌گونه اصلاح‌کنیم: شیعیگری همواره زمینهٔ مناسبی برای

پرورش جنبشهای ضد استبدادی بوده است.

۲۳ــ ص۵۷۶. نویسنده می‌گوید: «شیعیان با فرقه‌های گوناگون، در شمار، به پیرامون ۵۰ میلیون تن می‌رسند.»
دکتر حسن الامین، که در این زمینه فردی معتبر و مقبول در نزد شیعیان به شمار می‌آید، می‌گوید: آمار مسلمانان و شیعیان جهان، چنان‌که طبیعی است، آماج گرایشهای اسلام‌خواهانه و اسلام‌ناخواهانه است. برخی، بر پایهٔ گرایشهای غیر اسلامی خویش، تعداد مسلمانان را ۱۷۵ میلیون تن فرا نموده‌اند؛ و برخی، بر پایهٔ گرایشهای اسلامی خود، آن را تا ۹۵۰ میلیون بالا برده‌اند (امروزه شمارهٔ سرراست یك میلیارد به‌کار برده می‌شود). واپسین آمار را فدراسیون دانشجویان مسلمان ماندگار در ایالات‌متحد امریکا وکانادا به‌سال ۱۹۶۹ بیرون داده و شمار مسلمانان را ۶۹۰ میلیون نفر خوانده است. اگر فرض شود که ۱۵٪ مسلمانان شیعه هستند، بر پایهٔ این آمار تعداد شیعیان ۱۰۰ میلیون و ۳۵۰ هزار نفر می‌شود و این آماری معقول می‌نماید.

ارجاعات

۱ــ المعضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، دکتر جواد علی، چاپ یکم، انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت + مکتبة النهضة بغداد، ۱۹۶۹. در جلد یکم و دوم این کتاب مفصلا دربارهٔ این دولتها گفت وگو شده است؛ تاریخ الادب العربی، دکتر شوقی ضیف، چاپ چهارم، دارالمعارف مصر، قاهره، ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۲۷
۲ــ انبیاء (۲۱): آیهٔ ۵
۳ــ صافات (۳۷): ۳۶
۴ــ الطور (۵۲): ۳۰
۵ــ نجم (۵۳): ۳۹
۶ــ طلاق (۶۵): ۳
۷ــ زلزله (۹۹): ۲
۸ــ والذاریات (۵۱): ۱ــ۴
۹ــ الطور (۵۲): ۲۹
۱۰ــ الحاقة (۶۹): ۴۲
۱۱ــ یس (۳۶): ۶۹
۱۲ــ الکامل فی التاریخ، عزالدین بن الاثیر، ویرایش کارولوس یوهانس تورنبرگ، چاپ بریل، ۱۸۶۸، افست، دار صادر بیروت، ۱۹۶۵، ج ۲، صص ۹۵ــ۱۰۸
۱۳ــ الاعلی (۸۷): ۱۸ــ۱۹
۱۴ــ فصلت (۴۱): ۴۳
۱۵ــ احقاف (۴۶): ۹
۱۶ــ هود (۱۱): ۱۷
۱۷ــ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، نگارش فلوگل، چاپ

۱۸۴۲، ویرایش محمد فؤاد عبدالباقی، انتشارات دارالکتاب المصریة، قاهره، ۱۳۶۴ه، صص ۶۸۰–۶۸۲

۱۸– بقره (۲): ۸۹

۱۹– بقره (۲): ۱۰۱

۲۰– المعجم المفهرس، ص ۴۰۶

۲۱– معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، ویرایش فردیناند ووستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۸، ج۳، صص ۸۵۵–۸۵۸، چاپ دارصادر بیروت، ۱۹۵۷، مجلد چهارم، صص ۲۳۸ – ۲۴۰؛ الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، نجف، ۱۹۶۶، صص ۱۳۱–۱۴۵

22– *Encyclopaedia Britanica*, 1973, Vol. 11, PP. 433–34

۲۳– بقره (۲): ۹۷–۹۸

۲۴– التحریم (۶۶): ۴

۲۵– نحل (۱۶): ۱۰۲

۲۶– بقره (۲): ۸۷و۲۵۳

۲۷– مائده (۵): ۱۱۰

۲۸– النجم (۵۳): ۱–۱۸

۲۹– مریم (۱۹): ۱۶–۱۷

۳۰– شعراء (۲۶): ۱۹۲–۱۹۳

۳۱– دائرةالمعارف الاسلامیة، تعریب احمد الشنتاوی، ابراهیم زکی خورشید، عبدالحمید یونس، حافظ جلال، قاهره، ۱۹۲۶، ج ۶، صص ۲۷۶–۲۷۸

۳۲– المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۹۵

۳۳– آل عمران (۳): ۶۵؛ نساء (۴): ۱۵۳و۱۷۱؛ مائده (۵): ۶۸

۳۴– بقره (۲): ۲۵۶

۳۵– مائده (۵): ۶۹

۳۶– بقره (۲): ۶۲

۳۷– حج (۲۲): ۱۷

۳۸– نهج البلاغة، با شرح و ترجمهٔ سید علی نقی فیض الاسلام، چاپ تهران، ۱۳۵۱ خورشیدی، ۶ جلد در یك مجلد، ص ۵۲۵، خطبهٔ شمارهٔ ۱۶۳

۳۹– نهج البلاغة، ص ۸۱۹، خطبهٔ شمارهٔ ۲۳۵ (فیض الاسلام)

۴۰– الامام علی صوت العدالة الانسانیة، جرج سجعان جرداق، بیروت، ۱۹۵۶، ص ۲۵۴

۴۱– نهج البلاغة، ص ۵۱، خطبهٔ شمارهٔ ۳ (فیض الاسلام)

۴۲– نهج البلاغة، ص ۲۷۱، خطبهٔ شمارهٔ ۹۱؛ نیز: ص ۱۰۴، خطبهٔ ۳۰؛ ص ۱۴۲، خطبهٔ ۵۳؛ ص ۴۲۰، خطبهٔ ۱۳۷؛ ص ۷۲۲، خطبهٔ ۲۲۰ (فیض الاسلام)

۴۳– الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳

۴۴– همان مأخذ، ج ۳، صص ۳۸۸–۳۸۹

۴۵– همان مأخذ، صص ۴۲۲–۴۲۴

۴۶– کوتاه شدهٔ این داستان را ابن اثیر یادکرده است: الکامل، ج۳، صص ۴۴۱–۴۴۵

۴۷– تاریخ ادبیات در ایران، دکتر

ذبیح‌الله صفا، انتشارات ابن‌سینا، چاپ ششم، تهران ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۴۸

۴۸ـ اصول الاستنباط، سید علی نقی حیدری، چاپ دوم، انتشارات مکتبة اهل البیت العامة، بغداد، ۱۹۵۹، صص ۱۴۵–۱۴۷

۴۹ـ وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، انتشارات دار صادر بیروت، ۱۹۶۴، ج ۲، صص ۲۸۵–۲۸۸، شمارهٔ ۲۳۱

۵۰ـ دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة، حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱ ـ ۴، ۱۹۷۳، ج ۱، صص ۶۱–۶۷

فهرست مطالب

مقدمهٔ چاپ سوم ۱
مقدمهٔ چاپ دوم ۲
مقدمهٔ چاپ اول ۳

بخش اول

دوران پیش از اسلام

فصل اول

عرب یك قوم سامی: عربستان زادگاه نژاد سامی ۷
چرا بموضوع عرب اهمیت میدهیم ـ اکتشافات تازه ـ قرابت نژادی سامیان ـ عربستان زادگاه نژاد سامی.

فصل دوم

شبه جزیرهٔ عربستان ۲۱
عرصهٔ حوادث ـ آب و هوا ـ گیاهان ـ نخل ـ حیوانات ـ اسب عربی ـ شتر.

فصل سوم

زندگی صحرانشینان ۳۲
صحرانشین ـ غارت ـ دیانت ـ قبیله ـ تعصب ـ شیخ قبیله.

فصل چهارم

روابط جهانی قدیم ۴۱
عرب جنوب ـ روابط عربان بامصر قدیم ـ مس سینا ـ کندر ـ روابط باسومریان و بابلیان ـ پیشرفت آشوریان ـ روابط باایران و بابل: تیما ـ رابطه باعبرانیان ـ عرب در تورات و عهدعتیق ـ عرب درادبیات یونان وروم ـ لشکرکشی روم ـ سرزمین عطر ـ طلا.

فصل پنجم

دولت سبئی ودیگر دولتهای عربستان جنوبی ۶۳
بازرگانی عربان جنوب ـ الواح عربی جنوبی ـ ۱. مملکت سبا ـ ۲. مملکت معینیان ـ ۳. قتبان و حضرموت ـ ٤. دولت حمیری قدیم ـ ریشهٔ سامی حبشیان ـ قصرغمدان ـ

رومیان جای عرب‌را در بازرگانی دریائی میگیرند. ۵. دولت حمیری‌دوم ـ مسیحی گری و یهودی گری دریمن ـ دوران فرمانروائی حبشه ـ ویران شدن سد مأرب ـ دوران تسلط ایران.

فصل ششم

نبطیان ودیگر دولتهای کوچك شمال وقلب عربستان ۶۸

۱. نبطیان ـ ریشهٔ سینائی‌الغباء ـ پترا ـ ۲. تدمریا پالمیر ـ اذینةوزنوبیا ـ ۳. غسانیان ـ دولت عربی شام دراوج قدرت ـ منذربن‌حارث ـ سقوط بنی‌غسان ـ ٤. لخمیان ـ حیره دراوج قدرت ـ خاندان شاهی مسیحی میشود ـ ۵. کنده.

فصل هفتم

حجاز شبانگاه ظهوراسلام ۱۰۹

دوران جاهلیت ـ ایام عرب ـ جنگ‌بسوس ـ روز داحس‌وغبرا ـ زبان عربی شمالی و نفوذ فوق‌العادهٔ آن ـ دوران قهرمانی ـ شعر ـ قصیده درعصر قدیم ـ معلقات ـ شاعر پیش‌ازاسلام ـ اخلاق بدویان ازدریچهٔ اشعار ـ بت پرستی بدویان ـ مظاهرآفتاب‌پرستی ـ جن ـ دختران خدا ـ کعبهٔ مکی ـ الله ـ سه شهرحجاز: طائف ـ مکه ـ مدینه ـ نفوذهای فرهنگی درحجاز: ۱. سبا ـ ۲. حبشه ـ ۳. ایران ـ ٤. کشورغسان ـ ۵. یهود.

بخش دوم

ظهوراسلام ودولت خلافت

فصل هشتم

محمد رسول‌الله (ص) ۱۴۱

فصل نهم

قرآن‌کتاب خدا ۱۵۶

فصل دهم

اسلام دین تسلیم شدن بارادهٔ خداست ۱۶۴

قواعددینی‌واعتقادات ـ ارکان‌پنجگانه: ۱. شهادت ۲. نماز ـ ۳. زکات ـ ٤. روزه ـ ۵. حج ـ جهاد.

فصل یازدهم

دوران فتح و پیشرفت واستعمار ۱۱-۴۱ ه ۱۷۰
حکومت خلفای راشدین: دوران پدرشاهی - فتح عربستان - علل اقتصادی پیشرفت .

فصل دوازدهم

فتح شام ۱۸۸
لشکرکشی پرخطرخالد - جنگهای نهائی دریرموك - ادارهٔ مناطق جدید .

فصل سیزدهم

فتح عراق وایران ۱۹۹

فصل چهاردهم

تسلط برمصر وطرابلس وبرقه ۲۰۶
کتابخانهٔ اسکندریه .

فصل پانزدهم

ادارهٔ مستملکات جدید ۲۱۷
مقررات عمر - سپاه - چیزی که تمدن عرب نامیده میشود - صفت واعمال خلفای راشدین.

فصل شانزدهم

نزاع علی (ع) ومعاویه برسرخلافت ۲۲۹
خلافت انتخابی - خلافت علی (ع) - عصر دولتهای خلافت بزرگ - خلافت یك مقام دینی-سیاسی است.

بخش سوم

دولت اموی و عباسی

فصل هفدهم

خلافت اموی: معاویه دولتی بنیاد میکند ۲۴۵
رهائی ازمدعیان خلافت - معاویه پادشاه نمونهٔ عرب.

فصل هیجدهم

روابط خصمانه باروم شرقی ۲۵۸
جراجمه.

فصل نوزدهم

دولت اموی دراوج قدرت ۲۶۷
حجاج حاکم پرکار - فتح بلاد ماوراءالنهر - فتوح هندوستان - جنك بارومیان شرقی- فتوح شمال افریقا وجنوب اروپای غربی - دولت رنگ‌ملی میگیرد - اصلاحات مالی و غیره - آثار معماری.

فصل بیستم

سازمان سیاسی ووضع اجتماعی بدوران امویان ۲۸۸
سازمان‌جنگی - زندگی‌شاهی - پایتخت - طبقات اجتماع - موالی - اهل ذمه - دستور عمر - بندگان - مدینه ومکه.

فصل بیست ویکم

گوشه‌هائی اززندگی معنوی بدوران امویان ۳۰۹
بصره‌وکوفه - نحوعربی - حدیث‌وفقه - تاریخ‌نویسی- یوحنای دمشقی- خوارج- مرجئه- شیعه - خطابه- نامه‌ها - شعر- تربیت - علوم - شیمی - معماری - مسجدمدینه - مسجدهای اولیه در ولایات - گنبد صخره - مسجداقصی - مسجد اموی - قصرها : قصرعمره- صورتسازی - موسیقی.

فصل بیست ودوم

انحطاط وسقوط دولت اموی ۳۵۲
رقابت قیسی و یمنی - مشکل ولایت عهد - طرفداران علی (ع) - مدعیان خلافت از عباسیان - مردم خراسان - ضربت نهائی.

فصل بیست‌وسوم

بنیاد دولت عباسی ۳۶۳
بنیادگذارحقیقی دولت - دارالسلام - یك خاندان ایرانی‌که بوزارت رسید.

فصل بیست وچهارم

دوران طلائی عباسیان ۳۷۵
روابط بافرنگ- روابط بارومیان - دوران‌جلال‌بغداد - بیداری فکری - هند - ایران- فرهنگ‌یونانی - مترجمان - حنین‌ابن‌اسحق - ثابت‌بن‌قره.

فصل بیست و پنجم

دولت عباسی ۴۰۲
خلیفهٔ عباسی ـ وزیر ـ دیوان خراج ـ دیوانهای دولتی دیگر ـ سازمان قضائی ـ سازمان جنگی ـ عامل یا امیر.

فصل بیست و ششم

زندگی اجتماعی در دوران عباسیان ۴۲۱
زندگی خانوادگی ـ حمامها ـ سرگرمیها ـ بردگان ـ زندگی اقتصادی (تجارت) ـ صناعت ـ کشاورزی ـ اهل ذمه: مسیحیان ـ نسطوریان ـ یهود ـ صابئه ـ مجوس و دیگر ثنویان ـ امپراطوری رنگ مسلمانی میگیرد ـ تسلط زبان عربی.

فصل بیست و هفتم

پیشرفت علمی و ادبی ۴۶۲
طب ـ علی طبری ـ رازی ـ مجوسی ـ ابن سینا ـ فلسفه ـ کندی ـ فارابی ـ اخوان الصفا ـ ریاضیات ـ بتانی ـ بیرونی ـ عمر خیام ـ ستاره بینی ـ ارقام عربی ـ خوارزمی ـ شیمی ـ جاحظ ـ جواهرشناسی ـ جغرافیا ـ جغرافی نویسان قدیم یونان ـ قبهٔ زمین ـ جغرافی نویسان ادیب ـ یاقوت ـ فن تاریخ نویسی ـ اولین مورخان منظم ـ طبری ـ مسعودی ـ علم کلام ـ علم حدیث ـ شش کتاب صحیح ـ فقه ـ چهار مذهب اهل سنت ـ اخلاق ـ علم ادب ـ ادبیات هنری ـ هزار و یک شب ـ شعر.

فصل بیست و هشتم

تعلیم و تربیت ۵۲۲
تعلیم ابتدائی ـ مؤسسات آموزش عالی ـ آموزش بزرگسالان ـ کتابخانه‌ها ـ کتابفروشیها ـ کاغذ ـ سطح فرهنگ عمومی.

فصل بیست و نهم

تکامل و پیشرفت هنرهای زیبا ۵۳۴
معماری ـ صورتگری ـ کارهای دستی ـ هنر خط ـ موسیقی ـ موسیقی نظری.

فصل سی ام

فرقه‌های اسلامی ۵۴۸
طرفداران عقل و اهل سنت ـ محاکم تفتیش اسلامی (محنت) ـ غلبهٔ مذهب اشعری ـ غزالی ـ

صوفیگری ـ زهد ـ تصوف ـ تصوف‌عملی (تئوصوفی) ـ یك‌هستیگری (وحدت‌وجود)ـ شعرصوفی وفلسفهٔ صوفی ـ طریقتهای‌تصوف ـ تسبیح ـ تقدیس‌اولیا ـ شیعه ـ اسماعیلیه ـ باطنیان ـ قرمطیان ـ حشاشین(بنگیان) ـ نصیریان ـ فرقه‌های ملحد.

فصل سی ویکم

خلافت ضعیف می‌شود: ظهور دولتکها درمغرب ۵۷۷

۱. در اسپانیا ـ۲. ادریسیان ـ ۳. اغلبیان ـ ٤. طولونیان ـ کارهای عمومی ـ ۵. اخشیدیان ـ خواجهٔ سیاه ـ ٦. حمدانیان ـ رونق ادب ـ حملات به‌سرزمین‌روم.

فصل سی ودوم

خاندانهای مختلف درشرق ۵۹۲

۱. طاهریان ـ ۲. صفاریان ـ ۳. سامانیان ـ ٤. غزنویان ـ محمودغزنوی ـ نگهداری امپراطوری ـ جنگ‌زنگ ـ قدرت‌امیرالامراء ـ ۵. بویهیان ـ عضدالدوله ـ٦. سلجوقیان ـ قدرت طغرل ـ الب‌ارسلان ـ سلجوقیان دراوج قدرت ـ نظام‌الملك‌وزیرمشهور ـ تجزیهٔ دولت سلجوقیان ـ بغداد بی‌اعتنا بجنگهای‌صلیبی ـ خوارزم شاهان ـ هجوم‌چنگیزخان.

فصل سی وسوم

سقوط خلافت عباسی ۶۲۳

هلاکودر بغداد ـ آخرین قهرمان اسلام.

بخش چهارم

عربان در اروپا : اسپانیا و سیسیل

فصل سی و چهارم

فتح اسپانیا ۶۳۳

درهم‌شکستن دولت گت ـ عبور موسی از تنگه ـ کاروان فیروزی ـ سقوط موسی ـ عوامل فتح ـ آنسوی پیرنه ـ پیکار تور ـ پیکارهای داخلی ـ امارت .

فصل سی و پنجم

حکومت اموی در اسپانیا ۶۴۷
فرار افسانه‌وار - تسلط برقرطبه - وحدت وآرامش در اسپانیا - عبدالرحمن درمقابل شارلمانی - حکومت مستقل - رفتار با مسیحیان - مولدان سلاح برمیگیرند .

فصل سی و ششم

آشوب‌های داخلی ۶۵۵
کشتار خندق - مسابقهٔ مرگ - فلورا و یولوجیوس - شورش در ولایات- ابن‌حفصون.

فصل سی و هفتم

خلافت اموی در قرطبه ۶۶۵
عبدالرحمن ناصر خلیفه - زهراء .

فصل سی و هشتم

سازمان سیاسی و اقتصادی و تعلیماتی ۶۷۲
قرطبه - سازمان حکومتی - صناعت -کشاورزی - بازرگانی - خلیفه در اوج قدرت - فعالیت‌های تعلیماتی و فرهنگی - دیکتاتوری ابن‌ابی‌عامر - سقوط قدرت اموی .

فصل سی و نهم

دولت‌های کوچك : سقوط غرناطه ۶۸۷
عبادیان‌اشبیلیه - معتمد - مرابطان - پول -آزار ومحنت - عرب‌نمایان -آقای‌جنگاور- سقوط مرابطان - موحدان - بنیادگذار حقیقی دولت موحدان - منصور - بنی‌نصر - حمراء -آخرین روزهای قرطبه -آزار مسلمانان .

فصل چهلم

آثار فکری و معنوی ۷۱۲
لغت و ادب - شعر - موشحات - تربیت -کتاب - کاغذ - فن تاریخ‌نویسی - جغرافیا -

سفرنامه‌ها- تأثیر آن درمغرب- فلکشناسی و ریاضیات - گیاهشناسی وطب - ابن‌بیطار - طب - زهراوی - ابن‌زهر - انتقال به‌اروپا - فلسفه - بن‌جبرول - ابن‌باجه- ابن‌طفیل- ابن‌رشد - ابن‌میمون - ابن‌عربی صوفی - طلیطله مرکز ترجمه .

فصل چهل و یکم

هنر و معماری ۷۵۷

هنرهای کوچك- سفالکاری - منسوجات - عاج‌کاری- معماری - حمراء - طاق- موسیقی- تأثیر در اروپا .

فصل چهل و دوم

درسیسیل ۷۶۹

درایتالیا - عبور ازکوهستان‌پیرنه- عقب‌نشینی از ایتالیا- امارت‌سیسیل- فتح‌نرماندها- فرهنگ عرب و نرماندی - ادریسی - فردریك دوم - مقام سیسیل در انتقال افکار - از راه ایتالیا .

بخش پنجم

آخرین دولت‌های اسلام بقرون وسطی

فصل چهل و سوم

صفحه

خلافت شیعیان درمصر : فاطمیان ۷۸۵

تبلیغات اسماعیلیه - سعید یك شخصیت معمائی - سرسلسلهٔ فاطمیان - نیروی دریائی - جوهر سیسیلی - اوج قدرت فاطمیان - یك خلیفهٔ سبك‌عقل - دوران ضعف - سقوط .

فصل چهل و چهارم

زندگی درمصر فاطمی ۷۹۵

زندگی طبقهٔ بالا - وضع اداره - پیشرفت علمی و ادبی - دارالعلم - هیئت وعلم مرایا- کتابخانهٔ سلطنتی - هنر و معماری - صنایع دستی و تزیینی .

فصل چهل و پنجم

تصادم میان شرق وغرب : جنگهای صلیبی ۸۰۴
سلجوقیان شام - علل و انگیزه‌ها - دوران فتوح - رومیان شرقی آسیای صغیر را پس میگیرند - امیرنشین‌های لاتینی اول - تصرف انطاکیه - تصرف بیت‌المقدس - کشتیهای ایتالیائی شهرهای ساحلی را تصرف میکنند - بالدوین اول پادشاه بیت‌المقدس - سقوط امیرنشین فرنگی - روابط فیمابین - عکس‌العمل اسلام : زنگیان و نوریان - ظهور صلاح‌الدین ایوبی - حطین - محاصرهٔ عکا - دوران جنگهای داخلی: ایوبیان - اردوگاه فرنگ - مصر مرکز فعالیت - لوئی مقدس - ایوبیان جای خود را بممالیك میدهند - ضربتهای آخری : بیبرس - قلاوون - عکا .

فصل چهل و ششم

روابط فرهنگی ۸۳۴
آثار نوریان - آثار ایوبیان - درعلوم و فلسفه - ادبیات - فنون جنگ - باروت - در معماری - زراعت وصناعت - چرخ آب (ناعور) - درتجارت - قطب‌نما - آمیزش دوقوم.

فصل چهل و هفتم

صفحه
ممالیك ، آخرین دولتهای عربی قرون وسطی ۸۴۸
بنیاد دولت ممالیك - مقابله با ایوبیان وتاتاران - بیبرس - داستان خلافت - قلاوون - بیمارستان - اشرف - مغول - مصر در اوج عظمت فرهنگی - قحط و وبا - سقوط دولت ممالیك بحری .

فصل چهل وهشتم

پیشرفت فرهنگی و هنری ۸۶۳
ابداع در زمینهٔ علوم - طب - طبیبان یهود - بیماریهای چشم - تاریخ طب - علوم اجتماعی: گزارشنویسی - تاریخ - موضوعات اسلامی و لغوی - قصه‌ها - خیال‌الظل - معماری - هنر - تذهیب - لوازم تجملی .

فصل چهل و نهم

خاتمهٔ دوران ممالیك ۸۷۵

چند نمونه ازسلاطین برجی ـ مضیقهٔ اقتصادی ـ تغییر راه تجارت هند ـ آثار معماری ـ روابط خارجی ـ فتح قبرس ـ تیمور ـ تیموریان ـ ترکان عثمانی ـ صفویان ـ پیکار نهائی مرج دابق ـ فتح مصر ـ خلافت عثمانی .

بخش ششم

دولت عثمانی

فصل پنجاهم

دیار عرب قلمرو ترکان میشود ۸۹۱

افریقای شمالی ـ راهزنان دریائی ـ عظمت قسطنطنیه ـ فرهنگ عثمانی ـ سازمان امپراطوری ـ عوامل ضعف داخلی ـ از دست رفتن افریقای شمالی .

فصل پنجاه و یکم

مصر و هلال عربی ۹۰۳

ممالیك، صاحبان‌قدرت ـ علی‌بك سلطان مصر میشود ـ ناپلئون‌بوناپارت ـ محمدعلی، بنیادگذار مصر نو ـ سوریه ـ ادارهٔ ولایت ـ سقوط اقتصادی ـ فخرالدین، امیر روشندل لبنان ـ خاندان عظم در سوریه ـ حکام مستبد فلسطین ـ بشیر شهابی ـ استقلال لبنان ـ عراق ـ جزیرهٔ عربستان ـ وهابیان ـ عبدالعزیز ابن‌سعود ـ فعالیت معنوی .

فصل پنجاه و دوم

صفحه

منظرهٔ متغیر : نفوذ در اروپا ۹۳۱

نفوذ فرهنگ اروپا در مصر ـ در سوریه و لبنان ـ نفوذ سیاسی ـ انگلستان مصر را اشغال میکند ـ قیمومت فرانسه وانگلیس ـ یك‌مصلح مصری ـ قومیت ـ تمایل باتحاد.

نقشه‌ها و تصاویر ۹۴۷

فهرست اعلام ۹۹۷

مقدمهٔ چاپ سوم

وقتی که مقدمات این چاپ فراهم میشد ، همهٔ انتقادات مربوط بچاپ دوم را را که در مجلات علمی یا بوسیلهٔ مکاتبهٔ خصوصی از طرف دانشجویان یا استادان یا دیگر خوانندگان کتاب شده بود با دقت کامل بررسی کردم و از نتیجهٔ تحقیقات تازه که درمجلات علمی ومطبوعات جدید منتشرشده است سود بسیار بردم و بعضی اختلافات یا اشتباهات کوچك را اصلاح کردم و پاره‌ای مشکلات متن را توضیح دادم .

درحواشی کتاب نیز اصلاحاتی کردم وپاره‌ای منابع را که بتازگی منتشرشده بر آن افزودم و بجای چاپهای قدیم منابع کتاب چاپهای تازه را که توضیحات بیشتر دارد یاد کردم . باین مناسبت یادآوری میکنم که وقتی که برای اولین بار نام منبعی را در حاشیه میآورم عنوان کامل آنرا از نام مؤلف و محل و تاریخ انتشار یاد میکنم واز آن پس در موارد دیگر نام آنرا باختصار میآورم و هرجا که درمتن کتاب از مؤلف عربی سخن میکنم ومهمترین تألیف اورا نام میبرم عنوان تألیف را با تمام ترجمه‌های آن که در زبانهای اروپائی و خاصه انگلیسی هست یاد میکنم . این چاپ نیز مانند چاپهای پیش به نسبت زیاد مدیون کمکهای شاگردان سابق من وهمکاران گروه تابستانی تحقیقات عربی و اسلامیست .

آوریل ۱۹۴۲ ف. خ. ح.

مقدمهٔ چاپ دوم

در این چاپ کوشیدم تا محتویات کتاب را با آخرین نتایج تحقیقات علمی هم‌آهنگ کنم و اصلاحات لازم را در آن بعمل آوردم . ضمناً همهٔ ملاحظات انتقادی را که مستقیماً بمن رسید یا در مطبوعات انتشار یافت بدقت بررسی و رعایت کردم که مفصلتر از همه انتقاد پروفسور جرج لوی دلاوید در مجلهٔ انجمن شرقی امـریکائی جلد ۵۹ (سال ۱۹۳۹) بود . بعضی نکات تازه از فهرست منابع کتاب را که قبلا قصد داشتم بدنبال فصول کتاب الحاق کنم بر این چاپ افزودم .

دکتر ادوارد ج. جورجی و دکتر نبیه ا. فارس که در چاپ اول کمك کرده بودند در این چاپ نیز کمك خود را ادامـه دادند . از میان شاگردان سابقم جرج ف. حورانی که در موضوع مناسبات با روم شرقی چند پیشنهاد جالب کرد وفلوریس ل. فرورد را که درتجدیدرسم دونقشه کمك کردنام‌میبرم. دکتر ا. ر. نیکل که مقیم مادرید است فصول مربوط باسپانیا را مطالعه کرده است .

بموقع میدانم که دراینجا از کمك این آقایان و نیز ازهمکاری همسرم‌صمیمانه قدردانی کنم .

سپتامبر ۱۹۳۹ ف. خ. ح.

مقدمهٔ چاپ اول

این اقدامیست ناچیز که کوشیده‌ام تا سرگذشت عرب و اقوام عرب زبان را از روزگار قدیم تا فیروزی عثمانی ، در اوایل قرن شانزدهم ضمن آن بیاورم . این خاص‌دوران کنجکاوی و تدریس‌در دانشگاه کلمبیا ودانشگاه‌امریکائی بیروت ودانشگاه پرینستون است که برای رفع حاجت دانشجویان ودیگرخوانندگان فرهنگ‌دوست انجام شده. دورانهائی که از آن سخن میرود چنان دراز است که مؤلف نمیتواند گفت که در هر مرحله شخصاً کنجکاوی کرده ؛ و بناچار میبایست به نتیجهٔ تحقیقاتیکه دیگر دانشوران شرق و غرب کرده‌اند اعتماد کند و محصول آنرا در کتاب خویش جای دهد .

اگر فهرست منابعی که بدنبال هرفصل از نسخهٔ خطی پیوسته است همراه‌این نسخهٔ چاپی نیز میبود ، اهمیت دینی که مؤلف به محققین سلف دارد عیان‌تر میشد .

فصول کتاب را به تدریج که آماده میشد نزد دانشمندان مختلف میفرستادم تا درآن نظر کنند . آقای ا. ت. المستد استاد دانشگاه شیکاگو و دکتر ولتر ل. رایت کوچك که اکنون رئیس دانشگاه روبرت اسلامبول‌است ، ودکتر کوستی‌زریق‌استاد دانشگاه امریکائی بیروت ، و دوتن ازهمکاران دانشگاهی من استاد هنری ل. ساویج و البرت‌الساسر ، استاد زبان انگلیسی از جمله کسانی‌اند که در این امعان نظر سهم مؤثر داشته‌اند .

درطی‌چند سال نسخهٔ خطی کتاب اساس تدریس من‌بدانشجویان قسمت‌نهائی بود وازپیشنهادها وخرده‌بینی‌هائی که شاگردانم دربارهٔ مطالب آن داشتند سود بسیار بردم که ازآن میانه جرج سی. مایلز راکه‌اکنون مقیم‌تهران‌است وپطرس‌عبدالملك راکه در دانشگاه اسیوط مصر تدریس میکند و ادوارد ج. جورجی راکه مقیم بغداد

است وهارولد و. گلیدن و ریچارد ف. س. استار ، و نبیه ا. فارس را که درقدس بسر میبرند نام میبرم. دکتر فارس درطرح نقشه‌ها وغلط گیری نمونه‌ها وتنظیم فهرستهای کتاب نیز همکاری مؤثر داشته است . از این آقایان و از همسرم که نسخهٔ خطی را ماشین زده و چند اصلاح سودمند را پیشنهاد کرده است صمیمانه سپاسگزارم .

نیویورك ف. خ. ح.

بخش اوّل

دوران پیش از اسلام

فصل اول

عرب یك قوم سامی

عربستان زادگاه نژاد سامی

چرا بموضوع عرب اهمیت میدهیم

از آن سرزمینها که بوسعت عربستان است و از آن اقوام که باهمیت ومکانت تاریخی هم‌سنگ عرب‌اند ، بدوران جدید هیچیك کمتر از عربستان و اقوام عرب زبان مورد توجه و تحقیق نبوده‌اند .

عربستان سرزمینی است که مساحت آن یك چهارم اروپا ویك سوم ایالات متحدهٔ امریکاست ، معذلك معلومات ما دربارهٔ آن از مجهولاتمان کمتر است . اطلاعات ما دربارهٔ منطقهٔ منجمد شمالی و جنوبی بتدریج فزون میشود اما آنچه دربارهٔ عربستان میدانیم هنوز ناچیز است .

باحتمال قوی شبه جزیرهٔ عربستان زادگاه نژاد سامی است واقوامی که بعدها بسرزمین هلال حاصلخیز آمده و عنوان بابلیان وآشوریـان و فینیقیان و عبرانیان یافته‌اند در آنجا نشو و نما کرده‌اند و سرزمین ریگستانی شبه جزیره سرچشمه‌ایست

که باتفاق آراء نژادخالص سامی از آنجاپا گرفته ومایه‌های اصلی یهودیگری وبدنبال آن مسیحی گری در آنجاپدید آمده وهمهٔ علائمی که بعدها تکامل یافته وجزو امتیازات نژاد سامی شده حاصل همین ریگستان است .

عربستان به قرون وسطی قومی پدید آورد که بیشتر دنیای متمدن آن روز را تسخیر کرد و هم زادگاه دین اسلام بود که هنوز جماعتی به تقریب از همهٔ نژادها ، که کمتر از ۲٤٦۰۰۰۰۰۰ نیست ودراقلیم‌های جهان پراکنده‌است، پیروی آن‌میکنند و از هرهشت تن که در دنیای ما بسر میبرند یکی ازپیروان محمد ﷺ است* و در بیشتر ساعات بیست و چهار گانهٔ روز وشب ندای اَذان مسلمانی که دعوت‌به‌نمازاست در قسمت اعظم کرهٔ زمین ما و در منطقهٔ گرم بگوشها میرسد .

آن هالهٔ درخشانی که با نام فاتحان جهانگیرقرین است عرب را نیز به بر گرفته ، زیرا مردم این قوم در مدت یك قرن پس از نهضت خویش فرمانروایـان امپراطوری بزرگی شدند که ازسواحل اقیانوس اطلس تاحدود چین گسترده شده‌بود و بوسعت ازامپراطوری روم در اوج انبساط سبق میبرد ، و در این پیشرفت بی نظیر آنقدر اقوام بیگانه را در عقیده وزبان وحتی مختصات جسمانی خود مستهلك کردند که در طول تاریخ هیچیك از ملل حتی یونان و روم و انگلوساکسون و روس نظیر آنرا نکرده بود[1].

---

* معلوم نیست چرا مؤلف ازگفتارچاپ اول که‌گفته بود ازهرشش یا هفت نفرکه در دنیای‌کنونی بسرمیبرند یکی از پیروان محمد (ص) است بازگشته و دراین چاپ میگوید ازهر هشت تن مردم دنیا یکی مسلمان است . اگر شمار مردم جهان درآمار اخیر افزون شده طبعاً شمارمسلمانان نیزفرونی گرفته ودلیلی‌برای‌کاهش‌آن‌نیست مردم جهان چنانکه در تقویم وایتکر Whitaker آمده ۲/۱٦۸/۰۰۰/۰۰۰ است بنابراین شمار مسلمانان‌از روی قیاس مؤلف در همین چاپ ۳۷۱ میلیون میشود نه ۲٤٦ میلیون ،و اگر گفتارچاپ اول را مأخذ کنیم شمارهٔ مسلمانان جهان ۳۰۹ تا ۳٦۱ میلیون میشود (مترجم عربی) [این آمار مربوط به‌سال ۱۹٤۲ میلادی است ـ ناشر].

1- D. G. Hogarth, *The Penetration of Arabia* (New York, 1904), P. 7.

قوم عرب تنها یك امپراطوری بنیاد نکرد بلکه فرهنگی نیز پدید آورد که از تمدن قدیم و درخشان ساحل دجله وفرات و وادی نیل و سواحل شرقی مدیترانه مایه گرفت ، از فرهنگ یونان و روم همهٔ نقاط روشن را اقتباس کرد ، وچون پلی بود که همهٔ این آثار معنوی را باروپای قرون وسطی رسانید و بیداری اروپای غربی که راه نهضت جدید را گشود از آنجا بود . هیچ قومی در قرون وسطی باندازهٔ عرب ومردم عرب زبان در پیشرفت انسانیت مؤثر نبود[1] .

دین عرب نیز پس از یهودیگری ومسیحی گری سومین و آخرین دین یکتاپرستی است و از لحاظ تاریخی دنبالهٔ این دو دیانت است و از همهٔ عقاید موجود باین دو دیانت نزدیکتر است . درحقیقت این سه دیانت حاصل معنویات خاص نژاد سامی است. مسلمان دیندار بجز اندکی مسائل مورد تردید ، بیشتر عقاید مسیحی گری را تصدیق میکند . اسلام نیروی زنده‌ای بوده وهست که از مراکش تا هندوستان را زیر فرمان دارد و ملیونها مردم ، باقتضای مبادی آن زندگی میکنند .

بروز گارما زبان عرب وسیلهٔ تفاهم و گفتگوی نزدیك به ۴۵/۰۰۰/۰۰۰ مردم دنیاست* وهمین زبان درقرون وسطی بروزگاران دراز درسراسرجهان متمدن زبان علم و فرهنگ و فکر مترقی بوده است . کتابهائی که از قرن سوم تا ششم هجری دربارهٔ فلسفه و تاریخ و دین و هیئت و جغرافیا بزبان عرب تألیف شد بیشتر ازهر زبان دیگر بود و هنوز هم در زبانهای اروپای غربی نشان آن دوران را در کلماتی که از زبان عرب عاریه گرفته‌اند میتوان دید . الفبای عربی بعد از لاتینی بیشتر از هرالفبای دیگردرجهان رواج دارد ودر نوشتن زبان فارسی و افغانی و اردو و گروهی

۱ــ برای امتیازمیان عرب Arabians وعرب زبان Arabs که‌دراین کتاب اصطلاح کرده‌ایم حواشی فصل چهارم را به‌بینید .

* مؤلف دراینجا تساهل کرده‌شمارمردم عرب زبان خیلی بیشترازاینست واگرمناطق عرب‌نشین آفریقا را بحساب بیاوریم این‌رقم از ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ نیز تجاوز میکند (مترجم) .

از زبانهای ترکی و بربری و زبانهای مالایا بکار میرود .

روزگاری‌خورشیداقبال بابلیان وحتیان وفنیقیان میدرخشید واکنون غروب کرده است اما عربان و مردم عرب زبان بروزگار سلف خورشیدشان اوج گرفت و هنوز درخشان است ، واکنون نیز، چون روزگار گذشته ، دریکی ازمهمترین‌مناطق دنیا که از لحاظ جنگی ارزش بسیار دارد و یکی از بزرگترین گذرگاههای تجارتی جهان از آنجاست مقام دارند . یکی از بزرگترین منابع نفت جهان درزیرخاکهای این ناحیه وجود دارد و در سال ۱۹۳۲ نخستین بار به وجود این سرمایهٔ طبیعی پی برده شد . ازآغازجنگ بزرگ اول این اقوام بپا خاسته واستقلال بدست‌آورده‌اند. برای نخستین بار، بعدازاسلام ، قسمت اعظم شبه جزیرهٔ عربستان زیریك فرماندهی واحد ، یعنی حکومت سعودی ، قرار میگیرد . عراق در پایتخت خود بغداد که از روزگار عباسیان پادشاهی بخود ندیده بود ، مدتی حکومت سلطنتی برقرار کرد و اکنون نیز بـه جمهوریت گرائیده است . مصر ، پس از چندی حکومت سلطنتی ، درسال ۱۹۵۲ خود را جمهوری اعلام کرد ، وشش سال پس ازآن به‌جمهوری‌سوریه ـ که پایتخت‌آن، یعنی دمشق‌مقرخلفای بزرگ‌اموی بود ـ پیوست وجمهوری‌متحدهٔ عرب‌را تشکیل داد . فلسطین نیزبخودآمده باهمیت خویش واقف شده‌است ، ولبنان نخستین قوم عرب زبان بود که بحکومت جمهوری گرائید . در سالهای ۱۹۵۰ ، در آفریقای شمالی ، مراکش و تونس شانه از زیر بار اطاعت فرانسه تهی کرده‌اند و لیبی نیزازاستعمار ایتالیا خارج شده است . باید گفت عنقا ، که پرندهٔ عرب است ، از نو درآسمان بال و پر گشوده است .

اکتشافات تازه

اروپا بروزگار یونـان قدیم جنوب عربستان را می‌شناخت . هرودت و نویسندگان دیگریونان ازساحل غربی شبه‌جزیره یاد کرده‌اند .

چیزی که بنظر مردم یونان و روم مهم مینمود این بود کـه عربان جنوب در

سرزمین بخور وادویه اقامت داشتند که راه بازارهای هند وسومالی از آنجا میگذشت. ولی در اواخر قرون وسطی و اوایل قرون جدید، اروپا قسمت اعظم عربستان را از یاد برد و میبایست در قرون جدید از نو آنجا را کشف کند. نخستین کسانی که در این دوران قدم به‌عربستان گذاشتند مبشران مسیحی و بازرگانان وهم افسران فرانسوی وانگلیسی نیروهای اعزامی بمصر(از۱۸۱۱تا۱۸۳۶) ونمایندگان سیاسی‌وجویندگان آثار باستانی بودند .

نخستین‌دانشمندجدید که‌عربستان‌راوصف کرد کارستن نیبوهر Carsten Niebuhr بود که با یك هیئت علمی از طرف پادشاه دانمارك بسال ۱۷۶۱ بدانجا رفت . یمن، در جنوب عربستان کـه مردم یونان و روم آنجا را نیك میشناختند ، نخستین منطقهٔ شبه جزیره بود که از نو با کتشاف آن پرداختند. ناحیهٔ شمالی که حجاز نیز از آنجمله است ، با آنکه از نواحی دیگر به اروپا نزدیکتر بود تا مدتها بعد ناشناس ماند و تا روزگارما ازمردم اروپا گروهی که‌شمارشان ازدوازده‌بیشتر نیست بعبورازریگزارهای شمالی توفیق یافته و گزارش‌کار خویش را بجا گذاشته‌اند .

بسال۱۸۱۲یوهان‌لودویك‌بورکاردت‌سویسی Johann Ludwig Burckhardt شهر پترا را برای دنیای ما کشف کرد وبطور ناشناس با نام ابراهیم عبدالله بجده رفت و مکه را زیارت کرد و دیگر کسان بر آن گزارش دقیق که وی ازمشاهدات خویش آورده کمتر چیزی افزوده‌اند : قبر بورکاردت اکنون در قاهره است . تنها اروپائی دیگری که تا سال۱۹۲۵ توانست زندگی عادی مکه را بررسی کند پروفسور اسنوك هورگرونج Snouk Hurgronje از مردم لندن بود که در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ سفر دشوار خود را انجام داد . بسال ۱۸۴۵ یك دانشور جوان فنلاندی یا سوئدی بنام جرج اوگوست والین George Augustus Wallin بمنظورتحقیقات لغوی به نجد سفر کرد .

ناپلئون سوم پس از آنکه بسال ۱۸۶۰ سپاه خود را از لبنان برون برد بصدد

بود که درقلب عربستان جائی برای بسط نفوذ خود پیدا کند ودوسال بعد یك انگلیسی را بنام ویلیام گیفورد پالگریو William Gifford Palgrave که از نژاد یهود و عضو انجمن یسوعیان بود بعربستان فرستاد و وی زحله را در لبنان مرکز کار خود کرد . پالگریو خیلی کمتر از آنچه خود ادعا می کرد در جنوب نجد سفر کرده بود. درسال۱۸۵۳ سر ریچارد ف. بورتون Sir Richard F. Burton مترجم معروف داستان هزارویکشب بطور ناشناس با نام حاج عبدالله مکه ومدینه را زیارت کرد خانم آن بلنت Anne Blunt که یکی از دو زن اروپائی است که شمال عربستان را در نوردیده‌اند ، بسال ۱۸۷۹ همراه هیئتهائی کـه مقاصد عجیب و مختلف ، از جمله جستجوی اسبهای اصیل عربی ، داشتند تا نجد رفت . بسال ۱۸۷۵ مردی بنام چارلز م.داوتی Charles M. Doughty بطور ناشناس شمال عربستان را در نوردیده وسفر نامهٔ اوبعنوان « سفری بعربستان صحرائی» « Travels in Arabia Deserta »درزمرهٔ زیباترین کتابهای ادبی انگلیسی در آمده است. کتاب کلنل ت.ا.لورنس T.E.Lawrence بعنوان « هفت‌ستون خرد » « Seven Pillars of Wisdom » در میان کتابهای ادبی مربوط بجنگ بزرگ مقام شایسته بدست آورده است. از آخرین سیاحت گران عربستان الواموسیل Alois Musil را که ازمردم چك بود و منطقهٔ شمالی را خوب میشناخت نام باید برد ، و هم از سیاحت گران تازه امین ریحانی است که از سوریه بود و تبعهٔ امریکا شد و همهٔ شاهان عرب را دیدار کرد وهم الدون روتر Eldon Rutter که در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ به مکه و مدینه سفر کرد . مخصوصاً بـاید ازکار برجستهٔ برترام توماس Bertram Thomas خاورشناس جوان انگلیسی یاد کنیم. وی درفوریهٔ ۱۹۳۱ برای اولین دفعه صحرای بـزرگ عربستان جنوبی را بنام ربع خالی در نوردیده ویکی ازبزرگترین سرزمینهائی را که تا آنوقت بر نقشهٔ جهان سپید مینمود اکتشاف کرد ؛ و همسنگ او در این صحرا گردی خطرناك هـ . ست. ج. ب. فلبی H. St. J. B. Philby بود که بنام حاج عبدالله بسال ۱۹۳۲ ازحفوف بنزدیك خلیج

فارس آغاز کرده ربع خالی را از شرق بغرب نود روزه در نوردید .

الواح مختلف حمیری که فرصت نخستین آشنائی با عربان جنوب را برای ما فراهم آورده درسالهای ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ بدست یك یهودی فرانسوی بنام یوسف‌هالوی Joseph Halévy و از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۹٤ بدست یك یهودی اطریشی بنام ادوارد گلازر Eduard Glaser کشف شد* .

مهمترین منابع اطلاعات ما دربارهٔ عربستان قدیم از ادبیات پرمایهٔ اسلامی است که در دوران‌های بعد پدید آمده ودر بعضی موارد اصالت آن مشکوك است وهم از مطالب پراکندهٔ یونانی ولاتینی و بعضی متون هروگلیفی و میخی که ازفرعونان مصروشاهان آشور وبابل بجای مانده؛ بعلاوه الواح حمیری که اخیراً طریق خواندن آن کشف‌شده و نوشته‌هائی که سیاحت گران عصرجدیدازمشاهدات‌خود بقلم آورده‌اند نیز در این راه سود بسیار بخشیده است .

قرابت نژادی سامیان

از این دو قوم که باقیماندهٔ نژاد سامی بشمار می‌روند عرب از یهود مهمتر است ، زیرا عربان امتیازات طبیعی وخواص معنوی نژاد خویش را نگهداشته‌اند و زبانشان نیز باآنکه از لحاظ ادبی ازهمهٔ‌لغات سامی تازه‌تر است خواص زبان سامی اصلی و از جمله صرف کلمات را بهتراز زبان عبری وزبانهای گروه آن محفوظ داشته‌است و کلیدتازه‌ای برای کنجکاوی درزبانهای سامی بدست ما میدهد . دین اسلام نیز بصورت اصلی خود کمال منطقی دین سامی بشمارمیرود . کلمهٔ سامی ازآغازکارنزد مردم اروپا وامریکا معنی یهودی بخود گرفته شاید از اینرو که یهودان در اروپا و امریکا فراوان بوده‌اند. علائم سامی که غالباً یاد میکنند و بینی برجسته ازآنجمله است بهیچوجه بنژاد سامی مربوط نیست . بطور قطع علائم مذکور یهودان را ازنژاد اصیل سامی ممتاز کرده و نشان میدهد که قوم

* مطالبی راکه در فصل پنجم زیر عنوان نقوش عربی جنوب یاد میکنیم ببینید .

عبرانی در آمیزش طولانی حتیان و حوریان چه امتیازات جسمانی بدست آورده‌اند[۱]. دلائلی که ما را وادار میکند که مردم عرب زبان مقیم عربستان را و مخصوصاً عربان صحراگرد را از لحاظ زیست‌شناسی و روانشناسی و جامعه‌شناسی وزبانشناسی بهترین نمایندهٔ نژادسامی بشمار آوریم بیشتر مربوط به اعتزال جغرافیائی و یکنواختی تغییر ناپذیر زندگی صحرانشینان است. خلوص نژادی نتیجهٔ محیط دور افتادهٔ قلب عربستان است که نظیر آنرا از لحاظ خشونت و دورافتادگی فراوان نمیتوان یافت. عربان سرزمین خودرا «جزیرهٔ عرب» مینامند وحقاً جزیره‌ایست که آب ازسه طرف و ریگ از طرف دیگر آنرا درمیان گرفته است. جزیرهٔ عرب نمونهٔ کامل روابط ناگسستنی میان انسان و زمین است. اگر در داخلهٔ کشورهائی چون هند و یونان و ایتالیا و انگلیس و ممالك متحده از توالی اقوام عرضه‌جو که یکی دیگری را بعقب میرانده یا ببر میگرفته مهاجرتهائی بوده، در تاریخ عربستان هیچ جهانگیرجنگ آزمائی که حدود ریگستان را شکافته و اقامتگاه دائمی در آنجا بپا کرده باشد نشان نمییابیم. مردم عربستان در طول همهٔ قرونی که تاریخ آن ثبت شده بی‌تغییر مانده‌اند[۲].

کلمهٔ سامی از سام است که در عهد عتیق (سفرپیدایش، فصل ۱۰، شماره ۱) آمده است. روایات قدیم که میگوید سامیان از نژاد بزرگترین فرزند نوح‌اند و از اینرو با دیگر فرزندان نوح از یك نژادند، دیگر بنزد علما معقول نیست. پس سامیان کیانند؟

۱- George A. Barton, *Semitic and Hamitic Origins* (Philadelphia, 1934), pp. 85 - 7; Ignace J. Gelb, *Hurrians and Subarians* (Chicago, 1944), pp. 69-70.

۲- Cf. Bertram Thomas in *The Near East and India* (London, Nov. 1, 1928), pp. 516-19; C. Rathjens in *Journal Asiatique*, ccxv, No. 1 (1929), pp. 141-55.

اگر نقشهٔ لغوی آسیای غربی را بنگریم می‌بینیم که شام و فلسطین و عربستان اصلی وعراق مسکن اقوامی‌است که بعربی‌سخن میکنند، واگربتاریخ قدیم مراجعه کنیم می‌بینیم که در نیمهٔ هزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد بابلیان (که درآغازکار بانتصاب پایتختشان اکدو ، اکدیان نام داشتند) وآشوریان وازپس ایشان کلدانیان بروادی دجله و فرات تسلط یافته‌اند ، وبعد ازسال ۲۵۰۰ پیش ازمیلاد عموریان و کنعانیان (که فنیقیان نیز ازآنجمله بوده‌اند) در سرزمین سوریه اقامت گرفتند ، و درحدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلادآرامیان در سوریه و عبرانیان در فلسطین استقرار یافتند. درقرون وسطی وعصرجدیدتا قرن نوزدهم مردم نمیدانستند که این اقوام گونه‌گون روابط خویشاوندی بسیارنزدیك داشته‌اند . وقتی که به نیمهٔ قرن نوزدهم خط میخی کشف شد و زبانهای آسوری ، بابلی وعبری وآرامی وعربی وحبشی بمعرض تحقیق تطبیقی درآمد معلوم شد که این زبانها به وضع حیرت‌انگیزی همانند یکدیگراست و طبعاً همه از یك مایه است . در همهٔ این زبانها اصل فعل ، سه حرفی است و فقط دو زمان تام و ناقص دارد و صرف فعل در همه جا بیك صورت انجام میشود. کلمات اصلی وازجمله ضمایرشخصی و اسمهائی که حاکی از خویشاوندی است و اعـداد و کلمات مربوط اندامها تقریباً یکسان است . اگر نظامات اجتماعی و عقاید دینی و امتیازات بدنی اقوامی راکه باین زبانها سخن میگویند بدقت بررسی و با هم تطبیق کنیم می‌بینیم که شباهت آنها حیرت‌انگیز است . بنابراین قرابت زبانها نشانه‌ای از وحدت اقوامی است که بیك نژاد وابسته‌اند . این نـژاد بقوت غریزهٔ دینی ، تصور قوی و دلبستگی شدید به شخصیت فردی وسنگدلی ممتاز است وناچاربایداین‌نتیجه را بپذیریم که نیاکان این اقوام گونه‌گون از بابلی وآشوری وکلدانی و عموری و آرامی وفنیقی وعبرانی وعرب وحبشی ازآن پیش که پراکنده شوند درمکانی‌بصورت یك قوم میزیسته‌اند .

عربستان زادگاه نژاد سامی

بنابراین اقامتگاه اصلی این قوم کجا بوده است ؟ گفتار دانشوران مختلف است . گروهی باتوجه بشباهتهای جسمانی که میان سامیان وحامیان هست آفریقای شرقی را اقامتگاه اصلی ایشان پنداشته‌اند و گروه دیگر تحت تأثیر روایت عهد عتیق گفته‌اند که اقامتگاه اصلی ، سرزمین عراق است . بنظر ما دلائل کسانیکه گفته‌اند اقامتگاه اصلی شبه جزیرهٔ عربستان بوده‌است بصواب نزدیکتر میماند . فرضیهٔ عراقی ازاینجهت فاسد است که قومی را از دوران پیشرفت کشاورزی وسکونت برساحل رودخانه بدوران صحرا گردی پس میبرد واین بخلاف قوانین تکامل اجتماعی است. مشکلاتی که فرضیهٔ آفریقائی پدید می آورد خیلی بیشتر از جوابهائی است که به مشکلات ما می‌دهد .

سطح عربستان عموماً صحراست وحاشیهٔ باریکی اززمینهای مسکون اطراف آنرا گرفته که بنوبهٔ خود محصور بدریاست و چون شمار مردم چنان زیاد میشد که معاش آنها اززمینهای محدود ومحصورمیسر نبود ناچار مردم مازاد باید جائی وسیعتر بجویند . آنها نمیتوانستند در داخل عربستان پراکنده شوند زیرا بیابان مرگ آور در پیش بود ؛ باطراف نیز پراکنده نمیتوانستند شد زیرا دریا بروزگاران قدیم مانعی صعب‌العبور بود بنابراین مردم اضافی جزیك راه گریز نداشتند وآن حرکت ازسواحل غربی بسوی شمال بود تا به‌نواحی نزدیك درهٔ حاصلخیزرود نیل برسند.

در حدود سال ۳۵۰۰ ق. م. مهاجران سامی این راه را پیش گرفتند و یا از مشرق آفریقا بجانب شمال رفتند و مردم حامی نژاد مصر را مطیع خویش کردند و ازآمیزش دو قوم ، مصریان قدیم پدیدآمدند. که بیشترپایه‌های اساسی تمدن مارا پدیدآوردند ونخستین کسان که ساختمانهای سنگی بپا کردند وتقویم شمسی رابکمال بردند هم ایشان بودند . در همان اوقات مهاجران دیگر سامی راه شرقی را بسوی شمال پیمودند و در درهٔ دجله و فرات که درآن روزگار موطن قوم متمدن سومری

بود استقرار یافتند[1]. سامیان بصورت بدویان وحشی بدرهٔ فرات آمدند و ازسومریان که تمدن فراتی‌را پدید آورده بودند ساختمان وسکونت خانه و آبیاری زمین وبالاتر ازهمه نوشتن راآموختند. سومریان ازنژاد سامی نبودند وازآمیزش دوقوم بابلیان پدید آمدند که درپایه گذاری فرهنگ جهان‌با مصریان شریکند. ازآن‌بسیارچیزها که بابلیان برای‌ما بجانهاده‌اند طاق‌زدن‌است که باحتمال‌قوی ازسومریان گرفته‌اند و هم عرابهٔ چرخدار و طریق توزین و پیمانه گیری است.

در حدود نیمهٔ هزارهٔ سوم پیش ازمسیح مهاجرت سامی دیگری رخ داد که در نتیجهٔ آن عموریان بسرزمین هلال حاصلخیز درآمدند. از جملهٔ اقوامی که دراین مهاجرت با عموریان آمدند کنعانیان بودند که پس ازسال ۲۵۰۰ ق. م. در شام مستقر شدند وهم قوم ساحل‌نشینی که یونانیان نام فنیقیان بایشان داده‌اند. فنیقیان نخستین کسانی بودند که طریقهٔ نوشتن با بیست و دو علامت الفبا راکه محتملا بزرگترین اختراع بشر است در دنیا رواج دادند (مطالبی راکه در فصل ششم زیر عنوان اصل سینائی الفبا می‌آوریم ببینید).

مابین سالهای ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ پیش از میلاد عبرانیان راه سوریهٔ جنوبی و فلسطین را پیش گرفتند وآرامیان (سریانیان) براه شمال در دشت سوریه[2]، میان کوههای شرقی و غربی لبنان، رفتند. عبرانیان زودتر از هرقوم دیگرفکردرستی ازخدای یکتا بدنیا عرضه کردند و عقیدهٔ یکتاپرستی آنها درمسیحی گری ومسلمانی نیز هست.

درحدود سال ۵۰۰ ق.م. نبطیان درشمال شرقی شبه جزیرهٔ سینا مقام گرفتند. پیشرفت تمدن‌این اقوام راکه مایه ازرومیان‌میگرفت ازآثارباشکوه پترا پایتختشان

1- Cf. Leonard Woolley, *The Sumerians* (Oxford, 1929) pp. 5-6.

۲- بین جبال شرقی و غربی لبنان.

که در دل سنگها تراشیده‌اند دریافت توان کرد .

در قرن هفتم مسیحی مهاجرتی دیگر که آخرین نیز بود زیر لوای اسلام رخ داد که در مقابل آن همهٔ سدها درهم شکست و تنها باشغال سرزمین هلال حاصلخیز، این منطقهٔ قوس مانند که میان انتهای خلیج فارس و سواحل جنوب شرقی مدیترانه جا دارد ، محصور نماند بلکه مصر و شمال افریقا و اسپانیا و ایران و قسمتی از آسیای وسطی را تحت نفوذ گرفت[۱].

این مهاجرت کـه در روشنائی تاریخ انجام گرفت یك دلیل تاریخی است و گروهی ازدانشوران که گفته‌اند عربستان اقامتگاه اصلی نژادسامی‌است بدان استناد میکنند و نظر خویش را بدینسان تأیید میکنند که عربان امتیازات نژادی خود را از دیگر اقوام سامی خالص‌تر ودست نخورده‌تر نگهداشته‌اند و زبانشان بزبانی که زبانشناسان عنوان زبان مادربدان می‌دهند وشکل‌اولی زبانهای سامی بوده نزدیکتر است .

از مقایسهٔ تاریخهائی که در اینجا آوردیم بعضی سامی‌شناسان پنداشته‌اند کـه عربستان در دوره‌های طولانی ، که هریك تقریباً هزار سال بوده ، مانند مخزنی از جمعیت لبریز میشده و ناچار مردم اضافی را برون میریخته است . دانشوران‌سامی‌شناس این مهاجرت‌ها را موجهائی نام میدهند که در فواصل معین باطراف می‌افتاده است . با وجود این معقولتر چنان‌مینماید که فرض کنیم که این جنبشهای سامی در اول چون مهاجرتهای اروپائی بسوی دنیای جدید شروع میشده و مردمـان کمی حرکت آغاز میکرده‌اند و دیگران بدنبالشان میرفته‌اند و شمار مهاجران بتدریج فزون میشده تـا فکر حرکت و هجرت همه را میگرفته است . انتقال جماعتهای اضافی یکجا یا بدسته‌های متفرق ازمنطقهٔ بیابانی که تابع‌نظام شبانی است بسرزمین‌

۱- Hugo Winckler, *The History of Babylonia and Assyria*, tr. james A. Craig (New York 1907) pp. 18-22.

های زراعتی ، یکی ازمظاهرعمومی زندگی شرق نزدیك است وازهمین قضیه میتوان یك مفتاح عمومی برای حل مجهولات تاریخ طولانی این منطقه بدست آورد .

تسلط قوم مهاجر بر اقوام بومی همیشه چنین است که فاتحان تـا اندازه‌ای خصایص تمدن بومی را جذب میکنند و امتیازات نژادی خود را بوسیلهٔ آمیزش با بومیان بسط میدهند. بندرت ممکن‌است فاتحان ساکنان بومی‌را بکلی نابود کنند. در تاریخ قدیم شرق نزدیك که بیشتر حوادث آن کشاکش بومیان هلال‌حاصلخیز با عربان صحرائی عرصه‌جو بود ،کار بهمین منوال بوده است .

دربارهٔ این مهاجرت‌ها باید بیاد داشته باشیم که درهرحال همیشه زبان سامی محفوظ میماند واین ازمسائل قابل توجه است . فی‌المثل اگردرعراق زبان‌سومری بجا مانده بود مردم وادی فرات‌را بدشواری بشمار سامیان میتوانستیم برد . درمصر قدیم زبانی آمیخته از سامی وحامی بجا ماند ؛ بهمین جهت با اطمینان نمیتوان گفت که مصریان بصف سامیانند . از اینقرار دلالت لغوی کلمهٔ سامی از دلالت نژادی آن بیشتر است و باید زبانهای آشوری بابلی وآرامی وعبری و فنیقی و عربی جنوبی و حبشی و عربی را لهجه هائی شمرد که از یك زبان عمومی جدا شده و نظیر آنرا در گروه زبانهائی که از لاتینی جدا شده میتوان یافت ، با این تفاوت که زبان لاتینی تا روزگار ما دست‌کم بصورت زبان ادبی‌بجا مانده اما زبان سامی مادربکلی ازمیان رفته واختصاصات عمومی آنرا ازکلماتی که درزبانهای زندهٔسامی‌مشترك است استنتاج میتوان کرد .

قبول این فرض کـه عربستان ، نجد یا یمن ، مرکز اصلی و مبداء هجرت اقوام سامی بوده است مانع ازآن نیست که بگوئیم که احتمالا سامیان در دورانی بسیار قدیم با قومی دیگرازنژاد سفید که حامیان بوده‌اند درمحلی ازآفریقای‌شرقی میزیسته‌اند و قومی که بعداً بعنوان سامی نامیده شد ازآنجا بعربستان راه یافته .

وشاید این مهاجرت از راه باب‌المندب بوده است[1]. بدینسان آفریقا اقامتگاه اصلی نژاد سامی و حامی و عربستان، مهد نژاد سامی است و سرزمین هلال حاصلخیز جائیست که تمدن سامی از آنجا تجلی کرده است.

1- George A. Barton - *Semitic and Hamitic Origins* (Philadelphia 1934) p. 27.

فصل دوم

شبه جزیرهٔ عربستان

عرصهٔ حوادث

عربستان شبه‌جزیره‌ای است درجنوب غربی آسیا و بزرگترین شبه‌جزیرهٔ دنیاست. اما با وجود وسعت زیادهمهٔ مردمش شش یا هفت ملیون‌اند* که یك ملیون در حجاز و دو ملیون ونیم در یمن و دو ملیون در نجد و توابع آن چون احسا ، یعنی دیار قدیم بحرین و جوف و عسیر شمالی و یك میلیون درعسیرزندگی‌میکنند. زمین‌شناسان گویند که عربستان‌دنبالهٔ صحرای‌بزرگ آفریقاست که بوسیلهٔ درهٔ نیل و خلیج بزرگ بحراحمر ازآن جدا شده و از سوی دیگر امتداد ریگستان بزرگیست که درآسیا ازقلب ایران تا صحرای گوبی گسترده است . بروزگارقدیم بادهای اقیانوس اطلس غربی که اکنون فقط به ارتفاعات شام و فلسطین میرسد ، بعربستان نیز میرسیده وآنجا را سیراب میکرده است . درقسمتی از دوران یخ ، این سرزمین بیابانی از علف پوشیده بوده و چون طبقهٔ یخ هیچوقت تا ناحیهٔ جنوبی و مجاور کوهستانهای آسیای صغیر نرسیده ، بنابراین بدوران یخ ،

* این آمار مربوط به سال ۱۹۴۲ میلادی است (ناشر) .

عربستان نامسکون نبوده است . بستر دره‌های خشك وعمیق آثار آبهای باران را که روزگاری بفراوانی دراین دره‌ها روان بوده محفوظ داشته است . حد شمالی عربستان رابدقت معلوم نمیتوان داشت اما میتوان یك خط پنداری ازخلیج عقبه تا فرات امتداد داد و آنرا حد شمالی جزیره شمرد. ازلحاظ زمین‌شناسی صحرای شام جزو عربستان است.

سطح عربستان ازسوی غرب تاخلیج فارس وفرورفتگی عراق بسراشیبی میرود. ستون فقرات جزیره رشته جبالیست که بمحاذات ساحل غربی امتداد دارد وبتدریج اوج میگیرد و ارتفاع آن درشمال بنزدیکی مدین بیش از ۹۰۰۰ پا ودر ناحیهٔ جنوب در یمن بیشتر از ۱۲۰۰۰ پا میشود[۱].

ارتفاع کوهستان سراة درحجاز نیز به ۱۰۰۰۰ پا میرسد. شیب این رشته‌جبال بسوی شرق ملایم وطولانی است امابسوی غرب در ناحیهٔ بحراحمر تند و کوتاه‌است. اطراف جنوبی‌شبه‌جزیره ، که در آنجا دریا سالانه ۷۲ پا عقب می‌نشیند ، به‌زمینهای پست معروف تهامه پیوسته است . ارتفاع نجد یعنی فلات مرکزی که بسوی شمال گسترده است تا ۲۵۰۰ پا میرسد. دررشته جبال نجد که شمر نام‌دارد یك قلهٔ گرانیتی سرخ‌رنگ‌بنام اجا هست که ارتفاع آن ازسطح دریا ۵۵۵۰ پا است. درمجاورت‌اراضی پست ساحلی، رشته کوههائی بارتفاعات مختلف هست که شبه جزیره را از سه سو در میان گرفته است . در عمان بر کنارهٔ شرقی ، قلل کوه اخضر تا ۹۹۰۰ پا به‌آسمان سر کشیده و تنها در آنجاست که شیب دایم جزیره بسوی شرق خللی یافته است .

اگر این کوهها وارتفاعات را ندیده بگیریم عربستان بطور کلی صحراها و دشتهای شنزار است . (دشت جلگهٔ مدوری است که تپه‌های شنی از هرسو آنرا فرا گرفته وزیرزمین آن نیز آب هست) . صحرای سوریه که بنام بادیهٔ شام معروف‌است وصحرای عراق ازجملهٔ این دشتهاست. ناحیهٔ جنوبی بادیهٔ شام بنزد عامه حماد نام

۱- Carl Rathjens and Hermann V. Wissmann, *Südarabiens-Reise*, vol III, *Landeskundliche Ergebnisse* (Hamburg, 1934) p. 2

دارد و ناحیهٔ جنوبی دشت عراق بنام بادیهٔ عراق یا صحرای سماوه خوانده میشود. اراضی صحرائی سه قسم مشخص است.

۱ـ نفود، که صحرائیست وسیع باشنهای سفید یا سرخ که از وزش باد گودالها یا تپه‌ها میشود. نفود، بیشتر شمال عربستان را گرفته و بروزگار قدیم آنرا بادیه میگفته‌اند و گاهی نیز عنوان دهنا بدان داده‌اند. نفود، جزدر آنجا که واحه‌ای هست خشك است. اما در بعضی زمستانها آنقدر بارش هست که صحرای خشك را بپوشش سبزه بیاراید و آنجا را بهشت شتر و گوسفند مردم صحرا گردکند. از میان نخستین اروپائیان که نفود را در نوردیدند شارل‌هوبر Charles Huber فرانسوی الزاسی و ویلفرد س. بلنت Milfrid S. Blunt شاعروسیاستمدار انگلیسی و ژولیوس یوتینگ Julius Euting خاورشناس اشتراسبورگی را نام میبریم که اولی بسال ۱۸۷۸ و دومی در ۱۸۷۹ و سومی در ۱۸۸۳ از نفود گذشته‌اند.

۲ـ دهنا یا سرزمین سرخ، دشت وسیعی پر از ریگهای سرخ است که از نجد در شمال تا حضرموت و مهره درجنوب وازیمن درغرب تا عمان در شرق کشیده شده است و مساحتی نزدیك به ۳۰۰۰۰۰ میل مربع را گرفته، و قسمت غربی آنرا بنام احقاف، یعنی تپه‌های شنی میخوانند. دهنا را ربع خالی نیز گویند. دربعضی نواحی دهنا بارانهای موسمی چراگاههائی پدید می‌آورد که صحراگردان سه‌ماه‌سال مواشی خود را در آنجا میچرانند. اما این صحرای وسیع درتابستان تقریباً از آثار زندگی خالیست و پیش از برترام توماس Bertram Thomas[۲] هیچ اروپائی جرئت عبوراز این صحرای پرخار را که انسانی در آنجا زندگی نمیکند، نداشته است. در دوران جدید نیز دلیلی بدست نداریم که پهنای صحرا را حتی با هواپیمادر نوردیده باشند. برترام توماس این کار شگفت را در مدت ۵۸ روز بپایان برد وازدریای عرب بخلیج

۱ـ *Arabia Felix* : *Across the Empty Quarter of Arabia* (NeW York, 1932).

فارس رسید و در گذرگاه خود شنهای نغمه‌خوان را که از آثارشگفت‌انگیزصحراست با دریاچهٔ آب‌شوری بدرازی هفت میل که به‌خلیج فارس‌راه دارد، کشف کرد. پیش از اواطلاعات ما ازاین‌صحرای هول‌انگیزجنوب ازاطلاعات جغرافیدانهای قرن‌دهم بیشتر نبود.

۳ـ حره، زمینی است که سطح آن از سنگهای آتشفشانی پوشیده شده است. مناطقی از این قبیل در ناحیهٔ غرب و وسطای عربستان بسیار است و بطرف شمال تا شرق حوران گسترده است. یاقوت قریب سی حره را در این ناحیه نـام میبرد. آخرین آتشفشانی که مورخان عرب خبر آنرا آورده‌اند بسال ٦٥٠ هجری رخ داده است.

در داخل این حلقه صحراها و دشتها، قلب عربستان یا سرزمین نجد، مرکز وهابیان است. در سرزمین نجد برجستگیهائی از سنگهای آهکی وجود دارد و در پاره‌ای از نقاط آن بعضی‌مناطق صحرائی هست. جبال‌شمر ازسنگهای گرانیت وبازلت پدیدآمده است.

آب و هوا

عربستان بشمار خشکترین و گرمترین مناطق دنیاست. باآنکه از شرق وغرب بدریا میرسد اما وسعت آبهای مجاور بقدری کم است که گرمی وخشکی این اراضی وسیع و کم باران آفریقو آسیائی را تعدیل نمیکند. باید بگوئیم که ابرهای باران‌خیزازاقیانوس هند درجنوب‌مایه میگیرد اما بادهای‌موسمی سموم که منظم میوزد، نمیگذارد که باران پربرکت جز اندکی بداخل جزیره نفوذ کند. بادهای لطیف و نشاط‌انگیز شرقی که عنوان صبا بدان میدهند محرك شاعران عرب بوده و موضوعات دل‌انگیزی را به‌آنها الهام کرده است.

در حجاز که اسلام ازآنجا زاد، گاه بگاه خشکسالی سخت سه سال و بیشتر طول می‌کشد. و زمانی‌دیگر رگبارهای تند و کوتاه بشدت غیرعادی برمکه ومدینه فرومیریزد. و کعبه را بویرانی تهدید میکند. بلاذری فصلی را بسیلهای مکه‌تخصیص

داده است . بدنبال این بارانها در صحرا چراگاهها پدید می‌آید . در شمال حجاز واحه‌های دورافتاده‌ای که وسعت وسیعترین آنها بده میل مربع میرسد ، تنها وسیلهٔ استقرار است . بهمین جهت پنج ششم مردم حجاز صحرانشینند . بعضی ازاین واحه‌ها مانند واحهٔ فدك که در صدر اول اسلام‌شهرتی داشته ، اکنون اهمیت خود را ازدست داده است . بیشتر این مناطق حاصلخیز در ایام پیغمبر بدست یهودیان کشت میشد . معدل گرما در اراضی پست حجاز ۹۰ تا ۸۰ درجهٔ فارنهایت است هوای مدینه کمی بیش از ۷۰ درجهٔ فارنهایت و از هوای مکه بهتر است .

بارانهای موسمی جز در یمن و عسیر نمیبارد ، وفقط درآنجا میتوان زمین را بطورمنظم زراعت کرد . دراین ناحیه در وادیهای حاصلخیز اراضی سرسبزتا دویست میلی‌ساحل کشیده است . صنعا پایتخت یمن‌ازسطح‌دریا ۷۰۰۰ پا بالاتراست؛بدینجهت یکی از زیباترین و خوش هواترین شهرهای جزیره است . در اراضی ساحلی‌مناطق حاصلخیز دیگر نیزهست ، ولی بهم پیوسته نیست. درحضرموت دره‌های عمیق‌هست که‌آبهای زیرزمینی درآنجا فراوان است . عمان در انتهای شرقی جزیره تا حدی از باران بهره‌مند است ، جده و حدیده و مسقط گرمای مرطوب خاص دارد .

در عربستان حتی یك رودخانه که پیوسته بدریا بریزد ویك راه‌آبی که قابل کشتیرانی باشد وجود ندارد . بجای رودخانـه وادی‌هائی هست که سیلاب درآن میرود وکاروانهای تجارت وحج مسیرخودرا به وسیلهٔ آنها تشخیص می‌دهند . ازهنگام ظهور اسلام تا کنون حج وسیلهٔ اساسی ارتباط عربستان با دنیای خارج بوده است . مهمترین راههای خشکی‌راهی است که ازعراق به بریدهٔ نجد و وادی‌الرمه میگذرد. راه شام از وادی سرحان به محاذات ساحل بحراحمر میگذرد . راههای ساحلی که قسمتهای شبه جزیره را بهم می‌پیوندد تقریباً در همهٔ اطراف جزیرة العرب هست . راههای داخلی که ازقلب جزیره میگذرد غالباً ازجنوب غربی به شمال شرقی میرود و از واحه‌های مرکزی عبور میکند و ربع خالی را دور میزند .

اصطخری[۱] جغرافیدان قرن دهم از مکانی در حجاز یعنی کوهستانی بنزدیك طایف که در آنجا آب یخ‌میزند سخن آورده. همدانی[۲] نیز از آبهائی که بصنعا یخ می‌بندد یاد کرده است. گلازر[۳] کوهستان حضورالشیخ‌را بنزدیك یمن که در آنجا تقریباً هر زمستان برف میبارد، براین دو محل می‌افزاید. سرمای خشك در نقاط بیشتری وجود دارد.

گیاهان

خشکی هوا و شوری خاك روئیدن گیاهان سودمند را مشکل میکند. در حجاز خرما فراوان است. در یمن و بعضی واحه‌ها گندم میروید. جو را نیز برای تغذیهٔ اسبان میکارند. ذرت در بعضی مناطق بارورمیشود. درعمان واحسا برنج کاشته می‌شود. درخت بخور درارتفاعات مقابل ساحل‌جنوبی وبخصوص درمهره بخوبی رشدمیکند. بخور بروزگار قدیم در زندگی تجارتی‌جنوب‌عربستان اهمیت فوق‌العاده داشت. صمغ عربی فقط ازعسیر بدست می‌آید. قهوه که اکنون یمن بدان شهره است، به قرن هشتم هـ. (چهاردهم م.) از حبشه بجنوب عربستان آمد. نخستین اشاره دربارهٔ «خمراسلام»[۴] در نوشته‌های قرن دهم هـ. دیده میشود. نخستین‌بار که یك نویسندهٔ اروپائی از قهوه سخن‌آورد بسال ۱۱۰۴ هـ. بود.

در صحرا چند نوع درخت سدرهست که ازچوب بعضی اقسام‌آن ذغال خوب بدست می‌آید یك قسم سدر نیز هست که از آن صمغ‌عربی میگیرند و هم گیاهی‌بنام سمح‌بصحرامیروید که دانهٔ آنرا آرد کرده‌ازآن‌حریره‌میپزند، ودرآنجا کما(دنبلان)

۱ـ مسالك‌الممالك چاپ (لیدن، ۱۸۷۰)، ص ۱۹، س ۱۲ تا ۱۳.

۲ـ الاکلیل. کتاب هشتم،چاپ نبیه ا. فارس (پرنستون،۱۹۴۰)، ص۷؛ بکتاب نزیه م. عظم، بعنوان «رحلة فی‌بلادالعرب السعیده» چاپ قاهره۱۹۳۷، ص ۱۱۸ مراجعه‌کنید.

۳ـ A. Petermann, *Mitteilungen aus Justus Perthes geographischer Anstalt*, vol. 32 (Gotha, 1886), p. 43.

۴ـ رجوع کنید به الجزیری «عمدةالصفوة فی حل‌القهوه» درکتاب *Chrestomathie arabe* تألیف de Sacy چاپ‌دوم، پاریس(۱۸۲۶).

و سنا نیز میروید که بسیار مطلوب است .

از جملهٔ درختان بومی جزیره ، تاك است که بقرن چهارم مسیحی از شام به عربستان آمده است . در طائف تاك فراوان است و یك قسم نوشابهٔ الکلی بنام نبید از کشمش آن میگیرند . با وجود این شرابی که شاعران عرب بیاد آن نغمه سرائی کرده‌اند از حوران ولبنان می‌آمده است . درخت زیتون که اصل آن ازشام است در حجاز معروف نبوده است . از محصولات واحه‌های عرب انار وسیب و زردآلو وبادام و پرتقال و لیمو ونیشکر و هندوانه و موز را نام میبریم . محتملا نبطیان ویهودیان اینگونه درختان را از شمال آورده‌اند .

نخل

نخل خرما عروس نباتات عربستان است که میوهٔ آن در همه جا مرغوب و رایج است . خرما وشیر درمیان خورا کهای صحرانشینان ازهمه معروفتر است . بعد از گوشت شتر غذای اساسی خرماست[1] . از خرما یك قسم نوشابهٔ مرغوب نیز بنام نبید میگیرند . هستهٔ آنرا آسیا کرده مانند نان گرده‌ها میکنند که خوراك مطلوب شترانست . آرزوی هر بدوی اینست که دو سیه فام (الاسودان) یعنی آب و خرما را بدست آرد . ازپیغمبر روایت کرده‌اند که فرمود « عمهٔ خویش یعنی نخل را عزیز دارید که آنرا از گل آدم آفریده‌اند[2] . » درمدینه واطراف آن یکصد نوع خرما بوده است که نویسندگان عرب از آن یاد کرده‌اند .

حتی همین عروس درختان عربستان نیز بی گفتگو از شمال یعنی از عراق آمده است ، زیرا بروزگاران بسیار قدیم نخل در عراق فراوان بود و انسانهای اولی را به‌آن سرزمین جلب کرد . کلمات عربی که درنجد وحجاز برای زراعت بکار میرود، چون « بعل » بمعنی زراعت دیم[3] و « اکار » بمعنی زراعت‌پیشه ونظایر آن نشان

۱ـ کتاب عیون‌الاخبار ، ابن قتیبه ، چاپ قاهره ۱۹۳۰ ، ج ۳، ص۲۰۹ تا ۲۱۳
۲ـ حسن‌المحاضرة ، تألیف سیوطی ، چاپ قاهره ۱۳۲۱ ، ج ۲ ، ص ۲۵۵
۳ـ مطالبی راکه درفصل حجازقبل ازظهوراسلام زیرعنوان « بت‌پرستی‌صحرانشینان » می‌آوریم ببینید .

میدهد که زراعت و کلمات آنرا از سامیان شمال و بخصوص از آرامیان گرفته‌اند .

حیوانات

نمونهٔ حیوانات‌جزیره پلنگ و یوز و کفتار و گرگ و روباه وسوسمار است و شیر که در اشعار قدیم گفتگوی بسیاراز آن هست گویا اکنون منقرض شده‌است . دریمن میمون نیزهست . ازجملهٔ پرندگان شکاری عقاب وهوبره و باز و شاهین و قوش و جغد را نام میبریم . کلاغ نیز فراوان است . هدهد وکاکلی و بلبل و کبوتر و یك قسم کبك که در ادبیات عرب بنام قطا معروفست از همه بیشتر است[۱] .

مهمترین حیوانات اهلی شتر و خر و سگ نگهبان و سگ شکاری و گربه و میش و بز است . گویند استر از پس هجرت بوسیلهٔ پیغمبراز مصر آمد که اوسواری استر را بر اسب ترجیح میداد .

ملخ در صحرا فراوانست و صحرانشینان ازخوردن آن بخصوص اگر بانمك سرخ شده باشد لذت می‌برند . میگویند آفت ملخ هر هفت سال یکبار می‌آید . از خزندگان ، در نفود مار شاخدار هست . لورنس از چیزهائی که در وادی سرحان از مارها دیده داستانی هول‌انگیز آورده است[۲] .

اسب عربی

باآنکه اسب در ادبیات اسلامی شهرت فراوان دارد تاریخ ورود آن بعربستان چندان قدیم نیست . و این حیوان که عربی آن معروف است بنزد سامیان اولی معروف نبوده است . اسب در قرون قدیم در نواحی شرقی دریای خزر بدست چوپانان بدوی‌هند واروپائی‌اهلی‌شده و آنگاه‌بدست‌کاسی‌هاوحتی‌ها رایج شده و بوسیلهٔ آنها در هزارهٔ دوم پیش از مسیح بمغرب‌آسیا راه یافته و قبل از

۱ــ رجوع شود به : Meinertzhagen, *the Birds of Arabia* (Edinburgh, 1954) .

۲- T. E. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom* (New York, 1936), pp. 269-70.

تاریخ مسیحی ازشام بعربستان رفته وزمینهٔ مناسبی برای حفظ خلوص نژاد آن فراهم گردیده است . اسب بدست عمالقه یـا هکسوس ها از شام بمصر و بوسیله لیدیها از آسیای صغیر به یونان رسید و فیدیاس حجار معروف ، در پارتنون نام آنرا جاوید کرده است . در اسناد مصری و آشوری وبابلی و فارسی قدیم مردم عرب ساربانند نه اسب‌دار . وقتی که فاتحان آشوری میخواستند از« اربی[1] » باج بگیرندنام شتر درمیان آمد نه اسب . در سپاه خشایارشاه که میخواست یونان‌را مسخر کند عربان شترسوار بودند[2]. استرابون[3] وجود اسب را در عربستان انکار کرده وشاید در این قسمت بگفتهٔ دوست خود ایلیوس کالوس Aelius Gallus سردارمعروف رومی که بسال ۲٤ ق.م. سرتسخیر عربستان داشت تکیه داشته است .

اسب اصیل عربی بزیبائی و تحمل و هوش و وفا نسبت بصاحب خویش ممتاز است ومردم اروپا نظریات خود را دربارهٔ تربیت‌پذیری اسب بر آن بنیاد کرده‌اند . بقرن دوم هـ. عربان ، اسب را ازراه اسپانیا باروپا بردندوهنوز آثار آن درنژادبربری و اندلسی نمودار است[4]. در جنگهای صلیبی اسب انگلیسی از ارتباط با اسبان عرب خون تازه‌ای گرفت .

در عربستان اسب ازجملهٔ حیوانات تجملی است و خوراك دادن و مراقبت کردنش از مشکلات صحرانشینان است . نگهداری اسب نشان ثروت است و ارزش آن مربوط به تندروی است که درغارت وجنگ مایهٔ توفیق مردم صحرانشین میشود. دربازیهای ورزشی نیزمانند چوگان ومسابقه وشکارازاسب استفاده میکنند. بروزگار ما نیزوقتی که درخیمهٔ بدوی آب کمیاب‌شود و کودکان‌فغان برآرند و آب طلب کنند،

۱ـ مطالبی راکه در فصل چهارم زیر عنوان « پیشرفت آشوریان » می‌آوریم به‌بینید .

۲- Herodotus, *Hitsory*, Bk. VII. ch. 86.

۳- *Geography*, Bk. XVI, ch. 4.

۴- William, R. Brown, *The Horse of the Desert* (New York, 1929), pp. 123 seq.

آقای خانه همچنان خونسرد آخرین قطرهٔ آب را درظرف اسب خویش میریزد .

شتر

اگر اسب از همهٔ حیوانات اهلی نجیب تـر است بی گفتگو شتر در نظر صحرانشینان ازهمهٔ حیوانات سودمندتر است. بدون شترسکونت درصحرا میسر نبود . شتر غذای بدوی و وسیلهٔ حمل و نقل و دادوستد اوست . مهریهٔ عروس و خونبها و برد قمار و ثروت شیخ قبیله را بشتر تعیین میکنند . شتر دوست با وفای صحرانشین و نمودارشخصیت ومادرمهربان‌شیرده اوست. شیرش را بجای آب که برای حیوان‌ذخیره میکنند،مینوشند ، گوشتش‌را میخورند، ازپوستش‌پوشش درست‌میکنند، از پشمش خیمه میسازند ، پشگلش را بجای سوخت بکار میبرند . شاش شتررا برای تقویت مو ودوا مصرف‌میکنند. بنظراعراب شتر از « کشتی صحرا » مهمتروسودمندتر است ، و موهبت خاص خداست (قرآن سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۵ تا ۸) .

اسپرنگر دراین باره عبارتی زیبادارد که میگوید « بدوی بطفیل شتر زندگی میکند »[1]. در روزگار ما نیز بدویان از عنوان « شتردار » بخود میبالند .

موزیل گوید[2]: درقبیلهٔ روله کمتر کسی‌هست که‌یکبار آب‌شکنبهٔ‌شتررا ننوشیده باشد . هنگام ضرورت یا شتر پیری را میکشند یا عصائی بحلق آن فرو میکنند تا قی کند و اگر شتر یکی دو روز قبل آب خورده باشد ، مایعی که در شکم اوست قابل خوردن است . اهمیت شتررا در زندگی اقتصادی عربان از آنجا میتوان دریافت که گویند در زبان عرب یك هزار کلمه برای شتر هست . تنها برای شمشیر باین‌اندازه کلمات مترادف در زبان عرب هست . شتر عربی در زمستان بیست و پنج روز و در تابستان پنجروزپیاپی بی‌آب راه پیمائی میکند . شترازجمله عواملی‌بود که فتوحات اسلام راآسان کرد . زیرا شترسواران باسرعتی‌بیشترازمردم بومی در حرکت بودند.

۱- *Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft*, XIV (1891), p. 361, l. 13.

۲- *The Manners and Customs of the Rwala Bedouins* (New York, 1928), p. 368.

ازعمر نقل میکنند که گفته بود « جائی که شتران آسوده نباشند عرب آسوده نخواهد زیست . » هنوزهم عربستان بزرگترین مرکزشترداری دنیا است وشترداری ازمنابع ثروت آنسرزمین بشماراست . اسبان نجد وخران احسا وشتران عمان شهرت‌جهانگیر دارند . در روزگار سلف صید مروارید در عمان و خلیج فارس و استخراج نمك از بعضی نقاط و شترداری برای مردم جزیره منبع اصلی درآمد بود . اما ازسال۱۹۳۳ درآنجا نفت نیز استخراج میشود وصناعت نفت اهمیت بسیاریافته وهمهٔ توجه بسوی آن معطوف است .

شتر هم مانند اسب بدوران تسلط مدینیها در قرن یازدهم قبل از میلاد از راه شمال غربی‌عراق به‌فلسطین وشام آمده[۱]، ونام آن که به‌تورات‌هست نخستین تذکاریست که دربارهٔ شتر در ادبیات قدیم توان یافت .

بدوران تسلط ایران بر مصر یعنی به قرن هفتم قبل از میلاد شتر بمصر راه یافت و همراه فتوحات اسلام به قرن اول هجری، بشمال آفریقا رسید .

۱ــ تورات ، سفر داوران ، فصل ٦ ، شمارهٔ ٥

Cf. Bertram Thomas in *The Near East and India*, Nov. 1,1928, p. 518.

فصل سوم

زندگی صحرانشینان

صحرانشین

مردم عربستان باقتضای طبیعت دوگانهٔ آنسرزمین بدو قسمت عمده تقسیم میشوند . بدویان صحراگرد و شهریان مقیم . فاصلهٔ میان صحرانشینان و شهریان همیشه روشن نیست و مراحل نیمه صحرانشینی و نیمه شهری نیز هست . بعضی شهرنشینان روزگاری صحرانشین بوده و عادات صحراگردی را نگهداشته‌اند و نیز بعضی از صحرانشینان ازاصل شهری پدیدآمده‌اند . مردم شهری عرب نیز در نتیجهٔ مایه‌ای کـه از صحراگردان میگیرند خونشان پیوسته تجدید می شود .

صحراگرد عرب ، بی‌منظوروهدف سرگردان آفاق‌نیست. انسانیت که بناچار خویشتن را با شرایط زندگی صحراسازش داده است، وهرجا که زمینی برای‌زراعت و روئیدن گیاه یافت شود ، بدانجا رو میکند . زندگی صحرانشینی درنفود با نظم و روش خاص خود از زندگی صنعتی دیترویت و منچستر کمتر نیست .

اختلاط شهریان و صحرانشینان، باقتضای جلب نفع و صیانت نفس انجام گرفته است. فرد بدوی بناچار چیزهائی را که از داشتن آن محروم بوده ازهمسایهٔ شهری خویش که زندگی بهتری داشته میگرفته و اینکار را یا بزور یعنی چپاول یا بمسالمت یعنی معامله انجام میداده است. دراینکار نقش دزد صحرا یا معامله گر یا هردورا باهم داشته است. صحرا که بدوی در آنجادست بغارت میگشود با دریا که عرصهٔ عمل دزدان دریائی بود از بسیاری جهات مانند بود.

بدوی که طبقهٔ خاصی ازجماعت انسانی است، امروزچنان است که در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود. معنویات او همیشه یکنواخت بوده است. بدوی چون دیگرطبقات مردم تابع قوانین تغییر و ترقی و تکامل نیست. شرایط خاص زندگی اورا ازنفوذ افکار و عادات بیگانه مصون داشته است و اکنون نیزمانند اسلاف خویش در خیمه‌هائی از موی بز و پشم شتر بسر میبرد و گوسفند و بز خود را بروش کهن در چراگاههای قدیم میچراند. پرورش گوسفند و شتر و تا اندازه‌ای پرورش اسب و شکار و غارت مهمترین مشاغل اوست و بنظر وی کارهائی که شایسته است که انسان بدان اشتغال ورزد همین هاست. اما زراعت و دیگر حرفه‌ها و صنعت‌ها مناسب شأن او نیست. اگربدوی بتواند خویشتن را ازنفوذ محیط برهاند دیگر بدوی نمیماند. در طول تاریخ در سرزمین هلال حاصلخیز امپراطوریها پا گرفته و نابود شده اما اعماق صحراهای خشك بدوی همچنان بی‌تغییر مانده است[1].

در صحرا قدرت سه گانهٔ بدوی و شتر و نخل فرمانروائی میکنند. اگرقدرت ریگزار را نیز برآن بیفزائیم از چهار بازیگر بزرگ که نقش اساسی زندگی صحرا را بعهده دارند نام برده‌ایم.

صحرا برای صحرانشین چیزی از اقامتگاه بیشتر است، زیرا نگهبان رسوم

۱ــ استقرار بدویان از جمله اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ابن‌سعود است.

مقدس او نیزهست ؛ زبان خالص وخون پاك اورا ازاختلاط محفوظ میدارد ؛ نخستین خط دفاعی است که ویرا از دشمنان مهاجم دنیای خارج حمایت میکند ؛ کمی آب و شدت گرما و سختی راهها و نایابی غذا ، کـه همگی در اوقات عادی دشمنان بزرگ انسانند ، بهنگام خطرهمدستان نیرومند اومیشوند. بنابراین وقتی که بدانیم که‌عرب و صحرای خویش هیچوقت بسلطهٔ بیگانه سر فرو نیاورده است تعجب نخواهیم کرد. استمرار و یکنواختی و خشکی صحرا در تکوین جسمانی و عقلانی او تجلی کرده است . بدوی ازلحاظ تشریحی مجموعهٔ درهم پیچیده‌ای از عصب و عضله و استخوان است و خشکی و کم حاصلی صحرا در بنیهٔ او نمودار است . غذای روزانهٔ او خرما و مخلوط آرد یا ذرت برشته باآب یا شیراست . لباس او نیزچون غذایش اندك است، یعنی یك‌پیراهن و کمربندی‌ویك عباست. چنانکه درتصویرها دیده‌ایم سرپوش‌اوشالی (کوفیه) است که عقالی روی‌آن می‌پیچد . شلوار نمیپوشد ، بندرت کفش بپا دارد. بزرگترین فضائلش ثبات وصبراست که اورا به زندگی در آن شرایط سخت توانائی میدهد . وضع هرچه باشد صبر و تسلیم را ترجیح میدهد و برای تغییر حال کوشش نمیکند ؛ و دیگر از صفات خاص بدوی اعتماد بنفس است که در او ریشه‌ای عمیق دارد تاآنجاکه بدوی هیچوقت بمقام انسان اجتماعی ، ازآن نمونه که در دنیای ما هست، نرسیده‌وبرای کسب فضائلی که‌هدف آن ترجیح‌مصلحت‌جماعت‌است‌نکوشیده. مگرآنکه امری مربوط بقبیلهٔ او باشد . نظم وفرمانبری وتسلیم بقدرت در زندگی صحرا اعتبارندارد. عربی بهنگام‌دعا گفته بود « خدایا مرابیامرز،محمدرا نیزبیامرز و جزما دیگری را میامرز[1].» از روزگار اسمعیل عرب برضد همه کوشیده و همه بر ضد او بوده‌اند .

غارت

غارت یا غزو کـه میتوان گفت یك قسم دزدی است در شرایط اقتصادی و اجتماعی صحرا صورت رسم عمومی یافته ودراقتصاد چوپانی جامعهٔ بدوی

۱ـ ابوداود ، السنن،چاپ قاهره ۱۲۸۰ ، ج ۱، ص ۸۹

رسوخ کامل دارد . در صحرا که علاقهٔ جنگجوئی در نهاد همه هست ؛ غارت یکی از اشتغالات معدود و خاص مردان است . حتی قبایل مسیحی ، مانند بنی‌تغلب ، از رسم غارت وهجوم پیروی میکنند و از آن باك ندارند . قطامی شاعرعصر اول اموی ضمن شعری اصول غارت گری را توضیح داده گوید: «کارما غارت گری وهجوم بهمسایه و دشمن است ، وگاه هم اگرجز برادر خویش کسی را نیابیم اورا غارت میکنیم[۱] . » اکنون در عربستان سعودی غارت ممنوع شده است .

غارت یك قسم تفریح قومی بوده و طبق معمول در اثنای آن خونریزی جز بهنگام ضرورت مجاز نبوده است. توان پنداشت که غارت تااندازه‌ای شمارهٔ نان‌خورها را کم میکرده و البته در افزودن منابع غذائی اثری نداشته است . قبیلهٔ ضعیف با مردم شهرنشین که مجاور صحرا بودند میتوانستند با پرداخت باج معین که اکنون «خوه» نامیده می‌شود ازحمایت اقویا بهره‌مند شوند.همین افکار و اصطلاحات‌مربوط بغارت و غزو تا دوران فتوح اسلام در میان‌مردم عرب بجا مانده بود .

با وجود این رسم مهمان‌نوازی تا حدی معایب غارت گری را سبك میکرد . زیرا مرد بدوی که در مرحلهٔ دشمنی ، خطرناك بود در دوستی نیز در حدود رسوم ، بسیار صمیمی و بزرگوار بشمارمیرفت . شاعران دوران جاهلیت که بمنزلهٔ روزنامه‌نگاران عصر ما بوده‌اند ، بهر مناسبت از اهمیت مهمان‌نوازی که با حماسه جوئی و جوانمردی[۲] بشماربرجسته‌ترین فضائل قوم عرب بشمارمیرود، سخن گفته‌اند . رقابت سخت برآب وچراگاه که غالباً به کشمکش منجرمیشده ، ساکنان صحرا را بقبایلی تقسیم کرده که پیوسته با هم بجنگ بوده‌اند ؛ اما احساس ضعف و ناتوانی در مقابل

۱ــ ابوتمام ، اشعارالحماسه ، چاپ فرایتاك ، بون ۱۸۲۸، ص ۱۷۱

۲ــ رجوع کنید به ص ۱۳ از بخش اول *Muhammedanische Studien* (هاله ، ۱۸۸۹) تألیف ایگناتس گولدتسیهر.

طبیعت سرسخت خشن این فکر را رواج داده که همگان بیك رسم مقدس یعنی مهمان نوازی احتیاج دارند . خودداری از پذیرائی مهمان در سرزمینی که کاروانسرا و مهمانخانه نبود یا آزار کسی که او را بعنوان مهمان پذیرفته بودند نه فقط نقض اخلاق و شرف بشمار میرفت ، بلکه طغیان برضد خدا ، حامی حقیقی جماعت ، نیز بود .

دیانت

مبادی دین سامی در واحه‌ها بیشتر از ریگزارها پیشرفت کرده‌است. افکار مذهبی با سنگها و چشمه‌ها وابسته بود و این قضیه از تقدس حجرالاسود و زمزم بدوران اسلام واحترام بیت ایل عهد عتیق خیلی قدیمی‌تر است . آنچه مربوط به بدوی است نفوذ دین در روح او چندان راسخ نبوده است. قرآن (سورهٔ ۹ آیهٔ ۹۸) مردم بدوی را بشدت کفر و نفاق وصف میکند . در دوران ما نیز بدویان پیغمبر را فقط بزبان اطاعت میکنند[1].

قبیله

قبیله اساس اجتماع بـدوی است . هر خیمه نمایندهٔ یك خاندان است و اردوگاه مرکب از چند خیمه را « حی » گویند . مردم یك حی را قوم گویند و مجموعهٔ اقوامی که خویشاوند یکدیگرند قبیله را تشکیل میدهند . مردم یك قوم خویشتن‌را ازیك خون میشمارند وازیك رئیس که معمولا کهنسالترین افراد قوم است اطاعت میکنند وبیك بانگ برای جنگ آماده میشوند وبر نام مشترك خویش که عنوان قبیله است کلمهٔ « بنی » را می افزایند . نام مؤنث بعض قبایل نشانی از رسم قدیم مادرشاهی است . مناسبات خویشاوندی ، حقیقی باشد یاخیالی ، رشته‌ایست که در نظم قبایلی افراد را بهم پیوند میدهد .

مطابق رسوم ، خیمه و اثاث ناچیزی که در آن بود ملك فرد بشمار میرفت. آب و چراگاه و زمین زراعتی بهمهٔ قبیله تعلق داشت . اگر کسی یکی ازافراد قبیلهٔ خود را میکشت هیچکس از او حمایت نمیکرد . اگرمیگریخت «طرید» یا خارج از حمایت قبیله بشمار میرفت ، و اگر مقتول ازقبیلهٔ دیگر بود رسم «انتقام» اجرا

۱ــ امیر ریحانی ، تاریخ نجد ، چاپ بیروت، ۱۹۲۸ ، ص ۲۳۳

میشد . و هریك از افراد قبیلهٔ قاتل در این خطر بود که جان خود را بعوض مقتول از دست بدهد . رسم متبع صحرا میگفت که خون را جز خون نمیشوید و خونبهائی جز گرفتن انتقام‌پذیرفته نبود. رسم بود که مسؤولیت عمده‌را بنزدیکترین‌خویشاوند قاتل بارمیکردند. گاه میشد که خونخواهی چهل سال طول میکشیدچنانکه‌درجنگ بسوس میان بنی‌بکر وتغلب بود . مورخان بتأکید میگویند که درهمهٔ ایام عرب‌یعنی جنگهای قبایلی که در ایام جاهلیت بود ، خونخواهی باعث اساسی جنگ میشد ، و البته بعضی عوامل اقتصادی نیز انگیزهٔ اینگونه جنگها بوده و در بعضی موارد نیز کار بخونبها (دیه) فیصل مییافته است .

برای بدوی مصیبتی سختتر از این نبود که قبیله‌اش او را « خلع » کند یعنی از خود براند . کسی که از انتساب قبیله برون میشد درسرزمینی که بیگانه ودشمن، یکی محسوب می‌شد، درست چون مردی که درسیستم تیولی انگلستان‌قدیم ازداشتن زمین محروم بود ، از هیچگونه حمایتی برخوردار نمیشد . خارج از حمایت قانون بود و امنیت نداشت .

انتساب قبیله درآغازکار باقتضای توالد بود ، اما هرکس میتوانست درغذای فردی از قبیله‌ای شریك شود یا چند قطره از خون او را بمکد وبدینوسیله انتساب قبیلهٔ اورا بدست‌آرد. هرودوت‌این طریقهٔ قدیمی پسر خواندگی را یادکرده‌است[1]. وقتی‌که بنده‌ای به‌آزادی میرسید غالباً مصلحت خود را دراین میدید که با خاندان آقای سابقش مربوط باشد ، و مولی یا وابستهٔ‌آن خاندان بشمار میرفت و از حقوق و امتیازات‌آن بهره‌مند میشد . هرکسی میتوانست با شرایط خاصی عنوان وابستگی قبیله‌ای را تحصیل کند و او را « دخیل » آن قبیله مینامیدند . بدینطریق یك قبیلهٔ ضعیف میتوانست حمایت قوم یا قبیلهٔ قویتررا تحصیل کند و بالاخره درآن مستهلك شود . طی و غطفان و تغلب که اتحادیه‌ای از قبایل عرب‌شمال بودند ، درتاریخ‌نقش

۱ــ بختی سوم ، فصل هشتم

عمده بازی کرده‌اند و باقیماندگان این قبایل هنوز درمناطق عرب زبان بسرمیبرند.

یك رسم مذهبی نیز بود که بموجب آن هر کسی میتوانست بخدمت یکی از معابد یامکانهای مقدس درآید[1] و وابستهٔ خداشود. تا روزگارما حاجیان‌مکه را مهمان خدا و طالبان علم را که در حرم مکه یا در پناه هرمسجد دیگری‌مقام دارند، مجاور یعنی همسایهٔ خدا گویند.

تعصب

تعصب بمنزلهٔ روح قبیله‌است و نشان میدهد که فردنسبت بافراد قبیلهٔ‌خود بی قید و دریـغ دلبستگی دارد. بطور کلی عصبیت قبیله به آن وضع که در صحرانشینان هست نظیر وطن پـرستی افراطی است. از گفتهٔ بعضی شاعران چنین مفهوم میشود که فردباید بهمه جهت دلبستهٔ قبیلهٔ خود باشد. قبیله حق دارد که از افراد تقاضا کند که از همسران خود دوری گیرند[2]. این فکر راسخ ومحونشدنی که وابستگی انفصال‌ناپذیر فردرا بقبیله نشان میدهد، ودرحقیقت تکامل خودپرستی فرد است که در شخصیت قبیله تجلی میکند، طبعاً باین نتیجه میرسد که قوم و قبیله واحد مستقلی است که باید در همه چیز بخود تکیه داشته باشد و قوم و قبیلهٔ دیگر را شکارقانونی خویش بداند که غارت کردن وحتی کشتن افرادآن مجازاست. اسلام از نظام قبایلی در مقاصد جنگی فواید بسیار برد و سپاه را براساس‌قبایل تقسیم کرد ودرمناطق مفتوح نیز نیروهای مسلمانان بترتیب‌قبایل اقامت گرفتند. پس از دوران اول کسانی ازاقوام مغلوب که به مسلمانی میگرویدند عنوان موالی این قبیله یاآن قبیله را می‌یافتند. استقلال طلبی و تعصب قبیله که در جان مردم صحرانشین رسوخ داشت از پس ظهور اسلام در دوران فتوحات با قوتی خاص تجلی کرد و همین قضیه مایهٔ انقراض دولتهای عرب و سقوط آن نیز بود.

شیخ قبیله

نماینده و رئیس قبیله را شیخ میگفتند و او با شیخ معروف هولیود تفاوت بسیارداشت. شیخ‌معمولا کهنسالترین‌افرادقبیله‌بود وپیشوائی

۱ـ باآنچه در سفر حزقیال، فصل ٤٤ آیهٔ ۷ آمده مقایسه کنید.

۲ـ مبرد، الکامل، چاپ رایت لیپزیك، ۱۸٦٤، ص ۲۲۹، س ۳

را در نتیجهٔ نیك اندیشی و جوانمردی وشجاعت بدست می آورد . همیشه درانتخاب شیخ قبیله سالخوردگی وصفات ممتاز رعایت میشد . درمسائل قضائی وجنگی ودیگر کارهای عمومی شیخ دارای قدرت استبدادی نبود ، بلکه میبایست در هرکار با انجمن قبیله که از بزرگان قوم وسران خاندانها تشکیل میشد مشورت کند. هم اینان بودند که شیخ را انتخاب میکردند و مادام که گروه منتخبان از او خشنود بودند در مقام خویش باقی بود . عرب عموماً و بدوی خصوصاً سرسخت و مساوات‌جوست. هریك از افراد قبیله درمقابل شیخ ایستاده ، خویش را هم‌سنگ اومیداند. شرایط زندگی و محیط خاص صحرا مساوات‌جوئی را در همه رسوخ داده است . عرب لغت شاه را فقط برای حکام بیگانه یا بزرگان خاندان غسان وحیره که تحت نفوذ عادات رومیان و ایرانیان از مساوات عربی دور افتاده بودند بکار میبرد . فقط بزرگان قبیله کنده که عرب بودند و درحدود یمن حکومت داشتند بیرون ازاین رسم عنوان شاه یافتند.

جالب اینجاست که عرب درعین مساوات‌جوئی، اشراف‌منش نیز هست. خویشتن را چنان می‌بیند که گوئی اشرف خلایق است. قوم عرب بنظر او برجسته‌ترین وشایسته‌ترین اقوام جهان است . عرب صحرانشین با مناعت و بلندپروازی ، خویشتن را از مردم متمدن خوشبخت‌تر و مهمتر میشمارد . عرب بپاکی خون و فصاحت بیان و شعر و شمشیر و اسب و بیشتر ازهمه به نسب خود افتخار میکند . مخصوصاً به نسب خود که غالباً رشتهٔ آنرا به آدم ابوالبشر میرساند دلبستگی فوق‌العاده دارد . هیچ ملتی بجز عرب ، گفتگو از نسب خویش را بمقام علم مستقل و معتبری نرسانیده است .

زن صحرانشین عرب بدوران اسلام و پیش از اسلام از آزادی بیشتر از زنان شهرنشین بهره‌ور بوده البته او در خانواده‌ای بسرمیبرد که تعدد زوجات معمول بود و طبعاً نفاق و دوروئی نفوذ داشت و مرد اختیار مطلق داشت . معذلك او درانتخاب شوهر مختار بود و اگر بد رفتاری میدید از شوهر خود جدا میشد .

صحرانشینان امتیازدیگری نیزدارند که بهنگام فرصت حاصل فرهنگ بیگانه

را بسهولت جذب میکنند؛ ناگهان نیروهای مکنون نشان که قرنها خفته بود بتأثیر محرك جدید بیدار میشود و بصورت نیروهای فعال تجلی میکند. اینگونه فرصتها نوعاً در سرزمین هلال حاصلخیز پدید آمده است. حمورابی در بابل، موسی در سینا، زنوبیا ملکهٔ معروف و داهیهٔ عرب در تدمر، وفیلیپ عرب در رم و هارون‌الرشید در بغداد پدید آمدند. باقیماندهٔ آثار شهر پترا که جلوهٔ استعداد فرزندان صحراست هنوز هم مایهٔ شگفتی مردم جهان است. جهشی که بدوران اسلام رخ داد و نظیر آن در تاریخ کم است به نسبت زیاد حاصل نیروهای نهفتهٔ عربان صحرانشین بود که عمر گفته بود «آنها اصل عرب و مایهٔ اسلامند[1]».

۱- ابن‌سعد، الطبقات الکبیر، چاپ ادوارد زاخائو، ج ۳، ق ۱ (لیدن ۱۹۰۴) ص ۲۴۶، س ۳

فصل چهارم

روابط جهانی قدیم

عرب جنوب

تا اینجا کلمهٔ عرب را برای همهٔ ساکنان شبه‌جزیره بکاربرده‌ایم و اکنون باید عرب جنوب را ازعرب شمال جدا کنیم . مردم نجد که در قلب جزیره بسر میبرند نیز بشمار اعراب شمال‌اند . تقسیم جغرافیائی عربستان که بوسیلهٔ صحرای بزرگ بجنوب وشمال انجام شده در زندگی مردم این سرزمین آثار مهم بجا گذاشته و آنها را بدو دستهٔ شمالی و جنوبی تقسیم کرده است .

عربان‌شمال نوعاً صحرانشینند ودرحجازو نجد درخانه‌های پشمین بسرمیبرند ولی عربان جنوب بیشتر شهرنشینند و در یمن و حضرموت و امتداد سواحل مجاور آن اقامت دارند. شمالیان بزبان قرآن یاعربی خالص سخن‌میکنند ، اما جنوبیان، بیك زبان سامی قدیم سبئی یا حمیری که با زبان حبشی افریقائی پیوستگی نزدیك دارد ، سخن میگفته‌اند. مردم شمال نوعاً سرهای دراز دارند اما مردم جنوب عموماً سرهایشان گرد است . ازاین جهت‌شمالیان با نژاد مدیترانه پیوستگی دارند ؛ ومردم

جنوب ، که فك پهن و بینی عقابی و چهره‌های مسطح و موی انبوه دارند ، به نژاد ارمنی (حتی یا عبری) تعلق دارند . این خاصیتی است که شاید از شمال شرقی به عربستان جنوبی آمده باشد[۱]. جنوبیان زودتر از شمالیان بنور تاریخ آمده و تمدنی خاص پی‌افکنده‌اند ولی شمالیان فقط درقرون وسطی ازپس ظهوراسلام بعرصهٔ حوادث جهانی قدم نهاده‌اند .

امتیازات قومی درانساب عرب نیزانعکاس دارد که عرب را بدوقسمت میکند: عرب بائده (یعنی نابود شده) و ثمود و عاد که نامشان بقرآن آمده و طسم وجدیس و عرب باقیه از این جمله‌اند . ثمود یك قوم تاریخی است و نام آن در الواح میخی کـه از سارگون دوم بجاست یاد شده[۲] و بنزد نویسندگان یونان و روم بنام تمودای Tamudaei[۳] معروف بوده‌اند . گویند قوم عاد درسرزمین حضرموت میزیسته‌اند و نسب شناسان ، عرب باقیه را دو قسم میکنند : عاربه یعنی عربان اصیل و مستعربه یعنی عرب شدگان . بنظرایشان عرب عاربه مردم یمن‌اند که از نژاد قحطان (درتورات: یقطان) آمده‌اند واینان ساکنان اصلی عربستان بوده‌اند. عرب مستعربه مردم حجاز و نجد وتدمرونبطیانند وهمگی از نژاد عدنان و ازتیرهٔ اسماعیلند که بومی عربستان شده‌اند . این تقسیم رسمی عرب به قحطانی و عدنانی امتیاز عرب جنوب و شمال را نیز بباد می‌آورد . مردم مدینه که درآغاز هجرت بیاری پیمبر شتافتند ازنژاد یمنی بودند . اما خاندان اصلی پیمبر، یعنی قریش ، نزاری واهل‌شمال بودند . غسانیان که درمشرق شام و لخمیان که درحیرهٔ عراق حکومتی داشتند ازمردم جنوب بودند که در شمال اقامت گرفتند .

۱- Carleton S. Coon, *The Races of Europe* (New, York, 1939), pp. 403-4, 408.

۲- D. D. Luckenbill, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, vol. ii, (Chicago, 1927), §§ 17, 118.

۳- Pliny, *Natural History*, Bk. VI, ch. 32.

این فاصلهٔ بزرگ که جنوب و شمال عربستان را ازهم جدا میکند هیچوقت ازمیان برداشته نشده واین تقسیم جنوبی وشمالی که از روزگارقدیم آغازشده همیشه، حتی از آن پس که اسلام ظاهراً همه را متحد کرد وقوم متحدعرب پدید آورد ، وجود داشته است .

روابط عربان با مصرقدیم

شبه‌جزیرهٔعربستان‌مانندمیخی بزرگ میان‌دومرکزقدیم‌فرهنگ جهان یعنی مصر و بابل کوبیده شده وآنها را از همدیگر جدا کرده بود . سرزمین پنجاب هندوستان مرکز فرهنگ سوم بود که شبه جزیره آنجا را از مغرب زمین جدا میکرد . عربستان کاملا تحت نفوذ فرهنگ مصر و بابل نبود اما از آثار آن بی‌بهره نماند ؛ وبهرحال فرهنگ این سرزمین یك قسم‌فرهنگ‌محلی با اختصاصات همجواری دریا بود. باحتمال قوی مردمان جنوب شرقی‌عربستان‌میان مصروعراق وپنجاب این سه مرکز بزرگ تجارت دنیای‌قدیم نقش واسطه‌راداشته‌اند و نام خویش را بدریای بزرگی که میان این سه بازار جهانی فاصله بود داده‌اند .

افریقا درناحیهٔ شمال بنزدیك شبه‌جزیرهٔ سینا که یك راه معتبرخشکی از آن میگذرد، با عربستان تماس میگیرد وهم درجنوب بنزد باب‌المندب که پهنای آن‌بیش ازپانزده میل‌نیست باجزیره‌نزدیك میشود وبازبوسیلهٔراه‌سومی که ازوادی‌الحمامات، مجاورانحنای نیل ، نزدیك تب آغازمیشود ودرمحل قصیر بساحل دریای سرخ‌میرسد با قلب جزیره ارتباط مییابد ؛ وهمین راه بزرگترین وسیلهٔ ارتباط عربستان وافریقا بدوران قدیم بوده است . بدوران خاندان دوازدهم از شاهان مصر (در حدود سال ۲۰۰۰-۱۷۸۸ ق. م.)کانالی از بلبیس میگذشت ونیل را به دریای سرخ می‌پیوست . بطلیموسیان این کانال‌را که سلف کانال سوئزبود اصلاح کردند . در روزگار خلفااین راه آبی را از نو بازکردند و همچنان مورد استفاده بود تا بسال ۱۴۹۷ که راه هند از دماغهٔ امید نیك کشف شد .

مس سینا

توجهٔ مصریها به سینا بعلت معادن مس این ناحیه و نیز بسبب معادن فیروزه که در وادی مغاره در قسمت جنوبی شبه جزیره نزدیك شهر جدید طور بود، آغازشد. در دوران پیش‌ازسلطنت‌خاندانهای‌معروف‌مصر، صحرانشینان سیناکالای خودرا برای فروش بمصر میبردند. پادشاهان خاندان اول مصرازمعادن شبه جزیره استفاده میکردند؛ اما استفادهٔ اساسی از دوران سنفرو (در حدود ۲۷۲۰ قبل از میلاد) ازپادشاهان خاندان سوم آغاز شد و شاهراه بزرگی که مصررا بسوریه و فلسطین می‌پیوست وهم‌سرزمین هلال حاصلخیزرا به‌آسیای صغیرارتباط میداد یعنی نخستین راه جهانی که قدیمترین افسانه‌ها درآن گام زده‌اند یك‌رشتهٔ فرعی داشت که بطرف جنوب شرقی تامعادن مس وفیروزهٔ شبه‌جزیرهٔسینا میرسید. پتری بسال ۱۹۰۰ در قصر یکی ازشاهان خاندان اول در ابیدوس یك قطعه عاج یافته‌است که تصویریك مرد سامی از تیرهٔ آرامی برآن نقش است و کلمه‌ای بیك زبان‌آسیائی برآن نوشته است. مرد مذکور ریشی دراز دارد که نوك آن باریك است و موهای لب بالائی را تراشیده و محتملا از عربهای جنوب بوده است؛ و تصویری قدیمتر مربوط بدوران همین خاندان یك رئیس بدوی لاغری را نشان میدهد که جامه‌ای بخود پیچیده و بحال خضوع در برابر یك مرد مصری که او را به اسارت گرفته و میخواهد گرزی را بسر او بکوبد ایستاده است.

اینها قدیمترین تصویرهائی است که بدستما رسیده‌است. کلمهٔ بدوی (بزبان مصری عامویعنی بدوی یاآسیائی) در متون مصری قدیم مکرردیده میشود ودربعضی موارد منظور ازآن بدویانی است که اطراف مصروخارج ازعربستان بسرمیبرده‌اند.

کندر

عربستان جنوبی ازآن روزگارکه مناسبات بازرگانی مصر با دیار پونت ونوبه‌آغازشد روابط‌بیشتری‌بااین کشورپیدا کرد. هرودت[1] از سزوستریس

۱ــ بخش سوم، فصل ۱۰۲

که شاید همان سنوسرت اول است (۱۹۸۰-۱۹۳۵ ق. م.) ازشاهان خاندان دوازدهم، بعنوان فاتح اقوام مجاور خلیج عرب‌سخن گفته؛ که محتملا منظور او مناطق افریقائی ساحل دریای سرخ بوده است.* خاندان هیجدهم در دریای سرخ نیروی دریائی داشت و از دوران خاندان پانزدهم فرعونی بنام ساحور (۲۵۵۳-۲۵۴۱ ق. م.) نخستین حملهٔ دریائی را بطرف سرزمین « بخور » که محتملا ناحیهٔ سومالی در ساحل افریقا بوده است رهبری کرد .

چیزی که مصریان را بعربستان جنوبی میکشانید بخور یا کندر بود که ازاین ناحیه بدست می آمد وبعلت استعمال در معابد وهم‌درمراسم تدفین بسیار گرانبها بود. هنگامیکه نوبه و پونت یا سومالی ، بقلمرو تجارت امپراطوری مصر درآمد مردم بسیاری را بطلب مر و صمغ‌های خشبو و صمغ صنوبر و چوبهای معطر باین نواحی فرستاد. حاتشپسوت Hatshepsut (حدود ۱۵۰۰ ق. م.) نخستین زن‌معروف‌تاریخ گروهی را بهمین منظور به پونت فرستاد . گروههای اعزامی خلف او ، تحوتموس سوم Thutmuse که به ناپلئون مصر قدیم معروف است (۱۴۷۹ ق. م.) ، ازهمین دیاربارهای عاج و آبنوس وپوست یوز و دسته‌های برده آوردند. وچون این‌محصولات از دیار یمن در جنوب غربی عربستان نیز بدست می آمد دور نیست که مصریان کلمهٔ پونت را برای اراضی دو طرف باب‌المندب بکار برده باشند.** و محتملا طلائی که از عربستان به مصر می آمده و نیز بخور عربستان جنوبی از راه وادی‌الحمامات عبور

---

* پونت‌تنها سرزمینی سومالی نبوده ، بلکه‌باحتمال قوی‌این‌کلمه همهٔ‌سواحل‌آفریقائی وآسیائی جنوب دریای سرخ‌را شامل میشده . تحقیقاتی‌که بوسیلهٔ هیئت اعزامی‌دانشکدهٔ‌ادبیات قاهره بسال ۱۹۳۷ انجام شده این نظر را تأیید میکند (مترجم عربی) .

** از سال ۱۹۲۹ این رأی را ترجیح داده‌ایم و در نقشه‌ای‌که از امپراطوری‌قدیم مصر ترسیم کرده‌ایم سرزمین پونت را بردوطرف باب‌المندب نشان داده‌ایم . اطلس جغرافیائی تاریخی زکی رشیدی و مبروك نافع چاپ دارالکتب‌المصریه ۱۹۴۹ قسمت تاریخی ، نقشهٔ ۱۷ صفحهٔ ۶۹ را ببینید (مترجم عربی) .

میکرده و این راه میانه ، مهمترین وسیلهٔ ارتباط با عربستان جنوبی بوده است.

اراضی ساحلی حضرموت[1] که بدوران قدیم شامل مهره و شحر[2] نیز بوده بنام سرزمین بخور و کندر شهرت داشته است ؛ و ظفار که سابقاً شهری بوده و اکنون نام یك ولایت ساحلی است ، مهمترین مرکز دادوستد انواع بخور بوده است . اکنون ظفار را ظفر گویند وتحت نفوذ اسمی سلطان‌عمان‌است. نباید این ظفار را که مرکز تجارتی سرزمین بخور بوده و برساحل جنوبی عربستان جای دارد باظفارشهرداخلی یمن که پایتخت‌حمیریان[3] بوده خلط کنیم. درخت کندر هنوز هم در حضرموت ودیگر نواحی عربستان جنوبی میروید و ظفار نیز مانند دوران قدیم مرکز معتبر دادوستد آن بشمار است .

تنها مصریان قدیم به تجارت با عربستان علاقه نداشتند بلکه بابلیان نیز در کار تجارت ادویه و فلزات مهمترین رقیب ایشان بودند .

روابط با سومریان و بابلیان

قسمت شرقی عربستان بحدود عراق پیوسته است و ساکنان قدیم این ناحیه یعنی سومریان و اکدیان از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد همسایگان غربی خود « امورو » را میشناختند و از راه خشکی ودریا باآنها رابطه داشتند . محتملا مس سومری یعنی‌قدیمترین فلزی که‌انسان بکشف‌آن توفیق یافته از معادن عمان بدست می‌آمده است .

بریك مجسمهٔ سنگ دیوریت از ملك نارام سین (حدود ۲۴۰ ق. م.) نوادهٔ سارگون و جانشین وی (سارگون نخستین نام بزرگ تاریخ سامی است) خوانده

۱ــ سفر تکوین ، فصل ۱۰، شمارهٔ ۲۶

۲ــ شحر اکنون برساحل بخور و از جمله بمهره و ظفار اطلاق‌میشود.

۳ــ این نکته را با مطالب جلد ۳، صفحهٔ ۵۷۶ و ۵۷۷ کتاب معجم البلدان یاقوت مقایسه کنید .

میشود که وی ماگان را گشود و پادشاه آن منیوم‌را شکست داد[۱]. گودآ (حدود ۲۰۰۰ ق. م.) حاکم سومری لاگاش از لشکرکشی بمنظور تحصیل سنگ وچوب برای بنای معبد خویش از ماگان و ملوخا یاد میکند. دو نام سومری ماگان وملوخا در آغاز به مناطقی در مشرق و قلب عربستان اطلاق شده و بعداً بدوران آسوری، همین دو نام را بمکانهای دورتر در شبه جزیرهٔ سینا و شرق افریقا داده‌اند. ماگان ازلحاظ اشتقاق با واحهٔ معان درحجازشمالی (واکنون شرق اردن) ارتباطی ندارد ومحتملا یك مستعمرهٔ معینی برراه کاروانرو بوده است. ودرهمین متون برای نخستین بارسخن از مکانی در عربستان و قوم عرب بمیان آمده‌است. و «سرزمین دریا» که در الواح میخی آمده، طبق یك فرض تازه، درعربستان اصلی بوده وساحل غربی خلیج‌فارس تا جزایر بحرین (دلمون قدیم) اطلاق می‌شده و محتملا نفود راکه تا مغرب عقبه امتداد دارد شامل میشده است. نابوپولاسار Nabopolassar پیش از آنکه پادشاه بابل شود پادشاه سرزمین دریا بوده است.

پیشرفت آشوریان

نخستین سخن صریح دربارهٔ عرب‌درلوحی ازدوران‌شلمانا‌صر سوم پادشاه آشوری هست که برضد پادشاه آرامی دمشق و دو متفق او احاب پادشاه اسرائیل و جندب شیخ عرب لشکرکشید. تصادم بسال ۸۵۴ ق. م. بنزدیك قرقر در شمال حماه رخ داد عین کلمات شلمانا‌صر چنین است: (قرقر شهر پادشاهی او را من ویران کردم و به‌آتش سوختم، ۱۲۰۰ عرابهٔ جنگی، ۱۲۰۰ سوار، ۲۰۰۰۰ سپاهی ازهدد-عازر و آرام (دمشق؟) و ۱۰۰۰ شتر ازجندبوی عرب[۲].

و این اتفاقی بسیار جالب است که اسم عرب در متون بدوی تاریخ برای نخستین بار قرین شتر آمده است.

۱- رجوع شود به F. Thureau-Dangin, *Les inscriptions de Sumer et d'Akkad* (Paris, 1905), pp. 238, 239.

۲- Luckenbill, vol. i, § 611.

تگلات‌پلسرسوم (۷۴۵-۷۲۷ق. م.) مؤسس دومین امپراطوری آشوری‌بمنظور تأمین راههای تجارتی که از نواحی امپراطوری وسیع آشور بسوی‌مدیترانه‌عبورمیکرد به لشکر کشیهائی برضد سوریه‌ومناطق مجاور آن آغاز کرد وبسال‌سوم سلطنت‌خویش از زبیبی ملکهٔ سرزمین اریبی باج گرفت و بسال نهم برضد یکی دیگر از ملکه‌های اریبی‌بنام سمسی (شمس یا شمسیه) لشکر کشید . متون بالنامهٔ وی حاکیست که بسال(۷۲۸ ق. م.)قبیلهٔ مسآی و شهر تیمای (تیما) وسبآی (سبئیان) باجی از طلا وشتروادویه‌برای‌وی‌فرستاده‌اند . ظاهراً این قبایل درشبه جزیرهٔ سینا وصحرای‌شمال عربستان میزیسته‌اند[۱]. از اینجا معلوم میشود که تگلات پلسر نخستین کس بوده که مردم عرب را زیرسلطهٔ خویش آورده است . سارگون‌دوم (۷۲۲-۷۰۵ ق. م.) فاتح کرخمیش وسامره چنین آورده که بسال هفتم سلطنت خویش از جملهٔ قبایل ، قبیلهٔ ثمود (و این همان ثمود است که نام آن بقرآن آمده است) وقبیلهٔ ابادید را که در صحرا سکونت داشتند وهیچ مأمور کوچك و بزرگ دولتی‌را نمیشناختند ، باطاعت آورد و سرکوب کرد و باقیماندهٔ ایشان را به سامره تبعید کرد[۲]و در همان ایام از جانب شمس ملکهٔ عرب و یتعمر (یتع - امر) پیشوای سباء و دیگر شاهان مصر و صحرا طلا و حاصل کوهستان و سنگهای گرانقیمت وعاج وبذر درخت افرا وانواع چوبها و اسب و شتر بعنوان باج دریافت کرد[۳]. بی گفتگو این یتعمر سبئی یکی از یتعمریان بوده که در الواح عربستان جنوبی مکرب لقب دارند و او نیز مثل خلف خویش کربی ایلوی سبئی بوده که سناخریب میگوید که از او باج گرفته است . و طبعاً این همان کرب ایلوی سبئی است که نام وی در الواح عربستان جنوب غربی

۱- Ditlef Nielsen, *Handbuch der altarabischen...*, vol. i, *Die Altarabische Kultur* (Copenhagen, 1927), p. 65.

۲- Luckenbill, vol. ii, §§ 17.

۳- Luckenbill, vol. ii, §§ 18.

آمده است . از اینقرار باجی که آشوریان مدعی گرفتن آن شده‌اند هدیه‌هائی بوده که پادشاهان عربستان جنوبی بدلخواه بشاهان آشور که آنهارا همسنگ خویش بشمار داشته‌اند میفرستاده‌اند وشاید ارسال این‌هدیه‌ها از آنرو بوده که شاهان آشور با شاهان عرب در کشاکش مشترك برضد بدویان وحشی عربستان شمالی همدست بوده‌اند .

درحدود سال ۶۸۸ ق. م. سناخریب قلعهٔ مستحکم‌عربستان‌را گشود وخدایان محلی آنرا بهمراهی‌ملکه ، که‌کاهن خدایان نیز بود ، به‌نینوا برد. ادومو واحه‌ایست درشمال عربستان که بعدها بنام دومةالجندل معروف شد. ملکهٔ تلخونو یا تعلخونو با شورشیان بابلی برضد پادشاه آشوری همدست شده و حزائیل رئیس قبیلهٔ قیدار (به‌آشوری کدری) که در پلمیرینا (تدمر) اقامت داشتند ، وی را یاری داده بود .

درحدود سال ۶۷۶ ق. م. اسرحدون شورشی را که « اویتع ، پسر و جانشین حزائیل برپا کرده بود ، سرکوب کرد و او برای حفظ جان بتنهائی لشکرگاه را ترك کرده بنواحی دور گریخت[1] . » ازاینجا معلوم میشود که بدویان چون خاری به پهلوی امپراطوری آشور میخلیده‌اند و مصریان و بابلیان ایشان را بشورش تحریك میکرده‌اند . بسال ۶۷۰ ق. م. در اثنای حمله بمصر ازاثر وحشت صحراهای‌شمالی عربستان ، آشفتگی‌شاه‌جبار آشور بدانجا رسید که پنداشت افعی‌های‌دوسروخزندگان موحشی دیده است که بال میزده‌اند[2] .

درسفر اشعیا (۳۰ : ۶) ضمن سخن دربارهٔ حیوانات جنوب ازافعی ومارسمی پرنده‌سخن رفته است . هرودت[3] نیز گفته است که افعی‌درهمهٔ دنیاهست ولی مارهای بالدار در هیچ جا بجز عربستان نیست وهرچه هست آنجاست .

آشوربانیپال (۶۶۸ - ۶۲۶ ق. م.) در لشکرکشی نهم که برضد قبایل عرب

1- Luckenbill, vol. ii, § 946.

۲- همان کتاب ، جلد ۲ ، بند ۵۵۸

۳- کتاب سوم بند ۱۰۹

میکرد از پس جنگی سخت اویتع و سپاه او را درهم شکست .

در تاریخهای آشوری از رؤسای عـرب و « پابوسی ایشان از شاهان نینوا و هدیه‌های طلا وسنگهای‌قیمتی وسرمه و کندر وشتروخر که برای ایشان‌میفرستاده‌اند سخن بسیاراست . » بیشترازنه‌لشکر کشی که سارگون دوم وسناخریب و اسرحدون وآشور بانیپال برضد بدویان سخت کرده‌اند در متون آشوری یاد شده و معلوم است که اینان پیوسته مزاحم ولایتهای‌آشوری سوریه بوده و راه‌کاروانها را میبریده و از مصر و بابل دشمنان آشور کمك میدیده‌اند .

کلمهٔ اربی که دراین‌لشکر کشیها گفتگوی آن‌هست بمعنی‌بدوی‌است‌وسرزمین آنان ، یعنی اریبی ، بجز صحرای شام و عراق و شبه‌جزیرهٔ سینا و شمال عربستان نبوده است ، و این مردم ، همان مدین (که نامشان در عهد عتیق هست) بوده‌اند، نه نبطیان که در شبه جزیرهٔ سینا تحت سلطهٔ آشوریان آمده‌اند . اما سرزمین اصلی سبئیان درجنوب غربی عربستان هیچوقت مطیع نینوا نشد وباآنکه آشوریان رابحق رومیان تاریخ قدیم عنوان داده‌اند هیچوقت نتوانستند نفوذ خود را حتی بظاهر جز بربعضی واحه‌ها و کمی از قبایل شمال عربستان بسط دهند .

روابط با ایران و بابل : تیما ازمیان نواحی شمالی آنروزگار ، تیما (درمتون بابلی وآشوری تهما ، وتی ـ ما ـ آ)ازاینجهت که‌مقرموسمی نابونیدس (۵۵۵-۵۳۸ ق. م.)آخرین پادشاه کلدانی بود ، شهرتی یافت و اعتباری کسب کرد . کلدانیان امپراطوری‌آشوری‌را که از روزگارتگلات پلسرسوم (۷۴۵-۷۲۷ ق. م.)همهٔسوریه و قسمتی از شمال عربستان را شامل میشد زیرفرمان داشتند . دربعضی الواح میخی آمده است کـه نابونیدس بسال سوم سلطنت خود امیر تیما راکشت و در این واحه مقیم شد[1] .

1- R. P. Dougherty, *Nabonidus and Belshazzar* (New Haven, pp. 106-7.

روشنترین سخن از این واحهٔ عربی در نوشته های میخی همانست که ضمن سرگذشت سقوط بابل که بسال ۵۳۸ق.م. بدست ایرانیان انجام شد آمده است. متون قدیم تأیید میکند که نابونیدس بسال هفتم و نهم ودهم ویازدهم سلطنت خود در «ال تیما» بوده و در همان اوقات پسرش بلشاصر با سپاه در بابل اقامت داشته است.

بسال ۵۲۰ ق. م. پسر و هم‌جانشین مؤسس امپراطوری ایران یعنی کمبوجیه هنگام لشکرکشی به مصر از شمال عربستان گذشت و با مردم آنجا پیمان بست. هرودت[۱] در گفتگوی از داریوش میگوید «عرب‌ها هیچوقت مطیع ایرانیها نشدند.»

یکی ازمعتبرترین متون سامی که تاکنون بدست آمده وتاریخ آن بقرن پنجم پیش از مسیح میرسد بر سنگ تیما که هوبر Huber بسال ۱۸۸۳ خرید و اکنون در موزهٔ لوور است بجا مانده است. این متن بزبان آرامی است و توضیح میدهد که چگونه یکی ازکاهنان معبود تازه‌ای بنام «صلم هجم» به تیما آورد وهدایائی بمعبد جدیدداد وکاهنی آنرا موروثی خاندان خویش کرد[۲]. این خدای جدیدبسبك آشوری تصویر شده و زیردست آن کاهنی که سنگ‌نوشته را بنیاد کرده ایستاده است.

رابطه با عبرانیان

یهودان ازلحاظ جغرافیائی همسایگان پیوستهٔ عرب وازلحاظ نژادی نزدیکترین خویشان ایشان بودند. آثار ریشهٔ صحرائی عبرانیان در عهد عتیق مکرر هست[۳]. زبان عبری وعربی چنانکه ازپیش گفتیم ازیك اصل سامی است. بعضی نامهای عبری عهد عتیق و از جمله نام همهٔ فرزندان عیسو همان نامهای عربی است (تکوین ۳۶ : ۱۰-۱۴ اخبار ایام اول ۱ : ۳۵-۳۷). مرد

۱- کتاب سوم، بند ۸۸

۲- G. A. Cooke, *AText-Book of North-Semitic Inscriptions* (Oxford, 1903), pp. 195-6.

۳- سفر هوشع ۹ : ۱۰ سفر ارمیا ۲ : ۳ سفر تثنیه ۳۲ و غیره.

عرب جنوبی برای فهم آیهٔ اول از سفر تکوین عبری زحمت زیاد ندارد[۱]. تحقیقات جدید نشان میدهد که ریشه‌های دیانت عبری از صحرا آغاز شده است.

قبایل یهود از سبط راحیل، هنگام عبور از مصر بفلسطین (حدودسال ۱۳۲۵ ق. م.) چهل سال در سینا و نفود سرگردان بودند. تورات مقدس در مدین و در ناحیهٔ جنوبی ـ ینا و اراضی شرقی آن نازل شده‌است. موسی با یك‌زن عرب، دختر یکی ازکاهنان مدینی[۲]، از بندگان خدا (به عبری یهوه) که آئین پرستش جدید را بدو آموخته‌بود ازدواج کرد. ظاهراً یهو (یهوه، یهواه) خدای قبایلی مدین یا بعضی نواحی شمال عربستان بوده است.

او یك خدای بیابانی سادهٔ قانع بود که درخیمه‌ای مقرداشت ورسوم عبادتش جلوه‌ای نداشت و همهٔ آداب پرستش وی گستردن سفره‌های بیابانی وتقدیم ذبیحه و قربانیهای سوختنی بود[۳]. عبرانیان‌بصورت بدویان بفلسطین آمدند وحتی پس از آنکه با ساکنان بومی یعنی کنعانیان بیامیختند وبا تمدن ایشان آشنا شدند رسوم زندگی قبایلی راکه از اسلاف بیابانگرد خویش بارث برده بودند، رها نکردند.

کشور عبرانی در اوج قدرت شامل‌شبه‌جزیرهٔ سینا نیز بود. سلیمان درخلیج عقبه نیروی دریائی داشت. محتملا اوفیر که کشتی‌های حیرام وسلیمان، طلا وچوب صندل وسنگهای قیمتی ازآنجا می‌آورد (سفر ملوك اول ۹ : ۲۷-۲۸ و ۱۰ : ۱۱ و اخبارایام دوم ۹ : ۱) همان ظفاردرسرزمین عمان بوده است. درایام ایوب (۲۲:۲۴) اوفیر معنی سرزمینهای طلاخیز داشت. پیش از یك قرن پس از روزگـار سلیمان

۱- B. Moritz in *Zeitschrift für die Alttestamentliche Wissenschaft*, n. ser., vol. iii (1926), pp. 81 *seq.*; D. S. Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites* (London, 1924), pp. 8, 15. Consult James A. Montgomery, *Arabia and the Bible* (Philadelphia, 1934), pp. 149 *seq.*

۲ـ سفر خروج ۳ : ۱ و ۱۸ : ۱۰-۱۲

۳ـ سفر خروج ۳ : ۱۸ و ۵ : ۱؛ سفر اعداد ۱۰ : ۳۵-۳۶

یهوشافات (۸۷۳-۸۴۹ ق. م.) هنوز بر ایلة (شهر عقبهٔ جدید) و راههای تجارتی که بدان میرسید تسلط داشت و از مردم عرب که یك گله گوسفند برای او آورده بودند (اخبارایام دوم ۱۱:۱۷) باج میپذیرفت . سناخریب ضمن سخن ازلشکر کشی سوم که بسال ۷۰۱ ق. م. بسوریه و فلسطین کرد چنین میگوید « اما دربارهٔ حزقیا ، شکوه و هیبت من او را بهراس انداخت ، و اربی (عرب) و سپاه اجیر آن که آمده بودند تا پایتخت وی اورشلیم را نیرودهند از وی جدا گشتند . » حزقیا (اخبارایام اول ٤ : ٤١) و پیش از او عزیا (اخبار ایام دوم ٢٦ : ٧) در واحهٔ معین (که نام جدید آن معان است) و اطراف آن با معینیان جنگیده بودند و عزیا (۷۹۲ - ۷٤۰ ق. م.) ایلة را به یهودا برگردانید و شهر را از نو بپا کرد (ملوك دوم ١٤-١٢). و هم تاریخ گوید (اخبار ایام دوم ٢١ : ١٦ و ١٧) کـه عربان جنوب برای غارت کردن یهود آمدند ودر نتیجهٔ آن ملك یهورام (۸٤۸-۸٤٤ ق. م.) فرزندان وزنان وخزائن خود را از دست‌داد . با وجود این مشکل میتوان باور کرد که سبئیان دور، یا عربانی که بنزدیك حبشه بوده‌اند درچنین نقطهٔ دوری بغارت آمده باشند. بروزگار نحمیا[۲] به نیمهٔ قرن پنجم پیش از میلاد یهودیان همسایگان جنوب شرقی خویش را بچشم دشمن مینگریستند .

عرب در تورات وعهد عتیق

کلمهٔ عرب ازجهت اشتقاق یك کلمهٔ سامی است بمعنی صحرا یا مقیم صحرا ، وهیچگونه معنی قومی ونژادی ندارد. کلمهٔ عرب عبری در سفر اشعیا (٢١ : ١٣و١٣ : ٢٠) و سفر ارمیا (٢:٣) بهمین معنی آمده است . قرآن کریم کلمهٔ اعراب را بمعنی بدوی بکار برده است . سفر مکابیان دوم (١٠:١٢)عرب وبدوی‌را مرادف می‌آورد . نخستین بار که تورات این کلمه را بمعنی خاص آن آورده در سفر ارمیا (٢٤:٢٥) است که عبارت « شاهان دیار عرب » را بکار

۱- Luckenbill, vol. ii, § 240.

۲- نحمیا ۲ : ۱۹ و ٤ : ۷

میبرد . دوران پیمبری ارمیا میان سالهای ٦٢٦ و ٥٨٦ ق. م. بود و پادشاهانی که از آنها سخن میگوید به احتمال قوی شیوخ شمال عربستان وصحرای شام بوده‌اند. ازقرن سوم پیش ازمیلاد کلمهٔ عرب برای همهٔ ساکنان شبه جزیره ازهر نژاد وقوم بکار میرفته است . سفر اخبار ایام دوم ٢١ : ١٦ از « عربانی که نزدیك حبشیانند » یاد میکند و بی گفتگو منظور وی عربان جنوب غربی یعنی سبئیان است . از چهار کشور سبا و معین و حضرموت و قتبان که در عربستان قدیم شهرت فراوان داشته‌اند در عهد عتیق از سه تای اول که مهمتر بوده‌اند سخن رفته است . در فصل مربوط به تجارت سفر حزقیال (متوفی پس از٥٧٢ ق. م.) عربستان باقیداریکجا آورده شده وکالاهائی که یادمیکند همانست که ازعربستان می آید. از(آیهٔ ٢١ فصل٢٧)میفهمیم که عربان بقرن ششم پیش از میلاد مانند روزگار ما به حیواندارى‌اشتغال داشته و حیوانات خویش را بهمسایگان میفروخته‌اند . از سفر ارمیا(٣ : ٢)معلوم میشود که عربان درآنروزگار براهزنی و دزدی شهرتی داشته‌اند و هم‌ازسفر ارمیا (٢٥ : ٢٣) مفهوم میشود که این قوم سرهای‌خودرا میتراشیده و موی قسمتی ازفرق سررا باقی میگذاشته‌اند و این رسم هم اکنون میان بدویـان معمول است . دداد (یا دیدان Dedan) که در عهد عتیق مکرراز آن سخن آمده (اشعیا ٢١ : ١٣ و ارمیا ٢٥ : ٢٣ وحزقیال٢٥:١٣)شهرعلای کنونی‌است که در واحه‌های‌شمالی‌حجازاست‌وبروزگاران دراز در ناحیهٔ شمال جـزیره از مراکز عمدهٔ سبئیان بشمار میرفته است زیرا مسلم است که این قوم در اوج نفوذ تجارتیشان برهمهٔ راههای تجارتی که از حجاز بسوی شمال‌عبورمیکند وبه‌بنادرمدیترانه میرسد تسلط یافته ودرطول این‌راههامستعمره‌هائی داشته‌اند .

کدر (وبعبری قیدار) که درسفرحزقیال[1] آمد همان « کدری » است که در

١- اشعیا ٢١ : ١٦ و تکوین ٢٥ : ١٣ را به‌بینید .

در متون آشوری هست[۱]، همان «کدرای Cedrei» است که در ادبیات یونانی قدیم[۲] دیده می‌شود. این مردم برشمال عربستان تسلط داشته و پالمیرا (تدمر) و ناحیهٔ جنوب شرقی دمشق عرصهٔ نفوذ آنان بوده است. زیبا دلبر شونمی که زیبائی او در نشیدهای منسوب بسلیمان (۶ : ۱۲ و۱ : ۵ و هم درسفرملوك اول ۱ : ۳) جاودانی شده محتملا یکی از دختران قبیلهٔ قیدار بوده است. ملکهٔ سبا (که نزد عرب بنام بلقیس معروف‌است) که برای پادشاه‌خردمند بنی‌اسرائیل هدیه‌های قیمتی و کمیاب ازمحصولات عربستان جنوبی آورد «ملوك اول ۱۰ : ۱۰ وایام دوم ۹:۹) اگروجود تاریخی داشته باشد، نه ازیمن بوده و نه ازحبشه، بلکه قصر وی دریکی از واحه‌ها یا پایگاههای سبئی شمال در طول راه‌کاروان‌رو بوده است. نام پادشاهان یمن فقط دو قرن پس از دوران سلیمان در الواح آمده است (حدود ۱۰۰۰ ق. م.).

در سفر ایوب (۱۹:۶) نام سبا قرین تیماست. ایوب، سرایندهٔ لطیف‌ترین اشعاری که دنیای قدیم سامی پدیدآورد، عرب بوده نه یهود؛ واین نکته از ترکیب نام او (ایوب، آیوب) و از نکاتی که درکتاب خود دربارهٔ شمال عربستان[۳] آورده است بخوبی هویداست. در ذیل سفر امثال، پندهائی از آگور پسر یاقه[۴] (امثال ۳۱ : ۱) و لموئیل هست. این هردو از شاهان مسا بوده‌اندکه یك قبیلهٔ اسماعیلی است (تکوین ۲۵ : ۱۴) نام این دو شخص بصورت دیگر در بعضی الواح معینی و دیگرالواح عربستان‌جنوبی هست. درسفرباروخ (۲۳:۳) از «آگاریان» (فرزندان آگار یا هاجریعنی اسماعیلیان یا عربان شمال) که خرد را برپشت زمین میجویند

۱- Luckenbill, vol. ii, §§ 820, 869.

۲- Pliny, Bk. V, ch. 12.

۳- بعضی ازصنایع شعرعبری تورات مانند صنایعی‌که درکتاب ایوب هست به صنایع شعری عربی ازقبیل مقابله شباهت دارد. ابیات مرکب ازدوجزء است‌که یکی توافق یا تناقض مکمل دیگری است. صرف و نحو عبری نیز در قرون وسطی بسیاق عربی بقالب ریخته‌شده.

۴- با پندهای لقمان (قران ۳۱ : ۱۱) مقایسه‌کنید.

سخن آمده است.

قدم و بنی قدم ، در عهد قدیم (تکوین ۲۹:۱ ، عدد ۲۳:۷ ، اشعیا ۱۱:۱٤، قضاة ٦ : ۲۳ ، حزقیال ۲۵ : ٤ ، ایوب ۱ : ۳) و « شرق » و «ابنای‌مشرق» و«اهل شرق» و غیره مرادف شرق و شرقیان عربی است و معنی آن اراضی وبدویان شرقی فلسطین و بطور کلی عربستان و عـرب است . کلمهٔ Saracen از کلمهٔ شرق عربی گرفته شده و یکی از کلماتیست که از مایهٔ عربی درزبان انگلیسی قدیم رایج شده. این کلمه ازآغاز قرن نهم بکار میرفته و پیش از ظهور اسلام تاریخ مخصوص داشته و میتوان آنرا به اقوام دیگر غیر از عربان و عرب زبانان اطلاق کرد[1]. ایوب که‌سفر وی قطعه‌ای جاوید ازحکمت وشعر است ، پیشوای بنی قدم (بنی مشرق) بوده‌است (سفر ایوب ۳:۱) . سلیمان بتنهائی از همهٔ قبیلهٔ خویش بحکمت پیش بود (ملوك اول ٤:۳۰) بنابراین مردان خردمند مشرق (انجیل متی ۲ : ۱) که بدنبال ستاره تااورشلیم آمدند محتملا ازصحرای‌عربستان شمالی و نه از مجوسیان ایران بوده‌اند. و در ادبیات دوران پس از اسارت و تبعید قوم یهود لفظ عرب معمولا برای نبطیان بکار میرفته است (مکابیان دوم ۵ : ۸، اول ۵:۳۹) . درمکابیان اول (۹:۳۵) نبطیان را بهمین معنی بکار میبرد . بدوران پولس کشور نبطیان درشمال تا دمشق کشیده شده بود و عربستانی که پولس بدانجا پناه برد (سفر غلاطیان ۱ : ۱۷) بی گفتگو یك منطقهٔ صحرائی در قلمرو نبطیان بوده است . عربانی که نامشان در اعمال رسولان (۲ : ۱۱) آمده ، باحتمال صحیحتر نبطیان بوده‌اند .

عرب در ادبیات یونان و روم عربستان و عرب بنزد یونانیان و رومیها معروف بوده است. زیرا عربستان در راه هندوستان وچین بوده ومحصول آن در

۱ـ بنابراین در این‌کتاب کلمهٔ تاریخ مشرق و هنر مشرقی و معماری شرقی وامثال آنرا بکارنمیبریم وکلمهٔ عربی را برای ساکنان عربستان بکارمیبریم ، وهم‌عرب را برکسانی که بعربی سخن میکنند بخصوص اگر مسلمان باشند اطلاق میکنیم . مسلمانان موافقت ندارند که‌آنانرا « محمدی » لقب دهیم .

بازارهای اروپا خریدار بسیار داشته و عربان مانند خویشاوندان قدیم شمالیشان ، یعنی فنیقیان ، معامله گران دریاهای جنوب بشمار میرفتند .

نویسندگان قدیم، عربستان‌را سه‌قسمت‌میکنند : عربستان نیکبخت Arabia Felix وعربستان‌سنگی Arabia Petraea وعربستان‌صحرائی Arabia Deserta واین تقسیم با تقسیمات سیاسی عربستان در قرن اول مسیحی سازگاراست که قسمت اول مستقل بوده وقسمت دوم تابع روم بود وقسمت سوم اسماً تحت تسلط پارتها بود. عربستان صحرائی شامل صحرای شام و عراق (بادیه) میشد . عربستان سنگی شبه جزیرهٔسینا و کشور نبطیان (پایتخت‌معروف‌آن پترا Petra) بود، عربستان نیکبخت بقیهٔ شبه‌جزیره بود که در آن روزگار داخل آن کاملا شناخته نبود . انحصارعربستان نیکبخت به‌یمن‌یعنی منطقه‌ای که اروپا سراسر آنرا میشناخت ازجملهٔ غلطهای‌قرون وسطی است. ظاهراً کلمهٔ نیکبخت را بترجمهٔ کلمهٔیمن عربی‌با یای مفتوح که مقابل یسار است آورده‌اند و با کلمهٔیمن بایای‌مضموم که معنی آن نیکبختی است‌خلط کرده‌اند. این منطقه‌را یمن گفته‌اند از آنرو که درطرف راست ، یعنی در جنوب حجاز است و در مقابل آن شام یا سوریه‌است که درطرف‌چپ‌یا شمال است[1] .مرقیان (حدود ۴۰۰م.)

۱ــ دراینجا فهرست قسمتهای مختلف‌عربستان را چنانکه درکتابهای جغرافیای‌رومی آمده با مقابل‌آن در زبان عربی و انگلیسی یاد میکنیم :

یونانی‌یارومی‌قدیم	انگلیسی	نام عربی
Sabaei	Sabaeans	سبئیان
Minaei	Minaeans	معینیان
Homeritae	Himyarites	حمیریان
Scenitae	tent-dwellers = Bedouins	خیمه‌نشینان و بدویان
Nabataei	Nabataeans	نبطیان
Catabanei	Qatabānites	قتبانیان
Chatramotitae	people of Hadramawt	حضرموتیان
Omanitae	ʿUmānites	عمانی
Sachalitae	inhabitants of the Sāhil, medieval al-Shihr.	ساحلیان که‌درقرون‌وسطی آنرا شحر میگفته‌اند.

از مردم هرقله[۱]، کلمهٔ ساراسنی (مشرقی) را بکار میبرد وپیش از او بطلیموس[۲] که در نیمهٔ اول قرن دوم مسیحی شهره شد از ساراسن‌ها نام میبرد . امیانوس مرقلینوس[۳] نویسندهٔ انطاکی که در نیمهٔ آخر قرن چهارم مسیحی میزیسته مشرقیان را ازبدویان خیمه‌نشین میشمارد .

نخستین بار کـه سخن از عرب میرود در تراژدی ایسخولوس Aeschylus[۴] (۵۲۵-۴۵۶ ق. م.) ضمن گفتگوازیك افسرعرب است که در سپاه خشایارشا شهرتی یافته بود . هرودت[۵] (حدود ۴۵۴-۴۲۵) ضمن سخن از کسانی که در سپاه خشایارشا بوده‌اند ازعربان نیزسخن می‌آورد ، ومسلم‌است که اینان عربان مصرشرقی بوده‌اند.

نویسندگان قدیم از اراتستن یونانی Eratosthenes (متوفی حدود ۱۹۶ ق. م.) که‌منبع نوشته‌های استرابون‌است تا پلینی‌رومی (متوفی۷۹میلادی) عربستان را سرزمین ثروتهای خرافی و رفاه بشمار آورده‌اند و بنظر ایشان لادن ودیگر ادویهٔ معطرازعربستان است ومردم آن آزادی را دوست دارند وازآن بهره‌ورند. درحقیقت چیزی که مخصوصاً توجه نویسندگان اروپائی را جلب کرده امتیاز اخیر بوده است. زیرا استقلالی که عربان ازآن بهره‌ور بوده‌اند ، از دوران قدیم تا روزگار گیبون[۶] مورد ستایش و شگفتی نویسندگان اروپا بوده است .

این نکته را که عربان‌ازاین‌امتیازات برجسته که محیط صحرا بایشان‌ارزانی داشته بود خبر داشته‌اند ، ازگفتگوئی که با خسرو ایران بحضور فرستادگان روم

۱- *Periplus of the Outer Sea*, tr. Wilfred H. Schoff (Philadelphia, 1927), § 17a.

۲- *Geographia*, ed. Carolus F. A. Nobbe, vol. ii(Leipzig, 1887), Bk. v, ch. 17, § 3.

۳- *Rerum gestarum*, Bk. XXII, ch. 15, § 2; Bk. XXIII, ch. 6,§ 13.

۴- *Persians*, l. 320.

۵- Bk. VII, § 69.

۶- Edward Gibbon, *The Decline and Fall of the Roman Empire*, ed. J.B. Bury (London, 1898), vol. v, p. 319.

شرقی وهندوستان وچین کرده‌اند توان دریافت . در این گفتگو فرستادگان عرب با فصاحت وصراحت تمام امتیازات قوم خویش را بیان کرده‌اند[۱] . دیودور سیسیلی Diodorus[۲] که در نیمهٔ دوم قرن اول پیش ازمیلاد شهرت یافت ، گوید که عربان آزادی خویش را فـوق‌العاده اهمیت مینهند . استرابون (متوفی بسال ۲٤ مسیحی) در جغرافیای خود[۳] بنقل از یك منبع قدیم یونانی گوید که تنها قومی که کس بنزد اسکندر نفرستاد عربان بودند ، درصورتی که او میخواست عربستان را مقر امپراطوری خود کند[٤] .

لشکرکشی روم

رومیان که عملا بر جهان تسلط داشتند نتوانستند عرب را به اطاعت آرند ولشکرکشی معروف ایشان بشکستی سخت انجامید. سپاه روم ده هزار بود که بفرماندهی آیلوس گالوس Aelius Gallus حاکم رومی مصر از آن کشور بسال (۲٤ ق. م.) بدوران اگوست قیصر روم راهی شد ، وهواداران نبطی روم نیز با ایشان کمك کردند . این سپاه میخواست که برراههای حمل و نقل که منحصراً زیر نفوذ عربان جنوب بود تسلط یابد و منابع ثروت یمن را بنفع روم بهره‌برداری کند . سپاه روم از پس ماهها که بسوی جنوب پیش رفت درهم شکسته و فرسوده بسوی نگرانا (نجران) که قبلا آنجا را گشوده بود بازگشت و بساحل دریای سرخ رفت و از راه این دریـا به مصر رسید . این بازگشت شصت روز طول کشید و پیشرفت سپاه روم در عربستان تا « مریابا » بود . این ناحیه محتملا مارب پایتخت سبئیان نبوده ، بلکه « مریاما » محلی در جنوب شرقی مارب بوده است . استرابون جغرافیدان مشهور که با گالوس مناسبات دوستی داشته وتاریخ این لشکرکشی را بقلم آورده ، خیانت سیلائیوس وزیر نبطیان و راهنمای سپاه را موجب ناکامیها و مصائب این لشکرکشی می‌داند[۵] . بدینسان نخستین و بطور قطع آخرین لشکرکشی قـابل

۱ـ ابن عبدربه ، العقدالفرید، قاهره ۱۳۰۲، م ۱، ص ۱۲۵

۲- *Bibliotheca historica*, Bk. II, ch. I, § 5.

۳- Bk. XVI, ch. I, § II.

۴- Bk. XVI, ch. 4, § 27.

۵- Bk, XVI, ch. 4, § 23,

ملاحظهٔ یك دولت اروپائی بعربستان برسوائی و فضاحت انجامید .

سرزمین عطر

هرودت[۱] می‌پنداشت که از همهٔ عربستان بوی عطر برمیخیزد که بخور و مر و فلوس و دارچین و کندر از آنجا می‌آید و درختان بخور را ماران کوچك رنگارنگ بالدار نگهبانی میکنند و بهردرختی ماران بیشمار آویخته است[۲].

استرابون از پدرخوشباور تاریخ اندکی محتاطتر بوده . بنظراو نیزعربستان سرزمین عطر بشمار میرود[۳]، ولی مارانش کـه یك وجب طول دارند تا کمر انسان میپرند[۴].

دیودورسیسیلی[۵] همین نظر را تکرار میکند وعربستان را سرزمین ادویهٔ معطر میشمارد و خاك آنرا خوشبو می‌داند . پلینی در کتاب تاریخ طبیعی (کتاب ششم) که اطلاعات مردم روم را بسال ۷۰ میلادی دربارهٔ ممالك شرقی در آن مختصر آورده ، همین مطلب را تأیید میکند[۶] و درجای‌دیگر میافزاید که سبئیان‌بواسطهٔ کندر و بخور معروفترین قبایل عربند[۷]. مسلم است کـه در آنروزگار بخور از حضرموت بدست می‌آمده است . گوئی مردم یونان و روم پنداشته‌اند که همهٔ کالائی که مردم عرب دادوستد میکنند محصول دیار ایشان است . بدینسان بازرگانان محل اصلی کالای خود را کـه حبشه یا هندوستان بود بدقت مکتوم میداشتند . انحصار با دقت کامل انجام میگرفت .

۱- Bk. III, ch. 113.
۲- Bk. III, ch. 107.
۳- Bk. XVI, ch. 4, § 25.
۴- Bk. XVI, ch. 4, § 19.
۵- Bk. II, ch. 49, §§ 2-3.
۶- Bk. XII, ch. 30.
۷- Bk. VI, ch. 32.

ثروت عربستان جنوبی در نویسندگان قدیم اثر بسیار داشته است . استرابون[۱] از شهرهائی که « بامعبدهای زیبا وقصرها زینت شده بود سخن میکند . پلینی[۲] نیز که منبع اطلاعات او ایلیوس گالوس بوده است این نکته را تأیید میکند .

طلا

در عین حال که شهرت عربستان به بخور و ادویهٔ معطر بود اعتبار آن از لحاظ ثروت معدنی بخصوص طلا که در طول ساحل غربی شبه جزیره از مدین تا یمن وتا اندازه‌ای درقسمت مرکزی یافت میشد کمتر از آن نبود . دیودور[۳] گوید که در معادن عربستان طلا خالص است و حاجت بگداختن ندارد . مقدسی[۴] و همدانی[۵] (قرن دهم) هریك قسمتی را خاص معادن عربستان کرده و بخصوص از طلای آن سخن گفته‌اند .

اطلاعات گرانبهای دیگری درمتون یونانی ولاتینی پراکنده‌است. استرابون[۶] گوید که درعربستان جنوبی یك قسم تعدد شوهرروا ج داشت وچند برادرمیتوانستند یك زن بگیرند و میان مردم آنجا زنا با اقارب رواج داشت و حق ارشدیت بدقت رعایت میشد و هم او در جای دیگر تأیید میکند که بیشترشراب این مردم ازخرما گرفته میشد و روغن کنجد را بجای روغن زیتون بکار میبردند.[۷]

بطلیموس درجغرافیای خود که میان سال ۱۵۰ و ۱۶۰ میلادی نوشت اطلاعات

۱- Bk. XVI, ch. 4, § 3.

۲- Bk. VI, ch. 32.

۳- Bk. II, ch. 50, § I.

۴- احسن التقاسیم، چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۷۷)، ص ۲-۱۰۱

۵- صفة جزیرة العرب ه. مولر (لیدن، ۱۸۸۴) ، ص ۴-۱۵۳

۶- Bk. XVI, ch. 4, § 25.

۷- *Ibid*, § 26.; Pliny, Bk. VI, ch. 32.

و ملاحظات بازرگانان و سیاحتگران دوران خویش را بروش علمی بررسی کرد و حاصل آنرا بقلم آورد و طرحی از دنیای معروف زمان خود بوجود آورد که قرن‌ها پس ازاو منبع اطلاعات جغرافیائی مردم اروپا و آسیا بشمار بوده است .

فصل پنجم

دولت سبئی و دیگر دولتهای عربستان جنوبی

بازرگانی عربان جنوب

سبئیان نخستین عربانی بودند که از آستان تمدن گذشتند. قدیمترین سخنی که ازایشان بمیان آمده در کتاب هیستوریا پلانتارم Historia plantarum تألیف تئوفراستوس Theophrastus[1] (متوفی بسال ۲۸ قبل ازمیلاد) است . ناحیهٔ جنوب غربی عربستان نخستین اقامتگاه سبئیان بوده است .

از جمله عواملی که مایهٔ پیشرفت این سرزمین نیکبخت و باران خیز شد ، حاصلخیزی زمین ، نزدیکی دریا و محل ممتاز آن برسر راه هندبود . وادویهٔ معطر و مرو دیگر مواد خشبو که برای مطبوع کردن طعام یا سوختن درمجالس دربار یا مراسم معبد بکار میرفت در این ناحیه بدست می‌آمد . مهمتر ازهمه بخور بود که از همهٔ کالاهای بازرگانی قدیم گرانبهاتر بود ، وبسیاری ازمحصولات کمیاب گرانقیمت،

1- Bk. IX, ch. 4, § 2.

از جمله مروارید که از خلیج فارس استخراج میشد و ادویه و منسوجات وشمشیر که از هند میآمد ، حریر که از چین بود و برده و بوزینه و عاج وطلا وپر شترمرغ که ازحبشه می‌آوردند ، ازاینجا ببازارهای اروپا میرسید . نویسندهٔ کتاب « گردش بدور عربستان » (۵۰-۶۰ میلادی)[۱] از بازارهای موز Muza که درمحل مخای کنونی بود وصفی مختصر آورده که متن آن چنین‌است «کالاهای آنجا پارچه‌های ارغوانی نازك یا کلفت بود و لباسهای آستین‌دار بسبك‌عربی‌ساده یا معمولی یا حاشیه‌دار با طلادوزی، و زعفران و نیشکر وپارچه‌های نازك موسلین وعباها وجاجیم (نه زیاد) بعضی ساده وبعضی بسبك محلی و دستمالهای رنگارنگ وروغن‌های معطر وشراب و گندم‌بمقدار نه چندان زیاد ... »

سبئیان فنیقیان دریای جنوب بودند و راهها و اقوام و بنادر آنرا میشناختند و بادهای موسمی بی‌بند و بار آنرا بتجربه رام کرده بودند بدینجهت بازرگانی این ناحیه را بدوران هزار و دویست و پنجاه سالهٔ پیش از میلاد خاص خویش داشتند . گردش دور عربستان که دریادار نیارخوس Nearchus بدوران اسکندر آنرا عملی میشمرد بنزد ایشان‌کاری عادی بود و بانجام رسیده‌بود . سرزمین بخور و کندر بنظر دریانوردان یونان و روم ، منطقهٔ کوهستانی نامطلوبی بود[۲]. بطوریکه کتاب« گردش دورعربستان »گوید[۳]« سواحل عربستان بندرگاه نداشت ، دریانوردی خطرناك بود، لنگرگاهها اطمینان‌بخش نبود و بسبب موجها و صخره‌ها وصول بدان‌آسان نبود و از هرجهت وحشت‌انگیز بود . »

راه عمدهٔ دریانوردی دریای سرخ از باب‌المندب تا وادی‌الحمامات برساحل وسطای مصر بود . اشکالات دریانوردی دریای سرخ بخصوص درمناطق شمالی سبئیان

۱- *The Periplus of the Erythraean Sea*, Tr. W. H. Schoff (New York, 1912), § 24.

۲- *Erythraean Sea*, § 29.

۳- *Erythraean Sea*, § 20.

را متوجه راههای خشکی کرده بود که راه از یمن تا شام را در امتداد ساحل غربی شبه جزیره میپیمودند .

این راه ازمکه و پترا میگذشت و در انتهای شمالی بجانب مصر وشام وعراق منشعب میشد و راه شام بنزدیك غره بدریا میرسید . راه کاروان‌رو از حضرموت که مخصوصاً از لحاظ کندر و بخور ثروتمند بود به مارب پایتخت سبئیان میرسید ، واز آنجا بشاهراه بزرگ تجارتی میپیوست . در امتداد این راه از جنوب بشمال چند مستعمرهٔ سبئی پدید آمده بود و گویا همین مستعمره‌هاست که نام آن درمتون آشوری و عبری مکرر آمده است . یك روایت تاریخی که درسفر تکوین آمده است (۳۷:۲۵) از کاروانهای اسماعیلی که از جلعاد با بارهای ادویه و بلسان و بخور می‌آمده‌اند سخن میکند .

الواح عربی جنوبی

فتوحات عربان جنوب همه فتوحات تجارتی بود و کشورهائی که بنیاد کردند جنبهٔ جنگی نداشت و خلاصهٔ تاریخشان را از گفته‌های پراکنده‌ای که از نوشته‌های سامی ورومی قدیم آوردیم و هم از آن روایات نیمه‌داستانی یا خرافاتی که در ادبیات اسلامی قدیم بخصوص مؤلفات کسانی چون وهب بن منبه (متوفی در صنعا درحدود ۷۲۸ م.) و همدانی[1] (متوفی ۹۴۵ م.) و حمیری (متوفی ۱۱۷۷ م.) هست ، و بالاتر ازهمه ازمنابع اصلی که غالباً بکمك هالوی Halévy و گلازر Glaser بدان دست یافته‌ایم ، معلوم توان کرد . از ادبیات محلی عربستان جنوبی هرچه هست لوحهای قدیم است که برفلز یا سنگ نقش‌شده و آنچه براشیاءِ فنا ناپذیر بوده چون اسناد معاملات وداستانهای تاریخی یا منتخبات ادبی خالص همگی

۱- D. H. Müller, *Die Burgen und Schlösser Südarabiens nach dem Iklîl des Hamdânî*, 2 pts. (Vienna, 1879-81).

Bk. VIII, ed. Nabih A.Faris (Princeton, 1940); *The Antiquities of South Arabia* (Princeton, 1938).

از میان رفته است . قدیمترین لوحی که بدست آمده مربوط بقرن ششم تا هفتم پیش از میلاد است . الواح سبئی را میتوان بدینگونه طبقه‌بندی کرد :

۱ــ الواح نذری که بر برنز نقش شده وبرای تقرب به مقاه و عثتار و شمس در معابد نهاده‌اند .

۲ــ الواحی که بر دیوار معابد و دیگر ساختمانهای عمومی بمنظورحفظ نام بانی یا دستیاران وی‌ثبت شده است .

۳ــ الواح تاریخی که ازحوادث جنگی سخن‌میکند یافتحی را اعلام میدارد.

٤ــ قوانین لشکری که برستون در گاهها نقش شده .

٥ــ الواح مربوط به اموات که در مقبره‌ها بوده است .

آنچه‌مخصوصاً درخورد یادآوری است چندسند قانونی‌است که ازیك سازمان شوروی و تکامل یافته حکومت میکند .

کرستن نیبوهر Carsten Neibuhr اول کس‌بود که‌اروپائیان را ازوجود الواح عربی آگاه کرد (سال ۱۷۷۲) ، و ژوزف هالیوی ، یعنی‌نخستین اروپائی که پس از دوران ایلوس گالوس (۲٤ ق. م.)قدم به‌نجران یمن گذاشت (۷۰-۱۸٦۹)، ٦۸٥ لوح از ۳۷ محل باخودآورد . میان سالهای ۱۸۸۲ و۱۸۹٤ ادوارد گلازر چهار مسافرت علمی کرد وقریب ۲۰۰۰ لوح فراهم‌آورد که هنوزبعضی ازآنها منتشر نشده است . مجموعهٔ الواحی که اکنون بدست است و تاریخ‌آن کمتر از هفت قرن پیش ازمیلاد نیست ، بالغ بر۳۰۰۰ است . ث. س. ارنو Th. S. Arnaud که‌آثارمارب را بسال ۱۸٤۳ کشف کرد نزدیك بشصت لوح را رونویس کرده و برای این منظور جان‌خود را بخطرانداخته است. بسال۱۸۳۷جیمس ر. ولستد James R. Wellsted افسر نیروی دریائی انگلیس قسمتی از لوح نقب‌الحجر را انتشار داد و مردم اروپا برای نخستین بار نوشتهٔعربی‌جنوبی‌رادیدند. کشف مطالب‌نوشته‌هابدست امیل‌رودیگر ازمردم هاله Emile Rödiger of Halle بسال۱۸۳۷و جسنیوس Gesenius بسال

۱۸۴۱ انجام گرفت .

از این الواح معلوم میشود که زبان عربی جنوب یا زبان معینی وسبئی (که حمیری نیز نامیده میشود) الفبائی مرکب از ۲۹ حرف دارد. باحتمال قوی الفبای حمیری نمونهٔ بدوی الفبای سینائی است که واسطهٔ میان الفبای فنیقی و مأخذ آن یعنی الفبای مصر قدیم است . این حروف مشابه ومستقیم‌الخط (مسند) نتیجهٔ تکاملی طولانی[1] بوده است . الفبای « مسند » مثل دیگر الفباهای سامی فقط ازحروف بیصدا تشکیل شده‌است . زبان عربی جنوب با زبان اکدی (بابلی قدیم) وحبشی ازلحاظ ترکیب نامها و صرف افعال وضمائر شخصی‌ومفردات نزدیك است و نیز جمع مکسر که از امتیازات عربی شمالی و زبان حبشی است در آن هست . زبان اکدی و عربی جنوبی و حبشی نمونهٔ قدیمترین زبان سامی بشمار میرود . عربی جنوبی در نتیجهٔ انقراض تمدن یمنی بکلی‌ازمیان رفته وعربی‌شمالی جای آنرا گرفته‌است وبازارهای ادبی شمال چون بازار عکاظ و زیارتهای سالانه‌ای که بت‌پرستان از کعبه میکرده‌اند و روابط تجارتی با مکه اینکار را تسریع کرده است .

۱. مملکت سبا نخستین‌دولتهائی که آثار آن‌رادرابرهای‌تاریخ‌قدیم‌درعربستان‌جنوبی میتوان دید ، دولت سبئی و معینی میباشند ، که درطی مدت مدیدی از تاریخ خود باهم معاصر و مقارن بوده‌اند . این هردو حکومت در آغاز جنبهٔ دینی داشته و در آخر بصورت دولتهای غیردینی در آمده‌اند .

سبئیان مهمترین‌شعبهٔ خانوادهٔ عرب جنوبی بودند. سبا ، که درتوراة شبا گفته شده ، سرزمین اصلی آنان بشمار میرود . این ناحیه درجنوب نجران واقع است واز نواحی یمن بوده . دوران سبئیان به عقیدهٔ عربشناسانی که بیش ازهمه تاریخ آن را

۱ـ برای دستیابی به نمونه‌هائی از این خط به :

Corpus inscriptionum Semiticarum, pars iV, (Paris, 1889 ff.) مراجعه کنید .

جلو می‌برند ، از ۷۵۰ تا ۱۱۵ قبل ازمیلاد ادامه داشته است ، وفقط در حدود ۶۱۰ قبل از میلاد عنوان شاهان آن تغییر یافته است . دولت معینی نیز از حدود ۷۰۰ تا قرن سوم پیش از میلاد باقی بوده[۱] و مکرّب[۲] لقب کاهن بزرگی بوده که ریاست دولت را نیز بعهده داشته است . دوتن از نخستین مکرّبان سبئی، بنام « یاثاءِ امر» و« کریبائیل» درسالنمای سلطنتی سارا گون دوم وسنخریب ، شاهان آشور ذکر شده‌اند ، وازاینقرار باید در حدود قرن هشتم یا هفتم قبل از میلاد ، حکومت کرده باشند . شاهان سبا در دوران قدرت خود برسراسرجنوب عربستان تسلط یافتند وحکومت همسایهٔ خود، یعنی معینیان را تابع خویش ساختند. پایتخت سبئیان سرواح بود که درمغرب مارب واقع بود و به اندازهٔ یك روز سفر با آن فاصله داشت ، و معبدالمقاه (خدای ماه) مهمترین بنای آن بشمار میرفت . خرابه‌های این شهرامروز بنام الخریب باقی است و دهکده‌ای است که در حدود یکصد نفرسکنه دارد . یکی از سنگنبشته‌ها حاکی از آن‌است که دیوار اطراف شهر را یکی از نخستین مکرّبان بنام یادائیل‌بنا کرده بوده است. سنگ‌نبشتهٔ‌دیگری دربارهٔ فتوحات کریبائیل وتر (درحدود ۴۵۰ قبل ازمیلاد) که نخستین فرمانروائی بود که لقب « ملك سبا » یافت ، سخن می گوید .

۲. مملکت معینیان دولت معینیان در ناحیهٔ جوف یمن ، پدیدآمد و در وقتی که به حد اعلای اقتدار خود رسیده بود ، قسمت اعظم عربستان جنوبی را شامل می‌شد . اصل عربی کلمهٔ « معان » (کـه در تورات بصورتهای

۱- Cf. Nielsen, *Handbuch*, vol. i, pp. 64 *seq.*; F. V. Winnett in *Bulletin, American Schools of Oriental Research*, no. 73 (1939), pp. 3-9; G. Ryckmans in *Bulletin, School of Oriental and African Studies*, vol. XiV, (1952), pp.I *seq.*; Jacques Ryckmans, *L'Institution monarchique en Arabie méridionale avant l'Islam* (Louvain, 1951), pp. 257 *seq.*

۲ـ مکرب ـ تلفظ صحیح آن معلوم نیست .

ماعون و معون ومعین ، برای نامیدن این محل ، آمده است) بعدها به‌صورت معین نوشته شد ، که معنی آن چشمه است . اصل این کلمه هنوزدر نام معان (جنوب‌شرقی اترا) باقی است ، وآن مستعمرهٔ مهمی بر سر راه بازرگانی شمالی بوده است . سنگنبشته‌های معینی که درنزدیکی العلا[1] وتبوك موجوداست، نشان میدهد که دراین ناحیه چندین مستعمره وجود داشته است که در آنجاکالاها را انبار میکرده و اسبهای تازه‌نفس نگه می‌داشته‌اند . پایتخت معینی ، یعنی شهر قرناو ، که هالوی‌بسال ۱۸۷۰ آن را دید، همان معین جدید است (واقع درالجوف جنوبی ، شمال شرقی صنعا)، شهرمذهبی یثیل (که‌آن نیزدرالجوف جنوبی‌واقع‌بوده‌است) همان است که اکنون براقیش خوانده می‌شود ، ودرشمال غربی مارب جای‌دارد . زبان‌معینیان همان‌زبانی بود که سبئیان دورهٔ بعدبدان تکلم میکردند ، وتفاوت آن‌فقط درلهجه و کیفیت تلفظ بود. سنگنبشته‌هائی کـه بنام متون معینی مشهوراند ، متون مربوط به‌شاهان قتبانی و بعضی از متون حضرموت را نیز شامل می‌شود . الواح منقوری کـه از خرابه‌های معبدی در الحظم (مرکزایالتی الجوف) بدست‌آمده است، رعایائی را نشان میدهد که از دارآویخته شده‌اند ، و نقوشی از مراسم اهداءِ شراب به خدایان ، ذبح‌آهو و گوسفند و سایر حیوانات ، مارکـه مقدس و نمودار الوهیت بوده است ، دخترکان خدمتگزار معابد ، در حال رقص ، و شتر مرغهایی که در باغهای مقدس نگهداری می‌شدند ، بر آنها دیده میشود .

در دورهٔ دوم سلطنت سبئیان ، چنین بنظر می‌رسد که شاهان جنبهٔ مذهبی خود را از دست داده‌اند (در فاصلهٔ میان ۶۱۰ الی ۱۱۵ قبل از میلاد) . در این دوره ، شهر مأرب ، واقع در شصت میلی صنعا پایتخت شد .

۱ـ پایتخت لحیانی (در حدود ۵۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد) .

سد مأرب

شهر مأرب درارتفاع ۳۹۰۰ پا ازسطح دریاست وتا روزگار ما فقط چند تن اروپائی یعنی ارنو و هالوی و گلازر آنجارا دیده‌اند.* مأرب برخوردگاه چند راه بازرگانی بود که سرزمین کندر وبخور را به بنادرمدیترانه و مخصوصاً غزه می‌پیوست . همدانی در کتاب اکلیل[1] از سه قلعه در مأرب نام میبرد . ولی بنائی که مخصوصاً مایهٔ شهرت آن شده سدمأرب بوده است[2]. این عمل برجستهٔ مهندسی ودیگر اینگونه ابنیه ، سبئیان را مردمی صلحدوست بنظرمی آورد که نه فقط درکارهای جنگ و تجارت بلکه درکارهای فنی نیزپیشرفت بسیار کرده بودند . قسمتهای قدیمتر سد دراواسط قرن هفتم قبل ازمیلاد بنیاد گرفته است . متون باستانی «یتعمربین» وپدرش سومهو علای یانوف را پی‌افکنان اصلی سد میشمارد ، و تعمیر آن‌را در دورهٔ شرحبی ال یافور،ذکر می کند . ولی همدانی و بدنبال اومسعودی[3] واصفهانی[4] ویاقوت[5] لقمان‌بن عاد را که در حقیقت یك شخصیت داستانیست بانی سد دانسته‌اند .

غیرازدو دولت معینی وسبئی ، دو دولت مهم‌دیگر نیزدر ناحیهٔ قتبان وحضرموت تشکیل یافت . سرزمین قتبان در مشرق ناحیهٔ عدن واقع بود ، و حضرموت در محل کنونی بود .

۳. قتبان وحضرموت

پادشاهی قتبان ، که پایتخت آن تمنع (کحلان کنونی) بود، ازحدودسال ۴۰۰ الی ۵۰۰ پیش ازمیلاد دوام‌داشت؛ وحکومت

---

* آخرین کسی که آنجا را دیده آقای نزیه مؤید عظم است که بسال ۱۹۳۷ به مأرب رفته وگزارش سفر خود را درکتابی تحت عنوان « رحلة فی بلادالعرب السعیده » چاپ بابی حلبی عصرآورده است (مترجم عربی) .

۱ـ کرملی ، ص ۵۵

۲ـ دربارهٔ وصف آن بکتاب عظم،جزء دوم ، ص ۵۰ و بعد مراجعه کنید .

۳ـ مروج‌الذهب چاپ دهم ترجمهٔ De Meynard and de Courteille, vol. iii (Paris, 1864), p. 366.

۴ـ تاریخ سبئی ملوك‌الارض چاپ Gottwaldt (Leipzig, 1844), p. 126.

۵ـ معجم‌البلدان ، جلد ۴ ، ص ۳۸۳

حضرموت نیز ، که پایتختش شبوه (سابوتای یونانی و رومی بود) ، از اواسط قرن پنجم قبل از میلاد تا اواخرقرن اول بعد ازمیلاد برقراربود . این دو دولت گاه‌گاه زیر سلطهٔ سلاطین سبئی یا معینی نیز قرار می گرفتند . مورخـان عرب دربارهٔ این مردمان ، که از شمال عربستان تا سرزمین حبشه را در اختیار داشته و در سراسراین فاصله الواحی برجای گذارده‌اند ، و نیز تجارت ادویـه را برقرارکرده وکارهای اجتماعی شگفت‌انگیز کرده‌اند ، هیچگونه اطلاعی نداشتند .

۴. دولت‌حمیری قدیم پس از (۱۱۵ ق. م.) سراسراین نواحی زیر تسلط شاهان تازه‌ای قرار می گیرد. این فرمانروایان‌جدیدازسرزمینهای مرتفع جنوب غربی‌آمده وازقبیلهٔ حمیری بودند ، ازاینروتمدن آنانرا تمدن‌حمیری می‌نامیم ، گرچه شاهان آنها لقب « شاه سبا و دوریدان » دارند . « ریدان » بعدهااسم قتبان بخود گرفت . و این عنوان تازه از پیدایش دولت حمیری قدیم که تا حدود (۳۰۰ م.) دوام داشت حکایت‌میکند . کلمهٔ حومریتی Homeritae برای نخستین‌بار در کتاب « گردش بدوردریای عرب » (حدود سال ۶۰ م.)آمده وازآن پس در کتاب پلین بدان برمیخوریم . حمیریان خویشاوندسبئیان بشمارمیرفتند ، اما چون شاخهٔ کوچکتر خاندان‌بودند وارث فرهنگ و بازرگانی معینی‌سبئی‌شدند ، زبانشان‌همان زبان معینی وسبئی است . مطالبی که درالواح قدیم دربارهٔ چاهها وسدها وحوض‌های این قوم‌آمده نکاتی راکه پلین دربارهٔ زراعت ایشان‌آورده تأیید میکند. جمع‌آوری کندر وبخور که پیوسته جنبهٔ تقدس دینی داشته منبع اساسی‌درآمد این دولت بزرگ بوده است .

ظفار ــ که بنزد یونانیان و رومیان بنام سیفار وسفار معروفست ودرسفرتکوین (۳۰:۱۰) سفارآمده ــ یعنی‌شهرداخلی که محل آن درصد میلی شمال شرقی «مخا» بر راه صنعاست ، پایتخت حمیریان بود و درعربستان جنوبی مقام مأرب پایتخت‌سبا و قرناو ، پایتخت معین را بدست‌آورد. و هنوزآثارآن بر اوج کوه مدوری بنزدیك

شهر برم نموداراست . بهنگام تألیف کتاب « گردش بدور دریای عرب » پادشاه حمیر « کریبائیل‌وتر» بوده که در آن کتاب « کربایل » شده است .

اقدام شئامت‌بار سپاه رومی که بفرماندهی ایلوس گالوس تا شهر مریاما پیش رفت ، بدوران‌دولت‌حمیری‌بود ، وزمامدارحمیری‌بهنگام این‌واقعه چنانکه‌استرابون گوید ایلاساروس بود که در الواح بنام ایلی ـ شریحه یحضب آمده است .

ریشهٔ سامی حبشیان

در قسمت اول این دوران حادثهٔ مهم دیگری رخ داد که شایستهٔ یادآوری‌است، یعنی‌مردم یمن وحضرموت در دیار حبشه یك مستعمرهٔ عربی پدیدآوردند و همین عربان استعمارگر بودند که حکومت و تمدن حبشی را پی افکندند و فرهنگی پدید آوردند که محتملا سیاهان بومی از وصول بدان عاجزبودند . شاید مهاجرت‌بعضی قبایل عرب‌جنوب، بسوی شام وعراق که درحدودنیمهٔ قرن (پنجم ق. م.) رخ داد ، و روایتهای مشهورآنرابا شکسته‌شدن سد مأرب ارتباط میدهد ، موجب‌آن شده بود که مستعمرات اولیهٔ عربان بجنوب در حبشه فزونی گیرد . نفوذ سیل‌آسای عرب درطول ساحل افریقای شرقی ، مدتهاپیش از فتوحات اسلام بود . پیدایش دولت اکسوم که هستهٔ دولت بعدی حبشه‌بود بقرن اول میلادی‌آغاز شد .

قصرغمدان

چنانکه میگویند یکی ازپادشاهان حمیری بنام ایلی شریحا (یاقوت نام او را لیشرح بن یحصب یاد میکند)[1] که در قرن اول میلادی میزیست قصرغمدان معروف را درصنعا بنیادکرد که ازهمهٔ قصرهای« کشورقصرها » (عنوانی که درآنروزگار به یمن میدادند) معروف‌تر شد . حمیریان شهرنشین‌برای آنکه ازهجوم ناگهانی بدویان محفوظ باشند میبایست قصرهای‌محکم برای‌سکونت خویش بسازند . همدانی و از پس او یاقوت وصفی دقیق از قصر غمدان که بدوران ایشان تودهٔ آواری بزرگ‌وهول‌انگیز بوده است ، بجاگذاشته‌اند. این قلعه‌چنانکه

۱ـ معجم‌البلدان ، جلد ۳ ، ص ۸۱۱ ، س ۸

دو جغرافیدان معروف میگویند ، بیست طبقه داشته که ارتفاع هر طبقه بیست ذراع بوده . در واقع این نخستین آسمانخراشی است که تاریخ از آن یاد کرده است . این قصر را از سنگ گرانیت و سماق و مرمر برآورده بودند . دربار پادشاه درطبقهٔ بالا بود وسقف آنرا ازتخته سنگی پوشانیده بودند که‌ازبس شفاف‌بودانسان میتوانست از خلال آن آسمان را ببیند ، و کلاغ را از غلیواژ بشناسد . نماهای چهارگانهٔ قصر از سنگهای‌الوان بود . برهرجانب قصرشیری ازمس بود که وقتی که باد میوزید بغرش درمی‌آمد . همدانی در یکی از قصاید خود بوصف غمدان گوید که عمامه‌ای‌از ابر، و کمری ازمرمرداردﻫ غمدان تا هنگام ظهوراسلام‌بجا بود وظاهراً ضمن کشمکشی که در راه استقرار نفوذ اسلام در آنجا بود از میان رفته است .

دراین دوران اول شاه حمیری چون امیرفئودال بود که درقصرخویش‌اقامت داشت ، مالك زمین بود وبطلا یا نقره و یا مس سکه میزد ، بریك روی سکه‌صورت شاه بود و برروی دیگر تصویرجغد (نشان‌آتن) یا سرگاو بود. بربعضی سکه‌های قدیمترسر اثنه دیده میشود و ازاینجا میتوان دریافت که عربان جنوب ازآغاز قرن چهارم پیش از میلاد به سرمشقهای‌آتنی دلبستگی داشته‌اند .

باستان‌جویان دریمن احیاناً بجزسکه، مجسمه‌های برونزکار یونان یا ایران ساسانی بدست می‌آورند . هنر محلی حکایت ازکمال وقدمت ندارندکه نبوغ سامی در هیچ کجا نتوانسته در این مرحله تجلی کند .

ازبررسی الواح معلوم میشود که سازمان اجتماع سبئوحمیری مخلوط عجیبی

ﻫ منظور مؤلف این شعر همدانی است که‌گوید : و من‌السحاب معصب بعمامة ـ و من الرخام منطق و مؤزر. و یکی دیگر از ابیات قصیده اینست : و بکل رکن رأس نسر طایر ـ او رأس لیث من‌نحاس یزأر (مترجم عربی) و معنی شعر اول چنین است : (غمدان) از ابر عمامه بسر بسته است و از مرمر کمروار دارد . و شعر دوم : بر هرستون سر باز پرنده‌ایست یا سرشیری از مس که غرش میکند .

از روش قبایلی قدیم و امتیاز طبقاتی و اشرافیت و سلطنت فئودالی بوده است. شاید بعضی از اینهمه در جای دیگر فراهم تواند شد ، امـا اجتماع آن همه در یکجا شگفت‌آور است .

رومیان جای عرب را در بازرگانی دریائی میگیرند

بدوران اول حمیری قدرت عربان جنوب آغازسقوط کرد. رفاه مردم یمن بهمهٔ روزگارانی که بازرگانی بحراحمر را خاص خود داشتند مستقربود ، ولی‌اکنون دیگراختیار دریا از کف ایشان برون میشد . کتاب « گردش بدور دریای عرب » (از سال ۵۰ تا ۶۰ میلادی) نخستین گزارشی است کـه از بازرگانی منظم با مشرق زمین ، بوسیلهٔ کشتیهائی که بدست اتباع‌یك‌دولت اروپائی‌ساخته ورهبری شده‌بود، حکایت می کند. این کتاب نمودار آغـاز تحول در جریان تجارت جهانی بشمار میرود . اسکندر راه بزرگ خشکی را که از سرزمین هلال حاصلخیز میگذشت واروپا را بهند میپیوست بخطر انداخته موجبات تصادم دائم میان امپراطوری روم وپارت را فراهم‌آورده بود. اما راه دریائی جنوب بسوی هند تقریباً تا قرن اول مسیحی بدست عربان بود کـه معمولامحصولات افریقای شرقی وهندوستان را برشتران ازمأرب بسوی شمال‌میبردند ودراین راه ازمکه عبور کرده بسوی‌شام یا مصرمیرفتند وبدینسان ازخطردریانوردی بحراحمر آسوده بودند ، معذلك اگر میدیدند حمل و نقل از راه دریا مناسبتراست کالای بازرگانی را در طول بحراحمر تاکانالی که دریا را با نیل شرقی‌ارتباط میداد میبردند ، و یا از قسمت جنوبی دریا به وادی‌الحمامات میرسانیدند ، وازآنجا ازراه صحرای مصربه‌طب یا منف حمل میکردند. درطول‌راه خشکی که ازحجازمیگذشت همه جا ایستگاههای حمیری وجود داشت[1]. بگفتهٔ استرابون[2] سفرکاروانها ازمعین تا ایلنا (ایله یا عقبه) هفتاد روزطول میکشید وهرچه مردم اروپا بپارچه وعطر وادویهٔ

۱ـ قرآن ، سورهٔ ۳٤ ، آیهٔ ۱۷ و ۱۸

۲- Bk. XVI, ch. 4, § 4.

شرقی دلبسته‌تر میشدند وذوقشان با آن مأنوس‌تر میشد عربان جنوب قیمت محصولات خویش و بخصوص لادن و مر را بالا میبردند و عوارض و باج کالای بیگانه را که از دیارشان میگذشت می‌افزودند ، ودرهمانحال حرصشان فزون میشدوراههای بازرگانی را با شدت بیشتر مراقبت میکردند . بهمین جهت ثروتشان ضرب المثل شده بود . پترا ، و پس از آن تدمر در این نظم بازرگانی با عربان جنوب شریك بودند و دو حلقه از زنجیر این شاهراه بزرگ را تشکیل میدادند واز رفاهی که مولود آن بود بهره‌ور میشدند . اما دگرگون شدن اوضاع آغاز شده بود .

از آنهنگام که بروزگار بطلیموسیان یکبار دیگر مصریکی از نیروهای جهانی شد ، نخستین کشمکش با عربان جنوب برسر سیادت دریا آغاز شده بود . بطلیموس دوم (۲۸۵-۲٤٦ ق. م.) کانالی را که راه اتصال نیل بدریای سرخ بود و سیزوستریس هفده قرن پیش از بطلیموسیان آن را حفر کرده بود ، بگشود ؛ و درنتیجه تاجران بطلیموسی به آبهای دریائی که مصررا ازعربستان جدا میکرد راه یافتند وختم فعالیت بازرگانی حمیریان از اینجا آغاز شد ، و روم که در نیمهٔ قرن اول میلادی مصررا از بطلیموسیان بگرفت ، روش ایشانرا در رقابت دریائی با عرب و استخلاص مصر از بستگی بازرگانی با یمن دنبال کرد . از روزگار پلینی ، روم از گرانی کالای عربان جنوب شکایت داشت وناچار بود که قیمتهای سنگین را نقد بپردازد ، زیرا خود جز اندکی کالای مرغوب نداشت[1] ، ومسلم بود که حبشیان ازسهمی که همسایگان شرقیشان از غنائم خود به آنها میدادند خشنود نبودند ومیخواستند که با روم مربوط شوند وبا آن پیمان ببندند .

در اواخر عصر بطلیموسی چنان شد که یکی ازدریانوردان یونانی ، که شاید رومی بود ، و محتملا در نیروی دریائی حبشه خدمت می کرد ، ازاسرارطرق دریائی و خطرهای آن و تغییرات بادهای موسمی که اندك زمانی میوزید، آگاه شد وازسفر

۱- Pliny, Bk. XII, ch, 41,

پرخطر خویش موفق باسکندریه بازگشت و باری ازکالای مرغوب گرانبها وازجمله دارچین و فلفل که از هند بود و اروپائیان میپنداشتند از عربستان است همراه آورد.

ازپی این شخص که هیپالوس نام داشت و بحق کریستف کلمب بازرگانی بطلیموسیان بود ، دیگران رفتند و در شکست حلقهٔ انحصار عرب وامحاء نهائی آن سهیم شدند ، اما استفادهٔ کامل ازاین کشف بزرگ ، یعنی اطلاع ازدورهٔ بادهای موسمی وراه مستقیم دریائی بهندوستان وقتی صورت گرفت که روم بر مصر تسلط یافت . ورود کشتیهای رومی باقیانوس هند، پایان رفاه عربان جنوب بود . انحطاط اقتصادی، مثل همیشه، مقدمهٔ سقوط سیاسی بود وپترا وتدمر وشهرهای شمال غربی عراق یکی پس ازدیگری زیرچنگال گرگ رومی ازپادر آمد .

۵. دولت حمیری دوم درحدود سال ۳۰۰ م. لقب پادشاهی جنوب عربستان به این صورت مبدل می شود : « شاه سبا و ذوریدان و حضرموت و یمنات » ؛ و از آنجا معلوم میشود که حضرموت استقلال خود را از دست داده بوده است . پس ازاندك مدتی باین لقب کلمات دیگرمانند « وعربان ایشان در کوهستان و تهامه » نیز افزوده شد . یمنات یا یمانه که درلقبهای طولانی سلطنتی این دوران آمده ، محتملا اسم عام است که بر سرزمینهای ساحل جنوبی اطلاق میشده . تهامه برساحل دریای سرخ در ناحیهٔ غرب صنعاست .

ازآن پس که حبشیان برجنوب عربستان حمله بردند و مدتی کوتاه (حدود ۳۴۰-۷۸) برآنجا فرمانروائی یافتند، پادشاهان محلی حمیری لقب طولانی سابق را از نو بدست آوردند و موقعیت خویش را تا حدود سال (۵۲۵ م.) حفظ کردند . در الواح اکسومی که مربوط به نیمهٔ قرن چهارم است پادشاه حبشه گوید که وی « پادشاه اکسوم و حمیر و ریدان و حبشه[1] و سلح وتهامه است». این نخستین وتنها دفعه‌ای نبود که حبشیان بعربستان حمله بردند. پیش ازآن نیز به قرن دوم وسوم میلادی حبشیان

۱- I.e. Hadramawt. See Nielsen. *Handbuch*. vol. i, p. 104.

نفوذ موقت خود را بر بعضی قسمتهای عربستان جنوبی بسط داده بودند.

نام نه تن از شاهان حمیری این عصر در الواح هست. لقب سلطنتی آنها «تبع» بوده که در ادبیات اسلامی محفوظ مانده است. ازمیان شاهان حمیری که در داستانهای اخیر عربی بسیار معروفست ملك شمر یرعش است که بگفتهٔ داستانها دامنهٔ فتوح او تاسمرقند بود و نام سمرقند چنانکه همین داستانها گفته‌اند از نام وی آمده* وداستانهائی از پادشاه دیگری بنام « ابو کرب اسعد کامل » یادمیکند که همان « ابی کرب اسعد » است (حدود ۳۸۵-۴۲۰م.) و گویند که وی ایران را گشود و بعداً بدین یهود گروید و یادگار او در داستانهای منظومی که در وصف پهلوانی او ساخته شده، زنده است. بدوران حمیری اخیر دین مسیح و یهود به یمن آمد.

مسیحی‌گری و یهودی‌گری در یمن

مایهٔ دین عربستان، دراطراف ستارگان دورمیزد و معروفترین معبود ایشان خدای مهتاب بود. مهتاب که نامش « سین » بود بنزد معینیان « ود » (یعنی دوستی یا دوستدار یا پدر) وبنزد سبئیان «مقاه» (یعنی خدای صحت بخش) وبنزد فنیقیان « عم » (یعنی برادر پدر) نامیده میشد، سرسلسلهٔ خدایان بود و آنرا معبود مذکر میپنداشتند و بر آفتاب که نامش شمس بود و همسر خدای مهتاب بشمار میرفت برتری داشت. عثتار (که همسنگ ونوس یونانی و عشتر بابلی و عشترت فنیقی بود) فرزند خدای مهتاب و آفتاب وعضو سوم ثالوث الهی بشمار بوده. ازاین ازدواج آسمانی چندجسم آسمانی دیگر پدید آمد که همه مقدس بودند. لات، خدای شمال عربستان که نامش بقرآن آمده، نام دیگر

---

* این از داستانهای کاملا خرافیست که گفته‌اند شمر سمرقند را ویران کرد وگفتند « شمرکند » یعنی شهر را بکند و « کند » بعربی « قند » شد وسمرقند ازآن ساخته شد. واین از همان باب است که روایات خرافی دربارهٔ تسمیهٔ اصفهان گفته‌اند سلیمان نبی بر ابر ازفراز اصفهان میگذشت و چون شهررا دیدکه سخت آباد است بشگفتی بآصف برخیا وزیر خود بانك زد « آصف ، هان » یعنی ببین ، و از تحریف آصف هان، اصفهان پدیدآمد . و از این خرافه‌ها در تاریخ داستانهای قدیم که بنای آن بر بازی کلمات است بسیارهست وازآن دفتر مفصل میتوان ساخت (مترجم) .

خدای آفتاب بوده‌است. از روزگار پیش، مسیحی گری بطریقهٔ مونوفیزیتی* ازجانب شمال و بخصوص از شام نفوذ در عربستان آغاز کرده بود. مرسلین سوریه که از آزار مخالفان گریزان بوده‌اند، بروزگارانی نامعلوم وارد یمن شده‌اند. نخستین هیئت مسیحی که بجنوب عربستان رفت وخبر آن بجاست همانست که امپراطور کنستانتیوس Constantius بسال ۳۵۶ بریاست تئوفیلوس اندوس اریوسی فرستاد. اعزام هیئت مذکور از انگیزه های سیاست جهانی آنروزگار و رقابت امپراطوری ایران و روم برسر مناطق نفوذ در جنوب عربستان مایه میگرفت. تئوفیلوس، کلیسائی در عدن و دو کلیسای دیگر در کشور حمیریان بنیاد کرد. مردم نجران بسال (۵۰۰میلادی) بدین جدید گرویدند. گویند کسی که مسیحی گری منوفیزیتی را بنجران آورد یك قدیس شامی موسوم به فیمیون بود. ابن‌هشام[1] و طبری[2] حکایت این مرد زاهد را که یك کاروان عرب او را گرفته و بنجران آورده بود نقل کرده‌اند. یعقوب سروجی (متوفی۵۲۱) نامهٔ دوستانه‌ای بزبان سریانی به مسیحیان نجران نوشته است. بسال (۶-۶۳۵) خلیفهٔ دوم، عمر، همهٔ مسیحیانی را که از قبول اسلام سرباز زدند، بعراق فرستاد[3]. در حدود (۸۴۰ م.) از اسقفی بنام مار پتروس که در صنعا ویمن بود سخن رفته است.

یهودی گری نیز بدوران دولت دوم حمیری در یمن انتشار یافت و ناچار از راه عربستان شمالی آمده است و شاید نتیجهٔ تصرف فلسطین و ویرانی بیت‌المقدس بوده که بسال (۷۰ م.) بدست تیطس انجام شد. اگر از روی نامها قضاوت کنیم

---

* طریقهٔ منوفیزیتی درمسیحی‌گری، مسیح را دارای طبیعت یگانه میشمارد (مترجم عربی).

۱ـ سیرهٔ رسول‌الله، چاپ وستنفلد (گوتینگن، ۱۸۵۸)، ص ۲۰-۲۲

۲ـ تاریخ‌الرسل‌والملوك، چاپ دوخویه، جلداول، (لیدن، ۱۸۸۱-۲)، ص۹۱۹-۹۲۵

۳ـ بلاذری، فتوح‌البلدان، ص۶۶. مطالبی‌راکه‌بعداً درفصل‌پانزدهم می‌آوریم‌ببینید.

توانیم گفت که بیشتر یهودیان عربستان آرامیان وعربان نو یهود ، و نه از نژاد ابراهیم بوده‌اند. درقسمت اول قرن ششم نفوذ دین عبری بریمن چنان قوی بود که آخرین پادشاه حمیری یعنی ذونواس (از اعقاب تبع اسعدکامل) دین یهود داشت تا روزگار ما هنوز ۱۰۰،۰۰۰ یهودی در یمن هست .

همچشمی پیروان دو دین یکتا پرستی ، در عربستان جنوبی بدشمنی عملی انجامید . مسلم است که ذونواس نمونهٔ افکار محلی بود ، وازدیدارهموطنان مسیحی خویش ، فرمانروائی حبشیان مسیحی را که دورانی نفرت‌انگیز بود بیاد می‌آورد . کشتار معروفی که مسیحیان نجران در اکتبر ۵۲۳ قربانی آن شدند (قرآن سورهٔ ۸۵، آیهٔ ٤) باین پادشاه منتسب[1] است. روایت عربی گوید که دوس ذوثعلبان (یاثعلبان) از این حادثه‌جان برد و بامپراطور قسطنطنیه ژوستینیان اول پناهنده شد وازاو کمك خواست که درآنروزگار امپراطور روم شرقی درهمه جا حامی مسیحیان بشمار بود؛ و امپراطور به نجاشی حبشه (نامش درالواح کلب‌الااصبحا است) که‌درهربلیه نمایندهٔ نفوذ مسیحیان بودنوشت . گویند که نجاشی ازراه‌دریای‌سرخ ۷۰،۰۰۰ کس بفرماندهی شخصی موسوم به‌ارياط بعربستان فرستاد. می‌توان گفت که این لشکرکشی مسیحی یك رشته از شبکهٔ سیاست جهانی آنروزگاربوده است که روم شرقی میخواست بوسیلهٔ حبشه قبایل عرب را تحت نفوذآرد و برضد ایران بکار برد[2]. حبشیان یکبار بسال ۵۲۳ و بار دیگر بسال ۵۲۵ فیروز شدند ، و در مرحلهٔ دوم ابرهه (شکلی از کلمهٔ ابراهام) فرماندهی حبشیان را عهده داشت . وی قبلا از افسران ارياط بود و با فرمانده خود نساخت و فرماندهی عالی را بدست‌آورد. بگفتهٔ طبری[3] ذونواس اسب خود را جهانید و در دل امواج دریا فرو رفت و دیگر دیده نشد . پایان کارآخرین

۱- See Axel Moberg, *The Book of the Himyarites*, (Lund, 1924).

۲- Procopius, *History of the Wars*, ed. and tr. H. B. Dewing (London, 1904), Bk. I, ch. 20, §§ 9-12.

۳- جلد ۱ ، ص ۹۲۷-۸

حمیری که دوران استقلال یمن بدوختم شد چنین بود . ازهمهٔ یادگارهای درخشان این خاندان حمیری قدیم ، تنها نام آن برقبیلهٔ کم اهمیتی که در شرق عدن اقامت دارد بجا مانده است .

دوران فرمانروائی حبشه

حبشیان در ابتدا بعنوان کمك آمدند، اما چنانکه غالباً رخ میدهد ، بصورت فاتح درعربستان ماندند واستعمارگر شدند[1]، و از سال ۵۲۵ تا ۵۷۵ برسرزمینی که ازروزگاران درازاسلافشان ازسواحل افریقا بعنوان مهاجرت بدانجا میآمدند حکومت کردند . ابرهه نایب شاه اکسوم در صنعا که پایتخت شده بود یکی از باشکوه‌ترین کلیساهای آن عصررا پدیدآورد وهمانست که نویسندگان عرب آنرا القلیس مینامند (قلیس‌از کلمهٔ یونانی اکلیزیا ekklēsia است که معنی معبد میدهد) و این کلیسا راکه اکنون فقط جای آن هست ازمصالح مأرب قدیم بنیان کرد .

بی گفتگوحبشیان مسیحی‌میخواستندعربستان جنوبی را مسیحی کنند وبرای مکهٔ بت‌پرست که مرکز زیارت شمال بود رقیبی بسازند . آمد و رفت زائران برای آنهائی که در مکه بودند وهم برای آنهائی که بنزدیك راههای این شهراقامت‌داشتند مداخل بسیار داشت. حبشیان که این معبد را درجنوب‌پدیدآورده‌بودند مردم بسیاری را بسوی آن کشانیدند و این‌کار رونق معبد حجاز را شکست . بی گفتگواین رقابت اقتصادی ومذهبی بسیارسخت بوده وخاطرهٔ آن در روایت محلی‌بجا مانده که‌میگوید دو تن از عربان بت‌پرست ازقبیلهٔ فقیم که بدین کعبه دلبسته بودند شبانگاه یکی از روزهای عید ، کلیسای صنعا راآلوده کردند و رفتارشان ابرهه را وادار کرد که یك حملهٔ تأدیبی برضد مکه‌آغاز کند . گویند این حادثه بسال میلاد پیمبر بود (۵۷۰ یا ۵۷۱) و این سال را منسوب به فیل که ابرهه در لشکرکشی شمال همراه داشت و در دل عربهای فیل ندیده اثری فوق‌العاده بجا گذاشت ، سال فیل عنوان داده‌اند.

۱- Procopius, Bk. I, ch. 20, §§ 2,'6.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

سپاه حبشی در نتیجهٔ آبله نابود شد و قرآن بعنوان « سنگریزه » (سجیل)[1] از آن یاد می کند . *

۱ــ سورهٔ ۱۰۵ ، آیهٔ ۱ تا ۳ ، تفسیر قرآن طبری ، بولاق، ۱۳۲۹

* کلمان هوار خاورشناس فرانسوی در تاریخ عـرب بنقل از بروکوب نویسنده و سردار رومی متولد بسال ۵۰۰ میلادی که حادثهٔ فیل در عصر او رخ داده و یادداشتهای او از منابع موثق تاریخ قدیم است ، نقل میکند که کمی قبل از پنجمین سال سلطنت ژوستینیان (۵۳۰ مسیحی) کشوریمن منطقهٔ حاصلخیز و آباد عربستان بوسیلهٔ حبشه ، قدرت معتبر افریقائی آنزمان ، اشغال شد و چند سال بعد امپراطور روم شرقی سفیری بنام ژولیان بدربـار حبشه فرستاد تا آن کشور را بشرکت درجنگ ایران وادار کند ، باینصورت که حبشه با نیروی خویش از طرف جنوب مستعمرات ایـران در ناحیهٔ فرات حمله کند و روم نیز از راه شمال حمله آغازد ، و در سال ۵۴۰ میلادی جنگ بزرگ میان ژوستینیان و خسرو اول انوشیروان رخ داد و نتایج آن برای رومیان وحشتانگیز بود . درهمانسال ابرهه ، نایب السلطنهٔ حبشی یمن، تصمیم گرفت که به ارادهٔ امپراطور روم شرقی تسلیم شود ، و باسپاه خویش بسوی جنوب عربستان حرکت کرد. محتملا باین منظور که راه تجاری مکه را طی کند. آنگاه ازمعبر طبیعی وادی الرمه بمتصرفات بابلی ایران برسد . چون حبشه کشتی نداشت نمیتوانست بوسیلهٔ کشتیرانی درخلیج فارس در ناحیهٔ شط العرب نیرو پیاده کند و تنها راه وی راه زمین بود .

این گفتار بروکوب ، بنقل خاورشناس فرانسوی ، محتاج بحث و دقت است، ومن همینقدر میدانم که روی نقشه های قدیم عربستان درهٔ کم عمقی را که بنام وادی الرمه معروفست و از حدود خیبر آغاز میشود و درناحیهٔ جنوب نزدیك مرزهای عراق پایان می پذیرد دیده ام. جغرافی نویسان قدیم از این وادی یادکرده وگفته اندکه در بعضی فصول سال دراین وادی آب و علف کافی برای چرای شتران و آسایش کاروانها یافت میشده است . بعد کلمان هوار اضافه میکند که مورخان یونان میگویندکه ابرهه تازه حرکت آغاز کرده بود که ناگهان عقب نشینی کرد . ممکن است یك مرض وبائی قشون اورا تارومار کرده و ابرهه را بعقب نشینی وادار کرده باشد. به پندار من ، میان آیه هـای قرآن و گفتهٔ بروکوب و نقل مورخان یونان تناقض نیست ، بلکه ریشهٔ تاریخی قضیه تشکیل آنگروه ازخاورشناسان را که می گویندبرای خراب کردن کعبه در شهر بلا دفاع مکه حرکت دادن نیروی عظیم حبشی لازم نبوده و به پندار خویش از این استناد

←

ویران شدن سد مأرب

حادثهٔ مشهور دیگر را که آثار آن در ادبیات اسلامی بجاست، یعنی شکستن سد بزرگ مأرب که نتیجهٔ طوفان وسیل بود[1]، باین روزگار منسوب باید داشت. اصفهانی[2] کتاب هشتم تاریخ خویش را که (بسال ۹۶۱م. خاتمه یافته) خاص شاهان حمیر کرده و این حادثهٔ غم‌انگیز را بسال ۴۰۰ پیش از اسلام نهاده؛ ولی یاقوت[3] که حادثه‌را بدوران تسلط حبشیان برده، بحقیقت نزدیك شده است. آثار سد هنوز بجاست. یك لوح عربی (که تاریخ آن با سال ۵۴۲-۵۴۳ تطبیق میکند) گوید که ابرهه یکی از شکستگی‌های سد را ترمیم کرد. این لوح را گلازر کشف کرده و انتشار داده است[4].

شکستگی دوران ابرهه مسبوق به شکستگی دیگر بود که بسال ۴۵۰ م. رخ داده بود، و آن نیز به سبب فشار آب بود که ترمیم شده‌بود. حادثهٔ اخیر که قرآن از آن یاد میکند (سورهٔ ۳۴ : ۱۵) باید پس از ۵۴۲ و پیش از ۵۷۰ رخ داده باشد.

یکی از شکست‌های سابق سد، باعث هجرت بنی‌لخم به حیره شد وهم باعث

→

برای تضعیف حکایت قرآن استفاده میکنند، نقش بر آب میکند. قشون ابرهه که در آن روزگار قشون بزرگی بود، برای خراب کردن کعبه و ترویج کعبهٔ صنعا چنانکه افسانه‌بافان میگویند نیامده بود، بلکه هدفی تهورآمیز داشته و میخواسته که از قلب جزیرة‌العرب گذشته در یك فصل از جنگهای هفتصد سالهٔ ایران و روم شرکت کند، و قرآن نیز عصارهٔ واقعه را، یعنی تجهیز قشونی بنام فیل و ناتمام ماندن هدف آن وتارومار شدن افراد آن بوسیلهٔ پرندگان گروه گروه که سنگهای گلی بر آنها افکنده‌اند نقل میکند و صدق الله العظیم. ابوالقاسم پاینده، مقدمه‌ای بر ترجمهٔ قرآن مجید، ص لح.

۱ـ قرآن ۳۴ : ۱۵

۲ـ تاریخ سنی ملوك الارض، ص ۱۲۶

۳ـ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۸۳

۴ـ در *Mitteilungen der vorderasiatischen Gesellschaft*(Berlin,1897), pp. 360-488.

هجرت بنی‌غسان به حوران‌شام ، که در آنجا سپر دولت روم درمقابل قبایل‌صحرائی شدند . اخیراً در حیره بعضی الواح عربی جنوبی کشف شده است . بنی غسان سال شکست سد را مبداء تاریخ خاص خود نهاده‌اند[1] . بغیر ازبنی‌غسان وتنوخ شام وعراق، بنی طی و کنده و دیگر قبایل بزرگ و نیرومند شمال و قلب عربستان نیز خویشتن را ازریشهٔ عربی جنوبی میدانند . هنوز هم بعضی دودمانهای شام تاریخ ورود اجداد خویش را باین سرزمین بحادثهٔ سد مربوط میدانند .

بعضی از مورخان اخیر عرب ، حادثهٔ سیل و شکستن سد را در خیال خود وسیله‌قرارداده وهمهٔ‌عواملی را که بروزگاران دراز مایهٔ‌سقوط بازرگانی و کشاورزی ورفاه واستقلال عربستان جنوبی شده ، بدان منسوب میدارند. اما این‌سقوط‌چنانکه ازپیش گفتیم از آنجا مایه گرفت که کشتیهای رومی به‌آبهای دریای سرخ درآمد ودر نتیجهٔ نفوذ مسیحی گری و یهودی گری اختلافاتی در آن دیار رخ داد که منجر به تسلط بیگانه شد . وتوان گفت که موضوع شکستن سد که در تاریخهای اخیر بصورت قصه درآمده است ، نقطهٔ تمرکز همهٔ عوامل اقتصادی واجتماعی است که سازمانهای عرب جنوب‌را درهم‌ریخته وموجب سقوط آن شده‌است، ومورخان محصول روزگاران درازی را که سراسر انحطاط بوده بهم پیوسته وبیك حادثه منسوب داشته‌اند ؛ وچون از عوامل نامرئی و انگیزه های حقیقی این حادثه بیخبر بوده‌اند همه را در این روایت یافته‌اند که موشی سنگی را که پنجاه‌مرد قادر بحرکت دادنش نبودند جابجا کرد و این موجب فرو ریختن سد گردید . روایت ایشان گوید « فرمانروائی که بدوران وی این موش حادثه‌ای چنین عجیب‌پدیدآورد ودوران جدیدی از دورانهای تاریخ راآغاز کرد مزیقیاء (عمروبن عامربن ماءالسماء) نام داشت .

دوران تسلط ایران

قهرمان نهضت عربان برای رهائی یمن از تسلط حبشیان ، چنانکه روایت گوید ، سیف‌بن ذی‌یزن شد که از نژادشاهان

۱ــ مسعودی ، التنبیه والاشراف ، چاپ دوخویه (لیدن، ۱۸۹۳) ، ص ۲۰۲

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷ -
تاسیس

قدیم حمیر بود . کوشش موفقیت آمیز سیف بن ذی‌یزن در داستانهای نثری عرب‌مقامی معتبر دارد . سر گذشت او را بقرن چهاردهم در مصر از نو ساخته و آراسته‌اند وهنوز داستان گویان عرب درقهوه‌خانه‌های قاهره وبیروت وبغداد بنقل آن مشغولند. بگفتهٔ روایت ، سیف از قسطنطنیه برضد حبشه یاری جست اما کوشش او بیهوده شد ، زیرا حبشه مسیحی بود و از اینرو با روم شرقی مناسبات دوستانه داشت. از آن پس پادشاه عرب‌حیره وی را درمدائن Seleucia-Ctesiphon بحضور خسروانوشیرون‌شاهنشاه ایران‌برد. در آنروزگار سر نوشت جهان غالباً بدست رومیان‌شرقی‌مسیحی وایرانیان زردشتی بود . اکسوم بحقیقت کارگزار رسمی روم شرقی بود و عربان مسیحی که دلبستگان‌روم شرقی بودند قسطنطنیه را پشتیبان وپناهگاه خود میدانستند ولی‌عربان یهود و بت‌پرست طرفداران ایران بودند و از تیفسون امید یاری داشتند . شاهنشاه ایران استدعای سیف را پذیرفت و بسال ۵۷۵ هشتصد مرد بفرماندهی وهرز (بفتح یا کسررا) فرستاد که پادگان حبشی یمن را تارومار کرد و عربستان جنوبی را از تسلط نفرت‌انگیز افریقائیان رهائی داد . بنا شد که ادارهٔ امور بروش مختلط انجام شود ، وسیف اسماً فرمانروا شد ودرقصرغمدان که بدوران تسلط حبشیان روبویرانی میرفت مقر گرفت ولی خیلی زود یمن یك ولایت ایرانی شد وعربان جنوب دیدند که فقط آقائی را باآقای دیگر عوض کرده‌اند .

این روایت از رقابت دو نیروی بزرگ که بر دوسوی عربستان بوده‌اند یعنی دولت ایران زردشتی و حبشهٔ مسیحی (بهمدستی روم شرقی) وکشمکش آنها برای جانشینی دولت عربان جنوب که مرگش رسیده بود بوضوح حکایت‌میکند. علاقه‌ای که مسیحیان عرب بروم شرقی داشتند باعث دخالت حبشیان بود واما تمایلاتی که یهودیان و بت‌پرستان با ایران داشتند فرصت مناسبی برای این دولت فراهم‌آورد ؛ و چون صحرای شام در شمال در برابر نیروهای بیگانه حایل‌بود عربستان جنوبی بمنزلهٔ دروازه‌ای‌بود که دولتها راه خود را بسوی عربستان از آنجا آغاز میکردند.

بسال ششم هجری که سال ۶۲۸ مسیحی بود باذان پنجمین فرماندار ایرانی یمن مسلمان شد و با ظهور اسلام مرکز معتبر عربستان بشمال انتقال یافت و از آن هنگام جریانهای تاریخ عرب براههای شمال افتاد و حجاز به اهمیت جای یمن را گرفت .

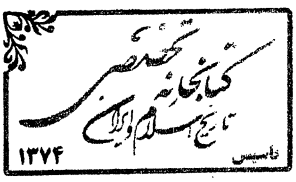

فصل ششم

نبطیان و دیگر دولتهای کوچك شمال و قلب عربستان

۱. نبطیان بدوران پیش از اسلام دور از کشورهای عربستان جنوبی در شمال وقلب شبه جزیره چنددولت کوچك پدیدآمد. این دولتهای کوچك شمالی نیز چون دولتهای جنوب غالباً از تجارت نیرو میگرفتند وبهرحال (نه‌هنگام پیدایش نه در اثنای تکامل) دولت هـای جنگی نبودند و از همه قدیمترشان کشور نبطیان بود .

در تاریخ از لشکرکشی آشوریان برضد نبطیان خبری نیست ، زیرا نبطیان درآنروزگاربرشاهراه بزرگ مغرب نبوده‌اند . اوایل قرن ششم‌پیش ازمیلادنبطیان (که‌نامشان‌به‌یونانی ورومی Nabataei بود)[1] بصورت‌قبایل بدوی ازمحلی که‌اکنون بنام ماورای اردن معروف است‌آمدند و سرزمین ادومیان (اعقاب عیسو) را تصرف

۱ـ کلمهٔ عبری نباتوت وکلمهٔ‌آشوری نباتیای و نبیتو اشاره به نبطیان نبوده است .

کردند ، و بعداً شهر پترا را نیزاز ایشان گرفتند . پیش از ادومیان سرزمین ایشان یعنی دیارسعرSeir بتصرف حوریان‌بود[۱]. نبطیان ازپایتختشان پترا برزمینهای‌مجاور تسلط یافتند . پترا کلمهٔ یونانی بمعنی صخره ، ترجمهٔ کلمهٔعبری (سلع) است که که در سفر اشعیا فصل (۱۶ : ۱ و ۴۲ : ۱۱) و سفر ملوك‌دوم (۱۴ : ۳۱۷)[۲] آمده و عربی آن رقیم[۳] است ونام جدیدآن وادی موسی است . شهر قدیم بر فلاتی خشك است که ۳۰۰۰ پا ارتفاع دارد . درآنجا در دل سنگها عرصه‌ای وسیع وصاف و براق بچشم میخورد که در طبقات سنگی آن بیشتر رنگهای قوس قزح را میتوان دید .

پترا بیشتر ازچهارصد سال ، که ازآخرقرن چهارم پیش ازمیلادآغازمیشود، برراه‌کاروانرو میان سبا و مدیترانه ، شهری معتبر بود .

نخستین خبرمفصل که ازتاریخ نبطیان قدیم بما رسیده مطالبی‌است که دیودور سیسیلی (متوفی بعد از سال ۵۷ ق. م.) آورده است . در حدود سال ۳۱۲ ق. م. نبطیان چنان نیرومندبودندکه طی دوجنگ درمقابل انتیگونوس ، جانشین اسکندر، که حکومت شام داشت ، مقاومت کردند وپیروز به پترا بازگشتند[۴]. دراین روزگار نبطیان در قلمرو نفوذ بطلیموسیان بودند ؛ ازآن پس هم پیمان رومیان شدند واسماً در لشکرکشی معروف گالوس بعربستان که بسال ۲۴ق. م. بود شرکت داشتند . بدوران فرمانروائی حارثة (حارث یا ارتاس سوم ازحدود ۸۵ تا ۶۰ ق.م.) نبطیان برای نخستین بار با رومیان روابط استوار پیداکردند و هم دراین روزگار نخستین سکه‌های شاهی زده شد . بسال ۴۷ ق. م. ژول سزار ازمالکو(مالك یا ملخوس اول) تقاضاکرد که سوارانی بکمك او برای جنگ اسکندریه بفرستند . لشکرکشی روم

۱ــ سفر تکوین ۱۴ : ۶ ، ۳۶ : ۲۰

۲ــ این قسمت را با مطالبی‌که در ایام دوم ۲۵ : ۱۲؛ ارمیا۴۹ : ۱۶ و عوبید ۳-۴ آمده مقایسه‌کنید .

۳- See Josephus, *Antiquities*, Bk. IV, ch. 4, § 7, ch. 7, § I.

۴- Diodorus, Bk. XIX, §§ 94-7.

بعربستان بدوران جانشین وی عبیدث (عبیدة یا ابوداس دوم از حدود ۲۸-۹ ق.م.) انجام گرفت. بدوران حارثهٔ چهارم (از۹ ق.م. تا ٤٠ م.) عربستان سنگی که پایتخت آن پترا بود به اوج قدرت و نفوذ رسید . بدوران مسیح کشور نبطیان از شمال تا دمشق میرسید . حارث سوم دمشق و اطراف آنرا بسال (۸۵ ق. م.) از سلوکیان گرفته بود . کسی که میخواست پولس رسول را در دمشق دستگیر کند یکی از رؤسای قبایل بود که این منصب از حارث چهارم داشت[۱]. الواحی که درحجر یا مداین صالح در شمال حجاز بدست آمده نشان میدهد که حجر نیز در قرن اول میلادی جزو کشور نبطیان بوده است . نام همهٔ شاهان نبطی را از حارثهٔ اول (۱۹٦ق.م.) تا آخرین حاکم مستقل که ربیل دوم (۷۱ - ۱۰٦ م.) بوده میدانیم[۲]. بسال ۱۰۵ میلادی امپراطور تراجان استقلال نبطیان را ازمیان برد و بسال بعد دیار ایشان یکی ازولایتهای نظامی روم شد .

بعد از دیودور ، یوسفوس (متوفی در حدود ۹۵ م.) مهمترین منبع اطلاعات ما دربارهٔ نبطیان است ، ولی یوسفوس به نبطیان فقط ازلحاظ روابطشان با عبرانیان توجه داشته و به پندار اوعربستان فقط کشور نبطیان بوده که ازطرف شرق تا فرات میرسیده است . ملخوس یا مالیخوس (بعربی مالك) که بگفتهٔ یوسفوس پادشاه عرب بود[۳]، و هیرود و پدرش با اودوستی داشتند وهم ملخوس[٤] (ملخوس دوم) که درحدود ٦۷ م. هزار سوار و پنجهزار پیاده برای حمله به اورشلیم بکمك تیتوس فرستاد ، دو تن از شاهان نبطی بوده‌اند . در سفر مکابیان اول ۵ : ۲۵ و مکابیان دوم ۵ : ۸ کلمهٔ نبطیان مرادف عرب بکار رفته است . بدویان حویطات از نژاد نبطیانند .

با آنکه نبطیان بعربی معمول آنزمان سخن میگفتند چون در آفروزگار قدیم

۱ــ رسالهٔ دوم ، قرنتیان ۱۱ : ۳۲

۲- See the list in Cooke, *North-Semitic Inscriptions*, p. 216.

۳- *Antiquities*, Bk. XIV, ch. 14, § I; *The Jewish War*. Bk. I, ch. 14, § I.

۴- *Jewish War*, Bk. III, ch. 4, § 2.

خط عربی نبود الفبای آرامی را که بنزدهمسایگان شمالیشان معمول بود برای نوشتن بکارمیبردند . دیودور[۱]، از نامه‌ای که بخط سریانی بعنوان آنتیگونوس نوشته‌اند ، سخن میگوید . زبان آرامی را نیز بجای زبان علمی بکارمیبرده‌اند . غلطهائی که در الواح آرامی موجود هست واسمای اعلام واستعمال تعبیرات عربی چون «غیر» بجای « دیگر » نشان میدهد که زبان اصلی نویسندگان آن عربی بوده است .

خط شکستهٔ نبطی که ازآرامی گرفته شده بود بقرن سوم میلادی تکامل یافت و بصورت خطی درآمد که برای نوشتن عربی شمالی ، زبان قرآن و عربی کنونی بکار میرود . خط مدور معمولی نیزازالفبای نبطی پدیدآمد وآنرا نسخ نامیدند تا از خط زاویه‌دارمعروف بکوفی که در کوفه تکامل یافته وغالباً آنرا برای نوشتن قرآن و اسناد رسمی و الواح و سکه‌ها بکار میبرده‌اند ممتاز باشد .

از جملهٔ قدیمترین الواح عربی لوح نماره درشرق حوران است که مربوط بسال ۳۲۸ میلادیست و بعنوان یادبود بر قبر امرؤالقیس ، پادشاه لخمی حیره ، بنا کرده‌اند . از متون ادبی نبطی بجز عباراتی که بر بناهای قدیمی ثبت کرده‌اند چیزی بدست نیست .

ریشهٔ سینائی الفباء درسالهای اخیر درشبه‌جزیرهٔ سینا که بسرزمین نبطیان متصل است وشاهدنزول احکام دهگانهٔتورات بوده‌است، قدیمترین نقوش الفباء بدست آمده است. این نقشها بتازگی بنزدیك سرابیط‌الخادم کشف شده وآنرا بموزهٔقاهره برده‌اند و برای خواندن آن کوششها کرده‌اند . این نوشته‌ها از کارگران سینائی معادن فیروزه ومربوط بسال ۱۸۵۰ پیش ازمیلاد مسیح‌است. یعنی از لوح احیرام که مونتیه درالجبیل(جبل قدیم که نام یونانی آن بیبلس‌است) کشف کرد و همسنگ قدیمترین الواح معروف فنیقی بشمار میرفت ، شش قرن قدیمتر است . ازآن پس که الفبای سینائی تکامل یافت ، حروف آن بشام آمد وازآنجاچنانکه

۱- Bk. XIX, ch. 96.

از الواح رأس الشمر ، مربوط بقرن پانزدهم، معلوم میشود ، بصورت الفبای میخی درآمد[۱]. خطی که تازه کشف شده کاملا الفبائی و سامی است و با قلم بر الواح گلی ثبت گردیده ، معذلك حروف آن مستعار از الفبای سومری اکّدی سابق نیست . دراین نوع نوشتن الفبای سینائی بصورت علامات میخی درآمده است .

دانشوران عصرما مدتها میگفتند فنیقیان که نخستین بار الفبای خالص را برای نوشتن بکار برده‌اند روش خویش را از نقوش هیروگلیفی گرفته‌اند ؛ اما فاصلهٔ این دو نوع خط همیشه بسیار بوده‌است. اینك الفبای سینائی بجای حلقهٔ مفقوده‌ای است که این دو نوع خط را پیوند میدهد. بعنوان مثال گوئیم که سامی سینائی رمزی را که بشکل سر گاو بوده (صرفنظر از اینکه سر گاو در زبان مصری چه معنی میدهد) گرفته و در زبان خود نام الف را بدان داده و این علامت را طبق قوانین صوتی برای صدای « ا » بکاربرده ؛ وبهمین طریق برعلامتی که نشان بیت‌است نام بث نهاد و آنرا علامت صدای « ب » کرد . اصل سینائی الفبا نشان میدهد که چگونه به جنوب عربستان راه یافته و در این راه نیز دوران تکامل جدا داشته است ؛ معینیان در تاریخی که شاید بسال (۱۲۰۰ ق. م.) میرسد آنرا بکار برده‌اند وهم معلوم میشود که چگونه بشمال و بساحل فنیقی رسیده است . الفبا همراه تجارت فیروزه از عربان سینا به فنیقیان رسید وبهمین طریق همراه تجارت ازفنیقیان بهیونان رسید ومادر الفباهای جهان‌شد.

الواحی که در منطقهٔ آتشفشانی صفا بنزدیك حوران کشف شده و تاریخ آن بحدودسال ۱۰۰ میلادی یا پس از آن میرسد[۲] وهم الواح دیدانی و لحیانی که در علا بشمال حجاز کشف شده (و آنرا نمونهٔ نخستین نوشتهٔ عربی گفته‌اند) و تاریخ آن بدوران قرن (هفتم تا سوم ق. م.) میرسد و نوشته‌های ثمودی که در همین منطقه بخصوص در حجر و تیما بدست آمده و از دوران قرن (پنجم ق. م.) تا قرن چهارم

۱- F. A. Schaeffer in *Syria*, vol. X (1929), pp. 285-97; Charles Virolleaud, *ibid.* pp. 304-10.

۲- Cf. F. V. Winnett, *A Study of the Lihyanite and Thamudic Inscriptions* (Toronto, 1937), p. 53.

میلادیست ، همهٔ این الواح و نوشته‌ها بطور کلی از الفبای عربی جنوبی مایه دارد[۱] اما زبان این الواح ، عربی شمالی است که با عربی فصیح معمولی تفاوت چندان ندارد . کتیبه‌های ثمودی نمونه‌ای از تکامل خط لحیانی است که صورت دیگری از تکامل آن را در کتیبه‌های صفا می‌بینیم وجالب اینکه خط عربی جنوبی درخط حبشی بجا مانده است .

روابط تاریخی میان این سه قوم شمالی که الفباهای مشابه صفائی و لحیانی وثمودی را بکارمیبرده‌اند هنوز کاملاً روشن نیست. لحیانیان که پلینی[۲] آنهارالیشینی Lechieni نامیده قومی قدیمی و محتملا تیره‌ای از ثمود بوده‌اند وپایتخت ایشان، دیدان ، روزگاری یك مستعمرهٔ معینی برشاهراه بزرگ تجارتی بوده که کالای یمن و هند را به بنادر مدیترانه میرسانده است . گوئی از پس سقوط پترا (۱۰۵ میلادی) حجر (مدائن صالح جدید) این مرکز معتبر نبطی که روزگاری یك شهر ثمودی بوده بدست لحیانیان افتاده است . تمدن معینی وهم‌تمدن نبطی درفرهنگ لحیانیان تأثیر بسیارداشته است . ویرانه‌های علا وازجمله مقبره‌هائی که بتصویرهای برجسته آرایش یافته نشان یك تمدن قدیمی است که بدوران پیش از اسلام بوده واز آن جز اندکی نمیدانیم[۳].

پترا

بقرن اول میلادی پترا زیرحمایت رومیان که برای ایمنی ازخطرپارتیان آنجا را حایل قلمروخویش کرده بودند به اوج ثروت ورفاه رسید . شهر از سه طرف شرق وغرب وجنوب چنان استوار است که نفوذ در آن امکان‌ناپذیراست

۱- René Dussaud, *Les Arabes en Syrie avant l'Islam* (Paris, 1907), pp. 57-73; Dussaud and F. Macler, *Voyage archéologique au Safa et dans le Djebel ed-Drûz* (Paris, 1901), pp. 3-14.

۲- Bk. VI, ch. 32.

۳- Consult Eduard Glaser, *Skizze der Geschichte und Geographie Arabiens* (Berlin, 1890), vol. ii, pp. 98-127; Jaussen and Savignac, *Mission archéologique en Arabie* (Paris, 1909), pp. 250-91.

که در دل‌صخره‌هاست وازهرسو مرتفعات‌وصخره‌های سربلندآنرا درمیان گرفته‌اند و عبور ازآن‌آسان نیست . مدخل شهر از یك تنگنای پیچاپیچ است . از نهر اردن تاقلب‌عربستان‌تنها نقطه‌ای که درآنجاآب نه‌فقط فراوان‌است‌بلکه بوضع فریبنده‌ای زلال نیز هست پتراست . عربان جنوب که باکاروانهایشان بسوی شمال میرفتند در اینجا شتران ونغمه‌گران (حدیخوانان) تازه نفس میگرفتند . بدینسان نبطیان در این خط زنجیر بازرگانی که مایهٔ شکوه عربستان جنوبی بود حلقهٔ معتبری بشمار میرفتند . آثار شگفت انگیز پترا هنوزگروه فراوان سیاحتگران را جلب میکند و برای دولت شرق اردن یکی از منابع مهم درآمد بشمار میرود .

پترا کعبه‌ای نیز داشت که چند بت درآنجا بود ، و بت بزرگ را که ذوشرا (دوشارس) نام داشت و بشکل سنگ سیاه مستطیلی بود پرستش میکردند . لات که هرودت[1] آنرا همسنگ آفرودیت اورانیا میشمارد معروفترین خدایـان مؤنث بود . بدوران یونانی که تاك بسرزمین نبطیان آمد ذوشرا (یعنی آقای شرا) با آن رابطه یافت و باینحساب که بت عربی خدای شراب است بعضی صفات دیونیسوس باکوس را بدو منسوب داشتند .

در دو قرن اول پس از مسیح پترا موقعیت ممتاز خود را ازدست داد ودولت نبطیان سقوط آغاز کرد وسبب آن بود که رفت وآمد دریانوردان‌رومی در راه دریائی هند بیشتر شد و هم راه‌کاروانها از شرق بغرب بتدریج بطرف‌منطقهٔ شمالی که مرکز آن تدمر بود تغییر یافت و راه تجارت شمال و جنوب درخطی بناحیهٔ شرق افتاد که بعدها راه حج و هم مسیر خط‌آهن حجاز ازآنجا شد . وقتی که بسال ۱۰۵ میلادی، درنتیجهٔطمع و کوته‌بینی تراجان، پترا ویران‌شد،عربستان‌سنگی‌بقلمرو امپراطوری روم درآمد (۱۰۶) و بنام ولایت عرب (پرووِنسیا اریبیا) معروف شد و ازآن هنگام

1- Bk. III, ch. 8.

برای مدت چند قرن تاریخ پترا فراموش شد[۱].

۲. تدمر یا پالمیر

اوضاع تازه‌ای که بعد از قرن اول میلادی، در نتیجهٔ فتح عراق بدست پارتیان، در مغرب آسیا پدید آمد وراههای تازهٔ بازرگانی که بصورت دامنه‌دارتری مورد استفاده قرار گرفت، برای شهری که در واحه‌ای بر نیمه راه صحرای شام بود فرصتی مناسب پدید آورد؛ واز آن هنگام شهرت آن در سراسر جهان پیچید. این شهر تدمر یا پالمیر بود که ویرانه‌هایش، اگرچه کمتر دربارهٔ آن کنجکاوی شده، از باشکوه‌ترین آثار باستانی است. تدمر میان دو امپراطوری رقیب، پارت و روم، جای داشت و برای حفظ موجودیت خود میان دو دولت توازن راحفظ میکرد وازبیطرفی بهره میبرد[۲]. موقعیت جغرافیائی و آبهای گوارا و معدنی تدمر این شهر را نه فقط محل دادوستد کالای شرق وغرب کرده بود، بلکه کالائی که ازجنوب یعنی عربستان جنوبی بسوی شمال میرفت نیز از آنجا میگذشت. در الواح قدیم تدمر از «رئیس کاروانها» و «رئیس بازار» که از بزرگان شهر بوده‌اند مکرر سخن آمده‌است[۳]. پایتخت صحرا درطول قرن دوم وسوم مسیحی از ثروتمندترین شهرهای شرق نزدیك بود.

تدمر که نام سامی پالمیر است باید یك مستعمرهٔ بسیار قدیمی بوده باشد زیرا در لوحی که مربوط بدوران تیگلت پیلسر اول (حدود ۱۱۰۰ ق. م.) است نام تدمر آمرو[۴] آمده‌است. ویرانه‌های تدمر در دل داستان گویان عرب اثری فوق‌العاده داشته

۱ـ محل نبطی عرم که در بیست وپنج میلی شرق عقبه است واخیراً دربارهٔ آن تحقیقاتی انجام شده همان ارم است که بقرآن هست. سورهٔ ۸۹ : ٦

۲- Pliny, Bk. V, ch. 21.

۳- Cooke, pp. 274, 279.

٤ـ Luckenbill, vol. i, §§ 287. 308 مورخ عبری (سفر ایام دوم ۸:٤) و مترجم یونانی سفر ملوك اول ۹ : ۱۸ تدمر را با تامارا دومیه که از بناهای سلیمان است خلط کرده‌اند. این قسمت را با مطالب سفر حزقیال ٤۷ : ۱۹ و ۲۸:٤۸ مقایسه کنید.

واساس آنرا به‌جنیان نسبت‌داده‌اند که به‌پندار ایشان‌شهررا برای سلیمان‌بنا کرده‌اند. واقع اینست که وقتی کـه عربان بر تدمر استیلا یافتند راویان چنانکه پیداست از گذشتهٔ آن چیزی نمیدانسته‌اند . نخستین بار که در تاریخ از تدمر سخن میرود هنگامی است که مارك آنتوان بسال(٤٢-٤١ق.م.)بیهوده کوشید که برخزائن‌شهر دست اندازی کند. قدیمترین لوح شهر مربوط بسال (۹ ق. م.) است یعنی روزگاری که تدمر میان دولت روم و پارت موقعیت بازرگانی ممتازی بدست‌آورده بود .

ظاهراً باید شهر تدمردراوائل دوران امپراطوری بقلمرو سیاست روم درآمده باشد ؛ زیرا فرمانهائی بدست‌آمده که از مالیات‌آن بسال ۱۷ میلادی سخن میکند. بدوران هادریان (۱۱۷-۱۳۸ م.) تدمر وشهرهای تابع آن‌جزو ولایتهای رومی شده بود . بسال(۱۳۰ م.) که هادریان ازتدمر دیدار کرد نام هادریانا پالمیرا به‌آن داده شد . سپتیمیوس سوروس (۱۹۳-۲۱۱ م.) تدمر وشهرهای‌آنرا بشمار ولایتهای خطهٔ امپراطوری‌آورده است . در اوائل قرن سوم پالمیر بصورت یك مستعمره درآمد ولی طبعاً تا این روزگاراز استقلال داخلی بهره‌مند بوده و فقط اسماً تابع روم بوده‌است. ازآن پس تدمریان شروع کردند که نامهای رومی را بنام خویش بیفزایند. رومیان به اهمیت جنگی شهر واقف بودند؛ زیرا راهشان ازدمشق بفرات ازآنجا میگذشت.

ما بین سالهای ۱۳۰ و۲۷۰ میلادی پررونق‌ترین دورانهای تدمر بود ، وبیشتر بناهائی که کتیبه‌ای بر آن هست مربوط باین روزگاراست که بازرگانی جهانی‌تدمر در مشرق زمین تا چین می‌رسید ، و از اینجهت که وجود و رونق‌آن از تجارت بود وارث حقیقی پترا بشمار میرفت .

اذینة و زنوبیا

شهرت تدمریان بعنوان مردم جنگاور ، وقتی‌آغاز شد که اذینة (اودیناتوس) پیشوای ایشان بسال (۲٦۵ م.) توانست شاپور اول را از سوریه بیرون کند . شاپور امپراطور والریان را اسیر گرفته وقسمت اعظم سوریه را گشوده‌بود . اما اذینة اورا تا پشت دیوارهای مداین تعقیب کرد. درجنگی

که پیش از آن میان رومیان وساسانیان که ازسال ۲۲۶ به‌جای پارتیان آمده بودند، رخ داد ، پیشوای تدمرطرف رومیان را گرفت وبسال۲۶۲ عنوان دوکس‌اوریانتیس (نایب امپراطور در مشرق) یافت و امپراطور گالینوس وی را عنوان فرمانفرمای افتخاری داده ورئیس لژیونهای رومی‌شرق شناخته‌بود، واین‌عنوان چنین معنی میداد که فرمانروائی آسیای صغیر و مصر اسماً بدست اوبود. نسبت بشام وشمال عربستان و شاید ارمنستان عملا چنین بود. بدینسان تدمرملکهٔ آسیای غربی‌شده‌بود وچهارسال پس از آن (۷-۲۶۶) اذینة و پسر بزرگش در حمص بحیله و محتملاً بتحریك روم که در اخلاص او تردید داشت کشته شدند .

همسر زیبا و جاه طلب اذینة زنوبیا (که نام آرامی او بت زبای‌وبعربی زبّاء یا زینب است) نشان داد کـه برای شوهرش جانشین لایقی است . زنوبیا به نیابت فرزند کوچك خود وهب‌اللات (یعنی‌عطای لات ، که نامش‌بیونانی اثینودورس بود) زمام امور را بدست گرفت . آنگاه خویشتن را ملکهٔ مشرق خوانـد و تا چندی با امپراطوری روم بی‌اعتنائی کرد وبا فعالیتی مانندمردان حدود کشورخویش‌را وسعت داد و مصر وقسمت اعظم آسیای صغیر را ضمیمهٔ آن کرد وبسال ۲۷۰ پادگانهای‌رومی آسیای صغیر را بماورای آنقره راند وکوشید تا با یك عمل نظامی نفوذ خود را بر خالکدون Chalcedon که مقابل قسطنطنیه‌بود استقراردهد. درهمانسال‌سپاه‌نیرومند وی اسکندریه ، شهر دوم امپراطوری روم را تصرف کرد و فرزندکوچکتر خود را پادشاه مصرنامید وسکهٔ مخصوص زدکه روی‌آن تصویراورلئان نبود . توفیق زنوبیا در میدانهای جنگ به نسبت زیـاد مربوط بدو تن از فرماندهان تدمر بنام زبای و زبدا بود .

عاقبت اورلئان‌بهیجان‌آمد و زبدا را در جنگ انطاکیه وپس ازآن درجنگ دیگر بنزدیك حمص بشکست و در بهار سال ۲۷۲ وارد تدمر شد و ملکهٔ بلندپرواز

عرب که نومیدشده بود بر اسبی بادپای بصحرا گریخت ولی سرانجام دستگیر و بزنجیرهای طلا بسته شد تاهنگام ورود مظفرانهٔ امپراطور به روم جلال فاتح را افزون کند. اورلئان درراه پایتخت خود بود که خبریافت درتدمر شورشی آغازشده . پس بسرعت بازگشت و حصار آن شهررا کاملا ویران کرد وحکومت جمهوری آنجا را برانداخت و نفایس معبد شمس را بمعبدی که در روم بیادگار پیروزی درخشان خود بنام شمس خدای مشرق بنا کرده بود انتقال داد وشهررا ویران بجا گذاشت، و آنچه باقی مانده همان ویرانه‌هاست که اکنون می‌بینیم . بدینسان آفتاب جلال تدمر غروب کرد ، و دولت آن شهابی بود که درخشید و سپس خاموش شد .

تمدن تدمری مخلوط ظریفی از مایه‌های یونانی و شامی و پارتی (ایرانی) بود . تمدن تدمر مانند تمدن نبطیان ، که از آن سخن گفتیم ، نشان میدهد که عربان صحرا اگر فرصت مناسب بدست آرند در اوج تمدن تا کجا میتوانند رفت . اینکه تدمریان عرب بوده‌اند از نام‌هایشان وتکرار کلمات عربی در الواح آرامیشان پیداست. زبانشان نیز لهجه‌ای از آرامی غربی بوده که با آرامی نبطی یا مصری تفاوت نداشته است . دینشان با علایم آفتاب‌پرستی که نشانهٔ دین عربان شمال است قرین بوده‌است. سالار خدایان ایشان بل Bel بود که اصل بابلی داشت . در الواح مربوط به نذرها خدای دیگری بنام بعل شمین (آقای آسمانها) را با دست کم نام بیست تن دیگر از خدایان تدمری بوضوح میبابیم .

با سقوط کشور تدمر که عمری کوتاه داشت تجارت خشکی بجستجوی راههای دیگری برآمد . بصری که بناحیهٔ حوران بود و دیگر شهرهای غسانی وارث شهر صحرا شدند چنانکه تدمر خود وارث پترا شده بود .

۳. غسانیان

غسانیان میگفتند که از نژاد یك قبیلهٔ قدیمی ازعربان جنوب‌اند که بروزگار قدیم رئیس آن عمرومزیقیا بن عامر ماءالسماء بوده، ومیپنداشتند

هنگام شکستن سد مأرب در حدود قرن سوم مسیحی به حوران[۱] و بلقا گریخته است. جفنه پسر عمر مؤسس خاندانیست که ابوالفدا[۲] شمارهٔ شاهانش را سی و یك و حمزهٔ اصفهانی[۳] سی و دو ومسعودی[٤] و ابن قتیبه[٥] فقط یازده گفته‌اند ؛ واختلاف ایشان نشان میدهد که تاریخ جفنیان بنزد مورخان عرب تا چه حد پیچیده و درهم بوده است .

این قبایل یمنی جانشین قبیلهٔ سلیح هستند ، یعنی نخستین عربانی که بشام کشوری پدیدآوردند ، و نفوذشان در جنوب شرقی دمشق در شمال راه بزرگی که مأرب را بدمشق می‌پیوندد ، مستقر بود . بنی‌غسان بمرور زمان مسیحی‌شدند ورنگ شامی بخود گرفتند و بزبان آرامی شام سخن گفتند، معذلك زبان‌قبایلی‌خویش را که عربی بود رها نکردند وچون دیگر قبایل‌عرب که درسرزمین هلال‌حاصلخیزمیزیستند، دو زبان داشتند . در حدود پایان قرن پنجم غسانیان بقلمرو نفوذ سیاسی روم شرقی درآمدند ، و دولت حایلی شدند که میبایدموج قبایل بدوی را بشکند ، وکاری را که بروزگار ما کشور ماورای اردن برای انگلیسان انجام میدهد بعهده داشتند . چون غسانیان با روم‌شرقی سروکار داشتندبیك فرقهٔ مسیحی گرویدند که باطریقهٔ‌منوفزیتی محلی هم‌آهنگی داشت و در عین حال با مصالح سیاسیشان سازگاربود . پایتختشان درآغازکار اردوگاه متحرکی بود ، ولی ازآن پس در منطقهٔ جولان (گولانتیس) پایتخت دیگری اختیار کردند و نیز مدتی در جلق[٦] اقامت گرفتند .

۱ـ نام‌آشوری‌آن حورانوست (با لاکنبیل ، ج۱، ف۶۷۲ و۸۲۱ مقایسه‌کنید) ودر تورات باشان و بنزد یونانیان و رومیان اورانیتس است .

۲ـ التاریخ (قسطنطنیه ، ۱۲۸٦) ج ۱ ، ص ۷٦-۷۷

۳ـ سنی ملوك‌الارض ص ۱۱۵-۱۲۲

٤ـ مروج‌الذهب ج۳، ص ۲۱۷-۲۲۱

٥ـ المعارف چاپ وستنفلد(گوتینگن، ۱۸۵۰)،ص۳۱٤-۱۳۱٦

۶- Consult Leone Caetani, *Annali dell'Islam* (Milan, 1910), vol. iii, p. 928.

دولت عربی شام در اوج قدرت

دولت غسانیان ، چون رقیب و خویشاوندخود دولت حیره یا لخمیان ، دراثنای قرن ششم میلادی به‌اوج قدرت رسید . در این قرن در تاریخ عرب حارث دوم پسر جبلهٔ غسانی (حدود ۵۲۹ - ۵۶۹) و منذر سوم‌پسرماءالسماء حیری (که درمنابع‌رومی منداروس نامیده میشود) متوفی ۵۴۴م ، شهرت فوق‌العاده یافتند. حارث (که مؤلفان عرب اورا لنگ لقب‌داده‌اند) نخستین نام درست وتقریباً بزرگترین شخص تاریخ جفنیان است ، وبوسیلهٔ مقایسه با منابع یونانی از صحت تاریخ او مطمئن[1] توانیم شد . ژوستینیان‌امپراطور روم شرقی حارث لنگ را بپاداش شکستی که برقیب‌خطرناك لخمی خود منذرسوم داده بود بسال۵۲۹ برهمهٔ قبایل‌عرب شام ریاست‌داد ، وعنوان‌بطریق وفیلارك که پس‌ازعنوان امپراطور بزرگترین لقب دولت روم بود ، بدو بخشید . این لقب در عربی بکلمه سادهٔ ملك مبدل شد .

حارث همهٔ دوران حکومت خویش‌را بجنگ گذرانید واین جنگها را بخاطر روم شرقی میکرد . در حدود سال ۵۴۴ در جنگی که با منذر سوم داشت، منذر پسر اورا اسیر گرفت ودرپیشگاه العزا ، که بمنزلهٔ افرودیت خدای‌یونانی‌است ، قربانی کرد[2]. ولی حارث پس از ده سال انتقام گرفت و در جنگی که بولایت قنسرین شد دشمن لخمی را کشت ومحتملاً این جنگ همانست که در روایتهای عرب‌شام به « روز حلیمه » معروفست . حلیمه دخترحارث بود که پیش ازجنگ یکصد تن ازپهلوانان غسانی راکه برای مرگ‌آماده بودند بدست خود عطر زد و جامهٔ کتان برروی زره ایشان پوشانید[3].

۱- Procopius, Bk. I, ch. 17, §§ 47-8; Joannes Malalas, *Chronographia*, ed. L. Dindorf (Bonn, 1831), pp. 435, 461 *seq.*

۲- Procopius, Bk. II, ch. 28, § 13.

۳- ابن قتیبه ص ۳۱۴-۳۱۵ با ابوالفداء ج ۱ ، ص ۸۴ مقایسه‌کنید .

بسال ۵۶۳ حارث بقسطنطنیه بدربار ژوستینیان اول رفت[۱]. حضور فیلارك بدوی در اطرافیان امپراطور اثر بسیار داشت. حارث در اثنای اقامت در پایتخت موفق شد که یعقوب برادایس (یعقوب بردعی) اسقف منوفیزیتی را که از اهل رها بود به اسقفی عربان شام تعیین کند. یعقوب بنشر مذهب خود متعصب بود تا آنجا که کلیسای منوفیزیتی شام از پس او کلیسای یعقوبی عنوان گرفت.

منذر بن حارث

از پس حارث پسرش منذر بود که او نیز درمنابع رومی بنام مناذروس معروفست. منذر نشان داد که چون پدرش دربارهٔ مذهب منوفیزیتی سخت متعصب است[۲]. این تعصب توجـهٔ روم شرقی را موقتاً از او برگردانید و نتیجه آن شد که غسانیان آشکارا سربشورش برداشتند. بسال ۵۸۰ منذر با دو پسر خود به قسطنطنیه رفت و تیبریوس دوم استقبالی باشکوه ازاو کرد و بجای نیمتاج گرانبها تاجی مجلل‌تر برسراو نهاد. همانسال منذر در جنگی که با لخمیان کرد فیروزشد و حیره پایتخت دشمن‌را بسوخت[۳]. اما بااینهمه نتوانست شبههٔ خیانت به امپراطوری را که دربارهٔ او پدید آمده بود و پدرش نیز سابقاً بدان متهم شده بود زایل کند؛ و هنگامی که در حوران ما بین دمشق وتدمر کلیسائی را افتتاح میکرد رومیان از او بیمناك شدند ودستگیرش کرده به قسطنطنیه بردند وپس از آن درسیسیل محبوسش کردند. سرنوشت پسر و جانشینش نعمان نیز که جرئت ورزیده، ببعضی ولایتهای روم شرقی لشکر کشیده و ویرانی کرده بـود چون او بود و به قسطنطنیه تبعید شد.

۱- Theophanes, *Chronographia*, ed. C. de Boor (Leipzig,1883), p. 240.

۲- John of Ephesus, *Ecclesiastical History*, ed William Cureton (Oxford, 1853), pp. 251-2; tr. R. Payne Smith (Oxford, 1860), pp. 284-5.

۳- John of Ephesus, p. 415 (text),= p. 385 (tr.).

سقوط بنی‌غسان

ظاهراً پس‌از منذر و نعمان کشور غسانیان آشفته شده وقبایل مختلف‌صحرا هریك برای خود شیخی بر گزیده‌اند. استیلای خسرو پرویز ساسانی بر بیت‌المقدس و دمشق (۶۱۳-۶۱۴) برای خاندان جفنیان بمنزلهٔ ضربت نهائی بود . بطور قطع نمیدانیم که‌آیا هرقل‌ازآن پس که بسال۶۲۹ شام را پس گرفت لقب فیلارکی شام و عرب را تجدید کرد یا نه ؛ اما مورخان‌عرب گویند که‌آخرین شاه غسانیان جبلهٔ ایهم بود کـه در جنگ معروف یرموك (۶۳۶) همدست روم‌شرقی بود و با عربان پیکار کرد ؛ اما سرانجام مسلمان شد وهنگامی که بحج رفت ضمن طواف کعبه یك بدوی ــ بطوریکه روایت گوید ــ عبای او را لگد کرد و پادشاه او را سیلی زد ، و عمر فرمان داد که جبله یا بایدبرای قصاص بدست بدوی‌آماده‌شود یا غرامت‌دهد ، ونتیجه‌این شد که‌جبله‌ازاسلام بر گشت وبه‌قسطنطنیه پناه برد[۱] .

بی گفتگو فرهنگی که غسانیان ، همسایگان روم شرقی ، بدان دست یافتند از فرهنگی که رقیبان مرز ایران‌نشین ایشان یعنی لخمیان ، در همهٔ دوران خویش بدان دست توانستند یافت برجسته‌تر بود . ظاهراً بدوران غسانیان و هم بـدوران حکومت سابق رومیان در طول حدود شرقی سوریه یك قسم تمدن‌عربی پرورش‌یافته بود که اختلاطی از مایه‌های عربی و شامی و یونانی بود . در جائی که اکنون جز ویرانی کامل‌بچشم نمیخورد خانه‌هائی ازسنگ سیاه وقصرها وطاق‌نصرت‌هاوحمامهای عمومی وآبروها وغسالخانه‌ها وکلیساها بوجود آمده‌بود. در دامنه‌های شرقی‌وجنوبی حوران ، ویرانه‌های نزدیك بسیصد شهر و دهکده بجاست ؛ درصورتیکه بروزگار ما بیش ازچند شهردر آنجا بپا نیست . عده‌ای ازشاعران عرب بدوران پیش ازاسلام فیلارکان غسانی را حامیان شوکتمند خویش میشمردند . لبید کـه از هفت شاعر معلقه‌گو از همه‌کم‌سالتر بود در جنگ حلیمه بصف غسانیان پیکارمیکرد. هنگامی

۱ــ ابن عبدربه . العقدالفرید . ج ۱ ، ص ۱۴۰-۱۴۱

که میان نابغهٔ ذبیانی و پادشاه لخمی اختلاف افتاد نابغه بدربار غسانیان پناه برد. حسان بن ثابت ، شاعر مدینه (متولدحدود ۵۶۳)، که دعوی خویشاوندی غسانیان داشت ، بروزگار جوانی پیش ازآنکه شاعر محمدﷺ شود بدربارایشان رفته بود و در دیوان خود چند جا باین موضوع اشاره میکند . در روایت مشکوکی که بدو منتسب است[1] از شکوه و جلال دربار جفنیان و نغمه‌گران مکی و بابلی و یونانی و موسیقیگران زن ومرد که آنجا بوده‌اندوافراطی که‌درشرابخواری میکرده‌اند وصفی جالب هست[2].

۴. لخمیان در حدود اوایل قرن سوم مسیحی عده‌ای ازآن قبایل که نام تنوخ بخود میدادند و گویند که ازنژاد یمن بوده‌اندآمدند ودرمنطقهٔ آباد مغرب فرات سکونت گرفتند واتفاقاً آمدن ایشان بدوران آشوبی‌بود که بدنبال‌سقوط دولت پارتی و ظهور دولت ساسانی‌پدیدآمده بود (۲۲۶ م) . تنوخیان درآغازکار در خیمه میزیستند و بمرور زمان اردوگاه موقت ایشان ، که در سه میلی جنوبی کوفه بود تبدیل به حیره‌شد (حیره ازکلمهٔ سریانی‌حرتا ، بمعنی اردوگاه است) ، ومحل دائمی گردید . سپس حیره پایتخت آنقسمت ازعربستان شد که بقلمرونفوذ ایران‌بود و ساکنان بومی‌آن مسیحیانی بودند که بکلیسای شامی شرق (کـه بعداً نسطوری نامیده شدند) انتساب داشتند[3] و مورخان‌عرب ایشان را عباد یعنی پرستندگان مسیح عنوان داده‌اند . بعدها بعضی ازتنوخیان نیزمسیحی شدند وبشمال‌شام اقامت گرفتند. تنوخیانی که بعداً بجنوب لبنان رفته و بدین سری « دروز » گرویده‌اند نسب خویش

۱ـ ابوالفرج اصفهانی ، اغانی (بولاق،۱۲۸۴-۱۲۸۵) ، ج ۱۶ ، ص ۱۵

۲ـ در میان خاندانهای مسیحی که اکنون بجنوب لبنان مقیمند چند خانواده نسب‌خود خود را بغسانیان میرسانند .

۳ـ باطبری . ج ۱ ، ص ۷۷۰ مقایسه کنید .

را بشاهان لخمی حیره میرسانند[۱]. بگفتهٔ روایتها نخستین پیشوای عربانی که مقیم عراق شدند مالك فهم ازدی[۲] بود و پسر وی جذیمه‌الابرش ، نایب اردشیر ساسانی بود؛ ولی مؤسس حقیقی دولت لخمیان عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعه بن لخم بود. وی خواهرزادهٔ جذیمه بود و با یکی از خادمان جذیمه ازدواج کرد . عمرو در حیره اقامت گرفت و آنجا را پایتخت خویش کرد .

با تأسیس دولت نصری یا لخمی که در قسمت اخیر قرن سوم هجری انجام گرفت تاریخ حقیقی این دولت آغاز میشود . نام تقریباً بیست پادشاه لخمی بدست ما رسیده ولی نخستین پادشاهی که تصویر روشنی از شخصیت او داریم امرؤالقیس اول (متوفی۳۲۸م) است که لوح قبر وی قدیمترین لوح مکتوب عربی است که تاکنون کشف شده است . خط لوح مذکور یك نوع خط نبطی است که مراحل تکامل خط عربی شمالی را بخصوص درقسمتی که مربوط بوصل حروف است از آن استنباط میتوان کرد[۳]. منابع عربی از اعقاب امرؤالقیس ، نعمان اول اعور (در حدود ۴۰۰-۴۱۸) را یاد میکنند که در اشعار و داستانها شهره است و بنای قصر معروف خورنق را که بنزدیك حیره بود و بهرام گور پسر یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) که پدرش خواسته بود که در محیط سالم صحرا پرورش یابد و لذا در آنجا مقیم شده بود ، بدو نسبت میدهند . خورنق را از معجزات هنر بشمار آورده‌اند . مورخان بعد بنای آنرا بیك مهندس رومی منسوب داشته‌اند وسرنوشت معروفی که بداستانها دربارهٔ مهندسان بسیار گفته‌اند (که وقتی که بنای ابداعی خود را بپایان بردند کشته میشوند تا بنائی که ساخته‌اند در جای دیگر مانند نداشته باشد) نصیب او نیز شد . نعمان بهمهٔ دوران

۱- Cf Hitti, *The Origins of the Druze People and Religion* (New York, 1928), p. 21.

۲- از دو تنوخ یکی شدند و در عراق قبیلهٔ واحدی پدیدآوردند .

۳- Dussaud, *Les Arabes en Syrie*, pp. 34-5,

زندگانی بت‌پرست ماند. گرچه در اواخر عمر نسبت بدین مسیح علاقه و توجهی بدل داشت اما روزگاری نیز به آزار رعایای مسیحی خویش پرداخته عربان را از زیارت ستون سمعان مقدس بازداشته بود. سمعان نیز عرب بود و مردم صحرا مشتاقانه می‌آمدند تا منظرهٔ این زاهد عجیب را که بالای ستونی زندگی میکرد ببینند. بنای سدیر، یعنی قصری که غالباً در اشعار، قرین خورنق یاد میشود و در قلب صحرا میان حیره و شام[1] بوده و سایر اردوگاههای لخمی را به نعمان منسوب میدارند؛ ولی از آنها جز نامی باقی نمانده است، و فقط جای خورنق را نتوانسته‌اند معلوم کنند.

حیره در اوج قدرت

از پس نعمان پسرش منذر اول (حدود ۴۱۸-۴۶۲م) بتخت نشست و بدوران او حیره نقش مهم خود را در حوادث تاریخ آن عصر آغاز کرد. نفوذ منذر بدانجا رسید که مؤبدان ایران را وادار کرد تا بهرام را که روزگاری منذر از حمایت پدرش بهره‌مند شده بود بسلطنت بردارند و او را درمقابل یك مدعی نیرومند تاج و تخت یاری کرد، وهم او بسال ۴۲۱ همراه پادشاه ساسانی با رومیان شرقی جنگ کرد.

در نیمهٔ اول قرن ششم منذر دیگری بر حیره حکومت میکرد. وی منذر سوم بود (حدود ۵۰۵-۵۵۴) که عربانش پسر ماءالسماء لقب داده‌اند. چون لقب مادرش ماریه یا ماویه بود این لقب را از روی استهزا به او داده بودند. دوران حکومت منذر سوم درخشانترین روزگار تاریخ لخمیان بود. وی بپهلوی ولایت رومی شام همچون خاری بود و بتاخت و تاز همهٔ سرزمینی را که تا انطاکیه گسترده بود ویران کرد تا به حارث غسانی برخورد که بقوت و شخصیت از او بیش بود[2]. مؤلف اغانی[3]

۱- یاقوت، ج ۲، ص ۳۷۵

۲- Procopius, Bk. I, ch. 17, §§ 45-8; Malalas, pp. 434-5, 445, 460 *seq.*

۳- ج ۲، ص ۸۶-۸۸، با ابن قتیبه، ص ۳۱۹ و اصفهانی، تاریخ، ص ۱۱۱ مقایسه کنید.

ازهمین منذر، دربارهٔ دوهمدم وی که گویند دریکی ازهیجانهای مستی زنده بگورشان کرد ، حکایتی شگفت‌انگیز دارد .

جانشین منذر پسرش عمرو ملقب به‌ابن هند بود(٥٥٤-٥٦٩) . وی ستمگری خودکامه بود معذلك پشتیبان بزرگ شاعران بشمارمیرفت و بزرگترین شاعران عرب درآنروزگار چون طرفه بن عبد و حارث بن حلزه و عمروبن کلثوم (که سه تن از هفت شاعر معلقه گویند) روی بدربار او داشتند . عمرو چون دیگر شاهان لخمی و جفنی شاعران معاصر را رهبر فکر عمومی و وسیلهٔ مؤثر نشر مقاصد میشمرد ؛ از اینرو وی ودیگرشاهان به‌شاعران دربارعطایای بزرگ میدادند و رعایتشان‌میکردند و امید داشتند که بدستیاری ایشان نفوذ خویش را برقبایل بدوی بسط دهند . عمرو بدست مردی که برعایت او پرداخته بود ، یعنی عمروبن کلثوم ، کشته شد.این شاعر از اهانتی که شاه بمادرش کرده بود انتقام کشید .

خاندان شاهی مسیحی میشود

هند ، مادر عمرو ، یك شاهزاده خانم مسیحی غسانی و بعضی گویند که از کنده بود . وی در پایتخت دیری ساخت که تا قرن دوم اسلامی بپا بود[1]. یاقوت[2] متن نوشته‌ای را که بر معبد ثبت بود یاد کرده که ضمن آن هند خویشتن را «کنیز مسیح و مادر بندهٔ او ــ عمرو ، وهم دختر بندگان وی» میشمارد . این نکته را که در میان بومیان ، مسیحیانی بوده‌اند ومذهب شامی شرق داشته‌اند ، از اشارات بسیار که دربارهٔ اسقفان حیره آمده و یکیشان بروزگار قدیمتر ، یعنی بسال ٤١٠ م میزیسته ، توان دریافت .

از پس نعمان سوم ابوقابوس (در حدود ٥٨٠-٦٠٢) که پسر منذر چهارم‌بود آفتاب دولت لخمی غروب کرد . نابغهٔ ذبیانی، شاعرشهیر، بروزگار وی بود ونعمان ازآن پیش که در نتیجهٔ تهمتی واهی نابغه را ازحیره بیرون کند رعایت‌اورامیکرد.

۱ــ طبری ، ج ۲ ، ص ۱۸۸۲ و ۱۹۰۳

۲ــ ج ۲ ، ص ۷۰۹

چون نعمان در یك خانهٔ مسیحی تربیت شده بود ، مسیحی شد و بصف شاهان لخمی، نخستین و تنها مسیحی او بود . اینکه چرا پیش از آن کسی از خاندان لخمی بدین مسیح ، دین روم شرقی ، نگرویده بود ، شاید از اینرو بوده است که شاهان حیره میخواستند دوستی ایران را حفظ کنند . نعمان نیز بمذهب نسطوری (فرقهٔ شامی شرق) گروید که ایرانیان نسبت به آن چندان اعتراض نداشتند .

تمدن عربی حیره که با ایران روبرو بود بکمال با تمدن پترا و تدمر و سرزمین غسانیان که از نفوذ روم شرقی و شام مایه داشت همسنگ نشد. عربان حیره درمکالمات روزانه سخن بعربی میگفتند امـا در نوشتن سریانی را بکار میبردند ، و از اینجهت کاملا مانند نبطیان و تدمریان بودند که بعربی سخن میگفتند و به آرامی مینوشتند . مسیحیان وادی فرات خواندن و نوشتن بعربان بت‌پرست آموختند و این آثارمبارك از حیره در عربستان اصلی رواج یافت. بعضی‌ها عقیده دارند که کلیسای سوری حیره دین مسیح را به نجران برده است . این رسته[1] روایاتی دارد که نشان میدهد قریشیان خط نوشتن و زندقه را از حیره آموخته بودند[2]. ازاینجا معلوم توان داشت که نفوذ فرهنگ ایران نیز بوسیلهٔ دولت لخمی بعربستان راه یافته است .

از پس نعمان ایاس بن قبیصهٔ طائی (۶۰۲-۶۱۱) بحکومت رسید . اما نمایندهٔ ایران نزد وی بود که کار حکومت بدست او بود. بدینسان شاهان ایران ، بدون تأمل رسم نایب‌السلطنگی عرب را برانداختند و بجای آن حاکم ایرانی نهادند که سران

۱ـ الاعلاق النفیسه، چاپ دوخویه ، لیدن، ۱۸۹۲ ، ص ۱۹۲ ، س ۲ـ۳ وص ۲۱۷، س ۹-۱۰ یا ابن قتیبه ، ص ۲۷۳-۴۷۴ مقایسه کنید .

۲ـ کلمهٔ زندیق عربی از زندیك فارسی است بمعنی مجوسی یا آتش‌پرست مؤلف، وصحیحتر آنستکه بگوئیم یعنی زندخوان. مترجم .

عرب اطاعت ایشان کنند و این وضع تا بسال ۶۳۳، که سپاه اسلام بسرداری خالدبن ولید حیره را تصرف کرد ، همچنان دوام داشت[۱].

۵. کنده شاهان کنده در دل عربستان برای آخرین تبعان یمن چیزی همانند غسانیان برای روم شرقی ولخمیان برای ایران (یعنی دولت حایل) بودند. در داخل عربستان بجز شاهان کنده کسی عنوان شاه نداشت وعرب این عنوان را خاص شاهان بیگانه می‌شناخت .

با آنکه قبیلهٔ نیرومند کنده از ریشهٔ عرب جنوبی بوده وبدوران پیش ازاسلام در ناحیهٔ غرب حضرموت اقامت داشته درالواح عربی قدیم جنوبی یادی از آن نمی‌بینیم. نخستین بار که در تاریخ از ایشان سخن میرود بقرن چهارم مسیحی است. بگفتهٔ روایت‌ها بنیادگذار مشهور این دولت حجر ملقب به «آکل المرار» برادر ناتنی حسان بن تبع پادشاه حمیری بود ، و حسان درحدود سال ۴۸۰ حکومت بعضی قبایل را که در دل عربستان به اطاعت آورده بود بدو داد[۲]. عمرو پسر حجر در اینکار جانشین پدر شد و حارث پسر او شجاعترین شاهان کنده بود ، و هم او بود که از پس مـرگ قباد ، شاهنشاه ایران ، مدتی کوتاه فرمانروای حیره شد ، و منذر سوم پادشاه لخمی، آنجا را از او پس گـرفت (در حدود ۵۲۹) . بسال ۵۲۹ منذر ، حارث و پنجاه تن از خاندان شاهی را بکشت و این حادثه نفوذ کندیان را از میان برداشت . محتملاً حارث در انبار که بر ساحل فرات ، چهل میلی شمال بغداد بود ، مقر داشته است. اختلاف پسران حارث که هریك برقبیله‌ای ریاست‌داشتند وحدت خاندان را گسیخت

۱ــ اکنون بجای حیره چند تپهٔ کوچك بجاست .

۲ــ اصفهانی، تاریخ، ص۱۴۰؛ و ابن‌قتیبه ، ص ۳۰۸

و سقوط نهائی این دولت را که عمری کوتاه داشت قطعی کرد و باقیماندهٔ کندیان بمقر اصلی خویش در حضرموت بازگشتند. سقوط دولت کنده یکی از دو رقیب حیره را در کشمکش سه طرفی، بر سر ریاست عربان شمال، از میان برداشت. رقیب دیگر، غسانیان بودند. امرؤالقیس شاعر معروف که یکی از معلقات[۱] معروف را بنظم آورده از خاندان شاهی کنده بود و بیهوده وبسیار کوشید مگر ازقدرت رفته چیزی بکف آرد. قصاید امرؤالقیس از کینهٔ لخمیان سرشار است و او بطلب کمك تا قسطنطنیه رفت باین امید که شاید توجه ژوستینیان، دشمن حیره را جلب کند و هنگام بازگشت، چنانکه روایت گوید، درحدودسال ۵٤۰ بنزدیك آنقره مسموم شد. فرستادهٔ محرمانهٔ امپراطور او را مسموم کرد[۲].

درصدر اول اسلام تنی‌چند از کندیان شهره بودند که از آنجمله اشعث بن قیس پیشوای حضرموتی بود که در فتح شام و عراق شهرت یافت وعامل یکی از ولایتهای ایران شد. المقنع[۳] خراسانی که میگفت خدا در او تجلی کرده وسالها با سپاه مهدی عباسی مقاومت کرد به احتمال قوی ایرانی بود نه کندی. بدوران خلیفگان اموی خاندان اشعث در شام منصب‌های مهم یافتند و اما یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف[٤] عنوان کندی از آن یافت که وابستهٔ قبیلهٔ کنده بود.

ظهور کنده تنها بخودمهم نیست، بلکه این نخستین کوششی است که درعربستان

۱ـ مطالب فصل هفتم را زیر عنوان معلقات به‌بینید.

۲ـ یعقوبی، تاریخ، چاپ م.ت هوتسما (لیدن، ۱۸۸۳)، ج۱، ص ۵۲۱.

۳ـ قهرمان داستان لاله رخ نوشتهٔ توماس مور.

٤ـ مطالبی را که در بخش سوم، فصل ۲۷ زیر عنوان کندی آورده‌ایم به‌بینید.

برای پیوستن گروهی از قبایل بدور یك قدرت و یك رئیس انجام شده ، و بنابراین عمل کندیان پیش از وحدت حجاز و ظهور محمدﷺ بوده است . *

* توضیحاتی را که در مقدمه‌آورده‌ایم ببینید (مترجم) .

فصل هفتم

حجاز شبانگاه ظهور اسلام

تاریخ عرب را بطور کلی میتوانیم بسه قسمت کنیم :

۱ــ دوران سبأ وحمیری که به آغاز قرن ششم مسیحی ختم میشود .

۲ــ دوران جاهلیت که طبق بعضی نظریات ازخلقت آدم تا بعثت محمد ﷺ بوده است ولی بصورت دقیقتر چنانکه ما نیز دراینجا بکار برده‌ایم قرن پیش ازظهور اسلام را شامل می‌شود .

۳ــ دوران اسلامی که تا روزگار ما دوام دارد .

دوران جاهلیت

منظور از جاهلیت که غالباً بروزگار جهل و وحشیگری اطلاق میشود ، دورانیست که عربستان قوانین و پیمبری که وحی بدو رسد و کتاب منزل نداشته‌است ؛ زیرا باشکال میتوان جماعتی را که‌ادبیات وفرهنگی چون عربان جنوب داشته‌اند جاهل و دور از مدنیت شمرد . کلمهٔ جاهلیت چند بار بقرآن آمده (۳ : ۱۴۸ ، ۵۵:۵ ، ۳۳:۳۳ ، ۴۸ : ۲۶) و چون حضرت محمد ﷺ

علاقهٔ کامل داشت که همهٔ عقاید دینی دوران پیش از اسلام، و بخصوص عقاید بت‌پرستی را از خاطر قوم خود محو کند، با ایمان راسخی که به یکتاپرستی داشت اعلام کرد که دین جدید هرچه را پیش از آن بوده است نسخ میکند و بعدها در تفسیر آن گفته‌اند که امر عام است و افکار و مبادی دوران پیش از اسلام را ممنوع میدارد* اما عقیده چیزی است که ریشه کن کردنش آسان نیست و یکنفر هرچه نیرومند باشد نخواهد توانست که گذشته را با یك کلمه الغا کند.

تفاوت عربستان شمالی با عربستان جنوبی این بود که بیشتر عربان شمال و از جمله حجاز و نجد، بدوی و صحرا گرد بودند. تاریخ بدویان غالباً گزارش جنگهای چریکی است که نزد عربان بعنوان «ایام عرب» معروفست و ضمن آن غارت و چپاول رواج داشت و خون کمتر ریخته میشد. شهرنشینان حجاز و نجد، بخلاف همسایگان و خویشاوندان خود یعنی نبطیان و تدمریان و غسانیان و لخمیان، فرهنگ خاصی پدید نیاوردند. نبطیان و به نسبت بیشتر تدمریان رنگ آرامی گرفتند. غسانیان و لخمیان که عربان عرصه‌جوی (Colonists) جنوب بودند از تمدن «شامی-رومی» و «شام - ایرانی» بهره‌ور شدند و بقلمرو نفوذ آن در آمدند. بنابراین گفتگوی ما دربارهٔ دوران جاهلیت بشرح آن جنگها که در قرن پیش از هجرت میان قبایل صحرا گرد شمالی روی میداد منحصر است وضمناً از عوامل فرهنگ بیگانه که در بومیان حجاز

---

* گفتار مؤلف رسا نیست؛ معنی «الاسلام یجب ماقبله» بحکم مورد خاص حدیث که دربارهٔ اختلاف و کینه‌توزی کسان بر سر خونهای قدیم و امثال آن آمده است جز این نیست که اسلام نظمی تازه است وهمهٔ خللها واختلافها که از پیش میان کسان بوده باید فراموش شود؛ و این با منع افکار و مبادی قدیم تفاوت بسیار دارد، چه اینکار نه میسر بود و نه شد؛ و قرآن در موارد بسیار مبادی ادیان سلف و کتابهای منزل را تأیید و تصدیق میکند. درحکم روزه گوید که روزه بر شما مقرر است چنانکه بر اسلافتان مقرر است، و نظایر آن در حدیث مکرر است. همین طواف و قربان واحرام حج که جزو فرایض اسلام است از قدیم بروزگار ابراهیم معمول بوده و اسلام آنرا تصویب کرده است (مترجم).

نفوذ داشت و زمینه را برای ظهور اسلام فراهم می آورد ، سخن میکنیم .

منابع معتبر بر روزگار جاهلیت پرتوی بسیار ناچیز میافکند . منابع ما دربارهٔ تاریخ این عصر منحصر بروایتها و داستانها و مثلهاست ؛ زیرا در این دوران اعراب شمالی خط نداشته‌اند تا چیزی را ثبت کنند ؛ بعلاوه قصائدی که هیچیك از آنها پیش ازقرن دوم وسوم هجری ، یعنی بعد از گذشتن مدتی مابین دویست تاچهارصد سال ازحوادثی که ، بنابرفرض، آن‌قصاید بیادگار آن انشا شده‌است ، صورت‌مکتوب نیافته. گرچه اطلاعات ما رنگ روایت وقصه‌دارد اما این نکته ازارزش آن نمیکاهد؛ زیرا چیزی که مردم بدان معتقدند اگر هم نادرست باشد در زندگیشان همان اثر را دارد که اگردرست میبود ، داشت. تقریباً تا دوران محمد صلی الله علیه و آله و سلم میان عربان‌شمال نوشته رائج نبود ، تنها دو لوحی که از عربی پیش از اسلام بدست‌آمده (بجز لوح امرؤالقیس در نماره کـه بسال ۳۲۸ مربوط است) لوح زید در جنوب شرقی حلب (۵۱۲) و لوح حران در لجا (۵۶۸) بوده است .

کلمهٔ عرب چنانکه از پیش گفتیم بمعنای وسیع همهٔ مردم عربستان را شامل است و بمعنای محدودتر شامل عربان شمال میشود که فقط پس از بسط نفوذ اسلام بعرصهٔ مسائل جهانی آمده‌اند . زبان حمیر وسبئی عربی بوده وهم لهجهٔ شمالی حجاز عربی است ولی هنگامیکه زبان حجاز زبان مقدس اسلام شد وجای لهجه‌های جنوبی یمن را گرفت عربی فصیح بی‌رقیب همان شد وبس ، بنابراین هرجا پس از این از عرب وعربی سخن میکنیم باید مخصوصاً بیاد داشته‌باشیم که مقصود عرب‌شمال وزبان قرآن است .

ایام عرب

مقصود ازایام‌عرب آن جنگهاست که غالباً بعلت اختلاف در بارهٔ چهارپایان و چراگاهها و چشمه‌های آب میان قبایل رخ میداده است ؛ و بـرای غارتگری و عملیات پهلوانی سران قبایل فرصتی مناسب بوده ، وبدنبال آن شاعران که زبان جنگجویان بشماربوده‌اند دشمنان را هجای تند میکرده‌اند . بدنوی‌همیشه

برای جنگجوئی آماده بود . اما این قضیه مستلزم آن نبود که بخونریزی نیز رغبت داشته باشد. بنابراین تصادم بدویان، بخلاف آنچه ازمطالعهٔ اخبار آن بخاطر میگذرد، همیشه خونین نبود . معذلك این ملاحظه مانع از آن نبود که این زدوخوردها در آن مناطق بدوی ، که معمولا مردمش از گرسنگی بحالتی نزدیك بمرگ بودند ، بمنزلهٔ دریچهٔ اطمینانی در مقابل افزایش سکنه باشد . خوی جنگجوئی در جانشان ریشه داشت . رسم انتقام در زندگی بـدوی از نیرومندترین رسوم دینی و اجتماعی بشمار میرفت.

در همهٔ « ایام عرب » چنانکه تفصیل آن بجاست ، جریان حوادث مانند هم بوده‌است.در آغاز کارمیان‌عدهٔ کمی‌در نتیجهٔ‌اختلاف مرزی یا اهانت‌شخصی زدوخوردی رخ‌میداد وخیلی زود کشاکش این گروه معدود شغل‌همگان‌میشد وسرانجام بدخالت گروه سوم که بیطرف بود آرامش باز میگشت وقبیله‌ای که خسارت جانی کمتردیده بود خونبهای آن گروه از کشتگان دشمن را که بیشتر از کشتگان او بود، پرداخت میکرد . اخبارپهلوانان هرجنگ بخاطر مردم نقش میشد ویادگارشان تا قرون‌بعد زنده میماند .

«روزبعاث»[1] که چند سال پیش ازهجرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میان دوقبیلهٔ خویشاوند از قبایل مدینه یعنی اوس و خزرج رخ داد بهمین گونه بود ؛ و هم ایام فجار (چون در ماههای حرام بود که پیکار حرام است ، فجارعنوان‌یافت) که میان خاندان‌رسول یعنی قریش و هم عهدانشان از قبیلهٔ کنانه ازیکسوو هوازن ازسوئی واقع شد ازاین نوع است ؛ و گفته‌اند که محمدبجوانی دریکی ازچهارپیکار آن شرکت داشته‌است[2].

جنگ بسوس از جمله قدیمتر و مشهورترین پیکارهای بدوی جنگ بسوس‌بود که نزدیك بپایان قرن‌پنجم‌میلادی میان بنی‌بکر[3] واقربای‌ایشان

۱ـ اغانی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲

۲ـ ابن‌هشام ، ص ۱۱۷-۱۱۹ و یاقوت از او نقل‌کرده ، ج ۳ ، ص ۵۷۹

۳ـ هنوز شهر دیاربکر نام این قبیله را دارد .

بنی‌تغلب در شمال شرقی عربستان رخ نمود. هردو قبیله مسیحی بودند و خویشتن را از نژاد وائل میشمردند. بهانهٔ جنگ شترپیره‌زنی بود بنام بسوس از قبیلهٔ بکر که یك پیشوای تغلبی آنرا زخمدار کرده بود[۱]. تاریخ داستانی ایام میگوید که این پیکار چهل سال دراز شد و از دو سو هجوم وچپاول بود وشاعران با سخنان تحریك‌آمیز به‌آتش دامن میزدند تا در حدود سال ۵۲۵ وقتی که همهٔ نیروی دو حریف تلف شده بود، منذر سوم پادشاه حیره دخالت کرد وبه این نزاع بین خویشاوندان پایان داد. هنوز نام سران جنگ، کلیب‌بن‌ربیعه و برادرش مهلهل شاعرپهلوان (متوفی حدود۵۳۱م) از تغلبیان و جسّاس بن مره از بکریان، ازجملهٔ نامهائی است که بکشورهای عرب زبان ورد زبانهاست. قهرمان داستان «سرگذشت بنی‌هلال» (قصةالزیر) که هنوز هم معروف است، همین مهلهل می‌باشد.

روز داحس و غبرا

روز داحس وغبرا که در دوران جاهلی سخت‌معروف بود، بشهرت ازاین ایام که گفتیم کم نیست. این پیکارمیان عبس و قبیلهٔ خویشاوندآن ذبیان در قلب عربستان رخ داد. بنابرروایت هردوقبیله ازیك پدر بزرگ آمده‌اند که نامش غطفان بوده است. سبب جنگ چنان بود که یکی از ذبیانیان ضمن مسابقهٔ مادیانی بنام داحس که به پیشوای عبس تعلق داشت، با اسبی بنام غبرا که از شیخ ذبیان بود، رفتاری نامناسب کرد و نزدیك به‌آخر مسابقه که توفیق داحس محقق بود جلو دوید وآنرا از رفتاربازداشت. این نزاع درنیمهٔ دوم قرن‌ششم، بهنگامی بود که ازپیمان صلح بسوس مدتی چندان نگذشته‌بود. کشاکش با فواصل پیاپی، مدت چند ده سال تا بدوران اسلام دراز شد[۲]. در این جنگ یك شاعر جنگجو، عنتره (یا عنتر) شداد عبسی (در حدود ۵۲۵-۶۱۵ م) که بدوران

۱- اغانی، ج ٤، ص ۱٤۰-۱۵۲؛ ابوتمام، حماسه، ص ٤۲۰-٤۲۳؛عقدالفرید، ج ۳، ص ۹۵

۲- اغانی، ج ۹، ص ۱۵۰ و ج ۷، ص ۱۵۰

پهلوانی عرب چون اخیلس دلاور یونانیست ، شهرت فوق‌العاده یافت .

زبان عربی شمالی و نفوذ فوق‌العادهٔ آن

شاید بهمهٔ جهان قومی نباشد که چون عربان به تعبیر ادبی دلبسته باشد و کلمات ملفوظ یا مکتوب باین سهولت مایهٔ تحریك مردم آن شود. کمتر زبانی را میتوان یافت که چون زبان عرب بر افکار گویندگان خود مسلط باشد و اثری چنین مقاومت ناپذیر در جانشان پدید آرد . امروز ، گروه شنوندگان ببغداد و دمشق و قاهره از استماع قصیده‌ای منظوم یا خطابه‌ای فصیح بهیجانی عجیب در میشوند ، حتی اگر معنی اشعار برای ایشان مبهم باشد وازخطابه جز اندکی را فهم نکنند . سجع و قافیه و آهنگ در جانشان اثری دارد که عنوان « سحر حلال » بدان میدهند .

عرب که بهترین نمایندهٔ نژاد سامی است ، هیچ هنری را ابداع یا تکمیل نکرده است. طبع هنری عرب تنها درسخندانی فرصت تجلی یافته است. اگرعظمت یونان در مجسمه‌ها و بناهای آن جلوه گر شد ، عرب با قصیده و عبرانی با نشید مکنون ضمیرخود را بشایستگی تعبیرمیکند. این گفتارمعروف عرب‌است که «جمال انسان در فصاحت زبان است » و هم از گفتهٔ دوران بعد است که « حکمت درسه‌چیز جاگرفت : در عقل فرنگی و دست چینی و زبان عرب[1] .»فصاحت که قدرت تعبیر با صراحت و ظرافت بوسیلهٔ نثر یا نظم است ، با تیراندازی و چابك‌سواری ، سه صفت لازم مردکامل دوران جاهلیت بود . زبان عربی بسبب ترکیب خاص برای پروردن عبارات زیبای قاطع و مختصر استعدادی عجیب دارد . اسلام از این خاصیت زبان و هم از استعداد روحی عرب بهرهٔ کامل گرفته است . معجزی که در اسلوب قرآن و انشای آن‌هست وبنظرمسلمانان قویترین دلیل‌صحت عقیدهٔ ایشان‌است ازهمین‌جاست. توفیق اسلام تا اندازه‌ای توفیق یك زبان و مخصوصاً یك کتابست .

۱ــ باص ٤۱-٤۳ مجموعهٔ رسائل جاحظ، قاهره، ۱۳۲٤، و ج ۱، ص ۱۲۵عقدالفرید مقایسه کنید.

دوران قهرمانی

از دوران قهرمانی‌ادبیات عرب که دوران جاهلیت را ازحدود ۵۲۵ تا۶۲۲شامل‌است ، چند مثال وبعضی داستانها ومخصوصاً مقداری نسبةً کافی شعربجا مانده است که همه را بعدها بدوران اسلام فراهم‌آورده و نشر داده‌اند . از ادبیات علمی بجز بعضی متون مربوط بجادو و هواشناسی و طب چیزی بجا نمانده است ؛ مثلها به نسبت قابل ملاحظه‌ای ازمعنویات وتجربیات قوم حکایت میکند . لقمان حکیم که بسیاری کلمات حکمت قدیم را از زبان او گفته‌اند حبشی یا عبری بوده است . نام تنی چند از مردان و زنان خرد پیشهٔ جاهلیت ، از جمله اکثم بن صیفی و حاجب بن زراره و هند دختر خص در روایات آمده است . درمجمع‌الامثال‌میدانی[۱](متوفی۱۱۲٤)وامثال‌العرب مفضل‌ضبی[۲]ازادبیات‌حکمت‌آمیز دوران پیش از اسلام نمونه‌های بسیار هست .

وقتی روش‌کاملی‌برای‌نوشتن نبود، طبعاً نثر نمیتوانست چنانکه‌بایددرادبیات جاهلی جلوه کند ؛ معذلك چندقطعه‌داستان و روایت ازمنقولات دوران اسلامی‌بدست داریم که از متن‌آن معلوم میشود که به دورانهای قبل تعلق دارد .

در این قصه‌ها بیشتر از قضایای نسب وجنگهای قبایلی که ازپیش دربارهٔ آن سخن‌آوردیم گفتگورفته است . نسب‌شناس عرب نیزچون همکار مورخ‌خود ، تا خلاء مجهول را پر نمیکرده‌آسوده نبوده است . پندار وی بسهولت برفاصله‌ها پلی میزده و نقاط خالی را پر میکرده و بدینسان توانسته است که در بیشتر موارد فهرستی از انساب ، ازآدم ببعد ، و اگر محتاط‌تر بوده ، از اسماعیل وابراهیم ببعد بما بدهد. درکتاب‌الاشتقاق[۳]ابن درید و کتاب دائرةالمعارف مانند ابوالفرج‌اصفهانی(یا اصبهانی

۱- G.Freytag, *Arabum Proverbia*(Bonn, 1838-43);دوجلد،قاهره۱۳۱۰

۲- دو جلد ، قسطنطنیه ۱۳۰۰ ؛ مفضل بن سلمه (متوفی حدود ۹۲۰) الفاخر چاپ س. ا. ستوری . (لیدن،۱۹۵۱) .

۳- چاپ وستنفلد (گوتینگن، ۱۸۵٤) .

متوفی ۹۶۷م) که عنوان آن اغانی است ، مایهٔ بسیار فراوانی از انساب میتوان یافت. بدینسان نمونه‌هائی از نثر مسجع منتسب بحکیمان یا کاهنان پیش از اسلام بدست ما رسیده است .

شعر

عرب پیش از اسلام فقط در عرصهٔ شعر تفوق یافت و بارزترین جنبهٔ نبوغ وی در آنجا زمینهٔ شایسته‌ای برای تجلی بدست آورده بود. دلبستگی بدوی بشعر تنها نمودار فرهنگ وی بشمار است .

ادبیات عرب چون ادبیات بیشتر ملل دیگر از سرچشمهٔ جوشان شعر بوجود آمده است، با این تفاوت که شعر عرب بصورت کامل بوجود آمده است. ظاهراً قدیمترین قطعاتی که از شعر عرب بما رسیده ، متعلق به سال ۱۳۰ پیش از هجرت است که بمناسبت جنگ بسوس ساخته شده ؛ ولی این قصاید و موازینی که در آن رعایت شده، این فکر را بخاطر میدهد که بناچار باید روزگاری دراز گذشته باشد تا در اثنای آن هنر بیان و مقدمات آن ، از جمله تسلط بر کلمات ، به آن حد کمال رسیده باشد . شاعران اواسط قرن ششم هرگز نظیری پیدا نکرده‌اند . شاعران دوران اول اسلام و موزونسازان عصر ما این قصاید را نمونه‌ای از اوج مهارت میشمارند که وصول بدان ممکن نیست. مدتها این قصاید قدیم را بخاطر میسپرده و بروایت شفاهی نقل میکرده‌اند، تا سرانجام بقرن دوم وسوم هجری به ثبت آنها پرداخته‌اند. نقادان جدید در تحقیقات خود براین عقیده‌اند که قصاید مذکور درضمن مراجعات مکرر اصلاح و تعدیل شده تا با روح اسلام هم آهنگ شود[1].

نثر مسجع را که غیبگویان و کاهنان بکار میبرده‌اند در راه تکامل هنر شعر مرحلهٔ اول باید شمرد . درقرآن نمونه‌هائی ازاین اسلوب هست* شاید حدی یعنی نغمه‌ای که ساربانان صحرا برای شتران میخوانده‌اند، مرحلهٔ دوم باشد . یك روایت

۱ـ کتاب الادب الجاهلی ، طه حسین ، چاپ قاهره، ۱۹۲۷ را ببینید .

* مطالبی راکه در مقدمه میآوریم به‌بینید (مترجم) .

ملی عرب پیدایش شعر را از اینجا میداند که حدی‌خوان کاروان نغمهٔ خویش را با آهنگ پای شتران تطبیق میکرده است . شاید این روایت مایه‌ای ازحقیقت همراه داشته‌باشد . کلمهٔ حادی یعنی نغمه گر مرادف سائق است کـه شتر را سوق میدهد یعنی میراند .

رجز که شامل چهار یا شش مقطع است و از یك بند نثر مسجع پدید آمده قدیمترین وساده‌ترین بحرشعراست . از تعریفات عرب است که رجز نخستین فرزند شعر است واز پدر سجع و مادر غنا زاده است .

قصیده در عصرقدیم

دراین دوران ، که عصرقهرمانی نام دارد ، شعرتنها وسیلهٔ تعبیرادبی بود وقصیده را مظهر کمال واوج سخنوری‌میشمردند. گویند مهلهل (متوفی‌حوالی۵۳۱) قهرمان تغلب ، درجنگ بسوس اول کس بود که قصیدهٔطولانی سرود. باحتمال قوی در نتیجهٔ «ایام‌عرب» و بخصوص پیکارهائی که میان قبایل تغلب و کنده روی داده ، قصیده راه کمال پیموده‌است. امرؤالقیس (متوفی درحدود۵٤۰)، از نژاد قحطان ، از عربان جنوب و منسوب بکنده‌بود . باآنکه وی درشمارشاعران قدیمتر بوده ، بطور کلی از همه بزرگتر وسالار شاعران بشماراست . ازسوی دیگر عمروبن کلثوم (متوفی در حدود ٦۰۰) تغلبی نیز از قبیلهٔ ربیعه و از عربان شمال بود . باآنکه این شاعران به تبع قبایل خود بلهجه‌های مختلف سخن می گفته‌اند ، قصیده‌هائی سروده‌اند که از لحاظ ادبی یك اسلوب دارد .

ظهور قصیدهٔ عربی، چون اشعار همر ناگهانی بود . معذلك ازلحاظ ظرافت وریزه‌کاریهای عروضی ازایلیاد واودیسه برتر است. وقتی که برای نخستین بارقصیده بعرصهٔ تاریخ آمد چنان بود که گوئی از قواعد و رسومی معتبر پیروی می کند . مثلا شروع‌قصیده همیشه وصف یار ودیاروتعبیرات مجازی‌است، آنگاه وارد موضوع‌میشود؛ و همهٔ اینها نشان میدهد کـه قصیده دوران طولانی تکامل را پیموده است . معمولا قصیده از احساسات‌ظریف سرشار است وبا عبارات محکم وقوی ادا میشود ؛ اما فکر

اصیل ابتکاری و تعبیرات و توصیفات خیال‌انگیز ومهیج کمتر دارد . از اینرو برای همه کس جالب نیست. آنچه شایستهٔ تحسین است قدرت شاعردرتلفیق الفاظ واصوات است ، نه کیفیت و ارزش شعر. ازاینرواگراین قصائد را به زبان دیگر ترجمه کنیم، همهٔلطف وزیبائی‌خودرا ازدست می‌دهد. غالباًخمیرمایهٔ احساسات‌شخصی ودرون‌بینی بر آن نفوذ دارد . موضوع قصیده واقعی ، اما افق آن محدود وهدفش محلی وقومی بوده است. عرب هرگز یك منظومهٔ حماسی ملی انشاء نکرده است ویك اثر نمایشی مهم و درجه اول نیز ندارد .

معلقات

ازمیان همهٔقصاید قدیم، معلقات سبعه درصف اول جای دارد ، وتاروزگار ما نیز جهان عرب بدان اهمیت فراوان میدهـد و معلقات را نکوترین حاصل‌صناعت‌شعر بحساب‌میآورد. بگفتهٔداستانهاهریك‌ازاین‌قصیده‌هاجایزهٔسالانهٔبازار عکاظ را برده وآنرا بخط طلا نوشته بر دیوار کعبه‌آویخته‌اند[1]؛ ونیز این روایات در توضیح پیدایش قصیده‌ها گفته‌اند که در عکاظ ، میان نخله و طایف در حجاز ، سالانه بازاری همچون یك مجمع ادبی بپا میشد و شاعران بزرگ بدانجا میشدند تا قصاید خویش را بخوانند و در انتظار شرف و امتیاز بمانند ؛ زیرا نام شاعر اگر درآنجا جاوید میشد شده بود وگرنه در هیچ جای دیگر نمیشد . گوئی بازار عکاظ بدوران پیش از اسلام برای عربستان چیزی نظیر آکادمی فرانسه بوده است .

بنابروایات این سالانه بازار درماههای حرام که پیکار روا نبود برپا می‌شد . تقویم عربان بت‌پرست مانند تقویم اسلامی بربنیاد ماههای قمری بود و سه ماه اول که فصل بهار آن محسوب می‌شد ، یعنی ذوالقعده و ذوالحجه ومحرم ، دوران آرامش بود ، و بازار برای عرضهٔ کالاهای محلی ودادوستد و مبادلهٔ کالا فرصت مناسبی فراهم میکرد . بسهولت میتوان فرزندان صحرا را بنظر آورد که باین مجمع آرام سالانه میشتابند و از برابر خیمه‌ها گذشته شراب خرما مینوشند و با ولع تمام به نغمهٔزنان

۱ــ سیوطی ، المزهر ، چاپ قاهره ، ۱۲۸۲ ، ج ۲ ، ص ۲۴۰

رامشگر گوش میدهند .

گویند که نخستین قصیده‌ای کـه توجه قاضیان عکاظ را جلب کرد قصیدهٔ امرؤالقیس (متوفی حدود ٥٤٠) بود ، معذلك جمع‌آوری معلقات بدورانهای بعد یعنی روزگار امویان انجام شد. حمّاد راویه سخن‌پرداز معروف که در نیمهٔ قرن‌هشتم میلادی شهره بود ، هفت قصیدهٔ طلائی را بدون تردید از قصاید دیگر بر گزید و از آن مجموعه‌ای پرداخت که تاکنون به بیشتر زبانهای اروپائی درآمده است[۱] .

شاعر پیش ازاسلام

اگر هفت قصیدهٔ مشهور را بیکسو نهیم ، ازشعرماقبل اسلام مجموعهٔ دیگری هست که بنام فراهم‌آرندهٔ آن مفضل ضبی ، مفضلیات نام دارد[۲] و شامل ۱۲۰ قصیده ازشاعران کم‌رونقتر است . گروهی دیوانهای دیگر نیز هست و هم بسیاری از قطعات و منتخبات در دیوان حماسهٔ ابوتمّام (متوفی حدود ۸٥۰) و هم در کتاب اغانی اصفهانی (متوفی ۹٦۷) مضبوط است .

شاعر عرب چنانکه از ریشهٔ نام اوپیداست مردی بود که بموهبت ، چیزهائی را که از مردم عادی مکتوم بود درمییافت ودر این ادراك ازشیطان خاص خود الهام میگرفت و هم ازاینجهت که شاعر بود با نیروهای نامرئی بستگی داشت ومیتوانست بوسیلهٔ لعن و نفرین خود موجب زحمت دشمنان شود ؛ بهمین جهت هجا قدیمترین اقسام شعر عرب است[۳] .

بتدریج کار شاعر بکمال رسید و وظایف مختلف بر عهده‌اش قرار گرفت . در عرصهٔ پیکار اثر زبان وی ازشجاعت افراد قبیله کمتر نبود . بهنگام صلح میتوانست با یك گفتار آتشین آرامش عمومی را بهم‌بزند. غالباً قصائد اوقبیله را بحرکت‌میآورد

۱- See William Jones, *Works* (London, 1799), vol. IV, pp. 245-335; Anne and Wilfrid S. Blunt, *The Seven Golden Odes of Pagan Arabia* (London, 1903).

۲- چاپ س. ج. لیال ، ۳ جلد (اکسفورد و لیدن ٤-۱۹۲۱) .

۳- بلعام هجاگوی بدوی عرب بوده است (عدد ۲۳ : ۷) .

چنانکه بروزگارما نیز سخنرانی یك خطیب مـی توانـد ، درکشاکشهای سیاسی ، موجب تـحریك اجتماعـات گردد . درآنروزگارشاعرچون روزنامه‌نگارایام‌ما بود وامیران ، چنانکه اسناد دربار حیره وغسان نشان میدهد ، باهدیه‌های گرانبهابجلب رضای وی میکوشیدند . قصاید وی راکسان بخاطر میسپردند وزبان بزبان میرفت و میان مردم بسیار انتشار مییافت و شاعر از اینراه در ایجاد یا تغییر فکر همگانی اثر داشت . زبان بریدن اصطلاحی رایج بود یعنی مال بشاعر دهند تـا از هجایش مصون مانند .

شاعر که‌کاهن و رهبر و سخنگوی قوم بود ، مورخ و عالم ایشان نیز ــ اگر درست باشد که عالمانی داشته‌اند ــ بشمار میرفت .

بدویان هوشمندی را بشعر می‌سنجیدند . اغانی[1] ازشاعری سخن آورد که گفته بود « چه کس میتواند بسوار و شاعر و شمار با قبیلهٔ ما هماوردی کند ؟ »این سه‌مایه یعنی نیروی جنگی و هوش و جمعیت ، موجب تفوق‌قبیله بشمارمیرفت . اینکه شاعر را مورخ و عالم قبیله بشمارآوردیم از اینروست که وی در روایات واخبارقدیم قبیله کنجکاوی کرده بود وازاعمال برجستهٔ افرادآن خبر داشت ، حقوق قبیله وچراگاه و خطوط مرزی آنـرا میشناخت ، از همه مهمتر وی نقاط ضعف روحی و شکستهای تاریخی قبیلهٔ حریف را نیك میدانست و موظف بود که خاطرهٔ این معایب را نو کند و با تذکارآن حریف را انگشت‌نمای مردمان کند .

اگر از اهمیت ادبی و ظرافت وزیبائی شعر قدیم چشم بپوشیم انکار نمیتوان کرد که از لحاظ تاریخ اهمیت بسیاردارد ، زیرا برای‌تحقیق دربارهٔ دوران پیدایش خود مایه‌های لازم بدست میدهد . بحق باید گفت که شعر تنها منبع اطلاعات ماست که همهٔ جنبه‌های زندگی اعراب پیش از اسلام را روشن میکند و گفتار معروف از اینجاست که گوید « شعر دفتر عرب است. »[2]

۱- ج ۸ ، ص ۷۷ ۲- المزهر ، ج ۲ ، ص ۲۳۵

اخلاق بدویان از دریچهٔ اشعار

کمال فضیلت بنزد عرب چنانکه از اشعار بت‌پرستی قدیم نمودار میشود، عنوان مروت (ازمرء یعنی مرد) داشته، یعنی جوانمردی و آبرو وشرف. ازاینقرار شجاعت و وفا و کرم نیز در مروت نهفته بود. شجاعت را از شمار پیکارهائی که مرد عرب کرده بود میسنجیدند. کرم این بود که بهنگام اقتضا شتر خویش را برای مهمان یا اطعام فقیران بکشد.

نام حاتم‌طائی (متوفی حدود ۶۰۵م) تا روزگار ما نیز بعنوان کسی که نمونهٔ کامل کرم بدوی بوده است یاد میشود. یکبار بدوران کودکی، که شتران پدرخویش را میچرانید، سه شتر کشت تا بعضی رهگذران بیگانه را غذا دهد، و باقی شتران را درمیان ایشان تقسیم کرد، وبهمین جهت پدرش او را ازخانهٔ خویش بیرون کرد[1].

نام عنترهٔ شداد عبسی (ازحدود ۵۲۵ تا ۶۱۵) که مسلماً مسیحی بوده، بعنوان نمونهٔ قهرمانی وچابك‌سواری‌بدوی درطول قرون زنده مانده‌است. عنتره چابك‌سوار وشاعر وجنگجو وعاشق‌پیشه بود، وصفاتی که فرزندان‌صحرا بدان اهمیت‌فوق‌العاده میدهند در زندگی او تجلی کرده‌بود. کارهای شجاعت‌آمیزوهمچنین سرگذشت‌عشق او بهمحبوبش عبله، که نام وی را درمعلقهٔ معروف‌خود جاودانی کرده‌است، درجهان عرب زبان جزو ذخائر ادبی قرار گرفته است. عنتره بنده‌زاد، و مادرش کنیزی سیاه بود؛ درجنگی که باقبیلهٔ دشمن‌پیش آمده‌بود، عنتره از کوشش‌وپیکار دریغ‌می کرد. پدرش گفت «بنده جنگاوری نداند وکارش شیردوشی وشترچرانی است» سپس بانگ براو زد و گفت «بجنگ که آزاده‌ای[2]».

بت‌پرستی بدویان

اگر در بارهٔ بدوی دوران جاهلیت از روی اشعاری که از او باقیمانده است‌قضاوت کنیم، معلوم‌میشود که در کار دین، اگر اصلادینی داشته، سست

۱- ابن قتیبه، الشعر والشعرا، چاپ دوخویه، (لیدن، ۱۹۰۴)، ص ۱۲۴.

۲- اغانی، ج ۷، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ ابن‌قتیبه، ص ۱۳۰.

بوده است. بدوی بمسائل روحی چندان اهمیت نمیداد؛ و نسبت به آن بیطرف بود. مراسم دینی را به‌تبعیت از رسوم قبیله انجام میداد زیرا بنظر وی عادات قدیم قبیله محترم مینمود. در هیچیك ازمنابع قدیم نسبت به‌بت‌ها نشان اخلاص نمییابیم. از امرؤالقیس نقل کرده‌اند که وی با نتقامجوئی از قاتلان پدر برون شد و در معبد ذوالخلصه[1] با تیر فال گرفت[2]، وچون سه‌بار تیر منع در آمد، تیرهای‌شکسته‌را بصورت بت پرتاب کرد و گفت «ای لعنتی، اگرپدر خودت را کشته‌بودند مرا ازخونخواهی پدر منع نمیکردی[3].» بجزاشارتی که دراشعارهست، مهمترین‌منابع ما دربارهٔ بت‌پرستی پیش از اسلام رسومی است که از آن بجاست، وهم‌بعضی داستانهای‌ناچیزوروایت‌هائی که در ادبیات اسلامی پراکنده است، وهم کتاب‌الاصنام کلبی (متوفی ۸۱۹–۸۲۰ م) که از متون پرقیمت است. عربان بت‌پرست افسانه‌های تاریخی منظم، کیهان‌شناسی کامل، وداستانی ازخلقت جهان، که باافکار بابلی همسنگ تواند بود، نداشته‌اند.

دین بدوی شکل‌ساده وعادی معتقدات‌سامی‌است. دین عربان جنوب باعلامات نجومی ومعبدهای مجلل ورسوم وقربانهای جالب، مراحل بالاتری ازتکامل را نشان میدهد، که جماعت در نتیجهٔ استقرار بدان رسیده است، اینکه جماعتهای مترقی پترا و تدمر به‌آفتاب‌پرستی علاقه‌داشته‌اند، نشان دوران کشاورزی است، زیرا مردم میان پرتو جانبخش آفتاب ورشد مزروعات رابطه‌ای میدیده‌اند.

دین بدوی، مثل همهٔ افکار بدوی، اساساً بارواح معتقد است. شاید تفاوت برجستهٔ واحه و صحرا نخستین فکر روشن را به بدوی داده و او را بخدای خاصی

۱– معبد به‌هفت‌منزلی جنوب‌مکه بود وخدای آن قطعه‌سنگی سپید بود. کلبی، الاصنام، چاپ احمد زکی، قاهره، ۱۹۱٤، ص ۳٤.

۲– درهمین فصل مطالبی را که زیرعنوان کعبهٔ مکی دربارهٔ فال زدن با تیر میآوریم ببینید، قرآن فال باتیر را منع کرده است (۵: ٤ و۹۲).

۳– اغانی، ج ۸، ص ۷۰.

معتقد کرده است . روح زمین قابل کشت بنظر وی خدای نکوکاری بوده است که میبایست قربان به پیشگاه او برد، و خوردنی نثارش کرد ، وروح زمین بایر خشك، روح شیطان شرور بوده که میباید از آن برحذر بود[۱].

حتی از آن‌پس که فکری ازخدا درخاطر او نقش بست، بازهم چیزهای‌طبیعی چون درخت وچاه وغار و سنگ، که به‌پندار وی پرستشگر میتوانست بوسیلهٔ آن با خدا مربوط شود ، در نظرش مقدس مینمود. چاه باآب پاك نشاط‌آور جانبخش ، در صحرای خشك از روزگاران قدیم شایستهٔ پرستش بوده است. تقدس زمزم ، چنانکه مؤلفان عرب گویند، بدوران پیش از اسلام میرسد وریشهٔ آن مربوط بزمانی است که هاجر واسماعیل[۲] را سیراب کرد. یاقوت[۳] و ازپس او قزوینی[٤] آورده‌اند که‌مسافران آب چاه عروه‌را همراه خود بمسافتهای دور میبرده وبعنوان‌هدیه بخویشان ودوستان میداده‌اند. غارها نیز بسبب‌ارتباطی که دراذهان باخدایان‌ونیروهای زیرزمینی‌داشتند جنبهٔ تقدس بخود گرفتند. پیدایش بتخانهٔ غبغب درنخله، که عربان درآنجا قربان‌به پیشگاه عزی[٥] میبردند ازاینجا بود. بعل مظهر روح چشمه‌ها وآبهای زیرزمینی‌بشمار میرفت ومیباید همراه کشت نخل‌بعربستان آمده باشد . از کلمهٔ بعل در روش‌مالیات اسلامی اثری بجاست. زراعت دیم را که از باران آب میگرفت با زراعتی که ازآب بعل (آبی که در زمین ایجاد شود) سیراب میشد درکار مالیات امتیاز داده‌اند .

مظاهر آفتاب پرستی معتقدات بدویان ، در قسمتی که بستارگان مربوط میشد ، بیشتر متوجه‌ماهتاب‌بود که درپرتو آن گلّهٔ خودرامیچرانیدند.ماه‌پرستی

۱ـ کلمهٔ تقوای عربی از ریشه‌ای است‌که معنی آن ترس است .

۲ـ ابن‌هشام، سیرةالرسول، ص ۷۱ .

۳ـ ج ۱، ص ٤۳٤ .

٤ـ عجایب‌المخلوقات، چاپ ف.وستنفلد (گوتینگن،۱۸٤۹) ص ۲۰۰ .

٥ـ الکلبی، ص ۱۸ و۲۰؛ یاقوت، ج۳، ص ۷۷۲-۷۷۳ .

خاص جماعات چوپانی است، درصورتیکه آفتاب‌پرستی نمودار مرحله‌ای پس از آن یعنی جماعات کشاورزی است. بروزگار ما بدویان «روله» که مسلمان نیز هستند، گمان دارند که زندگیشان‌راماه منظم میکند، و آبی‌را که دربخارهست مترا کم کرده رطوبت کافی بکشتزار داده ورشد گیاه را میسر میکند. وهم‌ایشان‌معتقدند که آفتاب که زندگی حیوان و گیاه را نابود میکند به‌تباهی بدویان نیز کوشا است.

درهمهٔ عقاید دینی آثار یك خاصیت نمودار است و آن میلی است که به‌ثبات ودوام دارند ودرمرحلهٔ تکاملی بعدی نیز باقی می‌مانند. باقی ماندن اینگونه عقاید وعناصردینی از یك‌مرحله درمرحلهٔ دیگر نشان سازش واختلاط آن دومرحلهٔ تکامل دینی‌است. چنانکه می‌بینیم که خدای ود(قرآن۷۱: ۲۲)یعنی‌خدای‌ماه، سالارانجمن خدایان معینیه است. ابن‌هشام[۱] وطبری[۲] ازنخله‌مقدسی که در نجران بوده‌ونذرهارا بصورت‌سلاح ولباس‌وپارچه بدان میآویخته‌اندسخن آورده‌اند. شاید ذات انواط[۳](یعنی آنکه‌چیزهارا بدو آویزند) که مکیان‌سالیانه بزیارت‌آن‌میشتافتند، نمونهٔ دیگری از درخت عزی در نخله بوده است[٤]. لات طایف بصورت سنگی چهار گوش بوده[٥]، وذوالشری درپترا بصورت توده‌ای از سنگهای نتراشیدهٔ سیاه و چهار گوش بارتفاع چهار پا و عرض دو پا بوده است. بیشتر این خدایان چراگاههای خاص برای خود داشته‌اند که «حمی» نامیده می‌شده است.

جن

به‌پندار بدویان، صحرا مسکن بعضی موجودات زنده بود که خوی‌درنده داشتند ونامشان جن یاشیطان بود. تفاوت جن باخدایان بیشتر ازلحاظ

۱- سیرةالرسول، ص ۲۲.
۲- ج ۱، ص ۹۲۲.
۳- سیرةالرسول، ۸٤٤.
٤- کلبی، ص ۲٤-۲۷.
٥- همان‌کتاب، ص ۱٦.

رفتارشان با انسان، نه‌طبیعت خاصشان بود . خدایان بطور کلی دوستان انسان بودند ولی جن دشمن وی بشمار میرفت. ظاهراً جن تجسمی از تصورات بدوی دربارهٔ وحشت صحرا وموجودات خطرناك آن بود . معمولا انسان مناطقی را که در آن رفت و آمد میکند، بخدایان منسوب میدارد، و نواحی ناشناس صحرا را که پای انسان به آن نرسیده، بجن متعلق می‌شمارد. مجنون کسی است که جن براو تسلط یافته‌است . با ظهور اسلام شمار اجنه افزون شد زیرا مقام خدایان دوران بت‌پرستی بصف موجوداتی از این قبیل پائین آمده بود[۱].

دختران خدا

شهریان حجاز که بشمار هفده درصد ازمردم آن سرزمین بودند ، در بت‌پرستی خود خیلی زود بمرحلهٔ پرستش ستارگان رسیدند. عزی ولات و مناة، دختران سه‌گانهٔ خدا ، در سرزمینی که بعدها زادگاه اسلام شد، معابدی داشتند. محمد یکتاپرست ﷺ دریکی ازلحظات ضعف بردلش گذشت که[۲] از همهٔ خدایان مکه ومدینه به‌نیروی این سه‌خدا اعتراف کند و بفضل آنان مقرشود، ولی بعد از آن بازگشت و گفته‌شد که وحی بهمان‌صورت که درسورهٔ ۵۳ : ۱۹–۲۰ هست مقرر شده است[۳]. بدوران بعد، علمای مذهب این قصه را مطابق اصل ناسخ و منسوخ که بموجب آن خدا اظهار ارادهٔ خویش را لغو یا تبدیل میکند ، توجیه کرده‌اند و نتیجه چنانست که بعضی آیه‌ها لغو شود و آیهٔ دیگر بجای آن بیاید (قرآن سورهٔ ۲: ۱۰۰☆). لات که از خدایان مقدس بود ، بنزدیك طایف چراگاه

۱– قرآن کریم، ۳۷: ۱۵۸، ۶: ۱۰۰ .

۲– باقرآن ۲۲: ۵۱–۵۲ ، ۱۷ : ۷۴-۷۶ مقایسه کنید .

۳– بیضاوی انوارالتنزیل، چاپ‌ه.و. فلیسچر، ج۱، لیپزیك، ۱۸۴۶، ص۶۳۶-۷؛ طبری، تفسیرالقرآن، ج ۲۷، ص ۳۴ ودنبال آن، ج ۱۷، ص ۱۳۱ .

☆ – گفتار مؤلف درست نیست که مخالف عصمت انبیاست البته مؤلف این روایت را ابداع نکرده بلکه باخاورشناسانی که درقصهٔ غرانیق برروایت ابن‌سعد و طبری و دیگر کتب تفسیر وتاریخ اعتماد کرده‌اند هم‌آهنگی کرده است؛ امااین قضیه باتفاق علما درصف داستانهائیست که برسیرت پیمبر افزوده‌اند وهرکه خواهدکه تفصیل وصواب این موضوع را بداند فصل ششم کتاب بسیار معتبر زندگانی محمد، تألیف دکترمحمدحسین هیکل را به‌بیند (مترجم‌عربی) .

قرق وحرم‌داشت ومکیان ودیگران برای زیارت وقربان‌بدانجا میشدند. قطع‌درخت وشکار وخونریزی درقلمرو آن روا نبود وحیوان وگیاه از آرامش این‌منطقهٔ‌مقدس خدایان بهره‌ور میشدند. شهرهائی که بنی اسرائیل بدانها پناهنده می‌شدند نیز در آغاز چنین بوده است. هرودوت ضمن خدایان نبطی این خدا را بنام الیلات یاد کرده است[۱].

عزی (یعنی کاملا عزیز، که معادل زهره‌ستارهٔ صبحگاهی‌است) درنخله، بشرق مکه، پرستیده میشد، وبگفتهٔ کلبی اعتبار واحترام آن بنزد مکیان‌بیشتر ازبتان‌دیگر بود[۲] و محمد (ص)، به‌هنگام جوانی برای آن قربانی کرده بود* حرم عزی ازسه درخت تشکیل میشد وامتیازش این بود که قربانی انسانی بآن پیشکش‌میکردند؛ و این همان خدای مؤنث «عزّی-آن» بود که یکی از عربان جنوب از جانب دختر مریض خود «امت عزا» (یعنی کنیز عزی)[۳] مجسمهٔ طلائی‌بدان‌هدیه کرده‌بود. هنگام ظهور اسلام عبدالعزّی ازنامهای موردپسند عموم بود.

مناة (ازمنیة بمعنی سرنوشت) خدای قضا وقدر بود[٤]، وباینجهت ازقدیمترین مظاهر زندگی دینی بشمار میرفت معبد اصلی مناة سنگی سیاه بود در قدید، برراه مکه به یثرب (که بعداً مدینه شد)؛ وپرستش آن مخصوصاً میان اوس وخزرج، که هنگام هجرت ازمکه بیاری‌پیمبر فراهم‌آمدند، رواج‌داشت. مناة باذوالشری‌پیوستگی

۱- کتاب سوم، بند ۸.

۲- ص ۱۸-۱۹.

*- مطلبی که کلبی درصفحهٔ ۱۹ آورده چنین است «شنیدیم که پیمبر خدا (ص) روزی عزی را یادکرد وگفت هنگامی که بدین قوم خود بودم بزی بعزی هدیه کردم» و این روایت چنانکه از آغاز آن پیداست ضعیف است وسندی ندارد وقابل اعتماد نیست (مترجم‌عربی).

۳- Nielsen, *Handbuch*, vol. i, p. 236.

٤- پامینی عبری درسفر اشعیا ٦٥: ۱۱ مقایسه کنید.

داشت و نام وی بصورت خدای مستقلی در الواح نبطی حجر آمده است[۱] . هنوز هم موزونسازان عرب هنگام بدبختی از «منایا ودهر» گله آغاز میکنند .

چون‌بنزدسامیان نسب مادری در رابطهٔ خویشاوندی مهمتر از نسب پدری بود واساس خانواده درآغازکار برمادرشاهی قرار داشت ، طبعاً خدایان مؤنث ازخدایان مذکر، درمرحلهٔ‌معبودشدن جلوتر بوده‌اند .

کعبهٔ مکی بی گفتگو هبل (ازکلمهٔ آرامی بمعنی بخار یاروح) معروفترین خدایان کعبه بود که بشکل آدمی مینمود و تیرهای مقدس را که کاهن برای فال‌زدن بکار میبرد ، جلو او نهاده بودند (کاهن نیز از ریشهٔ آرامی است) . ممکن است که روایت ابن هشام[۲] که گوید : عمروبن لحی این صنم را[۳] از مؤاب (عراق) آورده ازصحت بی‌نصیب نباشد ، زیرا یادگار اصل آرامی هبل را منعکس میکند . وقتی که مکه بدست محمد ﷺ فتح شد سرنوشت هبل نیز مانند دیگر بتان درهم شکستن بود .

کعبهٔ جاهلیت که دژاسلام شد، یك بنای معمولی بشکل مکعب (و نام کعبه ازهمین جاست) وبسادگی بدوی بود. در اول سقف نداشت ویك سنگ سیاه آسمانی، که دارای احترام واعتبار خاص بود ، در آن جای داشت . بهنگام ظهور اسلام بنای موجود همان بود که بسال ۶۰۸، محتملا بدست یکی از حبشیان و از باقیماندهٔ یك کشتی رومی یاحبشی که برساحل دریای سرخ درهم شکسته بود ، از نو ساخته شد[٤].

۱- Cooke, pp. 217, 219; cf. Lidzbarski, *Ephemeris*, vol. iii, 1909-15 (Giessen, 1915), p. 85.

۲ـ سیرةالرسول، ص ۵۰ ودنبال آن .

۳ـ واضح‌است‌که‌کلمهٔ صنم عربی تحریف‌کلمهٔ آرامی صلم است .

٤ـ ازرقی، اخبار مکه، چاپ‌وستنفلد ، (لیپزیك ،۱۸۵۸)، ص۱۰٤-۱۰۷ ؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷-۱۸ .

اطراف آن نیز حرم معمولی وجود داشت و کسان بزیارت آن میآمدند و قربانها میکردند. بنابرروایات اسلامی، کعبه در آغاز مطابق یك نمونه یا تصویر آسمانی ساخته شد وابراهیم واسماعیل[۱] ازپس طوفان، بنای آنرا تجدید کردند وتولیت آن بااعقاب اسماعیل بود تا بروزگار گردنکشان بنی جرهم و از پس آنها خزاعه، که پرستش بتان را باب کردند وبر کعبه استیلا یافتند. پس از آنها قریشیان آمدند که دنبالهٔ خاندان اسماعیلی قدیم بودند. هنگامیکه اسماعیل ببنای کعبه مشغول بود سنگ سیاه را که هنوز در دیوار شرقی بنا بجاست ودرمراسم حج ازآن یاد شده، ازجبریل دریافت کرد.

الله

الله (الاله) تنها معبود مکیان نبود، بلکه خدای اصلی بشمار میرفت. این نام قدیم است و در دو لوح عربی جنوب که یکی «معینی» است و بنزدیك علا یافته شده، ودیگری سبئی است، ذکر آن آمده است وهم بصورت ه ل ه در الواح لحیانی مربوط بقرن ششم پیش از میلاد مکرر دیده میشود؛[۲] و لحیان که مسلم است که پرستش الله را از شام آورده بود نخستین محل پرستش آن درعربستان شد. درالواح صفا که مربوط به‌پنج قرن پیش از اسلام است همین نام بصورت‌هللاه Hallah آمده[۳]، و در یك‌لوح مسیحی مربوط بدوران قبل از اسلام که در ام‌الجمال بدست آمده وتاریخ آن بقرن ششم میرسد[۴] نیز هست. نام پدر محمد عبدالله بوده (ومعنی عبدالله بنده یاعابد الله است). این مطلب که مکیان پیش از اسلام الله را بعنوان خالق ومعطی بزرگ ویکتا که بوقت خطر پناه بدو باید برد میشناخته‌اند از

۱- قرآن، ۲: ۱۱۸-۱۲۱.

۲- Winnett, p. 30.

۳- Dussaud, *Les Arabes en Syrie*, pp. 141-2.

۴- Enno Littmann, *Zeitschrift für Semitistik und verwandte Gebiete*, vol. vii (1929), pp. 197-204.

آیات قرآن نیز استنباط تواند شد : سورهٔ ۳۱:۲٤ ، ۳۱ و ٦:۱۳۷ ، ۱۰۹ و ۱۰:۲۳، و مسلم است که الله معبود سابق قریش بوده است .

حرم مکه در دره‌ای خشك و بیحاصل بود و هوای بد و ناسالم داشت معذلك حجاز را بزرگترین مرکز دینی عربستان شمالی کرده بود .

خدایان دیگر نیز مانند نسر (کرکس)[۱] و عوف (پرندهٔ بزرگ) بوده‌اند که نام حیوانات داشته‌اند وهمین امر از اصل «توتمی»[۲] آنها حکایت میکند. دربارهٔ زندگی پس از مرگ در منابع ادبی قدیم و قابل اعتماد چیزی که کوچکترین فکر واضح از آن بما تواند داد ، نمییابیم . اشارات مبهم وناچیزی هست که توان گفت که انعکاس معتقدات دین مسیح است . گوئی لوازم زندگی موجود طبع مسرتجوی عرب را اشغال کرده ومطلقاً بفکر زندگی دیگر نبوده است. شاعری قدیم بتوضیح این معنی گوید : « قبر توانگر بخیل را چون گور بیکارهٔ گمراه تبهکار می‌بینیم ــ دومشت خاك بر آنهاست و قطعات خاموش از سنگها که ردیف چیده‌اند[۳]. »

بدویان که برای مبادلهٔ کالای خویش خاصه درچهار ماه حرام بشهرهای حجاز آمد و شد داشتند ، طبعاً بعضی معتقدات مردم شهری را که مترقی‌تر از آنها بودند ، فرا میگرفتند . بدینسان بدویان بنا کردند کــه بعضی رسوم کعبه و از جمله قربان کردن را عمل کنند ؛ و شتر و گوسفند در مکه و در کنار انصاب (سنگها) مختلف دیگر که بت یا قربانگاه بشمار میرفتند ، قربان میشد . بنظر بدوی زیارت یکی از معابد بزرگ که در شهرهای عربستان بود ازلحاظ دینی کار معتبری مینمود . ماههای حرام (آرامش مقدس) مطابق تقویم اسلامی ماه یازدهم ودوازدهم وماه اول هرسال

۱ـ قرآن ۷۱ : ۲۳.

۲ـ توتم = مردم بعضی از قبایل غیرمتمدن پاره‌ای از نباتات یا حیوانات را با خود مرتبط می‌پندارند وآنها را مقدس می‌شمرند ؛ از اینرو کشتن یا خوردن آن موجودات درآن قبیله ممنوع است . م.

۳ـ ابوتمام ، ص ٥٦۲ با Lyall, *Translations*, p. xxvii مقایسه کنید .

بود ، یعنی ذوالقعده ، ذوالحجه ومحرم ؛ علاوه بر این ماه رجب را در وسط سال نیز محترم می شمردند . سه ماه اول یکجا خاص امور دینی بود و در مـاه چهارم بکار بازرگانی میپرداختند . حجاز که نسبةً در وسط عربستان جا داشت و وصول بدان آسان بود و هم بر شاهراه کاروانهای شمال و جنوب بود ، برای انجام امـور دینی و بازرگانی موقعیتی کم نظیر داشت و از اینرو کعبه در آنجا بود و بازار عکاظ هم آنجا بپا میشد .

سه شهر حجاز

این منطقهٔ بیحاصل که چون حایلی میان ارتفاعات نجد واراضی پست ساحلی معروف به تهامه قراردارد (ونام حجاز، یعنی فاصله و حایل ، از همینجاست) میتواند بسه شهر خود طائف و مکه و مدینه ببالد .

طائف

طائف که در ارتفاعی نزدیك به ۶۰۰۰ پا در میان درختان سایه‌دار آرمیده وآنرا «پاره‌ای‌ازسرزمین‌شام» گفته‌اند بروزگار قدیم مانند امروزییلاقگاه اشراف مکه بوده است . « بر کهارت » که بسال ۱۲۳۰ هجری (۱۸۱۴م) این‌شهر را دیده ، گوید که از آنوقت که‌ازلبنان برون شده چشمش منظری زیباترودلفریب‌تر از آن ندیده است[1]. محصول طائف عسل و خربزه و موز و انجیر و انگور و زیتون وهلو و گلابی بود[2]. عطر گلهای طائف که مکیان نیزمشتریان آن بودند معروف بود؛ و تاك مطابق روایتی که در اغانی هست[3] بوسیلهٔ یك زن یهودی که قلمه‌های اولی را بیك پیشوای محلی هدیه داده بود بآنجا درآمد . شراب طائف کـه مشتری فراوان داشت از شرابهای بیگانه که در شعر عرب معروفست ارزانتر بود ، و این امتیاز نیز

۱- John L. Burckhardt, *Travels in Arabia* (London, 1829), vol. i, p. 122.

۲- با مطالبی که در سفرنامهٔ ابن بطوطه (تحفةالنظار) هست مقایسه کنید. این کتاب را دفرمیری و. ب. ر. سانگی‌نتی ، با ترجمهٔ آن منتشر کرده‌اند ، چاپ‌سوم ، ج ۱، (پاریس، ۱۸۹۳) ، ص ۳۰۴-۳۰۵

۳- ج ٤ ، ص ۷۵ ، س ۹-۱۰

خاص طائف است که ازهمهٔ نقاط عربستان باوصافی که ازبهشت درقرآن آمده (سورهٔ ۴۷ : ۱۶ - ۱۷) نزدیکتر است .

مکه نام مکه ــ و چنانکه در بطلمیوس آمده، «مکورابا»[1] ــ از کلمهٔ مکرابای سبئی بمعنی معبد یا قدس است ، و از اینجا معلوم میشود که مکه را یك هیئت دینی بنیاد نهاده بوده ، و طبعاً روزگاری دراز پیش از میلاد محمد ﷺ یك مرکز دینی بوده است . مکه در ناحیهٔ تهامهٔ حجازجنوبی، بفاصلهٔ ۴۸ میل ازدریای سرخ ، در درهٔ خشك سنگستانی واقع است که قرآن (سورهٔ ۱۴-۴۰) وصف آنرا « درهٔ بیحاصل » گفته است . درجه‌ای که گرماسنج در مکه ثبت میکند تحمل‌ناپذیر است. ابن بطوطهٔ طنجه‌ای ، جهانگرد مشهورعرب[2]، که میخواست پابرهنه بدور کعبه طواف کند ، بعلت تف گرما که از سنگها برمیخاست توفیق نیافت .

شهر مکه حتی از« راه ادویه » که شمال را بجنوب‌میپیوست وازآنجامیگذشت قدیمتر بود ، و از روزگار سلف در میان راه مأرب و غزّه ایستگاهی بشمار میرفت . مکیان که عقل بازرگانی داشتند و به پیشرفت مایل بودند ، خیلی زود شهر خویش را مرکز ثروت کردند. بگفتهٔ واقدی[3] کاروان مکه که هنگام بازگشت ازغزه‌موجب تصادم بدر شد (۲ ه، ۶۲۴ م) از هزار شتر تشکیل یافته بود ، و قیمت‌کالائی که بارداشت ۵۰،۰۰۰ دینار (حدود ۲۰،۰۰۰ لیره) بود . بی گفتگو اهمیت وشهرت‌مکه از برکت پرده‌داری کعبه بود که قرشیان داشتند ، و ازهمت ایشان بود که کعبه‌معبد قبایل ، و بازار عکاظ مرکز بازرگانی و انجمن فکر و ادب شده بود .

مدینه یثرب (ی ث ر ب) درالواح سبئی و یثربا درکتاب‌بطلمیوس[4] بفاصلهٔ ۳۰۰ میل در شمال مکه است و طبیعت بیشتر از همسنگ جنوبیش ، مکه ، با

۱- *Geographia*, ed.Nobbe, Bk. VI, ch. 7, § 32.

۲- ج ۱ ، ص ۲۸۱.

۳- مغازی رسول‌الله ، چاپ الفرد فون‌کریمر (کلکته، ۱۸۵۵-۶) ، ص۱۹۸.

۴- Bk. VI, ch. 7, § 31 بصورت لثربا نیز آمده است .

آن سازگار بوده است ؛ زیرا هم بر سر « راه ادویهٔ » یمن بشام قرار گرفته بود و هم واحه‌ای بود که مخصوصاً برای کشت نخل‌استعدادی داشت. مدینه بدست‌ساکنان یهودی ، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه ، از مراکز معتبر کشاورزی شد . اگر از روی نامها و کلمات آرامی که درامور کشاورزی بکارمیبرده‌اند قضاوت کنیم باید بگوئیم که‌اینان در اصل از قبایل عرب[1] و از تیرهٔ آرامی بوده‌اند که یهودی شده‌اند ، و محتملاً هستهٔ اولیشان از آن یهودیانی بوده است که در قرن اول میلادی ، هنگامی کـه فلسطین بدست رومیان افتاد ، از آنجا گریخته‌اند . شاید همین یهودیان آرامی زبان بوده‌اند که نام‌یثرب را بکلمهٔ آرامی‌مدینتا بدل کرده‌اند ؛ وتوضیح نام‌مدینه به«مدینةالرسول» (شهر پیغمبر) بعداً صورت گرفته است . اوس و خزرج دو قبیلهٔ بزرگ غیریهودی بودند که‌اصلاً از یمن آمده بودند .

نفوذهای فرهنگی در حجاز

۱. سبا دیارحجازپیش ازاسلام مستقیماً درجریان‌حوادث جهانی نبوده ، معذلك باشکال میتوان گفت که از نفوذ آن حوادث بر کنار مانده‌است. انزوای حجاز در دوران پس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آغاز شد و تاریخ آن ازسال هشتم هجری بود که مکه فتح شد و آیهٔ ۲۸ از سورهٔ ۹ [2] نازل گشت . با وجود این در قرن اول بعد از وفات‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، در زادگاه‌وی گروهی‌پزشکان‌وموسیقی‌دانان و بازرگانان‌مسیحی و یهودی پدید آمدند .

ممکن نبود که تمدن‌قدیم عربستان جنوبی براه خود برود واثری در جانشین شمالی خود باقی نگذارد . لوح ابرهه (۵۴۲-۵۴۳) که از ویرانی سد مأرب سخن میکند ، چنین آغاز میشود « به قوت و فضل و رحمت « رحمان ـ آن » ومسیح او و

۱- یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴۹ ، نام قبایلی راکه ازآن منشعب شده‌اند یاد میکند .

۲- مطالبی را که در فصل هشتم میآوریم ببینید و با بیضاوی، ج ۱ ، ص ۳۸۳و تفسیر طبری ، ج ۱۰ ، ص ۷۴ مقایسه کنید .

روح‌القدس[۱]» در اینجا مخصوصاً کلمهٔ « رحمان ـ آن » مهم است ، زیرا معادل شمالی آن « رحمان » از مهمترین صفات خدا و یکی از نامهای اوست که در قرآن و فقه اسلامی آمده است . کلمهٔ رحمان در سورهٔ ۱۹ قرآن مکرر آمده ، و با آنکه در این لوح بعنوان خدای مسیحی یاد شده واضح است که دراصل نام یکی ازخدایان قدیمی عربستان جنوبی بوده و از آنجا در این لوح وارد شده است . کلمهٔ رحیم نیز بعنوان نام خدای (ر ح م) در الواح پیش از اسلام و الواح سبئی آمده است[۲].

از الواح عربی جنوبی یکی هست که ضمن سخن ازبت‌پرستی وچند خدائی کلمهٔ شرك را (بکسر و سکون) بکار میبرد و این همان نوع شرك است که محمد با همهٔ نیرو و هیجان خـود برضد آن جنگیده است . مقصود از آن شرك ، پرستش موجود یگانهٔ عالی است بصورتی که خدایان کوچکتر را در عبادت او شریك کنند. درهمان لوح یك کلمهٔ اصطلاحی دیگرهست که معنی بی‌ایمانی میدهد و آن « ك ف ر» است که در عربی شمالی نیز آمده است[۳].

۲. حبشه

ازپیش‌دانستیم که مردم سامی ازساحل جنوب غربی دریای سرخ بحجاز آمده و بتدریج از جنوب غـربی عربستان بدانجا نفوذ یافته‌اند . این مردم که بعدها حبشیان نامیده‌شدند، مهمترین جزءهیئت بازرگانی بزرگ وانحصارگری را تشکیل دادند که دراصل برهبری سبئیان وحمیریان پدیدآمده بود وتجارت‌ادویه را که شاهراه آن از قلب حجاز می گذشت ، بخود اختصاص داده بود . این حبشیان در حدود پنجاه سال پیش از میلاد پیمبر ، پایهٔ حکومت خویش را در یمن استوار

۱- E.Glaser, *Mitteilungen der vorderasiatischen Gesellschaft*(Berlin, 1897), pp. 390, 401; cf. *Corpus inscriptionum Semiticarum*, pars iv, t. i, pp. 15-19.

۲- Dussaud and Macler, *Voyage archéologique*, p. 95, l. 10; Dussaud, *Arabes*, pp. 152-3.

۳- J. H. Mordtmann and D. H. Müller in *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, vol. x (1896), pp. 285-92.

کردند. درسال‌تولد پیمبر، بر دروازهٔ مکه کعبهٔ والامقام‌را بویرانی تهدیدمیکردند؛ و خود مکه نیز قرارگاه یك مستعمرهٔ حبشی و محتملاً مسیحی بوده است . بلال[۱]، صاحب صوت بلندی که وی‌را بمقامی چنان مهم رسانید، یك‌بردهٔ حبشی بود. مطالبی که قرآن از دریا و طوفانهای آن دارد (سورهٔ ۱٦ : ۱٤ ، ۱۰ : ۲٤ - ۳۲ ، ٤۰:۲٤) و بوضوح و روشنی ممتاز است ، انعکاسی از فعالیتها و روابط دریائی میان حجاز و کشورحبشه است . وهنگامی که مجتمع نوزاد اسلام ازقرشیان بت‌پرست آزار میدید، از میان همهٔ کشورها حبشه را برای مهاجرت برگزید[۲].

۳. ایران کمی‌پیش ازقیام‌اسلام، ایران زردشتی‌باحبشهٔ مسیحی برسرفرمانروائی یمن کشاکش داشت و عربان از راه جنوب و هم از راه شمال بوسیلهٔ کشور عرب و ایرانی و پایتخت‌آن حیره ، با فنون جنگی ایران آشنائی یافتند .

بنابرروایات سلمان فارسی بود که به‌پیمبر گفت که خندقی برای دفاع مدینه حفر کند[۳]. حیره، دولت‌عرب وابسته بایران، شاهراهی بود که نه فقط نفوذ فرهنگ فارسی بلکه نفوذآرامی ، که مقارن ظهور اسلام در عربستان بسط یافته بود ازآنجا میگذشت ؛ و این نسطوریان که بعدها وسیلهٔ ارتباط یونان واسلام نوزاد شدند ، در

۱- قبراو در دمشق بجاست .

۲- بعضی‌کلمات عربی‌که از ریشهٔ حبشی است نفوذ مسیحیت حبشی‌را برحجازاسلامی نشان میدهد . از جملهٔ این‌کلمات ، برهان ، حواریون (شاگردان مسیح) ، جهنم (ازریشهٔ عبری) ، مائده ، ملك (مفرد ملائکه از ریشهٔ عبری) ، محراب ، منبر ، مصحف (کتاب مقدس) ، شیطان است.سیوطی در فصل ۳۸ کتاب اتقان (چاپ قاهره،۱۹۲۵) ، ج ۱ ، ص ۱۳۵-۱٤۱ ، ۱۱۸ کلمهٔ ناعربی راکه در قرآن هست بشمارآورده است .

۳- مطالبی راکه در فصل هشتم میآوریم به‌بینید . از جملهٔ‌کلمات عربی‌که از فارسی گرفته‌اند فرند (یعنی شمشیر) و فردوس (سورهٔ ۱۸ : ۱۰۷ ، ۲۳ : ۱۱) و سجیل (یعنی سنگ) (سورهٔ ۱۰۵ : ٤) و برزخ (یعنی‌مانع) (سورهٔ ۲۳:۱۰۲ ، ۲:۵۵ ، ۲۵:۵۵) و زنجبیل (سورهٔ ۷٦ : ۱۷) و نیز مطالبی راکه در بخش پنجم فصل ٤٦ زیرعنوان روابط فرهنگی میآوریم به‌بینید .

آن هنگام نیز نقش واسطه داشتند، ومعنویات شمالی‌را ، از آرامی و ایرانی ویونانی، بقلب عربستان بت‌پرست انتقال میدادند .

۴. کشور غسان

همانطور که نسطوریان‌حیره برعربان حدودایران اثرداشتند، مونوفیزیتهای کشور غسان نیز بر مردم حجاز اثر داشتند .

این مردم عرب نژاد که رنگ تمدن شامی گرفته بودند ، پیش از اسلام چهار قرن تمام میکوشیدند تاعربستان را نه‌فقط با سرزمین شام ، بلکه با روم شرقی نیزمربوط کنند . برخی نامهای شخصی مسیحی چون داود و سلیمان و عیسی در میان عربان پیش از اسلام بی‌رواج نبود .

معذلك دربارهٔ این نفوذ شمالی مبالغه نباید کرد و اهمیت آنرا بیش از آنچه بوده است نباید شمرد ؛ زیـرا نه کلیسای مونوفیزیتی و نه کلیسای نسطوری آنقدر نشاط و نیرو داشتند که بتوانند عقاید دینی خود را در مردم عرب نفوذ دهند . موادی که اب شیخو[1] فراهم آورده است معلوم نمیدارد که‌مسیحیت درجائی ازعربستان‌شمالی ریشه‌دار بوده باشد . معذلك ما را با بسیاری شاعران پیش ازاسلام که ظاهراً ازبعضی عقاید دین مسیح واصطلاحات آن مطلع بوده‌اندآشنا میکند. تعداد قابل ملاحظه‌ای کلمات آرامی نیز بصف لغات عربی قدیم درآمده است[2].

۵. یهود

فکر یکتاپرستی که در عربستان نفوذ کرد تماماً از مایهٔ مسیحی نبود؛ زیرا بعضی‌مستعمرات‌یهودی نیز درمدینه ودیگر واحه‌های شمال حجاز وجودداشت.[3] جمحی(متوفی۸۴۵) قسمتی از گزارشنامه‌های خویش را خاص شاعران

۱ـ النصرانیه‌وآدابها ، در دوجلد (بیروت۱۹۱۲و۱۹۱۹ و۱۹۲۳) وشعراءالنصرانیه، دو جلد (بیروت ۱۸۹۰) .

۲ـ ازآنجمله کلمهٔ کنیسه ، بیعه ، دمیه ، صورت ، قسیس ، صدقه ، ناطور (نگهبان) ، نیر ، فدان ، قندیل (یعنی چراغ و اصل آن کندیلای لاتینی است) و کلمهٔ لاتینی کسترم درسریانی قسطر و درآرامی غربی قصرا شده وکلمهٔ قصرعربی را ازاین اخری گرفته‌وبصورت ایتالیائی کسیر و اسپانیائی الکازار باروپا آورده‌اند .

۳ـ از جمله کلمات عبری که بزبان عربی‌آمده جبریل، سوره و جبار است .

یهود مدینه واطراف آن کرده است . اغانی نیز ازشاعران یهود عربستان سخن آورده است. ولی تنها شاعری که وی را شاعر یهود بشمار توان آورد واز اودیوانی بجااست، سموأل (شموئیل)[1] مالك ابلق نزدیك تیماست ، که همروزگار امرؤالقیس بوده‌است. معذلك شعر او با اشعار معمولی بت‌پرستی تفاوتی ندارد ، وآنها که در یهودی بودن سموأل شك آورده‌انـد حق داشته‌اند . مفروض اینستکه در یمن دین یهود احترام و اهمیتی داشته و در نتیجهٔ حمایت ذونواس ، دین رسمی کشور بوده است .

خلاصهٔ سخن اینکه با اطمینان توانیم گفت که درقرن پیش ازرسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم انعکاسات مختلف معنوی ودینی ومادی که از مراکز رومی وشامی (آرامی) وایرانی و حبشی بر راههای غسانی یـا لخمی یا یمنی گذر میکرده ، در حجاز طنین انداز بوده است ؛ اما نمیتوان گفت که حجاز عملاً با فرهنگ پیشرفتهٔ شمال چنان مربوط بوده است که تمدن شمالی در قیافهٔ تمدن قبایلی آن مؤثر افتاده است . ونیز با آنکه مسیحیگری بنجران ، و دین یهود بیمن و حجاز جای پائی استوارداشته‌اند ، روشن نیست که این یا آن ، در عقول عربان شمال اثری چندان نهاده باشند، اما روشن است که بت‌پرستی شبه جزیرهٔ کهنسال به حدی رسیده بود که معلوم میشد کـه با حاجات معنوی قوم سازگار نیست و گروهی از ناراضیان که بعضی افکار مهم یکتاپرستی در خاطرشان پرورش یافته بود و عنوان احناف[2] داشتند از آن دل کنده بودند . ازجملهٔ احناف امیة بن ابی‌الصلت (متوفی‌سال ۶۲۴م) بود که پسرخالهٔ دوم پیمبر بشمار میرود،

۱ـ دیوان السموأل ، چاپ دوم ، چاپ شیخو (بیروت، ۲۹۲۰) .

۲ـ کلمه‌ایست که ازراه زبان نبطی ازآرامی آمده‌است وشایدبعدها تحقیقات باستانشناسی و لغوی اهمیت نفوذ فرهنگ نبطی را نه فقط در اسلام بلکه در مسیحیگری نیز روشن کند :
N. A. Faris and H. W. Glidden, *Journal of the Palestine Oriental Society*, vol. xix (1939), pp. 1-13; cf. Arthur Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur' an* (Baroda, 1938), pp. 112-15.

و هم ورقة بن نوفل پسر عم خدیجه بود که بسیاری او را مسیحی بشمار آورده‌اند .
و از لحاظ سیاسی زنـدگی عربستان جنوبی بوضعی نگفتنی آشفته بود . در عرصهٔ سیاست ، مانند دین ، همه جا آشوب بود. صحنه مهیا بود وموقعیت اجتماع ، ازلحاظ روحیات مردم ، برای ظهور یك پیشوای بزرگ دینی و قومی آمادگی داشت .

بخش دوم

ظهور اسلام و دولت خلافت

فصل هشتم

محمد رسول‌الله ﷺ

بسال ۵۷۱ میلادی یا حدود این تاریخ در طایفهٔ قریش مکه طفلی زاده‌شد و مادرش نامی بدو داد که هرگز معلوم نخواهد شد که واقعاً چه بوده است . قبیله‌اش اورا «امین»[1] نامیدند و گویا این عنوان تشریفاتی بوده‌است؛ نامی که قرآن بدوداده (سورهٔ ۳ : ۱۳۸ و ۳۳ : ۴۰ و ۴۸ : ۲۹ و ۴۷ : ۲) محمد (ص)[2] و در یکجا نیز احمد است (۶۱ : ۶) . در میان مردم نیز محمد (ص) نامیده میشود واین نامی‌است که پسران بیش از هر نام دیگر بدان خوانده میشوند . پدر طفل ، عبدالله بود و پیش از تولد او بمرد ؛ و چون محمد بشش سالگی رسید مادرش آمنه نیزدر گذشت. بنابراین جدش عبدالمطلب می‌باید تربیت او را بعهده گیرد ، و از پس مرگ جدش مراقبت وی با عمویش ابوطالب شد .

۱ـ ابن‌هشام ، سیرةالرسول ، یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸ ؛ مسعودی، ج ۴ ، ص ۱۲۷.

۲ـ این نام در الواح عربی جنوبی نیزآمده است :

Corpus inscriptionum Semiticarum, pars iv, t. ii, p. 104.

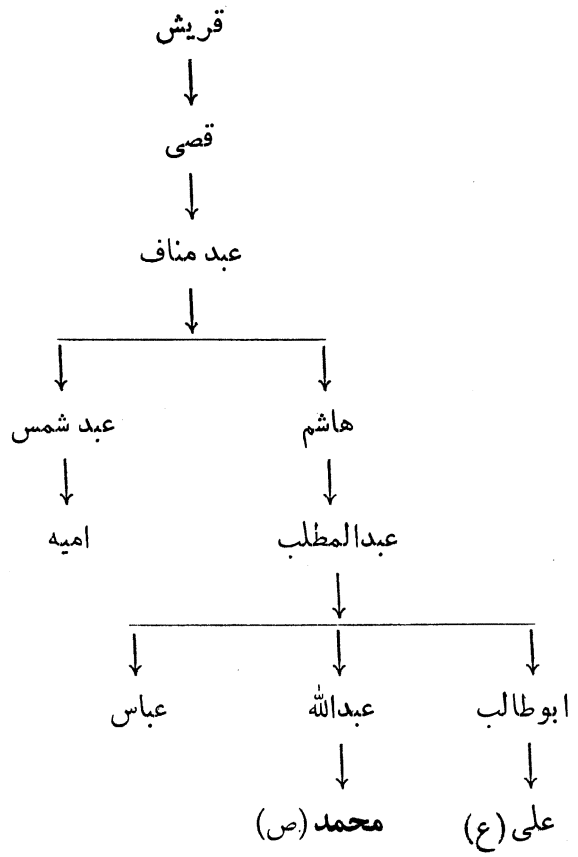

گویند وقتی که محمد (ص) دوازده‌ساله شد همراه عموو سرپرست خویش با کاروانی بشام رفت و درسفر با یك راهب مسیحی « بحیرا » نام ملاقات کرد. با آنکه ازهمهٔ پیمبران جهان تنها محمد(ص) است که در روشنی تاریخ زاده‌است اما اطلاعات ما از اوایل زندگانی او بسیار کم است . از تلاشی که در راه معاش داشته و دربارهٔ کوششی که برای تکمیل نفس خویش میکرده و ضمن آن ، بامحنت ورنج وبتدریج، با سرنوشت بزرگی که در انتظارش بود ، آشنا میشده ، اندکی اطلاعات قابل اعتماد داریم . نخستین گزارش زندگی اورا ابن اسحاق، متوفی بسال ۱۵۰ هجری(۷۶۷م) فراهم کرد . اما ازتاریخ ابن اسحق فقط منتخباتی که بعدها ابن هشام (متوفی‌مصر درحدود سال ۲۱۸ هجری ، ۸۳۳م) برگزید بجا مانده‌است . از سرگذشت زندگی

پیمبر و دوران اول ظهور اسلام جز در منابع عربی ، مطلقاً سخنی نیست ، نخستین مورخ روم شرقی (بیزانسی) که مطالبی از « حاکم مشرقیان و پیمبر ادعائی » آورد تیوفانس Theophanes[1] بود که در قسمت اول قرن نهم میزیست ؛ و نخستین بار که در زبان سریانی از محمد(ص) سخن آمده ، در تألیفی مربوط بقرن هفتم است[2].

محمد(ص) در بیست وپنج سالگی بوسیلهٔ ازدواج با یك بیوهٔ ثروتمندخردمند، یعنی خدیجه ، که پانزده‌سال ازاو بزرگتربود، بعرصهٔ تاریخ روشن گام نهاد. خدیجه زنی از قریش بود که مثل هر بیوهٔ تجارت پیشهٔ ثروتمند ، شخصاً امور خود را راه میبرد ومحمد(ص)را بخدمت گرفت ؛ ومادام که این زن نیکوخصال با شخصیت زنده بود محمد(ص) زن دیگر نگرفت .

آن بی‌نیازی که در زندگی اقتصادی محمد(ص) رخ‌نموده بود وقرآن ازآن یادمیکند[3] فرصتی بدوداده بود که‌بدلخواه‌خود زندگی کند، ودراین ایام غالباً درغار کوچکی بر کوهکی بیرون مکه که « حرا » نام داشت با تفکر وتأمل بسرمیکرد[4]؛ ودر یکی ازاین لحظات حیرت که ازتردید وشوق اوبکشف حقیقت پدیدآمده بود ، در غار حرا صدائی شنید[5] که بدو میگفت « بخوان بنام پروردگارت که‌آفرید »[6] تا آخر؛ واین‌آغاز وحی بود . پیمبردعوت خویش را فراگرفته بود . بعدها شب این روز ، شب قدر[7]، یعنی شب قدرت نام یافت و در اواخر ماه رمضان ۶۱۰م معین شد.

۱- *Chronographia*, p. 333.

۲- A. Mingana, *Sources syriaques*, vol. i, *Bar-Penkayé* (Leipzig, 1908), p. 146 (text) = p. 175 (tr.)

۳- سورهٔ ۹۳ : ۶-۹

۴- ابراهیم رفعت ، مرآة‌الحرمین ، چاپ قاهره، ۱۹۲۵ ، ج ۱ ، ص ۵۶-۶۰

۵- بخاری ، صحیح، چاپ بولاق ، ۱۲۹۶ ، ج ۱ ، ص ۳

۶- قرآن ، سورهٔ ۹۶ : ۱-۵

۷- قرآن ، سورهٔ ۹۷ : ۱

وازپس این دعوت ، بار دیگر وحی آمد و محمد (ص) سخت مضطرب شد و وحشت زده بخانه رفت و بهمسر خود گفت تا اورا بگلیمی بپوشاند ؛ واین کلمات نازل شد « ای گلیم بخود پیچیده ، برخیز و بیم بده . »[1] و بانگ وحی گونه گون بود ، گاه چون صدای زنگ میآمد[2] ، ولی بعداً در سوره های مدنی یك صدا شد کـه صدای جبریل بود .

دعوت و پیام محمد (ص) عرب ، چون پیمبران بنی‌اسرائیل که نامشان بعهد قدیم هست ، براستی پیامبرانه بود . مفاد رسالت‌وی در آغازاین بود که خدا یکیست و بهمه چیز تواناست و خالق همهٔ جهانیانست وروزحسابی هست و آنها که فرمانهای خدا را اجرا کنند در بهشت پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است و آنها که مخالفت کنند درجهنم مجازاتی سخت دارند. جان محمد (ص) ازقدس سرشار شد وهیجانش نسبت بوظیفه‌ای که احساس میکرد که‌بعنوان رسول خدا برای انجام آن دعوت شده است ، بجوش آمد و میان قوم براه افتاد و تعلیم و اندرزشان میداد و رسالت تازه را ابلاغ میکرد ، ولی آنها تا سرحد اهانت به تمسخراوپرداختند و او بیم‌رسان (قرآن ٦٧ : ٢٦ و٥١ : ٥٠ و٥١) و ترساننده وپیام‌آورشد ؛ زیرا روز رستاخیزرا بخاطرها میآورد و میکوشید که با توصیفی روشن و مهیج از نعیم فردوس و خطر جهنم بهدف خویش دست یابد ، وسرانجام کاربدانجا رسید که مستمعان‌را ازحادثات قریب‌الوقوع بیم میداد . وحی های اول در سوره‌های کوتاه مکی بود کـه تعبیر قوی و اثری فوق‌العاده دارند .

محمد (ص) بعنوان ستایشگر پروردگار و بیم‌رسان قوم و فرستاده و پیمبر خدا یاران کمی بدست آورد . خدیجه همسرش که ازپیش بتأثیر پسرعم حنیف[3] خود،

۱ـ قرآن سورهٔ ٧٤ : ١ و دنبالهٔ آن .

۲ـ بخاری، ج ۱ ، ص ۱۱ . با دعوت اشعیا فصل ٦ بشمارهٔ ۱ ودنبال آن‌مقایسه کنیدو Tor Andrae, *Mohammed: Sein Leben und sein Glaube* (Göttingen, 1932), pp. 39 *seq.* را ببینید .

۳ـ با ابن هشام ، ص ۱۲۱ ، ۱٤۳ مقایسه کنید .

ورقة بن نوفل ، آماده بود ، اول کس از آن گروه انگشت شمار بود کـه دعوتش را پذیرفتند . ازپس او علی(ع) پسرعم محمد(ص) و آنگاه ابوبکر خویشاوند (بعد)ش بود . اما ابوسفیان مظهر تیرهٔ اشراف اموی که درقریش نفوذ داشت در برابر دعوت او بسختی مقاومت کرد . کعبه جایگاه انبوه بتان و مرکز زیارت عربان بود . این مذهب تازه نه تنها با عقاید دینی قریش سازگارنبود ، بلکه با مصالح اقتصادی آنان که پرده‌داران کعبه‌بودندنیزمخالفت داشت .

وقتی که شمارپیروان دین نو که غالباً از بندگان وطبقات پائین‌بودند فزونی گرفت وقریشیان دیدند که از سلاحی که تاآنوقت دراستعمال آن افراط کرده بودند یعنی ریشخند و تحقیر ، کاری ساخته نیست بناچار دست به‌آزار و شکنجهٔ عملی زدند ودر نتیجهٔ رفتار ایشان نخست یازده خانوادهٔ مکی وازپس آن بسال ۶۱۵ هشتاد وسه خانوادهٔ دیگر بحبشه مهاجرت کرد . و از این میان مهمتر از همه خانوادهٔ عثمان بن عفان بود . مهاجران درکشور نجاشی مسیحی پناهی یافتند و او با سرسختی و بزرگ‌منشی ازتسلیم ایشان بدشمنان دریغ کرد[1]. ایام شکنجهٔسیاه که زیانهای موقت **برای یاران محمد**(ص)ببارآورد در شجاعت او خلل ایجاد نکرد و دعوت خود را ادامه داد و میکوشید تا مردم را بترك‌عبادت خدایان دروغی و پرستش خدای یکتای حق برانگیزد .

بزودی عمربن خطاب که‌تقدیر خواسته بود که در بنیان دولت اسلام نقشی عمده داشته باشد ، بزیر پرچم خدا درآمد . خدیجهٔ وفـادار قریب سه ماه پیش از هجرت درگذشت وکمی پس ازآن ابوطالب وفات یافت . وی هرگز اسلام نیاورد اما تا دم‌آخر از برادرزاده‌ای که در حمایت وی میبود صمیمانه دفاع کرد . وهم در

۱- ابن هشام ، ص ۲۱۷-۲۲۰ ؛با ابن سعد ، ج ۱ ، ق ۱ ، ص ۱۳۶-۱۳۹ مقایسه کنید .

این دوران پیش ازهجرت واقعهٔ شگفت « اسراء »[1] یعنی سفر شبانهٔ پیغمبر که گویند دراثنای آن بیك لحظه از کعبه تا بیت‌المقدس‌رفت ؛ واین مقدمهٔ معراج وی بآسمان هفتم بوده‌است ؛ وچون بیت‌المقدس که در آن هنگام بنزد یهود ونصاری مقدس‌بود، منزلگاه زمینی این سفر فراموش نشدنی نیز واقع شد و از اینرو تا امروز از پس مکه ومدینه ، سومین شهرمقدس‌دنیای اسلام بشماراست. بعدها باین سفرشگفت‌انگیز شاخ و برگها افزودند وهنوزدرمجامع عرفانی ایران وترکیه باعلاقه ازآن گفتگو میکنند ؛ ویك دانشمند اسپانیولی این‌قصه‌را سرچشمهٔ کمدی الهی دانسته‌است[2]. ازجملهٔ حوادثی که نشان داد که یاد معراج هنوز زنده است ونیروی محرکی برای مسلمانان بشمار میرود ، آشوبهای خطرناکی بود که بسال ۱۳٤۸ ه (۱۹۲۹ م) در بیت‌المقدس فلسطین پیرامون گریه‌گاه یهود رخ داد. بنظرمسلمانان دیوار گریه‌گاه محلیست که براق[3]، یعنی‌اسب بالداری که صورت زن ودم طاوس داشته ، محمد (ص) را از آنجا برای سفرآسمانی اوج داده است .

در حدود سال ٦۲۰ گروهی ازاهل یثرب که بیشترشان ازقبیلهٔ خزرج بودند دربازارعکاظ محمد (ص) را بدیدند وبگفتارش علاقمندشدند ودوسال‌بعد هفتاد و پنج مرد یثربی آمدند و از او دعوت کردند تا شهرشان را موطن خویش کند و امیدوار بودند که‌آمدن او وسیله‌ای برای‌خاتمهٔ دشمنی اوس وخزرج شود . درمدینه‌یهودیان که‌آمدن مسیحی را انتظارداشتند هموطنان بت‌پرست خویش‌را برای پذیرفتن‌دعوتی

۱ـ قرآن ۱۷ : ۱ ؛ بخاری ، ج ٤ ، ص ۱۵٦، ۲۳۰ ، بغوی ، مصابیح‌السنه چاپ (قاهره، ۱۳۱۸) ، ج۲، ص ۱٦۹-۱۷۲ ؛ الخطیب ، مشکاة المصابیح (چاپ سن‌پطرزبورگ) ۱۸۹۸-۹۹ ، ج ۲ ، ص ۱۲٤-۱۲۹ .

۲- Miguel Asín, *Islam and the Divine Comedy*, tr. H. Sunderland (London, 1926).

۳ـ محتملا ازکلمهٔ برق عربی است و بگفتهٔ بلوشه ازکلمهٔ پهلوی بارا (یعنی‌اسب) گرفته‌اند و اك پسوند وصفی است که اق شده،مردم فلسطین دیوارگریه‌گاه را دیوار براق می‌نامند .

چون دعوت محمد(ص) آماده کرده بودند و چون محمد(ص) برای نشردعوت خود سفری بطایف رفته و ناموفق آمده بود ، و میدانست که دعوتش درمکه رواج نخواهد یافت‌بدویست تن ازاتباع خود اجازه داد که قرشیان تیزبین‌را غافل کرده بیسروصدا سوی مدینه ، شهر اصلی مادرش* روان شوند و خود نیز ازپس ایشان بیامد ودر ۲۴ سپتامبر سال ۶۲۲ بمدینه رفت . هجرت مشهور همین بود که بطور کلی صورت فرار نداشت بلکه مهاجرتی بود که نقشهٔ آن طی دوسال بدقت طرح شده بود . هفده‌سال پس از آن عمرسال قمری را که هجرت در آن انجام‌شده‌بود (موافق۱۶ژوئیهٔمسیحی) مبداءِ رسمی تاریخ اسلام کرد[1] .

هجرت که‌دوران‌مکی‌بدان‌ختم ودوران‌مدنی آغازمیشود در زندگی‌محمد(ص) مبداءِ تحولی بشماراست ؛ زیرا شهری را که درآنجا چون‌پیمبری کم قدرت میزیست رها کرده و در مدینه وطن گزیده بود ؛ و در اینجا چون پیشوائی محترم میزیست ، یعنی هم پیمبر بود و هم سیاستمداری فعال ؛ از این پس بتدریج شخصیت سیاسی او تجلی کرد .

مسلمانان‌مدینه که از آن‌هنگام انصار نامیده شدند می‌خواستند که با مهاجران کمکی کرده باشند ؛ از اینرو فرصت ماههای حرام را غنیمت شمرده ، بفرماندهی پیشوای‌جدید ، بیکی ازکاروانهای تابستانی مکه ، که‌ازشام‌بازمیگشت تعرض کردند و بدینطریق ضربت خویش را به مهمترین نقطهٔ حیاتی مکه فرودآوردند . پیشوای قافله ، ابوسفیان ، از نقشه خبر یافته بود وکس فرستاد و از مکه کمك خواست . برخورد نیروی کمکی کاروان ونیروی مدینه ، درمحل بدر بفاصلهٔ بیست میلی‌جنوب غرب مدینه ، بماه رمضان سال دوم هجرت (۶۲۴ م) بود . ببرکت رهبری الهام‌آمیز پیمبر نتیجهٔ پیکار فیروزی‌کامل سیصد تن مسلمان بر یکهزار تن از اهل مکه بود .

---

* توضیحاتی راکه در مقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم

۱ـ طبری ، ج ۱ ، ص ۱۲۵۶ و ۲۴۸۰ ؛ مسعودی ، ج ۹ ، ص ۵۳ .

این تصادم بعنوان یك کار جنگی چندان مهم نبود[۱]، ولی اساس قدرت ظاهری محمد را استوار کرد و اسلام اولین موفقیت جنگی خود را بدست آورد ، و این توفیق را تأیید الهی برحقانیت دین جدید گرفتند[۲]. روح انضباط و تحقیر مرگ ، که در این اول تصادم مسلح اسلام جلوه گر شد ، در همهٔ فتوح بزرگ بعدی نیز وجود داشت . البته مکیان بسال بعد برهبری ابوسفیان انتقام شکست خود را گرفتند ودر اُحد فتح کردند وکارشان بدانجا رسید که محمد(ص) را زخم زدند ، اما فتحشان نپائید واسلام نشاط از سر گرفت و بتدریج ازوضع دفاعی بموقع هجوم درآمد ومعلوم شد که انتشار آن قطعی است . تا آن وقت اسلام دینی بود درقلمرو یك دولت ؛ اما در مدینه، پس از واقعهٔ بدر، قدرتش افزوده شد وخود به دولتی مقتدر تبدیل یافت . از آن ببعد اسلام وضعی به خود گرفت که تاکنون در جهان بدان شناخته شده ؛ یعنی بصورت یك سازمان مقتدر جنگی درآمد .

بسال پنجم هجرت (۶۲۷ م) احزاب مرکب ازمکیان و مزدوران بدوی و حبشیان شمشیرها را بروی مدینه کشیدند . بت‌پرستی باردیگر صفهای خودرا درمقابل خدا فراهم آورده بود. دراین هنگام، بنابرروایت، سلمان صحابی ایرانی[۳] به محمد(ص) گفت که در اطراف مدینه خندقی حفر کند[۴]. محاصره کنندگان از این شیوهٔ جنگی نو سخت برآشفتند و گروههای مختلط بدوی آنرا بزرگترین حیله‌ای که بهمه عمر دیده بودند بشمار آوردند ؛ و از پس محاصره‌ای که یکماه بدرازاکشید و ضمن آن از

۱ــ واقدی (متوفی ۲۰۷ه، ۸۲۲م) بیشترازیك سوم کتاب مغازی خودرا، ص۱۱-۷۵، بحادثهٔ بدر و قهرمانان آن اختصاص داده است .

۲ــ قرآن ۳ : ۱۱۹ و ۸ : ۴۲-۴۳ .

۳ــ با مطالبی که در Joseph Horovitz in *Der Islam*, vol. xii(1922), pp. 178-83. هست مقایسه کنید .

۴ــ خندق عربی‌را بوسیلهٔ آرامی ازکندك پهلوی گرفته‌اند .

دو سو درحدودبیست نفر کشته شد ، سرخویش گرفتند[۱]. وقتی که محاصره برداشته شد محمد(ص) بر یهودیانی که باحزاب پیوسته بودند هجوم برد و درنتیجه سیصدتن از مردانی که سلاح توانستند برد از قبیلهٔ معتبر بنی‌قریظه کشته و بقیهٔ یهودیان از شهر رانده شدند ؛ و پس ازآن مهاجران در نخلستانهائی کـه مالکی نداشت اقامت گرفتند[۲]. بنی‌قریظه نخستین دشمنان‌اسلام‌بودند که میان‌مسلمانی ومرگ مخیرشدند. سال‌قبل‌ازاین‌واقعه‌محمد(ص)بنی‌نظیر را[۳] که قبیلهٔ دیگری از یهودیان مدینه بودند، برون کرده بود . یهودان خیبر نیز بسال هفتم هجرت (۶۲۹م) ازواحهٔ حاصلخیزشان رانده شدند .

در این دوران مدنی ، اسلام رنگ عربی وقومی گرفت و پیمبر جدید پیوند خویش‌را بایهودیان ومسیحیان گسیخت. جمعه بجای‌شنبه‌آمد وبجای بوق یا زنگ، اذان باب شد ؛ روزه بماه رمضان افتاد و قبله از بیت‌المقدس[۴] بمکه تغییر یافت ، حج کعبه تأیید شد ، وبوسیدن حجرالاسود که ازانصاب مقدس دوران پیش ازاسلام بود، روا گردید[۵].

بسال‌ششم‌هجری(۶۲۷م)محمد(ص) با نیروئی ازمؤمنان که شمارشان ۱۴۰۰ بود بشهر مولد خویش روی‌آورد ، و درنتیجه ، صلح حدیبیه بسته شدکه برطبق‌آن با مکیان چون مسلمانان رفتار می‌شد و عملا حالت جنگی کـه میان محمد (ص) و موجود بود از میان رفت .

از جملهٔ قرشیانی کـه از پس حدیبیه بمسلمانی گرویدند خالد بن ولید و عمروبن‌عاص (عاصی) را که تقدیرمیخواست دوشمشیر بران اسلام باشند ، نام‌میبریم.

۱- قرآن ۳۳ : ۹-۲۵ دربارهٔ این پیکار سخن دارد .
۲- قرآن ۳ : ۲۶-۲۷ .
۳- بلاذری ، فتوح ۱۷-۱۸ تا ص ۳۴-۳۵ ؛ واقدی ، ص ۳۵۳-۵۶ .
۴- با سفر ملوك ۸ : ۲۹-۳۰ و دانیال ۶ : ۱۰ مقایسه‌کنید .
۵- بلاذری ، ص ۳۵-۳۶ تا ص ۶۰-۶۱ .

دو سال بعد (هشتم هجری، ۶۲۹ م) فتح مکه انجام گرفت و محمد بحرم بزرگ آن درآمد و بحالی که میگفت « حق آمد و باطل نابود شد[۱] » بتان بسیاررا که گویند بشمار ۳۶۰ بود درهم شکست ولی با مردم بکمال جوانمردی رفتار کرد[۲] و در متون تاریخ قدیم ورود فاتحی را باین ملایمت کمتر میتوان یافت .

شاید در همین اوقات بود[۳] که محمد (ص) اطراف کعبه را حرم بشمار آورد ؛ چنانکه در آیهٔ ۱۹ سورهٔ ۲۸ آمده ودر تفسیر آن بعدها گفته‌اند که نزدیك شدن بحرم برای غیرمسلمان ممنوع است . واضح است که مقصود آیه آن بود که مشرکان را از نزدیك شدن بکعبه بهنگام حج سالانه ممنوع دارد. این حکم بهمین صورت تا روزگار ما متبع است[۴] و تاکنون بیشتر از پانزده اروپائی مسیحی نسب نتوانسته‌اند که دوشهر مقدس را ببینند وجان سالم بدر برند. نخستین ایشان لودویکو دو وارتمای لهستانی Ludovico di Varthema of Bologna بود[۵] که بسال ۱۵۰۲ بمکه رفت و از آخرین کسانیکه بدین کار اقدام ورزید مردی انگلیسی بود بنام الدن راتر Eldon Rutter[۶] ؛ اما بی گفتگو مهمتر از همهٔ ایشان سر ریچارد برتن (Sir Richard Burton)[۷] بود (۱۸۵۳).

۱ـ بلاذری ، ص ۴۰ تا ۶۶ ؛ با قرآن ۱۷ : ۸۳ مقایسه کنید .

۲ـ واقدی ، ص ۴۱۶ .

۳ـ ابن‌سعد ، ج ۲ ، ق ۱ ، ص۹۹ ؛ با بیضاوی ، انوارالتنزیل ، ج ۱ ، ص۳۸۳، س ۱ ، مقایسه کنید .

۴ـ محمد لبیب بتانونی ، الرحلةالحجازیه ، چاپ قاهره، ۱۳۲۹ ، ص ۴۷ .

۵ـ هم‌او بودکه دروغ بودن قصهٔ رایج اروپائی‌را مبنی براینکه جسد محمد(ص) در فضا در مکانی بالای مکه آویخته است ، مسلم و معلوم ساخت .

See *The Travels of Ludovico di Varthema in Egypt, Syria, Arabia Deserta and Arabia Felix*, tr. J. W. Jones (Hakluyt Society, vol. xxxii, London. 1863), pp. 25 *seq.*

۶- *The Holy Cities of Arabia*, 2 vols. (London and New York, 1928).

۷- *Personal Narrative of a Pilgrimage to el-Medinah and Meccah*, 3 vols. (London, 1855-6).

بسال ۹ هجری محمد (ص) پادگانی به تبوك ، نزدیك حدود کشور غسان ، فرستاد و بی‌آنکه تصادمی رخ دهد با پیشوای مسیحی ایله (عقبه) و قبایل یهودی که در واحه‌های مقنا و اذرح وجربا ، درجنوب آنجا مقیم بودند ، پیمانهائی بست[۱]. و یهودیان و مسیحیان مقیم را در قبال پرداخت مبلغی در سال ، که بعدها نام جزیه یافت از حمایت سازمان نوزاد اسلام برخوردار کرد . واین عمل سابقه‌ای شد که در حوادث بعد اثر بسیار داشت .

این سال را « سنةالوفود » نامیده‌اند ؛ زیرا کـه در این هنگام از نزدیك و دور فرستادگان وسفیرانی میآمدند تا به پیغمبر فرمانروا اظهار اخلاص وپیوستگی کنند . البته بسیاری از قبایل ، اگر هم اخلاصی نداشتند صلاح خود را در اطاعت دیده بودند . اسلام جز اقرار شفاهی و ادای زکات چیزی نمیخواست ، ازاین گفتار منسوب بعمر که « بدویان مایهٔ اسلامند » اهمیت گروه عظیم بدویانی را که بسازمان نو پیوستند حدس توانید زد . و قبایل وسرزمینهائی که ازپیش کس نفرستاده بودند، اکنون فرستادند ؛ و از عمان دوردست و حضرموت و یمن نیز فرستادگانی آمدند. طی و همدان و کنده نیز رسولانی فرستادند . معلوم شدعربستان،که هیچوقت مطیع ارادهٔ یکنفر نشده‌بود ، میخواست بقدرت محمد (ص) گردن نهد و زیرپرچم سازمان تازهٔ او درآید . بت‌پرستی عرب درقبال عقیدهٔ عالیتر ونظام اخلاقی کاملتروشریفتری تسلیم شده بود .

بسال دهم اسلامی محمد(ص) با قافلهٔسالانهٔ حج ، بمانندفاتحی بپایتخت‌جدید دینی‌خود، یعنی‌مکه، درآمد. این آخرین زیارت‌وی‌بود بهمین‌جهت آنرا حجةالوداع نامیده‌اند ؛ وسه‌ماه پس از بازگشت بمدینه ناگهان‌بیمارشد ودرحالتی که ازسردردی شدید مینالید در ۲۸ صفر (سال ۶۳۲ م) به رفیق اعلی پیوست .

همهٔ سوره‌های طولانی ومفصل قرآن ، که علاوه برمسائل دینی چون روزه و

۱ـ بلاذری ، ص ۵۹ و دنبال‌آن تا ۹۲ و بعد .

زکات و نماز برامور اجتماعی و سیاسی ، چون ازدواج و طلاق و رفتاربا بردگان و اسیران و دشمنان ، نیزپرداخته است ، به دوران زندگی پیمبردرمدینه منتسب‌است؛ ودرمسائل‌مربوط ببردگان ویتیمان ودرماندگان و ستمزدگان،از کسی که روزگاری خود یتیم و بینوا بوده است مقرراتی کاملا مترقی بجای مانده[1].

محمد(ص) دراوج‌قدرت چنان میزیست که درایام‌ناتوانی‌زیسته‌بود. زندگیش ساده و بیریا بود . خانه‌اش چون همهٔ خانه‌های کهنهٔ گلینی بود که بروزگار ما در عربستان و شام هست ، و تشکیل یافته است از چند اطاق و یك راهرو که تنها راه دخول خانه بشمار می‌رود . غالباً او را دیده بودند که لباس خویش را وصله میزد . هریك از افراد قوم هر وقت که میخواست ، میتوانست او را ببیند . مختصر پولی را که هنگام رحلت بجا گذاشت ، از مال دولت بحساب آورد. * در حدود دوازده زن گرفت که بعضی از روی دلبستگی ، وبعضی دیگربرای مقاصد سیاسی بود ؛ ازجملهٔ زنان محبوب‌وی عایشهٔ کمسال ، دخترابوبکربود. خدیجه چند فرزند برای او آورد که هیچیك از ایشان جز فاطمه همسر علی (ع) ، از پس مرگ وی زنده نبود . از مرگ فرزند خردسال خود ، ابراهیم ، که ازماریهٔقبطی‌مسیحی‌داشت ، بسختی‌غمزده شد . رفتار روزانهٔ او چه در مسائل مهم و چه درکارهای خرد ، قانونی شده است که بروزگار ما ملیونها مردم با دقت تمام آنرا پیروی و رعایت میکنند . در هیچیك از تیره‌های‌نژاد بشراتفاق نیفتاده‌است که یکی‌را چون محمد (ص) نمونهٔ کامل انسان بشمارند و همهٔ اعمال او را بدقت تقلید کنند[2].

بعدها ، ازاین جماعت دینی‌مدینه، دولت بزرگ اسلام پدیدآمد. این‌اجتماع تازهٔ مهاجر و انصار بر اساس دین تشکیل شد و « امت خدا » را بوجودآورد . این

۱- قرآن ۲ : ۱۷۲ و ۲۱۸-۱۹ و ٤ : ٤٠ و ٦٠:۹ و ۲٤ : ۳۳ و ۹۳-۹ .
Robert Roberts, *The Social Laws on the Qorân* (London, 1925).
* توضیحاتی راکه در مقدمه میآوریم ببینید . مترجم
۲- D. G. Hogarth, *Arabia* (Oxford,1952), p. 52.

نخستین‌بار بود که درعربستان یك سازمان اجتماعی پدید میآمد که اساس آن بر دین بیشتر استوار بود تا برخون و نسب . دولت نمودار و مظهر قدرت الهی بود و پیمبر خدا بهمهٔ ایام زندگی خود جانشین قانونی خدا و حاکم اعلای زمین بود. بدینسان محمد بجز موقعیت معنوی ، از همهٔ قدرتهای ظاهری که هر رئیس دولتی‌دارد ، نیز برخوردار بود . افراد اجتماع نو با صرف‌نظر ازانساب قبایلی و وابستگیهای قبلی، همگی، لااقل ازلحاظ نظری، برادربودند. سخنان‌پیمبردرخطبهٔ معروف حجةالوداع چنین بود : « ای مردم ، سخن مرا بشنوید و بفهمید . بدانید که هرمسلمانی برادر مسلمان دیگراست ، و مسلمانان برادرند . برای هیچکس ازمال برادرش جزآنچه برضای خاطر بدو دهد حلال نیست[1].»

بدینسان با یك تصمیم رابطه‌ای جدید یعنی رابطهٔ ایمان ، جانشین قویترین روابط نسب و قرابت ، یعنی رابطهٔقبایلی‌شد ، و چیزی مانند جامعهٔ اقوام اسلامی درعربستان بوجودآمد. دراجتماع نوبین مسلمانان طبقه‌بندی وسلسه‌مراتب ومناصبی چنانکه در دستگاه پاپ مرسوم است ، موجود نبود . مسجد مجمع عمومی وجایگاه تمرین سربازی و نیز محل عبادت بود . امام نماز ، سردار سپاه مؤمنانی که برای حمایت خویش در قبال بیگانگان بهم پیوسته بودند نیز می‌بود . همهٔ عربانی راکه بت‌پرست مانده بودند ، از جماعت دور کردند ، و یاغی بشمار آوردند . اسلام همهٔ گذشته‌ها را محو کرد . خمر(کلمه‌ای که ازآرامی گرفته‌اند) وقمارکه بعد از زن بیش از هر چیز دیگر مورد علاقهٔ مرد عرب بود ، در یك آیه ممنوع شد[2] و دربارهٔ موسیقی که‌ازشراب وقمار کمترمورد علاقهٔ عرب نبود ، بسردی رفتارشد . فرق میان رسوم کهن‌وسازمان نو رااز سخنانی که صحت‌آن مورد تردید است واز زبان جعفربن ابوطالب سخنگوی مسلمانان مهاجرحبشی آورده‌اند، توان دریافت . جعفربه‌نجاشی

۱ـ ابن هشام ، ص ۹۶۹ ؛ باواقدی، ص۴۳۳-۴ مقایسه کنید .

۲ـ قرآن ۵ : ۹۲ . نبطیان معبودی مخالف باکوس خدای شراب داشتند .

گفته بود :

« ما درجاهلیت بسر می‌بردیم . بت‌میپرستیدیم ومردارمیخوردیم[۱]، ومرتکب فحشا میشدیم و رعایت قرابت نمیکردیم و بـا همسایه بد میکردیم و نیرومندمان ضعیف را نابود میکرد . چنین بودیم تا خدا پیمبری از خودمان بما فرستاد که نسب و صدق و امانت و عفافش را شناخته بودیم ، و ما را بسوی خدا خواند کـه او را یکتا شماریم وپرستش کنیم،سنگهاو بتهائی را که ما وپدران‌مابجای‌خدا میپرستیده‌ایم، رها کنیم ؛ ومارا بصدق گفتار، رعایت امانت، نگهداری‌خویشاوند ، نیکی به‌همسایه، پرهیز از حرام و خونریزی فرمان داد و از فحشا و بدگوئی و خوردن مال یتیم و متهم کردن زنان عفیف ممنوع داشت و گفت تا خدا را بپرستیم و چیزی را بااوانباز نکنیم و ما را بنماز و زکات و روزه فرمان داد . »[۲]

حکومت دینی اسلام از مدینه بسط یافت و بهمهٔ عربستان رسید و بعد قسمت اعظم آسیای غربی و شمال آفریقا را گرفت.اجتماع مدینه تصویر کوچکی ازاجتماع اسلامی دوران بعد بود . محمد(ص) در مدت کوتاه ، از مایهٔ نومیدی زای قومی که پیش از آن هرگز بهم نپیوسته بود ، و در سرزمینی که تا آن روزگارفقط یك عنوان جغرافیائی بود ، دینی بنیاد نهاد که دین مسیح و یهود را از سرزمینهای وسیع راند وجای آنرا گرفت وهنوز گروهی عظیم ازنژاد بشری پیرو آنند ؛ و نیزپایهٔامپراطوری بزرگی‌را استوار کرد که بزودی آبادترین‌نواحی دنیای‌متمدن آنروز در داخل‌حدود وسیع آن جای گرفت .

محمد (ص) از کسی تعلیم نگرفت[۳]، معذلك کتابی براو نازل شد که یك پنجم

۱ــ با قرآن ۲ : ۱٦۸ مقایسه کنید .

۲ــ روزه مدتها پس‌ازمهاجرت حبشه ، بدوران مدینه مقررشد؛قرآن۲ : ۱۷۹،۱۸۳ و ابن هشام ۲۱۹ را ببینید .

۳ــ اهل سنت کلمهٔ «امی» را که بقرآن‌آمده ، بمعنی «کسی‌که خواندن ونوشتن‌نداند» تعبیر کرده‌اند وطبری درتفسیر خویش ، ج ۳ ، ص ۱٤۳ ، بتوضیح‌آن‌گوید «کسی ازعربان←

مردم جهان هنوز آنرا جامع همهٔ علوم وحکم ، وحاوی جمیع مطالب دینی میدانند.

← مشرك که وحی بدو نیامده باشد» ؛ وعلمای نکته‌سنج گویند کلمهٔ امی (۷ : ۱۵۶ و ۳ : ۶۸-۹ و ۶۲ : ۲) در مقابل اهل کتاب آمده است ؛ از اینقرار باید معنی آن کسی باشد که کتابهای مقدس ومنزل دینهای قدیم را نتواند خواند ؛ وازآیهٔ ۶ سورهٔ ۶۵ استدلال میکنند که محمد(ص) نوشتن خط عربی را میدانسته است .

فصل نهم

قرآن کتاب خدا

سال بعد از وفات محمد(ص) چنانکه اهل سنت گویند ، جانشین وی ابوبکر بسفارش عمر کهمیدیدحافظان قرآن درکار انقراضند، فرمانداد تا اجزای پراکندهٔ قرآن را فراهم‌آرند ؛ و اینکار را به زیدبن ثابت مدنی که سابقاً دبیرمحمد (کاتب وحی) بود ، محول کرد . بدین ترتیب بخشهای متفرق قرآن که بر برگ خرما و تختهسنگهای سپید ثبت بود ویا درحافظهٔ اشخاص وجود داشت دریکجا فراهم‌آمد[1]. در خلافت عثمان (۲۴-۳۶ ه ، ۶۴۴-۶۵۶ م) بسبب نقایصی که در خط کوفی بود ، قرائت نسخه‌های‌رایج مختلف شد ؛ بنابراین عثمان بسال (۳۱ه،۶۵۱م) باردیگر زید را برياست انجمنی برگزید تا نسخه‌ها را مقابله کنند و نسخهٔ ابوبکر راکه بنزد حفصه دختر عمر ، و یکی از زنان پیمبر ، محفوظ بود اساس مقابله قرار دادند . نسخهٔ اصلی‌متن جدید را درمدینه نگهداشتند[2]وسه‌نسخه ازآن نوشته به اردوگاههای

۱- خطیب ، مشکاة ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ .

۲- گویند این نسخهٔ قدیم بوسیلهٔ زمامداران ترکیه بامپراطور ویلیام‌دوم تسلیم شد. پیمان ورسای .P t ، ۸ ق ۲،مادهٔ ۲۴۶ را ببینید .

دمشق و بصره و کوفه فرستادند و همهٔ نسخه‌های دیگر را نابود کردند . و بدینسان قرآن کتاب مسلمانان برای همیشه مضبوط ماند .

اما علمای جدید تردید دارند که ابوبکر رسماً چنین کاری کرده باشد ، و گویند که عثمان چند نسخهٔ اساسی در عربستان و شام و عراق یافت که قرائت آن مختلف بود و نسخهٔ مدینه را رسمی و قابل اعتماد شمرد و دیگر نسخه‌ها را نابود کرد ؛ و بدورانهای بعد، بسال(۳۲۲ ه، ۹۳۳ م) متن قرآن بوسیلهٔ ابن مقله و ابن عیسی که هر دو از وزراء بودند ، با کمك علامه ابن مجاهد بار دیگر مقابله شد ، و ابن‌مجاهد قرائتهای هفتگانه را که بسبب نبودن حرکت و علامت وقف در خط عربی پیدا شده بود مجاز شمرد[۱] .

به اعتقاد مسلمانان ، قرآن کلام خداست و جبرئیل آنرا از روی متن اصلی که در آسمان هفتم هست (سورهٔ ۳:۴۳ و ۵۶ : ۷۶-۷۹ و ۸۵:۲۱-۲۲)[۲] بسوی محمد (ص) آورده‌است. بنابراین تنها معانی و مضامین قرآن وحی منزل نبوده‌است ، بلکه کلمات و حروف آن نیز عیناً از آسمان نازل شده است .

سوره‌ها را ازروی طول آنها ردیف کرده‌اند . سوره‌های مکی که شمار آنها نود است یادگار دوران کشاکش می‌باشد ، و کوتاه و پرهیجان به سبکی پرشوروسرشار از احساسات پیمبری است . بیشتر این سوره‌ها غالباً از یگانگی و صفات خدا و نیز ازوظایف اخلاقی انسان وثواب یا عقابی که درانتظاراوست سخن دارد ؛ وبیست‌وچهار سورهٔ دیگر که مدنیست (و نزدیك یك‌سوم قرآن است) در دوران فتح آمده وغالباً دراز و مفصل پر از اصول قانونگذاریست ، و ضمن آن از عقاید دینی و آداب نماز و

۱- Arthur Jeffery, *Materials for the History of the Text of the Koran* (Leyden,1937),pp.1-10; cf.Hartwig Hirschfeld, *New Researches into the Composition and Exegesis of the Koran* (London, 1902), pp.138 *seq.*

۲- بیضاوی ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ و ۳۰۹-۳۱۰ و ۳۹۶ .

روزه و حج و ماههای حرام گفتگو شده است ؛ و نیز شامل قوانینی است که شراب و گوشت خوك و قمار را منع میکند ؛ و دربارهٔ امور جنگی ومالی که با زکات وجهاد ارتباط دارد بحث می کند ؛ و قوانین مدنی مربوط بقتل و قصاص (مقابلهٔ بمثل) و دزدی و ربا وازدواج و طلاق و زنا ومیراث و آزادی بندگان ، را بیان‌میدارد. بیشتر این مایه قانونگذاری در سوره‌های ۲ و ٤ و ٥ آمده است .

متنی که دربارهٔ ازدواج بدان استدلال میکنند[1] (سورهٔ ٤ : ۳) تعدد زوجات را تحدید ، نه تأیید میکند . نقادان معتقد اند که در قوانین طلاق (سورهٔ ٤ : ۲٤ و ۳۳ : ٤۸ و ۲ : ۲۲۹) جای گفتگوی بسیار است ؛ اما قوانینی که دربارهٔ رفتار با بردگان و یتیمان و رهگذران آمده (سورهٔ ٤ : ۲ ، ۳ ، ٤۰ ؛ ۱٦ : ۷۳ ؛ ۲٤ : ۳۳) بیشتر ازهمهٔ قوانین دیگر با رأفت ورقت انسانی آمیخته است. آزاد کردن بنده کاریست که خدا را فوق‌العاده خشنود میکند و کفارهٔ بسیاری از گناهان بشمار میرود . در سوره‌های مدنی نور فصاحت قـدیم و پرتو پیمبری میدرخشد ، و بهترین نمونهٔ آن سورهٔ ۲٤[2] است . از جملهٔ شریفترین آیات قرآن آیهٔ ۱۷۲ و ۲٥٦ ازسورهٔ دوم است.

تقریباً همهٔ قصه‌های تاریخی قرآن درتورات نظیر دارد ، بجز بعضی قصه‌های عربی خالص که از عاد و ثمود و لقمان و اصحاب فیل سخن دارد ؛ و دوقصهٔ مربوط باسکندر بزرگ (اسکندرذوالقرنین)[3] * وهفت خفته (اصحاب کهف) که باختصار

۱ـ با سورهٔ ۷۰ آیهٔ ۲۹ـ۳۰ مقایسه کنید .

۲ـ آیه‌هائی که در این سوره دربارهٔ نور هست با افکار قدیم زردشتی هم‌آهنگ است.

۳ـ از سورهٔ ۱۸ : ۸۲ و بعد معلوم میشود که او رسالت مقدسی برعهده داشته است . سفر دانیال فصل ۸ : ٥ و ۲۱ بوضوح از اسکندر سخن میکند .

* مولای محمدعلی هندی در ترجمه و تفسیر قرآن خویش (چاپ لاهورهند، ۱۹۲۰) ص ٦۰۳، ف ۱٥۱۷ گوید : مقصود از ذوالقرنین که در قرآن آمده کورش اول پادشاه ایران است ؛ و بعضی مفسران پنداشته‌اند که ذوالقرنین قرآن بجز اسکندر مقدونی است ، زیرا از وصف قرآن معلوم میشود که ذوالقرنین ، بخلاف اسکندر مقدوني ، مؤمن بوده است (مترجم عربي) .

از آنها سخن رفته است . ازجملهٔ اشخاص عهد قدیم ، قرآن از آدم و نوح و ابراهیم[۱] (که هفتاد بار در بیست و پنج سورهٔ مختلف آمده و نام اوعنوان سورهٔ ۱۴ شده است) واسماعیل ولوط ویوسف (که سوره‌ای خاص اوست) و موسی (که نامش در ۳۴ سوره آمده) و طالوت (شاول) و داود و سلیمان والیسع و ایوب و یونس (که سورهٔ ۱۰ بنام اوست) سخن آورده است . قصهٔ خلقت آدم و هبوط وی پنج بار و قصهٔ طوفان و سدوم * هریك هشت بار نقل شده‌است. هم‌آهنگی قرآن باپنج سفراول تورات ، از اجزای دیگر بیشتر است .

همهٔ این قصه‌ها بمنظور تهذیب و تأدیب آمده است ؛ غرض قصه‌گوئی نبوده بلکه عبرت گرفتن بوده است تا مردم بدانند که خداوند بدورانهای سلف نیکان را ثواب و بدان را عقاب میداده است . قصهٔ یوسف بکمال زیبائی و بطرزی واقع بینانه نقل شده است . اختلاف روایت این قصه و نظایر آن چون قصهٔ اجابت ابراهیم از دعوت خدای حق یگانه (سورهٔ ۲۱ : ۵۲ ببعد) درمدراس (Midrash) و تلمود و دیگر کتب نامعتمد یهود نظیر دارد[۲].

از اشخاص عهد جدید در قرآن فقط از زکریا و یحیی (یوحنای معمدان) و عیسی و مریم سخن هست ؛ و نام عیسی و مریم غالباً با هم آمده است .

۱ـ در سوره‌های قرآن ابراهیم را حنیف و مسلم میشمارد (۳ : ۶۰) و اورا نمونهٔ کامل اجداد محمد و جد معنوی اسلام (سورهٔ ۴ : ۱۲۴ و ۳ : ۶۱) ومؤسس کعبه (سورهٔ ۲ : ۱۱۸ و بعد) میداند و نام ابراهیم بعنوان خلیل‌الله در عهد قدیم (سفر اشعیا ۴۱ : ۸ و ایام دوم ۲۰ : ۷) و عهد جدید از رسالهٔ یعقوب (۲ : ۲۳) و قرآن (۴ : ۱۲۴) هست .

* نام سدوم بقرآن نیست مقصود ازسدوم شهر لوط است وسدومیان قوم لوط بوده‌اند. (مترجم عربی)

۲- Consult *The Legacy of Israel*, ed. E. R. Bevan and C. Singer (Oxford, 1928), pp. 129-71.

مریم ، مادر مسیح ، دختر عمران وخواهر هارون است[1] و هامان مورد علاقهٔ احشویروش Ahasuerus[2] همان‌وزیر فرعون است.* جالب آنکه نامهای عربی اشخاص عهدقدیم غالباً بصورت سریانی (مانند نوح) و یونانی (مانند الیاس ویونس) آمده و با صورت اصلی عبری اختلاف دارد .

مقایسهٔ داستانهای قرآن و تورات که در اینجا یاد کردیم ونیز مقایسهٔ نظایر قسمتهائی که ذکرخواهیم کرد ، مطلقاً نشانی از ارتباط ظاهری ولفظی بین آنها بدست نمیدهد ؛ از جمله سورهٔ ۲: ٤٤ - ٥٨ با اعمال رسولان ۷ : ۳٦-٥۳ ؛ سورهٔ ۲ :۲۷۳ با متی ٦ : ٤،۳ ؛ سورهٔ۱۰ : ۷۲ با پطرس دوم ۲ : ٥ ؛ سورهٔ ۱۰ : ۷۳ و ۲٤ : ٥۰ با تثنیه ۲٦ : ۱۷،۱٤ ؛ سورهٔ ۱۷ : ۲۳-٤۰ با خروج ۲۰ : ۲-۱۷ و تثنیه ٥ : ٦-۲۱ ؛ سورهٔ ۲۱ : ۲۰ با مکاشفهٔ یوحنا ٤ : ۸ ؛ سورهٔ۲۳ : ۳ با متی٦:۷ ؛ سورهٔ ۳٦ : ٥۳با تسالونیکی اول ٤ : ۱٦ ؛ سورهٔ ۳۹:۳۰ با متی ٦ : ۲٤ ؛ سورهٔ٤۲ : ۱۹ با غلاطیان ٦ : ۷-۹ ؛ سورهٔ ٤۸ : ۲۹ با مرقس ٤ : ۲۸ ؛ سورهٔ ۹۲ : ۱۸ با لوقا ۱۱ : ٤۱ .

تنها قسمتی که ممکن است اقتباس و نقل مستقیم باشد سورهٔ ۲۱ : ۱۰٥ است که با مزامیر ۳۷ : ۹ شباهت تام دارد . وآیه‌های دیگر که شباهت جالب دارد از اینقرار است : سورهٔ ۲۱ : ۱۰٤ با اشعیا ۳٤ : ٤ ؛ سورهٔ ٥۳ : ۳۹-٤۲ باحزقیال ۱۸ : ۲۰ ؛ سورهٔ ٥۳ : ٤٥ با سموئیل اول ۲ : ٦ ؛ سورهٔ ٥۳ : ٤۹ با سموئیل اول ۲ : ۷ .

آیاتی که عبارات مشابه درآن هست چون «چشم بجای چشم» (سورهٔ ٥:٤٥ و خروج ۲۱ : ۲۳-۲۷) و«شتروسوراخ سوزن » (سورهٔ ۷ : ۳۸ و متی ۱۹ : ۲٤) و

۱- سورهٔ ۱۹ : ۱٦-۲۹ و ۳ : ۳۱-٤۰ .

۲- استر۳:۱۰.

* منظور مؤلف از این گفتارمعلوم نیست اگر تعریض است مفسران دراین‌باب توضیحات کافی داده‌اند . در اینجا فقط کافی است که بگوئیم که بودن دو شخص مختلف به یك اسم در دو زمان و مکان مختلف محال نیست . (مترجم عربی)

همه کس مرگ را خواهدچشید (سورهٔ ۲۱ : ۳۶ ، سورهٔ ۲۹ : ۵۷ ، سورهٔ ۳:۱۸۲ وعبرانیان۹ : ۲۷ ، ۲ : ۹ و متی ۱۶ : ۲۸) مسلماً نمونه‌ای از امثال قدیم سامی و گفته‌هائیست که بنزد عبریان و عربان معروف بوده است . هم‌آهنگی انجیل متی با سوره‌های مکی نسبةً بیشتر است. معجزاتی که بدوران طفولیت‌مسیح منسوب شده ، چون سخن گفتن در گهواره (سورهٔ ۳ : ۴۳) و مرغ گلی ساختن (سورهٔ ۳ : ۴۳) در بعضی انجیلها که‌مسیحیان درصحت آن تردید میکنند ، وازجمله «انجیل‌طفولیت»، سابقه دارد . تنها در یك جا ، ضمن وصف بهشت و جهنم ، با مندرجـات کتب مقدس پارسیان شباهت وتوافقی هست ، واین وصفها گوئی با قلمی آغشته برنگهای‌محسوس و واقعی مرتسم شده است (سورهٔ ۵۶ : ۸ ـ ۵۶) ونظیر آن در کتابهای اخیرپارسیان نیز هست ، و بعید نیست که موزائیك‌ها یا نقاشیهای مسیحیان که باغهای بهشت را مجسم میکرد وفرشتگان را بصورت زنان و مردان جوان تصویر مینمود الهام گرفته باشد . *

قرآن ازهمهٔ کتابهائی که عصرجدیدی را بنیاد کرده‌اند تازه‌تراست ، معذلك عرصهٔ انتشارآن از هر کتاب مدون دیگر فوق العاده دامنه‌دارتر است، زیرا علاوه براینکه درعبادت بکار میرود ، کتاب درسی نیزهست وعملا هرمسلمانی قرائت عربی را ازآن میآموزد. بجزترجمهٔ رسمی ترکی ، ترجمه‌های قابل‌اعتمادی که ازطرف مسلمانان شده باشد بزبانهای بیگانه نیست ؛ ولی ترجمه‌های عادی بسیار هست کـه مسلمانان بزبانهای مختلف ، ازجمله فارسی وبنگالی و اردو ومارتی (زبان‌مهاراتا) و جاوی و چینی زیر سطور قرآن نوشته‌اند. شمارهٔ زبانهائی که قرآن بدان ترجمه شده است جمعاً از چهل بیشتر است[1]. برای تعیین کلمات قرآن که ۷۷۹۳۴ است ،

---

* توضیحاتی را که در مقدمه میآوریم ببینید.(مترجم).

۱ـ نخستین‌ترجمهٔ قرآن بزبان بیگانه ، ترجمهٔ لاتینی‌بود که درحدود ۱۱۴۱ میلادی به سرپرستی پطرس اسقف کلنی به وسیلهٔ سه تن از علمای مسیحی ویکتن عرب صورت گرفت .

و آیات آن که ۶۲۳۶ است و حتی حروف آن که ۳۲۳۶۲ است[1] کوشش فوق‌العاده شده است . احترام فراوان کتاب اسلام از آنجااست که آنرا «کلمهٔ ازلی»[2] میشمارند که انعکاس نظریهٔ «کلمه» است ؛ و ناپاك نبایدآنرالمس کند. بروزگار ما نیز این منظره‌ای بسیار عادیست که مسلمانی پاره‌کاغذی را از خیابان برگیرد وبدقت بپیچد و برخنهٔ دیواری نهد ، مبادا نام خدا برآن ثبت باشد .

کلمهٔ قرآن بمعنی قرائت یا مذاکره یا گفتار است . این کتاب ، کـه خود آوازی زنده و نیرومند است ، باید به صوت بلند خوانده شود ، وبرای اینکه ارزش کامل آن درك شود بایدآن را به زبان اصلی شنید . قسمت اعظم قوت آن درفاصله‌ها و بلاغت وتجوید وحالات خاص آن است که بهیچ ترجمه‌ای درنمیآید . متن قرآن بقدرچهارپنجم ترجمهٔ عربی عهد جدید است . نفوذ دینی قرآن ازاینجهت که قانون اساسی اسلام است و در مسائل معنوی واخلاقی کلمهٔ نهائی از اوست ، فقط قسمتی از اهمیت بی‌حساب آنست. علم اصول دین وفقه وعلوم دیگر که مسلمانان‌همه را جلوهٔ یك چیزمیدانند قرآن را بصورت‌یك مرجع مختصرعلمی ویك کتاب درسی درآورده که اوراق آن همهٔ‌علوم مختلف راشامل‌است. درمدرسهٔ الازهر که بزرگترین‌دانشگاه

قصد اسقف مذکور رد عقاید دینی مسلمانان بود . نخستین تـرجمهٔ انگلیسی بسال ۱۶۴۹ درلندن زیرعنوان « قرآن‌محمد ، برای‌کسانی‌که بخواهند اباطیل ترکان را بشناسند » انتشار یافت‌که ازترجمهٔ فرانسه سیور دو ریرگرفته شده بود ؛ ترجمهٔ انگلیسی سیل (۱۷۳۴) که از اصل عربی انجام شده است در حقیقت شرح وبسط ترجمهٔ لاتینی ماراچی است‌که بسال ۱۶۹۸ انجام شد . رود ویل بسال ۱۸۶۱ سوره‌ها را بترتیب نزول مرتب‌کرد و با ترجمه‌ای انتشار داد . پالمر(۱۸۰۸)کوشش کردکه محیط شرقی‌آنرا ضمن ترجمه حفظ‌کند. ترجمهٔ رود ویل و پالمر تا حدی تحت نفوذ ترجمهٔ سیل است . توفیق مارمادوك پیکتال درکار ترجمهٔ قرآن بویژه قابل توجه است (۱۹۳۰) . ریچارد بل بسال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ کوشید تا ترتیب سوره‌ها را بصورت اول برگرداند. قدیم‌ترین متن عربی قرآن که دراروپا چاپ شده بسال ۱۴۸۵ و ۱۴۹۹ در ونیز بوسیلهٔ الکساندرو دو پاگانینی بود .

۱ـ شماره‌های دیگری نیز برای‌آن قائل شده‌اند .

۲ـ یوحنا ۱ : ۱ و امثال ۸ : ۲۲-۳۰ را ببینید .

اسلامی جهان است قرآن اساس همهٔ مواد برنامه است . اگر بیاد بیاوریم که فقط ببرکت قرآن این معجز تاریخ صورت گرفت که لهجه‌های مختلف اقوام عرب‌زبان یکی شد و مانند لهجه‌های رومی بصورت زبانهای مستقل در نیامد ، میتوانیم میزان نفوذ ادبی آنرا بدانیم . بروزگار ما که عراقیها درکار تفاهم با مراکشیان بزحمت دچارانند ، فهم زبان مکتوب برای آنان آسان است زیرا در عراق و مراکش چون شام وعربستان ومصر، زبان عربی فصیح چنانکه درقرآن‌هست بدقت پیروی میشود. بدوران‌محمد(ص)یك کتاب نثرعربی‌نبود که آنرابمقام اول‌توان برد. بدینجهت قرآن قدیمترین کتاب عرب است و از دوران اول تاکنون نمونه‌ایست که در نثرنویسی از آن سرمشق میگیرند . زبان قرآن آهنگ دارد و در اوج بلاغت‌است اما شعرنیست. نثر موزون قرآن نمونه‌ایست که تقریباً هر نویسندهٔ سنت‌دوست عرب برای تتبع آن کوشش میکند .

فصل دهم

اسلام دین تسلیم شدن

بارادهٔ خداست

از سه دیانت یکتاپرستی که بوسیلهٔ اقوام سامی پدیدآمده است ، اسلامی که در قرآن هست از همه ممتازتر است ؛ ولی قرابت اسلام با اصول دین یهود که به تورات هست از قرابت مسیحیت انجیل با دین یهود بیشتر است ، معذلك مسلمانی به این هر دو دین یکتاپرستی شباهت نزدیك دارد ، تا آنجا که در قرون وسطی به پندار بسیاری ازمسیحیان اروپا وشرق ، یك فرقهٔ مسیحی انشعابی بشمارمیرفته است نه دین مستقل با امتیازات خاص .

اسلام بدوران تکامل، اول یك سازمان اعتقادی مستقل با مشخصاتی روشن‌بود و کعبه و قریش از جمله عوامل مؤثر این روش تازه بودند .

دانشوران مسلمان هنگام بحث از اصول دین خود میان ایمان (اعتقاددینی) و عبادات (واجبات عملی دینی) و احسان (کار خیر) فرق میکنند وهمهٔ این چیزها

در دین نهفته است[۱] و دین درست بنزد خدا فقط اسلام است[۲].

قواعد دینی و اعتقادات

اقتضای ایمان ، اعتقاد بخدا وملائکه وپیمبران وی و روز رستاخیز است . نخستین و بزرگترین اساس ایمان شهادت لااله‌الاالله است . ایمان ادراك این فکر است که خدا از همه چیز برتر است. بحق باید گفت که هفتاد درصد عقیدهٔ اسلام دربارهٔ خداست ؛ که اوخدای یکتای‌حق‌است. نکوترین تعبیر دربارهٔ اقراربه یکتائی خدا بسورهٔ۱۲ آمده وخدا حق ، والای‌ازلی، آفریدگار (سورهٔ ۱۶ : ۳-۱۷ و ۲ : ۲۷-۲۸)، عالم برهمه چیز ، قادر برهمه چیز (۱۳ : ۹-۱۷ و ۶ : ۵۹-۶۲ و ۲ : ۱۰۰-۱۰۱ و ۳ : ۲۵-۲۷) ، موجود بخود است (۲۵۶:۲ و۳ : ۱) و نامهای وی[۳] ۹۹ وشمارصفات وی نیزچنین‌است . سبحهٔ مسلمانی از ۹۹ دانه بشمار نامهای خداوند درست میشود . از صفات خدا آنچه نشان محبت ومهربانی است درقبال‌صفاتی که‌نشان‌قوت‌وجلال است‌ناچیزاست (سورهٔ۵۹:۲۲-۲۴)، اسلام دین فرمانبری و تسلیم شدن بارادهٔ خداست (سورهٔ ۵۵ : ۶۵ و ۶ : ۱۲۵ و ۴۹ : ۱۴) . اطاعت‌ابراهیم و فرزندش در قبال امتحان بزرگ قربان‌کردن فرزند، با فعل اسلم تعبیر شده (سورهٔ ۳۷ : ۱۰۳) و واضح است که همین سابقه در اشتقاق نام اسلام برای دین نو اثر داشته است[۴].

راز قوت دین اسلام در این یکتاپرستی ساده و نرمش ناپذیر و ایمان پرشور بیك موجود والا که دیدگان ادراك آن نکند ، نهفته است ؛ و مسلمانان روح قناعت و تسلیمی دارند که درپیروان عقاید دیگر نیست . درممالك اسلامی حادثهٔ خودکشی

۱- شهرستانی: « الملل والنحل »،چاپ‌کیوریتون (لندن،۱۸۴۲-۶) ، ص ۲۷ .

۲- قرآن ۳ : ۱۷ .

۳- غزالی ، المقصدالاسنی ، چاپ دوم ، قاهره۱۳۲۴ ، ص ۱۲ ببعد؛ بغوی،مصابیح، ج ۱ ، ص ۹۶-۹۷ .

۴-C.C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York,1933), pp. 90, 102 *seq.*

کمتر رخ میدهد .

بنا بـه دومین اصل مسلمانی محمد (ص) فرستادهٔ خـدا (سـورهٔ ۷ : ۱۵۷ و ٤۸ : ۹۲) وپیمبر او (۷ : ۱۵٦ و۱۵۸) و بیم رسان قوم خویش (سورهٔ۳۵:۲۲) و حلقهٔ آخر از سلسلهٔ طولانی پیمبران وخاتم ایشان (۳۳ : ٤۰) ، وبنابراین اعظم پیمبران است. درنظام قرآنی اسلام، محمد (ص) بشری بشمار است کـه تنها معجز وی قرآن است[1]، ولی بموجب روایات و اعتقادات عامه و عقاید، رایج محیطی پرازقدس در اطراف وی بوده است .

دین وی از اساس ، یك دین عملی است که از منبعی مجرب و دانا مایه گرفته و برای وصول بهدفهای عالی و ناممکن نمیکوشد . پیچیدگی وتناقض در اعتقادات آن نیست. اسرار نامفهوم ندارد، سازمان ومقام و رسوم وآداب «پاپی» پدید نیاورده است . وقرآن کلام خداست (سورهٔ ۹ : ٦ و٤۸ : ۱۵را با سورهٔ ٦:۱۱٤-۱۱۵مقایسه کنید) ومتضمن آخرین وحی اوست که پس ازآن وحی نیست (سورهٔ۱۷:۱۷۰-۱۷۸ و ۹۷ : ۱ و ٤٤ : ۲ و ۲۸ : ۵۱ و ٤٦ : ۱۱) و ازلی و نامخلوق است . واین نکته چنان بدقت رعایت میشود که هرجا چیزی ازقرآن اقتباس کنند عبارت «خدای متعال فرمود » را جلو آن میآورند. کلمات و وضوح مطالب واسلوب لغوی آن کاملا مطابق اصل ازلی و معادل متن موجود درآسمان است (سورهٔ ٥٦ : ۷٦-۷۹ و ۸۵ : ۲۱-۲۲) واعظم معجزات است که اگرانس وجن فراهم آیند که نظیر آن بیارند هرگز نتوانند (۱۷ : ۹۰) .

اما دربارهٔ احوال ملائکه Angelology ، اسلام برای جبریل مقام اول را

۱ـ روانی و هم‌آهنگی و نظم و زیبائی عبارات قرآن مهمترین نشانه‌های اعجازاست. قرآن ۱۳:۲۷-۳۰ و ۱۷:۸۷-۹٦ . ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء والنحل ، ج ۳ ، (قاهره،۱۳٤۷) ، ص۱۰-۱٤ بسیوطی، الاتقان فی‌علوم‌القرآن، (چاپ قاهره،۱۹۲۵) ، ج۲، ص ۱۱٦-۱۲۵ .

قائل است که حامل وحی است (سورهٔ ۲ : ۹۱)[1] و هم روح‌القدس (سورهٔ ۱۶: ۱۰۴ و ۲ : ۸۱) و روح امین است (سورهٔ ۲۶ : ۱۹۳) و اوازاینجهت که فرستادهٔ خدائی والاست چیزی نظیر هرمس در میتولوژی یونانی است . *

گناه یا اخلاقی است یا مخالف رسوم دین‌است. تنها گناهی که آمرزش ندارد شرك یا انباز کردن خدایان دیگربا یکتای حق‌است (٤ : ۵۱ و ۱۱۶) . شرك بخدا از همه چیز بنزد محمد (ص) منفورتر بود . درسوره‌های مدنی پیوسته مشرکان را از روز رستاخیز بیم میداد (سورهٔ ۲۸ : ۶۲ وبعد و سورهٔ ۲۱ : ۹۸ وبعد).محتملامحمد (ص) اهل کتاب[2]، یعنی یهود و نصاری را بشمار مشرکان نمیبرده است اما بعضی مفسران سورهٔ ۹۸ : ۵ نظری‌مخالف‌این دارند.**

مؤثرترین قسمتهای قرآن آیاتی است که مربوط به‌آخرت است . یك سورهٔ کامل(۷۵) بعنوان «قیامت» هست که ضمن اشارات مکرربه « روزجزا » (۱۵:۳۵-۳۶ و ۸۲ : ۱۷-۱۸) ، روز رستاخیز(سورهٔ ۲۳ : ۵ و ۳۰ : ۵۶) ، آن روز(۲٤:۲٤-۲۵

۱ــ تنها متنی که صریح میگوید جبریل واسطهٔ وحی است در همین سوره است، با سورهٔ ۸۱:۱۹-۲۰ و ۵۳ : ۵-۷ مقایسه کنید .

* البته بنظر مؤلف (مترجم عربی) . توضیحاتی را که در مقدمه میآوریم به بینید (مترجم) .

۲- H. Lammens, *L'Islam: croyances et institutions* (Beirut, 1926), p. 62, l. 17, and p. 219, l. 7.

** تنهامحتمل‌نیست و بلکه قطعی است و نص قرآن و سیرهٔ مستمر و روایات معتبر و متون فقه اسلامی همه حاکی از این است‌که اهل‌کتاب از لحاظ حدود و حقوق ما بین مسلمان و مشرکند ، حتی در دوران اول مدنی ، در بعضی ازآیات برای یهود ونصاری‌که مؤمن خدا باشند وکار نیکوکنند امتیاز مؤمنان راآورده‌که « لاخوف علیهم ولاهم یحزنون » بخصوص‌نسبت بدین مسیح شاید از لحاظ اعتدال مسیحیان‌که در تحریکات علنی برضد مسلمانان اول شرکت نداشتند یاکمتر داشتند ملایمت و رأفت بیشتری هست و قرآن صریحاً از حق‌جوئی‌کشیشان و رهبانان تمجید میکند . و معلوم نیست منظور مؤلف از این مفسران‌که برخلاف‌کتاب و سنت و سیرهٔ سلف و روش جاری ، اهل‌کتاب را مشرك پنداشته‌اندکیانند. (مترجم).

و ۳۱ : ۳۲) ، «ساعة» (سورهٔ ۱۵ : ۸۵ و ۱۸ : ۲۰) ، «حاقة» (سورهٔ ۶۹ : ۱-۲) زندگی دیگر را تأیید میکند ؛ و زندگی دیگر آنطور که قرآن تصویر میکند باعذاب بدنی و خوشیهای طبیعی که در آن هست مستلزم معاد جسمانی است .

ارکان پنجگانه

عبادت مسلمانان در اعمالی که بعنوان ارکان پنجگانهٔ اسلام معروف است خلاصه میشود :

۱. شهادت

یعنی گفتن « لااله‌الاالله محمدرسول‌الله » است. این نخستین کلمه‌ایست که بگوش نوزاد مسلمان میخورد وهم آخرین کلمه‌ایست که برسرقبر او ادا میشود ، و میان این دو مرحله هیچ سخنی بیشتر از آن تکرار نمیشود . در دعوت نماز که مؤذنان روزی چند بار از بالای گلدسته‌ها تکرار میکنند ، نیز همین کلمات هست . بطور کلی اسلام به همین اعتراف زبانی اکتفا میکرد و هر کس که این عبارت را بزبان میآورد اسماً ازمسلمانان بود .

۲. نماز

مسلمان مؤمن باید هرشبانه روز پنج نوبت[1] رو بمکه بایستد و نماز مقرر را انجام دهد. نماز رکن دوم از ارکان اسلام است. اگر انسان میتوانست درآسمان چنان پرواز کند که دنیای اسلام را در یکی از اوقات نماز(با صرفنظراز اختلافات حاصل ازطول‌وعرض جغرافیائی) ازنظر بگذراند، میدید که نمازگزاران درنقاط مختلف جهان دایره‌های مفروض متحدالمرکزی تشکیل‌میدهند که قطر آن از کعبهٔ مکه میگذرد ومساحت عظیمی‌را که پیوسته درحال گسترش است ازسیرالیون تاکانتون و از تو بولسك تاکاپ میپوشاند .

کلمهٔ صلوة (یعنی نماز) را چنانکه از املای عربی آن نیزمعلوم است ، از اصل آرامی گرفته‌اند . اگرپیش ازاسلام نمازی بوده قطعاً کاری نامرتب بوده وتابع قانون خاص نبوده است گرچه دربعضی از سوره‌های اولی (۱۵:۸۷) ازترغیب نماز سخن هست وشرایط آن دربعضی سوره‌های مکی یاد شده (۱۱۶:۱۷ و۸۰:۱۷-۸۱ و

۱ــ صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا .

۳۰:۱۶-۱۷) معذلك نماز، با آداب مخصوص واوقات منظم وتعیین پنج نوبت جداگانه بهر روز ، با مقدماتی که از طهارت شرعی و نظافت خاص بایسته است (سورهٔ۲:۲۳۹ و ۲٤ : ۵۷[1] و ٤ : ٤٦ و ۵ : ۸-۹) فقط بدوران مدنی مقرر شده است . نماز وسطی (۲ : ۲۳۹)آخرین نمازی بوده است که بنمازها افزوده شده . شمار پنج نماز طبق روایت بخاری[2] قراری بوده است که پس از گفتگو وبحث بدان رسیده‌اند ، زیراخدا بشب معراج (سورهٔ ۱۷: ۱)**هنگامی‌که محمد (ص) درآسمان هفتم بودپنجاه نماز براو** مقرر داشته بود . ازسورهٔ ٤ : ٤٦ معلوم میشود که تحدید شرابخواری ، وبعداًتحریم آن ، در اصل از اینجهت‌بوده است که میبایست مراقبت کنند تا فریضهٔ مقدس بحال فراغت و دور ازآشفتگی‌های ناروا که مانع ادای شایستهٔ آن توانست‌شد انجام گیرد.

نماز واجب رسمی، عملیست با قواعد خاص که همگان بیك صورت با قیام و سجود و استقبال قبله ، کـه از شرایط آنست ، **انجام میدهند** . نمازگزار باید بحال طهارت شرعی باشد و زبان ملی او هرچه باشد میبایست نمازرا بزبان عربی ادا کند. نماز با اعمال‌خاص‌مربوط به‌آن ، تنها تضرع ودعا[3] به پیشگاه خدا نیست بلکه‌بیشتر و بالاتر ازآن ذکر نام خداست (سورهٔ ٦۲ : ۹-۱۰ و سورهٔ ۸ : ٤۷). مسلمان‌مؤمن فاتحهٔ سادهٔ معمولی و پرمعنی راکه بیشتر نظیر « صلاة رب » است روزانه در حدود بیست بار تکرار میکند و بهمین جهت از همهٔ عباراتی که انسان بزبان میراند بیشتر تکرار میشود . نماز اختیاری که هنگام شب میگزارند (تهجد ، سورهٔ ۱۷ : ۸۱ و ۵۰ : ۳۸-۳۹) موجب ثواب اضافی میشود و گزاردن آن مستحب بشمار میرود .

نماز ظهر روز جمعه تنها نماز جماعتی است (سورهٔ ٦۲ : ۹ و ۵ :٦۳) کـه

۱- مزامیر ۵۵-۱۷ را ببینید .

۲- صحیح، ج ۱، ص ۸۵ و بعد ؛ مقایسه‌کنید با سفر تکوین ۱۸ : ۲۳-۳۳ .

۳- دعا راکه نیایش خاص است و فرد بدون تقید به وضو وشرایط معین میتواندانجام دهد با نماز عادی خلط نبایدکرد که صلوة هم در لغت دعاست اما دعای مقید بحال و شرایط مخصوص .

ادای آن بر هر مرد بالغ واجب است . در بعضی مسجدها برای زنان نیز مکانی خاص هست . از امتیازات نماز جمعه خطبه‌ای بود که امام میخواند ، آنگاه به‌نیابت از رئیس دولت با مردم نماز میکرد ، این نماز عمومی درمعابد یهود نیز مانند دارد ، ولی اسلام در مراحل بعدی پیشرفت خود در این مورد از نماز روزشنبه مسیحیان اثر گرفته‌است. هیچیك از عبارات عمومی بشکوه و سادگی چون این نماز جماعت نیست که نماز-گزاران با قامت راست و بصف های منظم بمسجد ایستاده حرکات امـام را با دقت و احترام پیروی میکنند و حقاً دیدارشان در بیننده اثری بزرگ دارد. این نماز جماعت، مانند یك وسیلهٔ انضباط ، در دل فرزندان صحرا که بسیار مغرور و خودپسند بودند اثری فوق‌العاده داشت . احساس مساوات اجتماعی و درك مصالح عمومی و توجه بیك هدف را در ایشان پرورش داد ، و نیز فکر برادری را که دین محمد (ص) از لحاظ نظری بجای روابط نسبی نهاده بود در اجتماع مؤمنان تقویت کرد. بدینسان زمین نماز برای مسلمانان نخستین میدان تمرین بود .

۳. زکات زکات در آغاز کار ، یك عمل اختیاری بود که هر که میخواست میداد و غالباً مرادف تقوی بشمار میرفت (سورهٔ ۲ : ۲۱۶-۲۱۷ ، ۲۶۳ - ۲۶۹ ، و۲۷۳ ، ۲۷۵) پس از آن بصورت یك عوارض اجباری در آمد که از دارائی و از جمله طلا و نقره و حیوانات و غله و میوه و کالا دریافت میشد . در قرآن (سورهٔ ۹ : ۵، و ۲ : ۴۰ و ۷۷ و غیره) زکات را با صلات یکجا میآورد . دولت اسلام در آغاز کار زکات را بوسیلهٔ کارمندان رسمی میگرفت و امور آن درخزانهٔ مرکزی منظم میشد و اعانهٔ فقیران و بنای مساجد ومخارج دولت از آنجا بود (سورهٔ ۹: ۶۰) . کلمهٔ زکات را از آرامی گرفته‌اند و معنی آن ازصدقه محدودتر است ، زیرا هر پرداخت اختیاری بطور کلی صدقه است . در حقیقت زکات یك نظم قومی بود که بموجب آن صدقه از مالداران فراهم وبین دیگر مسلمانان توزیع میشد ، و اساس آن با عشوری که بکفتهٔ

پلینی[۱] عربان جنوب میبایست پیش‌ازفروش ادویه بخدایان‌خودتقدیم کنند، هم‌آهنگ است . مقدار آن متفاوت است و نسبت باوضاع مختلف ازطرف علمای فقه تعیین شده؛ ولی بطور کلی بمیزان۲/۵٪ ازدارائی میرسید . حتی مستمری سربازان‌هم ازپرداخت زکات معاف نبود . ازآن پس که دولت کاملا مسلمان ازمیان رفت ، پرداخت زکات بوجدان‌مسلمانان واگذار شد . زکات رکن‌سوم اسلام است .

۴. روزه روزه بمنظور کفارهٔ گناهان، درسوره‌های مدنی چند بار مقرر شده است (سورهٔ ۵۸ : ۵ و سورهٔ ۱۹ : ۲۷ و سورهٔ ٤ : ۹٤ و سورهٔ ۲ : ۱۹۲) ؛ اما ماه رمضان بعنوان ماه خاص روزه فقط یکبار یاد شده (سورهٔ ۲ : ۱۷۹-۱۸۱) واین ماه خاص روزه ، که گویا بدوران‌پیش ازاسلام نیزمقدس‌بوده است ، ازاینجهت امتیاز یافت که نخستین آیه‌های قرآن دراثنای‌آن نزول یافت (سورهٔ ۲ : ۱۸۱) ؛ و هم فتح بدر درآن‌ماه بود . بماه رمضان باید ازصبحگاه تا غروب‌آفتاب ازخوردن و نوشیدن باز ایستاد . در روزگار ما شواهدی از اعمال خشونت‌آمیز دولت و مردم برضدمسلمانانی که در دیاراسلام روزه نداشته‌اند کمیاب نیست .

دلیلی بدست نداریم که بروزگار پیش از اسلام ، در عربستان بت پرست ، روزه معمول بوده باشد ؛ ولی طبعاً این روش میان مسیحیان و یهودیان‌کاملا معروف بوده است . ابن‌هشام[۲] گوید که از جملهٔ عادات قرشیان در جاهلیت این بود که‌سالی یکماه بکوه حرا با تحنث سر میکردند . در مدینه ، پیش ازآنکه روزه مقررشود ، محمد (ص) روز دهم ماه محرم (عاشورا) را خاص روزه داشت و این بنزد یهودان نیزمعمول بود[۳] . درسوره‌های مکی نام روزه فقط یکبار آمده ومعنی آن چنانکه‌مفهوم میشود « سکوت » است .

۱- Bk. XII,ch. 32.

۲- سیرةالرسول ، ص ۱۵۱-۱۵۲ .

۳- بخاری ، ج ۲ ، ص ۲۰۸ ؛ سفرلاویان ۱٦-۲۹ .

۵. حج حج (سورهٔ ۳ : ۹۱ و سورهٔ ۲ : ۱۹۲-۱۹۶ وسورهٔ ۵:۱-۲ و۹۶) پنجمین وآخرین رکن اسلام است ، وآن چنانست که هر مسلمان ، مرد یا زن که مکنت رفتن داشته باشد باید در وقت معین زیارت مکهٔ مقدس را انجام دهد. «عمره» حج کوچك است وهر کس میتواند هروقت که بخواهد بانجام آن قیام کند. حج گزاران بااحرام بسرزمین مقدس وارد میشوند، یعنی پوشش ندوخته بتن دارند و هفت بار بدور کعبه طواف میکنند و هفت بار میان کوه صفا که نزدیك مکه است و مروه که کوه مقابل آنست میدوند[۱]؛ و عملا حج با رفتن بسوی عرفه[۲] در روز هفتم تا هشتم ذیحجه . آغاز میشود و در دو مکان مقدس دور از عرفه یعنی مزدلفه و منی، وقوفی میشود ودر راه بسوی وادی منی ، درجمرةالعقبه ، رمی جمرات میکنند ، وبا قربان شتر یا گوسفند یا هر حیوان‌اهلی شاخدار دیگر در منی (قرآن۲۲:۳۴-۳۷)، که همیشه بروز دهم ذیحجه انجام میشود و در همهٔ جهان اسلام این روزرا بنام عید قربان جشن‌میگیرند، مراسم حج پایان‌میپذیرد وازپس تراشیدن سراحرام‌میگزارند و لباس « حل » بتن میکنند ، حج گزاربایدبهمهٔ مدت احرام بجزقیودی که معمولا هنگام روزهٔ رمضان رعایت میشود ، چون خودداری از روابط جنسی ، قواعد خاص دیگری راکه خونریزی و شکار و کندن گیاهان را منع کرده ، بدقت پیروی کند .

زیارت مکانهای مقدس یك رسم قدیم‌سامی‌است[۳] که یادگارآن تا ایام عهدقدیم بجا بود (خروج ۲۳ : ۱۴،۱۷ و ۳۴ : ۲۲ - ۲۳ و سموئیل اول ۱ : ۳) و شایداصل

۱- بنا بر روایت ، مسلمانان این دویدن را بیاد هاجر میکنندکه هفت بار میان این دوکوه بجستجوی‌آب برای فرزند تشنه‌کام خود دوید .

۲- عرفه دره است وکوه نزدیك‌آنرا چنانکه رفعت در مرآةالحرمین، ج ۱، ص ۴۴ آورده ، عرفات‌گویند اما معمولا دوکلمه را بجای یکدیگر بکار میبرند .

۳- W. Robertson Smith, *Lectures on the Religion of the Semites*, 3rd ed. by S. A. Cook (London, 1927), pp. 80, 276.

آن از رسوم آفتاب‌پرستان آمده است که بهنگام اعتدال‌پائیزی ضمن جشنها ، گرمای سخت را وداع گفته «قزح» خدای رعد و حاصلخیزی را استقبال میکرده‌اند. بدوران پیش از اسلام از پس سالبازارهائی که در عربستان شمالی بود ، بماه ذیحجه زیارت کعبه و عرفه انجام میشد . بسال هفتم هجری محمد(ص) آن قسمت از رسوم قدیم حج را که مربوط بکعبه و عرفه بود مقرر کرد . مهمترین چیزی که از میراث عظیم دوران پیش در اسلام هست همین است . رفعت گوید[1] که بروزگارما وقتی که بدوی بدور کعبه طواف میکند بعربی عامی این کلمات را تکرار میکند « ای صاحبخانه ببین که من آمده‌ام ، مگوئی که من نیامده‌ام ؛ مرا وپدرم را بیامرز، حتی اگردلت نخواهد ، برخلاف‌خواهش دلت چنین کن ، زیرا می‌بینی که بزیارت توآمده وحج گزارده‌ام[2]. »

کاروانهای حج از افریقای میانه ، ازسنگال و لیبریا و نیجریا ، پیوسته‌بسوی شرق میگذرد و در راه بشمار و طول فزون میشود . حج گزاران پیاده و بر شتر میروند . بیشترشان مردند اما زنان وکودکان نیز همراهند . با دادوستد و احیاناً سؤال راه خود را بسوی مکه و مدینهٔ منوره دنبال میکنند . گاه میشود که کسانی بکنار راه جان میدهند و جزو شهیدان بشمار میروند و کسانی که سرانجام به‌بندری برساحل غربی دریای سرخ توانند رسید کشتیهای بادبانی عرب آنها را میبرد . چهار کاروان بزرگ حج آنهاست که از یمن و عراق و شام و مصرمیآید . رسم چنان است

۱ــ مرآة‌الحرمین ، ج ۱ ، ص ۳۵ .

۲ــ در همان کتاب (ج ۱ ، ص ۳۵) هست که مؤلف‌شنیده است که یکی از زنان‌بدوی خطاب‌بکعبه میگفت : « ای لیلا خاتون ، اگربه‌ولایت ما باران بیاوری وخیر و برکت‌فراوان پیداشود ، یك‌کوزهٔ روغن برایت می‌آورم تا مویت‌را باآن چرب‌کنی . » و زن بدوی دیگری از او پرسید : « راستی روغن برایش میآوری ؟ » ، گفت : « هیس ،گولش میزنم ، وقتی که باران‌آورد چیزی به او نخواهم داد . »

که هریك از این کشورها هـرسال پیشاپیش کاروان‌محملی‌میفرستند که‌نشان اعتبار آن کشور است . محمل تخت روانی است بکمال زیبائی وشکوه که برشتری میبرند وکسی درآن نمی‌نشیند . از قرن سیزدهم امیران مسلمان که میخواسته‌اند استقلال خویش را خاطرنشان کنند و هم ادعای حمایت ازمکانهای مقدس‌را تأیید کنند ، این محمل‌ها را میفرستاده‌اند. بنابرروایت رایج ، فکرارسال محمل را باوائل قرن‌هفتم هجری شجرةالدر ، که همسر یکی ازآخرین پادشاهان ایوبی بود ابداع کرد . اما در بسیاری منابع پیش از این تاریخ[1] مطالبی هست که معلوم میدارد که حاکم اموی عراق، حجاج معروف (متوفی۹٦ ه) نخستین کس بود که این‌رسم را پدیدآورده بهرحال چه این روایت درست باشد و چه‌آن ، واضح است که بیبرس مملوك (٦٥۹-٦۷٦ ه) بمناسبت محمل فرستادن جشن گرفت و عید خاص بپا کرد و از ایام او این رسم قواعد ثابت یافت[2]. درسالهای اخیرفقط‌کاروان شام را بشکوه و رونق باکاروان مصرهمسنگ‌میتوان کرد. درفاصلهٔ‌جنگ‌جهانگیراول‌ودوم ، معدل‌سالانهٔ حج‌گزاران ۱۷۲۰۰۰ کس بوده است . آمار رسمی ، تعداد حج‌گزاران سال ۱۹۵۸ را ٦۲۰۲۸۰ نفر نشان میدهد . در سال ۱۹۵۷ این شماره بیك ملیون رسید و گروهی که از مصر و پاکستان‌آمده بود از همه بیشتر بود . پیش ازآنکه به وجود معادن نفت در حجاز

۱ــ ابن قتیبه ، المعارف ، ص ۲۷٤ ؛ یاقوت ، معجم‌البلدان، ج٤، ص۸۸٦ ، س٦؛ ابن رسته ، ص ۱۹۲ ؛ سیوطی ، الکنزالمدفون، چاپ بولاق ۱۲۸۸ ، ص ٦۸ .

۲ــ سیوطی، حسن‌المحاضره، ج۲، ص۷٤؛ مقایسه کنید بامقریزی، المواعظ‌والاعتبار، چاپ گاستن‌فییت ، قاهره ۱۹۲۲، ج ۳ ، ص۳۰۰ ؛ السلوك‌فی‌معرفةالملوك، شاید محمل و مرکوب رواله و تابوت عهد از یك رشتهٔ سامی قدیم باشد .

M. Quatremère, *Histoire des sultans mamlouks de l'Égypte* (Paris, 1845), vol. I (pt. 1.) pp. 149-150.

پی برده شود ، آمدن زائـران از نقاط مختلف جهان ، مهمترین منبع درآمد این کشور بود .

از روزگاران قدیم ، رسم حج بزرگترین نیروی وحدت‌زای اسلام ومؤثرترین وسیلهٔ ارتباط عمومی مؤمنان بوده و هست . حج هر مسلمان توانگر را وادار میکند که در عمر خود یکبار جهانگردی کند . تأثیر اجتماعی اینکار را در برادران مؤمن که از اقطار جهان میآیند و نیز اهمیت فوق‌العادهٔ آنرا انکار نمیتوان کـرد . حج زنگی و بربر و حبشی و ایرانی و ترك و عرب ، غنی یا فقیر و از طبقهٔ بالا و پائین فرصت میدهد که برادروار وبرابر برزمین ایمان ودین گردآیند. ازهمهٔ ادیان جهان این امتیاز خاص اسلام است کـه بیش از هر ملت دیگری در نابود ساختن فواصل نژادی ورنگی وقومی ، لااقل درحدود اجتماعات مسلمان، توفیق بدست آورده‌است. فقط یك فاصله بجاست و همانست کـه مؤمنان را از بقیهٔ مردم جهان جدا میکند . بی گفتگو اجتماعات حج درحصول این نتیجه سهم مؤثری داشته است. بعلاوه‌مراسم حج فرصتی دیگر ایجاد کرده است تا افکار و عقاید دینی میان کسانی که از مناطق دوردست میآیند و درکشورشان وسائل ارتباط جدید نیست و صدای مطبوعات قوت کافی ندارد ، منتشر شود . نهضت « سنوسی » شمال افریقا پیدایش ونخستین تبلیغات خویش را مدیون روابط وآشنائیهائیست که درموسم حج انجام گرفته است .

جهاد

اهمیت و اعتبار جهاد[1] (جنگ مقدس) (سورهٔ ۲ : ۱۸۶-۱۹۰) چنانست که لااقل یکی ازفرق اسلام ، یعنی خوارج آنرا رکن ششم از ارکان دین بشمار آورده‌اند . این توسعهٔ کم‌نظیر که اسلام را یك نیروی جهانی کرده ، از برکت جهاد پدیدآمده است . مهمترین وظیفهٔ خلیفهٔ مسلمانان این بود کـه پیوسته حایل جغرافیائی‌را که میان دارالاسلام ودارالحرب هست عقب ببرد. تقسیم‌جهان بدوقسمت

۱ــ از لحاظ نظری جنگ دنیوی در اسلام نیست .

مخالف که یکی جایگاه صلح ودیگری مقرجنگ باشد ، در نظریات کمونیستی روسیهٔ شوروی نیز نظیر دارد .

اما در روزگار جدید نسبت بجهاد در جهان اسلام توجه کمتر است ؛ زیـرا کشورهای اسلامی از هم دور افتاده و غالباً زیر نفوذ دولتهای بیگانه‌ای رفته‌اند که یا صاحب قدرت‌اند ویا احترامی دارند که رفع تسلط آنها میسر نیست. آخرین دعوتی که برای یك انقلاب جهانی بر ضد غیرمسلمانان شد همان بود کـه در پائیز سال ۱۳۲۳ ه (۱۹۱٤ م) سلطان محمد رشاد ، خلیفهٔ عثمانی کرد و نتیجهٔ آن شکست کامل بود .

یکی دیگر از نکات مهم دین ایمان داشتن به جزای خیر در برابر اعمال خیر وسزای بد درازاء اعمال بد است (سورهٔ ۹ : ۵۱ ؛ سورهٔ ۳ : ۱۳۹ ؛ سورهٔ ۳۵ : ۲) ؛ و این عامل همواره در طی قرون بر اعمال و افکار مسلمانان حاکم بوده است .

عبادتهائی که درصفحات پیش از آن سخن گفتیم ، اساس اسلام‌را تشکیل‌میدهد ولی قرآن تنها همین عبادات را مقرر نداشته است بلکه مردم را به احسان (یا کار نیك) نیز دعوت میکند . عفاف اخلاقی ، خصوصی یا عمومی ، ازجمله چیزهائیست که در جهان اسلام رنگ دینی دارد . اساس همهٔ این مسائل اینست که ارادهٔ الهی چنانکه بر محمد (ص) نازل شده حلال و حرام را معین کرده است . اگر تکامل تاریخی دین را در عربستان بنظر آریم متوجه میشویم که اسلام نخستین‌دینی است که از معتقدان خویش ایمان و اخـلاق شخصی میجوید (سورهٔ ۵۳ : ۳۹-٤۲ و سورهٔ ۳۱ : ۳۲) ودرمرحلهٔ سلوك اخلاقی قرابت دین‌را بجای خویشاوندی ورابطهٔ خون و قبیله نهاده است . اسلام ازمیان همهٔ فضائل انسانی دربارهٔ « احسان » که به‌عنوان زکات از آن یاد میکند ، تأکید خاص دارد. دربسیاری از آیه‌ها ، چون سورهٔ۲:۱۷۲

وسورهٔ ۳ : ۱۰۰ ، ۱۰۶ ، ۱۰۹ - ۱۱۱ وسورهٔ ٤ : ٤۰ وسورهٔ ۷ : ۳۱ از نکات اخلاقی کمال مطلوب اسلام سخن رفته ومیتوان آنها را با نکوترین مطالبی که دراین زمینه در توراة هست مقایسه کنید .

فصل یازدهم

دوران فتح و پیشرفت و استعمار

۱۱-٤۱ ه

خلفای راشدین

۱. ابوبکر	۱۱-۱۳ ه
۲. عمر	۱۳-۲٤ ه
۳. عثمان	۲٤-۳٦ ه
٤. علی (ع)	۳٦-٤۱ ه

مادام که محمد (ص) زنده بود ، وظایف پیمبر و قانونگذار و پیشوای دین وقاضی‌القضاة وسردارسپاه و رئیس دولت همگی دریکجا متمرکز بود ؛ ولی‌اکنون که محمد(ص)درگذشته‌بود ،چه‌کسی‌میتوانست جز وظیفهٔ معنوی رسالت ، بجانشینی او سایر این وظایف را انجام دهد؟ مسلم بود که محمد بعنوان ختم پیمبران و اعظم ایشان که رسالت نهائی را برای نژاد بشر انجام داده بود ، هرگز جانشینی نداشت.

شیعیان،علی (ع) راجانشین و وصّی پیامبر می‌دانند. (ناشر).

پیمبر فرزند پسری بجا نگذاشته بود ، بلکه فقط یك دختر ازاوماند ه بود ، که فاطمه (س) همسر علی (ع) بود . ازطرف دیگر پیشوائی عرب یا شیخی قبیله کاملا ارثی نبود ، بلکه بیشتر جنبهٔ انتخاب داشت و قدمت سن در آن رعایت میشد .

بنابراین اگرهم پسران محمد(ص)پیش از او نمرده بودند ، باز اشکال باقی بود . محمد (ص) بطور روشن جانشینی تعیین نکرده بود ، بنابراین قصهٔ خلافت قدیمترین مشکلی بود که اسلام میباید با آن روبرو شود و تا روزگار ما نیز این مشکل بجاست . در سال ۱۳٤٤ه (۱۹۲٤م) شانزده ماه پس ازسقوط سلطنت ، ترکان کمالی در قسطنطنیه خلافت عثمانی را که مظهر آن عبدالحمید دوم بود ، الغا کردند و از آن هنگام چند کنگرهٔ بزرگ اسلامی درقاهره ومکه فراهم آمده تا معلوم دارند که شایستهٔ عنوان جانشینی پیمبر کیست ؛ و هیچکدام به نتیجه نرسیده‌اند . بگفتهٔ شهرستانی[1] بهمهٔ دورانهای اسلام دربارهٔ هیچ قاعدهٔ دینی بقدر امامت (یعنی خلافت) خونریزی نشده است . همیشه چنین است وقتی که مسئلهٔ مهمی را برای اظهار نظر بر افکار عمومی عرضه دارند اختلاف حتمی است. از پس وفات محمد(ص) چند گروه معارض بپا خاست. یکی حزب مهاجران بود که بتأیید دعوی خویش میگفتند که منتسبان قبیلهٔ پیمبرند ، و نخستین کسانی بوده‌اند که دعوت او را پذیرفته‌اند . از سوی دیگر حزب انصار بود که میگفتند اگر محمد (ص) و اسلام نورا پناه نداده بودند ، هردونابود میشدند . بعدها که این دو حزب با هم یکی شد و حزب اصحاب را پدیدآورد ، آنگاه نوبت « اهل نص وتعیین » رسید که طرفدار وراثت قانونی بودند . اینان میگفتند که خدا و محمد جماعت مؤمنان را دستخوش حوادث وهوس انتخابات رها نکرده‌اند ، و ناچار کتاب و سنت این نکته را روشن کرده است که پیشوائی امت حق کیست ، وآنکه باید جانشین محمد (ص) شود چه کسیست ؛ و میگفتندعلی(ع) پسر عم و شوهر تنها دختر پیمبر که پس ازاو زنده بود ـ ویکی از دو یا سه کس که پیش ازهمه بدو ایمان آورده بودند هم او بود ـ معین شده ، واز

۱ ـ صفحهٔ ۱۲ .

حق مقدس امامت دفـاع میکردند ؛ وآخرین بار نوبت اشراف قریش بود ، یعنی امویان ، که بروزگار پیش از اسلام زمام قدرت و ثروت را بکف داشتند ، اما بعداز همه اسلام آوردند ، و بعدها خلافت را خاص خویش کردند ، و علمدار این گـروه ابوسفیان بود که تا هنگام سقوط مکه سالار مخالفان پیمبر بود .

حکومت خلفای راشدین: دوران پدر شاهی حزب اول توفیق یافت و ابوبکر پیر پرهیزکار که پدرزن پیمبر و یکی از سه یا چهار مسلمان اولی بود ، از سران جماعت بیعت گرفت . شاید این بیعت نتیجهٔ نقشهٔ قبلی بوده که میان او و عمربن خطاب و ابوعبیدهٔ جراح ، که هر سه نفرازهمان آغاز برسرنوشت اسلام نفوذداشتند، طرح شده بود . *

ابوبکر در بین خلفای راشدین ، خلیفهٔ اول است که پس ازاوعمر و بـعد عثـمان و آنگاه علی (ع) بود . بدوران ایشان هنوز پرتو زندگی پیمبر در افکار و اعمال خلفا نفوذ داشت . چهار خلیفهٔ اول همگی از صحابهٔ نزدیك و خویشاونـدان پیمبر بودند و همگی دوران خلافت را در مدینه ، که دوران اخیر دعوت اسلام در آنجا بود ، سر کردند ؛ بجز علی (ع) که کوفهٔ عراق را مرکزخلافت خود کرد .

فتح عربستان بیشتردوران خلافت ابوبکر که کوتاه بود (۶۳۲-۶۳۴م) باجنگهای معروف به «ردّه» (یعنی بازگشت) که منظور بازگشت ازدین است گذشت . از نوشتهٔ مورخان عرب معلوم است که پس از مرگ محمد (ص) سراسر عربستان بجز حجاز که باسلام گرویده وبقدرت دنیوی پیمبر تسلیم شده بود ، ازاطاعت دولت نوبرون شد وازبعضی پیمبران دروغزن محلی پیروی کرد . حقیقت اینست که بعلت بدی راهها و فقدان وسائل منظم برای نشر دعوت اسلام و کوتاهی مدتی که از بسط اسلام میگذشت ، عملا میسر نبود که در مدت زندگانی پیمبر بیشتر ازیك سوم

* این نظر پرلامانس Père Lammens مستشرق معروف فرانسوی است .
(مترجم عربی)

مردم جزیره باسلام بگروند یا بقدرت محمد تسلیم شونـد . حتی حجاز که میدان فعالیت اسلام بود فقط یك یا دوسال پیش از مرگ او رنگ اسلام گرفت. فرستادگانی که بنابرروایات آمدند تا باو اظهار اطاعت کنند نمایندهٔ همهٔ عربستان نمیتوانستند بود . اینکه میگفتند فلان قبیله مسلمان شده است ، در آنروزگار بیشتر از این معنی نمیداد که رؤسای آن قبیله و البته بزبان مسلمان شده‌اند .

بسیاری از قبایل چون اقوام یمن ویمامه وعمان از زکات دادن بمدینه دریغ کردند وبهانه‌ای که برای اینکارداشتند وفات پیمبر بود . البته حسدی که ازافزایش قدرت حجاز بدل داشتند از عوامل نهانی این بهانه بود . نیروهای قدیم که ازپیوند به یك مرکز اجتناب داشت وازامتیازات زندگی عرب بود ، از نوزنده شده وبا قوت بکار افتاده بود .

اما ابوبکر بسیار سرسخت بود و اصرار داشت کـه مخالفان بی قید و شرط تسلیم شوند ، وگرنه باید جنگ را تا لحظهٔ آخردنبال کرد[1]. خالدبن ولید قهرمان این جنگها بود و با فرماندهی او اسلام بمدت ششماه همهٔ قبایل عربستان وسطی را باطاعت آورد و به تسلیم وادار کرد . نخست قبیلهٔ طی را مطیع کرد . آنگاه دوقبیلهٔ اسد و غطفان را که پیمبری طلحه نام داشتند و مسلمانان بتحقیر نام اورا بصیغهٔ تصغیر طلیحه یعنی طلحهٔ کوچك میگفتند ، باطاعت آورد ؛ وآخر کار نوبت بنی‌حنیفه بود که در یمامه بدور پیمبرشان که در تاریخ عرب از روی استهزا نام او را مصغر کرده و مسیلمه گفته‌اند ، گرد آمده بودند . همین مسیلمه بود که مقاومتی سختتر از همه کرد . وی مصالح دین و دنیای خود را بمصالح زنی بنام سجاح ، که شاید مسیحی بوده وپیمبروکاهن بنی‌تمیم بشمارمیرفت، پیوسته وبا اوازدواج کرده بود. بنا برروایات، چهل هزار مرد بفرمان وی بود و باکمك آنها دو سپاه مسلمانان را ، پیش از آنکه خالد با سپاه سوم برسد ، درهم شکسته بود ؛ وحتی از سپاه سوم که فیروزشد ، آنقدر

۱ـ بلاذری، ص ۹٤ ، س ۱٤.

حافظ قرآن کشته شد که حفظ قرآن ودانش کتاب مجید که بیشتر در خاطرها محفوظ بود ، بخطر افتاد . لشکر کشیهای دیگر بسرداری فرماندهـان مختلف ، با نتایج متفاوت[۱] ببحرین و عمان و حضرموت و یمن ، که در آنجا اسود نامی بعنوان پیمبر شناخته‌شده بود ، رخ داد . بنابراین بیشتر جنگهای ردّه بخلاف آنچه مورخان عرب گفته‌اند برای باز آوردن مسلمانان رفته نبود، بلکه بدان منظور بود که بسیاری کسان را که تا آنوقت مسلمان نبودند بمسلمانی بیارند .

اکنون شبه جزیره ببرکت شمشیر خالد زیر پرچم ابوبکر متحد شده بود و عربستان پیش از آنکه جهان را تواند گشود ، خویشتن را گشوده بود ؛ و نیروهـای فعال این جنگهای داخلی که مدت چندماه پس از وفات پیمبر عربستان را بیك اردوگاه مسلح مبدل کرده بود ، میبایست منفذی تازه بجوید و همهٔ آن تجربه‌ها را کـه در جنگهای منظم آموخته بود در جائی بکار اندازد . روح جنگ آزمایی که میان قبایل بود و اکنون برادری عمومی اسماً همه را بهم پیوسته بود ، میبایست عرصه‌های تازه برای تجلی پیدا کند .

دو حادثهٔ بزرگی که در اواخر قرون قدیم رخ داد ، یکی مهاجرت تیوتونها بود که تفرقهٔ امپراطوری معتبر روم از آن زاد ، ودیگری فتوح عرب بود که شاهنشاهی ایران را نابود کرد و روم شرقی را از ریشه تکان داد . یکی از این دو حادثه یعنی فتوح عرب که با تصرف اسپانیا باوج رسید ، آغاز قرون وسطی بشمار میرود[۲] . اگر در ثلث اول قرن هفتم مسیحی یکی جرئت داشت و پیشگوئی میکرد که در مدتی نزدیك به ده سال یك نیروی ناشناس درعربستان که تا آنوقت وحشی خوی بود ومردم از احوال آن جز اندکی نمیدانستند ، ظهور میکند و با دو نیروی جهانی آن عصر

۱ــ بلاذری ، ص ۹۴-۱۰۷ .

۲- Henri Pirenne, *Mahomet et Charlemagne*, 7th ed. (Brussels,1935).

روبرو میشود ویکی ، یعنی شاهنشاهی ساسانی را ، درهم میشکند و بجای آن می نشیند و از دیگری ، یعنی روم شرقی ، زیباترین ولایتهایش را میرباید ، بی گفتگو دیوانه بشمار میرفت . معذلك آنچه رخ داد عیناً همین بود و عربستان خشك بیحاصل پس از وفات پیمبر چنان مینمود که بتأثیر نیروی خارق‌العاده‌ای عرصهٔ ظهور قهرمانانی شده که نظیرشان را بشمار و نوع در جای دیگر کمتر میتوان دید . آن لشکر کشیها که بفرماندهی خالد بن ولید و عمروبن عاص بعراق و ایران و شام و مصر صورت گرفت حقاً از درخشانترین لشکر کشیهائی است که در تاریخ هست و مقایسهٔ آن با جنگهای ناپلئون وهانیبال و اسکندر بسیارجالب است . ضعف وفتور دو دولت‌رقیب، یعنی دولت روم شرقی و شاهنشاهی ساسانی ، که بر اثر جنگهای فرسایندهٔ پی‌درپی حاصل شده بود ؛ مالیاتهای سنگین که باقتضای جنگ در دو امپراطوری برمردم بار شده و طبعاً دلبستگیشان را بدولت کمتر کرده بود ؛ بومی شدن قبایل عرب درشام و عراق و مخصوصاً در طول مرزهای دو کشور ؛ اختلافات کلیسای مسیحی کـه فرقهٔ مونوفیزیتی شام و مصر و فرقهٔ نسطوری عراق و ایران از آنجا بنیاد گرفت ، و آزار و زیانی کـه این دو فرقه از کلیسای ارتودوکس میدیدند ، همگی دست بهم داده ، زمینه را برای پیشرفت سریع وحیرت‌انگیز سپاه عرب آماده کرده‌بود . رومیان‌شرقی قلعه‌های مرزی را رها کرده بودند و بدان توجه نداشتند ؛ و نیز پس از آنکه سپاه روم در موته (سرزمین مواب قدیم) بر سپاه پیمبر پیروزشد (سال۸هجری) ، هرقل کمك مالی همهٔ قبایل عرب را ، کـه در جنوب بحرالمیت بر راه مدینه بغزه اقامت داشتند قطع کرد[1] . از طرف دیگر ، شامیان مقیم سوریه وفلسطین ونیزحامی نژادان مصر ، جنگجویان عرب را از فرمانروایان منفور و ستمگر بیگانه بخود نزدیکتر میشمردند. بحق توانیم گفت که بافتوح عرب شرق نزدیك کهن قدرت دیرین را باز مییافت ، زیرا مشرق بنیروی اسلام بیدار شده بود و از پس یك دوران هزار ساله که

۱- Theophanes, pp. 335-6.

زیر تسلط مغرب بود بپای خود میایستاد. بعلاوه جزیه‌ای که‌فاتحان‌جدید میخواستند از آنچه فرمانروایان قدیم می گرفتند کمتر بود ؛ و اقوام مغلوب میتوانستند مراسم دینی خود را با آزادی بیشتر انجام دهند. آنچه مربوط بخود عرب‌است این است که آنها یك قوم پرجمعیت و نیرومند بودند و بی‌اعتنائی به مرگ ، که دین نو بایشان تلقین کرده‌بود ، هیجانشان را افزوده ، ارادهٔ فتح وظفررا درضمیرشان رسوخ داده، ودلهایشان را ازشجاعت سرشار کرده‌بود. اما قسمت اعظم توفیقشان، که‌حقاًمعجزه‌ای بنظر میرسید ، از آنجا بود که یك شیوهٔ جنگی را که مناسب دشتهای باز و بی مانع آسیای غربی و شمال آفریقا بود بکار میبردند ؛ یعنی ازاسب وشتر که رومیان هرگز روش کار گرفتن از آنرا خوب نیاموخته بودند استفاده میکردند .

علل اقتصادی پیشرفت

توجیه عادی نهضت اسلام که منابع‌عربی بتکرار آن علاقه دارند این نهضت را بطور کلی و در وهلهٔ اول یك نهضت دینی میشمارد ، و اصلا بعوامل نهانی اقتصادی اعتنائی ندارد. ونظیراین نظریهٔ‌خطا، تصورمسیحیان‌است که پنداشته‌اند که عربان‌مسلمان بیکدست قرآن وبیکدست‌دیگر شمشیر داشته‌اند . بیرون ازعربستان ، خاصه‌آنجا که پای یهود ونصاری درمیان بود، پیشنهاد سومی نیز بجز قرآن و شمشیر وجود داشت ، که جنگجویان بدان علاقه داشتند وآن جزیه بود . قرآن میگفت[1]: « با کسانی که بخدا وآخرت‌ایمان ندارند وآنچه را که خدا و پیمبرش حرام کرده‌اند، حرام نمیشمارند و پیرو دین خویشند، از آن کسان که کتاب داشته‌اند ، پیکار کنید تا با حقارت جزیه بپردازند » ، و این پیشنهاد سوم بعدها بحکم ضرورت شامل زردشتیان و بت‌پرستان بربر و ترك نیزشد ، وحکم ضرورت‌جای‌قانون‌را گرفت. دعوت‌اسلام‌بجنگ‌آهنگ تازه‌ای داشت و روش ملایم‌آن برای‌جمع‌آوری‌افراد پراکنده مناسب بود وشعاری چنانکه احزاب دارند داشت ، و بی گفتگو گروههای نامتجانس‌را که هیچوقت‌اتحادی میانشان نبود پیوند

۱ــ سورهٔ ۹ : ۲۹ .

داد و نیز نیروی تازه‌ای در آنها دمید. اما بزحمت میتوان این نکات را برای توجیه فتوح اسلام کافی شمرد. این **فقط** تعصب نبود که گروههای بدوی را میکشانید، بلکه ضرورت اقتصادی نیز بود. بیشتر سپاه این فتوح از بدویانی فراهم آمده بود که از سرزمینهای خشک بدیار زیبای شمال آمده بودند، شاید آرزومندی مفرط بدرك نعمتهای بهشت از جمله عواملی بوده است که در بعضی مؤثر افتاده بود، ولی علاقه به تنعم و رفاهی که در مناطق متمدن هلال حاصلخیز وجود داشت، در گروه بیشتری اثر قویتر داشته است.

این نظریه که فتوح را با عوامل اقتصادی توجیه میکند و کیتانی Ceatani[1] و بکر Becker[2] و دیگر دانشوران باریك بین جدید استنباط کرده‌اند برای مورخان قدیم عرب کاملا ناشناس نبوده است. بلاذری که از همهٔ مورخانی که اخبار فتوح را تدوین کرده‌اند زیر کتر است گوید که ابوبکر ضمن فراهم آوردن سپاه برای جنگ شام بمردم مکه وطایف ویمن وهمهٔ عربان نجد وحجاز نامه نوشت و بجهاد دعوتشان کرد و شوق جهاد را همراه با رغبت آن غنائم که از رومیان می‌توانستند گرفت، در ایشان برانگیخت[3]. رستم، فرمانده ایرانی که مدافع کشور خویش درمقابل هجوم عرب بود، بفرستادهٔ مسلمانان چنین گفته بود «میدانم که تنگدستی وسختی معیشت شمارا باینکار وا داشته است[4].» ابوتمام در دیوان حماسه[5] شعری آورده‌است که بوضوح از این حالت تعبیر میکند و گوید «از این مهاجرت که کردی فقط بهشت نمیخواستی، بلکه نان و خرما **نیز** ترا بمهاجرت خواند.»

۱- *Annali*, vol. ii, pp. 831-61.

۲- In *Cambridge Medieval History* (New York, 1913), vol. ii, ch. xi.

۳- فتوح البلدان، ص ۱۰۷.

٤- بلاذری، ص ۲۵٦-۷.

۵- ص ۷۹۵.

پیشرفت مسلمانان آخرین مرحلهٔ فعالیتی بود که ازقرون پیش آغاز شده بود. مقصود ما نفوذ تدریجی عرب ازصحرای خشك بسرزمین مجاور، یعنی هلال حاصلخیز است . بعبارت دیگر ، این آخرین مهاجرت بزرگ سامیان بود .

مورخانی کـه فتوح اسلام را بصورت تحولات پیاپی می بینند میخواهند بما بقبولانند که این جنگها در نتیجهٔ خردمندی خلیفگان اول ، خاصه ابوبکر و عمر، طبق نقشه‌هائی که از پیش با دقت فراهم شده بود رهبری میشد . تاریخ موارد بسیار کمی را یاد میکند کـه موجدان حوادث بزرگ دانسته باشند که حوادثشان بکجا خواهد کشید . این جنگها نمیتوانست نتیجهٔ نقشهٔ مسلم قبلی باشد ، زیرا شروع این جنگها بیشتر بدان جهت بود تا روح جنگجوئی که میان قبایل وجود داشت ، اکنون که از برادر کشی ممنوع بودند ، منفذی پیدا کند ؛ ودر بیشتر موارد هدف آن دستیابی به غنیمت بود ، نه تحصیل پایگاه ثابت . اما این دستگاه جنگی و نظامی ، که بدین صورت پدید آمده بود بزودی جلوتر از آن رفت که موجدانش بر آن تسلط توانند داشت . پس از آنکه فتوحات عرب پی در پی و مکرر شد جنبش جنگجویانهٔ آنان میدان عملی وسیعتر یافت ، و تنها آنوقت بود که جنگهای منظم آغاز شد و پیدایش امپراطوری عرب که دنبالهٔ آن بود امری حتمی ومسلم شد. بنابراین وجود امپراطوری عرب بیشتر از توالی حوادث جاری بوجود آمد و نقشهٔ قبلی درپیدایش آن مؤثر نبود.

نظریهٔ دینی ، که پیشرفت اسلام را بعنایت الهی منسوب میدارد، چون تفسیری که از تاریخ یهود درعهد قدیم آمده ، یا تعلیل قرون وسطائی تاریخ مسیحیت، همگی مبنائی نادرست دارند . * اسلام را بسه معنی بکار برده‌اند . نخست ، مقصود از آن فقط یك دین بود ؛ پس از آن دولت شد و بعدها بصورت فرهنگ خاص در آمد . تفاوت اسلام با دین یهود و بودائی اینست که اسلام ، چون دین مسیح ، نفوذ خویش را با قدرت و نیز با تبلیغ بسط داد . پس از آن از دین دولتی بوجود آمد و آنچه مناطق

* توضیحاتی را که در مقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم .

شمالی را فتح کرد دین اسلام نبود ، بلکه دولت اسلام بود. عربان بعنوان وابستگان یك حکومت دینی و قومی دنیا را فرا گرفتند. این اعراب بودند که در مراحل اول ظفر یافتند ، نه دین اسلام ، زیرا قسمت اعظم مردم شام وعراق و فارس جز بقرن دوم و سوم بدین اسلام در نیامدند ومیان فتح این مناطق ومسلمانی مردمش فاصله‌ای دراز بود . عده‌ای از این مردم هدفشان از مسلمانی درمرحلهٔ اول سودیابی شخصی بود ، یعنی میخواستند که‌جزیه ندهند یا با طبقهٔ حاکمه برابرشوند؛ وآنچه‌مربوط بفرهنگ اسلام است از پس فتوح عرب بکندی تکامل یافت ودراین تکامل براساسی تکیه داشت که از مایهٔ تمدنهای سوری وآرامی وایرانی ویونانی زاده بود . با ظهور اسلام ، شرق نزدیك نه فقط همهٔ قلمرو سیاسی خویش را بدست‌آورد ، بلکه بعرصهٔ فرهنگ نیز مقام معنوی معتبری را که بروزگار قدیم داشت بازکسب کرد .

فصل دوازدهم

فتح شام

درحدود همان اوقات که هرقل (که بتازگی ناجی‌دین مسیح‌وسازندهٔ وحدت امپراطوری شرق عنوان یافته بود)دربیت‌المقدس بود وصلیب مقدس‌را که ازایران بازگرفته بود بجای خود نصب میکرد[1]، سپاهیان او از ماورای اردن ، دربارهٔ هجوم بعضی از دسته‌های عرب که با کوششی نه چندان زیاد عقب رانده شده بودند ، خبر آوردند. موته‌درحدود بلقا بمشرق ناحیهٔ جنوبی بحرالمیت، عرصهٔ این تصادم بود. زیدبن حارثه که‌محمد(ص) اورا پسرخوانده گرفته بود ، فرمانده‌این دسته‌ها بود که شمارآن بسه‌هزارمیرسید[2]. در این جنگ زید کشته‌شد وخالدبن ولید که‌تازه‌مسلمان شده‌بود جانشین وی شد وباقیماندهٔ سپاه درهم‌شکسته را بمدینه بازبرد. هدف ظاهری این جنگ خونخواهی فرستادهٔ پیمبر بود که بنزد امیرغسانی بصری رفته بود . اما

۱- ۱۴سپتامبر۶۲۹ (سال‌هشتم‌ه) و این روزرا هنوزهم درلبنان باآتش‌افروزی جشن میگیرند .

۲- طبری ، ج ۱ ، ص ۱۶۱۰؛ با تیوفانس، ص ۳۶۶ مقایسه‌کنید .

هدف واقعی دستیابی بشمشیرهای مشرفی بود[۱] که در موته ودیارمجاورساخته میشد، و میخواستند که ازآن درحمله‌ای که بنا بود برضد مکه انجام شودکار گیرند . طبعاً درتوجیه این حادثه گفتند که این یکی ازآن‌حمله‌هاست که‌عربان‌مقیم مرزها معمولا می‌برند ؛ ولی در حقیقت این تیر اول ازآن پیکار عظیمی بود کـه مقدر بود پایان نگیردتاپایتخت مغرور روم شرقی بدست نمایندهٔ‌اسلام سقوط کند ، (۸۵۷ه،۱۴۵۳م)، ونام محمد(ص) برديوار مجلل ترین‌کلیسای دنیا یعنی سن صوفیا بجای نام مسیح ثبت شود. جنگ موته تنها لشکر کشی‌ای بود که در زندگانی پیمبر برضد شام‌انجام گرفت و لشکر کشی تبوك[۲] که در سال بعد (۹ ه ، ۶۳۰ م) پیمبرشخصاً فرماندهی آن را داشت بخونریزی نرسید ، معذلك چند واحـهٔ یهودی و مسیحی را بقلمرو اسلام درآورد .

بعد ازختم جنگهای ردّه بپائیز (۱۲ ه ، ۶۳۳ م) ، سه گروه که شمارهریك ۳۰۰۰ بود و فرماندهی آن به ترتیب با عمروبن عاص و یزیدبن‌ابوسفیان وشرحبیل بن حسنه[۳] بود بجانب شمال فرستاده شد ، که در جنوب و جنوب شرقی شام فعالیت آغاز کردند . پرچمدار یزید ، برادرش معاویه بود که بعدها دولت بنی‌امیه را بنیاد نهاد . یزید و شرحبیل مستقیماً راه تبوك و معان را پیش گرفتند ، و عمرو که قرار بود اگر عمل مشترك پیش‌آید فرماندهی همهٔ سپاه با او باشد ، از راه ایله (عقبه) بجانب ساحل رفت . بعدها شمار هر گروه افزوده شد وبه ۷۵۰۰ رسید ؛ و ابوعبیده

۱ــ منسوب بمشارف شام ، اراضی مرتفعی‌که بر شام مشرف است .

M. J. de Goeje, *Mémoire sur la conquête de la Syrie* (Leyden, 1900), p. 5.

۲ــ واقدی، ص ۴۲۵ و بعد ؛ بلاذری، ص ۵۹ تا ۹۲ .

۳ــ با فتوح‌الشام ، چاپ و. ن. لیس (کلکته ، ۱۸۵۳-۴) ، ص ۸-۱۱ و ۴۰ - ۴۲ مقایسه کنید .

که اندکی بعد فرمانده کل این سپاه شد ، شاید بسرداری یکی از نیروهای کمکی، از راه معروف حج کـه دنبالهٔ راه کاروان های قدیم مدینه و دمشق بود ، رهسپار شده بود .

تصادم نخستین در وادی‌عربه که فرو رفتگی بزرگی درجنوب بحرالمیت‌است رخ داد ، و یزید برسرجیوس حاکم فلسطین که مرکز فرماندهیش در قیساریه بود، ظفر یافت . چند هزار باقیماندهٔ سپاه روم که زیر فرماندهی سرجیوس بودند ، در اثنای عقب‌نشینی بسوی غزه ، در سال ۱۳ ه (فوریهٔ ۶۳۴ م) بنزدیك داتن شکستی سخت خورد ، و نزدیك بود که بکلی نابود شود . معذلك سپاه روم در نقاط دیگر، درنتیجهٔ موقعیت طبیعی که داشت تاب و توانی یافت و جنگجویان مسلمان ازمقابلهٔ آنها بزحمت افتادند . هرقل که ازپس شش سال جنگ با ایران مصروشام راگرفته و از این جنگها تجربهٔ کافی اندوخته بود ، با شتاب از ادسا (رها) که موطن اجداد وی بود ، بیامد تا سپاهی تـازه فراهم کند و بفرماندهی برادر خود تئودور بسوی جنوب فرستد . در همین وقت خالد بن ولید ، شمشیر خدا[1] با پانصد تن از کسانیکه در جنگهای ردّه تجربه‌آموخته بودند و بهمدستی بنی‌شیبان که تیره‌ای ازبکربن‌وائل بودند ودرحدود ایران اقامت داشتند ، در عراق سرگرم بود ، ودستوری از ابوبکر بدو رسید که بیاری همکاران خود بجانب شام شتابد ؛ باآنکه فعالیتهای‌عراق درحد خود بسیار ساده بود وشاید هم بدون اطلاع خلیفه انجام گرفته بود ، ازلحاظ تاریخ، حمله بعراق سرسلسلهٔ کارهای جنگی مسلمانان بشمار مـیرود ؛ ولی بنظر مدینه و حجاز ، شام سرزمین همسایه ، اهمیت بیشتری داشت. درعراق ازآن پیش که دستور ابوبکر برسد حیره بخالد و همدست او مثنی‌بن‌حارثه ، پیشوای بدویان بنی‌شیبان،

۱ـ واقدی ، ص ۴۰۲ ؛ ابن عساکر ، التاریخ‌الکبیر، چاپ عبدالقادر بدران ، ج ۵ (دمشق،۱۳۳۲) ، ص ۹۲ و ۱۰۲ .

تسلیم‌شده بود که ۶۰۰۰۰ درم نیزجزیه بپردازد. این شهر که یك امیر[1] عرب مسیحی در رأس آن بود ، نخستین محلی‌بود که اسلام خارج ازشبه‌جزیره بدست آورد . میوهٔ اولی بود که از درخت ایران افتاد . مسلمانان بر عین‌التمر نیز که مکانی استوار ، بصحرا در شمال غربی کوفه بود ، تسلط یافتند و اینکار پیش ازپیشرفت نیروی‌اسلام در شام ، انجام گرفت .

لشکرکشی‌پرخطرخالد

سفر خالد از داخل صحرا یك مشت قضایای تاریخی و جغرافیائی پدیدآورده است . مؤلفان مختلف راهی را که خالد رفته وتاریخی را که سفر آغاز کرده گونه گون گفته‌اند[2]. اما از کنجکاوی‌ودقت در همهٔ منابع ، این نتیجه بدست میآید[3] که او سفر جنگی خود را در(مارس ۶۳۴م ، ۱۳ هجری) از حیره آغاز کرده و از صحرا بجانب غرب ، تا واحهٔ دومةالجندل[4] (محل جوف جدید) که برنیمهٔ راه میان عراق و شام است وآسانترین راه عـراق به شام از آنجا میگذرد ، پیش رفته است . درآنجا میتوانسته راه خود را از وادی سرحان (نام قدیم آن بطن‌السر است) تا بصری که نخستین مدخل شام است دنبال کند ، اما بعضی قلعه‌ها دراین راه بود ؛ بنابراین خالد ازراه شمال غربی تا قراقر[5] که برناحیهٔ شرقی وادی سرحان قراردارد وازآنجا بسمت شمال تا سوی[6] که مدخل دوم شام بشمار میرود ، پیش رفت واین سفر درصحرائی که درآن ازآب اثری‌نیست

۱ـ نام وی منذر پنجم ، پسرنعمان سوم بود وبسال۶۲۸ بسلطنت رسید.(مترجم‌عربی).

۲ـ بلاذری، ص ۱۱۰-۱۱۲ ؛ یعقوبی تاریخ ، ج ۲ ، ص۱۵۰-۱۵۱؛ طبری، ج ۱، ص ۲۱۱۱-۲۱۱۳ و۲۱۲۱-۲۱۲۴ ؛ ابن‌عساکر، ج۱ ، ص۱۳۰؛ ابن‌اثیر،الکامل فی‌التاریخ، چاپ تورنبرگ ، ج ۲ ، (لیدن،۱۸۶۷) ، ص ۳۱۲-۳۱۳ .

۳- Alois Musil, *Arabia Deserta* (New york, 1827), p. 553-73.

۴ـ یا دومةالجندل درسفر تکوین ۱۴:۲۵ و اشعیا ۱۱:۲۱ آمده است .

۵ـ نام جدیدآن قلبان قراقراست .

۶ـ نزدیك سبع بیار (یعنی هفت چاه) جدید ، بشمال شرقی دمشق .

پنج روز طول کشید . راهنمای خالد مردی از قبیلهٔ طی بنام رافع بن عمیر بود. آب مصرفی سپاه را در مشکها همراه بردند و برای اسبها نیز در شکنبهٔ شتران پیری که میخواستند برای خوردن بکشند[1] ذخیره نهادند.* این سپاه ، که‌شمار آن میان پانصد تا هشتصد تن بود ، بر شتران میرفتند و اسبان کمی را که برای جنگ فراهم آورده بودند بیدك میبردند . در یکجای صحرا انعکاس پرتو آفتاب که از ریگها برمیخاست دیدگان رافع را خیره کرده بود و نتوانست نشانه‌های آب را که در انتظار آن بود ببیند ، و بکسان خود گفت که بوته‌های « عوسج » را پیدا کنند و نزدیك آنرا حفر کنند . چون چنین کردند از آنجا آب جوشید و سپاه محنت‌زده از خطر جست .

خالد ، از پس سفری که فقط هیجده روز طول کشید ، با سرعتی شگفت ، در ناحیهٔ مجاوردمشق، درست پشت سرسپاه روم نمودارشد ؛ واز آنجا اعزام دسته‌های سپاه‌را بمنظورچپاول ودست‌اندازی باطراف آغاز کرد، وضمن‌یکی‌ازاین دست‌اندازیها درروزیکشنبه ، عیدفصح بزرگ ، درمرج‌راهط[2] با نیروئی ازغسانیان‌مسیحی برخورد وآنرا بشکست ، و ازآن پس پیشرفت توفیق‌آمیز خودرا بسوی بصری (اسکی‌شام یا دمشق قدیم) دنبال کرد ؛ مسلم است که در اینجا با نیروهای دیگر عرب که پس از پیروزی خونین اجنادین[3] (۳۰ ژوئیه ٦۳٤ م ، ۱۳ هجری) راه فلسطین عملا بروی آنان باز شده بود ، ارتباط یافت . وقتی که سپاهها بهم رسیدند فرماندهی همهٔ

۱ـ آشوربانیپال از دشمنان عرب خود ، که شکم شتران را میشکافند تا رفع تشنگی کنند ، سخن‌آورده‌است .

Luckenbill, vol. ii, § 827; *Musil, Arabia Deserta*, p. 570.

* ازقدیم درعربستان این رسم بودکه برای سفربیابان شتران را سیراب‌کرده بموقع ضرورت‌آنها راکشته ، آب موجود در شکنبه‌هایشان را پس از صاف‌کردن بمصرف میرساندند ، و احیاناً تشنگان صحرا نیز از بیم جان از خوردن‌آن دریغ نداشتند . (مترجم) .

۲ـ اردوگاه غسانی‌که در پانزده میلی دمشق نزدیك عذرا بود .

۳ـ یا جنابتین میان رمله‌وبیت جبرین Eleutheropolis بر راه غزه قدس است .

سپاه برعهدهٔ خالد قرار گرفت وحمله‌های منظم آغازیافت و بصری ، یکی ازپایتخت های غسانیان ، بی مقاومت چندان سقوط کرد ؛ و از آن پس فحل (بکسر یا فتح اول ، که نام یونانی آن Pella است) که در ناحیهٔ شرق اردن واقع است و بر راه آنجا تسلط دارد ، در ۲۳ ژوئن ۶۳۵ (۱۴هجری) تسلیم‌شد . وقتی که در ۲۵ فوریه ۶۳۵م (۱۳ هجری) بمرج‌السفر[1] نیروی دشمن را تارومار کرد ، راه دمشق، پایتخت شام ، بی‌مانع شد ؛ و دو هفته بعد خالد به مقابل دیوارهای دمشق که بنابرروایات کهنترین شهر دنیا است و پولس رسول در شب فرار معروف از دیوار آن در سبدی به زیر رفت ، رسیده بود ، دمشق که خیلی زود پایتخت امپراطوری اسلام شد ازپس ششماه محاصره بـه سپتامبر ۶۳۵م (۱۳ هجری) در نتیجهٔ خیانت رؤسای دینی و کشوری شهر ، وازجمله جد یوحنای معروف دمشقی که بعدها بدوران‌اموی خبری ازاو میشنویم ، سقوط کرد. وقتی که پادگان رومی آنجا را تخلیه کرد مردم کشوری تسلیم شدند . شرایط تسلیم نمونهٔ مقرراتیست که بعدها دربارهٔ همهٔ شهرهای شام و فلسطین اجرا شد ، و متن آن چنین است « بنام خدای رحمان رحیم . این تعهدیست کـه خالد بن ولید هنگام ورود به دمشق به مردم آنجا می‌سپارد که جان و مال و کلیساهایشان در امان است . حصار شهر نیزدر امان است و ویران نشود و کسی در خانهٔایشان سکونت نگیرد. درپیمان خدا وحمایت رسول(ص) خلیفگان ومؤمنان‌اند، که مادام که‌جزیه دهند جز نیکی نبینند[2].

ظاهر اینست که جزیهٔ سرانه برای هرنفریك دینار نقد ویك جریب (نوعی پیمانه) گندم بود که بعدها عمر آنرا افزود . بعلبك و حمص و حماة Epiphania و دیگر شهرها یکی پس از دیگری چون برگهای پائیزی سقوط کرد و در مقابل

۱ـ دشتی است بجنوب دمشق که ۲۰ میل ازآنجا دور است .

۲ـ بلاذری ، ص ۱۲۱ تا ۱۸۷ .

فاتح عرب مقاومتی نشد. مردم شیزر با رامشگران باستقبال وی آمدند و همگی تسلیم شدند .

جنگ نهائی در یرموك

دراین اثنا هرقل برای بار دوم سپاهی که شمار آن به ۵۰۰۰۰ میرسید فراهم آورده و فرماندهی آن را ببرادرخود تئودور داده بود. این سپاه برای جنگ نهائی مهیا بود ، و خالدموقتاً حمص و دمشق ودیگر شهرها را که اهمیت جنگی داشت رها کرد و ۲۵۰۰۰ سپاه[1] در درهٔ یرموك[2]، که برشاخهٔ شرقی نهراردن است ، آماده کرد و زدوخوردهای کوچکی که درطی چندین ماه روی داده بود به واقعهٔ موفقیت آمیز ۳۰ اگوست ۶۳۶م (۱۵ هجری) منجرشد . روزی سخت گرم بود و از وزش باد در سرزمینی که از گرمترین نقاط جهان است ، انبوه غبارچون ابری ضخیم همه جا را گرفته بود . بی گفتگو فرماندهی عرب روزی مناسب برای پیکار انتخاب کرده بود . کوشش سپاهیان روم که نشید و دعای کاهنان وصلیب افرازیشان پشتیبان آن بود[3]، در مقابل هجوم موحش فرزندان صحرا سودی نداد ، و از رومیان و مزدوران ارمن و عرب ، هر که از شمشیر جان برد بعمق رود و درهٔ رقاد افتاد ؛ واندك کسانی که توانستند بفرارازرودخانه بگذرند بر آنسوی رودتقریباً بطورکامل نابود شدند . تئودور کشته شد و سپاه امپراطوری بگروههای وحشت زده وفراری مبدل شد وسرداری نداشت . سرنوشت سوریه معین شد ، وبرای همیشه یکی از زیباترین ولایتهای امپراطوری شرقی ازدست رفت. آخرین سخنانی که هرقل گفت

۱ـ نه مورخان عرب که سپاه روم را میان ۱۰۰۰۰۰ و ۲٤۰۰۰۰ وسپاه اسلام را در حدود ٤۰۰۰۰ معین کرده‌اند و نه اسناد یونانی ، هیچکدام قابل اعتماد نیستند .

Michel le Syrien, *Chronique*, ed. J. B. Chabot, vol. iv (Paris, 1910), p. 416; tr. Chabot, vol. ii (Paris, 1901), p. 421.

۲ـ نبایدآنرا با یرموت که در سفر یشوع ۱۰ : ۳۰ آمده ومحل آن بنزدیك اجنادین است اشتباه کرد .

۳ـ البصری ، ص ۱۹۷؛ ابن‌عساکر ، ج ۱ ، ص ۱۶۳ .

این بود « ای سوریه درود برتو ، چه زیبا دیاریست که بدست دشمن افتاده !»[۱]

پس‌ازاین پیروزی، وقت آن شد که در آن دیار به‌ادارهٔ امور واستقرار آرامش پرداخته شود ؛ و عمر ابوعبیده را که یکی از صحابه بود و عضو دولت دینی مدینه بشمار میرفت ودر آنوقت فرمانده یکی ازسپاههای عرب در سوریه بود ، بجای خالد که نسبت باو کینهٔ شخصی داشت بعنوان فرماندار کل و نایب خلیفه معین کرد . ابوعبیده خالد را درپیشرفت بسوی شمال همراه بود . درمقابل سپاه عرب که فتوح خودرا تا حد طبیعی سوریه ، یعنی جبال طوروس پیش برده بود ، مقاومت مؤثری نشد ، ودرکار اشغال شهرهائیکه قبلاً گشوده بودند مشکلی پیش نیامد . این عبارت که بمردم حمص نسبت میدهند احساسات بومیان شام را نسبت بفاتحان جدید نشان میدهد : « حکومت و عدل شما از آن ظلم و بیداد که در آن میزیستیم بهتر است .»[۱] انطاکیه و حلب و دیگر شهرهای شمال بسرعت بفهرست فتوح افزوده شد . تنها قنسرین Chalcis بود که گشودن آن به‌آسانی ممکن نشد . درجنوب ، بیت‌المقدس و قیساریه که نفوذ یونانی در آنجا قوی بود باسرسختی دروازه‌ها را برروی فاتحان بستند. وسرانجام اولی بسال ۱۷ هجری (۶۳۸ م) و دومی دراکتبر ۶۴۰ (۱۹هجری) تسلیم‌شد. قیساریه از دریا کمك میگرفت وعربان وسائل جلوگیری از آن‌را نداشتند ولی ازپس هفت‌سال محاصره ، درمقابل هجوم معاویه، درحالی که خیانت یك‌یهودی از داخل حصار با آن کمك کرد ، از پا درآمد . بدینسان سراسر سوریه از شمال تا جنوب میان سالهای ۱۲ و ۱۹ هجری (۶۳۳ و ۶۴۰ م) باطاعت درآمد .

این‌فتح آسان[۳] علل خاص داشت. فرهنگ یونانی که از روزگار فتح اسکندر

۱ـ بلاذری ، ص ۱۳۷ .

۲ـ بلاذری ، ص ۱۳۷ ، س ۱۳ .

۳ـ بلاذری ، ص ۱۱۶ ، س ۱۸ و ص ۱۲۶ ، س ۱۳ و ۱۹ .

دراین دیار رواج گرفته بود کم‌عمق و آنهم مخصوص شهرنشینان بود؛ ومردم دهات و کوهستانها اختلافات فرهنگی و نژادی را که با حکمفرمایان داشتند از یاد نبرده بودند. اختلافات دینی این فاصلهٔ نژادی را که میان بومیان شام و فرمانروایان یونانی بود نمودارتر میکرد. کلیسای مونوفیزیتی شام باصرار میگفت که مسیح بجای دو طبیعت لاهوتی وناسوتی که مجمع کالسدون بسال ۴۵۱ مقررداشته وکلیسای یونانی روم آنرا پذیرفته بود، فقط یك طبیعت داشته‌است. توافق نظریات مسیحی که بسال ۶۳۸ هرقل براساس فرمول ابداعی سرجیوس[1] بطریق قسطنطنیه انتشار داده بود، قضیهٔ یك یا دو طبیعت داشتن مسیح را مسکوت گذاشته. تأکید میکرد که او فقط یك اراده [Thélēma] داشته‌است؛ ومسیحیانی که متن جدیدرا پذیرفتند منوثلیت [Monothelite] عنوان یافتند، واین توافق مثل همهٔ توافقهای دینی‌دیگر نه ارتودوکسها را خشنود کرد ونه گروه انشعابی‌را، بلکه مشکل تازه وفرقهٔ سومی پدید آورد. ولی مردم بومی سوریه منوفیزیتی ماندند، و بی گفتگو در زیر علاقهٔ مفرطی که بکلیسای سوریه نشان میدادند از قومیت خویش نیزاحساسی نهان و نیمه‌پدیدار داشتند.

ادارهٔ مناطق جدید نزدیك سقوط بیت‌المقدس، عمربارد وگاه جنگی جابیه که بشمال میدان یرموك است و هنوز نام آن بردروازهٔ غربی دمشق اطلاق میشود، آمد. هدف سفروی این بود که از وضع مناطق مفتوح آگاه شود وبافرمانده کل سپاه‌خویش ابوعبیده، که ازپس فتح یرموك اورا بجای خالد نهاده بود، مشورت کند؛ وهم قواعد لازم برای ادارهٔ مناطقی که بتازگی فتح شده‌بود پدیدآرد. وقتی که بیت‌المقدس سقوط کرد عمر به‌آنجا نیز رفت و هنگامیکه بطریق بیت‌المقدس صفرنیوس که لقب «حمایتگر شیرین‌زبان کلیسا» داشت، اما کن مقدس را بخلیفهٔ

۱ـ از اهالی سوریه و از خاندانی از فرقهٔ یعقوبیه بود.

پیر نشان میداد ، وضع غیرعادی و لباس ژندهٔ زیارتگر عرب در او سخت اثر کرد و چنانکه گفته‌اند بیکی از پیروان خود نگریست و بزبان یونانی گفت « حقاً نشان ویرانی که‌بگفتهٔ دانیال پیمبردراینجا خواهدایستاد همین‌است .»[1] خیلی زود ابوعبیده در عمواس (بسکون یا فتح میم) از طاعونی که در آنجا رواج گرفته بود و گویند که ۲۰۰۰۰ ازسپاه عرب را نابود کرد، بمرد و عمر یزید را بجایش تعیین کرد ؛ وچون او نیز بمرد زمام قدرت بکف معاویهٔ داهیه افتاد .

در آنموقع شام به‌چهار ناحیهٔ نظامی تقسیم شده بود (هرقسمت یك «جند» خوانده میشد) واین درقبال ولایتهائی‌بود که دروقت حکومت رومیان در آنجا وجود داشت . نواحی‌مذکورعبارت بودند ازدمشق ، حمص، اردن (که شهرجلیل وصحرای شام را نیز شامل بود) و فلسطین . و چهارمین بخش که فلسطین بود ، همهٔ اراضی واقع در جنوب دشت مرج‌عامر Esdraelon را شامل میگشت . ناحیهٔ شمال را که قنسرین بود بعدها یزید اول خلیفهٔ اموی به‌قلمرو اسلام افزود .

وقتیکه ولایتی باچنان اهمیت سوق‌الجیشی از بزرگترین دولت آن روزگار باچنین سرعت وسهولت بیرون شد وبچنگ دولت نوبنیاد اسلام افتاد ، طبعاً اهمیت و اعتباراسلام درجهان افزونی گرفت؛ ومهمتراینکه وابستگان این‌دولت‌را ازسرنوشتی که تقدیر برایشان معین کرده‌بود اطمینان داد. شام تکیه گاهی شد که از آنجا حمله بارمنستان و شمال عراق و گرجستان و آذربایجان آغاز گشت ، و نیز مبداء حمله

۱- Theophanes, p. 339; Constantine Porphyrogenitus, " De administrando imperio,, , in J.P.Migne, *Patrologia Graeca*, vol. cxiii (Paris, 1864), col. 109.

دانیال ۱۱ : ۳۱. محتملا صفرنیوس‌از نژاد ماروبی بوده‌است .

بآسیای صغیر شد که سالیان دراز ادامه داشت ، و هم بکمك سپاه شام بود که هنوز یکصد سال از وفات پیمبر نگذشته ، دراقصای اروپا ، اسپانیا بقلمرو اسلام که پیوسته درکار توسعه‌بود ملحق گردید .

فصل سیزدهم

فتح عراق و ایران

وقتی که خالد بسال ۱۳ ه (٦٣٤ م) سفر جنگی فراموش نشدنی خود را از حیره بطرف غرب آغاز کرد ، جبههٔ عراق را بههمدست بدوی خود ، مثنی بن حارثه، شیخ‌بنی‌شیبان سپرد. در آن هنگام ایرانیان برای هجوم بعربان نیرو فراهم‌میکردند و به‌نسبت زیاد توفیق یافتند . زیرا درجنگ پل[1] بنزدیك حیره در ٢٦ نوامبر سال ٦٣٤ م ، دسته‌های عرب را نابود کردند . اما مثنی دلسرد نشد ودر اکتبر یا نوامبر سال بعد جنگی درانداخت که ضمن آن نیروی مهران فرمانده ایران را بنزدیك بویب ، برساحل فرات ، تارومار کرد . ولی مثنی بیشتر از یك رئیس بدوی نبود و بامکه و مدینه رابطه‌ای نداشت وفقط پس‌از وفات پیمبر آوازهٔ اسلام را شنیده و بآن گرویده بود . بنابراین عمر،سعدبن ابی‌وقاص را که ازجملهٔ صحابه بود و پیمبر از پس جنگ بدر ضمن کسان دیگر اورا مژدهٔ بهشت داده بود ، بفرماندهی سپاه معین

۱- پلی که دو ساحل فرات را بهم میپیوست . بلاذری، ص۲۵۱-۲ ؛ طبری ، ج ۱، ص ۱۹٤ -۲۲۰۱.

کرد و با نیروهای کمکی تازه بعراق فرستاد . دراینموقع مسلمانان در یرموك فاتح شده بودند و سرنوشت شام معین شده بود . سعد برای نخستین بار نیروی عرب را که بشمار شش هزار بود درمقابل رستم ایرانی که فرمانده سپاه شاهنشاهی بود، بنزدیك قادسیه که چندان ازحیره دور نیست ، بمیدان آورد. روز قادسیه آخر مه یا اول ژوئن سال ۶۳۷ م (۱۶ ه) ، روزی بشدت گرم بود و فضا از طوفان‌هـای شن نیز تاریك مینمود ، و با روزی که جنگ یرموك رخ داد تفاوت نداشت . دراینجا نیزحیله‌های جنگی یرموك بکار رفت و همان نتیجه را بارآورد . رستم کشته شد و سپاه بـزرگ ساسانی درهم ریخت و وحشت‌زده فراری شد و دشتهای‌عراق[1] که برناحیهٔ غربی‌دجله بود درمقابل جنگجویان گشوده‌وبیمانع شد. استقبال کشاورزان آرامی ازجنگجویان عرب ، بگرمی کمتر از استقبال کشاورزان شامی نبود ؛ وعلت این گرمی وصمیمیت در هر دو مورد تقریباً یکسان بود . عراقیان سامی ، فرمانروایان ایرانی را بیگانه میشمردند و میان خودشان با فاتحان جدید روابط نزدیکتری احساس میکردند . و مخصوصاً از اینجهت که مسیحی بودند از زردشتیان رأفت و مـلایمتی نمیدیدند . پیش از اسلام ، در طی چند قرن یکعده امارت‌های عربی و شاهان کوچك در حدود عراق عرب پاگرفته بود . تسلط عرب بر درهٔ دجله وفرات بی‌مقدمه نبود ، زیرا از روزگار بابل قدیم میان مردم این ناحیه و عربان پیوندهای قوی و روابط فرهنگی ایجاد شده بود ، وآمیزش بدویان با بومیان درمرزها همیشگی بود . در این مناطق که بتازگی فتح شده بود ، چنان شد که درشام از پس یرموك شده بود ، یعنی قبایل عرب گروه گروه باینجا وآنجا ریختن گرفت و بهر دو حال منابع اقتصادی بود که آنها را میکشید .

۱ـ شاید کلمهٔ عراق را از پهلوی گرفته باشند ،که بمعنی سرزمین پست است ، وعراق را بعربی سوادگویند یعنی زمین سیاه و این نام را بعراق داده‌اند تا از صحرای عرب ممتاز باشد. یاقوت، ج۳،ص۱۷٤ با A.T.Olmstead, *History of Assyria*, p. 60 مقایسه کنید.

هدف بعدی که سعد دیده بدان دوخت ، تیسفون Ctesiphon[1] پایتخت ایران بود و او با نشاطی خاص در این راه کوشید و با سپاه خویش ، هنگامی که دجله از طغیان بهار سرشار بود ، از گدار مناسبی گذشت . اینکار بزرگ بی‌تلفات جانی انجام شد ، ومورخان مسلمان آنرا یکی ازمعجزات بشمار آورده‌اند . در ژوئن ۶۳۷(۱۶ه) سعد فاتحانه بپایتخت ، که سپاهیان ایران و شاهنشاه از آنجا رفته بودند ، درآمد . مورخان عرب در وصف غنائم و گنجهائی که در آنجا بدست اعراب افتاد مبالغه‌میکنند. به‌تخمین ایشان این غنایم به نه ملیارد درم بالغ می‌شد[2].

استیلا بر بزرگترین شهرسلطنتی این ناحیهٔ آسیا مردم عربستان خشك را با رفاه زندگانی جدید و نعیم آنروزگار آشنا کرد . ایوان کسری یا کاخ شاهنشهی باسالن پذیرائی وسیع وطاق نماهای زیبا وفرشهای گرانبها و آنهمه آرایش وشکوه که بعدها در ادبیات شهره شد ، در اختیار سعد قرار گرفت . خواندن بعضی داستانها کـه در کتب تاریخ عرب پراکنده است بسیار جالب و سودمند است و نمونه‌ای از فرهنگ دوقوم را بدست میدهد. مثلا عربان که هرگز کافور ندیده بودند آنرا نمك پنداشتند و برای طبخ بکار بردند[3] و زرد یعنی طلا را که درعربستان چندان معمول نبود غالباً با سفید یعنی نقره عوض میکردند[4]. وقتی یکی ازجنگاوران عرب را درحیره‌ملامت کردند که چرا دختر یکی از اشراف را که سهم او شده بود فقط بهزار درم فروخته

۱ـ نام عـربی آن مدائن است (جمع مدینه) . چون پایتخت از دو شهر سلوکیه و تیسفون بر دو طرف دجله در بیست میلی جنوب شرق بغداد تشکیل شده بود ، آنرا مدائن گفتند .

۲ـ طبری ، ج۱ ، ص ۲۴۳۶ ؛ با ابن اثیر ، ج۲ ، ص ۴۰۰ و Caetani, *Annali*, vol. iii, pp. 742-6 مقایسه کنید .

۳ـ ابن طقطقی ، الفخری ، چاپ درنبرگ (پاریس ، ۱۸۹۵) ، ص ۱۱۴ .

۴ـ الفخری، ص ۱۱۵ ؛ دینوری، الاخبارالطوال ، چاپ گیرگاس (لیدن، ۱۸۸۸)، ص ۱۳۴ .

است جواب داد «گمان نمیکردم که بالاتر از ده صد تا چیزی باشد[1].»

بعد از واقعهٔ قادسیه و مدائن ، از اردوگاه جنگی که بتازگی نزدیك بصره بنیاد شده بود حملهٔ منظم بامپراطوری ایران آغاز شد . خلیفه فرمان داده بود کـه اردوگاه جنگی کوفه که بنزدیك حیرهٔ قدیم بود پایتخت باشد ؛ و آنرا برتیسفون که سعد یکی از نخستین مسجدهای اسلام را در آنجا بنیاد نهاده بود ترجیح میداد .

هنگامی کـه یزدجرد سوم شاهنشاه ساسانی با حاشیهٔ سلطنتی بسوی شمال میگریختند ، در اواخر سال ۱۶ ه (۶۳۷ م) در نزدیکی جلولا ، بدامنهٔ ارتفاعات ایران ، مقاومتی بیهوده شد ؛ و پس از آن همهٔ عراق زیر قدم فاتحان افتاد . بسال ۲۰ه (۶۴۰م) جنگجویان بموصل ، نزدیك محل نینوای قدیم ، رسیده و بر آن استیلا یافتند و با این طریق حمله‌ای که عیاض بن غنم ازشمال شام آغاز کرده بود باوج توفیق رسید . در همان سال آخرین جنگ بزرگ در نهاوند بنزدیك اکباتان قدیم رخداد، در آنجا فرماندهی سپاه عرب با برادرزادهٔ سعد بود.* نتیجهٔ جنگ شکست کامل آخرین سپاه یزدجرد بود بسال ۲۰ ه (۶۴۰ م) . عربان از بصره و کوفه، ناحیهٔ خوزستان را(همان کشور عیلام قدیم که بعداً بنام سوزیانا معروف شد و نام بعدی آن عربستان است) تصرف کردند ، و همان وقت کوشش برای تسلط بر ولایت مجاور، یعنی پارس (سرزمین اصلی ایرانیان)[2] بر ناحیهٔ شرق خلیج فارس آغاز شد و مبداء حمله براین ولایت از بحرین بود که بجز بصره و کوفه اردوگاه سومی برای هجوم بایران شده بود . سرانجام مقاومت بسیار سخت مردم غیرسامی بدست عبدالله بن عامر حاکم بصره

۱ـ بلاذری ، ص ۲۴۴ ؛ با الفخری ، ص ۱۱۴-۱۱۵ مقایسه کنید .

* نام وی نعمان بن مقرن بود . مترجم عربی

۲ـ ایرانیان کشورخود را که پارس یکی از ولایتهای جنوب آنست ایران مینامند. یونانیان کلمهٔ پارسه را بپارسیس تحریف کرده و کشور را باین نام خوانده‌اند .

درهم شکست و او بسال ۲۹ ه (٦٤٩ م) استخر (پرسپولیس) ، معروفترین شهر فارس‌را بتصرف آورد[1]. پس ازفارس نوبت ولایت دورافتادهٔ خراسان‌رسید که درشمال شرقی بود وازآنجا راه بسوی ماوراءالنهر بازشد. تسلیم مکران یعنی منطقهٔ ساحلی بلوچستان که کمی پس ازسال ۲۳ ه (٦٤٣م) انجام شد ، عربان‌را عملا درمجاورت مرزهای هندوستان قرار داد .

دراوائل سال ۲۰ ه (٦٤٠م) عیاض برای حمله بارمنستان روم کوشش آغاز کرد ، و چهار سال بعد سپاهی بفرماندهی حبیب ابن مسلمه ازشام فرستاده شد . اما آن سرزمین فقط بسال ۳۲ ه (٦٥٢ م)کاملا مطیع مسلمانان شد[2].

اردوگاه کوفه پایتخت همهٔ نقاطی‌شد که بتازگی مفتوح‌شده‌بود. عمر اصرار داشت که مردم عرب سادگی قدیم خویش را چنانکه در حجاز بود ، حفظ کنند؛ اما سعد برای‌خویش‌قصری بسبك قصر شاهنشاهی ساخت . درهای‌پایتخت را کنده بشهر تازه‌آوردند و این‌کاری است که در شرق عربی نظایر فراوان دارد . اردوگاه را در آغازکار از نی بصورت خانه‌هائی ساخته بودند که مردم سپاهی با خانوادهٔ خویش در آن توانستند زیست ؛ بعدها کوخهای نی‌ای را بخانه های خشتی بدل کردند و خیلی زود اردوگاه شهری بزرگ شد . کوفه و بصره مرکز سیاسی و معنوی عراق عرب شد و چنین بود تا منصور شهرخویش را که شهرت جهانی یافت ، یعنی بغداد را بنیاد نهاد .

بسال ۳۲ ه (٦٥٢م) یزدگرد جوان کم اقبال که با تاج و گنجینه‌ها فراری

۱ـ طبری ، ج ۱، ص ۲۵٤۵-۵۱؛ Caetani, vol. iv,pp. 151-3, vol. v, pp. 19-27, vol. vii,pp.219-20, 248-56.

۲ـ بلاذری،ص۱۹۳-۲۱۲؛ Caetani, vol. iv pp. 50-53,vol.vii, pp.453-4.

بود ، در خانهٔ آسیابانی بنزدیك مرو فدای طمع یکی از رعایای خویش شد[1]. و با مرگ وی آخرین فرمانروای شاهنشاهی بزرگی که نزدیك بدوازده قرن ، جز یك دورهٔ کوتاه ، همواره بپا بود بسر نوشت غم‌انگیز خود رسید وهشت قرن یا بیشتر طول کشید تا بار دگر شاهنشاهی ایران بپا خیزد .

این تصرف سرسری و ناتمام ایران نزدیك ده سال طول کشید ودر اثنای آن سپاه مسلمانان با مقاومتی سخت‌تر از آنچه در سوریه بود برخورد کرد . در جنگ ایران ۲۵۰۰۰ تا ٤۰۰۰۰ عرب که زنان و کودکان و بندگان نیز از آنجمله بودند شرکت داشتند . ایرانیان آریائی بودند نه سامی ، وازقرنها پیش سازمان قومی و نیروی جنگی مطمئنی داشتند که نزدیك بچهارصد سال با رومیان بجنگ بود . درطی سه قرن پس از تسلط عرب ، زبان عربی زبان رسمی و نیز زبان گروه روشنفکران وتا حدی زبان مردمان شد ، ولی روح قدیم ملت مغلوب از نو بپا خاست و زبان متروك خویش را بازپس آورد. ایران در نهضت قرمطیان که مدتها اساس خلافت را میلرزانید ، ودرظهور فرقه‌های شیعه ، و نیز در اساس دولت فاطمی که بیش از دو قرن بر مصر فرمانروا بود، سهم مؤثر داشت . هنر و ادب و فلسفه و طب ایران در جهان عرب رواج یافت و مغلوبان از این جهت بر غالبان چیره شدند . گروهی از ستارگان پرنور که در سه قرن اول* در آسمان فرهنگ اسلام جلوه گرند از مردم ایران بوده‌اند که رنگ اسلام گرفته‌اند .

هنگامی که این ستون از سپاه عرب بفرماندهی سعد در شرق بکار بود ، یك ستون دیگر بفرماندهی عمرو بن عاص که شهرت او بیشتر است در غرب عمل میکرد و اقوام درهٔ نیل و بربر شمال افریقا را بقلمرو هلال طالع میآورد . ازاین پیشرفت

۱- بلاذری، ص۱۹۲-۲۱۲

* چرا فقط سه قرن اول ؟ (مترجم) .

عربی که ظاهراً دینی اما بیشتر سیاسی و اقتصادی بود ، یك امپراطوری وسیع چون امپراطوری اسکندر پدیدآمد ، و خلیفه درمدینه به تنظیم این گسترش سیل‌آسا ، که مقدار آن پیوسته فزونی میگرفت و از حد ضبط برون می‌شد ، اشتغال داشت .

فصل چهاردهم

تسلط بر مصر و طرابلس و برقه

وضع سوق‌الجیشی مصر ، که آنرا بمنزلهٔ دروازهٔ شام و حجاز قرارداده بود، زمین حاصلخیز گندم‌زایش که آنرا انبار آذوقهٔ قسطنطنیه بشمار میآورد ، و اهمیت پایتختش اسکندریه که مرکز نیروی دریائی روم بود وهم ازاین نظر که مدخل سواحل افریقای شمالی بقلم میرفت ــ همهٔ این ملاحظات سبب شده بود که عربان در آغاز دوران توسعه و پیشرفت خود به مصر توجه و نظر خاص داشته باشند .

فتح مصر بیشتر بدوران جنگهای منظم مربوط است، نه بزمانی که حملات کوتاه گذران صورت می گرفت . عمرو بن‌عاص که در جاهلیت چند بار بتجارت بمصر رفته بود وشهرها وراههای آنرا میشناخت[1] بجستجوی میدان عملی بود که در آنجا ازرقیب بزرگ خود خالد سبق گیرد ؛ وهنگامی که عمر به بیت‌المقدس آمد ، وی فرصت را مناسب دید که آرزوی دیرین خویش یعنی فرماندهی جنگ با مصر را بدست آورد .

۱ــ ابن عبدالحکم ، فتوح‌مصر ، چاپ C. C. Torrey (نیوهافن،۱۹۲۲) ،ص۵۳.

اما وقتی که عمر بمدینه باز گشت و با عثمان و دیگران در این باب مشورت کرد و ازاهمیت وخطر حمله بمصر آگاه‌شد ، کس فرستاد تا سپاه‌را متوقف کند. بنا بر روایت، فرستادهٔ خلیفه پیش از عبور از مرز مصر به عمرو رسید ولی او قضیهٔ ناخوشایند را بحدس دریافت ودستورعمر را بیاد آورد که گفته بود « اگر نامهٔمن بتو رسید وفرمان داده بودم که‌از مصر چشم بپوشی و هنوز وارد خاك آن نشده بودی ، باز گرد ؛ امـا اگر پیش از وصول نامهٔ من بمصر درآمده بودی، براه خود برو و از خدا کمك و یاری بخواه»[1] از اینرو نامهٔ عمر را نگشود تا بعریش رسید (دسامبر ۶۳۹م، ۱۹ه). عمرو از قرشیان بود ، چهل وپنج سال داشت ، بجنگ راغب بود ، جانی ازهیجان سرشارداشت،زبان‌آور وداهیه بود وفتح فلسطین تا غرب اردن ازجملهٔ کارهای بزرگ او بود . نقشی که بعدها در استقرار خلافت دوست و راز دار خود معاویه بازی کرد لقب «یکی‌از چهار داهیهٔ اسلام[2]» را خاص او ساخت . راهی کـه عمرو با چهار هزار سپاه خود پیمود همان راه ساحلی بود که پیش از آن ابراهیم وکامبوجیه و اسکندر و آنتیوکوس و سپس خانوادهٔمقدس وناپلئون وجمال‌پاشا پیموده بودند ، و این همان راه بزرگ دنیای قدیم بود که بیشتر مراکز مهم تمدن را بهم می‌پیوست[3].

نخستین جای مستحکمی که ستون عرب بدان برخورد (نیمهٔژانویهٔ ۶۴۰م، ۲۰ ه)[4] فرما (بلیوزیوم) بود که کلید مصر شرقی بشمار میرفت . شهرپس ازیکماه مقاومت سقوط کرد وقلعهٔ آن که محتملا ازدوران اشغال ایران تعمیر نشده بود بکلی ویران‌شد . آنگاه نوبت بلبیس آمد که بشمال شرقی قاهره بود ، وپس از آن شهرهای

۱ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۸-۹؛ با ابن‌عبدالحکم ، ص ۵۶-۵۷ مقایسه‌کنید .

۲ـ ابن حجر، الاصابة فی تمییزالصحابة ، چاپ قاهره ۱۹۰۷ ، ج ۵ ، ص ۳ .

۳ـ نگاه‌کنید به Olmstead, *History of Palestine*, pp. 44-8.

۴ـ این‌تاریخ مثل‌دیگر تاریخهای فتح مصرقطعی نیست. طبری‌درجلد اول ، ص۲۵۹۲، س ۱۶ ، تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول (آوریل ۶۳۷) را برای فتح مصر تعیین میکند ؛ با ابن عبدالحکم ، ص ۵۳-۵۸ مقایسه‌کنید .

دیگر گشوده شد وسرانجام قلعهٔ نیرومند بابلیون[1] که مقابل جزیرهٔ روضه ، برساحل نیل بود راه سپاه عرب را بست و کوروس Cyrus یعنی همان مقوقس عربی که اززمان استیلای هرقل بر مصر ، یعنی ۶۳۱ م (۱۰ ه) ، عنوان بطریق اسکندریه داشت و در ادارهٔ امور مصر نایب امپراطور بود ، با سپاهی بسرداری او گستانس تئودور به بابلیون شتافت . عمرو در عین شمس خیمه زد[2] و منتظر کمك نشست . بزودی قوای امدادی بسرداری زبیر بن عوام صحابی مشهور رسید وسپاه عرب ۱۰۰۰۰ شد که میباید با ۲۰۰۰۰ سپاه رومی ، بجز پادگان بابلیون که نزدیك ۵۰۰۰ بود ، مقابله کند . تصادم فیمابین دو اردوگاه در ژوئیهٔ ۶۴۰ م (۲۰ ه) رخ داد و سپاه رومی تار و مار شد و تئودور باسکندریه گریخت و کوروس به بابلیون پناه برد. عربان قلعه را بحصار گرفتند ؛ اما وسائل هندسی و مکانیکی نداشتند تا بکمك آن قلعهٔ محکم را توانند گشود . کوروس خیانتکار محرمانه کوشید تا مگر حصار افکنان را بمال ازقلعه دور کند اما کوشش او بیهوده ماند ، و سه شرط معمول را باو عرضه کردند : اسلام یا جزیه یا شمشیر . این سخنان که از زبان فرستادهٔ کوروس نقل کرده اند اثری را که عربان در بینندگان بجا مینهادند خلاصه میکند . وی گفته بود « قومی را دیدیم که مرگ بنظرشان خوشتر از زندگی و تواضع نکوتر از گردن فرازی است. هیچکدامشان بدنیا رغبت ندارد . برخاك می نشینند و بر مرکبها غذا میخورند . امیرشان چون یکی از آنهاست . کهتر را از مهتر و آقا را ازبنده امتیاز نتوان داد . چون وقت نماز رسید هیچکس تخلف نمی کند . دست و پا بآب شویند و با خضوع نماز می گزارند[3].

کوروس تقاضا کرد که گروهی را بفرستند تا در روضه با حضور وی دربارهٔ صلح گفتگو شود ؛ و با حیرت در رأس گروه سپاهی را دید که عبادة بن صامت بود ،

۱ـ نگاه کنید به A. J. Butler, *The Arab Conquest of Egypt* (Oxford, 1902), pp. 245-7.

۲ـ عین شمس همان هلیوپولیس یا اون عهد قدیم و الواح هیروگلیفی است .

۳ـ ابن عبدالحکم ، ص ۶۵ .

و بار دیگر همان سه چیز را تکرار کرد. کوروس با پرداخت جزیه موافقت کرد و باسکندریه شتافت تا از آنجا شرایط را بامپراطور اطلاع دهد. هرقل شرایط را نپسندید و نایب دینی خود را بخیانت متهم کرد و به تبعیدگاه فرستاد.

در این اثنا محاصرهٔ بابلیون دوام داشت و پس از هفتماه زبیر و بعضی از یاران او توانستند که قسمتی از خندق را پر کنند و از نردبان ببالای حصار رفته نگهبانان و پادگان شهر را غافل گیر کنند. بانگ جنگی اسلام یعنی الله اکبر بنشان ظفر در ۶ آوریل ۶۴۱م (۲۱ه) در قلعه طنین انداز شد[1].

از آن پس که ناحیهٔ شرق دلتا تسلیم شد پنجهٔ آهنین عمرو روی دلتا افتاد. نقیوس (که شبشیر جدید بجای آنست) در ۱۳ مه از پس کشتاری هول انگیز سقوط کرد، اما هنوز اسکندریه که بعد از قسطنطنیه زیباترین و نیرومندترین شهر جهان بشمار بود سر پا بود.

از عربستان کمك تازه آمد و سپاه عمرو نزدیك ۲۰۰۰۰ شد؛ و صبحگاهی فرمانده عرب درمقابل اسکندریه، برجها و باروهای پایتخت ومعروفترین بندرمصر را که تسخیرناپذیر بنظر میرسید، با چشمان خیره میدید. ازیکسوی شهر، سرابیوم[2] رفیع که روزی معبد سراپیس و کتابخانهٔ بزرگ اسکندریه در آنجا بود، بچشم میخورد و ازسوی دیگر کلیسای زیبای مرقس مقدس دیده میشد که روزگاری معبد قیصریون[3] بود که کلئوپاتر آنرا بیادگار ژول سزار بنیاد نهاده و اگوست بپایان برده بود؛ و دورتر از آن دو ستون سرخ از سنگ اسوانی مشهور بود که نسبت آنرا به کلئوپاتر میدادند اما بحقیقت از بناهای تحتمس سوم (حدود ۱۴۵۰م) بود (اکنون یکی از

۱ـ بلاذری، ص ۲۱۳؛ ابن عبدالحکم، ص ۶۱ ببعد.

۲ـ عربها با قیاس به عمود دقلدیانوس که هنوز بپاست، سرابیوم را عمودالسواری نامیدند. مقریزی المواعظ چاپ Wiet، ج ۳، ص ۱۲۸ و بعد.

۳ـ عرب آنرا قیساریه گوید؛ ابن عبدالحکم، ص ۴۱ و ۴۲.

این دوستون بلندن زینت ساحل تایمز و دیگری درمیدان مرکزی نیویورك است)؛ وعقبترازهمه منارهٔ (فاروس) سر به‌آسمان کشیده بود که بروز پرتو آفتاب‌را منعکس میکرد و شبانگاه آتش آن پرتو افکن بود و بحق یکی از شگفتیهای هفتگانهٔ جهان بشمار میرفت[1]. بی گفتگو اثری که منظری چنین درجان اعراب صحرامینهاد بااثری که نیویورك با آسمانخراشهایش در مهاجران بجا میگذارد تفاوت چندان نداشت.

اسکندریه بپادگان نیرومند خویش که تقریباً ۵۰۰۰۰ مرد بود وهمهٔ نیروی دریائی روم شرقی که دراین شهرتمرکزداشت پشتیبان آن بشمارمیرفت، سخت‌میبالید. مهاجمان بشمارولوازم به‌پای پادگان اسکندریه‌نمی‌رسیدند، کشتی‌ولوازم‌قلعه‌گشائی نداشتند و منبع نیروی کمکی مستقیماً در دسترس ایشان‌نبود.

یوحنای نقیوسی، مورخ‌آن عصر، نقل میکند که چگونه عربان بینوا برای نخستین بار با ضربات‌منجنیق، که از اوج باروها هدف گیری شده بود، عقب رانده شدند[2]. عمرو دسته‌ای از سپاه را بجا نهاد و با بقیهٔ سپاه چند حمله بمصر علیا برد. در فوریهٔ ۶۴۱م (۲۱ه) هرقل بمرد و پسر جوانش قسطنطین (۶۴۲ - ۶۶۸م) بجایش نشست، ومقوقس اعتباررفته را بدست‌آورد وبرای‌بستن پیمان صلح باسکندریه‌آمد. وی امید داشت که مصر را از جانب عرب و جدا از قسطنطنیه اداره کند؛ و با عمرو در بابلیون (۸نوامبر۶۴۱) پیمانی بست که‌آنرا پیمان اسکندریه توان نامید؛ وقرار شد که بابت هرشخص بالغ دو دینار بعنوان مالیات سرانه ومبلغ معینی مالیات ارضی پرداخت شود؛ وهم اوموافقت کرد که‌نگذارد سپاه روم بازگردد یابرای پس گرفتن مصراقدام کند. تخلیهٔ‌شهردرسپتامبر۶۴۲ (۲۲ه) انجام گرفت وقسطنطین، امپراطور ضعیف خردسال، پیمانی را که در نتیجهٔ آن یکی از زیباترین نواحی امپراطوری بقلمرو عرب میرفت، تصویب کرد.

۱ــ مقریزی، ج ۳، ص۱۱۳-۴۳؛ سیوطی(حسن‌المحاضره)، ج ۱، ص۴۳-۴۵.

۱- H. Zotenberg, *Chronique de Jean, évêque de Nikiou. Texte éthiopien*, with Translation (Paris, 1883), p. 450.

خبرهای شادی‌بخش ضمن این کلمات در مدینه بعمر رسید «شهری را گشوده‌ام که بوصف آن چیزی نمیگویم جز اینکه ۴۰۰۰ ساختمان و ۴۰۰۰ حمام و ۴۰۰۰ یهودی جزیه‌پرداز و ۴۰۰۰ تفرجگاه شاهان بدست من افتاده است[۱].» خلیفه مقدم فرستاده را را گرامی داشت و نان و خرمائی باو خورانید. آنگاه در مسجد پیمبر نماز شکری بپا کرد که ساده اما مؤثر بود. عبدالحکم[۲] (متوفی ۲۵۷ه، ۸۷۱م) که قدیمترین گزارش فتح مصر از او بجاست، گوید «اسقف اسکندریه از اول کار بساکنان مصر سفارش کرده بود که با عربان مقاومت نکنید» و این شگفت نیست، زیرا مصریان مسیحیان مونوفیزیتی بودند و پیوسته از کلیسای رسمی ملکانی (ملکی) آزار میدیدند. هرقل چند سال پیاپی کوشید تا بوسیلهٔ عامل خود مقوقس، روش عبادت مصری را متروك کند و کلیسای آنجا را باهمهٔ مقاومتی که میکرد بقبول آئین جدید مونوثلیتی وادارد. داستانهای وطنی روزگاران بعد مقوقس را، بسبب اذیتهای سختی که به پیروان کلیسای مصری کرده بود، دشمن مسیح لقب داده است.

طبق روش عمر، عمرو محل خیمه‌های خود را که در عین شمس بود پایتخت کرد و آنرا فسطاط نامید. فسطاط[۳] اردوگاهی، چون اردوگاه جابیه بشام و بصره و کوفه، در عراق بود. عمرو در آنجا مسجد ساده‌ای بنیاد کرد که نخستین مسجد مصر بود (۲۱ه، ۶۴۱م) که تا روزگار ما بنام اوست. اما وضع موجود آن نتیجهٔ تجدید بنا و اضافات مکرر است و فسطاط (قاهرهٔ قدیم، مصر العتیق) همچنان پایتخت بود تا بسال ۳۵۹ ه (۹۶۹ م) که فاطمیان قاهره را بنیاد نهادند و پایتخت کردند.

عمرو برای آنکه راه آبی یکسره‌ای با شهرهای مقدس عربستان بگشاید کانال فرعونی قدیم را پاك کرد و آنرا خلیج امیرالمؤمنین نامید. کانال از شهر عین شمس

۱ـ ابن عبدالحکم، ص ۸۲.

۲ـ ص ۵۸ـ۵۹.

۳ـ بلاتین *fossatum* بمعنای اردوگاه است و آنرا از کلمهٔ *phossatun* یونانی گرفته‌اند.

میگذشت و نیل را در شمال بابلیون قدیم به قلزم[1] برساحل دریای سرخ[2] میپیوست. تراژان امپراطورروم نیز کانال را پاك کرده بود، اما ازهمان روزگار بعلت بی‌توجهی پر شده بود. بعد از چند ماه بیگاری عمومی، کمی پیش از مرگ عمر بسال ۲٤ هـ (٦٤٤م)، بیست کشتی که حامل محصول مصر بود بارخود را در بنادرعربستان خالی کرد[3]. این کانال بعدها بنام حاکم، خلیفهٔ فاطمی، خلیج حاکمی نام یافت و بعدها نیز نامهای مکرر دیگر یافت و بعضی قسمتهای آن تا پایان قرن نوزدهم بجا بود.

بدوران فرمانروایان نو، دستگاه قدیم ادارهٔ رومی، وازجمله سازمان مالی همانطور که انتظار میرفت با اندك تغییری در سازمان مرکزی آن بجای ماند و آن سیاست قدیمی که درهٔ حاصلخیز نیل را گاوی شیرده میشناخت و باستثمار آن میپرداخت بحد اعلا اجرا شد، و برگهای بردی مصر (papyri) که بتازگی کشف شده است این قضیه را تأیید میکند. عمر کمی پیش ازمرگ احساس کرد که عمرواز آن دیار خراج کافی نمیگیرد وعبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی‌سرح را بعنوان خراجگیر برناحیهٔ صعید گماشت؛ و چون عثمان خلیفه شد عمرو را فراخواند و عبدالله را که برادر رضاعی خودش بود فرماندارمصر کرد (۲۵هـ، ٦٤٥م). نزدیك بپایان سال (۲۵هـ، ٦٤٥م) مردم اسکندریه که برضد قدرت نو طغیان کرده بودند به قسطنطین متوسل شدند و او ۳۰۰ کشتی بفرماندهی مانوئل ارمنی فرستاد تا شهر را پس گیرد[4]. پادگان عرب که شمار آن ۱۰۰۰ بود نابود شد و بار دیگر اسکندریه بدست رومیان شرقی افتاد که آنرا تکیه‌گاه حمله بدیگر نواحی مصر کردند، و بار دیگر عمرو بفرمانداری مصرمنصوب شد و بنزدیك نقیوس با رومیان برخورد وازایشان کشتاری بزرگ کرد. دراوایل سال ۲٦هـ (٦٤٦م) عربان باردیگر براسکندریه تسلط یافتند وباروهای بلند

۱ـ شهرکلیسمای قدیم Klysma که شهر سویس (سوئز) کنونی بجای آنست.
۲ـ با مسعودی، ج ٤، ص ۹۹ مقایسه کنید.
۳ـ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۷.
٤ـ بلاذری، ص ۲۲۱.

آنرا ویران کردند و پایتخت قدیم مصر از آنروزگار بدست مسلمانان ماند.

کتابخانهٔ اسکندریه

بنا بریکی از روایات، عمرو بفرمان خلیفه ششماه تمام حمام‌های شهر را از کتب کتابخانهٔ اسکندریه میسوزانیده است؛ اما این از آن قصه‌هاست که از لحاظ داستان بسیار دلکش، و از نظر تاریخ غیر قابل قبول است؛ زیرا کتابخانهٔ بزرگ بطلیموسیان در ۴۸ سال قبل از میلاد بدست ژول سزار سوخته شد؛ و کتابخانهٔ دیگری که پیوسته بنام کتابخانهٔ دختر از آن یاد میکنند نیز درحدود سال ۳۸۹ میلادی بفرمان امپراطور ثیودوسیوس ویران شد. بنابراین بروزگار فتح عرب کتابخانهٔ مهمی در اسکندریه نبود و هیچیك از نویسندگان آن عصر عمر یا عمرو را در این باب بمعرض اتهام نیاورده‌اند. ظاهراً نخستین کسی که این قصه را روایت کرده عبداللطیف بغدادی[1] است که در حدود سال ۶۲۹ ه (۱۲۳۱ م) وفات یافته است. اما چرا چنین گفته؟ ما دراین باب چیزی نمیدانیم. معذلك مورخان بعد روایت او را نقل کرده و از خود نیز بر آن افزوده‌اند[2].

بعد از فتح، دوباره عثمان میخواست که عمروفرمانده سپاه باشد وامورمالی را بعبدالله سپارد؛ اما عمرو جواب معروف خود را باین پیشنهاد داد و گفت «پس من مانند کسی خواهم بود که دو شاخ گاو را میگیرد تا دیگری آنرا بدوشد[3].» بنابراین عبدالله دوباره به نیابت خلیفه در مصر ماند.

اما عبدالله بیشتر از سپاهیگری، مالجوی بود. ازاینروبغرب وجنوب مصر

۱ـ الافادة والاعتبار، چاپ ح. هوایت (با ترجمهٔ لاتینی)، (اکسفورد ۱۸۰۰)، ص ۱۱۴.

۲ـ القفطی، تاریخ‌الحکما، چاپ ج. لیپرت (لیپزیك ۱۹۰۳)، ص ۳۵۵-۶؛ ابوالفرج‌بن العبری، (تاریخ مختصرالدول)، چاپ ا. صالحانی (بیروت ۱۸۹۰)، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ مقریزی، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۰، بتلر، ص ۴۰۱-۲۶.

Gibbon, *Decline*, ed. Bury, vol, v pp. 452-5.

۳ـ ابن عبدالحکم، ص ۱۷۸ با بلاذری، ص ۲۲۳ تا ۳۵۱ مقایسه کنید.

حمله‌ها برد[1] که هدف آن تحصیل غنائم بود ودرهردوجهت حدود متصرفات مسلمانان را جلوتر برد ؛ ولی بزرگترین کار وی آن بود که در ایجاد نخستین نیروی دریائی اسلام شرکت داشت ومعاویه فرماندارشام نیزدراین‌راه همگام او بود. طبعاً اسکندریه مرکز نیروی دریائی مصرشد و فعالیت دریائی ، چه ازمصر بفرماندهی عبدالله وچه از شام بفرماندهی معاویه ، همیشه برضد روم شرقی بود. بسال ۲۹ه (٦٤۹م) معاویه بریکی دیگر از مراکز نیروی دریائی روم ، یعنی قبرس ، که بسبب نزدیکی بسیار به ساحل شام امنیت آن ناحیه را به خطر افکنده بود ، تسلط یافت ؛ و این بـرای مسلمانان نخستین‌ظفردریائی بود وهم نخستین جزیره‌ای‌بود که‌بقلمرواسلام‌پیوست. در سال بعد استیلا بر اروادہ که آن نیز بساحل شام نزدیك بود انجام گرفت . درسال (۳۲ ه ، ٦٥۲م) عبدالله نیروئی دریائی عظیم روم را ازسواحل اسکندریه دور کرد؛ دو سال بعد یکی از سرداران معاویه رودس را غارت کرد . بسال (۳۵ ه ، ٦٥٥م)[2] نیروی دریائی معاویه وعبدالله که ازشام ومصربهم پیوسته بود نزدیك به پانصد کشتی رومی را بنزدیك ساحل لوکیا نزدیك فنیکس درهم شکست و امپراطور قسطنطین که فرماندهی جنگ را شخصاً بعهده‌داشت بزحمت جان‌برد ، واین جنگ که بنزد عربان ذوالصواری[3] عنوان یافت ، ضربت‌نهائی برتفوق دریائی روم‌شرقی بود ، ولی مسلمانان بعلت آشوب داخلی نتوانستند از این ظفر بهره گیرند وپیشرفت خودرا تا قسطنطنیه که هدف‌اصلی بود دنبال کنند . بسال٤۸ه (٦٦۸م) نیروئی که ازاسکندریه بادبان گرفت و دویست کشتی داشت تهور کرده تا سیسیل‌رفت وآنجا را غارت کرد. لااقل یکباردیگرهم این جزیره قبلا بدست یکی ازسرداران معاویه غارت شده بود[4]

۱ـ بلاذری خبر حملهٔ دیگری را بدنبال آن در سال (۵۲ ه ، ٦۷۲ م) نقل کرده ؛ ص ۲۳۵-٦ .

۲ـ مقالهٔ C. H. Becker را دربارهٔ عبدالله‌بن‌سعد در دایرةالمعارف‌اسلامی می‌بینید.

۳ـ ابن عبدالحکم ، ص ۱۸۹-۹۱ .

٤ـ بلاذری ۲۳۵ .

معاویه و عبدالله نخستین دریاداران اسلام بودند[۱].

غالباً این جنگهای دریائی ، بجای آنکه بکمك خلیفگان مدینه انجام شود ، برخلاف میل ایشان بوده است ، و این نکته را ازبسیاری مطالب روشن که درمنابع قدیم هست استنتاج توان کرد . عمر ضمن تعلیمات بعمرو در مصر نوشته بود « میان من و خودت آب را فاصله نکن . بجائی برو که هروقت بخواهم که مرکبم را سوار شوم و بنزد شما آیم بتوانم[۲] » و عثمان ازپس آنکه معاویه مکرر تأکید کرد که قبرس نزدیك ساحل است و به آسانی می‌توان بدان دست یافت ، اجازهٔ حمله داد و با وجود این ، شرط کرد که باید معاویه زن خود را نیز همراه ببرد[۳].

سقوط مصر همهٔ ولایتهای رومی را که در مغرب آنجا بود بی‌دفاع گذاشت . بعلاوه اشغال مکرر اسکندریه حمله باین نواحی را ضروری کرده بود. ازپس سقوط اول اسکندریه عمرو با سرعتی که خاص وی بود برای حفظ عقب سرخود با گروهی بسوی غرب شتافت (۳۲ ه ، ۶۴۲ م) و راه ناحیهٔ بنتاپولیس را پیش گرفت و برقه را بی مقاومت تصرف کـرد و هم قبایل بربر طرابلس ، و از آنجمله قبیلهٔ لواته را باطاعت آورد[۴].

جانشین وی عبدالله در طرابلس پیش رفت و قسمتی از افریقا را مطیع کرد و از پایتخت آن کارتاژ جزیه گرفت[۵]. عثمان حتی بربران بت‌پرست را که درشمار اهل کتاب نبودند از امتیازات اهل ذمه بهره‌ور ساخت ، و از طرف جنوب برای تصرف

۱ـ با وجود این توضیحات مربوط بفعالیت دریائی آنروزگار درمنابع عربی بصورت تأسف‌آوری گم است .

۲ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ ؛ الفخری ، ص ۱۱۴ و ضمن آن گوید که عمر به‌سعدبن ابی‌وقاص در عراق نوشت و دستور داد که دریا را میان خلیفه و مسلمانان فاصله نکند .

۳ـ بلاذری ، ص ۱۵۲-۱۵۳ .

۴ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ .

۵ـ ابن عبدالحکم ، ص ۱۸۳ .

نوبه که چرا گاههایش بیش ازمصر بعربستان مانند بود وبرای زندگی بدوی شایسته‌تر بود ، کوششها شد . قرنها پیش از ظهور اسلام عربان همواره کم وبیش تا مصروحتی تاسودان نفوذ میکردند. بسال ۳۳ه(۶۵۳م) عبدالله با مردم نوبه که مغلوب کردنشان دشوار مینمودپیمانی کرد[1]؛ اما سرزمین مسیحی نوبه و پایتخت آن دنقله که‌مردم آن مخلوطی از زنگیان و اهالی‌لیبی بودند ، حایلی بود که اسلام را از پیشرفت بسوی جنوب باز میداشت .

۱ــ بلاذری ، ص ۲۳۷-۸ .

فصل پانزدهم

ادارهٔ مستملکات جدید

این نواحی وسیع را که بدست آمده است چگونه باید اداره کرد و چسان میتوان قوانین یك اجتماع بدوی عرب را که منظم نیز نیست باحاجات جماعتی مختلط و بزرگ با احوال گوناگون که قانونگذار نخست دربارهٔ آن اندیشه‌ای نکرده است ، توافق داد . این نخستین کار بزرگی بود که اسلام با آن مقابل بود . عمر نخستین کس بود که حل این مشکل را آغاز کرد و بنابروایات بحل آن توفیق یافت. بنابراین او مؤسس دوم دولت دینی اسلام بشمار میرود که یك جمهوری نمونه Islamic Utopia بود . باوجود این ، مقدر چنان بود که چندان نپاید .

مقررات عمر اساس نظر عمر این بود که اجازه ندهد در عربستان هیچکس پیرو دینی بجز اسلام باشد. برای حصول این منظور همهٔ پیمانهای سابق را ندیده گرفت[1] وبسال ۱۴ـ۱۵ ه (۶۳۵ـ۶۳۶ م) ضمن کسان دیگر یهودیان خیبر

۱ـ واقدی ، مغازی رسول‌الله ، ص ۳۹۱ـ۲ ؛ ابویوسف، کتاب‌الخراج، چاپ قاهره، سال ۱۳۴۶ ، ص ۸۵ـ۶ ، شرایطی را که پیمبر نهاده بود یادکرده‌اند .

را نیز برون کرد[۱]. اینان درناحیه مقام گرفتند، ومسیحیانیکه درنجران بودند بشام و عراق گریختند[۲]. هدف دیگرسیاست عمر این بود که عربان مسلمان شده‌را متشکل کند و یك جمهوری دینی جنگی پدیدآورد که اعضای آن پاك خونی و دیرجوشی خودرا حفظ کنند ـ و این یك سیستم اشرافی نظامی بود ـ و همهٔ مردم غیرعرب را از امتیازات همشهریگری این‌جمهوری دور نگه میداشت. دراجرای این‌منظور بود که مسلمانان عرب ازتملك و کسب اراضی درخارج عربستان ممنوع شدند. درخود عربستان هر که زمینی داشت بابت مالیات آن ده‌یك میپرداخت. بنابراین در آغاز کار فاتحان عرب مقیم شام، آنها که در منطقهٔ اردن بودند در اردوگاههای جابیه و حمص و عمواس و طبریه[۳]، وآنها که بناحیهٔ فلسطین بودند در اردوگاه «لد» و بعداً در «رمله» بسرمیبردند. درمصر نیز فسطاط و اردوگاه اسکندریه را بپا کرده بودند. درعراق نیز مقرشان دو شهرجدید بصره و کوفه بود[۴]. درمناطق فتح‌شده مردم بومی به‌کار و شغل خود مشغول بودند، کشاورزی میکردند و مقام اجتماعی پست‌تری داشتند. این مردم ذخیرهٔ احتیاطی مسلمانان (مایهٔ اسلام) بشمار بودند[۵]. غیرعرب اگرهم مسلمان‌میشد بطبقهٔ پائین‌تر یا منزلتی کمتر ازعرب مسلمان بود.

مردم بومی بعنوان ذمی[۶] ازحمایت مسلمانان بهره‌مند واز وظایف جنگی معاف

۱ـ واحه‌ایست که درفاصلهٔ ۱۰۰ میلی شمال مدینه برراه شام است.

۲ـ بلاذری، ص ٦٦.

۳ـ جای‌آن طبریهٔ جدیداست و این همان شهر قدیم Tiberias است. عمواس یا عمواس باسکون یا فتح میم همان شهر Emmaus قدیم است که نام آن بسفر لوقا ۲٤ : ۱۳ آمده.

٤ـ بقرن اول اسلامی مناطق و اردوگاههای جنگی دیگر پدید آمدکه عسکر مکرم در خوزستان و شیراز درفارس و برقه و قیروان درشمال افریقا ازآنجمله بود.

٥ـ یحیی‌بن‌آدم، کتاب‌الخراج، چاپ‌گوینبل، (لیدن، ۱۸۹٦)، ص ۲۷.

٦ـ ذمی‌یااهل‌ذمه درآغازکار فقط‌اهل‌کتاب بودند یعنی یهود و نصاری وصابئه وبعدها شامل زردشتیان نیز شد.

بودند ؛ زیرا مقررات دین اجازه نمیداد که اینان درسپاه مسلمانان خدمت کنند ولی میباید جزیه‌ای سنگین بپردازند ، وچون از قانون اسلام برون میزیستند اجازه‌داشتند که امور خودرا طبق‌قوانین خاص که تطبیق واجرای آن بارؤسایشان بود تنظیم کنند، و این وضع که یك قسم خود مختاری نسبی بود و سلاطین ترك نیز بعدها آنرا تأیید کردند ، هنوز هم دربعضی کشورها، ازجمله سوریه و فلسطین متبع است .

اگریکی از ذمیان مسلمان میشد باقتضای نظم ساده‌ای که روایات آنرا بعمر نسبت میدهند ازهمهٔ مسؤولیتها، ازجمله پرداخت مالیاتی که بعدها جزیهٔ سرانه نام یافت ، معاف میشد . ولی مالیات ارضی همچنان بزمین وابسته بود . زیرا زمین فیء یا وقف ، یعنی ملك‌جماعت اسلام بشماربود وهمهٔ‌مسلمانان مالیات آنرا میپرداختند. تنها استثناء در مورد مناطقی بود که بنابرروایت داوطلبانه بفاتحان عرب تسلیم شده بودند به‌شرط آنکه اجازه داشته باشند که زمین خودرا نگهدارند ؛ و این‌قبیل مناطق را دارالصلح مینامیدند . کسی که تازه مسلمان میشد بجای جزیهٔ سرانه تعهد تازه‌ای داشت که میبایست زکات بپردازد ؛ ولی ازجهت دیگرسهم‌وی ازعطاها ودیگر منافعی که بعنوان مسلمان بدو میرسید برخوردار بود.

بعدها اصلاحات تازه‌ای‌شد که نتیجهٔ سالها تجربه بود و روایات همه را بعمر منسوب میدارد . حقیقت اینست که نقش اساسی خلیفگان اول و فرمانروایان قدیم مسلمان دروضع مالیاتها وادارهٔ امورمالی چندان مهم نمیتوانست‌بود؛ زیرا استخوان بندی تشکیلات رومی در شام و مصر ، بدوران اسلام نیز برقرار بود و در متصرفات قبلی ایران نیز سازمانهای ادارهٔ امور محلی تغییراتی نیافته بود . از همان‌آغازکار ، مالیات به‌اقتضای زمین و طبیعت و رسومی که در هرمحل ، روم یاایران ، بروزگار دولتهای قدیم معمول بود فرق داشت و به‌چگونگی تصرف زمین بصلح یا جنگ و به کیفیت قانونگذاری عمر ارتباطی نداشت . اختلاف مالیات زمین برحسب اینکه

باصلح یا باجنگ فتح شده‌است یك گفتگوی قانونی است که بعدها پدید آمده است وعلت واقعی نیست ؛ و نیز بدوران خلیفهٔ دوم ۱۳–۲۴ ه (۶۳۴–۶۴۴ م) جزیه ، یعنی مالیات سرانه ، باخراج زمین (محتملاً ازکلمهٔ یونانی Chorēgia) تفاوت واضح نداشت ودر دوران اول‌این دو کلمه‌بجای همدیگر بکار میرفت و بطور کلی معنی آن مالیات بود . کلمهٔ جزیه یکبار بقرآن آمده (سورهٔ ۹ : ۲۹) ومدلول قانونی یاشرعی ازآن منظور نبوده‌است . وهم کلمهٔ خراج درجای دیگر قرآن هست (۲۳ : ۷۴) که در آنجا معنی آن بغرامت از مالیات نزدیکتر است . ظاهراً هنگامیکه مورخان شروع به‌ثبت این حوادث کردند، شرایط اصلی که بموجب‌آن بااقوام مغلوب پیمان نهاده بودندکاملاً فراموش‌شده‌بود، واین مورخان قضایا را باتوجه بشرایط وتغییرات تازه توضیح داده‌اند .

در دوران بعد ، دراواخر عصر امویان بود که دو نوع مالیات جزیه و خراج ازهم امتیاز یافت . مالیات زمین عیناً وباقساط ازحاصل زمین و حیوانات تسلیم‌میشد. شراب و خوك و حیوان مرده پذیرفته نمیشد . جزیهٔ سرانه یکجا پرداخت میشد و نشان منزلت اجتماعی پائین‌تر بود . مبلغ جزیه برای توانگران ٤ دینار[1] ومتوسطان ۲ و فقیران یك دینار بود . بجز این ، عوارض‌دیگری نیز برای نگهداری سپاهیان مسلمان بعهدهٔ بومیان بود . مالیات را فقط مردم سالم میدادند . زنان و کودکان و گدایان و راهبان‌وپیران و دیوانگان وبیماران درمان‌ناپذیر معاف‌بودند، مگر آنکه کسی ازایشان منبع درآمد مستقل داشته باشد .

اصل سوم که گویند عمر باتفاق مشاوران خود که همه از صحابه بودند مقرر داشت[2] این بود که فقط اموال منقول‌واسیران جنگ بعنوان غنیمت بجنگجویان‌تعلق

۱– ازکلمهٔ یونانی و لاتینی denarius آمده و وزن‌آن در حدود چهارگرم بود . بدوران خلیفگان واحد پول طلا بود . بدوران عمر یك دینار معادل ده درم و بعداً برابر دوازده درم بود .

۲– ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۲۱۲ .

داشته باشند[۱]؛ اما زمین وهمهٔ پول نقد که ازاقوام مغلوب بدست میآید فیء بود وملك مشترك جماعت اسلام بشمار میرفت[۲]. کشاورزان زمین فیء اگر مسلمان هم میشدند باید مالیات ارضی را بپردازند. اموال فیء و درآمد زمین در بیت‌المال، یعنی خزانهٔ عمومی، نگهداری میشد و پس از پرداخت مخارج عمومی که برای ادارهٔ امور و کارهای جنگ لازم مینمود، هرچه میماند میان مسلمانان تقسیم میشد. برای تقسیم این اموال سرشماری‌ای بایسته‌بود واین نخستین سرشماریست که تاریخ بیاد دارد، و هدف آن توزیع درآمد دولت بود. درآغاز فهرست عطا، نام عایشه بود که سالانه ۱۲۰۰۰ درم مقرری میگرفت[۳]. بعد از اهل‌بیت، یعنی کسان نزدیك پیمبر، نوبت مهاجر و انصار میرسید که مقرری هر کدامشان به‌نسبت زودتر مسلمان شدن تفاوت داشت. معدل دریافتی هریك از افراد این طبقه سالانه از ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ درم بود و درآخر فهرست، بقیهٔ قبایل عرب را بترتیب خدمات جنگی یا قرآن دانستنشان آورده بودند. کمترین مبلغی که سپاهی عادی میگرفت میان ۵۰۰ تا ۶۰۰ درم بود. زنان و کودکان و وابستگان[۴] نیز نامشان در دفتر ثبت شده بود و مقرری سالانه از ۲۰۰ تا ۶۰۰ درم میگرفتند. ترتیب دیوان (که کلمهٔ Douane فرانسه بمعنی گمرك ازآنست) یا فهرست عمومی درآمد و مخارج، بدوران عمر مقرر شد و بی گفتگو

۱- برای بحث غنیمت وفیء نگاه کنید به ماوردی، الاحکام‌السلطانیه، چاپ م. انگر (بن ۱۸۵۳)، ص ۲۱۷-۴۵؛ و ابویوسف ۲۱-۳۲.

۲- طبق آیهٔ ۴۳ ازسورهٔ ۸، خمس غنائم خاص خدا وپیغمبر یعنی ملك دولت‌بود وچهار خمس بجنگجویان که آنرا بدست‌آورده بودند تعلق داشت.

۳- درهم عربی ودرم فارسی(از درخم یونانی) واحد پول نقرهٔ عرب بود که قیمت اسمی آن معادل قیمت اسمی فرانك فرانسه قبل از جنگ اول یا معادل ده پنس (یا ۱۹ سنت پول امریکا) بود و طبعاً قیمت واقعی آن تغییر فراوان می‌کرده است.

۴- وابستگان یاموالی مسلمانان غیرعرب بودند که بایکی ازقبایل عرب پیوند و بستگی داشتند ومنزلت ایشان ازعربان مسلمان کمتر بود.

آنرا چنانکه ابن‌طقطقی گوید[1] ازایران گرفته‌اند ، وکلمهٔ دیوان نیز فارسی است . مقررات عمر که سوسیالیستی‌ونظامی‌بود اعتبار عرب را افزون کرد ومؤمنان غیرعرب را منزلتی بیش‌از نامؤمنان بخشید . اما چنان نبود که در زمانه جاوید ماند ، زیرا بدوران جانشین وی یعنی عثمان ، عربان میتوانستند درآن سرزمینها که تازه مفتوح شده بود مالك زمین شوند . غرور اشرافیت عرب درانبوه وابستگان که پیوسته فزون میشد فرو رفت .

سپاه مردم همگی سپاه کوشای فعال بودند وخلیفه که بمدینه اقامت داشت سردار آن بود ، و سردارانش به‌نیابت از او کار میکردند . در فتوح دوران اول ، سرداری که ناحیه‌ای را میگشود امامت جماعت و قضاوت آنجا را نیز برعهده داشت . بگفتهٔ بلاذری[2] عمر برای دمشق و اردن قاضی‌ای معین کرد و برای حمص وقنسرین قاضی دیگر فرستاد. اگرچنین باشد عمراولین خلیفه‌ای‌بود که سازمان قضائی‌را بنیاد نهاد[3].

تقسیم سپاه به‌قلب و جناحین و مقدمه و مؤخره که نشان نظم رومی و ساسانی از آن نمودار است ، بدوران محمد (ص) معمول بود . عنوان پنجه (خمیس) را باعتبار همین تقسیم بسپاه میدادند. سواران در دو جناح جا میگرفتند . دراین تقسیم وحدت قبایلی مراعات میشد . هرقبیله پرچم خاص داشت که پارچه‌ای بنیزه آویخته بود و یکی از شجاعان قبیله آنرا میبرد . پرچم پیمبر عقاب نامیده میشد . پیادگان تیرو کمان و فلاخن داشتند . شمشیررا در غلافی برشانهٔ راست میآویختند . زوبین‌را بعدها از حبشه گرفتند . معروفترین سلاح سواران تیر و نیزه بود ، و نیزهٔ خطی در ادبیات‌عرب‌شهرتی‌یافت. خط ناحیه‌ای بساحل‌بحرین‌بود که درآنجاخیزران که‌نیزه ازآن میساختند میروئید ؛ و بعدها خیزران را از هندوستان به‌آن ناحیه میآوردند .

۱ـ الفخری ، ص ۱۱۶ ؛ با ماوردی ، ص ۳۴۳ـ۴۴ مقایسه شود .

۲ـ ص ۱۴۱ .

۳ـ ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۲۰۲ ، س ۲۷ـ۲۸ .

نیزهٔ خطی و تیرو کمان معتبرترین سلاح قومی بود . بهترین شمشیر را بهندوستان میساختند و کلمهٔ هندی که نام شمشیر شده ، ازهمین جاست. وسیلهٔ حمایت زره مشبك و سپر بود . لوازم جنگ عرب از سلاح رومیان سبکتر بود[۱].

ترتیب جنگ بسیار ساده و ابتدائی بود ، و سپاهیان بصورت صفها یا ردیفهای بهم فشرده وانبوه پهلوی هم قرار میگرفتند . جنگ با زد وخورد قهرمانان بنامیکه از صفها جلو آمده هماورد میطلبیدند ،آغاز میشد . جنگاور عرب از رقیب ایرانی یا رومی خود مقرری بیشتر داشت ؛ بعلاوه مطمئن بود که ازغنیمت جنگ سهمی خواهد داشت . سپاهیگری و جنگ آزمـائی نه فقط بنزد خدا از هرکار دیگر شریفتر و شایسته‌تر بود ، بلکه کاری پرمنفعت نیز می‌بود. قدرت سپاه عرب بسبب سلاح انضباط نبود بلکه ناشی از روحیهٔ قوی افرادآن بود ، و البته دین نیز در تقویت آن مؤثر افتاده بود . قدرت تحملی که از تربیت صحرا ایجاد شده بود و سرعت حرکت که کارگرفتن از شتر درحمل اشیاءمایهٔ آن بود[۲] اصل این نیرو محسوب میشد.

چیزی که تمدن عرب نامیده میشود بافتح هلال حاصلخیز و ایران و مصر ، نه‌فقط مناطق وسیع جغرافیائی بلکه قدیمترین مراکز تمدن نیز بقلمرو عرب درآمد؛ بنابراین فرزندان صحرا تمدنهای قدیم وهمهٔ رسوم دیرین آنرا که‌ازروزگار یونانیان ورومیان وایرانیان‌ومصریان وبابلیان‌وآشوریان بجابود، بارث‌بردند.عربان اصیل‌درهنر ومعماری وفلسفه وطب‌وعلوم‌وادبیات وسیاست چیزی‌نداشتند که‌بدیگران بیاموزند ؛ اما همه‌چیز برای آموختن در دسترس ایشان بود و در این مرحله بسیار

۱ــ برای گفتگو در باب اسلحهٔ عرب، عیون‌الاخبار ابن‌قتیبه ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ــ۳۲ را ببینید .

۲ــ برای مقایسهٔ آن با سپاه رومی به

Charles Oman , *A History of the Art of War in the Middle Ages* , 2nd ed. (London, 1924) , vol. 1 , pp. 208 *seq.*

مراجعه کنید .

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

کوشا و پرکار بودند. این عربان مسلمان که فطرةً نسبت بعلوم دلبستگی شدید داشتند، باآن نیروها که در جانشان مکنون بود و از آن پیش فرصت تجلی نیافته بود، اکنون باهمکاری رعایای خویش و از برکت یاری ایشان به کسب و جذب و تعدیل مواریث عقلی و هنری پرداختند و فرهنگ خاص خود را بوجود آوردند. در تیسفون وادسا و نصیبین ودمشق و اورشلیم واسکندریه کارهای مهندسان وهنرمندان و زرگران وجواهرسازان وصنعتگران را دیدند وبااعجاب تمام بهاخذ و تقلید آنها پرداختند. اینان بهمراکز فرهنگ قدیم دست یافتند و شگفتیهای ذوق و عقل را در آنجا دیدند و سرانجام مغلوب شدند؛ ووضع ایشان یکی دیگر از آن حادثه‌هاست که ضمن آن ملت غالب بدام ملتهای مغلوب افتاده است.

بنابراین چیزیکه آنرا تمدن عرب نام میدهیم نه ازلحاظ ریشه و مایه‌های اساسی، ونه ازلحاظ جلوه‌های مهم نژادی، عربی نبوده و افزوده‌های عربی آن فقط درمسائل مربوط بهلغت وتا حدی در مسائل دینی بوده است. بهمهٔ دوران خلافت، مردم شام و ایران و مصر و نواحی دیگر از مسلمان و مسیحی و یهودی، نخستین علمداران فرهنگ و دانش بودند. چنانکه یونانیهای شکست‌خورده نسبت برومیان فاتح همین خاصیت‌را داشتند؛ واساس تمدن عرب و اسلام تمدن ایرانی و نیز تمدن آرامی بود که رنگ یونانی‌داشت وتحت حمایت خلیفگان بسط یافته درقالب زبان عرب آمده بود. بعبارت دیگر این تمدن دنبالهٔ طبیعی تمدن قدیم سامی بود که در سرزمین هلال حاصلخیز بدست بابلیان و آشوریان و فنیقیان و آرامیان و عبریان قالب‌ریزی‌شده وپیشرفت کرده‌بود. فرهنگ مدیترانه‌ای مغرب آسیا درقالب تازه‌ای ریخته شده وبه اوج اعتلای خود رسیده بود.

صفات واعمال خلفای راشدین تسلط برجهان که جهش اول آن بدوران ابوبکر آغاز شده بود، بدوران عمرباوج رسید و بدوران علی (ع) که‌ابرهای آشوب داخلی خلافت او را گرفته بود و فرصت ادامهٔ فتح و پیشرفت نبود، موقتاً

توقف کرد . یك قرن پس از پیمبر امپراطوری اسلام از ماوراءالنهر تا خلیج فارس و نواحی شمالی افریقا گسترده شده بود . خلافت عرب و اسلام از هیچ آغاز شد و بدانجا رسید که نیروی حاکم بر مقدرات جهان شد .

ابوبکر (۱۱-۱۳ه ، ۶۳۲-۶۳۴م) فاتح عربستان و ناشر اسلام در قبایل عرب، بسادگی پدرشاهانه (Patriarchal) زندگی میکرد . درشش ماه اول از حکومت کوتاه خویش هر روز پیاده از سنح ، که در آنجا با همسرش ام‌حبیبه درخانهٔ محقری میزیست، بمدینه پایتخت خلافت آمد ورفت میکرد . مقرری نمیگرفت ؛ برای آنکه در آنوقت دولت درآمدی نداشت[1]. همهٔ کارهای دولت در صحن مسجد پیمبر انجام میشد. صفات شخصی او و ایمان خلل‌ناپذیری که بداماد خود ، دامادی کـه سه سال از او بزرگتر بود ، داشت وی را در اسلام نوزاد احترامی بسزا داده بود ، ولقبش صدیق شد[2]. از لحاظ صفات شخصی و نیروی اخلاقی ، قوی‌تر و نافذتر از آن حدی بود که روایات نقل می کنند . ازلحاظ جسمی سپیدرو و لاغراندام بود و گونه‌های فرو رفته داشت ، ریش خود را حنا می‌بست و با قامت خمیده راه میرفت[3].

جانشین او عمر (۱۳-۲۴ه ، ۶۳۴-۶۴۴م) زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت و فعال و خوش‌بنیه بود و سرش طاس بود[4]. دست کم مدتی پس از آنکه بخلافت رسد معاش خود را از دادوستد بدست میآورد ، و همهٔ عمر خویش را مانند یك شیخ بدوی بی خودنمائی و جلوه‌فروشی بسر برد . بحق باید گفت عمر که درروایتهای اسلامی نامش را بعد از نام **محمد (ص)** میآورند ، بنظر بسیاری از نویسندگان مسلمان نمونهٔ تقوی

۱ــ ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۱۳۱-۳۲ ؛ ابن‌اثیر، اسدالغابه فی‌معرفة‌الصحابه ، چاپ قاهره ۱۲۸۶ ، ج ۳ ، ص ۲۱۹ .

۲ــ معمولا آنرا بمعنی راستگو یا حقگو میگیرند . دربارهٔ تفسیر آن ، طبقات ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۱۲۰-۲۱ را ببینید .

۳ــ یعقوبی ۲۵ ، ص ۱۵۷ .

۴ــ همان کتاب ، ص ۱۸۵ .

و عدالت و سادگی و پدرمنشی بود ، و همهٔ فضائلی را که شایستهٔ خلیفه میبود داشت. اخلاق وی نمونه‌ای بود که هر خلیفهٔ بیداردل بتقلید آن میکوشید[۱]. بنا بر روایات وی فقط یك پیراهن و یك عبا داشت[۲] که بهر یك وصله‌های مکرر خورده بود . بر بستری از برگ خرما میخفت و همواره میکوشید که اسلام را از آشفتگی بر کنار دارد ، داد کسان را بدهد و احترام اسلام و عرب را افزون کند . ادبیات عرب پر از قصه‌هائی است که از فضائل عمر یاد میکنند . گویند پسر خود را بجرم مستی و بدکاری زیر تازیانه کشت . یکبار در هیجان خشم مردی بدوی را که بشکایت از ستمگری پیش وی آمده بود و دادخواهی می کرد ، چند تازیانه زد ، وخیلی زود از آنچه کرده بود پشیمان شد و از بدوی خواست که همانقدر تازیانه باو بزند ؛ اما بدوی نپذیرفت و عمر بخانه آمد و با خویش میگفت :

« ای پسر خطاب ، فرومایه بودی و خدایت بلند کرد ؛ گمراه بودی و هدایتت کرد ؛ ضعیف بودی و نیرومندت کرد ؛ آنگاه تـرا بر بندگان خویش فرمانروائی داد ، و چون یکیشان آمد و از تو یاری خواست ، تو او را زدی . اگر با خدا روبرو شوی باو چه خواهی گفت ؟ »[۳]

این مرد که هجرت را مبدأ تاریخ مسلمانان کرد و بر فتح نواحی وسیع جهان آنروز نظارت داشت و دیوانهای دولت را مرتب کرد و حکومت امپراطوری نو را بنظم آورد ، دراوج قدرت ، مرگی ناگهانی و تأثر آور یافت، ومیان جماعت مسلمانان بخنجر زهر آلود یك غلام ایرانی مسیحی ضربت خورد[۴] (۳ نوامبر سال ٦٤٤) .

عثمان که قرآن را بوضعی تغییر ناپذیر فراهم آورد و بدوران او بقیهٔ ایران

۱ـ ابن‌سعد ، ج ۲ ، ق ۱ ، ص ۲۳۷-۹ .

۲ـ دیاربکری . تاریخ‌الخمیس، چاپ قاهره ۱۳۰۲ ، ج ۲، ص ۲۸۱ ، س ۲-٤ ؛ نویری ، نهایة‌الارب ، ج ٤ ، چاپ قاهره ۱۹۲۵ ، ص ۸۹-۹۰ .

۳ـ ابن‌اثیر ، اسدالغابه ، ج ٤ ، ص ٦۱ .

٤ـ طبری ، ج ۱ ، ص ۲۷۲۲ ؛ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ .

و نیز آذربایجان وقسمتی ازارمنستان فتح شد، مردی پرهیزکاروسالخورده وخوش نیت، اما ضعیف بود ، و نتوانست حرص اقارب طماع خود را سرکوب کند . برادر رضاعی او عبدالله ، که سابقاً از نویسندگان پیمبر بود و کلمات وحی را تغییر میداد[1] و یکی از ده کسی بود که روز فتح مکه خونشان هدر شده بود ، از وی فرمانروائی مصر یافت و برادر مادری او ، ولیدبن‌عقبه ، که به پیمبر اهانت کرده ومجازات دیده بود، به حکومت کوفه رسید ؛ و پسر عم وی مروان حکم ، که بعدها خلیفهٔ اموی شد ، رئیس دیوان شد . بدینسان خلیفه بسیاری از مقامات معتبررا از امویان که خویشان وی بودند پر کرد[2]. خلیفه شخصاً از والیان و یاران ایشان هدیه میپذیرفت . گویند کنیز زیبائی را که حاکم بصره هدیه آورده بود قبول کرد. وی را متهم ساختند که از خویشانش طرفداری میکند و ناخرسندی ازادارهٔ نامطلوب او رواج یافت . پیروان سه تن قرشی برای به خلافت رساندن علی(ع)* وطلحه و زبیر، آتش را دامن زدند، و شورش درکوفه ازمیان پیروان علی(ع) آغاز شد ، ودرمصر بوضع خاصی نیرو گرفت و در آوریل ۶۵۵م (۳۵هجری) پانصد تن شورشی از آنجا بمدینه آمدند و پیر هشتاد سالهٔ محترم را در خانه‌اش محاصره کردند ، وهنگامی که قرآن مقابله شدهٔ خویش را میخواند[3]، بخانه‌اش ریختند . محمد پسردوست وسلف او ابوبکر نیز بود و نخستین دست خشونت که بسوی او دراز شد از او بود[4]. بدینطریق اول خلیفه‌ای که خونش

۱ـ قرآن ۶ : ۹۳ . بیضاوی ، ج ۱ ، ص ۳۰۰ .

۲ـ ابن حجر ، ج ٤ ، ص ۲۲۳-۲٤ ؛ ابن‌سعد، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ٤٤ ؛ مسعودی ج ٤ ، ص ۲۵۷ و بعد .

* توضیحاتی راکه در مقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم .

۳ـ ابن‌بطوطه متوفی ۱۳۷۷ درجلددوم ص ۱۰-۱۱ گویدکه وقتی ببصره رفت نسخهٔ قرآن عثمان در مسجد آنجا بود و خون عثمان بر صفحه‌ای که آیهٔ ۱۳۱ ازسورهٔ ۲ هست ریخته بود . و روایت ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص۵۲ گویدکه خون عثمان بنزد این آیه متوقف‌ماند. مقالهٔ کترمر را در مجلهٔ آسیائی ، مجموعهٔ ۳ ، مجلهٔ ۶ (۱۸۳۸) ، ص ٤۱-۵ به‌بینید .

٤ـ ابن‌سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۵۱ .

بدست مسلمانان ریخته شد ، از پا درآمد (۱۷ ژوئن سال۶۵۶م ، ۳۶ه) و بدینسان دوران پدر شاهی اسلام که در اثنای آن جذبهٔ تعلیمات پیمبر و خاطرات میمون ایام مدینه هنوز درزندگی‌جانشینان محمد (ص) زنده‌و مؤثر بود ،در جوئی از خون فرو رفت .سرانجام کشاکشی‌که‌نخست‌بین‌علی(ع) و طلحه و زبیر ، و سپس بین هم او و خلافتجوی‌جدید ، یعنی‌معاویه ، قهرمان بنی‌امیه که عثمان خلیفهٔ مقتول‌نیزازایشان بود درگرفت ، به‌این دوران‌پایان داد .

فصل شانزدهم

نزاع علی علیه‌السلام و معاویه بر سر خلافت

خلافت انتخابی

ابوبکر از یاران و دوستان قدیم پیمبر و ازجمله کسانی بود که مورد اعتماد پیغمبر بودند . وی بارها ازجانب پیغمبر در کارها نیابت یافته بود و نیز درآخرین بیماری پیمبر به نیابت او امامت نماز کرد . وی در ژوئن سال ۶۳۲ (۱۲ه) درنتیجهٔ یك قسم انتخاب که سران حاضر پایتخت ، یعنی مدینه ، درآن شرکت داشتند ، بخلافت رسید و میبایست همهٔ وظایف پیمبر را انجام دهد و از امتیازات او بجز آنچه خاص نبوت بود و با وفات پیمبر خاتمه یافته بود ، بهره‌ور شود .

کلمهٔ «خلیفهٔ‌پیمبر» که بر ابوبکر اطلاق شد بصورت لقب بکار نرفت . کلمهٔ « خلیفه » بتنهائی درقران (سورهٔ ۲ : ۲۸ وسورهٔ ۳۸ : ۲۵) هست ودرهیچیك ازآن دو جا معنی اصطلاحی ندارد و دلیلی نیست تا معلوم دارد که مقصود ازآن اطلاق بر خلیفهٔ پیمبر بوده است .

ابوبکر عمر را که پس از او نامزد طبیعی خلافت بود خلیفهٔ خویش کرد[۱]. گویند که وی نخست خودرا «خلیفهٔ خلیفهٔ پیمبر» می‌خواند، وچون این لقب دراز بود آنرا کوتاه کرد ؛ وهم گفته‌اند که خلیفهٔ دوم (۱۳-۲۴ه ، ۶۳۶-۶۴۴م) اولین کسی بود که بعنوان امیر اعلای سپاه اسلام لقب ممتاز «امیر المؤمنین» را، که بنزد نویسندگان مسیحی قرون وسطی میر امولین Miramolin شده است ، بخود نهاد . عمر پیش از مرگ خویش شش نفر یعنی علی بن ابیطالب (ع) ، عثمان بن عفان ، زبیر بن عوام ، طلحة بن عبیدالله ، سعد بن ابی وقاص وعبدالرحمن بن عوف را معین کرد[۲] تا خلیفه را انتخاب کنند ، و شرط کرد که پسر او را انتخاب نکنند . تشکیل این مجلس که بنام شوری معروف شد و معتبرترین و سالخورده‌ترین صحابیان زنده را دربر داشت نشان میدهد که فکر قدیمی عرب دربارهٔ پیشوائی قبیله ، براصل حکومت موروثی غلبه یافته بود .

درمورد انتخاب خلیفهٔ سوم یعنی عثمان (۲۴ه = ۶۴۴م)، باردیگر برتری سنی مؤثر افتاد واو را برعلی (ع) مقدم ساخت. عثمان بخلاف دوسلف خود که ازمهاجران بودند، نمایندهٔ اشرافیت اموی بود . هیچیك از خلفا سلسلهٔ حکومتی بنیاد نکرد. بعد از قتل عثمان درمسجد پیمبر ، درمدینه ، در ۲۴ ژوئن سال ۶۵۶ (۳۶ه) علی (ع) را خلیفهٔ چهارم نامیدند وهمهٔ جهان اسلام عملا بخلافت وی تسلیم شد . خلیفهٔ جدید پسر عم پیمبر و همسردختر محبوبش فاطمه (س) وپدر حسن (ع) وحسین (ع) بود که از نژاد وی بجا ماند ، و دوم یا سوم کسی بشمار میرفت که به پیمبر ایمان آورده بود . علی (ع) مهربان و پرهیزکار و شجاع بود ونمایندهٔ « اهل نص و تعیین » یا طرفداران وراثت شرعی بشمار بود . این گروه بتأکید میگفتند که خدا و پیمبر از

۱ــ ابن سعد ، ج ۳ ، ق ۱ ، ص ۳۰۲ .

۲ــ همان کتاب ، ج ۳ ، ق۱ ، ص ۲۴۵ و بعد .

آغاز کار علی (ع) را تنها خلیفهٔ شرعی معین کرده‌اند. و خلیفگان سه گانه بخدعه وی را از مقام قانونیش دور داشته‌اند .

خلافت علی (ع)

نخستین مشکلی که در کار خلافت درمقابل علی(ع) قرارداشت وجود دو رقیب معتبر، یعنی طلحه و زبیر بود که نمایندهٔ حزب مکه بودند وعلی (ع) می‌خواست که از زحمت آنها آسوده‌شود . این دوتن[1] درحجاز و عراق پیروانی داشتند که از قبول خلافت علی(ع) سر باز زده بودند ، وعایشه نیز که ازهمهٔ زنان پیمبر بنزد وی محبوبتر بود وعنوان « مادر مؤمنان » داشت و شورش ضد عثمان را ندیده گرفته و محتملا تشویق کرده بود اکنون دربصره بشورشیان ضد علی (ع) پیوسته‌بود. عایشهٔ جوان که‌وقتی که زن پیمبر شد خردسال بود[2] چنانکه ازخانهٔ پدرش ابوبکر عروسکی بخانهٔ شوهر میبرد ، علی را ازاعماق قلب خود که غرور آن درهم شکسته بود ، دشمن می‌داشت ، زیرا یکبار که ازقافلهٔ شوهرش عقب‌مانده بود علی(ع)در وفای او شك آورد وخدابنفع عایشه‌وحیی‌فرستاد(سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۱۱-۲۰). علی (ع) در روز ۹ دسامبر ٦٥٦ بیرون شهر بصره با سپاه متفق دشمن روبروشد ودرجنگ معروف جمل که بمناسبت شترعایشه که نمودار وحدت اجتماع جنگجویان بود چنین نامیده‌شد، آنهارا شکست داد .دورقیب علی (ع) ازپا درآمدند و اوباقتضای جوانمردی از مرگشان غمگین شد و با مراسم مجللی بخاکشان سپرد[3].

عایشه دستگیر شد و با احترامی در خور او ، که بانوی اول کشوربشماربود ، عمل کردند و او را بمدینه فرستادند . بدینسان اولین ، و نه آخرین ، تصادمی که درآن مسلمانان با مسلمانان درآویختند بپایان رسید . جنگهای خاندانی که به حکم تقدیر بایدگاه بگاه اسلام را بلرزاند و احیاناً از ریشه تکان دهدآغاز شده بود .

۱ــ مادر زبیر عمهٔ پیمبر بود .

۲ــ مطابق روایت ابن هشام نه یا ده ساله بود ، ص ۱-۱۰

۳ــ اطراف قبر زبیر دهکدهٔ کوچکی پدیدآمده است .

ظاهراً چنین مینمود که کار خلافت بر علی (ع) راست شده است . وی از پایتخت تازهٔ خود کوفه ، حکومت آغاز کرد و بیشتر والیان نواحی را که سلف او نهاده بود برداشت و بعضی نیز نسبت باو سوگند خوردند ؛ اما وضع یکیشان کـه معاویه پسر ابوسفیان فرمانروای شام وخویشاوند عثمان بود روشن نشد. معاویه چنین وانمود می کرد که بخونخواهی خلیفهٔ مقتول برخاسته است . پیراهن عثمان را کـه بخون آلوده بود با انگشتان زن وی نائله ، که ضمن دفاع از او قطع شده بود[1] در مسجد دمشق بمردم نشان داد . معاویه در نقش آنتونی آشکار شد وبحیله و زبان آوری چنگ زد و احساسات مسلمانان را ببازی گرفت . وی با علی (ع) بیعت نکرد و کوشید اورا به تنگنائی سخت دراندازد ؛ زیرا گفت که علی باید قاتلان خلیفه را دستگیر کند ، و گرنه شریك جنایت است و در اینصورت صلاحیت خلافت ندارد . ولی کار بزرگتر از آن بود که جنبهٔ شخصی داشته باشد ، وبیشتر از آن بود که مربوط بیك فرد وحتی یك خاندان شود . موضوع اصلی این بود که کوفه مرکز خلافت و در مسائل اسلام صاحب نفوذ کامل گردد یا دمشق. اما مدینه که علی (ع) از پس خلافت بسال ۳۶ آنجا را ترك کرده بود و مقدر نبود که دیگر بدان باز گردد طبعاً ازاین کشاکش برون بود. وسعت دامنهٔ فتوح ، مرکز ثقل را بشمال آورده بود .

عاقبت در دشت صفین بجنوب رقه ، برساحل غربی فرات، دوسپاه روبروشدند: علی (ع) با سپاهی که شمار آن ۵۰۰۰۰ بود ومعاویه با اهل شام . هیچیك ازدو گروه اصرار نداشتند که زودتر نتیجهٔ کار معلوم شود ، بدینجهت با تعصب نمیجنگیدند و مدت چند هفته زدوخوردهای کوچك دوام داشت ، و در تصادم آخرین (۲۶ ژوئیه ۶۵۷ م = ۳۷ هجری) سپاه علی بسرداری مالك اشتر نزدیك ظفر بود ، ولی عمرو بن عاص ، داهیهٔ حیله گر ، خدعه‌ای کرد و ناگهان نسخه‌های قرآن را بر نیزه‌ها بلند کردند

۱ـ الفخری ، ص ۱۲۵ و ۱۳۷ .

و ازاینکار چنان مفهوم شد که میخواهند ازحکم شمشیر بحکومت قرآن پناه برند. پیکارمتوقف شدوعلی(ع) که نیتی پاك داشت باصرار یاران خود ناچار شد که پیشنهاد معاویه را ، که ارجاع قضیه بحکمیت برای جلوگیری از خونریزی بود ، بپذیرد و طبعاً حکمیت « بمقتضای کلام خدا »[1] میشد ؛ نتیجهٔ آن هرچه میخواست باشد .

علی(ع) برخلاف رأی صائب خویش ابوموسی اشعری را بنمایندگی برگزید. وی مردی بود که در پرهیزکاریش تردیدنبود ، اما بکارعلی(ع) دلبستگی و تعصب نداشت . در مقابل ابوموسی از جانب معاویه عمرو بن عاص بود که یکی از نوابغ سیاسی عرب بشمار بود[2]. هریك از دو حکم متن مکتوبی همراه داشت که او را در کار حکمیت اختیارکامل میداد و باهرکدامشان ٤۰۰ کس بعنوان گواه همراه بود. حکمان در ژانویهٔ ٦٥۹ (۳۹ ه) در اذرح سرراه کاروان رو مدینه و دمشق ، درنیمه راه معان به‌پترا ، جلسه کردند.

باشکال میتوان نتیجهٔ این انجمن تاریخی را معلوم داشت، زیرا روایتها برحسب منابع مختلف است[3]. روایت رایج اینست که حکمان توافق کردند که هریك موکل خویش را عزل کند وبدینطریق راه را برای نامزد تازهٔ خلافت باز کند . ولی پس از آنکه ابوموسی که سالخورده‌تر بود ایستاد وخلع علی(ع) را از خلافت اعلام داشت ، عمرو همکار وی خیانت ورزید ومعاویه را تأیید کرد. ولی ازتحقیقات انتقادی که پرلامانس[4]

۱ـ در دینوری متن پیمان حکمیت را به‌بینید، ص ۲۰٦ـ۲۰۸ .

۲ـ مسعودی، ج٤ ، ص۳۹۱. مطالبی را که درفصل۱۷ زیر عنوان «معاویه شاه نمونهٔ عرب» میآوریم وهم مطالبی را که دراول فصل ۱٤ آورده‌ایم به‌بینید .

۳ـ مطالب طبری را ج ۱ ، ص ۳۳٤۰ـ٦۰ ؛ با مسعودی ، ج ٤ ، ص ۳۹۲ـ٤۰۲ و یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۲۰-۲۲ والفخری ، ص ۱۲۷ـ۳۰ مقایسه کنید .

۴ـ *Études sur le règne du calife omaiyade Moâwia Ier* (Beirūt, 1907), ch. vii.

و پیش از او ولهوزن کرده‌اند[۱] معلوم توان داشت. این روایت انعکاس نظر طرفداران عراق است و بیشتر منابع ما که بدوران عباسیان ، دشمنان خونی امویان ، پدید آمده منسوب بدان است . وچیزی که محتملا رخ داده اینست که هردوحکم موکل خود راخلع کرده‌اند و باخت ار علی (ع) بوده است ؛ زیرا معاویه خلافتی نداشت که از آن خلع شود بلکه فقط حاکم ولایتی بود که موضوع حکمیت او را بصف علی(ع) بالا برده و علی(ع) را بمرحلهٔ مدعی خلافت تنزل داده بود . رأی حکمان علی(ع) را ازخلافت بکنارزده ومعاویه را ازیك ادعای وهمی که هنوزجسارت اظهار آنرا نکرده بود محروم کرد . فقط بسال ٤١ هجری ، یعنی دوسال پس ازختم بازی حکمیت بود که معاویه در بیت‌المقدس خلافت خویش را اعلام کرد .

قبول حکمیت برای علی (ع) از جهت دیگرنیزخطرداشت، زیرا عدهٔ زیادی ازپیروانش روی از او بگردانیدند و براوشوریدند . خوارج یعنی خروج کنندگان[۲] قدیمترین فرقهٔ اسلامند و نشان‌دادند که دشمنانی‌سرسخت وبی‌باکند، و «لاحکم‌الالله»[۳] را شعار خود کردند . شمار خوارج ٤۰۰۰ بود[٤] و به پیشوائی عبدالله‌بن وهب راسبی، شمشیرآهیخته،بپاخاستند . علی (ع) بسال (۳۹ ه) بر اردوگاه‌ایشان که برساحل‌رود نهروان بود هجوم برد و نزدیك بود که نابودشان کند ، اما از نو بنامهای دیگر پا گرفتند و تا دوران عباسی خطر راه خلافت بودند و صبحگاه روز ۲٤ ژانویهٔ ٦٦١

۱- *Das arabische Reich und sein Sturz* (Berlin, 1902), ch. ii = *The Arab Kingdom and its Fall*, tr. Margaret G. Weir (Calcutta, 1927), ch. ii.

۲- ایشان را منسوب‌به حرورا (یاقوت، ج ۲ ، ص ۲٤٦) یعنی‌حروری نیز گویند .

۳- الفخری ، ص ۱۳۰ را باقرآن ۱۲ : ۷۰ مقایسه‌کنید .

٤- شهرستانی ، ص ۸٦ ، شمارشانرا ۱۲۰۰۰ گوید .

(۴۱ه) هنگامی که علی بکوفه درراه مسجد بود با شمشیرزهر آلود ضربتی به‌پیشانی او خورد و شمشیر وارد مغز شد . ضارب یکی از خوارج ، بنام عبدالرحمن‌بن‌ملجم بود ، و محرکش خونخواهی بعضی از کسانی بود که درنهروان کشته شده بودند و با زنی که دوست وی بود خویشی داشتند . بنابر روایت ، ابن‌ملجم یکی از سه کسی بود که بنزد کعبه سوگند خورده بودند تا با توطئه‌ای بیك روز جماعت اسلام را از علی (ع) و معاویه و عمروبن عاص کـه مایـهٔ فتنه‌ها بودند، آسوده کنند[1] . این قصه بیشتر از حقیقت به پندار میماند . *

زمین دورافتاده‌ای کـه بیرون کوفـه مدفن علی (ع) شد[2] و بنام « مشهدعلی » معروف است ، از بزرگترین زیارتگاههای اسلام است. خلیفهٔ چهارم بزودی درنظر پیروانش قدیس‌فرقه و ولی‌الله شد،چنانکه محمد (ص) پیمبراسلام ونبی‌الله بود . علی نشان داد که نفوذ وی بهنگام مرگ از زندگی بیشتر است و بعنوان قدیس شهید ، قدرتی‌را که در زندگی از کف‌داده بود در مرگ‌بدست‌آورد. با آنکه‌علی صفاتی‌چون مراقبت و دوراندیشی وپیش‌بینی و تدبیر را که درخور پیشوا وسیاستمدار است کمتر بکار میبرد ، معذلك از همهٔ صفاتی که درخور یك عـرب اصیل و یکمرد کامل است بهره‌ور بود . در جنگ شجاع ، در پندآموزی خردمند ، و بسخن فصیح بود .

۱ـ با دینوری ، ص ۲۲۷ ، مقایسه کنید .

* توضیحاتی راکه درمقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم .

۲ـ بنابرروایت ، این محل‌را بتمایل علی (ع) انتخاب کردند که هنگام مرگ سفارش کرده بودکه جثهٔ او را برشتری نهاده رهاکنند و هرجا خفت مدفن او شود ؛ و مدفن وی بدوران اموبان ومدتها پس‌ازآن همچنان ناشناس بود، تا بسال ۱۷۵ه. هارون‌الرشید بتصادف آنرا یافت. نخستین اطلاعاتی که دربارهٔ قبربما رسیده همانست که ابن‌حوقل درکتاب المسالك والممالك آورده‌است . چاپ‌دخویه، (لیدن، ۱۸۷۲) ، ص ۱۶۳ .

با دوستان وفا میکرد ، و بزرگمنش و جوانمرد بود ، و بدینسان سرمشق شرف و جوانمردی اسلام شد . وی در روایات عرب چون سلیمان حکیم است که دراطراف نامش قصاید و امثال و اندرزها و قصص بیشمار آورده‌اند . وی سبزه‌رو و سیاه چشم بود ، سری طاس و ریشی سپید وبلند وانبوه داشت ، وتنومند ومیان‌بالا بود . شمشیر وی ذوالفقار نام داشت (یعنی چیزی که فقرات پشت را میشکافد) * و پیغمبر در جنگ معروف بدر آن را بکار برده بود . نام این شمشیردر کلمات منظوم « لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» که بقرون وسطی بربسیاری ازشمشیرهای‌عرب کنده بودند، جاوید ماند. نهضت جوانمردان دوره‌های بعد که چیزی مشابه رسوم وآداب آن‌را در شوالیه گری قرون وسطی و فعالیتهای پیش آهنگی جدید می‌توان یافت ، علی (ع) را اولین جوانمرد و سرمشق همهٔ جوانمردان می‌شمارد . جهان اسلام سربسر او را خردمندکامل و شجاع بی‌بدل می‌دانست ، و برادران جوانمرد و یاران اهل طریق نمونهٔ والا و مرشدکاملش میگفتند و یارانش او را دور از هر گناه و منزه از هر خطا میدانستند ، وکار بعضی از افراطگران بدانجا رسید که وی را خدائی بقالب انسان پنداشتند. اینمرد که عملا درهمهٔ کارهای‌دنیوی شکست خورد، ** ازپس‌وفات‌نفوذی یافت که فقط نفوذ پیمبر از آن بیشتر بود . گروههای زیارتگر که پیوسته چون سیل بمشهد او و نیـــز بمشهد فرزنـــدش حسین(ع) ، پیشوای بزرگ شیعه ، که بنزدیك کربلا کشته شد،روانست وتعزیه‌ها که هرسال بروز دهم محرم درهمهٔ جهان‌شیعه بپا میکنند ، نشان میدهد که مرگ در پدیدآوردن منجی از زندگی تواناتر است .

---

* توضیحاتی‌را که درمقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم.

** توضیحاتی را که درمقدمه میآوریم به‌بینید . مترجم.

عصر دولتهای خلافت بزرگ

با مرگ علی(ع)(۴۱ه) دورانی که میتوان آنرا عصر جمهوریت خلافت نام داد و با خلافت ابوبکر بسال (۱۱ه) آغاز شده بود، پایان یافت. چهار خلیفه‌ای که در این عصر حکومت کردند نزد مورخان خلفای راشدین نام یافته‌اند. مؤسس خلافت بعد، معاویهٔ اموی، مردی‌از مردم‌دنیا بود و پسرخود یزید را به جانشینی خویش بر گزید، وبدینسان یك خاندان شاهی بنیاد نهاد و قضیهٔ وراثت را درتصدی خلافت دخالت داد و این روش پیوسته بجاماند و هرگزمتروك نشد. خلافت اموی درتاریخ اسلام‌نخستین سلطنت‌بود وقصهٔ انتخاب اسمی را بصورت بیعت (که آنرا از بیع گرفته‌اند) حفظ کردند[1]. بیعت رسمی‌بود که سران قوم مستقیماً یـا بواسطه، دست خلیفهٔ جدید را بعلامت اطاعت و تسلیم میگرفتند. خلافت اموی ازسال ۴۱تا۱۳۳ه (۶۶۱ تا ۷۵۰م) بپا بود و پایتخت‌آن دمشق بود. پس ازآن خلافت‌عباسیان از ۱۳۳ تا ۶۵۶ه (۷۵۰ تا ۱۲۵۸م) بود که پایتختشان بغداد بود. خلافت فاطمی که مقر اصلی‌آن قاهره بود تنها خلافت‌شیعهٔ قابل ذکری است که پا گرفت (۲۹۷-۵۶۷ ه = ۹۰۹ - ۱۱۷۱ م). خلافت اموی دیگری نیز بقرطبهٔ اندلس از سال ۳۱۷ تا ۴۲۳ه (۹۲۹ تا ۱۰۳۱م) برقرار بود. آخرین خلافت بزرگ غیرعربی یعنی خلافت ترکان عثمانی بقسطنطنیه از ۹۲۳ تا ۱۳۴۳ ه (۱۵۱۷ تا ۱۹۲۴م) ادامه داشت ودرنوامبرسال۱۹۲۲ (۱۳۴۱ه) جمعیت کبیر وطنی درآنقره اعلام جمهوریت کـرد و سلطان محمد ششم را برداشت و پسر عمویش عبدالحمید را فقط به‌عنوان خلیفه، نه سلطان بجای اومعین کرد. درمارس

۱ـ ابن‌خلدون، مقدمه، یعنی جزء اول از کتاب‌العبر و دیوان‌المبتدا والخبر (چاپ قاهره، ۱۲۸٤)، ص ۱۷٤ـ۵ = ص۳۷۶ـ۷ ازچاپ‌کاترمر که عنوان مطالب درآن هست.
Notices et extraits etc., vol. xvi (Paris, 1858), and pp. 424-6 of de Slane's tr., vol. xix (Paris, 1862).

۱۹۲۴م (۱۳۴۳ه) این خلافت نیز الغا شد[1].

۱ــ این شجره پیوستگی خاندانهای خلافت را نمودار میکند .

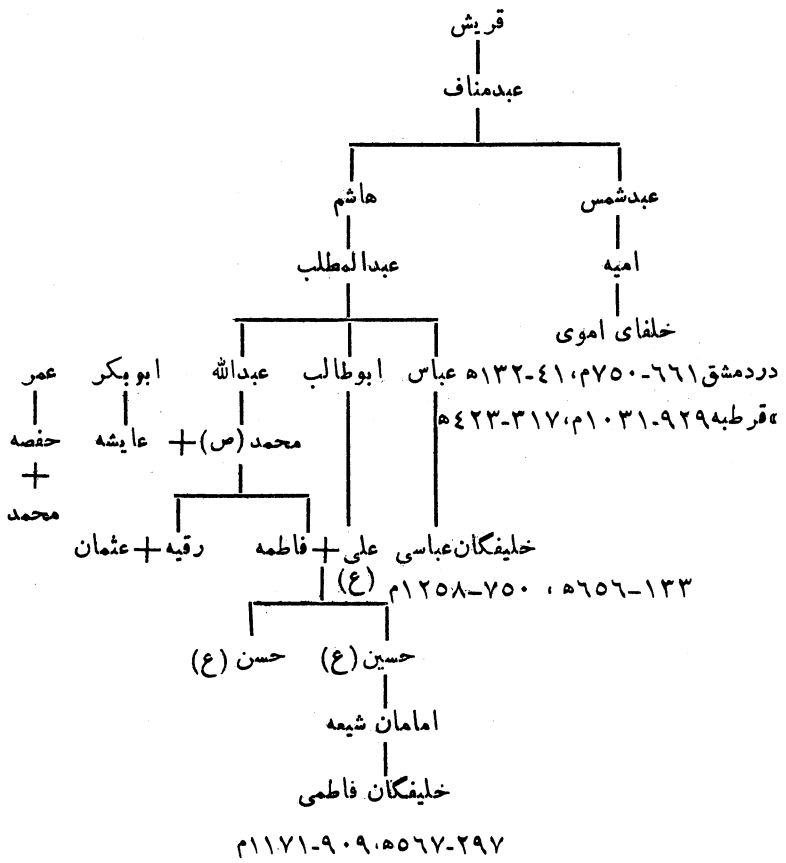

خلافت یك مقام دینی ـ سیاسی است

دراینجا باید از مغالطه ای که خلافت را فقط یك مقام دینی میشمارد چشم بپوشیم . دراین زمینه مقایسهٔ خلافت با ریاست امپراطوری مقدس روم ، یا امتیازی که مسیحیگری جدید میان نفوذ دینی و دنیوی مینهد ، کاری گمراه کننده است. منصب جنگی خلیفه بعنوان امیرمؤمنان بسیار روشن بود ، و از اینجهت که امام یعنی پیشوای نماز جماعت بود عملا یك تکلیف دینی را انجام میداد و خطبهٔ جمعه میخواند ؛ ولی این کار را هرمسلمان دیگر نیزمیتوانست انجام دهد . مقصود از خلافت محمد جانشینی وی در امور دولتی نیزبود. اما محمد بعنوان پیمبرو واسطهٔ نزول وحی وفرستادهٔ خدا ، خلیفه نمیتوانست داشت ؛ وخلیفه فقط نگهبان وحمایتگر دین بود . روش اودرحمایت دین با روشی که ازامپراطوران اروپا انتظار میرفت تفاوت نداشت . از مقالات خلاف دین جلو میگرفت ، بر ضد کسانی که ایمان نداشتند پیکار میکرد ، وحدود دارالاسلام را توسعه میداد و در همهٔ اینکارها بشمشیر تکیه داشت[1] .

بعدها جانشینان پیمبر که غالباً بمکه و مدینه و دیگر مراکز پاگرفتند و از جریان حوادث پایتخت های اسلام چون دمشق و بغداد و قاهره دور بودند ، به صورتی جالب صفاتی که خلیفه را بایسته بود با حقوق و وظایفی که داشت تعیین کرده اند . ماوردی[2] (متوفی ۴۵۰ه، ۱۰۵۸م) ، در کتابی که ایده آل های سیاسی خود را درآن گنجانیده است و نسفی (متوفی ۷۱۰ه، ۱۳۱۰م) ، و ابن خلدون (متوفی ۸۰۹ه ، ۱۴۰۶م) در مقدمهٔ انتقادی مشهور خود[3] و دیگران ازنویسندگان اخیر که نمایندهٔ عقاید اهل سنت بوده اند ، این صفات راآورده اند : خلیفه باید ازقبیلهٔ قریش باشد ، مذکر و بالغ ، با جسم و عقل سالم ، شجاع و فعال باشد ؛ و جز این همه

۱ـ رجوع کنید به Thomas W. Arnold, *The Caliphate* (Oxford, 1924), pp. 9-41.

۲ـ ص ۵ـ۱۰ .

۳ـ مقدمه، ص ۱۶۱ .

صفاتی را که برای حمایت دولت درخور است داشته و نیز با گرفتن بیعت رضای جماعت اسلام را بدست آورده باشد . ولی شیعه با اینان اختلاف دارند از اینجهت که خلافت را بقدر امامت اهمیت نمیدهند و وظیفهٔ امامت را خاص خاندان علی (ع) میدانند و معتقدند که محمد (ص) او را صریحاً بخلافت تعیین کرده است و خصائص علی (ع) باعقاب وی کـه ارادهٔ خدا از پیش برای این وظیفهٔ بزرگ معینشان کرده است انتقال یافته[1].

طبق نظر اهل سنت از جملهٔ وظایف خلیفه حمایت وحفظ عقیده و نیز حمایت سرزمین اسلام و بخصوص دو شهر مقدس مکه و مدینه بود و بهنگام لزوم حق اعلان جهاد (جنگ مقدس) داشت . تعیین موظفان دولت و جمع مالیات واداره بیت المال و مجازات گنهکاران وکار قضاوت بعهدهٔ او بود[2]. ازجملهٔ امتیازات خلیفه این بود که نامش را بخطبهٔ جمعه یاد میکردند و بر روی سکه‌هـا می آوردند ، و برد (جامهٔ مخصوص) پیمبر را درمراسم مهم دولتی میپوشید وچیزهای مقدس چون عصا وانگشتر و نعلین و دندان و موئی را که میگفتند از محمد (ص) مانده است نگهبانی میکرد[3].

تا قسمت آخر ین قرن هیجدهم این فکر که خلیفهٔ مسلمانان یك قسم پاپ است و بر همهٔ پیروان محمد (ص) در جهان نفوذ معنوی دارد ، در اروپا رواج نداشت. دهسون d'Ohsson ارمن نژاد که از اهالی قسطنطنیه بود در کتاب خود « تصویر کلی ازامپراطوری عثمانی Tableau général de l'empire othoman» که بسال ۱۷۸۸ در پاریس چاپ شده است در این باب سخن آورده . وی از نخستین کسانی بود که این

۱ـ شهرستانی ، ص ۱۰۸ـ۹ ؛ ابن خلدون ، ص ۱٦٤ـ٥ .

۲ـ ماوردی، ص ۲۳ـ٤ ؛ نسفی ، عمدة عقیدة اهل السنة ، چاپ و. کوریتون (لیدن، ۱۸٤۳) ، ص ۲۸ـ۹ .

۳ـ این ذخایر نبوی بنزد آخرین خلیفگان عثمانی بود . سلطان سلیم بسال ۱۵۱۷ هنگام بازگشت از فتح مصر همه را با خود بقسطنطنیه آورد و ازآنوقت درقسمت خاصی ازقلعهٔ بزرگ سراگلیو نگهداری میشد ، و از جملهٔ نشانه‌های خلافت بود که بقیمت درنمیآمد .

فکر خطا را رواج دادند . عبدالحمید دوم برای تقویت نفوذ خویش بنزد دولتهای اروپائی که در بیشتر کشورهای اسلامی آسیا و افریقا آغازدخالت کرده بودند ، ازاین فکر بهره برداری کرد . درقسمت آخر قرن گذشته نهضت نامنظمی پدید آمد و کوشید تا بکمك نام جامعهٔ اسلامی سازمانی برای مخالفت با دولتهای مسیحی بوجود آورد ، و چون مرکز خویش را در ترکیه نهاد بطورغیررسمی رنگ وقیافهٔ خلافت گرفت.

بخش سوم

دولت اموی و عباسی

فصل هفدهم

خلافت اموی

معاویه دولتی بنیاد میکند

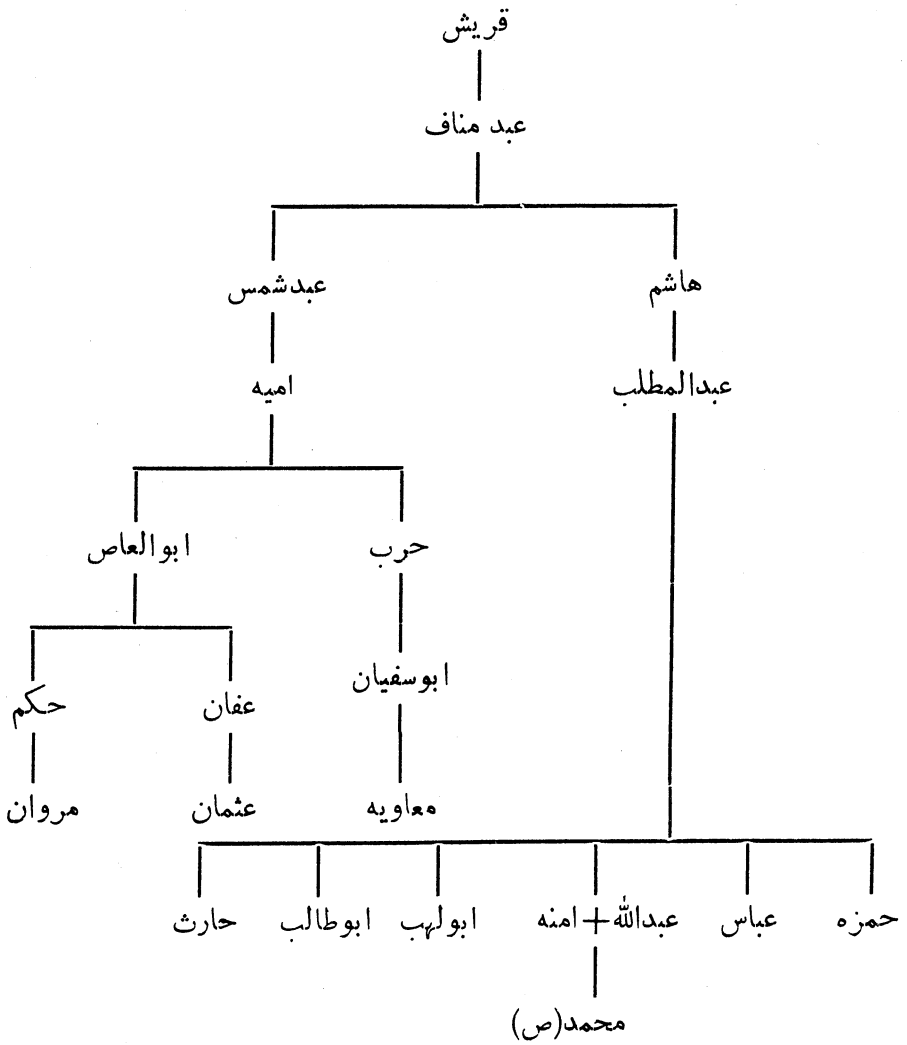

رهائی از مدعیان خلافت

بسال (٤٠هـ = ٦٦١م) خلافت معاویه درایلیاء (بیت‌المقدس) اعلام‌شد[1] و باخلافت‌وی‌دمشق که‌مرکزحکومت یکی ازولایتها بود، پایتخت‌اسلام گردید. البته‌ازاطراف‌امپراطوری‌تاحدی‌کاسته‌شده‌بود. پس‌ازحادثهٔ حکمیت، عمروبن‌عاص که‌دست‌راست‌معاویه‌بود، مصررااز تسلط‌علویان‌بیرون آورد؛ ولی عراق حسن (ع) فرزند بزرگتر علی (ع) از فاطمه (س) را بجانشینی قانونی علی (ع) برداشت .مکه ومدینه بنمایندگان خاندان سفیانی، که فقط پس از سقوط مکه به‌محمد (ص) گرویده بودند وازاینروواسلامشان بیشتراز روی مصلحت بود ، دلبستگی‌چندان نشان‌ندادند..حسن(ع) که بیشتر اهتمام‌درحل مسائل‌دینی‌مردم‌داشت،همش صرف اموری‌غیر از ادارهٔ امپراطوری میشد ، و چندان وقتی نرفت که خلافت را ـ برقیب نیرومند خود واگذاشت و بمدینه بازگشت تا در آنجا مسلمین را ارشاد کند . معاویه پیشنهاد کرده‌بود که مال فراوانی یکجا به‌مبلغ ۵۰۰۰،۰۰۰ درم ازخزانهٔ کوفه یکباره پرداخت‌شود[2] و نیزمقرری معتبری[3] که‌درآمد یکی از ولایتهای فارس بود نیز بهمهٔ عمرخاص ایشان باشد.ولی امام حسن(ع) ازقبول آنهاخودداری فرمود.امام در ٤٥ سالگی در حدود سال (٤٩هـ =٦٦٩م) محتملا در نتیجهٔ توطئهٔ یکی از زنان خود شهید شد[4] وشیعیان‌معاویه را به‌طرح این توطئه متهم ساختند ، و حسن (ع) را یکی از شهیدان و بعبارت دیگر پیشوای همهٔ شهیدان بشمار

۱ـ طبری ، ج ۲ ، ص ٤ ؛با مسعودی ، ج ٥ ، ص ١٤ مقایسه‌کنید .

۲ـ طبری ، ج ۲ ، ص ۳ .

۳ـ ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۱۳ ؛با دینوری ، ص ۲۳۱ مقایسه‌کنید .

٤ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ٢٦٦ .

آوردند . *

اما برادر کوچکش حسین (ع) کـه در دوران معاویـه در مدینه منزوی بود ، بسال ۶۱ه (۶۸۰م) ازبیعت یزید ، پسروجانشین معاویه، سرباز زد ، ودعوتهای مکرر عراقیان راکه او را جانشین قانونی علی (ع)وحسن (ع) اعلام داشته بودند پذیرفت ، و باگروهی ناچیز از نزدیکان خود بسوی کوفـه عزیمت کرد و زنان و فرزندان را نیز همراه برد . عبیدالله حاکم اموی عراق که معاویه باقتضای مصلحت زیاد پدر او را برادر خود بشمار آورده بود ، بهمهٔ راههائی که ازحجاز بعراق میرسید نگهبان گماشت . بروز دهم محرم سال ۶۱ه (۱۰ اکتبر سال ۶۸۰م) عمر پسرسعد بن وقاص سردارمعروف ، با سپاهی که شمار آن ۴۰۰۰ نفربود بنزدیك کربلا که از شمال غرب ۲۵ میل باکوفه فاصله دارد ، حسین (ع) را با دستهٔ کوچکی کـه از ۲۰۰ بیشتر نبود در میان گرفت ؛ و چون از تسلیم شدن دریغ کردند بر شدت عمل افزود . نوهٔ پیغمبر که زخم فراوان دیده بود کشته شد و سرش رانزد یزید فرستادند و اوآنرا بخواهر و پسرحسین(ع) که همراه سر بدمشقشان برده بودند ، پس داد[1]. سرحسین (ع) پهلوی جسدش در کربلا دفن شد ، ورسم شیعه چنان شد که بیادشهادت حسیـن (ع) ، ده روز اول محرم را ایام عزا بدانند و قصهٔ مصائب اورا بنمایش نهاده جنبه‌های قهرمانی جهاد و محنت اورا آشکار کنند. قصهٔ مصائب حسین (ع) هرسال دو بار نمایش داده میشد؛ یکبار بعاشورا (روز دهم) درکاظمین بنزدیك بغداد که یاد حادثه را تجدید میکرد و دیگر چهل روز پس ازعاشورا در کربلا که آنرا « بازگشت سر» عنوان داده بودند .

خون حسین تخمه‌های مذهب شیعه را بیش از آنچه پدرش رویانیده بود برویانید.

---

* عنوان پیشوای شهیدان خاص حضرت حسین (ع) است ودرمنابع شیعه که بدست ماست این عنوان را برای حضرت حسن (ع) نیافتیم . مترجم .

۱ـ ابن حجر ، ص ۱۷

حقاً که مذهب شیعه بواقع روز دهم محرم پدید آمد واز آنروز امامت خاندان علی (ع) ازاصول اعتقاد شیعه شد ، چنانکه نبوت محمد(ص) ازاصول اسلام بود. تذکار واقعهٔ کربلا بانگ جنگی شیعیان شد و درهنگام پیکار فریاد میزدند « یالثارات الحسین » (یعنی ای انتقامهای حسین) . چنانکه بعدها حوادث نشان داد این امر ازجملهٔ عواملی بود که بنیان دولت امویان را بویرانی کشانید .

ولی اهل سنت که گروه دیگر بودند عقیده داشتند که یزید عملا صاحب قدرت قانونی است ومعارضه با قدرت وی خیانتی است که درخور قتل است ؛ واصرار داشتند که شیعیان نیز کار را جز ازاین رو نبینند . اما آنچه به عنوان یکی ازنیروهای محرك تاریخ مهم است معمولا طرز و کیفیت برخورد مردم با وقایع است واینکه مردم حوادث را چگونه باید ببینند بدان پایه مهم نیست . شکاف بزرگی در اسلام پدید آمده بود و هرگز این شکاف ترمیم نشد . گرچه امویان تا مدتی از جانب علویان برخلافت خویش ایمن بودند ، اما بحقیقت کشاکش سه جانبه بود ، برای آنکه حزب سوم هنوز کاملا از عرصه دور نشده بود . بروزگار معاویهٔ نیرومند عبدالله پسر خواهر عایشه و فرزند زبیر که با علی (ع) بر سرخلافت بنزاع برخاسته بود، در مدینه آرام میزیست ؛ و چون یزید که بهوسبازی و بدکاری معروف بود از پس پدر بخلافت رسید . عبدالله نارضائی خویش را از خلیفهٔ جدید علنی کرد و حسین (ع) را بسفر عراق که بقتل او منجر شد تشویق کرد . پس از قتل حسین عبدالله تنها مدعی خلافت ماند . حجاز سراسر بخلافت عبدالله گرائید و یزید سپاهی که بسیاری از افراد آن ازمسیحیان شام بودند بسرکوبی شورشیان مدینه فرستاد . سردار سپاه مسلم ابن عقبه اعور بود که اکنون چنان ناتوان و پیر شده بود که سراسر راه را در بستر برتخت روان طی کرد . سپاه شام بدشت آتشبار حره ، بشرق مدینه ، فرود آمد. روز ۲٦ اگوست (٦۸۳م ، ٦٤ه) تصادم شد و در پایان ظفرازشامیان بود . بموجب حکایتی که صحت آن مورد تردید است سپاه دمشق بی پروا سه روز مدینه ، یعنی شهر پیغمبر را غارت کرد ؛ پس از آن

سپاه سوی مکه رفت و مسلم درراه بمرد، حصین بن نمیر السکونی[1] بجای او فرماندهی یافت و منجنیقهای او حرم مکه را که ابن‌زبیر بدانجا پناه برده بود سنگباران کرد. دراثنای محاصره آتش بکعبه افتاد و بنای آن فرو ریخت و حجرالاسود سه پاره شد وخانهٔ خدا چون سینهٔ مجروح زنان نوحه‌گر[2] بنظر میرسید. دراین اثنا یزید بمرد و ابن نمیر از بیم آنکه مبادا بدنبال مرگ وی در شام آشوبی رخ دهد در ۲۷ نوامبر کاری را که روز ۲۴ سپتامبر آغاز کرده بود متوقف گذاشت. بدینسان تا مدتی جنگ داخلی دوم اسلام که آن نیز چون جنگ داخلی اول میان علی (ع) و معاویه، جنگ خاندانی بود متوقف ماند.

بعداز مرگ یزید که سپاه دشمن از حجاز رفت ابن‌زبیر نه‌فقط در حجاز که مقر حکومت وی بود و عراق که برادرش مصعب در آنجا تسلط داشت؛ بلکه در جنوب عربستان و بعضی قسمتهای شام نیز بخلافت شناخته شد. ابن‌زبیر ضحاك بن قیس فهری پیشوای گروه قیسیان (از عربان شمال) را والی دمشق کرد چه قیسیان از یاران ابن‌زبیر بودند، ولی نیروی ضحاك در ژوئیهٔ ۶۸۴ م (۶۵ ه) در مرج راهط[3] برای امویان صفین دیگری بود، بدست سپاه کلبیان (عربان یمنی جنوب) که

۱ـ طبری، ج ۱، ص ۲۲۲۰؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲ـ طبری ج ۲، ص ۴۲۷؛ فاکهی «المنتقی فی‌اخبار ام‌القری» چاپ ف. وستنفلد (لیپزیگ، ۱۸۵۹)، ص ۱۸ و بعد. ازرقی، اخبار مکه، ص ۳۲. ابن‌زبیر پس ازعقب‌نشینی سپاه اموی کعبه را ازنو ساخت.

۳ـ دشتی است درشرق مرج‌عذرا که از دمشق چندان دور نیست. العقدالفرید، ج ۲، ص ۳۲۰ـ۲۱ و مسعودی، ج ۵، ص ۲۰۱ را ببینید. این تعصب میان قیسیان که نمایندهٔ مهاجران جدید شمال عربستان بشمار می‌رفتند، و کلبیان که همیشه یار امویان بودند ازجملهٔ اموری بود که سقوط دولت اموی را پیش‌آورد. تأثیر گروههای قیس و یمنی حتی در امور سیاسی اینروزگار در لبنان و سوریه نمودار گشت. در فصل ۲۲ همین کتاب موضوع قیسیان و یمنیان را ببینید.

بکمك مروان حکم اموی پیر[1] برخاسته بودند ، درهم شکست . کلبیان از عربان شام بودند که پیش‌از اسلام بآن دیار آمده و غالباً مسیحی شده بودند . بدینسان مروان (٦٤–٦٦ ه = ٦٨٣–٦٨٥ م) پسر عم عثمان که بدوران خلافت وی دبیر دولت بود، مؤسس تیرهٔ مروانی دولت اموی شد و پس‌از معاویهٔ دوم (٦٤ ه، ٦٨٣ م) یعنی‌پسر یزید که ناتوان و بیمار بود وفقط سه ماه خلافت کرد و فرزندی نداشت[2]، بخلافت رسید . ولی نافرمانی حجاز زیرحکومت خلیفهٔ رقیب همچنان باقی‌بود تا عبدالملك مروان که جانشین پدر شد ، حجاج سردار آهنین‌پنجه را که سابقاً در طایف معلم بود باسپاهی از شام فرستاد و خلافت معارض را بکلی از میان برداشت . حجاج در ۲۵ مارس سال ٦٩٢ م (٧٤ ه) حرکت کرد ومدت ششماه ونیم مکه را بمحاصره داشت. منجنیقهای او در کارجنگ مؤثر بود[3]. اسما ، مادر[4] ابن‌زبیر که دختر ابوبکر وخواهر عایشه بود ، با سخنان خویش روح قهرمانی را در او برانگیخت و او با شجاعت جنگید ، اما سود نداد و کشته شد و سرش را بدمشق فرستادند و جثهٔ او را پس از

۱– یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۰٤ ، س ۱۹ .

۲– این شجره ، نسب تیرهٔ سفیانی اموی را با مؤسس تیرهٔ مروانی نمودار میسازد :

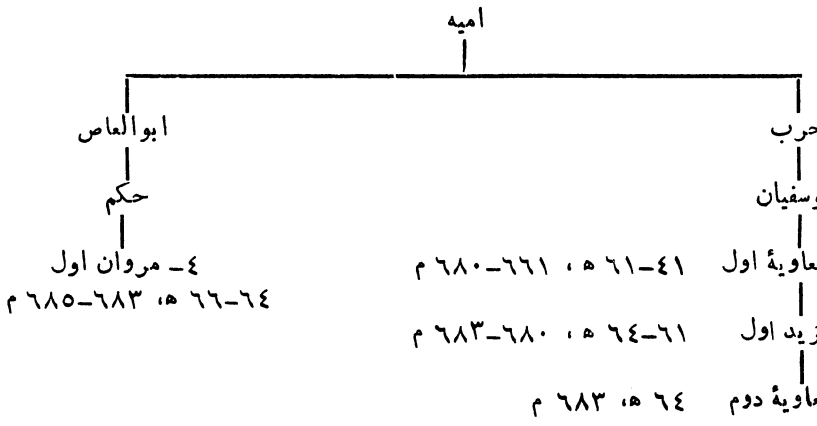

۳– دینوری ، ص ۳۲۰ ؛ ابن‌عساکر ، ج ٤ ، ص ٥٠ .

٤– طبری ، ج ۲ ، ص ۸٤٥–۸٤۸ .

آنکه مدتها بردار بود ، بمادر پیرش تسلیم کردند . بامرگ ابن‌زبیر ، از قهرمانان دوران اول اسلام کسی نماند. انتقام قتل عثمان اگر بدست مسلم گرفته نشد ، بدست حجاج کامل شد. نیروی انصار برای همیشه درهم شکست وازپس این حادثه بسیاری از ایشان مکه و مدینه را رها کردند و بجنگجویان شمال افریقا و اسپانیا و دیگر میدانهای پیکار ملحق شدند. از اینموقع وضع دگرگون شد و حوادثی که از آن‌پس درتاریخ عربستان روی داد پیش‌ازآنکه درعالم خارج از شبه‌جزیره ، تأثیر کند ، از جهان خارج متأثر بود . نیروی جزیرهٔ مادر تمام شده بود .

معاویه پادشاه نمونهٔ عرب

معاویه (۴۱–۶۱ ه = ۶۶۱–۶۸۰ م) از آن پس که براحزاب مخالف پیروز شد مجال یافت تا کوشش خود را برضد دشمن بزرگ اسلام ، یعنی رومیان شرقی ، که بشمال غربی بودند دریکجا متمرکز سازد. پس‌از فتح شام در عکا یك صنعتخانه (دارالصناعهٔ) رومی باهمهٔ وسایل پدید آمده بود (کلمهٔ Arsenal انگلیسی را از دارالصناعهٔ عربی گرفته‌اند) که معاویه برای‌ساختن نیروی دریائی اسلام ازآن کار گرفت ، و شاید درتاریخ دریانوردی اسلام این دومین ناوگروه بود که پس‌از ناوگروه مصر ساخته شد . بعدها امویان چنانکه در بلاذری هست[1] کشتیهای شام را بصور[2] انتقال دادند وتا دوران عباسی‌همچنان بود. بی‌گفتگو دریانوردان این‌نیرو از رومیان مقیم شام بوده‌اند که بکار دریاپیمائی مهارت‌داشته‌اند. عربان حجاز که بیشتر ازهمهٔ مسلمانان بزمین وابستگی داشتند در دریانوردی ماهر نبودند . یکی ازاصول سیاست عمر این‌بود که‌آب میان او و سردارانش فاصل‌نباشد؛ واز همین‌جا معلوم توان داشت که چرا عمر باپیشنهاد معاویه در بارهٔ حمله بقبرس

۱– ص ۱۱۸ .

۲– Guy Le Strange, *Palestine under the Moslems*(Boston,1890), p. 342.

وباابن‌جبیر، سفرنامه (چاپ لیدن، ۱۹۰۷) ص ۳۰۵ مقایسه‌کنید .

موافقت نکرد، واینکار بدوران جانشین عمر یعنی عثمان انجام شد (۲۹ ه = ۶۴۹ م) واو بااکراه بهاین کار موافقت کرد. و معاویه بفرمان خلیفه دراین سفر همسرخودرا همراه برد[1] تا بنزدیکی جزیره و سهولت تصرف آن دلیلی مثبت باشد.

بدوران معاویه نه‌فقط ارکان خلافت استوار شد بلکه قلمرو آن نیز توسعه یافت. درهمین عصر دامنهٔ فتوح تا شمال افریقا کشیده شد وافتخار اینکار بهعقبةبن نافع تعلق گرفت. درمشرق نیز فتح خراسان (۴۳-۵۱ ه = ۶۶۳-۶۷۱ م) کامل شد و تکیه‌گاه سپاه ازبصره بود[2]. پس‌ازآن عربان ازجیحون گذشته درترکستان اقصی ببخارا دست انداختند (۵۵ ه = ۶۷۴ م). بدینسان معاویه نه‌فقط مؤسس دولت‌تازه‌ای بود، بلکه ازپس عمر بنیانگذار دوم خلافت نیزشد.

معاویه در استواری قدرت خویش و بسط فتوح اسلام بر بومیان شام که هنوز بیشترشان بدین مسیح بودند و نیز برعربان آندیار که بیشترشان ازیمن بودند تکیه داشت، وبرمسلمانان نوآمده ازحجاز اعتمادی نداشت. مورخان عرب ازآن‌دلبستگی که مردم شام بهپیشوای‌تازهٔ خود داشتند سخن آورده‌اند[3]. بی گفتگو معاویه ازلحاظ جنگی باعلی (ع) برابر نبود اما بعنوان یك سازمانگر نظامی میان معاصران‌مانند نداشت؛ و توانست از مایهٔ ناچیزی که سپاه شام ازآن بود، نخستین نیروی منظم و مجرب جنگی را که در تاریخ پیکارهای اسلام ذکر آن هست، پدید آورد. دستگاه جنگی را از روش پوسیده‌ای که یادگاری ازنظم قبایلی قدیم‌بود بگردانید. بسیاری رسوم دولت را ازمیان برداشت و دولت منظم و استواری بشیوهٔ قدیم رومی پی افکند وازآن هرج ومرجهای نمایان یك جماعت اسلامی منظم پدیدآورد. مورخان گویند

۱- آخر فصل ۱۴ را ببینید.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بلاذری، ص ۴۱۰؛ طبری، ج۲، ص ۱۶۶ وبعد.

۳- طبری، ج ۱، ص۳۴۰۹-۱۰، مسعودی، ج ۵، ص ۸۰ و ۱۰۴؛ باعقدالفرید، ج ۱، ص ۲۰۷، س ۳۱ مقایسه کنید.

که در اسلام اول کس که روش ثبت دفاتر پدید آورد او بود وهم او نخست کس بود که به‌تنظیم برید پرداخت[۱]. این سازمان پستی بعدها دردوران عبدالملك تشکیلات منظمی شد که همهٔ قسمتهای مختلف امپراطوری وسیع را بهم میپیوست. وی زنان بسیار گرفت که از آنجمله ومحبوبتر ازهمه میسون ازعربان شام، وازقبیلهٔ بنی‌بحدل بود. میسون از زندگی درباری دمشق بیزار بود و پیوسته بحسرت از زندگی آزاد صحرا یاد میکرد. اشعاری که بدو منسوب میدارند و باحتمال قوی از او نیست، از تحسر بدویانیکه در آن زمان ازصحرا بشهر هجرت میکردند، سخن دارد[۲].

میسون دین مسیح داشت و بمذهب یعقوبی بود مانند نائله زن عثمان، که او نیز ازقبیلهٔ کلب بود. بیشتر اوقات میسون باپسر خود یزید که جانشین معاویه شد، ببادیه وصحرای شام ومخصوصاً به‌تدمر (پالمیر) میرفت، زیرا قبیلهٔ وی در آن نواحی به‌صحرانشینی زندگی میکردند. در آنجا ولیعهد شکار و چابك سواری و میگساری وشاعری می‌آموخت واز آن‌هنگام ببعد بادیه مدرسهٔ امیران اموی شد، و عربی درست دور از اختلاط آرامی را در آنجا میآموختند[۳]. وهم از وبای شهرها که مکرر شیوع مییافت بدانجا پناه میبردند. بعدها خلیفگان اموی وازجمله‌عبدالملك و ولید دوم همین‌رسم‌را پیروی کردند وبحدود صحرای شام بناهای ییلاقی‌ساختند که نام «بوادی» بر آن اطلاق میشد.

منصور بن‌سرجون[٤](وبیونانی سرجیوس) که پدرش‌بخیانت شهره بود ودرتسلیم دمشق هنگام فتح عرب دخالت داشت، ازیك خاندان معروف مسیحی بود که افراد

۱ـ الفخری. مطالبی راکه دراین باب بفصل ۲۵ میآوریم ببینید.

۲ـ ابوالفدا، ج ۱، ص ۲۰۳؛ Nicholson, *Literary History*, p. 195.

۳ـ عقدالفرید، ج ۱، ص ۲۹۳، س ۳۰.

٤ـ مورخان عرب نام این مرد را باپسرش سرجون‌بن‌منصور خلط میکنند. طبری، ج۲، ص ۲۰۵ و ۲۲۸ و ۲۳۹؛ مسعودی، التنبیه، ص ۳۰۲ و ۳۰٦ و ۳۰۷ و ۳۱۲ را ببینید و با Theophanes, p. 365 مقایسه کنید.

آن در اواخر دوران رومی منصب نظارت مالی داشتند . در دولت عرب این منصب پس از فرماندهی سپاه ازهمهٔ منصبهای دیگر مهمتر بود . نوهٔ بزرگ همین منصور ، سنت‌جون مشهور دمشقی (که‌عرب اورا یوحنا مینامد) درایام جوانی ندیم یزید بود. ابن آثال طبیب خلیفه نیز مسیحی بود ومعاویه امور مالی ولایت حمص[1] را بدو سپرد، واین مقامی بود که پیش‌ازآن‌بدوران اسلام هیچکس ازمسیحیان اشغال نکرده‌بود[2]. شاعر دربار اموی ، اخطل ، ندیم دیگر یزید بود . وی ازعربان مسیحی تغلب بود که در حیره میزیستند ، و دوست یوحنا نیز بود . این شاعر درباری صلیب بگردن آویخته بقصرخلیفه میرفت وقصاید خویش‌را میخواند و مورد تمجید خلیفهٔ مسلمان و اطرافیان او قرار میگرفت . یعقوبیان و مارونیان اختلافات دینی خود را بحضور خلیفه مطرح میکردند[3] ، وبگفتهٔ تئوفانس[4] کار بدانجا رسید که خلیفه یك کلیسای مسیحی را که در رها (ادسا) از زلزله ویران شده‌بود ازنو بنا کرد .

بسال ۵۷ ه (٦۷٦ م) معاویه یزید را ازپس خود بجانشینی تعیین کرد[5] ومقرر داشت تا نمایندگان ولایتها برای بیعت و ابراز اطاعت بپایتخت بیایند ؛ و بدینسان اصل وراثت را که بعدها معروفترین دولتهای اسلام و ازجمله عباسیان از آن تبعیت کردند درکارخلافت دخالت داد . به‌پیروی ازاین سابقه، خلیفهٔ موجود یکی‌ازپسران یا نزدیکان خویش‌را که لایق میدید ازپس خود بخلافت برمیگزید و مردم را وادار میکرد تا قبلاً نسبت به‌او سوگند اطاعت یاد کنند. اینکار ازپایتخت آغاز میشد ومردم شهرهای بزرگ امپراطوری ازآن پیروی میکردند .

۱ـ ابن‌عساکر ، ج ۵ ، ص ۸۰ .

۲ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲٦۵ ؛ ولهوزن‌درکتاب «سقوط‌الدولةالعربیه» ص ۸۵، عقیده داردکه این قصه ساختگی است .

۳ـ Wellhausen , *Reich* . p. 84.

٤ـ ص ۳۵٦ .

۵ـ طبری ، ج ۲ ، ص ۱۷٤ـ۱۷۷ ؛ مسعودی ، ج ۵ ، ص٦۹ـ۷۳ .

باید بگوئیم که توفیق معاویه بیشتر مربوط به‌اطرافیان وی‌بود؛ وازآنجمله مخصوصاً عمروبن‌عاص نائب خلیفه‌را درمصر حاصلخیز ، و مغیرة‌بن‌شعبه حاکم کوفهٔ پرآشوب ، و زیادبن ابیه حاکم بصرهٔ ناراضی را یاد میکنیم . این سه نفر و در رأس آنها معاویه ، چهار نابغهٔ سیاسی یا داهیهٔ عربان مسلمان بودند . درآغاز کار ، زیاد بمناسبت تردیدی که دربارهٔ نسبش وجود داشت «پسرپدرش» لقب یافته بود . مادرش کنیز ابوسفیان ، پدر معاویه بود * که پیش از تولد زیاد بملکیت مرد دیگری درآمده بود . دریکی از مواقع بحرانی ، معاویه اقرار کرد که زیاد برادر قانونی اوست[1] و زیاد نشان‌داد که برای خلیفه وبرادر خود یاور مؤثریست ، ودربصره مرکز شیعه ، رفتاری خشونت‌آمیز داشت . ازپس مرگ مغیره ، زیاد بحکومت کوفه رسید واین‌منصبی‌بود که وی‌را برنیمهٔ‌دوم امپراطوری‌وازجمله عربستان‌وایران فرمانروای مطلق ساخت. زیاد گروهی نگهبان‌خاص وکارآزموده گرفت که شمارهٔ آنها چهارهزار بود و از ایشان در امور جاسوسی و پلیسی نیزکار میگرفت و بکمك این نگهبانان بااستبداد تمام حکومت میکرد و هر که جرئت ورزیده بخاندان علی (ع) دلبستگی ظاهرمیساخت یا به‌معاویه ناسزا میگفت ، موردآزار بی‌رحمانهٔ او قرار میگرفت .

معاویه ازهوش سیاسی‌نصیب فراوان داشت وهیچ‌خلیفهٔ دیگر بپایهٔ او نرسید. گزارش‌نویسان زندگی‌او آورده‌اند که برجسته‌ترین صفتش بردباری بود[2]. بردباری خصلتی است کمیاب که انسان را وادار میکند که جز بهنگام ضرورت قطعی زوربکار نبرد وهمیشه از وسائل ملایمت‌آمیز استفاده کند . ملایمت دوراندیشانهٔ معاویه ، که باآن دشمن را بی‌سلاح ومعارضان را شرمگین میکرد و دیرخشمی و خویشتن‌داری

---

*- توضیحاتی راکه درمقدمه میآوریم ببینید . مترجم .

۱- دینوری ، ص ۲۳۲-۳۳ ؛ طبری ، ج ۲ ، ص ۶۹-۷۰ ؛ ابن عساکر ، ج ۵ ، ص ۳۹۷ .

۲- الفخری، ص۱۴۵ ؛ عقدالفرید ، ج ۲ ، ص۳۰۴ ؛ مسعودی ، ج ۵ ، ص ۴۱۰.

کم‌نظیرش ازجمله عواملی بود که همیشه درهرجا کفهٔ اورا سنگین میکرد.

روایت ازاو کرده‌اند که گفته بود «جائیکه تازیانه‌ام بس باشد شمشیر نمیکشم وجائیکه زبانم پس باشد تازیانه نمیزنم؛ و اگر میان من و مردم موئی باشد بریده نخواهد شد که اگر بکشند شل میکنم واگر شل کنند میکشم[۱].»

گویند وقتیکه حسن (ع) ازخلافت چشم پوشید، معاویه نامه‌ای بدو نوشت که متن آن چنین است: «من اقرار میکنم که بحکم خویشاوندی تو باین منصب والا شایسته‌تر از منی، واگریقین‌داشتم که حفظ رعیت بهتر ازمن توانی کرد، بی گفتگو باطاعت تو سوگند میخورم. اکنون‌هرچه‌میخواهی بخواه» ویك ورقهٔ سفید همراه این نامه بود که امضای معاویه پای‌آن بود[۲].

جالب اینکه بیشتر مورخانی که مؤلفاتشان بما رسیده‌است ازمعاویه خوشدل نبوده‌اند و اورا بچشم نخستین پادشاه اسلام میدیده‌اند؛ و این عنوان در نظر عرب اصیل چنان منفور بود که غالباً آنرا بملوك غیرعرب میدادند. قضاوت مورخان نمونه‌ای ازعقاید مقدسان مسلمان بود. اینان معاویه را متهم میداشتند که اسلام را بیك سازمان سیاسی بدل کرده و خلافت پیمبر را بصورت سلطنت یا قدرت دنیوی درآورده است[۳]. ازجملهٔ بدعتهای او که بدان‌اشاره میکنند قراردادن نوعی پناهگاه چوبی بنام «مقصوره» بود درمسجد که‌فقط خلیفه درآن جا میگرفت، (ابداع‌مقصوره ازپس سوءقصدی بود که بنوزدهم رمضان نسبت بمعاویه کردند، و او از خطر جست و زخمی خورد که علاج شد، واین‌جان پناه‌را بساختند تا معاویه هنگام نماز درآن برود وازخطر توطئه‌ها درامان ماند، ومسلمانان پاك اعتقاد این‌کار را که بدعتی‌بود و بنزد سلف صالح سابقه نداشت پسند نکردند و برمعاویه عیب گرفتند و تشنیع

۱- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ العقدالفرید، ج ۱، ص ۱۰.

۲- طبری، ج ۲، ص ۵.

۳- ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۱۶۹ وبعد؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۷.

گفتند (مترجم) وهم او خطبهٔ جمعه را نشسته ادا کرد[۱]، و نخست کس بود که در اسلام بتخت سلطنت نشست[۲]. کتب تاریخ عرب که غالباً بدوران عباسی یا تحت نفوذ شیعه تألیف شده درتقوای معاویه نیز شك میکنند، معذلك روایات شامی چنانکه ابن عساکر گوید وی را مسلمانی پارسا میشمارند. معاویه رسم بردباری و پرکاری و درایت و ملایمت را برای اخلاف اموی خود بجا گذاشت و بسیار کسان از ایشان کوشیدند تا دراین عرصه بااو همچشمی کنند[۳]، اما کمتر موفق شدند. معاویه تنها نخستین پادشاه عرب نبود بلکه یکی از لایقترین شاهان نیز بشمار می‌رود.

۱ـ ابن العبری، ص ۱۸۸.

۲ـ ابن خلدون، مقدمه، ص ۲۱۷؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ج ٤، چاپ قاهره ۱۹۱٤، ص ٦.

۳ـ مسعودی، ج ٥، ص ۷۸؛ هنوز قبر معاویه درقبرستان باب صغیر در دمشق بجاست.

فصل هیجدهم

روابط خصمانه با روم شرقی

مادام که معاویه در مقام تازهٔ خود آسوده‌خاطر نبود ودل‌بگرفتاریهای داخلی مشغول داشت مناسب دید که صلحی از امپراطور قسطنطین دوم (۳۲–۴۸ه‍ ۶۴۲–۶۶۸ م) خریداری کند (۳۸ یا ۳۹ه‍ = ۶۵۸ یا ۶۵۹ م) ودرعوض سالانه‌باجی بپردازد که تئوفانس ازآن یاد کرده[1] وبلاذری نیز ازآن سخن آورده است[2]. ولی خیلی زود از پرداخت باج سرباز زد و درخشکی ودریا باشدت وهیجانی که هیچیك از اسلاف او نشان‌نداده بودند، اعمال خصومت‌آمیزی در برابر متصرفات روم آغاز کرد؛ و حتی دوبار بطرف‌پایتخت دشمن‌دست‌دراز کرد. هدف اساسی حملاتی که ببلادروم(متصرفات رومی آسیای صغیر) می‌شد دستیابی بغنیمت بود؛ لکن شبح مبهم قسطنطنیه نیز درافق دورتر طمع جنگجویان‌را بخود جلب می کرد. بتدریج این حمله‌ها جزءِ کارهای تابستانی هرساله درآمد، و هدف دیگری نیز داشت که تمرین سپاه و تربیت بدنی

۱– ص ۳۴۷ .

۲– ص ۱۵۹ س ۱ .

سربازان بود؛ ولی عربان هیچوقت نتوانستند جای پای خود را در آسیای صغیر محکم کنند، زیرا فعالیت اصلی ایشان بیشتر به نواحی شرقی و غربی توجه داشت ؛ زیرا در آنجا مقاومت کمتر بود، واگر چنین نبود داستان روابط روم وعرب در آسیای صغیر و حتی در نواحی تنگهٔ داردانل صورت دیگر یافته بود. چنان بنظر میرسد که در شمال رشته کوههای طوروس وارتفاعات طوروس شکن حدود طبیعی شده بود؛ وگوئی زبان عربی نیز در شیبهای جنوبی این کوهستان یخ میزد و از نفوذ باز میایستاد. گرچه این منطقه بعدها بدست سلجوقیان وترکان عثمانی بقلمرو اسلام درآمد، امادرهیچیك از نقاط آسیای صغیر مردم بعربی سخن نگفتند. بومیان این دیار ازروزگاران بسیار قدیم، که هیتیان را اگر بتوان آغاز آن شمرد، غیر سامی بودند، وخصوصیات اقلیمی آن برای تمدن عربی سازگار نبود، وریشه‌های تمدن عربی دراین زمین نفوذ نکرد.

رشتهٔ طولانی دژهای اسلام ، که از ملطیه Melitene برساحل فرات بالا تا طرسوس بنزدیك ساحل مدیترانه کشیده بود ، و از اذنه و مصیصه Mopsuestia و مرعش (Germanicia) میگذشت، همه جا بادقت جنگی و باقتضای ملاحظات سوق الجیشی برتقاطع راهها یامدخل گذرگاههای تنگ کوهستانی بوجود آمده بود . عربان این قلعه‌ها ومناطق اطراف آنرا عواصم میگفتند وکلمهٔ عواصم را بمعنی دقیقتر بررشته قلاع داخلی جنوب وراههای جنگی آن اطلاق میکردند، تاازقلعه‌های خارجی شمال که عنوان ثغور[1] داشت ممتاز باشد. این سرحدات از نزدیك اولاس برساحل مدیترانه آغاز میشد واز طرسوس گذشته تاسمیساط (Samosata) بساحل فرات کشیده میشد[2] و بدوران عباسیان کوتاهتر شد . خطی که کشور عراق را تا شمال شرقی نگهبانی

۱ــ مقایسه کنید با Guy Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate* (Cambridge, 1905), p. 128.

۲ــ اصطخری، ص ۶۷ــ۶۸ .

میکرد ثغور جزایری، وخطی که نگهبان شام بود ثغور شامی نام داشت[1]؛ وطرسوس برمدخل جنوبی گذرگاه کوهستان طوروس تسلط داشت که بنام دربند کلیکیه نامیده میشد، وازتکیه گاههای عرب برای حمله‌های جنگی بدیار روم بود و بخط مستقیم ازبسفور چهارصد وپنجاه میل بیشتر فاصله نداشت ؛ و معبر دیگری که ممکن بود کوهستان طوروس را از آنجا برید، بناحیهٔ شمال‌شرقی بود ودربند حدث نام‌داشت که از مرعش بشمال تا ابلستین[2] کشیده شده بود؛ اما عبور ازآنجا کمتر میشد. این معابر جنگی قلمرو هیچکس نبود واستحکامات آن باقتضای ظفر این و شکست آن دست بدست میرفت. بدوران امویان و عباسیان برهرقدم این زمین جنگهای مکرر وسخت روی داد وبحق توان گفت که در آسیا کمتر زمینی مانند این نواحی بخون آغشته است .

بسال ۳٤ هجری (٦٥٥م) یعنی بدوران عثمان که معاویه هنوز حاکم شام بود ناوگان وی بهمدستی ناوگان عبدالله ابی سرح بابحریهٔ یونانی که امپراطور قسطنطین دوم پسر هرقل شخصاً آنرا رهبری میکرد، بنزدیك فونکس Phoenix (محل فینیکی امروز) برساحل لیکیه روبرو شد ؛ و درنتیجهٔ اینکار مسلمانان نخستین ظفر بزرگ دریائی خویش را بدست آوردند. مورخان عرب این جنگ را « ذوالصواری » (یا ذات‌الصواری)[3] نامیده‌اند. عربان جنگ دریائی را بجنگ تن بتن مبدل کردند که باروش خاصی هر کشتی عربی را بیك کشتی رومی بستند[4] واین پیکار یرموك دیگر

۱- بلاذری، ص ۱۸۳ وبعد، ص ۱٦۳ وبعد .

۲- یاقوت، ج ۱، ص ۹۳-۹٤ .Le Strange, *Eastern Caliphate*. p. 133
مقایسه کنید نام رومی ابلستا ونام یونانی اربیسوس ونام تازهٔ عربی بستان است .

۳- شاید این نامه ازآن جهت است که سواحل میدان جنگ کاج فراوان داشته‌است وازچوب آن دکل (صاریه و جمع آن صواری) کشتی میساخته‌اند. ویا شاید از بسیاری دکل کشتیهائی که در آن جنگ بوده‌اند، این نام مأخوذباشد .

٤- ابن‌عبدالحکم، ص ۱۹۰ س ۱۸-۱۹ .

بود که نیروی دریائی روم را بکلی در هم شکست[۱]. طبری بوصف آب دریا گفته‌است که بخون رنگ شد[۲] ؛ معذلك عربان از این فیروزی بهره نگرفتند و حمله را تا قسطنطنیه نکشیدند . شاید عاملی که از اینکار بازشان داشت قتل عثمان و آشوبهای داخلی دنبال آن بود که در همان ایام رخ داد .

نیروهای اموی‌سه بار برقسطنطنیه‌حمله‌بردندوعربان‌جزدر سه موردبباروهای بلند وسه گوشی که پایتخت نیرومند را در برگرفته بود نتوانستند رسید . حملهٔ اول بسال ۴۹ ه (۶۶۹م) بفرماندهی یزید بود و سپاه وی اول کسانی بودند که قسطنطنیه را دیدند[۳] . معاویه یزید را بکمك سپاه فضالة‌بن عبیدانصاری که زمستان ۴۸ ه (۶۶۸ م) را در کالسدون برساحل آسیائی قسطنطنیه گذرانیده بود، فرستاد و میخواست که با اینکار بگروه مقدسانی که بیعت یزید را (که انتظار آن میرفت و بموجب آن بعد از پدرش بخلافت میرسید) بانفرت وخشم مینگریستند جوابی داده باشد. محاصره‌ای که یزیدوفضاله دربهار۴۹ هـ۶۶۹م آغاز کردنددرتابستان‌همانسال برداشته شد. دراین موقع فرمانروائی روم شرقی با امپراطور تازهٔ پرکاری شده بود که قسطنطین چهارم نام داشت (۴۸-۶۶ه=۶۶۸-۶۸۵ م)

بنا برروایات یزید زیرباروهای قسطنطنیه شجاعت وقوتی نشان داد که‌عنوان «جوان‌عرب» خاص او شد. مؤلف اغانی[۴] گوید هنگامی که عربان بارومیان درمیدان عقب یاجلو میرفتند صدای هلهلهٔ پیاپی از دو خیمهٔ جداگانه برمیخاست ؛ و چون یزید بدانست که دریکی ازخیمه‌ها دختر شاه روم و در دیگری دختر جبلة‌بن ایهم جای دارند، به‌طمع افتاد که دختر شاه غسانیان را اسیر کند و بدین عزم در پیکار

۱- Theophanes, pp. 332, 345-6.

۲- ج۱، ص ۲۸۶۸ .

۳- طبری، ج۲، ص۸۶، باصفحهٔ ۲۷ مقایسه کنید .

۴- ج۱۶، ص ۳۳ .

کوشش فوق‌العاده میکرد. ولی در این پیکار قهرمان حقیقی داستان ابوایوب انصاری بود، که محمد (ص) هنگام هجرت درمدینه بخانه او مقیم شده بود[۱] و بجنگها پرچم پیمبر را برده بود. حضور او دراین جنگ همراه یزید بیشتر ازلحاظ تبرك ومیمنت بود. دراثنای محاصره ابوایوب به‌بیماری زحیر (اسهال خونی) درگذشت و مقابل باروی قسطنطنیه‌بخاك‌رفت وبزودی قبر افسانه آمیز وی حتی بنزد رومیان مسیحی زیارتگاه شد وبه‌هنگام خشکسالی بطلب باران بزیارت آن میشتافتند[۲]؛ وهنگامی که بسال ۸۵۷ ه (۱۴۵۳ م) ترکان قسطنطنیه را بمحاصره داشتند بوضعی معجز آسامحل قبر کشف شد واین حادثه ازلحاظ تاریخی همانند کشف نیزهٔ مقدس بود که صلیبیان اول را در انطاکیه حاصل‌شده‌بود. برقبر ابوایوب‌مسجدی بنا کردند واین‌بزرگمرد مدنی قدیس سه ملت شد.

حملهٔ دوم قسطنطنیه ضمن حوادثی بود که جنگهای هفت‌ساله[۳] نام دارد (۵۴ ـ۶۰ ه ۶۷۴ـ۶۸۰م)؛ ودوناوگان درمقابل قسطنطنیه باهم روبرو شدند.

عربان در شبه جزیرهٔ کوزیکوس Cyzicus[۴] بدریای مرمره یك تکیه گاه دریائی داشتند. بی گفتگو همین جزیره است که مورخان عرب آنرا «جزیرهٔ ارواد» مینامند[۵]. سپاه عرب، این جزیره را اقامتگاه خود ساخته بود وهربهار ازآنجاپیکار را آغاز می کرد. روایتهای عرب‌دربارهٔ این جنگها بصورت نامناسبی بهم‌آمیخته‌است. گویند که استعمال «آتش یونانی» شهررا ازاشغال عرب‌نجات‌داد. این‌مادهٔ انفجارپذیر

۱ـ بلاذری، ص ۵.

۲ـ ابن‌سعد، ج۳، ق ۲، ص۵۰ وطبری، ج ۳، ص ۲۳۲۴ از اوگرفته و هردو سال وفات را ۵۲ ه تعیین کرده‌اند.

۳ـ رجوع شود به J. B. Bury, *A History of the Later Roman Empire* (London, 1899), vol. ii, p. 310, n. 4

۴ـ Theophanes, pp. 353-4.

۵ـ طبری، ج۲، ص ۱۶۳، بلاذری، ص ۲۳۶.

را که حتی روی آب هم آتش می‌گرفت ، یك مهـاجر شامی از اهل دمشق ، بنام کالینیکوس، کشف کرده بود. منابع یونانی دربارهٔ اثر هول‌انگیز آن بر کشتیهای دشمن اغراق میکنند. اگاپیوس منبجی[۱]، بنقل از تئوفانس بصراحت گوید که استعمال «آتش یونانی» بنزد رومیان شرقی معمول بود و آنها بودند که نخستین‌بار در پیکار از آن کار گرفتند. درهمین اثنا بسال ۵۲ ه (۶۷۲ م) جزیرهٔ رودس نیز موقتاً اشغال شد[۲]، وجزیرهٔ کریت (اقریطش عربی) نیز بسال ۵۴ ه (۶۷۴ م) بتصرف عربان درآمد . اشغال موقت رودس میان سالهای ۹۹ و ۱۰۰ ه (۷۱۷ و ۷۱۸ م) تکرار شد. یکبار نیز پیش از آن بسال ۳۴ ه (۶۵۴م) عربان این جزیره را غارت کرده بودند ، و دوسال بعد از آن بقایای مجسمهٔ بزرگ آنرا ، که روزی شهرتی داشت ، بنام فلز کهنه به بازرگانی فروختند که گویند آنرا به‌هفتصد شتر بار کرد . چندی بعد، یکبار دیگر از جانب عربان مشهور اسپانیا برودس حمله شد .

هنگام مرگ معاویه (سال ۶۱ ه = ۶۸۰ م) ناوگان عرب از بسفور و دزیای اژه برون شد، ولی حمله بسرزمین روم همچنان ادامه داشت. ازصائفه‌ها، یعنی جنگ تابستانی، که تقریباً بهر تابستان تکرار می‌شد، قصه‌ها بتاریخ هست. اما در آن میان پیکار مهم کمتر روی می‌داد، تاخلافت سلیمان اموی رسید (۹۷–۹۹ ه ۷۱۵–۱۷ م) . سلیمان این حدیث رایج را : «خلیفه‌ای همنام یکی از پیغمبران قسطنطنیه‌را خواهد گشود» مربوط به‌خود می‌دانست. ومحاصرهٔ دوم و آخرین محاصرهٔ بزرگ این شهر همان بود که بدوران او و بفرماندهی برادر سرسختش مسلمه انجام گرفت[۳]. (ازاگوست ۷۱۶ تا سپتامبر ۷۱۷ م = ۹۸–۹۹ ه) . این محاصرهٔ جالب که مهمترین کار عربان

۱– کتاب العنوان، ق ۲ چاپ A. Vasiliev, in *Patrologia Orientalis* (Paris, 1912) vol Viii, p. 492.

۲– بلاذری، ص ۲۳۶ .

۳– طبری، ج ۲، ص ۱۳۴۶، با Bury, vol. ii, p. 401. n. 2 مقایسه کنید .

بشمار میرود، بواسطهٔ اوصافی که از آن بجا مانده است در تاریخ معروف شده. حصارافکنان‌ازخشکی‌ودریا کمك گرفتند و کشتیهای‌مصری‌ازایشان پشتیبانی کردند. نفت وابزارهای خاص قلعه کوب داشتند[1]. ورئیس نگهبانان مسلمه که عبدالله بطال نام داشت چنان مهارت ازخود بروز داد که عنوان قهرمان (بطل) اسلام یافت. وی‌در جنگ دیگری کشته شد(۱۲۲ه = ۷٤۰م)[2]؛ و بنا بریکی ازروایات بعدی، بطال‌یکی ازقهرمانان ملی‌ترك شده وعنوان «سیدغازی» یافته‌است. هنوز قبر وی بنزدیك‌اسکی شهر (دوری‌لئوم‌قرون‌وسطی) بجاست‌ومجاور آن یك‌تکیهٔ‌بکتاشی و نیزمسجدی‌بپاست. او نمونهٔ دیگری از یك مسلمان است که مسیحیان در یکی از کلیساهای‌خودمجسمهٔ او را بپا کرده‌اند[3].

وعاقبت امپراطور لئو ایسوری (۹۹–۱۲۳ ه = ۷۱۷–۷٤۱م) که سربازی از اهالی مرعش بود ونژادش به‌یکی ازخانواده‌های حقیر شام می‌رسید، وعربی‌راچون یونانی خوب میدانست[4]، برمسلمه چیره شد و پایتخت نجات یافت. نخستین اشارهٔ تاریخی دربارهٔ زنجیری که در «شاخ‌طلائی» راه برناوگان مهاجم می‌بست ضمن شرح این محاصره آمده است. آتش معروف «یونانی» وهجوم پیاپی بلغاریان نیروی عرب را بویرانی کشید. قحط و وبا وسرمای زمستان سخت نیزدراینکار مؤثر بود. معذلك مسلمه مقاومت میکرد ومرگ خلیفه در دمشق نیز او را از ادامهٔ محاصره‌بازنداشت. ولی فرمان خلیفهٔ جدید، عمر عبدالعزیز ۹۹–۱۰۲ ه (۷۱۷–۷۲۰ م) را میبایست اطاعت کرد. ضمن عقب نشینی طوفانی شد وآن ویرانی را که بدست رومیان آغاز شده بود کامل کرد. اگر گفتهٔ تئوفانس[5] را باور کنیم، از ۱۸۰۰ کشتی فقط پنج

۱– کتاب‌العیون والحدائق، چاپ دخویه (لیدن ۱۸۷۱) ق ۳، ص ۲٤.
۲– طبری، ج ۲، ص۱۷۱٦.
۳– مسعودی، ج۸، ص ۷٤.
٤– کتاب‌العیون، ق ۳، ص ۲۵.
۵– ص۳۹۵–۳۹۹.

کشتی نجات یافت و به‌بنادر شام رسید . نیروی دریائی عرب از دست رفته بود . بنیادگذار شامی خاندان ایسوری، نجات دهندهٔ اروپا ازمسلمانان عرب عنوان‌یافت؛ چنانکه سابقاً هرقل، بنیادگذار ارمنی خاندان هرقلی، نجات دهندهٔ دین مسیح از تسلط ایران زردشتی لقب یافته بود . پس‌ازآن دیگر هیچ‌گروه عرب جرأت‌نکرد که مقابل قسطنطنیه نمودار شود ، مگر یکبار و آن هنگامی‌بود که هارون‌پسرمهدی، خلیفهٔ عباسی ، بسال ۱۶۶ ه (۷۸۲ م) مقابل اسکدار (Chrysopolis) اردو زد ، و امپراتریس ایرن صلح خواست وتعهد پرداخت باج کرد . و دیگر شهر قسطنطین سپاه مسلمان بزیربارهای خود ندید ، مگر ازپس هفت قرن که مردمی از نژاد دیگر یعنی ترکان مغول حاملان پرچم دین محمد شدند .

باآنکه حملهٔ محکم و دامنه‌دار مسلمه ، چون حملهٔسابق نتیجه‌نداد ، انبوهی از داستانها دربارهٔآن بجا مانده است . ازآن‌جمله این قصه است که گوید : برادر خلیفه بقسطنطنیه مسجدی بپا کرد[1]، و حوض[2]و مسجدی در اپیدس ساخت و سوار براسب داخل ایاصوفیا شد . مقدسی[3]بسال ۹۸۵ چنین نوشته : «وقتی که مسلمة بن عبدالملك بدیار روم حمله برد ودر سرزمین آنها پیش رفت ، شرط کرد که سگ روم در جوار قصر خود بمیدان بنائی خاص بسازد تا اعیان و اشراف مسلمان که اسیر

۱ـ ابن‌تغری بردی ، النجوم‌الزاهرة فی‌ملوك مصر والقاهرة ، چاپ پوپر (برکلی، ۱۹۰۹–۱۲) ج ۲ ، ق ۲ ، ص ۴۰ ، س ۱۲–۱۳، که درآنجا ازیك خطبهٔ فاطمی‌که دراین مسجد ادا شده سخن هست . ابن‌قلانسی ، ذیل تاریخ دمشق، چاپ ه. ف. امیدروز (بیروت، ۱۹۰۸) ص ۶۸ ، س ۲۷–۲۸ را به‌بینید . روایتها از بقای این‌مسجد بدوران ممالیك سخن دارند .

۲ـ ابن‌خردادبه ، المسالك والممالك ، چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۸۹) ص ۱۰۴ ، س ۱؛ مسعودی، ج ۲ ، ص ۳۱۷ ، نام مکان را اندلس یاد میکند .

۳ـ ابن‌فقیه همدانی ،کتاب‌البلدان، چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۸۵) ص۱۴۵ ، س۱۵؛ یاقوت، ج ۱ ، ص ۳۷۴ . اونام شهر را اندس یاد میکندکه تحریف اندس است.

۳ـ ۱۴۷ .

میشوند در آنجا مکان گیرند[1]

جراجمه ازجملهٔ عواملی که از بسط سیاست عرب درغرب جلوگیری کرد فعالیت شورشیان مسیحی بود که خدمتگزاران سیاست روم بودند. این قوم که اصلشان شناخته نبود عربان ایشانرا جراجمه مینامیدند و در قلعه‌های کوهستان اللکام (Amanus) نیمه مستقل میزیستند وسنگ راه خلافت عرب بودند. جراجمه درمیان عرب و روم چون دیواری آهنین بودند[2] که از آسیای صغیر دفاع میکردند. بسال ٤٦ ه (٦٦٦ م) دسته‌های ایشان تا قلب لبنان پیش رفتند وهسته‌ای پدید آوردند که فراریان و ناراضیان و از آنجمله مارونیان بدان پیوستند. معاویه موافقت کرد که سالانه باج سنگینی بامپراطور روم بدهد که از کمك این دشمن داخلی دست بردارد، و نیز موافقت کرد که سالانه چیزی بایشان نیز بپردازد. در حدود سال ٦٨٩ ژوستینیان دوم دست جراجمهٔ کوهستانی را درسوریه باز گذاشت. عبدالملك به‌پیروی ازمعاویه[3] باشرایط تازه‌ای که امپراطور پیشنهاد کرده بود موافقت و تعهد کرد که هرجمعه ۱۰۰۰ دینار بجراجمه تسلیم کند. بعدها بیشتر این جنگاوران سوریه را تخلیه کردند ودر ولایات داخلی اقامت گرفتند و یا در سواحل آسیای صغیر بشغل دریانوردی پرداختند؛ و گروهی از ایشان نیز بجا ماندند و یکی ازمایه‌های جماعت مارونی را که هنوز در شمال لبنان اعتباری دارد بوجود آوردند.

۱- یاقوت، ج ۱، ص ۷۰۹، از این بناکه موسوم ببلاط بود سخن آورده و آنرا بدوران سیف‌الدولهٔ حمدانی (۹٤٤-٦۷) مورد استفاده دانسته‌است. دربارهٔ اشتقاق کلمهٔ بلاط در بخش چهارم، فصل ۳٤ همین کتاب موضوع جنگ تور را ببینید.

۲- Theophanes, p. 364.

۳- بلاذری، ص ۱٦۰.

فصل نوزدهم

دولت اموی در اوج قدرت

ازپس مروان(٦٤–٦٦ ه، ٦٨٣–٦٨٥ م) بنیادگذار تیرهٔ مروانی دولت‌اموی، پسرش‌عبدالملك (٦٤–٨٧ ه، ٦٨٥–٧٠٥ م) که اورا « پدر پادشاهان » لقب داده‌اند بجایش نشست . بدوران عبدالملك و چهار پسرش[1] که پس از او قدرت یافتند دولت اموی باوج نیرو وبزرگی رسید .

بدوران ولید و هشام امپراطوری اسلام وسعت فوق‌العاده یافت و از سواحل اقیانوس اطلس و کوههای پیرنه تا رود سند و حدود چین گسترده شد و این وسعتی بود که بدورانهای قدیم دولت دیگری بدان نرسیده بود . و در دورانهای جدید نیز هیچ دولتی بجز امپراطوری انگلیس و روس از آن میزان تجاوز نکرد . در این دوران پرشکوه دیار ماوراءالنهر کاملا باطاعت آمد و شمال افریقا از نو گشوده شد و

۱– ولید(٨٦–٩٧ ه، ٧٠٥–٧١٥ م)، سلیمان(٩٧–٩٩ه، ٧١٥–٧١٧ م)، یزیددوم (١٠٢–١٠٦ ه، ٧٢٠–٧٢٤ م)، هشام (١٠٦–١٢٦ ه، ٧٢٤–٧٤٣ م) و عمر(٩٩–١٠٢ ه، ٧١٧–٧٢٠ م) که تولی پسران عبدالملك را برید، پسر عبدالعزیز برادر او بود .

اطاعت کرد وهم بزرگترین کشور اروپائی که عربان بر آن تسلط یافتند یعنی اسپانیا فتح شد .

دراین دوران پدیدهٔ دیگری نیز پیدا شد ، یعنی سازمان دولت رنگ عربی گرفت و نخستین پول خاص عرب‌را سکه زدند. سازمان پستی کمال و بهبود یافت ، و بناهائی مانند قبهٔ صخره به‌بیت‌المقدس که‌در بین‌مساجد مقدس‌اسلام ، حرم سوم بشمار است بنیاد شد .

عبدالملك هنگام تصدی خلافت ودر ده سالهٔ اول دشمنان بسیار داشت ومانند سلف خود معاویه که از او سرمشق میگرفت ناچار بـود که در چند جبهه با دشمنان روبرو شود ؛ ولی در پایان ده سال دوم که مرگش دررسید دولتی مقتدر و استوار برای فرزند خود ولید بجا گذاشت که سراسر آن آرام بود و نه تنها شامل قلمرو سابق بود بلکه فتوح تازه‌ای بر آن افزوده شده بود . ولید نیز نشان داد که برای پدر نیرومند خود خلف شایسته‌ای است .

حجاج حاکم پرکار کارهای برجستهٔ جنگی که در این دو دوران انجام گرفت در اطراف دونام دور میزند : یکی حجاج بن یوسف ثقفی در شـرق و دیگر موسی‌بن‌نصیر درغرب .

حجاج بطایف ازشهرهای حجاز معلمی حقیر بود[1] ؛ اما قلم بگذاشت وشمشیر برداشت تا حکومت بنی‌امیه را کـه تا زمان حکومت یافتن او برعربستان همچنان لرزان‌بود استوار سازد . حجاج‌بن‌یوسف پیش‌ازاین ، بسال ۷۳ ه (٦۹۲ م)، در سی و یك‌سالگی خود عبدالله‌بن‌زبیر مدعی خطرناك خلافت‌را که نه سال تمام عنوان خلیفه داشت واز امتیازات آن بهره‌مند میشد از میان برداشته بود. حجاج درطی دوسال بعد آرامش حجاز و یمن و دیار یمامه را در شرق جزیره باز آورد . در دسامبر ٦۹٤ (۷۵ ه) عبدالملك او را فرا خواند تا عراق متمرد ناراضی را نیز که مردمش «اهل

۱ـ ابن‌دسته ، ص۲۱٦ ؛ ابن‌درید ، الاشتقاق، ص ۱۸۷ .

اختلاف و نفاق» بودند[1] آرام کند ، زیرا علویان و خارجیان پیوسته برای امویان زحمت ایجاد میکردند . حجاج ناگهان بطور ناشناس که فقط دوازده سوار همراه داشت بمسجد کوفه رسید وباوضعی خشونت‌آمیز به‌منبر رفت وعمامهٔ بزرگ خودرا برداشت و چهره نمودار کرد . این رفتار و آن خطبهٔ آتشینی که بر آن افزود ، بصف داستانهای مؤثر و نمایشواراست که در ادبیات عرب همه‌جا نقل میشود .

وی سیاست خودرا باعبارات روشن‌اعلام کرد ومردم عراق از آغاز کار دانستند که دربارهٔ اشخاص نافرمان سستی روا نخواهد داشت . خطابهٔ خودرا باشعری ازیك شاعر قدیمی آغاز کرد ، بدین مضمون : « من آن کسم که ظلمت را پراکنده میسازم وبرقلل شامخ صعود میکنم وچون عمامه برسر گذارم مرا خواهید شناخت. » آنگاه سخن را ادامه داد و گفت : «ای مردم کوفه ! سرها می‌بینم کـه رسیده‌اند و هنگام چیدن آنهاست، و این کارکار من است . گوئی میان عمامه‌ها و زنخها خون می‌بینم[2].» حوادث نشان‌داد که سری هرقدر بلندبود و گردنی هرقدر افراشته مینمود ازدسترس این حاکم اموی جسور دور نبود، حتی انس‌بن‌مالك، محدث پرکار وصحابی محترم گرانقدر ، چون متهم شدکه بامخالفان بیعلاقه نیست طوقی بگردنش نهادندکه مهر حاکم بر آن بود[3]. گویند وی بدوران حکومت خود کسانی را که شمارشان کمتر از ۱۲۰٬۰۰۰ نبود بیجان کرد[4]. مورخان عرب (و باید بگوئیم که بیشترشان شیعه یا از سنیانی بوده‌اندکه بدوران عباسی بتألیف دست زده‌اند) اورا یك‌دیکتاتور خونخوار و یك نرون واقعی بحساب آورده‌اند . این مورخان بغیر از خونخواری

۱ـ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۲۶ ؛ مسعودی ، ج ۵ ، ص ۲۹۵ .

۲ـ مبرد، الکامل ، ص ۲۱۵–۲۱۶؛ با یعقوبی، ج ۲ ، ص۳۲۶ ومسعودی، ج ۵، ص ۲۹۴ مقایسه کنید .

۳ـ طبری ، ج ۲ ، ص ۸۵۴–۸۵۵ .

۴ـ ابن‌عبری ، ص ۱۹۵ ؛ بامسعودی ج ۵ ، ص۳۸۲، و التنبیه، ص ۳۱۸ و طبری، ج ۲ ، ص ۱۱۲۳ مقایسه کنید .

وی را بحرص و بی‌تقوائی نیز منسوب داشته‌اند، و گفتگو از این باب مورد علاقهٔ ایشان بوده است.[۱]

رفتار حجاج بحق بود یا نه، موجب شد که در بصره و کوفهٔ نافرمان و بلکه در همهٔ قلمرو وسیع او، که شامل عراق و ایران نیز میشد آرامش پدید آید، و سرداران وی که سر ایشان مهلب بن ابی‌صفره بود ازرقیان را که ازهمهٔ خارجیان برای وحدت اسلام خطرناکتر بودند سرکوب کردند[۲]. ۷۹ ه (۶۹۸ م).

خارجیان برهبری قطری بن فجاة در کرمان و فارس و دیگر ولایتهای شرقی سررشتهٔ امور را بکف آورده بودند[۳] و هم عمان که برساحل شرقی خلیج فارس است و بروزگار پیمبر وعمرو بن عاص فقط اسماً تابع اسلام شد زیر تسلط امویان درآمد. حجاج برساحل غربی دجله پایتخت تازه‌ای بنیاد کرد که چون در نیمه راه میان دو شهر معتبر عراق یعنی بصره و کوفه واقع بود نام آن واسط شد، و ازپایتخت نو نگهبانان شامی حجاج همهٔ ولایتهای اطراف را باطاعت آوردند. اعتماد وی بسپاه شام و دلبستگیش بکار امویان اندازه نداشت.

وقتی که این حاکم پرکار در قلمرو خود امن و امان پدیدآورد و برهمه‌جا تسلط یافت، فرصت بدست آورد تا سرداران خودرا باقصای شرق بفرستد که مرزها را بشکافند و پیشروی کنند. یکی ازاین سرداران عبدالرحمن بن محمد اشعث ازنژاد شاهان قدیم کنده بود که درآنموقع حکومت سیستان داشت ودرآغاز حکومت حجاج شورشی را رهبری کرده بود. وی بسال ۸۰ هجری بسرکوبی زنبیل (که بخطا

۱ـ دینوری، الاخبارالطوال، ص ۳۲۰ـ۳۲۲؛ مسعودی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ طبری ج ۲، ص ۱۱۲۲؛ ابن‌عساکر، ج ٤، ص ۸۱.

۲ـ به‌مناسبت نام پیشوایشان، نافع بن‌الازرق، بدین نام مشهور شدند. ازرقی معتقد بود که همهٔ کسانی که پیرو اصول خارجیان نیستند بدون استثنا کافرند و باید خود و زن و فرزندشانرا کشت؛ شهرستانی، ص ۸۹ـ۹۰.

۳ـ بفتح یا کسر کاف، یاقوت، ج ٤، ص ۲۶۳.

نامش را رتبیل آورده‌اند[۱]) حاکم ترک کابل (در افغانستان کنونی) که از پرداخت باج معهود خود سرباز زده بود[۲] مأمور شد. لشکرکشی عبدالرحمن به‌نتیجهٔ کامل رسید و سپاه او شکوه و تجهیزات نکو داشت تا آنجا که عنوان «سپاه طاووسان» یافت[۳]. معذلك توفیق وی در مقابل فیروزیهای قتیبة بن مسلم و محمد بن قاسم ثقفی داماد حجاج ناچیز بود. قتیبه بسال ۸۵ ه (۷۰٤ م) بسفارش حجاج حکومت خراسان یافت و مرو را پایتخت خود کرد و بگفتهٔ بلاذری[٤] و طبری[٥] حکومتش تابع حجاج بود و سپاهی مرکب از ٤۰٬۰۰۰ عرب بصری و ۷۰۰۰ کوفی و ۷۰۰۰ از موالی زیر فرمان خود داشت.

فتح بلاد ماوراءالنهر رود جیحون[٦] که در آن موقع هنوز مرز معمول تاریخی ایران و توران یعنی اقوام فارسی‌زبان و ترك زبان بشمار میرفت اینك به‌روزگار ولید تغییر یافت وجای پای مسلمانان در ماورای آن استوار شد. قتیبه پس از چند جنگ موفقیت‌آمیز طخارستان سفلی و بلخ (بکترای یونانی)، پایتخت آن را، از نو بتصرف آورد ۸٦ ه (۷۰۵ م)، و در دیار سغد (سغد یانا) به‌بخارا و اطراف آن حمله برد ۸۸–۹۱ ه (۷۰٦–۷۰۹ م) و سمرقندرا که آن نیز در آن دیار بود وهم خوارزم (خیوهٔ

۱– یاقوت، ج ٤، ص ۸۸۱–۲؛ باطبری، ج ۲، ص ۱۱۲۵–۲٦ مقایسه کنید. این شهر اکنون بصورت توده‌ای است از خاك.

۲– Wellhausen, *Reich*, p. 144, n. 3.

۳– بیشتر اتباع این پادشاه و دیگر شاهان آسیای وسطی، ایرانیان بودند. ولی خاندانهای شاهی و سربازان لشکر همه ترك بودند.

٤– مسعودی، التنبیه، ص ۳۱٤.

٥– ص ٤۲۳.

٦– ج ۲، ص ۱۲۹۰–۹۱.

۷– نام جدید آن آمودریا (Oxus) و بعربی و فارسی جیحون است و رود دیگر را سیحون Jaxartes (سیر دریا) گویند و این دو نام را از جیحون و فیشون سفر تکوین ۲ :۱۳ و ۱۱ گرفته‌اند.

کنونی) را که در ناحیهٔ غربی آن بود ، مطیع کرد ۹۲–۹۴ ه (۷۱۰–۷۱۲ م). در سالهای ۹۵–۹۷ ه (۷۱۳–۷۱۵ م) بولایتهای اطراف سیحون و مخصوصاً بهفرغانه حمله برد و قدرت اسلام را رسماً در مناطقی که اکنون خان‌نشین‌های آسیای وسطی است بسط داد. بدینسان ازلحاظ سیاسی و نژادی حد طبیعی میان ایرانیان وتورانیان سیحون شد نه جیحون ، وعبور ازجیحون آغاز کشاکش مسلمانان برضد اقوام مغول و دین بودائی بشمار میرفت که در بخارا و بلخ و سمرقند معابد بودائی بسیار بود . قتیبه در سمرقند بتان فراوان یافت ، و بت‌پرستان معتقد بودند که آن بتها همهٔ کسانی‌را که به‌آنها هتك حرمت کنند نابود خواهند کرد . سردار مسلمان بی‌باك و تردید بدست خود آتش دراین مجسمه‌ها زد و درنتیجه گروهی از بت‌پرستان مسلمان شدند[1]. ولی گروه بسیاری از ایشان فقط بدوران خلیفهٔ پارسا عمر دوم ۹۹–۱۰۲ ه (۷۱۷–۷۲۰ م) که‌ازپرداخت‌جزیه معاف‌شدند باسلام گرویدند. بدینسان آتشخانه‌های بخارا ویران شد و بخارا و سمرقند و باقی ولایت خوارزم در آسیای وسطی ، چون مرو و نیشابور درخراسان ، مرکز فرهنگ عرب و جولانگاه اسلام شد . طبری[2] و دیگران آورده‌اند که قتیبه بترکستان چین نیز رفت وکاشغر را گشود ۹۷ ه (۷۱۵ م) و گویند که به‌چین نیز رسید ، ولی بی گفتگو این روایت‌را زودترازموقع آورده‌اند، چه اینکار بعدها بدست نصربن‌سیار و خلفان وی انجام شد[3]. نصر همان بود که از جانب هشام خلیفه ۱۱۶–۱۲۶ ه (۷۳۴–۷۴۳ م) نخستین حاکم ماوراءالنهر شد و میبایست مابین سالهای ۱۲۱ و ۱۲۳ ه (۷۳۸ و ۷۴۰) همهٔ مناطقی را که میگفتند قتیبه سابقاً پیموده است از نو تصرف کند . نمایندگانی که قتیبه در مناطق مفتوح

۱– بلاذری ، ص ۴۲۱ .

۲– ج ۲ ، ص ۱۲۷۵ .

۳– H. A. R. Gibb in *Bulletin of the School of Oriental Studies , London Institution*. vol. ii (1921), pp. 467-74.

گماشته بود فقط ناظران جنگی و مالیات گیران بودند و با حکام محلی که باحتمال قوی کارهای سیاسی بدست ایشان بود همکاری داشتند. بسال ۱۳٤ ه (۷۵۱ م) عربان بشمال شرقی سمرقند، شاش (تاشکند) را گرفتند و بدینسان نفوذ اسلام را در اواسط آسیا چنان ریشه‌دار کردند که بعدها چینیان نتوانستند دراین عرصه باایشان رقابت کنند[1].

بااین ترتیب عاقبت دیار ماوراءالنهر بقلمرو خلیفگان درآمد و جهان اسلام بوضعی مؤثر با نژاد و فرهنگی که برای او تازه، اما برای صاحبانش قدیم بود، یعنی مغولان، تماس یافت. بعدها از تأثیر این سپاهیان تازهٔ اسلام به‌تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت.

فتوح هندوستان

در همین اوقات، در عرصهٔ جنگ مشرق، یك ستون دیگر بفرماندهی محمد بن قاسم رو بجنوب میرفت. داماد حجاج که بسال ۹۲ ه (۷۱۰ م) باسپاهی فراوان وازجمله ۶۰۰۰ شامی پیشروی آغاز کرده بود مکران را باطاعت آورد ودر منطقه‌ای که اکنون بلوچستان نام دارد به‌پیشروی ادامه داد. بسال ۹۳ ه (۷۱۰ م) سند، یعنی درهٔ سفلی و دلتای رود سند (سندو)، را مطیع کرد و از جملهٔ شهرهائیکه تصرف کرد شهر مستحکم «دی‌بل» بود که یك مجسمهٔ بودا (بعربی بد تحریف بودا میباشد) ببلندی ٤۰ ذراع در آنجا بود[2] و هم نیرون (محل حیدرآباد کنونی) را بتصرف آورد؛ و در ناحیهٔ شمال، فتوح عرب تا شهر ملتان بجنوب پنجاب که زیارتگاه معتبر بودا بود رسید و جنگاوران دراین‌شهر

۱ــ شاید حاکمان محلی سمرقند وخوارزم و شاش، باوجود القاب فارسی که مورخان عرب چون خداوند و شاه و دهقان بایشان میدهند، با خانها و یا خاقانهای ترك غربی نیز منسوب بوده‌اند. حاکم سغد که او نیز مقیم سمرقند بود مانند شاه فرغانه لقب فارسی اخشید داشت. ابن‌خردادبه، ص ۳۹ــ٤۰؛ یعقوبی، ج ۲، ص ٤۷۹. عربان همهٔ اقوام غیرایرانی راکه درشرق جیحون میزیستند عنوان ترك میدادند.

۲ــ یعقوبی، ج ۲، ص ۳٤۶.

گروه کثیری از زیارتگران را باسارت گرفتند . بدینسان درهٔ سند و جنوب پنجاب برای همیشه بتصرف عرب درآمد ، اما بقیهٔ هندوستان از نفوذ ایشان بدور بود تا بدوران محمود غزنوی ، یعنی اواخر قرن دهم میلادی ، که از نو پیکار آغاز شد و ولایتهای سرحدی هند رنگ اسلام گرفت و ریشه‌های نخستین روابط اسلام سامی و بودائی هندی برای همیشه در آنجا استوار شد ؛ چنانکه درشمال نیز ریشهٔ مناسبات با ادیان و فرهنگهای ترکی محکم شده‌بود. حجاج وعده داده بود که هریك ازاین دو سردار بزرگ زودتر پا بخاك چین نهاد فرمانروائی آنجا خاص وی باشد . ولی نه آن و نه این هرگز نتوانستند از مرز چین بگذرند ، و کشور اصلی چین ، اگر ترکستان را از آن برون داریم ، با وجود مسلمانانی که اکنون دارد و شمارشان امروز* بیش‌از پانزده میلیون است ، همیشه از صحنهٔ دنیای اسلام بدور ماند ، و درهٔ سند در جنوب ، همچون کاشغر و تاشکند درشمال، درآن هنگام وبرای همیشه آخرین مرز شرقی خلافت شد .

جنگ با رومیان شرقی هنگامیکه درجبههٔ شرق این کارهای بزرگ انجام میگرفت، جبههٔ روم شرقی نیز به‌فعالیتهائی مشغول بود . عبدالملك به‌نیمهٔ اول حکومت خود که ابن‌زبیر دعوی خلافت داشت ، بشیوهٔ معاویه[1] بجبار روم که عوامل او یعنی جراجمهٔ کوه نشین مسیحی در لبنان نفوذ کرده بودند ، باجی پرداخت کرد ۷۰ ه (٦۸۹ م) . ولی بمحض آنکه افق سیاست داخلی روشن شد جنگ با دشمن همیشگی ازسر گرفته شد. ژوستینیان دوم بسال ۷۳ ه (٦۹۲ م) بنزدیك سباستوپولیس کلیکیه شکست خورد و در حدود سال ۸۹ ه (۷۰۷ م) طوانه Tyana ، مهمترین دژهای کاپادوکیه ، از او منتزع شد . از پیش گفتیم که مسلمه پس از تصرف ساردیس و بوکاموس محاصرهٔ مشهور قسطنطنیه را آغاز کرد (میان اگوست سال ۷۱٦ م = ۹۸ ه وسپتامبر ۷۱۷) وسپاه اسلام که بنزدیك ابیدوس از داردانل گذشت بابزارهای محاصره مجهز بود. ولی ناوگان عرب میبایست بنزدیك باروی شهر در دریای مرمره

۱- بلاذری ، ص ۱٦۰ . * سال ۱۹٤۲ میلادی

وتنگهٔ بسفور لنگر اندازد ، زیرا تنگهٔ «شاخ طلائی» با زنجیر بسته بود. این دومین بار بود که سپاه عرب قسطنطنیه را محاصره میکرد . کمی آذوقه و حملات بلغاران ازجملهٔ عواملی بود که سپاه عرب را ازپس یکسال محاصره بعقب‌نشینی وادار کرد[۱]. ارمنستان نیز که بدست حبیب بن مسلمه بدوران معاویه درسال ۲۴ ه (۶۴۴ م) فتح شده بود ودر زمان اختلاف با ابن‌زبیر فرصت یافته و شوریده بود بار دیگر باطاعت وادار شد[۲].

فتوح شمال افریقا وجنوب اروپای غربی

فتوحی که در جبههٔ غرب بدست موسی‌بن‌نصیر و سردارانش انجام شده بود بشکوه و اعتبار از فتوح حجاج و سردارانش که در شرق کرده‌بودند کم‌نبود. بعدازتصرف مصربسال۲۰ ه (۶۴۰ م) بلافاصله حمله بسوی غرب و ناحیهٔ افریقا آغاز شد[۳] ؛ ولی تسلیم این منطقه تا سال ۵۰ ه (۶۷۰ م) که عقبة‌بن‌نافع، عامل معاویه، قیروان را بنیاد نهاد وآنرا تکیه‌گاه عملیات جنگی برضد قبایل بربر کردکاملاً انجام نشده‌بود. بنابرروایات عقبه‌آنقدر پیش‌رفت که امواج اقیانوس آرام اسب او را نگهداشت . وی بسال ۶۴ ه (۶۸۳ م) بنزدیك بسکره در الجزایر کنونی شهید شد و قبر وی تا کنون زیارتگاه عموم است. تاآن موقع تسلط عرب برافریقا استوار بود و پس از مرگ عقبه جانشین وی ناچار شد که این منطقه را رها کند . نفوذ روم شرقی و مقاومت بربرها بدوران فرمانروائی حسان‌بن‌نعمان غسانی ، در حدود ۷۴–۸۰ ه (۶۹۳–۶۹۹ م) پایان گرفت . حسان بکمك ناوگان اسلام رومیان را ازکارتاژ و دیگر شهرهای ساحلی برون کرد ۷۹ ه

۱– تئوفانس ، ص ۳۸۶–۹۹ ؛ طبری ، ج ۲ ، ص ۱۳۱۴–۱۷ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۵ ، ص ۱۷–۱۹ .

۲– بلاذری ، ص ۲۰۵ و بعد .

۳– عربان این‌کلمه را افریقیه میگفتند و افریقیا صحیحتر از افریقیه بتشدید یاست و عربان این کلمه را از رومیها گرفته برای ناحیهٔ شرقی دیار بربر بکار بردند ، و کلمهٔ مغرب مخصوص ناحیهٔ غربی بود . اکنون‌کلمهٔ افریقا برای همهٔ قاره بکار میرود .

(۶۹۸ م) . آنگاه دست وی برای جنگ با بربرها که رهبرشان یك زن کاهنه بود و نفوذ شگفت‌انگیزی در ایشان داشت باز شد . عاقبت کاهنه در نتیجهٔ خیانت شکست خورد و بنزدیك چاهی که‌هنوز چاه کاهنه نام دارد کشته شد .

ازپس حسان که افریقا را از نو گشود و آنجا را آرام کرد نوبت به‌موسی بن نصیر معروف رسید . بدوران وی حکومت منطقه‌ای که از قیروان اداره میشد از مصر جدا شد و حاکم آنرا خلیفه مستقیماً از دمشق معین‌میکرد. وموسی که گویند پدرش از جملهٔ مسیحیانی بود که هنگام انجیل خوانی در کلیسای عین‌التمر بدست خالدبن‌ولید اسیرشد، و نیز جد ابن اسحق نویسندهٔ سیرةالرسول نیز ازاین مسیحیان بود[1]. موسی حدود ولایت خود را تا طنجه کشانید و این قضیه اسلام را بطور دائم با نژادی دیگر یعنی بربر درتماس نهاد. مردم بربر به‌تیرهٔ حامی نژاد سفید انتساب دارند شاید هم بدورانهای ماقبل تاریخ با سامیان از یك ریشه بوده‌اند[2]. بدوران فتح اسلامی بیشتر بربرانی که در نوار باریك و حاصلخیز مجاور دریا میزیستند مسیحی شده بودند .

دراین منطقه ازجملهٔ پدران مسیحی شهرت واهمیت تیلیان و قدیس کوپریان و مهمتر از هر دو قدیس اوگوستین بالاگرفته بود . جز ازاین لحاظ ، مردم بومی چندان تحت‌نفوذ فرهنگ رومی نبودند؛ زیرا رومیان و رومیان شرقی‌غالباً بشهرهای ساحلی‌میزیستند و رسوم ایشان با معنویات این بدویان افریقای شمالی‌سازگار نبود. از سوی دیگر اسلام مخصوصاً اقوامی را که بمرحلهٔ فرهنگ همسنگ بربران

۱ـ منابع دیگر گویندکه موسی لخمی بود و بعضی دیگر گویندکه یمنی بود. بلاذری، ص ۲۳۰ ، و ابن‌عذاری ، ج ۱ ، ص ۲٤ را ببینید .

۲ـ کلمهٔ Berber انگلیسی که غالباً آنرا از کلمهٔ بربر عربی میدانند باحتمال قوی باکلمهٔ عربی از Barbari لاتینی آمده که‌آن نیز از یونانیست. کلمهٔ بربران‌که در شهرهای لاتینی افریقای رومی رواج داشت به‌همهٔ کسانی‌که زبانشان لاتینی نبود اطلاق میشد .

بودند بهتر جلب میکرد ، و بالاتر ازهمه عربان سامی اقربای فینیقیان قدیم بودند که شمال افریقا را تصرف کرده و درکارتاژ رقیبان خطرناك روم شده بودند ، ودر طرح روابط استوار با پسر عمان حامی خویش توفیق کامل یافتند . رسوم فینیقی در نقاط کشاورزی تا کمی پیش از فتح اسلام بجا بود و همین نکات این حادثهٔ معجزآمیز را که توضیح آن مشکل مینماید روشن میکند که اسلام چگونه توانست که زبان این گروههای نیمه بربر را بعربی مبدل کند و ایشان را پیرو عقیدهٔ خویش سازد ، و چگونه توفیق یافت که از آنها سپاهی تازه پدید آرد که در میدان فتوح اسلامی به‌پیشرفتهای بیشتری نائل شوند . بدینسان خون فاتحان عرب از خصائل این نژاد مایه گرفت و زبان عربی عرصهٔ نفوذی تازه بدست آورد و اسلام نوخاسته اقامتگاهی نو یافت که از آن برای ترقی به‌مدارج عالیتر راه یابد وتفوق و برتری کاملتر یابد.

از آن پس که سواحل شمالی افریقا تا اقیانوس آرام بتصرف مسلمین آمد راه حمله بقسمت جنوب غربی اروپا درپیش موسی باز شد[1]. بسال ۹۳ ه (۷۱۱ م) طارق که از موالی بربر و نایب موسی بود گام متهورانه را برداشت و ضمن حمله‌ای که هدف آن غارت بود از دریا گذشت و به‌اسپانیا رسید . این مقدمه به‌فتح شبه‌جزیرهٔ ایبری (اندلس) انجامید (بخش چهارم را که عنوان آن عرب در اروپاست به‌بینید). این حمله آخرین حملات بزرگ عرب و از همه جالبتر بود ، و سرانجام یك ناحیهٔ بزرگ اروپائی را بقلمرو اسلام آورد که بعدها عرب چیزی بر آن نیفزود . از آن پس که سپاه عرب و بربر چند شهررا در جنوب دیار گل بتصرف آورد ، بسال ۱۱٤ ه (۷۳۲ م) میان شهر تور و پواتیه بدست شارل مارتل پیشرفت آن متوقف شد . این آخرین محلی بود که پیشرفت عرب درشمال غرب بدان رسید .

بسال ۱۱٤ ه (۷۳۲ م) یك قرن از وفات پیمبرمیگذشت. دراین نقطهٔ فاصل،

۱ــ ابن‌عبدالحکم ، ص ۲۰۳ــ۵ .

که از لحاظ تاریخ و هم جغرافیا اهمیت بسیار دارد ، یك لحظه توقف کنیم و وضع عمومی را بنگریم . از وفات مؤسس اسلام یکصد سال گذشته بود که پیروانش فرمانروایان امپراطوری وسیعی‌شدند که ازامپراطوری روم در اوج قدرتش بزرگتر بود ، و از خلیج بسکای تا رود سند و از حدود چین و دریاچهٔ اورال تـا آبشارهای سفلای نیل کشیده شده‌بود. نام پیمبر عرب قرین نام خدا هرروز پنج بار ازهزاران گلدسته شنیده میشد ، واز جنوب اروپای غربی و شمال افریقا و مغرب و وسط آسیا برزبانها میرفت ؛ و دمشق ، که بنابربعضی روایتها ، محمد (ص) در جوانی برای دخول آن دودل بود کـه نمیخواست بیش از یکبار بفردوس درآید ، پایتخت این امپراطوری وسیع شده بود[1]. قصر امویان در دل شهر چون مرواریدی میان باغهای زمردین میدرخشید و دشت مصفای جنوب غربی را که کوه هرمون[2] با عمامهٔ سپیدی ازبرف درانتهای آن نمودار بود زیر پا داشت. این قصرخضرا نام داشت وبنیان گذار آن معاویه ، مؤسس دولت بود ، وپهلوی مسجد اموی که ولیدآنرا بیاراست و گوهر عمارتها کرد و هنوز دوستداران جمال را بخود میکشد ، جای داشت . در سالن پذیرائی کرسی چهارگوشی از تشکهای زردوزی شدهٔ گرانقیمت پوشیده بود . این تخت خلیفه بود که در پذیرائیهای رسمی چهار زانو برآن مینشست و لباس گشاد فاخر بتن داشت ، و از راست او خویشان پدریش بیك صف بترتیب مقام و از چپ او خویشان مادریش[3] ایستاده‌بودند، وپشت سرآنها درباریان وشاعران وحاجتخواهان بودند ؛ و ملاقاتهای مهمتر در مسجد باشکوه اموی که هنوز هم بصف مجلل‌ترین

۱ـ برای دستیابی‌بروایتهای دیگری که‌ازمحاسن دمشق سخن می‌گوید، به‌ابن‌عساکر، ج ۱ ، ص ٤٦ ببعد رجوع کنید .

۲ـ نام‌آن بنزد عربان جبل‌الشیخ است .

۳ـ ابن‌جبیر ، ص ۲٦۹ ، س ۳ ؛ در اغانی قبةالخضرا نامیده شده است ، ج ٦ ، ص ۱٥۹ .

معابد دنیاست انجام میشد . ولید (وبنظر بعضیها سلیمان که پس از او بقدرت رسید) موسی بن نصیر وطارق ، دو فاتح اسپانیا را ، باصف دراز اسیران[1] و گروه شاهزادگان زرین موی گت و گنجهای فراوان که اندازهٔ آن بتصور نمیگنجید در یکی از همین جلسات پذیرفت . اگر بخواهیم حادثهٔ جالبی بجوئیم که اوج قدرت امویان را نمودار کند بهتر ازاین نخواهیم یافت .

دولت رنگ ملی میگیرد

بدوران عبدالملك و ولید دولت رنگ ملی گرفت ، یعنی زبان دیوانهای عمومی که در دمشق یونانی و در عراق و ولایتهای شرقی پهلوی بود عربی شد ، و پول خاص سکه زدند . طبعاً تغییر زبان مستلزم تغییر کارگذاران دولت بوده است. فاتحان اول که تازه از صحرا آمده بودند ازدفترداری و امور مالی بیخبر بودندو ناچار میبایست موظفانی‌را که در سوریه یونانی ودرعراق و ایران فارسی مینوشتند و درکارها ورزیده بودند بدیوانهای مالی دولت نگهدارند. ولی اکنون وضع دگرگون شده بود . بی گفتگو بعضی از موظفان غیرعرب که در این زمان بزبان عرب تسلط یافته بودند بجای خود ماندند ؛ چنانکه روشهای قدیم نیز محفوظ ماند . نگفته پیداست که این تغییر بکندی انجام گرفت ؛ زیرا بدوران عبدالملك آغاز شده و بهمهٔ دوران جانشین وی دوام داشته است و شاید از همینجاست که‌بعض مورخان این تغییررا بپدر وبعض دیگر بپسر منسوب کرده‌اند[2]. وهم مسلم است که اینکار ازروی نقشه و روشی دقیق دنبال میشده و بعضی علل ناچیز، از آنگونه که بلاذری آورده‌است، یعنی بول کردن یك نویسندهٔ رومی بدوات موجب

۱ـ بگفتهٔ مقری شمار اسیران ۳۰۰۰۰ بود . نفح‌الطیب من غصن‌الاندلس‌الرطیب ، چاپ دوزی ورایت و دیگران (لیدن ، ۱۸۵۵) ، ج ۱ ، ص ۱٤٤ ؛ با ابن‌اثیر ، ج ٤ ، ص ٤٤۸ ، مقایسه کنید .

۲ـ بلاذری ، ص ۱۹۳ و ۳۰۰-۳۰۱ ؛ ماوردی ، ص ۳٤۹-۵۰ ؛ العقدالفرید ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ .

آن نبوده است[۱]. وهم بی گفتگو است که این تغییر در عراق و ولایتهای شرقی که تابع آن بود بدست حجاج معروف آغاز شده است.

بدوران پیش‌از اسلام سکهٔ یونانی و رومی در حجاز رواج داشت و هم پول نقرهٔ حمیری که نقش جغدآتنی داشت، دادوستد میشد. عمر و معاویه و دیگر خلیفگان اول بهمین سکه‌های بیگانه که بروزگارشان متداول بود اکتفا کردند و شاید دربعضی موارد روی نقوش آن بعضی آیه‌های قرآن را افزودند. پیش‌از دوران عبدالملك سکه‌های طلا و نقره زده بودند[۲] که تقلیدی از سکه‌های روم و ایران بود. عبدالملك بسال ۷۶ ه (۶۹۵ م) بدمشق نخستین‌دینارهای طلا و درمهای نقره را بسبك عربی خالص سکه زد[۳] وحاکم او بعراق که حجاج‌بود بسال‌بعد سکهٔ نقره برون‌داد[۴].

عبدالملك علاوه بر آنکه‌بشیوهٔ مسلمانی‌سکه زد وسازمان اداری امپراطوری را برنگ عربی درآورد، یك دستگاه منظم پستی نیزپدیدآورد که‌برای حمل مسافر و نامه میان دمشق و مراکز ولایات از اسب‌کار میگرفت[۵]. هدف این دستگاه در آغازکار انجام حاجات موظفان دولت و تنظیم مراسلات ایشان بود. کارگزاران پست جز این وظیفهٔ دیگری نیز داشتند و میبایست خلیفه را از حوادث مهم قلمرو خویش مطلع کنند.

اصلاحات مالی و غیره

بمناسبت تغییراتیکه در وضع‌پولی رخ داد بجاست که ازاصلاحات مالی و اداری که دراین زمان‌انجام گرفت نیز سخن‌آوریم. اصول مقرر بصراحت میگفت که مسلمان از هر نژاد که باشد بجز زکات و صدقات که

۱ـ ص ۱۹۳.

۲ـ بلاذری، ص ۴۶۵-۶.

۳ـ طبری، ج ۲، ص ۹۳۹؛ بلاذری، ص ۲۴۰.

۴ـ یاقوت، معجم‌البلدان، ج ۴، ص ۸۸۶، مقایسه‌کنید.

۵ـ عمری، التعریف بالمصطلح‌الشریف (قاهره، ۱۳۰۲)، ص ۱۸۵.

خاص فقرا ست بهیچوجه نباید مالیاتی بپردازد؛ اما درعمل این امتیاز خاص مسلمانان عرب شده بود. بسیاری کسان که تازه مسلمان شده بودند و مخصوصاً مردم عراق و خراسان برای استفاده از این امتیاز دهکده‌های خود را که در آنجا بکشاورزی اشتغال داشتند رها کرده بشهرها میشتافتند تا بعنوان موالی[1] بخدمت سپاه درآیند؛ و این کار برای خزانهٔ دولت خسارت مضاعف بود، زیرا ازپس مسلمان شدن مالیات اینان تخفیف بسیار یافته بود و چون وارد سپاه میشدند حق داشتند که از مقرری مخصوص استفاده کنند. حجاج تدبیری اندیشید که اینان را بمزارعشان برگردانند[2] ومالیات سنگینی را که قبل‌ازمسلمانی‌میپرداختند، یعنی هم مالیات ارضی وهم جزیهٔ سرانه را برآنها بار کرد، وکار بدانجا رسید که عربان نیز که زمین خراجده داشتند میبایست مالیات ارضی معمول را بپردازند.

عمر دوم ۹۹–۱۰۲ ه (۷۱۷–۷۲۰ م) میخواست عدم رضایتی را که میان نومسلمانان رواج گرفته بود از میان ببرد و رسم قدیم را که همنام وی ازپیش نهاده بود و بموجب آن مسلمان، چه عرب بود وچه مولی، نمیباید مالیاتی بدهد تجدید کرد. اما در این قسمت نیز اصرار ورزید که زمین خراجده ملك مشترك جماعت اسلام است[3]. بنابراین ازپس سال صدم ه (۷۱۸ م) فروش زمین خراجده را برای عربان وهمهٔ مسلمانان ممنوع کرد و مقرر داشت که هر که زمینی چنین دارد وقتیکه مسلمان‌شود زمینش بجماعت دهکده منتقل میشود و او حق دارد که‌بعنوان اجاره‌دار ازآن بهرور شود.

۱– این‌کلمه را بعدها برآزاد شدگان اطلاق کردند، ولی در وقتی که ازآن سخن میکنیم بهیچوجه دلالت برحقارت نداشت.

۲– مبرد، ص ۲۸۶.

۳– ابن‌سعد، ج ۵، ص ۲۶۲ و ۲۷۷؛ ابن‌عساکر، ج ٤، ص ۸۰؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۲؛ ابن جوزی، سیرة عمربن‌عبدالعزیز، چاپ قاهره، ۱۳۳۱، ص ۸۸–۸۹.

گرچه عمر در وضع این مقررات نیتی نکو داشت امـا سیاست او توفیق نیافت ؛ زیرا درآمد دولت کاهش یافت وشمار موالی بشهرها فزون شد[1] و گروه بسیار از بربران و ایرانیان مسلمان شدند تا از امتیازات مالی که خاص مسلمانان بود بهره‌ور شوند. بعدها روش حجاج را با اصلاحات کمی بکار گرفتند . تاآنوقت هنوز فرق میان جزیه ، یعنی مالیاتی که بامسلمان شـدن از میان میرفت و خراج که بامسلمان شدن هم باقی میماند ، دقیقاً مشخص نبود ، و چون جزیه نسبت بدرآمد دولت رقم ناچیزی بود ، خزانهٔ عمومی درآمد اساسی خودرا از خراجی که بمرور زمان تغییر مهمی نیافته بود بدست میآورد .

اصلاحات فرهنگی و کشاورزی دیگری نیزصورت گرفت که همه‌را بکاردانی و کوشش حجاج نسبت میدهند. ازجمله آنکه چندکانال تازه کنده شد وکانال بزرگ میان دجله وفرات پاك گردید، ومقدار زیادی از زمینهای بایر وشور اصلاح پذیرفت و قابل زرع شد . و هم او نخستین کسی بود که علامت نقطهٔ عربی را برای امتیاز حروف هم‌شکل چون ب و ت و ث و دال و ذال پدید آورد و علامات فتحه و کسره و ضمه را که زیر یا روی حروف ساکن قرار میگیرند از سریانی گرفت[2]. اینکار را کرد تا قرائت قرآن کریم که درعراق بسیار مغلوط بود بی‌خطا میسرشود ، وشخصاً یك نسخه قرآن را باروش جدید برای مراجعه آماده داشت. کسی که زندگی خودرا بصورت معلم آغاز کرده بود هرگز از توجه بادب و خطابه باز نماند . حمایت وی از علم و ادب معروف است . جریر، هجاگوی بدوی ، بادورقیبش فرزدق و اخطل سه

۱ـ ابن‌جوزی ، سیرة عمر ، ص ۹۹ـ۱۰۰ .

۲ـ ابن‌خلکان ، وفیات‌الاعیان ، چاپ قاهره، ۱۲۹۹ ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ـ۲۲۱ ؛ با سیوطی، الاتقان ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ ، مقایسه کنید .

de Slane , *Ibn Khallikan's Biographical Dictionary* , (Paris , 1843), vol. i. pp. 359-60.

Theodor Nöldeke, *Geschichte des Qorâns* (Göttingen, 1860), pp. 305-9.

شاعر معتبر دوران اموی بودند . جریر مدح حجاج بسیار میگفت و هم شاعر دربار عمر عبدالعزیز بود . طبیب حجاج که مسیحی بود تیاذوق[۱] نام داشت. غلام ثقیف ، چنانکه دشمنان عراقیش اورا لقب داده بودند ، در ژوئن ۷۱٤ م (۹٦ ه) بشهر واسط در پنجاه و سه سالگی مرد و نامی بجا گذاشت که بی گفتگو در تاریخ اسلام بصف معروفترین نامهاست .

آثار معماری ازکارهای برجستهٔ این عصر آثار معماری بسیاری است که قسمتی از آن تا روزگار ما بجا مانده .

سلیمان خلیفه، درفلسطین برویرانه‌های شهری قدیم، شهر رمله را ساخت[۲] واقامتگاه خویش کرد ؛ وبعضی آثار قصر وی تا روزگار جنگ بزرگ (اول) در رمله بجا بود، وهم منارهٔ سپید مسجد وی، که بعدازمسجد اموی دمشق و گنبد صخره در بیت‌المقدس سومین بنای مقدس سوریه بود و در قسمت اول قرن چهارم ممالیك آنرا از نو بنا کردند، بروزگار ما بهمان‌صورت بپاست. ازروزگارسلیمان‌دیگرپایتخت امپراطوری اقامتگاه خلیفگان نبود. هشام در رصافه که یك شهر رومی و بنزدیك رقه بود اقامت میکرد . بسال ۷۲ ه (٦۹۱ م) عبدالملك گنبد باشکوه صخره را که اروپائیان بخطا آنرا مسجد عمر مینامند به‌بیت‌المقدس‌بپا کرد تا زیارتگران‌را ازمکه که در آنوقت بدست رقیب وی ابن‌زبیر بود بسوی آن متوجه کند . اینکه بنای گنبد از عبدالملك است از نوشته‌های کوفی که هنوز در اطراف آن بجاست معلوم میشود . یك قرن بعد بدوران مأمون خلیفهٔ عباسی ۱۹۵–۲۱۵ ه (۸۱۳–۸۳۳ م) این بنا تعمیر شد و او بیباکانه نام خودرا بجای نام عبدالملك ثبت کرد، اما ازتغییر تاریخ غفلت کرد[۳].

۱– بفتح یا کسری وبیونانی Theodocus ؛ ابن‌العبری ، ص ۱۹٤ .

۲– بلاذری ، ص ۱٤۳ .

۳– نوشتهٔ کنونی چنین خوانده میشود « این گنبد را عبدالله امام مأمون ، امیرمؤمنان بسال ۷۲ بساخت خدا از او بپذیرد و خشنودگردد . آمین . »

معمار عباسیان حروف نام جدید را بهم فشرده بجای نام عبدالملك گنجانیده بود[۱]. بنزدیك گنبد، بناحیهٔ جنوبی حرم، عبدالملك مسجدی دیگر ساخته که شاید بجای یك کلیسای قدیمی بوده است. مردم این مسجد را مسجد اقصی[۲] مینامند اما این کلمه معنی عام‌تر دارد و همهٔ بناهای مقدس این محل را شامل میشود. به‌این مجموعه بناها عنوان حرم شریف نیز میدهند، اما این حرم باعتبار از حرم مکه و مدینه کمتر است.

از امویان ولیدبن‌عبدالملك بیشتر از همه بناهائی بنیاد کرده است، زیرا دوران او بقیاس دورانهای دیگر، ایام صلح و رفاه بوده است. این خلیفه به‌ایجاد ابنیه دلبستگی بسیار داشت تا آنجا که مردم دمشق هر گاه گرد هم جمع میشدند همه از بناهای زیبا سخن میگفتند، چنانکه بدوران سلیمان همهٔ سخن مردم از پخت و پز و جنس لطیف بود، وبعهد عمر عبدالعزیز همه جا سخن از دین وقرآن میرفت[۳]. همین ولید که عمرش بیش‌ازچهل‌سال نبود مسجد بزرگ مکه را رونق و وسعت داد[٤] و مسجد مدینه را از نو ساخت و در سوریه چند مدرسه و عبادتگاه بنیاد کرد، و هم بناهای خاص جهت نگهداری برص زدگان و لنگان و کوران پدیدآورد[٥]. شاید او نخستین فرمانروای قرون وسطی بود که برای بیماران علاج ناپذیر بیمارستانها بپا کرد وبیمارستانهای امراض مسری که بعدها در اروپا فراوان شد بتقلید این نمونهٔ

۱ـ نخستین بار دووگویه این تقلب را کشف کرد.

De Vogüé, *Le temple de Jérusalem* (Paris, 1864), pp. 85-6.

۲ـ در قرآن، سورهٔ ۱۷ :۱ از این مکان یاد هست و مطابق روایتها براق آنجا ایستاده است.

۳ـ الفخری، ص ۱۷۳؛ طبری، ج ۲، ص ۱۲۷۲ـ۳.

٤ـ بلاذری، ص ٤۷.

٥ـ طبری، ج ۲، ص ۱۲۷۱؛ ابن‌فقیه، ص ۱۰٦ـ۷.

اسلامی بود[۱]. ولید یك گنبد مسی مطلا را از کلیسائی در بعلبك آورد و در مسجد پدر خود به‌بیت‌المقدس نصب کرد. اما بزرگترین کاری که بدوران وی سر گرفت این بود که کلیسای یحیای تعمید گر را که از رعایای مسیحی خود گرفته بود بیکی از معتبرترین مسجدهای دنیا مبدل کرد. هنوزهم مسجد اموی بعداز حرم مکه و مدینه و بیت‌المقدس، چهارمین حرم جهان اسلام بشمارمیرود. پیش‌از دوران ولید مسلمانان در مالکیت قسمتی از این محل مقدس بامسیحیان شرکت داشتند، و بعدها برای آنکه حق‌تسلط براین قسمت‌را قانونی جلوه دهند گفتند که نیمهٔ شرقی شهر بجنگ گشوده شده و نیمهٔ غربی بصلح که دو گروه جنگجوی مسلمان بی‌خبر از همدیگر هریك بعنوانی بشهر آمدند و درکلیسای شهر تلاقی کردند. کلیسا در محل یك معبد قدیم رومی، تقریباً در مرکز شهر، جا داشت. بربالای در جنوبی منطقهٔ حرم که از روزگار قدیم مسدود شده است هنوز این نوشته راکه بخط یونانیست میتوان خواند: «ملکوت تو ای مسیح، ملك قرون است و قدرت تو بهمهٔ دورانهاست[۲].»

ودربارهٔ دیگرخلیفگان این دوران پررونق اموی جز ازعمردوم ۹۹-۱۰۲ ه (۷۱۷-۷۲۰ م) چیزی که در خور گفتن باشد نداریم. عمر بکلی تحت نفوذ مردان دین بود و بادیگرمردان بنی‌امیه که بناپرهیزکاری شهره بودند تفاوت واضح داشت، و بزهد و تقوی در همهٔ روزگار شهره شد. بحق توان گفت که او قدیس بنی‌امیه بود. بنابروایتی که از دوران بعد بجاست، برسر هرصد سال یکی مبعوث شود تا آثار گمشدهٔ اسلام را زنده کند. عمر آنکس بود که باول صد سالهٔ دوم آمد. چنانکه شافعی باول صد سال سوم آمد. گزارشنویس زندگی عمر[۳] گوید که او لباسهای

۱- Hitti, art. «Chivalry: Arabic», *Encyclopædia of the Social Sciences*.

۲- با مزامیر ۱۴۵ : ۱۳ و عبرانیان ۱ : ۸ ، مقایسه کنید.

۳- ابن‌جوزی، ۱۷۳-۴ و ۱۴۵ و بعد.

پروصله بتن میکرد و بارعیت خویش میآمیخت، تا آنجا که وقتی حاجت خواهی میرسید شناختن خلیفه برای او دشوار بود. وقتی یکی از عمالش بدو نوشت که اصلاحات مالی جدید که بنفع نومسلمانان صورت گرفته، دارائی خزانه را خواهد کاست؛ و عمر پاسخ چنین داد: «بخدا خوشحال میشوم که ببینم همهٔ مردم مسلمان شده‌اند، و چنان شده است که من و تـو باید بناچار زمین را بدست خود بکاریم و روزی خویش بدست آریم[۱].» و هم او رسمی را که از ایام معاویه برقرار شده بود و بهنگام نماز جمعه بمنبرها ناسزای علی (ع) میگفتند از میان برد[۲]. بسی و هفت سالگی در گذشت و بسبب تقوای او، بدوران عباسیان که همهٔ قبور امویان را بشکافتند، حرمت قبر وی را نگهداشتند.

دوران هشام ۱۰٦–۱۲٦ ه (۷۲٤–۷٤۳ م)، چهارمین پسر عبدالملك، پایان عصر طلائی امویان بود و مورخان عرب حق داشته‌اند که هشام را از پس معاویه و عبدالملك سومین و آخرین مرد لایق امویان بشمار آورند[۳]. وقتیکه پسر کوچك او، معاویه، نیای سلسلهٔ اموی اسپانیا، هنگام شکار از اسب بیفتاد و بمرد، گفت من او را پرورده بودم که برعرش خلافت نشیند و او بدنبال روباه افتـاد[٤]. عامل او بعراق، خالدبن‌عبدالله قسری که در ایام وی این ناحیه در نتیجهٔ کارهای عمرانی و اصلاحی حسن نبطی رونقی یافته بود، از درآمد اضافی ۱۳٬۰۰۰٬۰۰۰ درم اندوخته و سه برابر این مبلغ را نیز به‌اسرافکاری از میان برده بود[۵]. بدین سبب خالد نیز

۱ـ ابن‌جوزی، ص ۹۹–۱۰۰. کتاب‌العیون والحدائق فی‌الاخبار والحقائق، چاپ دوخویه (لیدن، ۱۸٦۵) ص ٤.

۲ـ الفخری، ص ۱۷٦.

۳ـ مسعودی، ج ۵، ص ٤۷۹؛ با یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۳ و ابن‌قتیبه، المعارف، ص ۱۸۵ و ابوالفدا، ج ۱، ص ٦۱٦، وکتاب‌العیون، ص ٦۹ مقایسه کنید.

٤ـ طبری، ج ۲، ص ۱۷۳۷–۳۹.

۵ـ طبری، ج ۲، ص ۱٦٤۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۷.

بسر نوشتی که کسان دیگر همانند وی داشته بودند دچار شد و بسال ۱۲۱ ه (۷۳۸ م) دستگیر و زندانی شد و مورد شکنجه قرار گرفت و مجبورش ساختند که حساب اموال دولت را بدهد و هرچه را تلف کرده است جبران کند. این امر نمونه‌ای است از بدی وضع و نفوذ فساد در سازمان سیاسی دولت، که قدرت امویان را لرزان کرد و ایشانرا چون لقمه‌ای گوارا بچنگال عباسیان انداخت.

فصل بیستم

سازمان سیاسی و وضع اجتماعی بدوران امویان

تقسیمات اداری امپراطوری بدوران امویان ، و حتی بدوران عباسیان ، بطور کلی باولایتهای سابق که بدوران امپراطوری ایران و روم میبود توافق داشت . و این تقسیمات چنین بود : (۱) شام و فلسطین ؛ (۲) کوفه که شامل عراق نیز بود؛ (۳) بصره و ایران * و سیستان و خراسان و بحرین و عمان و شاید نجد و یمامه ؛ (٤) ارمنستان ؛ (٥) حجاز ؛ (٦) کرمان و ولایتهای سرحدی هند ؛ (۷) مصر ؛ (۸) افریقا ؛ (۹) یمن و بقیهٔ عربستان جنوبی[۱].

---

*- دراینجا ایران بمعنی ایران مرکزی و غربی و جنوبی بکار رفته و ایران شرقی جزو خراسان آمده و ایران شمالی در این دوران استقلال داشته و بتصرف عرب نبوده است و کرمان راکه حکومت نشین متصرفات هندی بوده جداآورده است. (مترجم) .

۱- با ابن‌خلدون ، ج ۳ ، ص ٤ و ۱۰ و ۱٥ و ۱۷ و ۱۳٤ - ٤۱ مقایسه کنید .

بعدها بتدریج بعضی ولایتها بهم پیوست و پنج ولایت بزرگ پدید آمد. معاویه بصره و کوفه را بیك حاکم سپرد[1] وعنوان آن ولایت عراق شد که قسمت اعظم ایران و همهٔ شرق عربستان را شامل میشد و پایتخت آن کوفه بود. بعدها ولایتدار عراق نایبی داشت که بنام او برخراسان وماوراءالنهر حکومت میکرد وغالباً در مرو مقیم بود وهم این ولایتدار نایب دیگری داشت که بنام او بر سند وپنجاب حکومت میراند. همچنین حجاز و یمن و عربستان مرکزی نیز بهیك حاکم سپرده شد . ولایت دیگر شامل جزیره (یعنی قسمت شمالی عراق که میان دجله و فرات است) و ارمنستان وآذربایجان و بعضی قسمتهای شرقی آسیای صغیر میشد . ولایت چهارم مصر علیا و سفلی بود و ولایت پنجم بنام افریقیه یعنی همهٔ افریقای شمالی و اندلس و جزیرهٔ سیسیل و دیگر جزایر مجاور بود و پایتخت آن قیروان بود .

وظایف سه گانهٔ حکومت که ادارهٔ سیاست و گرفتن مالیات و امامت جماعت بود، غالباً دراین زمان بدست سه مأمور مختلف بود. نایب خلیفه که امیر یا ولایتدار بود میتوانست که هرقسمت از ولایت خودرا بهعاملی بسپارد و فقط نام او را بخلیفه اطلاع دهد. بدوران هشام ۱۰۶–۱۲۶ ه (۷۲۴–۷۴۳ م) حاکم ارمنستان وآذربایجان که تازه معین شده بود بدمشق ماند و از جانب خود نایبی بدانجا فرستاد . امیر یا ولایتدار در امور سیاسی و جنگی ولایت خود اختیارکامل داشت ولی غالباً درآمد ولایت تحت نظر مأمور خاصی بود که خراجدار یا صاحب خراج عنوان داشت و مستقیماً در مقابل خلیفه مسؤولیت داشت. ظاهراً معاویه نخستین کسی بود که چنین مأموری معین کرد و بکوفه فرستاد[2]. عرف رایج چنین بود که در امپراطوری اسلام

۱– یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۷۲ .

۲– ابن‌خلدون ، ج ۳ ، ص ٤ ، س ۲٤ .

منظور از حکومت یك ولایت، ادارهٔ امور مالی آنست .

منابع درآمد دولت همان بود که بدوران خلفای راشدین بود ، و مهمتر از همه جزیه یا مالیاتی بود که از اقوام مغلوب میگرفتند . در ولایات همهٔ مصارف اداره و مستمریهای سالانه و مقرری سپاه و دیگر مخارج گونه گون از درآمد محل برداشت میشد ، و فقط باقیمانده را بخزانهٔ خلافت میفرستادند . رسمی که معاویه نهاد و زکات را مقطوع بمیزان ۲/۵٪ . ازمستمری سالانهٔ مسلمانان میگرفت[1] چیزی نظیر مالیات بردرآمدی بود که دولتهای عصر ما میگیرند.

قاضیان فقط بکار مسلمانان میپرداختند و غیرمسلمانان تحت نظر پیشوایان دینشان استقلال قضائی داشتند ، و این نکته معلوم میدارد که چرا جز در شهرهای بزرگ قاضی دولت نبود . پیمبر و خلیفگان اول شخصاً بکار قضاوت میپرداختند و سرداران و عاملان نیز در قلمرو خود چنین میکردند زیرا هنوز وظایف مختلف دولتی حدود دقیق و معین نداشت . نخستین قضات هرولایت از جانب ولایتدار تعیین میشدند ، و بدوران عباسیان غالباً این انتخاب ازجانب خلیفگان بود . باوجود این بنابرپاره‌ای از روایات عمربسال ۲۳ ه (۶۴۳ م)[2] برای مصر یکنفرقاضی معین کرد. ازپس سال ۴۱ ه (۶۶۱ م) دراین‌ناحیه عده‌ای بطور منظم یکی پس‌ازدیگری بقضاوت تعیین شدند ؛ و اینان همیشه از طبقهٔ فقیهان بودندکه در علوم قرآن و حدیث تبحری داشتند. بجز رسیدگی به‌دعاوی، ادارهٔ اوقاف واموال یتیمان و سبك خردان نیز با قاضیان بود .

معاویه کشف کرد که بعضی از نامه‌ها که به‌مهر او نیز هست ساختگی است[3]؛

۱- یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۷۶ ، س ۱۰ .

۲- کندی ، کتاب‌الولاة ، چاپ‌گست (بیروت، ۱۹۰۸) ، ص ۳۰۰-۳۰۱. ابن‌قتیبه، عیون‌الاخبار ، ج ۱ ، ص ۶۱ را نیز ببینید .

۳- دیوان خاتم ؛ طبری ، ج ۲ ، ص ۲۰۵-۶ ؛ الفخری ، ص ۱۴۹ .

و دیوانی برای ثبت نامه‌ها پدید آورد که چیزی مانند بایگانی دولتی بود ومیبایست ازهر نوشتهٔ رسمی ، از آن پیش که ممهور وفرستاده شود یك نسخه نگهدارد. بدوران عبدالملك امویان در دمشق دیوان اسناد دولتی (دفترخانه) داشتند[1].

سازمان جنگی سپاه اموی نوعاً سازمان رومی داشت و هرواحد به‌پنج قسمت ، یعنی قلب و دو جناح و مقدمه و مؤخره تقسیم میشد و نظم صف‌ها بصورت قدیم بود . این سازمان تا بدوران مروان دوم ۱۲۷–۱۵۹ ه (۷۴۴–۷۷۵ م) آخرین خلیفهٔ اموی معمول بود و او تقسیم قدیم را رها کرد و شیوهٔ واحدهای کوچك و پیوسته را که کردوس* نام داشت و مجموع آنرا بجمع عربی کرادیس میگفتند ، برگزید[2]. از لحاظ تن‌پوش و زره میان جنگاور عرب و رومی تفاوت نبود . از لحاظ سلاح نیز به‌یکدیگر بی‌شباهت نبودند . سواران زینهای سادهٔ گرد داشتند که بازینهای رومی شباهت نزدیك داشت ، و بطور دقیق همانند زینهائی بود که هنوز در شرق نزدیك بکار میرود . ابزار سنگین جنگ عراده و منجنیق و دبابه یا قوچ**بود . این ابزارهای سنگین و لوازم قلعه گشائی و تجهیزات از دنبال سپاه برشتران بار میشد .

نیروئی که بدمشق نگهداری میشد غالباً از بومیان و عربان شام بود . بیشتر

۱– مسعودی ، ج ۵ ، ص ۲۳۹ .

*– مأخوذ از Cohors لاتینی که درسپاه روم برگروهانی مشتمل برپانصد تا ششصد سرباز اطلاق میشد . (مترجم) .

۲– طبری ، ج ۲ ، ص ۱۹۴۴ ؛ ابن‌خلدون ، ج ۳ ، ص ۱۶۵ ، س ۱۶ ؛ باصفحهٔ ۱۹۵ ، س ۲۵–۲۷ همان کتاب مقایسه کنید . ابن‌اثیر ، ج ۵ ، ص ۲۶۷ ، س ۷–۸ .

**– دبابه دستگاهی بود چوبین وبچرم پوشیده وجنگاوران زیر حفاظ آن تا نزدیك دشمن تا زیر باروی حصار میرفتند . محتملا چون پوست گوسفند برآن کشیده‌اند یا به‌پندار بشکل قوچی بوده یا چون قوچ شاخدار از حریف باك نداشته آنرا قوچ نیز خوانده‌اند . (مترجم) .

سپاهی که در ولایتهای شرقی بایسته بود از بصره و کوفه میرفت . بدوران سفیانیان شمارهٔ سپاه موجود ۶۰٬۰۰۰ شد که‌هرساله ۶۰٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم خرج داشت ومقرری خانواده‌ها نیز جزو آن بود[۱]. یزید سوم ۱۲۷ ه (۷۴۴ م) ۱۰٪ از مقرری سالانه کاست و باین سبب او را ناقص لقب دادند[۲]. گفته‌اند که دوران آخرین خلیفهٔ اموی شمار سپاه ۱۲۰٬۰۰۰[۳] بود و این رقمی است که به‌پندار ما درست آن ۱۲٬۰۰۰ است.

ناوگان عرب نیز چون ناوگان روم بود . واحد جنگی یك کشتی بود که بهرطرف ازسطح زیرین دست کم۲۵جایگاه داشت که به‌هرجایگاه دو تن می‌نشست. صدکس ویا بیشتر که درهر کشتی پارو میزدند مسلح نیزبودند؛ کسانیکه بکارجنگ ورزیده بودند برسطح بالا جای داشتند .

زندگی شاهی خلیفگان شبانگاه خویش را بسرگرمی و روابط اجتماعی میگذراندند. معاویه مخصوصاً باستماع اشعار وقصه‌ها و روایتهای تاریخی دلبستگی داشت وآنچه راکه مربوط بعربان جنوب بود بیشتر می‌پسندید و برای اقناع این میل قصه‌پردازی بنام عبیدبن‌شریه ازیمن آورده بود که بیشتر شبهای دراز، خلیفه را بداستان پهلوانان قدیم سرگرم میکرد. نوشیدنی مطلوب شربت گل بود که در اشعار عرب شهره است[۴] و هنوز هم مردم دمشق و دیگر دیار شرق بدان راغبند و مخصوصاً زنان ازآن لذت میبردند .

یزیدبن‌معاویه‌ازمیان‌خلیفگان‌نخستین کس‌بود که‌مستی‌پیشه کردویزیدشرابها (یزیدالخمور) لقب یافت[۵]. ازجملهٔ سرگرمیهای وی این‌بود که میمون دست‌آموزی

۱ـ مسعودی ، ج ۵ ، ص ۱۹۵ .

۲ـ ابن‌اثیر ، ج ۵ ، ص ۲۲۰ ؛ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴۰۱ .

۳ـ الفخری ، ص ۱۹۷ ؛ ابوالفدا ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ . حکایتی راکه در فصل ۲۲ همین‌کتاب ، زیر عنوان (ضربت نهائی) میآوریم ببینید .

۴ـ اغانی ، ج ۱۵ ، ص ۴۸ ، س ۱۲ .

۵ـ العقدالفرید ، ج ۳ ، ص ۴۰۳ ؛ نویری ، نهایةالادب ، ج ۴ ، ص ۹۱ .

را بنام ابو قیس درمجلس شراب همدم خود میکرد[۱]. آورده‌اند که یزید هرروز بشراب می‌نشست. در صورتیکه ولید اول یك روز در میان بدین کار میپرداخت و هشام هرروز جمعه ازپس نماز و عبدالملك هرماه فقط یکبار شراب مینوشید، اما درهمین یکبار چنان افراط میکرد که ناچار میشد شکم خود را بادواهای قی‌آور خالی کند[۲]. یزید دوم بدو کنیز رامشگر خود، سلامه و حبابه، سخت دل بسته بود، تا آنجا که چون حبابه از دانهٔ انگوری که وی بشوخی به‌دهانش انداخت خفه شد، خلیفه چنان غمزده گشت که نزدیك بود از غصه بمیرد[۳]. ولید دوم ۱۲۶–۱۲۷ ه (۷۴۳–۷۴۴ م) دلبستگی بشراب را از پدر خود یزید دوم ارث برده بود.

ولید سخت بی‌بندوبار و بیباك بود. گفته‌اند که وی عادت داشت که درحوضی ازشراب شنا کند و آنقدر از آن بنوشد که تفاوت سطح مایع معلوم شود[۴]. وهم آورده‌اند که‌روزی ولید قرآن‌را گشود و آیهٔ «واستفتحوا وخاب کل جبار عنید»[۵] بچشم‌او خورد و کتاب کریم را باتیر زد و دو شعر موهن خطاب بآن انشاء کرد[۶].

این خلیفه بیشتر اوقات را در قصرهای صحرا سر میکرد. یکی از این قصرها بنزدیك دو دهکده، بر نیمه راه دمشق و تدمر بود. مؤلف اغانی[۷] از گفتهٔ یك شاهد عینی در بارهٔ بعضی از مجالس رسوای شراب سخن آورده است. در این جلسه‌ها زنان رامشگر رقص و آواز و ساز داشتند. و اگر خلیفه تا حدی احترام

۱– مسعودی، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲– اغانی، ج ۱، ص ۳.

۳– کتاب‌العیون (۱۸۶۵)، ص ۴۰–۴۱؛ با اغانی، ج ۱۳، ص ۱۶۵ مقایسه کنید.

۴– نواجی، حلبة‌الکمیت، چاپ قاهره، ۱۲۹۹، ص ۹۸.

۵– سورهٔ ۱۴:۱۸.

۶– اغانی، ج ۶، ص ۱۲۵.

۷– ج ۲، ص ۷۲.

خویش نگه میداشت پشت پرده‌ای می‌نشست و آنرا میان خود و ندیمان حایل میکرد. و گرنه، چنانکه ولید بود، میان حاضران درست چون یکی از ایشان فرو میرفت[1].

جلساتی چنین، بکلی خالی از ارزش معنوی نبـود؛ زیرا تکامل شعر و موسیقی را تشویق میکرد و آن قسمت ازاحساسات را که شامل ظرافت و زیباپرستی بود پرورش میداد، و همه رسوائی و دریدگی نبود.

ازجمله سرگرمیهای ساده که بدین روزگار رواج داشت و خلیفگان و دیگر مردم درباری بدان میپرداختند، شکار و چابك سواری و بازی نرد را یاد میکنیم. شاید بازی گوی و چوگان را که بعدها بازی مطلوب عباسیان شد نزدیك بآخر دوران اموی از ایران گرفته‌اند.

جنگانیدن خروس درآن عصر کم رواج نبود. شکار از سابق سرگرمی رایج عربستان بشمار بود و تنها سگان سلوقی (منسوب بسلوق یمن) را برای شکار بکار میگرفتند. استعمال یوز بدوران بعد بود. بنابرداستانها نخستین کس از عربان که درشکار ازیوزکار گرفت کلیب بن ربیعه قهرمان جنگ بسوس بود. ایرانیان و هندوان بروزگاران دراز پیش‌ازایام عرب این حیوان را تربیت میکرده‌اند. یزید اول پسر معاویه، نخستین شکارچی بزرگ اسلام وهم اول کس بود که‌یوز را تعلیم داد تا برپشت اسب تواند نشست وهم او سگان شکاری را به‌خلخالهای طلا زینت میکرد و غلامی بخدمت هریك میگماشت[2]. مسابقهٔ اسب دوانی بنزد امویان بسیار مطلوب بود. ولیدبن‌عبدالملك ازجملهٔ خلیفگان اول بود که بمسابقات مهم توجه داشتند و آنرا زیر حمایت خود گرفتند[3]. برادر و جانشین وی، سلیمان، هنگامی درگذشت که

۱ـ جاحظ، التاج فی‌اخلاق‌الملوك، چاپ احمد زکی (قاهره، ۱۹۱٤) ص ۳۲.

۲ـ الفخری، ص ۷٦.

۳ـ مسعودی، ج ٦، ص ۱۳ـ۱۷.

مقدمات یك مسابقهٔ قومی را فراهم آورده بود[۱]. در یکی از مسابقه‌ها که برادرشان هشام ترتیب داده بود شمار اسبان از اصطبل مکه و اصطبلهای دیگر ۴۰۰۰ بود و این رقمی است که در تاریخ پیش از اسلام و هم بتاریخ اسلام نظیر آنرا نمیتوان یافت[۲]. یکی از دختران همین خلیفه که بنزد وی سخت محبوب بود چند اسب مسابقه نگهمیداشت[۳].

بنظر میرسد که زنان قصر شاهی نسبةً از آزادی نصیبی داشته‌اند. آورده‌اند که یك شاعر مکی، ابودهبل جمحی نام، در قصائد خود بی‌پروا از عاتکه، دختر زیبای معاویه یاد میکرد که در اثنای حج، چون عاتکه نقاب از چهره برداشته بود شاعر بیك نظر او را دیده و بدنبالش تا پایتخت پدرش رفته بود. بعدها معاویه بناچار «زبان شاعر را برید» یعنی مالی بدو بخشید و زن شایسته‌ای برایش جست[۴]. و شاعری دیگر بنام وضاح‌الیمن که جمالی داشت تهور ورزید و بدمشق بایکی از زنان ولید اول به‌عاشقی پرداخت و از تهدیدات مکرر خلیفه نهراسید و سرانجام جان خود را در راه این وقاحت و جسارت داد[۵]. عاتکهٔ زیبای روشندل نوهٔ معاویه برشوهر خود عبدالملك خلیفه، نفوذی داشت که اندازهٔ آنرا از این قصه توان دریافت که وقتی از خلیفه خشمگین شد و در براو بست و نگشود تا یکی از مردان مقرب دربار آمد و بدروغ گریه آغاز کرد که یکی از دو فرزند عاتکه دیگری را کشته و خلیفه اصرار دارد که قاتل را بکشد[۶]. بنظر میرسد که وضع حرمسرا باخواجه‌هائی که در آن بود بدوران ولید دوم صورت ثابت یافته بود[۷]. در آغاز غالب

۱ـ ابن‌جوزی، سیرة عمر، ص ۵۶.
۲ـ مسعودی، ج ۵، ص ۴۶۶.
۳ـ کتاب‌العیون (۱۸۶۵)، ص۶۹، س ۱۲.
۴ـ اغانی، ج ۲، ص ۱۵۸ـ۶۱.
۵ـ همان کتاب، ص ۳۶ و بعد، ج ۱۱، ص ۴۹.
۶ـ مسعودی، ج ۵، ص ۲۷۳ـ۲۷۵.
۷ـ اغانی، ج ۴، ص ۷۸ـ۷۹.

خواجگان را از روم آورده بودند وجهان عرب خواجه‌داری‌را از رومیان تقلید کرد[۱].

پایتخت

توان گفت که شیوهٔ زندگی عمومی و هم اختصاصات شهری دمشق از آنروزگار که پایتخت امویان بود تاکنون چندان دگرگون نشده است. درآن دوران نیزمانند امروز خیابانهای تنگ پراز مردمی بود که تن‌پوشهای گشاد وپاپوشهای سرخ نوك باریك و عمامه‌های بزرگ داشتند و بدویان را که چهرهٔ آفتاب زده و روپوشهای گشاد بتن و کوفیه و عقال بسر داشتند بادست پس میزدند. گاه بگاه یك فرنگی بلباس اروپائی دیده میشد[۲]و احیاناً اینجا و آنجا یك دمشقی توانگر اشراف‌منش را میتوان دید که براسب نشسته عبای ابریشمین سپید بخود پیچیده شمشیر یا نیزهٔ کوتاهی همراه دارد. عدهٔ کمی زنان نقابدار براهها میگذرند و زنان دیگر از پنجره‌های مشبك خویش که ببازارها و میدانهای مهم باز میشود دزدیده به‌اطراف می‌نگرند. شربت فروشان و حلوا فروشان بانگ برآورده گوئی باجنجال رهگذران و صدای خران و شتران بیشمار که محصولات گوناگون صحرا و مزارع را حمل می‌کنند به‌رقابت برخاسته‌اند. هوای شهر از همه‌گونه بو که شامه ادراك آن تواند کرد سرشار است.

عربان دراین شهر مثل همهٔ شهرهای دیگر، به‌ترتیب قبایل، در محلات جدا میزیستند. بروزگار ما هنوز این محلات را در دمشق و حمص و حلب و دیگر شهرها میتوان دید. مدخل هرخانه بفضائی میرسید که حوض آبی در میان داشت و آب از فواره بحوض می‌ریخت وازقطرات پخشان آب چیزی چون هاله پدید میآمد و پهلوی آن درخت پرتقال یا لیموئی بود. اطاقها در اطراف فضای خانه بود و در

۱– J. B. Bury, *The Imperial Administrative System in the Ninth Century* (London, 1911), pp. 120 *seq.* charles Diehl, *Byzance : grandeur et decadence* (Paris, 1919), p. 154.

۲– فرنگی بهمهٔ اروپائیان و خاصه آنهاکه در ایام جنگهای صلیبی فراوان بودند اطلاق میشد.

خانه‌های بزرگ ایوانی نیز جلو اطاقها قرار داشت. این سابقه برای بنی‌امیه محفوظ است که روشی برای توزیع آب در دمشق پدید آورد که در آن روزگار مانند آن بمشرق زمین نبود و هنوز هم این روش بجاست. نام یزید هنوز بر کانالی که بنام وی معروفست اطلاق میشود. پسر معاویه این کانال را از رود بردی جدا کرده و شاید فقط آنرا توسعه داده است[1] تا آب کافی بدغوطه برساند. این واحهٔ پربرکت که خارج دمشق است با آن باغهای انبوه، همه از رود بردی رونق گرفته است. بجز نهر یزید چهار رشتهٔ دیگر از بردی جدا میشود که آبادی و زندگی را درهمهٔ اطراف شهر ممکن می‌سازد.

طبقات اجتماع در همهٔ امپراطوری مردم بچهار طبقهٔ اجتماعی تقسیم میشدند، و طبعاً بالاتر از همه طبقهٔ حاکمهٔ مسلمان بود که خاندان خلافت و اشراف فاتح عرب سر آن بشمار میرفت. بطور دقیق شمار این طبقه را تعیین نمیتوانیم کرد. بدوران ولید اول مستمریهای سالانه‌ای که در دمشق و ناحیهٔ سپاهی آن خاص عربان مسلمان بود به ۴۵۰۰۰ رسید[2]. بدوران مروان اول درحمص و ناحیهٔ سپاهی آن نزدیك به ۲۰۰۰۰ مستمری ثبت شده بود. پیش از مقرراتی که عمر دوم نهاد، شمار کسانی که به‌اسلام گرویده بودند چندان نبود. گرچه در آخر دوران اموی پایتخت خلافت یك شهر اسلامی بنظر میرسید، ولی بطور کلی شام تا قرن سوم اسلام به‌نسبت زیاد مسیحی ماند. شهرهای کوچك و دهکده‌ها، بخصوص در مناطق کوهستانی که همیشه پناهگاه مغلوبان است، رسوم قومی و آثار فرهنگ قدیم را محفوظ

۱ـ اصطخری، ص ۵۹؛ بامقاله‌ای که درمجلهٔ آسیائی، سری ۹، ج ۷، سال ۱۸۹۶، ص ۴۰۰ زیر عنوان H. Sauvaire, «Description de Damas: Oyoun et-Tawârîkh, par Mohammad ebn Châker». آمده مقایسه کنید.

۲ـ رجوع کنید به H. Lammens, *La Syrie: précis historique* (Beirūt, 1921), vol. i, pp. 119-20.

داشته بود. درواقع توانیم گفت که لبنان تا قرنها پس‌از فتح اسلام دین مسیح و زبان سریانی داشت و درنتیجهٔ فتح عرب فقط مرزهای طبیعی تغییر یافت اما حدود دینی و نژادی و اجتماعی و مهمتر ازهمه لغوی بعدها تغییر آغاز کرد.

موالی

بعداز عربان مسلمان، طبقهٔ نومسلمانان بودند که برضا یا اکراه باسلام رو کرده بودند و قاعده چنین اقتضا میکرد که از همهٔ حقوق تبعهٔ اسلام بهره‌ور بشوند. البته عملاً چنین نبود وتعصب عربی که قاعدهٔ دینی را ندیده میگرفت مانع تحقق آن بود. مسلم‌است که بهمهٔ دوران اموی مالکان زمین‌خواه مسلمان خواه نامسلمان، عملاً مالیات میپرداختند. براینکه مردم ولایتها بگروههای فراوان باسلام گرویده باشند دلیلی در دست نیست، مگر پس‌ازقوانین سختی که عمر دوم و متوکل عباسی ۲۳۳–۲۴۷ ه (۸۴۷–۸۶۱ م) نهادند. مقاومت بادین جدید در مصر همیشه کمتر لجوجانه بود. درآمد این کشور از ۱۴٬۰۰۰٬۰۰۰ دینار که بدوران عمروعاص بود در ایام معاویه به ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ و بدوران هارون‌الرشید ۱۷۰–۱۹۴ ه (۷۸۶–۸۰۹م) به ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ رسید[1]. درآمد عراق از ۱۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ (البته‌درم) که‌بدوران عمربن‌خطاب بود بدوران عبدالملك به ۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ رسید[2]. بی‌گفتگو یکی از عوامل نقصان درآمد دولت این بود که مردم بمسلمانی رو کرده بودند. بدوران اول عباسی شمار مصریان و ایرانیان و آرامیان که مسلمان شده بودند از مسلمانان عرب نژاد داشت بیشتر میشد.

این نومسلمانان بطبقهٔ موالی منسوب بودند و در اجتماع عرب طبقهٔ پائین‌تر بشمار میرفتند و ازاین وضع ناراحت و تلخکام بودند و از اینجا معلوم توانیم داشت که چرا اینان در بیشتر موارد دعوتهای نو را چون دعوت شیعه در عراق و خوارج در ایران بجان پذیرفتار میشدند. باوجود این بعضی از ایشان چنانکه از حوادث مکرر معلوم شد، نشان دادند که از لحاظ دینی «از شاه شاهدوست‌تر» بودند و

۱– یعقوبی، کتاب‌البلدان، چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۹۲)، ص ۳۳۹.

۲– یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ مقایسه‌کنید با

T. W. Arnold, *The Preachig of Islam*, 2nd ed. (London, 1913), P. 81.

دلبستگیشان بعقیدهٔ نو بمرحلهٔ تعصب رسید تا آنجا که نامسلمانان را بسختی آزار میکردند . از میان مسلمانان دوران اول متعصب‌تر از همه آنهائی بودند که از پس یهودی یا مسیحی بودن بمسلمانی گرویده بودند .

طبعاً موالی نخستین کسان بودند که در داخل اجتماع اسلامی بکنجکاوی در بارهٔ علوم و هنرهای زیبا پرداختند، زیرا نمایندگان فرهنگی قدیمتر بودند وهرچه درمیدان فکر توفیق بیشتر می‌یافتند در کار رهبری سیاسی بیشتر مزاحم عربان میشدند؛ و هم اینان که باعربان فاتح ازدواج کردند خون عرب را از خلوص انداختند و نژاد عرب را در میان این اختلاط عجیب از نژادهای گونه‌گون نامشخص کردند .

اهل ذمه طبقهٔ سوم کسانی بودند که بکتابهای منزل اعتقاد داشتند و عنوان اهل ذمه داشتند ، یعنی مسیحیان و یهود و صابئان که زیر حمایت مسلمانان بودند و رفتار نکو میدیدند. صابئان «مندیان» یا مسیحیان یحیای مقدس بودند ومذهبشان هنوز در مناطق باتلاقی اطراف مصب فرات بجاست و از اینان بقرآن سه بار سخن هست (۲ : ۵۹ و ۵ : ۷۳ و ۲۲ : ۱۷) ، و از این آیات روشن میشود که محمد (ص) ایشانرا مؤمن خدای حق دانسته است . همین تصدیق دیانتهای کهن و رفتاری که اسلام باپیروان آن داشت و وادارشان میکرد تا سلاح بگذارند و بادریافت جزیه از حمایت اسلام برخوردار شوند یك ابتکار بزرگ سیاسی بود که پیغمبر اسلام آورده بود ؛ و بیشتر مایهٔ ابتکار از آنجا بود که محمد (ص) بتورات احترام مینهاد و هم بامسیحیان بنی‌غسان و بکر و تغلب و دیگر قبایل مسیحی مناسبات محترمانه‌ای در میان آورده بود .

بااین ترتیب اهل ذمه در مقابل پرداخت خراج و جزیه از تساهل دینی بهرهٔ وافر داشتند و حتی در مسائل حقوقی وهمهٔ کارهای قانونی جز در مواردی که بیك نفر مسلمان مربوط میشد پیرو رؤسای روحانی خود بودند . زیرا قانون اسلام

چنان مقدس مینمود که روا نبود در بارهٔ آنها اجرا شود . قسمتهای اصلی این روش تا دوران عثمانی بمعرض اجرا بود و هنوز هم آثار آنرا ضمن دستورات شرعی و مقررات قیمومت در سوریه و فلسطین میتوان یافت .

این تساهل از اول خاص مذاهبی بود که نامشان بهقرآن آمده بود[1] و مطیع حکومت مسلمانان میشدند . ولی بعدها مسلمانان همین قاعده را شامل آتش‌پرستان زردشتی (مجوس) و بت‌پرستان حران و بربر نیز کردند . مسلمانان فاتح، مجوسان ایران و بربران شمال افریقا را میان سه چیز مخیر میساختند : اسلام و شمشیر و جزیه . گرچه اینان دین آسمانی نداشتند و ازاین لحاظ شرایط حمایت در ایشان وجود نداشت معذلك مسلمانان تنها بهپیشنهاد اسلام و شمشیر اکتفا نمیکردند . در این‌جا شمشیر اسلام بهمهٔ گردنها نمیتوانست رسید وحکم ضرورت بجای حکم قانون نشست . در مناطقی مانند لبنان که وصول بدان آسان نبود مسیحیان پیوسته منزلت والای خویش‌را محفوظ داشته بودند، بلکه کارشان بجائی رسید که حتی باعبدالملك بدوران عظمت خلافت اموی پنجه انداختند[2] . مسیحیان بدوران بنی‌امیه درسراسرشام تا زمان خلیفهٔ پارسا ، عمر دوم ، رفتار نکو میدیدند.از پیش گفته‌ایم که زن معاویه و هم شاعر و طبیب وکارگزار امور مالی او همگی مسیحی بودند . اگر آن حادثه را که ولید خلیفهٔ اموی فرمان داد پیشوای قبیلهٔ تغلب را که مسیحی‌بود وازمسلمانی دریغ داشت اعدام کنند ندیده بگیریم، بدوران وی نیزوضع چنین بود[3] . حتی قبطیان مصر از آن‌پیش که بدوران مأمون عباسی ۱۹۸–۲۱۸ ه (۸۱۳–۸۳۳ م) کاملاً باطاعت

۱– سورهٔ ۹ : ۲۹ و ۲ : ۹۹ ، ۱۰۳ و ۳ : ۶۲–۶۵ الخ .

۲– مطالبی راکه در فصل ۱۸ همین کتاب زیرعنوان جراجمه آورده‌ایم ببینید .

۳– اغانی، ج ۱۰، ص ۹۹. مقالهٔ لامانس درمجلهٔ آسیائی‌سری ۹، ج ۴، ۱۸۹۴ ، ص ۴۳۸–۹ .

آیند برضد حکمفرمایان مسلمان خویش چند شورش بپا کرده بودند[۱].

دستور عمر

شهرت عمر دوم تنها مربوط به‌تقوای او یا بسبب برداشتن جزیه از نومسلمانان نبود. او اول و تنها خلیفهٔ اموی بود که دربارهٔ رعایای مسیحی خویش مقرراتی وهن‌آور نهاد. بعض مورخان بخطا آنرا به‌همنام سابق و پدر بزرگ مادری او عمر اول منسوب داشته‌اند. چیزی که بعنوان «دستور عمر» منسوب بعمر اول آورده‌اند بصورتهای مختلف[۲] و غالباً در منابع دوران بعد هست و بعضی مواد آن از روابط بسیار تند مسلمانان ومسیحیان حکایت دارد که بدوران اول فتوح اسلام چنین روابطی موجود نمیتوانست بود. جالبترین رسمی که این خلیفهٔ اموی نهاد این بود که مسیحیان را ازکارهای مهم محروم کرد، و هم مقرر داشت که عمامه بسر نگذارند وجلو سر بتراشند و زنار که یك قسم کمربند چرمین بود ببندند و زین برچهارپایان خود ننهند و پالان نهند و کلیسا و دیر و صومعه بنا نکنند و بهنگام نماز بانگ برنیارند. بموجب مقررات عمر اگر مسلمانی یك نفر مسیحی را میکشت فقط خونبها میبایدش داد. شهادت مسیحی برضد مسلمان پذیرفته نبود. واضح است که یهودان نیز مشمول بعضی از این مقررات بودند و از کارهای دولتی محروم شدند[۳]. اجرای غالب این مقررات مدت چندانی نبود، بدلیل آنکه گفته‌اند خالدبن‌عبدالله قسری که بدوران هشام حاکم عراق بود در کوفه کلیسائی بنیان کرد تا مادر خودرا که مسیحی بود خشنود کند[۴]. و هم او به‌مسیحیان ویهودان اجازه داد

۱ـ کندی، ص ۷۳ و ۸۱ و ۹۶ و ۱۱۶ و ۱۱۷؛ مقریزی، خطط، چاپ بولاق، سال ۱۲۷۰، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲ـ ابن‌عبدالحکم، ص ۱۵۱ـ۲؛ ابن‌عساکر، ج ۱، ص ۱۷۸ـ۸۰؛ ابشیهی، المستطرف، چاپ قاهره، ۱۳۱۴، ج ۱، ص ۱۰۰ـ۱۰۱.

۳ـ ابویوسف، الخراج، ص ۱۵۲ـ۳؛ ابن‌جوزی، سیرة عمر، ص ۱۰۰؛ العقدالفرید، ج ۲، ص ۳۳۹ـ۴۰؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۴۹.

۴ـ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۳۰۲.

تا برای عبادت خویش مکانها بسازند و کار بدانجا رسید که بعضی مجوسان را بکارهای حکومتی گماشت .

بندگان بندگان بآخر پلهٔ نردبان اجتماع جا داشتند[1]. اسلام رسم قدیم بردگی را که عهد قدیم نیز آنرا قانونی شمرده بود بجا گذاشت . ولی به‌نسبت زیاد وضع بردگان‌را بهتر کرد. قانون‌اسلام‌اجازه‌نمیداد که مسلمان مسلمانی‌دیگررا ببندگی گیرد ، اما بندهٔ بیگانه را که مسلمان میشد از حق آزادی بهره‌ور نمیکرد . بدوران اول اسلام بندگان را از میان اسیران جنگ و ازجمله زنان و کودکان میگرفتند؛ مگر آنکه فدیه دهند و آزاد شوند. از راه خرید و غارت نیز بنده بدست میآمد . بسیار زود دادوستد برده در سراسر دیار اسلام ازجملهٔ تجارتهای رایج و پرسود شد. بردگان شرق یا مرکز افریقا سیاه بودند وبردگان فرغانه وترکستان چین زرد بودند و آنها که‌ازشرق نزدیك یا مشرق وجنوب اروپا میآمدند سپید بودند. بردگان اسپانیا را صقلابی میگفتند[2] و این از کلمهٔ اسکلاو Esclavo اسپانیولی آمده بود . بهای هر بردهٔ اسپانیولی نزدیك ۱۰۰۰ دینار بود درصورتیکه بردهٔ ترك بیش‌از ۶۰۰ دینار نمیارزید . طبق قانون اسلام اگر کنیزی از غلام یا مرد دیگری جز آقای خود بار میگرفت فرزند وی بنده بشمار میرفت ، ولی فرزند غلام از زن آزاد ، آزاده بشمار میرفت . از آن ارقام مبالغه‌آمیز که بتاریخ هست ، از شمار بندگانی که‌درنتیجهٔ فتوح، امپراطوری اسلام را پر کرده‌بود تصوری میتوان داشت. چنانکه گفته‌اند موسی‌بن‌نصیر ۳۰۰٫۰۰۰ اسیر از افریقا آورد و یك پنجم آنرا به‌ولید خلیفه داد.[3] وهم او در اسپانیا ۳۰٫۰۰۰ دوشیزه[4] ازاشراف زادگان گت بدست آورد

۱ــ کلمهٔ بنده وقتی بکار میرفت که برده سیاه بود و گرنه کلمهٔ مملوك برآن اطلاق میشدکه بمعنی «دارائی» است .

۲ــ عربان همین کلمهٔ صقالبه را بمردم «اسلاو» نژاد نیز اطلاق میکردند . مطالبی را که در فصل ۳۷ همین کتاب زیرعنوان «زهراء» میآوریم ببینید .

۳ــ مقری ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

۴ــ ابن‌اثیر ، ج ۴ ، ص ۴۴۸ .

و شمارهٔ اسیرانی که قتیبه تنها از دیار سغد گرفت به ۱۰۰،۰۰۰ میرسید[۱]. زبیر بن عوام جزو چیزهائی که واگذار کرد ۱۰۰۰ غلام و کنیز بود[۲]. عمرو بن ربیعه متوفی حدود ۱۰۱ ه (۷۱۹ م) شاعر مکی که بغزلسرائی شهره بود، بیشتر از ۷۰۰ بنده داشت.[۳] این سخنی بسیار عادی بود که هرامیر اموی نزدیك به ۱۰۰۰ غلام و کنیز داشته باشد؛ حتی در جنگ صفین درسپاه شام هرسرباز ساده از یك تا ده غلام داشت که خدمت او میکردند[٤].

آقا حق داشت که بدون ازدواج قانونی از کنیزخود تمتع برد* و فرزندی که پدید میآمد منسوب بدو بود و آزاد بشمار میرفت. ولی کنیز عنوان «ام ولد» می‌یافت و آقا حق فروش یا بخشش او را نداشت و هنگام وفات آقا آزاد میشد**.

۱ـ ابن‌اثیر، ج ٤، ص ٤٥٤.

۲ـ مسعودی، ج ٤، ص ۲٥٤.

۳ـ اغانی، ج ۱، ص ۳۷.

٤ ـ مسعودی، ج ٤، ص ۳۸۷؛ جرجی‌زیدان، چاپ سوم، قاهره ۱۹۲۲، ج ٥، ص ۲۲ و بعد را ببینید.

*ـ مترجم عربی در اینجا حاشیه‌ای آورده که عیناً نقل میکنم: این صحیح نیست و آیات قرآنی که در سورهٔ نساء و دیگر سوره‌ها هست برآقا مقرر میدارد که پیش‌از آنکه از کنیزان خود تمتع برد مطابق شریعت عقدشان کند و این درصورتی است که نتواند زن آزاد بگیرد. و هم برای نکاح کنیزان شرایط خاص هست، مانندآنکه مسلمان باشند و آقا از رنج تجرد بیمناك باشد و غیره. قرآن ٤ :۳۰ و ۲٥٤ را به‌بینید. و مترجم فارسی گوید این اعتراض نابجا است و اجتهاد در مقابل صریح متون است و حق تمتع از ملك یمین و حتی حق واگذاری تمتع بدیگری خاص آقا بوده است. کنیز را باغلام عقد می‌بسته‌اند و کنیز را از پس‌آزادی عقد می‌بسته‌اند اما بحال بندگی جز تملك باهبه برای حق تمتع شرط دیگری نبوده است.

**ـ در بارهٔ فروش ام ولد میان فقها خلاف است. آزادی ام ولد نیز مقید بوفات نبود و بمحض‌آنکه فرزند او ببلوغ میرسیدآزاد میشد، و اختلاف در بارهٔ فروش نیز ازهمین جاست که موجودی راکه در انتظارآزادیست نمیتوان فروخت. و جالبترین بحث این‌موضوع متروك که درعین‌حال نشان کمال دقت وقدرت فکراست درمکاسب شیخ انصاری هست. (مترجم).

مسلم است که تجارت برده در اختلاط نژاد عربان با بیگانگان تأثیر بسیار داشت.

آزاد کردن بندگان ازجملهٔ اعمالی بود که مایهٔ تقرب خدا میشد و آقا در آخرت پاداش خاص آنرا میدید. وقتی که بنده‌ای آزاد میشد یکی از موالی آقای خود بشمار میرفت و درحمایت و رعایت او بود و اگر حامی وفات می‌یافت و وارثی نداشت ارث او بمولی میرسید.

مدینه و مکه مدینه با زندگی آرام و احترامی که اجتماع اولی اسلام بدان داده بود گروه دانشورانی را که بکنجکاوی در گذشتهٔ مقدس این شهر و فراهم‌آوردن مسائل قانونی و دینی سرگرم بودند بخود میکشید، و چون جسد پیمبر در آنجا مدفون بود مرکز بحث و گفتگو از حدیث اسلام شد که بهمت کسانی چون انس بن مالك متوفی بسال ۹۱–۹۳ ه (۷۰۹–۷۱۱ م) و عبدالله‌بن‌عمر خطاب متوفی بسال ۷٤ ه (٦۹۳ م) بصورت یك علم درجهٔ اول درآمد[1].

و شهرت مکتب مکه بسبب وجود عبدالله‌بن‌عباس متوفی حدود ٦۹ ه (٦۸۸م) بود که ابوالعباس لقب داشت و پسر عم پیمبر و جد خلیفگان عباسی‌بود. وی مردی بسیار مشهور و محبوب بود که حدیث و فقه نیکو میدانست ودرتفسیرقرآن مهارتی داشت و بهمین جهت مردم عنوان «حبرامت» که مایهٔ غبطه توانست شد، باو دادند. معذلك انتقاد نو وی را در شمار کسانی آورده است که بسیاری از احادیث را جعل کرده‌اند.

بدوران امویان قیافهٔ دوشهر معتبر حجاز بکلی دگرگون‌شد. مدینه پایتخت عربستان که از یاد رفته بود، پناهگاه همهٔ کسانی شد که میخواستند از آشوبهای سیاسی بدور باشند تا از مایه‌ای که از غنیمت جنگها اندوخته بودند بی‌مزاحمت

۱– وی پسربزرگ خلیفهٔ دوم بود وبه‌احادیث او بیشتر ازاحادیث انس‌که مجموعه‌ای ازآن در مسند ابن‌حنبل بجاست اعتماد هست.

کسان بهره‌ور شوند. بسیاری از این نومالکان بمدینه جا گرفتند. در داخل شهر قصرهای رفیع ودر اراضی برون آن بناهای مستقل بچشم میخورد که در آنجا خادمان و بندگان فراوان همهٔ وسائل رفاه و خوشی را برای آقایان خویش فراهم میکردند[۱]. مکه درجلب دوستداران کامرانی کم ازمدینه نبود. بدنبال وسائل خوشی رذائل ناپسندان نیزدراین دوشهر نمودار شد[۲]. حاجیان از همهٔ جهان اسلام هرساله مبالغ بسیار گزافی پول میآوردند. حقاً این وضع باروزگار اول فرق بسیارداشت. در آن ایام بود که عامل عمر ازبحرین آمد و گفت که ازحاصل جزیه مبلغی معادل ۵۰۰،۰۰۰ درم همراه دارد، وخلیفه پرسید که مگر چنین مبلغی در یك جا فراهم تواند شد؟ وچون دو بار تأکید کردند که این مبلغ برابر است با پنج بار صد هزار، بمنبر رفت و گفت «ای مردم پول گزافی برای ما رسیده است. اگر خواهید به پیمانه تقسیم کنیم و اگر خواهید بشماریم.[۳]»

این دو شهر مقدس بسبب تزاید روز افزون پول و ثروت، احترام و تقدس خود را ازدست دادند وبصورت مراکز خوشی و سرگرمی دنیوی وجایگاه موسیقی وآواز درآمدند. درمکه چیزی مانند باشگاه پدید آمد که مهمانان بدانجا میشدند و بنا برروایات پیش از آنکه به شطرنج یا نرد یا مهره‌بازی یا قرائت سرگرم شوند، روپوش خود را به میخی میآویختند؛ واین چنانکه میدانید درحجازسابقه نداشت[۴]. شمار زنان رامشگر ایرانی و رومی بمدینه روزافزون بود. در سایهٔ این تغییر وضع اشعاری که موضوع آن تغزل بود رواج یافت. خانه‌های «ناخوشنام» (خانهٔ رامشگران)

۱ـ مسعودی، ج ٤، ص ٢٥٤-٥.

۲ـ اغانی، ج ۲۱، ص ۱۹۷.

۳ـ ابن‌سعد، ج ۳، ق ۱، ص ۲۱٦.

٤ـ اغانی، ج ٤، ص ٥٢؛ مطالبی را که در فصل ۲٦ زیر عنوان «سرگرمیها» میآوریم ببینید.

بسیار بود و اشخاص بنامی چون فرزدق بدانجا رفت و آمد داشتند[۱]. هنگامی که کنیزکان آواز میخواندند و با نغمهٔ دلنشین، آقایان ثروتمند و مهمانان را سرخوش می‌داشتند، اینان پوششهای رنگین بتن برپشتیهای چهارگوش تکیه زده ازبوی خوش بخور لذت می‌بردند و در جام نقره شراب قرمز شامی مینوشیدند.

مدینه بدوران اول مروانیان برخود می‌بالید که یکی از معروفترین زنان روزگار را در خود جای داده است. این زن سیده[۲] سکینهٔ زیبا متوفی ۱۱۶ه‍(۷۳۵م) دختر حسین شهید و نوهٔ علی (ع) بود.

منزلت و دانش سکینه و دلبستگیش به آواز و شعر، و نیزجاذبهٔ بدیع وذوق وهوش سرشاری که داشت نظر وی را دربارهٔ خوشپوشی وزیبائی وادب در آن دوشهر مقدس متبع وشایستهٔ پیروی ساخته بود. لطیفه‌ها و نیشخندهای سکینه معروف بود[۳].

از او نقل کرده‌اند که کس بنزد رئیس شرطه (پلیس) فرستاد و گفت که یك شامی بزور وارد خانهٔ او شده است و چون رئیس شرطه با شتاب آمد کنیز او را دید که ککی گرفته است[۴]. در آنروزگار کك شام مانند امروزمعروف بود.

سکینه درطایف، ییلاق مشهور که اشراف مکه ومدینه‌بدانجامیشدند، رقیبی داشت، و او عایشه دخترطلحه بود که مورد توجه غالب اشراف بود. پدر عایشه، طلحه،صحابی مشهور و مادرش دختر ابوبکر و خواهر عایشه، محبوبترین زن محمد (ص) بود. این‌دختر طلحه بجز نژاد عالی، جمالی کم نظیر و غروری دلپذیر وطبعی بلند داشت، واین همه صفاتی بود که اعراب از زنان می‌پسندیدند. تقاضای او هرچه بود رد شدنی نبود. مردم بدیدار او رغبت بسیار داشتند. یکبار

۱ـ اغانی، ج ۲۱، ص ۱۹۷.

۲ـ عنوان سیده درآغازکار خاص خاندان علی و فاطمه بود.

۳ـ اغانی، ج ۱٤، ص ۱٦٤-٥ و ج ۱۷، ص ۹۷ و ۱۰۱-۲.

٤ـ اغانی، ج ۱٤، ص ۱٦٦ و ج ۱۷، ص ۹٤.

که بمکه فریضهٔ حج میگذاشت ، ازامیرحج که حاکم مدینه نیز بود درخواست کرد که نماز را عقب اندازد تا وی هفت طواف خود را بدور کعبه بپایان برد ، و حاکم زندوست درخواست او را پذیرفت و نتیجه چنان شد که عبدالملك خلیفه اورامعزول کرد[۱]. عایشه بیش از سه بار شوهر نکرد[۲]، و چون شوهر دومش مصعب بن زبیر ، بدو گفت که هیچوقت نقاب از چهره بر ندارد چنین پاسخ شنید : اکنون که خدای متعال مرا برونق جمال آراسته است جمال خود را از مردم مستور نمیکنم تا صنع زیبایش را بنگرند وثنای او گویند . پس هیچوقت نقاب بچهره نخواهم افکند.[۳]

---

۱ ـ همان کتاب ، ج ۳ ، ص۱۰۳.
۲ ـ ابن سعد، ج ۸ ، ص ۳٤۲.
۳ ـ همان کتاب ، ج ۱۰ ، ص ٥٤.

فصل بیست و یکم

گوشه‌هائی از زندگی معنوی بدوران امویان

جنگجویان عرب از صحرا مایهٔ فرهنگی وسوابق علمی بهمراه خود بدیار مفتوح نیاوردند، ودر شام ومصر وعراق‌وایران شاگردوار درپیش‌اقوام مغلوب‌زانو زدند، وراستی که بدانش جستن شاگردانی حریص بودند.

نزدیکی دوران اموی بعصر جاهلیت و کثرت جنگهای داخلی و خارجی و بی‌ثباتی وضع اجتماعی واقتصادی درجهان اسلام عواملی بود که در دوران اول‌اسلام مانع پیشرفت‌معنوی‌شد. ولی‌بذرهای معرفت کشته شده‌بود ودرخت دانش که‌بدوران اول عباسی ببغداد شکوفه کرد، بی گفتگو از دوران رواج فرهنگ یونان و شام و ایران ریشه داشت. ازاینرو توانیم گفت که دوران امویان بطور کلی بیشتر دوران پرورش بود نه‌بذرافشانی. وقتی که گروههای ایرانی وشامی وقبطی و بربر و اقوام دیگر رو باسلام آوردند وبااعراب ازدواج کردند و دیوار بلندی که بدوران سلف میان عرب وغیرعرب بپا بود درهم ریخت، تعصب قومی مسلمانان عرب‌سستی گرفت و چنان شد که همهٔ پیروان محمد (ص) عنوان عربی یافتند، و هر کس که مسلمان

بود وعربی‌سخن می گفت وبعربی مینوشت، بدون توجه بسابقهٔ نژادی ، لقب عربی گرفت؛ واین پدیده‌ایست که بتاریخ فرهنگ‌اسلام اختصاص دارد. وقتی که‌میگوئیم طب عرب، یافلسفهٔ عرب، یاریاضیات عرب، مقصود این نیست که عرب طب و فلسفه وریاضیاتی پدید آورده‌یااین‌علوم‌بدست ساکنان شبه جزیرهٔ عربستان پیشرفتی کرده است، بل مقصود ما اینست که این علوم درمتون عربی هست و این متون راکسانی نوشته‌اند که غالباً بدوران خلافت‌بلندآوازه شده‌اند ونوعاً از مردم ایران یا شام یا مصر یاعرب بوده ودین مسیح یایهود یااسلام داشته و اصل ومایهٔ نوشتهٔ خویش رااز منابع یونانی‌یاآرامی یاهند وایرانی گرفته‌اند .

بصره وکوفه

بدوران امویان که دو شهر حجاز، مکه ومدینه، بساز وآواز و عشق شهره شد، دوشهر همطراز عراق یعنی بصره[1] وکوفه نیز رونق گرفت ودرجهان اسلام دومرکز بزرگ فعالیت معنوی شد .

نحو عربی

دو شهر معتبر عراق ، چنانکه از پیش وانمودیم ، از اول دواردو گاه‌بود که‌بسال۱۷هجری (۶۳۸م)بفرمان‌عمر بپاشد[2].

کوفه پایتخت علی (ع) بنزدیك ویرانه‌های بابل قدیم بود وازلحاظ عظمت‌تاحدی جانشین حیره، همسایهٔ خویش وپایتخت لخمیان، شد . جای مناسب و رونق تجارت ومهاجرت بسیار کمك کرد و پس از مدتی کوتاه کوفه و بصره در شمار شهرهای پرثروت وپرجمعیت‌درآمد، وشمارجمعیت هرکدامشان کمتر از۱۰۰،۰۰۰ نبود. در اوایل سال ۵۰ هجری (۶۷۰م) بدوران امویان که بصره مرکز حکومت خراسان نیز بود، بطوریکه گفته‌اند جمعیت آن به ۳۰۰،۰۰۰ رسید ودرتاریخ بعد۱۲۰،۰۰۰ جوی در شهر بود[3]. دراین شهر که برحدود کشور ایران بود تحقیق علمی در بارهٔ

۱ـ نام انگلیسی Bassora است. شهر فعلی بصره بسوی شمال‌شرقی شش‌میل ازشهر قدیم فاصله دارد .

۲ـ محتملا کوفه یك یادوسال پس از بصره بنا شده. یاقوت، ج٤، ص ۳۲۲ـ۲۳.

۳ـ اصطخری، ص ۸۰، ابن حوقل ص ۱۵۹ .

زبان عرب وقواعد آن، بمنظور استفادهٔ نومسلمانان بیگانه و تاحدی بدست ایشان آغاز شد. نخست انگیزهٔ این تحقیقات ازآنجا بود که میخواستند زبان عرب را که برای فهم قرآن ودستیابی بمقامات دولتی وتفاهم بافاتحان‌مورد حاجت‌نومسلمانان بود، بدسترس ایشان نهند. وهم ازجملهٔ انگیزه‌ها که مایهٔ اقدام و کوشش درکار این تحقیقات شد آن گودال وسیع بود که روزبروز وسعت میگرفت‌وزبان فصیح‌قرآن‌را از زبان مکالمهٔ روزانه که با سریانی وفارسی و دیگر لهجه‌ها وزبانها آمیخته بود، فاصله میداد. بنابراین صرف تصادف نبوده که واضع نحو عربی چنانکه روایات تعیین میکند، یعنی ابوالاسود دئلی متوفی سال ٤٨ ه(٦٦٨م) دربصره میزیسته است. بگفتهٔ ابن‌خلکان[1] علی (ع) برای ابوالاسود این پایه را نهاد که سخن‌سه گونه است: اسم‌وفعل‌وحرف؛ وبدوگفت که بهمین«نحو» پیش‌رود *. ابوالاسود درخواست وی را کار بست ودرانجام آن توفیق کامل‌یافت. تکامل علم نحو عربی‌بکندی‌انجام گرفت وزمانی دراز بدینکار صرف شد وهم آثار منطق یونان در آن بخوبی نمودار است. از پس ابوالاسود، خلیل‌بن احمد آمد که اونیز از علمای بصره بود وبحدود ۱۷۰ه (۷۸٦م) درگذشت. خلیل اول کس بود که یك لغتنامهٔ عربی فراهم کرد ولغتنامهٔ او کتاب‌العین نام یافت، وهم نویسندگان گزارشنامه‌ها، کشف عروض عربی‌وقواعد آنرا که تاروزگار ما هنوز متبع است بدو نسبت میدهند، وشاگرد اوسیبویه‌فارسی متوفی حدود۱۷۷ ه (۷۹۳م) نخستین کتاب درسی منظم را در نحو عربی تألیف کرد که بنام «الکتاب» شهره شد وازآن روزگار تاکنون همهٔ تحقیقات کسان در زمینهٔ نحو عربی برپایهٔ آن استوار است.

۱ـ ج۱، ص ٤۲۹ـ۳۰؛ ترجمهٔ دوی‌سلین،ج۱، ص ٦٦۳.

*ـ وعنوان نحو ازهمین جا بودکه مجموع قواعد اعراب وبنای زبان عرب را نحو گفتند. (مترجم)

حدیث وفقه

تحقیق در قرآن ولزوم تفسیر آن دو علم فقه‌اللغه و لغتنامه نویسی را که باهم پیوستگی نزدیك دارد ، پدید آورد . وهم علم مهم دیگری که مایهٔ امتیاز فعالیت ادبی اسلام است یعنی‌علم حدیث‌ازآنجاوجود یافت. حدیث بمعنی اصطلاحی‌هر کار یا گفتار* است که به‌پیمبر یایکی ازصحابهٔ** وی منسوب باشد. قرآن وحدیث بنیادیست که اصول‌دین وفقه را برآن نهاده‌اند، و این دو منبع درشریعت لازم یکدیگر است . قانون در اسلام بیشتر از آنچه قانون شناسان جدید تصور میکنند به‌دین پیوسته است. بی گفتگوقانون‌روم‌درقانونگذاری امویان، مستقیماً یا از راه تلمود یاطرق دیگر، اثر داشته‌است؛ ولی مقدار این‌تأثیر دقیقاً معلوم نیست . درحقیقت ما دربارهٔ محدثان وفقیهان این دوران ، که از ادبیات آن جز اندکی بدست نیست، فقط مختصری میدانیم . معروفترین کسی که از این میانه میشناسیم حسن بصری و ابن شهاب زهری متوفی ۱۲۵ ه (۷۴۲م) است . ابن شهاب که نسب خود را به‌پیغمبرمی‌رساند***چنانکه‌روایت‌شده‌است، بتحقیقات‌خود علاقهٔ مفرط داشت ودر راه آن ازهمهٔ جهان گذشته بود، تاآنجا که زنش‌قسم‌خورده بود که کتابهای او بمراتب از سه‌هووبدتر است[1]. حسن‌بصری، در علم‌حدیث،مقامی والا داشت؛ زیرا اعتقاد عموم برآن بود که وی هفتاد تن ازکسانی‌را که درپیکاربدر شرکت داشته بودند، شخصاً میشناخت، واغلب نهضتهای دینی را که در اسلام پدیدشد بدو نسبت توانیم داد. صوفیان بهمهٔ دورانها زهد و تقوای او را سرمشق میکردند واهل سنت هرگز از تکرار اقوال و احادیث اوباز نمیماندند . حتی معتزلیان نیز

---

*ـ یااقرار (مترجم عربی).

**ـ آنچه منسوب بصحابه باشد حدیث‌نیست، اثراست. (مترجم‌عربی).

***ـ مادر پیمبرآمنه،دختر وهب، ازقبیلهٔ بنی‌زهره‌بود وبه‌همین‌جهت‌مؤلف ابن‌شهاب زهری را ازقبیلهٔ پیمبر بشمار آورده است. البته این تساهل است واتصال نسب‌را ازطرف‌مادر قبیله نمیگویند. مترجم

۱ـ ابن‌خلکان، ج۲. ص ۲۲۳؛ ابوالفدا، ج۱، ص ۲۱۵ـ۱۶ .

او را یکی از بزرگان مذهب خود میدانستند. در اینصورت عجب نیست اگر بروز جمعهٔ دهم اکتبر ۷۲۸ (۱۰۰ ه) همهٔ مردم بصره بتشییع‌او آمدند و کسی باقی‌نماند تا بنماز عصر یاجهت امامت آن به‌مسجد رود. وحقاً این‌قضیه‌ایست که درتاریخ‌اسلام سابقه ونظیر نداشت[۱]. مطالبی که کوفیان کم ثبات ناسنی که بیشترشان شیعه یا علوی بودند به‌فقه‌اللغهٔ عربی یاعلوم اسلامی‌افزودندنوعاً ازحاصل کار همسایگان‌بصریشان کمتر نبود. رقابت میان دانشوران این دواردو گاه دومکتب رسمی در نحو وادبیات عرب پدید آورد. ازجملهٔ صحابیان مشهور که در زمینهٔ حدیث اسلامی حجت بشمار بودند یکی عبدالله‌بن مسعود سرخ‌موی لاغراندام حدود۳۳ه(۶۵۳ م) بود که‌بدوران خلافت عمر وعثمان بکوفه میزیست. گفته‌اند که وی ۸۸٤ حدیث‌روایت کرده‌بود[۲]. از امتیازات ابن مسعود یکی این بود که وقتی که چیزی از پیمبر روایت میکرد میلرزید وعرق از پیشانیش فرو میریخت وباعباراتی دقیق بابیم وتردید سخن‌میکرد که مبادا آنچه روایت میکند نادرست باشد[۳]. ویك محدث دیگر بکوفه میزیست که بشهرت کم از او نبود، یعنی عامربن شراحیل شعبی متوفی حدود ۱۱۰ ه (۷۲۸م). وی یکی‌ازعربان جنوب بود که بدوران‌اول‌اسلام شهرت تمام‌یافتند وچنانکه گفته‌اند از یکصد وپنجاه کس ازصحابه حدیث شنیده بود واحادیث خویش را ازصفحهٔ‌خاطر وبی‌اشتباه روایت میکرد[٤]. نقادان جدید بهمهٔ روایتهای او اعتماد کامل دارند. یکی ازمعروفترین شاگردان برجستهٔ شعبی ابوحنیفهٔ بزرگ بود. شعبی نقل کرده است که عبدالملك خلیفه او را بسفارتی مهم بنزد امپراطور روم شرقی فرستاده بود.

۱ـ ابن‌خلکان، ج۱، ص ۲۲۸.

۲ـ النووی، تهذیب‌الاسماء،چاپ ف وستنفلد. (گوتینگن، ۱۸٤۲ـ۷)ص ۳۷۰.

۳ـ ابن‌سعد ،ج۳، ق۱، ص ۱۱۰ـ۱۱۱.

٤ـ سمعانی، انساب، چاپ مرگلیوث (لیدن،۱۹۱۲)و۳۳٤ صفحهٔ‌راست؛ باابن‌خلکان ج۱، ص ٤۳٦ مقایسه کنید.

بدوران عباسیان، چنانکه ازاین‌پس یاد میکنیم، دوشهر عراق ازلحاظ تفکروابداع باوج کمال رسید. اما مکتبهای حدیث وفقه عراق در تحولات دوران اخیر باندازهٔ مکتبهای حجاز ازسنن قدیم، که بامحافظه‌کاری قرین بود، مایه نداشت.

تاریخ نویسی

تاریخ‌نویسی عرب نیز بهمین دوران آغاز شد وروش آن‌همان روش قدیمی حدیث بود که مسلمانان عرب مبادی آنرا استوار کرده بودند. علاقهٔ خلیفگان اول باطلاع ازاخبار شاهان و حاکمان سلف و توجه مؤمنان به‌فراهم‌آوردن سرگذشتهای قدیم پیمبر ویاران‌وی (که بعدها بنیاد کتابهای سیرت وجنگنامه‌ها شد)، همچنین لزوم تحقیق‌درانساب‌عربان مسلمان تامقرری‌خاص هریك را معلوم توان داشت و اشعار قدیم را توضیح توان کرد، ونیز حاجتی که بشناخت اشخاص واماکن مذکور درکتابهای دینی بود، وعلاقه‌ای که اقوام مغلوب بتدوین اخبار گذشتگان خود برای مقابله باتعصب عربان داشتند، همهٔ اینها ازجملهٔ انگیزه‌هائی‌بود که‌کاررا به کنجکاوی‌تاریخ کشانید. عبید (به‌فتح یاضم عین)ابن‌شریه، یك شخصیت نیمه‌خرافی ازعربان جنوب‌بود واز جملهٔ قصه‌پردازان مشهورقدیم‌بشمار می‌رود، ومعاویه او را بدمشق فرا خواند تااخبار واحوال شاهان قدیم عرب‌را براو فرو خواند[1]. عبید برای حامی مقتدر خود درموضوعاتی که تخصص‌داشت چندکتاب تألیف کرد که کتاب‌الملوك و اخبار المداین که بدوران مسعودی، مورخ معروف متوفی بسال ۳٤٥ ه (۹۵٦م)، بیش ازهر کتاب‌دیگر رواج‌داشت ودست‌بدست‌میرفت، از آنجمله بود[2]. وهب‌ابن منبه متوفی بصنعا حدود ۱۱۰ ه (۷۲۸م) از جملهٔ کسانی بود که دراخبار گذشتگان دستی داشت. وی یهودی‌مذهب ویمنی‌مسکن وایرانی‌نژاد بود وشاید هم اخیراً مسلمان شده بود، وبتازگی نیز یکی از مؤلفات او انتشاریافته

۱- ابن‌الندیم، الفهرست، چاپ فلوگل (لیپزیك، ۱۸۷۲، ص ۸۹، س ۲٦.

۲- ج٤، ص ۸۹.

است[۱]. همین وهب که اخبار وی درمعرض انتقادات شدید قرار گرفته، منبع اطلاعات ما، و به‌تعبیر دقیقتر، اطلاعات نادرست ما از تاریخ عربان جنوب در دوران پیش از اسلام ودیگر نواحی بیگانه است[۲]. شخص دیگری بنام کعب‌الاحبار (یا کعب ربانی متوفی درحمص بسال ۳۲ ه ۶۵۲ م یا ۳۴ ه ۶۵۴ م) بود که او نیز از یهودیان یمن بود وبدوران یکی از دوخلیفهٔ اول باسلام گروید وبتدریس اشتغال یافت و هنگامی که معاویه هنوز فرمانروای شام بشمار میرفت مستشار وی بود[۳]. بدینسان کعب در روایتهای مربوط به‌یهود واسلام، نخستین مرجع ماست. همین کعب وابن‌منبه ودیگر یهودیان نو مسلمان بودند که بسیاری از داستانهای تلمود بوسیلهٔ ایشان بحدیث اسلام راه یافت وبشمار علم تاریخ عرب درآمد.

بدینسان ریشهٔ بسیاری از جنبشهای فلسفی ودینی را که بعدها اساس اسلام‌را به‌لرزه درآورد به‌این دوران اموی مربوط‌توانیم کرد. درنیمهٔ‌اول‌قرن هشتم‌مسیحی در شهر بصره مردی بکمال رسید که واصل‌بن عطا (متوفی ۱۳۱ ه ۷۴۸م)نام داشت. وی بنیان گذار مذهب مشهور طرفداران عقل بود که بعنوان معتزله معروف شد، و این‌نام از آنجا یافتند که اصل اساسی ایشان میگوید مرتکب کبیره از صف‌مؤمنان عزلت میگیرد ولی‌کافر نمیشود بلکه بمقامی‌متوسط میان کفروایمان جای‌میگیرد[۴]. واصل شاگرد حسن بصری بود که روزگاری باصل آزادی‌اراده واختیار انسان که یك رکن مهم دیگر ازعقاید معتزله است مایل شده بود. گروه دیگری نیز این‌اصل

۱ـ التیجان فی‌ملوك‌حمیر (حیدرآباد ۱۳۴۷) که ضمیمه‌ای از ص ۳۱۱ تا ص ۴۸۹ بعنوان «اخبارعبید» دارد.

۲ـ ابن‌خلکان، ج۳، ص ۱۰۶ـ۱۰۷ طبری، ج۳، ص۲۴۹۳ـ۴؛ نووی، ص ۶۱۹.

۳ـ نووی، ص ۵۲۳؛ ابن‌سعد ج۷، ق۲، ص۱۵۶؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ص ۲۱۹.

۴ـ مسعودی، ج۶ ص۲۲، ج۷ ص۲۳۴؛ باشهرستانی ص ۲۳؛ بغدادی، اصول‌الدین، چاپ اسلامبول ۱۹۲۸ ج۱ ص۳۳۵؛ مختصرالفرق بین‌الفرق، چاپ حتی، قاهره ۱۹۲۴ ص ۹۸؛ نوبختی، فرق‌الشیعه چاپ ریتر، اسلامبول ۱۹۳۱ ص ۵ مقایسه کنید.

را گردن نهادند وقدریه (از قدر بمعنای قوت یاقدرت) نام یافتندواینان مخالف جبریان (از جبر بمعنی اکراه)[1] بودند . قدریان علمدار جنبشی بودند که اعتقاد بقضا و قدر را که در اسلام شهرت داشت وقرآن کاملا مؤید آن بود[2] نمی‌پذیرفتند. ممکن است مذهب قدری حاصل نفوذ مسیحی ویونانی باشد. قدریان قدیمترین گروه فلسفی اسلام بودند واگر بیاد بیاوریم که دوتن ازخلیفگان اموی، یعنی معاویهٔ دوم و یزید سوم، قدری بوده‌اند، دامنهٔ انتشار افکار ایشان را توانیم دریافت[3]. معتزله بدنبال آن اصل اساسی که بآزادی اراده یا اختیار انسان مربوط بود اصل دیگری آوردند که صفات الهی را چون قدرت و حکمت و زندگی انکار میکرد ومیگفت انتساب این صفات بخدای متعال بایگانگی او سازگار نیست بنابراین بهترین لقبی که معتزله بخود میدادند «اهل عدل وتوحید» بود. این جنبش معنوی چنانکه بعدخواهیم‌دید بدوران عباسیان و خاصه بروزگار مأمون (۱۹۸–۲۱۸ ه ۸۱۳–۸۳۳م) باوج اعتبار رسید . وقتی که جنبش معنوی در بغداد آغاز شد، در کوفه وبصره پایان آن فرارسیده‌بود.

یوحنای دمشقی

یوحنای دمشقی که او را زبان‌طلائی نیز میگفتند، چون‌همنام انطاکی وی که دهان‌طلا لقب داشت ، از جملهٔ عوامل مهمی بود که دراین دوران دانش مسیحی وافکار یونانی را باسلام آورد. اگرچه یوحنا بیونانی مینوشت اما یونانی نبود بلکه شامی‌بود؛ودرخانهٔ خود بآرامی سخن‌میکرد؛ وجز این دوزبان عربی را نیز میدانست. جدش منصوربن سرجون هنگام فتح‌عرب مدیر مالی دمشق بود وبااسقف شهر در تسلیم آن توطئه کرد، وبدوران‌مسلمانان‌نیز

۱– باایجی ،کتاب‌المواقف ، چاپ ت . سورنسن لیپزیك ۱۸٤۸ ص ۳٦۲،۳۳٤ مقایسه کنید .

۲– سورهٔ ۳: ۲۵–۲٦ و۱۵: ۲۱ و٤۲ :۲٦ و٤۳: ۱۰ و ٥٤ : ٤۹ تا آخر . با ابن‌حزم ج۳، ص ۲۱ مقایسه کنید .

۳– ابن‌عبری ص ۱۹۰؛ یعقوبی ج۲، ص ٤۰۲ .

منصب خود را داشت. این منصب پس از او بپدر یوحنا رسید. یوحنا درجوانی ندیم یزید بود وپس ازآن دراین منصب که در دولت عرب بسیار مهم‌بود بجای پدرنشست و همچنان این سمت را داشت تابدوران خلافت هشام (۹۶ـ۱۲۶ ه ۷۲۴ـ۷۴۳م) از کار کناره گرفت و در دیرقدیس سابا ، بنزدیك بیت‌المقدس زندگی زهد و عبادت گزید، ودر حدود سال ۱۳۱ ه (۷۴۸م) درهمان‌جا درگذشت. ازجملهٔ مؤلفات‌یوحنا گزارشی است ازگفتگوئی که بایك شرقی دربارهٔ الوهیت مسیح‌وآزادی‌ارادهٔ انسان آورده است، وهدف وی دفاع از دین مسیح است ، و غرض وی آن بوده است که مسیحیان درمجادلهٔ مسلمانان کتاب وی را رهبر خویش کنند . احتمال توان داد که یوحنا نظیر این جدل را درحضور خلیفه عمل نیز کرده است. جستجوی اصول‌فرقهٔ قدری دراینگونه آثار یوحنا دشوار نیست . بنا برروایتها قصهٔ پرلام و یوسافات ، شاهزادهٔ هندو، که شاید معروفترین داستانهای دینی قرون وسطاست از یوحناست. اما باعتقاد نقادان جدید این داستان یك تصویر مسیحی ازگزارش زندگی بودا است که نام یوسافات (یاایوساف) باو داده‌اند. جالب‌آنکه کلیساهای‌لاتینی ویونانی نیزبدان توجه‌دارند. بدینسان بودا یکبار دیگر قدیس مسیحی‌شده است. اماداستان قرون وسطائی پرلام ویوسافات پس از روزگار یوحنا اززبان‌عربی به‌یونانی‌ولاتینی ترجمه شده و اصل آن بی‌شك به‌زبان پهلوی بوده است . مؤلف الفهرست[۲] نیز از ازکتاب بد (بودا) و کتاب «بوداسف»یاد کرده که ظاهراً هردو ازاصل پهلوی‌ترجمه شده و بایونانی ارتباطی نداشته است . یوحنای دمشقی در کلیسای یونانی مشرق بزرگترین وآخرین مرد دین بشمار است. سرودهائی که وی ساخته (و هنوز بعضی ازآنها درمراسم ازدواج پروتستانها بکار میرود) والاترین و زیباترین آثاریست که شاعران مسیحی درادبیات کلیسائی بدان دست یافته‌اند، ویوحنا بعنوان‌مؤلف‌سرودها

۱ـ الفهرست صفحهٔ ۳۰۵ .

ونویسندهٔ دینی وخطیب ومجادله گر وطراح هنر رومی، درسازمان کلیسائی دوران خلیفگان، مرواریدی درخشان بشمار است .

خوارج

قدریان قدیمترین مکتب فکری اسلام‌را آورده‌بودند، اماخوارج نخستین گروه دینی‌ـسیاسی را پدید آوردند . این دشمنان سرسخت علی (ع) که روزی از یاران وی بودند بیشتر از یکبار برضد این اصل که حق خلافت را بقریش‌اختصاص میداد شمشیر کشیدند[۱] . و بسیار کوشیدند که اسلام را بسادگی و اصول مساوات جوئی بازگردانند ، و بسه قرن اول اسلام در این راه جویهای خون روان کردند. بمرور زمان تعظیم اولیاء و زیارت قبور را حرام شمردند و هم اجتماعات صوفیان را منع کردند. بروزگار ما هنوز باقیماندهٔایشان‌در گروه‌معروف به اباضیان (بکسر الف ولی معمولا بفتح تلفظ میکنند)، منسوب بابن‌اباض[۲]، که در نیمهٔ دوم قرن اول هجری میزیست وبنیادگذار گروه خوارج بود، بجاست.اکنون اباضیان درالجزائر وطرابلس وعمان پراکنده‌اند و از عمان ازراه دریابزنگبارنیز رفته ودرآنجا فراوانند .

مرجئه

گروه دیگری نیز بدوران اموی پدید آمدکه اهمیت کمتری داشت . این گروه مرجئه بود که اساس عقیدهٔ ایشان ارجا یعنی تأخیر قضاوت دربارهٔ مؤمنانی بود که گناه کبیره از ایشان سرزده بود ، زیرا کافرشان نمیشمرد[۳]. مرجئه انحراف خلیفگان اموی را از اصول اسلام دلیل کافی برای مخالفت با این خاندان نمیدانستند؛ باین دستاویز که ایشان عملا پیشوای سیاسی مسلمانانند. بنظر ایشان همینقدر بس بود که امویان، ولوبنام، مسلمان باشند. میگفتند که عثمان،علی (ع) ومعاویه بندگان‌خدایندواین‌خداست که میبایددربارهٔایشان‌قضاوت کند.میتوان

۱ــ ابن‌جوزی، نقدالعلم والعلما، چاپ قاهره ۱۳٤۰ ص ۱۰۲ .

۲ــ شهرستانی ص ۱۰۰؛ بغدادی چاپ حتی ص ۸۷ــ۸؛ ایجی ص ۳۵٦ .

۳ــ بابغدادی، همان‌کتاب ص ۱۲۲ــ۲۳ وابن‌حزم ج۲، ص ۸۹ مقایسه‌کنید .

گفت که مرجئه بطورکلی طرفداران تساهل بودند و بزرگترین کس ازاین گروه میاندرو ودانشمند بزرگ ابوحنیفه متوفی ۱۳۰ه (۷۶۷م) بود که نخستین مذهب از مذاهب اهل سنت را در فقه اسلام بنیان نهاد.

شیعه

شیعه، یکی از دو گروهی که جهان اسلام دربارهٔ خلافت بدان منقسم شده بود، بدوران اموی شکل خاصی بخود گرفت و امامت چنانکه هنوزهم هست عامل امتیاز سنی وشیعه شد. اصرارشیعه دراین عقیدهٔ اساسی که امامان بحق علی (ع) وفرزندان اویند، آنرا ازفرقه‌های دیگر جدا کرد. روش شیعه در قضیهٔ امامت چون کلیسای کاتولیك روم وقضیهٔ پیوستگی با پطرس واخلاف اوست، بنیانگذار اسلام قرآن را واسطهٔ میان خدا ومردم نهاد وشیعه وساطت امام[1] را نیز برآن افزود و بدنبال اعتقاد بخداوند یکتای یگانه و گفتار ازلی او، پیروی ازامامان راهنمارا که بموجب پیمان خدا وپیمبر امامت یافته‌اند و نورخدا وخزانهٔ علم اوهستند بدان اضافه کرد*.

فکر امامت ازمقاومت دینی درمقابل سلطنت دنیوی پدید آمد وتکامل یافت. امام بنظر شیعه، که طبعاً با نظر سنی اختلاف دارد[2]، تنها رئیس شرعی ملت اسلام است که خدا این مقام والا را خاص او کرده است. وی ازخاندان پیمبر وازنسل فاطمه

۱ــ «ازکلمهٔ عربی ام بمعنی جلوافتاد ورهبری کرد. کلمهٔ امام که درقرآن (۲: ۱۱۸ و۱۵: ۷۹ و۲۹: ۷۴ و۳۶: ۱۱) هست بمعنی اصطلاحی نیست، بلکه بیشتر بمعنی کسی است که مردم را درنماز امامت کند واینکار نخست خاص پیمبر بودوپس از او خلیفگان یا نمایندگانشان این منصب را اشغال کردند.»

تااینجا حاشیه از مؤلف بود وبه‌پندار مترجم این سطور این نظر نادرست است و امام در بیشتر موارد قرآن بمعنی پیشواست که بامعنی اصطلاحی شیعه بسیار نزدیك و تقریباً عین آنست، وبعکس استفادهٔ معنی امامت نماز از «امام» قرآن اگر نادرست نباشد بعید است.

*ــ عبارت اینقسمت بااصل انگلیسی کمی تفاوت دارد و عیناً از کتابهای معتبر امامیه چون کلینی ونوبختی وشیخ مفید گرفته شده است. (مترجم عربی)

۲ــ ایجی، ص۲۹۶ وبعد.

وعلی(ع) است وریاست دینی و دنیوی را باهم دارد؛ ودانشی که امامان از هم ارث میبرند خاص اوست[۱]. بدینسان وی درمقامی والاتر ازبشرعادی است وازخطا معصوم است[۲]. افراط گران شیعه سخنی نو آوردند و گفتند الوهیت دراماماں تجسم یافت، زیرا روح نورافشان الهی هستی ایشانرا پرکرده است[۳]. بنابراین علی (ع) وفرزندانش مظهر استمرار روح الهی درهیئت انسانیند.

بدوران بعد بعضی ازافراط گران بودند که گفتند جبریل خطا کرده ووحی را بجای علی، که منظور رسالت بود، بسوی محمد (ص) آورد[٤]؛ ودر همهٔ این مسائل، شیعه بانظر سنیان مخالف است. اما اینکه پیدایش وتکامل افراط گران شیعه تاچه حد بافکار ایرانی وعقاید یهودی ومسیحی مربوط است، مطلبی است که تحقیق آن دشوار است. اعتقاد به مهدی (عج) که بعدها تکامل یافت وبصورت انتظار شخصی نجات بخش درآمد که جهان را از داد ورفاه پرمیکند درافکار یهودی وامثال آن سابقه دارد. عبدالله بن سبا که کارش مبهم است وبه دوران خلافت عثمان مسلمان شد وبسبب مبالغه‌ای که دربارهٔ علی(ع) می‌کرد وی رابه زحمت انداخت وبنیانگذار مذهب افراطیان شیعه بود[۵]، درآغاز دین یهود داشت و از مردم یمن بود. بی گفتگو مذهب اشراق نیز در تکامل فکر امامت سهمی داشته است. معلوم است که عراق از میان کشورهای اسلام برای پرورش مبادی عقاید علویان از همه جا مناسبتر بود. هنوز هم ایران باچهارده پانزده میلیون جمعیت خود* برای مذهب شیعه پناهگاهی محکم

۱ـ شهرستانی ص ۱۰۸ـ۹؛ مسعودی ج۱، ص ۷۰.

۲ـ عصمت رهائی ازخطا وگناه است ودرجات آن متفاوت است واهل سنت آنرا به پیمبران وخاصه محمد (ص) نسبت میدهند. ابن حزم ج٤، ص۲ـ۲۵؛ ایجی ص ۲۱۸ وبعد.

۳ـ مطالبی را که بعداً در بخش سوم، فصل ۳۰ زیر عنوان شیعه میآوریم ببینید.

٤ـ بغدادی، چاپ حتی ص ۱۵۷؛ ابن‌جوزی، النقد ص ۱۰۳ـ۱۰٤.

۵ـ ایجی، ص ۳٤۳.

*ـ جمعیت ایران مطابق آمارهای اخیر حدود ٤میلیون نفر است (مترجم).

است[۱]. در میان شیعه نیز فرقه‌های کوچك بیشمار پدید آمده بود و اهل بیت یعنی علی (ع) وفرزندان وی یك مرکز طبیعی بودند که همهٔ مخالفان وضع موجودوهمهٔ کسانی را که بدلائل اقتصادی یااجتماعی یاسیاسی یادینی نارضا بودند بسوی خود میکشید. بسیاری ازفرقه‌ها که بقرن اول اسلامی پدید آمد وهر کدام یك قسم اعتراض مکتوم برضد دین عربان فاتح بود، بتدریج درفرق شیعه که مظهر مخالفت باحکومت موجود بود مستهلك شدند. فرقه‌های اسماعیلی وقرمطی ودروز و نصیری و فرقه‌های دیگر که پس از این در بارهٔ آنها سخن میآوریم، شاخه‌هائی بودند که از اصل شیعه‌زادند. *

خطابه

بدوران اموی خطابه‌چنان رونق گرفت که پیش از آن نظیر نداشت وبجائی رسید که بدورانهای بعد نیز از آن نگذشت. هنگام نماز جمعه سخنگوی شهر خطابه را برای انجام وظیفهٔ دینی خویش بکار میبرد، فرمانده آنرا وسیلهٔ ایجاد هیجان در سپاه خود میشمرد، حاکمان ولایات بوسیلهٔ آن احساسات قومی را در کسان نفوذ میدادند، واین بسیار عادیست؛ زیرا درآن دوران وسائل نشر و تبلیغ کمتر بود وبرای نشر عقاید وتهییج عواطف ازخطابه استفاده میکردند. خطبه‌های اخلاقی علی (ع) که موزون وحکیمانه است وموعظه‌های زاهد معروف، حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه ۷۲۸م) که بحضور عمر عبدالعزیز میخواند و گزارش‌نویس زندگی این خلیفه همه‌را ثبت کرده است[۲]، وهم خطابه‌های جنگی ووطنی که زیادبن ابیه‌فرو

۱ــ شمار شیعه وغیر سنّی بروزگار ما پنجاه میلیون است که هیجده میلیون در ایران وهفت میلیون درهند وسه میلیون در عراق و چهار میلیون دریمن (بنام زیدی) سیصد و پنجاه هزار در لبنان و سوریه بنام متاوله، [یعنی طرفداران علی(ع)] که با افراط گران شیعه یعنی اسماعیلیان ودروز و نصیریها و یزیدیها و علی‌اللهی‌ها رقم به شصت ملیون میرسد که جمعاً ۰/۰۱٤. از همهٔ جمعیت مسلمان است. (این آمار قدیمی است وفقط شمار شیعه بالغ بر ۱۰۰ میلیون نفر است. م.)

*ــ بعقیدهٔ ما این نظر مؤلف بانتایجی که ازتحقیقات تازه بدست آمده توافق ندارد. (مترجم عربی)

۲ــ ابن‌جوزی، سیرة، ص۱۲۱ــ٦.

خوانده است وخطابه‌های آتشین حجاج همهٔ اینها هریك بجای‌خود بشمار ذخائرادبی است که ازاین روزگار قدیم بجا مانده است[1]*.

نامه‌ها

نامه‌های سیاسی بدوران خلفای راشدین کوتاه بود و بی‌مقدمه وارد مطلب میشد، تاآنجا که بندرت یك نامهٔ رسمی ازآن دوران میتوان یافت که از چند سطر بیشتر باشد[2]. بگفتهٔ ابن‌خلکان عبدالحمید کاتب ، دبیر آخرین خلیفهٔ اموی[3] اول کس بود که شیوهٔ درازنویسی وآوردن تعبیرات‌بدیع را که نشانی ازنفوذ ادبیات فارسی بود بنامه‌ها آورد، ودبیران قرون بعد ازشیوهٔ وی پیروی کردند.این سخن درعربی معروفست که «هنر انشاء از عبدالحمید آغاز وبه‌ابن‌عمید ختم‌شد»[4] در بسیاری از امثال وحکم که‌به‌علی(ع) یایکی ازسرداران وی، احنف‌بن قیس (متوفی پس از سال ۶۸ ه‍۶۸۷م)، منتسب است[5] و نیز در سخنان منسوب به‌اکثم بن‌صیفی که بدوران جاهلیت می‌زیست وبدو لقب «حکیم عرب» داده بودند، نشان نفوذ فارسی‌را را میتوان یافت[6].

۱ــ ابن‌قتیبه، عیون‌الاخبار، ج۲، ص۲۳۱ــ۵۲؛ جاحظ، البیان، چاپ‌قاهره۱۹۲۶، ج۱، ص ۱۷۷ وبعد وج۲ ص۴۷ وبعد؛ العقد، ج ۲ ص ۱۷۲ وبعد.

*ــ حقاً عجیب است که مؤلف چون صرافان گوهر ناشناس خرمهره را با در برابر میکند وسخنان علی (ع) را که نمونهٔ بلاغت است باگفتار دیگران ردیف میکند. اما این کجا وآن کجا . (مترجم)

۲ــ برای دستیابی به نمونه‌های آن به‌قلقشندی ، صبح‌الاعشی ، ج۶، ص۳۸۸ــ۹۱ مراجعه کنید .

۳ــ ج۱، ص۵۵۰؛ بامسعودی، ج۶، ص۸۱ مقایسه کنید .

۴ــ وی وزیر رکن‌الدوله بویهی بود .

۵ــ جاحظ،البیان،ج۱، ص۵۸؛ ابن‌قتیبه،المعارف،ص۲۱۶،وطبری،ج۲، ص۴۳۸ــ۹ را نیز ببینید .

۶ــ ابن‌قتیبه،المعارف،ص۱۵۳؛ بااغانی، ج۱۵، ص ۷۳، س۲۸ مقایسه کنید؛جاحظ، البیان، ج۲، ص ۶۳ .

شعر

معذلك بدوران امویان اوج کمال معنوی همان بود که در عرصهٔ شعر بدست آمد. اسلام بدوران اول به‌الههٔ بزرگ هنر اقبالی نداشت و باین دلیل بدوران آنهمه فتوح درخشان وپیشرفت‌های دامنه‌دار، درمیان‌قومی که بگروه شاعران شهره بود، بهیچ شاعری‌الهامی‌نشد. چون‌امویان دنیادوست بحکومت‌رسیدند الهگان شراب وآواز وشعر بمنزلت قدیم خود بازگشتند وبرای نخستین‌بار در زبان عرب شعر غزلی بطور واضح تجلی‌کرد. گرچه بسیاری ازشاعران‌پیش‌ازاسلام قصاید دراز خویش را به‌ابیاتی که رنگ تغزل داشت آغاز میکردند، اما هیچیك از ایشان نبود که بتوان گفت هنر خویش را به‌غزلسرائی تخصیص داده است. شعرغنائی‌عرب تحت نفوذ شاعران ایران واز تکامل نسیب ، یعنی ابیات غنائی وعاشقانه‌ای که قصاید قدیم بدان آغاز میبافت، بوجود آمد. معروفترین شاعر غزلسرای عربستان عمربن ابی‌ربیعه[۱] (متوفی‌حدود ۱۰۱ هـ۷۱۹م) بود. سلطان غزل عربی، که اروپائیان وی را اووید عرب‌نامیده‌اند، یك‌قرشی بود که از مادر مسیحی‌زاده بود[۲] وهمهٔ‌کار وی‌مغازله با نکورویانی بود که بزیارت مکه ومدینه میآمدند، وهم بابعضی از بزرگان این دو شهر دوستی داشت[۳]. وی احساسات خویش را دربارهٔ جنس لطیف باسخنان گـــرم و شیوه‌هائی کاملا دل‌انگیز بزبان آورده وقصاید بدیع‌وپرهیجان او بخلاف امرؤالقیس یکسر عواطف بدوی واحساسات یکنواخت نیست[٤].

اگر عمر در شعر خود مظهر عشق آزاد بود همروزگار وی‌جمیل بنی‌عذره (متوفی ۸۲ هـ ۷۰۱م–بنی‌عذره قبیله‌ای مسیحی از اصل یمنی و مقیم حجاز بودند) از

۱– پل شوارز دیوان وی را در دوجلد چاپ‌کرده است (لیپزیگ۱۹۰۱–۹) .

۲– اغانی، ج۱، ص۳۲ .

۳– ابن‌قتیبه، الشعر، ص ۳٤۹ .

٤– W. G. Palgrave, *Essays on Eastern Questions* (London, 1872), P. 279. به مراجعه‌کنید .

عشق پاك نیالوده یا عشق افلاطونی سخن میگفت. جمیل درهمهٔ قصاید خود به«بثینه» که محبوب وهمقبیلهٔ او بود اشاره می کرد[1]. شعر او بروانی وظرافت چنان بود که هیچیك از شعرای آن روزگار بپای آن نرسیدند. قصاید وی ازبس ساده و زیبا و روان بود ازهمان روزگار بشمار قصایدی‌شد که نغمه گران عرب پیوسته‌می‌خواندند. جمیل پاکدامن همانند مجنون، شاعر نیمه‌داستانی بود؛ که گفته‌اند در اصل قیس بن ملوح نام داشت، واونیزدرشعر عرب ازشاعران شیوهٔ غنائی‌بشمار است، بنابرداستانها، قیس عاشق زنی لیلی نام ازقبیلهٔ خود شد و کارش بجنون کشید و عنوان مجنون از اینجا بود. لیلی نیز بمجنون دلبسته بود اما باطاعت پدر ناچار بامرد دیگری‌همسر شد؛ وکار قیس ازنومیدی بجنون کشید وهمهٔ عمر در نجد که اقامتگاه وی بود نیمه برهنه به‌تپه‌ها ودره‌ها راه می‌پیمود ودربارهٔ محبوب غزل میخواند واز شوق یك‌نگاه او میسوخت و فقط هنگامی که نام لیلی را میشنید شعورش باز میگشت[4]. بدینسان مجنون لیلی* قهرمان بسیاری از داستانهای عربی وفارسی و ترکی شد، که همگی از نیروی جاودانی عشق، که هرگز نمیرد، تمجید میکند. بی گفتگو بسیاری از قصیده‌ها که بجمیل و مجنون نسبت داده‌اند به آنها بستگی نداشته و اصلا از جملهٔ داستانهای منظوم یانغمه‌های قومی بوده است.

بغیر از شعر عاشقانه، یك شیوهٔ دیگر، یعنی شعرسیاسی، بحمایت‌امویان‌رواج یافت؛ ونخستین‌پیدایش آن چنان‌بود که «مسکین‌دارمی» را گفتند که قصیده‌ای بسازد

۱ـ ابن‌قتیبه، الشعر، ۲٦۰ـ٦۸؛ اغانی، ج۷، ص ۷۷ـ۱۱۰.

۲ـ اغانی، ج۱، ص۱٦۹ و ابن‌خلکان ج۱، ص۱٤۸ ازاونقل کرده است.

۳ـ کتبی، فوات‌الوفیات، چاپ بولاق ۱۲۸۳، ج۲، ص۱۷۲، تاریخ وفات وی‌راحدود سال ۸۰ه‍=٦۹۹م تعیین میکند.

٤ـ ابن‌قتیبه، الشعر، ص۳۵۸ـ٦۲.

*ـ مجنون لیلی ازاینجهت گویندکه درعرب مجنونهای شاعر بسیاربوده‌اند امامجنون عاشق لیلی همان قیس عامری بوده است که برای امتیاز مجنون لیلی نام گرفته. (مترجم)

ویاد خلافت یزید را جاوید کند[۱]، و همه جا آنرا بخواند. گردآوری شعر قدیم جاهلی که بدست حماد روایتگر (میان سالهای ۹۵-۱۵۵ه ۷۱۳-۷۷۱ م میزیست[۲]) انجام شد مربوط بهمین دوران بود. حماد بکوفه از پدری از اسیران‌دیلم (ایرانی)[۳] پدید آمد؛ عربی را بلهجهٔ خاصی ادا میکرد، ولی ازآن کسان بود که بحافظهٔ خارق‌العاده درتاریخ شهرت یافته‌اند. یکبار وی بدستور ولید دوم خواندن قصائد جاهلیت را آغاز کرد. قصاید را بترتیب قافیه و ازروی الفبا میخواند و برای هر حرف الفبا یکصد قصیده خواند که همه بهمان قافیه بود. ولید بعضی قصاید را شنید وکس گماشت تا به‌نیابت او بقیه را بشنود و همهٔ قصیده‌هائی که حماد خواند ۲۹۰۰ بشماربود. گفته‌اند که ولیدیکصد هزاردرم‌باو جایزه‌داد[۴]؛ولی بی گفتگو بزرگترین کار حماد آن بود که قصائد طلائی معروف به‌معلقات را گردآوری کرد.

فرزدق (که میان سالهای ۲۰-۱۵۵ه ۶۴۰-۷۳۲م‌میزیست) و جریر (متوفی حدود ۱۱۱ه۷۲۹م) واخطل شاعر پایتخت (که‌ازحدود۲۰ه۶۴۰م‌تاحدود۹۲ه-۷۱۰م میزیست) بزرگترین شاعران مکتب شعر محلی وولایتی بودند. این سه‌شاعر بعراق زادند وبزرگ شدند وهم هجا وهم‌ستایش‌میگفتند. این گروه سه‌نفری پیشروشاعران عرب بودند که نقادان از آن روزگار ببعد کس را بمقام ایشان نبرده‌اند. اخطل مسیحی، ازخاندان اموی، در قبال گروه دینی دفاع میکرد[۵]. فرزدق فاسق شاعر عبدالملك وفرزندان وی، ولید وسلیمان بود[۶]. و جریر، معروفترین هجاگوی آن

۱- اغانی، ج۱۸ ص۷۱-۲؛ بااین قتیبه،الشعر، ص ۳۴۷ مقایسه کنید.
۲- الفهرست، ص ۹۱؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۲۹۴.
۳- ابن‌قتیبه، المعارف،ص ۲۶۸.
۴- ابن‌خلکان، ج۱، ص۲۹۲؛ اغانی ج۵، ص ۱۶۴-۵؛ العقد، ج ۳، ص۱۳۷-۸ را ببینید.
۵- ابن‌قتیبه، الشعر، ص ۳۰۱-۴.
۶- همان‌کتاب، ص۲۹۷-۸؛ برای اطلاع ازمدیحه‌های فرزدق دربارهٔ خلیفگانی‌که از او حمایت میکردند دیوان وی (چاپ ر. بوشر پاریس ۱۸۷۵)را ببینید.

روزگار، شاعر حجاج بود[۱]. این سه‌شاعر درکار معاش خود بمدیحه‌هائی که میگفتند بیشتر از هجاها تکیه داشتند و در آن دوران وظیفهٔ مطبوعات حزبی این روزگار را انجام میدادند. فرزدق وجریر باسخنان تند و ناسزاهای زشت بیکدیگر حمله‌های سخت میکردند واخطل‌معمولا طرف‌فرزدق میگرفت اما میزان تأثیر و نفوذمسیحیت در روح اخطل باده گسار از این سخن که بزن خود گفت معلوم می‌شود. روزی زن او، درحالی که باردار بود، در راه ازپی اسقفی می‌دوید تا عبای‌اورا لمس کند، اما توفیق نیافت و فقط دم خر او را لمس کرد. اخطل در این وقت به وی گفت: «اسقف بادم خرش یکیست»[۲].

تربیت

تربیت منظم در آنروزگار رواجی نداشت. بدوران اول‌بادیه، یاصحرای شام، مدرسه‌ای بود که شاهزادگان اموی را بخردسالی‌بدانجامیفرستادند تا عربی صحیح بیاموزند واز شعر مایه بگیرند. معاویه پسر وولیعهد خود یزید را بهمین بادیه فرستاد. بنظر مردم آن‌زمان کسی که خواندن ونوشتن زبان خویش را میدانست وتیراندازی باکمان وشناگری آموخته بود، تعلیم نکو یافته بود. چنین کسی بنزد ایشان لقب «کامل»داشت[۳]. زندگی در سواحل مدیترانه اهمیت‌شناگری را بنظر ایشان افزوده بود. هدف اعلای پرورش اخلاقی، چنانکه ازکتابهای ادب که دراین باب سخن آورده‌اند معلوم توان داشت، شجاعت و صبر و همسایه‌داری و جوانمردی وبزرگمنشی ومهمان‌نوازی وحرمت زنان وحفظ پیمان بود. بیشتر این صفات ازجملهٔ فضائلی بود که بنزد بدویان سخت مهم بشمار میرفت.

۱ـ ابن‌قتیبه، ص۲۸۷؛ برای اطلاع ازمدایح وی بدیوانش،چاپ قاهره ۱۳۱۳، ج۱ مراجعه کنید.

۲ـ اغانی، ج۷، ص۱۸۳.

۳ـ ابن‌سعد، ج۳، ق۲، ص۹۱، س۱۰ـ۱۱؛ با همین‌کتاب، ج۵، ص۳۰۹، س۷ و بعد، و اغانی، ج۶، ص۱۶۵، س۹ مقایسه‌کنید.

از دوران عبدالملك ببعد مقام ادب‌آموز و معلم خاص، که غالباً از موالی یا نصاری بود، درقصرشاهی از وظایف مهم‌بقلم میرفت. همین خلیفه بادب‌آموزفرزندان خود گفته بود «شنابیاموزشان وبخواب کم عادتشان ده»[۱]. عمر دوم فرزندان خود را که درنحو خطا کرده‌بودند بسختی مجازات کرد. وی بمجازات بدنی راغب بود[۲]. ازجملهٔ تعلیماتی که وی بادب‌آموز فرزندان خویش داده بود این بود «باید نخستین درس که بایشان میدهی نفرت از بازی وسرگرمی باشد، که اینکار ازشیطان آغاز و به‌عقوبت خدا ختم میشود»[۳].

عامهٔ مردم که بتعلیم فرزندان‌خودرغبتی داشتند آنهارا بمسجدهامیفرستادند؛ ودرآنجا حلقه‌های درس قرآن وحدیث فراهم‌میشد. بنابراین‌قدیمترین‌آموزگاران اسلام قاریان بوده‌اند. عمر بسال ۱۷ ه (۶۳۸م) گروهی ازقاریان‌را بنواحی‌مختلف فرستاد تا روزهای جمعه بمسجدها مردم را تعلیم دهند. عمر دوم یزیدبن ابی حبیب (متوفی ۱۲۹ه ۷۴۶م) را بمصر فرستاد که درآنجا قاضی اول باشد، و گفته‌اند که او نخستین مدرسی‌بود که درآنجاشهره‌شد[۴]. دربارهٔ مردی که بکوفه‌میزیسته و ضحاك بن مزاحم نام داشته (متوفی ۱۱۳ه۷۳۱م) سخن هست[۵] که وی‌مکتبی داشت و برای تعلیم شاگردان مزدی نمیگرفت[۶]. بقرن دوم اسلامی در بارهٔ یکی از مردم بادیه که ببصره مقیم بود ومدرسه‌ای داشت واز دانشجویان مزد میگرفت گفتگوهست[۷].

۱ــ مبرد، ص۷۷، ص۷-۶ .

۲ــ یاقوت،معجم‌الادباء،چاپ مارگلیوث، ج۱ (لیدن، ۱۹۰۷)، ص ۲۵-۶.

۳ــ ابن‌جوزی،سیرة، ص ۲۵۷-۸؛ جاحظ،البیان،ج ۷، ص ۱۳۸-۴۳ رابببنید .

۴ــ سیوطی،حسن، ج۱، ص۱۳۴؛ باکندی،الولاة، ص ۸۹ مقایسه‌کنید .

۵ــ جاحظ درالبیان آورده‌که وی ادب‌آموز فرزندان عبدالملك بود .

۶ــ ابن‌سعد، ج۶، ص ۲۱۰ .

۷ــ یاقوت،معجم‌الادباء ، ص۲۳۹ .

علوم

عرب این سخن را به‌پیمبر نسبت میدهد که : علم دوتاست علم ادیان وعلم ابدان یعنی طب. بی گفتگو درشبه‌جزیرهٔ عرب‌طب کاملاوضع بدوی‌داشته ودواهای معمولی باکارهای جادو گری و طلسمات که برای مقابله با چشم بد بکار میرفته توأم بوده است. نسخه‌های چندی بجاست که علاج‌رابخوردن عسل وحجامت کردن منحصر میکند، وروایتها هست که این چیزها را به «طب پیمبر» که از سلف بخلف رسیده‌منسوب میدارد. منتقدمعروف، ابن‌خلدون،درمقدمهٔ مشهورخود[۱] اینگونه طب را به‌تحقیر یاد کرده وصریح گفته‌است که پیمبر آمده بود تااصول وقوانین‌دین بمردم آموزد نه‌علم طب .

اما طب علمی عرب را از دومنبع گرفته‌اند : یکی که مهمتر بود از یونان و دیگر از ایران. طب ایران نیز ازروایتهای یونان اثر یافته‌بود.فهرست طبیبان‌عرب، که بقرن اول اسلام بوده‌اند، باحارث‌بن کلدهٔ طایفی (متوفی حدود ٦٣٤ م) آغاز میشود که علم طب را ازایران آموخته بود[۲]. حارث اول کس ازمردم شبه‌جزیره‌بود که طب را بصورت‌علمی آموخت وعنوان «طبیب‌عرب» یافت[۳] وجانشین اودرصناعت طب چنانکه رسم بود پسرش نصرشد که مادر وی خالهٔ پیمبر بود[٤].

هنگامی که عرب مغرب آسیا را در نوردید دانش یونانی مانند ایام سلف نیروی زنده‌ای نبود، بلکه روایاتی بود که شارحان واهل‌حرفه که یونانی یاسریانی میدانستند آنرا دست بدست میبردند. بدوران اموی طبیبان دربار ازاینگونه کسان بودند وازجملهٔ ایشان ابن‌اثال، طبیب مسیحی، که معاویه‌راعلاج‌میکرد شهره‌شد[۵]، و

۱- ص ٤١٢ .

۲- ابن‌ابی‌اصیبعه، عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء، چاپ ا. مولر، قاهرهٔ ۱۸۸۲،ج۱، ص ۱۰۹؛ ابن‌العبری ص ۱٥٦ .

۳- ابن‌العبری، ص ۱٥٦-۱٥۷؛ قفطی، اخبارالحکماء ص ۱٦۱ .

٤- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص ۱۱۳ .

٥- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۱٦ .

هم تیاذوق که ازنامش پیداست که‌یونانی بوده وعلاجگر حجاج بود[۱] به‌شهرت‌رسید. بعضی سخنان تیاذوق بجاست، اما از سه یاچهار کتاب معروف که بدو نسبت میدهند چیزی بجا نیست. یك طبیب یهودی مذهب ایرانی‌نژاد بنام ماسرجویه که در اوایل ایام مروان حکم ببصره میزیست نیز شهرتی یافته بود. وی یك مجموعهٔ طبی از سریانی بعربی آورده بود ٦٤ ه (٦٨٣م) که اصل آنرا یك کشیش‌مسیحی «اهرون» نام، از مردم اسکندریه، بیونانی تألیف کرده بود[۲]، ازاینرو ماسرجویه نخستین کس بوده است که یك کتاب علمی بزبان اسلام نوشته است. گویند ولید خلیفه‌دستورداده بود که برص زدگان وجذامیان را از مردم دور کنند وبرای آنها محلهای‌خاص‌مقرر داشت تا درآنجا بعلاج پردازند[۳]؛ و هم گفته‌اند که عمر دوم مدارس طب اسکندریه را که فرهنگ یونانی در آنجا رواج داشت بانطاکیه و حران انتقال داد[٤].

شیمی

شیمی خیلی زود پیشرفت کرد ومانند طب ازجملهٔ علومی بود که عربان چیزهای قابل ملاحظه برآن افزودند. مؤلف الفهرست[٥] که قدیمترین ونکوترین مرجع ماست، آورده است که خالد (متوفی ۸۵ه‍ ۷۰٤ م یا ۹۰ ه ۷۰۸م)، پسر خلیفهٔ دوم اموی وفیلسوف مروانیان، نخستین کس از مسلمانان‌بود که بفرمود تا ازیونانی وقبطی دربارهٔ شیمی وطب ونجوم کتابهائی‌را برای‌اوترجمه کنند. گرچه معلوم شده است که آنچه بخالد منسوب میدارند ازقلمرو داستان برون نیست، ولی همین کوشش که بدو منسوب میدارند مهم است ومعلوم میدارد که عربان اطلاعات علمی خویش را ازمنابع قدیم یونانی گرفته‌اند و نخستین محرك ایشان در اینگونه

۱- ابن‌ابی‌اصیبعه، ص ۱۲۱؛ فصل نوزدهم این‌کتاب را ببینید.

۲- ابن‌العبری، ص ۱۹۲.

۳- همان‌کتاب، ص ۱۹۵؛ طبری ج۲، ص۱۱۹٦.

٤- ابن ابی اصیبعه، ج۱، ص ۱۱٦؛ ص۲۵-۲٦.

٥- ص۲٤۲ و۳٥٤.

تحقیقات همان بوده است. نام این شهزادهٔ اموی با نام جابربن حیان (وبلاتینی Geber) در روایات باهم ذکر می‌شود. اما جابر بدوران بعدتر، حدود سال ۱۶۰ ه (۷۷۶م) بلندآوازه‌شد، وهنگام سخن ازعباسیان‌بگفتگوی او بازمیگردیم؛ وهم تحقیقات دانشوران ومنتقدان جدید[1] سستی این قصه را که بجعفر صادق (ع) (۸۱–۱۴۸ ه ۷۰۰–۷۶۵م) نسبت داده و گفته‌اند که وی کتابی در علم نجوم و شیمی تألیف کرده بود، روشن کرده است. جعفر صادق (ع)[2] از اعقاب علی (ع) ویکی از دوازده امام شیعه بشماراست[3]. چیزی که بیشتر ازهمه مایهٔتأسف‌است اینکه اززندگی معنوی دوران امویان هیچگونه اثر قابل اعتمادی بجا نیست تا بتوانیم در بارهٔ آن قضاوت کنیم.

معماری

اگر درست باشد که چیزی بنام معماری قومی عرب بوجود آمده است، تنها در یمن است وبس. ولی تحقیقات و کشفیات علمی که در این زمینه انجام گرفته بقدری نیست که بتوان در بارهٔ آن مطلبی کافی نوشت. فرضاً هم اگر دربارهٔاین هنر عربی‌جنوب اطلاعات کافی میداشتیم مسلم است که درشمال شبه‌جزیره نقش مهمی نداشته است. درشمال خیمه بجای مسکن عادی است، معبد هوای آزاد است، ومقبره ریگهای صحرا. ساکنان واحه‌های کمیاب در آنروزگار نیز مانند امروز یك قسم معماری بدوی و ساده داشتند و بناهای خود را از خشت خشك بنا میکردند؛ طاق مسطحی از چوب خرما و گل‌روی‌آن میکشیدند. این‌بناهاهیچگونه

۱– Julius Ruska, *Arabische Alchemisten*, I. *Chalid* Ibn *Jazid Ibn Mu'awija* (Heidelberg, 1924), pp. 8 *seq.*

۲– الفهرست، ص۳۱۷، ص۲۵؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص ۱۸۵؛ ترجمهٔ دوسلین، ج۱، ص ۳۰۰؛ حاجی‌خلیفه، کشف‌الظنون عن‌اسامی‌الکتب والفنون، چاپ فلوگل، ج ۲ (لیپزیك، ۱۸۳۷) ص۵۸۱ و۶۰۴، ج ۳، (لندن، ۱۸۴۲)، ص۵۳ و ۱۲۸.

۳– J. Ruska, *Arabische Alchemisten*, II. *Ga'far Alsadiq, der Sechste Imam* (Heidelberg, 1924), pp. 49-59.

آرایش ورونق نداشت وتنها برای حوائج اولیه کافی بود . حتی خانهٔ مقدس حجاز یعنی کعبه بنای ساده‌ای بشکل مکعب بود وطاق نداشت . بنائی که بروزگار پیمبر بجا بود بدست یك نجار قبطی مسیحی بپا شده بود واز چوبهای یك کشتی رومی که بنزدیك بندر جده غرق شده بود برای اینکار استفاده کرده‌بودند. مقبره‌هائی که در مدائن صالح (حجر قدیم) در سنگ حفاری شده و هم حجره‌های آراسته‌ای که در سنگهای رنگارنگ پرا کنده‌اند وستونهای تدمروقصرها ومعبدها وستونهاوطاقنماهای زیبائی که در آنست و هم کلیساهائی چون کلیسای مجللی که منذربن حارث ، شاه غسانی، در رصافه برقبر سرجیوس قدیس بپا کرده بود، همهٔ اینها نموداریك سلیقهٔ هنری بسیار عالیست؛ ولی مایهٔ هنری آنرا ازهنر یونانی مصر وشام عاریه کرده‌اند، وهنر عربی خالص نیست .

بناهای تاریخی بیشتر ازهمهٔ آثار هنری درمقابل روزگار استقرار دارد ، و باهمهٔ تغییرهائی که به‌انگیزهٔ دین در آن رخ میدهد هنر معماری کهن‌را خوب‌نشان میدهد. معبد یا خانهٔ خدای معبود، اولین بنائی است که پیروان دین میخواهندبرای رونق آن از وسائل مادی بیشتر از آنچه در خانهٔ مردم عادی هست استفاده کنند . بنابراین توانیم گفت که هنر عربی واسلامی در معماری دینی بیش از همه جا ترقی کرده است. مهندسان مسلمان یا کسانی که ایشانرا بکارمیگرفتندروش ساده‌ومؤثری در معماری پدید آوردند که تقلیدی ازنمونه‌های کهن‌بود اما بصورت جالبی‌معنویات دین نو را نمودار میکرد. بنابراین در تکامل مسجدها یك فهرست تاریخی از تکامل مدنیت اسلام، که بااقوام ونژادهای گونه‌گون پیوسته بود وهم برآنها نفوذ داشت، توانیم یافت. اگر نمونهٔ واضحی بجوئیم که دادوستد فرهنگی‌مسلمانان وهمسایگان را نمودار کند، مسلماً این نمونه را درجائی بهتر ازمسجد نخواهیم یافت .

مسجد مدینه

مسجد ساده‌ای که پیمبر در مدینه ، نه مکه ، بنا کرد سرمشقی بود که بقرن اول اسلام برای ساختمان مسجدهای عمومی بکار میرفت . این

مسجد فضای بازی بود که اطراف آن دیوارهای خشتی بر آورده بودند[۱]. بعدها پیمبر دستور داد با اتکاء به بناهای مجاور طاقی مسطح بسازند تا همهٔ فضای باز را بپوشاند واز آفتاب جلوگیری کند. طاق از تنه‌های نخل بود که بر آن برگ خرما و گل ریختند[۲]. پیمبر یك تنهٔ خرما را که بزمین استوار شده بود تکیه‌گاه خود کرد[۳] که پهلوی آن میایستاد و برای جماعت خطبه میخواند[٤]. بعدها بجای این تنهٔ خرما از روی نمونه‌ای که در کلیساهای شام دیده بودند منبری سه‌پله از چوب سدر ساختند. بطور قطع نمیتوان گفت که آیا پیمبر درمسجد خود برای تعیین جهت قبله محرابی داشت یا نه. وقتی که مردم بنماز می‌ایستادند بصفهای موازی قرار میگرفتند وهمه رو بسوی بیت‌المقدس داشتند. بعدها جهت تغییر یافت و بسوی مکه شد[۵]. بلال حبشی بطاق مسطح میرفت و باصدای گرم خود مؤمنان را بنماز میخواند. از این توصیف وضع مسجد عمومی را که بصورتی بسیار ساده صحنی برای نماز و سقفی برای حفاظت نماز گزاران ومنبری برای خطابه داشت، میتوان شناخت.

۱ــ ابن‌هشام، ص۳۳٦ــ۷.

۲ــ بلاذری، ص٦؛ بخاری، ج۱، ص ۱۰٦ــ۷.

۳ــ بکر Becker ثابت کرده است که منبر دراول نشیمنگاه یا تختی بود که حاکم بر آن می‌نشست وارتباطی باکارهای دینی نداشته است.

In *Orientatische Studien*, *Theodor Noldeke*, ed. C. Bezold (Giessen, 1906), vol. i. pp. 331 seq.

٤ــ ابن‌سعد، ج۱، ق ۲، ص۹.

F. Wüstenfeld, *Geschichte der Stadt Medina* (Cöttingen, 1860), p. 63; cf. Bukhāri, vol. i, p. 107

۵ــ یك یا دوسال پس ازآنکه پیمبر بمدینه آمد اذان را مقرر کرد که دعوت بنماز است، درآغاز فکر کرده بودند که از ناقوس (زنگ چوبی) که درکلیساهای نصاری بکار میرفت استفاده کنند. ابن‌سعد، ج۱، ق۲، ص۷.

از آن پس عرب از راست وچپ در آسیای غربی وشمال آفریقا پیش رفت و عدهٔ بیشمار از بناهای موجود یاویران که بدست هنرورانی ماهرتر ازعربان بناشده بود درقلمرو ایشان قرار گرفت. مهمتر ازاین، آنست که فتوح عرب تجربه‌ومهارت هنری را که ملل مغلوب از دیرباز بدست آورده بودند در اختیار عربان نهاد. در نتیجهٔ این اختلاط احتیاجات دینی جماعت اسلام که مسجد مدینه حدود آنرا معین کرده بود بسط یافت واز ولایتهای مفتوح رنگ گرفت و بمرور زمان هنری پدید آمد که نام هنر شرقی یاهنر عربی یااسلامی یامحمدی بدان میدهند[1]. نوع مصالح بنا، سنگ یا آجر و خشت بهرناحیه تابع شرایط خاص آنجا بود. درشام معماری اسلام از روش مسیحی شام وبیزانسی که مایه‌های محلی وهم رومی داشت و پیش از آن معمول بود پیروی می کرد؛ درعراق وایران از روش نسطوری و ساسانی که در آنجا رواج داشت اثر گرفت؛ ودرمصر قبطیان بومی دربنا آرایشهای خاص میکردند. بدینسان چند روش یامکتب ممتاز در هنر معماری عرب پدید آمد، از اینقرار:

۱ــ روش شامی ومصری که ازنمونه‌های یونانی و رومی و روشهای محلی قدیم مایه گرفته بود. ۲ــ روش عراقی وایرانی که از شیوهٔ ساسانی و هم کلدانی و آشوری قدیم‌مایه‌داشت. ۳ــ روش اندلسی وافریقای‌شمالی که نفوذ هنرمسیحی وویزیگوتی درآن‌نمودار بود وروش مغربی نام یافته بود. ٤ــ روش هندی که آثار هنر هندی در آن آشکاربود ومسجد چین عیناً بشکل‌معبد بودائی ساخته میشد.

۱ــ مسلمانان عصر ما استعمال کلمهٔ محمدی را خوش ندارند، از اینجهت که مقابل کلمهٔ عیسوی است که به‌پرستندگان مسیح اطلاق میشود؛ و مسلمانان خود را پرستندهٔ محمد (ص) نمی‌دانند، بلکه مقصودشان خدای یکتاست.

مسجدهای اولیه در ولایات

نخست مسجد که بنواحی مفتوح بنیادشد همان‌بود که عتبة‌بن غزوان دربصره ۱٦ ه (٦۳۷م) بنیان کرد. شهر را نیز عتبه بنا کرده بود تااردوگاه زمستانی سپاه باشد. مسجد بصره دراول زمین‌بازی بود که حصاری ازنی بدور آن بود وبعدها ابوموسی اشعری، عامل عمر، بنای آنرا باگل وخشت کرد وطاق‌را با علف پوشانید[۱]. بسال ۱۷ه (٦۳۸ م) سعدبن‌ابی‌وقاص سردار نیرومند یك اردوگاه جنگی دیگر بنا کرد که کوفه بود ومسجد سادهٔ آنرا بمرکز شهر جا داد ومرکز حکومت بنزدیك مسجد بود. مسجد کوفه چون مسجد بصره در اول فضائی چهارگوش وسرباز بود که حصار نیین داشت وبعداً بحصار گل‌وخشتی مبدل شد[۲]. زیاد، حاکم معاویه؛ مسجد را از نو بنا کرد وبرای آن بشیوهٔ ساسانی ستونها نهاد. اما از جهات دیگر همانند مسجدی بود که پیمبر درمدینه بنا کرده‌بود. دربارهٔ این مسجد ومسجد بصره اطلاع دیگری نداریم. دربارهٔ مسجد علی (ع) نیز که در حدود سال ۳٦ ه (٦٥٦م) بکوفه بنا شد وابن جبیر جهانگرد معروف‌اندلسی آنرا دیده بود[۳]، اطلاعات ما اندك است.

سومین اردوگاه بزرگ اسلام اردوگاه عمروبن عاص درفسطاط (مصر قدیم) بود که عمرو بسال ۲۲ ه (٦٤۳م) در آنجا نخستین مسجد آفریقا را بنیاد نهاد. از آثار مسجد اصلی که عمرو بنا کرد همچون مساجد دیگر چیزی بجا نیست؛ ولی آن نیز چون مسجدهای دیگر مستطیل ساده‌ای بود ومحراب و مناره نداشته است. بعدها عمر منبری را که پادشاه مسیحی نوبه به‌او ارمغان داده بود باین‌مسجدنهاد[٤]؛

۱ـ بلاذری، ص ۳٤٦ـ۷ و۳۵۰؛ یاقوت، معجم‌البلدان، ج۱، ص٦٤۲.

۲ـ طبری، ج۱، ص۲٤۸۹؛ یاقوت، ج٤، ص ۳۲۳ـ٤.

۳ـ ص۲۱۱ـ۱۲.

٤ـ برای اطلاع از تغییرات وتجدید بناهای این مسجد، یاقوت، ج ۳، ص۸۹۹ ـ ۹۰۰ را ببینید.

۵ـ مقریزی (بولاق)، ج۲، ص۲۸٤، س۳۰.

وهمسنگ آن مسجد دیگری بود که عقبةبن نافع (۵۰ـ۵۶ ه، ۶۷۰ـ۶۷۵ م) در قیروان ، که آن نیز چون فسطاط یك اردوگاه جنگی بود، بنا نهاد . عقبه نخست مسجد وخانهٔ حکومت را ساخت تامرکزی باشد و منزلهای مردم بدور آن ساخته شود[۱]؛ وبنای‌مسجدچند بار بدست خلفای وی تجدید شد وآخرین بنائی که شدهمان بود که زیادةالله اول اغلبی (۲۰۲ـ۲۲۴ ه،۸۱۷ـ۸۳۸م) برپا کرد و تا روزگار ما بعنوان یکی‌ازبزرگترین ساختمانهای مقدس اسلام باقی است .

وقتی که مسلمانان دربعضی از شهرهائی که گشوده بودند اقامت میگرفتند از بناهای قدیم وموجود آن‌استفاده میکردند. مثلا از پس فتح مدائن‌سعدبن ابی‌وقاص ایوان شاهنشاه ایران را محل عبادت کرد[۲]، وبدمشق ولید اول کلیسای‌قدیس یوحنا را از نو بساخت وآنرا مسجد کرد[۳]، درحمص چنانکه گفته‌اند یك ساختمان بجای مسجد وهم کلیسا بکار میرفت[۴]. محراب که جای پیشرفته‌ای بدیوارمسجدبود وجهت قبله را نشان میداد ازجمله چیزهائی بود که بعدها بتقلید کلیسا بمسجد افزودند . ایجاد محراب مربوط بولید خلیفهٔ اموی و عمربن‌عبدالعزیز عامل وی بود[۵]. ولی گروهی دیگر آنرا به معاویه نسبت داده‌اند[۶].

مسلم است که مسجد مدینه اولین مسجدی بود که محراب درآن ساختند؛ و محراب بزودی از لوازم همهٔ مسجدها شد. محل محراب چون قربانگاه مسیحی مقدسترین محل ساختمان بود؛ بدینجهت در آراستن آن سخت کوشا بودند . میتوان

۱ـ یاقوت، ج۴، ص۲۱۳ .

۲ـ طبری، ج۱، ص۲۴۴۳ و۲۴۵۱ .

۳ـ بلاذری، ص ۱۲۵؛ یاقوت، ج۲، ص۵۹۱؛ ابن‌جبیر، ص۲۶۲ .

۴ـ اصطخری، ص۶۱؛ ابن‌حوقل، ص۱۱۷؛ مقدسی، ص۱۵۶ .

۵ـ مقریزی، ج۲، ص۲۴۷، س۱۶ـ۱۷؛ مقدسی، ص۸۰،س۱۷؛ ابن‌بطوطه، ج۱، ص۲۷۱،۲۷۲؛ ابن‌دقمان، الانتصار لواسطة عقدالامصار ، چاپ ولرس (بولاق. ۱۸۹۳) ق۴، ص۶۲، س۱۲؛ سیوطی، حسن، ج۲، ص۱۴۹ .

۶ـ ابن‌فقیه، ص ۱۰۹، س۲.

تزئین محرابها را مقیاس تکاملی شمرد که در هنر معماری اسلام در زمینهٔ تزیین رخ داده است.

معاویه بدعتی ناپسندنهاد، یعنی‌مقصوره را بمسجدافزود[۱]، که بسبب آن‌ملامت بسیار شد. مقصوره مکانی بداخل مسجد بود که اطراف آن حصاری بود و بخلیفه اختصاص داشت دربارهٔ علل پیدایش آن سخنها گفته‌اند ومعروفتر ازهمه این‌بود که ازپس سوءقصدی که یکی ازخوارج بمعاویه کرد[۲]، مقصوره برای حفظ جان خلیفه ساخته شد. معلوم است که خلیفگان مقصوره را برای اعتکاف یااستراحت یاتفکر بکار میبرده‌اند[۳].

مناره را نیز چون محراب، امویان بمسجد افزودند. ازاینرو دیار شام محل اصلی مناره بود که در آنجا شکل برج نگهبانی یابرج چهارگوش کلیسا بخود گرفته بود[۴].

از منابع قدیمی[۵] که دربارهٔ منارهٔ مسجد اموی سخن‌آورده‌اند بوضوح‌معلوم میشود که مناره دراصل مراقبتگاه کلیسای قدیس یوحنا بوده است. گفته‌اند که اول کس که مناره بمصر ساخت یکی از عمال معاویه بود که بهریك ازچهار طرف مسجد عمرو به‌فسطاط مناری بنا کرد[۶].

زیاد عامل معاویه در عراق به‌مسجد جامع بصره مناری از سنگ ساخت[۷]؛

۱ـ یعقوبی، ج۲، ص ۵۷۱. مورخان دیگر آنرا بمروان حکم (بلاذری، ص۶، س ۱۶، ترجمهٔ حتی، ص۲۰) یابعثمان (مقریزی،ج۲، ص ۲۷۴، س۳۲) نسبت داده‌اند.

۲ـ دینوری، ۲۲۹؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۲۲۴ـ۶؛ باطبری، ج ۱، ص ۳۴۶۵، س۸ـ۹ مقایسه کنید.

۳ـ بااغانی، ج۱۷، ص۱۱۶، س۶ مقایسه کنید.

۴ـ مقدسی، ص۱۸۲، س۸ـ۹.

۵ـ ابن‌فقیه، ص۱۰۸؛ باابن‌بطوطه، ج۱، ص ۲۰۳ مقایسه کنید.

۶ـ مقریزی، ج۲، ص۲۴۸.

۷ـ بلاذری، ص۳۴۸.

ولی بنظر ما مرجح مینماید که بنای بیشتر مناره‌ها را درشام وحجاز به‌ولید منسوب دارند ، که علاقهٔ وی به‌بنای عمارات معروف است و عامل او بود که این پدیدهٔ نو را بمسجد مدینه افزود[۱] ، واز پس دوران وی مناره رو به‌رواج نهاد .

چون منارهٔ چهارگوش سنگی بشام ازهمهٔ مناره‌های اسلام قدیمتر بود ، در بیشتر دیار شمال آفریقا واندلس نمونه‌ای از آن گرفتند ؛ ولی این تنهاشکل مناره نبود، زیرا مناره‌های اسلامی بهردیار که بنا میشد شکل برج همانجا را داشت . در مصر تاچند قرن بعد مناره‌ها را فقط از آجر میساختند و گفته‌اند که منارهٔ معروف اسکندریه (فاروس) ازلحاظ معماری در نقشهٔ آن اثر داشته است. درعراق بقرن نهم یك منارهٔ اسلامی بسامره برساحل دجله ساختند که کاملا همانند برجهای بلند (Ziggurat) آشوری بود که طبقات هفتگانهٔ آن نمودار آفتاب وماه وهفت‌ستارهٔ سیار معروف آنزمان بوده است[۲].

گنبدصخره

شهر بیت‌المقدس ازروزگار قدیم‌بنزد مسلمانان‌تقدس خاص داشته‌است، ازآنرو که بتورات ازآن گفتگوست وهم قبلهٔ اول مسلمانان بوده‌است[۳]. بگفتهٔ احادیث محمد (ص) دراثنای اسرا و پیش از معراج آسمان در آنجا توقف کرد[٤]. محتملا عمر خلیفه، بسال ۱۷ ه(٦۳۸م) هنگام دیداراین‌شهر، برتل موریا ، جائیکه سابقاً معبد سلیمان بودو بعداً بتخانه‌ای شد و آنگاه کلیسائی پدیدآمد،مسجدی از چوب یاآجر بپا کرده‌است. عبدالملك میخواست مسجدی بسازد که رونق آن‌از

۱ـ Wüstenfeld, *Stadt*, p. 75. ؛ابن‌بطوطه، ج۱، ص ۲۷۲ .

۲ـ Morris Jastrow, Jr., *The Civilizatoin of Babylonia and Assyria* (Philadelphia, 1915), pp. 376-7. See below, pp. 418-19.

۳ـ ابن‌سعد، ج۱،ق۲، ص۳؛ قرآن۲: ۱۳٦ و۱۳۸را به‌بینید .

٤ـ برای‌اطلاع دربارهٔ اینکه بیت‌المقدس صحنهٔ روز رستاخیز است ، نویری، ج۱، ص ۳۳٤ ودنبالهٔ آنرا به‌بینید .

کلیسای قیامت[۱] بیش باشد و با مسجد مکه که در آنهنگام بتصرف عبدالله زبیر رقیب وی بود همسری کند و گروه حجاج را بدانجاتوان کشاند[۲]. بدنبال این فکر گنبد صخره را که بخطا «مسجدعمر» نام گرفت در بیت‌المقدس بنا کرد. بنابراین محل گنبد مقدسترین جاست که یهودان و بت‌پرستان و مسیحیان و مسلمانان همه آنرا محترم میشمارند. بگفتهٔ روایت این همان مکانست که ابراهیم میخواست پسر خود اسحق را در آنجا قربان کند. بدور گنبد یك نوشتهٔ کوفی هست که مأمون خلیفه قسمتی‌ازآن را تغییر داده‌است[۳]؛ واین‌قدیمترین نوشتهٔ اسلامی‌است که از روزگاران کهن بجاست[٤]. مصالحی که از بقایای ساختمانهای مسیحی بدست آمده بود، یعنی همان ساختمانهائی که بسال ٦١٤م بدست خسرو دوم ساسانی‌ویران شده‌بود، دربنای گنبد بکار رفت. کار بنا بدست صنعتگران محلی انجام گرفته، که محتملا بعضی از ایشان اصلا رومی بوده‌اند. بنای گنبد در روش قدیم معماری تغییرات اساسی پدید آورد وصنعت معرق‌سازی وهم تزیینات دیگر در آن بکار رفت که میخواستند آنرا بزیبائی‌وشکوه‌ازگنبدزیبائی که بر کلیسای قیامت بود برتر سازند[۵]، وبهمین‌جهت‌یك شاهکار زیبا وبدیع معماری پدید آمد که نظیر آنرا بجای دیگر کمتر توان دید. بنظر مسلمانان گنبد صخره بیشتر از یك مکان تاریخی و هنری است؛ زیرا آنرا نمودار اعتقادات خود میشمارند. گرچه در این بنا مخصوصاً از پس آن زلزلهٔ

۱ــ مقدسی، ص ۱۵۹.

۲ــ یعقوبی، ج۲، ص۳۱۱.

۳ــ در فصل ۱۹ این‌کتاب عنوان «آثارمعماری» را ببینید.

٤ــ در دارالآثارالعربیه بقاهره سنگ قبری هست که در قبرستان قدیم قاهره بدست آمده ونوشتهٔ کوفی برآن هست که بسال ۳۱ ﻫ مربوط است. مقالهٔ حسن محمد هواری را در مجلهٔ‌الهلال، ج ۳۸ (۱۳۹۰)، ص ۱۱۷۹ــ۹۱ به‌بینید.

۵ــ بگفتهٔ مقدسی، ص ۱۵۹، گنبد را بسبك کلیسای بصری ساختند؛مقایسه کنید با M.S. Briggs, *Muhammadan Architecture in Egypt and Palestine* (Oxford, 1924), p. 37.

بزرگ که بسال ۴۰۷ ه (۱۰۱۶م)[۱] روی داد، تعمیرات وتغییراتی رخ داده‌است. اما هنوز شکل اصلی خود را حفظ کرده وقدیمترین بنای اسلامی‌است که اززوزگاران کهن بپاست. قدیمترین وصف گنبدهمانست که‌ابن‌فقیه[۲] بحدود سال ۲۹۱ ه(۹۰۳م)، واز پس او مقدسی[۳] بحدود سال ۳۷۵ ه(۹۸۵م) آورده‌اند.

مسجداقصی

گنبد مقدسترین جای مسجد اقصی است. کلمهٔ مسجد اقصی چنانکه از پیش آوردیم در منابع عرب بطور کلی برمجموعهٔ بناها، یعنی گنبد و مقبره‌ها وتکیه‌ها یازاویه‌هاوتأسیسات دیگری که خلیفگان پیاپی ازدوران عبدالملك تا سلیمان قانونی، سلطان عثمانی، بپا کرده‌اند اطلاق میشود که مساحتی نزدیك به سی وچهار جریب ده هزار متری‌را میپوشاند. ولی مسجد اقصی بمعنی‌دقیقترمسجدی است که عبدالملك بنزدیك گنبد بنا کرده است. دربنای مسجدازمصالح کلیسای‌مریم که ژوستینیان ساخته بود و تاهنگامی که بدست خسرو ساسانی ویران شد همچنان بپا بود، استفاده کردند. منصور خلیفهٔ عباسی بسال ۱۵۵ ه (۷۷۱م) مسجد اقصی را که از زلزله درهم ریخته بود از نو بنا کرد؛ وازآن پس صلیبیان در بنا تغییراتی دادند. بسال ۵۸۳ ه (۱۱۸۷م) صلاح‌الدین‌مسجدرا بقلمرواسلام پس‌آورد. قدیمترین وصف این مسجد نیز چون گنبد صخره همانست که ابن‌فقیه[۴] ومقدسی[۵] کرده‌اند.

مسجداموی

بسال ۸۶ ه (۷۰۵م) ولیدبن عبدالملك اموی کلیسای دمشق را که بنام کلیسای یوحنا شهره بود و بروزگار قدیم معبد خدای مشتری بود، تصرف کرد ومسجدی را که بنام «جامع اموی» معروفست بجای آن بنیاد نهاد[۶].

۱- ابن‌اثیر، ج۹، ص۲۰۹.
۲- ص ۱۰۰-۱۰۱.
۳- ص ۱۶۹-۱۷۱.
۴- ص ۱۰۰.
۵- ص ۱۶۸-۱۶۹.
۶- بعضی مسجدها که درحلب وحمص وبیروت بپاست در اصل کلیسا بوده است.

بطور دقیق نمیتوانیم گفت که ولید ازبنای مسیحی قدیم چه مقدار درمسجد خویش باقی گذاشت ولی دومنارهٔ جنوبی همان برجهاست که بکلیسای قدیم پیوسته بود[۱].

اما منارهٔ شمالی بی گفتگو بنای ولید است که اعلام خطر ازفراز آن میکردند ومناره‌هائی که بشام وشمال آفریقا واندلس بنا شد تقلید آن بود. این قدیمترمنارهٔ اصیل اسلامی است که تا کنون بجاست. ایوانهای سه گانه و قسمتی که گنبد بزرگ بر آنست ومعرق کاری همهٔ قسمتها نیز کار همین خلیفه است. بگفته روایت ولید در اینقسمت ازصنعتگران ایران وهند وهنروران روم، که امپراطور قسطنطنیه فرستاده بود، کار گرفت[۲]. ازیك متن بردی* که تازه کشف شده معلوم میشود که مصالح بنا وکارگران ماهر را ازمصر برده‌اند[۳]. دیوارهای مسجد را با مرمر و معرق، تزئینی بسیار مجلل کرده بودند. مقدسی[٤] جغرافیدان معروف که در نیمهٔ دوم قرن دهم مسجد را دیدار کرده گفته است که درآنجا معرق‌ها ازطلاوسنگهای گرانقدر بوده، وتصویر درخت وشیر را نمایش می‌داده ودرخلال آن نوشته‌های زیبا بوده‌است. یکی ازخلیفگان پارسا این نقشها را مستور ساخت. اما بسال ۱۹۲۸ از نو کشف شد[۵]. محراب نیم‌دایره وهم طاقنمای نعل اسبی را اولین‌بار در این مسجد ساختند ونقش ونگار و گل وبوتهٔ

۱- با یاقوت، ج۲، ص۵۹۳ مقایسه کنید.

۲- مقدسی، ص۱۵۸؛ ابن‌عساکر، ج۱، ص۲۰۲؛ ابن‌جبیر، ص ۲۶۱؛ باطبری، ج۲، ص۱۱۹٤ مقایسه کنید.

*- بردی گیاه معروفست که مصریان قدیم برگ آنرا بجای کاغذ بکار میبرده‌اند و بسیاری متون قدیم از تاریخ اسلام وپیش ازآن درمصر براوراق بردی بجاست. (مترجم).

۳- H. I. Bell, in *Der Islam*, vol. II. (1911), pp. 274, 374.

٤- ص۱۵۷؛ نیز اصطخری، ص۵۷؛ ابن‌رسته، ص۳۲۶ را ببینید.

۵- E. de Lorey and M. van Berchem, *Les mosaïques de la mosquée des Omayyades à Damas* (Paris, 1930). K. A.C. Creswell, *Early Muslim Architecture*, pt. I, (Oxford, 1932), pp. 119-20,

آن نموندای شد که تزئین مسجد بزرگ قیروان را که اغلبیان بقرن نهم از نو بپا میکردند از آن تقلید کردند. گرچه مسجد اموی بسال ۴۶۲ ه (۱۰۶۹م) یکبار سوخت وباردیگر بسال ۸۰۳ ه (۱۴۰۰م) تیمور لنگ آنرا آتش زد وبسال ۱۳۱۱ ه (۱۸۹۳) آتش‌سوزی دیگری در آن روی داد، لکن هنوز بنزد مسلمانان چهارمین اعجوبهٔ جهانست[1]، و بعلاوه چهارمین حرم اسلام بشمار میرود (در فصل نوزدهم همین کتاب موضوع آثار معماری را ببینید).

بدورانی که از بنای نخستین مسجد سادهٔ مدینه تاایجاد این دومسجد بدیع در بیت‌المقدس ودمشق فاصله بود، مسجد جامع اسلامی راه تکامل پیمود. باید بگوئیم که مسجد جامع همیشه فقط خاص عبادت نبود بلکه بکارهای دیگر نیز میخورد. محل اجتماع عمومی وعرصهٔ مناظرات سیاسی وتعلیمی بود[2]. بااین حرمهای امن وسهل‌الوصول، مقاصد دنیائی جماعات تأمین شد وبامناره ومحراب ومنبر و وضوگاه هدف‌های دینی بدست آمد وهم عظمت بنا وتزئین بدیع آن در انجام مقاصد سیاسی مؤثر افتاد، زیرا بجهانیان فهمانید که پیروان دین نو، ازکسانی که کلیساهای بزرگ مسیحی راعبادتگاه دارند، بهیچوجه کمتر نیستند.

قصرها: امویان در زمینهٔ معماری، جز آنچه مربوط بدین است، آثار کمی بجا **قصر عمره** نهاده‌اند که معروف‌تر از همه، قصرهای صحرائیست که امیران خاندان خلافت در آن اقامت میگرفته‌اند. بیشتر خلیفگان بتقلید حاکمان غسانی که ازپیش بودند اقامتگاه دور ازشهر داشتند و بجز معاویه و عبدالملك کمتر خلیفه‌ای بدمشق اقامت داشت. در خود پایتخت چیزی ازقصر سلطنتی خضرا[3] که پهلوی جامع بزرگ

۱ــ ابن‌فقیه، ص۱۰۶؛ ابن‌عساکر، ج۱، ص۱۹۸؛ یاقوت، ج۲، ص۵۹۱.

۲ــ بسالیان اخیر جنبشهای مهمی که برضد نفوذ اروپا در شام و مصر پیدا شده بود، اجتماعات خود را هرروز جمعه درمسجد جامع تشکیل میدادند.

۳ــ فصل ۱۹ را بپینید. ابن‌اثیر، ج۵، ص۲۲۴.

بود برجا نمانده است. همچنین دربارهٔ مقر حجاج بشهر واسط که قبهٔ خضرا نام داشت اطلاعی نداریم[۱]. ولی در اطراف بادیهٔ شام در چند محل آثار قصرهائی بجاست که در آغاز یا قلعه‌های رومی بوده ومهندسان اموی آنرا اصلاح وبرای سکونت آماده کرده‌اند ویا خود آنان بنای آنرا بسبك رومی یا ایرانی کرده‌اند. بنزدیك عین‌التمر، برطرف شرقی بادیهٔ شام، آثار قصری بجاست که اکنون نام اخیضر بدان میدهند؛ اما نمیدانیم که این قصر مربوط باواخر دوران اموی یا اوایل عصر عباسیان‌است[۲]؛ واینگونه آثار برحاشیهٔ جنوب غربی صحرا بسیار است. درهمین ناحیه از قصری موقر نام چند نشان میتوان یافت[۳] که نمیدانیم یزیدبن عبدالملك آنرا بنا یا تعمیر کرده است. پسر او ولید دوم، که همه بشکار وتفریحات ناروا سرگرم بود، به‌قسطل[٤] وازرق[٥] که از قلاع رومی شرق اردن ومجاور هم‌بوداقامت‌داشت. بطوریکه گفته‌اند ولید دوم درهمین منطقه قصر دیگری که اکنون بنام مشتی[٦] (بضم میم و تشدید تا یا بفتح میم وسکون شین) معروفست بنا کرد، واین نخستین قصربود که باستانشناسان دراین ناحیه بدان دست یافتند؛ اما بواسطهٔ مرگ ولید که بنیانگذار قصر بود بنای آن ناتمام ماند. نمای خوش‌نقش‌این‌قصر زیبا اکنون در موزهٔ فردریك‌برلن‌است[۷].

۱ــ بلاذری، ص۲۹۰؛ مسعودی، التنبیه، ص۳٦۰؛ یعقوبی، ص۳۲۲.

۲ــ Gertrude L. Bele, *Palace and Mosque at Ukhaidir* (Oxford, 1914), p. 167.

۳ــ یاقوت، ج٤، ص٦۸۷. بلقا که قصر درآنجاست ناحیهٔ جنوبی ولایت شرق اردن بوده که شهر قدیمی مؤاب نیز درآنجاست.

٤ــ ازکلمهٔ Castellum لاتینی بمعنای قصر یاقلعه مأخوذاست. یاقوت، ج٤، ص۹٥.

٥ــ طبری، ج۲، ص۱۷٤۳.

٦ــ تلفظ بدوی Mshatta است ومعنی آن پناهگاه زمستانی است وکلمه را بضم میم وتشدید شین مفتوح یا بفتح میم وسکون شین نیز تلفظ میکنند.

۷ــ رجوع کنید به R E. Brünnow and A. v. Domaszewski, *Die Provincia Arabia*, vol. ii (Strassburg, 1905), pp. 105-70; B. Schulz and J. Strzygowski, «Mschatta», *Jahrbuch der koniglich-preuszischen Kunstsammlungen* vol. xxv, (1904), pp. 205-373.

بی گفتگو معروفتر ازهمهٔ اینها، قصر عمره است که بشرق اردن مقابل ساحل‌شمالی بحرالمیت جای دارد وشاید بنیانگذار آن مابین سالهای ۹۴-۹۷ ه (۷۱۲- ۷۱۵م) ولید اول بوده است. این قصررا بسال ۱۸۹۸ آلوا موزیل Alois Musil برای‌جهان علم وتاریخ کشف کرد[1]. ظاهراً نام عمره را تازه بقصر داده‌اند ، زیرا در کتب ادبی عرب یادی از آن نیست . چیزی که این بنا را اهمیت خاص میدهد تصویرهای دیواریست که دلفریب وغیرعادیست واکنون ازآن سخن خواهیم کرد .

صورتسازی بیشتر دانشوران مسلمان‌نظر دارند که صورتسازی انسان وحیوان‌خاص خدای متعال است وهر که در این حق دخالت کند کافر ومفتری‌بشمار است. این وضع خصومت‌آمیز برضد هنر صورتسازی نتیجهٔ علاقهٔ شدید به‌یکتائی خداست که قرآن بصراحت ازآن سخن دارد ، و هم از آنجاست که قرآن پرستش بتان‌را حرام کرده است؛وهم‌بیزاری ازصورتسازی مربوط بحدیثهائی‌است که منسوب به‌پیغمبر است و صریح میگوید که روز رستاخیز عذاب صورتسازان از همه سختتر است[2]. کلمهٔ‌صورتساز را که در حدیث آمده شامل مجسمه‌ساز و حکاك نیز میتوان کرد؛ از اینجاست که درهیچیك از مساجد اسلام صورت انسان‌نمیتوان یافت،معذلك نمونه‌های کمی از تصویرهای انسانی را بردیوار قصور یا صفحات کتب پیدا میتوان کرد. در هنر اسلامی مایهٔ نقش وتزئین را همه از گیاهان‌یااشکال‌هندسی گرفته‌اند. بمرور زمان هنروران در این‌زمینه توفیقی بزرگ یافتند و شیوهٔ خاص نقش و نگار پدید آمد که در زبانهای اروپائی بعنوان «آرابسك» Arabesque معروف‌است. ولی

۱- *Kusejr, 'Amra und andere Schlosser ostlich von Moab*, pt. I. (Vienna, 1902), pp. 5 *sep.*; Musil, *Kusejr, 'Amra* I. *Textband* (Wienna, 1907).

موزیل ولید دوم را بنیانگذار قصر میشمارد .

۲- بخاری، ج۷، ص۶۱ .

از آثاری که در شبه‌جزیره بجاست وتوصیفهای ادبی که از مکانهای مقدس کرده‌اند بوضوح میتوان معلوم داشت که عربان اصلا بهنر پیکر نگاری وصورت پردازی دلبستگی نداشته‌اند. چیزی که آنرا بنام هنر اسلامی میخوانیم همهٔ مایه وتزئین وطرح عمومی آن از نبوغ هنری اقوام مغلوب سرچشمه دارد که مسلمانان بتشویق آن پرداخته و باقتضای حاجات دینی بشکل خاص در آورده‌اند.

قدیمترین نمونه ازهنر صورتسازی اسلام نقشهای برجستهٔ قصر عمره است که گوئی کار صورتسازان مسیحی‌است. بر دیوارهای این عیشخانه وحمام اموی درماورای اردن تصویر شش کس بالباسهای شاهانه نمودار است که خلیفه و دشمن او رودریك، آخرین پادشاه ویزیگوت اسپانیا، از آنجمله‌اند. وبالای یکی از این تصاویر نوشته شده «قیصر»، بالای دیگری «نجاشی» وبالای سومی «خسرو» (بیونانی). درمنظری دیگر بیك صحنهٔ شکار، تصویر شیری هست که به گورخری حمله کرده است وچندتصویر برهنه هست که رقاصان وموسیقیگران وطربسازان را نشان میدهد و نقش و نگارها غالباً از پرده‌ها و برگ درختانی که در گلدانها روئیده وتاکها و نخلهائی که میوه از آن آویخته وچند پرندهٔ صحرائی تشکیل‌شده است. بیشتر نوشته‌ها بعربی است ولی بعضی نامها را بیونانی نوشته‌اند. در همهٔ جهان اسلام تصویرهائی که چنین خوب محفوظ مانده باشد نمیتوان یافت. تأثیر نقاشی ساسانی دراین تصاویر ونقشها بخوبی نمایان است.

موسیقی

بدوران پیش‌ازاسلام عربان آهنگهای گونه گون داشته اند که آهنگ‌های جنگ ودین و عشق‌ازهم جدا بوده‌است. هنوزهم نشان بعضی‌ازسرودهای دینی کهن در تلبیه حج باقی است[1].

سرودخوانی (انشاد) درقرآن خواندن‌قاریان‌ماهر بتجوید نموداراست. حدی

۱ــ تلبیه تکرار نشید دینی است که باکلمهٔ «لبیك» یعنی «اینك‌منم» آغاز میشود. بخاری، ج۲، ص ۱۳۵.

یا نغمهٔ کاروان بنزد عربان محبوبتر ازهمه بود و آن را کهن‌ترین نوع آوازمی‌شمردند. بگفتهٔ مسعودی[۱] قصهٔ حدی در اصل چنان بود که مضر بن‌معد[۲]، یکی ازاجدادعرب، از شتر افتاد ودودستش بشکست وباصدای گرم خود فریادمیزد «یایداه یایداه»یعنی «ای دستهایم، ای دستهایم» و کلمات او با گامهای شتر که براه‌همی‌رفت‌هم‌آهنگ‌بود. وبحر رجز که درنغمهٔ کاروان بکار میرود وبطور کلی ساده‌ترین اوزان شعر است از اینجا پدید آمد.

بی گفتگو عربان جنوب نغمه‌ها وابزارهای موسیقی خاص داشته‌اند[۳]، که از آن‌جزاندکی نمیدانیم؛ اما بهرحال‌معلوم‌نیست که ارتباطی‌باعربان شمال‌ومسلمانان داشته‌است یانه. مهمتر ابزاری که عربان حجازپیش‌ازاسلام‌برای‌نواختن‌بکارمیبردند دف چهارگوش ونی‌لبك ونی بلند بود[۴] و عود را نیز میشناختند[۵]. در حدود دوران پیمبر نفود موسیقی بیگانه در قلمرو عرب آغاز شده بود. امیران غسانی دسته‌های هم‌آوازی ازدختران نغمه‌گر رومی داشتند. لخمیان حیره عود را از ایران گرفته بودند (کلمهٔ Lute انگلیسی را ازعود گرفته‌اند) وحجازیان‌ازایشان گرفتند. بگفتهٔ یك روایت نضربن حارث بن کلده این ابزار را از حیره بمکه برد[۶]. نضر طبیب و شاعربود، وهم‌اوبود که، بنا برروایت، بامنظومه‌های خود برقابت‌سوره‌های قرآن برخاسته بود ومیخواست مردم را بدور خود جمع کند[۷]. یك روایت دیگر، آوردن عود ایرانی را بابن سریج متوفی حدود ۱۰۸ ه (۷۲۶م) منسوب میدارد. بطوریکه میگویند، وی اول‌بار عود را بدست‌کارگران ایرانی که بسال۶۵ه(۶۸۴م) عبدالله‌بن

۱- ج۸، ص۹۲.
۲- مقایسه‌کنید با «الموداد»، سفر اخبار اول ۱: ۲۰.
۳- مسعودی، ج۸، ص۹۳.
۴- اغانی، ج۲، ص۱۷۵.
۵- عقدالفرید، ج۳، ص۲۳۷؛ مسعودی، ج۸، ص۹۳.
۶- مسعودی، ج۸، ص۹۳-۴.
۷- گفته‌اندکه ازآیه‌هائی‌که بسورهٔ ۳۱: ۵ و ۶ آمده است، مقصود او بوده.

زبیر برای نوبنیاد کردن کعبه بعربستان آورده بود، دیده بود[۱]. بعد از آن‌بطوریکه تحقیقات هانری فارمر[۲] نشان میدهد ابزار معروف به‌نای را که نام آن نیزفارسی است واز چوب ساخته میشد ازایران گرفتند. مسلم است که در جاهلیت نغمه‌گران همه زن بوده‌اند. کتاب اغانی[۳] نام تعداد زیادی از آنها را یاد کرده است. بعضی از مرثیه‌هائی که خنسا در مرگ برادر پهلوان خود حجر سروده است دراصل بصورت نغمه وآواز خوانده می‌شده[٤]. خنساهمروزگارپیمبربودوشهرت یافت که بزرگترین شاعرهٔ عرب است. بیشتر شاعران جاهلیت اشعار خویش را به آهنگ موسیقی انشاد میکردند.

تخطئه‌ای که پیمبر از شاعران کرده[٥]، نه از اینجهت بوده که شاعر بوده‌اند بل ازاینرو که سخنگویان بت‌پرستی بوده‌اند. توان گفت که پیمبر موسیقی راخوش نداشته وبسبب این بوده است که موسیقی با مراسم دینی بت‌پرستی پیوستگی داشته است. این حدیث به‌پیمبر منسوب‌است که گفته:ابزارهای موسیقی‌اذان گرشیطان‌اند و مردم را بپرستش او میخوانند[٦]. بیشتر متشرعان اسلام موسیقی را خوش ندارند؛ بعضی‌ها آنرا حرام میدانند وعدهٔ کمی نیز آنرا مکروه میشمارند، نه حرام. این سخن عقیدهٔ مردم را خوب تعبیر میکند: «اگر شراب تن باشد موسیقی جانست و

۱- اغانی، ج۱، ص۹۸.

۲- درمجلهٔ جمعیت سلطنتی آسیائی (۱۹۲۹)، ص ۱۱۹ وبعد، وص ٤۸۹ وبعد.
A History of Arabian Music to the XIIIth Century (London, 1929), p. 7.

۳- ج۸، ص۳، وج۱۰، ص٤۸.

٤- اغانی، ج۳، ص۱٤۰.

٥- قرآن، سورهٔ ۲٦: ۲۲٤-٦.

٦- نویری، النهایه، ج٤، ص۱۳۲-۱۳٥ را به‌بینید.

Farmer, *Arabian Music*, pp. 24-25; A. J. Wensinck, *A Handbook of Early Muhammadan Tradition* (Leyden, 1927), p. 173.

طرب حاصل آنست[۱].»

وقتی که ترسی که اسلام بدلها افکنده بود سبکتر شد، تمایل به‌تغییر وضع، درحجاز مردم را به‌هنرهای زیبا راغب ساخت. مخصوصاً بدوران عثمان یعنی اول خلیفه‌ای که مزهٔ ثروت وجلال را چشید این رغبت بیشتر شد و مردم با هماهنگی صوت وابزار موسیقی آشنا شدند، وچیزی که مورخان عرب آنرا نغمهٔدقیق‌وظریف نام داده‌اند یعنی هماهنگی آواز آدمی بایکی ازآلات موسیقی درحجاز پدید آمد، و برای نخستین‌بار موسیقیگران ازمردان شدند و نام مخنثان یعنی زن نمایان یافتند که دستهای آلوده بحنا ورفتار زنان‌داشتند. تاریخ‌ازآنمیانه نام طویس(مصغرطاووس) ۱۱ـ۹۲ ه(۶۳۲ـ۷۱۰م) را یاد میکند که ازمردم مدینه بود و «پدر آواز در اسلام» بشمار بود. باحتمال قوی همین طویس بود که وزن را بموسیقی عرب آورد و اول کس که بعربی هماهنگ دف آواز خواند او بود[۲].

طبقهٔ اول ازنغمه گران مسلمان که رهبرشان طویس بود مردم بیگانه‌نژاد و هرزه بودند. طویس از پس خویش گروهی شاگرد بجا گذاشت که معروفترشان ابن‌سریج حدود ۱۲ـ۱۰۸ ه (۶۳۴ـ۷۲۶م) بود که یکی از چهار نغمه گر بزرگ اسلام بشمار میرفت[۳] وبگفتهٔ روایتها عود ایرانی را او بقلمرو عرب آورد ونیز او اولین کسی بود که درمحافل موسیقی برای ضبط دقیق آهنگهاازحرکات عصااستفاده کرد. ابن‌سریج از موالی وترک‌زاده بود.

ازجملهٔ استادان او یکی سعیدبن مسجح (به‌ضم میم وتشدید جیم مفتوح) متوفی‌حدود۹۶ ه (۷۱۴م) بود که او نیز از موالی مکه و از نژاد سیاه بود. سعید اولین موسیقیگر مکه وشایدبزرگترین‌موسیقیگردوران امویان‌بود وبطوریکه

۱ـ النواجی، ص۱۷۸؛ نویری، ج۴، ص۱۳۶ وبعد را به‌بینید.
۲ـ اغانی، ج۲، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳.
۳ـ اغانی، ج۱، ص ۹۸.

گفته‌اند بشام وایران سفر کرده بود وآهنگهای رومی و ایرانی را نخستین‌بار او بعربی آورد[۱]. ازاینجا معلوم میشود که بنیاد موسیقی نظری وعملی عرب‌را، بدوران اول، او نهاده بود. ازجملهٔ شاگردان سعید غریض بود[۲] که هم بربرزاده هم‌وغلام بود، واز ابن‌سریج[۳] نیز تعلیم گرفته بود وازپس استاد خویش لقب معتبر « یکی از چهار نغمه‌گر اسلام » یافت . دو نغمه‌گر دیگر که این لقب یافتند یکی ابن‌محرز متوفی حدود ۹۷ ه (۷۱۵م) بود که نژاد از ایران داشت و لقب «سنج‌زن عرب» بدو داده بودند[٤]، ودیگر معبد متوفی ۱۲٦ ه (۷٤۳م) از دورگه‌های مدینه‌بود که بدربار ولید اول ویزید دوم و ولید سوم منزلتی معتبر داشت[٥]. معبد از آن‌پیش که بپایتخت رود در دیار عرب بسیار سفر کرد ونغمه‌های خویش‌را برمردم‌فرو میخواند. ازمیان زنان نغمه‌گر جمیله متوفی حدود ۱۰۲ ه (۷۲۰م) را یاد میکنیم که از موالی مدینه بود وبدوران اول، ملکهٔ هنر بشمار بود[٦]. وی معروفترین موسیقیگران‌مکه‌ومدینه را که بسیارشان شاگرد وی بردند بخانهٔ خود جلب می‌کرد. ازجملهٔ کسانی که به محفل موسیقی وی حضور میافتند عمر بن ابی ربیعه شاعر غزلسرا بود. جمیله‌میبالید که حبابه ولبابه، دو کنیز محبوب یزید دوم، از شاگردان وی بوده‌اند. در زندگی جمیله معروفترین حادثه آن بود که باکاروانی بزرگ‌ومجلل‌اززنان‌ومردان‌نغمه‌گر وموسیقیگر وتمجیدگران و دوستداران موسیقی‌بحج رفت وجملگی نکوترین‌لباس

۱ـ اغانی، ج۳، ص ۸٤ .

۲ـ نام کوچك او عبدالملك بود وغریض بمعنی خوشخوان است .

۳ـ اغانی، ج۱، ص۹۹ـ۱۰۰ .

٤ـ همان کتاب، ج۱، ص۱۵۱ .

٥ـ همان کتاب، ص۱۹ وبعد .

٦ـ همان کتاب، ج۷، ص۱۲٤ وبعد .

خود را پوشیده برچهارپایانی که همه را پوشش فاخر کرده بودند، همیرفتند[۱]. گاه بگاه محافل مجلل موسیقی بخانهٔ بانوان اشراف بپا میشد وهمهٔ کسانی که دلباختهٔ هنرهای زیبا بودند بدانجا میشدند. عود ایرانی که کاسهٔ چوبین‌داشت وازایران براه حیره آمده بود بجای عود محلی که کاسهٔ آن پوشش چرمین‌داشت رواج گرفته‌بود. ازجمله ابزارهای وتری معزفه را که یك‌قسم سنتور بود مردم بسیار دوست داشتند. مهمترین ابزارهای دمیدنی نی لبك و نی بلند بود که بوق را نیز بدان‌افزوده‌بودند. مهمترین ابزار زدنی دف چهارگوش بود که مخصوصاً زنان بدان علاقه‌داشتند وطبل وسنج را نیز بدان میافزودند. اگر هم بعضی از نغمه‌ها علائمی نت‌مانند داشته، سینه بسینه ازنسلی بنسل دیگر میرسیده وبکلی از میان رفته است. در اغانی متن بسیاری اشعار که بدوران امویان هم‌آهنگ موسیقی خوانده میشد باقی است، ولی مؤلف اغانی حتی یك نت موسیقی از آن نیاورده است. هنگامی که حنین مسیحی که از اهل حیره وسالار نغمه‌گران عرب بود بحجاز رفت، مردم‌برخانهٔ سکینه‌ای باستماع نغمهٔ او ازدحامی سخت کردند؛ بحدی که از انبوه مردم برطبقهٔ دوم، طاق‌بشکست وفروریخت وهنرمندبرجسته که بدان شهر آمده بود تلف شد[۲]. موسم‌حج که‌مردمان ازهمهٔ جهان اسلام میآمدند، برای موسیقیگران و نغمه‌گران حجاز فرصتی بود تامهارت خویش را نمودار کنند. این عادت نیز بود که گاهی به پیشواز کاروانها رفته در اثنای راه نغمه سرائی کنند. مؤلف اغانی دربارهٔ یکی از حجگزاریها گوید که عمربن ابی‌ربیعه سخنور بزرگ آن عصر که همراه کاروان بوده، بهترین جامهٔ خویش را بتن کرده بازنان نیکورو مغازله میکرد، وابن‌سریج نیز که‌بهمراه او بوده قصائد عمرو را بآواز میخوانده و مردم را از رعایت مراسم دینی حج

۱ـ همان کتاب، ج۷، ص۱۳۵.

۲ـ اغانی، ج۲، ص۱۲۷.

بازمیداشته است[۱].

بدینسان مکه ومخصوصاً مدینه بدوران بنی امیه محل آواز وموسیقی شد[۲]،و گروه گروه‌هنرمندان‌لایق‌را‌بدربار دمشق میفرستاد،ومحافظه‌کاران‌ودانشوران‌بیهوده بمخالفت‌این‌وضع‌میکوشیدند،وموسیقی‌و آوازراچون‌شراب‌وقمار بشمارسر گرمی‌های حرام میبردندو بحدیث‌پیمبر که اینگونه‌سر گرمیهارا وسایل‌شیطان‌برای‌فریب مردم میشمرد استشهاد میکردند. اما جریان نیرومند بود والهۀهنرسر بلندایستاده‌بود ومردم برای‌آن کف میزدندو بگفتۀمتشرعان‌اعتنانداشتند.طرفداران موسیقی و آواز نیز از گفتۀ پیمبر[۳] حدیثها میکردند وبامخالفان محاجه‌ها داشتند که شعر وموسیقی و آواز همیشه ترغیب کار زشت نیست ورواج ظرافت وادب در روابط جماعات و تهذیب و اعتلای مناسبات زن ومرد ازنتایج هنر است[۴]. یزید خلیفۀ دوم‌اموی‌شخصاً نغمه‌پرداز بود و آواز وابزارهای موسیقی را بدربار دمشق او راه داد[۵]؛ وهم‌او محافل‌بزرگ موسیقی را که در آنجا شراب وآواز رایج بود وبعدهاهرگز ازهم جدا نشدبدربار سلطنت باب کرد. عبدالملك از ابن‌مسجح که از مکتب حجاز بود حمایت میکرد . پسرش ولید که پشتیبان هنر بود ابن‌سریج ومعبد را بپایتخت فرا خواند که‌استقبالی عظیم ازآنها شد. یزید دوم که ازپس خلیفۀ عبوس مقدس ، عمر عبدالعزیز ، بتخت خلافت نشست بوسیلۀ حبابه وسلامه شعر و موسیقی را بمنزلت سابق بازبرد[۶]. هشام از حنین اهل حیره حمایت‌میکرد . ولید دوم که دوستدار عیاشی بود عود را نکو

۱- اغانی، ج۱. ص۱۰۲ .

۲- عقدالفرید، ص۳، ص۲۳۷ .

۳- غزالی، احیاءعلوم‌الدین، چاپ قاهره، ۱۳۳٤، ج۲، ص۲۳۸ و بعد .

٤- العقد، ج۳، ص۲۲۵-٦؛ النواجی، ص۱۷۷-۹ .

۵- اغانی، ج۱٦، ص۷۰، با مسعودی، ج۵، ص۱۵٦-۷ مقایسه کنید .

٦- مسعودی، ج۵، ص٤٤٦ و بعد .

مینواخت وهم نغمه میساخت و گروهی از موسیقیگران و نغمه گران را که معبد مشهور از آنجمله بود بقصر خود داشت[۱] . بدوران این دو خلیفه موسیقی در دو شهرحجاز بکمال رسید . رواج موسیقی در آخر دوران اموی سلاحی برنده بدست دشمنان عباسی ایشان داد که آنرا در راه تبلیغ برای سقوط این غاصبان بیدین بکار گرفتند .

۱ــ مسعودی، ج٦، ص٤ .

فصل بیست و دوم

انحطاط وسقوط دولت اموی

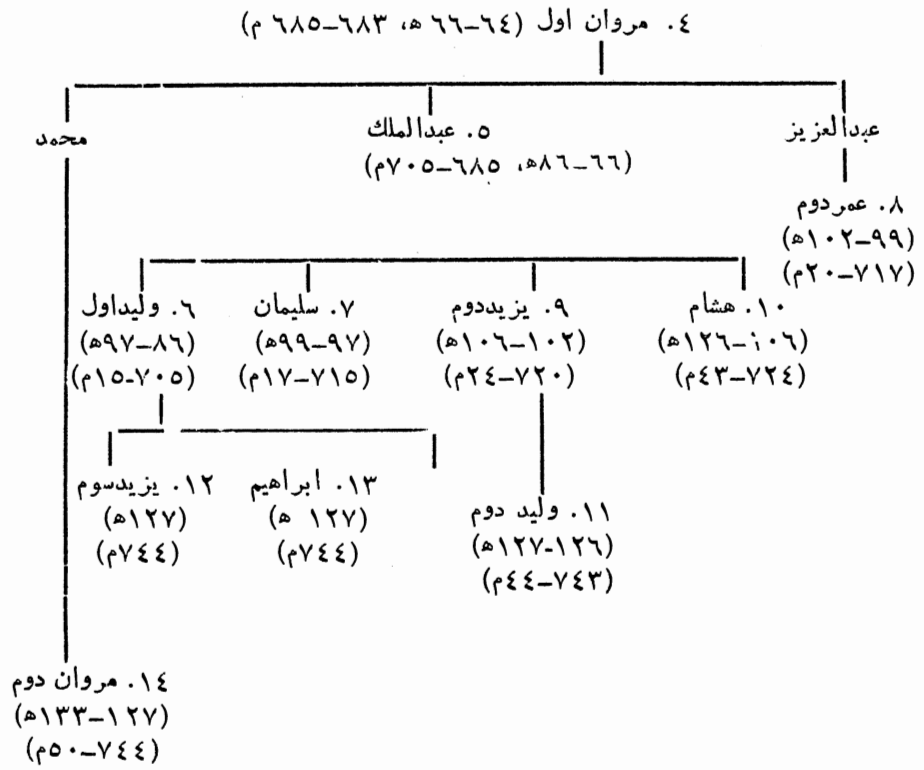

این شجره، نسب خلیفگان مروانی سلسلهٔ اموی را نمودار میکند .

مورخان عرب هشام را بسیار مهم میشمارند وچنانکه ازپیش گفتیم وی را از پس معاویه وعبدالملك سوم، آخر مرد معتبر بنی‌امیه بقلم میآورند. حوادث نشان داد که چهار خلیفهٔ پس‌از او، بجز مروان که دولت بدوران او سقوط کرد، اگر نگوئیم بنهایت بیعرضگی وزبونی بودند لااقل مردان لایقی نبودند. حتی پیش از دوران هشام عادت چنان شده بود که خلیفه بجای قرآن خواندن و رعایت مصالح دولت، همه باشکار وشراب وشعر وموسیقی بسر میکرد. روشنترین نمونهٔ اینکار یزید دوم بود. آنگاه رسم خواجه داری آمد و طبعاً رسم حرمسرا بدنبال آن بود و از فزونی ثروت وکثرت بندگان، تجمل رواج یافت. دیگر خاندان حکومت مانند پیش نمیبالید که فرزندانش خون پاك عربی دارند. یزید سوم ۱۲۷ه(۷۴۴م) نخستین خلیفهٔ اسلام بود که از کنیزی زاده شد[1] و هم دو خلیفهٔ دیگر که پس از او بودند کنیز زادگان بودند[2]. رواج این معایب در طبقهٔ حاکمه از انحطاط اخلاقی عمومی بود، ورذائل خاص تمدن، مخصوصاً شرابخواری وزنبارگی بفرزندان صحرا تسلط یافته و کار خود را برای محو آن نیروی حیاتی که جامعهٔ نوزاد عرب داشت آغاز کرده بود.

رقابت قیسی ویمنی روح قبایلی وتعصب وفردیت وخودپرستی مفرط، که ضعف جامعهٔ قدیم عرب از آن بود، سر از خواب برداشت. روابط محکمی که اسلام پدید آورده بود، روح سرکشی وجدائی ازحکومت مرکزی را که درجامعهٔ عرب‌رسوخ داشت مهار زده بود. اما اکنون این عامل، سستی گرفته بود ودرحقیقت روح تعصب قبیله‌ای که نهان بود ازهمان دوران عثمان آغاز خودنمائی کرده بود. پیش ازاسلام عده‌ای ازقبایل عرب شمالی بعراق آمده در دیار بکر (در امتداد رود دجله) ودیار

۱ــ طبری، ج۲، ص۱۸۷۴؛ یعقوبی، ج۲، ص۴۰۱؛ مسعودی، ج۶، ص۳۱ــ۳۲. مطالبی را که بعداً در فصل ۳۶ زیرعنوان زندگی داخلی میآوریم به‌بینید.

۲ــ یعقوبی، ج۲، ص۴۰۳ و۴۰۴.

مضر (درامتداد رود فرات) اقامت گرفته بودند. قبیلهٔ قیس بصف قبایل بنی مضرمقام اول داشت وقبایل‌دیگر که بشام سکونت داشتند اصلاً ازعربستان‌جنوبی آمده‌بودند وبهمین جهت آنها را «یمنی» میگفتند. معروفترین قبیله از گروه‌یمنی درشام، بنی کلب بود. عربان خراسان و ولایتهای شمال‌شرقی ایران غالباً همانها بودندکه بصره را بنیان نهادند وطبعاً بیشترشان عربان شمال بودند. معروفترین قبیلهٔ ایشان تمیم بود که به ناحیهٔ فرات مقابل قبیلهٔقیس می‌زیست. گروه‌یمنی‌خراسان‌منسوب‌به‌معروفترین قبیلهٔ جنوب، ازدیان عنوان داشتند. قیسیان نیز ببعضی ولایتها عنوان «نزاری»یامعدی گرفته بودند[1]. نام قبایل چندان مهم نیست؛ مهم اینست که دو صف از قبایل یکی از عربان شمال ودیگر ازعربان جنوب روبروی هم ایستاده بودند. عربان شمال این فکر را بعمق خاطر داشتندکه از لحاظ نژاد از برادران خود برترند زیرا نسبشان باسماعیل میرسید وخویشتن را «عدنانی» مینامیدند، وباعربان جنوب که بگفتهٔ سفر تکوین (۱۰: ۲۵ وبعد) به‌قحطان یایقطان انتساب داشتند، هرگز نمیآمیختند، بمرور زمان قیسیان هستهٔ یك حزب سیاسی و یمنیان هستهٔ حزب دیگری را تشکیل دادند.

معاویه بنیانگذار دولت اموی، در شام قدرت خویش را بدوش یمنیان نهاده بود. پسر وجانشینش یزیدزادهٔ میسون ازقبیلهٔبنی کلب‌بود وهم‌زنی‌ازکلبیان گرفت. قیسیان حسد آوردند واز پس یزید بخلافت پسرش معاویهٔ دوم تسلیم نشدند. وابن زبیر مدعی خلافت‌را خلیفهٔ خویش کردند ولی فیروزی قطعی که کلبیان در مرج راهط ۵۵ه(٦۸٤م) درقبال قیسیان بدست آوردند قدرت مروان بنیانگر تیرهٔ‌مروانی خاندان اموی را استوار کرد. بدوران ولید اول که کار حجاج وداماد‌ش محمدفاتح

۱ــ برای شناختن قبایل عرب کتاب‌الاشتقاق ابن‌درید را به‌بینید.

F. wüstenfeld, *Genealogisehe Tabellen der Arabischen Stamme* (Göttingen,1853);*and Register zu den genealogischen Tabellen der arabischen Stamme* (Göttingen, 1853).

هند وقتیبه فاتح آسیای وسطی بالا گرفت و نفوذ قیسیان باوج رسید. سلیمان برادر ولید دل بایمنیان داشت، اما یزید دوم که مادرش مضری بود زیر نفوذ وی پشتیبانی قیسیان میکرد. ولید دوم نیز دل سوی ایشان داشت ولی یزید سوم بکمك یمنیان خلافت از سلف خود ولید دوم ربود. ازاینقرار توان گفت که در قسمت اخیر دوران اموی خلیفه بجای آنکه سلطان یك امپراطوری متحد باشد گوئی رئیس ورهبر حزبی خاص بود.

در آنموقع تفرقهٔ جهان اسلام و پیوستگی مسلمانان بیکی از دو اردوگاه قیسی ویمنی که نامهای دیگر نیز داشت قطعی شده بود، وهمین تفرقه مایهٔ سقوط دولت اموی شد. وسالیان بعد بجاهائی که ازیکدیگر فواصل بسیار داشت آثار آن همچنان آشکار بود. حتی منطقهٔ دمشق روزگاری عرصهٔ پیکاری سخت شد که دوسال دوام یافت وعلت آن چنانکه روایتها آورده‌اند آن بود که یکنفر معدی هندوانه‌ای از باغ یك یمنی ربوده بود[۱].

در شهر دوردست مرسیه باندلس، چنانکه گفته‌اند، سالها خونریزی بود که چرا یك مضری یك برگ مو ازبوستان یمنی برگرفته بود[۲]. این تعصب قبیله‌ای در قالب دوحزب مخالف سیاسی همه‌جا، درپایتخت وولایتها، برساحل سند وکناره‌های سیسیل واطراف صحرا، رواج گرفت و ازجملهٔ عوامل مؤثری بود که پیشرفت سپاه اسلام را در فرانسه برای همیشه متوقف ساخت و سرانجام خلافت اندلس را بسقوط کشانید. این اختلافات تعصب‌آمیز تاروزگار اخیر نیز درلبنان وفلسطین بجا بود و بگفتهٔ تاریخ، در اوایل قرن هیجدهم میان دو گروه پیکارها بود.

مشکل ولایت عهد

فقدان یك روش معین درکار انتخاب ولیعهد درایجاد آشوبهای قومی اثر بسیار داشت. معاویه که ولیعهد خویش را از پیش

۱ـ ابوالفداء، ج۲، ص۱٤.

۲ـ ابن‌عذاری، البیان، ج۲، ص۸٤.

نام برد روشی‌دوراندیشانه داشت، ولی آن‌رسم قبایلی قدیم که عربان داشتند وریاست را باسن ارتباط میداد، درقبال این تمایل طبیعی که پدرقدرت خویش‌را به‌پسر انتقال دهد، حایل میشد ؛ وبیعت گرفتن از همهٔ مردم تنها راه مطمئن برای وصول بتخت خلافت بود. ازمیان چهارده خلیفهٔ بنی‌امیه، فقط چهار کس یعنی معاویهٔ اول ویزید اول و مروان اول و عبدالملك بودند که پسرشان مستقیماً ازپی ایشان خلافت یافت. چیزی که قضیهٔ پیچیده را پیچیده‌تر کرد سابقه‌ای بود که بنیادگذار تیرهٔ مروانی پدید آورد وعبدالملك را ولیعهد کرد که از پی او عبدالعزیز[1] پسردیگرش بخلافت رسید .

چون عبدالملك خلافت یافت کاری را که طبیعی بود انجام داد و کوشید تا ولیعهدی را از برادر به‌پسرخود ولید انتقال دهد. وباین نیز قانع نشد وسلیمان‌پسر دیگر خویش را ولیعهد دوم کرد[2]. ولید نیز بنوبهٔ خود بیهوده کوشید تا برادر را بخاطر فرزند از ولیعهدی بردارد. نگفته پیداست که اینگونه‌اختلافها وسیلهٔ‌استمرار واستقرار قدرت امویان نبود .

طرفداران علی (ع) شیعیان ناراضی که هرگز از حکومت امویان غاصب خشنود نبودند وخطاهای ایشان را دربارهٔ علی وحسن(ع) بخشودنی نمیدانستند دراین دوران بیش‌ازهمه وقت بکوشش بودند. اخلاص‌کاملی که بخاندان پیمبر داشتند ایشان را مورد علاقهٔ مردم کرده بود و همهٔ مردم ناراضی که بدلائل سیاسی یااقتصادی یااجتماعی کینهٔ امویان را بدل داشتند باردو گاه ایشان پیوستند . بیشتر مردم عراق از شیعیان‌بودند که بانفوذ شامیان موافق نبودند و از اول‌کار کینهٔ ایشان را در دل داشتند که چرا عراق را ازاستقلال قومی‌محروم کرده‌اند؛ واکنون

۱ـ یعقوبی، ج۲، ص۳۰۶ .

۲ـ همان‌کتاب، ص۳۳۴ـ۵ .

نغمهٔ ایشان رنگ دین گرفته بود. درصف اهل سنت نیز مردم پرهیزکار خلیفگان‌را متهم میداشتند که همه دل بکار دنیا داده قرآن وحدیث را رها کرده‌اند وبتأیید هر جنبش مخالف که قدرت موجود را ساقط توانست کرد آماده بودند.

مدعیان خلافت از عباسیان نیروی دیگری‌نیز برای‌درهم شکستن خاندان‌اموی‌میکوشید وآن عباسیان، اعقاب عموی‌پیمبر، عباس‌بن عبدالمطلب هاشم بودند که خلافت را برای خود میخواستند. عباسیان با کمال مهارت دعوت‌خویش‌را بدعوت‌علویان‌پیوستندو گفتند که حقوق‌خاندان هاشمی‌رامیجویند. شیعیان‌می‌پنداشتند خاندان هاشم منحصر بفرزندان علی (ع) است اما عباسیان‌نیز که ازتیرهٔ‌هاشمی‌قریش بودند خویشتن جزو خاندان هاشمی بشمار آورده میگفتند که از بنی‌امیه به‌پیمبر نزدیکترند[1].

عباسیان میدانستند که ازنارضائی مردم چگونه‌بهره‌برداری کنند و گفتند که حق دارند که از دین حق دفاع کنند؛ وبزودی علمدار مخالفت‌باخاندان‌اموی‌شدند. اینان دهکدهٔ کوچکی را بجنوب بحرالمیت که حمیمه[2] نام داشت مرکز فعالیت و دعوت خویش کردند. این‌دهکده بظاهر اهمیت نداشت زیرا از همه‌جا دور بود، ولی حقیقت از روی دقت انتخاب شده بود که بنزدیك‌راه‌کاروان‌بود وراههای حج در آنجا

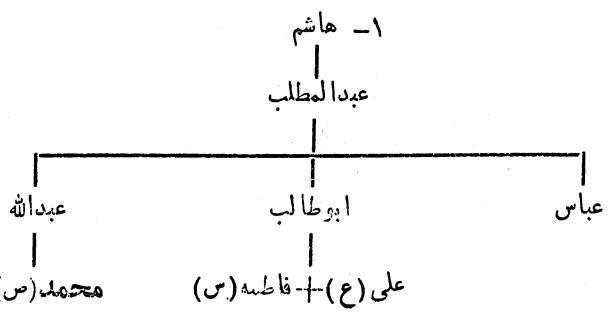

۲- یعقوبی، ج۲، ص۳۵۶-۷؛ الفخری، ص۱۹۲-۳؛ طبری، ج۳، ص۳٤؛ یاقوت، ج۲، ص۳٤۲؛ Musil, *Northern Hegaz*, (New York, 1926), pp. 56-61 وهم نقشهٔ آخر این کتاب را ببینید.

بهم میرسید. در آن دهکدهٔ کوچك، مقدمات‌قدیمترین ومهمترین جنبش مخفی که در تاریخ سیاسی اسلام رویداد، فراهم گشت .

مردم خراسان

مسلمانان غیرعرب عموماً وایرانیان مسلمان خصوصاً، برای توجیه نارضائی خود دلائل نیرومند داشتند؛ زیرا از مساوات اقتصادی‌واجتماعی باعربان مسلمان چنانکه‌انتظار داشتند بهره‌ور نشدند؛ بلکه‌ایشانرا بمقام موالی پائین برده بودند وبطور کلی ازجزیهٔ سرانه نیز که نامسلمانان‌میبایست بپردازند، معاف نبودند. چیزی که نارضائی ایشانرا بیشترمیکرداین‌بود که‌خودشان را نمایندهٔ فرهنگی کهنتر و والاتر ازفرهنگ‌فاتحان میدانستند واین حقیقتی‌بود که عربان نیز بدان معترف بودند. بذرهای شیعه وعباسی میان این نومسلمانان ناراضی زمینه‌ای مناسب یافت ومذهب‌شیعه ازعراق، که همیشه‌بمذهب‌علوی اخلاص‌میورزید، بایران گسترش یافت وریشه‌های آن درولایت شمال شرقی یعنی خراسان که در آن روزگار قلمرو آن از امروز بیش بود استوار شد. چیزی که راه دعوت‌راهموار کرد اختلافهائی بود که ازدیان ومضریان داشتند ؛ ولی عوامل دیگر که عمیقتر بود کار خود را میکرد. ایرانی گری در قالب‌شیعه، برای تجدید شوکت گمشده میکوشید .

هنگامی که نیروی شیعیان وخراسانیان وعباسیان یکی شد وکارها را در راه مقاصد خود جریان دادند، خورشید دولت اموی رو به زوال نهاد . سالار این اتحاد ابوالعباس، نوهٔ عباس عموی پیمبر بود که رهبری مسلمانان شورشی را بعهده گرفت ودر لفافهٔ مبادی‌دین‌بمخالفت‌وضع موجود برخاست‌وباخویش پیمان کرد که مذهب صحیح‌سنی را نو کند. آنگاه ازپس مقدمه‌سازیهای دراز، درنهم ژوئن۷۴۷م (۱۳۰ه) که ابومسلم مولای ایرانی مجهول‌النسب[1] وعامل عباسیان درخراسان پرچم سیاه را که اصلا پرچم‌پیمبر بود واینك‌شعار عباسیان شده بود، بپا کردکانون‌شورش ترکید.

۱ــ باالفخری، ص۱۸۶ مقایسه کنید .

ابومسلم بدستیاری ازدیان یمنی وارد مرو پایتخت خراسان شد؛ اما بیشتر یاران وی کشاورزان ایرانی وموالی بودند وعربان کمتر ازایشان بودند[۱]. نصربن سیار حاکم اموی خراسان بیهوده کوشید تا ازمروان دوم کمکی بجوید ونامه‌ای مؤثر بدوفرستاد که چند شعر نیز درآن بود[۲]؛ ولی مروان که بخلاف اسلاف خود شخصاً قدرت و فعالیت فوق‌العاده داشت، جواب نصر را نتوانست داد که همهٔ همت وی بشورشی که درشام رخ داده وازفلسطین تاحمص گسترده بود مشغول بود. شورش مذکور گوشه‌ای از نزاع قدیم قیسی و یمنی بود که مدعیان خلافت آتش آنرا دامن میزدند. درایام یزید سوم و ابراهیم، که پیش از مروان بودند، نزاع قبایل صورت جنگ داخلی گرفته و تمایل یزید بمذهب قدری کار را آشفته ترکرده بود. ابراهیم پیکار یمنیان را رهبری میکرد وقیسیان پشتیبان مروان دوم بودند؛ ولی او خطائی بزرگ کرد که نه‌فقط مقر حکومت، بلکه همهٔ خزاین دولت‌را به‌حران‌عراق‌انتقال داد ودرنتیجه همهٔ شامیان از او برگشتند. گذشته ازمردم شام که نیروی دولت‌اموی از ایشان بود بعراق نیز خوارج که باهرقدرت موجود دشمنی داشتند در همان ایام بشورش عمومی دست زده بودند[۳]. دراندلس‌نیز نزاعهای قبیله‌ای این‌ولایت‌دوردست واروپائی اسلام را آشفته کرده بود. مروان که درآنهنگام شصت سال داشت سه‌سال پیاپی بامردم شام وخوارج شورشی،سخت به‌پیکار بود ونشان داد که سرداری بسیار تواناست و عجیب نبود که اورا پیش از خلافت بسبب قدرت‌تحملی که دروقت‌جنگ داشت، مروان حمار میگفتند[۴]. و هم او بود که روش جنگ بصف را که پیمبر بکار برده بود وازاینرو مقدس مینمود، تغییر داد وبصورت کردوس، یعنی واحدهای کوچکی که پیوستگی وحرکت بیشتر داشتند، درآورد. ولی فرصت تغییر وضع از

۱ـ طبری، ج۲، ص۱۹۵۳ وبعد؛ دینوری، ص۳۵۹ و بعد.

۲ـ الفخری، ص۱۹٤؛ Nicholson, *Literary History*, p. 251

۳ـ طبری، ج۲، ص۱۹٤۳ـ۹.

٤ـ الفخری، ص۱۸٤.

دست رفته بود وخورشید اقبال بنی‌امیه بشتاب بسیار سوی غروب میرفت .

ضربت نهائی مرو پایتخت خراسان سقوط کرد و بدنبال آن مهمترین شهرعراق یعنی کوفه که ابوالعباس در آنجا نهان میزیست ، بی‌مقاومت چندان بسال ۱۳۲ ه(۷۴۹م) تسلیم شد؛ وروز پنجشنبه ۳۰ اکتبر ۷۴۹ درمسجد جامع کوفه خلافت ابوالعباس اعلام شد[1] وپرچم سفید امویان درمقابل پرچم سیاه عباسیان وهمدستانشان عقب‌نشینی آغاز کرد. مروان مصمم بود که درمرحلهٔ آخر چون نومید دست ازجان شسته‌ای مقاومت کند وبا ۱۲۰۰۰[2] سپاه از حران بیامد ودر ژانویهٔ ۷۵۰م(۱۳۳ه) بر کنارهٔ راست زاب بزرگ که یکی ازانشعابات دجله بود بانیروی دشمن که عبدالله‌بن علی، عموی خلیفهٔ نو سالار آن بود روبرو شد. ولی علاقه و انتظار ظفر در سپاه‌شام نبود وشکست آن محقق بنظر میرسید. بعد از پیکار زاب، شام زیرپای عباسیان فاتح افتاد وشهرهای مهم یکی‌ازپی‌دیگر دروازه‌های خود را برعبدالله وسپاه خراسانی‌وی گشودند. فقط دمشق مقاومت کرد وبمحاصره افتاد وعاقبت پایتخت‌مغروردر آوریل ۷۵۰م (۱۳۳ه) ازپس‌چند روز محاصره تسلیم شد. از فلسطین عبدالله دسته‌های سپاه از پی خلیفهٔ فراری فرستاد واین فرستادگان دراگوست ۷۵۰ وی را بیرون کلیسای ابوصیر[3] مصر که بدانجا پناه برده بود دستگیر کرده کشتند ، و هنوز قبرش آنجا هست؛ وبگفتهٔ مسعودی سر اورا بانشانه‌های خلافت بنزد ابوالعباس‌فرستادند[4].

۱ــ یعقوبی، ج۲، ص۴۱۷ــ۱۸ ؛ طبری، ج۳ ، ص۲۷ــ۳۳ ؛ مسعودی، ج۶ : ص ۸۷ و ۹۸ .

۲ــ طبری، ج۳، ص۴۷؛ باص۴۵ مقایسه کنید. درفصل بیستم همین کتاب عنوان « روش جنگ » را به‌بینید .

۳ــ Busiris یونانی که آنرا ابوصیر نیز گویند وشاید همان بوصیرالملق‌فیوم باشد. ساویرس‌ابن مقفع، سیرالبطارکة الاسکندرانیین، چاپ‌س. ف. سیبولد، (هامبورگ، ۱۹۱۲)ص ۸۱ وبعد ونیز طبری، ج۳، ص۴۹ــ۵۰ را به‌بینید .

۴ــ ج۶، ص۷۷ .

عباسیان روش تازه‌ای پیش گرفتند و هدفشان این بود که همهٔ افراد خاندان اموی را نابود کنند. سردارشان عبدالله برای نابود کردن دشمنان از کوچك و بزرگ بیرحمانه‌ترین کارها را دست‌می‌زد. در ۲۵ ژوئن ۷۵۰ (۱۳۳ه) در ابی فطرس، همان شهر آنتیپاتریس Antipatris قدیم که برساحل رود عوجا نزدیك یافا بود، هشتاد کس از ایشانرا به‌مهمانی دعوت کرد و ضمن مهمانی همه را کشت و فرمان داد تا سفره‌های چرمین بر مردگان ومحتضران گستردند وخود وسردارانش درهمانحال که نالهٔ محتضران بگوش میرسید مشغول غذا خوردن‌شدند[1]. آنگاه عاملان وجاسوسان بهمهٔ جهان اسلام فرستاد که فراریان خاندان مغلوب را که بعضی‌شان در دل زمین نهان شده بودند دستگیر کنند[2]. از فرار افسانه‌وش عبدالرحمن و معاویة‌بن هشام به اسپانیا، که توانست در اندلس یك دولت معتبر اموی بنیاد کند در فصل جداگانه سخن خواهیم آورد. حتی مردگان نیز ازانتقام بیرحمانهٔ عباسیان مصون نماندند. بدمشق وقنسرین ودیگر جاها قبر خلیفگان را شکافتند و به‌آنها بی‌حرمتی کردند. جسد سلیمان را از قبر او در دابق بیرون آوردند. جسد هشام را نیز از قبر او در رصافه برآوردند. هنوزسالم بود. آن را هشتاد تازیانه‌زدند وبسوختند وخاکسترش راباد دادند[3]. تنها قبر عمردوم بود که حرمت آن محفوظ ماند.

باسقوط امویان شوکت شام برفت‌ودوران قدرت آن پایان گرفت. مردم‌شام

۱ـ یعقوبی، ج۲، ص۲۲۵ـ۶؛ مسعودی، ج۶، ص۷۶؛ابن‌اثیر، ج۵، ص ۳۲۹ـ۳۰؛ مبرد، ص۷۰۷؛ اغانی، ج۴، ص۱۶۱؛ همان‌کتاب ص۹۲ـ۶؛ الفخری، ص ۲۰۳ـ۴؛ با سرگذشت نابودی خاندان یاهوبدست اهاب (سفر ملوك دوم ۹: ۱۴ـ۳۴) و نابودی‌ممالیك بدست محمدعلی درمصر (جرجی‌زیدان، تاریخ‌مصرالحدیث، چاپ‌سوم، قاهره ۱۹۲۵، ج۲، ص ۱۶۰ـ۱۶۲) مقایسه کنید.

۲ـ ابن‌خلدون، ج۴، ص ۱۲۰.

۳ـ مسعودی، ج۵، ص۴۷۱؛ بایعقوبی، ج۲، ص۴۲۷ـ۲۸ مقایسه کنید. وهم‌الفخری، ص۲۰۴ را به‌بینید.

بخود آمدند، اما کار از دست رفته و مرکز قدرت اسلام از دربارشان بجانب مشرق جابجا شده بود. چند کوشش مسلحانه برای تجدید اعتبار سابق کردند اما همه بیهوده بود وعاقبت همهٔ آرزوهایشان در سفیانی موعود تمرکز یافت[۱]، که یك قسم مسیح است و گفته‌اند که خواهد آمد و یوغ ستمگران عراقی را از گردن ایشان خواهد برداشت. تا این روزگار نیز ازمسلمانان شام میشنویم که یکی از اعقاب معاویه خواهد آمد. ولی سقوط امویان عواقبی مهمتر از همهٔ اینها داشت. دوران عربیت از تاریخ اسلام برفت و آن حکومت عربی خالص که از اول در امپراطوری اسلام بود بسرعت راه زوال پیمود. عباسیان حکومت خویش را دولت[۲] نام دادند، یعنی دوران‌نو. حقاً که دوران نو بود وعراقیان از قیمومت سوریان رها شده بودند. شیعه انتقام خویش را گرفته دانست؛ موالی از تسلط عربان رستند؛ پایتخت نو کوفه شد که برحدود ایران بود؛ وخراسانیان نگهبانان خالص خلیفه شدند وایرانیان به‌منصبهای معتبر دولت نشستند. بجای اشرافگری عرب، حکومتی آمد که مردم قلمرو خلافت از هر نژاد در آن شرکت داشتند. مسلمانان قدیم عرب و بیگانگان نو مسلمان بهم ریختند و درهم گم شدند. عربگری سقوط کرده بود اما اسلام براه خود میرفت و در پس پردهٔ اسلام جهانی، ایرانیت اوج گرفتن آغاز کرده بود.

۱ــ طبری، ج۳، ص۱۳۲۰؛ ابن‌مسکویه، تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم، چاپ دوخویه و دویونگ، ج۲ (لیدن، ۱۸۷۱)، ص۵۲۶؛ یاقوت، ج٤، ص۱۰۰۰؛ اغانی، ج۱٦، ص۸۸.
H. Lammens. *Études sur le siècle des Omayyades* (Beirūt, 1930), pp. 391-408.

۲ــ طبری، ج۳، ص۸۵، س۱٦، ۱۷، ص۱۱۵، س۹.

فصل بیست و سوم

بنیاد دولت عباسی

فصل سوم از این داستان سیاسی بزرگ یعنی تاریخ اسلام، با ابوالعباس خلیفه ۱۳۳-۱۳۷ ه (۷۵۰-۷۵۴م) آغاز میشود که سهم عمده را او داشت، وعرصهٔ حوادث عراق بود. خلیفهٔ اول عباسی درخطبهٔ نخستین که درمسجد بزرگ کوفه خواند خویشتن را سفاح[1] (یعنی خونخوار) نامید و همین کلمه لقب او شد. حقاً این اتفاقی شوم بود که خاندان نو در اجرای مقاصد خود بیشتر از خاندان منقرض شده بزور توسل میجست وبرای نخستین بار در تاریخ اسلام نطع یعنی سفرهٔ چرمین پهلوی نشیمنگاه خلیفه گسترده شد ومنصب جلاد ازلوازم تخت امپراطوری بشمار آمد. این خونخوار، خاندان معروفی را بنیاد نهاد که از پس خلفای راشدین و امویان دورانی دراز در اسلام حکومت کرد. خلیفگان عباسی ازسال ۱۳۳- ۶۵۶ ه (۷۵۰- ۱۲۵۸م) حکومت داشتند، اگرچه همیشه قدرت حکومت در دست ایشان نبود.

وقتی که عباسیان ظفر یافتند مردم خوشحال شدند، زیرا ایشانرا بخلاف اسلافشان که مظهر حکومت دنیائی (سلطنت) بودند، صاحب خلافت حقیقی یا حکومت

۱- طبری، ج۳، ص۳۰؛ سطر۲۰، ابن‌اثیر، جلد۵، ص۳۱۶ .

دینی می‌پنداشتند. خلیفه برای آنکه حکومت خویش را برنگ دین جلوه دهد در ایام رسمی، چون روز جلوس خلافت ، وروزهای جمعه، بردی را که عموزاده‌اش، پیمبر اسلام پوشیده بود بتن میکرد؛ و گروهی ازعالمان مثبحر فقه را اطراف خود داشت که حمایتشان‌میکرد ودر کارهای‌دولت مشورت ازایشان میخواست. بایدبگوئیم آن دستگاه تبلیغ منظم که اعتقاد مردم را بحکومت امویان سست کرده بودا کنون بامهارت بکار افتاده بود تا دعوت عباسیان را میان مردم بسط دهد و کسان را دلبستهٔ ایشان کند . در آغاز کار ، این فکر رواج یافته بود که قدرت برای همیشه بدست عباسیان خواهد ماند تا سرانجام آنرا به‌عیسی مسیح[1] تسلیم کند .

این شجره رابطهٔ عباسیان را باپیمبر نشان میدهد

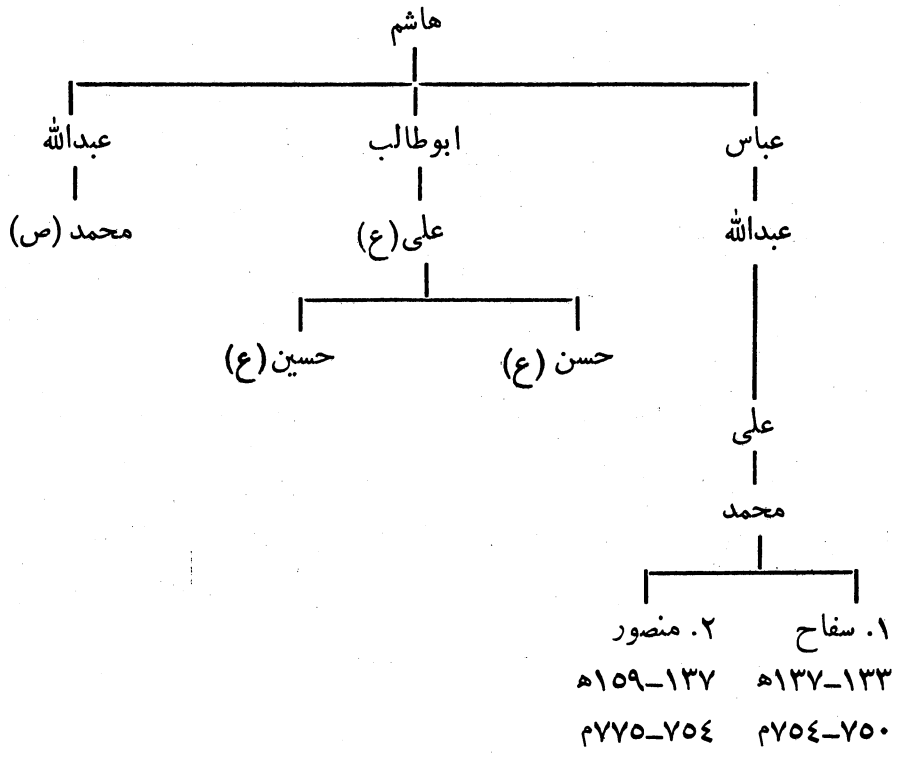

۱ـ طبری، ج۳، ص۳۳؛ ابن‌اثیر، ج۵، ص ۳۱۸ .

بعدها فکر دیگری شایع شد، که اگر این خلافت درهم بریزد نظام جهان خلل‌میابد[۱]. اماواقع این بود که این تغییر دینی، بیشتر از آنچه‌حقیقی‌باشدظاهری بود. گرچه عباسیان بخلاف امویان،دعوی تقوی‌داشتند وتظاهر بدینداری میکردند؛ اما خلیفهٔ بغداد نشان داد که در افکار و علائق دنیوی از خلیفهٔ دمشق که بجای او نشسته بود کمتر نیست. فقط ازیك‌جهت بااو تفاوت داشت: امپراطوری اموی عربی بود، اما امپراطوری عباسی بیشتر جنبهٔ جهانی داشت، زیرا در آن همهٔ نومسلمانان ازهرنژاد مشغول کار بودند وعربان درآن‌میانه یکی ازهمه بودند.

جهات امتیاز دیگر نیز بود. برای نخستین‌بار در تاریخ، همهٔ مسلمانان در قلمرو خلافت واقع نشدند. اسپانیا وشمال افریقا وعمان وسند وحتی خراسان[۲] خلیفه را معتبر نمیشناخت واطاعت او نمیکرد. اطاعت مصر بیشتر ازآنچه واقعی باشد، ظاهری‌بود. واسط‌پایتخت‌امویان درعراق، یازده ماه مقاومت کرد[۳]. درسوریه آشوب دایم بود واین آشوب ازرفتاری که بااموبان میشد مایه میگرفت. همدستی عباسی و علوی که ازنفرت مشترك برضد دشمن سرسخت‌پدید آمده بود بمحض سقوط‌دشمن، ازمیان برخاست. این علویان خوش‌باور نیك‌سیرت گمان داشته بودند که عباسیان بخاطر ایشان بمعرکه درآمده‌اند وخیلی زود پندارشان‌بنومیدی کشید. بنظرسفاح، کوفهٔ پرآشوب که دل بیاری علویان داشت برای او جای امنی نبود، وهاشمیه[۴] (منسوب به‌هاشم یکی از اجداد خاندان) در ناحیهٔ انبار[۵] ساخته؛اقامتگاه‌خود بصره، همسنگ کوفه نیز، بهمین دلیل مقر خلافت نشد. و دلیل دیگر!

۱ــ در فصل ۳۳ عنوان هلاکو دربغداد را به‌بینید.

۲ــ دینوری، ص۳۷۳.

۳ــ دینوری، ص۳۶۷ــ۷۲؛ طبری، ج ۳، ص۶۱ــ۶۶؛ ابن‌اثیر، ج۵، ص۳۳۸.

۴ــ یعقوبی، ج۲، ص ۴۲۹؛ دینوری، ص۳۷۲ــ۷۳.

۵ــ برساحل چپ‌فرات، درشمال عراق و اکنون جای آن خالیست.

محل آن بطرف جنوب بود و برای مرکز دولت‌شدن مناسب نبود. سفاح در پایتخت تازهٔ خود، دراوائل دهسالهٔ چهارم زندگی، بمرض آبله درگذشت[1] ۱۳۷ ه (۷۵٤م).

بنیادگذار حقیقی دولت برادر وجانشین‌او، ابوجعفر ۱۳۷-۱۵۹ ه (۷۵٤-۷۷۵م) که «منصور» لقب‌داشت نشان‌داد که گرچه بتقوی کم ازدیگرانست اما ازجملهٔ مردان بزرگ بنی‌عباس است. به‌نسبت زیاد او بود که پایه‌های دولت نو را بربنیاد محکم نهاد، نه‌سفاح. سی وپنج خلیفه‌ای که پس از او آمدند همه ازاعقاب وی بودند. عمویش عبدالله قهرمان زاب که بدوران سفاح فرمانروای سوریه بود، با وی برسر خلافت منازعه کرد؛ ولی درنوامبر ۷۵٤م (۱۳۷ه) ابومسلم او را در پیکار نصیبین شکست داد وازپس هفت سال که بزندان بود ضمن مراسمی او را بخانه‌ای بردند که عمداً پایه‌های آنرا برنمك نهاده بودند واطراف‌خانه را آب انداختند که فرو ریخت وعبدالله زیر آوار رفت[2]. ازپس فیروزی نصیبین طولی نکشید که نوبت به ابومسلم رسید واز راه خراسان که در آنجا تاحدی باستقلال حکومت داشت با بیم و امید بدربار خلافتش کشانیدند و این سردار خراسانی که سلطنت عباسیان پس از شمشیر عبدالله ببرکت شمشیر او پا گرفته بود، بنامردی کشته شد، ووقتی که بنزد خلیفه بود کسانی ازنهانگاه براو هجوم برده‌خونش بریختند[3]. دسته‌ای‌شگفت‌انگیز از افراط‌گران ایران بنام راوندیان‌پدیدآمد که افراد آن خلیفه‌را خدا میشمردند ومنصور آنهارا بیرحمانه کشت[4] ۱٤۱ه(۷۵۸م). شورش شیعیان ناراضی‌بسالاری‌ابراهیم و برادرش محمد نفس‌زکیه، که نوه‌زادگان حسن(ع)[5] بودند از جملهٔ شورشهائی بود

۱- یعقوبی، ج۲، ص ٤۳٤؛ طبری، ج۳، ص۸۷-۸۸ .

۲- طبری، ج۳، ص۳۳۰ .

۳- همان‌کتاب، ص۱۰۵-۱۱۷؛ دینوری، ص٦۷٦-۷۸ .

٤- طبری، ج۳، ص۱۲۹-۳۳؛ مسعودی، ج٦، ص۲٦، ٥٤ وبعد؛ بغدادی، چاپ‌حتی، ص۳۷. راوند شهری بنزدیك اصفهان بوده است .

٥- شجرهٔ نسب را بصفحهٔ بعد ببینید .

که منصور باسنگدلی آنرا درهم کوفت. محمدرادر مدینه ٦ دسامبر ۷٦۱م (۱٤٥ه) کشتند ومثله کردند وابراهیم را بنزدیك کوفهٔ آشوبگر سربریده ۱٤ فوریهٔ ۷٦۳م (۱٤٦ه)وسرش رابنزدخلیفه فرستادند[1]. علویان مخالف، عباسیان‌را غاصب‌میشمردند وخلافت راجز بخاندان **علی (ع)** ؛ قانونی نمیدانستند ومدتهای دراز نفوذ خویش

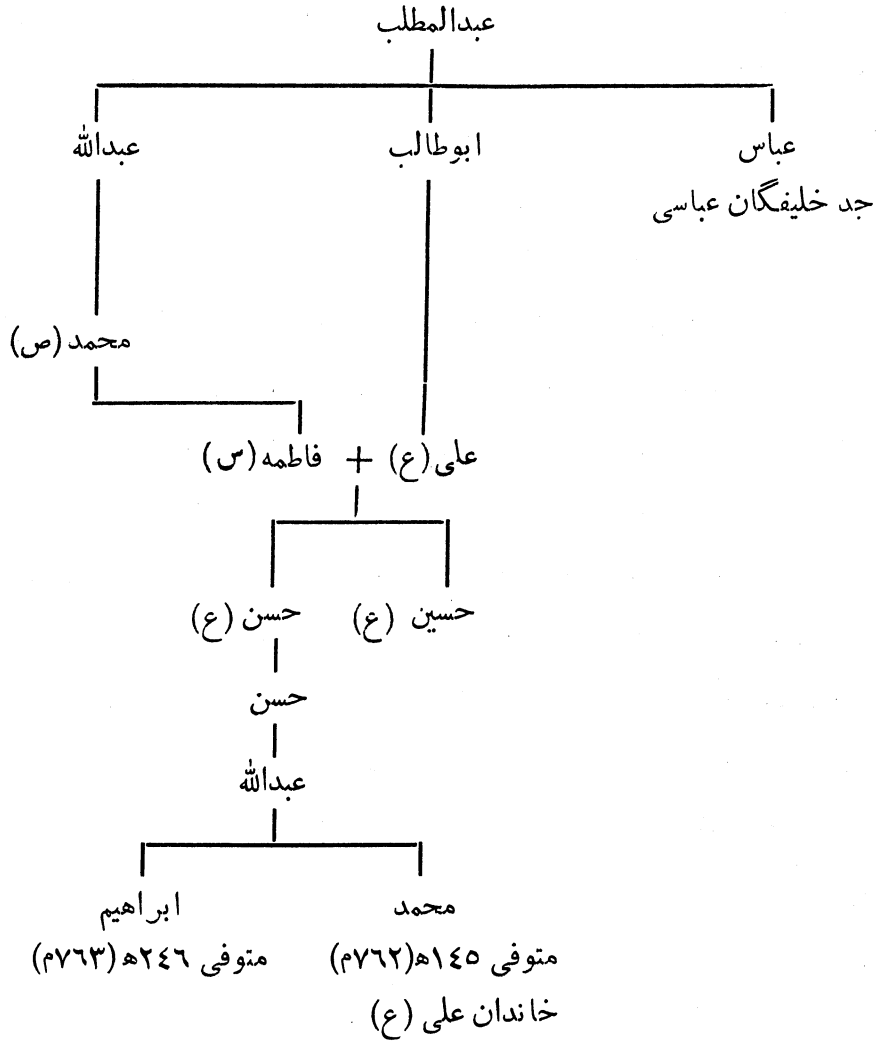

۱ـ طبری، ج۳، ص۲٤٥ـ٦٥ و۳۱٥-۱٦؛ مسودی،ج٦، ص۱۸۹ـ۲۰۳ ؛ دینوری ، ص ۳۸۱ .

را در سیاست اسلام بکار انداختند و درعقیدهٔ خودمصر بودند که امامت بخاندان علی (ع) موروثیست و آنرا از پیمبر گرفته‌اند؛ چنانکه روح‌منور الهی نیزازپیمبر بایشان رسیده است. درخراسان نیزشورش سنباد مجوس بود که‌انتقام‌ابومسلم میجست۱۳۸ه (۷۵۵م) وهم شورش استادسیس بود که ابوجعفر هر دورا خاموش کرد[۱]. بدینسان درایران که احساسات نیرومند قومی باعقاید قدیم زردشتی ومزدکی بهم آمیخته بود وضع موقتاً آرام شد و قسمت اعظم امپراطوری بجز شمال افریقا، که در آنجا نفوذ خلیفه ازقیروان نمیگذشت، واسپانیا که خلیفهٔ عباسی در آنجا مخالفی سرسخت چون عبدالرحمن‌اموی (مادر او نیزمانندمادر منصور بربری بود)[۲]داشت، بهم‌پیوسته بود.

منصور زمام اموردا‌خلی را بکف‌آورد وازآن‌پس به‌مشکلات مرزی بادشمن دائم غربی خود توجه کرد، واینان رومیان بودند که جنگ ایشان با مسلمانان یك قرن تمام دوام داشت واکنون بصورت حمله بقلاع مرزی‌ازسر گرفته میشد. منصور در ارمنستان صغیر قلعهٔ ملطیه ودر کلیکیه مصیصه راپس گرفت[۳]، وسپاهیان اسلام تا چشمه‌های نفت بادکوبه رسیدند واز مردم آنجا مالیات گرفتند[٤] وهم‌برای‌مدتی‌اقلیم کوهستانی طبرستان که بجنوب بحرخزراست وخاندانی‌ازاعقاب دولت‌ساسانی‌بر آن مستقلاً حکومت‌داشت بقلمرو خلافت درآمد[۵]. وازجمله شهرهائی که‌باطاعت درآمد قندهار به‌حدود هندوستان بود، ومجسمهٔ بودا راکه درآنجا بود بشکستند. درواقع سرداران منصور بمنطقه‌ای که تا کشمیر امتداد دارد، یعنی‌آن دشت حاصلخیزی که بشمال شرقی کوهستان هیمالیا است، رسیدند و آنجا را درنوردیدند؛ وهم او بسال

۱- طبری، ج۳، ص۱۱۹-۲۰و۳۵٤-۵۸؛ یعقوبی، ج۲،ص٤٤۱-٤۲؛ابن‌اثیر،ج۵، ص۳٦۸-٦۹.

۲- یعقوبی، ج۲، ص٤۳٦؛ ابن قتیبه، المعارف، ص۱۹۱.

۳- یعقوبی، البلدان، ص۲۳۸؛ ص۵.

٤- مسعودی، ج۲، ص۲۵؛ یاقوت، ج۱، ص٤۷۷.

۵- یعقوبی، ج۲، ص٤٤٦-۷.

۱۵٤ ه (۷۷۰م) ناوگانی ازبصره بدلتای رود سند فرستاد تا دزدان دریائی را که متهورانه جده را چپاول کرده بودند سرکوب کند.

دارالسلام

بسال ۱٤۵ ه (۷٦۲م) منصور پایتخت تازهٔ خود بغداد را بنیاد نهاد وتا آنوقت درهاشمیه میان کوفه وحیره اقامت داشت[۱].

بغداد همانست که یاد و وصف دلپذیر آن در قصه‌های هزار ویکشب برزبان شهرزاد مکرر میرود. محل آن تازه نبود بلکه یك دهکدهٔ ساسانی بهمین اسم که بمعنی خداداد است در آنجا بپا بود[۲]. ازآن پیش که منصور بانتخاب این مکان‌یکدل شود چند جای دیگر را دیده وسرانجام محل بغداد را پسندیده بود؛ زیرا بگفتهٔوی محل آن برای یك اردوگاه جنگی بسیار مناسب بود. بعلاوه رود دجله آنرا باهمهٔ مشرق وتاچین مربوط میکرده وبازرگانان ازعراق وارمنستان ودیار مجاور آذوقه بدانجا حمل میکردند؛ وهم آنجا رود فرات بود که از راه آن حاصل‌سوریه و رقه وشهرهای مجاور را می‌توانستند آورد[۳]. بنای‌شهر بچهار سال شد ومنصور ٤٬۸۸۳٬۰۰۰ درم برآن خرج کرد[٤] ویکصد هزار مهندس وصنعتگر و کارگر درآنجا بکار گرفت که از شام وعراق ودیگر اقطار امپراطوری آورده بود[۵].

دارالسلام (و این نام را منصور برای شهر خود برگزید) برساحل غربی دجله، درهمان دره‌ای بود که عده‌ای از بزرگترین پایتخت‌های جهان‌قدیم درآنجا قرار داشت. شهر مدور بود وباروئی‌مضاعف ازآجر داشت و خندقی بدور آن بود و بداخل شهر باروی سومی بود که نودپا بلندی داشت. باروی‌شهر چهار دروازه داشت

۱ـ یعقوبی، البلدان، ص۲۳۷ .

۲ـ همان کتاب، ص۲۳۵؛ بلاذری ۲۹٤ .

۳ـ طبری، ج۳، ص۲۷۲ .

٤ـ خطیب بغدادی تاریخ بغداد، ج۱، قاهره ۱۹۳۱، ص ٦۹-۷۰؛ طبری، ج۳، ص ۳۲٦؛ یاقوت، ج۱، ص٦۸۳ .

۵ـ طبری، ج۳. ص۲۷٦؛ یعقوبی، البلدان. ص ۲۳۸؛ خطیب، ج۱ ، ص٦٦-٦۷ .

که ازهر دروازه خیابانی تا مرکزشهر کشیده میشد وراههای دیگراز آن‌جدامیشد. خیابانهای اصلی چون شعاع چرخ بود و همهٔ بغداد، باراههای فرعی و ساختمانهای چون دایره، درون همدیگر بود وقصر خلیفه بمرکز آن‌جا داشت و آنرا ازاینجهت که در ورودش طلاکاری بود «دروازهٔ طلا» یاقبهٔ خضرا میگفتند، مسجدبزرگ‌مجاور قصر بود. سالن اجتماعات قصر بنائی مرتفع بود که بلندی آن به‌یکصد و سی پا میرسید. بگفتهٔ روایات بعدی ببالای آن مجسمهٔ سواری بود که نیزهٔ کوتاهی بدست داشت وبهنگام خطر نوك آن بطرفی که انتظار ورود دشمن از آنجا میرفت متوجه میشد[1]. ولی یاقوت خطای این گفته را دریافته وگفته است که ناچار مجسمه بسوئی اشاره میکرده ومقصود این بوده است که شهر همیشه از طرف دشمنی که از سوئی میآمده بخطر بوده است؛ آنگاه یاقوت صریح می گوید: «مسلمانان بقدرکافی هوش دارند که اینگونه جعلیات را باور نکنند[2].» مصالح شهر تازه را ازویرانه‌های تیسفون پایتخت ساسانیان آوردند ودرعین حال درمجاورت‌شهر آجر میزدند ومنصور بزندگانی خویش بساحل دجله برون ازباروهای شهر قصری دیگر بنام قصر خلد بنا کرد، و این نام از آنجا به‌این قصر داده شد که باغهای آن همانند بهشت بود (قرآن سورهٔ ۲۵: ۱۶-۱۷)؛ وکمی بطرف شمال‌قصردیگری ساخت که رصافه نام یافت وآنرا قصر پسر وولیعهد خویش مهدی کرد.

طالعی که منصور شهر را بعنوان اقامتگاه خود و افراد خاندان و نگهبانان خراسانی از روی آن بنا کرده بود چنانکه ستاره‌بینان ازپیش گفته‌بودند بسیارنکو بود[3]؛ زیرا ازپس سالی چند شهر وسعت یافت ومحل معتبر بازرگانی وداد وستد و هم درسیاست جهانی مرکز درجه اول شد. گویا تقدیر خواسته بود که شهر منصور

۱- خطیب، ج۱، ص۷۳.

۲- معجم‌البلدان، ج۱، ص۶۸۳.

۳- یاقوت، ج۱، ص۶۸۴-۸۵؛ خطیب، ج۱، ص۶۸-۶۸.

همهٔ اعتبار تیسفون و بابل و نینوا واور و دیگر پایتخت‌های شرق قدیم را یکجا داشته باشد؛ و بی گفتگو اهمیت آن بجائی رسید که بقرون وسطی اگر قسطنطنیه را استثنا توان کرد هیچ شهر دیگر همسنگ آن نبود. آنگاه ضربات روزگار فرود آمد و شهر عزت‌ها و زبونی‌ها دید و سرانجام، در سایهٔ فیصل پادشاه اصیل عرب، پایتخت کشور نوزاد عراق شد.

محل پایتخت چنان بود که افکار و عقاید مشرق زمین را بدانجا میکشانید. خلیفگان حکومت خویش را بروش خسروان ساسانی بنیاد نهادند. عربان مسلمان تسلیم نفوذ ایرانیان شدند و خلافت اسلامی بوضعی درآمد که چیزی جز تجدید استبداد ایران که باشیخشاهی عربی تفاوت بسیارداشت، نمیتوانست بود. درآنروزگار بتدریج بلقبهای ایرانی، مشروب ایرانی، زن و کنیز ایرانی، و نغمه‌های فارسی باب شد. همهٔ اینها آهسته آهسته، هم آهنگ با عقاید و افکار ایرانی، بجامعهٔ عرب راه یافت. بگفتهٔ مورخان، منصور اولین کسی بود که کلاه دراز ایرانی بسر نهاد وطبعاً رعیت نیز ازاو پیروی کرد[1].

باید بگوئیم که نفوذ ایرانی از خشونت زندگی سادهٔ عربان کاست و راه را برای عصر جدیدی که همهٔ امتیاز آن بسط علوم وتحقیقات گونه گون بود هموار کرد وازآنچه خاص عرب بود جز دوچیز بجا نماند: اسلام که دین رسمی دولت بود، و زبان عربی که آن نیز زبان رسمی دولت بشمار می‌رفت.

یك خاندان ایرانی که بوزارت رسید بدوران منصور برای نخستین بار درتاریخ اسلام وزارت پدید آمد و اصل آن ازایران بود. اول کس که این منصب معتبر[2] یافت خالدبن برمك بود. مادر خالد زنی بود که قتیبة بن مسلم او را در بلخ باسیری

۱ـ طبری، ج۳، ص۳۷۱.

۲ـ باابن‌خلکان، ج۱، ص۲۹۰ مقایسه کنید که درآنجا لفظ وزیر چنانکه همدانی بکار برده بهمان معنی که درسورهٔ ۲۰: ۳۰ آمده است تواند بود.

گرفته بود ۸۷ ه (۷۰۵م) وپدرش برمك، یعنی رئیس کاهنان یك معبد بودائی ببلخ بود[۱]. خالد دوست نزدیك سفاح بود، تاآنجا که زن خلیفهٔ سابق، دختر او را شیر داده وهم دختر خلیفه را زن خالد شیر داده بود[۲]. وی در آغاز دولت عباسیان کارش بالا گرفت ورئیس دیوان خراج شد. بسال ۱۴۸ ه (۷۶۵م) ولایت طبرستان‌یافت و شورش مهمی را که درآنجا بود خاموش کرد[۳]؛ وچون به‌پیری رسید در فتح یکی‌از قلعه‌های رومی تأثیر واضح داشت[۴]. این کارمند ایرانی نژاد اگر هم عنوان وزیر نداشت، درموارد بسیار وظیفهٔ مشاور خلیفه را انجام‌میداد[۵]. بی گفتگو همو بود که بنیاد این خاندان معتبر وزارت را استوار کرد.

در ۷ اکتبر سال ۷۷۵ م (۱۵۹ه) منصور بنزدیك مکه در اثنای حج بمرد و عمرش از شصت‌سال بیشتر بود. بنزدیك شهر مقدس یکصد قبر بکندند ولی او را محرمانه در قبری دیگر بخاك کردند تادشمن نتواندقبرش‌را بشکافد وبدان‌بی‌احترامی کند[۶]. منصورلاغراندام وبلندبالا سبزه‌روی وتنك‌ریش‌بود وبخلاف خلیفگان که پس از او بودند دوراندیش وبااراده بود[۷]. روش وی سرمشقی که همهٔ خلیفگان بعد راه ازآن میجستند، چنانکه طرز سلوك معاویه رهبر اخلاف اموی وی بود.

مهدی که جانشین منصور بود ۱۵۹ـ۱۶۹ ه (۷۷۵ـ۷۸۵م) یحیی را به‌تربیت پسر خود گماشت وچون از پس حکومت کوتاه هادی ۱۶۹ـ۱۷۰ ه (۷۸۵ـ۷۸۶م)

۱ـ ابن‌فقیه، ص۳۲۲-۲۴؛ طبری، ج۲، ص۱۱۸۱؛ یاقوت، ج۴، ص۸۱۸.

۲ـ طبری. ج۲، ص۸۴۰.

۳ـ ابن‌فقیه، ص۳۱۴.

۴ـ طبری، ج۳، ص۴۹۷.

۵ـ باالفخری، ص۲۰۶ و۲۱۱؛ مسعودی، التنبیه، ص ۳۴۰ ؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص ۲۹۰ مقایسه کنید.

۶ـ ابن‌اثیر، ج۶، ص۱۳.

۷ـ طبری، ج۳، ص۳۹۱؛ ابن‌اثیر، ج۶، ص۱۴؛ مسعودی، التنبیه، ص۳۴۱.

دور خلافت بهارون رسید ابن‌برمکی را که محترم میداشت وپدرمیخواند وزیرخود کرد واختیار بیحد داد. یحیی که بادو پسر خود فضل و جعفر از سال۱۷۰ تا۱۸۸ه (۷۸۶-۸۰۳م) همهٔ قدرت امپراطوری را بکف داشتند، بسال ۱۹۰ه(۸۰۵م)بمرد.

برمکیان ببغداد شرقی قصرهائی داشتند که در آنجا باتجمل میزیستند. در اطراف قصر جعفر که جعفری نام‌داشت قصرهای دیگر بود که بزرگان رجال‌دولت در آن میزیستند، وبعدها مأمون آنجا را گرفت وخانهٔ خلافت کرد. همهٔ این بناها بکناردجله‌بود وباغهای وسیع اطراف آن‌پدید آورده بودند. برمکیان‌مالهااندوختند که ارقام آن باور نکردنی‌است. آن‌بخششهای‌جوانمردانه که به‌بستگان‌وستایشگران وپناهندگان خویش میکردند شاهد این سخن است. کرم برمکیان ضرب‌المثل شده بود، تا آنجا که بروزگار ما نیزدر کشورهای‌عرب‌زبان کلمهٔ‌برمکی‌را بجای«بخشنده» بکار برده و به تشبیه گویند « بخشنده‌تر از جعفر »[1]، و مردم همه‌جا معنی آنرا خوب میفهمند.

حفر بسیاری ترعه‌ها[2] وایجاد بسی مسجدها وساختمانهای همگانی از برکت وجود برمکیان بود؛ وهم گویند که فضل اولین کسی بود که در اسلام بماه رمضان چراغ بمسجد افروخت. جعفر بفصاحت گفتار و قدرت انشاء و نکوئی خط شهرت فوق‌العاده داشت[3]. مورخان عرب خاندان برمکیان‌را بسبب وجود جعفر پایه گذار طبقه‌ای میشمارند که عنوان «اهل قلم» یافت. جعفر تنها ادیب نبود بلکه پیشرو و پدیدآرندهٔ«مد»نیز بود، زیرا گردنی دراز داشت وطوقی‌بلند بگردن مینهاد و مردم تقلید او کردند وطوقهای بلند بگردن نهادند[4].

۱- ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۸۵ وبعد را ببینید.

۲- طبری، ج۳، ص۶۴۵؛ س۱۸-۱۹؛ بلاذری، ص۳۶۳ را ببینید.

۳- طبری، ج۲، ص۸۴۳؛ مسعودی، ج۵، ص۳۶۱.

۴- جاحظ‌البیان، ج۳، ص۲۰۱.

یحیی، پدرجعفر، از آن انس فراوان که میان پسرش وهارون بود خوشدل نبود وحوادث ناگوار از آن انتظار میبرد[1]؛ وسرانجام هنگام آن رسید که خلیفه از نفوذ ایرانیان رها شود . نفوذ برمکیان شیعه چنان شدت گرفته بود که هارون باارادهٔ ۱۷۰-۱٤۹ه(۷۸٦-۸۰۹م) که نمیخواست دوخورشید در آسمان خلافتش بتابد، تاب آنرا نیاورد وبسال ۱۸۸ ه (۸۰۳م) جعفر را که سی وهفت‌ساله بود بکشت و سرش را بریکی ازپلهای بغداد آویخت وبگفت تاجسداورا دونیمه کردند وهر نیمه را بریکی ازپلهای دیگر آویختند[1]. علتی که معمولا مورخان برای‌شکست‌برمکیان یاد میکنند اینست که خلیفه چون تاب دوری جعفر نداشت اجازه داد تا ظاهراً با عباسه خواهر محبوب وی ازدواج کند ؛ ولی دراثنای حج کشف کرد که خواهرش فرزندی زاده وبمکه نهان کرده است[2]؛ لذا یحیای پیر و پسرش فضل والامقام و دو پسر دیگری را گرفتند وبزندان کردند. یحیی وفضل بزندان بمردند وهمهٔدارائی خاندان را که گفته‌اند بجز املاك وقصور واثاث۳۰٬٦۷٦٬۰۰۰ دینار نقدبودمصادره کردند. بدینسان خاندانی که خالد برمکی بنیاد کرده بود سقوط کرد و پس ازآن هرگز بر نخاست .

۱ـ طبری، ج۳، ص٦۷٤-۷٦ .

۲ـ العقد، ج۳، ص۲۸؛ طبری، ج۳، ص٦۸۰ .

۳ـ طبری، ج۳، ص٦۷٦-۷٦؛ مسعودی، ج٦، ص۸۷-۹٤؛ الفخری ، ص ۲۸۸، با ابن‌خلدون، ج۳، ص۲۲۳-۲٤ وکتاب‌العیون، ق۳، ص۳۰٦-۸ مقایسه کنید .

٤ـ العقد، ج۲، ص۲۸ .

فصل بیست و چهارم

دوران طلائی عباسیان

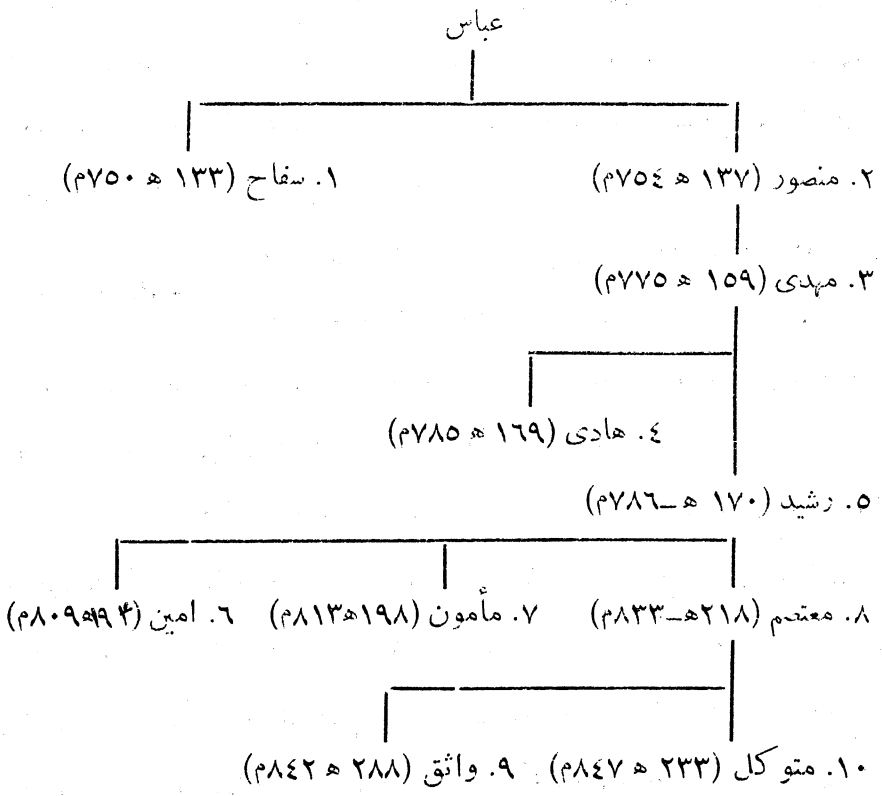

دولت عباسی چون دیگر دولتهای‌اسلام‌بلافاصله پس ازتأسیس ازلحاظ‌سیاسی و فرهنگی بدرخشانترین دوران خود رسید. خلافت بغداد که سفاح و منصور بنیاد کرده بودند در دوران مابین حکومت مهدی خلیفهٔ دوم وواثق خلیفهٔ نهم‌باوج‌شکوه خود رسید وپرشکوهترین ایام آن بخصوص دوران هارون وپسرش‌مأمون‌بود؛ وآن هالهٔ نورانی که این دو خلیفهٔ معتبر در خیال مردم پدید آوردند دولت عباسی را بتاریخ اسلام ازهمهٔ دولتها معروفتر کرد. این سخن ثعالبی متوفی ۴۳۰ ه (۱۰۳۸م) که گوید: دولت عباسیان ازمنصور آغاز شد ووسط آن مأمون بود و بمعتضد پایان یافت، ازلحاظ تاریخی صحت بسیار دارد . از پس واثق دولت براه سقوط میرفت تا بسال ۶۵۶ ه (۱۲۵۸م) درایام مستعصم خلیفهٔ سی وهفتم، بدست مغولان زوال آن در رسید. از کنجکاوی دقیق درروابط خارجی، وهم ازتحقیق دربارهٔ وضع‌دربارو زندگی اشرافی که بپایتخت بود، وهم ازمطالعهٔ جنبش بی‌نظیرمعنوی که بحمایت مأمون‌بحد اعلا رسید ، بطورکلی میتوانیم تصوری از قوت و عظمت و کمالی که خلافت بغداد بدان رسیده بود بدست آریم .

روابط بافرنگ

قرن نهم میلادی بادوشخص بزرگ آغاز میشود که درمسائل جهانی‌برجسته‌بودند: یکی شارلمانی درمغرب ودیگرهارون‌الرشید بمشرق؛ وبی‌شك از این‌میانه هارون برتر و قویتر ونمایندهٔ فرهنگی‌والاتر بود. روابط دوستی این دو همروزگار طبعاً از مقاصد شخصی مایه داشت .

شارلمانی هارون را برضد دشمنان رومی همدستی مناسب میدید و هم هارون میخواست که از شارلمانی برضد رقیبان و دشمنان خطرناك خود که همسایگان او بودند، یعنی امویان اندلس که دولتی نیرومند وبرجسته بنیاد کرده بودند ، استفاده کند. این هماهنگی احساسات چنانکه‌نویسندگان اروپا گفته‌اند بصورت رفت‌وآمد چند سفیر ومبادلهٔ هدایا از دو سوجلوه کرد. بگفتهٔ یك مورخ فرنگی که شارلمانی

را شخصاً میشناخته و گاه از او بعنوان دبیر و منشی خاص شارلمانی یاد شده است. فرستادگان پادشاه بزرگ غرب از نزد هارون، پادشاه ایران، با هدیه‌های گرانبها بازگشتند که بعضی پارچه‌های ظریف ولوازم عطری ویك فیل از آنجمله بود[۱]. این روایت را از سالنامهٔ سلطنتی[۲] گرفته‌اند؛ ونیز در آنجا آمده است که یك دستگاه ساعت دقیق نیز جزو هدایا از بغداد آمده است. اما آن روایت که گوید هارون یك ارغن (دستگاه موسیقی) برای شارلمانی فرستاد، مانند دیگر روایتهای دلفریب که بتاریخ هست یك روایت خرافی است؛ وچنانکه معلوم میشود، منشاء آن خطائی بوده است که در ترجمهٔ کلمهٔ کلپسیدرا (Clepsydra) که در منابع اصلی آمده، روی داده؛ وآن دستگاهی بوده است برای اندازه گیری زمان با آب، واشاره‌ای به ساعت اهدائی مذکور. ونیز داستانی که دربارهٔ کلیدهای کلیسای قیامت آورده‌اند که باموافقت هارون بنزد شارلمانی فرستاده شد، اصل ومبنای درستی ندارد.[۳]

نکتهٔ شگفت‌انگیز در بارهٔ مبادلهٔ این سفیران وهدایا که بنابرروایات میان سالهای ۱۸۱ و۱۹۱ ه (۷۹۷ و۸۰۶م) صورت گرفته‌اینست که مورخان مسلمان کاملاً دربارهٔ آن خاموش مانده‌اند؛ زیرا درعین حال که از روابط ومکاتبات سیاسی دیگر سخن هست، دراین باب هیچ نیست. مؤلف عقدالفرید[۴] ازبسیاری مکاتباتی که میان خلیفگان اموی وفرمانروایان روم شرقی بوده است یاد کرده و هم از سفارتی که از

۱- Éginhard, *Vie de Charlemagne*, ed. and tr. L. Halphen (Paris, 1923), p. 47.

۲- «Annales regni Francorum», ed. G. H. Pertzii and F. Kurze in *Scriptores rerum Germanicarum*, vol. 43 (Hanover, 1895), pp. 114, 123-4.

۳- درکتاب۵، فصل ٤٥، عنوان «سلجوقیان شام» را به‌بینید.
Cf. Louis Bréhier in *Chambre de Commerce de Marseille. Congrès français de Syrie. Séances et travaux*, fasc. 2 (1919), pp. 15-39.

٤- ج۱، ص۱۹۷-۱۹۸.

جانب «شاه‌هند» بنزد هارون آمده وهدیه‌های گرانبها آورده و استقبالی باشکوه از آن شده‌است سخن دارد. ویك منبع دیگر[۱] گفته است که مأمون ازپادشاه‌معاصر روم که شاید میشل دوم بوده هدیهٔ گرانبهائی دریافت داشته است.

روابط بارومیان

نزاعی که بیش از یك‌قرن میان خلافت بغداد و امپراطوری روم شرقی دوام یافته بود، بدوران مهدی خلیفهٔ سوم ۱۵۹-۱۶۹ ه(۷۷۵-۷۸۵م) از سر گرفته شد؛ ولی دوام ونتایج توفیق‌آمیز آن کمتر بود. مشکلات داخلی که دولت عرب را بزحمت می‌داشت و انتقال پایتخت ببغداد دور دست موجب شد که قسطنطین پنجم ۷۴۱-۷۷۵م (۱۲۴-۱۵۹ه) بر آن شود که حدود شرقی امپراطوری را بآنسوی‌مرزهای آسیای‌صغیر وارمنستان‌جلوببرد[۲]؛ وخط‌مرزی اسلام که بررشتهٔ قلاع از شام تاارمنستان تکیه‌داشت، درنتیجهٔ پیشرفت قوای‌نظامی روم شرقی، ناچار عقب رفت.

مهدی نخستین خلیفهٔ عباسی بود که پیکار ضد رومیان را از سر گرفت‌وحملهٔ مؤثر برضد پایتخت دشمن آغاز کرد و هارون پسر کوچك وی سردار این جنگ بود. بسال ۲۶۹ ه[۳](۸۸۱م) سپاه عرب اگر به‌قسطنطنیه نرسیده‌باشد به بسفور رسید[۴] وملکه ایرن که بنام فرزند خود قسطنطین ششم حکومت داشت بناچار صلح خواست وپیمانی که مایهٔ خفت روم‌بود بسته شد وبموجب آن‌میبایست‌غرامتی‌به‌مبلغ ۷۰٬۰۰۰

۱- کتبی، فوات‌الوفیات، ج۱، ص۳۰۷، س۱۲-۱۳.

۲- A. A. Vasiliev, *History of the Byzantine Empire*, tr. S. Ragozin, vol. i (Madison, 1928), p. 291; Charles Diehl, *History of the Byzantine Empire*, tr. G. B. Ives (Princeton, 1925), p. 55.

۳- کتاب‌العیون، ق۳، ص۲۷۸، تاریخ حمله را سال ۱۶۳ ه (۷۸۰م) تعیین میکند ویعقوبی (ج۲، ص۴۷۸ و۴۸۶) آنرا بسال ۱۶۴ ه میداند و طبری (ج۳، ص۵۰۳-۴) آنرا در سال ۱۶۵ ه میشمارد.

۴- تیوفانس که‌کتاب خود را بسال ۸۱۳ نوشته‌گوید (ص ۴۵۶) که هارون تا خرسوپولیس که محل اسکدارکنونی است پیش رفت.

تا ۹۰،۰۰۰ دینار به‌اقساط شش‌ماهه بپردازد[۱]. همین‌جنگ‌بود که هارون‌را بلندآوازه کرد تا آنجا که ازجانب‌پدر لقب رشید یافت واز پس موسی هادی که برادربزرگ او وهم ولیعهد بود، ولیعهد دوم شد.

این آخرین باری بود که سپاه عرب درمقابل باروهای شهر مغرور نمودار شد. خلیفگان عرب چهار بار به پایتخت روم‌شرقی حمله بردند. سه حمله بدوران امویان بود، به‌فرمان معاویه وسلیمان[۲]، وفقط دوبار شهر بمحاصره افتاد، یکی به حکم یزید ۴۹ ه (۶۶۹م) ودیگر به‌فرمان مسلمه ۹۸ ه (۷۱۶م). معذلك روایتهای ترکی شمار محاصره‌ها را بهفت تا نه بالا میبرد ودوتا را بهارون نسبت میدهد. این حمله‌ها که برقسطنطنیه شد در هزار ویکشب‌ودیگر داستانهای‌قهرمانی عرب‌موضوع گفتارهائی شده، ونویسندگان آنها، مخصوصاً آنهائی که بدوران جنگهای صلیبی بوده‌اند، در آسمان پندار وخیال اوج گرفته‌اند.

از پس ایرن ۷۹۷–۸۰۲م (۱۸۱–۱۸۶ه) که بتاریخ روم شرقی نخستین فرمانروای زن بود[۳]، نیقفور اول ۸۰۲–۸۱۱م (۱۸۶–۱۹۶ه) زمامدار شد[۴]. وهمو بود که پیمان ملکه را نقض کرد واز هارون‌الرشید که در آنوقت‌خلیفه بود خواست

۱– طبری، ج۳، ص۵۰۴.

۲– در فصل ۱۸ عنوان «روابط خصومت‌آمیز باروم‌شرقی» را به‌بینید.

۳– Vasiliev, vol i, p. 287.

۴– نام او بیونانی نیسفورس بود ونژاد عرب داشت وشاید از نژاد جبلهٔ غسانی‌بود؛ طبری، ج۳، ص۶۹۵.

Michel le Syrien, *Chronicle*, ed. J.-B. Chabot vol. iii (Paris 1905), p. 15.

ایرن که پیش‌ازوی حکومت‌داشت‌آخرین فرمانروای‌خاندان‌سوریه‌ای‌بود (۷۱۷-۸۰۲) که بدست لیوسوم (۷۱۷–۴۱) بنیاد شده بود. لیو واخلاف وی رهبران یك جنبش دینی‌بودند که هدف آن‌جلوگیری ازپرستش‌اصنام بود وآثار نفوذ اسلام‌دراین جنبش نمودار بود. تیوفانس، ص۴۰۵، وی را لیو «صاحب عقل‌شرقی» عنوان‌داده‌است.

تاباجی را که پرداخت شده بود پس دهد. این قضیه خشم رشید را برانگیخت وقلم ودوات خواست وبرپشت نامهٔ وهن‌آور او نوشت «بنام خدای رحمان‌رحیم، ازهارون امیر مؤمنان به‌نیقفورسگ روم. ای کافرزاده، نامه‌ات را خواندم. جواب آنست که خواهی دید، نه‌آنچه خواهی شنید. والسلام.»[۱]

هارون‌برسر گفتار خودبود وبلافاصله‌از رقه شهر موردعلاقهٔوی که برساحل فرات بود وبرحدود سوریه تسلط داشت حملات آغازشد و آسیای صغیررادر نوردید. سرانجام بسال ۱۹۱ ه (۸۰۶م) هرقله وطوانه بتصرف آمد و جزیه برآنجا نهادند و هم باجی وهن‌آور برشخص‌امپراطور وافراد خاندان وی مقرر شد[۲]. این‌واقعه که در دوران خلافت هارون‌الرشید روی داد ، نمودار حداعلای قدرت و تسلط دولت عباسی است .

از پس سال ۱۹۱ ه (۸۰۶م) کار مهمی نبود جز آن کوشش که برای تأمین پایگاه نظامی درآنسوی کوهستان طوروس صورت گرفت ؛ و این بروزگار معتصم ۲۲٤ ه (۸۳۸م) بود. باآنکه معتصم سپاهی بزرگ همراه برد که هیچ خلیفه‌ای نظیر آن‌فراهم نکرده بود[۳] و قلب اراضی روم را بشکافت وعموریه راکه سرسلسلهٔخاندان حکومت ازآنجا بود بتصرف آورد[٤] معهذا سعی وی بهدف نرسید. سپاه عرب‌درصدد آن بود که پیشرفت خودرا تا قسطنطنیه ادامه دهد ولی چون خبر آمد که یك‌توطئهٔ جنگی داخلی‌درحال پیدایش‌است عقب‌نشینی کرد. دراین وقایع تیوفیلوس امپراطور وقت ۸۲۹-۸٤۲م (۲۱٤-۲۲۸ه) از وضع چنان بیمناك شد که رسولانی به‌ونیزوبنزد

۱- طبری، ج۳، ص٦۹٦ .

۲- همان‌کتاب، ص٦۹٦،۷۰۹-۱۰؛ یعقوبی، ج۲، ص۵۱۹، س۱٤، ص۵۲۳، س۲؛ دینوری، ص۳۸٦-۸۷؛ مسعودی، ج۲، ص۳۳۷-۵۲ .

۳- طبری، ج۳، ص۱۲۳٦ .

٤- Michel le Syrien, vol. iii. p. 72.

شاه فرنگ و بسوی دولت اموی اندلس فرستاده از آنها کمك جست. همین امپراطور یکبار دیگر نیز ازجانب مشرق بخطر افتاد، و آن هنگامی بود که مأمون شخصاً با سپاهی برای حمله بقلمرو روم آماده شد. اما مرگ او که بسال ۲۱۸ ه (۸۳۳م) بنزدیك طرسوس رخ نمود ازانجام منظور جلوگیری کرد. از پس معتصم از جانب عرب حملهٔ معتبری نشد و آن سپاهها که جانشینان وی بمرزها میفرستادند بمنظور غارت بود نه فتح. وهیچگاه جنگ مهمی در گیر نشد. معذلك بهمهٔ قرن نهم برخوردهای خصومت آمیز و کم اهمیت دوام داشت و تقریباً هرسال درحدود شرقی خبری بود. بگفتهٔ یك جغرافیدان عرب[1] رسم چنان بود که هرساله سه حمله میشد: یکی بزمستان که تا آغاز بهار طول میکشید، وحملهٔ دیگر ازماه دوم بهار آغاز میشد و یکماه بود و حملهٔ سوم بدوماه آخر تابستان صورت می گرفت. این حمله‌ها سودمند بود، زیرا سپاه مجرب میشد وغنیمت بسیار میگرفت. اما روح قومی عرب و انگیزهٔ دینی که سابقاً محرك حمله‌های اسلام بود اکنون بشمار عوامل دست دوم بود. ضعفی که بدولت اسلام عارض شده بود در روابط خارجی مسلمانان نمودار شد. یك دولت کوچك اسلامی، یعنی دولت حمدانیان حلب که بحدود نیمهٔ قرن دهم در قلمرو خلافت بغداد برپاخاست و بارومیان پیکارها داشت که اکنون سر گذشت آن موضوع گفتگوی ما نیست.

دوران جلال بغداد

تاریخ وداستانها، همسخن بغداد را در دوران خلافت هارون‌الرشید ۱۷۰–۱۹۳ ه (۷۸۶–۸۰۹م) باوج جلال بالا میبرند. بیشتر از نیم قرن از بنیاد بغداد نگذشته بود؛ معذلك ازهیچ بکمال آمده مرکز ثروت دنیا شده ودر سیاست جهانی مقامی بدست آورده بود که فقط قسطنطنیه با آن رقابت توانست کرد. شکوه بغداد هم آهنگ باقدرت امپراطوری اسلام فزونی میگرفت و

۱ــ قدامه، کتاب الخراج، چاپ دوخویه (لیدن، ۱۸۸۹)، ص ۲۵۹.

چون دولت عباسی باوج قدرت رسید بغداد نیز در میان شهرهای جهان رقیب « یا همسنگ » نداشت[۱].

قصر سلطنت با آن ضمایم که برای حرمسرا وخواجگان و موظفان مخصوص داشت یك‌سوم شهر مدور را گرفته بود. سالن اجتماعات قصر بافرشها و پرده‌ها و مخده‌های عالی که همه از بهترین محصولات شرق بود در دلها اثر خاص میکرد و شکوهی بزرگ داشت. بانو زبیده، همسر و دختر عموی خلیفه، که در هالهٔ جلال خلافت انباز بود، جز ظرف طلا و نقرهٔ جواهر نشان به‌خوان خویش نمی‌نهاد. هم او مدهای ظریفی برای زنان اشراف ابداع کرده بود و نخستین کس بود که کفش خود را باسنگهای گرانقدر بیاراست[۲]. گویند که وی‌دریکی‌ازسفرهای حج‌سه‌میلیون دینار خرج کرد که قسمتی از آن برای آوردن آب ازچشمه‌هائیکه بیست وپنج‌میل تامکه فاصله داشت بمصرف رسید[۳].

بانو علیهٔ زیبا، دختر مهدی وخواهر پدری‌هارون، بشکوه با زبیده‌همسنگ بود، وی به‌پیشانی خللی داشت و برای مستور داشتن آن سربندی مرصع بجواهر ابداع کرد و «سربندعلیه» درمیان زنان معتبر آن عصر رواج یافت[٤].

بغداد بهر مناسبت وخاصه درایام رسمی چون آغاز خلافت وجشنهای عروسی وحج یااستقبال سفیران بیگانه، زینت میگرفت و مکنت خویش را نمایان میکرد. در جشن ازدواج مأمون باپوران‌هیجده‌ساله[٥]، دختر وزیرش حسن‌بن سهل، که‌بسال ۲۱۰ه(۸۲۵م)بود مالی باورنکردنی خرج شد وادبیات عرب یادگار آنرا جاوید

۱ـ خطیب، ج۱، ص۱۱۹.

۲ـ مسعودی، ج۸، ص۲۹۸ـ۹۹.

۳ـ با ابن‌خلکان، ج ۱، ص۳۳۷ و Burckhardt, *Travels*, vol.i, p. 196 مقایسه کنید.

٤ـ اغانی، ج۹، ص۸۳.

٥ـ وقتی مأمون از او خواستگاری کرد دهسال داشت؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۱٦٦.

کرده و نمونهٔ اسراف آنروزگار بشمار آورده است. بگفتهٔ راویان، درجشن عروسی، داماد وعروس برحصیری ازطلا، که بامروارید ویاقوت ترصیع شده بود نشسته بودند واز یك ظرف طلا هزار مروارید بی‌نظیر برسرشان ریختند و شمعهای عنبر افروخته بودند که هریك دویست رطل وزن داشت وشب را چون‌روز روشن کرده بود، درمیان بسرامیران وبزرگانی که درجشن حاضر بودند گلوله‌های مشك پراکندند و درهر گلوله پاره‌کاغذی بود که برآن نام ملك، بنده یاچیزی از اینگونه نوشته بودند و بدین‌سان به‌یابندهٔ هر گلولهٔ مشك هدیه‌ای داده می‌شد[۱]. بسال ۳۰۵ ه(۹۱۷م)مقتدر خلیفه، سفیران قسطنطین هفتم امپراطورجوان روم را که برای گفتگو دربارهٔ مبادله وفدیهٔ اسیران آمده بودند، باشکوهی بیمانند پذیرفت[۲]. درمراسم‌پذیرائی ۱۶۰٬۰۰۰ سوار وپیاده و ۷٬۰۰۰ خواجهٔ سپید وسیاه و ۷۰۰ تن از رجال درباروبکصد شیر بود. ۳۸٬۰۰۰ پرده در قصر بود که ازآنجمله ۱۲٬۵۰۰ پردهٔ زربفت بود؛ وهم ۲۲٬۰۰۰ فرش درآنجا بود. سفیران ازفرط حیرت، قصر حاجب وجای وزیر را محضرخلیفه پنداشتند؛ اما بایشان توضیح داده شد که به‌جایگاه‌خلیفه‌هنوز نرسیده‌اند. بدرختستان قصر یك درخت طلا ونقره بود که ۵۰۰٬۰۰۰ درم وزن داشت وازدیدن آن حیرتشان بیفزود. برشاخه‌های درخت پرندگان طلا ونقره بود وهمه‌را چنان بامهارت ساخته بودند که چون باد میوزید شاخها میلرزید وپرندگان نغمه‌خوانی آغاز میکردند؛ وهم در باغ قصر نخلها بود که بلندتر از پنج بازو نبود وخرمای ممتاز داشت و این نیز مایهٔ شگفت سفیران شد[۳].

هارون که نمونهٔ اعلای پادشاهان اسلام بشمار میرفت و نیز جانشینانش از

۱ـ طبری، ج۳، ص۱۰۸۱-۸۴؛مسعودی، ج۷، ص۶۵-۶۶؛ ابن‌اثیر، ج۶،ص۲۷۹؛ ثعالبی، لطائف، ص۷۳-۷۴؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۱۴۴-۱۴۵ .

۲ـ مسعودی، التنبیه، ص۱۹۳ .

۳ـ خطیب، ج۱، ص۱۰۰-۱۰۵؛ابوالفدا، ج۲، ص۷۳؛ یاقوت، ج۲، ص۵۲۰-۲۱.

بخشش و کرم چون مغناطیس بودند وشاعران و نابغگان وموسیقیگران و نغمه گران ورقاصگان وسگ‌آموزان وخروسداران وهمهٔ کسان دیگر را که مایهٔ سرگرمی و یاخوشحالی خلیفه توانستند شد، جلب میکردند.

ابراهیم موصلی وسباط وابن‌جامع پیش‌صف‌موسیقیگران و نغمه گران‌بودند. ابونواس، شاعر بی‌بند و بار که ندیم هارون و مونس وی در گردشهای شبانه بود، تصویری فراموش‌نشدنی از زندگی دربار در آن دوران باشکوه بجا نهاده است. در صفحات اغانی دربارهٔ آنروزگار داستانهائی فراوان هست که اگر از گزافه گوئیها جدا شود، حقیقت را از آن بدست توان آورد. بگفتهٔیکی‌ازاین داستانها امین‌خلیفه ۱۹٤–۱۹۸ ه (۸۰۹–۸۱۳م) شبی بعموی‌خودابراهیم‌بن‌مهدی که حرفهٔ او نغمه گری بود وبعضی اشعار ابونواس را نکو خوانده بود ۳۰۰٬۰۰۰ دینار بخشید و بدینسان بخششهای خلیفه به‌ابراهیم به۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ درم رسید وتازه‌این مبلغ‌خراج یکی از ولایات بود[۱]. همین امین که ابن‌اثیر درسرگذشت وی چیزی در خور گفتن نیافته است[۲]. زورقهای خاص بشکل حیوانات بردجله داشت که برای جشنهای مخصوص بکار میبرد. یکی ازاین زورقها بشکل دلفین (یك قسم‌جانور دریائی) ودیگری چون شیر وسومی مانند عقاب بود که مخارج یکی ازآنها ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ درم شده‌بود[۳]. در اغانی گزارش یك شب طرب و غناهست که امین در آن حضور داشته و کنیزگان زیبا برقص وخواندن مشغول بوده و حاضران بندگردانها را تکرار میکرده‌اند. و هم مسعودی آورده است[٤] که ابراهیم‌بن مهدی برادر خود رشید را مهمان کرد و از جمله غذاها خوراك ماهی نهاده بودند که قطعات آن بسیار کوچك بود و چون در

۱– اغانی، ج۹، ص۷۱. فصل ۲۵ را به‌بینید.

۲– ج٦، ص۲۰۷.

۳– همان‌کتاب، ص۲۰٦؛ طبری، ج۳، ص۹۵۱-۵۳.

٤– ج۱٦، ص۱۳۸-۱۳۹.

اینباره توضیح خواست، گفتند که خوراك زبان ماهیست و برای یکصد و پنجاه زبان ماهی یك هزار درم داده‌اند. اگر اینگونه روایتها را از گزافه‌ها وخیالپردازیهائی که قصه‌سرایان شرق بر آن افزوده‌اند جدا کنیم بازهم از گزارش زندگی دربار بغداد چیزها بجا میماند که شگفت‌انگیز تواند بود.

افراد خاندان عباسی و وزیران وسران ومنصبداران و دیگر کسان که قصر امپراطوری از ایشان سرشار بود، درتجمل پیرو خلیفه‌بودند. افراد خاندان هاشمی که عباسیان نیز از آن بودند ازخزانهٔ دولت مقرری منظم داشتند وکار چنین بود تا معتصم آنرا قلم کشید[1] ۲۱۸ ـ ۲۲۸ ه (۸۳۳ ۸۴۲م). چنانکه گفته‌اند خیزران مادر هارون‌الرشید ۱۶۰٬۰۰۰٬۰۰۰ درم درآمد داشت[2]. بدوران رشید اموال مردی را بنام محمدبن سلیمان که وفات یافته‌بود مصادره کردند ۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ درم نقدداشت ودرآمد روزانهٔ املاکش ۱۰۰٬۰۰۰ درم بود. وزندگی برمکیان بشکوه ازآنچه بقصر خلافت بود کمتر نبود[3]. درمنابع موجود از زندگی مردم عادی بغداد و افکاری که بخاطر داشته‌اند بجز آن وصفها که ازابوالعتاهیه شاعر زاهد پیشه بجا مانده چندان چیزی موجود نیست. بسال ۲۰۴ ه (۸۱۹م) که مأمون از پس شش‌سال پیکارداخلی با برادر بزرگش امین* (که هارون او را به‌جانشینی خود برگزیده بود) و هم با عمویش ابراهیم‌بن مهدی که او نیز دعوی خلافت داشت، فیروزمندببغداد آمدقسمت اعظم شهر ویران بود وازآن‌پس تامدتی‌ازشهر مدورسخن نیست. مأمون‌قصرجعفری

۱ـ باثعالبی، لطائف، ص۱۶ مقایسه کنید.

۲ـ مسعودی، ج۶، ص۲۸۹.

۳ـ همان کتاب.

*ـ اصل چنین است ومعروف است که مأمون ازامین بزرگتر بوده است ولی امین را درنتیجهٔ نفوذ زبیده براو ترجیح داد. اربلی‌ازگفتهٔرشیدآورده که اگر «ام‌جعفر» (یعنی‌زبیده) نبود وبنی‌هاشم دل بااو (یعنی‌امین) نداشتند عبدالله (یعنی مأمون) را مقدم میداشتم. اربلی، خلاصة‌الذهب‌المسبوك، چاپ قدس، ۱۸۸۵، ص۸۷. (مترجم‌عربی).

را که جعفر برمکی برساحل شرقی رود ساخته بود مقر خلافت کرد ولی مدتی نگذشت که اهمیت این شهر بعنوان مرکز تجارت وفرهنگ باز گشت . شهری که جانشین عده‌ای از پایتختهای مهم وباشکوه وادی دجله وفرات از جمله اور و بابل و تیسفون بشمار میرفت طبیعی بود که اهمیت آن ازمیان نخواهد رفت. موقع مناسب شهر ازلحاظ دریانوردی پیوسته آنرا باهمهٔجهان‌معروف آنروزگارمربوط می‌داشت. کناره‌های بندر میلها کشیده بود وصدها کشتی،ازجمله کشتی‌های جنگی گونه گون ومرکبهای‌تفریحی اززورقهای سبك‌چینی تا کلکهای پوستی پرباد که بروزگار ما نیز نظایر آن هست وازموصل سواره برآن میآمدند، درآب شناور بود .

از همه‌جا کالا ببازارهای شهر میرسید: سفـال وحریر ومشك ازچین، آذوقه و فلزات ورنگ ازهند و ارخبیل مالایا؛ یاقوت و لاجورد وپارچه و برده از اراضی ترك‌نشین اواسط آسیا، عسل وموم وپوست وبردهٔ سفید از اسکاندیناوی و روسیه ، و بردهٔ سیاه وعاج وخاکهٔ طلا از شرق افریقا . کالاهای چین بازاری خاص داشت که در آنجا داد وستد میشد. ولایتهای خلافت نیز کاروانهائی‌از راه‌خشکی ویا کشتیهائی از راه دریا بابار محصولات خود به‌بغداد میفرستاد. برنج و گندم و کتان از مصر، و شیشه‌و کالای فلزی ومیوه ازسوریه،ودیبای منقش ویاقوت واسلحه ازعربستان،واقسام حریر وعطر وبقولات‌ازایران[1] می‌رسید. ارتباط ساحل غربی و شرقی شهر با سه‌پل شناور از زورقهائی که بهم پیوسته بودند و بروزگار ما نیز نمونهٔ آن ببغداد هست برقرار میشد. خطیب[2] قسمتی از تاریخ‌خودرا بوصف پلهاوقسمت‌دیگر را به‌جویهای بغداد اختصاص داده است. بازرگانان از بغداد ودیگر مراکز کالا، ازراه‌دریابشرق اقصی و اروپا وافریقا میرفتند وپارچه وجواهر وآئینه‌های فلزی ومهره‌های‌شیشه‌ای

۱ــ به Le Strange, *Eastern Caliphate* در جاهای متعدد مراجعه کنید .

۲ــ ج۱، ص۱۱۱-۱۷ .

وادویه و دیگر چیزها همراه میبردند[۱]. سکه‌های عرب که بتازگی در روسیه و فنلاند وسوئد و آلمان کشف شده[۲] نشان فعالیت بازرگانی مسلمانان آنروزگار و دوران بعد است که جنبهٔ جهانی داشته است. سفرهای پرحادثهٔ سندباد بحری که در شمار زیباترین داستانهای هزارویکشب است از گزارش واقعی آن سفرها که بازرگانان مسلمان کرده‌اند پایه ومایه دارد.

بازرگانان در جامعهٔ بغداد سهمی مؤثر داشتند. اهل هر تجارت وصنعت چنانکه دراینروزگار نیز معمولست، برای خود بازاری داشتند[۳]. گاه بگاه عبور دستهٔ عروسی یاختنه‌سوران وضع عادی خیابانها را تغییر میداد. اهل مهارت از طبیب ومرافعه گر ومدرس و دبیر وامثال آنها درسایهٔ حمایت مأمون منزلتی ممتاز داشتند. بسال ۳۷۸ه (۹۸۸ م) که ابن ندیم کتاب جاوید خود، الفهرست، را مینوشت دستنویس‌های عربی بسیار بود که از خواب مغناطیسی و نیرنگ و بلع شمشیر وجویدن شیشه گفتگو داشت[٤]. ابن‌خلکان[٥] گزارشی از زندگی روزانهٔ یکی از دانشوران یعنی حنین‌بن اسحاق بجا نهاده، که معلوم میدارد که در آنروزگار نبوغ ودانش اعتباری بسزا داشته است. حنین بعادت روزانه بحمام میرفت وخادمان آب براو میریختند و چون برون میشد لباس راحت پوشیده ازپس صرف شربت وشیرینی خواب کوتاهی می کرد وچون بیدار میشد بخور میسوخت تاتنش خوشبوشود؛ آنگاه دستور غذا میداد که نوعاً آبگوشت رقیق ومرغ مسمن ونان بود. آنگاه خواب ازسرمیگرفت وازپس خواب چهار رطل شراب کهنه مینوشید، واگر بمیوهٔ تازه مایل بود یك گلابی و یك بهشامی میخورد.

۱ـ درفصل ۳٦ عنوان «صنعت» را ببینید.

۲ـ بسیاری ازاین پولها درموزهٔ هلسینکی موجود است.

۳ـ یعقوبی، البلدان، ص۲٤٦.

٤ـ ص۳۱۲.

٥ـ ج۱، ص۲۹۸.

بیداری فکری

بی گفتگو آن فیروزی که مسلمانان بدوران مهدی ورشید بر دشمنان سرسخت قدیم، یعنی‌رومیان، یافتند شکوهی بآن‌عصر داده است. ازسوی دیگر تجمل ورفاهی که در زندگی این دوران بود در تاریخ و نیز در قصه‌ها مشهور است. ولی چیزی که مخصوصاً این عصر را درهمهٔ تاریخ جهان جلالی خاص بخشوده است بیداری خارق‌العادهٔ افکار است، که این مرحله ازتاریخ اسلام را بشمار معتبرترین دورانهای تاریخ فکر و فرهنگ در سراسر تاریخ جهان برده است. مایهٔ این بیداری بنسبت زیاد از فرهنگ بیگانه بود که بعضی قسمتهای آن‌هندی وایرانی وشامی ولی‌بطور کلی یونانی بود، وازراه‌زبان‌فارسی وسانسکریت وسریانی‌ویونانی بعربی انتقال یافته بود. مسلمان عرب که از فرهنگ وفلسفه وادب مایه نداشت، اما باهوش تند وشوق مفرط وحرص دانش ونیروهای مکنون چنانکه از پیش گفتیم ازصحرا آمده بود، ازآن‌پس که اندکی علم وفلسفه و ادب آموخت بسیار زود بعرصهٔ معنویان جانشین اقوامی شد که مغلوب وی شده یا با او مربوط بودند وفرهنگی کهنتر ووالاتر از اوداشتند. درشام تمدن رایج آرامی را که ازتمدن جوان یونان مایه گرفته بود اقتباس کرد؛ در عراق نیز از همان تمدن که مایه از ایران داشت شعله گرفت؛ وسه‌ربع قرن از بنیاد بغداد نرفته بود که جهان روشندل عرب یعنی همهٔ کسانی که خواندن ونوشتن آموخته‌بودند معروفترین‌مؤلفات‌فلسفی ارسطو ومهمترین شروح نوافلاطونی و بیشتر کتب طبی جالینوس وهم‌مؤلفات‌ایرانی وهندی را که از علوم سخن داشت بدسترس خود داشتند[1]. وچندده سال نگذشته‌بود که دانشوران عرب مسائلی را که یونانیان قرنها بتوضیح آن سر کرده بودندجذب کردند. باید بگوئیم که فرهنگ دینی اسلام باشعله گیری ازفرهنگ‌یونان وایران رنگ اصلی خود را که نشان از صحرا وحیات قبایلی‌عرب‌داشت فرو نهاد. امابعرصهٔ

۱ــ ازقسمت اخیر قرن‌نوزدهم، شرق عربی از نو دوران ترجمه را ازسر گرفت واین بار ازفرانسه وانگلیسی به‌ترجمه پرداخت .

فرهنگ قرون وسطی که جنوب اروپا را بشرق نزدیك میپیوست مقامی بسیار معتبر یافت و باید گفت که فرهنگ قرون وسطائی ازجریانی مایه داشت که چشمه‌های آن از مصر قدیم و بابل وفنیقیه ویهودا آمده‌وهمه بیونان ریخته واکنون بصورت‌فرهنگ یونانی بمشرق بازگشته بود. بعدها خواهیم دید که چگونه بار دیگر همین جریان ببرکت عربان ازاسپانیا وسیسیل باروپا راه یافت ورستاخیز علمی‌وادبی‌وهنری‌مغرب زمین را پدید آورد.

هند

هند مخصوصاً درآداب خردمندی وریاضیات منبع الهام اول بود. بحدود سال ۱۵٤ه یك جهانگرد هندی کتابی در علم فلك ببغداد برد که «سید هانتا» وبعربی سند هند نام داشت و منصور خلیفه محمدبن ابراهیم فزاری (متوفی میان سالهای ۱۸۰ و۱۹۱ه، ۷۹٦ و۸۰٦م) را بترجمهٔ آن فرمان داد؛ وهمین فزاری نخستین فلك‌شناس اسلام شد[1]. بی گفتگو عربان ازدوران صحرانشینی به‌نجوم توجه داشتند؛ اما تااینزمان بصورت علمی دربارهٔ آن تحقیق‌نکرده‌بودند. اسلام‌فلکشناسی را که برای تعیین قبله بکار بود تشویق میکرد. خوارزمی مشهور (متوفی‌حدود۲۳٦ ه، ۸۵۰م) زیج معروف خود را بربنیاد کتاب فزاری نهاد و عقاید مختلف را که حاصل دو نظریهٔ مخالف یونانی وهندی در فلکشناسی بود توافق داد؛ وهم ازخویش نکات بسیار افزود. ازجمله کتابهای فلکشناسی که در آن عصر ازفارسی بعربی‌درآمد کتابهائی بود که فضل‌بن نوبخت[2] (متوفی در حدود ۲۰۰ ه، ۸۱۵ م) سرکتابدار دارالحکمهٔ رشید، ترجمه کرده بود[3].

۱- صاعدبن احمد (قاضی‌اندلسی)، طبقات الامم، چاپ ل. شیخو (بیروت، ۱۹۱۲)، ص۴۹-۵۰؛ یاقوت، معجم‌الادباء، ج٦، ص۲٦۸؛ مسعودی، ج۸، ص۲۹۰-۲۹۱.

۲- کلمهٔ نوبخت فارسی است وعدهٔ زیادی ازاین خاندان درعلم نجوم شهره شدند. طبری، ج۳، ص۳۱۷،۳۱۸ که این کلمه را نیبخت یاد میکند، و هم ص ۱٤٦٤ را ببینید.

۳- الفهرست، ۲۷٤.

همان جهانگرد هندی کتابی نیز در ریاضیات باخود آورده بود و بوسیلهٔ همان کتاب ارقامی که در اروپا بنام عربی ونزد عرب بنام هندی معروف‌است بقلمرو اسلام آمد. بعدها بقرن نهم هندوان کسر اعشاری را نیز بریاضیات عربی افزودند.

ایران

ایران بجز ادبیات عالی چیزی بعلم عرب نیفزود . سلیقه‌ای که مردم ایران در ادراك دقایق زیبائی داشتند چیزی بود که عربان سامی‌نژاد در زندگی فرهنگی تازهٔ خویش بشدت بجستجوی آن بودند . کهنترین کتاب ادبی که بجاست، کلیله ودمنه (قصه‌های بیدپا) است که ترجمه از پهلویست و در اصل از سانسکریت باین‌زبان در آمده بود. نسخهٔ اصلی را بهمراه بازی شطرنج بدوران انوشیروان (سال۵۳۱ـ۵۷۸م) از هندوستان آورده بودند . چیزی که متن عربی را اهمیت خاص میدهد اینست که متن فارسی وهم اصل سانسکریت از میان رفته ؛ ولی متن‌سانسکریت را بطورپراکنده درپنچاتانترا میتوان‌یافت. بنابراین همهٔ‌ترجمه‌های کتاب را که به‌بیش از چهل زبان یعنی همهٔ زبانهای اروپائی و عبری و ترکی و حبشی وایسلندی وهم زبان مالایا رفته‌است از عربی گرفته‌اند. هدف کتاب این‌بوده است که رسوم ادب وخرد را ضمن حکایتهائی از زبان ددان بشاهزادگان تعلیم‌دهد. کسی که کتاب را بعربی آورد ابن‌مقفع بود[1] که زردشتی نژاد نومسلمان‌بود وچون بنامسلمانی متهم شد بحدود سال ۱۴۰ ه (۷۵۷م) وی را بآتش سوختند .

ترجمهٔ ابن مقفع نمونه‌ای از هنر انشاء است. به‌روزگار عباسیان نثرعربی ظرافتکاری و استعمال مجاز وتفنن لفظی را از فارسی گرفت. ادبیات سبك‌ساسانی با کلمات نرم ومنتخب بنسبت زیاد جای‌اسلوب قدیم عرب‌را که قوت‌وایجاز واستحکام

۱ـ برای اطلاع از چاپهای مختلف کلیله ودمنه، سیلوستر دساسی (پاریس، ۱۸۱۶) را ببینید که در بولاق بسال ۱۲۴۹ تجدید چاپ‌شده، وچاپ دیگر را خلیل یازجی (بیروت، ۱۸۸۸) و ل. شیخو(بیروت، ۱۹۰۵) کرده‌اند. دربارهٔ ابن مقفع،الفهرست ، ص۱۱۸ و ابن خلکان، ج۱، ص۲۶۶ـ۶۹ را به‌بینید .

کلمات از اختصاصات آن بود اشغال کرد. کتابهای ادبی عرب چون اغانی وعقدالفرید وسراج الملوك[1] همه جا از رسوم هند وایرانی بخصوص درمسائلی که به آداب معاشرت وخرد وری و نظم دولت وتاریخ مربوط است سخن دارد ، و نویسندگان تاریخ عرب چنانکه خواهیم گفت کتابهای خویش را بتقلید کتابهای فارسی پرداخته اند .

بسال ۱٤۸ ه (۷٦٥م) منصور خلیفه بیك مرض امعائی دچار شد که طبیبان را سردرگم ساخت. رئیس بیمارستان آنجا ، جورجیس بن بختیشوع[2] نسطوری (متوفی در حدود ۱٥٥ ه، ۷۷۱م) را که رئیس بیمارستان جندیشاپور[3] بود فراخواند. بنگاه علمی وطبی و فلسفی جندیشاپور که انوشیروان بزرگ بحدود سال ٥٥٥ بنیاد کرده بود شهرتی داشت ودر آنجا برطبق اصول یونان تعلیم میدادند وزبان تدریس آرامی بود. جورجیس در زمانی کوتاه اعتماد خلیفه را جلب کرد و با آنکه دیانت مسیحی را از دست نگذاشت طبیب دربار شد. وقتی که خلیفه او را بمسلمانی خواندوی گفت که ترجیح میدهد که در بهشت یاجهنم با پدران خود همراه باشد[4]. ابن بختیشوع ببغداد بنیانگذار یك خاندان معروف شد که طی شش یاهفت نسل که حدود دوقرن طول کشید بلندی وپستی ها دید. اما بهرحال طبابت دربار خاص آن بود . در آن روزگار دانش نیز چون جواهرسازی ودیگر پیشه ها بخاندانهای معین اختصاص داشت وپسران جانشین پدران میشدند. بختیشوع پسر جورجیس (متوفی ۱۷٥ ه، ۸۰۱ م) بدوران هارون الرشید ، بزرگ طبیبان بیمارستان بغداد بود و پسرش جبرئیل کنیز

۱ـ بسال ۱۲۸۹ و۱۳۰٦ درقاهره چاپ شده است .

۲ـ باالفهرست، ص۲۹٦، ابن العبری، ص۲۱۳-۱٥ مقایسه کنید . کلمهٔ بخت که بقول ابن ابی اصیبعه (ج۱، ص۱۲٥) سریانی وبمعنی خادم است ، از کلمهٔ پهلوی است و هم بمعنی پدید آورده است. بنابراین نام خاندان بمعنی «عیسی پدیدآورده» بوده است .

۳ـ یاجند شاپور. این شهر را شاپور اول ساسانی بنیادکرد و نام وی برآن ماند و شاید هم معنی آن «گشوده شاپور» است. محل آن دهکدهٔ شاه آباد بخوزستان درجنوب ایران است.

٤ـ ابن العبری، ص۲۱٥؛ وابن ابی اصیبعه، ج۱، ص۱۲٥ از اوگرفته است .

هارون را که مبتلا بفلج هیستریك بود بمهارت علاج کرد وچنین وانمود کرد که در حضور عموم مردم او را برهنه خواهد کرد. از فرط هیجان فلج کنیزك برفت وخلیفه او را طبیب خاص خود کرد ۱۸۹ ه (۸۰۵م)[۱].

فرهنگ یونانی

هنگامی که عربان سرزمین هلال حاصلخیز را گشودند، بی گفتگو میراث معنوی یونان ازهمه چیزهائی که دست روی آن گذاشتند گرانبهاتر بود. بنابراین فرهنگ یونانی مهمترین مایهٔ بیگانه بود که درزندگی عربان اثر روشن داشت. این شهرها از جمله مراکزی بود که فرهنگ یونانی از آنها پرتوافکن بود. شهرها که مرکز معتبر مسیحیان شام بود وحران که بت‌پرستان شام (ازپس قرن نهم عنوان صائبه یا صائبان[۲] بخود گرفتند) در آنجا اقامت داشتند؛ انطاکیه که یکی ازمستعمرات بیشمار قدیم یونان بود؛ واسکندریه که برخوردگاه فلسفهٔ شرق وغرب میبود؛ وجز این بشام و عراق دیرهای فراوان بود که در آنجا بجز مسائل دینی علوم وفلسفه نیز تعلیم میدادند. هجوم بقلمرو روم خاص هجومهائی که بدوران هارون میشد، برای عربان سودمند بود زیرا علاوه برغنائم درهرجا، خاصه درعموریه وانقره Ancyra، دستنویسهای یونانی فراوان بدست آوردند[۳]. این قصه مشهوراست که مأمون سفیران بقسطنطنیه بنزد امپراطور لئوی ارمنی فرستاد و از او کتابهای یونانی خواست. پیش ازاو نیز چنانکه گفته‌اند، منصور خلیفه از امپراطور روم کتاب خواسته بود و او کتابهائی فرستاد که اقلیدس[۴] از آنجمله بود. ولی عربان یونانی نمیدانستند که در آغاز کار به آن ترجمه‌ها که یهودان و بت‌پرستان و مسیحیان و

۱ــ ابن‌العبری، ص ۲۲۶ــ۲۲۷؛ قفطی، ص۲۳۴-۲۳۵ .

۲ــ درفصل ۲۶ بخش سوم موضوع «صائبه» رابینید .

۳ــ انقره بکسر قاف است . یعقوبی، ج۱، ص۴۸۶ .

۴ــ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۴۰۱ .

مخصوصاً نسطوریان میکردند اکتفا کنند. نسطوریان شامی که آثار یونانی را نخست بسریانی وسپس از سریانی بعربی ترجمه میکردند، حلقهٔ ارتباط میان اسلام وفلسفهٔ یونان شدند، ومیتوان ایشانرا قدیمترین مردم شرق بشمار آورد که فرهنگ یونانی را بجهان رواج داده‌اند. فرهنگ یونانی از راه زبان سریانی بجهان عرب راه یافت.

بدوران مأمون نفوذ فرهنگ یونانی باوج رسید. علاقهٔ وی بمسائل معنوی وحمایت ازمعتزلیان که میگفتند مقررات دین را بااحکام عقل توافق باید داد ، و وادارش میکرد که باجستجودرفلسفهٔ یونان دلایلی برای توجیه عقاید خود بیابد . بگفتهٔ الفهرست[1] وی ارسطو را بخواب دید و از او شنید که بحقیقت میان عقل و شریعت خلاف نیست. مأمون بدنبال روش خود بسال ۲۱۵ ه (۸۳۰م) دارالحکمهٔ معروف را ببغداد ایجاد کرد که کتابخانه‌وانجمن‌علمی و گروه ترجمه‌درآنجافراهم بود. حوادث نشان داد که ازتأسیس مدرسهٔ اسکندریه درنیمهٔ اول قرن سوم پیش از میلاد ببعد این خانه مهمترین انجمن علمی وفرهنگی بود که نهاده آمد . تاآنوقت کار ترجمه آزاد بود ونظمی نداشت وکسانی ازیهودی و مسیحی و نومسلمان بدان مشغول بودند، ولی ازایام مأمون وجانشینان نزدیك وی ترجمه کار انجمنی شد که بتازگی بنیاد گرفته بود. دوران ترجمهٔ عباسی از پس سال ۱۳۳ ه (۷۵۰م) یك‌قرن دوام یافت. چون غالب مترجمان زبان آرامی داشتند بیشتر کتابهای یونانی پیش‌از آن که عربی شود بآرامی (سریانی) ترجمه میشد واگر مطلبی دشوار بود ترجمه را کلمه بکلمه میکردند واگر برای کلمه‌ای مرادف عربی نبود کلمهٔ یونانی را با اندکی تغییر بجا مینهادند[2].

۱- ص۳۴۳ .

۲- وکلماتی مانند ارثماطیقی (حساب) وجومطریه (هندسه) وجغرافیه (بکسرجیم) و موسیقی و فلسفه و اسطرلاب (بضم طاء) واثیر (بفتح اول) واکسیر (بکسراول) و ابریز (بکسر اول) ومغنطیس وارغن که بعربی آمده است نتیجهٔهمین‌روش است. ابوعبدالله خوارزمی، مفاتیح‌العلوم؛چاپ‌فن‌فلوتن (لیدن، ۱۸۹۵)، فهرست؛ الفهرست؛ ورسائل اخوان‌الصفا ، چاپ خیرالدین زرکلی (قاهره، ۱۹۲۸) را درمواضع مکرر به‌بینید .

مترجمان بکتابهای ادبی توجه نداشتند؛ بنابراین عربان با نمایشنامه وشعر و تاریخ یونان آشنا نشدند و برتری فارسی دراین زمینه محفوظ ماند. بعضی قسمتهای ایلیاد همر بوسیلهٔ دیوفیلوس پسر توما از اهل رها متوفی ۱٦۹ه (۷۸۵م) که مارونی ومنجم مهدی عباسی بود ترجمه شد[۱]. اما درمحیط عرب اثری نگذاشت وبلکه خود ترجمه نیز مفقود شد. طب یونانی همانطور که جالینوس متوفی حدود (۲۰۰ م) و پولوس اجینی (که درحدود ٦۵۰م بلند آوازه شد[۲]) نوشته‌بودند؛ وریاضیات‌یونان و علوم مربوط بدان همانطور که اقلیدس (که بحدود۳۰۰م بلندآوازه‌شد) وبطلیموس (که‌به‌نیمهٔ اول قرن دوم میلادی بلندآوازه شد) نوشته بودند؛ وفلسفهٔ‌یونان چنانکه افلاطون وارسطو بنیاد نهاده ونو افلاطونیان آنرا توسعه داده بودند مبداءِ این سفر معنوی قرار گرفت.

مترجمان

از جملهٔ نخستین کسانی که در کار ترجمهٔ یونانی شهره شدند ابویحیی بطریق متوفی میان سال ۱۸۰ و۱۹۱ ه (۷۹٦ و۸۰٦ م) بود که کتابهای مهم جالینوس وبقراط را (که حدود ٤۳٦ پیش از مسیح بلندآوازه شد) برای‌منصور خلیفه ترجمه کرد؛ و هم او کتاب چهار مقالهٔ بطلیموس (Quadripartitum) را برای دیگری ترجمه کرد[۳]. اگر گفتهٔ مسعودی[٤] را بپذیریم کتاب عناصر اقلیدس و هم مجسطی (بفتح یا کسر میم) که بزرگترین کتاب هیئت بطلیموس[۵] بود در همین ایام ترجمه شد. ولی این ترجمه‌ها دقیق نبود وبدوران رشید یا مأمون دوباره آنها را ترجمه یااصلاح کردند. ازجملهٔ قدیمترین مترجمان یوحنا یا یحیی‌بن ماسویه[٦]

۱- ابن‌العبری، ص٤۱ و۲۲۰.

۲- همان کتاب، ص۱۷٦.

۳- الفهرست، ص۲۷۳.

٤- ج۸، ص۲۹۱؛ به‌صفحات آیندهٔ همین فصل دربارهٔ ثابت‌بن قره مراجعه کنید.

۵- یعقوبی، ج۱، ص ۱۵۰-۵۱.

٦- نام او به‌لاتینی (Mesua) Mesuë یا Mesuë Major یعنی ماسویه‌بزرگ‌است واین لقب را از آنرو به وی داده‌اند تا از ماسویه‌کوچك یعنی ماسویه ماردینی طبیب یعقوبی که بدربار خلیفه الحاکم فاطمی بوده وبسال ٤۱٦ ه (۱۰۱۵م) درگذشت، ممتاز باشد.

متوفی بسال ۳٤۳ ه (۸۵۷م) مسیحی، شاگرد جبرئیل بن بختیشوع واستاد حنین بن اسحاق بود؛ وچنانکه گفته‌اند وی بعضی از دستنویسها را که رشید از آنقره وعموریه همراه آورده بود وبیشتر دربارهٔ مسائل طبی بود برای او ترجمه کرد[۱]. یوحنا بدوران جانشینان رشید نیز خدمت میکرد. وقتی یکی از رجال دربار که مورد توجه خلیفه بود به‌او اهانت کرد واو با گفتار مشهور خود او را سرکوب کرد سخن او این‌است: «اگر آن جهل که در اوست به‌هوش مبدل شود ومیان یکصد جعل تقسیم شود هر کدامشان از ارسطو باهوشتر میشوند.»[۲]

حنین بن اسحق

شیخ مترجمان بتعبیر عربان حنین (یونیتیوس) بن اسحق ۱۹٤-۲٦۰ ه (۸۰۹-۸۷۳م) بود که یکی از بزرگترین دانشوران و شایسته‌ترین کسان دوران خود بشمار میرفت. حنین مسیحی نسطوری، ازمردم حیره بود وبجوانی داروگر ابن‌ماسویه طبیب بود. یکبار استادش بدواعتراض سخت کرده وسخنان تند گفته بود که مردم حیره را با طب چکار واو باید برود در بازار فلوس بفروشد[۳]؛ وحنین گریه کنان خدمت ابن ماسویه را رها کرده بصدد آموختن یونانی برآمده بود. پس از آن سه پسر موسی که دوستداران دانش بودند و تحقیقات علمی مستقل میکردند وی‌را بجستجوی دستنویسها ببعضی شهرهای یونان فرستادند. بعد از آن حنین بخدمت جبرئیل بن بختیشوع طبیب وملازم مأمون درآمد، و پس از چندی از طرف خلیفه بنظارت «دارالحکمه» انتخاب شد که برهمهٔ ترجمه‌های علمی نظارت توانست کرد؛ وپسرش اسحق[٤] ونیز برادرزاده‌اش حبیش بن حسن[۵] را که شاگردان وی بودند

۱- ابن‌العبری، ص۲۲۷؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۷۵ وبعد؛ قفطی، ص۳۸۰ .

۲- الفهرست، ص۲۹۵ .

۳- ابن‌العبری، ۲۵۰؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۸۵ .

٤- ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۱٦ .

۵- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۸۷-۲۰۳؛ الفهرست، ص۲۹۷؛ ابن‌العبری، ص۲۵۲ .

دستیار خود کرد. بی گفتگو بسیاری از کتابهائی که بحنین منسوب داشته‌اند حاصل کار این دو دستیار و دیگر شاگردان و وابستگان مدرسهٔ وی چون عیسی‌بن یحیی[۱] وموسی‌بن خالد[۲] بوده‌است. دربسیاری ازموارد حنین متن را از یونانی بسریانی‌میبرد و همکارانش آنرا از سریانی بعربی میبردند[۳]. مثلا کتاب هرمانتیکهای ارسطو اول بوسیلهٔ حنین ازیونانی بسریانی رفت پس ازآن ازسریانی بعربی ترجمه‌شد، واینکار را اسحاق کرد که در عربی از پدر ماهرتر بود[٤]، و بزرگتر مترجم کتابهای ارسطو شد، ترجمهٔ کتابهای جالینوس و بقراط و دیسقوریدوس (که در حدود سال ۵۰ م بلند آوازه شد) و هم جمهوری افلاطون «سیاست»[۵]، و کتاب مقولات[٦] و طبیعیات و اخلاق[۷] ارسطو را نیز بحنین[۸] نسبت داده‌اند. معروفتر کار وی این بود که همهٔ کتابهای علمی جالینوس‌را بسریانی وهم‌بعربی ترجمه کرد[۹]. خوشبختانه هفت کتاب تشریح جالینوس که متن یونانی آن نابود شده در زبان عربی‌بجا مانده‌است. ترجمهٔ عهد قدیم (تورات) که حنین از روی ترجمهٔ هفتادی[۱۰] ازیونانی کرده بود از میان رفته است. تسلط حنین را در کار ترجمه ازاینجا معلوم توان داشت که وقتی که در

۱ـ الفهرست، ص۲۹۷ .

۲ـ از فارسی نیز بعربی ترجمه میکرد، همان‌کتاب، ص۲٤٤، س۲۸ .

۳ـ الفهرست، ۲٤۹ .

٤ـ الفهرست، ص۲۹۸، وقفطی درص ۸۰ ازاو نقل‌کرده است .

۵ـ همان‌کتاب، ص۲٤٦، س۵ .

٦ـ همان‌کتاب، ص۲٤۸ .

۷ـ قفطی، ص۳۸-٤۲ .

۸ـ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۸۸-۹؛ قفطی، ص۹٤-۹۵ .

۹ـ کتابی دیگر بعنوان «صناعت‌صغری» که شامل ده‌کتاب ازشانزده تألیف‌جالینوس است وبسال ۵۷۲ ه (۱۱۷٦م) نوشته شده درکتابخانهٔ دانشگاه پرینستون هست .

۱۰ـ قفطی، ص۹۹ .

خدمت پسران شاکر بود با دیگر مترجمان ماهانه ۵۰۰ دینار (۲۵۰ لیره) مقرری میگرفتند ومأمون هموزن کتابهائی که او ترجمه میکرد طلا بدو میداد . وقتی که متوکل او را طبیب خاص خود کرد ۲۳۲-۲۴۷ ه (۸۴۷-۸۶۱م) درکار طبابت باوج شهرت رسید، معذلك مدت یکسال بزندان بود، زیرا ازفرمان خلیفه، که او رامأمور تهیهٔ زهری جهت یکی از دشمنان خود کرده بود، سرپیچید وانعام او را نپذیرفت و چون باردیگر خلیفه او را بهمین جهت احضار وبمرگ تهدید کرد ، بپاسخ گفت: «من جز ساختن داروهای سودمند نیاموخته‌ام ونمی‌دانستم که امیرمؤمنان داروی دیگر ازمن خواهد خواست[۱]. خلیفه بخندید و گفت میخواستم امانت ترا امتحان کنم آنگاه از او پرسید چرا ازفراهم کردن زهر دریغ ورزیدی؟ او گفت «دو چیز مرا از این کار مانع شد، یکی دین ودیگری حرفه. دین بما میگوید که با دشمنان خود نیکی کنیم، چه رسد بدوستان. واما صناعت برای سودگیری مردم و خاص علاج آنهاست وباوجود این بسوگندهای سخت باطبیبان پیمان نهاده‌اند که داروی کشنده بهیچکس ندهند . »[۲]

بگفتهٔ ابن‌عبری وقفطی، حنین‌بن‌اسحاق مسیحی چشمهٔ علم و کانون فضیلت بود، وبگفتهٔ لکلرك فرانسوی، وی بقرن نهم بزرگترین کس بود . بعلاوه یکی از اشخاص باهوش نیك‌سیرتی بود که در تاریخ ازآنان نام هست.[۳]

ثابت ابن قره

همچنانکه حنین سالار مترجمان نسطوری بود، ثابت بن قره[۴] ۲۲۲-۲۸۹ه(۸۳۶-۹۰۱م) رهبری گروهی ازصابئهٔ بت‌پرست

۱- ابن‌اصیبعه، ج۱، ص۱۸۷-۸، ابن‌العبری، ص۲۵۱ .

۲- ابن‌العبری، ۲۵۱-۵۲ .

۳- L. Leclerc, *Histoire de la médecine arabe* (Paris, 1876), vol. i. p. 139.

۴- ج۱، صبحی کتاب ذخیرهٔ اورا درعلم طب چاپ کرده‌است (قاهره، ۱۹۲۸) .

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

حران[۱] را داشت. ابن‌صابئان ستاره‌پرست بودند وازقدیمتردوران تاریخ‌به کنجکاوی درهیئت وریاضیات علاقه داشتند. بدوران متوکل شهرشان جایگاه یك مدرسهٔ فلسفه وطب شد که سابقاً از اسکندریه به‌انطاکیه آمده بود، وثابت وشاگردانش در آنجا بلندآوازه شدند، و چنانکه گفته شد، بسیاری از کتابهای ریاضیات و هیئت یونان ازآن‌جمله‌مؤلفات‌ارشمیدس (متوفی ۲۱۲ق.م)وآپولونیوس‌پرگاسی[۲] (متولد درحدود ۲۶۲ ق. م) را بعربی درآوردند وهم بعضی‌ازترجمه‌های سابق‌را اصلاح کردند. مثلاً ثابت درترجمهٔ اقلیدس که حنین کرده بود تجدید نظر کرد[۳]. وی از حمایت معتضد خلیفه ۲۷۰ـ۲۹۰ ه (۸۹۲ـ۹۰۲م) بهره‌ور بود ودوست شخصی وندیم وهمسفرهٔ وی بود[٤]. پسر ثابت، سنان متوفی بسال ۳۲۳ ه (۹۳٤م) و دو نوه‌اش ثابت[٥] متوفی‌بسال ۳٦۳ ه(۹۷۳م) و ابراهیم متوفی بسال ۳۳۵ ه (۹٤٦م)[٦] ویکی از نوه‌زادگانش بنام ابوالفرج[۷] کارهای بزرگ او را دنبال کردند وهمگان از دانشوران‌برجسته بودند. بزرگترین صابئی که پس از ثابت، بتانی متوفی‌بسال ۳۱۷ه (۹۲۹م) بود که‌مؤلفان لاتینی او را البتاینوس گفته‌اند، از نام کوچك او که ابوعبدالله محمد (ابن جابر بن سنان) بود معلوم توان‌داشت که وی بمسلمانی گرویده بود. شهرت بتانی‌ازکاراساسی او مایه میگرفت که فلکشناس، نه‌مترجم، بود.

پیشرو مکتب حرانیان که مترجمان ریاضیات ونجوم بودند حجاج‌بن یوسف

۱- نسبت صحیح آن صابئه است. مطالبی را که بعداً بفصل ۲٦ زیر عنوان «صابئه» میآوریم به‌بینید.

۲- الفهرست، ص۲٦۷.

۳- ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۷۷ و۲۹۸.

٤- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۲۱٦.

٥- همان کتاب، ص۲۲٤-۲٦.

٦- همان کتاب، ص۲۲٦؛ قفطی، ص٥۷-۹؛ الفهرست، ۲۷۲.

۷- قفطی، ص٤۲۸.

بن مطر بود که میان سالهای ۱۷۳و۲۱۸ ه (۷۸۶ و۸۳۳م) بلندآوازه شد، و نخستین ترجمهٔ کتاب اقلیدس وهم یکی ازاولین ترجمه‌های کتاب مجسطی، تألیف بطلیموس، بدو منسوب است. وازکتاب عناصر دوترجمه یکی برای رشید ودیگری برای مأمون کرده بود[۱]. واین پیش از آن بود که حنین ترجمهٔ خویش را مهیا کند. ترجمهٔ حجاج از کتاب معروف هیئت یعنی مجسطی بسال ۲۱٤ ه (۸۲۹ م) از یك ترجمهٔ سریانی بود که قبلا انجام گرفته بود. نخستین کوشش برای ترجمهٔ مجسطی بدوران یحیی بن خالد برمك[۲] وزیر هارون بود که باتوفیق کامل همراه نبود.

پس ازآن کتاب یکبار دیگر اصلاح شد واینکار را ابوالوفا محمد بوزجانی ۳۲۹-۳۸۷ ه (۹٤۰-۹۹۷م) معروف به حاسب، یعنی حسابدان، که بزرگترین فلکشناس وریاضیدان اسلام بود انجام داد[۳] و ازپس حجاج یك مترجم دیگر بود که کتابهای ریاضیات وفلسفه ترجمه میکرد ومسیحی واهل بعلبك بود، وقسطا بن لوقا نام داشت. الفهرست[٤] مؤلفات او را یاد میکند که بشمار سی وچهار است.

به نیمهٔ دوم قرن دهم نیز درمیان مسیحیان یعقوبی و مونوفیزیتی مترجمان معروفی وجود داشتند. ازجمله یحیی بن عدی که بسال ۲۸۰ ه (۸۹۳م) به تکریت زاد ودر ۳٦٤ ه (۹۷٤م) ببغداد مرد، وابوعلی عیسی زرعهٔ بغدادی متوفی ۳۹۹ه (۱۰۰۸م)[۵] ویحیی که بزرگترین اسقف کلیسای یعقوبی بود، وبگفته مؤلف الفهرست[٦] بیك روز

۱- الفهرست، ص۲٦۵ .

۲- الفهرست؛ ص۲٦۷-۸؛ بامطالبی که درهمین فصل آورده‌ایم مقایسه کنید .

۳- بوزجان قهستان زادگاه او بود .

٤- ص۲۹۵؛ با قفطی، ص۲٦۲ - ۳ مقایسه کنید .

۵- الفهرست، ص۲٦٤؛ ابن ابی اصیبعه، ج۱، ص۲۳۵-٦؛ قفطی، ص۲٤۵-٦ .

٦- ص ۲٦٤ .

و یکشب یکصد ورق مینوشت . نویسندگان یعقوبی ترجمه‌های موجود ارسطو را اصلاح کردند و با ترجمه‌های نو آوردند، بعلاوه نظریات نو افلاطونی را هم ایشان بدنیای‌عرب راه دادند. از آن پیش که دوران ترجمه پایان پذیرد همهٔ‌مؤلفات‌ارسطو که طبعاً قسمتی از آن نیز ساختگی‌بود بدسترس خوانندگان عرب‌زبان‌قرار گرفت. ابن‌ابی اصیبعه[1] و از پس وی قفطی[2] فهرستی از مؤلفات منسوب به این فیلسوف یونانی آورده‌اند که بشمار از یکصد کمتر نیست. همهٔ اینکارها بمشرق موقعی‌انجام شد که اروپا از افکار و علوم یونانی کاملا بی‌خبر بود ؛ زیرا هنگامی که هارون و مأمون گنجهای فلسفهٔ‌یونان‌وایران را میشکافتند معاصران غربی‌ایشان یعنی‌شارلمانی ودرباریانش برای نوشتن نام خویش سردرگم بودند. بزودی کتاب منطق ارسطو که در عربی علم بیان وشعر را نیز ضمیمه داشت وهم ایساغوجی پورفیری همدوش کتب نحو عرب بنیاد تعلیمات ادبی اسلام شد، وهنوز تاروزگار ما این منزلت را ازدست نداده است . مسلمانان نظریات شارحان نوافلاطونی را که جان تعلیمات ارسطو و افلاطون را یکی میشمرد پذیرفتند . آثار نو افلاطونی در صوفیگری اسلام بوضعی روشن نمودار شد . آشنا کردن جهان لاتینی بافلسفهٔ افلاطون ارسطو ، که بقرون وسطی‌برفلسفهٔ اروپا نفوذ بسیار داشت ، افتخاریست که خاص ابن‌سینا و ابن رشد بود .

از پس این دوران‌دراز وپرثمر که در اوائل عصر عباسی‌همه بترجمه گذشت، دوران فعالیت علمی رسید که بفصل دیگر از آن گفتگو خواهیم کرد . هنوز قرن دهم بپایان نرسیده بود که زبان عرب که بجاهلیت زبان شعر بود و پس از ظهور محمد(ص)زبان‌وحی‌ودین‌شد تکاملی‌بی‌نظیر یافته ووسیله‌ای نرم و فرمانبر شده بود

۱- ج۱، ص۵۷ وبعد .

۲- ص۳۴ وبعد .

که میشد بکمك آن افکار علمی و نظریات فلسفی را ببهترین وجه ممکن توضیح داد وترجمه کرد. زبان عرب درعین حال یکی ازمعتبرترین زبانهای سیاسی وهم وسیلهٔ تفاهم مردم از اواسط آسیا تا شمال افریقا بود . از آن هنگام مردم عراق و شام و فلسطین ومصر وتونس والجزایر ومراکش والاترین اندیشه‌های خویش را با این زبان روشن به‌نیکوترین وضعی بیان میکنند .

فصل بیست و پنجم

دولت عباسی

خلیفهٔ عباسی

خلیفه که دست کم اسماً همهٔ نیروها مایه ازاو میگرفت برسر حکومت بود ومیتوانست اختیارات کشوری خویش را بوزیر واختیارات دینی را بقاضی واختیارات جنگی را بسردار یا امیر سپارد ، ولی در همهٔ کار دولت مرجع نهائی او بود. خلیفگان اول بغداد همه در وظایف و رفتار خویش از ایرانیان قدیم تقلید می کردند، عباسیان بااستفاده ازجنبش‌های محافظه‌کارانه‌ای که برضد امویان ناپرهیزکار شده بود، از آغاز خلافت قیافهٔ دینی گرفتند و دولت خویش را باوقاری که شایستهٔ پیشوائی دین بود قرین کردند؛ وهرچه‌نفوذدنیائیشان کاسته میشد، چنانکه در اواخر دوران خلافت بود، نفوذ دینی‌را محکمترمیگرفتند؛ واز دوران خلیفهٔ هشتم، المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۸ه، ۸۳۳-۸۴۲م) ، تا آخر دوران لقبهای تشریفاتی که نام خدا را همراه داشت بنام خویش میافزودند . اتباع خلافت بدوران ضعف با کمال گشاده دستی عنوانهای پرطنطنه چون خلیفهٔ خدا و سایهٔ خدا برروی زمین وامثال آن بخلیفگان‌میدادند. نخستین‌خلیفه‌ای که اینگونه القاب‌یافت

متوکل (۲۳۳-۲۴۷ه، ۸۴۷-۸۶۱م) بود[۱] واین امر همچنان تاختم خلافت‌عثمانیان بجا بود.

عباسیان نیز رسم دو ولیعهدی را از امویان گرفتند ونتایج آن‌چنانکه ازپیش برای امویان رخ نموده بود اسف‌انگیز بود. خلیفهٔ موجود یکی ازفرزندان خودرا که دوست داشت ولایق می‌پنداشت ولیعهدمیکرد وگاه‌چنان‌بود که یکی از نزدیکان خود را که شایستهٔ این مقام میدید بولیعهدی برمیگزید. سفاح برادر خود منصوررا ولیعهد کرد ومنصور پسرش مهدی را این سمت‌داد[۲] ومهدی‌پسر بزرگ خودهادی‌را که برادرش هارون‌الرشید ازپس او بخلافت رسید،ولیعهد کرد[۳] وهارون‌امین‌پسر بزرگتر را*ولیعهداول ومأمون پسر کوچك وباهوشتر راولیعهد دوم کرد وامپراطوری‌رامیان ایشان‌تقسیم کرد.ومأمون‌را حکومت خراسان داد که پایتخت آن مرو بود[۴]. آنگاه میان دو برادر ازپس پدر نزاعی سخت در گرفت که سرانجام امین کشته شد (سپتامبر سال ۸۱۳م،۱۹۸ه) ومأمون بخلافت رسید واز پس چهار سال رنگ سبزرا که نشان علویان‌بود بگرفت‌وسیاه‌را که شعارعباسیان‌بود بگذاشت وعلی‌رضا(ع)را که‌ازخاندان علوی بود ولیعهد کرد ومردم‌بغداد بشوریدند (ژوئیه ۸۱۷م، ۲۰۲ه) وابراهیم‌مهدی، عموی مأمون را بخلافت برداشتند و شش سال از قتل امین گذشته بود که مأمون ببغداد توانست‌رفت (۲۰۴ ه،۸۱۹م). مأمون بهنگام مرگ از پسر خود عباس چشم

۱- مسعودی، ج۷، ص۲۷۸ .

۲- یعقوبی، ج۲، ص۴۳۷ وبعد وص ۴۷۲ وبعد؛ الفخری، ص ۲۳۶ را به‌بینید .

۳- الفخری، ص۲۶۱-۲۶۲؛ طبری، ج۳، ص۵۲۳ .

* معلوم نیست که مؤلف در این گفتار که امین پسر بزرگتر بود بکدام مرجع تکیه دارد، زیرا همهٔ مراجعی که بدست ماست باتفاق عبدالله مأمون را بیکسال ازمحمد امین‌بزرگتر میدانند؛ ولی هارون امین را برگزیدکه زبیده وهم اقوام هاشمی او چنین میخواستند. طبری، ج۱، ص۵۱؛ اربلی، خلاصةالذهب المسبوك، ص ۷۸ وغیره (مترجم عربی) .

۴- یعقوبی، ج۲، ص ۵۰۰ وبعد؛ الفخری؛ ص۲۹۲؛ مسعودی، التنبیه، ص۳۴۵ .

پوشید ومعتصم را که برادرش بود جانشین کرد وسپاه که دل با عباس داشت‌بشورید. از پی معتصم پسرش واثق متوفی(۲۳۳ ه، ۸۴۷م) بود که بامرگ وی دوران‌شوکت عباسی خاتمه یافت. وی یکی از بیست و چهار خلیفه‌ای بود که تقریباً دو قرن ونیم (۱۳۳-۳۸۱ه، ۷۵۷-۹۹۱م) حکومت کردند و ازآنجمله فقط شش خلیفه بودند که پسرشان بجایشان نشست.

ازجملهٔ منصبداران دولت حاجب بود که مستقیماً باخلیفه‌تماس‌داشت وسفیران وکسان برجسته را بحضور خلیفه میبرد وباقتضای کاری که داشت نفوذ بسیار یافت. شمشیردار (جلاد) نیز بدربار بغداد اعتبار بسیار داشت وهم دراین دوران‌زیرزمینهائی خاص شکنجهٔ کسان آماده بود که در تاریخ عرب سابقه نداشت و تازه پدید آمده بود. منصب منجم دربار که مانند جلاد از ایران تقلید شده بود برای تخت عباسیان بایسته بشمار میرفت.

وزیر

بدنبال مقام خلیفه منصب وزیر بود که آنرا نیز از ایران گرفته‌بودند[1]. وزیر قائم‌مقام خلیفه بشمار بود وهرچه خلیفه بعیاشی وتفریح‌سرگرمتر میشدنفوذ وزیر بیشتر میشد. درفرمانی که ناصرخلیفه (۵۷۶-۶۲۲ه، ۱۱۸۰-۱۲۲۵م) دربارهٔ انتصاب وزیر خویش صادر کرده، ازنظریهٔ «حق الهی سلطنت» سخن میگوید ازاینقرار «محمدبن برز قمی بهمه‌جا وبرهمه کس نایب ماست وهر که اطاعت‌او کند اطاعت ما کرده و هر که اطاعت ما کند اطاعت خدا کرده وهر که اطاعت خدا کند او را ببهشت میبرد؛ وهر که نافرمانی او کند نافرمانی ما کرده وهر که نافرمانی ما کند نافرمانی خدا کرده وهر که نافرمانی‌خدا کند او را بجهنم می‌برد[2].»

۱- باابن عباس در «آثارالاول فی‌ترتیب الدول»، چاپ قاهره، ۱۲۹۵، ص ۶۲ مقایسه کنید.

S. D. Goitein in *Islamic Culture*, vol. xvi (1942), pp. 255-63, 380-92.

۲- الفخری، ص۲۰۵.

برمکیان در کار وزارت اختیارات وسیع داشتند و حاکمان و قاضیان را البته اسماً باموافقت خلیفه منصوب یا معزول میکردندودر بعضی موارد وزیران کسی را به‌جانشینی خود بوزارت میگماشتند. رسم وزیران بود که دارائی عمال مغضوب‌را مصادره کنند. عامل نیز دارائی منصب‌داران زیردست و هم دارائی مردم را مصادره میکرد. خلیفه نیز همین مجازات را دربارهٔ وزیرمعزول اجرامیکرد[۱]. غالباًمصادرهٔ دارائی قتل صاحب مال را نیز بدنبال داشت. عاقبت دیوانی خاص مصادره پدیدآمد که یکی از سازمانهای دولتی بشمار میرفت[۲]. بدوران معتضد خلیفه، وزیر ماهانه ۱۰۰۰ دینار مقرری میگرفت. ماوردی ودیگر نویسندگان نظریات قانونی، دوقسم وزارت یاد کرده‌اند: قسم اول وزارت تفویض، یعنی مختار؛ قسم دیگر وزارت تنفیذ، یعنی‌اجراء. وزیر مختار ازهمهٔ اختیارات رئیس دولت جزآنچه مربوط‌بتعیین ولیعهد میشد بهره‌ور بود. اما وزیر اجرا هیچکاری از پیش خود نمیکرد، و کار وی منحصراً اجرای فرمان خلیفه وپیروی ازتعلیمات او بود. از پس دوران‌مقتدر(۲۹۶ـ ۳۲۰ه، ۹۰۸ـ۹۳۲م) امیرالامرا جای وزیر را گرفت و بعدها بویهیان این مقام را اشغال کردند.

دیوان‌خراج

وزیر که درواقع رئیس وزیران بود برجلسه‌ای که اعضای آن رؤسای سازمانهای مختلف دولتی بودند ریاست داشت. گاه میشد که همین رؤسا وزیر نامیده میشدند، اما مقامشان ازوزیر اصلی پائین‌تر بود. سازمان دولت‌عباسیان باآنکه در کارهای حکومتی بخصوص درقسمت مالیات‌وامور قضا نظمی نکوترداشت از سابق‌پیچیده‌تر بود، چون دولت بامور مالی بیشتر از هرچیزاهمیت میداد. دیوان خراج‌مانند دوران امویان واحد معتبری‌بشمار بود که غالباًرئیس آنرا صاحب‌خراج

۱ـ ابن‌اثیر، ج۶، ص۱۹ـ۲۰.

۲ـ باآنچه هلال صابیء در «تحفةالامراء فی‌تاریخ الوزراء»، چاپ ه. ف. آمدروز (بیروت، ۱۹۰۴)، ص۳۰۶ آورده مقایسه کنید.

میگفتند ودر دولت خلافت ازاشخاص برجسته بود .

منبع درآمد دولت شامل زکات بود، یعنی تنها مالیات شرعی که هرمسلمانی ملزم بپرداخت آن بود. زکات باراضی زراعتی و گلهٔ چهارپایان وطلا ونقره‌وکالای تجارتی ودیگرچیزها که ممکن‌بود درامور مالی‌بهره‌دهد یا بکار رود تعلق‌میگرفت. مسلمانان چنانکه از پیش دانستیم جزیه نمیپرداختند. خراجگیر رسمی براراضی و چهارپایان نظارت داشت اما تعیین دارائیهای دیگر چون طلا و نقره بوجدان کسان واگذار میشد. همهٔ مالی که فراهم میشد به‌بیت‌المال میرسید. مصارف‌فقیران‌ویتیمان ورهگذران وداوطلبان جهاد وفدیهٔ بردگان وآزادی‌اسیران از آنجا پرداخت‌میشد، و دیگر از منابع مهم درآمد باجی بود که دشمنان میدادند یا پولیکه برای متوقف کردن جنگ از ایشان میگرفتند وجزیهٔ سرانه که اتباع نامسلمانان میپرداختند و مالیات زمین یاخراج[1] و عشوری که از کالای ورودی نامسلمانان بدیار اسلام گرفته میشد. معمولا خراج یامالیات اراضی که از نامسلمانان گرفته‌میشد ازهمهٔ‌منابع‌دیگر مهمتر بود. همهٔ این درآمدها عنوان فیء داشت که قرآن بسورهٔ ۵۹ : ۷ بدان اشاره کرده است، وخلیفه آنرا بمقرری سپاه ونگهداری مساجد وراهها وپلها وهمهٔ امور عام جامعهٔ اسلام صرف میکرد[2].

گزارشهائی که از درآمد دولت عباسی بجاست نشان میدهد که این دولت بعصر اول ثروت گزافی داشته وزندگی‌پرجلال خلیفگان که ازپیش گفتیم‌درسایهٔ‌آن میسر بوده است وهم معلوم میدارد که بهر قرن درآمد دولت از قرن پیش کمتر میشده است. ازاین‌باب سه گزارش بجاست که قدیمتر ازهمه را ابن‌خلدون ازدرآمد

۱ــ در اینموقع امتیاز جزیه وخراج روشن شده بود. درفصل۱۵ عنوان«مقررات‌عمر» را ببینید. در دورانهای بعد جزیه چیزی مانند عوض سربازی شدکه عباسیان ازاتباع‌نامسلمان درقبال معافیت ایشان ازسربازی میگرفتند .

۲ــ ماوردی، ص ۳۶۶ وبعد .

دوران مأمون آورده است ودیگری آنست که قدامه آورده ومربوط بچند سال بعد ومحتملاً دوران معتصم است، وگزارش ابن‌خردادبه‌نیز نمودار وضع مالی دولت به نیمهٔ اول قرن سوم هجری است[۱]. از گزارش ابن خلدون معلوم میشود که بدوران مأمون خراج نقدی‌سواد(قسمت‌سفلای عراق یا بابل‌قدیم) ۲۷٬۸۰۰٬۰۰۰ وخراسان ۲۸٬۰۰۰٬۰۰۰ ومصر ۲۳٬۰۴۰٬۰۰۰ و شام وفلسطین[۲] ۱۴٬۷۲۴٬۰۰۰ و همهٔ‌ولایتهای دیگر ۳۳۱٬۹۲۹٬۰۰۸ درم‌بوده‌است، بجز مالیاتهای جنسی که میپرداخته‌اند. مطالعهٔ فهرست قدامه[۳] نشان میدهد که همهٔ درآمد سواد از نقد وجنس ۱۳۰٬۲۰۰٬۰۰۰درم[۴] و خراسان ۳۷٬۰۰۰٬۰۰۰ و مصر بعلاوهٔ اسکندریه ۳۷٬۵۰۰٬۰۰۰ و شام و فلسطین بعلاوهٔ‌حمص ۱۵٬۸۶۰٬۰۰۰ وهمهٔ ولایتهای دیگر ۳۸۸٬۲۹۱٬۳۵۰ درم بوده است. و از ارقام ابن خردادبه[۵] استنتاج توان کرد که خراج سواد از نقد و جنس معادل ۷۸٬۳۱۹٬۳۴۰ درم[۶] وخراسان وتوابع ۴۴٬۸۴۶٬۰۰۰ و شام‌ـفلسطین[۷] ۲۹٬۸۵۰٬۰۰۰ و از همهٔ قسمتهای دیگر امپراطوری ۲۹۹٬۲۶۵٬۳۴۰ درم‌بوده است[۸]. دربارهٔ‌مخارج اطلاعات کافی که از روی‌آن به‌نتایج دقیق‌بتوان رسید، نداریم، ولی‌میدانیم که وقتی

۱ـ مقدمه، ص۱۵۰-۵۱؛ با

Huart, *Histoire des Arabes*, vol. i, p. 375; Alfred von Kremer, *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen*, vol. i (Vienna, 1875), pp. 356 *seq.*

مقایسه‌کنید. مسلم است‌که فهرست ابن‌خلدون همچون دوفهرست دیگر نه‌روشن‌است ونه‌دقیق.

۲ـ یعنی قنسرین ودمشق واردن وفلسطین‌که مالیات آن ۱٬۲۲۷٬۰۰۰ دینار بود.

۳ـ الخراج، ص۲۳۷-۵۲.

۴ـ وفقط نقد آن درحدود ۸٬۰۹۵٬۸۰۰ درم بود. قدامه، ص۲۴۹ و۲۳۹؛ درواقع او در موارد متعدد ارقام مختلف داده است و در فهرستهائی‌که آورده غالباً مجموع با ارقام جزء تطبیق نمیکند.

۵ـ در جاهای مختلف.

۶ـ نقد آن درحدود ۸٬۴۵۶٬۸۴۰ درم بوده؛ ابن‌خردادبه، ص۵ وبعد.

۷ـ قنسرین ودیگر شهرهای سرحدی حمص ودمشق و اردن وفلسطین.

۸ـ زیدان، تمدن، ج۲، ص۶۱؛ با هوارت، ج۱، ص۳۷۶ مقایسه‌کنید.

که منصور بمرد خزانه اصلی او ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰درم و۱۴،۰۰۰،۰۰۰دینارموجودی داشت[1] وچون رشید بمرد خزائن وی‌بیش از۹۰۰،۰۰۰،۰۰۰ درم‌نقد داشت[2] وهنگام مرگ مکتفی (۲۹۶ هـ،۹۰۸م) موجودی‌خزانه‌دولت از جواهرواثاث‌واموال نامنقول معادل ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دینار بود[3].

دیوانهای دولتی دیگر دولت عباسی بجز دیوان خراج برای محاسبات نیزدیوانی داشت که مهدی ایجاد کرده بود ودیوان زمام نامیده میشد. دیوان توقیع نیز بود که همهٔ نامه‌ها واسناد سیاسی و فرمانها و مفاصاهای دولتی از آنجا میگذشت وهم دیوانی برای رسیدگی به‌مظالم واداره‌ای خاص شرطه ودیگری خاص برید بود .

دیوان مظالم چیزی مانند یك دادگاه عالی تمیز بود ومکلف‌بود که مقررات اداری‌وسیاسی را که خلاف عدالت‌مینمود اصلاح کند. این دیوان از روزگار امویان پدید آمده بود. بگفتهٔ ماوردی[4] عبدالملك اول خلیفه بود که روزی معین داشت و مظلمه‌جوئی‌ها وشکایتهای کسان را شخصاً می‌شنید. عمر دوم نیز ازاوپیروی‌میکرد[5].

مهدی خلیفه این ترتیب را بدولت عباسی آورد وجانشینانش هادی وهارون ومأمون بروش او شکایات کسان را در جلسات علنی می‌شنیدند. مهتدی (۲۵۶-۲۵۷ هـ، ۸۶۹- ۸۷۰م) آخرین کس بود که این رسم را برقرار می‌داشت . روجر دوم (۱۱۳۰-۱۱۵۴) پادشاه نرماندی این ترتیب را به‌سیسیل برد و ازآنجا بدیار اروپا رواج یافت .

۱- مسعودی، ج۶، ص۲۳۳ .

۲- طبری، ج۳، ص۷۶۴ .

۳- ثعالبی، لطائف، ص۷۲ .

۴- ص ۱۳۱. باابن‌اثیر، ج۱، ص۴۶ مقایسه کنید .

۵- ماوردی، ص۱۳۱؛ بایعقوبی، ج۲، ص۳۶۷ مقایسه کنید. رجوع کنید به بیهقی ، المحاسن والمساوی، چاپ ف. شوالی (گیسن، ۱۹۰۲)، ص۲۵۵ وبعد .

برسر دیوان شرطه منصبداری بزرگ بود که صاحب شرطه نامیده میشد و ریاست شرطه و نگهبانان سلطنتی را باهم داشت. بدورانهای بعد گاهی وزارت نیز به عهدهٔ این کسان قرار می گرفت. هرشهر بزرگ شرطهٔ جداگانه داشت که بامور جنگی می‌پرداخت. افراد شرطه مقرری خوب میگرفتند. رئیس‌شرطهٔ شهررامحتسب نیز میگفتند که وظیفهٔ او مراقبت بر روابط اجتماعی واخلاقی و تجارتی مردم بود، ومیبایست بروزن وپیمانه نیز نظارت کند؛ وباآنکه اختیار قضاوت نداشت مراقبت میکرد تاقروض کسان بموقع پرداخت شود ، و هم نگهبان اخلاق عمومی بود و از کارهای‌مخالف‌قانون‌چون قمار و زنا وفروش علنی‌شراب جلوگیری‌میکرد. ماوردی[1] برای این منصبدار بزرگ وظایف جالبی شمرده که نظارت برمناسبات اخلاقی زن ومرد وتعقیب کسانی که ریش خود را رنگ میکردند تا پیش زنان عزیز شوند از آنجمله است .

از سازمانهای معتبر دولت عباسی دیوان برید بود[2] که رئیس آنرا صاحب برید میگفتند. ازامویان اول کسی که بکار برید توجه کرد، چنانکه از پیش گفتیم، معاویه بود؛ وعبدالملك آنرا بهمهٔ قلمرو خود بسط داد . بگفتهٔ مورخان ، هارون بصلاحدید یحیی برمکی این اداره را بوضع تازه‌ای منظم کرد. باآنکه کار دستگاه برید اجرای اموردولت‌بود ولی‌بعضی نامه‌های‌خصوصی کسان را نیز میبرد[3]. مرکز هرولایت بریدی جدا داشت. راههای برید پایتخت امپراطوری‌رابامراکزمهم‌ارتباط

۱- ص۴۱۷-۴۱۸ و۴۳۱ .

۲- کلمهٔ بریدگویا از اصل سامی است وباکلمهٔ لاتینی وردوس، بردن‌فارسی که‌معنی آن اسب تندرو است وبرذون عربی که بمعنی اسب باربر است ربطی‌ندارد. رجوع کنید به‌سفر استر ۸:۱۰ و اصفهانی، تاریخ، ص ۳۹ .

۳- مسعودی، ج۶، ص۹۳، س۵-۶ .

میداد[۱]. اسبان برید در راهها فراوان بود وبهر ایستگاه صدها اسب آماده بود . در ایران وسیلهٔ حمل برید اسب واستر بود ودر عربستان از شتر کار میگرفتند[۲]. برید عاملانی را که ازنو معین شده بودند بمحل میرساند و هم سپاهیان و لوازمشان را میبرد[۳]. مردم نیز اگر پول گزافی میپرداختند از آن استفاده توانستند کرد .

کبوتررا نیز برای نامه‌بری تربیت‌میکردند. اول‌بار که تاریخ‌از کبوتر نامه‌بر سخن آورده، بسال (۹۲۳ ه،۸۲۷م) در دوران معتصم است[۴] که خبر دستگیری بابك خرمی[۵] شورشی‌معروف را کبوتر بدو آورد .

ادارهٔ اصلی برید دربغداد برای مسافران همهٔ نواحی‌امپراطوری‌راهنماهائی داشت که نام وفاصلهٔ ایستگاههای مختلف‌در آن ثبت شده بود ومسافران‌و بازرگانان وحاجیان را کمك میکرد ؛ و بعدها پایهٔ تحقیقات وکتابهای جغرافیائی را برآن نهادند. جغرافیدانهای قدیم عرب از این‌راهنماها درنوشتن کتابهای‌خودسود گرفتند. از این میانه شناخته‌تر ازهمه ابن‌خردادبه متوفی حدود سال (۳۰۰ه،۹۱۲م) ومؤلف کتاب المسالك والممالك بود که در تألیف کتاب خویش ازاسناد دولتی کمك گرفت وکتاب وی در رشتهٔ جغرافیای تاریخی مرجعی معتبر شد. ابن‌خردادبه شخصاً بدیار جبال (میدی قدیم) صاحب برید معتمد خلیفه بود. این رشته راهها که ازپایتخت امپراطوری منشعب میشد ازجمله چیزهائی بود که عباسیان ازشاهنشاهی ایران‌قدیم

۱ــ ابن‌خردادبه، درجاهای متعدد .

۲ــ باابن‌اثیر، ج۶، ص۴۹، س۱۱-۱۲ مقایسه کنید .

۳ــ همان‌کتاب، ج۴، ص۳۷۳-۴ .

۴ــ مسعودی، ج۷، ص۱۲۶-۱۲۷ .

۵ــ خرمی منسوب بیکی از ولایتهای ایران است . فرقهٔ خرمی از پس قتل‌ابومسلم خراسانی پدید آمد و بعضیشان منکر مرگ ابومسلم بودند و میگفتندکه وی باز میگردد تازمین را ازعدالت پرکند. مسعودی، ج۶، ص۱۸۶؛ بغدادی، چاپ حتی ، ص ۱۶۲ و بعد؛ الفهرست، ص۳۴۲ .

بارث برده بودند. معروفترین راههای‌اصلی، راه بزرگ خراسان بود که بسوی‌شمال شرقی کشیده‌شده‌بودوازهمدان و ری و نیشابوروطوس ومرو و بخاراوسمرقندمیگذشت وبغداد را بشهرهای سرحدی‌ساحل سیحون‌وحدود چین‌می‌پیوست، وبنزدیك‌شهرهای بزرگ از این خط اصلی راههای فرعی سوی شمال وجنوب‌میرفت. بروزگار مانیز راههای پستی ایران که ازتهران (بنزدیك ری قدیم) آغاز میشود همان راههای‌قدیم را دنبال میکند. یك شاهراه دیگر نیز بود که از بغداد بدنبال دجله تاواسطوبصره واهواز بخوزستان وازآنجا بشیراز فارس میرفت وازهمین راه رشته‌هائی بسوی شرق و غرب کشیده شده بود که شهرهای معتبر پرجمعیت را بهم می‌پیوست و سرانجام بشاهراه خراسان میرسید.

حاجیان که پس از وصول ببغداد باعبور از بصره و کوفه تا مکه توانستند رفت، این‌راه‌را آباد داشتند. درشاهراه‌ها همه‌جابرای‌آسایش‌مسافرواقامت، کاروان‌سراها وآبگاهها بود. کاروانسراهائی که برراه خراسان بود ازدوران‌خلیفه عمردوم بجا بود[1]، وشاهراه سومی نیز بود که بغدادرابموصل می‌پیوست و ازدیاربکر ودیگر قلاع سرحدی میگذشت. درسمت شمال‌غربی نیز بغداد از راه انبار و رقه بدمشق و دیگر شهرهای معتبر شام مربوط بود.

رئیس برید غیر ازنظارت برسازمانهای برید وظیفهٔ مهم‌دیگری‌نیز داشت.وی رئیس دستگاه اطلاعات بود که همهٔ سازمان برید تابع آن بشمار میرفت. بدینجهت رئیس برید را صاحب برید واخبار[2] مینامیدند و او باین عنوان مانند یك بازرس عمومی ونمایندهٔ محرمانهٔ دولت مرکزی عمل میکرد. صاحب برید هرولایت رفتار منصبداران حکومت را که بقلمرو وی بودند و حتی رفتار حاکم ولایت را بصاحب

۱- ابن‌اثیر، ج۵،ص۴۴؛ نووی، التهذیب، ص۴۶۸، س۱۶.

۲- قدامه، ص۱۸۴.

برید کل و یا مستقیماً بخلیفه خبر میداد. گزارشی از این باب برضد یکی از حکام بغداد بنزد متوکل فرستاده بودند. حاکم مذکور کنیز زیبائی از مکه با خود آورده واز ظهر تاشب همه بدو سر گرم میشد و امور دولتی مختل مانده بود. خبر این گزارش از منابع دوران بعد بما رسیده است[۱]. منصور در دستگاه اطلاعات محرمانهٔ خود از بازرگانان وفروشندگان‌دوره گرد ومسافران‌کارمیگرفت که‌برای او جاسوسی میکردند. رشید و خلیفگان دیگر نیز پیروی او میکردند[۲]. چنانکه گفته‌اند مأمون بدستگاه محرمانهٔ بغداد ۱۷۰۰ زن‌پیر داشت. سرزمین روم‌مخصوصاً پر از جاسوسان زن ومرد عباسیان بود که درلباس بازرگان ومسافر وطبیب‌بکارخود مشغول بودند.

سازمان قضایی

کار قضا بنظر مسلمانان همیشه یك وظیفهٔ دینی بوده است. خلیفهٔ عباسی‌قضاوت‌را بوزیرخویش یا بیکی ازفقیهان‌میسپرد[۳]. قاضی بزرگ که ببغداد بود وبرهمهٔ قاضیان‌ریاست داشت قاضی‌القضاة خوانده‌میشد. اول کسی که عنوان قاضی‌القضاة یافت ابویوسف‌معروف‌متوفی حدود (۱۸۲ه،۷۹۸م) بود که بدوران مهدی وپسرانش هادی و هارون کار داشت[۴]. بموجب شریعت اسلام قاضی میبایست مرد وبالغ وآزاد ومسلمان وازهمهٔ نیروهای عقلی بهره‌ور باشد، ودر بارهٔ اخلاقش سخن نباشد، تیز چشم وتندگوش وازامور دین‌وشریعت آگاه باشد[۵].

۱ـ الاتلیدی، اعلام‌الناس (قاهره، ۱۲۹۷)، ص۱۶۱.

۲ـ با اغانی،ج۱۵،ص۳۶، س۱۴؛ مسکویه،چاپ دخویه و دیونگ،ص۲۳۴؛ ۴۶۶، ۴۹۸، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۶۷ مقایسه‌کنید.

۳ـ کلمهٔ قاضی باحروف لاتین بطرق مختلف آمده‌که ازسیزده جورکمتر نیست و از جمله شش طریقه دراسناد رسمی انگلیس آمده ازاینقرار:
qadi, qazi, kazi, cadi, al-kali, Kathi.

۴ـ ابن‌خلکان، ج۳، ص۳۳۴.

۵ـ ماوردی، ص۱۰۷-۱۱۱.

ماوردی[۱] قضاوت عام وخاص را ازهم جدا کرده است. بگفتهٔ او یکی را اختیار تام ومطلق ودیگری را اختیار محدود وخاص بوده است. مهمترین وظایف قاضی عام، که اختیار تام داشت، فصل دعاوی وسرپرستی یتیمان ومحجوران‌ودیوانگان وادارهٔ سازمانهای دینی وتنبیه متخلفان قوانین دین و تعیین نایب خویش بولایتهای مختلف وامامت نماز جمعه بود. در آغاز کار قاضیان ولایتها ازطرف حاکمان محل منصوب میشدند، ولی ازقرن چهارم اسلام رسم چنان شد که ازطرف قاضی‌القضاة بغداد معین شوند. بگفتهٔ یکی ازمورخان دوران بعد[۲] مقرری قاضی مصر بدوران مأمون ماهانه چهار هزار درم بود وقاضی خاص که اختیار مقید داشت حدود اختیاراتش درفرمان انتصابی که ازخلیفه یا وزیر یاوالی میگرفت معین شده بود[۳].

سازمان جنگی

خلافت عربی سپاه حاضر سلاح، یعنی منظم ومطیع سازمان و تعلیمات و تجارب خاص نداشت. گارد مخصوص خلیفه تنها گروه‌منظم ودائم‌بود که هستهٔ‌اصلی‌سپاه بشمارمیرفت و گروه‌سربازان‌مزدور وداوطلب وهم دسته‌های دیگر که از قبایل یا از ولایات میآمد و هریك سرداری دگر داشت بدور آن فراهم میشد. سپاهیانی که همیشه بکار بودند عنوان «جیره گیران» داشتند که از خزانه مقرری مرتب میگرفتند ودیگران که «داوطلب»[۴] نامیده میشدندفقط بهنگام جنگ مقرری دریافت میداشتند. صف داوطلبان از بدویان یا ازکشاورزان و شهریان فراهم میشد. سربازان گارد مخصوص مقرری بیشتر ازدیگران میگرفتند و هم سلاح ولباس رسمی نکوتر داشتند. در اوایل دوران عباسی مقرری میانحال که

۱- ص۱۱۷-۱۲۵.

۲- سیوطی، حسن، ج۲، ص۱۰۰، س۴.

۳- رجوع کنید به
Richard Gottheil in *Revue des études ethnographiques* (1908), pp. 385-93.

۴- طبری، ج۳، ص۱۰۰۸ وبعد؛ ابن‌خلدون، ج۳، ص ۲۶۰.

یك سرباز پیاده، بجز انعام معمولی واضافات، میگرفت نزدیك ۹۶۰ درم بود[۱]. سوار دو برابر این میگرفت. بدوران مأمون که دولت باوج‌رسید وسپاه عراق ۱۲۵،۰۰۰ بود پیادگان سالانه فقط ۲۴۰ درم بدست میآوردند[۲] و سواران دوبرابر میگرفتند. اگر بیاد داشته باشیم که منصور استاد بنا را ببغداد روزانه معادل یك درم و کارگر عادی را ثلث درم میداد[۳]، واضح میشود که وضع مردم سپاهی از دیگران بمراتب بهتر بوده است.

بدوران اول عباسیان سپاه سه‌دسته‌بود[۴]. نیزه‌داران که نیزه‌های کوتاه‌وشمشیر وزره داشتند، وتیراندازان وسواران که خودبسر وزره‌بتن‌و نیزه‌های‌بلند وتیزداشتند. بدوران متوکل رسم قدیم عرب که شمشیر را بشانه میآویختند[۵] متروك‌شد وبفرمان وی سپاهیان شمشیرهارا بروش‌ایرانیان‌از کمر آویختند. باهر گروه تیراندازدسته‌ای نفت‌انداز نیز بود که لباسهای نسوز بتن داشتند ومواد سوزان بسوی دشمنان پرتاب میکردند[۶]. همچنین مهندسان که برلوازم محاصره، چون منجنیق وسنگ‌انداز وقلعه کوب نظارت داشتند همراه سپاه بودند. درتاریخ از مهندسی بنام ابن صابر منجنیقی یاد هست که در اواخر دوران ناصر خلیفه (۵۷۶–۶۲۲ه، ۱۱۸۰–۱۲۲۵ م) میزیسته ودر کتابی نیمه‌تمام‌بتفصیل ازفن‌جنگ‌سخن آورده است[۷]. بمیدان‌جنگ‌بیمارستانهای

۱– طبری، ج۳، ص ۴۱ ، س۱۷-۱۸ وابن‌اثیر، ج۵ ، ص ۳۲۲، س ۱۴-۱۵ از او گرفته است .

۲– هنگامی‌که مأمون بابرادر خود پیکار داشت مبلغ را به ۹۶۰ درم بالا برد واین همان مبلغی بودکه برادرش میپرداخت. طبری، ج۳، ص۸۳۰، س۷-۸ و ص۸۶۷، س۱۴ .

۳– خطیب، ج۱، ص۷۰؛ طبری، ج۳، ص۳۲۶ .

۴– بوسیلهٔ طبری، ج۳، ص۹۹۸ وبعد ذکرشده؛ ابن‌خلدون، ج۳، ص۲۳۸، س۱۷ وص ۲۴۵، س۲۳ و۲۶ .

۵– ابن‌خلدون، ج۳، ص۲۷۵ .

۶– اغانی، ج۱۷، ص۴۵؛ ابن‌خلدون، ج۳، ص۲۶۰، س۲۰ .

۷– ابن‌خلکان، ج۳، ص۳۹۷ .

میدانی و نقاله‌هائی که برشتر بار میشد همراه سپاه بود. بنا برروایات‌همه‌مراقبتهای طبی را که در کارهای جنگی باب شد بهارون نسبت میدهند.

بدوران عباسیان که بنیاد دولتشان چنانکه از پیش دیدیم بیشتر از عربان به نیروی ایران بود، قوم عرب اهمیت جنگی وهم‌برتری سیاسی راازدست‌داد. بدوران خلیفگان اول گارد مخصوص خلیفه که مهمترین قسمت سپاه‌بود غالباً ازسپاه-خراسان بود وهم سپاه عرب دوقسمت بود: عربان شمال یامصریان، وعربان‌جنوب یایمنیان. کسانی که تازه مسلمان شده بودند بعنوان موالی بیکی از قبایل عرب می‌پیوستند و قسمتی ازسازمان جنگی آن میشدند. معتصم گروهی ازبردگان را که بغلامی از فرغانه ودیگر ولایتهای آسیای وسطی آمده بودندبسپاه افزودونگهبان‌خویش کرد[1]. بسیار زود این گارد مخصوص مایهٔ زحمت پایتخت شد و بناچار خلیفه‌بسال(۲۲۲ ه، ۸۳۶م) سامره را برای اقامت ایشان بنیان کرد وپایتخت را نیز بآنجا برد. ازپس مرگ منتصر (۲۴۷-۲۴۸ه، ۸۶۱-۸۶۲م) نگهبانان ترك عیناً چون گارد پریتوری در امپراطوری روم، درهمه کار دولت نفوذ مؤثر یافتند.

مأمون ومستعین ودیگر خلیفگان عباسی‌روش‌رومی و بیزانسی‌رادر تقسیم‌بندی سپاه بکار بردند وهرده نفر زیر فرماندهی یك «عریف» قرار گرفت و هرپنجاه نفر «خلیفه‌ای» داشت وهرصد نفر فرماندهی داشت که «سنتریون» نامیده میشد[2]. بر سر نیروئی که ده‌هزار مرد بود وده فرقه داشت یك «امیر» بود و گروه صدی را دسته مینامیدند واز تجمع دسته‌ها «کردوس» پدید میآمد. فون کریمر از وضع حملهٔسپاه عرب در آنروزگار توصیفی دقیق آورده‌است[3]. خلافت عباسی بقرن اول ظهورخود

۱- مسعودی، ج۷، ص۱۱۸.

۲- ابن‌خلدون، ج۳، ص۲۹۹؛ بامسعودی، ج۶، ص۴۵۲ وطبری، ج۳، ص ۱۷۹۹ مقایسه کنید.

۳- *Culturgeschichte*, vol. i, pp. 227-9 = S. Khuda Bukhsh, *The Orient under the Caliphs* (Calcutta, 1920), pp. 333-5.

بسپاه نیرومندی تکیه داشت که نه‌تنها شورشهای شام وایران وقلب آسیا را سرکوب میکرد، بلکه در پیکارهای تهاجمی برضد رومیان شرقی نیز شرکت داشت. بگفتهٔ یکی از دانشوران معاصر[۱] دوچیز بود که بقرن دهم هراس مشرقیان‌را بهمه جانفوذ داد وآنها را دشمنانی خطرناك وانمود: عدهٔ بسیار وحرکت سریع. ولی همه این نبود. در کتابی که بامپراطورخردمندلئوی ششم(۸۸۶-۹۱۲م)[۲] منسوب‌است وموضوع آن خدعه‌های جنگی است، چنین میخوانیم «این مشرقیان درعملیات جنگی ازهمهٔ اقوام وحشی رأی نکوتر ونقشهٔ مدبرانه‌تر داشتند» و امپراطور قسطنطین‌پورفیرو-جنتیتوس(۹۱۳-۹۵۹م)[۳] دربارهٔ اثری که عربان در دشمنان رومی خود نهاده بودند چنین گفته است: «قوت جنگاوریشان چنان بود که اگر یکهزار کس از ایشان‌جائی را اشغال میکردند محال بود که از آنجا برکنارشان کرد. اسب سوار نمیشدندبلکه شتر سوار میشدند.» ازاین منابع ودیگر منابع رومی چون کتاب «خدعه‌های جنگی امپراطور» نیقفور فوکاس (Nicephorus Phocas) (۹۶۳-۹۶۹م) بوضوح معلوم توانیم داشت که هوای سرد وبارانی مورد نفرت جنگجوی عرب بوده و وقتی که در اثنای حمله آرایش ایشان بهم میریخته است نظمشان می‌گسسته و تجدید آن محال بوده است و پیادگانشان غوغاگران و چپاولیانی بوده‌اندکه در کار جنگ اثری نداشته‌اند. باوجود این، رومیان عربان را که عنوان کافر و وحشی نیز بایشان میدادند، خطرناکترین دشمنان خود میشمردند. اما از پس قرن دهم این دشمن‌سال بسال کم خطرتر شد تااینکه رومیان براو هجوم برده دمشق وحتی بغداد را تهدید میکردند. ضعف نیروی جنگی عباسیان از دوران متوکل‌آغازشد وواحدهای‌بیگانه

۱- Oman, *Art of War*, 2nd. ed., vol. i, p. 209.

۲- «Tactica», Constitutio xviii, § 123, in Migne *Patrologia Græca*, vol. cxiii.

۳- «De administrando imperio», caput xv, in Migne, *Patrologia Græca*, vol. cxiii.

که او بسپاه آورده بود روحیهٔ آنرا بسستی کشانید. پس از آن مقتدر (۲۹۶ـ۳۲۰ ه، ۹۰۸ـ۹۳۲م) آمد ومقرر داشت که ولایتها را بحاکمان یاسرداران واگذارند تا از درآمد آن مقرری‌سپاه را بپردازند زیرا خزانه خالی بود وقدرت‌پرداخت‌نبود. بدوران بویهیان سپاهیان بجای مقرری قطعات زمین میگرفتند ورسم تیول جنگی که بدوران سلجوقیان باب شد مایه‌ازاینجا گرفته‌بود، وچنان‌شد که حاکمان‌وسرداران بجای مقرری شهرها و ولایتها را به‌تیول میگرفتند، چه درآنجا قدرت مطلق‌داشتند وباج‌سالانه‌ای بسلطان سلجوقی‌میدادند وبهنگام جنگ‌باعده‌ای سپاه که مخارج آنرا شخصاً بعهده داشتند زیر پرچم وی حرکت میکردند.

عامل یاامیر

عباسیان درسازمان‌امویان که امپراطوری‌را بولایتهاوقلمروها تقسیم کرده وهریك را امیر یاعاملی معین کرده‌بودند، تغییر اساسی ندادند. این سازمان تقریباً همان بود که بدوران رومیان یا ایرانیان وجود داشته بود. فهرست حکومت‌نشین‌های عباسیان بهمهٔدورانها یکی نبود. تقسیمات‌سیاسی نیز چنانکه ازکتابهای اصطخری وابن‌فقیه‌وابن‌حوقل ودیگران‌معلوم‌میشود،همیشه تابع تقسیمات‌جغرافیائی‌نبود،ظاهراً بدوران اول خلیفگان بغداد ولایتهای معروف‌از اینقرار بوده است: (۱) افریقیه یعنی ناحیهٔ غربی صحرای لیبی بعلاوهٔ سیسیل؛ (۲) مصر؛ (۳) سوریه و فلسطین که گاهی از هم جدا بود؛ (۴) حجاز و یمامه (عربستان میانه)؛ (۵) یمن وجنوب عربستان[1]؛ (۶) بحرین وعمان که مرکز آن بصره در عراق‌بود؛ (۷) سواد یاعراق (مزوپوتامیای سفلی) که معروفترین‌شهرهای آن بغداد وکوفه و واسط بود؛ (۸) جزیره یابعبارت درست‌تر، شبه‌جزیره، یعنی دیار آشور قدیم که مرکز آن موصل بود؛ (۹) آذربایجان که معروفترین‌شهرهای آن اردبیل و تبریز و مراغه بود؛ (۱۰) جبال میدی قدیم که بعدها عنوان عراق

۱ـ این پنج ولایت را غالباً بنام ولایتهای مغرب مینامیده‌اند؛ درمقابل دیگر ولایتها که عنوان «ولایتهای مشرق» داشته است.

عجم یافت[1] ؛ (۱۱) خوزستان که معروفترین شهرهای آن اهواز و شوشتر بود ؛ (۱۲) فارس که مرکز آن شیراز بود؛ (۱۳) کرمان که مرکز فعلی آن‌نیز کرمان نام دارد ؛ (۱۴) مکران که شامل بلوچستان کنونی میشد ، و تا ارتفاعات مشرف بدرهٔ سند امتداد داشت ؛ (۱۵) سیستان که مرز آن زرنگ بود؛ (۱۶ـ ۲۰) قهستان و قومس وطبرستان و گرگان و ارمنستان ؛ (۲۱) خراسان که قسمت شمال غربی افغانستان کنونی نیز جزو آن بود و مهمترین شهرهای آن نیشابور و مرو وهرات و بلخ بود ؛ (۲۲) خوارزم که مرکز قدیم آن کات بود ؛ (۲۳) سغد (سغدیانای قدیم) مابین سیحون وجیحون که مهمترشهر آن‌بخارا و سمرقند بود ؛ (۲۴) فرغانه وتاش (تاشکند کنونی) و دیگر نواحی ترك[2].

قابل ملاحظه آنکه ولایتهای ترکان‌عثمانی‌در آسیای غربی ازلحاظ‌جغرافیائی همان ولایتهای قدیم عرب بود. باهمهٔ کوشش ومراقبتی که از بغداد میشد ، در این امپراطوری وسیع که ارتباط داخلی آن بدشواری صورت میگرفت ، جنبش خود‌مختاری اجتناب‌ناپذیر بود، وبهمین دلیل قدرت ولایتدار در همهٔ امور محلی تقریباً مطلق بود ودر بعضی موارد مقام او موروثی‌میشد. اما ازلحاظ نظری‌انتخاب ولایتدار بنظر وزیر بود که خلیفه را بتعیین او وادار میکرد، و چون از وزارت معزول میشد ولایتدار نیز از کار بر کنار میشد. سابقاً گفتیم که ماوردی[3] از دونوع وزارت‌سخن آورده، واکنون گوئیم که او والیگری را نیز دوقسم کرده است: یکی‌را امارت عام

۱ـ برای امتیاز ازعراق عرب یعنی مزوپوتامیای سفلی .

۲ـ این فهرست را با فهرستائی که

Le Strange, *Eastern Caliphate*, pp.1-9; Zaydān, *Tamaddun*, vol. ii, pp. 34-44; von Kremer, *Culturgeschichte*. vol. i, p. 184 .

آورده‌اند مقایسه کنید .

۳ـ ص۴۷ـ۵۴ .

نامیده، که برطبق آن عامل یا ولایتدار درکار جنگ، تعیین قاضیان و نظارت در کار ایشان، دریافت مالیات، حفظ امن، مبارزه با بدعتها، نظارت برشرطه‌وامامت جمعه صاحب اختیار بود. وقسم دیگر را امارت خاص نامیده که برطبق آن ولایتدار بر مالیات و برقاضیان نظارت نداشت. ولی این تقسیم به‌نسبت زیاد جنبهٔ نظری داشته، زیرا نفوذ حاکم در قلمرو حکومت باقتضای عوامل مختلف که قدرت شخص او و ضعف خلیفه ودوری ولایت ازپایتخت ازآنجمله بود، فزونی میگرفت. درآمدمحلی ولایت صرف کارهای حکومت‌میشد واگرمخارج ازدرآمد کمتر بود مازاد را بخزانهٔ خلیفه میفرستادند. امور قضائی بدست قاضی ولایت بود و درشهرهای مختلف عده‌ای بعنوان نایب معاونت او میکردند.

فصل بیست و ششم

زندگی اجتماعی در دوران عباسیان

سازمان سادهٔ قبایلی که نظم جامعهٔ عربی بر آن استوار بود بدوران عباسیان، که بکمك بیگانگان بخلافت رسیده بودند، کاملاً درهم ریخت. خلیفگان خودشان نیز بعربان اعتنائی نداشتند ودرانتخاب همسر وهم مادر فرزندان خویش به‌قضیهٔ نژاد اهمیتی نمیدادند. از خلیفگان عباسی فقط سه کس یعنی ابوالعباس ومهدی‌وامین[1] از آزادگان زاده بودند، وامین این امتیاز جالب را داشت که از جانب پدر و هم مادر نسب بخاندان رسول میبرد[2]. خلیفهٔ دوازدهم اموی یعنی یزید سوم نخست خلیفه‌ای بود که از مادر غیرعرب‌زاد، ولی لااقل‌مادر اوازنژادآخرین‌شاهنشاه‌ایران‌یزدگرد بود که قتیبه بدیار سغد او را اسیر گرفته و حجاج بخلیفه ارمغان فرستاده بود. بسیاری ازخلیفگان عباسی کنیززاده‌بودند.مادر منصور یك‌بربرزاده بود،مادرمأمون یك کنیز ایرانی‌نژاد بود، مادران واثق ومهتدی رومی بودند ، مادر منتصر دورگهٔ

۱ـ ثعالبی، لطائف، ص۷۵ .

۲ـ طبری، ج۳، ص۹۳۷، س۱۲-۱۳ .

یونانی وحبشی بود، مادر مستعین از نژاد اسلاو بود، مادران مکتفی ومقتدر ترك نژاد بودند، ومادر مستضیء ارمنی بود[۱]، خیزران مادر هارون کنیزی بیگانه بود واول زن که بخلافت عباسی نفوذ بسیار بدست آورد[۲] هم او بود.

ازدواج و کنیز بازی و برده‌فروشی باین اختلاط کمك کرد و خلوص نژادی عرب اهمیت خود را از دست داده نفوذ ناعربان ودور گگان و کنیز زادگان فزون شد و جای عربان را گرفتند. خیلی زود اشرافگری عـرب در قبال گروهی کارمندان مختلط از نژادهای مختلف که در اول بیشترشان ایرانی و بعدها ترك بودند مغلوب شد. یك شاعر عرب احساسات عربان مغرور را در قبال این وضع چنین بزبان آورده است:

«ای خدا، فرزندان کنیزان درمیان ما فراوان شده‌اند. خدایا مرا بشهری ببر که در آنجا نژاد نااصیل نبینم[۳].»

بدبختانه مورخان عرب جز بکار خلیفه وامور سیاسی اعتنا نداشته‌اند واز زندگی اجتماعی واقتصادی عامه بدان روزگار گزارش کاملی بجا نیست. اما بکمك بعضی خبرهای اتفاقی که بتـاریخ هست واطلاعاتی که ازمنابع ادبی وهم ازرسوم مسلمانان محافظه‌کار اینروزگار فراهم میتوان کرد، ترسیم نمونه‌هائی از زندگی آن دوران صورت پذیر است.

زندگی خانوادگی

بدوران اول عباسی زن از آن آزادی که خواهر اموی او داشته بود بهره‌ور بود، ولی دراواخر قرن دهم، بدوران بویهیان،

۱ـ ثعالبی، ص۷۵ـ۷۷؛ مسعودی، جاهای متعدد.

۲ـ دربارهٔ نقشی که گویند وی درمرگ هادی پسر خود وخلافت هارون پسردیگرش که محبوب او بوده داشته است، طبری، ج۳، ص۵۶۹ وبعدرا به‌بینید، و ابن‌اثیر، ج۶، ص ۶۷ به‌بعد از او گرفته است. با مسعودی، ج۴، ص ۲۸۲ـ۲۸۳ مقایسه کنید.

۳ـ مبرد، ص۳۰۲.

حجاب کامل وجدائی زن ومرد رواج گرفت. بگفتهٔ‌تاریخ دراین‌روزگار بعضی‌زنان طبقهٔ اول درکارهای دولت نفوذ بسیار داشته‌اند وخیزران همسر مهدی و مادر رشید وعلیه دختر مهدی وزبیده همسر رشید ومادر امین وپوران همسر مأمون از آنجمله بوده‌اند. و هم تاریخ گوید که بعضی زنان عرب بجنگ میرفتند و فرماندهی سپاه میکردند* ودرکارهای ادبی واجتماعی، چون موسیقی و آواز، بامردان همچشمی داشتند، وعبیدهٔ تنبوری که بعلت زیبائی ومهارت در آواز وموسیقی بدوران‌معتصم‌بلند آوازه شد ازآنجمله بود[1]. بدوران ضعف عباسیان که کنیزبازی وعیاشی رواج بیشتر یافت و کار روابط‌جنسی‌برسوائی کشید مقام‌زن‌چنان‌پست‌شد که نمونهٔ‌آن‌بداستانهای هزار ویکشب هست وزن را حیله‌گری توطئه‌باز با احساساتی پست و افکاری بسیار حقیر نمودار میکند. درنامهٔ جالب‌توجهی که ابوبکر خوارزمی (متوفی حدود۳۸۳ـ ۳۹۳ ه، ۹۹۳ یا ۱۰۰۲م)، نخستین فراهم آورندهٔ نامه‌های ادبی، در تسلیت مرگ دختر بیکی از دوستان خود نوشته‌است، این‌سخن هست «روزگاریست که اگر کسی دختر بشوهر دهد قبر ازهمهٔ دامادها نکوتر است.»[2]

از نظر اسلام ازدواج وظیفه‌ای بشمار میرفت که هرمسلمانی مکلف به انجام آن بود، وترك آن موجب ملامت سخت میشد. نخستین وظایف زن‌خدمتگری‌شوهر وپرستاری اطفال وترتیب امور خانه بود. فرزند ومخصوصاً پسر موهبت خدا بشمار بود. زن اوقات فراغت را برشتن و بافتن سر میکرد. پوشش سر که علیه خواهر رشید ابداع کرد کلاهی گردبود که لبه‌های آنرا بجواهرمیآراستند وهم‌ازلوازم‌زینت

---

*ـ قصهٔ بجنگ رفتن صحیح است اما فرماندهی سپاه درست نیست، آنچه بتاریخ هست یکبار زنانی ازخاندان خلفا برای نذری که کرده‌بودند همراه سپاه تامیدان جنگهای‌روم شرقی رفتند واین باآنچه مؤلف آورده است تفاوت بسیار دارد.

۱ـ اغانی، ج۱۹، ص۱۳۴ـ۱۳۷.

۲ـ رسائل (قسطنطنیه، ۱۹۲۷)، ص۲۰.

زنان خلخال ودست‌بند بود .

لباس مردان با آنچه اکنون هست تفاوت چندان نداشت؛ پوشش سر کلاه‌دراز وسیاهی بود که قلنسوه نام داشت واز کرك یاپشم درست‌میشدواول کس که بکاربردن آنرا باب کردمنصور بود[۱]. لباس مردان[۲] طبقهٔ بالاشلوار گشادبود که ازایران گرفته بودند[۳] باپیراهن[۴] ونیم‌تنه‌ای که عباچه یا جبه‌ای[۵] روی آن میپوشیدند، ومردان‌دین به‌پیروی ازابویوسف، قاضی معروف هارون، عمامهٔ سیاه وعبا داشتند[۶].

از آن سخنان تغزل‌آمیز که شاعران آن دوران گفته‌اند معلوم میشود که نمونهٔ کامل زیبائی زن بنزد عربان اکنون نیز با آن زمان تفاوت چندان نکرده است. نویری قسمتی ازیك جلد فرهنگنامهٔ خویش[۷] را خاص سخنان کسان دروصف زیبائی زنان کرده است. میبایست اندام زن مانند خیزران درمیان گیاهان باشد ، و صورتش چون بدر تمام مدور، وموبش سیاهتر ازشب، وگونداش سپید مایل بسرخ باخالی چون قطرهٔ عنبر بصفحهٔ مرمر، وچشمان‌بی‌سرمهٔ سیاه چون‌چشمان گوره‌خر

۱ـ مطالبی را که سابقاً درفصل ۲۳ زیرعنوان «دارالسلام» آورده‌ایم به‌بینید . فینهٔ قرمز که درکشورهای اسلامی معمول است تازه پدید آمده است .

۲ـ این فرم هنوز درمیان پیران لبنان باب است .

۳ـ جاحظ، البیان، ج۳، ص۹؛

R. P. A. Dozy, *Dictionnair edétailé des. noms des vêtements* (Amsterdam, 1845), pp. 203-4.

۴ـ دوزی، ص۱۶۲-۱۶۳ .

۵ـ این کلمهٔ عربی که درفرهنگ اسپانیولی قرن دهم هست از اسپانیا بدیگرزبانهای رومی راه یافته وازآنجا بانگلیسی وزبانهای ژرمنی واسلاوی آمده ودر زبان انگلیسی‌تحریفی ازآن هست و (gibbet) بمعنی دار است .

۶ـ ابن‌خلکان، ج۳، ص۳۳۴؛ اغانی، ج۵، ص۱۰۹، س۲۳-۲۴ و ج۶، ص۶۹، س ۲۳؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۴، س۲۳ .

۷ـ النهایه، ج۲، ص۱۸ وبعد. برای اطلاع‌ازوسعت‌زبان‌عرب‌دربارهٔ کلماتی‌که بوصف زنان گفته‌میشود، ابن قیم‌الجوزیه، اخبارالنساء، چاپ قاهره ۱۳۱۹، ص۱۲۹ وبعدرا به‌بینید.

درشت، ومردمکان خمار یا بیمار، ودهان کوچك بادندانهای چون‌مروارید ومرجان، وسینه‌ای چو انار و کمر باریك با کفل بزرگ، وانگشتان ظریف که سر آن از حنا رنگین باشد .

دیوان ازجملهٔ اثاث رایج بود و آن‌تختکی‌بود که سه‌طرف‌اطاق را میگرفت. بدوران خاندان سلف نشیمنگاههای بلند که بشکل صندلی بود باب شده بود ، اما تشکهائی نیز بود که برسکوهای کوتاه چهار گوش‌مینهادند و کسان‌بچهارزانو آسوده بر آن توانستند نشست. زمین اطاق را بقالی فرش میکردند. غذارا به‌سینی‌های‌مسین مدور برمیزی کوتاه بصدر دیوان یاجلو تشکها مینهادند. درخانهٔ توانگران سینی‌ها از نقره بود وبرمیزهای چوبین که خیزران وصدف ولاك سنگپشت‌در آن‌نشانده‌بودند وبامیزهائی که اکنون بدمشق میسازند تفاوت چندان نداشت نهاده‌میشد. این‌مردمی که روزی عقرب و سوسك و راسو را غذای عالی میشمردند[1] و برنج را غذای زهرآگین می‌پنداشتند[2] ونان نازك را برای نوشتن بکار میبردند[3]، اکنون با اشتهای تمام انواع عالی غذاهای معمول دنیای متمدن را که غذاهای ایرانی چون یخنی لذیذ سبکباج نام وحلوای عالی موسوم بپالوده از آنجمله بود، میخوردند و فندق بی‌پوست وبادام وشیر بمرغان خود میخوراندند. بتابستان خانه‌هایشان بابرف خنك میشد[4]، ومشروب‌های بی‌الکلی که از آب و شکر وعصارهٔ بنفشه‌یاموز و گلسرخ وتوت درست میشد ، البته ضمن چیزهای دیگر ، بمهمان میدادند . تا قرن پانزدهم قهوه

۱ـ ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۱۷۰ .

۲ـ ابن‌فقیه، ص۱۸۷ـ۱۸۸ .

۳ـ ابن‌خلدون، ص۱۱۴. فصل ۱۳، بخش دوم را به‌بینید .

۴ـ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۳۹ـ۱۴۰ و هم او بصفحهٔ ۸۲ـ۸۳ از یك منبع دیگر برای یخزدن آب درتابستان آورده است .

رایج نبود[۱]. توتون نیز پیش از کشف دنیای نو شناخته نبود. یکی از نویسندگان قرن نهم ودهم[۲] شمه‌ای ازاحوال وعادات ظریفان آنعصر را بکتابی آورده، وبگفتهٔ او ظریف کسی بود که ازادب وجوانمردی ونرمخوئی بهره داشته و از شوخی بدور وبا دوستان وفادار باشد،صفا کند وبراستگوئی معتقد باشد، خلف‌وعده نکند، رازدار باشد ولباس آلوده ولکه‌دار بتن نکند، هنگام غذا لقمه‌های کوچك بگیرد و سخن بسیار نگوید، وخندهٔ فراوان نکند غذا را آهسته بجود وانگشتان‌را نلیسد وسیر و پیاز نخورد ومسواك را دراطاق زینت وحمام ومجامع عمومی و یا در راه بکارنبرد.

نوشابه‌های الکلی درمحافل خاص وعام رایج بود. ازآن‌قصه‌های فراوان که از عیاشی وتجمل در اغانی وهزار ویکشب هست وهم ازاشعار وقصاید بسیار که شاعر رسوا ابونواس متوفی حدود سال (۱۹۵ ه، ۸۱۰م) ومعتز خلیفهٔ یك‌روزه (متوفی‌سال ۲۹۶ ه، ۹۰۸م)، وشاعران دیگر بستایش شراب آورده‌اند معلوم میشود که حرمت شراب که ازامتیازات دین اسلام بود مانع شرابخوارگی نشده بود. چنانکه اصلاح هیجدهم که بقانون استانهای همبستهٔ آمریکا شد، مردم را ازاینکار باز نداشت. حتی خلیفگان و وزیران وامیران وقاضیان می می‌نوشیدندوبه‌نهی‌دین اعتنا نداشتند[۳]. در محافل انس، حضور عالمان وشاعران ونغمه‌وران‌وموسیقیگران‌دلپذیر بود وبزرگان وامیران طالب همدمی ایشان بودند. همدمی که یك رسم ایرانی بود[۴] از آغازدولت عباسی باب شد و بعدها بدوران رشید کاری شد که بسیار کسان آن را حرفهٔ خود

۱ــ قهوه بقرن چهاردهم بعربستان جنوبی آمد وازاوایل قرن‌پانزدهم، که رواج‌یافت ودر دهسال اول قرن شانزدهم برای نخستین‌بار در قاهره بوسیلهٔ صوفیان یمنی شناخته شد که قهوه میخوردند تابرای نماز شب بیدار توانند ماند.

۲ــ الوشاء، کتاب‌الموشی، چاپ ر. برونو (لیدن ۱۸۸۶) ص۱ و۱۲و۳۳ و۳۷و۱۲۴و ۱۲۵ و۱۲۹ــ ۱۳۱ و۱۴۲.

۳ــ نویری‌النهایه، ج۴، ص۹۲ وبعد.

۴ــ جاحظ،التاج، ص۲۳ و۷۲؛ نواجی، الحلبه ص ۲۶.

کردند. ازجملهٔ خلیفگان، هادی‌وامین‌ومأمون ومعتصم وواثق ومتوکل‌درمیگساری افراط میکردند. منصور و مهتدی با وسوسهٔ شراب مقاومت داشتند. نواجی[1] تأسف میخورد که در کتاب او برای ذکر نام همهٔ خلیفگان ووزیران ودبیرانی که بشراب حرام اقبال داشته‌اند جای کافی نیست. ایرانیان شراب خرما بیشتر ازهمه دوست داشتند. بگفتهٔ ابن خلدون کسانی چون رشید و مأمون که موقر بودند فقط نبیذ مینوشیدند[2] وترتیب ساختن نبیذ چنان بود که انگور یا کشمش یا خرما را در آب فشرده میگذاشتند تا شیرهٔ آن کمی تخمیر شود و این با شرایط خاص، لااقل طبق یکی ازچهار مذهب فقه مسلمانی، یعنی مذهب‌حنفی حلال بود. محمد(ص) نیز نوشیدن نبیذ را بخصوص اگر سه روز ازآن نگذشته بود بد نمیدانست[3] * .

۱- ص۹۹، س۲۴-۲۷ .

۲- مقدمه ص۱۶؛ خمر کلمه‌ایست که درقران (۵: ۹۲-۹۳) بشراب حرام‌اطلاق‌شده وچیزی که بمفسران فرصت اختلاف داده اینست که بزمان پیمبر بمدینه شراب انگور نبود و شرابی که مردم مینوشیدند ازخرما گرفته میشد ودیگر آنکه عصارهٔ خرما پیش ازآنکه‌مدتی بگذرد تخمیر نمیشد مگر بوسائل مصنوعی تخمیر آنرا تسریع کنند. العقد، ج۳، ص۴۰۵-۱۴.

۳- المشکاة، ج۲، ص۱۷۲؛ ابن‌حنبل، المسند چاپ‌قاهره ۱۳۱۳، ج۱ ، ص۲۴۰ و ۲۸۷ و۳۲۰؛ بخاری، ج۶، ص۲۳۲ .

*- محتاج بتوضیح نیست که هرچه مستی‌آرد حرام‌است وهرچه بسیار آن مستی آرد اندك آن نیز حرام است وعصارهٔ خرما یاانگور وجز آن مادام که مستی‌نیارد نوشیدنش‌رواست ومدت آن تأثیری ندارد. مترجم‌عربی. وبنظر من بنده، مترجم‌فارسی، این خلطی عجیب است که در متون فقه وحدیث آثار آن هست. عصارهٔ انگور وخرما ونظایر آن پیش ازتخمیرشربتی گواراست وبفقه‌شیعه ودیگران آنرا فقاع گویند نه‌نبیذ، وقید سه‌روز برای‌اینست که ازپس‌سه‌روز تخمیر آغاز میشود وگرچه مستی نمیآرد اما احتیاطاً آغاز حرمت از آنجاست و آنچه پیمبر نوشیدن آنرا روا میشمرد عصارهٔ عادی خرما ومویز وانگوربودکه بآب میزدند ومخصوصاً این رسم بودکه چون آب گوارا نبود برای تغییر مزهٔ آن غالباً ازشیرینی انگور و خرما استفاده میکردند. درمتون‌قدیم هست که بجاهلیت برای پذیرائی زائران مکه حوضهای چرمین‌میساختند وآب شیرین بمویز درآن میریختند. این‌یك ضرورت محلی‌بودکه آب ناگوار را شیرین کرده←

مجالس دلپذیر برای سماع وانس بادختر رز رواج بسیار داشت. در مجلس شراب[۱] میزبان ومهمانان ریش‌ها را بروغن خوشبو یا گلاب معطر میکردند و لباس مخصوص بر نگهای درخشان که «جامهٔ همدمی» نام داشت میپوشیدند. اطاق‌را به‌بخور عنبر وعود معطر میکردند. نغمه گران زن که در اینگونه محافل شرکت داشتند، چنانکه ازقصه‌های بسیار توان دریافت، نوعاً از کنیزکان بی‌بند وبار بودند[۲] وبرای اخلاق جوانان عصر خطری بزرگ بشمار میرفتند[۳]. دربارهٔ یك عیاشخانه از کوفهٔ دوران منصور گزارشی هست که رقاصخانه های زمان ما را بخاطر میآورد. سلامهٔ زرقا (چشم کبود) بخانهٔ مذکور چیزی مانند ستارهٔ اول بود[۴]. مردم عادی بدیرهای نصاری شرابی می‌نوشیدند ومیخانه‌های خاص که چیزی مانند بار اینروزگار بود غالباً بدست یهودان اداره میشد. یهود ونصاری میفروشان آن دوران بودند.

حمام‌ها

پیمبر فرموده است که نظافت ازایمان است، و این سخنی است که بدیار اسلام بزبان همه است. از وجود حمام بعربستان پیش از پیمبر چیزی نشنیده‌ایم. گفته‌اند که وی‌حمام را خوش‌نداشت ودخول آنرا فقط بمنظورپاکیزگی روا میداشت بشرط آنکه بحمام نیمهٔ پائین‌تن را بپوشانند؛ باوجود این بدورانی که از تاریخ آن سخن داریم، حمام نه‌تنها برای نظافت وپاکی رواج‌داشت بلکه‌جایگاه سرگرمی وتفنن نیز بود. بگفتهٔ خطیب[۵]، بغداد در ایام‌مقتدر (۲۹۶-۳۲۰ ه، ۹۰۸-

← بنوشند وبحقیقت یك شربت‌قومی‌بوده است وخلط آن با نبیذ که درحلیت آن گفتگوهاست‌درست نیست، وازابن‌خلدون که در دفاع ازفجایع عباسیان سرسخت ولجوج بود عجیب نیست که برای توجیه رسوائیهای عالمگیر رشید ومأمون بعمد یا سهو بتحریف متون فقه‌دست زند ونبیذ راکه بی‌گفتگو شراب مسکر است باقناع خلط‌کند ومؤلف را بخطا اندازد.

۱- نواجی، ص۳۸.

۲- اغانی، ج۱۱، ص۹۸-۹۹ وج۱۷، ص۱۸۲-۱۸۹.

۳- الوشاء، ص۹۲ وبعد.

۴- اغانی، ج۱۳، ص۱۲۸ وبعد، بانویری، ج۵، ص۷۲ وبعد مقایسه کنید.

۵- تاریخ‌بغداد، ج۱، ص۱۱۸-۱۱۹.

۹۳۲م)۲۷٬۰۰۰ حمام‌داشت و بدوران‌بعد شمار حمامهابه۶۰٬۰۰۰ رسید[۱]. بی گفتگو این ارقام مثل همهٔ رقم‌هائی که بمنابع عربی هست گزافه است. یعقوبی[۲] در کتاب «البلدان» آورده است که کمی پس از بنیاد بغداد شمار حمام‌ها ۱۰٬۰۰۰ بوده است وابن‌بطوطه[۳] جهانگردمغربی که بسال (۷۲۸ ه، ۱۳۲۷م) ببغدادسفر کرده بهر محله از سیزده محله‌ای که بر ناحیه عربی شهر بوده دویاسه حمام مجلل‌دیده که آب گرم وسرد داشته است.

در آنروزگارمانند ایام ماحمام چند حجره جدا داشت که زمینش‌ازموزائیك ودیوارها به‌مرمر پوشیده بود و این حجره‌ها اطراف محوطه‌ای بود که روی آن گنبدی‌زده وسوراخهای مدور پوشیده‌بشیشه برای عبور نور بر آن‌نهاده بودند،محوطهٔ حمام از بخار آبی که از فواره بحوض میریخت گرم‌میشد وحجره‌های‌اطراف‌برای استراحت وصرف شربت‌های گوارا و حال‌آور بکار میرفت.

سرگرمی‌ها

بازیهای ورزشی چون هنرهای زیبا بهمهٔ دوران تاریخ با تمدنهای هند و اروپائی بیشترازتمدنهای‌سامی وابسته بود. اجرای اینگونه بازیهامحتاج فعالیت بدنی است وطبعاً جزو سرگرمیهای‌مردم‌عربستان‌نمیتوانست بود زیراعربان سلیقهٔ منفعت‌جو داشتند و گرمای موطنشان بااین کوشش بیفایده سازگار نبود.

بدوران خلافت‌عباسی بازیهای خانگی‌رواج گرفت. ازپیش گفتیم که بدوران امویان یك‌قسم باشگاه درمکه بود که وسایل شطرنج ونرد وطاسبازی داشت. رشید اول‌خلیفهٔ عباسی بود که شطرنج‌بازی کرد[۴] وبازی آنرا رواج‌داد ونوآوریهای‌دیگر

۱ـ تاریخ‌بغداد، ص۱۱۷.

۲ـ ص۲۵۰، س۹ـ۱۰، ص۲۵۴، س۸ـ۹ مقایسه کنید.

۳ـ ج۲، ص۱۰۵ـ۱۰۷.

۴ـ مسعودی، ج۸، ص۲۹۶.

نیز داشت. شطرنج کلمهٔ سانسکریت واصلا یك بازی هندی است[۱]. خیلی زود شطرنج در خانهٔ اشراف باب شد وجای مهره بازی را گرفت، محتملا همین خلیفه ضمن ارمغانهای خود یك صفحهٔ شطرنج برای شارلمانی فرستاده بود. چنانکه پیر کوهستان، پیشوای بنگیان، بدوران جنگهای صلیبی یکی برای لوئی نهم فرستاد. وهم از بازیهائی که بر روی صفحه‌ای انجام میشد نرد بود که آن نیز ریشهٔ هندی داشت[۲].

ازجمله بازیها که درفضای باز اجرا می‌شد تیراندازی وچوگان بازی بود[۳] و هم بازی صولجان که چیزی مانند «هاکی» یا «کریکت» بود وهم پرش از مانع و نیزه‌پرانی واسبدوانی ومهمتر از همه شکار بود. جاحظ[۴] در ضمن صفات همدم خوب آورده است که باید به‌تیراندازی وشکار وچوگان وشطرنج ماهر باشد، زیرا اگر شطرنج را از همدم شاهانی خود ببرد جسارت واهانت نباشد. از جملهٔ خلیفگان که بچوگان دلبستگی خاص داشتند یکی معتصم بود که یکروز افشین، سردار ترك، از همبازی شدن وی دریغ کرد زیرا نمیخواست که حتی ببازی مخالفت امیر مؤمنان کرده باشد[۵]. بعضی منابع از یك قسم بازی گوی سخن دارند که چوبی پهن، بنام «طبطاب» در آن بکار میرفته است و شاید هم شکل بدوی تنیس بوده است[۷].

۱ـ مسعودی، ج۱، ص۱۵۹-۱۶۱.

۲ـ همان کتاب، ص۱۵۷-۱۵۸.

۳ـ باکلمه شیکان Chicane که نام یکبازی قدیمی است ودر لانگدوك معمول است وبایك چوب بلند ویك کرهٔ چوبی انجام میشود مقایسه کنید.

۴ـ التاج، ص۷۲، برای اطلاع از دیگر صفات بایستهٔ همدمی نواجی ص ۲۵ و بعد را ببینید.

۵ـ ابن‌عباس، آثارالاول، ص۱۳۰.

۶ـ مسعودی، ص۸، ص۲۹۶، ص۲، با «الاثار»، ص۱۲۹، ص۳-۴ مقایسه کنید.

۷ـ کلمهٔ Tennis که ظاهراً بنظر میرسد که ازفعل فرانسه Tenez بمعنای «توجه کنید» باشد، به‌احتمال قوی ازتنیس عربی است که نام شهری بدلتای مصر است، و در قرون←

مسعودی[۱] از یك مسابقهٔ بسیار سخت اسبدوانی سخن دارد که در رقه انجام گرفت و اسب رشید اول شد وخلیفه که بنظارهٔ مسابقه حاضر بود ازشدت‌شادی به‌هیجان‌افتاده بود. چند قصیده بوصف وستایش اسبان سبقجو ، که جایزه برده‌اند ، در عقدالفرید هست[۲]. همین مراجع آورده‌اند که شرط‌بندی مایهٔ رونق وهیجان این مسابقه‌ها بوده است . بدوران عباسی شکار چون دورانهای سلف سر گرمی مهم و مطلوب خلیفگان وامیران بود. امین مخصوصاً بشکار شیر علاقهٔ فراوان داشت[۳]، یك برادر وی‌دراثنای تعقیب گراز وحشی کشته شده بود[٤]. ابومسلم خراسانی‌ومعتصم‌بشکاریوز علاقه‌داشتند. کتابهای فراوانی که درهمین دوران بزبان تازی نوشته شده وازشکار حیوانات ودام افکنی وشکار بکمك باز سخن رانده‌اند گواه رونق واهمیت اینگونه سر گرمیهاست. شکار بوسیلهٔ باز وقوش چنانکه از کلمات مربوط بآن استنباط توان کرد از ایران به‌عربستان رفته است . دلبستگی باینگونه بازیها مخصوصاً بدوران اخیر خلافت[۵] و هم بدوران جنگهای صلیبی[٦] فزونی یافت. درایران وعراق ودیرالزور وسوریهٔ‌علیا

←وسطی پارچه‌های کتانی آن‌که شاید درساختن گوی تنیس نیز بکار میرفته معروف بوده‌است. به Malcolm D. Whitman, *Tenniss: Origins and Mysteries* (New York, 1932), pp. 24-32.

مراجعه کنید .

۱- ج٦، ص۳٤۸-۳٤۹ .

۲- ج۱، ص٦۳-٦۵ .

۳- مسعودی، ج٦، ص٤۳۲-٤۳۳ .

٤- اغانی، ج۹، ص۹۷، س۲۷-۲۹ .

۵- الفهرست، ص۳۱۵ وابن‌خلکان، ج۲، ص۱۷۲ وج۳، ص۲۰۹، تعدادی کتابهای عربی را که موضوع آن شکار وباز بوده است یاد میکنند .

٦- کتاب‌الاعتبار اسامة ابن‌منقذ چاپ حتی (پرینستون ۱۹۳۰)، ص ۱۹۱ و۲۲٦را که بشمار قدیمترین منابع این موضوع است ببینید .

Hitti, *An Arab-Syrian Genteleman and Warrior* (*New York, 1929*), pp. 221-54.

هنوز هم شکار بوسیلهٔ باز بهمان روش که در کتاب هزار ویکشب آمده معمول است. قوش وباز در شکار غزال وقوچ‌وخرگوش و کبك و کبوتر صحرائی ومرغابی ودراج بکار میرفت، وسگهای‌شکاری در شکار حیوانات بزرگ. شکارچی مسلمان‌میبایست پس از گرفتن‌شکار هرچه زودتر آنرا سر ببرد و گرنه گوشتش حرام‌می‌شد[۱]. بعضی مواقع گروههای شکارچی منطقه‌ای را که حیوان مطلوب در آن بود حلقه‌وار در میان گرفته بتدریج عرصه را تنگتر میکردند تاشکار به‌تیررس نزدیك شود. معتصم دیواری بشکل نعل اسب بپا کرده بود که دوانتهایش بدجله پیوسته بود و به‌جرگه داران خود میگفت که شکار را بداخل نعل برانند تا مابین دیوار و دجله محصور شود[۲]. وهم او در شکارگاه از روش جرگه استفاده میکرد، چنانکه سلجوقیان نیز همین روش را بکار میبردند[۳]. از خلیفگان‌دوران بعد مستنجد (۵۵۵ـ۵۶۶ه، ۱۱۶۰-۱۱۷۰م) نیز دسته‌های منظم برای شکار فراهم داشت. بعضی خلیفگان و حاکمان حیوانات درنده را چون شیر وپلنگ نگه میداشتند تاابهت‌خویش‌را بدلها جادهند[۴]. بعض دیگر سگان وبوزینگان دست‌آموز داشتند. پسر وزیر مقتدر که بقاهره‌منصبی معتبر داشت بفراهم‌آوردن مار وعقرب ودیگر خزندگان زهردار دلبسته بود وآنها را بدقت درجائی بنزدیك قصر خود نگه میداشت[۵].

بردگان

خلیفه وخاندان وی منصبداران دولت و افراد خاندان هاشمی و پیروان ایشان طبقهٔ اول جامعه را تشکیل میدادند. سپاه و گارد خاص و دوستان محبوب و همدمان ایشانرا بطبقهٔ دیگر توانیم برد و موالی و خادمان نیز وابسته

۱ـ قرآن۲: ۱۶۸ و۵: ٤ و۱۶: ۱۱۶ .

۲ـ الفخری، ص۷۳ـ۷٤ .

۳ـ آثارالاول، ص۱۳۵ .

٤ـ الفخری، ص۳۰؛ العقد، ج۱، ص۱۹۸، ص٤ وبعد .

۵ـ کتبی، ج۱، ص۱۳٤ـ۱۳۵ .

بدان بودند .

خادمان غالباً بردگان بودند که از اقوام نامسلمان بزور یا اسارت یا خرید گرفته میشدند که بعضی زنگی وبعضی ترك و گروهی دیگر از نژاد اسلاو یا ارمن وبربر بودند. بعضی بردگان نیز خواجه بودند که بخدمت حرمسرا بکار میرفتند. بعضی غلامان خاص که خواجه نیز توانستند بود موردعنایت‌مخصوص آقایان‌خویش بودند ولباسهای گرانبها وروپوش یك رنگ جالب بتن داشتند ، و غالباً چون زنان بآرایش وعطر آگینی خویش میپرداختند. بدوران رشید غلامان بسیار بدربار بود[1] ؛ اما مسلماً امین بود که به پیروی ایرانیان رسم غلامبازی را بدنیای عرب آورد که غلامان را بکارهای ناروای جنسی میگرفتند[2]* . در باب یك قاضی بدوران مأمون

۱ــ طبری، ج۳، ص۶۶۹ وعیناً درابن‌اثیر، ج۶، ص۱۲۰ ،

۲ــ طبری، ج۳، ص۹۵۰، وابن‌اثیر، ج۶، ص۲۰۵ از او گرفته است .

*ــ رسوائی بغداد درآن دوران موسوم به‌طلائی ازاینهم بیشتر بوده ومؤلف بسرعت‌از آن گذشته است. ابونواس کار رسوائی را بجائی رسانیده بود که به‌تلویح باامین خلیفه‌زادهٔ آن زمان وخلیفهٔ بعد تغزل میکرد. در ربیع‌الابرار زمخشری، که ازعالمان دین ومردی‌موقر بوده، فضاحتها هست که نشان سقوط عجیب آن‌عصر است. ازجملهٔ آن نامه‌ای است که ازقول یك پسر که ازسماوه ببغداد آمده بود بعنوان مادرش نقل میکند که نوشته بود : «یااماه، ان‌استا ببغداد خیر من طاحونة بسماوة» اما نکتهٔ دیگر که قویاً نادرست‌است‌اتهام ایرانیان‌باین عادت‌نارواست. مورخان یونان تأکید کرده‌اند که ازاین عادت ناروا که اتفاقاً بیونان شیوعی عجیب داشت و به‌بسیاری دورانها تقریباً رسمی وقانونی بود، درایران اثری‌نبوده‌است. آن بزرگزادهٔ‌ایرانی که در فارس جان برسر باج‌ندادن بغلامك اسکندر نهاد یکی از بسیار شواهد تاریخ‌است. در ادبیات قدیم ایران که چیزی ازآن‌ازدستبرد زمان مصون مانده حتی بتلویح چیزی ازاین‌رسم ناپسند نیست، وهرچه هست ازعرب وترك یایونان است که اینان صحراگرد بودند وآن فقیر و استقلال دوست بود. وتحقیقات جدید نشان داده است که این عادت بصحرا در میان اقوامی که حرکت وسرعت را دوست دارند ویامیان مللی که ازلحاظ اقتصاد بزحمتند و تکلفات خانواده را تحمل‌کردن نتوانند یانخواهند، رواج میبابد که عربان وترکان ویونانیان‌این‌خصائص وآن عادت نکوهیده را داشته‌اند. قصهٔ قوم لوط وهم‌آن نکته‌ها که در تاریخ یونان بجاست ورسوم←

گفته‌اند که چهار صد غلام زیبا بخدمت داشت و برسوائی شهره بود[۱]، شاعرانی چون ابو نواس بیشرمانه ازاحساسات منحرف خویش سخن آورده و بوصف غلامان بی‌ریش قصاید عشقی سروده‌اند .

کنیزکان نیز بردگانی بودند که برای نغمه گری ورقاصگی وهم بهره‌وری بکار میرفتند. بعضی از کنیزکان برخلیفگان نفوذ بسیار داشتند . یکی از آنجمله «خالدار» نام داشت که رشید او را به ۷۰٬۰۰۰ درم خریده بود؛ وروزی غیرتش بجوشید واورا بیکی از غلامان خویش بخشید ، و روزی که مشتاقانه بدیدار وی رفت قسم خورد که تقاضای او را هرچه باشد بپذیرد، ودر نتیجه شوهرش یعنی همان غلام را مدت هفت سال ولایت فارس داد[۲]. زبیده همسر رشید که میخواست خاطر وی را از کنیزك نغمه گری که سخت بدو دلبسته بود منصرف کند، ده کنیز بخلیفه بخشید که یکی از آنها مادر مأمون ودیگری مادر معتصم بود[۳]. داستان «تودد» ، کنیز زیبای پراستعداد که بهزار ویکشب هست (شبهای ۴۳۷-۴۶۳) و مأمون میخواست او را به ۱۰۰٬۰۰۰ دینار بخرد، وبحضور دانشوران طب وقانون وهیئت وفلسفه وموسیقی و ریاضیات وبلاغت ونحو وشعر وتاریخ وقرآن باموفقیت امتحان داد ، نشان میدهد که پایهٔ دانش وفرهنگ بعضی از کنیزکان تا کجا بوده است . امین گروهی کنیز غلاموار داشت که موهای کوتاه ولباس غلامان داشتند وعمامه‌های حریر بسر مینهادند

← ترکان که در همهٔ دولتهای ایشان نفوذ داشت این نکته را تأیید میکند . بنابراین بغداد حاجت نداشت که رسمی را که ایران نداشت ازآن اقتباس کند. عربان بتاریخ قدیم پیشروان این عادت بوده‌اند وآن اصرار عجیب که مقررات اسلام بمجازات آن دارد شاهدی دیگر است که عرب از این عادت دور نبوده‌است. مترجم

۱- مسعودی، ج۷، ص۴۷ .

۲- اغانی، ج۱۵، ص۸۰، ونویری ج۵، ص۸۸۹ ازآن شاهد آورده است .

۳- اغانی، ج۱۶، ص۱۳۷ .

و بسیار زود این روش درطبقهٔ بالا وپست اجتماع رواج گرفت[۱]. از گفتهٔ یك شاهد عینی آورده‌اند که روز عیدی بحضور مأمون رفته وبیست کنیزك رومی زیباو آراسته در آنجا دیده بود که صلیبهای طلا بگردن وشاخه‌های زیتون و برگ خرما بدست رقص همی کردند، وخلیفه که از شراب سرگرم شد بگفت تا سه‌هزاردینار برایشان بخش کردند[۲]. ارقام بزرگی که دربارهٔ شمارهٔ خدمتکاران خلیفگان آورده‌اندنمودار رواج بردگی است. مثلا گفته‌اند که بقصر مقتدر (۲۹۶–۳۲۰ هـ، ۹۰۸–۹۳۲ م) ۱۱٬۰۰۰ بردهٔ یونانی وسودانی بود[۳]. و متوکل ۴٬۰۰۰ کنیز زیبا داشت که شبان بخوابگاه او توانستند رفت[۴]. هم او یکبار از یك سردار خویش دویست برده‌ارمغان گرفت[۵]. رسم چنان بود که حاکمان وسرداران ارمغانها و از جمله کنیزکان که از اتباع خویش پذیرفته یابزور گرفته بودند بنزد خلیفه یاوزیر بفرستند[۶]، وخودداری از اینکار نشان خودسری ولایتدار یا حاکم بشمار میرفت. این رسم را مأمون نهاد که غلامان محرم خویش را برجال دولت می‌بخشید که جاسوس ایشان باشند و بهنگام لزوم مسمومشان کنند[۷].

زندگی اقتصادی (تجارت) عامهٔ مردم دو گروه یادوطبقه بودند. یك طبقهٔ بالا که بطبقهٔ اشراف نزدیك بود، یعنی مردان ادب و هنر و دانشوران و صنعتگران وبازرگانان‌وپیشه‌وران. وطبقهٔ‌پائین که از کشاورزان‌وچوپانان‌وده‌نشینان

۱– مسعودی، ج۸، ص۲۹۹ .

۲– اغانی، ج۱۹، ص۱۳۸–۱۳۹ .

۳– الفخری، ص۳۵۲ .

۴– مسعودی، ج۷، ص۲۷۶ .

۵– همان کتاب، ج۷، ص۲۸۱ .

۶– ابن‌اثیر، ج۷، ص۲۱۱–۲۱۲ ؛ طبری، ج ۳، ص۶۲۷، و ابن‌اثیر، ج۶، ص۸۶ از اوگرفته است .

۷– العقد، ج۱، ص ۱۹۶ .

بومی هر ناحیه که اهل ذمه بشمار بودند، تشکیل میشد. بفصل بعد، از طبقهٔ روشندل وفرهنگیافته بتفصیل سخن خواهیم داشت. دراینجا فقط این نکته را یاد میکنیم که بی گفتگو بدوران عباسیان سطح فرهنگ عامه بالا بوده است.

وسعت فوق العادهٔ قلمرو خلافت واوجی که تمدن بدان دست یافته بود بازرگانی جهانی ودامنه‌داری پدید آورده بود. بازرگانان اول مسیحیان ویهودیان[۱] وزردشتیان بودند، ولی بعدها مسلمانان ونیز عربان که از آغاز بازرگانی را نیز چون کشاورزی حقیر میشمردند براینگروه برتری یافتند و طولی نکشید که بنادری چون بغداد و بصره وسیراف[۲] وقاهره واسکندریه مراکز مهم تجارت خشکی ودریا شد.

تجار مسلمان بسوی مشرق تاچین میرفتند. بنا برروایات از روزگار منصور خلیفهٔ دوم عباسی، راه از بصره تاچین پیموده شده بود[۳]. نخستین اطلاع ما از روابط دریائی عرب وایران باهندوستان گزارشی از سفرهای سلیمان تاجر و دیگر تجار مسلمان بقرن سوم اسلامی است[۴]. اساس این تجارت برابریشم یعنی کهنترین وفاخرترین هدیه‌ای بود که چین بمغرب زمین داد.

کالا از «راه بزرگ ابریشم» حمل میشد[۵]. اینراه ازسمرقند وترکستان چین میگذشت وبروزگار ما هیچ کس از جهان متمدن درآنجا گام نمیگذارد. کالا بتناوب

۱ــ ابن‌خرداذبه، ص۱۵۳ــ۱۵۴ را ببینید.

۲ــ از شهرهای ایران بود که برساحل خلیج فارس جا داشت و مردم سیراف و عمان (مسعودی، ج۱، ص۲۸۱-۲۸۲) بدوران اول دریانوردان ماهری بشمار بودند.

۳ــ cf. Marshall Broomhall, *Islam in China* (London, 1910), pp. 5-36.

۴ــ سلسلة التواریخ، چاپ لانکلی (پاریس، ۱۸۱۱)؛

tr. G. Ferrand, *Voyage du marchand arabe Sulayman en Inde et en Chine* (paris, 1922).

۵ــ Thomas F. Carter, *The Invention of Printing in China and its Spread Westward* (New York, 1925), pp. 85 *seq.*

حمل میشد زیرا کمتر کاروانی همهٔ این مسافت را یکسره می‌پیمود. بی گفتگو پیش از دوران تجارت عرب روابط سیاسی بوده است. بنا برقصه‌ها، پیمبر سعدبن‌ابی‌وقاص فاتح ایران را بسفارت چین فرستاده بود. و هنوز هم بکانتون قبری بنام سعد هست که مقدس بشمار است. درحقیقت بسیاری از کتیبه‌های قدیم چینی که از قدمت اسلام درچین حکایت میکند بمنظور مباهات دینی ساخته شده است و اصالت ندارد[۱]. به‌نیمهٔ قرن هشتم سفارتهای مکرر میان دو کشور مبادله شده، اما نمیدانیم رفت و آمد از راه خشکی یا دریا بوده است. منابع چینی آنعصر امیرالمؤمنین‌را «هانمی-مو-مو-نی» (Hanmi-mo-mo-ni) وابوالعباس خلیفهٔ اول را «ا-بو-لو-با» (A-bo-lo-ba) و هارون را «ا-لون» (A-lun) نامیده‌اند. بدوران این خلیفگان عده‌ای مسلمان بچین بود واین مسلمانان «تا-شیه» (Ta-shih)[۲] عنوان داشتند و بعدها نام «هوی-هوی» (Hui-Hui)[۳] یعنی محمدی یافتند. و ظاهراً نخستین اروپائی که از مسلمانان چین سخن آورد مارکوپولو بقرن سیزدهم بود[۴].

ودر جهت مغرب تاجران مسلمان تامراکش واسپانیا پیش رفتند. یك‌خلیفهٔ عرب، یعنی هارون، هزار سال پیش از «دولسپس» دراندیشهٔ آن بود که با حفر یك کانال برزخ سوئز را بشکافد[۵]. معذلك دریای مدیترانه از لحاظ بازرگانی عرب اهمیت فوق‌العاده نداشت. تجارت دریای سیاه نیز چندان مطلوب‌نبود، معذلك بقرن

۱- Paul pelliot in *Journal asiatique* (1913), vol. ii. pp. 177-91.

۲- ازکلمهٔ پهلوی تاجیك وکلمهٔ تازهٔ قرآن «تازی» بمعنی عرب‌است وبی‌گفتگو کلمهٔ فارسی تحریف کلمهٔ عربی «طی» یکی از قبایل عرب است.

۳- Consult Isaac Mason in *Journal of the North-China Branch of the Royal Asiatic Society*, vol. Ix (1929), pp. 42-78.

۴- برای‌اطلاع‌ازمستعمرات‌اسلامی کوریا (شیلا) ابن‌خردادبه، ص۷۰ و۱۷۰را به‌بینید.

۵- مسعودی، ج۴، ص۹۸-۹۹.

دهم از راه خشکی کار تجارت با اقوامی که درشمال بمنطقهٔ ولگا اقامت داشتند رونق گرفت. برعکس بحرخزر بعلت نزدیکی بمراکز معتبر ایران وشهرهای مهم‌چون سمرقند وبخارا وامثال آن عرصهٔ فعالیت مؤثر بازرگانی بود. تجار مسلمان خرما وشکر وپنبه‌وپارچهٔ پشمی‌وظروف‌شیشه‌ای همراه داشتند، وازجملهٔ کالاها که میآوردند ادویه وکافور وحریر ازاقصای آسیا وعاج وآبنوس و بردهٔ سیاه ازافریقا بود.

باتوجه بوضع یك تاجر بغدادی «ابن‌جصاص» نام، که مقتدر خلیفه معادل ۱۶٬۰۰۰٬۰۰۰ دینار دارائی او را مصادره کرد و بازهم ثروتمند بود و یك دودمان جواهرفروش را بنیاد نهاد، ازثروتهای گرانی که روتشیلدها وروکفلرهای آن‌عصر اندوخته بودند تصوری توانیم داشت[1]. دخل سالانهٔ بعضی تجار بصره که کشتیهایشان کالا باقصی نقاط جهان میبرد بطور متوسط بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ درم بود. یك آسیابان بیسواد از مردم بصره وبغداد آنقدر مکنت داشت که روزانه یکصد دینار به فقیران صدقه میداد وبعدها معتصم‌خلیفه او را وزیرخویش کرد[2]. بهسیراف، خانهٔ تاجرعادی یا میانحال بیش از ۱۰٬۰۰۰ دینار میارزید. بعضی تاجران بیشتر از ۳۰٬۰۰۰ دینار سرمایه داشتند. بسیاری تجار دریا بیش از ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ دینار داد وستد میکردند[3]. بعضی ازاین تاجران سیرافی زندگی خویش را بدریا سر کرده بودند. اصطخری[4] شنیده بود که تاجری چهل سال عمر خویش را در کشتی بسر برده است.

صناعت

فعالیت بازرگانی اگر بتولید صنعتی و کشاورزی داخلی تکیه نداشت باین مرحله ازرونق نمیرسید. صنایع‌دستی بهمهٔ قسمتهای مختلف امپراطوری رواج‌داشت، آسیای‌غربی مرکزصنعت وقالی و گلیم وحریر وپنبه وپارچه‌های‌پشمی

۱- کتبی، ج۱، ص۱۷۷.

۲- الفخری، ص۳۲۱-۳۲۲.

۳- اصطخری، ص۱۲۷ و۱۳۹؛ ابن‌حوقل، ۱۹۸؛ مقدسی، ص۴۲۶.

۴- ص۱۳۸.

وابریشمی ودیبا ورومیزی وروپوش دیوان و دیگر اثاث منزل و لوازم مطبخ بود. کارگاههای فراوان عراق وایران قالیها وپارچه‌های عالی وممتاز برون میداد. مادر مستعین فرشی داشت که ۱۳۰،۰۰۰،۰۰۰ درم‌خرج آن شده‌بود، زیرا اقسام‌پرندگان را بطلا بر آن نقش کرده وبجای‌چشمها یاقوت ودیگرسنگهای گرانقدر نهاده‌بودند[۱]. بمحلهٔ عتاب بغداد (این نام را بسبب سکونت یك امیر اموی، بهمین نام، یافته بود) از قرن دوازدهم ببعد یك نوع پارچهٔ ممتاز میبافتند که عتابی[۲] نام یافت. عربان اسپانیا این پارچه را تقلید کردند ونام بازرگانی آن تابی شد که بفرانسه و ایتالیا ودیگر کشورهای اروپاشهرت گرفت وهنوز هم‌بانگلیسی گربه‌های‌خطدار ونشاندار را «تابی» گوید. کوفه پارچهٔ حریر میبافت وهم یك نوع دستمال ابریشمی که برای سرپوشی بکار میرفت وهنوز هم بنام کوفیه معروف‌است. درتوج وفسا ودیگرشهرهای فارس کارگاههای فراوان بود که در آنجا قالی ودیبا و پارچهٔ نشاندار و خلعت تشریفاتی که مایهٔ امتیاز کسان میبود، خاص خاندان حکومت[۳]، بافته‌میشد. اینگونه پارچه‌ها را که نام یا نشان خلیفه یاسلطان بر آن نقش میشد طراز میگفتند. در کارگاههای شوشتر وشوش خوزستان[۴] (سوزیانای قدیم) یك قسم پارچهٔ گلدارموسوم بدمشقی[۵] میبافتند و با رشته‌های طلا تصویرها بر آن نقش میکردند و هم پرده‌های حریری خطدار وپارچه‌های پشمی وموئی وعباچه‌های ابریشمی آنجا شهره بود. در شیراز نیز یك قسم عباچهٔ پشمی خطدار وهم دیبا وپارچهٔ ظریف ابریشمین میبافتند.

۱ـ ابشیهی، ج۱، ص۱۴۴.

۲ـ درمقدسی، ص ۳۲۳، ص۲۰ یاد آن هست. ابن‌حوقل، ص۲۶۱، ص۱۳؛ یاقوت، البلدان، ج۱، ص۸۲۲، ص۲۲ درهجی آن خطا کرده است.

۳ـ اصطخری، ص۱۵۳؛ بامقدسی، ص۴۴۲-۴۴۳ مقایسه کنید.

۴ـ مقدسی، ص۴۰۲ و۴۰۷ـ ۴۰۹.

۵ـ این پارچه را نخست بدمشق بافته بودند وبدینجهت نام آن دمشقی بود.

بقرون وسطی بانوان اروپائی از دکانهای شهر خویش پارچهٔ ابریشمین موجدار را که بنام تافته معروف بود میخریدند. فرش وپرده ودیوان‌پوش و رومیزی خراسان وارمنستان نیز معروف بود. دراوایل قرون وسطی در اواسط آسیا که مرکز تجارت جهانی امپراطوری بود شهر بخارا مخصوصاً ببافت یك‌قسم قالیچهٔ مخصوص‌جانمازی شهره بود. برای آنکه ازپیشرفت‌صنعت وتجارت دیار ماوراءالنهر آگاه شویم کافی است که فهرست صادرات شهرهای مختلف آنرا که مقدسی آورده از نظر بگذرانیم که ازجمله صابون وقالی وشمعدان مسی وظروف قلعی و عباچه‌های پشمی و پوست وعنبر وعسل وباز شکاری وقیچی وسوزن وکارد وشمشیرو کمان و گوشت‌وبردهٔ اسلاو وترك ودیگر چیزها بوده است. درشام ومصر نیز چهار پایه ومیزوشمعدان و گلدان وسفال واثاث مطبخ ساخته میشد. یك قسم پارچه، ازدمیاط مصر که دمیاطی‌نام‌داشت ودبیقی که بدبیق نامیده میشد، وتنیسی که از شهر تنیس[۲] بود در همهٔ جهان شهرت داشت ودر ایران نیز نظیر آن میبافتند. مصنوعات دوران فرعونان بصورت ساده‌تری بدست صنعتگران مصری رونق گرفت.

شیشه‌سازی صیدا وصور ودیگر شهرهای شام احیای صنعت قدیم‌فنیقی بود که پس از صنعت مصر قدیمترین شیشه‌سازی جهان بشمار میرفت و بصفا و ظرافت شهره بود[۳]. شیشهٔ‌مینائی ومنقش سوریه پس از جنگ صلیبی دراروپا نیز ساخته میشد ودر تزئین کلیساها بکار میرفت. برای ظروف شیشه‌ای و گلدانهای شام که از لوازم‌منزل وهم مایهٔ تفنن بود پیاپی سفارش میرسید. فانوسهای مینائی گلدار به‌مسجدها وقصرها

۱- ص۳۲۳-۳۲۶ .

۲- یاقوت، ج۲، ص۶۰۳ و۵۴۸وج۱، ص۸۸۲؛ مقدسی، ص۲۰۱و۴۳۳،ص۱۶-۱۷ وص۴۴۳ ، ص۵. مطالبی را که در **بخش** پنجم فصل ۴۴ زیر عنوان « فنون تربیتی و صنعتی » میآوریم ببینید .

۳- ثعالبی، لطائف، ص۹۵ .

آویخته میشد. دمشق مرکز موزائیك سازی و کاشی‌سازی بود . کاشی که این نام از کاشان ایران داشت ، آجرهای چهار یا شش گوش لعابدار گل و بوته‌داری بود که برای زینت ساختمانها ودیوارهای داخلی یا نمای برونی بکار میرفت ورنگ آن نوعاً کبود نیلی یا کبود یاقوتی یا سیر بود ورنگ سرخ یا زرد کمتر داشت. صنعت کاشی سازی که در اصل مربوط بدوران عیلامیان و آشوریان‌است، بدمشق تا نیمهٔ آخر قرن هیجدهم بجا بود .

چیزی که مخصوصاً شایستهٔ یادآوریست صنعت کاغذ بود که به‌نیمهٔ قرن‌هشتم ازچین بسمرقند آمد[۳]. سمرقند بسال (۸۷ ه، ۷۰۵م) بتصرف مسلمانان درآمده بود وکاغذ آن بی‌نظیر بود[۴]. پیش ازآنکه قرن هشتم بپایان رسد بغداد نخستین کارگاه کاغذسازی را پدید آورد، پس ازآن کارگاههای دیگر بوجود آمد . مصر بحدود سال (۸۷ه، ۹۰۰م) یاپیش‌ازآن، ومراکش بحدود سال (۴۹۴ه، ۱۱۰۰م) و اسپانیا بحدود (۵۴۵ ه، ۱۱۵۰م) کارگاه کاغذسازی داشتند. دراین کارگاهها همه‌جور کاغذ سفید ورنگین ساخته میشد. چنانکه میگویند معتصم که ببغداد وسامره ودیگر شهرها کارگاه صابون‌سازی وشیشه گری گشوده بود کاغذسازی‌را نیز تشویق‌میکرد.قدیمتر دستنویس عربی که روی کاغذ بجاست کتابی دربارهٔ حدیث بنام « غریب‌الحدیث » از

۱ـ نام آن درابن‌بطوطه، ج۱، ص۴۱۵ وج۲، ص۴۶، ۱۳۰، ۲۲۵، ۲۹۷ وج۳، ص۷۹ آمده است .

۲ـ یاقوت؛ البلدان، ج۴، ص۱۵ .

۳ـ Friedrich Hirth, *Chinesische Studien* (Munich and Leipzig, به 1890), vol. i, pp. 259-71.

مراجعه کنید ومطالبی را که درفصل ۲۸ زیرعنوان«کاغذ»میآوریم به‌بینید. پول کاغذی‌که اصل آن ازچین بود درتبریز باکلمات چینی وعربی چاپ میشد وشایدبهمین دلیل‌آنرا چاوگفته‌اند (۱۲۹۴). تبریز بهمهٔ جهان اسلام تنها جائیست‌که بنا برمنابع قدیم درآنجا چاپ روی سنگ وچرم انجام میشد .

۴ـ ثعالبی، ص۱۲۶؛ مقدسی، ص۳۲۶، س۳-۴ .

ابوعبید قاسم‌بن سلام متوفی سال (۲۲۳ ه، ۸۳۷م) است . کتاب تاریخ ذیقعدهٔ سال (۲۵۲ ه،۸۶۶م) دارد وهم‌اکنون در کتابخانهٔ دانشگاه لیدن است[۱] ویك نسخهٔ‌تازه‌تر ازهمین کتاب که تاریخ (۳۱۱ه، ۹۲۳م) دارد در کتابخانهٔ جامع ازهر بقاهره موجود است. یك دستنویس مورخ ربیع‌الاول سال (۳۶۴ ه، ۸۷۷م) از کتاب مذهبی ابوقرة مسیحی[۲] متوفی حدود (۲۰۵ ه ، ۸۲۰م) در موزهٔ بریتانیا هست که قدیمترین کتاب موجود ازیك نویسندهٔ مسیحی است. سرانجام صنعت کاغذسازی از اسپانیای اسلامی وهم ازایتالیا بقرن دوازدهم وسیزدهم باروپای مسیحی راه یافت، ومخصوصاً پس از کشف چاپ بوسیلهٔ حروف جدا از هم (۸۵۴ـ۸۶۰ ه، ۱۴۵۰ـ۱۴۵۵م) برای نشر فرهنگ وتعلیم عمومی که اکنون اروپا وآمریکا ازآن بهره‌ورند عاملی مؤثرشد.

جواهرسازی نیز روزگاری داشت ومروارید ویاقوت کبود ویاقوت سرخ و زمرد والماس از جواهرات مطلوب خاندان حکومت بود. فیروزه و یاقوت و عقیق یمنی نیز خاص طبقات پائین بود. ازجواهرات معروف تاریخ‌عرب یکی آن یاقوت سرخ درشت بود که شاهنشهان ایرانش دست بدست میبردند ، و هارون آنرا به ۴۰۰٬۰۰۰ دینار خرید[۳] و نام خویش را برآن کند . این یاقوت چنان بزرگ و درخشان بود که اگر آنرا بشب دراطاق تاریکی مینهادند چون چراغ میدرخشید. از پیش گفتیم که خواهر هارون سربند خویش را بجواهر میآراست وهمسر هارون نیز کفش خود را بـاجواهر زینت میداد . آورده‌اند که یحیی بن خالد برمکی ۷٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم درازاءِ یك جعبهٔ جواهر بیك بازرگان بغدادی میداد ولی او

۱ـ William Wright, *The Palæographical Society, Oriental Series* (London, 1875-83), pl. vi.

۲ـ Theodorus abu kurra, *De Cultu Imaginum*, ed. and tr. I. Arendzen (Bonn, 1897).

۳ـ مسعودی، ج۷، ص۳۷۶؛ باالفخری، ص۳۵۲ـ۳۵۳ وطبری، ج۳، ص۶۰۲، ص۱۲ مقایسه کنید .

نپذیرفت[۱]. وهم گفته‌اند که از مکتفی معادل ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دینارجواهر و عطر بجا ماند[۲]. درمهمانی شاهانهٔ مجللی که متوکل داد وهم در آن‌مهمانی که بعروسی‌مأمون بود ودر اسلام سوم نداشت[۳]، خوانها وسینی‌های طلا بکار رفت. حتی ابن‌خلدون که منکر تجمل و اسرافکاری عباسیان است از آنهمه جواهر و طلا که بجشن عروسی مأمون بود سخن دارد[۴]. بگفتهٔ مسعودی[۵]، معتز (۲۵۲-۲۵۶ ه، ۸۶۶-۸۶۹م) خلیفهٔ سیزدهم عباسیان اول کس بود که زرهٔ طلا پوشید و بر زین طلا نشست. خلیفگان پیش از او نقره را برای زینت بکار میبردند. مقتدر (۳۰۶-۳۲۲ ه، ۹۱۸-۹۳۳م) آخر خلیفه‌ای‌بود که جواهر بسیارداشت وهم‌او بود که‌دارائی‌بنیاد گذار گرانبهاترین جواهر خانهٔ بغداد را مصادره کرد[۶]، ویاقوت سرخ مشهوری را که ازهارون‌بود، و هم مروارید یکتائی را که سه‌مثقال وزن داشت وجواهرات‌دیگررا تصاحب ودرمدتی کوتاه همه را خرج کرد[۷].

طلا و نقره که بسیار فراوان‌بود و برواج‌جواهرسازی وزرگری‌درامپراطوری کمك میکرد از خراسان بدست میآمد. وهم مرمر و جیوه از آنجا بود[۸]. یاقوت و لاجورد وسنگ پادزهر از ماوراءالنهر میآمد[۹]. سرب و نقره ازکرمان[۱۰] ومروارید

۱- طبری، ج۳، ص۷۰۳ .
۲- ثعالبی، ص۷۲ .
۳- همان‌کتاب، ص۷۲-۷۳ .
۴- مقدمه، ص۱۵، ص۲۰ وبعد وص ۱۴۴-۱۴۵ .
۵- ج۷، ص۴۰۱-۴۰۲، وابن‌خلدون درمقدمه، ص۱۵ از او نقل‌کرده است .
۶- درهمین فصل عنوان تجارت را به‌بینید .
۷- الفخری، ص۳۵۳. ابن‌حوقل، ص۳۸، ص۷ نیز ازمروارید یکتا یادکرده است. بامقدسی، ص۱۰۱، ص۱۶ مقایسه‌کنید .
۸- مقدسی، ص۳۲۶ .
۹- همان‌کتاب، ص۳۰۳ ؛کلمهٔ «Lazuli» و Azure بوسیلهٔلاتینی ازکلمهٔلازورد عربی‌گرفته شده‌که آن نیز تحریف لاژورد فارسی است .
۱۰- ابن‌فقیه، ص۲۰۶ .

از بحرین بود[۱]. فیروزه از نیشابور بدست میآمد و از معدن آن بقرن دهم هرساله هم‌وزن ۷۵۸٫۷۲۰ درم فیروزه حاصل می‌شد[۲]. عقیق از صنعا[۳] و آهن از جبال لبنان[۴] بود. معادن دیگر نیز بود که از جمله خاك‌چینی و مرمر از تبریز، و سنگ‌سرمه (انتیمون) و مرمر از ناحیه‌ای نزدیك اصبهان[۵] و تیر و نفت از گرجستان و مرمر و گوگرد از سوریه و فلسطین[۶] و پنبهٔ نسوز از دیار ماوراءالنهر[۷] و جیوه و زفت و قیر از فرغانه[۸] بود.

کشاورزی

بدوران عباسیان از کشاورزی تشویق بسیار میشد و پایتخت ایشان در دشت حاصلخیز سواد بود. و نیز هم دانسته بودند که درآمد کشاورزی برای دولت از همهٔ منابع دیگر مهمتر است. بیشتر زمینها بوسیلهٔ مردم بومی که در سایهٔ دولت نو تاحدی وضعشان بهتر شده بود، کشف میشد. بتدریج مزارع متروك ودهکده‌های ویران در نقاط مختلف امپراطوری آبادی گرفت. ناحیهٔ پائین حوزهٔ دو رود، یعنی فرات ودجله، که بعدازمصر حاصلخیزترین نقاط جهانست و بنا بر افسانه‌ها بهشت عدن هم آنجا بوده است، مخصوصاً مورد توجه دولت مرکزی بود. ترعه‌های قدیمی پاك شد و ترعه‌های تازه ازرودفرات پدید آمد، و بقدری فراوان شد که یك شبکهٔ حقیقی را تشکیل میداد[۹]. نخستین ترعهٔ بزرگ، که به‌مناسبت نام یکی ازخویشان منصور که

۱ـ مقدسی، ص۱۰۱ .

۲ـ همان کتاب، ص۳٤۱ درحاشیه .

۳ـ همان کتاب، ص۱۰۱ .

٤ـ همان کتاب، ص۱۸٤، س۳ .

۵ـ اصطخری، ص۲۰۳؛ ثعالبی، لطائف، ص۱۱۰ . مراجعه کنید به
H. E. Stapleton *et al.* in *Memoirs of the Asiatic Society of Bengal*, vol. viii (1927), p. 352.

٦ـ مقدسی، ص۱۸٤ .

۷ـ همان کتاب، ص۳۰۳، س۱۳ـ۱۵ .

۸ـ ابن‌حوقل، ص۳٦۲ .

۹ـ اصطخری، ص۸۵، س۳؛ ابن‌حوقل، ص۱٦٦، س۲ .

به‌تعمیر آن‌پرداخته‌بود به‌نهرعیسی‌موسوم شده بود، در نزدیکی‌انبار، بشمال بغداد، از فرات جدا می‌شد ونزدیك پایتخت به‌دجله می‌پیوست. مهمترین شاخهٔ‌نهر عیسی‌جوی صراه بود و ترعهٔ بزرگ دیگری که نهر صرصر نام داشت بالای مدائن[۱] بدجله میریخت. وسومی نهر ملك بود که زیر مدائن بدجله میریخت. پائین‌تر ازاین دو ترعه دو نهر کوثی و صراة بزرگ بود[۲] که جویهـای بسیار برای آبیاری از آن جدا میشد. ویك ترعهٔ بزرگ دیگر بنام دجیل به دجله می‌پیوست. این ترعه بروزگار پیش دجله را بفرات میپیوست وبقرن (چهارم ه، دهم م) پرشده بود و نام آنرا بمجرای تازه‌ای داده بودند زیر قـادسیه ازدجله جدا میشد وپس‌ازطی‌مسافتی بطرف جنوب ازآن پس که جویها ازآن انشعاب میبافت دوباره بدجله میپیوست[۳]. ترعه‌های دیگر نیز بود که اهمیت کمتر داشت واز جمله نهر صله بود که در اواسط دوران مهدی حفر شده بود[۴]. جغرافی‌نویسان‌عرب ازحفر کردن یا گشودن ترعه‌ها بدست بسیاری از خلیفگان سخن دارند. اما بحقیقت کار ایشان جز تجدید یا پاك کردن ترعه‌های قدیم که از ایام بابلیان بجا مانده بود نبوده است. کار عراق نیز چون مصر بود وهر کوششی که دراین راه می‌شد برای نگهداری‌ترعه‌های قدیم‌بود. حتی پیش از جنگ بزرگ جهانی، وقتی که دولت عثمانی سر ویلیام ویلکوکس را برگماشت تا نقشهٔ آبیاری عراق را مطالعه کند، وی‌درگزارش‌خویش ازپاك کردن

۱ـ برای اطلاع ازاین شهرها، اصطخری، ص۸۴ـ۸۵رابه‌بینیدکه عیناً دراین‌حوقل، ص۱۶۵ـ۱۶۶ ومقدسی، ص۱۲۴ وخطیب، تاریخ، ج۱، ص۹۱ و۱۱۱، نیز هست.

Guy Le Strange, «Description of Mesopotamia and Baghdad, written about the year 900 A. D. by Ibn-Serapion» (Suhrāb), *Journal, Royal Asiatic Society* (1895), pp. 255-315.

۲ـ یاقوت، ج۳، ص۳۷۷ـ ۳۷۸.

۳ـ اصطخری، ص۷۷ـ۷۸؛ یاقوت، ج۲، ص۵۵۵.

۴ـ بلاذری، ص۲۹۱؛ قدامه، ص۲۴۱.

ترعه‌های قدیم سخن گفت و آنرا از حفر ترعه‌های تازه بهتر شمرد[1]. باید بگوئیم که سطح رسوبی سواد از روزگار عباسیان دگرگون شده و بستر دجله وفرات در این روزگاران دراز تغییر فراوان یافته است.

محصولات عمدهٔ عراق جو و گندم و برنج وخرما و کنجد وپنبه و کتان بود. دشت سواد که از گل رسوبی پوشیده بود بسیار حاصلخیز بود ومیوه وسبزی گرمسیری وسردسیری بمقدار فراوان از آنجا برداشت میشد. دراین سرزمین فندق وپرتقال و بادمجان ونیشکر وباقلا وهم گلسرخ وبنفشه بخوبی بثمر میرسید.

خراسان ازلحاظ ثروت زراعتی همسنگ مصر وعراق بود. فهرست درآمدی[2] که از پیش آوردیم نشان میدهد که خراسان معتبرترین خراجگزار امپراطوری بوده است. این ولایت روزگاری ازلحاظ تقسیمات سیاسی شامل دیار ماوراءالنهر و سیستان نیز میشده و بنابراین نیروی انسانی نیز در آنجا فراوان بوده است. در اینصورت نه‌عجب اگر بحضور مأمون آنجارا «همه‌قلمرو دولت» عنوان میداده‌اند[3].

زمینهای اطراف بخارا بنظر جغرافی‌شناسان عرب، بخصوص بدوران سامانیان، در قرن چهارم (دهم میلادی) بهشت واقعی بشمار بود[4]. درهٔ سغد، میان سمرقند و بخارا، یکی ازچهار بهشت جهان بقلم میرفت وسه بهشت دیگر دورهٔ بوانات فارس وباغستانهای نهر ابله بجنوب شرقی بصره[5]، وغوطهٔ دمشق[6] بود و این بهشت‌ها باحاصل

۱- William Willcocks, *Irrigation of Mesopotamia* (London, 1917), pp. xvii *seq.*, II *seq.*

۲- ص۳۲۱.

۳- یعقوبی، ج۲، ص۵۵۵، س٤.

٤- اصطخری، ص۳۰۵ وبعد وابن‌حوقل، ص۳۵۵ وبعد ازاو نقل کرده است.

۵- اصطخری، ص۸۱؛ که عیناً درابن‌حوقل، ص۱٦۰؛ ودرمقدسی، ص۱۱۷-۱۱۸ هست.

٦- یاقوت، ج۱، ص۷۵۱ وج۳، ص۳۹٤؛ باج۱، ص۹۷، س۱۵-۱٦ مقایسه کنید.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

گونه گون ازمیوه وسبزی و گل چون خرما وبه و زردآلو[۱] وشفتالو وهلو ولیمو و پرتقال وانجیر وانگور وزیتون وبادام وانار و بادمجان و توت و خیار و گلسرخ و ریحان رونقی داشت. خربوزه را درقالب سربی که اطراف آن پر از برف بود از خوارزم بدربار مأمون وواثق میرساندند وهردانه ازآن ببغداد هفتصد درم بفروش میرفت[۲]. درحقیقت بیشتر درختان میوه وسبزیهائی که درآسیای غربی میروید بجز انبه وسیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی و گیاهانی مانند آن که بدورانهای بعد ازآمریکا و مستعمرات دوردست اروپائی آمده است، در آنروزگار نیز بود. درخت پرتقال که ازگروه اترج ونارنج است دراصل از درختان هند ومالایا بود ودرآن دوران بمغرب آسیا وناحیهٔ مجاور حوزهٔ مدیترانه رواج گرفت و آنگاه بوسیلهٔ عربان از اسپانیا باروپا راه یافت[۳]. مزارع نیشکر فارس وخوزستان[۴] کارگاههای تصفیه داشت که‌نظیر آن بسواحل شام نیز بپا شده بود بعدها صلیبیان شکرسازی[۵] راازآنجاباروپا بردند. بدینسان این کالای شیرین که باحتمال قوی مایه ازبنگال دارد بمغرب راه یافت و از همان دوران مـاده‌ای شدکه مردم متمدن در زندگی روزمره از آن بی‌نیاز نتوانند بود.

۱ـ برای اطلاع از ریشهٔ آن در بخش چهارم، فصل ۳۸ عنوان زراعت و ذیل آنرا به بینید. محل اصلی این میوه دیار چین بوده است.

۲ـ ثعالبی، ص۱۲۹.

۳ـ کلمهٔ انگلیسی Orange را از راه اسپانیا ازکلمهٔ نارنج عربی گرفته‌اند، که آن نیز از فارسی است وکلمهٔ Lemon را ازلیمون (بفتح لام) عربی گرفته‌اندکه آن‌نیز ازلیموی فارسی است. فصل ۴۶ از بخش پنجم موضوع زراعت وصناعت را ببینید.

۴ـ ثعالبی، ص۱۰۷.

۵ـ انگلیسی Sugar شاید از ریشهٔ شجر و هم‌کلمهٔ Candy انگلیسی از قند عربی است وآن نیز فارسی وکلمهٔ Cane انگلیسی نیز ازریشهٔ سامی است ومعادل قنات عربی‌است که مستقیماً بزبانهای اروپائی راه یافته است.

در باغها تنها میوه‌وسبزی نمی‌کاشتند؛ گلکاری نیز در باغچهٔ خانه بدور فواره‌هائی که ریزش آبش آهنگی دلپذیر داشت، وهم بصورت دامنه‌دارتر بمنظور تجارت رواج گرفت. دمشق وشیراز و گور به‌عطر کشی از گلسرخ و نیلوفر و بهار نارنج و بنفشه و امثال آن شهره بود. ناحیهٔ گور یا فیروز آباد فارس به‌عطر ممتازی که از گلسرخ میکشید بلندآوازه بود[۱]. گلاب گور به‌اقصای شرق تاچین وهم‌تامغرب‌میرفت[۲]. جزو مالیات فارس ۳۰۰۰۰ شیشه عطر گلسرخ بود که هرساله برای‌خلیفه ببغدادفرستاده میشد[۳]. شهر شاپور ودرهٔ اطراف آن ده جور عطر وروغن ازبنفشه ونیلوفر ونرگس وشکوفهٔ خرما وسوسن و زنبق ومرزنجوش و گل لیمو وبهار نارنج[۴] میکشید که‌شهرت جهانی داشت. درمیان این عطرها، عطر بنفشه مطلوبتر ازهمه بود. زیرا حدیثی از پیمبر بود که فرموده بود برتری روغن بنفشه بردیگر روغنها چون برتری من بر دیگر مردمان است[۵].

ظاهراً گلسرخ از همهٔ گلها بنزد مردم محبوبتر بوده است. بگفتهٔ تودد، کنیز دانشور که گفتار وی زبانحال‌مردم مابین قرن چهارم وششم هجری بوده‌است، گلسرخ و بنفشه بهترین گلهاوانارونارنج‌بهترین‌میوه‌ها وکاسنی‌نکوترین‌سبزه‌هاست[۶]. اعتباری که مردم بگل‌سرخ مینهادند از سخنی منسوب به‌پیمبر مایه‌داشت که فرموده بود «بشب معراج گل سفید از عرق من آفریده شد و گلسرخ از عرق جبرئیل و گل زرد ازعرق براق[۷]. واین سخن متوکل که گفته بود «من شاه‌سلاطینم و گلسرخ

۱ـ هنوز هم درشام گلسرخ راگل‌جوری گویند.
۲ـ ابن‌حوقل، ص۲۱۳؛ اصطخری، ص۱۵۲ـ۱۵۳.
۳ـ ثعالبی، ص۱۰۹ـ۱۱۰.
۴ـ مقدسی، ص۴۴۳.
۵ـ سیوطی، حسن، ج۲، ص۲۴۲.
۶ـ هزار ویکشب، شب۴۵۳؛ باشب۸۶۴ و۸۶۵ مقایسه کنید.
۷ـ سیوطی، حسن، ج۲، ص۲۳۶.

شاه گلهاست» نشان میدهد که وی کشت گلسرخ را خاص تفنن خود کرده بود و بدوران او برون از قصر گلسرخ دیده نمیشد[۱]. گلسرخ و بنفشه رقیبی داشت که مورد بود. به‌پیمبر منصوب میداشتند که فرموده بود «آدم از بهشت سه چیز آورد، یکی مورد که پیشوای سبزه‌های جهان است و گندم که پیشوای غذاهاست و خرما که پیشوای میوه‌های جهان‌است[۲].» ازجمله گلها نرگس و قرنفل و یاسمین و گل خشخاش و گل کاجره بسیار مطلوب بود. کتابهای فراوانی که بدان دوران دربارهٔ گیاهان تألیف و یا ترجمه شده نشان میدهد که مردم تا چه حد بزراعت اعتبار مینهاده‌اند. مؤلف‌الفهرست[۳] ازاین کتابها و کتابهای دیگر که ازعطر سخن داشته[۴] و کتاب ساختگی منسوب بابن وحشیه، که عنوان آن «کشاورزی نبطی» است،صورتی آورده است.

اهل ذمه: مسیحیان

قسمت اعظم ساکنان امپراطوری کشاورزان بودند که بیشتر درآمد دولت ازایشان فراهم میشد، کشاورزان بومیان هر دیار بودند که بمقام اهل ذمه تنزل یافته بودند. به پندار عربان اشتغال بکارهای کشاورزی مایهٔ حقارت بود. اهل ذمه دراصل‌اهل کتاب‌یعنی مسیحیان ویهود وصابئه بودند ولی این عنوان دامنه یافت وشامل زردشتیان ومانویان وصابئهٔ حران ودیگر فرقه‌ها نیز شد* وباایشان مانند اهل کتاب بملایمت رفتار میکردند. ذمیان دردهات

۱- نواجی، ص۲۳۵؛ سیوطی، ج۲، ص۲۳۶.

۲- سیوطی، ج۲، ص۲۴۵. به

Edward W. Lane, *The Thousand and One Nights*, vol. i. (London, 1839), pp. 219 *seq.* (in n. 22 to ch. iii).

مراجعه کنید.

۳- ص۷۸، س۱۲-۲۳ وص۷۹، س۳ وص۸۳، س۱۶ وص۲۵۲، س۹-۱۰.

۴- الفهرست، ص۳۱۷.

*- اجتهاد مؤلف دراینجا وچند مورد دیگر که همین مطلب را بتقریب در قالب‌دیگر آورده، درمقابل نص قرآن است که مجوس را نیز با تفاوت بصف اهل کتاب آورده است.←

و مزارع رسوم زراعت قدیم و هم‌زبانهای قومی خویش را حفظ کردند. در شام و عراق بزبان آرامی وسریانی و درایران بفارسی و در مصر بقبطی سخن میگفتند و بسیاری ازایشان نیز از پس مسلمان شدن بشهرها آمده بودند.

درشهرها مسیحیان ویهودان وظایف مهم مالی ودبیری را قبضه کردند واینکار مسلمانان را برانگیخت واثر آن درقوانین و مقررات رسمی نمایان شد. اما غالب این مقررات «مرکبی بکاغذ» بود و کس را به‌تبعیت آن وادار نکردند.

نخستین خلیفه‌ای که دستور داد تامسیحیان و یهودان لباس نشاندار بتن کنند واز کارهای دولتی دور شوند، چنانکه ازپیش گفتیم عمر دوم خلیفهٔ‌پارسای اموی‌بود که بخطا اعمال او را بعمر اول منسوب داشته‌اند. از عباسیان هارون اول کس بود که روش قدیم را باز آورد وبسال (۱۹۲ ه، ۸۰۷م) فرمان داد تا همهٔ کلیساها را که بنزدیك مرزها بود یاهرچه بدوران‌فتح اسلام بناشده بود ویران کنند وهم‌ذمیان که با ایشان بملایمت رفتار میشد جامهٔ نشاندار پوشند[1]. بدوران متوکل مقررات سخت برضد ذمیان باوج قوت رسید که وی بسال (۲۳۶ و ۲۴۰ ه، ۸۵۰ و ۸۵۴م) مقرراتی آورد که بموجب آن میبایست مسیحیان ویهودان مجسمه‌های چوبی‌بشکل شیطان برخانه‌های خویش بیاویزند وقبر مردگان را از کف زمین برنیارند و هم لباس زرد رنگ بتن کنند وبرلباس غلامان خویش دو وصله بهمان رنگ یکی ازپس

← بدوران عمر که بصدر اول نزدیك بود مشکل مینمود که رویهٔ دیرین را چنان بسرعت وارون کند که بخلاف منظور شارع زردشتیان را بصف اهل‌کتاب آرند و عمل ایشان حاکی از رویهٔ سلف است. ای عجب که مؤلف درچند مورد کتاب زردشت را منشاء رسوم وبعض عقائد مسلمانی میداند. اما کتابی‌بودن زردشتیان را منکر میشود. این کتاب زردشت بدست است و از لحاظ قدمت ازتورات کمتر نیست و از انجیل پیش است وازلحاظ متن و تأیید مایهٔ یکتاپرستی اگر ببلاغت و وضوح از دوکتاب قدیم سامی بیش نباشد کم نیست با آن صریح قرآن و این سیرهٔ مسلمانان‌واین کتاب موجود بازهم‌زردشتیان اهل‌کتاب‌اصلی نبوده‌اندچرا؟معلوم نیست. (مترجم).

۱ـ طبری، ج۳، ص۷۱۲-۷۱۳؛ ابن‌اثیر، ج۶، ص۱۴۱.

ویکی ازپیش بزنند وجز استر و خر سوار نشوند و جز زین چوبی بر آن ننهند و دو گوی چوبین بمانند انار بانتهای زین بیاویزند[۱]. وازآن پس ذمیان‌را بسبب‌لباس نشاندار که بتن داشتند لکه‌دار یا نقطه‌دار لقب دادند[۲]. ذمیان زحمت‌های دیگر نیز داشتند و در محضر قضا شهادت مسیحی یایهودی برضد مسلمان پذیرفته نبود، زیرا بگفتهٔ قرآن[۳] یهودان ومسیحیان کتابهای مقدس خویش را تحریف کرده بودند و بنابراین بگفتارشان تکیه نمیشد کرد. آخر خلیفه‌ای که این‌مقررات خصومت‌آمیز را برضد اهل ذمه بشدت تجدید کرد الحاکم خلیفهٔ فاطمی بود (۳۸۶ ـ ۴۱۲ ه، ۹۹۶-۱۰۲۱م).

باوجود همهٔ این مشکلات بدوران خلیفگان عباسی بامسیحیان بملایمت‌رفتار میشد واین نکته را از حوادث بسیار توان دریافت. بحضور خلیفگان عباسی نیز انجمن بحث دینی، چنانکه بحضور معاویه وعبدالملك بود، فراهم میشد. متن گفتار تیموثی‌بطریق نسطوریان دربارهٔ مسیحیگری که بسال (۲۵۸ ه، ۷۸۱م) بحضورمهدی خواند بدست است[۴]. بسال (۲۰۴ ه، ۸۱۹م) بحضور مأمون در بارهٔ مقایسهٔ اسلام و مسیحیگری بحثی شده بود و کندی آن گفتگو را در رساله‌ای ثبت کرده است[۵]. مباحث دینی که علی طبری متوفی (۲۴۰ ه، ۸۵۴م) در کتاب «الدین‌والدوله[۶]»فراهم آورد دفاع ازاسلام وهم شرح مسائل اسلامی است که باشارهٔ خلیفه تألیف شده است

۱ـ طبری، ج۳، ص۱۳۸۹-۹۳، ۱۴۱۹.

۲ـ باجاحظ، البیان، ج۱، ص۷۹، س۲۷-۸ مقایسه‌کنید.

۳ـ سورهٔ ۲: ۷۰، ۵: ۱۶-۱۸.

۴ـ A. Mingana in *Bulletin of the John Rylands Library*, vol. 12 (Manchester, 1928), pp. 137-298.

۵ـ رسالهٔ عبدالمسیح (لندن، ۱۸۷۰)، چاپ دوم (لندن، ۱۸۸۵).

۶ـ Ed. A. Mingana (Cairo, 1923); tr. Mingana, *The Book of Religion and Empire* (Manchester, 1922).

ولحنی اعتدال‌آمیز دارد وازتعصب واحساسات بدور است وضمن آن بتورات مکرر اشاره میکند وگویا نسخهٔ سریانی یا ترجمهٔ قدیم عربی مورد استفادهٔ وی‌بوده‌است. هنگامی که ابن‌ندیم فهرست را مینوشت سال (۳۷۸ ه، ۹۸۸ م) از عهد قدیم و عهد جدید درعربی بیشتر از یك‌ترجمه موجود بود[۱]. چنانکه گفته‌اندشخصی بنام احمدبن عبدالله‌بن سلام بدوران هارون تورات را بعربی ترجمه کرد[۲]. قرائنی‌هست که حتی در قسمت اول قرن‌دوم‌هجری‌ترجمهٔ بعضی قسمتهای تورات یاازسریانی یا از ترجمهٔ یونانی «هفتادی» بعربی موجود بوده است. طبری ضمن‌حوادث سال۶۱ آورده‌است[۳] که عبدالله پسر عمروعاص فاتح مصر سفر دانیال را خوانده بود. اما اول ترجمهٔ معتبر عهد قدیم همان بود که سعید فیومی مصری (۲۶۹–۳۳۱ ه، ۸۸۲ – ۹۴۲ م) کرده بود وهنوز هم یهودان عرب‌زبان‌از آن استفاده میکنند. این‌ترجمه‌هامخصوصاً توجه مسلمانان را بمسائل مورد اختلاف جلب کرده. جاحظ متوفی سال (۲۵۶ ه، ۸۶۹م) ازجملهٔ کسان بسیاری بود که برمسیحیت ردیه نوشتند. درنیمهٔ دوم قرن‌نهم ببغداد چندتن ازمسیحیان بوزارت رسیدند، چون عبدون‌بن صاعد که یکی‌ازقاضیان پایتخت به‌احترام او درمجلسی از جا برخاست وحاضران را خشمگین کرد[۴]. متقی (۳۲۹–۳۳۳ ه، ۹۴۰–۹۴۴م) یك وزیر مسیحی داشت[۵] وهم وزیر یکی از بویهیان مسیحی بود[۶]. معتضد خلیفه (۲۷۹–۲۹۰ ه، ۸۹۲–۹۰۲م) یك مسیحی را بیکی از

۱– الفهرست، ص۲۳.

۲– همان‌کتاب، ص۲۲. شاید ترجمهٔ مختصری بوده است.

۳– ج۲، ص۲۹۹.

۴– یاقوت، الادباء، ج۲، ص۲۵۹.

۵– تنوخی، الفرج بعدالشده، چاپ قاهره ۱۹۰۴، ج۲، ص۱۴۹.

۶– نصربن هارون وزیر یکی از بویهیان بود. ابن مسکویه، تجارب الامم، چاپ مرگلیوث، ج۲، قاهره و اکسفورد، سال۱۹۱۵، ص۴۰۸ و۴۱۲.

مقامات لشکری نهاده بود[۱]. احترامات عادی دربارهٔ این مسیحیان صاحب‌مقام رعایت میشد، زیرا بتاریخ نشانه‌هاهست که بعضی ازمسلمانان ازدستبوسی آنها دریغ داشته‌اند. بیشتر طبیبان شخصی خلیفگان چنانکه گفتیم وابستگان کلیسای نسطوری بودند. فرمانی که مکتفی خلیفه بسال (۵۳۳ ه، ۱۳۳۸م)[۲] در بارهٔ حمایت از نسطوریان صادر کرده بود بتازگی منتشر شده و گوشه‌ای ازمناسبات دوستانه‌ای را که در آن دورانها میان اسلام رسمی ومسیحیت رسمی وجود داشته است روشن میکند.

نسطوریان غالب اتباع مسیحی عباسیان بدو کلیسای افراطی و انشعابی شام، یعنی کلیسای یعقوبی و نسطوری وابسته بودند. درعراق اکثریت با کلیسای نسطوری بود. بطریق نسطوری یا کاثولیکوس (که درعربی تحریف یافته و جاثلیق شده) حق داشت ببغداد اقامت کند. این امتیازی بود که یعقوبیان با همهٔ کوشش بتحصیل آن موفق نشدند. در اطراف محل بطریق که عنوان «دیرالروم»[۳] یعنی دیر مسیحیان داشت، محله‌ای پدید آمد که نام «دارالروم» گرفت وزیر نظر جاثلیق هفت مطران پدید آمد که مطران نشین بصره وموصل و نصیبین از آنجمله بود. درهریك از این شهرها دویا سه اسقف زیر نظر مطران بود. برای هر بطریق فرمانی ازطرف خلیفه صادر میشد که بموجب آن رئیس رسمی همهٔ مسیحیان امپراطوری شناخته شده بود. بسال (۳۰۰ ه، ۹۱۲م) جاثلیق توانست خلیفه را ازصدور اجازه برای بطریق یعقوبیان که میخواست مقر خویش را از انطاکیه ببغداد آرد منصرف کند[۴]. یعقوبیان مورد

۱ــ صابیء، الوزراء، ص۹۵.

۲ــ A. Mingana in *Bulletin John Rylands Library*, vol. 10 (1926), pp. 127-33.

۳ــ یاقوت، البلدان، ج۲، ص۶۶۲.

۴ــ دربارهٔ بطریقان منوفیزیتی ویعقوبی به‌سمعانی *Bibliotheca Orientalis*, vol. ii (Rome, 1721).

مراجعه کنید.

اتهام بودند که دل بارومیان شرقی دارند. اما دیری ببغداد داشتند[۱]، وهم یك مطران نشین به‌تکریت، که چندان از بغداد دور نبود. یاقوت[۲] نام شش دیر را که بشرق بغداد بوده یاد کرده واین بجز دیرهای ناحیهٔ غربی بوده است.

قبطیان مصر چنانکه ازپیش گفتیم از فرقهٔ یعقوبی بودند. کلیسای نوبه نیز یعقوبی و زیر نفوذ بطریق اسکندریه بود. مسیحیگری در امتداد نوار باریکی که بمغرب مصر بود پیروانی از بربران داشت، اما در داخل آن ناحیه غالب مردم اعتقادات وعباداتی مطابق تقسیمات قبایلی خویش داشتند.

روشنترین امتیاز مسیحیگری بدوران خلیفگان کوشش و نشاطی بود که آنرا به‌بسط نفوذ کلیسا توانامیساخت ومبلغان بنقاط دوردست مانند هند وهم‌چین میفرستاد. ابن‌ندیم[۳] درمحلهٔ مسیحیان بغداد[۴] بایك مبلغ مسیحی که از چین آمده بود مصاحبهٔ جالبی داشته که ازآن سخن آورده است. کتیبهٔ مشهوری که در سیان فو، بچین، بسال (۱۶۵ه، ۷۸۱م) بیادبودنام و کوشش شصت‌وهفت مبلغ نسطوری[۵] بپاشده است ومسیحیگری هند، یعنی کلیسای سن‌توماس را که درملبار بنزدیك مدرس بوده، وابستهٔ بطریق بغداد میشمارد، نموداری است ازفعالیت کلیسای شرقی بدوران اسلامی درکار تبلیغات مسیحی. الفبای فعلی مغولستان انشعابی ازالفبای اویغوری قدیم است که بی گفتگو آن نیز ازالفبای سریانی نسطوریان مایه گرفته است.

یهود

یهودان نیز بشمار ذمیان بودند وباوجود اشارات مکرر و ناخشنودانه‌ای که دربارهٔ ایشان بقرآن بود[۶] بطور کلی وضعشان بهتر از مسیحیان بود،

۱ـ یاقوت، ج۲، ص۶۶۲، س۱۸.

۲ـ ذیل کلمهٔ دیر.

۳ـ ص ۳۴۹.

۴ـ دارالروم که فلوگل ناشر درحاشیه خطا کرده وآنرا قسطنطنیه دانسته است.

۵ـ Consult P. Y. Saeki, *The Nestorian Documents and Relics in China* (Tokyo, 1937), pp. 10 *seq.*

۶ـ سورهٔ ۲: ۷۰ـ۷۳ و۵: ۱۶، ۶۶ـ۹.

زیرا شمار یهودان کمتر از مسیحیان بود و از جانب ایشان نگرانی نبود. مقدسی[1] بسال (۳۷۵ ه، ۹۸۵م) متوجه این مطلب شده که بیشتر صرافان و صرافخانه‌داران سوریه ازیهودان وبیشتر دبیران وطبیبان‌ازمسیحیان بوده‌اند. بدوران‌غالب‌خلیفگان وخاصه معتضد (۲۷۹ـ ۲۹۰ ه، ۸۹۲ ـ ۹۰۲م) بعضی از یهودان بپایتخت و ولایات مقامات مهم دولتی داشتند. در خود بغداد نیز یك محلهٔ یهودی‌نشین بود[2] که بد نبود وهمچنان تا سقوط بغداد رونقی داشت. بنیامین تطیلی[3] بسال (۵۶۶ ه، ۱۱۶۹م) در محلهٔ یهود بغداد ده مدرسه ربانی وبیست وسه کنیسهٔیهودی دیده‌است[4] و کنیسهٔبزرگ بامرمر الوان وطلا ونقره مزین بوده است. بنامین در بارهٔ رئیس یهودان بابلی و احترامی که بعنوان باقیماندهٔ دودمان داود و سالار جماعت (بآرامی رش جالوثا* یعنی رئیس تبعیدشدگان[5]) داشته ، گزارش جالبی آورده است. بحقیقت وی بزرگ همهٔ یهودان بوده که تابع خلیفهٔ بغدادبوده‌اند. همانطور که جاثلیق برهمهٔ مسیحیان امپراطوری نفوذ وریاست داشت پیشوای خاخامان نیزهمان‌نفوذ را بریهودان‌داشت. ظاهراً وی در رفاه کامل میزیسته و بـاغستانها و مزارع خوب داشته است ؛ و وقتی که برای ملاقات خلیفه میرفته لباسهای حریر حاشیه‌دار بتن وعمامهٔ سپیدجواهر نشان بسر می‌نهـاده، و گروهی ازاتباع وی سواره‌دراطرافش بوده‌اند، ودرپیشاپیش گروه یکی بانگ میزد «راه را برای مولای ما پسر داود باز کنید .»

۱ـ ص ۱۸۳ .

۲ـ یاقوت، ج٤، ص۱۰٤۵ .

۳ـ *The Itinerary of Rabbi Benjamin of Tudela*, tr. and ed. A. Asher, vol. i (London, and Berlin, 1840), pp. 100-105.

٤ـ یك جهانگرد دیگر سه کلیسا گفته که راستتر مینماید .

*ـ همین کلمه‌است که مورخان عرب آنرا رأس‌الجالوت نوشته‌اند .

۵ـ شاید بعضی یهودان بغداد از نژاد همانها بوده‌اندکه بختنصر بسال ۵۹۷و۵۸۶ق.م تبعیدشان کرده بود .

صابئه

مندیان[۱] یا بتعبیر نویسندگان عرب، صابئهٔ[۲] واقعی یك طایفهٔ یهود ومسیحی بودند که خودشان را ناصوری یحیا[۳] یا ناصوریان یعنی مراقبان نیز مینامیدند، وازهمین جاست که بعضی‌ها بخطا ایشانرا نصارای یحیی تعمیدگر بشمار آورده‌اند. صابئه از پس تولد وقبل از زناشوئی و مناسبات مختلف دیگر رسم تعمید بجا میآوردند واقامتگاهشان دشتهای سفلای بابل بود. تاریخ ایشان بقرن اول میلادی مربوط میشود. مقر اصلی صابئه ودیگر فرقه‌ها که رسم تعمید داشتند فلسطین بود. زبانشان مندی (صابئی) یکی از لهجه‌های آرامی بود و خطشان با خط نبطیان و تدمریان شباهت بسیارداشت. نامشان سه‌بار بقرآن آمده، ازاینرو صابئهٔ بابلی بصف ذمیان آمدند وازحمایت مسلمانان بهره‌ور شدند. بگفتهٔ الفهرست[۴] طایفهٔ غسلگران (که خویشتن را مکرر غسل میدادند) ازایشان بودند که در باتلاقهای جنوب عراق اقامت داشتند. هنوز هم قریب پنجهزار نفر از آنها در اراضی باتلاقی نزدیك بصره زندگی میکنند. اینکه علاقه دارند که بنزدیك رودخانه‌ها اقامت گیرند نتیجهٔ مقررات دینی آنهاست که باید در آب روان غسل کنند. در بغداد نو بیشتر صابئه نقره‌سازان اهل عماره‌اند که میناکاری نیز کنند.

صابئهٔ حران ازاین صابئهٔ بابلی جدا بودند[۵] و نویسندگان عرب دو طایفه را بهم آمیخته‌اند. درحقیقت صابئهٔ حران ستاره‌پرستان بودند که بدوران اسلام نام صابئه

۱ــ ازکلمهٔ آرامی « یادا » بمعنی « میشناسد » مشتق شده . این گروه از گنوستیان (اشراقیان) بوده‌اند .

۲ــ کلمهٔ عربی صابئه یا صابئون ومفرد آن صابی‌ءاست وازکلمهٔ مندی (آرامی) گرفته شده که معنی آن غسل کرده است . میان این کلمه با سبا یعنی قوم بزرگی که در ناحیهٔ جنوب غربی عربستان میزیسته‌اند رابطه‌ای نیست .

۳ــ بعضی‌ها اشتباهاً ناصوری را ناصری نوشته‌اندکه بانصاری اشتباه شده‌است .

۴ــ ص۳۴۰، س۲۶؛ مسعودی، ج۲، ص۱۱۲ .

۵ــ مسعودی، ج۴، ص۶۱ــ۷۱، قسمتی ازبحث خود را بایشان اختصاص داده است.

بخود نهادند تا از ملایمتی که قرآن برای اهل ذمه مقرر داشته بود بهره‌ور شوند واین نام برایشان ماند. این فرقهٔ عجیب تا نیمهٔ قرن سیزدهم که مغولان آخرین معابد ایشان را درهم کوفتند بنزدیك مقر خلافت رونقی داشتند. بی گفتگو لیاقت ذاتی صابئه وخدمات علمی که بعضی مردان برجستهٔ ایشان انجام دادند مسلمانان‌را را وادار کرد تا ایشانرا جزو اهل کتاب بشمار آرند[1]. پیش ازاین ازثابت‌بن قره و دیگر بزرگان فلکشناس حران سخن داشتیم. قاهر خلیفه «سنان‌بن‌ثابت» رابمسلمانی وادار کرد[2]. ازبرجستگان صابئه ابواسحق پسر هلال صابیء را نام میبریم که دبیر مطیع (۳۳۵-۳٦٤ ه، ۹٤٦-۹۷٤م) وطائع (۳٦٤-۳۸۱ ه، ۹۷٤-۹۹۱م) خلیفه‌بود، وهم بتانی فلکشناس وابن وحشیه که حدود سال (۲۸۷ ه، ۹۰۰م) میزیست وکتابی درزراعت نبطی بدو منسوب است، وشاید هم جابر بن حیان شیمیدان معروف ازایشان بوده است بهر حال سه‌نفر آخری بمسلمانی گرویدند[3].

مجوس ودیگر ثنویان

نام زردشتیان یا مجوس یکبار بقرآن (سورهٔ ۲۲: ۱۷) آمده وبنظر محمد (ص) بشمار اهل کتاب نبوده‌اند، ولی سنت و قانونگذاران اسلام ایشانرا بصف اهل کتاب بردند و مشمول کلمهٔ صابئه دانستند*. سیاست عملی ووضع روز چنانکه ازپیش گفتیم اقتضا میکرد که مردم ایران را نیز مشمول وضع ذمیان بشناسند. بعد از فتح عرب مجوسیگری که دین رسمی‌دولت‌بوده

۱- الفهرست، ص۲۷۲، س۱۱.

۲- همان‌کتاب، ص۳۰۲، وابن ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۲۰-۲۱ ازاو گرفته است.

۳- برای اطلاعات بیشتر راجع بصابئه

D. Chwolsohn, *Die Ssabier und der Ssabismus*, 2 vols. (St. Petersburg, 1856).

را به‌بینید.

*- یادداشتی را که ذیل ص ٤٤٨ آورده‌ایم ببینید، جزآنکه کلمهٔ مجوس در آیه نیست وباید ایشانرا بشمول صابئه درصف اهل‌کتاب برد. (مترجم).

بجا ماند و آتشکده‌ها نه‌فقط در ایران بلکه بعراق وهند و نواحی شرق آن نیز بپا بود[۱]. مجوسان هند هنوز هم عنوان پارسی[۲] دارند و اجدادشان در اوائل قرن هشتم از ایران مهاجرت کرده‌اند. بسیاری از مشاهیر مجوس نیز اسلام آوردند، که قدیمتر از همه ابن مقفع بود. بعضی پدیده‌ها در فقه قدیم اسلام هست که عکس‌العملی در مقابل دوگانه‌پرستی مجوس یا انعکاس بعضی رسوم آن بوده است*.

مانویه نیز که مسلمانان در آغاز کار بخطا ایشانرا مسیحی یا مجوسی پنداشتند، بعدها بصف اهل ذمه درآمدند. مانی ایرانی که بسال (۲۷۳ یا ۲۷۴ م) در گذشت عقل مسلمانان را مجذوب کرده بود، تا آنجا که مهدی و هادی برضد کسانیکه نسبت باین مذهب علاقه‌ای نشان میدادند تصمیمات بسیار سخت گرفتند. آخرین خلیفهٔ بنی‌امیه باما نویگری متهم بود و هم او معلم خویش را بتهمت زندقه[۳] کشت. بسال (۱۶۴ ه، ۷۸۰م) مهدی گروهی از مانویان را که درحلب پنهان بودند بردار کرد[۴] ودر دوسال آخر خلافت خود برای تعقیب پیروان مانی دادگاه تفتیشی در بغداد بپا کرد[۵] وهادی نیز شکنجه دادن مانویان را که سلف او بنیاد نهاده بود

۱ـ مسعودی، ج۴، ص۸۶.

۲ـ ازکلمهٔ پارس که عنوان همهٔ ایرانست.

*ـ معلوم نیست مقصود مؤلف ازاین عبارت‌چیست. (مترجم‌عربی).

۳ـ الفهرست، ص۳۳۷-۸. نویسندگان قدیم عرب کلمهٔ زندیق (بفتح‌ز، ازکلمهٔ زندیك بفتح ز) را برای هرمسلمانی‌که بافکار ایرانی و مخصوصاً مانوی پابند بود بکار میبردند. در حقیقت این‌کلمه بهمهٔ کسانی اطلاق میشدکه در افکار خودآزادمنش‌بودند وبچیزی پابندنبودند. بنوشته‌های براون درتاریخ ادبیات فارسی، ج۱، چاپ نیویورك، سال ۱۹۰۲، ص ۱۵۹-۶۰ مراجعه وباحواشی فصل ششم ازبخش اول همین‌کتاب مقایسه‌کنید.

۴ـطبری، ج۳، ص۴۹۹.

۵ـ همان‌کتاب، ص۵۱۹-۲۰ و۵۸۸.

ادامه داد[۱]، و هم رشید یکی را معین کرده بود تا برداد گاه تفتیش ثنویان نظارت کند[۲]. ولی بسیاری از مانویان و حتی بعضی از مزدکیان سالم جستند[۳]. با آنکه قرآن[۴] بابت‌پرستان مدارا روا نمیدارد، اسلام عملا بعضی از فرقه‌های کوچك‌شمال آفریقا و اواسط آسیا را که ناچیز بودند و مایهٔ فریب افکار عامه نمیشدند ندیده گرفت وهم متوجه این قصه شد که محو بت‌پرستی از هندوستان محال است .

امپراطوری رنگ مسلمانی میگیرد چیزی که «فتوح اسلام» نام گرفت وقسمت اعظم آن بدوران خلفای راشدین انجام شد، درحقیقت چنانکه سابقاً نیز گفتیم، فیروزی سپاه عرب وقوم عرب بود. درنتیجهٔ این فتوح ایران‌وسرزمین‌هلال‌حاصلخیز وشمال شرقی آفریقا از لحاظ جنگی وسیاسی باطاعت آمد . در اثنای قرن اول از حکومت عباسیان فتوح بمرحلهٔ دوم افتاد واسلام بعنوان یك دین فیروز شد. در این دوران توده‌های مردم امپراطوری‌بدین‌نو گرویدند. بی گفتگو بسیاری کسان‌بدوران فتح جنگی مسلمان شده بودند؛ ولی دیاری چون سوریه بهمهٔ دوران اموی مسیحی مانده بود . در این دوران تغییر وضع بطور روشن آغاز شد . بدون تردید آن مقررات سخت که رشید ومتوکل نهادند در جلب مسلمانان تازه سهم مؤثر داشت و

۱- طبری، ص۵۴۸-۵۱ .

۲- منابع عربی وازجمله الفهرست، ص۳۲۷ وبعد،شهرستانی، ص۱۸۸ وبعد،ویعقوبی، ج۱، ص۱۸۰-۸۲ از جملهٔ قدیمتر منابعی است که دربارهٔ دین مانی بدست است و اگر بحث جدیدی دراین‌باب میخواهید به

A. V. Williams Jackson, *Researches in Manichaeism* (New York, 1932).

مراجعه کنید .

۳- طبری، ج۱، ص۸۸۵-۸۶ وص ۸۹۷؛ شهرستانی، ص۱۹۲ و بعد؛ براون، ج۱، ص۱۶۶- ۷۲ .

۴- سورهٔ ۴: ۱۱۶-۲۰ و۲۱: ۹۸-۱۰۰ و۶۶: ۹ .

در بعضی موارد نیز افراد وجماعتها بقبول مسلمانی وادار میشدند. از جمله پنجهزار تن از قبیلهٔ تنوخ بجوار حلب بودند که بفرمان مهدی مسلمان شدند[۱]. ولی قبول مسلمانی بدلخواه و رضا که بهرحال کاری شدنی بود بتدریج انجام می گرفت و غالباً مصالح شخصی انگیزهٔ آن بود. مهمترین عللی که کسان را بقبول مسلمانی وادار میکرد فرار از پرداخت جزیهٔ وهن آور ودیگر تکلفات و هم علاقه بتحصیل موفقیت اجتماعی یا نفوذ سیاسی یا بهره‌وری از آزادی وامنیت بود*.

ایران از پس آنکه بقلمرو امپراطوری عرب درآمد تا قرن سوم مسلمان نشده بود؛ وهنوز هم در میان مردم آن تقریباً ۹،۰۰۰ مجوسی هست. بگفتهٔ ابن‌فقیه[۲] مردم شمال عراق به‌نیمهٔ اول قرن چهارم اسماً مسلمان ورسماً مسیحی بودند. جبل لبنان تا کنون نیز یك اکثریت مسیحی دارد. مصر که بقرن چهارم میلادی سرسری مسیحی شده بود رنگ مسلمانی آسانتر توانست گرفت. قبطیان مصر اکنون اقلیت ناچیزی هستند و دیار نوبه که به‌نیمهٔ قرن ششم میلادی مسیحی شده بود تا قرن دوازدهم میلادی[۳] وبلکه تا نیمهٔ قرن چهاردهم[۴] همچنان مسیحی ماند. مسلمانی بربران ومردم شمال آفریقا که کلیسای ایشان چنانکه گفتیم تنی چند از معروفترین مروجان فرقهٔ ارتودوکس را پرورده بود، بدوران عقبه، از آن پس که قیروان را ساخت سال (۵۰ هـ، ۶۷۰م) وپایگاه جنگی مسلمانان کرد، بکندی آغازشد وبقرن بعد که بربران بسپاه اسلام راه یافتند وبامید دستیابی بغنیمت از اسلام استقبال کردند، کار مسلمانی آن ناحیه یکسره شد. هستهٔ نیروهای مسلحی که آفریقای غربی را گشود از بربران

۱- ابن‌العبری، تاریخ‌الشام.

*- به‌پندار ما گفتار مؤلف دراینجا تا اندازه‌ای ازحقیقت دور است. (مترجم عربی)

۲- البلدان، ص۳۱۵، س۹.

۳- ادریسی، صفة‌المغرب، چاپ وترجمهٔ دوزی ودخویه (لیدن، ۱۸۶۴-۶۶)، ص۲۷.

۴- ابن‌بطوطه، ج۴، ص۳۹۶.

بود وهم ایشان درتصرف اسپانیا نقش اساسی داشتند. باوجود این سه‌قرن پس‌ازفتح عرب، ازپانصدحوزهٔ اسقف‌نشین کلیسای این منطقه، چهل حوزه بجا بود و فیروزی قطعی اسلام در آنجا جز بقرن دوازدهم انجام‌نپذیرفت وتازه‌بعضی‌قبایل الجزایری اسلام خویش را مدیون مردم اندلس‌اند که از پس سقوط غرناطه بسال (۸۹۸ ه، ۱۴۹۲م) بآن دیار رو کرده‌اند.

تسلط زبان عربی

مرحلهٔ سوم از مراحل فیروزی دوران لغوی یا تسلط زبان عرب برزبان اقوام مغلوب بود و این مرحله از همه کندتر بود. دراین میدان کشاکش، اقوام مغلوب همهٔ وسایل مقاومت را بکار بردند. در موارد بسیار معلوم شد که آنها بمسائل سیاسی وحتی دینی خیلی کمتر از زبان خود دلبستگی داشته‌اند. فیروزی زبان عربی بعنوان زبان عمومی ورایج امپراطوری فقط در اواخر دوران عباسیان انجام گرفت. درایران زبان عرب کمی پس از فتح‌جنگی زبان علم وطبقهٔ ممتاز شد، ولی هرگز درمکالمات روزانهٔ عامه جای زبان فارسی را نگرفت. در عراق و سوریه تغییر زبان سامی آرامی بیك زبان سامی دیگر طبعاً آسان بود؛ معذلك دربعضی نقاط دوردست مانند لبنان که مسیحیان اکثریت‌داشتند زبان سریانی قدیم بشدت مقاومت ورزید وتاروزگار ما نیز آهسته براه خود میرود ودر «معلوله» ودو دهکدهٔ دیگر از دهات لبنان زبان عادی مردم هنوز سریانی است وزبان آرامی که ازمیان رفت در زبان‌عرب آثار فراوان گذاشت که درمقررات و هم درلهجه وترکیبات نحوی نمودار است[۲].

نکتهٔ قابل‌ذکر اینست که زبان عربی بعنوان زبان علمی زودتر از یك‌زبان

۱- De Mas Latrie, *Relations et commerce de l'Afrique septentrionale* (Paris, 1886), pp. 27-8; Arnold, *Preaching*, pp. 126 *seq.*

۲- حتی، اللغات‌السامیه، چاپ (بیروت، ۱۹۲۲)، ص۳۰-۴۶.

عمومی توفیق یافت. بفصل سابق توضیح دادیم که چگونه چشمه‌های جدید تفکر از روم شرقی وایران وهند جریان یافت وبقرن سوم در بغداد و بصره و کوفه فرهنگی نوین پدید آورد که بدورانهای قدیم جز فرهنگ اسکندریه همسنگ نداشت‌وزبان عرب را که پیش از آن هرگز برای مقاصدعلمی بکار نرفته‌بود، وسیلهٔ بسط فرهنگ عربی کرد. در فصل آینده این جنبش فرهنگی را دنبال میکنیم.

فصل بیست و هفتم

پیشرفت علمی و ادبی

دوران ترجمه (۱۳۳ـ۲۳۶ ه، ۷۵۰ـ۸۵۰م)، که بیکی ازفصول پیش سخن‌از آن داشتیم، دوران کوشش وابداع را بدنبال داشت وعربان به‌جذب‌دانش‌ایران‌قدیم ومحصول فکر یونان قانع نشدند، بلکه هردو را بقالب احتیاجات وروشهای تفکر خود ریختند. نوآوریهای ایشان درطب وفلسفه ازشیمی وهیئت وریاضیات و جغرافیا عیانتر بود. در قانون واصول دین واشتقاق وعلوم لغت بعنوان عرب ومسلمان‌افکار وتحقیقات اصیل وابتکاری داشتند، وترجمه‌های ایشان که طی قرون مقدار بسیاری از محصول فکر عرب نیز برآن افزوده شده بود، بامسائل تازه‌ای که پدیدآورده بودند، از راه سوریه واسپانیا وسیسیل باروپا رسید و«قانون معرفت» که بهمهٔ قرون وسطی فکر اروپا را بخود مشغول کرده بود برپایهٔ آن بنیاد شد. از لحاظ تاریخ فرهنگ، انتقال باهمیت کم از ابداع نیست. زیرا اگر تحقیقات ارسطو وجالینوس وبطلیموس از میان رفته بود وباخلاف نمیرسید جهان از لحاظ علمی بینوا میماند و چنان بود که این تحقیقات اصلا بوجود نیامده است.

طب

فاصلهٔ میان ترجمه و ابداع را دقیقاً تعیین نمیتوان کرد بسیاری از مترجمان از خویشتن نیز چیزهائی به اصل می‌افزوده‌اند یوحنا بن ماسویه (۱۶۱ـ۲۴۳ه، ۷۷۷ـ۹۵۴م) و حنین بن اسحاق (۱۹۴ـ۲۶۰ه، ۸۰۹ـ۸۷۳م) از آنجمله بودند. اولی طبیب مسیحی و شاگرد جبریل بن بختیشوع بود و چون نتوانسته بود که جثهٔ انسانی را تشریح کند (که اسلام اینکار را روا نمیداشت) ناچار از میمون استفاده کرد و درهمان ایام میمونی از نوبه ارمغان معتصم کرده بودند[1] (۲۲۲ ه، ۸۳۶م) که برای این مقصود بکار برد. درنتیجهٔ این وضع علم تشریح چندان پیشرفتی نکرد و فقط ساختمان چشم را ازلحاظ تشریحی بررسی کردند. چون درنتیجهٔ آفتاب سوزان عراق و دیگر دیار اسلام بیماری چشم فراوان بود طبعاً میبایست باین موضوع ازلحاظ طبی توجه کنند. قدیمترین کتاب منظم دربارهٔ امراض چشم بزبان عربی از ابن ماسویه بجاست[2] وهم کتابی بعنوان «ده مقاله دربارهٔ چشم» منسوب بشاگرد او حنین بن اسحاق هست که بتازگی باترجمهٔ انگلیسی منتشر شده[3] وقدیمترین کتاب درسی است که در بارهٔ امراض چشم موجود است.

توجه عربان بعلم علاج از این سخن که به پیمبر منسوب داشته‌اند معلوم میشود که فرموده بود «علم دوتا است علم ادیان وعلم ابدان (یعنی طب)». طبیب بجز دانش طبی بعلم ماورای طبیعت نیز آشنا بود و فیلسوف وحکیم بشمار میرفت و با توجه باطلاعات مختلفی که داشت لقب حکیم باو میدادند. وضع جبریل پسر بختیشوع نسطوری متوفی درحدود سال (۲۱۵ ه، ۸۳۰م) که طبیب دربار رشید و مأمون و هم طبیب برمکیان بود وچنانکه گفته‌اند ثروتی معادل ۸۸٬۸۰۰٬۰۰۰ درم فراهم آورده

۱ـ ابن ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۱۷۸.

۲ـ دغل‌العین. دستنویسی ازاین کتاب درکتابخانهٔ تیمورپاشا درقاهره ودیگری درموزهٔ لنینگراد هست.

۳ـ بوسیلهٔ ماکس مایرهوف (قاهره، ۱۹۲۷)

بود[1] نشان میدهد که طبابت کاری‌پردرآمدبوده‌است. وهم گفته‌اند که جبریل بعنوان طبیب مخصوص رشید هرسال ۱۰۰،۰۰۰ درم میگرفت که خلیفه‌را سالانه دوبار رگ بزند یاحجامت کند. وهم برای یك داروی مسهل که هرششماه یکبار برای اوفراهم میکرد معادل همین مبلغ مقرری سالانه داشت. خاندان بختیشوع شش یا هفت نسل طبیبان ممتاز پدید آورد وآخرینشان به‌نیمهٔ اول قرن پنجم هجری بلندآوازه شد.

استعمال دارو بنزد عربان در آن روزگار پیشرفت بسیار کرده بود. عربان اول کسان بودند که دکانهای داروفروشی پدید آوردند؛ وهم آنها قدیمترین مدرسهٔ داروگری را بنیاد کردند ونخستین کتاب اقرباذین، یعنی طریقهٔ ترکیب داروها را بجا نهاده، ودربارهٔ ترکیب داروها رسائل مکرر نوشته‌اند. نخستین کس که دراینباره چیزی نوشت جابربن‌حیان بود که شهرت‌جهانگیر دارد واو را پدر کیمیای‌عرب‌لقب داده‌اند، ودرحدود سال (۱۶۰ ه، ۷۷۶م) بلندآوازه شد. از دوران مأمون و معتصم ببعد داروگران میبایست امتحانی بدهند[2]. یکبار چنان شد که طبیبی در کارعلاج خطا کرده بود ومقتدر خلیفه بسال (۳۱۹ ه، ۹۳۱م) بفرمود تاسنان‌بن ثابت‌بن قره همهٔ طبیبان‌پیشگاه را امتحان کند وبکسانی که شایستگی دارند پروانه‌بدهد. بیشتر از ۱۶۰ طبیب ازامتحان گذشته وبغداد از مدعیان طب وشیادان آسوده‌شد[3]. صالح‌بن علی، وزیر مقتدر نیز بسنان دستور داده بود که هیئتی ازطبیبان را مأمور کند که با داروهای لازم درهمه‌جا بگردند ورنجهای مردم را سبك کنند. و هم بازدید روزانهٔ زندانها را بعهدهٔ طبیبان دیگر گذاشته بود[4]. اینگونه اقدامات‌نشانهٔ توجه‌خردمندانه

۱- قفطی، ص۱۴۳.

۲- همان‌کتاب، ص۱۸۸-۱۸۹.

۳- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۲۲؛ قفطی، ص۱۹۱.

۴- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۲۱؛ قفطی، ص۱۹۳-۱۹۴.

به‌صحت عمومی است که در آنروزگار در سایر نقاط دنیا معمول نبوده است. سنان از کوششهائی که در راه پیشرفت طب کرد وازتوفیقهائی که دراداره‌ٔ بیمارستان بغداد داشت حقاً شایستهٔ نامی بلند است. بیمارستان بغداد نخستین بیمارستان اسلام بود که رشید آنرا باوایل قرن نهم بروش ایران پدید آورد ونام آنکه عربان‌نیز بیمارستان میگفتند شاهد این گفتار است[1]*، و مدتی چندان نگذشت که نزدیك بسی و چهار بیمارستان در جهان اسلام پدید آمد. نخستین بیمارستان قاهره بدوران ابن طولون در حدود سال (۲۵۹ ه، ۸۷۲م)، بنیاد شد[2] و همچنان تا قرن پانزدهم بپا بود. در بیمارستانهای ممالك اسلامی، قسمت خاص زنان نیز بود. بعضی از بیمارستانها کتابخانهٔ طبی داشت وموضوعات طبی نیز در آنجا تدریس میشد.

علی‌طبری

معروفترین کسانی که از پس دوران ترجمه در بارهٔ طب تألیفاتی کردند ایرانی‌نژاد، اما عرب‌زبان، بودند** که از آنجمله علی طبری ورازی و علی‌بن عباس مجوسی وابن سینا را نام میبریم. تصویر دوتن از آنها، یعنی رازی و ابن‌سینا، بدانشگاه پاریس سالن بزرگ مدرسهٔ طب را زینت داده است. علی‌بن سهل ربان طبری که به‌نیمهٔ قرن نهم بلندآوازه شد چنانکه خود اودر «کتاب‌الدین» گفته

۱- بفارسی بیمارستان یعنی جای بیماران.

*- شاید هم کلمه دراصل مارستان بوده محل‌قوت وزندگی ونشاط.

۲- ابن‌دقماق، ق۴، ص۹۹.

**- دربارهٔ اصطلاح خاص‌مؤلف گفتگوهاست، عرب زبان کسی را توان گفت که زبان وی منحصراً عربی بوده وزبان دیگر نداشته ویا فراموش‌کرده. دربارهٔ اینان ونظایرشان قصه چنین نیست؛ زیرا زبان‌فارسی را نیکو میدانسته‌اند وبدان انشاء وتفاهم میکرده‌اند وکتاب‌بجا نهاده‌اند وعربی‌زبان دوم ایشان بوده است وعرب زبان شمردن ایشان روا نیست و گرنه باید بگوئیم که همهٔ کسانی که زبان دوم وسوم وچهارمی دارند ازاهل زبان‌های بعدی شده‌اند وزبان اولشان مناط اعتبار نیست واگر این مقیاس را در تاریخ باب کنیم نتایج عجیب از آن میآید. (مترجم)

وهم نام پدرش نشان میدهد[1] مسیحی‌نژادی ازطبرستان بوده‌است که بدوران‌متوکل اسلام آورده وطبیب خاص خلیفه شده وبدوران وی بسال (۲۳۶ ه ، ۸۵۰ م) کتاب «فردوس‌الحکمه» را که یکی ازقدیمتر مختصرنامه‌های طب است تألیف کرده است. این کتاب تاحدی دربارهٔ فلسفه وهیئت نیز سخن دارد ودر تألیف آن برمنابع‌یونانی وهندی تکیه کرده است. ازجملهٔ شاگردان برجستهٔ علی ، رازی ، فیلسوف و طبیب معروف بوده است .

رازی ابوبکرمحمدبن زکریای‌رازی (Rhazes ، ۲۵۱–۳۱۳ ه، ۸۶۵–۹۲۵م) که لقب رازی از انتساب بشهر قدیم ری زادگاه وی که محل آن‌نزدیك تهران پایتخت جدید ایرانست پدید آمده، بزرگترین اطبای‌اسلام‌بود وازهمهٔ‌ایشان ابتکار وحاصل کار وتألیفات بیشتر داشت[2]. گفته‌اند وقتی که میخواست محل تازهٔ بیمارستان بزرگ بغداد را که سالار اطبای آن بود[3] انتخاب کند قطعات گوشت را در نقاط مختلف آویخت ومکانی‌را که درآنجا گوشت کمتر بو گرفته‌بودبرگزید[4]. وهم او بود که اول بار فتیله را در زخم‌بندی بکاربرد. الفهرست[5] نام یکصد و سیزده تألیف بزرگ وبیست وهشت تألیف کوچك رازی را برشمرده که از آنجمله دوازده کتاب ازشیمی سخن داشته است. معروفترین مؤلفات او درشیمی «کتاب‌الاسرار» نام

۱– ص۱۵۴-۵؛ الفهرست، ص۲۹۵ را با ابن خلکان، ج۲، ص۵۰۳، ص۲۵ مقایسه کنید. ربان نام پدر علی دانشوران را بگمان افکنده است که شاید ازنژادیهود بوده‌است؛ اما چنانکه درمقدمهٔ کتاب فردوسی‌الحکمة فی‌الطب‌توضیح شده، چاپ محمدصدیق (برلین،۱۹۲۸) این‌کلمه سریانی وبمعنی «آقای ماست» .

۲– Edward G. Browne, *Arabian Medicine* (Cambridge, 1921), p. 44.

۳– نویسندگان دوران اخیر بخطاآنرا منسوب به‌عضدالدوله حاکم بویهی که بجای‌آن بیمارستانی دیگر نهاده بود، عضدی نامیده‌اند .

۴– ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۳۰۹-۱۰ .

۵– ص۲۹۹-۳۰۲ .

داشت و همچنان متداول بود تا سرانجام بوسیلهٔ جرارد کریمونی ، مترجم مشهور متوفی (۵۸۳ه، ۱۱۸۷م)، بلاتینی ترجمه‌شد ومعتبرترین منبع اطلاعات در علم‌شیمی بشمار میرفت تابقرن چهاردهم که کتابهای جابر ترجمه شد و جای آنرا گرفت روجر بیکن ضمن مقاله‌ای بعنوان «مادیات وروحانیات» از کتاب رازی سخن آورده است. هنگامی که رازی درایران بود کتاب جاوید خود را برای منصور بن اسحاق سامانی، فرمانروای سیستان، در ده جلد نوشت که بانتساب او «منصوری» نام یافت؛ وترجمهٔ لاتینی آن بدههٔ هشتم قرن پانزدهم در میلان منتشرشد وبدوران اخیر بعضی قسمتهای آن بفرانسه وآلمانی نیز ترجمه شده است. ازجملهٔ رسائل او یکی دربارهٔ آبله وحصبه است وقدیمترین رساله‌ایست که دراین‌باب بجاست وحقاً بگردن مؤلفات طبی عرب چون تحفه‌ای کمیاب‌ومرواریدی درخشان‌است که در آنجا نخستین‌تشخیص بالینی آبله را میابیم[1]. این رساله بسال ۱۵۶۵ در شهر ونیز بلاتینی‌ترجمه‌شد وپس از آن به‌بسیاری از زبانهای اروپائی راه یافت و ازجملهٔ رساله‌هائی بود که رازی را بلندآوازه کرد واو را یکی از عمیقترین مفکران ومبتکران‌جهان‌قرون وسطی‌بشمار آورد. ولی مهمترین تألیفات‌اوعلی‌الاطلاق کتاب‌الحاوی‌است که فرج‌بن سالم،طبیب یهودی سیسیلی، بسال ۱۴۸۶ بدستور شارل اول انجوی آنرا بلاتینی ترجمه کرد ؛ واز سال ۱۴۸۶ ببعد بعنوان کنتینانس Continens مکرر چاپ‌شد. رازی میخواسته است که تألیف وی چنانکه از نام آن هویداست فرهنگنامهٔ اطلاعات طبی باشد. وی درآنجا هرچه را عربان از روم وایران وهند گرفته‌اند مختصر آورده واز خود نیز چیزها افزوده است. مؤلفات طبی رازی هنگامی که هنوز صنعت چاپ در گهواره‌بود بچاپ رسید وقرنها برمعنویات اروپای لاتین نفوذ روشن داشت .

۱– Ed. Cornelius Van Dyck (London, 1866, and Beirūt, 1872); tr. W. A. Greenhill, *A Treatise on the Small-Pox and Measles* (London, 1848).

مجوسی علی‌بن‌عباس مجوسی‌متوفی (۳۸۴ه،۹۹۴م) که ازنام‌اوپیداست که زردشتی نژاد بوده است، بااثر بزرگ‌خود «الکتاب‌الملکی» که برای عضدالدوله فناخسرو بویهی (۳۳۸ـ۳۷۳ه،۹۴۹ـ۹۸۳م) تألیف کرد[1] اعتباریافت. نام‌این کتاب را «کامل‌الصناعه» نیز گفته‌اند که همهٔ مسائل نظری وعملی طب را شامل است[2] و حجم آن از کتاب‌الحاوی کمتر است وهمچنان کتاب درسی بود تا «قانون»» ابن‌سینا جای آنرا گرفت. بهترین قسمتهای «کتاب ملکی» موضوعات مربوط به خوراکیها وهم ملاحظات طبی بود. از نکوترین ابداعات وی مطالبی است که دربارهٔ رگهای‌موئین آورده واین مطلب که طفل بهنگام ولادت خودبخود برون نمیآید بلکه حرکات‌تند رحم او را برون میراند نیز ازمطالب جالب‌توجه آن است.

ابن‌سینا از پس رازی، معروفترین کس بدنیای طب عرب ابن سیناست (۳۷۰ـ۴۲۹ ه، ۹۸۰ـ۱۰۳۷م) که بنزد نویسندگان لاتین اویسنا Avicenna نام دارد و اینرا ازکلمهٔ عبری Aven Sīna گرفته‌اند. عربان او را شیخ‌الرئیس‌نام داده‌اند، یعنی استاد وسالار دانشوران[3]. رازی بطب‌ازابن‌سینا داناتربود اما ابن‌اسینا در فلسفه بیشتر دست داشت، ودرهمهٔ علوم عرب متبحر بود. زیرا هم‌طبیب بود وهم فیلسوف وهم لغتدان وهم شاعر.

ابوعلی حسن بنزدیك بخارا زاد. پدرش ازاسماعیلیان بود وعبدالله‌نام‌داشت. ابن‌سینا همهٔ زندگی خود را بناحیهٔ شرقی جهان اسلام بسر کرد و در همدان بخاك رفت که هنوز هم قبر وی در آنجا بپاست. هنگامی که جوان بود در علاج نوح‌بن منصور (۳۶۶ـ۳۸۷ ه، ۹۷۶ـ۹۹۷م) پادشاه سامانی بخارا توفیق یافت وتوانست از

۱ـ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۳۶-۷؛ قفطی، ص۲۳۲.

۲ـ قفطی، ص۲۳۲. درفهرست‌کتابهای خطی دانشگاه پرینستون از نسخه‌ای از این کتاب‌که بتاریخ ۵۸۶ رقم یافته سخن رفته است. مراجعه‌کنیدبه
Hitti, Faris and Abd-al-Malik, *Catalog of Arabic Manuscripts*, supp. no. I.

۳ـ وهم او را پس از ارسطو معلم دوم نامیده‌اند.

کتابخانهٔ این فرمانروای معروف استفاده کند. این مسلمان ایرانی‌نژاد که علم را جذب میکرد و بحافظه میسپرد وهمهٔ آنچه را که در کتابخانهٔ شاهی بود از حفظ داشت از بیست ویك‌سالگی تألیف آغاز کرد و مؤلفات وی شامل همهٔ علوم موجود آن‌عصر بود. قفطی[1] نام بیست ویك تألیف‌بزرگ وبیست‌وچهارتألیف کوچك‌ابن‌سینا را یاد کرده وبقیه را یاد نکرده است. ولی مؤلفات دیگری نیز در فلسفه و طب و هندسه وهیئت واصول دین وفقه‌اللغه وهنر سخن دارد؛ ومجموع مؤلفات وی نود و نه کتاب میشود. از جملهٔ آثار وی قصیدهٔ طولانی و معروفی است که ضمن آن نزول روح را از عالم بالا بجسم وصف میکند و هنوز هم طلبگان خردسال شرق عربی آنرا از بر میکنند. از همهٔ مؤلفات علمی او دو کتاب ممتاز است یکی «الشفا» که بحقیقت یك فرهنگنامهٔ فلسفی است که فلسفهٔ ارسطو را بـا رعایت تغییراتی که نوافلاطونیان ومسلمانان در آن داده‌اند شرح‌میدهد، و دیگر «القانون فی‌الطب» که فهرستی بسیار نیکو ومرتب از افکار طبی یونان وعرب است. متن عربی قانون بسال ۱۵۹۳ در رم منتشر شد و از جملهٔ قدیمترین کتابهائی بود که بچاپ رسید[2] جرارد کریمونی بقرن دوازدهم قانون را بلاتینی ترجمه کرد و مطالب علمی این کتاب و ترتیب نظم و روش فلسفی که داشت آنرا معروفترین مرجع طبی آن عصر کرد و جای کتابهای جالینوس ورازی ومجوسی را گرفت ودر مدارس اروپا برای‌تعلیم‌طب کتاب درسی شد. در سی سالهٔ آخر قرن پانزدهم پانزده چاپ لاتینی و یك چاپ عبری ازقانون انتشار یافت. در سالهای اخیر نیز قسمتی ازآن بانگلیسی‌ترجمه‌شده

۱ـ ص۴۱۸. باابن ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۱۸-۲۰؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۲۷۳-۴؛
Carl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Litteratur*, vol. i (Weimar, 1898), pp. 453-8.
مقایسه کنید.

۲ـ نخستین چاپ مختصر شفا ضمیمهٔ قانون بود.

است[۱]. قانون، ورم حجاب حاجز را ازبیماری ذات‌الجنب‌جدا میکند وهم ازسرایت ذات‌الریه (سل) بوسیلهٔ تماس سخن دارد و انتشار مرض را از راه آب و آلودگی دانسته وهم بیماری انگلستوم را از لحاظ علمی مشخص کرده گوید که سبب‌آن کرمیست که بروده‌هاست. درقسمت مادهٔ طبی ازهفتصدوشصت دارو گفتگودارد. این کتاب ازقرن دوازدهم تاهفدهم معروفترین راهنمای طبی مغرب‌زمین بود و هنوز هم در بعضی موارد درممالك شرقی اسلامی بکارمیرود. بگفتهٔ دکتر اسلر Dr. Osler[۲] «کتاب قانون مدتها بیشتر ازهر کتاب دیگر انجیل طب بوده است.»

از اشخاص کم اهمیت‌تر که بدنیای طب بودند، باید نام علی‌بن عیسی Jesu Haly چشم پزشك معروف عرب را یادکنیم. علی مسیحی بود و به نیمهٔ اول قرن یازدهم، یعنی یك قرن و نیم پس از عیسی بن علی[۳] که بدوران معتمد طبیب دربار بود، ببغداد میزیست. اما نام آنها غالباً باهم خلط میشود. کتاب علی بنام «تذکرة الکحالین[۴]» ازجملهٔ دویا سه کتابیست که بقرون‌وسطی دربارهٔ بیماریهای چشم بوده و نسخهٔ کامل و اصلی آن بدست است. تذکره قدیمترین ومهمترین کتاب در این‌باب است وفقط دو کتاب پیش ازآن وجود داشته، که یکی از ابن‌ماسویه و دیگری از حنین‌بن اسحاق بوده است. دراین کتاب یکصد وسی بیماری چشم بدقت توصیف‌شده وآن را یکبار بعبری و دو بار بلاتینی ترجمه کرده‌اند و هنوز هم در شرق مورد استفاده است.

۱– O. Cameron Gruner, *A Treatise on the Canon of Medicine of Avicenna* (London, 1930).

۲– William Osler, *The Evolution of Modern Medicine* (New Haven, 1922), p. 98.

۳– الفهرست، ص۲۹۷؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۰۳.

۴– ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۴۷. بوسیلهٔ کازی ا. وود بعنوان تذکرهٔ علی‌بن عیسی (شیکاگو، ۱۹۳۶) بانگلیسی ولی نه‌از اصل عربی ترجمه شده است.

یك طبیب درجهٔ دوم دیگر نیز بود که ابن‌جزله (متوفی ۱۱۰۰م) نام داشت ومسیحی زاده بود[۱] ومعروفترین مؤلفات طبی او کتابی بود بنام «تقویم‌الابدان فی تدبیرالانسان» که آنرا از کتاب «تقویم‌الصحهٔ» ابن‌بطلان[۲] که یك طبیب مسیحی دیگر بود وبحدود سال (۴۵۶ هـ، ۱۰۶۳م) درانطاکیه وفات یافت تقلید کرده بود. درتقویم‌الابدان بیماریها بمانند ستارگان درفهرست‌های فلکی منظم شده بود. کتاب ابن‌جزله بسال (۹۳۳ هـ، ۱۵۳۲م) در اشتراسبورگ بلاتینی ترجمه شد. آخرین طبیبی که در این گروه یاد میکنیم یعقوب برادرزادهٔ حزام، اصطبلدارمعتصد (۲۷۹-۲۹۰ هـ، ۸۹۳-۹۰۲م) است. وی کتابی دربارهٔ «چابکسواری ومعایب اسب» نوشته بود که اول کتاب در این باب بزبان عرب بود، وبعضی معالجات دامپزشکی را نیز یاد کرده بود. یك دستنویس از این کتاب درموزهٔ بریتانیا موجود است[۳].

فلسفه

بنظر عربان فلسفه علمی بود که از علل حقیقی اشیاء بدانسان که هست باندازه‌ای که نیروهای عقلی انسان ادراك آن تواند کرد بحث میکرد. اساس فلسفه از یونان بود، وبمشرق از نفوذ افکار ملل مغلوب و دیگر مایه‌ها شکل دگر یافت وباتمایلات معنوی اسلام هم‌آهنگ شد. عربان پنداشتند که همهٔ فلسفهٔ یونان در کتابهای ارسطوست وهمهٔ علوم طبی در کتابهای جالینوس است؛ وبنظر ایشان مغرب‌زمین جز فلسفه وطب یونان چیزی نداشت. وهم عربان مسلمان معتقد بودند که قرآن یا علم اصول دین اسلامی ماحصل تشریح و کمال دین است. بنابراین میدان فعالیت ایشان بمناسبات فلسفه ودین، وازجهت دیگر برابطهٔ طب وفلسفه محصور ماند. بمرور زمان مؤلفان عرب عنوان فلاسفه یا حکما بکسانی میدادند که تفکرشان

۱- همان کتاب، ج۱، ص۲۵۵؛ قفطی، ص۳۶۵؛ ابن‌خلکان، ج۳، ص۲۵۵.

۲- Hitti, *Arab-Syrian Gentleman*, pp. 214-16;
ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۱، ص۲۴۱ وبعد؛ قفطی، ص۲۹۴ وبعد.

۳- الفهرست، ص۳۱۵. شخصی را بعنوان پسر برادر حزام یادمیکند که محتملا همین یعقوب است.

بحدود دین محصور نبود وعنوان متکلمان یا اهل کلام بکسانی‌میدادند که گفتگوی ایشان درحدود مسائل دین متوقف میماند وازآن تجاوز نمیکرد*. درواقع‌متکلمان در اسلام چون فیلسوفان مذهبی اروپای مسیحی بودند که نظریات خویش را با بحث و کلام توضیح میدادند و بدینجهت عنوان متکلمان به‌علمای توحید اطلاق میشد. غزالی از آغاز کار از علمای توحید بود و بعداً دربارهٔ او سخن خواهیم داشت. در عرصهٔ فلسفهٔ عرب بدوران اول سه نام ازهمه بزرگتر بود: کندی و فارابی و ابن سینا.

کندی ابو یوسف یعقوب‌بن اسحاق بکوفه در حدود نیمهٔ قرن نهم زاد و ببغداد بلندآوازه شد وچون ازخاندان اصیل عرب بود عنوان «فیلسوف عرب» یافت وبحق توان گفت که اول وهم آخر شاگرد ارسطو بود که در خلافت‌مشرق از دودمان عربی‌زاده بود. کندی در فلسفه روش گلچینی داشت و میخواست که بروش نوافلاطونی‌نظریات افلاطون وارسطو را هماهنگ کند و هم معتقد بود که ریاضیات فیثاغورثی نو، بنیاد همهٔ علوم است.

کندی تنها فیلسوف نبود بلکه نجوم و کیمیا و مناظر ومرایا و موسیقی نیز میدانست. مؤلفاتی که بدو منسوب میدادند کمتر از ۲۶۵ نیست وبدبختانه غالب آنها

---

*- عبارت مؤلف کمی پیچیده است. بطوریکه میدانیم از پس شیوع فلسفهٔ یونان باهمهٔ دقتی که مترجمان درتنقیح متون داشتند بسیاری ازمسائل فلسفی با قضایای دین تضاد داشت. فیلسوفان کسانی بودند که دراین تضادها نه‌جانب دین بل جانب فلسفه را میگرفتند. گروهی نیز متکلمان یعنی سخن‌گویان بودند که استدلال و بحث را درحدود مسائل دین بکار میبردند وهرجا تضاد می‌بود بنفع دین یکطرفی میشدند و در قضایای موسوم بعقلی از متون دینی شاهد میآوردند وفی‌المثل وحدانیت را بسورهٔ توحید اثبات میکردند. در حقیقت متکلمان فیلسوفان دینی بودند وفلسفه را بخدمت دین میخواستند وفیلسوفان بدنبال فلسفه‌تاهرکجاکه خاطرخواه آن بود ولو بادین تناقض داشت میرفتند، وآن غوغاکه برضد فلسفه راه افتاده و تاریخ فلسفه بدان‌گویاست ازاینجا پدید آمد. (مترجم).

ازمیان رفته‌است. کتاب مشهور اودربارهٔ مناظر ومرایا ازلحاظ هندسه ووظایف الاعضاء که براساس مناظر و مرایای اقلیدس طبق روایت تیون تألیف شده بود همچنان در شرق وغرب رایج بود ، تا کتابی معتبرتر یعنی کتاب ابن هیثم جای آنرا گرفت . روجر بیکن ترجمهٔ لاتینی آنرا خوانده وبسیار دراو مؤثر افتاده بود، سه یا چهار کتاب کندی که دربارهٔ موسیقی نظری موجوداست قدیمترین کتابهائیست که اززبان عربی بجاست ونشان میدهد که وی تاچه‌حد زیر نفوذ کتابهای یونانی درهمین باب بوده است. وی در یکی ازاین کتابها گوید که وزن (ایقاع) یکی ازعناصر موسیقی عرب است. ازاینقرار نغمه‌های موزون وموسیقی منظم قرنها پیش از آنکه باروپای مسیحی راه‌یابد بنزدمسلمانان معروف بوده است[1]. ازمؤلفات کندی آنچه‌درترجمه‌های لاتینی محفوظ مانده وترجمه‌های جرارد کریمونی نیز ازآنجمله است، خیلی بیشتر ازمتون اصلی عربی است .

فارابی

هماهنگ کردن فلسفهٔ یونان واسلام که کندی عرب آغاز کرده بود بدست فارابی ترك ادامه یافت ودرمشرق بدست ابن‌سینای ایرانی نژاد بکمال رسید.

فارابی، محمدبن محمدبن طرخان ابونصر، ازفاراب یافاریاب ترکستان بود[2] که نام وی بنزد اروپائیان فارابیوس است. وی بدیار ماوراءالنهر زاد وببغداد ازیك طبیب ومترجم مسیحی علم آموخت ودرحلب بدربار مجلل سیف‌الدولهٔ همدانی بعنوان فیلسوف معروف شد وبدمشق بسال (۳۳۹ه، ۹۵۰م) درحدود هشتاد سالگی درگذشت. روش فلسفی او چنانکه ازکتابهائی که در بارهٔ افلاطون وارسطو نوشته معلوم میشود این بود که فلسفهٔ افلاطونی وارسطوئی واشراقی را هماهنگ کند ؛ وهمین روش از

۱ـ در بخش چهارم، فصل ۴۱، موضوع «تأثیر دراروپا» را ببینید .

۲ـ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۱۳۴؛ قفطی ص۲۷۷ .

پس استاگیری* بزرگ، یعنی ارسطو، که معلم اولش گفتند عنوان معلم دوم را بدو داد. فارابی بجزشرحهای متعدد بر ارسطو ودیگر فیلسوفان یونان تألیفاتی درعلم‌النفس وسیاست وماوراء طبیعت‌داشت ومعروفترین تألیفات وی‌رسالهٔ فصوص‌الحکم[۱] ورسالهٔ آراءاهل‌المدنیةالفاضله[۲] است. در رسالهٔ اخیر وهم دررسالهٔ «السیاسةالمدنیه» فارابی زیر نفوذ «جمهوری افلاطون» و «سیاست ارسطو» بوده و نظریهٔ خود را دربارهٔ شهر نمونه توضیح داده و آنرا بصورت یك حکومت دینی فرض کرده که نظم آن چون تن انسان است و حاکم همانند قلب است که موظفان بخدمت دارد و این موظفان خادمان کم‌اهمیت‌تر دارند. هدف همکاری در شهر نمونهٔ وی وصول بسعادت همگان است وفرمانروا را بکمال اخلاق وعقل پندار کرده است. از کتابهای فارابی معلوم میشود که وی از طب وریاضیات و بیماریهای چشم سررشته داشته و هم موسیقی دان متبحری بوده است. در حقیقت وی درموسیقی‌نظری‌عرب بزرگترین‌صاحبنظر بشمار است. غیراز دو کتاب مختصر که درعلم موسیقی نوشت، سه کتاب بزرگ در این باب داشت که مهمتر ازهمه «الموسیقی الکبیر» بود[۳]. گفته‌اند که وی بحضور سیف‌الدوله

---

*ـ استاگیرا شهری بحدود مقدونیه بودکه ارسطو در آنجازاده بود ازاینجهت اورا استاگیری گفتند.

۱ـ فردریك دیتریشی آنرا انتشار داده است.

Friedrich Dietertci, *Die Philosophie der Araber im IX. und X. Jahrhundert n. Chr.*, vol. xiv (Leyden, 1890), pp. 66-83.

۲ـ بسال ۱۳۲۳ درقاهره چاپ شده وهم دیتریشی آنرا چاپ کرده است.

Philosophie der Araber, vol. xvi (Leyden, 1895); *Der Musterstaat von Alfarabi* (Leyden, 1900).

۳ـ بعضی‌قسمتهای آن‌بوسیلهٔج. پ. ن. لاند جزوکارهای کنگرهٔ بین‌المللی‌خاورشناسان (لیدن، ۱۸۸۵)، ص۱۰۰ و۱۶۸ چاپ‌شده‌ورودلف‌دوآرلانژه‌بعنوان «موسیقی‌عرب»، ج۱و۲، فارابی، (پاریس، ۱۹۳۰-۳۵) آنرابفرانسه ترجمه‌کرده. حتی، فارس وعبدالملك کاتولوگ مخطوطات‌عربی، شمارهٔ ۱۹۸۴.

باعود آهنگهائی نواخت که مستمعان وهمهٔ نگهبانان ودربانان را بخنده واداشت و باردیگر اشکشان را فرو ریخت و بخوابی عمیق شدند[۱]. هنوز هم درویشان مولوی نغمه‌هائی میخوانند که منسوب بدوست.

ابن‌سینا متوفی (۴۲۹ ه، ۱۰۳۷م)، پس از فارابی، از همهٔ کسانی که دربارهٔ موسیقی چیزی نوشته‌اند مهمتر بود. قبلادربارهٔ ابن‌سینا بعنوان طبیب سخن گفتیم واکنون گوئیم که وی افکار فلسفی خودرا مدیون فارابی بوده. ابن‌خلکان معتقد است[۲] که هیچکس ازمسلمانان درفلسفه بپایهٔ فارابی نرسید و ابن‌سینا بامطالعهٔ کتابها و تقلید روش او بمرحلهٔ توفیق رسید، ومؤلفاتش سودمند شد. ابن‌سینا حکمت یونان را با مهارت مختصر ومرتب کرد وبجهان اسلام که آمادهٔ علم آموختن بود عرضه داشت. اهمیت وی‌از آنجا بود که روش یونانی وبخصوص روش فیلون را با مسلمانی هماهنگ کرد.

اخوان الصفا

درحدود نیمهٔ قرن چهارم مسلمانی حدود (۹۷۰م) یك مکتب فلسفی بسیار مهم در بصره رونق گرفت که بروش فیثاغورثی تمایل داشت واخوان‌الصفا نامیده میشد. باحتمال قوی این نام را ازحکایت «حمامة المطوقة» کلیله ودمنه گرفته‌اند که گوید گروهی از حیوانات چون «اخوان‌الصفا»[۳] باهمدیگر رفتار کردند واز دام صیاد جستند[۴].

اخوان‌الصفا ببغداد نیز شعبه‌ای داشت. اینان فقط یك گروه فلسفی نبودند، بلکه یك جماعت سیاسی ودینی بشمار بودند که تمایلات افراطی شیعه گری داشتند،

۱- ابن‌خلکان، ج۲، ص۵۰۱.

۲- ج۲، ص۴۹۹.

۳- از اینجا معلوم میشود که ترجمه‌های رایج

«The brethren of purity», «Les frères de la pureté», «Die lauteren Brüder».

دقیق نیست.

۴- I. Goldziher in *Der Islam*, vol. i (1910), pp. 22-6.

وشاید هم اسماعیلی بودند و با نظم سیاسی موجود مخالفت داشتند و از راه پیشرفت عقول و نشر عقاید دینی بسقوط آن میکوشیدند؛ وعلت ابهامی را که دربارهٔ اعضای اخوان‌الصفا و فعالیت ایشان هست از اینجا میتوان دریافت. مجموعهٔ رسائلی[1] که نوشتند بصورت فرهنگنامه‌ای مرتب بود و بعضی مقالات آن امضاهای ناشناس دارد. شمارهٔ رسائل به‌پنجاه ودو میرسد ودربارهٔ ریاضیات وفلك و جغرافیاوموسیقی‌واخلاق وفلسفه سخن دارد وهمهٔ معلومات واطلاعاتی‌را که مرد روشندل آنروزگارمیبایست بداند فراهم آورده است. پنجاه ویك رسالهٔ اول بآخری منتهی میشود که همهٔ علوم را در آن خلاصه کرده‌اند. انشای‌رساله‌ها نشان میدهد که در آنروزگار زبان‌عربی وسیلهٔ شایسته‌ای شده بود که میتوانستند در رشته‌های مختلف مسائل علمی را با آن توضیح کنند. غزالی از نوشته‌های‌اخوان اثر گرفته[2] وهم رشیدالدین سنان‌بن‌سلیمان، پیشوای بنگیان سوریه، بامهارت از آن‌استفاده کرده است[3]. ابوالعلای‌معری‌فیلسوف شامی وشاعر بزرگ هنگامی که ببغداد بود روزهای جمعه در جلسات‌اخوان‌حضور مییافت[4]. ابوحیان[5] توحیدی‌معتزلی مشهور متوفی (۴۱۴ ه‍۱۰۲۳م) وراوندی متوفی (۳۰۳ ه‍، ۹۱۵م) ومعری متوفی (۴۴۹ه‍، ۱۰۵۷م) بدوران‌اسلام سه‌رکن‌الحادگوی بزرگ بودند[6] واولی اگر عضو فعال جمعیت نبود از شاگردان آن بود.

۱ــ دیتریشی در تألیف خود دربارهٔ فلسفهٔ عرب که در۱۶ جلداست (لیپزیگ ولیدن، ۱۸۵۸-۱۸۹۵) قسمت‌اعظم متن عربی را آورده و ترجمه‌کرده و آخرین چاپ شرقی آن‌را خیرالدین زرکلی (قاهره، ۱۹۲۸) درچهار جلد منتشر کرده است.

۲ــ احیاءالعلوم، ج۲، ص۲۵۴، س۸-۱۲، ص۲۶۲، س۱۸-۲۰ را با رسائل، ج۱، ص۱۸۰. مقایسه کنید.

۳ــ م. س. دفره‌مری، مجلهٔ آسیائی، سری۵، ج۵ (۱۸۵۵)، ص۵-۶.

۴ــ دیوان وی، سقط‌الزند، چاپ شاکر شقیر (بیروت، ۱۸۸۴)، ص۱۱۲، س ۱۵، ص۱۰۴، س۴-۵ را ببینید.

۵ــ باابن‌خلکان، ج۲، ص۴۷۰؛ یاقوت، الادباء، ج۵، ص۳۸۱ مقایسه کنید.

۶ــ سبکی، طبقات‌الشافعیة‌الکبری (قاهره، ۱۹۰۶)، ج۴، ص۳.

ریاضیات

چنانکه از پیش گفتیم هیئت از لحاظ علمی در اسلام با ترجمهٔ کتاب هندی «سدهانتا» و بعربی «سندهند» آغاز شد. این کتاب بسال (۱۵۵ ه، ۷۷۱م) ببغداد آمد و محمدبن ابراهیم فزاری آنرا ترجمه کرد و از آن پس راهنمای تحقیقات دانشوران شد. جدولهای نجومی که بدوران ساسانیان بزبان پهلوی فراهم آمده بود بعربی ترجمه شد و زیج نام گرفت. و آن مایه که دانشوران از افکار فلکشناسان یونانی گرفتند دیرتر اما مهمتر بود. مجسطی بطلیموس یکبار ترجمه شد و پس از آن دو ترجمهٔ بهتر شد که یکی از حجاج بن مطر بود که بسال (۲۱۲ه، ۸۲۷-۸۲۸م) انجام گرفت و دیگری از حنین بن اسحاق بود که ثابت بن قره متوفی بسال (۲۸۹ه، ۹۰۱م) آنرا اصلاح کرده بود. در اوایل قرن نهم نخستین رصد منظم، که تا حدی ابزارهای دقیق در آن بکار میرفت، بشهر جندیشاپور بجنوب غربی ایران آغاز شد. مأمون برای تکمیل «بیت الحکمه» محلی برای رصدهای فلکی در بغداد بنزدیك دروازهٔ شماسیه بپا کرد و نظارت آنرا بیك یهودی نومسلمان که سندبن علی نام داشت، ویك یهودی دیگر بنام یحیی بن ابی منصور متوفی (۲۱۵ه، ۸۳۰یا۸۳۱م) سپرد[1]. فلکشناسان خلیفه نه فقط حرکات اجرام سماوی را بدقت رصد کردند بلکه همهٔ مطالبی را که مجسطی آورده بود تحقیق کردند و به نتایج دقیق رسیدند که انحراف فلك (یا مدار زمین بدور خورشید) و تقارن اعتدالین و طول سال شمسی از آنجمله بود[2]. مأمون رصد خانهٔ دیگری نیز بدمشق بر کوه قاسیون پدید آورده بود[3]. ابزارهائی که در آن روزگار بکار میرفت دستگاه ارتفاع یاب و ساعت آفتابی و کره‌ها بود. ابراهیم فزاری متوفی

۱- الفهرست، ص۲۷۵ .

۲- نالینو، کلمهٔ فلك در دایرة المعارف اسلامی، با آنچه صاعد در طبقات، ص۵۰-۵۱ آورده مقایسه کنید .

۳- ابن العبری، ص۲۳۷ .

بحدود (۱۶۱ه ، ۷۷۷م) نخستین مسلمانی بود که اسطرلاب ساخت[1] که بی گفتگو چنانکه از اسم آن پیداست تقلید اسطرلاب یونانی بود . قدیمترین کتاب عربی که دربارهٔ این ابزار سخن آورده کتابیست که علی بن عیسای اسطرلابی (یعنی اسطرلابساز) که پیش از سال (۲۱۵ ه، ۸۳۰م) ببغداد ودمشق بلندآوازه بود تألیف کرده است.

فلکشناسان مأمون کار مهم دیگری نیز انجام دادند و طول درجات زمین را اندازه گرفتند. منظورشان این بود که حجم ومحیط زمین را بعنوان یك کره معلوم دارند وکار اندازه گیری بدشت سنجار درشمال فرات وهم بنزدیك تدمر انجام گرفت ونتیجه‌ای که بدست آمد طول درجهٔ نصف النهار را ۵۶ ۲/۳ میل نشان میداد که نتیجه‌ای نسبةً دقیق است و باطول حقیقی بیش از ۲۸۷۷ پا تفاوت ندارد وازاینجا استنتاج کردند که محیط زمین ۲۰٬۴۰۰ ونصف قطر آن ۶۵۰۰ میل است. ازجملهٔ فلکشناسان وریاضیدانهائی که در این کار شرکت داشتند یکی خوارزمی مشهور بود و زیج او که مسلمهٔ مجریطی، فلکشناس مشهور اندلس متوفی حدود سال (۳۹۸ ه، ۱۰۰۷م)، در آن تجدیدنظر کرد وادلارد آوباث بسال ۱۱۲۶ آنرا بلاتینی آورد، چه در شرق وچه درغرب اساس همهٔ کارهای دیگر بوده است . این زیجهای عربی جای زیجهای یونانی وهندی را گرفت واستفاده ازآن رواج گرفت وتا چین نیز رسید .

یکی دیگر از فلکشناسان مشهور آنروزگار ابوالعباس احمد فرغانی[2]، از فرغانهٔ ماوراءالنهر بود که بسال (۲۴۷ ه ، ۸۶۱م) بفرمان متوکل نظارت ایجاد دستگاهی برای اندازه گیری آب نیل بدو محول شد[3]. معروفترین کتابهای فرغانی که غالباً ازآن یاد میکنند کتاب «المدخل فی علم هیئة الافلاك»[4] است که بسال ۱۱۳۵

۱- الفهرست، ص۲۷۳ .

۲- در الفهرست، ص۲۷۹ محمد است وقفطی نیز، ص۲۸۶ ازآن پیروی کرده است .

۳- ابن ابی اصیبعه، ج۱، ص۲۰۷ .

۴- ابن ابی اصیبعه، ص۲۳۶؛ قفطی، ص۷۸ .

یوحنای سویلی وجرارد کریمونی آنرا بلاتینی ترجمه کرده‌اند وبعبری نیز ترجمه شده است وچند دستنویس عربی از آن باعنوانهای گونه گون بجاست[۱].

بجز رصدخانهٔ مأمونی، یك رصدخانهٔ دیگر ببغداد بود که پسران موسی بن شاکر (۲۳۶-۲۵۷ه، ۸۵۰-۸۷۰م) درخانهٔ خود بپا کرده بودند. شرف‌الدوله پادشاه بویهی (۳۷۲-۳۷۹ه، ۹۸۲-۹۸۹م) نیزدرقصرخود دربغداد رصدخانه‌ای ایجاد کرده بود که عبدالرحمن صوفی متوفی‌سال (۳۷۶ه، ۹۸۶م) واحمدصاغانی‌متوفی‌سال(۳۸۰ ه، ۹۹۰م) نویسندهٔ کتاب «الکواکب‌الثابته» که دربارهٔ رصدهای فلکی کتابی کم‌نظیر است، وابوالوفا متوفی (۳۸۷ ه، ۹۹۷م)[۲] نظارت آن داشتند. وبدربار یك‌بویهی‌دیگر یعنی رکن‌الدوله (۳۲۰-۳۶۶ ه، ۹۳۲-۹۷۶م) فرمانروای فارس ، ابوجعفر خازن خراسانی بلندآوازه شد[۳] وهم او بود که انحراف دایرةالبروج را تحقیق کرد ویك مسئلهٔ ارشمیدس را که مربوط به‌معادلات سه‌مجهولی بودحل کرد. فلکشناسان‌دیگر در شیراز ونیشابور وسمرقند دربارهٔ آسمان کنجکاویهای منظم داشتند .

بتانی

ابوعبدالله‌محمدبن‌جابر بتانی[۴] درفاصلهٔ(۲۶۴-۳۰۶ه، ۸۷۷و۹۱۸م)رصدها و تحقیقات خود را برقه انجام‌داد. وی اصلاً از صابئهٔحران‌بود وبی گفتگو بزرگترین فلکشناس‌دوران‌خودویکی‌ازبزرگترین‌فلکشناسان‌است. بتانی به‌تحقیقات ابتکاری‌شهره‌شد، اصلاحات بسیار درنظریات بطلیموس کرد ، حساب‌مدارقمرو دیگر ستارگان را تصحیح کرد ، دلیل آورد که ممکن است که هرساله کسوف رخ دهد ، وبادقت بسیار انحراف دایرةالبروج وطول سال وفصول چهارگانه ومدارخورشیدرا

۱- حتی، فارس وعبدالملك، کاتالوك‌المخطوطات العربیه، شمارهٔ ۹۶۷ را به‌بینید .

۲- الفهرست، ص۲۸۳؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۹۷؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۵۰۸-۹ .

۳- قفطی، ص۳۹۶؛ الفهرست، ص۲۶۶، ۲۸۲ .

۴- الفهرست، ص۲۷۹ .

تعیین کرد[1] .

بیرونی ابوریحان محمدبن احمد بیرونی[2] (۳۶۳-۴۴۰ هـ، ۹۷۳-۱۰۴۸م) بشهر غزنه در افغانستان شرقی زاد . وی بعرصهٔ علوم طبیعیات و ریاضیات عمیقترین ومبدعترین مفکران اسلام است. این نویسندهٔ عرب‌زبان ایرانی‌نژاد بسال (۴۲۲ هـ، ۱۰۳۰م) برای سلطان مسعود غزنوی، پسر محمود معروف ، کتابی نوشت که همهٔ علم هیئت در آن بود و «القانون‌المسعودی فی‌الهیئة والنجوم» عنوان‌داشت وهم در آن‌سال کتابی بصورت جواب وسؤال درعلم‌هندسه وریاضی‌وهیئت و نجوم‌نوشت وعنوان آنرا «التفهیم لاوائل صناعة‌التنجیم» کرد. معتبرترین کتاب‌وی«الآثارالباقیة عن‌القرون الخالیه» نام دارد[3] که نوعاً از تقویم و تاریخ ملل قدیم سخن میکند بیرونی درمؤلفات خویش از حرکت وضعی زمین که در آنروزگار موضوع جدل‌بود سخن آورده وهم خطوط طول وعرض جغرافیائی را بادقت معین کرده‌است. بیرونی شیعه بود وتمایلات اشراقی داشت و معتقد بود که عقل از فهم موضوع وحی عاجز است. وی مدت کوتاهی بهند بود وبفلسفهٔ‌هندو علاقمند شد[4]. از جملهٔ ابداعات‌علمی وی موضوع چشمه‌های جوشان است که آنرا طبق قانون تعادل مایعات توضیح میکند، واین فرض که درهٔ سند بدورانهای قدیم قعر دریائی بوده که ازگل رسوبی پر شده است نیز ازاوست، وگزارشی که ازموجودات عجیب و از جمله دو قلوهای

۱- نالینو کتاب «زیج‌الصابی» او را بسال ۱۸۹۹ در رم چاپ‌کرده است .

۲- ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۲۰-۲۱ ؛ ابن‌عبری، ص۳۲۴-۵ . عنوان او منسوب به بیرون، یکی از نواحی خوارزم است، معذلك امضائی‌که ازصفحهٔ اول یك کتاب خطی در مجلهٔ *Islamic Culture* ، ج ۶ ، (۱۹۳۲) مقابل ص۵۳۴ چاپ شده بیرونی را بفتح باء ضبط کرده است .

۳- چاپ ساخو، (لیپزیگ، ۱۸۷۸) وترجمهٔ ساخو (لندن، ۱۸۷۹) .

۴- تحقیق ماللهند، چاپ ساخو (لندن، ۱۸۸۷) را با ترجمهٔ‌ساخو (لندن ، ۱۸۸۸) در دو جلدکه بسال ۱۹۱۰ دوباره درلندن چاپ شده است ببینید .

سیامی آورده است بسیار جالب توجه می‌باشد[۱].

عمر خیام

سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی از جملهٔ کسانی بود که تحقیقات فلکی را تشویق می‌کرد و بسال (۴۶۷ ه، ۱۰۷۴م) بشهر ری یا نیشابور رصدخانه‌ای پدید آورد که در آنجا طول سال شمسی بادقت بیشتر تعیین‌شد؛ و براین اساس اصلاح مهمی در تقویم معمولی انجام گرفت. اصلاح تقویم قدیم بوسیلهٔ خیام معروف انجام گرفت[۲] که میان سالهای (۴۳۰-۴۴۰ ه، ۱۰۳۸- ۱۰۴۸م) به‌نیشابور زاد و بسال(۵۱۷ه، ۱۱۲۳م)درهمانجا در گذشت. وی‌در آغاز کاربعنوان شاعرفارسی[۳] ویك مرد آزادفکر شهرت جهانی یافت، و کمتر کسی میدانست که خیام ازمردان درجهٔ اول ریاضیات وهیئت است و اعتبار وی دراین مرحله کمتر از مقام شعری او نیست. از تحقیقات خیام وهمدستان وی تقویمی پدید آمد که بانتساب جلال‌الدین ملکشاه آنرا تقویم جلالی عنوان دادند و ازتقویم گریگوری دقیقتر بود، که تقویم گریگوری بهر ۳۳۳۰ سال یك روز خطا میکند اما خطای تقویم خیام بهر ۵۰۰۰ سال ازیکروز بیشتر نیست.

یکسال پس از آنکه هلاکو بغداد را ویران کرد (۶۵۸ه، ۱۲۵۹م)رصدخانهٔ بزرگ مراغه بنزدیك دریاچهٔ ارومیه بپا شد ومدیر اول آن فلکشناس بزرگ‌نصیر-الدین طوسی متوفی (۶۷۳ه،۱۲۷۴م)بود[۴] که خاتمهٔ فیلسوفان فلکشناس‌دوران‌عباسی

۱- نخستین سخن دربارهٔ چای، البته جز درمنابع چینی، دریك‌کتاب چاپ‌نشدهٔ او آمده‌است؛ ف. کرنکو، مجلهٔ المجمع، ج۱۳ (۱۹۳۵)، ص۳۸۸.

۲- نام کامل وی‌ابوالفتح‌عمربن‌ابراهیم‌خیامی(خیمه‌ساز یاخیمه‌گر) بود. برای‌گزارش زندگی او، قفطی، ص۳۴۳-۴ وقزوینی، آثار، ص۳۱۸ را ببینید.

۳- رباعیات خیام را اول‌بار فیتز جرالد (لندن، ۱۸۵۹) بانگلیسی ترجمه‌کرد واز آنوقت بفرانسه وآلمانی وایتالیائی ودانمارکی وعربی وزبانهای دیگر ترجمه شده است.

۴- ابن‌العبری،ص۵۰۰؛ رشیدالدین‌فضل‌الله،جامع‌التواریخ، که کاترمر آنرا بعنوان←

بشمار است. دستگاههائی که دراین رصدخانه بکار میرفت بسیار معتبر وجالب بود و ازجمله کره‌ای بود که چندحلقه بدور آن وجود داشت وارتفاع یاب دیواری ودستگاهی که اعتدالین را مینمود . در این رصدخانه نصیرالدین جدولهای فلکی تازه فراهم آورد وآنرا بنام خاندان هلاکو، که سر سلسلهٔ ایلخانان بود زیج ایلخانی نامید . این جدولها مشهور شد واستعمال آن درهمهٔ آسیا ودر کشور چین رواج گرفت. هنوز هم قسمتی ازویرانه‌های این رصدخانه که عمری کوتاه‌داشت بجاست. هلاکو بپهلوی این‌رصدخانه کتابخانه‌ای بپا کرد که گفته‌اند ۴۰۰٬۰۰۰ کتاب داشته است. بی گفتگو بیشتر این کتابها را سپاه مغول از شام وعراق وایران چپاول کرده بودند .

ستاره‌بینی ستاره‌بینی ازفلکشناسی‌زاد ودراین عرصه ابومعشر متوفی (۲۷۳ هـ، ۸۸۶م) که از بلخ بود وببغداد میزیست بلندآوازه شد[1]. وی بصف علمای معتبری است که مسیحیان قرون وسطی پیوسته از گفتار ایشان اقتباس میکردند ونام وی را Albumasar میگفتند و از او چون پیغمبران خویش تصاویری ساخته بودند . در قرن دوازدهم چهار کتاب از او بوسیلهٔ «یوحنا سویلی» و «ادلارد آو باث» بلاتینی ترجمه شده است. باصرف‌نظر ازاعتقادات شگفت‌انگیزی که ابومعشر دربارهٔ تأثیرستارگان در تولد وزندگی ومرگ کسان وحوادث دیگر داشت بی گفتگو مسلمانان وهم‌مردم اروپا حقیقت جزر ومد را از او آموختند، زیرا وی در یکی از کتابهای خود این موضوع را شرح داده واز ارتباط آن باطلوع وغروب ماه سخن آورده است .

بمرور زمان عدهٔ زیادی از کتابهای هیئت که مسلمانان نوشته‌بودند بلاتینی، ومخصوصاً در اسپانیا ترجمه‌شد ودر تکامل و پیشرفت این علم دراروپای مسیحی تأثیر

← تاریخ مغولان ایران ترجمه وچاپ کرده است

Quatremère, *Histoire des Mongols de la Perse*

ج۱ (پاریس، ۱۸۳۶)، ص۳۲۴ وبعد ودرآنجا نام وی فقط نصیرالدین آمده است .

۱ـ الفهرست، ص۲۷۷؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۹۸-۹ .

بسیار داشت .

ارقام عربی

بطوریکه گفته‌اند دانشور هندو که کتاب «سندهند»را بدربار منصور آورد هم او علم حساب هند و ارقام هندی و هم صفر را بعربان آموخت[۱]، و شاید فهرست‌های فلکی که خوارزمی و حبش حسابگر متوفی میان سالهای (۲۵۳-۲۶۱ ه ، ۸۶۷-۸۷۴م) ترتیب داده بودند در رواج آن مؤثر افتاد. ریاضیدانها و فلکشناسان عرب درقبول این ابداع جالب هندی کندی بخرج دادند و در بعضی از کتابها که بقرن یازدهم تألیف‌شده‌می‌بینیم که ابوبکر محمد کرجی که بخطا کرخی نیز نویسند متوفی میان سالهای (۴۱۰ - ۴۲۰ ه، ۱۰۱۹- ۱۰۲۹ م) در کتاب خود «الکافی فی‌الحساب» اعداد را باحروف مینویسد؛ دیگران روش سامی ویونانی قدیم را بکار میبردند و ازحروف ابجد (حساب‌جمل)برای نوشتن اعداد استفاده‌میکردند. احمد نسوی[۲] متوفی‌حدود (۱۰۴۰م)در کتاب خویش «المقنع‌فی‌الحساب‌الهندی» تقسیم کسرواستخراج‌جذر را به‌ترتیبی که باروش امروزی تفاوت چندان‌ندارد یاد کرده ودر عددنویسی چون خوارزمی ارقام هندی را بکار برده است .

خوارزمی

محمدبن موسی‌خوارزمی[۳] (متولد ۱۶۴ه، متوفی‌حدود ۲۳۶ه) در تاریخ ریاضیات قدیم عرب معتبرترین کس بشمار است. وی‌ازجملهٔ دانشوران

۱- ج. کودیس در

Bulletin School of Oriental Studies, vol. vi (1931), pp. 323-8.

گوید که ارقام عربی وصفر درقرن هفتم مسیحی مدتها پیش ازآنکه درهند معروف شود بهند و چین پدید آمد وکلمهٔ *zero* که ازایتالیائی بانگلیسی آمده وهم *cipher* که دو قرن پیش از آن از عربی بانگلیسی راه یافت هردو ازصفر عربی است که ترجمهٔ یك‌کلمهٔ سانسکریت‌است و خالی وتهی معنی میدهد. طبق بعضی منابع‌سریانی که ف. ناو درمجلهٔ آسیائی، دورهٔ۴۱،ج۱۶، (۱۹۱۰)، ص۲۲۵ وبعد، ازآن نقل‌کرده، بسال۶۶۲ یکی ازمردم سوریه در دیرشهر قنسرین ارقام هندی را میشناخته است .

۲- منسوب به‌نسا شهر قدیمی خراسان .

۳- شهر خوارزم که وی درآنجا زاد خیوهٔ کنونی است که برساحل آمو دریا(سیحون قدیم) است. طبری، ج۳، ص۱۳۶۴ وی را مجوسی دانسته است .

بزرگ اسلام بود و هیچیك از نویسندگان قرون وسطی باندازهٔ وی در پیشرفت ریاضیات مؤثر نبودند. خوارزمی بجز جمع آوری زیجهای قدیم[۱] کهنترین کتاب حساب را که فقط ترجمهٔ آن بجاست وهم قدیمترین کتاب جبر را تألیف کرد. در کتاب آخری که «حساب‌الجبر والمقابله» نام دارد بیش از ۸۰۰ مسئله آورده که بـابلیان متأخر قسمتی از آنرا میدانسته‌اند. این کتاب مهمترین تألیف اوست که متن عربی آن نابود شده است.

کتاب جبر خوارزمی بقرن دوازدهم توسط جرارد کریمونی بلاتینی ترجمه شد وتاقرن شانزدهم بعنوان کتاب معتبر درسی در مدارس اروپا رواج داشت. علم جبر و هم کلمهٔ جبر باکتاب خوارزمی باروپا راه یافت و ارقام عربی نیز ببرکت تألیفات خوارزمی در اروپا شناخته شد و آنرا منسوب بوی الگوریسم Algorism مینامیدند[۲]. از ریاضیدان‌های دوران بعد که تحت نفوذ خوارزمی بوده‌اند عمرخیام ولئوناردوفیبوناتسی پیزائی (متوفی‌پس از ۱۲۴۰م) ویعقوب فلورانسی را نام‌میبریم. یعقوب در رساله‌ای که بسال ۱۳۰۷ بزبان ایتالیائی دربارهٔ ریاضیات نوشت شش قسم معادلهٔ چند مجهولی را که خوارزمی حل کرده بود یادکرد و همین معـادلات قبلا درکتاب لئوناردو نیز آمده است. جبر خیام[۳] که از جبر خوارزمی کامل‌تر است بسیاری از معادلات درجهٔ دوّم هندسه و جبر را به‌ترتیب بسیارجالبی‌حل کرده‌است.

شیمی

عربان بجز مطالب‌تازه‌ای که برطب وهیئت وریاضیات افزودند درتکمیل علم شیمی ودیگر علوم طبیعی نیز سهم قابل‌ملاحظه داشتند وروش‌تجربی

۱ـ الفهرست، ص۲۷۴ وقفطی، ص۲۸۶ از او نقل‌کرده است. باابن العبری، ص ۲۳۷ مقایسه‌کنید.

۲ـ «Augrim», «augrym», in Chaucer, *A Treatise on the Astrolabe*, pt. i, § 7 and § 8.

۳ـ Daoud S. Kasir, *The Algebra of Omar Khayyam* (New York, 1932).

را که باتوجه بروشهای مبهم یونانیان بسیار قابل ملاحظه بود پدید آوردند.

با آنکه عربان در مشاهدهٔ پدیده‌های طبیعی دقت نظر داشتند و در جمع آوری عوامل کوشا بودند، در طراحی نظریات مناسب و دستیابی به نتایج علمی با اشکال برمیخوردند بگونه‌ای که قادر به ارائهٔ روش روشنی نبودند، و بزرگترین نقطهٔ ضعف در فعالیتهای فکریشان همین بود.

پدر شیمی عرب[1] جابر بن حیان[2] که بنزد فرنگیان بنام جبر Geber معروفست بحدود سال (۱۶۰ه، ۷۷۶م) در کوفه بلند آوازه شد. نام جابر از پس رازی متوفی بسال (۳۱۳ ه، ۹۲۵م) در رشتهٔ شیمی بقرون وسطی بزرگترین نامهاست. بنا بر روایات وی شاگرد خالد بن یزید بن معاویه متوفی (۸۵ ه، ۷۰۴م) شاهزادهٔ اموی و نیز شاگرد امام ششم جعفر صادق متوفی بسال (۱۴۸ ه، ۷۶۵م) بوده‌است. جابر به پیروی اسلاف خویش یعنی شیمیدانهای مصر و یونان می‌پنداشت که فلزات پست چون قلع وسرب و آهن ومس را بکمك یك مادهٔ عجیب بطلا و نقره مبدل میتوان کرد و همهٔ کوشش خود را بجستجوی این ماده صرف میکرد و بیش ازهر شیمی‌دان سلف باهمیت تجربه در کنجکاویهای خود اعتقاد داشت ودر پیشرفت شیمی ازلحاظ نظری و علمی کوشش قابل‌ملاحظه کرد. دو قرن پس از مرگ وی، ضمن اصلاح یکی ازخیابانهای کوفه، کارگاه او پیدا شد ویك هاون ویك قطعهٔ بزرگ طلا بدست آمد. روایتهای اروپائی کشف بسیاری از ترکیبات شیمیائی را باو نسبت میدهند که در بیست و دو کتاب عربی که بنام وی باقی است یادی از آن نیست[3]. پنج کتاب ازمؤلفات منسوب باو چاپ شده که کتاب الرحمه و کتاب التجمیع و کتاب الزئبق الشرقی از آنجمله‌است.

۱ـ کلمهٔ *Alchemy* همان کلمهٔ عربی کیمیاست که ازیونانی آمده وعربان آنرا ازیك کلمهٔ قدیمی مصری بمعنی سیاه گرفته‌اند.

۲ـ گویند وی از صابئه بود ومسلمان شد شاید هم شیعه بوده است وبعضی‌ها گفته‌اند که وی از نژاد عربان جنوبی ازقبیلهٔ ازد بوده‌است. الفهرست، ص۳۵۴-۵؛ قفطی، ص۱۶۰-۶۱.

۳ـ حاجی خلیفه در چندجا ۲۷ کتاب یاد میکند. مراجعه کنید به
Paul Kraus, *Jabir Ibn Hayyan*, vol. i (Cairo, 1943), pp. 3-170.

مسلماً قسمت‌اعظم یکصد کتاب عربی ولاتینی‌دیگر که منسوب بدو میداشتندساختگی بود. معذلك کتابهای منسوب‌بجابر پس ازقرن چهاردهم دراروپا وآسیامهمترین کتب شیمی بشمار میرفت و محقق است که بسیاری مطالب تازه بعلم شیمی افزوده است. جابر دوعمل مهم شیمی یعنی تکلیس و احیاء را از لحاظ علمی توصیف کرد و هم روشهای قدیم را که برای تبخیر وتصفیه وذوب وتبلور بکار میرفت تغییر داد. امااین نکته محقق نیست که وی طریقهٔ تحصیل اسید سولفوریك واسیدنیتریك خالص و هم نسبت مخلوط آنرا که تیزاب سلطانی پدید میآورد وطلا ونقره در آن حل میشود کشف کرده باشد. جابر بجای نظریهٔ ارسطو دربارهٔ ترکیب فلزات فرض دیگری آورد که باکمی‌تغییر تاقرن‌هیجدهم یعنی‌اوائل‌دوران‌شیمی‌جدیدبجابود. شیمیدانان مسلمان ابن‌حیان را استاد خویش میدانستند. دو شیمیدان معتبر دوران بعد یعنی طغرائی[1] متوفی حدود سال (۵۱۵ ه، ۱۱۲۱م) نویسندهٔ عرب زبان و شاعر فارسی و سیاستمدار ایرانی؛ وابوالقاسم عراقی که به‌نیمهٔ دوم قرن سیزدهم بلندآوازه شد[2] در روشهای او تغییرات بسیار اندکی دادند. شیمیدانان پیوسته بجستجوی سنگ فیلسوفان[3] واکسیر زندگی[4] می کوشیدند وامید وصول بدان داشتند. درحقیقت از پس دوران عباسیان نه درعلوم نظری ونه درعلوم طبیعی هیچگونه پیشرفتی نبود، و اگر مسلمانان روزگار ما بنیاد کار را بکتابهای خودشان نهاده‌بودند حاصل کارشان

۱- نام او بقصیدهٔ معروف لامیةالعجم مشهور است. طغرائی‌یعنی‌کسی که براوراق‌دولتی طغرا مینوشت. رسم بودکه نام ولقب حاکم را بخطی پیچیده و خوشنما ببالای اوراق مینوشتند واین بجای علامت چاپ نامه‌ها بودکه بروزگار ما هست.

۲- حاجی خلیفه، ج۳، ص۲۱۸ وج۵، ص۴۷ وج۶، ص۳۰۴ را ببینید. کتاب «العلم المکتسب فی‌زراعة الذهب» بوسیلهٔ ا. ج. هولمیارد (پاریس، ۱۹۲۳) بانگلیسی ترجمه وچاپ شده است.

۳- منظور از سنگ فیلسوفان گوگرد سرخ است.

۴- « elixir » انگلیسی که ازریشهٔ یونانی است.

از آنچه اسلافشان بقرن یازدهم بدست آورده بودند بیشتر نمیشد ، چه مسلمانان قرن یازدهم در طب وفلسفه وریاضیات و گیاه‌شناسی ومسائل‌دیگر بجائی رسیده‌بودند که بعد از آن حتی یکقدم دراین زمینه‌ها برداشته‌نشد. احترامی که عربان ازلحاظ دینی وهم علمی نسبت بگذشته داشتند بندها بفکر ایشان نهاده بود که فقط بدوران اخیر شکستن آن آغاز شد. این افتخار جاودانی خاص اسلام‌است که درقرون‌وسطی برای نخستین‌بار در تاریخ فکر انسانی یکتاپرستی را که بزرگترین ابداع نژاد سامی‌است بافلسفه که بزرگترین‌ابداع نژادهند واروپائی‌است باتوفیق کامل‌هماهنگ کرد واروپای مسیحی را بمقام کنونی رسانید[1]. گرچه مسلمانان اندلس چنانکه‌بعداً توضیح میکنیم در رشتهٔ گیاه‌شناسی ابتکارهائی داشتند معذلك توفیق عربان بعرصهٔ تاریخ طبیعی، بخصوص حیوان‌شناسی ، کمتر ازهمه بود . نویسندگان عرب که در رشتهٔ حیوانشناسی کار میکردند غالباً اهل ادب بودند ومایهٔ تألیفشان نامهاوعنوانهای عربی حیوانات بود که مشکلات آنرا با شاهدها از گفتار شاعران توضیح میدادند، وتحقیقاتی که دربارهٔ اسب کردند استثنائی بود وپیشرفت این رشته بجائی رسیده بود که میشد آنرا علمی جدا بشمار برد. دربارهٔ اسب رساله‌های مکرر نوشته بودند که در آن اسبان گونه‌گون را برشمرده اجزای جسم آنرا یاد کرده ازرنگ آن‌سخن آورده وهم محاسن ومعایب اسب را تعیین کرده بودند[2].

جاحظ ازنخستین کسانی که دربارهٔحیوان وهم انسان‌شناسی‌چیز نوشتندابوعثمان عمروبن بحر جاحظ متوفی (۲۵۵ ه، ۸۶۸ م) بود که ببصره بلندآوازه

۱- مطالبی را که در بخش چهارم، فصل چهلم می‌آوریم به‌بینید .

۲- اصمعی، کتاب‌الخیل، چاپ اوگوست هافنر (وین، ۱۸۹۵)؛ ابن درید درمجموعهٔ ویلیام رایت William Wright, *Opuscula Arabica* (لیدن ، ۱۸۵۹) ، الکلبی «نسب‌الخیل فی‌الجاهلیةوالاسلام» و الاعرابی «اسماءخیل‌العرب‌وفرسانها» چاپ‌ج. لوی‌دلا وید (لیدن، ۱۹۲۸) .

شد. وی در کتاب «الحیوان» بمسائل دینی وموضوعات مربوط بعقاید و عادات قدیم بیشتر از زیست‌شناسی توجه کرده وضمن سخن از گفته‌های ارسطو بسیار شاهد آورده است. در کتاب جاحظ اصول نظریهٔ تکامل و روانشناسی حیوانی وتأثیر اقلیم رامیتوان یافت. وی طریقهٔ استخراج آمونیاك را ازفضولات حیوان بروش تقطیر خشك دانسته بود، ودرحیوانشناسانی که پس از او آمدند نفوذ بسیار داشت. ازآنجمله نویسنده‌و جهانشناس عرب‌زبان ایرانی‌نژاد، قزوینی[1] متوفی (۶۸۲ ه، ۱۲۸۳م) ودمیری‌مصری متوفی بسال (۸۰۸ ه ، ۱۴۰۵م) را یاد میکنیم که هردوشان حیوانشناسی را چون شاخه‌ای از علوم لغت وادب مورد بحث قرار داده‌اند. دمیری‌بزرگترین‌حیوانشناس عرب بود[2]، اما نفوذ جاحظ بعنوان یك‌مرد روشندل دین ویکی از مردان‌بزرگ‌ادب بیشتر از او بود. جاحظ یك فرقهٔ معتزلی پدید آورده‌بود که منسوبان بآن‌جاحظی عنوان یافتند[3]، وهم یکی از پرکارترین دانشوران عرب بشمار است وازجملهٔ کسانی است که غالباً در مسائل ادبی از گفتارشان شاهد میآورند[4]. جاحظ بسبب ابتکار و هوشیاری وهجانویسی ودانش شهرت فراوان یافته بود، اما متوکل ، خلیفهٔ عباسی، که او را به‌آموزگاری فرزندان خود برگزیده بود، بعلت زشتی نفرت‌انگیزش‌از رأی خویش برگشت[5].

جواهرشناسی

عربان در رشتهٔ معادن، باوجودآنکه رابطهٔ نزدیك با شیمی داشتند، پیشرفتی نکردند. دلبستگی‌بسنگهای گرانقدروتوجه

۱- معروفترین‌کتاب وی «عجایب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات»است، چاپ وستنفلد (گوتینگن، ۱۸۴۸) وهمیك چاپ مصری هست‌که قیمت آن ارزانتر است .

۲- کتاب «حیاة‌الحیوان» چندباردرقاهره‌چاپ شده وبتوسط ا. س.ج. جیاکر (لندن، ۱۹۰۶ و۱۹۰۸) بانگلیسی ترجمه شده است، ج۱ وج۲، ق ۱.

۳- بغدادی، چاپ حتی، ص۱۱۷-۱۸ .

۴- یاقوت، ج۶، ص۷۵-۷۸ نام بیشتر از یکصد وبیست‌کتاب او را یاد میکند .

۵- ابن‌خلکان، ج۲، ص۱۰۸-۹ .

بخواص اسرار آمیز و نامرئی فلزات بیشتر بخاطر نقشهائی بود که بر آن میزدند و نویسندگان عرب بیشتر از پنجاه کتاب دراین باب یاد کرده‌اند. قدیمترین کتابی که دراین باب هست کتابی است که عطاردبن محمد حسابگر (که شاید از مردم قرن نهم بوده)[1] تألیف کرده است؛ ولی کتابی دیگر معروفتر از کتاب وی هست که «ازهارالافکارفی‌جواهرالاحجار» نام‌دارد وازشهاب‌الدین‌تیفاشی‌است[2]، که بسال ۱۲۵۳ بقاهره در گذشت. تیفاشی از بیست وچهار سنگ گرانقدر سخن آورده وتنها باتکیه بمنابع عربی، اصل، جغرافی، صفا، ارزش و اهمیت طبی و جادوئی آنرا یاد کرده است. کتاب وی ازپس کتاب پلینی وهم کتابی که بارسطومنتسب است بصف معتبرترین منابع عربی بشمار است. بیرونی معروف نیز بادقت فراوان وزن خاص هیجده قسم سنگ گرانقدر وفلز را معین کرده است.

جغرافیا

لزوم حج وتعیین قبله که میبایست دقیقاً بسوی مکه باشد مسلمانان را بتحقیقات جغرافیائی وادار کرد. ستاره‌شناسی نیز برای شناخت خطوط عرض وطول وتعیین اینکه هرشهر بکدام اقلیم است بایسته بود وبهمین جهت مسلمانان بدان اعتبار مینهادند. تجار مسلمان درفاصلهٔ میان قرن هفتم و نهم میلادی درمشرق ازراه خشکی ودریا تاچین رسیدند ودراقصای جنوب بساحل افریقا وجزیرهٔ زنگبار و در شمال بهروسیه راه یافتند. اما بیم ازآبهای «دریای ظلمات» (اقیانوس اطلس) آنهارا ازپیشرفت تااقصای مغرب بازداشت. گزارشهائی که تاجران ازسفرهای خویش میکردند طبعاً توجه مردم را بدیار دوردست و اقوام ناشناس جلب میکرد. نخستین گزارش عربی از دیار چین وسواحل هند در سفرنامهٔ سلیمان بازرگان سیرافی آمده است.

۱ـ الفهرست، ص۲۷۸. کتاب منافع‌الاحجار، در فهرست دستنویسهای کتابخانهٔ ملی پاریس هست؛ de Slane, *Catalogue des manuscrites arabes* (پاریس ۱۸۹۳ـ۵)، شماره ۲۷۷۵[3].

۲ـ انتونیو راینری آنرا بایطالیائی ترجمه وچاپ کرده است. (فلورانس، ۱۸۱۸).

سیراف شهری بود بساحل خلیج فارس وسفرنامهٔ سلیمان‌را مؤلف‌مجهولی بسال۸۵۱ میلادی نوشته بود. سلیمان گفته بود که مردم چین نشانهٔ انگشت را بجای امضاء بکار میبرند[۱]. بتدریج ازاینگونه قصه‌ها داستانهای سندباد بحری پدید آمد. نخستین گزارش قابل‌اعتماد دربارهٔ روسیه بوسیلهٔ احمدبن فضلان نوشته شد. مقتدر خلیفه بسال (۳۰۹ ه، ۹۲۱ م) این شخص را بسوی پادشاه بلغار که برسواحل رود ولگا اقامت داشت فرستاده بود. یاقوت قسمت‌اعظم نوشتهٔ ابن‌فضلان‌را درفرهنگنامهٔ‌جاوید جغرافیائی خود، یعنی معجم‌البلدان، آورده است. مسعودی از تاجران مسلمانی سخن دارد که به الدیر، درمیان قبایل اسلاوی، که شاید در بوهم‌بوده‌است رفته‌اند[۲].

جغرافی‌نویسان قدیم یونان

جغرافیای بطلیموس ازمتن یونانی یا ازیك ترجمهٔ سریانی مکرر بعربی ترجمه شده بود، ومعروفترین‌ترجمه‌هاهمان بود که یعقوب‌ابن اسحاق کندی پیش از سال (۲۶۱ ه، ۸۷۴م)، وثابت‌بن قره‌متوفی بسال (۲۸۹ ه، ۹۰۱م) کرده بودند. خوارزمی این جغرافیا را نمونهٔ کار خود کرد و کتاب «صورة‌الارض» را که بعدها بنیاد مؤلفات دیگر ومشوق تحقیقات‌جغرافیائی وتألیف کتابهای ابتکاری شد، بتقلید آن پرداخت[۳]. خوارزمی یك نقشهٔ زمین را که بفرمان مأمون باشصت ونه دانشور دیگر رسم کرده بود بعنوان«صورة‌الارض»ضمیمهٔ کتاب خود آورد واین نخستین نقشهٔ آسمان وزمین بود که در اسلام آماده کردند. مسعودی[۴] که بقرن دهم میزیسته ازاین‌نقشه استفاده کرده است. جغرافیای‌خوارزمی چنانکه ابوالفدا گوید تاقرن چهاردهم مرجع مؤلفان مسلمان بوده است.

۱- سلسلة‌التواریخ، چاپ لانگله، ص۴۴؛ باترجمهٔ‌انگلیسی که ا. رینودوت کرده‌است (لندن، ۱۷۳۳)، ص۲۶ و

Ahbar as-Sin wa-l-Hind, ed. and tr. J. Sauvaget (Paris, 1948), p. 19.

مقایسه کنید.

۲- ج۳، ص۶۴.

۳- چاپ هانز. ف. مزیك (لیپزیگ، ۱۹۲۶).

۴- ج۲، ص۳۰۸.

قبهٔ زمین

در همان ایام جغرافی‌نویسان عرب ازاین فرض هندیان خبر یافته بودند که مرکز دنیا بهند است و «ارین» نام دارد[۱]. «ارین» تحریف اوجینی (ودر جغرافیای بطلیموس اوزینی) نام یك شهر هندی بود که رصدخانه‌ای نیز در آنجا وجود داشت و پنداشتند که قبهٔ زمین[۲] برخط نصف‌النهار آنجاست. میگفتند که ارین برخط استوا برنیمه راه شرق وغرب است وفاصلهٔ این محل پنداری را تا نقطهٔ مغرب نود درجه میدانستند. جغرافی‌نویسان قدیم مسلمان غالباً به‌پیروی ازروش بطلیموس خطی را که ازجزایر معروف کاناری میگذشت خط نصف‌النهار قرار میدادند.

نخستین کتب جغرافیای عرب بصورت راهنمای سفر بود که ازراهها وشهرهای معروف آن سخن می‌داشت. پیش ازهمه ابن‌خردادبه متوفی حدود (۳۰۰ ه، ۹۱۲م) ایرانی‌نژاد، که مدیر برید و دفتر محرمانهٔ جبال (میدی) بود، کتاب جغرافیائی معروف خویش «المسالك و الممالك»[۳] را بدین روش تألیف کرد. این کتاب که بسال ۲۳۲ ه، آماده شد مخصوصاً در زمینهٔ جغرافیای تاریخی اهمیت بسیار دارد، وابن‌فقیه وابن‌حوقل ومقدسی ودیگر جغرافی‌نویسان بعد، ازآن کمك گرفته‌اند. بسال ۲۷۸ ه، ابن واضع یعقوبی[۴] شیعه، که در ارمنستان وخراسان بلند آوازه شد «کتاب‌البلدان»[۵] را که بدقت وتفصیل درمسائل جهانشناسی اقتصادی ممتازاست تألیف کرده، و کمی پس ازسال (۳۱۶ ه، ۹۲۸ م) قدامهٔ مسیحی زادهٔ نومسلمان، که در

۱- اجین بتشدید جیم وازین بزای نقطه‌دار واذین بذال دالی نیز نویسند؛ ابن‌رسته، ص ۲۲، س۱۷؛ مسعودی، التنبیه، ص۲۲۵، س۲؛ ابوالفدا، چاپ رینوردودوسلین، ص۳۷۶، س۸ و۱۲.

۲- «قبةالارض» ابوالفدا، ص۳۷۵-۳۶۳؛ ابن‌رسته، ص۲۲، س۱۷ و بعد؛ بیرونی، تحقیق، ص۱۵۸.

۳- چاپ‌دخویه (لیدن، ۱۸۸۹).

۴- عباسی، یاقوت، ج۲، ص۱۵۶-۷.

۵- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۹۲).

ادارهٔ مرکزی بغداد ناظر حساب درآمد بود، کتاب «الخراج» را که در آن از تقسیمات قلمرو خلافت و سازمان برید و مالیات هرولایت سخن کرده بود باتمام رسانید. ابن‌رسته نیز یك جغرافی‌نویس عرب‌زبان ایرانی‌نژاد بود که بحدود سال (۲۹۱ ه، ۹۰۳م) کتاب «الاعلاق‌النفیسه»[۱] را فراهم آورد ودرهمان‌سال ابن‌فقیه همدانی(منتسب بهمدان که زادگاه وی بود) «کتاب‌البلدان»[۲] را که جغرافیای مفصلی است وغالباً مقدسی ویاقوت از آن اقتباس کرده‌اند بپایان برد.

جغرافی‌نویسان ادیب

پیدایش جغرافیدانهای معتبر با پیدایش اصطخری وابن‌حوقل و مقدسی به نیمهٔ قرن چهارم اسلامی آغاز میشود. اصطخری بشهر استخر (پرسپولیس) زاد ودرآنجا بحدود سال (۳۳۹ ه، ۸۵۰م) بلند آوازه شد، و کتاب «مسالك‌الممالك»[۳] را نوشت وبرای‌هر کشور نقشه‌ای‌رنگین‌نهاد. مایهٔ این کتاب از اطلاعات جغرافیائی بود که ابوزید بلخی متوفی سال (۳۲۳ ه، ۹۳۴م) فراهم‌آورده بود. وی بدربار سامانیان بلندآوازه شد واز نوشته‌های اوچیزی بجا نیست. ترتیبی که بلخی واصطخری داشتند جز بکشورهای اسلامی توجه‌نداشت و رویهمرفته نوشتهٔ ایشان ازحدودتوضیح‌نقشه‌هائی که همراه کتاب‌بود تجاوز نمیکرد واطلاعات خود را از اخبار جهانگردان گرفته بودند. اصطخری دوم کس بود که از آسیاهای بادی سیستان سخن آورده ونخستین کس که ازآن یادکرد مسعودی[۴] بود. ابن‌حوقل که میان سالهای (۳۳۲–۳۶۷ ه، ۹۴۳–۹۷۷م) بلند آوازه شد، بدستور اصطخری باسپانیا رفت ودرنقشه‌ها ومتن جغرافیای وی تجدیدنظر کرد و بعدها همهٔ

۱- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۹۱-۹۲).

۲- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۸۵).

۳- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۷۰).

۴- ج۲، ص۸۰. برای اطلاع‌ازکیفیت آن بدمشقی، نخبةالدهرفی‌عجائب‌البروالبحر، چاپ سن‌پترزبورگ، سال۱۸۶۶، ص۱۸۲مراجعه کنید.

کتاب را بنام خود نوشت وعنوان «المسالك والممالك» بدان داد[۱]؛ وهم ازوابستگان این مکتب مقدسی (بفتح میم وسکون قاف یا بضم میم و فتح قاف و تشدید دال) بود و چون در اورشلیم یا «بیت المقدس» زاده بود این لقب یافت. این جغرافیدان همهٔ دیار اسلام را بجز اسپانیا وسیستان وهندوستان گشت وبسال (۳۷۵ ه، ۹۸۵م) گزارش سفرهائی را که به بیست سال کرده بود در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»[۲] آورد، که اطلاعات تازه و گرانبهای بسیار دارد.

بهمین دوران، جغرافیدان یمنی ودانشور باستانجو، حسن بن احمد همدانی که بسال (۳۳٤ ه، ۹٤۵م) بشهر صنعا بزندان در گذشت بلندآوازه شد. دو کتاب وی «الاکلیل»[۳] و«صفة جزیرة العرب»[٤] از جملهٔ کتابهای معتبر است که بر اطلاعات ما دربارهٔ عربستان پیش وبعد از اسلام قسمت قابل ملاحظه‌ای افزوده است. گفتگو از مسعودی جهانگرد را که او نیز بهمین دوران بلندآوازه شد، بهنگام سخن از مورخان میگذاریم. گروه اخوان الصفا که بهمین دوران بوده‌اند در رسالهٔ مربوط بمعادن[۵] از فرضیهٔ دوره‌های کیهانی سخن آورده‌اند، که در اثنای آن بیابانهای بایر حاصلخیز، و نقاط حاصلخیز بیابان میشود، ودشت به‌دریا ودریا به‌دشت یا کوه مبدل می‌گردد.

یاقوت

پیش از آنکه دوران عباسی بپایان رود یکی از بزرگترین جغرافیدانهای مسلمان بوجود آمد. وی یاقوت[٦] بن عبدالله حموی (۵۷۵–۶۲۷ ه، ۱۱۷۹–

۱- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۷۳)؛ ترجمهٔ دیگر آن «صورة الارض» است چاپ ج. ا. کرامر، در ۲ جلد (لیدن، ۱۹۳۸–۹). بعضی خاورشناسان بخطا پنداشته‌اند که وی بمأموریت سری ازطرف فاطمیان باسپانیا رفته است.

۲- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۷۷).

۳- چاپ کرملی (بغداد، ۱۹۳۱).

٤- چاپ د. ه. مولر در دو جلد (لیدن، ۱۸۸٤-۹۱).

۵- چاپ زرکلی، ج۲، ص۸۰ وبعد؛ بامسعودی، التنبیه، ص۳ مقایسه کنید.

٦- رسم بود که نام چیزهای گرانقیمت چون لؤلؤ و جواهر و امثال آنرا ببردگان میدادند.

۱۲۲۹م)مؤلف فرهنگنامهٔ جغرافیائی موسوم به «معجم البلدان»است[۱] که مکرر از آن یاد کرده‌ایم وفرهنگنامهٔ ادبی او که عنوان «معجم الأدباء» دارد به‌اهمیت کمتر از آن نیست. یاقوت در آسیای صغیر از پدر ومادر یونانی‌زاد وبکودکی بغلامی‌بازرگانی از اهل حماة ببغداد آمد ومنسوب بدانجاحموی‌عنوان‌یافت. آقایش‌علم بدوآموخت و مدتها برای منشیگری او را بسفرها همراه‌برد وپس ازآن‌آزادش‌کرد . یاقوت برای تأمین معاش سفر آغاز کرد، ازشهری‌بشهری‌میرفت، از کتابها نسخه‌برمیداشت ونسخه‌های خطی میفروخت. بسال (۶۱۶ ه، ۱۲۱۹م) بخوارزم بود ودرمقابل هجوم تاتار برهنه گریخت که گوئی بروز رستاخیز از قبر برخاسته‌بود[۲]. مسودهٔ‌فرهنگنامه جغرافیائی خود را بشهر موصل بسال (۶۲۱ ه، ۱۲۲۴م) نوشت و بسال (۶۲۶ ه، ۱۲۲۸م) بشهر حلب ، که‌وفاتش هم آنجا بود، پاکنویس کرد . کتاب‌المعجم که نام جاها را بترتیب حروف الفباء درآن آورده یك فرهنگنامهٔ اساسی است که علاوه‌بر اطلاعات جغرافیائی مجموعهٔ جالبی از اطلاعات تاریخی و مباحث نژادی و علوم طبیعی فراهم آورده است .

جغرافیای ادبی اسلام برافکار اروپای قرون وسطی اثر مستقیم نداشت،زیرا کتابهای جغرافیا بلاتینی‌ترجمه نشده بود. فقط بعضی اطلاعات جغرافیائی‌ونظریات فلکی مانند نظریهٔ ابومعشر که علت جزر ومد را بروش کاملاً درست توضیح میداد یاآنکه طول درجهٔ جغرافیائی را روشن میکرد باروپا رسید واین نیز ازراه ترجمهٔ هیئت فرغانی بود ؛ و نیز بعضی اطلاعات جغرافیائی یونان ، بصورتیکه ارسطو و بطلیموس آورده بودند ، بوسیلهٔ عرب بغرب رسید ؛ ولی قسمت اعظم مطالبی که جغرافیدانهای عرب باین رشته افزوده بودند بغرب راه نیافت. این افزوده‌هاعبارت ازگزارش‌جغرافیائی‌شرق دور وافریقای شرقی وسودان ودشتهای‌روسیه وهم‌بسیاری

۱- چاپ ف. وستنفلد در۶ جلد (لیپزیگ، ۱۸۶۶-۷۳) .
۲- ابن‌خلکان، ج۳، ص۱۶۲ = دوسلین، ج۴، ص۱۰ .

از نقشه‌های دقیقتر از مناطق مختلف جهان وهم جغرافیای اقلیمی بود ، که یکی از مناطق را بعنوان واحد مستقل‌میگرفت ورابطهٔزندگی اقوام‌را بااقلیم طبیعی‌بررسی میکرد؛ واول سبب که توجه اروپای لاتینی را بکتب عرب جلب کرد مربوط بتهیهٔ تقویم‌ها وجدولهای ستاره‌شناسی و ستاره‌بینی وهم توضیح کلمات مبهم کتابهای مقدس بکمك شرحهای فلسفهٔ ارسطو بود ؛ و قسمت اعظم این مایهٔ علمی دربارهٔ فلکیات و نجوم وجغرافیا از راه اندلس وسیسیل بمغرب‌زمین رسید؛ ودربارهٔ آن افزایشها که بطروجی وزرقالی وادریسی، که بترتیب ازمردم قرطبه وطلیطله وپالرمو بودند، در این رشته‌ها آوردند ضمن سخن ازاسپانیا وسیسیل گفتگو خواهیم کرد .

فن تاریخ‌نویسی

قسمت بیشتر ازنخستین کتابهای‌تاریخ که بزبان عربی‌بجاست مربوط بدوران عباسی است و ازآنچه بدوران اموی تألیف شده جز اندکی نیست. مایهٔ اولی، چنانکه قبلاً توضیح‌دادیم، ازقصه‌های شفاهی و حکایت‌های دوران جـاهلیت عرب وهم از روایتهای دینی مربوط بزندگانی پیمبر فراهم آمده بود. دربارهٔ اخبـار دوران جاهلیت مخصوصاً هشام کلبی ازمردم کوفه متوفی (۲۰۴ ه، ۸۱۹م) برجسته بود. ولی ازیکصد وبیست ونه کتاب وی که مؤلف الفهرست[1] میشمارد جزسه تا بما نرسیده است[2]؛ اما منتخباتی از دیگر کتابهای او را درتألیفات طبری ویاقوت ودیگران که از او اقتباس کرده‌اند توانید یافت .

نخستین کتابی که ازروایت‌های‌دینی‌بنیاد گرفت «سیرةرسول‌الله» بود که‌محمد بن اسحاق نوشت. وی بکوفه میزیست وپدرش یسار ازجملهٔ قهرمانان‌مسیحی‌بود که خالدبن ولید بسال (۱۲ ه، ۶۳۳م) درعین‌التمر عراق اسیرشان کرده‌بود[3]. ابن‌اسحاق

۱- ص۹۵-۸ .

۲- معروفتر ازهمه «کتاب‌الاصنام» چاپ احمد زکی (قاهره، ۱۹۱۴) است .

۳- ابن‌خلکان، ج۲، ص۲۸۲ .

بحدود سال (۱۵۰ ه ، ۷۶۷م) ببغداد درگذشت و از سیرهٔ او جز آنچه ابن‌هشام[۱] متوفی در قاهره بسال (۲۱۹ ه، ۸۳۴م)[۲] بکتاب خود آورده چیزی بجا نیست . از آن پس نوبت کتابهائی رسید که از فتوح و جنگهای اول اسلام سخن داشت و از آنجمله کتاب «مغازی» موسی‌بن عقبه[۳] متوفی سال (۱۴۱ ه ، ۷۵۸م) و « مغازی » واقدی[۴] بود که هردو از اهل مدینه بودند و ابن‌سعد متوفی بغداد بسال (۲۳۱ ه ، ۸۴۵م) که بنا برقول معروف، منشی واقدی بوده است[۵] نخستین کتاب بزرگ را که گزارشهای مرتب از زندگی پیمبر وصحابه وتابعان تاعصروی داشت[۶] تألیف کرده. ازجملهٔ مورخان برجسته نام دو کس را یاد باید کرد: یکی ابن عبدالحکم ، مورخ مصریست که بسال (۲۵۷-۲۵۸ ه ، ۸۷۰-۸۷۱م) درگذشت و کتاب وی بنام «فتوح مصر و اخبارها»[۷] از همهٔ منابعی که دربارهٔ فتح مصر و شمال افریقا واسپانیا بجاست کهنتر است ؛ و دیگری احمدبن یحیی بلاذری عرب زبان ایرانی‌نژاد متوفی بسال (۲۷۹ه، ۸۹۲م) که معروفترین کتابهای وی«فتوح‌البلدان»[۸] و«انساب‌الاشراف»[۹] است.

۱- چاپ وستنفلد دردوجلد (گوتینگن، ۱۸۵۸-۶۰) .

۲- ابن‌خلکان، ج۱، ص۵۲۰ .

۳- ابن‌قاضی شهبه آنرا بسال ۱۳۸۷ فراهم آورده است .

۴- چاپ فون‌کریمر (کلکته، ۱۸۵۶)؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۲۴-۶ را ببینید .

۵- ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۲۶ .

۶- چاپ ساخو ودیگران .در۹ جلد (لیدن‌وبرلین، ۱۹۰۴-۲۸) .

۷- چاپ چارلز س. توری (نیوهیون، ۱۹۲۲) .

۸- چاپ دخویه (لیدن، ۱۸۶۶)؛ وحتی قسمت اول آنرا تحت‌عنوان

The Origins of the Islamic State (New York, 1916)

ترجمه کرده وقسمت‌دوم‌را F. C. Murgotten (New York, 1924) ترجمه کرده‌است.

۹- Ed. W. Ahlwardt, vol. xi (Greifswald, 1883); S. D. F. Goitein, vol. v (Jerusalem, 1936); Max Schloessinger, vol. iv B (Jerusalem, 1938).

واین آخری، نخستین کتاب‌بود که قصهٔ فتح دیار و اراضی مختلف را یکجا آورده‌بود و دورانی‌را که درتاریخ‌نویسی بموضوع واحد توجه داشتند بپایان برد.

اولین مورخان منظم

اینك وقت آن رسیده‌بود که تاریخ بربنیاد قصه‌ها و روایتها و سرگذشت‌ها و انساب واخبار بصورت منظم بقلم آید. بی گفتگو سبکی که‌پیش گرفتند ازایران‌بود و از کتابهای‌پهلوی‌چون‌خدای‌نامه (کتاب‌شاهان) که ابن‌مقفع متوفی بسال(۱۴۰ه،۷۵۷م) بعنوان «سیرملوك‌العجم» بعربی‌آورده‌بود الهام گرفتند. اما فکرنوشتن تاریخ جهان و حوادث‌آغازخلقت بعنوان مقدمهٔ تاریخ اسلام تقلید از روش یهود و مسیحی بود. معذلك ترتیب کار بوضع همیشگی، یعنی بصورت‌روایت اسلامی[1] بود وهرحادثه‌ازکلمات شاهد عینی یا معاصر نقل میشد، آنگاه ازطریق‌سلسلهٔ راویان به راوی‌آخرین یا مؤلف میرسید. این‌ترتیب موجب دقت‌کامل میشد وهم‌آن اصرار که بتعیین ماه وبلکه روزحوادث داشتند مستلزم دقت‌بود. اما صحت‌اخباری که روایت‌میشد غالباً به‌پیوستگی سلسلهٔ راویان واعتماد به راوی‌بیشتر وابسته‌بود تا به‌تحقیق انتقادی اخبار؛ ومورخ به‌تحلیل و انتقاد و مقایسه و استنتاج کمترتکیه داشت. واین‌نکته مانع ازآن نبود که قضاوت خویش را، درانتخاب طرق روایت وتنظیم مایهٔ‌کار، ملاك قراردهد.

از نخستین مورخان منظم محمدبن‌مسلم دینوری[2] معروف به‌ابن قتیبه بود که بسال (۲۷۶ه،۸۸۹م) پس‌ازتألیف «کتاب‌المعارف»[3] که یك مختصر نامهٔ‌تاریخی بود درگذشت؛ ویك مورخ دیگرهم عصر او، ابوحنیفه احمدبن داود دینوری[4] متوفی

۱ـ آنچه را بعداً درهمین‌فصل می‌آوریم ببینید.

۲ـ الفهرست، ص ۷۷ـ۸ را به‌بینید؛ نووی، تهذیب، ص ۷۷۱؛ سمعانی، انساب، ورق ۴۴۳.

۳ـ چاپ وستنفلد (گوتینگن، ۱۸۵۰).

۴ـ الفهرست، ص۷۸ را به‌بینید؛ یاقوت، الادباء، ج ۱، ص۱۲۳ـ۷.

بسال(۲۸۲ه،۸۹۵م) بود که دراصفهان و دینور ، از عراق ایران ، بلندآوازه شد و معروفترین کتاب وی « اخبارالطوال[۱] »بود که تاریخ عمومی را از دیدهٔایرانی‌شرح میدهد. این‌هردومورخ نژاد ازایران داشتند وبجز کتابهای‌تاریخ که‌نوشتند مجموعهٔ قابل‌ملاحظه‌ای‌از کتب‌ادبی‌ولغوی‌نیز بقلم آوردند. درهمان دوران ابن واضح یعقوبی، جغرافیدان ومورخ، نیزبود که کتاب وی دربارهٔ تاریخ عمومی[۲] تا آخرسال(۲۵۹ه، ۸۷۲م) قدیم‌ترین منبعی‌است که روایتهای درست شیعه را محفوظ داشته‌است . حمزهٔ اصفهانی که به‌اصفهان میزیست وبحدود سال (۳۵۰ه،۹۶۱م)بهمانجا در گذشت، نیز از این گروه‌بود، که‌سالنامهٔ[۳] وی باحواشی‌انتقادی که دارد دراروپای‌نو بیش‌ازهر کتاب دیگرشهرت یافته است . ویك مورخ ایرانی نژاد دیگر مسکویه نام داشت[۴] متوفی سال(۴۲۱ه، ۱۰۳۰م) که درقلمروعضدالدولهٔ بویهی منصبی‌بزرگ‌یافت،و کتاب‌خودرا در زمینهٔ تاریخی عمومی[۵] فراهم‌آورد و بسال (۳۶۹ه، ۹۷۹م) رسانید . مسکویه که فیلسوف وطبیب نیز بود بصف مورخان معتبراسلام، که‌بی گفتگو دوتن ازبزرگترین ایشان طبری ومسعودی بوده‌اند، جای دارد.

طبری

شهرت ابوجعفرمحمدبن‌جریرطبری (۲۲۴-۳۱۱ه،۸۳۸-۹۲۳م)بر کتاب بزرگ و تاریخ دقیق « اخبارالرسل والملوك »[۶] و هم برتفسیرقرآن[۷] او

۱- چاپ ولادیمیر گرگاس(لیدن،۱۸۸).

۲- تاریخ، چاپ ث. هوتسما، در دوجلد(لیدن،۱۸۸۳).

۳- تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء،چاپ ا.م.ا.گوتوالت ، (لیپزیگ، ۱۸۴۴) ؛ ترجمهٔ لاتینی(لیپزیگ،۱۸۴۸).

۴- از« ابن‌مسکویه » درستتراست ؛ یاقوت، ج۲،ص۸۸؛ قفطی،ص۳۳۱.

۵- تجارب‌الامم ، چاپ ا.ف. آمدروز،در دوجلد (آکسفورد،۱۹۱۴-۲۱) د. س. مرگلیوث‌آنرا بعنوان *The Experiences of the Nations* بانگلیسی ترجمه کرده‌است . در دوجلد (آکسفورد، ۱۹۲۱).

۶- چاپ دخویه ودیگران در۱۵جلد (لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱).

۷- جامع‌البیان‌فی‌تفسیرالقرآن،در۳۰جلد (بولاق،۱۳۲۳-۲۹).

استواراست. طبری بطبرستان یعنی ولایت کوهستانی ایران که درطول ساحل جنوبی دریای خزر گسترده‌است تولد یافت، وتفسیرقرآن او که دراول مفصلتر ازاین بوده است ونه فقط کهنتر ازهمهٔ تفسیرها بلکه بزرگترین مجموعهٔ روایات تفسیری بشمار است، مقیاسی شده که مفسران بعد، ازآن پیروی کرده و اطلاعات خویش را ازآن گرفته‌اند. کتاب جاوید او درتاریخ عمومی، که‌اولین تاریخ‌مفصل وکامل عربی‌است، منبع مورخان متأخرچون مسکویه وابن‌اثیر وابوالفدا بوده‌است . طبری چون همهٔ مورخان مسلمان، حوادث‌تاریخ را بترتیب زمانی در ذیل سالهای پیاپی‌هجرت فراهم آورده‌است . درحقیقت او تاریخ خود رااز اول خلقت آغاز کرده وتا سال (۳۰۲ه، ۹۱۴م)آورده‌است. واقدی مورخ و دیگران که پیش‌از او بوده‌اند و هم مسکویه و ابن‌اثیر و ابوالفدا[1](۶۷۲-۷۳۲ه، ۱۲۷۳-۱۳۳۱م) وذهبی[2](۶۷۳- ۷۴۹ه، ۱۲۷۴-۱۳۴۸م) که‌پس‌از اوبوده‌اند ازهمین روش‌تبعیت کرده‌اند. بطوریکه گفته‌اند ، نسخهٔ اصلی تاریخ طبری ده برابر متن کنونی بوده‌است . روش مطلوب روی این بوده که اخباررا بطریقهٔ روایت دینی بااسنادآن مرتب کند . طبری بااستفاده ازمنابع ادبی، چون مؤلفات ابن‌اسحاق وکلبی و واقدی وابن‌سعد وابن‌مقفع‌ودیگر کتابهای‌تاریخی که ازفارسی بعربی آمده‌بود اکتفا نکرده، بلکه از روایتهای شفاهی که ضمن سفرها فراهم‌آورده وهم از گفتار استادانی که ببغداد ودیگرمراکزفرهنگی ازایشان درس گرفته‌بود حوادثی بتاریخ خویش افزوده‌است. وی بجستجوی علم بایران وعراق و شام ومصر[3]سفر کرده ودریکجا ناچار شده بود که‌آستینهای پیراهن خود را بفروشد تانانی برای سد رمق بخرد. بطوریکه گفته‌اند وی بمدت چهل‌سال‌هرروزچهل‌صفحه مینوشت[4]واین‌قصه از کوشش وهیجان وی بطلب دانش نموداری‌بدست میدهد.

۱- تاریخ وی «المختصرفی‌اخبارالبشر » را ببینید، ۴جلد(قسطنطنیه، ۱۲۸۶).

۲- کتاب وی « دول‌اسلام » را ببینید، دوجلد(حیدرآباد، ۱۳۳۷).

۳- الفهرست، ص۲۳۴.

۴- یاقوت، ج۶، ص۴۲۴.

مسعودی ابوالحسن علی‌مسعودی[۱] هرودت عرب لقب یافت . از میان همهٔ مورخان عرب زبان او بود که نوشتن تاریخ‌را بترتیب موضوعات آغاز کرد و بجای آنکه حوادث را بردیف سالها بیارد بترتیب خاندانها و شاهان و اقوام فراهم کرد. ابن‌خلدون و دیگر مورخان درجهٔ دوم از او تبعیت کرده‌اند وهم درشمار قدیمترین مورخانی بود که ازقصه‌های کوچك تاریخی بشایستگی استفاده میکردند. مسعودی بجوانی به‌مکتب معتزله،طرفداران عقل، وابسته‌بود و بطلب‌علم سفر کرد و ازموطن خود بغداد[۲] دورشد و بیشتر نواحی آسیا را بدید تا بزنگبار رسید . معذلك بطورقطع نمیتوانیم گفت که وی‌بچین و هم‌بمادا گاسکاررسیده‌است یا نه. ده‌سال آخرعمرخودرا درشام ومصر بسر برد و مواد آن کتاب ضخیم را که سی‌جلد بود ومختصر آن بعنوان، « مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر »[۳] بجاست فراهم آورد. مروج‌الذهب که حوادث آن تا بسال (۳۳۶ ه، ۹۴۷م) میرسد یك‌فرهنگنامهٔ تاریخی وجغرافیائی‌است که‌مؤلف ضمن آن از رسم مورخان مسلمان تجاوز کرده و ازموضوعات تاریخی ودینی اقوام دیگر چون ایرانیان و رومیان و یهود سخن‌آورده و این‌کاررا باآزاد فکری و خلوص و علاقهٔ صمیمانه بعلم انجام داده است . مسعودی پیش‌از آنکه بسال (۳۴۵ه، ۹۵۶م) بفسطاط در گذرد اصول نظریات خویش‌را دربارهٔ تاریخ‌وطبیعت وافکاررایج‌فیلسوفان درخصوص معادن و گیاهان وجانداران[۴] در کتابی که‌ازنوع کتاب‌پلینی‌است جا داد و آنرا« التنبیه والاشراف »[۵] نامید.

مؤلفات تاریخی عرب بدوران طبری ومسعودی باوج توفیق رسید . آنگاه با

۱ــ از اعقاب عبدالله‌بن‌مسعود صحابی‌معروف.

۲ــ الفهرست، ص۱۵۴ بخطا اورا از اهل مغرب میشمارد. با یاقوت، ج ۵ ، ص۱۴۸ مقایسه کنید.

۳ــ چاپ وترجمهٔ دومینارد و دوکورتی، در نه جلد (پاریس،۱۸۶۱ــ۷۷).

۴ــ باا‌خوان‌الصفا، رسائل، ج۱،ص۲۴۷ــ۸مقایسه کنید.

۵ــ چاپ دخویه(لیدن،۱۸۹۳ــ۴).

مسکویه (متوفی۴۳۲ه، ۱۰۳۰م) بسرعت رو بسقوط نهاد. عزالدین‌ابن‌اثیر[۱] (۵۵۵ ـ ۶۳۲ه، ۱۱۶۰ـ۱۲۳۴م) در کتاب « الکامل‌فی‌التاریخ »[۲] کتاب طبری را مختصر کرد وحوادث را تا بسال(۶۲۹ه، ۱۲۳۱م) آورد ودوران جنگهای صلیبی‌را بر آن افزود. ابن‌اثیر کتاب دیگری بنـام « اسدالغابه » تألیف کرد[۳] و ضمن آن ۷۵۰۰ گزارش از زندگی صحابه فراهم آورد . همروزگار وی سبط‌ابن‌جوزی[۴] (۵۸۲ـ۶۵۵ه، ۱۱۸۶ـ ۱۲۵۷م) که ببغداد زاد وپدرش یك غلام ترك‌بود ضمن تألیفات بسیار دیگر ، کتابی بنام « مرآة‌الزمان فی‌تاریخ‌الایام » نوشت که یك تاریخ‌کامل بود و ازخلقت آغاز و بسال(۶۵۴ه، ۱۲۵۶م)ختم میشد[۵] . ابن‌خلکان معروف‌قاضی‌شام (متوفی۶۸۱ه،۱۲۸۲م) بهمین دوران بود. وی‌نخستین‌مسلمان بود که مجموعه‌ای از گزارش زندگانی کسان فراهم‌آورد که‌آنرا فرهنگ زندگی قومی توان‌نامید . یاقوت پیش‌از او فرهنگ خویش‌را دربارهٔ ادیبان نوشته‌بود وهم ابن‌عساکر(متوفی۵۷۳ه، ۱۱۷۷م) گزارشهائی از زندگانی برجستگان شهرخویش یعنی دمشق درهشتاد جلد فراهم‌آورده‌بود.[۶]

کتاب طبری و مسعودی و امثال‌آن نیز ، چون همهٔ گنجینه‌های تاریخی و

۱ـ درجزیرهٔ ابن‌عمر که در دجله‌است تولد یافت ودرموصل‌بلندآوازه شد. ابن‌خلکان، ج۲،ص۳۵-۶.

۲ـ چاپ س.ج.تورنبرگ، در۱۳جلد(لیدن، ۱۸۶۷ـ۸۷۴).

۳ـ پنج جلد (قاهره، ۱۲۸۰).

۴ـ این لقب را از آن یافت که از طرف مادر نسب بابن جوزی (متوفی ۱۲۰۱) میبرد .

۵ـ منتخباتی از آن در : *Recueil des historiens des croisades :historiens orientaux*,vol.iii (Paris, 1884). Pt. 8 was reproduced in facsimile by James R. Jewett (Chicago, 1907).

ترجمه ونشرشده‌است.

۶ـ التاریخ‌الکبیر ، چاپ عبدالقادربدران و احمد عبید (دمشق ۱۳۲۹ ـ ۱۳۵۱)، هفت جلد اول.

جغرافیائی که بزبانهای بیگانه بود، درقرون وسطی ازدسترس خوانندگان مغرب زمین دورماند و بدوران جدید ترجمهٔ بعضی قسمتها و هم ترجمه‌های کامل آن بزبانهای اروپائی درآمده‌است. نباید پنداشت که مؤلفان عرب درعلوم اجتماعی سهیم نبوده و چیزتازه‌ای برآن نیفزوده‌اند. سارتون[1] بمقام قدردانی ازاعمال ایشان با ستایش بسیار چنین گوید: «مسلمانان بزرگترین خدمت را بنوع بشر انجام داده‌اند. بزرگترین فیلسوفان، یعنی فارابی، وبزرگترین ریاضیدانها یعنی ابوکامل[2] وابراهیم بن سنان[3]، و بزرگترین جغرافیدان ومؤلف فرهنگنامه، یعنی مسعودی، وهم بزرگترین مورخان، یعنی طبری، همگی مسلمان بوده‌اند.»

علم کلام

اینك نوبت سخن ازمیدانهای فعالیت معنوی است که عربان بعنوان عرب وهم مسلمان درآن گام زده‌اند. دراینقسمت چیزی که بیشتر ازهمه بدان اهمیت میدادند علوم دین وحدیث وفقه ولغت واشتقاق ودیگرعلوم وابسته بزبان بود. بیشترعالمان این رشته‌ها ازنژاد عرب بودند، بخلاف طبیبان وفلکشناسان و ریاضیدانان و شیمیدانانی که ذکرشان رفت وهمگی شامی یا ایرانی یا یهود بوده‌اند.

بدوران خیلی قدیم توجه عربان بشاخه‌های این علوم جلب شد چه در این باب محرك دینی داشتند وحاجت بفهم قرآن وتوضیح مطالب آن اساس کنجکاویهای مفصل دربارهٔ دین و زبان شد. تماسی که بقرن اول در دمشق بامسیحیان بود بسیاری ازمسائل تازه پدید آورد که مایهٔ تفکر توانست شد و نتیجهٔ آن پیدایش فرقه‌های مرجئه وقدریه بود.[4]

۱ــ *Introduction to the History of Science*, vol . i (Baltimore , 1927), p.624.

۲ــ شجاع بن اسلم مصری که باوائل قرن دهم جبرخوارزمی را تکمیل کرد.

۳ــ نوهٔ ثابت بن قره که میان سالهای ۹۰۸ و ۹۴۶ میزیست و روش او درتربیع دائره پیش از ابداع حساب تفاضل، ساده‌ترین روش ممکن بود.

۴ــ بفصل بعد دربارهٔ بعضی ازدیگرفرق اسلامی سخن خواهیم داشت.

و ازپس قرآن کریم سنت[۱]، یعنی رفتار یا گفتار پیمبر بود که یکی ازمنابع معتبر دین بشمارمیرفت. سنت را در آغاز کار دهان بدهان میگفتند و میگرفتند و بقرن دوم بصورت حدیثهای مکتوب مرتب شد. از اینقرار حدیث ثبت رفتار و گفتار پیمبر بود و بعبارت عامتر حدیث را ثبت گفتار و رفتار یکی از اصحاب و اتباع ایشان نیز توانیم شمرد[۲]. * گرچه بسیاری ازحدیثها بارزش قانونی همسنگ قرآن نیست، اما بسیاری ازحدیثهای پیمبر درتکامل فکر اسلامی کمتر ازقرآن مؤثر نبوده‌است. حدیث گفتار محمد(ص)است، اما قرآن کلام خدای متعال است. درحدیث فقط معنی بوحی آمده، اما قرآن بلفظ وهم معنی وحی آمده‌است. ازهمهٔ اقوام جهان فقط مسلمانانند که از مجموعهٔ احادیث دینی علمی ساخته‌اند.**

علم‌حدیث مسلمان پرهیزکارعقیده دارد که علم‌حدیث علی‌الاطلاق ازهمهٔ علوم مهمتر است[۳] ودرحدیث معروفی که‌ازپیغمبر آورده‌اند که گفته‌است « علم بجوئید گرچه به‌چین باشد » مقصود ازعلم همین‌علم‌حدیث را دانسته‌است. بسیاری‌ازدانشوران درراه تحصیل آن محنت سفرهای دراز بمناطق دور دست را تحمل کردند و اینگونه سفرها درراه علم[۴] جزو اعمال کاملاً شایسته‌بشمار بود و کسی که دراین راه‌جان میداد

۱ــ معنی سنت عادت وبکاربردن است ومعنی‌های اصطلاحی نیز پیدا کرده‌است. اهل‌سنت درمقابل شیعه یعنی کسانیکه درجماعت اسلامی پیرو اصول خالص مسلمانند.

۲ــ آنچه را در اول فصل بیست ویکم آورده‌ایم به‌بینید.

*ــ درحواشی فصل ۲۱ گفتیم که آنچه باصحاب منتسب‌است‌حدیث‌نیست وبطریق‌اول آنچه بتابعان منتسب است حدیث نتواندبود.

** ــ دراینجا تساهلی هست. مسلمانان ازمجموعهٔ احادیث، علمی‌نساخته‌اند بلکه از گفتگو وشرح و طبقه‌بندی و دیگرخصایص احادیث و روایات، نه‌یك علم بلکه علمها ساخته‌اند و حتی در دوران اول پیش‌ازآنکه دولت عباسیان‌آغاز و میدان تفکراسلامی باآثار یونان آشفته شود، معنی علم همان علم یا علوم‌حدیث‌بوده‌است. (مترجم)

۳ــ کتاب‌العلم بخاری، ج۱، ص۱۹ ودنبال‌آن را به‌بینید.

۴ــ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۴۷۶؛

Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam* (Oxford, 1924), pp.68-9.

چنان بود که درجهاد بشهادت رسیده باشد.

دراثنای دوقرن و نیم اول، همهٔ آنچه از گفتار و رفتار پیمبر ثبت شده بود بشمار ومقدارفزونی گرفت وهروقت یك حادثهٔ دینی یا سیاسی یا اجتماعی رخ میداد هر گروه میکوشید تا از گفتار و رفتار پیمبر، خواه درست یامجعول ،چیزی برای تأییدنظریات خود پیدا کند. کشاکش سیاسی میان علی (ع) وابوبکر وهم کشمکش علی (ع) ومعاویه وخصومت عباسیان واموییان وهم آن خلاف شدید تفوق جوئی که میان عربان و ناعربان بود فرصت کافی برای جعل احادیث بدست داد وبرواج آن کمك کرد. بعلاوه صناعت حدیث ارزش بازرگانی نیزداشت وبسیار کسان از آن کسب معاش میکردند. دربارهٔ ابوالعوجا روایت کرده اند که وقتی بسال (۱۵٦ه، ۷۷۲م) بکوفه اورا بکشتن میبردند اعتراف کرده بود که ٤۰۰۰ حدیث جعل کرده و رواج داده است[1]. بطورکلی توانیم گفت که حدیثهای مدنی (یعنی آنها که محدثان مدینه روایت کرده اند) از احادیث مکتب کوفه معتبرتر بوده ولی نباید تصور کرد که همهٔ راویان حدیث مدنی از شبهه بدور بوده اند. ابوهریره، صحابی بزرگ را که در رواج گفتار و رفتار پیمبر تعصبی داشت بعنوان مثال میآوریم . معروف بود که وی بیش از ۵۳۰۰ حدیث روایت کرده است[2] که بی گفتگو بسیاری از آنهارا پس ازمرگ بدو نسبت داده اند ؛ وهم گفته اند که عایشه ۲۲۱۰ و انس ابن مالك ۲۲۸٦ و عبدالله بن عمر خطاب ۱٦۳۰ حدیث روایت کرده اند[3].

هرحدیث کامل دوقسمت دارد: اسناد ومتن. بدنبال متن سلسلهٔ اسنادرا بهشیوهٔ گفتارمستقیم آورده و گویند «الف» گوید که «ب» بنقل از «ج» بنقل از «د» بنقل از «ه»

۱ــ طبری، ج۳، ص ۳۷٦ و ابن اثیر، ج٦، ص۳ از او نقل کرده است. بابغدادی، چاپ حتی ، ص ۱٦٤ مقایسه کنید.

۲ــ ابن حجر، الاصابه، ج۷، ص۲۰۱. لقب ابوهریره (مصغرهره) بعلت دلبستگی او بگربه بوده است. ابن قتیبه، المعارف، ص۱٤۱ ؛ ابن سعد، ج٤، ق۲، ص۵۵.

۳ــ نووی، ص ۱٦۵ و۳۵۸.

بنقل‌از« و »..... چنین گفته‌است که ..... ودر کار تدوین تاریخ وادبیات حکمت آموز نیز ازهمین رویه پیروی کردند و درهمهٔ این مطالب جز بصورت بسیار سطحی با نتقاد توجهی نبود واعتبار حدیث به نیك نامی راویان که‌ضامن‌صحت آن‌بودند وابسته‌بودوممکن بود که سلسلهٔ راویـان‌عقب‌برود تا به‌پیمبر رسد. در نتیجهٔ انتقـادی‌ازاین‌قبیل، حدیث را بسه قسمت کردند: صحیح،حسن وضعیف[۱]. حکایت زیر نشان میدهد که نتیجهٔ این انتقاد سطحی تا چه‌حد خنده آورمیشده‌است. گفتند یکی‌از محدثان جام شرابی را که یك مسیحی بدو داده‌بود پذیرفت وچون بدو گفتند که این‌شراب حرام است و غلام یك مسیحی‌ازشرابفروش یهودی خریده‌است، جواب یا عذرش این بود که ما راویان حدیث جز بکسانی مانند سفیان بن‌عیینه و یزیدبن هارون اعتبار نمی‌نهیم، و چگونه توانیم روایت یك مسیحی را ازغلامش بنقل‌ازیك یهودی باور داریم. بخدا این‌جام را ننوشیدم مگر ازآنروی که‌اسناد آن ضعیف‌بود[۲].

شش کتاب صحیح

بقرن‌سوم‌اسلامی‌ازمجموعه‌های مختلف‌حدیث‌شش کتاب‌فراهم آمد که ازآن وقت مرجع کسانست ، و قدیمتر ومعتبرتر از همه کتاب محمدبن‌اسماعیل‌بخاری[۳] (۱۹۵–۲۵۳ه، ۸۱۰–۸۷۰م)است که‌نژاد ازایران داشت و از۶۰۰،۰۰۰حدیث که دراثنای شانزده سال سفر وکار درایران وعراق وشام وحجاز ومصرازهزاراستاد فرا گرفته‌بود نزدیك به۷۲۷۵حدیث را بر گزید[۴]. بخاری احادیث رااز روی موضوع‌چون‌نماز وحج وجهاد مرتب کرده‌است.ولی پیش‌ازآنکه بتدوین حدیث‌نشیند وضومیگرفت ونمازمیکرد[۵].مجموعهٔ او احترامی شایسته یافت و اگر کسی بدان قسم میخورد قسمش را راست می‌شمردند ، چنانکه گوئی بقرآن

۱– مراجعه کنید به‌ابن‌عساکر، تاریخ، ج۲، ص۱۸ وبعد؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۳۷۰وبعد.
۲– نواجی، الحلبه ، ص۱۷.
۳– الجامع‌الصحیح، ۸جلد (بولاق، ۱۲۹۶).
٤– نووی، ص ۹۳ و ۹۵–۹۶.
۵– ابن‌خلکان، ج ۲، ص۲۳۱.

قسم خورده‌است. کتاب بخاری بصف کتابهای معتبراست که ازپس قرآن درمعنویات اسلام نفوذ بسیارداشته‌است. هنوزقبر وی بیرون شهرسمرقند بجاست ومردمان بزیارت آن میروند و آنرا محترم می‌شمارند.

مجموعهٔ دیگری که مسلم‌بن حجاج متوفی (۲۶۲ه، ۸۷۵م) فراهم‌آورده‌بود همسنگ مجموعهٔ بخاری شد. مسلم ازمردم نیشابور بود و کتاب خویش‌را «صحیح» عنوان داد. صحیح بخاری یا صحیح‌مسلم تقریباً یکیست واگراختلافی‌هست در بعضی اسناد است و از پی این دوصحیح، مسلمانان چهارمجموعهٔ دیگر را بصف کتابهای معتبرحدیث برده‌اند که «سنن» ابوداود بصری متوفی‌سال (۲۷۵ه، ۸۸۸م) و«جامع» ترمذی متوفی‌حدود سال (۲۷۹ه، ۸۹۲م) و سنن ابن‌ماجهٔ‌قزوینی متوفی سال(۲۷۳ه، ۸۸۶م) وسنن نسائی‌است که بسال (۳۰۳ه، ۹۱۵م) بمکه در گذشت[1].

این کتابهای حدیث علاوه‌بر آنکه قرآن را تفسیر و توضیح کرده، نصایح و دستورهای‌پیمبر را نیز بدسترس‌جامعهٔ مسلمانان گذاشته‌اند که‌ازهمهٔ وظایف گونه‌گون ایشان سخن‌دارد؛ تاآنجا که شامل‌بعضی مسائل‌ناچیزچون روش درست‌بریدن‌خربزه یا مسواك کردن‌دندان‌نیزمیشود. محدثان‌اینگونه مسائل‌را نیز بی‌تکلیف‌نگذاشته‌اند. بتوضیح قضیهٔ اسراء که بصورت مبهم دریك آیهٔ قرآن‌آمده (سورهٔ۱۷:۱) حدیثها پرداخته وآنرا بصورتی دلپذیرجلوه داده‌اند که‌باروپا نیزرسیده و رواج یافته وآثار آنرا درصفحات کتاب دانته منعکس‌توانید دید. درعین‌حال حدیث وسیلهٔ‌نقل حکم و قصص‌وخوارق‌عادات‌ومعجزاتی‌شد که‌به‌محمد(ص)نسبت دادند. اما بحقیقت ازمنابع دینی مختلف و ازجمله عهد جدید گرفته شده بود. درابوداود[2] متن دعای رب از زبان محمد(ص)نقل‌شده‌است؛ دربخاری[3] ومسلم[4] به‌نقل‌ازابوهریره که‌بسیاری‌ازحکم وکلمات

۱ـ ازاین‌کتاب چاپهای مکرر وگونه‌گون هست، اما هیچیك حاشیه وانتقاد ندارد وبا حروف ویا سنگ درمصر وهندوستان چاپ شده‌است.

۲ـ (قاهره، ۱۲۸۰)، ج۲، ص۱۰۱.

۳ـ ج۲، ص۱۰۵.

۴ـ (دهلی، ۱۳۱۹)، ج۱، ص۳۳۱.

موعظه‌را به محمد (ص) منسوب میدارد، آمده‌است که پیمبر فرمود: «هر کس صدقهٔ مخفی دهد، چنانکه دست چپش نداند دست راست چه کرده‌است ...» هیچ‌چیز بهتر ازاین احادیث استعداد اسلام را برای قبول مایه‌های دیگر نمودار نمیکند. مسلمانان درعلم حدیث ادبیات رایج خود را یافتند و حدیث برای ایشان چون تلمود برای یهودان بود.

فقه عربان بقرون وسطی همچون رومیان قدیم تنها قومی بودند که بفقه اهمیت میدادند و آنرا بصورت علمی جدا درآوردند. درآغاز کار روش فقهی[۱] ایشان برقرآن وسنت واصول استوار بود وهم زوش یونانی رومی درآن نفوذ داشت. فقه علمی بود که شریعت[۲] اسلام ودستورهای الهی را چنانکه درقرآن آمده ودراحادیث توضیح شده‌است بنسلهای بعد رسانید. دستورهای الهی شامل قواعدی بود که بعبارات ومعاملات وحدود مربوط میشد.

از ششهزار وبیشتر آیه که بقرآن هست درحدود دویست آیه را که غالب آن بمدینه نازل شده و مخصوصاً در سورهٔ دوم و چهارم است آیات تشریعی بشمارمیتوان آورد. بسیار زود روشن شد که این نصوص همهٔ موارد حقوقی وجنائی وسیاسی ومالی را که در اوضاع جدید پدید شده بود ومسلمانان درشام وعراق ودیگردیارمفتوح با آن روبرو بودند شامل نیست. درنتیجهٔ تفکر دواصل تازه، یعنی قیاس واجماع، پدیدآمد وفقه اسلام بجزقرآن وسنت دواصل نوپیدا کرد. گرچه درغالب موارد از رأی ونظر نیز استفاده میکردند اما این امرهیچوقت بمقام آن چهاراصل اساسی نرسید که اصل پنجم شود. میان پیمبر ومعاذبن‌جبل که اورا قاضی یمن کرده بود گفتگوئی رفته بود که آنرا می‌توان فرمان مبادی قانونی اسلام بشمار آورد:

۱ـ معنی لغوی فقه دانش یا فهم است.

۲ـ معنی لغوی شریعت راهی است که بآبگاه میرسد واین نام را از اینجهت بروش خاص مسلمانی داده‌اند که سخت روشن و واضح است.

محمد(ص): « اگرموردی برای قضاوت پیش آید چه‌خواهی کرد؟ »

معاذ : « مطابق کتاب خدا قضاوت میکنم.»

محمد(ص): « اگردر کتاب خدا نباشد؟»

معاذ : « مطابق‌سنت پیمبر.»

محمد(ص): « واگردرسنت پیمبر نباشد؟ »

معاذ : اجتهاد میکنم وبازنمی‌مانم[۱].»

چهارمذهب اهل‌سنت

ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت پیشوای مکتب عراق بود که در کار فقه به رأی‌اعتماد داشت، بخلاف‌مکتب مدینه که‌بحدیث‌اهمیت بسیار میداد[۲]. وی نوهٔ یك غلام ایرانی بود[۳] وبکوفه و بغداد زیست وبسال(۱۵۰ه، ۷۶۷م) درگذشت. وی‌نخست بازرگان بود وپس‌ازآن فقه‌آموخت وبصف فقیهان معتبراسلام درآمد. ابوحنیفه مبادي خویش‌را شفاهاً بشاگردان تعلیم داد . ازجمله ابویوسف‌بود که مهمترین‌نظریات‌استاد را درکتاب خود موسوم به«الخراج» آورد[٤]. درحقیقت ابوحنیفه قیاس را ابداع‌نکرد، اما درفقه ازآن استفاده کرد وهرجا که از قیاس‌کاری ساخته‌نبود بقانون « استحسان »[٥]کارمیکرد. وی،چون همانند خود مالك بمدینه‌بود، مایل نبود که مذهبی پدیدآرد. معذلك‌بنیادگذارقدیمترین وبزرگترین وملایمت‌آمیزترین مذهب فقه اسلام شد، ونزدیك بیك‌نیمهٔ مسلمانان اهل سنت پیرو مذهب وی شدند ودرامپراطوری منقرض عثمانی مذهب رسمی بود ، چنانکه درهند و اواسط‌آسیا هنوزهم مذهب رایج همانست و فون کریمر دربارهٔ مکتب فقه او گفته است: والاترین ونکوترین‌کاری بود که دراسلام انجام پذیرفت[٦].

۱ـ شهرستانی،ص۱۵۵.

۲ـ همان‌کتاب، ص۱٦۰ـ۱٦۱؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ص۳۷۲.

۳ـ الفهرست،ص۲۱۰؛ابن‌خلکان،جلد۳، ص۷٤.

٤ـ(قاهره،۱۳٤٦).

۵ـ استحسان حنفیان واستصلاح مالکیان و رأی تقریباً همگی‌مرادف قیاس‌است.

٦ـ *Culturgeschichte*, vol.1,p.497 ,

مالك‌بن‌انس[۱] (حدود۹۷ـ۱۷۹ه، ۷۱۵ـ۷۹۵م) پیشوای مکتب مدینه، بزندگانی پیمبر ومعنویات او آشناتر بود و کتاب الموطأ[۲] او پس از کتاب زیدبن‌علی[۳] متوفی سال (۱۲۶ه، ۷۴۳م) قدیمترین کتاب فقه اسلامیست که بما رسیده‌است. این کتاب جاوید با یکهزار وهفتصد حدیث تشریعی که داشت سنت واجماع را چنانکه درمدینه معمول بود مرتب ومختصر کرد وبنیاد مذهب مالکی شد. این‌مذهب درمغرب واندلس بردو مذهب کم‌اهمیت‌تر که مذهب اوزاعی (متوفی۱۵۳ه، ۷۷۴م) وظاهری[۴] (۲۰۰ـ۲۷۰ه، ۸۱۵ـ۸۸۳) بود غلبه یافت وهنوزهم درشمال آفریقا باستثنای ناحیهٔ ساحلی و هم در شرق عربستان مذهب رایج‌است. پس ازابوحنیفه ومالك تحقیقات فقهی‌ودینی پیشرفت کرد ودامنه‌دارترین وکاملترین رشته‌های علم عرب شد.

میان مکتب آزاد عراق ومکتب محتاط مدینه مکتب سومی پدید آمد که رأی را باکمی احتیاط می‌پذیرفت. این‌مذهب شافعی بود که محمدبن ادریس‌شافعی بنیاد نهاد . وی بسال (۱۵۰ه ، ۷۶۷م) بغزه از دودمان قرشی زاد و درمدینه شاگردی مالك کرد ولی عرصهٔ فعالیت او ببغداد وقاهره بود[۵] وبسال ۲۰۳ه (۸۲۰م) بقاهره درگذشت وهنوز قبر وی در دامنهٔ کوه‌المقطم زیارتگاه کسان‌است، مذهب شافعی در ناحیهٔ ساحلی وشرق آفریقا وفلسطین وغرب وجنوب عربستان وسواحل هند وجزایر هند شرقی رایج‌است وشمارهٔ اتباع آن ۱۰۵،۰۰۰،۰۰۰ درقبال ۱۸۰،۰۰۰،۰۰۰ حنفی و ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ مالکی و ۵،۰۰۰،۰۰۰ حنبلی است.

۱ـ باابن‌خلکان، ج۲، ص۲۰۱ مقایسه کنید.

۲ـ دهلی، ۱۳۰۲ وهم کتاب او المدونة‌الکبری، چاپ قاهره ۱۳۲۳، ۱۶ جلد.

۳ـ مجموع‌الفقه، چاپ گریفینی، (میلان، ۱۹۱۹).

۴ـ داودبن‌خلف‌اصفهانی (ابن‌خلکان، ج۱، ص۳۱۲)، لقب «ظاهری» ازآن‌یافت که‌از قرآن وحدیث ظاهرمعنی را میگرفت. مذهب او باآنکه ازابن‌حزم قرطبی (۹۹۴ـ۱۰۶۴) تأیید یافت دوامی نیافت.

۵ـ یاقوت، الادباء، ج ۶، ص۳۶۷ و بعد؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۲۱۵ـ۲۱۶.

ازپس مذهب شافعی چهارمین مذهب فقه که سنت دوستان اسلام پیرو آن شدند مذهب حنبلی است که باحمدبن حنبل، شاگرد شافعی منتسب است . وی طرفدارعمل بظاهر حدیث بود. اصول محتاطانهٔ ابن حنبل ازجملهٔ عواملی بود که ببغداد مانع رواج بدعتهای معتزله شد و او درراه دفاع سنیگری ، خویش را بمعرض « محنت » آورد و بدوران مأمون غل بر او نهادند ، و بدوران معتصم او را تازیانه زدند و زندانی کردند . ولی او لجوجانه از انکارمذهب خود وقبول کوچکترین تعدیل درعقاید دینی سلف سرباز زد[1]، وچون بسال ۲۴۱ه‍ (۸۵۵م) ببغداد[2] درگذشت ۸۰،۰۰۰مرد و ۶۰،۰۰۰زن تشییع جنازهٔ او کردند. این قصه نشان میدهد که شخصیت اوهم بسبب علاقهٔ شدیدی که بمبادی سنت نشان داده بود، درمیان مردم نفوذی تشویق آمیز داشته است. بعدها مردم او را بصف مقدسان بردند وقبرش را محترم شمردند وعنوان امام را که قبلاً به ابوحنیفه ومالك وشافعی داده بودند باو نیزدادند. مجموعهٔ احادیث معروف به مسند که بیشتر از ۲۸۰۰۰حدیث دارد ومنسوب بدوست مدتهای درازشهرت فوق العاده داشت، ولی اکنون مذهب حنبلی، اگر وهابیان را استثنا کنیم، پیروان بسیار ندارد.

اصل اجماع که شافعی بدان توجه داشت وسیلهٔ سودمندی شد که بمسلمانان اجازه میداد تا مقررات ومعتقدات خویش را با اوضاع جدید این دنیای دائم التغییر انطباق دهند. حقاً استفاده از رأی عمومی دراجتماعی که سازمان کلیسائی واسقفی و قدرت پاپی ندارد نقشی بسیار مهم تواند داشت. ببرکت همین اصل بود که نسخهٔ اصلی قرآن مقبول همهٔ فرقه‌ها شد . شش کتاب صحیح سند مورد اعتماد قرار گرفت و نسخه‌های چاپ شدهٔ قرآن رایج شد ونسب قرشی برای خلیفه غیرلازم بشمار آمد تا خلیفگان عثمانی از آن استفاده توانند کرد. باید بگوئیم که شیعیان مذهبی خاص خود دارند واصل اجماع را * نمی‌پذیرند ومخالف آنند وطرفدارقدرت مطلق و رأی امامان

۱ــ ابن عساکر، تاریخ، ج۲، ص۴۱ وبعد.

۲ــ ابن خلکان، ج۱، ص۲۸.

*ــ توضیحاتی را که درمقدمه آورده‌ایم به‌بینید. (مترجم).

معصوم از دودمان علی‌اند. وقتی که این چهارمذهب استقرار یافت وهمهٔ شرایط لازم برای تکامل مبادی دین وشریعت‌فراهم شد، باب اجتهاد وحق‌تفسیرتازه بقرآن یا سنت کردن و اظهار رأی تازه باستنباط ازقیاس ، برای همیشه درمقابل جماعت سنی بسته شد. ولی مجتهدان شیعه حق دارند که بنام امام بزرگ غایب سخن کنند و آراء اورا بمردم تعلیم دهند.

فقه اسلام به‌عقیدهٔ بعضی‌ازقوانین‌روم‌و بیزانس‌که‌بقرنهای دراز درشام‌وفلسطین و مصررایج بوده‌مایه‌گرفته؛اماهنوزدربارهٔ آن‌چنانکه‌بایدازطرف‌دانشوران‌توانا کنجکاوی نشده‌است. بعضی‌ازخاورشناسان نفوذ روم را نه‌فقط درمقررات و مواد خاص ، بلکه دراصول و روشهای آن نیز می‌بینند . قانون ژوستینیان روش استنباط قیاسی و رأی خاص را مجازشمرده‌است. قوانین روم شرقی درمقررات اسلامی که مربوط بخرید و فروش ودیگر روابط‌تجارتی‌است تأثیر واضح‌دارد. ظاهراً مقررات مربوط بسرپرستی و وصایت واجاره و استجاره ازمنابع ربانی یا تلمودی‌آمده‌است . ولی جالب اینکه نفوذ رومی‌درطریقهٔ اوزاعی‌شامی (متوفی ۱۵۸ه،۷۷٤م) که عرصهٔ‌کار به‌بیروت داشت[1] ونزدیك بود که مذهب پنجمی پدیدآرد، نمودارتر نیست ؛ درصورتیکه تا قرن ششم یك مدرسهٔ قانونی رومی به‌بیروت بوده‌است.

اخلاق

نصوص شریعت که همین‌جا از آن سخن داشتیم زندگی مسلمان را در زمینه‌های دین‌وسیاست واجتماع سروسامان داده و روابط شخصی‌وحقوقی اورا بضابطه‌آورده وهم مناسبات اورا با مسلمانان مشخص کرده‌است، بنابراین‌توانیم گفت که قانون اخلاقی همه‌چیزرا ازقانون دینی گرفته وهمهٔ اعمال ایشان را به‌پنج قسمت کرده‌اند، از اینقرار:(۱) واجب، یعنی همهٔ اعمالی که انجام دادن آن‌ثواب و ترك آن‌عقاب دارد ؛ (۲) مستحب که ادای آن ثواب دارد اما ترکش عقاب ندارد ؛

۱ــ ابن‌خلکان، ج۱، ص۴۹۳.

(۳) جایز یا مباح که قانون نسبت بآن بیطرف است ؛ (٤) مکروه یعنی اعمالی که قانون با آن موافق نیست اما مرتکب را عقاب نمیکند ؛ (۵) حرام که انجام دادن آن مستلزم عقاب است.

گرچه مؤلفات اخلاقی که ازقرآن وسنت مایه میگیرد فراوانست ، معذلك مایه‌ای که در ادبیات عرب دربارهٔ اخلاق هست تمام‌شدنی نیست[۱]. اینگونه کتابها سه قسم است: یك قسم آنها که ازاخلاق فاضله و « رفتار نیك » سخن میکنند و غالباً از کتابهای هند و ایرانی وامثال آن مایه دارد . کتاب « درةالیتیمه »[۲] ابن‌مقفع (که درحدود ۷۵۷م اعدام شد) در ستایش اعتدال وشجاعت و بزرگمنشی و بخشندگی و زبان‌آوری وثبات درکار بتفصیل سخن دارد ، و بهترین نمونهٔ اینگونه کتابهاست ؛ و کتابهائی که بربنیاد قصه‌ها ومثال‌های لقمان ، ازوپ Æsop * عرب، استواراست ، و کتاب ماوردی‌متوفی(٤۵۰ه ۱۰۵۸م) که‌صاحب‌نظریات‌قانونی[۳] است و ازمواعظ‌پیمبر واصحاب وی سرشار است و هنوزهم درمدارس مصر و شام تدریس میشود ازهمین باب است.وقسم دیگر کتابهای‌فلسفی‌است که مربوط بارسطو است اما برروش‌نوافلاطونی ونوفیثاغورثی‌نوشته‌شده. اینگونه کتابهای یونانی که دررأس آنها « اخلاق نیقوماخسی ارسطو » (حنین با پسرش اسحاق[٤] آنرا بعنوان « کتاب‌الاخلاق » بعربی آورده‌اند) درزبان عربی بنیاد علم‌اخلاق را که هدف آن چون مبادی افلاطون وارسطو،دستیابی بسعادت این‌جهان استوار کرد. ازجملهٔ معروفترین نمایندگان این‌مکتب ، مسکویه

۱ـ حاجی‌خلیفه، ج۱،ص۲۰۰ـ۲۰۵.

۲ـ چاپ شکیب ارسلان (قاهره).

*ـ مؤلف یونانی که قصه‌های‌خیالی‌از زبان‌حیوانات ودیگرچیزها میساخت و ازهرقصه هدف اخلاقی خاص داشت وقصه‌های وی درهمه‌جا مشهوراست. (مترجم‌عربی).

۳ـ ادب‌الدنیا والدین، چاپ‌شانزدهم (قاهره،۱۹۲۵).

٤ـ باالفهرست، ص۲۵۲مقایسه کنید.

مورخ بود که کتاب « تهذیب‌الاخلاق » وی[1] نکوترین کتاب اخلاق بود که یکنفر مسلمان براساس فلسفهٔ خالص یا نوافلاطونی نوشت. وهم دررسائل اخوان‌الصفا، که رسالهٔ نهم آن را خاص اخلاق کرده‌اند مجموعهٔ شایسته‌ای از نظریات اخلاقی یونانی همراه ملاحظات نجومی و روحی وماورای طبیعی توانیم یافت. اخوان‌الصفا مسیح وسقراط را نمونهٔ کامل یك مرد اخلاق می‌بینند، اما اهل‌سنت محمد(ص) وشیعه علی (ع) را نمونهٔ مردکامل میشناسند. قسم سوم از کتابهای اخلاقی، کتابهای صوفیان است و معروفتر کسانی که سخن از اینگونه آورده‌اند غزالی ودیگر مؤلفان صوفی‌اند که بفصل بعد از ایشان گفتگو خواهیم داشت . در فلسفهٔ اخلاق مسلمانی همه‌جا فضائلی چون ازخودگذشتگی و قناعت و تحمل مایهٔ تمجید است؛ وهم بعضی رذائل بعنوان امراض روحی بمعرض علاج میرود و معالج آن فیلسوف اخلاق است ، و دراین باب اساس طبقه‌بندی برملکات نفس مبتنی است و هرملکه فضایل ورذائلی خاص خود دارد.

علم ادب

بقرون اول دوران عباسی میان‌اقوام مغلوب وخاصه‌ایرانیان جنبشی برضد تفوق جوئی مسلمانان عرب‌نژاد و وابسته‌بعرب پدیدآمد وطرفداران این‌جنبش را (منسوب بشعوب یعنی اقوام غیرعرب) شعوبیه عنوان داده‌اند. قرآن (سورهٔ ۴۹، آیهٔ۱۳) از شعوب سخن‌آورده و معلوم میدارد که همهٔ مسلمانان برادر وباهم برابرند. خوارج وشیعه،این‌جنبش را ازلحاظ زمامداری و سیاست میدیدند ، اما بعضی از ایرانیان جنبهٔ دینی بدان دادند و کارشان به زندقه انجامید . ولی نظریهٔ شعوبیه بصورت مناظرهٔ ادبی درآمد وعرب را ازتفوق عقلی بی‌بهره شمرد وکمال شعر وادب را خاص مردم ناعرب کرد. درجنبش‌ناعربان‌بعضی کسان چون بیرونی و حمزهٔ اصفهانی دخالت داشتند و بسیار کس ازعرب‌هم ایرانی

۱ـ چاپهای گونه‌گون قاهره که هیچکدام انتقادی‌نیست.

طرفدارعربان بودند که از آنجمله جاحظ[1] وابن‌درید[2] وابن‌قتیبه وبلاذری را نام‌میبریم. قدیمترین و زیباترین قطعه‌های ابتکاری که درادبیات عرب هست ببرکت اینگونه مجادله‌ها پدید آمد.

چیزی که عنوان « ادبیات عرب » بدان میدهیم هما نقدرعربی بود که‌ادبیات لاتینی‌قرون وسطی‌ایتالیائی‌بود؛ زیرا معروفترین مردان آن‌ازنژادهای دیگر بودند[3] و بطورکلی محصول‌کار یك‌تمدن استوار نه‌یك قوم معین است . حتی دربعضی‌ازعلوم لغوی چون‌اشتقاق ومباحث‌لغت وفرهنگ‌نویسی ونحو که ریشهٔ عربی‌داشت وعربان از ابتکارات خویش برآن افزودند نیز گروهی دانشوران ناعرب برجسته شدند . جوهری، متوفی حدود سال (۳۹۹ه،۱۰۰۸م)، که قاموس[4] خویش را بترتیب حرف آخر از ریشهٔ کلمه مرتب کرد وکار وی نمونه‌ای شد که فرهنگ‌نویسان بعداز آن سرمشق گرفتند،خود ترك‌زاده‌ای از فاریاب بود[5]. وهم روزگار وی ابن‌جنی،متوفی بسال (۳۹۳ه،۱۰۰۲م) که بدربارحمدانیان حلب وابسته بود وازآن روش‌فلسفی که درعلم اشتقاق داشت شهرت فراوان یافت نیز پسر یك غلام یونانی بود.

ادبیات هنری

ادبیات عرب بمعنی‌خاص‌کلمه ازجاحظ، متوفی سال (۲۵٤ه، ۸٦۸م) که پیشوای ادیبان بصره بشماربود آغازشد و بقرن چهارم وپنجم هجری باوج جلال رسید و روشن‌ترین نمونهٔ‌آن مؤلفات بدیع‌الزمان

۱ـ البیان،ج۳،ص ۹ وبعد.

۲ـ دانشورلغتدان که بسال۹۳۳ ببغداد درگذشت. وی‌کتاب «الاشتقاق» را بضد شعوبیه نوشت،چاپ وستنفلد(گوتینگن،۱۸۵٤).

۳ـ ابن خلدون، درمقدمه ص ٤۷۷ـ۹ ، فصلی بعنوان « دانشوران اسلام بیشتر عجم بوده‌اند »آورده‌است.

٤ـ صحاح، در دوجلد(بولاق، ۱۲۹۲).

۵ـ یاقوت،الادباء،ج۲،ص ۲٦٦.

٦ـ همان کتاب،ج۵،ص۱۵.

همدانی(۳۵۹ـ۳۹۹ه،۹۶۹ـ۱۰۰۸) وثعالبی[۱] نیشابوری(۳۵۰ـ۴۳۰ه،۹۶۱ـ۱۰۳۸م) وحریری (۴۴۶ـ۵۱۶ه،۱۰۵۴ـ۱۱۲۲م) بود. واضح‌ترین امتیازنثر این‌عصر تمایلی بود که به‌پیروی از نفوذ فارسی در سخن‌پردازی و آرایش کلام مشهود بود. دوران تعبیرساده وقطعی که در نوشته‌های‌قدیم رواج داشت‌بسر آمده وسبك‌پخته وپرداخته‌ای که از کنایه ومجازسرشار و به‌سجع آراسته‌بود بجای آن آمده‌بود. یك امتیازدیگر نیز بود که در سراسر این دوران در نوشته‌ها ملاحظات ادبی از حقایق علمی بیشترمورد توجه بود، ازاین رو آنرا دوران انحطاط معنوی نیزتوانیم شمرد. گروهی بودند که ادبیات را حرفه و وسیلهٔ کسب معاش‌داشتند و ازجائی‌بجائی‌میرفتند ودرمسائل لغوی واصطلاحات‌نحوی گفتگومیکردند ودرموضوعات‌ناچیزشمشیرسخن‌ازغلاف‌میکشیدند تا خشنودی توانگران را جلب کنند. مقامه نویسی‌نیزدرهمین دوران پدیدآمد.

مقامه یك قسم قصه است که نویسنده میتواند ضمن آن تسلط خودرا در زمینهٔ شعر ودانش وفصاحت‌بوضوح نمودار کند و اول بار بدیع‌الزمان همدانی آنرا پدید آورد. بی گفتگو ابداع‌مقامه را بیك‌نفرمنسوب‌نمیتوان داشت بلکه مقامه‌تکامل‌طبیعی آن نثرمسجع وکلمات پررونق بود که در نوشته‌های ابن‌درید و دیگر پیروان سبك قدیم آمده‌بود. حریری بصری[۲] درمقالات خویش[۳] که مدت هفت قرن از پس قرآن مهمترین کتاب ادبی عرب‌بود از کتاب همدانی پیروی کرد[۴]. اهمیت مقامات‌حریری چنانکه‌بیشتر کسان پنداشته‌اند تنها بسبك زیبا وقصهٔ‌بلیغ‌نیست؛ زیرا درقصه‌های وی

۱ـ ثعالبی یعنی تاجر پوست روباه‌فروش ؛ ابن‌خلکان،ج۲،ص۵۲۲ و معروفترین کتاب او یتیمة‌الدهراست، ۴جلد(دمشق،۱۳۰۲) که ضمن‌آن گزارش‌احوال ومنتخبات شاعران معاصر خویش را آورده‌است.

۲ـ ابن‌خلکان،ج۱،ص۶۸.

۳ـ مقامات،چاپ محمد عبده(بیروت، ۱۸۸۹).

۴ـ چاپ دوساسی، دوجلد (پاریس،۱۸۴۷ـ۵۳) بوسیلهٔ توماس چنری و ف.اشتینگس بانگلیسی‌ترجمه شده‌است،در دوجلد (لندن،۱۸۶۷ـ۹۸).

انتقادی از نظم موجود اجتماعی نهفته‌بود وهرقصه یك پند اخلاقی‌داشت. گرچه‌قصهٔ نمایشی (درام) درزبان عربی هرگز بوجود نیامد، اما از روزگارهمدانی و حریری دربعضی‌ازداستانهای‌اسپانیولی‌یاایتالیائی قدیم یاسرگذشت‌های دزدان که «پیکارسك» نام دارد نشانه‌هائی ازمقامهٔ عربی میتوان دید.

باید بگوئیم که پیش‌ازظهور وتکامل مقامه یکی‌ازبزرگترین مورخان عرب، یعنی ابوالفرج اصفهانی (حدود ۲۸٤-۳۵۷ه، ۸۹۷-۹٦۷ م) که از دودمان مروان آخرین‌خلیفهٔ اموی‌بود بوجودآمد. ابوالفرج درحلب بلندآوازه‌شد و کتاب اغانی[۱] را هم‌آنجا نوشت. اغانی‌مجموعهٔ شعر وادب‌است ومرجعی‌است که‌برای‌تحقیق دربارهٔ تمدن اسلامی‌ازآن بی‌نیازنمیتوان‌بود. ابن‌خلدون درمقدمه بوصف‌آن گوید[۲]« دفتر عرب وآخرین مرجع جویندهٔ ادب است .» سیف‌الدولهٔ حمدانی برای تألیف اغانی هزارسکهٔ طلا بمؤلف جایزه داده[۳] والحکم دوم نیز از اندلس برای‌او جایزه‌ای‌بهمین مبلغ فرستاد. گویند صاحب‌بن‌عباد وزیر بویهی متوفی (۳۸۵ه، ۹۹۵م) که بسفرها سی بار شتر کتاب همراه میبرد بااغانی ازآنهمه کتاب بی‌نیازشد وتنها همانرا میبرد.[٤]

هزار ویکشب

دراین دوران پیش‌از نیمهٔ قرن دهم، نخستین طرح کتابی که بعدها هزار و یکشب نام یافت[۵] بقلم‌آمد . اصل این طرح را جهشیاری[٦] متوفی بسال (۳۳۱ه.۹٤۲م)ازیك نسخهٔ فارسی کهنسال بنام «هزار افسانه»

۱- ۲۰جلد(بولاق،۱۲۵۸)؛چاپ برونو،۲۱جلد (لیدن،۱۸۸۸)وگویدی نیزفهرستی برای‌آن تنظیم کرده‌است، (لیدن،۱۹۰۰).

۲- ص٤۸۷.

۳- یاقوت،ج۵،ص۱۵۰؛ابن‌خلکان،ج۲،ص۱۱.

٤- ابن‌خلکان،ج۲،ص۱۱،با ج۱، ص۱۳۳، مقایسه شود.

۵- چاپ بولاق، ۱۲۵۱ه و ۱۲۷۹ با متن عربی.

٦- شهرت اومربوط بتألیف «کتاب‌الوزراء والکتاب» است؛ چاپ هانس و.مزیك ، (لیپزیگ،۱۹۲٦).

که شامل داستانهائی ازمایهٔهندی بود فراهم آورد وحکایتهای دیگر که ازداستانگویان هموطن خود گرفته بود[۱] برآن افزود . اما فکر کلی و طرح کتاب و نام کسان مهم و اساسی را ازمرد و زن، و ازجمله شهرزاد قصه گو را، ازهزار افسانه گرفته بود. بمرور زمان ازمنابع بیشمارهندی ویونانی وعبری ومصری وجز آن قصه‌هائی برهزارویکشب افزود و بهمهٔدورانها قصه‌های گونه گون شرقی راضمیمهٔ آن کردند. دربارهارون الرشید نیز برای قصه‌های خنده‌دار وحکایتهای عشقی منبعی پایان ناپذیر بود . بعدها بدوران ممالیك درمصر هزارویکشب صورت نهائی گرفت و شب بشب مرتب شد. بسبب وضع ناهماهنگ کتاب، یکی از نقادان جدید باعباراتی تمسخرآمیز بوصف آن چنین گفته است « مجموعه‌ای از داستانهای فارسی است که ملکه استر[۲]* بقرن چهاردهم میلادی درقاهره بسبك بودائی برای هارون الرشید نقل کرده‌است.»

نخستین ترجمهٔ هزارویکشب را گلاند[۳] Galland بفرانسه آورد . آنگاه راه خودرا بهمهٔزبانهای معتبروجدید اروپائی و آسیائی باز کرد، ودرمغرب زمین بزرگترین کتاب ادبی عرب بشماررفت، ودربین مردم مغرب زمین بیش از مسلمانان مشرق زمین رایج شد. ترجمهٔ معتبرهزارویکشب بزبان انگلیسی که دقیق هست اما کامل نیست، همانست که ادوارد ویلیام لین[۴] Edward William Lane انجام داد. ترجمهٔ او بسیار

۱ـ الفهرست، ص۳۰٤، با مسعودی، ج٤، ص۹۰ مقایسه شود.

۲ـ الفهرست، ص۳۰٤، س۱٦را باطبری، ج۱، ص٦۸۸، س۱۲،۱۲ـ۱۳، و ص٦۸۹، س۱ مقایسه کنید.

* ـ سفر۱۷، از اسفار عهد قدیم خاص استراست. دراین‌سفرقصهٔ استر زیبای یهودی و ازدواج او با کورش شاهنشاه ایران نقل‌شده، که چگونه ازنابودی قوم یهود جلوگیری کرد. قصه با مهارت نقل شده و درآن گزاف گوئیهای جالب هست. شاید بهمین‌جهت نقادان جدید، هزارویکشب را بدان مانندکرده‌اند. (مترجم‌عربی).

۳ـ ۱۲جلد(پاریس، ۱۷۰٤ـ۱۷).

٤ـ ۳ جلد (لندن، ۱۸۳۹ـ٤۱). ا.س. پول با تصویرهای توضیحی درسه جلد آنرا تجدید چاپ کرده (لندن،۱۸۵۹)، وبازهمو تجدیدنظر وچاپ کرده (لندن،۱۸۸۳) وپس‌ازآن مکررچاپ شده‌است.

گرانبهاست وحواشی کامل دارد ومکرر چاپ شده‌است. ترجمهٔ جان پین[1] John Payne که بهترین ترجمهٔ انگلیسی بشمار میرود، کامل است اما شرح ندارد. چاپ ریچارد ف. برتون[2] Sir Richard F.Burton که تنقیح شده و جز درقسمتهای منظوم ، از ترجمهٔ پین پیروی کرده وهم کوشیده‌است تا کتاب را تزیین کند و بقیافهٔ شرقی درآورد.

شعر

اشعارجاهلی که از دوران قهرمانی بجا بود سرمشق شاعران اموی شد، و قصاید ایشان که به‌پیروی ازقصاید قدیم سروده بودند بنظرشاعران عباسی بشمارشعر کهن‌بود. اما درنتیجهٔ اسلوب‌تازه‌ای که شاعران دوران عباسی آورده بودند وهم نفوذ دینی وفرهنگی بیگانه که ازبیرون وخاصه از ایران آمده‌بود، وهم‌تشویق خلیفگانی که شاعران مدح ایشان میگفتند ، روشهای کهن برجا نمـاند و رسوم نو بعرصهٔ شعر آمد. معذلك توانیم گفت که‌صناعت شعرعرب‌بیشتر ازهمهٔ هنرهای دیگر برسوم کهن‌پابند بود؛ چه شاعران بقرون پیاپی بیاد صحرا نغمه سر کرده‌اند. حتی موزون سازان‌ازمردم‌قاهره ودمشق و بغداد مانعی نمی‌بینند که بمطلع قصائد خویش ازتپه‌های دیارمحبوب سخن‌آرند و دیدگان اورا به گورخر وحشی مانند کنند. شعر در زمینهٔ حفظ رسوم همانند قانون است که هنوزمخصوصاً درمسائل مربوط بازدواج مایه‌های قدیم صحرا برآن نفوذ دارد.

بشاربن برد شاعر کورایرانی‌نژاد که‌بدوران مهدی‌اعدام شد (۱۶۷ه‍، ۷۸۳م) ازجملهٔ کسانی بود که برضد رسوم قدیم شعرطغیان کرده‌بود[3]. قتل وی بدان بهـانه بود که وزیر مهدی را هجا گفته‌بود، اما باحتمال قوی قتلش نتیجهٔ عقاید مخصوصی

۱ـ ۹جلد (لندن، ۱۸۸۲ـ۸٤).

۲ـ ۱٦جلد، چاپ لندن وبنارس ۱۸۸۵ـ۸.

۳ـ مجموعه‌ای را که احمد قرنی بعنوان « بشاربن برد شعره و اخباره » چاپ‌کرده ببینید (قاهره، ۱۹۲۵)؛ اغانی ج۳، ص۱۹ـ۷۳، ج٦، ص٤۷ـ۵۳ ؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۵۷؛ ابن‌قتیبه، الشعر، ص٤۷٦ـ۹.

بود که از زندقهٔ زردشتی ومانوی داشت. بشار روزی خدا را ستایش گفته‌بود که کور است ومردم ناباب را نمی‌بیند[۱] وهم از طرفداران قدیم مکتب جدید ابونواس[۲] متوفی حدود (۱۹۵ه، ۸۱۰م) بود. وی نژاد از ایران داشت وندیم هارون وامین‌بود وقطعات وی درتغزل و وصف شراب ازبهترین نمونه‌های شعرجدید بشماراست . نام ابونواس تا روزگارما بجهان عرب مرادف خنده و شوخ سری‌است. بحقیقت درمیان شاعران کسانی که باحساسات عاشقانه وتعبیرفصیح والفاظ خوش‌آهنگ همسنگ او توانند شد فراوان نبوده‌اند. بی گفتگو ابونواس درشعرغنائی وخمریات‌بزرگترین شاعر جهان‌اسلام‌است. اشعار فراوانی که بوصف ساده وباده سروده وضع این‌شاعر بی‌پروا را بدربارعباسیان نشان میدهد، وهم زندگی اشراف آن عصررا نمودارمیکند[۳]. اشعار ابونواس مورد علاقهٔ کسانی‌است که بشعرخوب وشراب دلبستگی‌دارند. وی درقطعات تغزلی وعاشقانه، که معمولاً ازپنج تا پانزده بیت‌است، اسلوب‌نغمه سرایان قدیم‌ایران را، که‌این‌نوع‌شعررا مدتها پیش‌ازآنکه‌عربان‌باآن‌آشنا شوند، بکمال رسانده‌بودند، پیروی کرده‌است.

همانطور که ابونواس طنزگو و بی‌پروا نیمرخ سبکسر و خندان دربار را نمودارمیکرد، همروزگار او، ابوالعتاهیه[۴] (۱۵۸-۲۱۳ه، ۷۴۸-۸۲۸م) که سفالگر بود، دراشعار خود افکار زاهدانه را نشان میداد که از بدبینی و اندیشه‌های مربوط به‌مرگ وفناپذیری‌انسان مایه داشت و بافکرعامهٔ دیندارهماهنگ‌بود. این‌بدوی‌زاده

۱- اغانی، ج۳، ص۲۲.

۲- حسن‌بن‌هانی؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۲۴۰.

۳- دیوان اورا به‌بینید، چاپ محمود واصف (قاهره، ۱۸۹۸)؛ اغانی، ج۱۸، ص۲-۸؛ ابن‌قتیبه، الشعر، ص۵۰۱-۲۵.

۴- نام وی اسماعیل‌بن‌قاسم‌بود. گزارش زندگانی وی را دراغانی، ج۳، ص۱۲۶-۸۳؛ مسعودی ج۶، ص۲۴۰-۵۰، ۳۳۳-۴۰، ج۷، ص۸۱-۸۷؛ ابن‌خلکان؛ ج۱، ص۱۲۵-۳۰ به‌بینید.

که با قبیلهٔعنزه انتساب داشت برضد زندگانی عیاش مآب بزرگان بغداد که خود نیزدر آنجا میزیست طغیان کرده‌بود. با آنکه هارون سالانه ۵۰۰،۰۰۰ درم مستمری بدو میداد وی لباس درویشان بتن میکرد و « زهدیات » خود را که باعتبار آن پدر شعر زاهدانه می‌توانیمش خواند میسرود[۱].

در ولایتها ومخصوصاً درسوریه نیزبدوران عباسی عده‌ای‌ازشاعران درجه‌اول بیرون آمدند، که معروفتر ازهمه‌ابوتمام متوفی‌حدود سال(۲۳۱ه،۸۴۵م) وابوالعلاء بودند. پدر ابوتمام مسیحی بود وتادوث (Thādus (Thaddaios نام داشت وبدمشق شرابفروشی‌میکرد وچون‌ابوتمام مسلمان شد نام اورا اوس کرد[۲]. ابوتمام‌شاعردربار بغداد بود ولی شهرت وی بیشتر از آن مجموعه بود که « دیوان‌الحماسه » نام یافت[۳]. وی همهٔ قصاید عرب را که ازشجاعت وجنگاوری سخن داشت در آنجا فراهم آورد. در واقع نکوترین قصاید عرب در این دیوان گرد هم‌آمده‌است. مجموعهٔ قصاید موسوم به الحماسه[۴] که یکی دیگر از شاعران درباری، یعنی بحتری سال (۲۰۵-۲۸۴ه، ۸۲۰ - ۸۹۷ م) بتقلید ابوتمام فراهم‌آورده باهمیت از حماسهٔ ابوتمام کمتراست.

تشویقی که‌شاعران مدیحه‌سرا ازخلیفگان عباسی و وزیران‌وحاکمان‌میدیدند مدیحه گوئی‌را رواج داد، وکاربدانجا رسید که شاعران قصاید خویش را از عبارات

۱- دیوان اورا به‌بینید(بیروت، ۱۸۸۷).

۲- اغانی، جلد۱۵، ص۹۹-۱۰۸؛ مسعودی، جلد۷، ص۱۴۷-۶۷؛ ابن‌خلکان، جلد۱، ص ۲۱۴-۱۸ را به‌بینید.

۳- فریتاگ آنرا بعنوان « اشعارالحماسه » چاپ کرده(بن،۱۸۲۸) و دوجلد شرح برآن‌آورده، (بن،۱۸۴۷-۵۱).

۴- گی‌یر و مرگلیوث آنرا چاپ عکسی کرده و فهرست برای آن فراهم‌آورده‌اند، (لیدن،۱۹۰۹).

بی‌معنی وفریبنده که‌ازخصوصیات‌شعرعربی‌بشماراست پرمیکردنه؛ بعلاوه شعردوران عباسی، مانند شعرعرب بهمهٔ دورانها، غالباً انعکاس‌عقاید شاعر بود و خاصیت اقلیمی داشت و بوضع روشنی رنگ محلی میگرفت و نمی‌توانست که ازحایل زمان و مکان اوج گرفته بصف آثارجاوید شاعرانی که بزمان ومکان وابسته‌نیستند جائی‌برای‌خود باز کند.

فصل بیست و هشتم

تعلیم و تربیت

تعلیم طفل ازخانه آغازمیشد وهمین که فرزند زبان میگشود پدرمکلف بود که کلمهٔ لااله‌الاالله را باو بیاموزد، وچون شش‌ساله * میشد مکلف بانجام نمازبود وتعلیم رسمی وی ازاین‌هنگام آغازمیشد[1].

تعلیم ابتدائی

مدرسهٔ ابتدائی (مکتب) بمسجد پیوسته بود ، واین درصورتی بود که خود مسجد مدرسه نباشد. برنامهٔ درس ازقرآن آغاز میشد که کتاب قرائت بود . خواندن ونوشتن باهم پیش میرفت . ابن‌جبیر[2] که بسال (۵۸۰ه‍،۱۱۸۴م) دمشق را دیده این نکته را ازدیده‌های خود آورده که شاگردان‌از روی شعر، نه‌قرآن، مشق می‌نوشتند، تا کلام خدا دستمالی و محو نشود. شاگردان بجزخواندن ونوشتن، نحوعرب وقصه‌های‌پیمبران مخصوصاً احادیث مربوط به‌محمد و مبادی اولی حساب و بعضی اشعار غیرعاشقانه را می‌آموختند. درقسمتهای برنامه

---

*ـ دراصل‌چنین‌است اما صحیح‌هفت‌سال‌است.

۱ـ با غزالی، احیاء، ج۱،ص۸۳ مقایسه کنید.

۲ـ ص۲۷۲.

تکیهٔ اساسی برحافظه بود . پاداش شاگردان خوب بمدرسه‌های ابتدائی بغداد غالباً چنین بود که ایشان را برپشت شتر درخیابانهای بغداد بگردانند و مردم بادام سوی ایشان پرتاب کنند ویکبار ضمن این‌مراسم حادثهٔ بدی روی داد ویکی ازشاگردان چشم خودرا از دست داد[۱]. هنوزهم بدیار اسلام رسمی ازاین‌قبیل دربارهٔ شاگردان کوچك که قرآن را حفظ میکنند انجام میشود . دربعضی موارد که شاگرد قسمتی ازقرآن را خوب‌بخاطرسپرده‌بود ساعتی یا روزی مرخصی باو میدادند.

تعلیمات دینی‌ابتدائی برای دختران بهراندازه که فرا توانستند گرفت روا بود.اما علاقه‌ای درکار نبود که‌ایشان را بباغستانهای‌پر گل وخار دانش گردش‌دهند، و عرصهٔ فعالیت زن بدور چرخ نخریسی محدود بود[۲]. اطفال توانگران مؤدبان (معلمان) خصوصی داشتند که دین وادب و صنعت نظم بایشان می‌آموختند ، و اینان غالباً غیرعرب بودند . نمونهٔ کامل تعلیمات اشرافی را ازآن دستور که رشید بمؤدب فرزند خود امین داد توان دریافت که گفت:

« بر اوسخت مگیر که ذهنش کورشود.درملایمت او افراط‌مکن که به‌بیکاری خو گیرد . تا توانی بمدارا و محبت براهش بیار و اگر نپذیرفت خشونت و سختی توانی کرد[۳].»

عصا برای مدرس ازچیزهای بایسته‌بود. ازگفتهٔ رشید توان دریافت که‌خلیفه نیزاجازه‌میداده‌است که دربارهٔاطفال‌اوبعصا متوسل‌شوند.ابن‌سینا در«رسالةالسیاسه»[۴] در فصلی که از رفتار پدران با فرزندان سخن‌آورده گفته است که تنبیه یدی درفن تعلیم وسیلهٔ مفیدیست.

۱ــ اغانی،ج۱۸،ص۱۰۱.

۲ــ باآنچه مبرد،ص۱۵۰،س۳، آورده مقایسه کنید.

۳ــ مسعودی،ج ۶،ص۳۲۱ــ۲؛ ابن‌خلدون،مقدمه،ص۴۷۵ــ۶.

۴ــ لویس معلوف‌آنرا درالمشرق،ج۹،سال ۱۹۰۶،ص۱۰۷۴، منتشر کرده‌است.

درمدرسهٔ ابتدائی مدرس عنوان معلم داشت و گاه نیز فقیه نامیده میشد ، از آنرو که‌معلومات‌دینی داشت. اما درجامعه منزلت چندان معتبری‌نداشت؛ و میگفتند که با معلم و چوپان و نیزبا کسانیکه با زنان بسیارنشینند مشورت مکن[۱]. یکی از قضات دوران‌مأمون شهادت معلمان را درمحکمه‌نمی‌پذیرفت. درادبیات عرب دربارهٔ بلاهت معلم داستانهای فراوان هست و جملهٔ « احمق‌تر ازمعلم اطفال » بشمار امثال میرفت[۲]. ولی مدرسان درجهٔ اول نوعاً احترام فراوان داشتند و چیزی نظیر سندیکا بوجودآورده‌بودند. مدرس میتوانست بشاگردانی که برنامهٔ درسی او را با موفقیت میگذرانند گواهی‌نامه(اجازه)بدهد. زرنوجی[۳] دررساله‌ای که بسال ۶۰۰ه(۱۲۰۳م) دربارهٔ تربیت نوشته، فصلی‌را به وظایف شاگرد واحتـــرام به معلم اختصاص‌داده، ودرآنجا بروایت‌علی(ع) استشهاد کرده که فرموده‌بود « هر کس کلمه‌ای بمن‌آموزد مرا بندهٔ خویش کرده‌است. » زرنوجی چهل رساله دربارهٔ تربیت‌نوشته که غالب‌آن بجاست، اما چاپ نشده‌است[٤].

مؤسسات‌آموزش عالی نخستین مؤسسهٔ مهم که برای‌آموزش‌عالی در اسلام پدیدآمد بیت‌الحکمه بود که مأمون بسال (۲۱۵ه، ۸۳۰م) در پایتخت خود بنیاد کرد. بیت‌الحکمه علاوه برآنکه بکارترجمه می‌پرداخت یك‌انجمن‌علمی نیزبود ویك کتابخانهٔ عمومی داشت و رصدخانه‌ای بدان پیوسته‌بود. باید بگوئیم که رصدخانه‌های‌آن عصر مدرسه‌هائی برای تعلیم نجوم نیزبود چنانکه بیمارستانها که

۱ـ جاحظ، البیان، ج۱، ص۱۷۳.

۲ـ همان کتاب وهمان صفحه.

۳ـ تعلیم‌المتعلم‌طریق‌التعلیم، چاپ کسپاری(لیپزیگ، ۱۸۳۸)، ص۱٤ـ۱۹، وهم‌غزالی، ج۱، ص ۸ـ۱۱ را به‌بینید.

٤ـ برای دستیابی بفهرست‌آن

Khalil A·Totah, *The Contribution of the Arabs to Education* (New York,1926),pp.67-76.

را به‌بینید.

برای نخستین‌بار دراین دوران بوجود آمد مرکزدرس ومطالعات طبی‌نیز بود . ولی نخستین مؤسسهٔ علمی‌حقیقی که دراسلام[۱] وسایل زندگی شاگردان را نیزفراهم‌داشت و بعدها سرمشق مؤسسات تعلیمات عالی‌شد « نظامیه » بود که یك مرد بزرگ یعنی نظام‌الملك، وزیر ایرانی‌نژاد الب‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی که حامی عمرخیام نیز بود، بسال (۴۵۸-۴۶۰ه،۱۰۶۵-۱۰۶۷م) آنرا بنیاد کرد. سلجوقیان چون بویهیان ودیگرشاهان که ازنژاد عرب نبودند وقدرت دنیوی اسلام را بکف‌آورده بودند، در کار حمایت امور هنری و آموزش عالی با یکدیگر رقابت داشتند و شاید میخواستند بدینوسیله مردم را بخودشان متمایل کنند . نظامیه یك مدرسهٔ دینی بود که بتدریس مذهب شافعی وطریقهٔ اشعری اختصاص داشت. تدریس‌علم ادب منحصر بقرآن و شعر قدیم بود، چنانکه بعدها در دانشگاههای اروپا قرائت متون قدیم اساس‌تعلیمات‌ادبی شد. دانشجویان‌این‌مدرسه ازمسکن وغذا بهره‌ور میشدند وبسیارشان مقرری مرتب نیزداشتند،چنانکه میگویند بسیاری ازمقررات این‌مدرسه در دانشگاههای قدیم‌اروپا متبع بوده‌است[۲]. رفتارخشونت‌آمیزی که‌دانشجویان‌مدرسهٔ‌نظامیه‌بسال(۵۸۳ه،۱۱۸۷م) با یك نمایندهٔ دادگاه کردند نشان میدهد که روح همبستگی‌داشته‌اند. وی‌آمده‌بود تا حجرهٔ یك دانشجورا که مرده و وارثی بجا نگذاشته‌بود، مهر وموم کند[۳].

دولت،مدرسهٔ نظامیه را بعنوان یك مؤسسهٔ دینی‌شناخته‌بود. طبق گفتهٔ ابن‌اثیر[۴] وقتی یکی را بمدرسی برگزیدند ؛ اما شروع‌کار وی بموافقت خلیفه موکول شد. مسلم است که دریك موقع بیش‌ازیك مدرس تعیین نمیکرده‌اند[۵] وهرمدرس دو دستیار

۱- سیوطی، حسن، ج۲، ص ۱۵۶-۷؛ با قزوینی، آثار، ص ۲۷۶ مقایسه کنید.

۲- Reuben Levy, *A Baghdad Chronicle* (Cambridge,1929),p.193.

۳- ابن‌اثیر، ج۱۱، ص۱۱۵.

۴- ج۱۱، ص۱۰۰.

۵- ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۱۲۳.

(بازگو)[1] یا بیشتر داشته که میباید پس‌ازختم درس تقریر استاد را برای دانشجویانی که هوش کافی نداشتند بازگو کند و هرچه را لازم بود برای ایشان توضیح دهد. ابن‌جبیر[2] یکبار ازپس نمازعصر بدرس یکی‌ازاستادان حاضرشده‌است؛ و بگفتهٔ او استاد بر کرسی ایستاده‌بود ودانشجویان برچهارپایه‌های کوچك نشسته وتاهنگام نمازمغرب سؤالهای کتبی‌وشفاهی‌ازاومیکردند. غزالی چهارسال(۴۸۴–۴۸۹ه،۱۰۹۱–۱۰۹۵)[3] در همین‌مدرسهٔ نظامیه‌درس‌میداد. هموردضمن‌فصلی که‌دربارهٔ‌علم‌در آغاز کتاب‌احیاءالعلوم[4] نوشته‌است این‌فکررا که گوید: هدف‌تعلیم فراهم‌آوردن معلومات است، رد میکند و بتأکید میگوید که باید احساس اخلاقی را درضمیرشاگرد بیدار کرد. از این‌قرار ازمؤلفان اسلامی غزالی اول کس‌است که دربارهٔ تعلیم ازلحاظ اخلاقی‌سخن‌آورده است. ازمیان مشهورترین استادان مدرسهٔ‌نظامیه نام بهاءالدین را که گزارش زندگی صلاح‌الدین‌را نوشته‌است یاد باید کرد. ابن‌خلکان[5] ازاو نقل کرده‌است که دانشجویان نظامیه برای آنکه حافظهٔ خودرا روشن کنند مقدار زیادی حب بلاذر بکار میبردند[6]، ویکیشان دراین‌کار زیاده روی کرده وشعور خودرا گم کرده برهنه به‌پای درس آمده بود، وچون استاد درمیان طوفان خندهٔ شاگردان دیگر از او پرسید که چرا بااین وضع بدرس آمده‌است، با قیافهٔ‌جدی پاسخ داد که‌او و رفقایش‌شربت‌بلاذر بکاربرده‌اند و همه شعور خود را گم کرده‌اند، مگر او که خوشبختانه قوای عقلی خودرا حفظ

۱– ابن‌خلکان، ج۳، ص۴۳۰را به‌بینید.

۲– ص۲۱۹–۲۰.

۳– ابن‌خلکان، ج۲، ص۲۴۶؛ المنقذ من‌الضلال، چاپ قاهره، سال ۱۳۲۹، ص۲۹–۳۰.

۴– ج۱، ص۴۳–۹؛ ایهاالولد، چاپ وترجمهٔ همرپورگشتال (وین، ۱۸۳۸)؛ ج.ه. شررآنرا بانگلیسی ترجمه کرده‌است (بیروت۱۹۳۳).

۵– ج۳، ص۴۳۵ وبعد.

۶–کلمهٔ بلاذر عربی (با ذال نقطه‌دار) بلادرفارسی (با دال بی‌نقطه) است ودربارهٔ بلاذری، مورخ مشهور، گویندکه او در نوشیدن عصارهٔ بلاذر زیاده‌روی کرد وبمرد؛ بدینجهت بلاذری عنوان یافت.

کرده‌است.

مدرسهٔ نظامیه از پس سقوط بغداد بدست هلاکو ، که بسال (۶۵۶ه،۱۲۵۸م) بود، ونیز ازپس حملات بعدی تاتار مدتها باقی بود و سرانجام با مدرسهٔ مستنصریه[1] که کوچکتر از آن بود ومستنصر، خلیفهٔ ماقبل آخرعباسی، بسال (۶۳۲ه،۱۲۳۴م) آنرا برای تدریس مذاهب اربعهٔ سنی بنیاد کرده‌بود یکی شد. بر در ورودی مدرسه ساعتی‌بود که بی گفتگوساعت آبی بوده‌است. این مدرسه حمامها ومطبخ‌ها داشت وهم یك کتابخانه وبیمارستان ضمیمهٔ آن بود. ابن‌بطوطه[2] که بسال (۷۲۸ه،۱۳۲۷م) بغداد را دیده گزارش دقیقی ازساختمان این‌مدرسه آورده‌است. این‌بنا، که‌اکنون زیر نظر ادارهٔ آثارقدیم از آن محافظت می‌شود، ونیز « القصرالعباسی » که اکنون موزه‌است، تنها بناهائی‌هستند که از دورهٔ عباسی باقی مانده‌اند.

وزیرسلجوقی که پیش‌ازصلاح‌الدین‌ایوبی بزرگترین‌حامی تعلیمات عالی در قلمرو اسلام‌بشماراست، بجزمدرسهٔ‌نظامیهٔ‌بغداد چند مدرسهٔ دیگر به‌نیشابور و بدیگر شهرهای امپراطوری بنیاد کرده‌بود؛ وهم مدارسی بسبك‌نظامیه درخراسان وعراق و شام رواج یافته‌بود. بنیاد مدرسه دراسلام همیشه‌ازکارهای شایستهٔ تمجید بشمارمیرفته است، و علت وجود بسیاری از اینگونه مدرسه‌ها که جهانگردان از آن یادکرده‌اند همین‌است. ابن‌جبیر ببغداد نزدیك بسی‌مدرسه‌شمار کرده، وبدمشق که در آنوقت زیر فرمانروائی صلاح‌الدین دوران طلائی را میگذرانیده ، نزدیك به‌بیست مدرسه و در موصل شش مدرسه یا بیشتر ودرحمص فقط یك مدرسه بوده‌است[3].

درهمهٔ مؤسسات عالی که علوم دینی تدریس میشد، علم حدیث اساس برنامه بود و مخصوصاً تکیه بحافظه اساس کار تحصیل بود . درآن روزگار که تقویم‌های

۱ـ ابوالفداء،ج۳، ص ۱۷۹.

۲ـ ج۲،ص ۱۰۸ـ۹.

۳ـ ص ۲۲۹،س۱۰، ص۲۸۳،س۸، ص۲۳۶،س۱ـ۲؛ ص۲۵۸،س۲۰.

نوشته ویادداشت نبود، چنانکه از روایت‌ها معلوم توان داشت، قوت حافظه ازمسائل مهم بوده. گویند که غزالی لقب حجةالاسلام از آن یافت که ۳۰۰،۰۰۰حدیث بخاطر داشت، وهم گفته‌اند که احمدبن‌حنبل ۱،۰۰۰،۰۰۰حدیث بحافظه سپرده بود[۱]. بخاری را با صد حدیث که اسناد هریکی به متن دیگری پیوسته بود امتحان کردند، و همه را بآسانی از حافظهٔ خود روایت کرد[۲]. شاعران نیزدرکار اعتماد بحافظه با محدثان رقابت میکردند. گفته‌اند که متنبی کتابی را از یك کتابفروشی گرفت و چون آنرا بدید وبخواند از خریدن آن بی‌نیازشد زیرا همهٔ مطالب آنرا بخاطرسپرده بود. از اینگونه قصه‌ها از ابوتمام ومعری نیز آورده‌اند، که معلوم میدارد هردوشان ازحافظهٔ نیرومند بهره‌ور بوده‌اند.

تعلیم بالغان

آموزش بزرگسالان درهیچ‌جا روش منظم نداشت، ولی دربیشتر شهرهای اسلامی مسجدها مرکز مهم تعلیم بودوچون کسی بشهری فرود میآمد راه مسجد جامع را پیش‌میگرفت و اطمینان داشت که میتواند درسی از حدیث بشنود. مقدسی ازدیدارخود درشهر دورافتادهٔ شوش سخنی نظیرهمین آورده‌است[۳]. بگفته این جغرافیدان پرسفر که بقرن دهم میزیسته، بدیار اصلی او فلسطین وهم بسوریه و مصر وایران درمسجدها حلقه‌ها ومجلس‌ها بوده که فقیهان وحافظان قرآن ومردان ادب استـادآن بوده‌اند[۴]. امام شافعی درمسجد عمر و در فسطاط استاد یکی ازهمین حلقه‌ها بود وتاسال (۲۰۵ه، ۸۲۰م) که‌وفاتش دررسید[۵] هرروزصبح موضوعهای گوناگون درس میداد. بگفتهٔ ابن‌حوقل اینگونه مجالس بسیستان نیزبپا میشده‌است[۶]. موضوع

۱ـ ابن‌خلکان، ج۱، ص۲۸.
۲ـ ابن‌خلکان، ج۲، ص۲۳۰ـ۳۱.
۳ـ ص۴۱۵.
۴ـ مقدسی، ص۱۸۲و۱۷۹، س۲۰، ص۲۰۵و۴۳۹، س۱۱.
۵ـ یاقوت، الادباء، ج ۶، ص۳۸۳؛ سیوطی، حسن، ج۱، ص۱۳۶.
۶ـ ص ۳۱۷.

درس این مجالس تنها مسائل دین نبود ، بلکه در آنجا ازموضوعات لغوی و شعری نیزسخن میرفته‌است[۱]. هرمسلمانی حق داشت درمسجد ، که تا قرن یازدهم بجای مدسهٔ اسلامی‌بود، درجلسهٔ درس حضور یابد.

حلقهٔ مساجد یك قسم دیگر از مجامع یا محافل را بیاد می‌آورد که غالباً ادبی بود ودرخانهٔاشراف و گروه روشندل‌تشکیل میشد وبنام «مجالس ادب» معروف بود[۲]. نخستین پیدایش‌اینگونه اجتماعات بدوران اول حکومت عباسی‌بود که‌قرائت اشعار ومناظرهٔ دینی وبحث ادبی غالباً بحضوربعضی خلیفگان دوران‌اول‌انجام میشد. از اینگونه مناظره‌ها چند کتاب فراهم‌آمده که هنوزبجاست[۳].

کتابخانه‌ها

مسجد کتابخانه نیزبود،و کتابخانهٔ مسجد ازهدیه‌ها مخصوصاً ازکتب ثروتمند بود . خطیب بغدادی مورخ معروف که از (۳۹۳ ـ ٤٦٤ه،۱۰۰۲ـ۱۰۷۱م) میزیست کتابهای خود را برمسلمانان وقف کرد . اما کتابهای اودرمنزل یکی‌ازدوستانش بود[٤]. بعضی‌مردم معتبر وتوانگر کتابخانه‌ها بنیاد کرده‌بودند که تقریباً عمومی بود و کتابهای منطق وفلسفه وهیئت وعلوم دیگر داشت[۵]. دانشوران صاحب شأن برای دستیابی بکتابخانه‌های خصوصی باشکالی برنمیخوردند . بموصل پیش‌از نیمهٔ قرن دهم کتابخانه‌ای بود که یکی‌از مردم شهر پدیدآورده‌بود و دانشجویان که بدانجا میشدندکاغذ رایگان میگرفتند[٦].عضدالدولهٔ بویهی(۳٦۷ـ۳۷۲ه،۹۷۷ـ۹۸۲م) درشیراز کتابخانه‌ای‌بنیاد کرده‌بود که کتابهای آن

۱ـ یاقوت،ج٤،ص۱۳۵،س۱٤ـ۱٦،ج٦،ص٤۳۲،س۱٤ـ۱٦.

۲ـ اغانی،ج۱۸،ص۱۰۱.

۳ـآنچه را سابقاً در بخش سوم،فصل۲٦،زیرعنوان « اهل ذمه »آوردیم به‌بینید.

٤ـ یاقوت،ج۱،ص۲۵۲،ج٤،ص۲۸۷.

۵ـ برای دستیابی‌بمواردآن بیاقوت،ج۵،ص٤٦۷مراجعه کنید.

٦ـ یاقوت،ج۲،ص٤۲۰.

درصندوقها بود وفهرست مرتب داشت و گروهی کارمند مراقبت آن میکردند[1]. درهمین قرن ببصره کتابخانه‌ای بود که بنیاد گذارش بدانشجویان ودانشورانی که در آنجا کارمیکردند کمك نقدی میکرد[2]. درهمان اوقات بشهر ری کتابخانه‌ای بود که چهارصد بارشتر کتاب داشت و فهرست آن ده‌جلد بود[3]. کتابخانه ضمناً انجمنی بود که در آنجا دانشوران همدیگررا برای مذاکره و بحث دیدار میکردند. یاقوت سه سال تمام بخوارزم بود ودر کتابخانه‌های آنجا برای فرهنگنامهٔ جغرافیائی خود «معجم البلدان» اطلاعات فراهم میکرد و بسال (۶۲۸ه، ۱۲۳۰م) هنگامی که مغولان برهبری چنگیزخان آمدند وهمهٔ کتابخانه‌هارا بآتش دادند از آنجا گریخت.

کتابفروشیها

کتابفروشی نیز بعنوان یك عامل بازرگانی و تربیتی برای نخستین بار بعصر اول عباسیان پدید آمد. بگفتهٔ یعقوبی[4] بدوران او، سال (۲۷۸ه، ۸۹۱م)، پایتخت ازداشتن بیش ازصد کتابفروشی که همه بیك خیابان بود، میبالید. غالب این کتابفروشیها، چنانکه هم اکنون بقاهره و دمشق نیز هست، دکانهائی کوچك پیوسته بمسجدها بود. اما بی گفتگو بعضی از آنها بقدری وسعت داشت که محل کارشناسان ودوستداران کتاب توانست شد. کتابفروشان خودشان نیز غالباً خطاط یا نسخه گر یا ادب دوست بودند و دکانشان تنها مخزن کتاب و جای نسخه برداری نبود بلکه محل گفتگوهای ادبی نیز بود وشخصاً دراجتماع مقامی ممتاز داشتند. یاقوت بدوران اول زندگی، منشی یك کتابفروش بود. ابن الندیم متوفی سال (۳۸۵ه، ۹۹۵م) که وراق نیز لقب داشت سرپرست یك کتابخانه یا فروشندهٔ کتاب بود واین کتاب علمی بزرگ که الفهرست نام دارد ازفهرست کتابخانهٔ او مایه گرفت. درهمین

۱ـ مقدسی، ص ۴۴۹. و نیز یاقوت، ج۵، ص ۴۴۶ را بهبینید.

۲ـ مقدسی، ص۴۱۳.

۳ـ یاقوت، ج۲، ص۳۱۵.

۴ـ ص۲۴۵.

کتـاب[۱] آورده است که یك عراقی از دوستداران کتاب در کتابخانهٔ خود مجموعهٔ گرانبهائی از دستنویسها داشت که بعضی از آنها روی بردی مصری یا کاغذ چینی یا طومار پوستی نوشته شده بود و بر هر دستنویس نام نسخه‌بردار ثبت بود و پنج تا شش نسل ازدانشوران درستی آنرا تأیید کرده بودند.

کاغذ

تا اوائل قرن سوم اسلام بردی و پوست برای نوشتن بکارمیرفت. دراثنای جنگ داخلی امین و مأمون بعضی از اسناد رسمی که بر پوست نوشته شده بود بسرقت رفت و آنرا شستند ودوباره فروختند[۲]. آنگاه ازپس قرن سوم مقداری کاغذ چینی بعراق آمد ولی زود کاغذ سازی رواج گرفت و نخستین بار چنانکه ازپیش گفتیم بسمرقند بود؛ و اسیران چینی بسال (۱۳٤ه، ۷۵۱م) کاغذسازی از الیاف کتان و شاهدانه را بآنجا آورده بودند[۳]. محتملاً کلمهٔ قدیمی کاغذ بوسیلهٔ زبان فارسی از یك کلمهٔ چینی بزبان عربی راه یافته‌است. صنعت کاغذ از سمرقند بسرعت بعراق آمد. نخستین کارگاه کاغذ سازی[٤] ببغداد بدستور فضل بن یحیی برمکی که والی خراسان بسال (۱۷۸ه، ۷۹٤م) بود ایجاد شد. برادر او جعفر که وزیر هارون بود فرمان داد تا دبیرخانه‌های دولتی بجای بردی کاغذ بکار برند[۵]. بعضی دیگرشهرهای اسلام از روی کارگاههای سمرقند کارگاه کاغذ بپا کردند. درتهامه نیز کارگاهی برای تهیهٔ کاغذ از

۱ـ ص ٤۰.

۲ـ الفهرست، ص ۲۱.

۳ـ W.Barthold, *Turkestan down to the Mongol Invasion*, 2nd ed. (Oxford, 1928), pp. 236-7.

با الفهرست، ص ۲۱ مقایسه کنید.

٤ـ ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۳۵۲.

۵ـ مقریزی، خطط، چاپ فیت، ج ۲، ص ۳٤؛ با قلقشندی، ج ۲، ص ٤۷۵ـ۶ مقایسه کنید.

الیاف گیاهی بپا شد[۱]. بدوران مقدسی[۲] محصول کارگاههای سمرقند بهترین اقسام کاغذ بود ولی بقرن بعد (یازدهم) بعضی کارگاههای سوریه چون کارگاه طرابلس[۳] کاغذهـا میساختند که حتی از کاغذ سمرقند نیز بهتر بود. صنعت کاغذ در آخر قرن نهم از آسیای غربی به مصر راه یافت که در آنجا چند شهر بروزگاران دراز کاغذ تحریر را که قراطیس[۴] نامیده میشد بمناطق یونانی میفرستاد. در اواخر قرن دهم درسراسر جهان اسلام کاغذ جای بردی و پوست را گرفت.

سطح فرهنگ عمومی

مسلماً بدوران اول عباسی گروهی تعلیم یافته و روشندل بوده‌اند وشواهد مکرر این نکته را تأیید میکند. اما بسهولت نمیتوان تعیین کرد که سطح فرهنگ عموم مردم تا کجا بوده‌است. بگفتهٔ یاقوت[۵] یك دانشور بغدادی از گرسنگی مینالید. و با آنکه دخترش بچنگ مرض گرفتار شده بود اما در کار فروش کتابهای خود دو دل بود. جوابهائی که تودد، کنیز تعلیم یافته، بسؤالات علما میداد چنانکه درهزارویکشب آمده‌است، شبهای (۳۳۸-۴۶۱) میزان دانشی را که یك مرد روشندل ازپس ایام هارون‌الرشید تا قرن دوازدهم بدان توانست رسید نمودار میکند. تودد عقل را بدوقسم کرده‌است: موروث ومکتسب. ومحل آن قلب است که خدا عقل را در آنجا ودیعه نهاده‌است و از آنجا به‌مغز میرسد. انسان ۳۶۰ رگ و ۲۴۰ استخوان وپنج حس دارد وهم انسان مرکب ازچهارعنصر است: آب وخاك وآتش وهوا. معده

۱- الفهرست، ص ۴۰، س ۲۳ را به‌بینید.

۲- ص ۳۲۶.

۳- ناصرخسرو، سفرنامه، چاپ وترجمهٔ شارل شیفر (پاریس، ۱۸۸۱)، ص ۱۲ متن وص ۴۱ ترجمه.

۴- مفرد آن قرطاس و ازکلمهٔ یونانی (Chartēs) است. یعقوبی، ص ۳۳۸، س ۸، ۱۳؛ قلقشندی، ج ۲، ص ۴۷۴ وهم آنچه را سابقاً درکتاب سوم، فصل ۲۶، زیرعنوان «صناعت» آورده‌ایم به‌بینید.

۵- ج ۱، ص ۳۸-۹.

جلوقلب است و ریه‌ها عمل هوا گیری را انجام میدهد. کبد محل احساسات وطحال جای خنده وکلیه‌ها جای فکراست. درسر پنج قوه هست که ادراك و خیال و اراده وتصور وحافظه‌است. معده خانهٔ تمام دردهاست ورژیم غذایی درمان همهٔ دردهاست. ستارگان سیارهفت‌است: خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل[1].

۱ـ عیناً ستارگان سیاریست که بطلیموس گفته است پنج ستارهٔ آخری را آشوریان و بابلیان نیزمیشناخته‌اند؛ Jastrow, *Civlization of Babylonia*, p.261

فصل بیست و نهم

تکامل و پیشرفت هنرهای زیبا

عرب مانند دیگر سامیان بوسیلهٔ هنر و شعر مافی‌الضمیر خویش را بیان کرده ودراین زمینه چیزهای دقیق وپنهان را ماهرانه تشخیص داده ودربارهٔ شرح وتجزیهٔ اشیاء، احساسی تیزبین داشته‌است. اما نیروی خاصی که مسائل گونه گون را هماهنگ وپیوسته کند و از آن یك پدیدهٔ بزرگ بسازد نداشته‌است . مخصوصاً درهنر معماری وصورتگری، پیشرفتی نداشت که بعد متوقف شود بخلاف علوم و رشته‌های دیگر از قرن دهم ببعد.

معماری

ازآثار معماری که روزگاری شهر منصور و رشید را زینت میداده چیزی بجا نیست درصورتیکه از دوران اموی دوبنای معتبر اسلامی، یعنی مسجد اموی دمشق و هم گنبد صخره دربیت‌المقدس برجای مانده‌است . از قصرخلافت که باب‌الذهب یا قبةالخضرا نام‌داشت وبنیان گذاربغداد آنرا بپا کرده‌بود وهم قصرخلد که‌برای‌منصورساخته‌شد وقصررصافه که‌برای‌مهدی ولیعهد[1] بپا شد وقصرهای‌برمکیان

۱ــ خطیب(بغدادی)، ج۱، ص۸۲-۸۳.

که به‌شماسیه[1] بود وقصرثریا که‌معتضد (۲۷۹ـ۲۹۰ه، ۸۹۲ـ۹۰۲م) وقتی که دوباره پایتخت راازسامره ببغداد برد ۴۰۰،۰۰۰ دینار[2] خرج بنای آن کرد وقصرمتصل به‌آن که التاج[3] نام داشت ومکتفی پسرمعتضد (۲۹۰ـ۲۹۶ه، ۹۰۲ـ۹۰۸م) بتکمیل آن پرداخت وعمارت کم‌نظیردارالشجره که مقتدر(۲۹۶ـ۳۲۰ه، ۹۰۸ـ۹۳۲م) بنیاد کرد و بمناسبت یك درخت طلا ونقره که دراستخر آن بپا بود بدین نام خوانده شد وقصر بویهیان که بعلت انتساب به معزالدوله (۳۲۰ـ۳۵۷ه، ۹۳۲ـ۹۶۷م) المعزیه نام داشت و ۱۰۰،۰۰۰ دینار خرج بنای آن شده‌بود[4]. از این بناها و امثال آن با همهٔ بزرگی و رونق که داشتند اثری بجا نیست، زیرا دراثنای جنگ داخلی امین ومأمون‌چنگال ویرانی آنرا زیر و رو کرد و باقیمانده را حملهٔ هلاکو بسال (۶۵۶ه، ۱۲۵۸ م) و هم علل طبیعی نابود کرد ، تاآنجا که امروز حتی جای این قصرها را باز نتوان شناخت .

بیرون‌از بغداد نیز هیچیك‌ازبناهای‌پیش‌ازدوران‌معتصم(۲۱۸ـ۲۲۸ه، ۸۳۳ـ۸۴۲م) که بنیادگذارسامره‌بود وهم پسرش متوکل (۲۳۳ـ۲۴۷ه، ۸۴۷ـ۸۶۱م) که مسجد بزرگ[5] آنجارا بنیان کرد، بجا نیست. مسجد بزرگ سامره که ۷۰۰،۰۰۰ دینارخرج بنای آن شد[6] مستطیل‌است وطاقنمای پنجره‌های آن نشان معماری هندی است. دراین مسجد وهم درمسجد ابی‌دلف، که‌آن نیزمربوط به‌نیمهٔ قرن‌نهم وبنزدیك سامره‌است، ازمحراب درسمت قبله اثری‌نیست. ظاهراً محراب یك ابتکارشامی بوده که باحتمال

۱ـ یکی‌ازمحلات شرقی بغداد.

۲ـ مسعودی، ج۸، ص۱۱۶. این‌قصر پس‌از دوقرن ویران شد.

۳ـ خطیب، ج۱، ص۹۹و بعد.

۴ـ ابن‌اثیر، ج۹، ص۲۵۶.

۵ـ یعقوبی، ص۲۶۰؛ مقدسی، ص۱۲۲.

۶ـ یاقوت، البلدان، ج۳، ص۱۷.

قوی از کلیساهای مسیحی گرفته‌اند[۱]. بیرون از چهار دیوار مسجد بزرگ سامره مناری چون برجهای بابلی قدیم سر بر آورده‌است[۲]، و ابن‌طولون منارهٔ مسجد خود را نظیر آن ساخته بود (۲۶۳-۲۶۶ه، ۸۷۶-۸۷۹م). از پس مسجد عمرو که بسال (۲۱۲ه، ۸۲۷م) تعمیر شد و مقیاس نیل که بسال (۲۴۷ه، ۸۶۱م) ساخته شد، برای سومین بار در مسجد ابن‌طولون طاقنمای رومی پدید آمد. در ساختمانهای عباسی که به رقه‌هست و مربوط بقسمت آخر قرن هشتم است و هم آنها که در سامره هست آثار نفوذ آسیائی و بخصوص معماری ایران نموداراست. بخلاف ساختمانهای اموی که آثار هنر شام و رومی را در آن عیان میتوان دید. بدوران ساسانیان (۲۲۶-۶۴۱م) یك سبك معماری ایرانی پدید آمد که گنبدهای بیضی یا اهلیلجی و طاقنمای نیمدایره و برجهای لوله‌ای از خصائص آن بود و دیوارها را بکاشی و سقفها را بصفحات فلزی می‌پوشانیدند. این سبك در تکوین معماری عباسی نفوذ فراوان داشت.

صورتگری

نفرتی که مردان دین از هنرهای تصویری داشتند[۳] بدوران‌های اسلام همانقدر مانع پیشرفت این هنرها شد که حرمت شراب مانع از شرابخواری مسلمانان شده بود. از پیش گفتیم که منصور بر گنبد قصر خویش مجسمهٔ سواری نهاده بود که جهت وزش باد را نشان میداد و امین بدجله زورقهای تفریحی داشت که بشکل شیر و عقاب و ماهی ساخته شده بود و مقتدر درختی از طلا و نقره با هیجده شاخه در حوض بزرگ قصر خود بپا کرده بود و بر هریك از کناره‌های حوض مجسمهٔ پانزده سوار با لباس‌های نشاندار بود که نیزه بدست داشتند و پیوسته بجنبش

۱-Ernest T.Richmond, *Moslem Architecture,623 to 1516* (London, 1926), p. 54; cf. Ernst Herzfeld, *Erster vorlaufiger Bericht über die Ausgrabungen von Samarra* (Berlin,1912), p.10.

آنچه را در فصل ۲۱ زیر عنوان «مسجدهای اولی در ولایات» آوردیم به‌بینید.

۲-آنچه را که سابقاً در فصل ۲۱ زیر عنوان مسجدهای اولی در ولایات آورده‌ایم به‌بینید. این منارهٔ قدیمی با پله‌های مارپیچی هنوزهم بجاست و « ملویه » نام دارد.

۳-آنچه را سابقاً در فصل ۲۱ زیر عنوان «صورتگری» آورده‌ایم به‌بینید.

بودند گفتی بمیدان پیکاردرند.

معتصم‌بنیانگذارسامره‌بسال(۲۲۲ه،۸۳۶م)فرمان داد تا دیوارهای قصر اورا بمانند «قصرعمره» با تصویرهای برجستهٔ زنان برهنه وهم بعضی‌مناظرشکاربیارایند. باحتمال قوی اینکاربدست هنرمندان مسیحی انجام شده‌است. جانشین دوم اومتوکل که بدوران وی پایتخت موقت باوج عظمت رسید[1]صورتگران رومی برای تزئین دیوارهای قصرخودآورد وآنها بیم نداشتند که بربعضی‌دیوارها تصویرکلیسا و راهب رانیزنقش کنند[2].

صورتگری در اسلام بدوران بعد درامور دینی نیز بکار رفت اما بخلاف دین مسیح وبودا بهمه‌جا نفوذ نتوانست کرد. ازمیان تصویرها که پیمبررا نشان میدهد قدیمتر ازهمه همانست که یك جهانگرد عرب درقسمت اخیرقرن نهم بدربارچینیان دیده‌است[3] ولی باحتمال قوی همهٔ این تصویرهاکارنسطوریان بوده‌است. تصویرهای مکررکه براق را نشان میدهد ظاهراً بوسیلهٔ ایران از تصویرکنتورس * یونانی یا حیوانات‌آدمسربالدارکه بنزدآشوریان قدیم رایج بوده گرفته‌شده‌است. باوجود این صورتگری دینی اسلامی پیش‌از اوایل‌قرن‌چهاردهم کاملاً جلوه‌نکرد. مایهٔ‌آن چنانکه تحقیقات ارنولد نشان میدهد[4]از هنرمسیحی شرق که درکلیساها ، بخصوص کلیسای یعقوبی ونسطوری، معمول بود گرفته شد و بیشتر در تزئین کتابها بکار رفت. دربعضی تصویرهای دقیق که بمنظورتزئین‌آورده‌اند احیاناً نشان مانیگری را بوضوح توانید

۱ــ یعقوبی، درصفحهٔ ۲۶۶ــ۷ از ساختمانهای‌آن سخن‌آورده و همچنین یاقوت، ج۳، ص ۱۷ــ۱۸، گویدکه اینکار برای متوکل ۲۹۴،۰۰۰،۰۰۰ درهم خرج داشت.

۲ــ Ernst Herzfeld, *Die Malereien von Samarra*(Berlin,1927),pls. lxi,lxiii.

۳ــ مسعودی،ج۱،ص۳۱۵ــ۳۱۸.

* کنتورس یك مخلوق پنداریست‌که درمیتولوژی یونان ازآن سخن‌هست‌که نیم‌انسان ونیم دیگراسب است. (مترجم‌عربی).

۴ــ *Painting in Islam* (Oxford,1928),ch.iii.

دید[۱]. از کتابهای انگشت شماری که در تاریخ نقاشی اسلامی نگاشته شده است بدبختانه چیزی بجا نمانده است و از همین جا معلوم میشود توجه باین موضوع بسیار کم بوده است.

کهنتر دستنویسهای مصور عربی از قرن دوازدهم وسیزدهم میلادی جلوتر نمیرود. این دستنویسها کتاب کلیله ودمنه ومقامات حریری واغانی[۲] است و از تصویرهای آن معلوم میشود صورتگران از نفوذ مسیحیگری مایه گرفته یا شخصاً مسیحی بوده اند. اینگونه مسلمانان که جرئت چشم‌پوشی از تعلیمات فقها را داشته اند در آغاز کار بصورتگران یعقوبی و نسطوری توسل جسته اند و بعدها هنرمندان مسلمان سبك هنری خاص بوجود آورده اند. ایران با تمایلات و رسوم هند و ایرانی قدیم یکی از منابع اولی بوده که اینگونه هنرمندان مستقل را بوجود آورد. اینکه میگویند پیشرفت هنر در ایران بعلت تمایلات شیعیگری ومخالفت با عقاید سنیان بود درست نیست زیرا که شیعیگری در ایران فقط از پس بنیاد دولت صفوی بسال (۹۰۸ه، ۱۵۰۲م) رواج گرفت ودین رسمی دولت شد.

کارهای دستی

ایرانیان از دورانهای قدیم در رسم تزئینی و رنگ‌آمیزی مهارت داشتند. کارهای دستی اسلام از برکت ایشان پیشرفت فوق‌العاده یافت. صنعت قالی‌بافی از روزگارانی که قدمت آن بمصر فرعونان میرسد پیشرفت کرده بود. منظرهٔ شکار و باغ از نقشهای مطلوب قالی بود و برای آنکه رنگهای گونه گون ثابت بماند از نشادر استفاده میکردند. پارچه‌های گلدار ابریشمی که در مصر وشام از کارگاههای دستی مسلمانان برون میشد چنان بکمال رسیده بود که مردم اروپا از آن تمجید میکردند و صلیبیان و دیگر مردم مغرب زمین آنرا برای کفن مردگان خود برمیگزیدند. درصنعت سفالکاری که از دوران مصر قدیم وشوش پدید

۱– Cf. Thomas W. Arnold and Adolf Grohmann, *The Islamic Book* (London, 1929), p.2.

۲– For a 1217/18 miniature of the Prophet counsult *Bulletin de l'Institut d'Egypte*, vol. xxviii (Cairo, 1946). pp. 1-5.

آمده صورتگری اشکال آدم وحیوانات و گیاهان و نقشهای هندسی و خطی بزیبائی چنان‌شد که هیچیك از هنرهای اسلام با آن برابر نمیشد[۱]. با آنکه فقیهان که قدرت شریعت در دست ایشان بود با هنرموافق نبودند و بهمهٔ قرن دوم و سوم با هنرهای تجسمی و تصویری مخالفت میکردند بازهم سفالسازی و فلزکاری به‌پیشرفت ادامه داد وقطعات جالبی پدیدآورد که بقرون وسطی نظیر نداشت. کاشیهای مزین‌بگلهای مناسب که از ایران بدمشق آمده‌بود سخت رواج یافت. همچنین معرق درتزئین درون وبرون بناها بکارمیرفت. حروف عربی که برای تزئین بکار گرفته شد درهنراسلامی یك واحد تزئینی نیرومند بشمار آمد تا جائیکه نشان و رمز دینی نیز شمرده میشد. میناکاری و تذهیب شیشه مخصوصاً در شهرهای انطاکیه و حلب ودمشق وجزآن و شهرهای قدیمی فنیقی مانند صور باوج کمال رسید. در موزهٔ لوور و موزهٔ بریتانیا و موزهٔ عربی بقاهره قطعات زیبای هنری را که از سامره و فسطاط آورده‌اند توانید دید. ازجمله لوحها و جامها و گلدانها و تنگها و شمعدانهاست که رنگهای براق و دلفریب معدنی آن رنگهای قوس وقزح را نمودار میکند و بخانه‌ها و مسجدها بکار میرفته‌است.

هنر خط

هنرخط که وسیلهٔ ثبت کلام خدا بود و از اینجهت اعتباری داشت وقرآن نیز به‌آیهٔ اول،سورهٔ ۶۸ و آیهٔچهارم،سورهٔ۹۶ تأییدآن کرده‌بود بقرن دوم وسوم پیشرفت کرد وبزودی ازهنرهای مهم و گرانقدر شد[۲]. این‌هنر،اسلامی خالص بود و در کار تزئین اهمیت بسیارداشت. مسلمانان مایهٔ زیبائی را که بملاحظات دینی از تصویر چیزهای زنده نتوانسته‌بودند گرفت، ازآن گرفتند. مقام خطاط بدرجات‌ازصورتگرمعتبرتر ومحترم‌تربود تا آنجا که‌اهل‌قدرت نیزمیکوشیدند تا بوسیلهٔنوشتن قرآن تقرب دینی پیدا کنند. کتابهای‌تاریخ وادبیات

۱ــ Gaston Migeon,*Les arts musulmans* (Paris,1926),pp.36-7.

۲ــ قلقشندی،ج۳،ص۵ وبعد؛ج۲،ص۴۳۰ وبعد.

عرب نام بسیاری از خطاطان را باحترام تمام یاد میکند درصورتیکه از معماران و صورتگران و فلزکاران چیزی نمیگوید و دربارهٔ آنها خاموش است. از بنیادگران خط عرب ریحانی[1] متوفی سال (۲۱۹ه، ۸۳٤م) بود که بدوران مأمون بلندآوازه شد وسبك خطی را که منسوب بدوست ابداع کرد؛ وهم ابن مقله (۲٦۳-۳۲۹ه، ۸۸٦-۹٤۰م) وزیرعباسیان که راضی خلیفه دست اورا برید اما میتوانست با دست چپ خوشنویسی کند، حتی با قلمی که ببقیماندهٔ دست بریده می بست خوش می نوشت[2] و ابن بواب[3] متوفی سال (٤۱۳ یا ٤۲٤ه، ۱۰۲۲ یا ۱۰۳۲م) که پدرش دربان خلیفهٔ بغداد بود سبك معروف «محقق» راابداع کرد. آخرین خطاط معروف این دوران، یاقوت مستعصمی بود که اسلوب معروف «خط یاقوتی» منسوب بدوست. نوشته‌ها که از یاقوت[4] و دیگر خطاطان مشهور قدیم بجاست معلوم میدارد که هنر ایشان اوجی چندان نداشته‌است.

شاید خطعربی تنها هنریست که‌هنوزهم‌هنروران مسیحی‌ومسلمان‌بقسطنطنیه و وقاهره وبیروت ودمشق، بدان سرگرمند و قطعاتی زیباتر وخوشتر از استادان قدیم توانند نوشت. تنها خط نبود که پیشرفت و رونق آن رهین پیوستگی با قرآن کریم بود بلکه همهٔ هنرهای دیگر نیز که با خط پیوستگی‌داشت چون رنگ‌آمیزی زینتی وطلاکاری وجلد سازی درسایهٔ قرآن پدیدآمد و رونق گرفت. هنرتزئین کتاب و طلاکاری قرآن بدوران‌اخیرعباسی آغازشد وبدوران‌سلجوقیان وممالیك باوج رسید. باید گفت که نفوذ نسطوری ویعقوبی درهنرتصویری عاملی مهم و مؤثربود. طلاکار

۱- الفهرست، ص۱۱۹؛ یاقوت، الادباء، ج۵، ص۲٦۸ وبعد.

۲- ابن‌خلکان، ج۲، ص٤۷۲؛ الفخری، ص ۳٦۸، ۳۷۰-۷۱؛ یاقوت، ج۳، ص۱۵۰، س ۸ و ۱۰.

۳- ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۱ وبعد؛ نویری، ج۷، ص۳-٤.

٤- See B.Moritz, *Arabic Palaeography* (Cairo, 1905), pl.89.

مسلمان که از پی‌خطاط پدید آمده‌بود بمنزلت واحترام نیز تالی‌خطاط بود. کارتذهیب منحصر بقرآن‌نماند و کتابهای دیگررا نیز بوسیلهٔ آن تزئین میکردند.

موسیقی

نفرتی که فقیهان‌بغداد ازموسیقی داشتند بی‌اثر بود همچنانکه نفرت فقیهان دمشق در گذشته بی‌اثرماند. مهدی از آنجا که آخرین بنی‌امیه ختم کرده‌بود آغـاز کرد وسیاط[1] (۱۲۲-۱۶۹ه، ۷۳۹-۷۸۵م) را از مکه فراخواند وبحمایت خویش آورد. میگفتند نغمه‌های سیاط بیشترازحمـام گرم بجانهای وارفته نشاط و هیجان میدهد[2]. شاگرد او ابراهیم موصلی (۱۲۶- ۱۸۹ه، ۷۴۳ - ۸۰۴م) که ازپس استاد خود پیشوای موسیقی کلاسیك شد او نیز از مهدی تشویق دید. ابراهیم ازیك دودمان محترم ایرانی بود[3] که بکودکی اورا از بیرون موصل ربودند و در اثنای حبس بعضی آوازهای راهزنان را از رباینده‌ٔ خویش فرا گرفت. او نخستین کس بود که مقطع آهنگ را با حرکت عصا نشان داد[4] و هم او درمیان سی‌تن‌عود نوازمیتوانست دختری را که‌تاردوم ابزارخودرا خوب‌نکشیده‌بود پیدا کند[5]. بعدها ابراهیم بخدمت رشید درآمد وندیم او شد وخلیفه ۱۵۰،۰۰۰درم‌بدو بخشید وماهانه‌ای‌بمبلغ ۱۰،۰۰۰درهم برای او مقرر داشت وغالباً ازخلیفه عطاهای خوب میگرفت. ازجمله گویند یکبار که نغمه‌ای را خوب خوانده‌بود ۱۰۰،۰۰۰درم پاداش گرفت. ابن‌جامع رقیب ابراهیم باعتبار وی نبود وی قرشی و ناپسری سیاط بود. بگفتهٔ مؤلف عقدالفرید ابراهیم ازهمهٔ موسیقیگران به زیر وبم نغمه‌ها تواناتر بود وابن‌جامع صوت خوشتر و گرمترداشت[6] وچون رأی یکی ارمقربان دربارارا در

۱- عبدالله‌بن‌وهب ازموالی خزاعه‌بود؛ اغانی، ج۶، ص۷.
۲- اغانی، ج۶، ص۸، س۴-۵ ونویری ج۴، ص۲۸۹ از اوگرفته‌است.
۳- الفهرست، ص۱۴۰؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۴؛ نویری، ج۴، ص۳۲۰.
۴- العقد، ج۳، ص۲۴۰، س۴؛ با موضوع «موسیقی» درفصل ۲۱ مقایسه کنید.
۵- اغانی، ج۵، ص۴۱.
۶- ج۳، ص۲۳۹.

بارهٔ ابن‌جامع پرسیدند گفت: وصف عسل را چسان گویم که هروقت آنرا چشیده‌ام شیرین بوده‌است[۱].

دربار پررونق رشید بیشتر ازهردربار دیگر بتشویق موسیقی و آوازمیکوشید وحمایتی که ازاین رشته میکرد کمتر از هنرها و دانشهای دیگر نبود تا آنجا که توان گفت دربار وی‌چون کهکشان‌بود که‌ستارگان‌موسیقی‌در آن‌فراهم آمده‌بودند[۲]. موسیقیگران مقرری بگیر با غلامان و کنیزانی که بخدمت داشتند مرفه میزیستند و از آن جلسه‌های مجلل که کتابهای اغانی[۳] و عقدالفرید والفهرست والنهایه و مخصوصاًهزارویکشب یادگار آنراجاوید کرده‌اند مکرر بپا میکردند. یکباردوهزار از این نغمه گران دریك محفل موسیقی که زیر نظارت خلیفه بود شرکت کردند. پسر او امین نیز یك‌محفل شبانه چون این داشت که همه غلام و کنیزان قصردر آن شرکت داشتند وتا صبحدم برقص‌در بودند[۴]. هنگامیکه‌سپاه مأمون‌بغداد را درمحاصره داشت امین درقصرخویش که بدجله مشرف بود با دقت وعلاقه بآواز کنیزکان گوش میداد[۵].

ازجملهٔ موسیقیگران که مورد حمایت رشید بودند مخارق متوفی حدود سال (۲۳۱ه،۸۴۵م) شاگرد ابراهیم بود. یکی‌از زنان نغمه گر بکودکی‌اورا دید که در دکان پدرش که قصاب بود با صوتی گرم و نیرومند دربارهٔ گوشت بانگ میزد و آواز

۱ــ همان کتاب، همان صفحه؛ با اغانی،ج۶،ص۱۲مقایسه کنید.

۲ــ العقد،ج۳،ص۲۳۹ وبعد.

۳ــ این کتاب علاوه براینکه گنجینهٔ اطلاعات مربوط بزندگانی اجتماعی عرب است، تاریخ موسیقی روزگاران پیش‌از اسلام تا ایام مؤلف (۸۹۷ــ۹۶۷) نیزهست و بحقیقت مؤلف اغانی، بزرگترین مورخ موسیقی‌است که جهان عرب بوجودآورده‌است.

۴ــ آنچه را درفصل ۲۴ زیرعنوان «دوران‌جلال‌بغداد» آوردیم به‌بینید.

۵ــ مسعودی،ج۶،ص۴۲۶ــ۳۰.

میخواند و اورا بخرید. پس‌از آن هارون اورا بخرید و آزاد کرد و ۱۰۰،۰۰۰ دینار بدو بخشید[۱] آنگاه برمنزلتش بیفزود که اورا جایگاهی پهلوی‌نشیمنگاه‌خویش‌داد.

یکشب مخـارق بردجله برون شد و آوازخواندن گرفت و خیلی زود مردم مشعل بدست درخیابانهای بغداد بجنب و جوش درآمدند تا از سماع سالارنغمه‌وران بهره‌مند شوند[۲].

مأمون ومتوکل اسحاق پسر ابراهیم موصلی را (۱۵۰ـ۲۳۶ه،۷۶۷ـ۸۵۰م) که‌سالارنغمه گران آن عصر بود[۳] ندیم‌خویش کردند. اسحاق‌ازپس‌پدردرتجدید اعتبار موسیقی قدیم مؤثر وبزرگترین‌موسیقیگر اسلام بود که‌ازهمه‌فنون موسیقی سررشته داشت[۴] و اونیزچنانکه پدرش وزریاب ازپیش گفته‌بودند میگفت که‌آهنگهای زیبا را جن باو الهام میکند.

اینان و دیگر موسیقیگران قدیم که با همدمی خلیفگان شهرتی یافتند تنها موسیقیگر نبودند بلکه هوش تند و حافظهٔ سرشار داشتند و اشعار مناسب و قصه‌های بدیع فراوان‌بخاطرسپرده‌بودند. بحقیقت نغمه گر و نغمه‌ساز وهم‌چنین شاعر ودانشمند بودند که ازهمهٔ علوم متداول دوران خویش سررشته داشتند. ازپی ایشان بمنزلت‌نوازندگان‌بودند که‌ابزارمطلوبشان‌عودبود و رباب‌را نوازندگان کم‌اهمیت‌تر مینواختند و پس از این گروه کنیزکان‌بودند که معمولاً ازپس پرده آوازمیخواندند وسازمیزدند. اینگونه کنیزکان ازلوازم حرمسرای قصربودند وتربیت وتعلیمشان از کارهای معتبربود. اسحاق موصلی کنیزی را تعلیم داده‌بود و ولایتدار مصرمیخواست او را به۳۰،۰۰۰ دینار بخرد و فرستادهٔ امپراطور روم بهارا بمبلغ بیشتری بالا برد

۱ـ اغانی،ج۲۱،ص۲۲۶،ج۸،ص۲۰.

۲ـ اغانی،ج۲۱، ص۲۳۷ـ۸؛ با نویری، نهایةالادب،ج۴،ص۳۰۷مقایسه کنید.

۳ـ ابن‌خلکان،ج۱، ص۱۱۴ وبعد؛ الفهرست،ص۱۴۰ـ۴۱؛ اغانی،ج۵،ص۵۲ و بعد؛ نویری،ج۵،ص۱ وبعد.

۴ـ Farmer. *Arabian Music*,p.125.

آنگاه ولایتدارخراسان بهای کنیزرا ۴۰،۰۰۰ دینارپیشنهاد کرد و اسحاق مشکل را بدینسان حل کرد که کنیزرا آزاد کرد وبعقد خود درآورد[۱].

دربار بغداد بیشتر از دمشق عود زن و نغمه‌ساز پرورانید. ابراهیم‌بن‌مهدی برادرهارون و رقیب خلافت مأمون(۲۰۲ه،۸۱۷م)موسیقیگر و نغمه‌ور ماهری بود.[۲] واثق (۲۲۸-۲۲۳ه،۸۴۲-۸۴۷ م) نخستین خلیفهٔ موسیقیدان بود که عود مینواخت ویکصد نغمه نیزساخته‌بود[۳] و ازپس او منتصر (۲۴۷-۲۴۸ه،۸۶۱-۸۶۲م) ومعتز (۲۵۲-۲۵۶ه، ۸۶۶-۸۶۹م) ازموهبت شعر وموسیقی تاحدی بهره‌ور بودند[۴]. تنها خلیفه‌ای که درموسیقی مهارت داشت معتمدبود (۲۵۷-۲۷۹ه، ۸۷۰-۸۹۲م). همو بود که ابن خردادبه‌جغرافیدان معروف گفتارخویش را دربارهٔ موسیقی که از موسیقی آن عصر اطلاعات بسیاربما میدهد بحضور وی بزبان آورد[۵].

موسیقی نظری

ازجملهٔ کتابهای یونان که بدوران طلائی عباسیان ترجمه‌شده بود تنهاچند کتاب‌ازمسائل‌نظری موسیقی‌سخن‌داشت. حنین‌بن اسحاق (۱۹۴-۲۶۰ه،۸۰۹-۸۷۳م) طبیب معروف‌نسطوری دراین باب دو کتاب از ارسطو ترجمه کرده بود که یکی « کتاب‌المسائل » Problemata و دیگر « کتاب فی‌النفس» De anima[۶] عنوان داشت وهمویکی‌ازتألیفات‌جالینوس‌رابنام کتاب‌الصوت De voci ترجمه کرده‌بود. درعربی دو کتاب باقلیدس منتسب بود که یکی کتاب‌النغم ودیگری کتاب‌القانون[۷] عنوان داشت. ارستوکسینوس Aristoxenus که‌بقرن‌چهارم

۱- الفخری، ص۲۷۶-۹.

۲- ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۲ وبعد؛ طبری، ج۳، ص۱۰۳۰ وبعد.

۳- اغانی، ج۸، ص۱۶۳، و نویری، ج۴، ص۱۹۸ از او گرفته‌است.

۴- نویری، ج۴، ص۱۹۹.

۵- مسعودی، ج۸، ص۸۸-۱۰۳.

۶- محتملاً حنین‌بن‌اسحاق (متوفی ۹۱۰)، آنرا ترجمه کرده‌است.

۷- الفهرست، ص۲۶۶؛ قفطی، ص۶۵.

پیش‌از میلاد میزیست ، بوسیلهٔ « کتاب‌الایقاع »[1] rhythm شهرت یافته بود و هم نیقوماخس‌پسر ارسطو با« کتاب‌الموسیقی‌الکبیر »[2] opus major on music بلندآوازه شده‌بود. اخوان‌الصفا ، درقرن دهم میلادی که بی گفتگو یعضی‌شان اهل نظر در موسیقی بوده‌اند موسیقی‌را ازشاخه‌های ریاضیات بشمارداشتند و از فیثاغورث بعنوان بنیادگذار موسیقی نظری[3] تمجید میکردند . نظریات علمی مؤلفان عرب در زمینهٔ موسیقی به‌ایونان ودیگرمؤلفان‌یونان مربوط بود که‌ازبرکت‌ایشان‌با نظریات فیزیکی ومسائل‌عضوی مربوط بصوت آشنا شدند. بنابراین‌توانیم گفت که‌قسمت علمی موسیقی عرب ازیونان مایه داشت،اما قسمت عملی چنانکه ازتحقیقات پروفسور فارمرمعلوم شده‌است از ریشهٔ خالص عربی‌است[4]. درآنموقع کلمهٔ موسیقی (بکسرقاف) که بعدها موسیقی (بفتح قاف) شد و ازیونانی گرفته‌بودند برقسمت‌نظری این علم اطلاق میشد و « غنا »کلمهٔ قدیم عربی برای نغمه وهم موسیقی عملی بکارمیرفت. ازهمین موقع‌نام بعضی ابزارها واصطلاحات فنی که ریشه ازیونان داشت چون گیتار و ارغون، بزبان عرب آمدن گرفت.ظاهراًارغون ازروم آمده‌است.دوتن‌ارغون‌ساز بقرن دوازدهم شهره شدند که یکی‌ابوالمجدبن‌ابوالحکم دمشقی متوفی‌سال (۵۷۶ه، ۱۱۸۰م) بود ودیگر ابوزکریاء یحیی بیاسی که‌بخدمت صلاح‌الدین بود[5].

سالارنویسندگان موسیقی که پیرو مکتب یونان بودند فیلسوف کندی بود که به‌نیمهٔ قرن نهم بلندآوازه شد وچنانکه از پیش گفتیم کهنترین نشان نفوذ یونان در

۱ــ الفهرست،ص۲۷۰.

۲ــ همان کتاب،ص۲۶۹.

۳ــ الرسائل،ج۱،ص۱۵۳.

۴ــ *Arabian Music*,pp.200-201; «Music» in *The Legacy of Islam*, *ed.Thomas* Arnold and Alfred Guillaume (Oxford,1931),pp.356 *seq.*

۵ــ ابن‌ابی‌اصیبعه،ج۲،ص۱۵۵، ۱۶۳.

کتابهای او نموداراست. دریکی‌ازشش کتاب که بکندی منسوب است نخستین‌استفاده را که‌عربان ازعلامت‌های موسیقی کرده‌اند توانیم یافت. ازمیان مسلمانان‌تنها کندی اهل نظر درموسیقی نبود بلکه فیلسوفان و طبیبان‌نظیر او فراوان بودند که‌ازموسیقی نظری سررشته داشتند. بگفتهٔ ابی‌اصیبعه[1]، رازی (۲۵۱-۳۱۳ه، ۸۶۵ - ۹۲۵م) دست‌کم یك کتاب موسیقی تألیف کرده بود وهم فارابی (متوفی ۳۳۹ه، ۹۵۰م) عود نکو مینواخت و بی گفتگو بزرگترین نویسندهٔ موسیقی نظری بقرون وسطی بود. وی بشرحهای فراوان که بر کتاب اقلیدس نوشت و از میان رفته است قناعت نکرد بلکه سه کتاب نیز بابتکار خود نوشت؛ یکی کتاب‌الموسیقی‌الکبیر[2] بود که‌بمشرق زمین مرجعی معتبر بشمار میرفت، بمغرب زمین نیز کتاب مختصر او بنام «احصاءالعلوم»[3] از همه کتابهای موسیقی که بلاتینی ترجمه شده بود قدیمتر و هم نکوتر بود و نفوذ بسیار داشت. علاوه برفارابی تألیفات ابن‌سینا متوفی سال (۴۲۹ه،۱۰۳۷م) را نیز که کتابهای قدیم را مختصر کرده در شفای خود بحثی از موسیقی آورده وهم کتب ابن‌رشد متوفی سال (۵۹۵ه،۱۱۹۸م) را یاد باید کرد که هردو بلاتینی ترجمه شده و در اروپای غربی بصف کتابهای درسی آمده بود. دفاعی که غزالی متوفی (۵۰۵ه، ۱۱۱۱م)از سماع کرد غنا را درجماعت صوفیان اعتبار بسیار داد[4].

متأسفانه بیشتر این تألیفات فنی ازمیان رفته و نت و نغمه و آهنگ موسیقی عرب که به‌تعلیم شفاهی دست بدست میرفته سرانجام بکلی نابود شده‌است. بدوران

۱- ج۱،ص۳۲۰،س ۲۶.

۲- آنچه را درحواشی فصل ۲۷ زیرعنوان «فارابی» آورده‌ایم به‌بینید.

۳- چاپ عثمان محمد امین (قاهره،۱۹۳۱).

٤- الاحیاء، ج۲،ص۲۳۸ وبعد.

ما نغمه‌های عربی ازلحاظ آواز ناچیز اما آهنگ آن نیرومند است . هیچکس از نوازندگان آثاری را که‌ازموسیقی قدیم بجاست توضیح نمیتواند کرد و نه‌اصطلاحات علمی آنرا فهم تواند کرد وبسیاری ازاین‌اصطلاحات را بریشهٔایرانی یا هندی مرتبط میتوان داشت .

فصل سی‌ام

فرقه‌های اسلامی

ازدوقرن‌اول دوران عباسی و نیم قرن دنبالهٔ آن(۱۳۳-۳۹۱ه، ۷۵۰-۱۰۰۰م) بتفصیل سخن آوردیم زیرا این دوران خلاقیّت بود و تمدن‌اسلامی درخلال‌این‌مدت نشان ویژه‌ای بخود گرفت که هنوزهم آثار آن بجاست . اسلام امروز ازلحاظ علوم دین وشریعت وهم فلسفه وادبیات و علوم وابسته بآن عیناً اسلام نه قرن پیش است. مکتب‌های فکری که در آن روزگار تکامل یافت بنسبت زیاد بروزگارما نیزبپاست که واضح‌تر ومهمتر ازهمه فرقه‌های اسلامیست.

طرفداران عقل واهل‌سنت

جنبش طرفداران عقل یعنی معتزلیان که اول‌بار بدوران امویان پدیدآمد درعصر اول‌عباسی ومخصوصاً به‌ایام مأمون اهمیت بسیار یافت که وی از آن توجه وعلاقه که به‌فلسفه داشت طریقهٔ نو را مذهب رسمی دولت کرد. مأمون بسال (۲۱۲ه، ۸۲۷م) زیر نفوذ ابن‌ابی‌داود[1] قاضی معتزلی

۱- ابن‌خلکان، ج۱، ص۳۸-۴۵؛ طبری، ج۳، ص ۱۱۳۹ وبعد.

فرمان مهمی صادر کرد ومخلوق‌بودن قرآن را مقررداشت واین بخلاف عقیدهٔ اهل سنت بود که میگفتند: قرآن‌ازلیست و کلام‌قدیم خداست یعنی‌مخلوق‌نیست و باکلمات عربی‌از آسمان فرودآمده‌است[۱]. خیلی زود قضیهٔ خلق قرآن محك عقیدهٔ مسلمانان شد وقاضیان نیزباید شخصاً این امتحان را بگذرانند. بسال (۲۱۸ه،۸۳۳م) خلیفه فرمان دیگری صادر کرد ومقررداشت که هیچ قاضی بمقام خود نماند وهیچ قاضی نومعین‌نشود مگر آنکه طرفدارخلق‌قرآن باشد وهمانوقت‌نیز«محنت» را پدیدآورد که یك قسم دادگاه تفتیش عقاید بود و همه کسان را که منکر این عقیده بودند بمحاکمه میکشید[۲]. بدینسان مسخرهٔ عجیب تقدیرجنبشی راکه‌امید میرفت طرفدار آزادی فکرباشد بدستگاه مخوف ضدآزادی مبدل کرد.

محاکم تفتیش اسلامی (محنت)

این اول‌بار نبود که اسلام مخالفان عقیده را محاکمه‌میکرد. هشام اموی* (۱۰۶ـ ۱۲۶ه، ۷۲۴ـ۷۴۳ م) فرمان داد جعدبن درهم را که به‌خلق قرآن معتقد بود اعدام کنند[۳]، وهم غیلان دمشقی‌رااعدام کرد که وی باصل « اختیار » اعتقاد داشت[۴]. مهدی وهادی دو خلیفهٔ عباسی عده‌ای از زندیقان را بردار کردند[۵]. اما « محنت » دوران مأمون نخستین محکمهٔ منظم بود که برای محاکمهٔ مخالفان عقیده وفرونشاندن ایشان پدید آمد. معروف‌ترین قربانیان « محنت » احمدبن‌حنبل[۶] بود که با شجاعت و سرسختی ایستاد و از قهرمانان اهل‌سنت محافظه‌گر شد و مقاومت وی بتاریخ سنیگری بصف

۱ـ آنچه را در **بخش** دوم دراول فصل‌نهم‌آورده‌ایم ببینید.

۲ـ طبری نسخهٔ فرمانهای اورا آورده‌است، ج۳، ص۱۱۱۲ـ۱۶.

*ـ توضیحاتی‌راکه درمقدمه‌آورده‌ایم، به‌بینید.

۳ـ ابن‌اثیر، ج۵، ص ۱۹۶ـ۷.

۴ـ همان‌کتاب، ص۱۹۷؛ طبری، ج۲، ص۱۷۳۳.

۵ـ آنچه را درفصل۲۶ زیرعنوان «مجوس ودیگرثنویان» آورده‌ایم‌ببینید.

۶ـ طبری، ج۳، ص۱۱۳۱ وبعد.

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

اعمال برجسته‌است. آزار اهل سنت بدوران دوخلیفه که‌ازپی‌مأمون‌بودند دوام داشت تا متوکل‌خلیفه‌بسال دوم‌حکومت‌خویش(۲۳۴ه،۸۴۸م) روی ازمعتزلیان بگردانید وعقیدهٔ قدیم را باز پس‌آورد.

ازجملهٔ‌پیشوایان مذهب معتزله دراین‌دوران‌نظام متوفی‌حدود (۲۳۱ه،۸۴۵م) را نام باید برد. این‌شیخ معتزلی که میخواست از نفوذ تمایلات دوگانگی‌ایرانیان در اسلام جلوگیری کند اظهار داشت که شك بنیاد معرفت است[۱] و اساس نظریهٔ وی همانند انکساگوراس Anaxagoras فیلسوف یونانی‌بود. ازجملهٔ شاگردان معروف نظام جاحظ بصری متوفی سال (۲۵۴ه، ۸۶۸م) نویسندهٔ معروف وصاحب تألیفات بسیاربود[۲]. دیگر از پیشوایان قدیم اعتزال معمربن‌عباد سلمی متوفی (۳۲۴ه،۹۳۵م) بود که ازقدریان‌بود[۳] وبعقاید هندوان دلبستگی داشت.

غلبهٔ مذهب اشعری

شکست‌نظریات معتزله وتجدید عقیدهٔ‌سنی که از روزگارقدیم میراث سنت اسلام بود بدست ابوالحسن علی‌اشعری بغدادی متوفی (۳۲۴ه،۹۳۵ـ ۹۳۶م) انجام گرفت[۴]. وی از دودمان ابوموسی یکی از دو حکم صفین بود. یکی ازمسلمانان اهل تقوی گفته‌بود «معتزله سربلند کرده‌بودند اما چون خدااشعری را فرستاد دولتشان زوال یافت.»اشعری درآغازشاگردجبائی[۵] معتزلی متوفی (۳۰۳ه،۹۱۵ـ ۹۱۶م) بود و درروزهای‌آخرعقاید خودرا تغییرداد[۶]

۱ـ برای‌اطلاع‌ازعقایدخاص وی شهرستانی،ص۳۷ـ۴۲؛ بغدادی، چاپ‌حتی،ص۱۰۲ـ۹ را به‌بینید.

۲ـابن‌حزم،ج۴،ص۱۴۸؛خیاط، کتاب‌الانتصار، چاپ‌ه.س. نیبرگ(قاهره،۱۹۲۵) فهرست.

۳ـ شهرستانی، ص۴۶ـ۸؛ بغدادی، ص ۱۰۹ـ۱۰ را به‌بینید.

۴ـ کتاب مقالات‌الاسلامیین،چاپ ه. ریتر (قسطنطنیه ، ۱۹۲۹)، ص ۱۵۵ـ ۲۷۸؛ شهرستانی، ص ۶۵ـ۷۵.

۵ـ شهرستانی، ص۵۴ وبعد؛ بغدادی، ص ۱۲۱ را به‌بینید.

۶ـ الفهرست، ص۱۸۱.

وحربه‌استادان‌قدیم خویش یعنی‌دلایل منطقی وفلسفی‌را که‌ابداع کرده‌بودند در بحث وجدل برضد ایشان بکاربرد. بدینقرار وی علاوه‌برکارهای دیگر بنیادگذارعلم کلام دراسلام نیزبود. ازپس او یك پدیدهٔ آشکار درزندگی معنوی مسلمانان پدیدآمد که میکوشیدند تا مسائل دین را باافکار یونان هماهنگ کنند چنانکه درزندگی‌معنوی مسیحیان قرون وسطی نیز پدیده‌ای مانند همین بود. اصل «بیچونی» را به‌اشعری منسوب می‌دارند که بموجب آن انسان بایستی همهٔ صفاتی‌را که قرآن بخدا منسوب میدارد بی‌چون وچرا بپذیرد. اصل‌جدیدآزادی فکر وبحث را پایمال کرد. مدرسهٔ مشهورنظامیه که وزیرسلجوقی بنیادکرده‌بود برای نشرمذهب اشعری‌بود.

غزالی

ازپی اشعری غزالی[1] آمد که بنزد مردم لاتین‌الغازل‌نام دارد. بی گفتگو، غزالی بزرگترین فقیه و بصف مردان بزرگ و متفکران معتبر اسلام‌است که مذهب‌اشعری را شکل‌نهائی‌داد وعقیدهٔ سنی‌را پایه‌نهاد. این پیشوای مسلمان آخرین مرجع مذهب سنت‌بود تا آنجا که گفته‌اند اگر پس‌از محمد (ص) پیمبری میبود غزالی بود.

ابوحامد غزالی بسال (۴۵۰ه، ۱۰۵۸ م) بشهرطوس خراسان زاد و بسال (۵۰۵ه، ۱۱۱۱م) همانجا درگذشت. وی‌ازپس‌تجربه‌ها که درمسائل دینی‌حاصل کرد تحول روحی و معنوی خویش‌را بقلم‌آورد و اینك گفتار او: «پس‌ازبلوغ آنگاه که هنوز به‌بیست سالگی نرسیده بودم تاکنون که از پنجاه گذشته‌ام، از عقیدهٔ هرفرقه جستجو کرده واسرارهرمذهب را کشف کرده‌ام، ازباطنیان‌چیزها خوانده‌باظاهریان بحثها کرده و بافیلسوفان[2] مناقشه‌ها داشته وسخن متکلمان دانسته و اسرار صوفیان

۱ـ منسوب بغزال (بتشدید ز) وغزالی (بتخفیف) درست‌نیست؛ محمدبن‌ابی‌شنب در مجلة‌المجمع، ج۷، (۱۹۲۷)، ص ۲۲۴-۲۲۶؛ با دونکن ب. مکدونالد در مجلهٔ جمعیت آسیائی سلطنتی (۱۹۰۲)، ص ۱۸-۲۲، مقایسه کنید.

۲ـ طرفداران نوافلاطونی.

جسته‌ام که میخواسته‌ام حق را از باطل بشناسم وسنت‌خواه را از بدعتگر امتیاز کنم، بدینسان علاقه بدریافت حقایق بفطرت و صنع خدا رسم و رویهٔ من بود و دراینکار چاره واختیار نداشته‌ام[۱].»

غزالی زندگی‌را با سنیگری آغاز کرد و خیلی زود صوفی شد و پیش‌از آنکه بیست ساله شود همهٔ گذشته را پشت‌سر افکند و بسال (۴۸۴ه‍،۱۰۹۱م) استاد مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد شد ودر آن مرحله‌ازشکاکان بزرگ بود. چهارسال بعد بدنبال یك کشاکش سخت روحی که تن و روان او را درهم شکست بصوفیگری باز گشت. امیدها که بتحصیل ایمان از راه عقل داشت بنومیدی انجامید و بدرویشی گرائید که جهان مینوردید وآسوده دل و فارغ‌بال میزیست و ازپس دوازده سال که دور از جهانیان بجاهای گونه‌گون و ازجمله دوسال بشام بسرزمینهای مقدس سر کرد ببغداد آمد تا درآنجا وعظ کند و تعلیم دهد. دربغداد بزرگترین کتاب خود احیاء علوم‌الدین را نوشت[۲]. این کتاب که از صوفیگری مایه داشت رونقی بشریعت داد و بتوضیح مبادی اسلام کمك کرد. غزالی دراین کتاب ودیگر کتابها چون «فاتحة‌العلوم»[۳] و«تهافت الفلاسفه»[۴] و«الاقتصاد فی‌الاعتقاد»[۵] درافکاروملاحظات سنیگری‌بحد اعلا رسیده‌است. این کتابها فقه را ازمقام عالی ودور ازدسترس که داشت بدسترس کسان آورد و جدل یونانی‌را باب کرد وبوسیلهٔ آن یك فلسفهٔ عملی پدیدآورد وفلسفه را دراسلام و بنزد

۱ـ المنقذ من‌الضلال، چاپ ا. شمولدرز (پاریس، ۱۸۴۲)، ص ۴ـ۵؛ با

C.Field, *The Confession of Al Ghazzali* (London,1909),pp.12-13.

مقایسه کنید. مطالبی که غزالی‌ازگزارش زندگی‌خود نوشته به‌نسبت زیاد مانند نوشته‌های قدیس اوگوستین‌است.

۲ـ ۴جلد (قاهره، ۱۳۳۴). چاپهای دیگرنیز بسیاراست.

۳ـ (قاهره، ۱۳۲۲).

۴ـ چاپ م. بویجس (بیروت، ۱۹۲۷).

۵ـ چاپ دوم (قاهره، ۱۳۲۷).

اهل‌سنت ومردان دین دوست داشتنی کرد. بعضی‌از این کتابها پیش‌از سال (۵۴۵ه، ۱۱۵۰م) بلاتینی ترجمه شد و درفلسفهٔ یهودیگری و مسیحیگری قرون وسطی اثر نمایان داشت. « توماس اکویناس Thomas Aquinas » که یکی‌از بزرگترمردان دین مسیح بود و هم علامه پاسکال بطور نـامستقیم از افکار غزالی که بیشتر از همهٔ مفکران مسلمان درتکامل افکارمسیحی‌اثرداشت مایه گرفتند. فلسفه‌ای که اشعری و غزالی پایه نهادند همانست که تا روزگارمااسلام‌بر آن استواراست ولی‌مسیحیگری مخصوصاً بدوران شورش پروتستانی فلسفهٔ خودرا درهم شکست وازآن هنگام غرب و شرق ازهـم جدا شد، اولی براه پیشرفت افتاد و دومی همانجا که بود بیحرکت ایستاد.

صوفیگری

« میل برابطهٔ مستقیم باخدا » در دین‌اسلام شکل‌صوفیگری[1] گرفت، درواقع صوفیگری بیشترازآنکه مجموعهٔاصول‌باشد یك روش تفکر واحساس‌مسائل دینی‌است. بحقیقت صوفیگری دراسلام نمودارجنبشی است که بمخالفت طرفداران عقل‌یعنی آنها که معتقدبدرك عقلی اسلام وقرآن بودند پدیدآمده‌بود و این جنبش ازعلاقه بحفظ دین بشکل نهائی‌آن زاده‌بود. ریشهٔ این طریقه را ازلحاظ روانشناسی در امیدهای انسانی ومیل وصول بحق وهم‌بحقیقت دین میتوان جست وازلحاظ دینی صوفیگری نیزمثل همهٔ جنبشهای‌اسلام‌ازقرآن وحدیث مایه دارد. آیهٔ۹۶، ازسورهٔ ٤ وهم۱۱۳ ازسورهٔ ۹ و٤۷ از سورهٔ۳۳ که طمع را تحقیر میکند ورغبت‌به‌نکوئیهای‌زندگی‌دنیارا پست میشمارد و کسانی‌را که‌بخدا بازمیگردند ستایش‌میکند واعتماد بخدا را که نکوترین نگهبانست سفارش میکند درقرآن‌نظایر بسیاردارد. دلبستگی‌محمد(ص) بخدا‌حالت‌اسرارآمیزی‌داشت وجان‌وی‌ازاین‌احساس

۱ــ صوفی‌ازکلمهٔ عربی‌صوف‌است‌که صوفیان درآغازکارتصوف، جامه‌های پشمین داشتند.
Theodor Nöldeke in *Zeitschrift der deutschen morgenlandischen Gesellschaft*, vol.48 (1894), pp.45-8.

که درپیشگاه‌خداست سرشار بود. صوفیان نیز خودشان‌را راویان حقیقی تعلیمات باطنی پیغمبر که دراحادیث بجاست میشمارند.

صوفیگری اززندگی‌بازهد وتفکر آغازشد وچیزی‌مانند رهبانی‌مسیحیگری بود. آنگاه‌بقرن دوم‌اسلام و بعد تکامل‌یافت وجنبشی‌شد که‌هدف آن هم آهنگ کردن فرقه‌های مخالف‌بود وازمایه‌های مسیحی و نوافلاطونی واشراقی‌و بودائی استفاده‌های بسیار کرد. ازآن پس دورانهای‌باطنیگری وصوفیگری ویك‌هستیگری را گذرانید. صوفیان بتقلید راهبان مسیحی پشمینه را لباس‌خود کردند وهم بتقلید ایشان زندگی عزلت و دور از زنی‌را که اسلام هرگز روا نداشته‌بود هدف خویش کردند. خلوت وتفکر وشب بیداریشان نشانی از نفوذ رهبانی شام است. و طریقت[1] ایشان که بقرن سیزدهم تکامل یافت باوجود حدیث مشکوك «رهبانیت در اسلام نیست» عیناً چون رسوم راهبان است. روش شیخ ومرید آن چون کشیش ومبتدی مسیحیگری است و ذکر[2] یعنی رسم جالب ومنحصر بفرد مسلمانی بآن شکل که‌اهل‌طریقت‌انجام میدهند از نشیدهای مسیحی مایه دارد[3]. حدیثها که صوفیان دربارهٔ آخرت و مسیح دجال آورده‌اند[4] نشان میدهد که سالکان طریق‌از نومسلمانانی که سابقاً بمذهب یکتاپرستی بوده‌اند یاران فراوان داشته‌اند.

زهد

کلمهٔ صوفی برای اول‌بار به‌نیمهٔ قرن نهم بادبیات عرب آمد و عنوان گروهی از زاهدان معروف بود[5]، اول کس که عنوان صوفی یافت جابربن‌حیان چشم پزشك مشهورحدود (۱٦۰ه،۷۷٦م) میزیست بود که

۱ــ سورهٔ ٤٦:۲۹ وبعد.

۲ــ یعنی یاد خدا کردن ونام وی‌آوردن؛ سورهٔ۳۳:٤۱.

۳ــReynold A.Nicholson, *The Mystics of Islam* (London,1914),p.10.

٤ــ مسیح دجال ازکلمهٔ‌آرامی مشیحادجالا است. باانجیل متی۲٤:۲٤؛ مکاشفهٔ یوحنا ۱۳:۱ــ۱۸؛ دانیال ۱۱:۳٦ مقایسه‌کنید.

۵ــ جاحظ،البیان،ج۱،ص۲۳۳.

درکار زهد روش‌خاص داشت و بموجب مدارك متأخر وی درعلوم غریبه مشهور بود شاید همروزگار او ابراهیم ادهم بلخی متوفی حدود سال (۱۶۱ه،۷۷۷م) نمونه‌ای از اینگونه زاهدان وارستهٔ قدیم بوده‌است و داستان زاهدشدن اورا بتقلید قصهٔ بودا[1] ساخته‌اند که میگوید ابراهیم شهزاده‌ای بود و روزی بشکاررفت وهاتفی را شنید که بدو میگفت برای چنین‌کارها آفریده نشده‌است و شاهزادهٔ ورزشکار پیاده شد و راه زندگی غرورآمیز دنیا را رها کرد و زاهدی پرهیزکارشد. قصهٔ دیگری هست که میگوید زاهدشدن وی ازآنجا بود که روزی ازپنجرهٔقصرخودگدائی‌را دید که‌پارهٔ نان خشکی‌را به‌آب زده با نمك ناسوده بلذت میخورد و چون گدا بتأکید گفت که از وضع‌خویشتن‌کاملاً خشنود است ابراهیم جامهٔ پشمین بتن کرد وبرسم مردم بی‌سر وسامان سیر وسفرآغاز کرد[2] وازآن پس که صوفی‌شد بسوریه که درآنجا صوفیگری مراحل اول تکامل را می‌پیمود اقامت گرفت و ازدسترنج خود زندگی میکرد.

تصوف

بقرن دوم هجری ازنفوذ افکارمسیحی ویونانی،زهد مسلمانی بتصوف بدل شد، و دلبستگان طریقت صوفیگری را وسیله‌ای برای تطهیرروح‌انسانی، نه‌تحصیل‌ثواب آنجهانی، میشمردند تا بتوان خدا را شناخت ودوست داشت وبااو یکی‌شد. اینگونه شناخت صوفیانهٔ خدا یك‌نوع معرفت است که صفای قلب انسان مایهٔ وصول بدان میشود واین بخلاف معرفتی‌است که‌ازراه عقل یا تسلیم باحادیث مقبول میسرمیشود. طریق معرفت و سلوك بدست ابوسلیمان دارانی متوفی‌سال(۲۳۵ه.۵۰ـ۸۴۹م) که درایام‌یاقوت هنوز قبر وی‌بداریای دمشق‌زیارتگاه کسان‌بوده‌است[3] تکامل‌یافت . اما اول کس که ازمکتب تصوف رندانه طرفداری کرد

۱ـ ت.دوکا درمجلهٔ‌آسیائی سلطنتی (۱۹۰۴)،ص۱۳۲ وبعد.

۲ـ ابن‌عساکر،ج۲،ص۱۶۷ـ۹۶؛کتبی،ج۱،ص۳ـ۵؛ قشیری،الرساله، چاپ قاهره، ۱۲۸۴،ص۹ـ۱۰.

۳ـ البلدان،ج۲،ص ۵۳۶.

معروف کرخی بغدادی بود که بسال (۲۰۰ه‍.۸۱۵م) در گذشت . وی در آغاز کار مسیحی وشایدهم صابئی بود[۱]. میگفتند وی از بادهٔ عشق الهی سرمست بود وهم اورا بعنوان یکی از اولیای خدا محترم میداشتند وهنوز قبر وی برساحل غربی دجله ببغداد بجاست ومردم فراوان بزیارت آن میروند و بدوران قشیری[۲] متوفی بسال (۴۶۷ه‍، ۱۰۷۴م) مردم عقیده داشتند که نماز بر قبر او بیماررا شفا میدهد. بعقیدهٔ صوفیان هیچ چیز جزخدا ماندنی نیست و زیبائی جاوید هموست و محبت راه وصول بدوست بنابراین مایهٔ طریقت صوفیان رندانه محبت است.

تصوف عملی (تئوصوفی)

تصوف نظری به تصوف عملی (تئوصوفی) انجامید و نفوذ یونانی دراین تحول که بدوران ترجمه انجام گرفت فوق العاده زیاد بود. معروفترین نمونهٔ تصوف عملی ذوالنون مصری[۳] بود. وی ازپدر ومادری ازنوبه زاد[۴] وبسال (۲۴۶ه‍، ۸۶۰م) بجیزه در گذشت وغالب صوفیان این زاهد مصری را بنیاد گذار طریقت خود میشمارند و هم او را از اقطاب نخستین میدانند و بدنبال نامش همیشه « قدس الله سره » میآورند . صوفیگری از برکت ذوالنون شکل نهائی گرفت این فکر را که شناخت خدا جز از راه وجد حاصل نمیشود هموآورده بود . بگفتهٔ مسعودی[۵] ذوالنون دوست داشت در ویرانه‌های قدیم مصر، وطن اصلی خود، بگردد که میخواست طلسم حروف ناشناس را بگشاید تا مشکلات علوم گذشتگان را کشف کند.

۱ــ باهجویری، کشف المحجوب، مقایسه کنید. این کتاب را نیکلسن ترجمه وچاپ کرده است. (لیدن، ۱۹۱۱)، ص۱۱۴.

۲ــ الرساله، ص۱۲.

۳ــ ذوالنون یعنی صاحب ماهی واین عنوان درقرآن، سورهٔ ۲۱:۸۷ به یونس داده شده ، نام ذوالنون هم ثوبان ابوالفیض بن ابراهیم بود.

۴ــ قشیری، ص۱۰؛ هجویری، ص۱۰۰.

۵ــ ج۲، ص۴۰۱ــ۲.

یك هستیگری (وحدت وجود)

ازتئوصوفیگری یعنی پیوستگی بخدا تا یك هستیگری فاصله چندان‌نبود و آن نیز باحتمال قوی بتأثیر افکار هند وایرانی پیموده شد. اغانی[1] یك گزارش‌دقیق‌ازنظری که مذهب بودا بزندگی داشته بجا نهاده است. راهبان زندیق که جاحظ[2] از وصف‌ایشان سخن‌آورده سازوهای هندی وراهبان بودائی و یا مقلدان ایشان بوده‌اند[3]. باحتمال قوی بایزید بسطامی ایرانی[4] متوفی حدود سال (۲۶۲ه،۸۷۵م) که پدربزرگش‌مجوسی بود اصل‌فنای فی‌الله را که ظاهراً از نیروانای بودائی گرفته‌اند بتصرف‌آورد. یك صوفی‌ایرانی دیگر حلاج بود که بسال (۳۱۰ه،۹۲۲م)تازیانه خورد وبردارشدآنگاه سرش‌بریدند وجثه‌اش را بدستور محکمهٔ تفتیش عباسیان سوختند که گفته‌بود حق، یعنی خدا، منم وهمین بردارشدن او را بزرگتر شهید طریقت بقلم‌آورد. نظرحلاج را دربارهٔ تصوف از این سخنان توان دریافت:

من معشوقم ومعشوق من‌است.
ما دو روحیم که بیك‌تن‌آمده‌ایم.
اگرمرا بنگری‌اورا دیده‌ای:
وچون اورا بنگری مارا دیده‌ای.

قبرحلاج بمغرب بغداد بپاست و باآن مانند قبریکی از اولیاء الله باحترام

۱ـ ج۳،ص۲۴،س۲۷ـ۲۸.

۲ـ الحیوان،ج۴،ص۱۴۶ـ۷.

۳ـ Ignaz Goldziher,*Vorlesungen über den Islam*, ed.F.Babinger (Heidelberg,1925),p.160.

۴ـ بایزید تلفظ ترکی ابویزید است. قشیری،ص۱۷ـ۱۸؛ ابن‌خلکان،ج۱،ص۴۲۹.

۵ـ ابن‌خلکان،ج۱،ص۲۶۱؛ باکتاب زیرمقایسه‌شود:

R.A.Nicholson, *Studies in Islamic Mysticism* (Cambridge, 1921), p.80;Louis Massignon,*La Passion d'al-Hallaj:martyr mystique de l,Islam*. (Paris,1922),vol.ii,p.518.

رفتارمیکنند . ویك صوفی بزرگ دیگر که از وحدت وجود گذشته بوحدت‌اشیاء و ویك هستیگری‌کامل قائل بود محیی‌الدین‌بن‌عربی (۵۶۱-۶۳۸ه، ۱۱۶۵-۱۲۴۰م) اندلسی‌بود که هنوزقبر وی بدامنهٔ کوه قاسیون دمشق‌بداخل مسجد بزرگی که بنام اوست بجاست . ابن‌عربی بخلاف صوفیان سنی چون غزالی وجنید بغدادی متوفی سال (۲۹۸ه، ۹۱۰م)[1] میخواست صوفیگری را بصورت علمی درآورد که اطلاع ازآن منحصر بخواص باشد . تحولی که دراین زمینه رخ داد و طرفداران یك هستیگری را تاآنجا پیش برد که گفتند هرچه هست‌خداست نتیجهٔ وجود ابن‌عربی بود.

شعرصوفی و فلسفهٔ صوفی

تنها شاعر بزرگی که بجهان عرب در زمینهٔ شعرصوفی پدید آمد ابن‌فارض‌شاعرمصری‌بود (۵۷۷-۶۳۲ه، ۱۱۸۱-۱۲۳۵م) که قصیدهٔ « تائیهٔ » کبرای[2] اودربارهٔ محبت الهی‌ازقطعات جاوید است.ازسوی دیگر بیشترشاعران درجهٔاول‌ایران چون‌سعدی وحافظ و رومی‌صوفی‌بوده‌اند.جهان عرب در زمینهٔ فلسفهٔ تصوف دوتن ازبزرگترین عقول اسلامی یعنی فارابی وغزالی را نیز پدیدآورده‌است . هماهنگی اسلام با تصوف که پاره‌ای مطالب آن با عقیدهٔ اهل‌سنت موافق نبود وتعدیل روش معرفت عقلی باقتضای افکارصوفیگری از برکت غزالی انجام گرفت.

طریقتهای‌تصوف

دراثنای پنج قرن اول‌اسلام این روش دینی که عنوان تصوف داشت خاص گروهی معدود بود و حلقه‌هائی ازشاگردان و مریدان بدوریك مرشد یا بیادبود یکی‌از مرشدان سلف مانند حلاج فراهم میشدند. اما این حلقه‌های منظم رنگ محلی داشت وصورت همگانی نداشت . پیش‌ازخاتمهٔ قرن دوازدهم مسیحی بعضی‌حلقه‌های دائم پدیدآمد . نخستین طریقه‌ای که براین

۱- قشیری،ص۲۴-۲۵؛ هجویری، ص ۱۲۸-۳۰.

۲- دیوان ، چاپ امین‌خوری ، چاپ سوم (بیروت،۱۸۹۴)، ص ۶-۱۳۲ ونیکلسن تقریباً همهٔ‌آنرا درکتاب تحقیقات *Studies* ترجمه کرده‌است. ص ۱۹۹-۲۶۶.

بنیاد ایجادشد طریقهٔ قادری منتسب بعبدالقادر گیلانی یا گیلی[1] ایرانی ۴۷۰-۵۶۲ه (۱۰۷۷-۱۱۶۶م) بود که در بغداد بلند آوازه شد. این طریقه هم اکنون درهمهٔ جهان اسلام و ازجمله الجزایر و جاوه و گینه پیروان فراوان دارد و ازطریقه‌های دیگر نکوتر وملایمتر است. طریقهٔ دیگری که بروزگارقدیم پدید آمد طریقهٔ رفاعیه‌است که‌احمد رفاعی متوفی بسال (۵۷۱ه، ۱۱۷۵م) بنیاد نهاد. پیروان این طریقه چون پیروان بعضی طریقه‌های دیگر کارهای حیرت‌انگیزی میکنند . مثلاً آتش مشتعل و مار زنده وشیشه را می‌بلعند یا سوزن وکارد بتن‌خود فرو میبرند . پس‌از آن طریقهٔ مولویه پدید آمد که ایشان را درویشان چرخزن نیزمیگفتند. پیشوای طریقت‌ایشان شاعر بزرگ فارسی‌جلال‌الدین رومی‌است که‌بسال(۶۷۲ه، ۱۲۷۳م)بقونیه در گذشت. رومی بخلاف همهٔ جهان مسلمان درحلقه‌های ذکر برای موسیقی اهمیت بسیار قائل بود. اعقاب وی که‌بقونیه میزیستند درپیشوائی این‌طریقه جانشین پدر شدند . تسلیم شمشیر بخلیفهٔ‌جدید عثمانی جزو وظایف پیشوای فرقهٔ مولویه‌بود.

بدورانهای مختلف‌طریقه‌های مستقل دیگری در کشورهای‌اسلام‌پدید آمد که باختلاف موارد اساس آن رهائی نفس‌ازبند ماده وتوجه بخدا وزهد ویا رهائی ازبند اخلاق‌باقتضای‌یك هستیگری‌بوده‌است ودربسیاری‌موارد رسوم و آداب دینی‌را دربارهٔ بنیاد گذارطریقه‌انجام‌داده واورا دارای‌نیروی‌الهی‌یانیمه‌الهی‌میدانسته‌اند وخانقاههای طریقه،جایگاه‌تقدیس‌اومیشده‌است؛ نیرومندترین‌طریقه‌ازاین‌قبیل‌طریقهٔ‌شاذلیه[2] است که

۱- بهترین گزارش‌زندگی وی را درتاریخ‌الاسلام ذهبی‌توانید یافت واستاد مارگلیوث آنرا درمجلهٔ‌آسیائی سلطنتی (۱۹۰۷)، ص۲۶۷-۳۱۰ نقل کرده‌است. برای‌اطلاعات ازکرامات وی، شطنوفی، بهجة‌الاسرار را به‌بینید. چاپ قاهره، ۱۳۰۴ ودرحاشیهٔ ص ۷۸ یك موعظهٔ‌دینی ازگیلانی بعنوان « فتوح‌الغیب » هست.

۲- المواهب شاذلی ، قوانین حکم‌الاشراق ، چاپ دمشق ، ۱۹۰۳ را به‌بینید . و Edward J.Jurji *Illumination in Islamic Mysticism* (Princeton,1938) . آنرا ترجمه کرده‌است.

قلمرو نفوذ آن در افریقاست وعلی‌شاذلی متوفی بسال (۶۵۷ه‍، ۱۲۵۸م) بنیاد کرده بود درمراکش وتونس نیروی خاص دارد وبنام‌های دیگر نیز تیره‌ها دارد. مسلمانان درمراکش بتقدیس اولیاء اهمیت‌خاص میدهند بحدی که‌شاید به‌هیچ‌ناحیهٔ دیگر نظیر آنرا نتوان یافت. طریقهٔ سنوسیه که شیخ سنوسی‌الجزایری بسال (۱۲۵۳ه‍، ۱۸۳۷م) بنیاد کرده وسابقاً مرکز آن به‌جغبوب بود واکنون درواحهٔ کفره‌است‌ازهمهٔ‌طریقتهای دگر امتیاز دارد ازاینرو که دولتی‌است وهدفهای سیاسی وجنگی وهم مقاصد دینی معین دارد. ومهمترطریقه‌ای که درمصر پدیدآمده طریقهٔ بدویه است که از انتساب احمد بدوی متوفی (۶۷۵ه‍، ۱۲۷۶م) این نام یافته و مرکز آن شهر طنطاست. درترکیه قویترین طریقه همان‌طریقهٔ بکتاشیه است که پیوستگی آن باینی‌چریها معروف‌است. این‌طریقه که‌از اوائل قرن شانزدهم پدیدآمده بی‌زنی‌را تشویق‌میکند وعلی‌را مقدس میشمارد و دررسوم دینی آن آثاری ازمسیحیگری هست و ظاهراً بیك فرقهٔ دینی بیشترازیك طریقهٔ صوفیگری شباهت دارد. طریقتهای درویشی‌ترکیه‌بجز مایه‌ای که از دینهای قدیم‌آسیای صغیر گرفته‌اند بعضی نشانه‌های شمنی* را که با ترکان قدیم ازقلب‌آسیا آمده محفوظ داشته‌اند.

طریقتهای صوفی تنها سازمانهای مسلمانی است که نفوذ مردان دین بر آن استقراردارد. پیروان‌تصوف غالباً عنوان درویش دارند[1] ودرمکانهای خاص بسرمیبرند که‌تکیه یا« زاویه » یا « رباط »نام دارد واجتماعات آنها نیزدرهمین مکانها بپا میشود واین‌کاریست که ازمسجد ساخته نیست. دربعضی‌موارد بغیرازمریدان تعلیم یافته و مبتدیان‌نوآمده طبقه‌ای‌دیگر ازوابستگان‌نامنظم بطریقه می‌پیوندند که درکار ارشاد گرفتن مطیع شیخ طریقتند.

*ـ شمنی کلمه‌ایست که بتقریب برمذهب اقوام بزرگ سیبریهٔ شمالی‌درمشرق‌آسیا اطلاق میشود. پیروان‌این‌مذهب بجادو وشعبده‌ایمان دارند وپندارند که با معبود خویش یك‌نوع ارتباط روحی‌دارند.

۱ـ درویش کلمهٔ فارسی‌است یعنی کسیکه دربدر میرود یعنی گدا.

تسبیح

بجز رسوم دیر و آداب خاص[۱] که صوفیان باسلام آوردند تسبیح نیز از ایشان در میان مسلمانان رواج گرفت[۲]. بدوران ما وهابیان متعصب بکار بردن تسبیح را بعنوان بدعت ممنوع کرده‌اند. ظاهراً تسبیح از هندوستان آمده و محتملاً صوفیان آنرا ازکلیسای مسیحی شرق، نه مستقیماً ازهندوستان، گرفته‌اند. در اثنای جنگهای صلیبی تسبیح بمغرب زمین کاتولیك راه یافت. نخستین بار که در ادبیات‌عرب‌ازتسبیح‌سخن آمده‌درشعرابو نواس (متوفی حدودسال۱۹۵ه، ۸۱۰م)است[۳]. جنید صوفی معروف بغداد (متوفی سال ۲۹۸ ه، ۹۱۰ م) تسبیح‌را برای وصول‌بحال «وجد» بدست‌میگرفت وچون یکی‌ازخرده گیران باو که‌بتقدس معروف‌بود اعتراض کرد جواب‌داد: «این وسیله‌ایست که مرا بخدا رسانیده وآنرا رها نخواهم کرد»[۴].

تقدیس اولیا

بالاتر از همه صوفیان رسم تقدیس اولیا را پدید آوردند و رواج دادند. در بارهٔ احترام اولیا بقرآن سخن نیست. این رسم بتقلید مسیحیگری باقتضای حاجت صوفیان پدید آمده تا فاصله میان ایشان و خدا را پر کند. این عقیده دراسلام دلیلی‌ندارد اما میان مردم رایج است که انسان در نتیجهٔ اعمال کرامات بصف اولیا میرود. در اثنای قرن دوازدهم این فکر میان شیعه و سنی رواج داشت که استمداد از اولیا از بدعتهای بت‌پرستی است ولی بعدها که رسم تقدیس اولیا وعقاید اهل‌سنت بوسیلهٔ صوفیان هماهنگ شد این فکرازمیان برخاست. صوفیان دربارهٔ احترام اولیا زن و مرد را برابر شمردند[۵]از جمله رابعهٔ

۱ــ برای‌اطلاع ازتوضیحاتی که‌یك‌مسلمان‌سنی‌آورده‌است ابن‌جوزی، النقد، ص۲۶۲ و بعد را به‌بینید.

۲ــ Ignaz Goldziher in *Revue de l'histoire des religions*, vol. xxi (1890), pp.295 - 300; *Vorlesungen*, p.164.

۳ــ دیوان، ص ۱۰۸، س ۱۸؛ باابن‌قتیبه، الشعر، ص ۵۰۸، س ۲ مقایسه‌کنید.

۴ــ قشیری، ص ۲۵.

۵ــ ابونعیم متوفی ۱۰۳۸ قسمتی ازکتاب قطور «حلیةالاولیاء، وطبقات‌الاصفیاء» ج ۲ (قاهره، ۱۹۳۳)، ص ۳۹ــ۷۹ را بزنان صوفی و ولی اختصاص داده‌است.

عدویهٔ بصری حدود (۹۹ـ۱۸۵ ه، ۷۱۷ـ۸۰۱ م) که یك زن صوفی بود و روشی مؤثر و اخلاقی ستوده داشت بصف اول اولیا آوردند و در همهٔ گزارشنامه‌ها که سنیان از زندگی اولیا بقلم آورده‌اند رابعه بانوی اول است . رابعه در آغاز کار کنیزی بود و یکبار که در تاریکی نماز همیکرد آقایش هاله‌ای نورانی بدور سر او دید و آزادش کرد وی شوهر نکرد و بهمهٔ زندگی نمونهٔ زهد و دوری از امور دنیا بود و خیلی زود یك پندآموز محترم شد که در راه زهد توفیق یافته بود و کسان را به‌توبه و صبر و شکر و بیم همی خواند واز تنگدستی خشنود بود و بخداوند توکل داشت . وقتی از او پرسیدند آیا ازشیطان نفرت دارد ؟ پاسخ داد : «محبت خدا جائی برای نفرت شیطان در دل من نگذاشته است» وهم پیمبر بخواب وی آمد و پرسید آیا اورا دوست دارد و جواب داد «محبت خدا همهٔ وجود مرا پر کرده وجائی برای حب و بغض کسی جز او نگذاشته است [1]* و موقعی دیگر گفته بود «خدا را از ترس او یا طمع بهشت عبادت نمیکنم بلکه از اینرو عبادت میکنم که او را دوست دارم و دلبستهٔ اویم [2]». یکی ازبزرگان صوفی سهروردی بود که بسن سی‌وشش سالگی (سال ۵۸۷ه ۱۱۹۱ م) بحلب بفرمان الملك الظاهر نائب خلیفه وپدرش صلاح الدین بعنوان ملحد اعدام شد. مناجاتی که بدو نسبت میدهند نشان میدهد که تصوف تا چه حد مدیون نوافلاطونی و مسیحیگری بوده‌است [3].

۱ـ فریدالدین عطار، تذکرةالاولیاء، چاپ ر. ا. نیکلسون ، ج ۱ (لیدن، ۱۹۰۵) ، ص ۶۷ .

*ـ توضیحاتی راکه درمقدمه میآوریم به‌بینید.

۲ـ ابوطالب مکی ، قوت القلوب ، چاپ قاهره ، ۱۹۳۲ ، ج ۳ ، ص ۸۳ . برای دستیابی باطلاعات بیشتر دربارهٔ رابعه

Margaret Smith, *Rabi'a the Mystic and her Fellow Saints in Islam* (Cambridge,1928).

را ببینید .

۳- Louis Massignon, *Recueie de textes inédits concernant l'histoire de la mystique en pays d'Islam* (Paris,1929), pp. 111-12.

در بخش چهارم ، فصل چهلم ، عنوان «ابن‌عربی صوفی» را ببینید.

شیعه

جنبش شیعیگری نیز بدوران عباسیان شکل نهائی گرفت وازآن شاخه‌ها پدیدآمد که در تاریخ اسلام و خلافت نقش مهم داشت . وضع طرفداران علی(ع)درسایهٔحکومت‌عباسیان بهتراز زمان امویان نبود. در صورتیکه شیعیان در پا گرفتن دولت عباسی و سقوط دولت اموی مؤثر بودند . مأمون باعلویان ملایمت آغازید و رنگ سبز آنها راشعار دولت کرد وحضرت‌رضا (ع) را به‌ولیعهدی برگزید،اما این وضع پایدار نماند[۱] و خیلی زود متوکل آمد و وضع قدیم را باز پس‌آورد ۲۳۶ ه (۸۵۰ م) وشیعیان راآزارکردن‌گرفت‌وقبرعلی (ع) را در نجف و هم قبرامام‌حسین (ع) راکه بیشترمورد علاقه‌بود بکربلا ویران کرد[۲] و دشمنی ابدی همهٔ شیعیان را خرید. بسال ۴۲۰ ه (۱۰۲۹ م) قادر خلیفه یکی‌ازخطیبان شیعه را ازمسجد خود ببغداد برون کرد ویك سنی را بجایش نهاد[۳]، این‌دشمنی‌پایان‌ناپذیر شیعه‌را باصل تقیه[۴] متوجه ساخت. معنی تقیه‌اینست که‌درمقابل زور یا خطر ازمقررات دین چشم بپوشند. بعضی خوارج تقیه[۵] را بعنوان یك‌اصل اخلاقی پذیرفتند ولی‌شیعه آنرا یك عقیدهٔ اساسی شمرد و نکتهٔ دیگر برآن افزود که بموجب‌آن وقتی‌مؤمنی درقلمرو تسلط دشمنان بود نه‌فقط حق داشت بدین رایج مقر شود بلکه اینکار برای حفظ جان وی وهم عقیدگانش واجب مینمود[۶].

شیعیان که اقلیتی مورد تعقیب بودند و برضد دولت موجود شورشهای بیفایده که احیاناً نمونهٔ اعمال قهرمانی‌بود میکردند درپردهٔ تقیه باعلاقه وسرسختی‌نسبت بکسی که ولایت بحق ازاو بود یعنی امامی ازاعقاب **علی** (ع) علاقه میورزیدند.

۱- یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۴۴-۵۴۵ .

۲- الفخری ، ص ۳۲۵ ؛ مسعودی ، ج ۷ ، ص ۳۰۲-۳۰۳ .

۳- ابن‌اثیر ، ج ۹ ، ص ۲۷۸ .

۴- معنی‌آن حذر یا ترس است . قرآن، ۳:۲۷ .

۵- شهرستانی ، ص ۹۲ ، س ۱۵ و ص ۹۳ ، س ۶ .

۶- Goldziher , *Vorlesungen* , p. 203.

امام شیعه باخلیفهٔ سنی تفاوت‌دارد. امام نه فقط قدرت دنیوی را ازمحمد(ص)بارث میبرد بلکه حق توضیح شریعت باو اختصاص داشت و بهمین جهت ازخطا مصون بود[۱] و معصوم از گناه نیز بود[۲]. میان شیعه یا سنی وصوفی خلاف بود ازاینرو که شیعیان میگفتند جز بوسیلهٔ امام که خدایش‌ازخطا و گناه مصون داشته بحقیقت دین نمیتوان رسید. جانشین علی (ع)امام‌اول شیعه پسرش‌حسن(ع)امام دوم شد و پس از او پسر دیگرش‌حسین(ع) بود[۳] که دودمان او معروفترین دودمان علویان بود و ۹ امام دیگر از ۱۲امام که گروه شیعه باطاعت ایشان معتقدند از نژاد حسین(ع) بودند. بگفتهٔ تاریخ از این نه امام چهار نفر مسموم درگذشتند: جعفرصادق بمدینه (۱٤۸ه= ۷٦۵ م) و موسای‌کاظم[٤] ببغداد (۱۸۳ ه=۷۹۹ م) و امام‌رضا[۵] بطوس(۲۰۳ ه=۸۱۸ م) و محمدجوادببغداد (۲۲۰ ه = ۸۳۵ م)؛ و بعضی دیگر ازایشان ضمن قیام برضدخلیفگان ویا بدست آدمکشان ازپا درآمدند.امام‌دوازدهم(عج) درسرداب مسجد سامره نهان‌شد (۲٦٤ه=۸۷۸م) وچون باقیمانده‌ای نداشت امام غایب یا امام منتظر گردید[٦] که‌باعتقاد شیعه نمیمیرد بلکه درحال غیبت است ودر وقت مناسب بنام مهدی ظهور میکند که اسلام حقیقی را بازآرد وهمهٔ جهان بگشاید و در هزار سال پیش‌از

۱ـ فصل ۲۱ عنوان «شیعه» را ببینید. بغدادی، الاصول، ج ۱، ص۲۷۷ـ۹.

۲ـ شهرستانی، ص ۱۰۸ـ۹؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۱٦٤ـ۵.

۳ـ اعقاب حسن (ع) ازتمامی‌مسلمانان بلقب‌شریف و سید امتیازدارند وتنهاایشان حق دارند عمامهٔ سبزبرسرگذارند. شریفان مکه‌که فیصل پادشاه سنی وارث ایشان‌بود وهم شریفان مراکش ازاعقاب پسر بزرگ فاطمه(ص) بودند.

٤ـ بایعقوبی، ج ۲، ص ٤۹۹ مقایسه‌کنید.

۵ـ یعقوبی، ج ۲، ۵۵۱؛ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۵۷۷.

٦ـ شهرستانی، ص ۱۲۸؛ بغدادی، چاپ حتی، ص ٦۰ـ٦۱؛ ابن‌حزم، ج ٤، ص ۱۳۸؛ نوبختی، فرق‌الشیعه، چاپ هلموت ریتر (قسطنطنیه، ۱۹۳۱)، ص ۸٤ـ۵؛ با ابن‌خلدون، مقدمه، ص۱٦٦ مقایسه‌کنید. سرداب هنوز جزوآثار قدیمی سامره بجاست.

ختم‌دنیاجهان‌را رهبری کند. گرچه امام دوازدهم غایب‌ومستوراست اما «قائم‌الزمان» است. صفویان از سال (۹۰۸ ه، ۱۵۵۲ م) مذهب شیعهٔ دوازده امامی‌را در ایران رواج دادند وخویشتن راازنژاد موسای‌کاظم (ع) امام‌هفتم میشمردند وازآن‌هنگام شاهان صفوی قائم‌مقام امام غایب بشمارمی‌آمدند و مجتهدان سخنگویان امـــام و میان او و مردم‌محسوب‌می‌شدند.

بدینسان‌اعتقادبه‌مهدی(عج)یک‌قسمت‌اساسی‌عقیدهٔ‌شیعیان‌شد. تاروزگارماحد فاصل اسلام شیعه و اسلام سنی همانا اعتقاد به‌مهدی(عج) است. اهل سنت نیز ضمن پیشگوئیهای مربوط بختم جهان در انتظار کسی بسر میبرند کـــه بیاید و دین را اصلاح کند اما بظهور او اهمیت بسیار نمیدهند و نام اورا نیز مهدی نمیگویند[1].

اسماعیلیه

شیعیگری زمینهٔ مناسبی‌برای پرورش‌جنبش‌های‌ضدسنی‌بود.* حدیثی هست که محمد (ص) فرمود: «بنی‌اسرائیل هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه شدند و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه‌خواهند شد[2]وبیشتر این فرقه‌ها ازشیعه پدیدآمد.

شیعهٔ امامی تنها دوازده امامیان نبودند بلکه فرقه‌های دیگر نیز بود که تا امام‌جعفرصادق (ع) بادوازده‌امامیان اتفاق‌داشتند ولی‌اسماعیل (متوفای‌سال۱۴۳ه= ۷۶۰ م)پسر بزرگ‌امام‌صادق(ع)رابجای‌برادرش‌موسی(ع)امام هفتم و هم آخرین شمردند و گفتند امامت بدو ختم شد و چون امامان ظاهر را منحصر به‌هفت‌کس میشمردند به‌هفت‌امامی مشهورند. امام جعفرصادق اسماعیل‌راجانشین‌خود کرده‌بود اما چون خبریافت که درمیگساری‌غوطه‌وراست قرارخویش‌را بنفع موسای کاظم (ع)

۱ـ شجرهٔ نسب را در صفحهٔ بعد ببینید. اعتقاد بباز گشت مهدی در دورانهای مختلف تاریخ عدهٔ زیادی را بدعوی مهدویت واداشته است.

*ـ توضیحاتی راکه درمقدمه میآوریم ببینید. مترجم.

۲ـ ابن‌جوزی، النقد، ص۱۹ـ۲۰؛ بابغدادی، چاپ حتی، ص ۱۵ مقایسه‌کنید.

پسر دوم تغییر داد غالب‌شیعیان این تغییررا پذیرفته‌و امامت موسای‌کاظم(ع) را که امام هفتم بود معتبردانستند ولی گروهی دیگر بهواداری اسماعیل که پنجسال پیش از پدر بمرد باقی ماندند. به‌پندار هفت امامیان که ایشانرا اسماعیلیان نیز گویند اسماعیل همان مهدی غایب است[1].

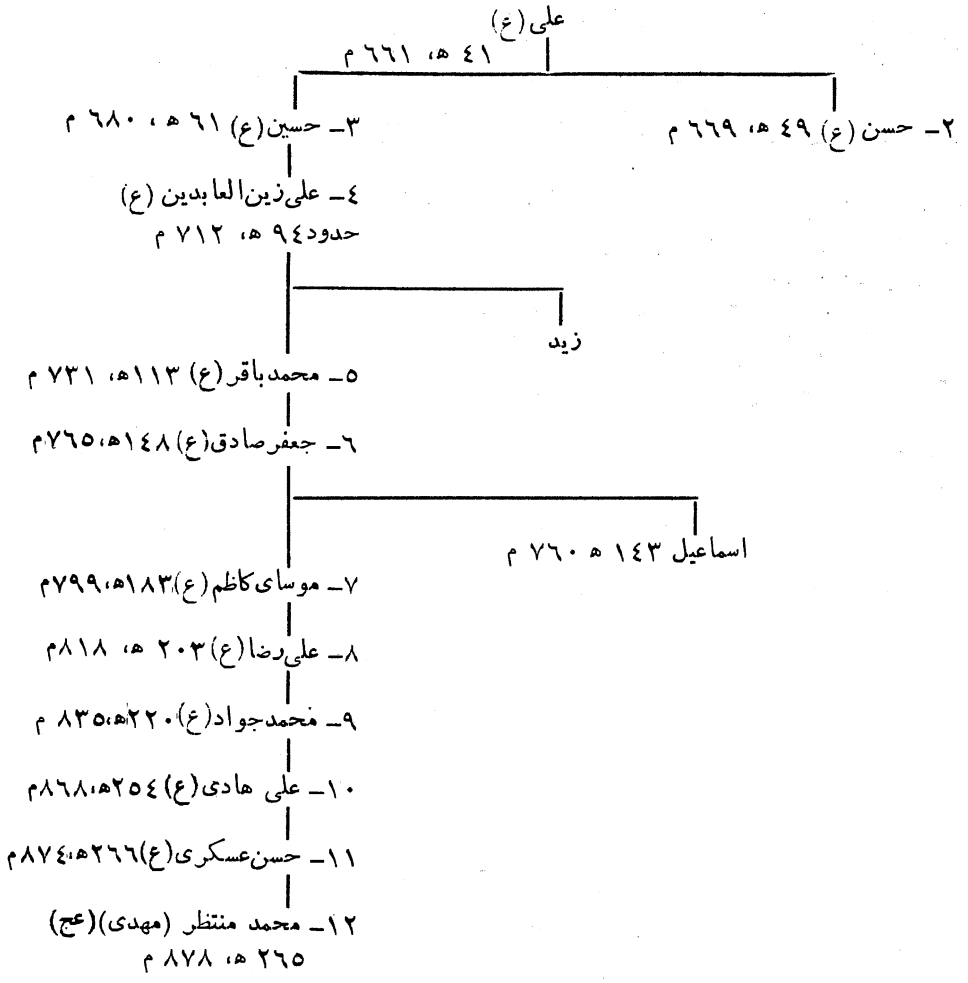

۱- نوبختی ، ص ۵۷-۵۸ ؛ بغدادی ، چاپ حتی ، ص ۵۸ ؛ ابن‌خلدون ، مقدمه ، ص ۱۶۷-۸ .

این شجره نسب امامان دوازده گانه‌را نشان میدهد. سال یاد شده جزدرمورد مهدی(عج) که نمودار غیبت است سال وفات را معلوم میدارد .

عدد هفت درطریقهٔ اسماعیلی مقدس بود چنانکه در نظم فلسفهٔ فیثاغورثی نیز اهمیت خاص داشت . هفت امامیان همهٔ پدیده‌های جهان و بیشتر حوادث تاریخ را به‌هفت بازمیبردند. آغاز خلقت‌طبق‌نظر اشراقی ایشان که تا اندازه‌ای با نوافلاطونی تطبیق‌میکندهفت جلوه‌داشته(۱) خدا؛(۲)عقل؛(۳) نفس؛(٤) ماده‌اولی؛(٥)مکان؛(٦) زمان؛(۷) جهان خاکی و انسان . میگفتند که در اینجهان هفت پیمبر ناطق شریعت آورده‌اند که آدم و نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد(ص)، ومحمدتام پسر اسماعیل بوده‌اند . میان هردو تن ازاین ناطقان هفت پیمبر خاموش بوده‌اند که اولی اساس بوده‌است ومردانی چون اسماعیل وهارون وپطرس وعلی (ع) ازجملهٔ پیمبران خاموش بشمار میرفتند و گروهی دیگر از پیشروان دعوت باهمیت کمتر از اینان بودند که هفت بهفت و دوازده بدوازده مرتب میشدند و هریکیشان حجت لقب داشت از آن پس مبشران عادی بودند که عنوان داعی داشتند[۱].

باطنیان

اسماعیلیان یك دستگاه تبلیغاتی نیرومند و نهان پدیدآوردند که سیاست و دین را بهم آمیخته بود وازهمه کوششهای تبلیغی که در اسلام سابقه داشت نیرومندتر بود. اینان از نهانگاههای خویش مبلغان بدیار اسلام‌میفرستادندو کسانرا به‌طریقهٔ «باطنی» دعوت‌میکردند[۲]. بعقیدهٔ باطنیان‌میبایست قرآن را به‌ترتیب رمز توضیح داد وهم حقیقت دین را ازمعانی نهان که گفتارظاهر پرده‌ای برای‌استتار آن‌ازدیدهٔ مردم نادان‌بود کشف میبایست کرد . دعوت باآرامش و احتیاط نشر میبافت وبرای مکتوم داشتن اصول باطنی که مطالبی از قبیل ظهور

۱ــ شهرستانی ، ۱٤٥ــ۷ ؛ ایجی ، المواقف ، ج ۸ (قاهره، ۱۳۲۷)، ص ۳۸۸ــ۹
مراجعه کنید به W. Ivanow, *A Guide to Ismaili Literature* (London, 1933)

۲ــ بغدادی ، اصول ، ص ۳۲۹ــ۳۰ ؛ شهرستانی ، ص ۱٤۷ و بعد ؛ ابن جوزی ، ص ۱۰۸ .

گیتی از گوهر الهی و تناسخ ارواح و حلول خدا در اسماعیل و انتظار رجعت او بعنوان مهدی (عج) بود پیمانهای مؤکد بقسم میگرفتند. چنانکه گفته‌اند ورود بجمع باطنیان مستلزم طی هفت یا نه مرحله بود[1] و این قضیه ترتیبی را که بدوران ما در انجمن فراماسونی معمولست بیاد میآورد.

قرمطیان

طریقهٔ باطنی رهبری جدی و تواناداشت که عبدالله بن میمون قداح بود. دربارهٔ نژاد پدر او که پیش از انتقال از اهواز به بیت المقدس چشم پزشك (قداح) بوده است چیزی نمیدانیم. سازمان دینی و سیاسی اسماعیلیه را که شمه‌ای از آن بگفتیم عبدالله بکمال آورد. وی در آغاز کار ببصره بود و پس از آنان در سلمیه بشمال شام نشست[2] وی وجانشینانش ازسلمیه مبلغان ناشناس باطراف می‌فرستادند و آنها با روش خاص شك و تردید را دردل کسی که میخواستند بحلقهٔ باطنیانش بکشانند برمیانگیختند. پس از آن توجه وی را بمهدی بزرگ که ظهور وی نزدیك بود جلب میکردند. ابن قداح که یك ایرانی وفرزند چشم پزشکی کم اعتبار بود بااستفاده ازخصومت عربان و مسلمانان ایران نقشه‌ای تهورآمیز را باجرا گذاشت که بموجب آن غالبان و مغلوبان دریك جمعیت مخفی درمراتب مختلف جا میگرفتند و بعنوان مردم آزاد فکر دین را وسیلهٔ سقوط خلافت موجود و تسلیم قدرت به عبدالله یا اعقاب او میشمردند. حقاً طرح نقشه بسیار عالی و اجرای آن سریع و موفقیت آمیز بود زیرا در نتیجهٔ همین نقشه بود که دولت فاطمیان درمصر و تونس بپا شد.

۱ــ اینگونه تشریفات پیش‌ازاین دوران بزمان مانویان و هم در بعضی مکتبهای فلسفی یونان معمول بود.

۲ــ اصطخری، ص ۶۱؛ ابن‌فقیه، ص ۱۱۰؛ یاقوت، ج ۳، ص ۱۲۳ را ببینید. سلمیه بتشدید یاء بصحت نزدیکتر است؛ مقدسی، ص ۱۹۰؛ ابن‌خردادبه، ص ۷۶، ۹۸.

پیش از مرگ عبـدالله که بحدود سـال (۲۶۱ هـ، ۸۷٤ م) بود[۱] یکی از شاگردان سرسخت وی که حمدان قرمط[۲] نام داشت در پیشرفت دعوت باطنی کمك مؤثر کرد. او یك کشاورز عراقی بود و بحکم ستاره بینی معتقـد بود که مردم ایران قدرت از عرب پس میگیرند[۳]. حمـدان یك فرقهٔ باطنی بنیاد کرد که بعدها عنوان «قرمطیان» یافتند. دشمنیهای قدیم کهمیان کشاورزان ایران وصحرازادگان بود در جنبش نو جلوه کرد ومحرك آن شد. قرمط بحدود سال (۲۷۷هـ، ۸۹۰م) بنزدیك کوفه اقامتگاهی بنام «دارالهجره»[٤] بنیاد کرد. خانهٔ او مرکز جنبش نو شد. تبلیغ مؤثری کهمیان همگان وخاصه کشاورزان نبطی ومزدوران ایشان وحتی میان خود عربان شده بود درافزایش پیروان فرقه بسیار مؤثر افتاد. گروه تازه‌یك جمعیت مخفی برپایهٔ تعلیمات کمونیستی بود وهر که میخواست پیرو آن شودمیبایست از پیش ذهن وی آماده شده باشد. فرقهٔ نو پول مورد لزوم را از پرداختهای کسان که گفته میشد اختیاری‌است اما درحقیقت مالیاتهای روز افزون بود بدست‌میآورد. قرمط تاآنجا رفت که اشتراك زن وکالا را روا شمرد[۵] وعنوان «الفت» باین قضیه داد. بعضی نویسندگان جـدید این فرقهٔ دینی را بلشویکان اسلام لقب داده اند. عقاید اینـان مبتنی بربعضی آیـه‌های قرآن بود که به رمز تفسیر و تأویل میکردند و

۱ـ بگفتهٔ جوینی یك قرن جلوتر، تاریخ جهانگشا، چاپ میرزا محمد قزوینی، ق ۳ (لیدن، ۱۹۳۷)، ص ۳۱۵.

۲ـ اشتقاق کلمه مشکوك است ومحتملا عربی نیست. معنی‌آن «نزدیك گام»است وشاید هم یك کلمهٔ آرامی وبمعنی «معلم» است؛ بغدادی، چاپ حتی، ص۱۷۱؛ الفهرست، ص۱۸۷، س ۹؛ سمعانی، انساب، ص ٤٤۸ ب؛ طبری؛ ج ۳، ص۲۱۲۵، ۲۱۲۷؛ ابن‌جوزی، ص ۱۱۰.

۳ـ الفهرست، ص ۱۸۸.

٤ـ با ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۳٦ مقایسه کنید.

۵ـ برای اطلاع از فرقه‌های دیگری که دراین عقیده شریك بودند ابن حزم، ج٤، ص ۱٤۳، س ۱۳-۱٤ را ببینید.

بصورت پرسش‌وپاسخ تنظیم می‌نمودند تا باهرعقیده‌ونژاد وطبقه‌سازگارشود. به‌تساهل وبرابری معتقد بودند وکارگران وصنعتگران‌را سندیکا وار صنف‌ها و گروهها کرده بودند ودرمحافل خود رسوم این‌اصناف را پیروی میکردند. قدیمترین سخن که از گروههای‌سندیکائی‌اسلام بجاست دررسالهٔهشتم اخوان‌الصفاست که‌محتملا خودایشان نیز قرمطی بوده‌اند . بگفتهٔ ماسینیون روش سندیکاهای صنعتی از اینجا باروپا راه یافته ودرتشکیل سندیکاهای اروپائی وهم گروه فراماسونها نفوذ فراوان‌داشته‌است[۱].

جنبش قرمطیان باتمایلات کمونیستی وانقلابی خویش درسازمان سیاسی‌جهان اسلام نیروئی هول انگیز شـد . قرمطیان کشتن دشمنان خود را و گرهم مسلمان بودندکاری شایسته میشمردند . پیش‌ازآنکه فرقهٔ ایشان سرو سامان گیرد درجنگ زنگ که درسال(۲۵٤ه، ۸٦۸م) تاسال(۲۷۰ه، ۸۸۳م) درحوالی‌بصره بپا بودوبنیان خلافت را لرزانید دخالت داشتند . عاقبت توفیقی یافتند و برهبری ابوسعید حسن جنابی[۲] که اصلایکی‌از دعوتگران قرمط[۳] بود بسال (۲۸٦ه، ۸۹۹م) برساحل‌غربی خلیج فارس دولتی بنیاد نهادند واحسا را پایتخت‌آن کردند .[٤] بزودی دولت جدید سپر قدرت ایشان ومایهٔ اضطراب خلافت بغداد شـد . قرمطیان از محل تازه بدیار مجاور هجوم میبردند وجنابی شخصاً بحدود سال (۲۹۱ه، ۹۰۳م) یمامه‌را مطیع کرد وهم بعمان لشکر کشید[۵] . پس از او پسرش ابوطاهر سلیمان بود که ناحیهٔ سفلای عراق را ویران کرد و راه حج را برید وبی‌باکی وی‌بدانجا رسید که‌بسال(۳۱۸ه،

۱ـ دایرةالمعارف اسلامی، کلمهٔ « قرامطه» .

۲ـ شهری است در ایران بنزدیکی مصب رودی که آب آن بخلیج فارس میریزد ؛ اصطخری ، ص ۳٤ .

۳ـ ابن حوقل ، ص ۲۱۰ .

٤ـ شهر حفوف بجای آنست . ابن اثیر ، ج ۸ ، ص ٦۳.

۵ـ همان کتاب ؛ ج ۸ ، ص ۱۲٤ـ۵ ، ۱۳۲ـ۳، ۱۵۸ـ۹ ، ۲۳۲ .

۹۳۰م) وقتی برمکه استیلا یافت حجرالاسود را[۱] از آنجا برد و این سنگ که مقدسترین آثار اسلامی بود نزدیك بیست سال از جای خود دور بود تا بسال (۳۴۰ه، ۹۵۱م) بفرمان منصور خلیفهٔ فاطمی بکعبه باز پس برده شد[۲] بدینسان پیروان قرمط وجنابی درفاصلهٔ قرن دهم ویازدهم ازمرکزشان که درسلمیه بود وحشت همی‌پراکندند وشام وعراق را بخون غوطه‌ور کردند[۳] وحتی خراسان، بافاصله زیادی که داشت، ویمن نیز ازدستبرد قرمطیان درامان نبود وبهمهٔ دوران ایشان ازاضطراب بالتهاب بود.

حشاشین (بنگیان)

قدرت قرمطیان برافتاد اما تعلیمات ایشان به‌فاطمیان مصر رسید که یکی از ایشان مذهب دروزیان را بنیاد نهاد وهم فرقهٔ اسماعیلیان نو یا بنگیان[۴] که بالموت وشام مقر داشتند از قرمطیان مایه گرفت. جنبش بنگیان که پیروانش آنرا «دعوت نو» عنوان داده بودند[۵] با حسن صباح (متوفی سال ۵۱۸ ه، ۱۱۲۴م) آغاز شد که باحتمال قوی مادرش نژاد از ایران داشت و از طوس بود اما ادعا داشت که نسب بشاهان حمیر عربستان میبرد. انگیزهٔ این جنبش چنانکه معلوم میشود مقاصد شخصی وانتقامجوئی از دشمنان دینی بوده است. حسن به‌ری بزرگ شد[۶] وتعلیمات اولی‌را از گروه باطنیان فراگرفت و ازآن پس

۱ـ مسکویه، تجارب‌الامم، چاپ ه. ف. آمدروز، ج۱ (اکسفورد، ۱۹۲۰)، ص ۲۰۱؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۵۳ـ۴.

۲ـ بابغدادی، چاپ حتی، ص ۱۷۶ـ۷؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۵۳ـ۴ مقایسه کنید.

۳ـ طبری، ج ۳، ص ۲۲۱۷ و بعد؛ مسعودی، التنبیه، ص ۳۷۱ـ۶؛ مسکویه، ج ۲، ص ۱۰۸ـ۹.

۴ـ کلمهٔ انگلیسی Assassins از حشاشین عربی است یعنی کسانی که حشیش بکار میبرند.

۵ـ شهرستانی، الدعوةالجدیده ص ۱۵۰.

۶ـ واز همین جاست که اورا «رازی» نیز گفته‌اند؛ ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۳۶۹

که یکسال و نیم بمصر سر کرد بموطن خویش رفت و بنشردعوت فاطمیان پرداخت[1]. بسال (۴۸۳ه، ۱۰۹۰ م) بهمدستی یاران خویش در شمال غربی قزوین بر قلعهٔ رفیع و کوهستانی الموت استیلایافت. این قلعه بجائی سخت استوار درامتداد سلسلهٔ جبال البرز که ارتفاع آن تا ۱۰۰۲۰۰ پا میرسد بر کوتاهتر وهم‌سخت‌تر راه مابین‌سواحل دریای قزوین وفلات ایران بود. الموت که آشیان عقاب نام داشت وحقا چنین‌بود برای ابن صباح وجانشینانش یك قلعهٔ مرکزی معتبر و درجه اول بود که تصرف آن درزندگی حزب جدید نخستین اقدام تاریخی ومهم بشمار میرفت.

سالار دعوتگران (داعی‌الدعاة) و یارانش از قلعهٔ الموت برنواحی دیگر که درآنجا نیز قلعه‌های کوچك داشتند حمله‌های ناگهانی‌میبردند ودرراه مقاصدخویش از استعمال خنجر نیز بصورت مکارانه وخائنـانه دریغ نداشتند وترور را بمقام هنر رسانیـده بودند. اصول محرمانهٔ آنها که بربنیاد مبادی اسماعیلیان بود میگفت که عقل بفهم وحی رسا نیست و این دستاویزی شده بود که مبتدی همهٔ منهیات را مباح ووجود انبیاء را بیهوده شمارد وبهمه چیز بی‌اعتقاد وبهمه‌کار جسورشود.

بعد از سالار دعوتگران گروهی دعوتگران بزرگ بنام الداعی الکبیر بودند که هرناحیه بیکی ازآنها مربوط بود ودعوتگران عادی بمنزلت از پی آنها بودند. فدائیان[2] بمرحلهٔ آخر بودند و پیوسته گوش بفرمان سالار دعوتگران داشتنـد. مارکوپولو بدوران بعد طریقه‌ای‌راکه‌شیخ‌الموت برای مطیع کردن فدائیان‌بوسیلهٔ بنگ بکار میبرده گزارش کرده‌است. وی درحدود سال (۶۷۰ه، ۱۲۷۱ یا۱۲۷۲م) از این ناحیه گذشته وبا عباراتی دلچسب از باغ زیبـائی که آلاچیق‌ها و قصرهای سالار دعوتگران را ببر گرفتـه بود سخن آورده وآنگاه گوید «بهر کس اجازه

۱- ابن‌اثیر، ج۹، ص ۳۰۴ و ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۲- فدائی کسی است که زندگی خویش را در راه عقیده‌ای میدهد. با ابن بطوطه، ج۱، ص ۱۶۶-۶۷ مقایسه کنید.

نمیدادند بباغ درآید مگر کسانی که باید از بنگیـان شوند. درمدخل باغ قلعه‌ای استوار است که هیچ سپاهی بزور واردآن نمیتوانست شد و برای ورود بقصر جزاین راه نبود . سالار دعوتگران بدربار خویش گروهی‌جوانان دوازده تا بیست ساله‌داشت که بسپاهیگری علاقه داشتند وهرچهار یاشش یاده تن ازآنان را باهم وارد باغ‌خود می کرد بدینطریق که‌بدستور وی شربتی بآنها میدادند که بخوابی عمیق فرومیرفتند آنگاه بداخل باغشان میبردند وچون بیدار میشدند خویشتن را درآنجا میافتند . با این ترتیب وقتی چشم میگشودند خود را درجائی میدیدند که همه بهجت و لذت بود و می‌پنداشتنـد که حقـاً بباغ بهشت آمده اند . زنان ودختران ایشانرا نوازش میکردند وجانشان از لذت سرشار میشد . هنگامی که شیـخ کوهستان میخواست امیری را بقتل برساند بیکی از جوانان میگفت « برو فلان امیر را بکش اگر باز گشتی فرشتگان من ترا ببهشت میبرند و اگـر مردی باك مـدار که فرشتگانم را میفرستم تاترا ببهشت میبرند »[1] .

ترور نظام‌الملك وزیربزرگ‌سلجوقی بسال(۴۸۵ه،۱۰۹۲م) بدست یکی‌ازهمین فدائیان که لباس درویشی داشت انجام گرفت[2] و قتل وی مقـدمهٔ یك سلسله قتلهای دیگر بود که‌جهان اسلام را بوحشت افکند. همانسال سلطان ملکشاه سلجوقی‌سپاهی برای تصرف قلعه فرستاد ونگهبانان قلعه در دل شب برون شده سپاه محاصره گر را عقب‌راندند. خلیفگان وسلاطین دیگرمیخواستند قلعه‌را بگیرند امانتوانستند تابسال (۶۵۴ه،۱۲۶۵م) که هلاکوخان مغول قلعه را محاصره کرد وبگرفت ودیگر قلاع

۱ـ *The Book of Ser Marco Polo, the Venetian*, tr. Henry Yule, 2nd ed. (London. 1875) vol. i, pp. 146-9.
وگزارشی کاملا مانند این از تشریفاتی که برای ورود بقلعهٔ مصیاد بوده وبابن‌خلکان منتسب است وبوسیله هامر Hammer در *Fundgruben des Orients* ، ج۳ ، ص ۲۰۱-۶ (وین، ۱۸۱۳) ترجمه ومنتشر شده است .

۲ـ ابن خلکان ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ ؛ آنچه را درفصل ۳۲ میآوریم ببینید .

تابع آنرا که درایران بودبگشود[1]. بسالهای آخرقرن یازدهم بنگیان جای پای خودرا درسوریه استوار کردند وامیرسلجوقی حلب را که رضوان بن تتش(متوفی سال۵۰۷ه، ۱۱۱۳م) نام داشت بصف خویش آوردند وبسال (۵۳۵ه، ۱۱٤۰م) بشمال شام قلعهٔ کوهستانی « مصیاد »[2] وبسیاری قلعه‌های دیگر را که کهف وقدموس وعلیقه[3] نیز از آنجمله بود بتصرف آوردند .

حتی قلعهٔ شیزر که نام تازه آن سیجراست وبرساحل رود اورنت(عاصی) جای داشت موقتاً بتصرف بنگیان که اسامه ایشانرا اسماعیلیان مینامد درآمد[3]. از جملهٔ معروفترین رهبران ایشان درسوریه رشیدالدین سنان (متوفی سال (۵۸۸ه، ۱۱۹۲م) بود که بقلعهٔ مصیاد مقیم بود وعنوان شیخ کوهستان داشت وصلیبیان لقب اورا «مرد پیر کوهستان» ترجمه کردند[4]. یاران همین رشید بودند که وحشت واضطراب به‌دل صلیبیان افکندند. ازآن پس که مغولان بسال (٦۵۹ه، ۱۲٦۰م) برمصیاد تسلط یافتند سلطان بیبرس که‌یکی از ممالیك بود بسال (٦۷۱ه، ۱۲۷۲م) ایشانرا بکلی ریشه کن کرد وازآن پس‌دیگر کارشان رونق نگرفت ودرشمال سوریه وهم درایران وعمان‌وزنگبار ومخصوصاً هند پراکنده شدند که‌در کشور اخیر شمار ایشان ۱۵۰۰۰۰ است وعنوان خواجگان یامولویه[5] دارند وهمگی آنها پیرو آقاخان هستند که‌اهل بمبئی است اما

۱ــ چون کتابها و اسناد بنگیان همگی معدوم شده تقریباً همهٔ اطلاعات ما در بارهٔ این گروه‌عجیب از منابع مخالف ایشانست .

۲ــ مصیاف با(ف) ومصیاث با(ث) نیز گفته اند . این قلعه بناحیهٔ شرقی‌کوه نصیریه بوده‌است . ابن‌اثیر ، ج ۱۱ ، ص ۵۲ ؛ ابوالفداء ، ج ۳ ، ص ۱٦ .

۳ــ ابن بطوطه ، ج ۱ ، ص ۱٦٦.

٤ــ کتاب‌الاعتبار ، چاپ حتی ص ۱۵۹ــ۱٦۰ وصفحهٔ ۱۹۰ ترجمهٔ انگلیسی .

5– Cf. Wiliam of Tyre "Historia rerum" in *Recueil des historiens croisades: historiens occidentaux*, vol. i; (Paris, 1844). p. 996

۵ــ گروه دیگری نیز بهند هست که‌داودیهٔ گجرات‌نام داردوشمار افرادآن ۱۰۰۰۰۰ است . آنها نیز از اسماعیلیانند اما پیرو آقا خان نیستند . دربارهٔ داودیه D. Menant in *Revue du monde musulman*, vol. x (1910), pp. 472 *seq.*

نسب خویش‌را از طریق آخرین سالار دعوتگران الموت باسماعیل امام هفتم و پسر جعفر صادق ع میرساند وهمهٔ اسماعیلیان حتی آنها که بشامند یکدهم درآمد خود را باو میدهند که‌بیشتر اوقات خودرا درپاریس ولندن میگذراند و بمسابقه‌های‌اسبدوانی علاقهٔ بسیار دارد .

نصیریان

نصیریان شمال شام نیز که از دروزیان لبنان قدیمترند از بقایای فرقهٔ اسماعیلیه‌اند. عنوان نصیریه منسوب بمحمدبن نصیراست که در اواخر قرن نهم میزیسته وازطرفداران‌امام‌یازدهم‌حسن‌عسکری(ع) (متوفی بسال ۲۶۱ه،۸۷۴م) بوده است[۱].

بگفتهٔ دوسو[۲] پیروان ابن نصیر نمونهٔ جماعتی است که مستقیماً از بت پرستی بمذهب اسماعیلی رفته‌اند وتفاوتهای روشن که میان ایشان ودیگر اسماعیلیان هست از همین جاست .

نصیریان،مانند بعضی افراطگران شیعه وبخلاف اسماعیلیان ،علی(ع) را خدای مجسم‌میشمارند[۳]. لذا از موقعی که قیمومت فرانسه بر ولایت ایشان مستقر شده عنوان علویان یافته‌اند. تفاوت ایشان بادروزیان ودیگر فرقه‌های اسلامی‌ازاینجاست که رسوم دینی خاص دارند وبعضی عیدهای مسیحی را چون عید میلاد وعید فصح (رستاخیز) جشن میگیرند و بعضیشان نامهای مسیحی‌چون‌متی‌ویوحنا وهلن دارند. بجز رسومی که از مسیحیگری گرفته اند دیانتشان که بیشتر مراسم آن خیلی محرمانه‌تر از آن دروزیان انجام میشود هنوز هم نمونه‌های روشنی از اعتقادات بت پرستی قدیم را محفوظ داشته است. بروزگار ما نزدیك به ۳۰۰،۰۰۰ کس‌ازپیروان

۱ـ نخستین اشارهٔ قابل ملاحظه دربارهٔ ابن نصیر ویاران وی درنوشته‌های حمزه و دیگر کتابهای جدل دروزیان مربوط باوایل قرن یازدهم آمده است .

۲ـ Rehé Dussaud, *Histoire et religion des Nosairîs* (Paris, 1900), p.51.

۳ـ شهرستانی ،ص ۱۴۳ـ۵.

این مذهب که بیشترشان کشاورزند درمناطق کوهستانی شمال ووسط شام بسرمیبرند وتامنطقهٔ کیلیکیهٔ ترکیه پراکنده‌اند .

فرقه‌های ملحد

نصیریان وبنگیان ودروزیان وقرمطیان ودیگر فرقه‌های اسماعیلیان بنزد شیعیان دوازده امامی که‌اکثریت شیعه از ایشانند افراطگر(غلاة)بشمارند، ازاینرو که‌دربارهٔ خداوندشك آورده‌اندو باورندارند که‌پیمبری بمحمد(ص) پایان‌یافته‌است[1]. ازجملهٔ افراطگران (غلاة)فرقه‌ای‌هست که گوید جبرئیل‌خطا کرد وپیمبری‌را بجای‌علی(ع) به‌محمد(ص) داد[2]وهم ازفرقه‌های دیگرافراطگران فرقهٔتختجیه (یعنی چوب‌بر)است که بمغرب اناطولی‌اقامت دارند وهم‌علی‌الهیان که بایران وترکستانند وقزلباشیان دراناطولی شرقی‌وبکتاشیان که در ترکیه وآلبانی‌بسر میبرند .

ازطرف دیگر زیدیان که زید[3]نوهٔحسین(ع) را پیشوای خویش میدانند از همه فرق شیعه باهل‌سنت نزدیکترند ودرمسائل‌دین تسامح بیشتردارند. میان‌افراطگران و زیدیان شیعهٔ دوازده امامی ، از میان فرقه‌های شیعـه مقام میانه را دارد . زیدیان بادیگر فرقـه های شیعه از اینجهت خلاف دارند که بامام غایب عقیـده ندارند ومتعه (ازدواج موقت) را روا نمیدارند وتقیه را نمی‌پسندند ولی بادیگر فرقه‌های شیعه در بیزاری از صوفیـان همسخنند بهر حال شیعـه بافرقه های متعدد بشمار از ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ وبعبارت دیگراز ۰/۰۱۵. مسلمانان جهان کمتر نیست . *

۱ـ برای اطلاع از افراطگران شیعه ، بغـدادی ، چاپ حتی ، ص ۱۴۵ و بعد ؛ شهرستانی ، ص۱۳۲ وبعد ؛ ابن‌حزم ، ج۴، ص۱۴۰ وبعد ؛ اشعری، مقالات ، ج۱،ص۵ـ۱۶ را به بینید .

۲ـ بغدادی ، ص ۱۵۷ .

۳ـ شجرهٔ انساب راکه درهمین فصل آورده‌ایم ببینید .

*ـ توضیحاتی راکه درمقدمه میآوریم ببینید .

فصل سی و یکم

خلافت ضعیف میشود: ظهور دولتکها در مغرب

۱. در اسپانیا

هنـوز پنجسال از بنیاد خلافت عباسی نگذشتـه بود که عبدالرحمن جوان تنها کس ازامویان که از کشتار بزرگ دولت‌جدید جان برده بود دراسپانیا به‌قرطبه رسیدوپس ازیکسال یعنی‌بسال(۱۳۹ه، ۷۵۶م) دولتی معتبر بنیاد کرد وبدینسان برای نخستین بار از پیکر خلافت عباسی که هنوز بدوران طفولیت بود یکی از ولایتهـای آن برای همیشه جدا شد وخیلی زود ولایتهای دیگر نیز از آن پیروی کردند .

۲. ادریسیان

بسال (۱۶۹ه،۷۸۵م) ادریس بن عبدالله که از نوه‌زادگان حسن (ع) بود دریکی از شورشها که در مدینه رخ میداد شرکت کرد ولی خیلی زود شورش سرکوب شد و او به‌مراکش (مغرب[1]) گریخت

۱– یعقوبی، ج۲ ، ص ٤٨٨ ؛ ابن خلدون ، ج ٤ ، ۱۲–۱٤ ؛ ابن‌عذاری، البیان، ج ۱ ، ص۷۲ وبعد ؛ ترجمهٔ ا. فجنان (الجزائر، ۱۹۰۱) ، ص ۹٦ وبعد ، ۳۰۳ وبعد .

و در آنجا دولتی بنیاد کرد که بنام وی معروف شد ودو قرن تمام بپا بود (۱۷۲ـ ۳۶٤ ه، ۷۸۸ـ۹۷٤م)، پایتخت ادریسیان [۱] که نخستین دولت شیعه را تشکیل دادند شهر فاس [۲] بود. نیروی ایشان از بربران بود که گرچه سنی بودند اما بتأیید هر جنبش استقلال جویانه‌ای آمادگی داشتند. ادریسیان میان فاطمیان مصر و امویان اندلس بمحاصره بودند وخیلی زود در قبال ضربتها که یکی از سرداران حکم دوم، خلیفهٔ قرطبه بآنها زد از پای در آمدند (۳۵۰ـ۳۶۶ه، ۹۶۱ـ۹۷۶م) [۳].

۳. اغلبیان

هنگامی که ادریسیان شیعه بناحیهٔ غربی شمال افریقا دولت خویش را بنیاد میکردند اغلبیان سنی نیز در مشرق ایشان بهمین کار دست زده بودند. هارون‌الرشید بسال (۱۸٤ه، ۸۰۰م) ابراهیم بن اغلب [٤] را بحکومت ولایت افریقیه (تونس) معین کرد. ابن‌اغلب (۱۸٤ـ۱۹۶ه، ۸۰۰ـ۸۱۱م) در حکومت خویش بشاهی مستقل همانند بود واز هنگام تعیین وی هیچ خلیفهٔ عباسی در آنسوی مرزهای غربی مصر نفوذی نداشت.

اغلبیان به لقب امیر قناعت کردند ولی بندرت نام خلیفه را لااقل بنشان نفوذ معنوی او برسکه‌های خویش نقش میزدند ودر مدت یك قرن که دولتشان قدرت داشت از قیروان (وارث کارتاژ قدیم) که پایتخت ایشان بود برقسمت میانهٔ دریای مدیترانه تسلط داشتند (۱۸٤ـ۲۹۷ه، ۸۰۰ـ۹۰۹م).

بسیاری ازخلفان ابراهیم نشان دادند که بکوشش کم از او نیستند و دولتشان

۱ـ Stanley Lane-Poole, *The Mohammadan Dynasties* (London, 1893, reproduced 1925), p.35; E.de Zambaur, manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Isam (Hanover, 1927) p. 65. مراجعه کنید به

۲ـ فاس را ادریس بنا کرده. ابن‌ابی‌زرع فاسی، روض‌القرطاس فی‌اخبار ملوك‌المغرب، چاپ تورنبرگ (اپسالا، ۱۸٤۳)، ص ۱۵ وترجمهٔ آن

Tornberg *Annales, regum Mauritaniae* (Upsala, 1845), pp.21 *seq.*

۳ـ ابن ابی‌زرع، ص ۵۶ـ۵۷.

٤ـ ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۱۰۶ و بعد؛ ابن عذاری، ج ۱، ص ۸۳.

یکی از محورهای تاریخ شد که مدتها نزاع طولانی آسیا واروپا بدور آن میگشت. نیروی دریائی مجهزی داشتند که بکمك آن بنادر ایتالیا وفرانسه و کرس وساردنی را جولانگاه کردند ویکیشان یعنی زیادة الله اول (۲۰۲-۲۲۴ه، ۸۱۷-۸۳۸م) بسال (۲۱۲ه، ۸۲۷م) برای حمله بسیسیل که تابع قسطنطنیه بود وازپیش ازچند هجوم بمنظور غنیمت یابی بدانجا شده بود نیروئی فرستاد. غارتهای سابق وحمله‌ای که بدنبال آن انجام گرفت مقاومت جزیره را درهم شکست و آنجارا بسال (۲۹۰ه، ۹۰۲م) باطاعت اغلبیان آورد[۱]. وازآن پس سیسیل، چنانکه بعد خواهیم دید، تکیه گاه معتبری برای هجوم باروپا ومخصوصاً ایتالیا شد. اغلبیان بغیر از سیسیل برمالت و ساردنی نیز تسلط یافتند و در این زمینه مخصوصاً تکیهٔ ایشان بر غنیمتجویان دریائی بود که دامنهٔ چپاولشان وسعت یافته تارم نیز رسیده بود. درهمین‌اثنا غنیمتجویان مسلمان از جزیرهٔ کرت حملات خویش‌را برجزایر دریای اژه ادامه میدادند وقرن دهم به‌نیمه نرسیده بود که سواحل اصلی یونان‌را بخطر انداختند. اخیراً سه‌لوح کوفی‌درآتن بدست آمده که معلوم میدارد عربان مدتی در این ناحیه اقامت گرفته اند وشاید اقامتشان تاقرن دهم دوام داشته است.[۲]

مسجد بزرگ قیروان که هنوز هم بامساجد معروف مشرق سرهمطرازی دارد بدوران همین‌زیادةالله بنیاد گرفته و بدوران ابراهیم سوم (۲۶۱-۲۹۰ه، ۸۷۴-۹۰۲م) بپایان رسیده است. این مسجد بجای مسجد ساده‌ای که عقبه بنیاد گذار قیروان بپا کرده بود بوجود آمد. یکی از خلفان عقبه مسجد وی را باستون‌های مرمر که از ویرانه‌های کارتاژ آورده بودند تزئین کرده بود وهمان ستونها دربنائی که اغلبیان بنیاد نهادند دوباره بکاررفت. منارهٔ چهار گوش مسجدنیز ازبنای قدیم دوران امویان

۱- ابن‌اثیر، ج۶، ص ۲۳۵ وبعد؛ ابن‌خلدون، ج ٤، ص ۱۹۸-۲۰٤ رابه‌بینید.

۲- D. G. Kampouroglous«The Saraeens in Athens», *Social Science Abstracts*, vol. ii, (1930), no. 273; G. Soteriou, «Arabic Remains in Athens in Byzantine Times», *ibid* no. 2360.

بجا مانده وبنا براین کهنتر منارهٔ افریقاست . سبك مناره سازی شامی از شمال‌غربی بافریقا راه یافت وهرگز باسبك ایرانی که بظرافت وتزئین بیش بود ونه باسبك مصری که بعدها بکمال رسید تبدیل نشد . در سبك شامی سنگ را بجای آجر بکار میبردند. ببرکت این مسجد قیروان چهارمین شهرمقدس جهان اسلام شد که پس از مکه ومدینه وبیت المقدس یکی ازدرهای چهارگانهٔ بهشت بشمار میرفت .

تونس که‌زبان‌لاتینی‌ودین‌مسیح‌داشت‌بدوران‌اغلبیان‌بیك‌دیارعربی‌زبان‌مسلمان مبدل گشت وافریقای شمالی لاتین که‌محیط فرهنگی‌قدیس او گوستن بود چون‌خانهٔ کاغذی‌درهم‌ریخت واز آن‌پس‌ازجا برنخاست. انتقالی‌چنین‌کامل‌درهیچ یك ازنواحی دیگر که مسلمانان به نیروی سلاح باطاعت خویش آورده بودند مانند نداشت. مقاومتهائی که بعدها شد از جانب بربران بود که باطاعت نیامده بودند ونوعاً بشکل فرقه‌های اسلامی بود که از مذهب رسمی جدا میشدند .

خاتمهٔ اغلبیان زیادةالله سوم بود[1] (۱۹۱ـ۲۹۷ه،۹۰۳ـ۹۰۹م) که‌بسال(۲۹۷ه، ۹۰۹م) بی‌هیچگونه مقاومت از مقابل نیروی فاطمیان گریخت[2]وسر گذشت فاطمیان راکه بسال (۲۹۷ه، ۹۰۹م) درشمال افریقا جانشین اغلبیان شدند وبسال (۹۳۵ه، ۹۶۹م) دولت اخشیدیان‌را از مصر و جنوب شام برانداختند بفصل دیگر خواهیم گفت. اخشیدیان که تاریخشان‌را کمی‌پس‌از این‌خواهیم‌آورد ازپی‌طولونیان‌آمدند.

۴. طولونیان

بنیادگذار این دولت کم دوام (۲۵۴ـ۲۹۳ه، ۸۶۸ـ۹۰۵م) درمصر وشام احمدبن طولون‌بود وپدرش غلامی‌ترك‌ازفرغانه بود که بسال (۲۰۰ه، ۸۱۵م) امیر سامانی بخارا وی‌را ارمغان مأمون کرده بود[3]. احمدبن طولون بسال (۲۵۴ه، ۸۶۸م) به‌نیابت ولایت مصررفت وخیلی زود درآنجا

۱ـ برای اطلاع از دیگر اغلبیان ، لین‌پول ، ص ۳۷؛ زمبور،ص۶۷،۶۸ را ببینید.
۲ـ ابن‌عذاری، ج۱،ص۱۴۲ـ۶؛ ابن‌خلدون،ج۴،ص۲۰۵ـ۷؛ ابن‌ابی‌زرع،ص۶۱.
۳ـ ابن خلدون ، ج۳ ، ص ۲۹۵ و ج۴ ، ص ۲۹۷ .

اعلام استقلال کرد[۱] وچون شورش زنگ بشدت رسید وبرای جنگ از معتمدخلیفه (۲۵۷-۲۷۹ه، ۸۷۰-۸۹۲م) پول خواستند کس بمصر بنزد نایب خویش فرستاده پول خواست اما درخواست وی پذیرفته‌نشد واین‌حادثه درزندگی مصر نقطهٔ‌تحولی بود که دولتی مستقل بدرهٔ نیل آغاز ظهور کرده بود واستقلال‌آن بهمهٔ قرون وسطی محفوظ ماند . تا آنوقت درآمد مصر که بسیار مهم بود قسمتی ببغداد وقسمت دیگر بجیب ولایتداران پیاپی که درحقیقت عهده‌دارجمع‌آوری مالیات‌بودند سرازیرمیشد، ولی‌اینك اموال کشور بداخل آن خرج میشد تا شوکت دودمان قدرت را استوار کند . پیش از ابن طولون عدهٔ ولایتداران مسلمان که پیاپی بمصر آمده‌بودند بشمار کم ازصد نبود وبطور متوسط دوران حکومت هریك دوسال وسه‌ماه میشد[۲] که‌همه‌را به بیگاری مردم وربودن اموالشان بسر میکردند . بروزگار دولت طولونی مصر بدوران تازه‌ای گام نهاد که از روزگار پیشتر رفاه بیشتر داشت .

ابن طولون کشور مصررا رنگ نظامی وجنگی داد وبرای حفظ قدرت‌خویش یکصد هزار سپاه فراهم کرد که هستهٔ آن نگهبانان مخصوص وغلامان ترك وسودان بودند . وی از سپاهیان وهمهٔ اتباع خود بیعت اطاعت گرفت[۳]،وچون بسال (۲۶۴ه، ۸۷۷م) حاکم شام‌بمرد، احمد دیار مجاور را بی‌آنکه بمقاومت مهمی برخورد کند تصرف کرد[۴].

برای نخستین بار ازپس‌دوران بطلیموسیان، مصر یك‌دولت پادشاهی‌مستقل‌شده بود و برای نخستین بار از پس دوران فرعونان بشام حکومت میکرد . ابن طولون برای‌آنکه کاملا برشام مسلط باشد بندر عکا را ایستگاه نیروی دریائی‌خویش کرد[۵]

۱- یعقوبی ، ج۲ ، ص ۶۱۵ وبعد ؛ طبری ، ج۳، ص ۱۶۹۷ .
۲- بافهرستهائی که کندی‌آورده‌است مقایسه کنید ؛ چاپ گست، ص ۶-۲۱۲؛سیوطی، حسن ج۲ ، ص۲-۱۰ ؛ دوزمبور ، ص ۲۵-۷ .
۳- یعقوبی ، ج۲، ص ۶۲۴ .
۴- ابن‌خلدون ، ج۴، ص ۳۰۰-۳۰۱ ؛کندی، ص ۲۹۱ وبعد.
۵- یاقوت ، ج۳ ، ص ۷۰۷-۸.

واز آن پس سوریه مدت چند قرن مطیع درهٔ نیل بود .

کارهای عمومی

دولت طولونی بکار آبیاری که مهمتر عامل اقتصاد کشور بود توجه خاص کرد واحمد بن طولون مقیاس نیل‌را که‌بجزیرهٔ روضه بنزدیك قاهره بود اصلاح کرد . این مقیاس برای نخستین بار بدوران یکی ازحاکمان اموی‌بسال (۹۸ه،۷۱۶م) بجای مقیاس قدیمتری که بشهر ممفیس‌میبود[۱] پدیدآمده بود وهم دولت طولونی مصر را برای اول بار از آغاز فتح اسلام مرکز هنرها ومحل درباری باشکوه کرد[۲]. محلهٔ تازهٔ قطائع[۳] که بپایتخت یعنی‌فسطاط‌پدید آمده بود بساختمانهای مجلل‌آراسته شد . ازآنجمله بیمارستانی بود که ابن‌طولون بنیاد نهاد و ۶۰،۰۰۰ دینار خرج‌آن کرد[۴].مسجد ابن‌طولون که‌هنوز بجاست یکی‌از معتبرترین مساجد اسلام است ومخصوصاً منارهٔ‌آن که کهنترین منارهٔ مصر بشماراست نفوذ معماری سامره را که احمد جوانی خویشتن را درآنجا بسر برده بود بخوبی نمودار میکند. این بنا ۱۲۰،۰۰۰ دینار خرج برداشت. وستونهای‌آجر وطاقنماهای رومی که اول بار درآنجا ساختـه شد ممتاز است (در فصل ۲۹ موضوع معماری را ببینید) . پنج جزو قرآن را باحروف زیبای کوفی برحاشیه‌ای چوبین که‌از درون بدور بنا و زیر طاق مسطح نصب بود نقش کرده بودند[۵].

قصر خمارویه (۲۷۱–۲۸۲ه،۸۸۴–۸۹۵م) پسر اسرافگروجانشین‌احمدبصف[۶] جالبترین بناهای اسلامی بود . درآنجا سالنی بود که دیوارهای‌آنرا بطلا پوشانیده

۱– مقریزی ، چاپ فیت ، ج۱، ص ۲۴۷–۵۰.

۲– مقریزی (بولاق)، ج۱ ، ص۳۱۳ وبعد .

۳– ابن تغری بردی ، النجوم الزاهره فی‌ملوك مصر والقـاهره ، چاپ ت . ج . جنبل ، ج ۲ (لیدن ، ۱۸۵۵) ، ص ۱۱ ؛کندی ، ص ۲۱۶ .

۴– ابن خلکان ، ج۱، ص ۹۷ ؛ ابن تغری بردی ، ج۲، ص ۸.

۵– نکوترین وصف این مسجد را مقریزی حددو۱۴۲۰آورده .(بولاق) ، ج۲،ص ۲۶۵ وبعد ؛ سیوطی ، حسن ، ج۲ ، ص ۱۵۲–۴ از آن استفاده کرده است .

۶– یکی ازهفده پسر وسی‌وسه فرزند ؛ ابن تغری بردی ، ج ۲، ص ۲۱؛ سیوطی ، حسن، ج۲ ، ص۱۱ .

وبانقشهای فرورفته ازاو وزنان و کنیز کانش آراسته بودند[۱]. تصویرخمارویه وزنانش که تاجهای طلا بسر داشتند باندازهٔ طبیعی درچوب کنده کاری شـده بود . تصویر اشخاص زنده درهنر اسلامی بسیار کمیاب‌است. قصر در میان باغ زیبا وپر گل بود و گلهارا چنان نشانده بودند که‌کلمات عربی‌را نمودار میکرد. درباغ‌عده‌ای‌درختان کمیاب بود که از دیار بیگانه آورده وبدور حوضهـای مطلا نشانده بودند[۲] . خانهٔ پرندگان[۳] وباغ حیوانات[۴] ازامتیازات قصربود ولی‌جالبترازهمه برکهٔ زیبق بود که وسط یکی‌از سالنهای قصرجا داشت‌وتشکهای پوستی‌پرباد روی‌آن افکنده وبطنابهای ابریشمین بستونهای نقره بسته بودند وشاه برآن میخفت تابلرزش زیبق بیخوابی‌را که بدان دچار شده بود از خود دور کند و بخواب رود . سالها بود آثار زیبق را[۵] درمحل قصر یافته بودند . پیش از آنکه خمارویه کشته شود دخترش قطرالندی را بصداق ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ درم به‌معتضد خلیفه داد و هزارهاون طلا وچیزهای دیگر که هیچکس نظیرآنرا نشنیده بود همراه وی کرد[۶]. اهل سنت خمارویه را بسبب اسراف وغرورش به‌ناپرهیزکاری‌متهم کرده گفته‌اند که‌وی میتوانست چهار رطل شراب مصری را بیك مجلس بنوشد[۷] وهم‌آورده‌اند که وقتی بمرد وخواستند جسدش‌را بقبرجا دهند هفت قاری که‌درهمان نزدیکی برقبرپدرش قرآن همی‌خواندند اتفاقاً به‌آیهٔ «خذوه فاعتلوه الی سواءِ الجحیم یعنی بگیرید وبمیان جهنمش بکشید» رسیدند[۸].

دولت طولونی نخستین نمودار از تمـایلات قدرت طلبی ترکان بود که بعدها

۱ـ ابن تغری بردی ، ج۲ ، ص ۵۷ـ۵۸ ؛ مقریزی ، ج۱ ، ص۳۱۶ـ۱۷.
۲ـ ابن تغری بردی ، ج ۲ ، ص ۵۶ .
۳ـ همان کتاب ، ص ۵۶ـ۵۷ .
۴ـ همان‌کتاب ، ص ۶۰ـ۶۱.
۵ـ همان کتاب ، ص ۵۸ـ۵۹ ؛ مقریزی ، ج ۱، ص۳۱۷.
۶ـ ابن خلکان ، ج ۱ ، ص ۳۱۰ ؛ با ابن‌خلدون، ج ۴ ، ص ۳۰۷ـ۸؛ طبری ، ج۳ ، ص ۲۱۴۵ـ۶ ؛ ابن تغری بردی ، ج۲، ص ۵۵ مقایسه‌کنید .
۷ـ تنوخی، جامع‌التواریخ، چاپ د . س.مرگلیوث، ج۱(لندن ، ۱۹۲۱)،ص۲۶۱.
۸ـ سورهٔ ۴۴ : ۴۷ .

بمرکز خلافت تجلی کرد وخیلی زود ازپی آن دولتهای معتبر تر از ترکان پدید آمد. وضع احمد بن طولون نمونهٔ از دولتها بود که برویرانهٔ خلافت پا گرفت و بطور قطع از حکومت مرکزی برید یافقط بنام از خلیفهٔ بغداد اطاعت داشت . احمد بن طولون نشان داد که وقتی یك سردار سپاه بحساب دولت مرکزی قدرت نظامی تحصیل کند و به نیروی خویش متکی و از جاه طلبی سرشار باشد و گروهی غلامان فرمانبردار داشته باشد چه کارها میتواند کرد . ولی طولونیان واخشیدیان ودیگر دولتهای مانند آن بر اساس قومیت استوار نبودند و بهمین جهت چندان نپائیدند . نقطهٔ ضعف این دولتها از آنجا بود که درقلمرو خویش گروهی نیرومند وهم نژاد وهمدل نداشتند که بر ایشان تکیه توانند داشت که در آنجـا بیگانه بودند و بناچار میبایست نگهبانان وسپاه از مردم بیگانه فراهم کنند. حکومتهائی از اینقبیل جز بدست مردان نیرومند وبا جربزه قوام نمیگیرد و بمحض اینکه بازوی نیرومند بنیانگذار سستی گرفت همه‌چیز فرو میریزد؛ بنا براین نه عجب اگر قلمرو احمدبن طولون بدوران پسر وجانشین‌چهارمش شیبان (۲۹۲-۲۹۳ه، ۹۰٤-۹۰۵م) باردیگر بدست عباسیان افتاد[1].

۵. اخشیدیان

پس از انقراض طولونیان مدتی کوتاه نفوذ عباسیان برمصر وشام مستقر بود واز آن پس دولتی دیگر از ترکان فرغانه

۱- کندی، ص ۲٤۷-۲٤۸. شجرهٔ نسب طولونیان چنین است :

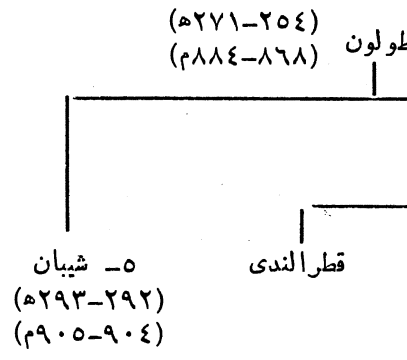

درآنجا بپا شد[۱]. آن دولت اخشیدی بود که بفسطاط پا گرفت (۳۲۴ـ۳۵۹ه، ۹۳۵ـ۹۶۹م) وبنیادگذار آن محمد آن‌طغج (۳۲۴ـ۳۳۵ه، ۹۳۵ـ۹۴۶م) بود که راضی خلیفه مصررا بدو سپرد. چون کارآنجا را بنظام‌آورد[۲] بسال (۳۲۸ه، ۹۳۹م) لقب اخشید بدو داد و این یك لقب ایرانی قدیم بود که بشهزادگان میدادند. دو سال بعد اخشید به تقلید طولونیان شام وفلسطین را بحکومت تقریباً مستقل خود پیوست واز پس یکسال دیگر مکه و مدینه را نیز بدان ضمیمه کرد و بدینسان سرنوشت حجاز که پیوسته میان شرق وغرب خلافت مورد نزاع بود برای چند قرن بسر نوشت مصر پیوست.

خواجهٔ سیاه

دو پسر محمد اخشید پس از پدر اسماً حکومت داشتند اما بدوران ایشان زمام‌کار بکف یك‌خواجهٔ باکفایت‌حبشی‌بود که ابوالمسك‌کافور نام داشت. کافور را محمد اخشید ازیك تاجرروغن فروش‌بمبلغی معادل هشت لیره خریده بود * واز سال (۳۵۶ـ۳۵۸ه، ۹۶۶ـ۹۶۸م) فرمانروای بی‌رقیب مصر شد[۳] ومصر وشام را از دست اندازی دولتك‌دیگری که در شمال بود یعنی دولت حمدانیان حفظ کرد. یادگارکافور دراشعاری که‌از متنبی[۴] بزرگترین شاعر دوران نخست بستایش وبعد به تمسخر او سروده جاویداست. متنبی همان بود که مدح سیف‌الدوله حمدانی دشمن‌کافور میگفت. این غلام سیاه که‌پستترین‌طبقات برآمد وقدرت مطلق یافت درتاریخ اسلام نخستین نمونه بود وبعدها نیزتکرار یافت.

۱ـ ابن‌سعید، المغرب، چاپ‌ك. ل. تلگویست (لیدن، ۱۸۹۹)، ص ۵.

۲ـ کندی، ص ۲۸۸؛ مسکویه، ج۱، ص ۳۳۲ـ۳۳۶؛ ابن‌تغری‌بردی، ج ۲، ص ۲۷۰

*ـ درگزارش زندگی کافور درابن خلکان هست که اخشید اورا از روغن فروشان به ۱۸ دینار خرید.

۳ـ ابن خلکان، ج۲، ص۱۸۵ـ۹؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۳۱۴ـ۱۵؛ ابن‌تغری‌بردی، ج ۲ ص ۳۷۳.

۴ـ دیوان، چاپ‌ف. دیتریشی (برلن، ۱۸۶۱)، ص۶۲۳ـ۷۳۲؛ ابن‌سعید، ص۴۵ـ۴۶.

اخشیدیان و مخصوصاً سر سلسلهٔ ایشان چون دیگر سران دولتکهای نوبنیاد بجلب رضایت اتباع خویش از اموال دولت فراوان خرج میکردند. آورده اند که واردات مطبخ اخشید بهر روز کمتر ازصد گوسفند وصد بره ودویست وپنجاه مرغابی وپانصد مرغ وهزار کبوتر و صد ظرف پر از حلوا نبود . وقتی بمصر زلزله شد وشاعری بکافور گفت زلزله‌ای که‌رخ داد بدان جهت است که مصر بدوران شما ازطرب برقص آمده است * ،صاحب قدرت حبشی خوشدل شد و ۱۰۰۰ دینار بشاعر خوش ذوق که که از زلزله تعلیلی نکو کرده بود جائزه داد . از این که بگذریم اخشیدیان چیزی بزندگانی هنری وادبی قلمرو خویش نیفزودند وآثار مفیدی بجای نگذاشتند . آخرین کس این دودمان طفلی یازده ساله بنام ابوالفوارس احمد بود که بدوران وی وبسال ۹۶۹ دولت اخشیدی بدست جوهر سردار فاطمیان سقوط کرد [1].

*ـ متن شعر اینست « مازلزلت مصر من خطب الم بها لکنها رقصت فی عهـدکم طربا (مترجم عربی) یعنی مصر از حادثه‌ای که براو رخ داده باشد نلرزید ـ بلکه بدوران شما از طرب برقص آمده است .

۱ـ

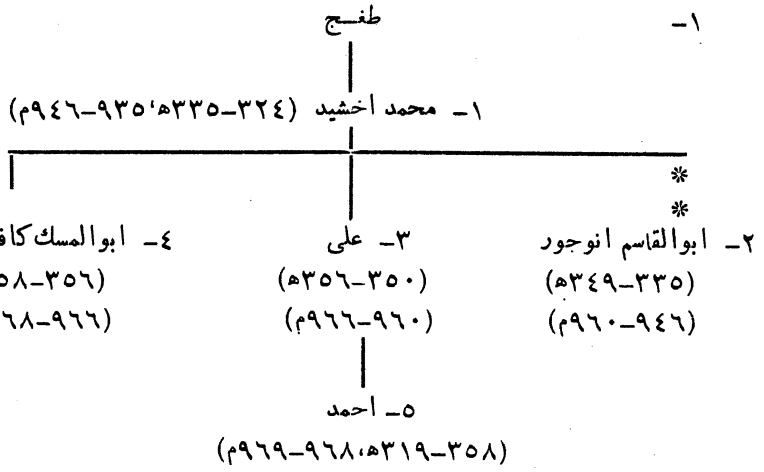

ستاره علامت پیوستگی غلام وآقاست.

انوجور بصورتهای مختلف نوشته میشود. ابن‌تغری بردی، ج۲ ،ص۳۱۵ ؛ کندی، ۲۹۴؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۳۱۴؛ ابن‌اثیر، ج۸، ص۳۴۳؛ مسکویه، ج۲، ص۱۰۴ را باهم مقایسه کنید وهم کتاب وستنفلد را دربارهٔ ولایتداران مصر بدوران خلافت ببینید. ق۴ (گوتینگن، ۱۸۷۶ص)، ۳۷.

۶. حمدانیان

اخشیدیان مصر رقیبان نیرومند داشتند که حمدانیان شیعی مذهب شمال بودند . حمدانیان که از دودمان حمدان بن حمدون[1] از قبیلهٔ بنی تغلب بودند اول بار دولت خود را بشمال‌عراق بنیاد نهادند وموصل‌را پایتخت کردند(۳۱۷-۳۸۱ه،۹۲۹-۹۹۱م) و بسال(۳۳۳ه،۹۴۴م)بسرداری سیف‌الدولهٔ حمدانی که بعدها شاخص ایشان شد بشمال شام آمدند وحلب وحمص‌را از نایب اخشیدیان در شام گرفتند . شام که شکوه قدیم امویان را هرگز فراموش نکرده‌بود پیوسته‌کانون ملتهب شورش‌ومرکزمخالفت‌بادولت‌عباسیان‌بود. سیف‌الدوله (۳۳۳-۳۵۷ه،۹۴۴-۹۶۷م) فرمانروای حلب بنیانگذار دودمانی شد که تا سال (۳۹۴ه،۱۰۰۳م) بشمال شام‌برجا بود.جانشین‌دوم وی سعیدالدوله بود(۳۸۱-۳۹۲ه، ۹۹۱-۱۰۰۱م) که دراین ناحیه بنام فاطمیان مصرحکومت میکرد وچون حمدانیان سخت زیر فشار رومیان وفاطمیان قرار گرفتند بناچار بسال(۳۹۴ه،۱۰۰۳م) تسلیم فاطمیان شدند[1].

رونق ادب

سیف‌الدوله درکتب تاریخ شهرت یافت ازاینجهت که طرفدار علم وادب بود و شمشیر جهاد را که دیگر مسلمانان بر روی دشمنان اسلام یعنی مسیحیان غلاف کرده بودند او همچنان کشیده داشت . محفلهای ادب این‌حمدانی که شخصاً نیزشاعر بود[2] ایام هرون الرشید ومأمون را بیادمیآورد. فارابی فیلسوف وموسیقی دان شهیر که حوائج ناچیز او برای دولت بیشتر از روزی

۱- طبری ، جلد ۳ ، ص ۲۱۴۱ .

۲- ۱- سیف‌الدوله ابوالحسن علی (۳۳۳-۳۵۷ه ، ۹۴۴-۹۶۷م)

۲- سعدالدوله ابوالمعالی‌شریف (۳۵۷-۳۸۱ه ، ۹۶۷-۹۹۱م)

۳- سعیدالدوله ابوالفضائل سعید (۳۸۱-۳۹۲ه ، ۹۹۱-۱۰۰۱م)

٤ الف-ابوالحسن علی (۳۹۲-۳۹۴ه،۱۰۰۱-۱۰۰۳م).

٤ ب- ابوالمعالی‌شریف (۳۹۳-۳۹۴ه،۱۰۰۱-۱۰۰۳م).

۳- ابن خلکان ، ج۲ ، ص ۸۶۶ ؛ تنوخی، ص ۱۳۴.

چهار درهم خرج نداشت وهم اصفهانی مورخ بزرگ ادب وموسیقی که یك دست نویس از کتاب جاوید خویش اغانی را بسیف الدوله تقدیم داشته ویکهزار دینار جایزه گرفته بود وهم ابن نباته متوفی سال (۳۷٤ه، ۹۸٤م) خطیب دربار که موعظه‌های مسجع[۱] اومستمعان را بهیجان میآورد وبجهاد برضد روم ترغیب میکرد اینان دراین محافل حضور مییافتند مخصوصاً از جملهٔ حضار متنبی شاعر بزرگ دربار را (۳۰۳-۳۵۵ه، ۹۱۵-۹٦۵م) یاد باید کرد که قصاید او باسبك مجلل وعبارات شیرین و مجازها و استعاره های پیچیده اثر فوق العاده داشت و بزرگتر شاعر جهان اسلام است که بروزگار ما نیز عبارات و ابیات او را فراوان بزبان میآورند[۲]*. یکی از نقادان قدیم بوصف شعر متنبی گفته که بمرحلهٔ اعلای کمال است[۳]. متنبی[٤] (یعنی مدعی نبوت) سقا زاده‌ای از کوفه بود وعنوان متنبی از آن یافت که بجوانی درمیان بدویان شام دعوی پیمبری کرده بود . رقیب وی بعرصهٔ ادب درحلب عموزادهٔ سیف الدوله بود که ابوفراس حمدانی نام داشت[۵]. هنگامیکه میان متنبی وحامی او سوءِ تفاهمی شد که مدت کوتاهی بود شاعر بدربارکافور اخشیدی پناه برد که آرزوهای وی را برنیاورد.

۱- الخطب بقاهره وبیروت مکرر چاپ شده است .

۲- دیوان وی را دیتریشی وپس از او ناصیف یازجی چاپ کرده است (بیروت، ۱۸۸۲). وهم بسال (۱۳۵٤ه، ۱۹۳٦م) یاد بود هزارهٔ وفات او (۳۵٤هجری) بدمشق ولندن بپا شد.

*- وهم بمناسبت یاد بود هزارهٔ متنبی دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد اول دیوان وی را باملاحظات وحواشی سودمند چاپ کرده است.

۳- ابن خلکان، ج ۱ ، ص ٦۳؛ برای اطلاع ازملاحظات انتقادی دربارهٔ او ثعالبی (یتیمة) ج ۱، ص۷۸-۱٦٤ را ببینید .

٤- نام وی ابوالطیب احمد بن حسین بود .

۵- دیوان، چاپ نخله قلفط (بیروت، ۱۹۰۰) وقسمتی ازآن بوسیلهٔ Rudolph Dvorák as *Abû Firâs: ein arabischer Dichter und Held* (Leyden, 1859). ترجمه شده است؛ ثعالبی را نیز ببینید .

از جمله آخر کسان که دراین نهضت ادبی کم‌دوام بشمال‌شام پدید آمدندفیلسوف شاعران و شاعر فیلسوفان ابوالعلای معری (۳۶۳-۴۴۹ه ، ۹۷۳-۱۰۵۷م)بود . اشعار بدبینانهٔ او که درمکتب شك وتردید سروده‌شده‌بود وضع آنروزگاررا که‌جهان اسلام همه درسقوط اجتماعی و آشوب‌سیاسی‌بودنمودار میسازد. ابوالعلامنتسب‌بقبیلهٔ تنوخ یمن بود وبه معرة النعمان زاد وهم آنجا درگذشت وعنوان معری ازآن یافت وقبرمحقرش هنوزآنجاهست . بسال چهارم عمرخویش به‌بیماری آبله دچار شد که چشمش‌را ببردوبعوض‌حافظه‌اش‌نیروی‌عجیب‌وفوق‌العاده‌یافت. بسال(۴۰۰ه،۱۰۰۹م) ابوالعلا ببغـداد رفت ویکسال وهفتماه در آنجا بسر کرد که در اثنای آن با افکار «اخوان‌الصفا» آشنا شد وهم باافکار جماعتی دیگر که ریشهٔ هندی داشت رابطه یافت وچون بوطن‌بازگشت‌روش گیاهخواری گرفت‌و گوشهٔ عزلت گزید. ازکتابهای آخر او مخصوصاً «لزومیات»[1] و«رسالة الغفران»[2] توان دریافت که‌وی‌عقل‌را اعتبار میداده وجهان را از دریچهٔ فلسفه بدیدهٔ زهد و بدبینی مینگریسته است. رسالة الغفران وی در «کمدی الهی»[3] که دانتـهٔ ایتالیائی نوشت نفوذ بسیار داشت . قسمتی‌از رباعیات[4] معری بانگلیسی ترجمه شده است. * پیوسته میان این‌شاعر وعمرخیام شاعرایرانی که شصت سال پس از او درگذشت مقایسه میکنند واز این مقایسه معلوم توان‌داشت

۱ـ لزومیات یالزوم‌مالایلزم، چاپ عزیززند، ۲ جلد(قاهره ،۱۸۹۱-۱۸۹۵) وامین ریحانی قسمتی ازآنرا ترجمه‌کرده‌است (نیویورك، ۱۹۱۸) .

۲ـ چاپ کامل گیلانی دوجلد(قاهره، ۱۹۲۳)، ر . ا. نیکلسون‌درمجلهٔ‌انجمن‌آسیائی سلطنتی قسمتهائی از آنرا ترجمه‌کرده‌است (۱۹۰۰)، ص۶۳۷-۷۲۰؛(۱۹۰۲)ص۷۵-۱۰۱، ۳۳۷-۳۶۲، ۸۱۳-۸۴۷ .

۳ـ Asín, *Islam and the Divine Comedy*, tr. Sunderand.

۴ـ رباعی قطعه شعریست مرکب از چهار مصرع که اول ودوم وچهارم بیك قافیه است واین روش از شعر فارسی پدید آمده است .

*ـ اصل چنین است اما تاآنجاکه ما میدانیم معری رباعیات ندارد ورباعیات چنانکه معروف است متعلق بخیام است‌که بانگلیسی ترجمه شده‌است. مترجم عربی.

که خیـام از شعر معری اثر گرفته است . دوران رونق و کمال شعر عرب بامتنبی ومعری پایان میپذیرد و از آن پس از شاعران مسلمان کمتر کسی میتوان یافت که در محیط خود شهرت کافی بدست آورده باشد .

حملات به سرزمین روم از آن پس که سیف‌الدولهٔ حمـدانی بشمال شام استقرار یافت بسال (۳۳۶ه،۹۴۷م) حملات سالانهٔ خود را برضد آسیای صغیر آغاز کرد وتا بیست سال بعـد که مرگش در رسید همچنان این کار را ادامه داد وحتی یکسال نبود که اقداماتی خصومت آمیز برضـد روم شرقی نکرده باشد[۱] . در آغاز کار بخت بسیف الدوله لبخند زد ومرعش و بسیاری دیگر از شهرهای مرزی را بگرفت اما فرماندهی توفیق آمیز نیقفورفوکاس و یوحنا تزیمسکس[۲] که هردوشان بعدها امپراطوری شدند رومشرقی‌را نجات‌داد. بسال(۳۵۰ه،۹۶۱م)نیقفور حلب پایتخت حمدانیان را بجز قلعـهٔآن بگرفت و ده هزار کس ازجوانان شهررا باهمهٔ اسیران از دم شمشیر گذرانید وهم قصر سیف‌الدوله را ویران کرد ولی ازپس هشت یا نه روز عقب نشینی کرد[۱] وچون امپراطور شد (۳۵۲ـ۳۵۹ه،۹۶۳ـ۹۶۹م) قبرس را از عربان بگرفت و کیلیکیه[۴] را تصرف کرد و بدینسان یکبار دیگر راه شام جلو او بازشد . بسال آخر حکومت اوسپاهش برانطاکیه استیلایافت،فرمانروای رومی از سالها پیش بانطاکیه که مرکز بطریقان وقدیسیان ومحافل کلیسائی‌بود واز لحاظ دینی همسنگ قسطنطنیه بشمارمیرفت چشم دوخته بود . ازسال (۳۵۹ـ۴۷۷ه، ۹۶۹ـ۱۰۸۴م) شهر بتصرف رومیان بود . کمی‌پس‌از اشغال انطاکیه، سردار نیقفور

۱ـ یحیی‌بن سعید انطاکی، «تاریخ» ، چاپ
I. Kratchkovsky and A. Vasiliev in *Patrologia Orientalis*, vol. xviii, pp. 768 *saq*.

۲ـ ابن‌شمشقیق، تاریخهای‌عربی؛ ابن‌اثیر، ج۸،ص۴۰۷؛ابوالفدا،ج۲،ص۱۱۰،س۲۰.

۳ـ مسکویه ، ج۲ ، ص۱۹۲ـ ۴ ؛یحیی، ص ۷۸۶ـ۷.

۴ـ یاقوت ، ج۳ ، ص ۵۳۷.

بشهر حلب آمد وسعدالدوله (۳۵۷-۳۸۱ه، ۹۶۷-۹۹۱م) جانشین وهم‌پسرسیف‌الدوله را بامضای‌پیمان وهن‌آوری‌وادار کرد[۱]. اما امپراطوریوحناتزیمسکس(۳۵۹-۳۶۶ه، ۹۶۹-۹۷۶م) روش دیگر پیش گرفت که میخواست فتوح کیلیکیه و شمال شام را استقرار دهد وهم بیت المقدس را از مسلمانان بگیرد. برای انجام این‌منظور یك جنگ صلیبی واقعی را از انطاکیه آغاز کرد و وارد دمشق شد ولی درداخل فلسطین چندان پیش نرفت ودرآغاز دوران وی ۱۲۰۰۰ کس ازمردم بنی‌حبیب که پسرعمان حمدانیان بودند وبه نصیبین میزیستند ازسنگینی‌مالیاتها بجان آمده دیار خویش را رها کرده مسیحی شدند وبارومیان شرقی‌درکار حمله برضد مسلمانان‌همدلی کردند[۲] اما جانشین تزیمسکس که باسیل[۲]دوم نام‌داشت (۳۶۶-۴۱۶ه، ۹۷۶-۱۰۲۵م) باآنکه درهمان اوقات عربان شمال‌افریقا بزحمتش انداخته وسیسیل وبسیاری جزائر بحر اژه راگرفته بودند شخصاً برای حفظ متصرفات شامی که در خطر فاطمیان مصر بود بمیدان‌آمد ولی در آغاز قرن یازدهم باحاکم خلیفهٔ فاطمی صلح کرد و ازآن پس میان دو طرف تصادم مهمی‌نبود. کوشش باسیل‌دوم و کوششها که‌نیقفور وتزیمسکس از پیش کرده بودند حدود دولت روم شرقی را ازطرف شرق، بزیان مسلمانان، آنرا بفرات رساند ودر اراضی شمالی شام نیز جلو رفت[۳]. دوران این سه امپراطور از لحاظ رابطه بامسلمانان شرق درخشانترین دوران تاریخ روم بود[۴].

۱- یحیی، ص ۸۲۳-۴.

۲- ابن‌حوقل،ص۱۱۴۰-۱۴.

۳- ابن اثیر، ج۸، ص ۴۴۰-۴۱.

۴- Vasiliev, *Byzantine Empire*, Vol. i, p. 381.

فصل سی و دوم

خاندانهای مختلف درشرق

هنگامی که بمغرب دولتکها که غالباً از ریشه عرب بود از پیکر خلافت جدا میشد درمشرق نیز همین کار بدست خاندانهای ترك یاایرانی انجام میگرفت .

۱. طاهریان

اول دولتی که بمشرق از حکومت بغداد جدا شد دولت نیمه مستقل طاهریان بود که بدست طاهر بن حسین خراسانی که روزگاری سردار مورد اعتمادمأمون بود[۱] وسپاه اورا درجنگ امین بفیروزی رسانید بنیاد شد. بطوریکه گفته‌اند طاهر که‌یك چشم نیز بود درپیکار امین بادو دست شمشیر میزد ومأمون لقب « ذوالیمینین » بدو داد ویکی از شاعران بوصف وی گفت :

«ای که دو دست‌راست‌داری‌ویك‌چشم یك‌چشم کم‌داری‌ویك‌دست‌راست‌افزون».[۲]

طاهر اصلاً از دودمان یکی ازموالی ایران بود وبسال (۲۱۵ه، ۸۲۰م)مأمون بپاداش خدمتها که کرده بود حکومت همهٔ ولایتهای مشرق را بدو داد ومقرر داشت

۱ـ طبری، ج۳ ،ص۸۲۹ ؛ ابن‌خلکان، ج ۱ ، ص٤٢٤ ؛ بامسعودی، ج٦، ص٤٢٣، مقایسه کنید .

۲ـ ابن‌خلکان ، ج۱ ، ص ٤٢٢ ؛ ابن‌اثیر ، ج ٦ ، ص۲۷۰ .

که خراسان را مرکز حکومت کنـد و او پیش از مرگ خود که‌بدو سال بعد بود بمرو پایتخت خراسان نام خلیفه را ازخطبه بینداخت[۱]. جانشینان طاهر همچنان بنام مطیع خلافت بودند اما نفوذشان کشیده شد تا بمرزرسید ومقرحکومت‌را به‌نیشابور بردند وتا سال (۲۵۹ه،۸۷۲م) که بدست صفاریان انقراض یافتنـد همچنان قدرت داشتند[۲] .

۲. صفاریان

دولت صفاری که بسیستان پدید آمد وچهل ویکسال (۲۵۳ـ ۲۹۶ه،۸۶۷ـ۹۰۸م) درایران حکومت کرد ازیعقوب(۸۶۷ـ ۸۷۸م) پسر لیث صفـار بنیاد گرفت . یعقوب درآغاز کار رویگری میکرد ومدتی نیز براه‌ـزنی مشغول بود و از میان راهزنان آوازهٔ او بلند شد وبگوش ولایتـدار خلیفه در سیستان رسیدوتوانائی وجوانمردی اوراپسندید وسردارسپاه خویش کرد[۳]. صفار پس‌از ولایتدار خلیفه قلمرو حکومت او را قبضه کرد و تقریباً همـهٔ ایران وقسمتی از حدود هندوستان را جزو قلمرو خویش ساخت وکارش چنان بالا گرفت که به دوران معتمد خلیفه ،بغدادرا بخطر انداخت[۴]. قسمت اعظم‌قلمرو صفاریان را سامانیان قبضه کردند[۵] .

۳. سامانیان

سامانیان ماوراءالنهروایران(۲۶۱ـ۳۹۰ه،۸۷۴ـ۹۹۹م) نسب بسامان میبـرند که از اشراف زردشتی بلخ بود. بنیاد گذار دولت سامانی‌نصر بن احمد(۲۶۱ـ۲۷۹ه،۸۷۴ـ۸۹۲م) نوه زادهٔسامان بود امامردی

۱ـ ابن اثیر ، ج ۶ ، ص ۲۵۵ و ۲۷۰.

۲ـ مسعودی ، ج ۸ ، ص ۴۲ ؛ طبری ، ج ۳ ، ص ۱۸۸۰ .

۳ـ ابن اثیر ، ج ۷ ، ص ۱۲۴ـ۵؛ ابن خلکان ، ج ۳ ، ص۳۵۰ـ۵۱؛ یعقوبی، ج ۲ ، ص۶۰۵ ؛ مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، چاپ ا. ج . براون ، ج۱(لیدن، ۱۹۱۰)، ص ۳۷۳ ؛ باترجمهٔ مختصر بانگلیسی توسط براون ، ج ۲ (لیدن ، ۱۹۱۳) ، ص ۷۲.

۴ـ اصطخری ، ص ۲۴۵ـ۷ .

۵ـ مسعودی، ج ۸ ، ص۴۱ـ۵؛ طبری ، ج۳، ص ۱۶۹۸ـ۱۷۰۶و۱۸۸۰ـ۱۸۸۷.

که نفوذ دولت را استقرار داد اسماعیل برادر نصر (۲۹۵ـ۲۹۷ه،۸۹۲ـ۹۰۷م) بود که بسال (۲۸۷ه،۹۰۰م) خراسان را از صفاریان گرفت[۱].سامانیان در آغاز کار تابع دولت‌طاهریان بودند و بدوران نصر دوم پسر احمد[۲](۳۰۱ـ۳۳۱ه،۹۱۳ـ۹٤۳م) که چهارمین پادشاه این سلسله بود حدود خویش را بحد اعلای وسعت رسانیدند بطوریکه علاوه بر دیار ماوراء النهر وخراسان ، سیستان و کرمان و گرگان وری وطبرستان نیز بقلمرو ایشان بود . گرچه اینان بظاهر اطاعت عباسیان میکردند اما بحقیقت کاملا مستقل بودند وخلیفهٔ عباسی ایشانرا امیر (حاکم سیاسی) یاعامل وفراهم آرندهٔ مالیات خویش‌میشمرد امانفوذ ایشان درداخل قلمروشان‌نامحدودبود.

بدوران سامانیان همهٔ دیار ماوراءالنهر بقلمرو اسلام درآمد، پایتخت‌ایشان بخارا ومعروفتر شهرشان سمرقند بعنوان مرکزعلم وهنر از بغداد سبق‌میبرد. توجه وحمایت ایشان همه خاص علوم عربی‌نبود بلکه شامل زبان فارسی نیز میشد. رازی معروف کتاب طب « منصوری » را بیکی‌از امرای سامانی ابوصالح منصوربن‌اسحاق ولایتدار سیستان که‌برادر زادهٔ دومین پادشاه این دودمان ومشوق علوم بودپیشکش کرد . ابن سینا هنوز بده سالهٔ دوم زندگی‌بود که بدعوت نوح دوم (۳٦٦ـ۳۸۷ه، ۹۷٦ـ۹۹۷م)فرمانروای‌سامانی به بخارا رفت[۳] واجازه یافت از کتابخانهٔ شاهی[٤] که کتاب فروان داشت استفاده کند . وی مایهٔ علمی پایان ناپذیر خود را از همان کتابخانه بدست‌آورد . از این دوران ادبیات جدید فارسی ظهور آغاز کرد.فردوسی (متوفی٤۱۱ه ، ۱۰۲۰م) نخستین اشعار خویش‌را دراین زمان سرودن گرفت وبلعمی

۱ـ ابن اثیر ، ج۷ ، ص ۱۹۲ ـ۵ و ۳٤٦ـ۷ و ج ۸ ، ص ٤ـ٦؛ اصفهانی، چاپ گوتولدت، ج۲۳٦ـ۷؛طبری، ج۳، ص۲۱۹٤؛ تاریخ‌سیستان، چاپ‌بهار(تهران، ۱۹۳۵) ،ص۲۵٦.

۲ـ مستوفی قزوینی ، ج ۱ ، ص ۳۸۱ ـ۳= ج ۲ ، ص ٤۷ ؛ ابن اثیر ، ج ۸ ، ص ۵۸ـ٦۰ و ۱۵٤ـ٦ .

۳ـ ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ٦۹ وبعد .

٤ـ ابن ابی‌اصیبعه ، ج ۲ ، ص ٤ .

وزیر منصور اول[1] (۳۵۰ـ۳۶۶ه، ۹۶۱ـ۹۷۶م) مختصر تاریخ طبری‌را[2] ترجمه کرد و این کهنتر کتابی است که از نثر زبان فارسی بجاست زیرا ایرانیان از فتح اسلام ببعد بزبان عربی چیز مینوشتند و نویسندگان این دوران بودند که جنبش ادبیات اسلامی را در زبان فارسی آغاز کردند. دولت سامانی مهمتر دولتی بود که از ریشهٔ ایرانی پا گرفت اما از مایه‌های ضعف و فساد که مایهٔ انقراض دولتها میشد خالی نبود. بجز مشکلاتی که‌سرداران جنجالگر سپاه پدید میآوردند وهم آن گرفتاریها که از رقابت برسر زمامداری میزاد خطر ترکان صحرا گرد نیز از ناحیهٔ شمال بداخل قلمرو سامانی راه یافت. غلامان ترك که‌بسیاری از ایشان بقصرهای سلطنت بودند بتدریج بر اوضاع تسلط میبافتند وترکان غزنوی که نفوذشان فزونی گرفته بود بسال (۳۸۴ه، ۹۹۴م) بسرداری یکی از همین غلامان همهٔ متصرفات سامانی‌را که بجنوب رود جیحون بود تصرف کردند وقسمت شمال جیحون را نیز خانان ترکستان که عنوانشان ایلك بود و بسال (۳۸۰ه، ۹۹۰م)بخارارا گرفته‌بودندبچنگ آوردندوهفت‌سال بعد دولت محتضرسامانی‌را ازمیان برداشتند. بدینسان برای اول بار، ونه آخربار قبایل تورانی‌اواسط آسیا جهش کرده درجهان اسلام اهمیتی یافتند. کشاکشی که ایرانیان و تورانیان بقرن چهارم هجری در قلمرو اسلام برسرقدرت داشتند مقدمهٔ حوادث مهمتر بودوچنانکه خواهیم دید اهمیت نقش ترکان‌درکارهای جهانی‌پیوسته افزون شد تا آنجا که‌قدرت ازخلیفهٔ بغداد ربودند وقرنها بعد در «بغداد بسفور» خلافت عثمانی را بنیاد کردند.

۴. غزنویان

از جمله غلامان ترك که در دولت سامانیان منصبهای متعبر یافتند یکی « البتکین » بود که زندگی سیاسی خویش‌را از

۱ـ گزارش جالبی که‌یك شاهد عینی‌از اوضاع داخلی‌بروزگار وی نوشته‌دراین‌حوقل ص ۳۴۱ـ۲و۳۴۴ـ۵ هست.

۲ـ مستوفی قزوینی، ج۱، ص۳۸۵ = ج۲، ص ۷۵.

نگهبانی خاص آغاز کرد وبزودی رئیس نگهبـانان شد[1] وبتدریج پیش رفت تابسال (۳۴۹ه، ۹۶۱م) حکومت خراسان یافت وپس از مدتی کوتاه میان او وفرمانروای جدید سامانی خلاف افتاد والبتکین بحدود شرقی دولت رفت وبسال(۳۵۱ه،۹۶۲م) بدیار افغان درغزنه استیلا یافت وحکام محلی‌را مغلوب کرد و کشوری مستقل بنیاد نهاد که[2] بعدها وسعت گرفت وامپراطوری غزنوی که شامل افغانستان وپنجاب‌میشد (۳۵۱ـ۵۷۸ه،۹۶۲ـ۱۱۶۸م) از آن پدید آمد. معذلك بنیادگـذار واقعی دولت غزنوی سبکتکین است (۳۶۶ـ۳۸۷ه،۹۷۶ـ۹۹۷م) که غلام وهم داماد البتکین بود. شانزده‌تن غزنوی که‌پس‌از او حکومت کردند نیز از دودمان وی بودند. سبکتکین قلمرو دولت خویش را وسعت داد ودر هنـدوستان تا پیشاور رسانید وهم در ایران خراسان را داشت که زیر نظر سامانیان در آنجا قبلا حکومت میراند.

محمود غزنوی

معروفترکس این دودمان محمود سبکتکین (۳۹۰ـ۴۲۲ه، ۹۹۹ـ۱۰۳۰م) بود. جایگاه‌غزنه پایتخت‌محمود که‌برفلاتی مرتفع مشرف بدشتهای شمال هنـد بود واز راه درهٔ کابل بدان میشدرسید، لشکر کشی‌بناحیهٔشرق‌را برای وی‌آسان کرده بود وازسال(۳۹۲ـ۴۱۵ه،۱۰۰۱ـ۱۰۲۴م) دست کم هفده بار سپاه‌بهندوستان راند وپنجاب ولاهور مرکز آن وهم ملتان‌وقسمتی از سنـد[3] را بقلمرو خویش‌آورد. ازآنروزگار نفوذ اسلام به پنجاب بصورت دائم استوار شد. محمود ازجملات هند باغنائم بیشمار که از معابدآنسامان بدست آورده بود بازگشت وباهمیت و اعتبار، محسودمعاصران خویش‌شد که ویران کن بتخانه‌ها وبت شکن وحمایتگراسلام عنوان یافت. وی‌ازجملهٔ اول کسان‌است که‌درتاریخ‌اسلام

۱ـ ابن حوقل، ص ۱۳و۱۴، از البتکین حاجب خراسان یاد میکند.

۲ـ مستوفی قزوینی، ج ۱، ص ۳۹۳ = ج۲، ص ۷۸.

۳ـ همان‌کتاب، ج ۱، ص ۳۹۵ وبعد؛ بیرونی، تحقیق، ص ۱۱؛
M. Nāzim, *The Life and Times of Sultan Mahmud of Ghazna* (Cambridge, 1931), pp. 86 *saq*.

لقب «غازی» یعنی جنگاور یافته اند واین لقب را بسال (۳۹۲ه،۱۰۰۱م) باو دادند و بعدها عنوان همهٔ کسانی شد که با کفار پیکار میکردند. محمود مرزهای غربی خویش‌را نیز پیش برد وعراق ایران وازجمله ری واصفهان‌را از بویهیان شیعه که درآن هنگام برخلیفهٔ بغداد نیز تسلط داشتند گرفت. فاتح غزنوی که سنی بود از آغاز حکومت اسماً از قادر عباسی خلیفهٔ بغداد (۳۸۱-۴۲۴ه،۹۹۱-۱۰۳۱م)[۱] اطاعت میکرد که لقب یمین‌الدوله بدو داد[۲]. محمود وخلفانش بلقب امیر یاسالار که برسکه های خود نقش میزدند اکتفا کردند گرچه بگفتهٔ مورخان محمود اول کس بود که بتاریخ اسلام عنوان سلطان یافت[۳] اما دلایلی از سکه‌ها بدست است که‌معلوم میدارد اول بار فرمانروایان سلجوقی این لقب ارجمند را بطور رسمی داشته‌اند[۴]. دولت محمود دراوج وسعت علاوه برشمال هند درمشرق وعراق ایران‌درمغرب، همهٔ خراسان و طخارستان ومرکز آن بلخ وقسمتی از دیار ماوراء النهر را بشمال و سیستان را بجنوب شامل بود[۵] وپایتخت‌خود را بساختمانهای مجلل آراسته بود[۶]. یك کتابخانه ویك مؤسسهٔ بزرگ علمی ایجاد کرد ودربار باشکوه وی پناهگاه شاعران ودانشوران بود. ازجملهٔ بزرگان ادب که بدربار وی بودندعتبی[۷] مورخ‌عربی نویس (متوفی ۴۲۸ه،۱۰۳۶م) و بیرونی عالم ومورخ مشهور وهم فردوسی شاعر بزرگ

۱- هلال صابی «تاریخ‌الوزراء» را ببینید (ضمیمهٔ کتاب‌مسکویه، تجارب،ج۳)، چاپ آمدروز، ص ۳۴۱-۵.

۲- مستوفی قزوینی، ج ۱، ص ۳۹۵.

۳- ابن‌اثیر، ج۹، ص ۹۲.

۴- درهمین فصل موضوع «سلجوقیان» را ببینید.

۵- هلال صابی، ص ۳۴۰ و ۳۸۶.

۶- S. Flury in *Syria*, vol. vi (1925), pp. 61-90.

۷- کتاب وی «تاریخ یمینی» را جیمس رینولدز(لندن،۱۸۵۸)ترجمه کرده،درآنجا بوصف شکوه دوران محمود مبالغه کرده است.

فارسی‌را که بسال ۱۹۳٤ درآسیا واروپا وامریکا هزارهٔ میلاد او را جشن گرفتند نام باید برد . گویند وقتی فردوسی‌منظومهٔ بزرگ خود شاهنامه را بمحمود تقدیم کرد واو درمقابل ٦۰٬۰۰۰ بیت شصت‌هزار درم، نه دینار،داد،شا عراز دربار ببریدوشعری تند بهجای محمود گفت وآنگاه از بیم جان بگریخت .

ظهور دولت غزنوی نخستین فیروزی ترکان درکشاکش‌ایرانیان برسرسیادت جهان اسلام بشمار است، معذلك‌حکومت غزنوی باحکومت سامانی‌وصفاری اختلاف چندانی نداشت از اینجهت که باشمشیر بنیاد شده بود وچون کفی که‌شمشیرراحرکت میداد سست شد طبعاً میبایست بنای دولت فرو ریزد و **پس از** مرگ محمود چنین‌شد که ولایتهای شرقی از پایتخت که بر ارتفاعات بود جدا شدن گرفت وبهندوستان چند دولتك اسلامی پدیدآمد . بشمال و مغرب نیز خانان ترکستان وسلجوقیان ایران، متصرفات دولت غزنوی‌را میان خودشان تقسیم کردند . درمرکز نیزغوریان سرسخت افغانستان ضربت نهائی‌را برپیکردولت‌فرودآوردند وبسال(۵۸۲ه،۱۱۸٦م) آخرین غزنویان را بلاهور درهم شکستند .

نگهبانان امپراطوری

هنگامی که دو بال عقاب عباسی از دو سو چیده میشد ترکان و ایرانیان نیز باخنجر قلب آنرا نشانه کرده بودند . بدوران بویهیان ایرانی که شیعه بودند وسلجوقیان که ترك وسنی بودند برای خلیفه جز پایتخت نمانده بود ودرآنجا نیز قدرت وی همه پندار بود. پیدایش نگهبانان امپراطوری که تابع نظمی نبودند وشورش غلامان سیاه که از پی آن بود قدرت مرکزی خلیفه را سست کرده وراه را برای دولت بویهیان هموار کرده‌بود،

معتصم خلیفهٔ هشتم (۲۱۸–۲۲۸ه،۸۳۳–۸٤۲م) که پسر هارون‌الرشید از یك کنیز ترك بود برای اول بار چهار هزار نگهبان خاص از غلامان ترك ماوراءالنهر گرفت که‌میخواست با نفوذ ترکان درقبال‌سپاه خراسان که‌عباسیان خلافت‌خویش‌را از ایشان داشتند و شمار شان سال بسال فزونی میگرفت وبرای دولت خطرناکتر

میشدند تعادلی پدید آرد . مدینة السلام یعنی شهر آرامش که منصور بنیاد کرده بود شهر خلاف و نزاع گردید . خلیفه خطررا نزدیك دید که بغداد از ستم این نگهبانان مغرور آمادهٔ شورش بود و او بسال (۲۲۲ه،۸۳۶م) پایتخت خلافت را بسامره[۱] که برساحل دجله شصت میل از بغداد فاصله داشت انتقال داد . کلمهٔ سامره اصلا یك کلمهٔ آشوری بود که بعبارت « سرمن‌رأی» (یعنی هر که دید خشنود شد) تبدیل یافت. و چنانکه از سکه‌ها معلوم میشود پایتخت جدید عباسیان‌را بدین نام خواندندومردم بشوخی میگفتند معنی نام تازه اینست که هر که ببیند (ترکان در آنجا سکونت گرفته اند) خوشنود میشود (که بغداد از شرّشان آسوده شده است).

سامره بقصرها ومسجدها که قسمت اعظم آنرا معتصم و پسرش متوکل (۲۳۳–۲۳۷ه،۸۴۷–۸۶۱م) بنیاد کرده بودند آراسته شد ومدت شصت و هفت سال (۲۲۲–۲۷۹ه،۸۳۶–۸۹۲م) پایتخت بود وهشت خلیفه پیاپی آنجا حکومت کردند وهنوزهم بناهای باقیماندهٔ آن زیباترین آثاریست که از دوران عباسیان بجاست[۲].

فهرست نسب خلیفگان عباسی که بسامره بودند

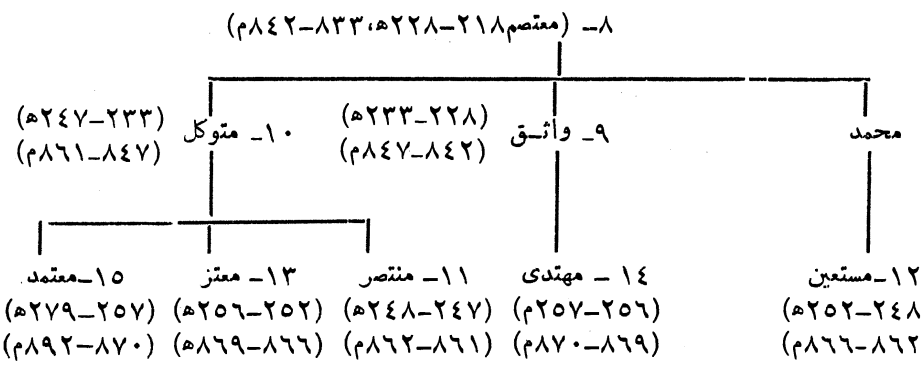

این نگهبانان که بیشترشان ترك بودند درخلافت بغداد نقشی همانند نگهبانان

۱– طبری ، ج۳ ، ص ۱۱۷۹–۸۱ ؛ مسعودی ، ج ۷ ، ص ۱۱۸ وبعد .

۲– مقدسی، ص ۱۲۲–۳؛

Ernst Herzfeld, *Der Wandschmuck der Bauten von Samarra* (Berlin,1923).

پریتوری در روم و ینی‌چری در ترکیه داشتند و پیدایش آنها آغاز ختم نفوذ خلافت بود وخلیفه در پایتخت خود چنان میزیست که گفتی اسیر نگهبانان است. قتل متوکل که بدسامبر (۸۶۱م، ۲۴۷ه) بتحریك پسرش وبدست ایشان انجام شد[1] نخستین گام ازسلسله حوادثی بود که دولت نیرومند عباسیان را بسقوط وانقراض سوق داد. متوکل نخستین خلیفهٔ دوران ضعف بود وازپی اوخلیفگان بدست ترکان که سردارانشان موالی قدرت طلب بودند مغلوب ومعزول میشدند. موالی نیز زیر نفوذ زنان بودند وبهمین جهت زنان در بار درسیاست نقش مهم داشتند که بر آشفتگی می‌افزود. وقتی مستعین (۲۴۸-۲۵۲ه، ۸۶۲-۸۶۶م) خلیفهٔ سست رأی ودودل از بیم نگهبانان سوی بغداد فراری شد وی را بگرفتند وباستعفا وادار کردند ومادرش که کنیز بود ببغداد بادو تن سردار بزرگ در تقسیم قدرت شرکت داشت[2]. مادر معتز (۲۴۸-۲۵۶ه، ۸۶۶-۸۶۹م) که بعد از مستعین بود از پرداخت ۵۰،۰۰۰ دینار که نگهبانان مطالبه داشتند برای نجات جان فرزند خویش که خلیفه نیز بود دریغ ورزید در صورتیکه در دخمه‌ای بزیر زمین نزدیك به ۱،۰۰۰،۰۰۰ دینار ذخیره داشت واین بجز جواهراتی بود که بقیمت در نمیآمد[3]. طی دوقرن خلافت بیقدرت بغداد تصویری مشوش از خلیفگان پوشالی بود که بتخت می‌نشستند اما قدرت نداشتند و بگور میرفتند وکس غم ایشان نداشت وجز ببعضی ولایتها که در آنجا ولایتداری عملاحکومت مستقل داشت وزمام کار را بپنجهٔ آهنین گرفته بود همه جا آشوب بود.

جنگ زنگ

از برجسته‌ترین حوادث خونین که دراین دوران بود شورش معروف زنگ بود[4]. زنگان غلامان سیاه بودند که آنها را از

۱- طبری، ج ۳، ص۱۴۵۲-۶۵؛ ابن‌اثیر، ج۷، ص۶۰-۶۴، آنرا مختصر کرده‌است.
۲- طبری، ج۳، ص ۱۵۱۲-۱۳؛ ابن اثیر، ج۷، ص۸۰-۸۱ از او نقل کرده‌است.
۳- طبری، ج ۳، ص ۱۷۱۸-۱۹.
۴- کلمهٔ زنگ فارسی است وزنگبار نیز از آن است که عربان آنرا بتحریف زنجبار یا زنزبار گویند.

افریقای شرقی برای کار در نواحی شوره خیز که بسواحل جنوبی فرات بود بعراق آورده بودند. وپیشوای ایشان بتعبیرمورخان عرب صاحب‌الزنج علی بن‌محمد مکاری بود که ظاهر بخلاف باطن‌داشت شاید از نژاد عرب‌بود ومیخواست از آشفتگی پایتخت وهم‌از آن‌شورش که سیاهان‌ناخشنود بدبخت کرده‌بودند بهره‌برداری کند. به‌سپتامبر سال (۸۶۹م،۲۵۶ه) دعوی کرد که علویست ومبعوث شده تا غلامان را بکمك‌الهام وعلم غیب از بدبختی برهاند. بزودی مردمان گروه ازپی گروه زیر پرچم وی آمدند تا از حمایت این مسیح نو بتعبیر طبری مورخ بزرگ « این فرومایهٔ حیله گر » و « دشمن‌خدا» بهره‌مند شوند[1]. سپاه ازپی سپاه برای خاموش کردن این‌شورش عجیب فرستاده شد اما وضع خاص‌ولایت وباتلاقها وکانالهای بسیار که بود زنگان را برهمهٔ این سپاهها فیروز کرد وبپیروی ازیك اصل خارجیان که پیشوایشان بدان معتقدبود ازاسیران جنگ[2] وغیرجنگی بهر کس‌دست مییافتند بیرحمانه سرش‌را میبریدند. این پیکاربدوران معتمد(۲۵۷–۲۸۹ه، ۸۷۰–۸۹۲م) چهارده سال‌دوام‌داشت(۲۵۸–۲۷۰ه، ۸۷۰–۸۸۳م) وشمار کسانی‌را که‌دراین‌جنگها مقتول یا مفقودشدند‌بیشتر‌ازنیم‌میلیون بر آورد کردند. پس‌از یکی‌ازپیکارهاسرهای بریدهٔ مسلمانانی که کس‌بطلب آن نیامده بودبسیارفراوان بودوزنگان‌همه‌را بیکی‌ازکانالهاریختندو آب آنرا ببصره رسانیدو کسان و یاران مقتولان‌بگرفتن آن میرفتند[3]. مردم‌ازبصره‌وواسط واهواز وابله‌فراری‌شدند. قدرت‌زنگان همچنان‌بودتاموفق‌برادرخلیفه شخصاًسالارسپاه شدوبسال(۲۷۰ه،۸۸۳م) برقلعهٔ‌مختاره که‌مرکززنگان‌بودحمله‌بردو آنرا بگشودوپیشوایشان‌را بکشت‌وبدینسان یکی‌ازسختتروخونین‌ترووپرانی‌انگیزترین‌شورشها که‌درتاریخ آسیای‌غربی‌توان‌یافت[4]

۱– ج ۳، ص۱۷۸۵، ۱۷۸۶.

۲– مسعودی، ج ۸، ص۳۱ و۵۸–۶۱.

۳– طبری، ج۳، ص۱۷۸۵–۶.

4-Nöldeke, *Sketches from Eastern History*, tr. J. S. Black (London, 1892), p. 174.

پایان یافت. دراثنای همین پیکارها بود که ولایت زیبا و ومعتبر مصر از پیکر خلافت جداشد وزیر فرمانروائی احمدبن طولون استقلال یافت.

قدرت امیرالامرا ازآن پس که بیش از نیم قرن پایتخت بسامره بود بازگشت ببغداد که بدوران معتضد (۲۷۹-۲۹۱ه، ۸۹۲-۹۰۲ م) انجام گرفت ظاهراوضاع را تغییر داد اما باطن کار همچنان بود که بود زیرا عملاً قدرت از کف خلیفه بدست سرداران سپاه افتاده بود. دراین دوران عبدالله بن معتز با پسرعم خود مقتدر برسر خلافت برقابت برخاست اما ازخلافت ولقب مرتضی بیش از یکروز بهره نبرد (روز ۱۷دسامبرسال۹۰۸)، آنگاه معزول وسپس مقتول شد. این خلیفهٔ یك روزه بیشتر از آنچه سیاست مدار باشد شاعر وادیب بود. الفهرست[1] وابن خلکان[2] نام تعدادی تألیفات اورا یاد میکند که جز اندکی ازآن بجا نیست.

پس ازاومقتدر نزدیك بیست وچهارسال (۲۹۶-۳۲۰ه، ۹۰۸-۹۳۲م) خلافت کرد ودراین مدت سیزده وزیر منصوب ومعزول وبعضی مقتول شدند[3]. چیزی که بیشتر آب را گل آلود میکرد دخالتهای، دائمی بود که مادر ترك نژاد خلیفه درکارهای دولت داشت. یکی ازوزیران مقتدر، ابن مقله مبدع خط عربی[4] ویکی دیگر ازایشان علی بن عیسی بود که درآن عصر سراسر خشونت ورنج، بدرستی ولیاقت ممتاز بود. علی دوبار بوزارت رسید وپنجسال دراین مقام بود وباصرفه جوئی، مالیهٔ دولت را بوضع قابل ملاحظه‌ای افزود وبرای منصبداران بزرگ سرمشق لیاقت بود وهیچکس چون او نبود[5]. بدوران مقتدر

۱- ص ۱۱۶.

۲- ج ۱، ص ۴۶۲.

۳- الفخری، ص ۳۶۰ وبعد.

۴- مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۵ وبعد؛ صابی، الوزراء، چاپ آمدروز، ص ۱۰۹، ۳۲۶، ۳۵۹-۶۰.

5- Harold Bowen, *The Life and Times of Ali Ibn Isa, «The Good Vizier»* (Cambridge,1928).

چنان شد که عبیدالله خلیفهٔ فاطمی (۲۹۷ه، ۹۰۹م) بشمال افریقا وعبدالرحمن‌سوم خلیفهٔ اموی (۳۱۷ه، ۹۲۹م) دراسپانیا لقب و رسوم خلافت گرفتند و بدینسان بیك وقت سه خلیفه برجهان اسلام بنزاع بودند واین اتفاقی غیرعادی بود. ازضعف و کم جربزگی‌مقتدر(ومقتدریعنی صاحب‌قدرت)همهٔقدرت دولت بکف مونس مظفر[۱] سالار نگهبانان‌افتاد.وی‌خواجه‌ای‌بود که‌خلیفه‌عنوان‌جدید «امیرالامرا»بدوداده‌بود. بزودی مونس‌فرمانروای واقعی‌شدومقتدررا برداشت وبرادرناتنی‌اوقاهررا بخلافت گذاشت[۲]. آنگاه‌مقتدر برای‌اندك مدتی‌خلافت یافت‌و پس‌ازآن بدست‌سپاهیان‌بر بر کشته‌شد که سراورا بامسرت برای مونس‌سالارخود بردند[۳]. سرنوشت‌قاهر نیزچندان‌بهترازاو نبود وچون باردیگرمعزول‌شد میل بچشمش کشیدند ودیده بودندش که بخیابانهای بغداد گدائی میکرد[۴]. پس‌ازاو دوخلیفهٔ دیگر بوسیلهٔ امیرالامرا متقی(۳۲۹ـ۳۳۳ه، ۹۴۰ـ۹۴۴م) ومستکفی(۳۳۳ـ۳۳۵ه، ۹۴۴ـ۹۴۶م)راهی را که بکشورظلمات یعنی کوری میرسید پیمودند[۵] و بغداد بمدتی کوتاه ناظر بود که سه منصبدار بزرگ‌و برجستهٔاسلام معزول و کورشدند وازمردم صدقه میخواستند وبدوران راضی خلیفه (۳۲۳ـ۳۲۹ه، ۹۳۴ـ۹۴۰ م) کار امیرالامراء دوران راضی چنان بالا گرفت که دستور داد بخطبهٔ جمعه نام وی را قرین نام خلیفه یاد کنند این‌کاری بود که در تاریخ اسلام سابقه نداشت[۶]. راضی از خلیفگان‌معدود این دوران بود که‌معزول نشد اما ازکشته شدن بدست سپاهیان مصون‌نماند. مورخان‌اورا آخرین‌خلیفهٔ واقعی‌بشمارمیآورند. مقصود

۱ـ مسکویه، ج۱، ص۷۶؛ طبری، ج۳، ص۲۱۹۹.

۲ـ مسکویه، ج۱، ص۱۹۳؛ ابن‌اثیر،ج۸، ص۱۴۷ـ۸.

۳ـ ابن‌اثیر، ج۸، ص۱۷۹.

۴ـ مسکویه، ج۱ ، ص۲۹۱ـ۲؛ ابن‌اثیر،ج۸، ص۲۰۹ ،۲۱۱،۳۳۲ـ۳؛ الفخری، ص۳۷۵؛مسعودی،ج۸، ص۲۸۷وبعد.

۵ـ مسکویه، ج۲، ص۷۲؛ مسعودی، ج۸، ص۴۰۹.

۶ـ ابن‌اثیر، ج۸، ص۲۴۱.

اینست که وی آخر خلیفه بود که خطبهٔ جمعه خواند و بعضی کارهای دولت بدست وی بود[1]* وهم آخر خلیفه بود که بعضی اشعاروی بجا مانده است و بامر گش نشانه‌های قدرت واحترام که بایستهٔ مقام بزرگ خلافت بود از میان برخاست و منصب امیرالامرا نیرومندتر واستوارتر شد که فرمانروای دولت اسلام عملاً او بود[2].

۵. بویهیان

بدسامبر (۹۴۵م، ۳۳۴ه) فصلی تاریکتر بتاریخ خلافت آغاز شد و آن هنگامی بود که مستکفی خلیفه (۳۳۳-۳۳۵ه، ۹۴۴-۹۴۶م) ببغداد از احمد بن بویه سردار فیروزمند استقبال کرد ومقام امیرالامرائی ولقب معزالدوله داد. پدر احمد ابوشجاع بویه ادعا داشت که نسب بشاهنشاهان قدیم ساسانی میبرد.

۱- الفخری، ص ۳۸۰؛ تنوخی، ص۱۴۶.

* عبارت الفخری دربارهٔ راضی خلیفه چنین است «آخر خلیفه بود که شعر او مدون شد وآخر خلیفه بود که تدبیر امور ملك کرد وآخر خلیفه بود که روز جمعه بمنبر خطبه خواند وآخر خلیفه بود که باندیمان نشست ودانشوران بدو راه یافتند وآخر خلیفه بود که مقامات وجایزه‌ها و خدمه وحاجبانش برسم خلیفگان سلف بود.»

۲- این جدول نسب خلیفگان بغداد را که بدوران قوت سپاهیان بودند نشان میدهد:

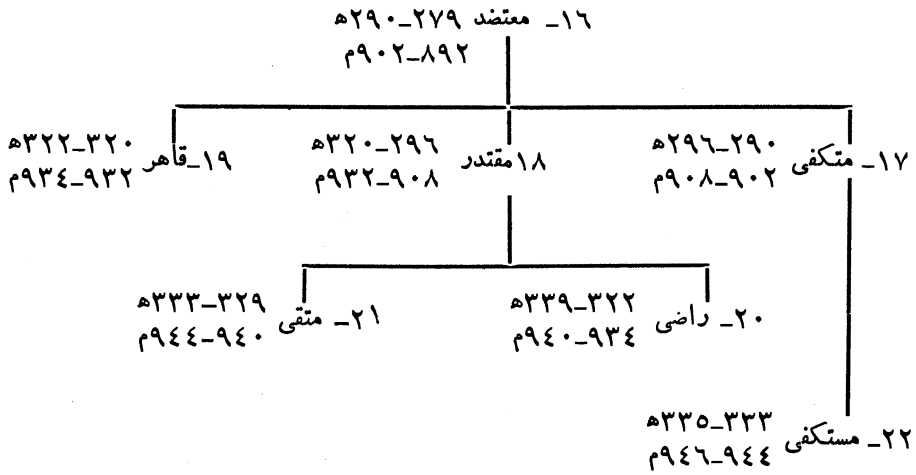

شاید چنین گفته بود تا برای دودمان خود اعتباری تحصیل کند[1]. وی سرور قبیله‌ای از دیلمان کوه نشین بود که بناحیهٔ کوهستانی بر ساحل جنوبی دریای قزوین مقام داشتند ومردمی جنگاور بودند وازپیش بخدمت سامانیان پیوسته بودند. سه پسر بویه که احمدنیزازآنجمله بود بسوی جنوب رفتند واصفهان وپس‌ازآن شیراز وهم ولایت فارس را بگرفتند (۳۲۳ه، ۹۳٤ م) وطی دو سال بعد ولایت اهواز (نام کنونی آن خوزستان است) و کرمان‌را بتصرف آورند. شیراز بعنوان پایتخت دولت تازه انتخاب شدوچون احمدروی ببغداد کرد (۳۳٤ه، ۹٤۵م) نگهبانان ترك ازمقابل‌وی بگریختند اماوضع خلیفه بدوران آقابالاسرهای تازه که شیعه وایرانی بودند ازسابق بهتر نبود. باآنکه عنوان رسمی معزالدوله بیش‌از امیرالامرانبود امااصرار کرد تانام‌وی به‌خطبهٔ جمعه بانام خلیفه قرین شود وهم اصرار کرد تانام اورابسکه نیزنند[2].

درژانویهٔ سال(۹٤۶م، ۳۳۵ه) معزالدوله، مستکفی خلیفهٔ بدبخت رامیل کشید وازخلافت برداشت ومطیع (۳۳۵-۳٦٤ه، ۹٤۶-۹۷٤م) را بخلافت برداشت وازآن هنگام مراسم اعیادشیعه مخصوصاًعزاداری عمومی بمناسبت شهادت حسین(ع) وعید غدیر[3] که باعتقادشیعیان درآنروزپیغمبرعلی(ع) رابخلافت برگزیده بود دایر گردید. دوران ضعف وذلت خلافت آغازشده بود وامیرالمؤمنین بدست امیرالامرای شیعه‌مذهب،

۱- با ابن‌خلکان، ج۱، ص۹۸؛ الفخری، ص۳۷۶؛ ابن‌اثیر، ج۸، ص۱۹۷؛ مستوفی قزوینی، ج۱، ص٤۱۳-٤۱٤ مقایسه کنید.

Friedrich Wilken, *Mirchond's Geschichte der Sultane aus dem Geschlechte Bujeh* (Beriln, 1835), p.13;

(متن‌فارسی)، ص ۵۸ (ترجمه) (اقتباس ازمیرخواند، روضة‌الصفا.)

۲- مسکویه، ج۲، ص۱۵۸؛ ابن‌اثیر، ج۸، ص۳۳۷؛ ویلکن، ص۲۱ (متن)، ص٦٦ (ترجمه)؛ باابن‌مسکویه، ج۲، ص۳۹٦؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۱۵۹ مقایسه کنید.

۳- چشمه ایست میان مکه ومدینه که بگفتهٔ روایت‌های‌شیعه پیمبر بنزدآن‌اعلام کرد که هرکه‌من‌مولای اویم علی‌نیزمولای‌اوست. ابن‌سعد، ج۵، ص۲۳۵؛ مسعودی، التنبیه، ص۲۵۵-٦. وشیعیان بیاد این حادثه روز هیجدهم ذی‌حجه راجشن میگیرند.

عروسکی بیش نبود معذلك چنانچه بعضی‌ها گمان برده اندبویهیان اول کسان بودند که بتاریخ اسلام عنوان سلطان یافتند[1] ولی بطوریکه ازسکه‌های ایشان معلوم میشود بلقب « امیر» یا « ملك » که عنوان‌های تشریفاتی نیزچون معزالدوله و عمادالدوله ورکن‌الدوله بر آن‌افزوده بود قناعت کردند. این لقب‌ها راخلیفه بیك روز به‌سه‌پسر بویه بخشیده بود وازآن پس لقبهای مطنطن‌باب‌شدو بسیاری خلفان معزالدوله حتی بدورانی که امیرالامرائی ارزش عملی نداشت این‌لقب را بخود مینهادند. بهمهٔ مدتی که بویهیان قدرت داشتند (۹۴۵-۱۰۵۵م)خلیفگان را بدلخواه خویش‌میگذاشتند و برمیداشتند.عراق‌ازشیرازپایتخت‌ایشان‌مانند یکی ازولایتهای‌دیگر اداره میشدو ببغداد نیز چند قصر باشکوه داشتند که مجموع آنرا « دارالمملکه » مینامیدند[2]. بغداد فرمانروای‌جهان اسلام نماند و نه‌تنها شیراز بلکه غزنه وقاهره وقرطبه نیز که قدرت جهانی اسلام را تقسیم کرده بودند رقیب‌آن بشمار میرفتند.

عضدالدوله

بدوران‌عضدالدوله(۳۳۸-۳۷۳ه، ۹۴۹-۹۸۳م)پسرر کن‌الدوله قدرت بویهیان باوج رسید. عضدالدوله نه تنها ازهمهٔ بویهیان بلکه ازهمهٔ فرمانروایان روزگارخودمقتدرتر بودو بسال (۳۶۷ه، ۹۷۷م)همهٔدولتهای کوچك که در ایران وعراق پدیدآمده بود بقلمرو وی درآمد و ازمجموع آن یك امپراطوری تشکیل‌یافت که بوسعت،همسنگ امپراطوری هارون‌الرشید توانست‌بود. وی دخترطائع خلیفه رابزنی گرفت و هم دخترخویش را بزنی بخلیفه داد (۳۷۰ه، ۹۸۰م) وامید داشت فرزندی بیارد که‌حق‌خلافت نیزداشته باشد[3].عضدالدوله‌نخستین فرمانروا بود که دراسلام عنوان « شاهنشاه »یافت[4]. گرچه‌وی‌دربار بشیراز داشت اما

۱- درهمین فصل موضوع محمود غزنوی وطغرل را ببینید.

۲- خطیب، ج۱، ص۱۰۵-۱۰۷.

۳- مسکویه، ج۲، ص۴۱۴؛ یاقوت،الادباء، ج۶، ص۲۶۶.

۴- این‌کلمه عنوان شاهان قدیم ایران بوده است.دراسلام نیرخاندانهائی که ریشهٔترك داشته‌اندآنرا بکار میبرده‌اند.

بغداد را بیاراست و کانالها را که ویران شده بود اصلاح کرد و بگفتهٔ مسکویه[۱] مورخ معتبر که امین خزائن وی بوده[۲] به‌بسیاری شهرهای دیگر نیز مسجد و بیمارستان و بناهای عمومی بنیاد نهاد. عضدالدوله قسمتی ازدارائی‌دولت را برای اعمال‌خیر اختصاص داد. از بناهای مهم وی حرم وصحن نجف‌بود که میگفتند علی‌ع در آنجا مدفون شده است . اما معروفترین بنای او بیمارستان مشهور بغدادبود که بنام «بیمارستان‌عضدی» شهره شد و بنای آن بسال (۳۶۸ه،۹۷۸م) پایان گرفت‌و برای‌خزانهٔ دولت ۱۰۰،۰۰۰ دینار خرج برداشت . در بیمارستان بیست وچهارطبیب بیماران‌را معالجه میکردند و گروه مدرسان دانشکدهٔ طب که به‌بیمارستان پیوسته بود هم‌ایشان بودند[۳]. شاعرانی مانندمتنبی‌غالباً ازستایش عضدالدوله سخن آورده‌اند وهم‌بسیاری مؤلفان‌چون‌ابوعلی فارسی مؤلف ایضاح، کتابهای خویش‌را بدو پیشکش کرده‌اند[۴]. نصربن‌هارون وزیر عضدالدوله که مسیحی نیزبود وباموافقت خلیفه بسیاری‌کلیساها ودیرها رابنا وتعمیر کرد درکارحمایت هنردستیار اوبود[۵].

شرف‌الدوله[۶] پسرعضدالدوله که از (۳۷۳-۳۷۹ه، ۹۸۳ - ۹۸۹ م) حکومت داشت روش‌پدررادرزمینهٔ حمایت‌ادبیات‌وعلوم‌پیروی کردوهم‌بتقلیدمأمون کمی‌پیش‌از مرگ خود رصدخانهٔ مشهوری رابنا کرد . از پس شرف‌الدوله پسر دیگرعضدالدوله یعنی بهاءالدوله[۷] (۳۷۹-۴۰۳ه، ۹۸۹-۱۰۱۲م) حکومت یافت وهم اوبود که‌بسال (۳۸۱ه،۹۹۱م)طائع‌را ازخلافت برداشت که‌بمال‌فراوان‌اوچشم‌میداشت‌وشاپوربن‌اردشیر وزیرروشن‌فکرایرانی نژادش دستیار وی بود. همین شاپوربسال (۳۸۴ه، ۹۹۳م) یك

۱- ج۲، ص۴۰۴-۸؛ ابن‌اثیر، ج۹،ص۱۶ رابببنید.
۲- قفطی، ص۳۳۱.
۳- ابن‌ابی اصیبعه،ج۱، ص۳۱۰، ۲۳۸، ۲۴۴؛ قفطی، ص۲۳۵-۶ ،۳۳۷-۸،۴۳۷.
۴- ابن‌خلکان، ج۲، ص۱۵۹.
۵- مسکویه، ج۲، ص۴۰۸.
۶- ابن‌اثیر،ج۹، ص۱۶- ۱۷؛ روذراوری، ذیل‌تجارب،مسکویه،ج۳، چاپ‌آمدروز، ص۱۳۶ وبعد.
۷- ابن‌اثیر، ج۹، ص۴۲وبعد؛ روذراوری،ص۱۵۳ وبعد.

انجمن علمی ببغداد بنا کرد و کتابخانه‌ای بدان پیوست که ۱۰،۰۰۰ کتاب داشت[1]. معری شاعر شامی روزگاری که ببغداد جویای علم بود بهمین کتابخانه رفت و آمد داشت. باید بگوئیم که جماعت اخوان الصفاء درسایهٔ حکومت بویهیان رشد کرد ولی دولت ایشان نیز راه سقوط میرفت وازجنگها که بهاءالدوله و شرف‌الدوله بایکدیگر و با برادرشان صمصام‌الدوله داشتند[2] واختلافات خانوادگی که میان خلفان ایشان افتاد وتمایلات شیعی که بویهیان داشتند و مردم سنی بغداد بشدت از آن بیزار بودند زمینهٔ سقوط دولت فراهم شد و بسال (۴۴۷ه، ۱۰۵۵م) طغرل بك سلجوقی ببغداد آمد و قدرت بویهیان رایکسره ازمیان برداشت. آخرین مرد دودمان بویهیان درعراق الملك الرحیم بود (۴۴۰-۴۴۷ه، ۱۰۴۸-۱۰۵۵م) که روزگارش درزندان بپایان رسید.

شجرهٔ نسبی که اینجا میآوریم پیوستگی خلیفگان عباسی را که بدوران قدرت بویهیان (۳۳۴-۴۴۷ه، ۹۴۵-۱۰۵۵م) بوده‌اند نمایان میکند:

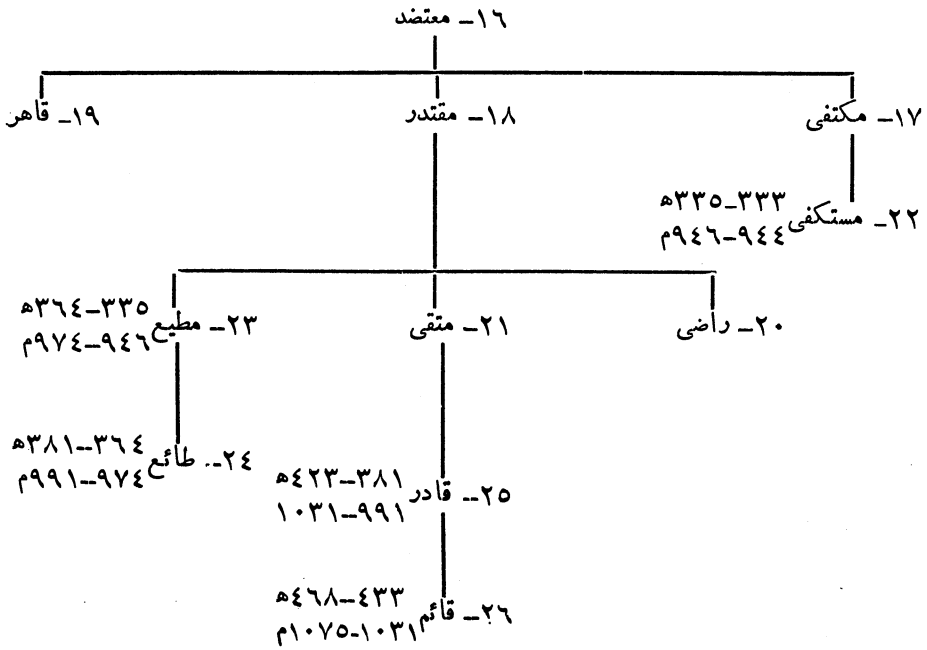

۱- ابن‌اثیر، ج۹، ص۷۱؛ ابن‌خلکان، ج۱، ص۳۵۶.

۲- ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۶-۱۹ و۳۲-۳۵؛ روذراوری، ص۱۸۴ و۲۶۰.

۶. سلجوقیان

با آمدن ترکان سلجوقی دورانی تازه وپر آوازه بتاریخ اسلام وخلافت آغازمیشود. بقسمت اول‌قرن یازدهم که اینگروه از ناحیهٔ شرق بعرصهٔ تاریخ‌اسلام ظهور آغازیدند قدرت خلیفهٔ بغداد پنداری بیش‌نبودو امپراطوری اسلام ببدترین وضعی متلاشی‌شده‌بود که دراندلس‌امویان ودرمصروشمال افریقا فاطمیان شیعه چنان جای‌پای خودرا محکم کرده بودند که دور کردنشان از آنجا حتی بخاطر بغداد نمیگذشت. شمال شام وعلیای عراق چنانکه از پیش گفتیم بدست رهبران گردنکش عرب‌بود که بعضیشان دولتهای‌جدابنیاد کرده‌بودند. ایران و ماوراءالنهر و ولایتهای شرقی و جنوب آن میان بویهیان و عربان تقسیم شده یـا مطیع‌امیران کم اهمیت دیگر بود که هریك ازآنها برای محو دیگری روزمیشمرد. آشوب‌سیاسی وجنگی‌همه جا رواج داشت. کشاکش سنی‌وشیعه فکررایج آنروزگار بود. مردم می‌پنداشتند قدرت جهان اسلام‌بکلی ازمیان رفته‌است.

در میان این آشفتگیها پیشوائی بنام سلجوق پدید آمد وبحدودسال (۳۴۵ه، ۹۵۶م) بسالاری‌قبیله‌ای‌ازترکان غز(یا اغز) واردعرصه شد. غزان‌ریشه ازصحراهای قرغیز ترکستان داشتند ومردمی‌صحرانشین بودند که بمنطقهٔ بخارا اقامت جسته در آنجا بمسلمانی آمده مذهب سنی گرفته بودند ودربارهٔ آن‌تعصبی‌سخت داشتند. آنگاه بسالاری سلجوق وازپس او فرزندانش راه خود راآهسته اما بگامهای استوارادامه دادند وبعضی متصرفات ایلخانان و سامانیان را بچنگ‌آوردند[1] و یکی ازنوادگان سلجوق بنام طغرل[2] تهور کرد و بدستیاری برادر، قبیلهٔ خویش را بحدود خراسان

۱ــ مستوفی‌قزوینی، ص۴۳۴ــ۶ وترجمهٔ‌آن ص۹۳ــ۴؛
Joannes A. Vullers, *Mirchondi historia Seldschukidarum* (Giessen, 1837),pp. I *seq.* (ext. from *Rrawdat al-Safa*).

۲ــ نام پدرش میکائیل‌ونام برادرش داود ونام‌عمویش‌موسی‌بود؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۳۲۲. واینگونه نامها که غالب سلجوقیان اول داشته‌اند نشان نفوذ مسیحیگری است‌که محتملاز فرقهٔ نسطوری بوده‌است. قزوینی، آثار، ص۳۹۴.

کشیدند و بسال(۴۲۹ه، ۱۰۳۷م) برادران، مرو و نیشابور را از غزنویان گرفتند و خیلی‌زود بلخ و گرگان وطبرستان وخوارزم وهم‌همدان وری واصفهان را بمتصرفات خویش‌پیوستند ودودمان بویهی‌درمقابل‌ایشان بضعف‌افتاد ودر۱۸دسامبرسال(۱۰۵۵م، ۴۴۷ه) طغرل‌بك پیشاپیش گروهی مردم سرسخت و خشن ازقبایل ترکان بدروازهٔ بغدادرسید وبساسیری سردارترك که بدوران آخرین بویهیان حاکم نظامی‌بغدادبود پایتخت را ترك گفت [1] و قائم خلیفه (۴۲۳-۴۶۸ه، ۱۰۳۱-۱۰۷۵م) باستقبال فاتح سلجوقی شتافت که اورانجات دهندهٔ خود پنداشته بود .

قدرت طغرل

ازآن پس‌طغرل‌سالی‌ازبغداد برون‌بود وچون‌بدانجاباز گشت استقبالی باشکوه ازاو کردند وخلیفه برد بتن و عصای پیمبر بدست‌درپس‌پرده‌ای‌نشست وچون‌فاتح رسیدپرده رابرداشتند وطغرل برمسندی‌مجاور مسند خلیفه جای گرفت و ترجمانی میان ایشان بترجمه ایستاد . جنگجوی ترك بفرمانروائی امپراطوری معین‌شدواورا « شاه شرق وغرب » نامیدند [2]. وعنوان‌رسمی وی « سلطان » شد [3]. اینك خلافت زیرنفوذ کسی آمده بود که ازگذشتگان به‌نیکی واحسان راغبتر بود.

بساسیری که‌طرفدارفاطمیان‌بود ازغیبت موقت طغرل که برای‌عملیات‌جنگی شمال‌رفته بود استفاده کرد وبسال (۴۵۰ه، ۱۰۵۸م) باسپاهی از دیلمان‌ببغداد آمد و قائم خلیفه را وادار کرد سندی امضا کند وبموجب آن از حقوق خود وهمهٔ عباسیان

۱- ابن‌خلکان،ج۱، ص۱۰۷-۸؛ ابن‌تغری بردی، چاپ پوپر، ج۲، ق۲، ص۲۲۵.

۲- ابن‌اثیر، ج۹، ص۴۳۶؛ ابن تغری بردی، ص۲۳۳؛ عمادالدین‌اصفهانی، مختصر بنداری، تواریخ‌آل‌سلجوق، چاپم. ت.هوتسما (لیدن، ۱۸۹۹)، ص۱۴.

۳- راوندی، راحة الصدور، چاپ محمد اقبال (لندن، ۱۹۲۱)، ص۱۰۵. طغرل،اول فرمانروای مسلمان بود که این لقب برسکه‌های او هست . استانلی‌لینپول، چاپر.س . پول ، ج۳ (لندن، ۱۸۷۷)،ص۲۸-۲۹، وباآمدن‌سلجوقیان عنوان سلطان لقب عادی شاهان شد.

دیگر بنفع خلیفهٔ رقیب، مستنصر فاطمی که بقاهره بود (۴۲۷-۴۸۷ه، ۱۰۳۵-۱۰۹۴م) چشم بپوشد وهمانوقت نشانهای خلافت وازجمله بردپیمبرودیگر آثارمقدس وهم عمامهٔ قائم ویك پنجرهٔ زیباازقصراورابعلامت این پیروزی بقاهره فرستادند[1]. وچون طغرل ببغداد بازگشت قائم راباز آورد وبساسیری رابجرم خیانت اعدام (۴۵۲ه، ۱۰۶۰م) وسپاهیان دیلم رامرخص کرد وبدینسان برای همیشه قدرت بویهیان ازمیان رفت.

دوران طغرل (۴۲۹-۴۵۵ه، ۱۰۳۷-۱۰۶۳م) و برادرزاده وجانشین او الب ارسلان (۴۲۹-۴۶۵ه، ۱۰۶۳-۱۰۷۲م) وملکشاه پسر الب ارسلان (۴۶۵-۴۸۵ه ۱۰۷۲-۱۰۹۲م) پرشکوه ترین ایام نفوذ سلجوقیان برشرق اسلامی بود. سلجوقیان که ازدیگر قبایل ترك نیرو گرفتند نفوذخویش را بهمه جا گستردند وهمهٔ دیارمغرب آسیا بقلمرویك کشور اسلامی درآمد واسلام وسپاه آن شوکت رفته راباز جست واین قوم که از آسیای وسطی آمده بودند اسلام را در آن کشاکش سخت که در راه تحصیل قدرت جهانی میکرد نیروی تازه دادند. سرگذشت این کفاروحشی که پابگردن پیروان پیمبر نهادند ودر عین حال دین مسلمانان مغلوب را گردن نهادند وسرسخت ترین طرفداران آن شدند بصف حوادث گونه گون تاریخ این دین حادثه‌ای شگفت انگیز نیست. اینکار بدست عموزادگان ایشان یعنی مغولان که بقرن سیزدهم آمدندوهم بدست دیگر اقربای ایشان یعنی ترکان عثمانی که باوایل قرن چهاردهم آمدند تکرارشدودین اسلام درتاریکترین روزهای سیاسی که داشت یکی ازدرخشانترین فیروزیها را بدست آورد.

الب ارسلان

الب ارسلان (شیرپهلوان) بسال دوم فرمانروائی خویش شهر آنی پایتخت ارمنستان مسیحی را که درآن وقت یکی ازولایت های روم شرقی بود بگرفت[2] و کمی پس از آن جنگ بادشمن همیشگی اسلام یعنی رومیان رادنبال کرد. بسال (۴۶۴ه، ۱۰۷۱م) الب ارسلان درپیکار نهائی یعنی جنگ منزکرت

۱- بخش پنجم فصل ۴۳ را ببینید.
۲- ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۵ وبعد.

(ملازکرد یاملاسجرد) بشمال دریاچهٔ وان در ارمنستان فیروزشدوامپراطور رومانوس دیوجنس راسیر گرفت. این سلجوقیان صحراگرد بدیار روم جای پای محکمی بدست آوردند و تصرف فلاتهای آسیای صغیر را که از آن هنگام جزو « دارالاسلام » بشمار آمد آغاز کردند وسنگ اول ترك کردن آسیای صغیر هم بدست ایشان نهاده شد. آنگاه کار این ولایت تازه به سلیمان بن قتلمش عموزادهٔ الب ارسلان وا گذارشد که (بسال ۴۷۰ه، ۱۰۷۷م) دولت سلجوقیان روم را بنیاد نهاد[۲] ودر آغاز کار نیقیه (نام ترکی آن ایزنیك است) را پایتخت کرد ولی درجنگ صلیبی اول صلیبیان نیقیه راازقلیج ارسلان پسر وجانشین سلیمان بگرفتند. ازپس سال(۴۷۷ه، ۱۰۸۴م) شهرقونیه که ثروتمندترین و زیباترین شهرهای روم شرقی در آسیای صغیر بود پایتخت سلجوقیان این ناحیه شد. در درهمین اثنا دولت سلجوقی شام (۴۸۷-۵۱۱ه، ۱۰۹۴-۱۱۱۷م) که تتش پسر الب ارسلان بسال (۴۸۷ه، ۱۰۹۴م) بنیاد کرده بود برای جلوگیری ازصلیبیان اول بکوشش بود. الب ارسلان[۳] از سال (۴۶۴ه، ۱۰۷۰م) حلب را بتصرف آورده پیشرفت فاطمیان را متوقف کرده وهم مکه ومدینه را از ایشان گرفته بود.

سلجوقیان دراوج قدرت

دوسلطان اول سلجوقی ببغداد اقامت نکردندبلکه یك نمایندهٔ جنگی مقیم آنجا داشتند. الب ارسلان ببغداد پایتخت خلیفه نیامدو بهمه عمر آنجارا ندید[۴] ومقرحکومتش اصفهان وپایتختهای سلف اومرو و ری بود. بسال (۴۸۴ه ، ۱۰۹۱م) کمی پیش از مرگ ملکشاه بود که سلجوقیان ، بغداد را مقرحکومت خویش کردند وخلیفه بیش از هروقت بازیچهٔ سلطان شد که هرطور

۱- همان کتاب ، ص ۴۴ وبعد ؛ عمادالدین، ص۳۸ وبعد؛
Vasiliev, *Byzantine Empire*, vol. 1, p. 431.

۲- کلمهٔ روم بنزد عربان بمعنی رومی بکارمیرود. آنچه به بخش سوم، اول فصل ۱۸ آورده‌ایم ببینید .

۳- ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۳-۴.

۴- ابن خلکان ، ج ۲ ، ص ۴۴۳.

میخواست اورا میجنبانید، بازیچه‌ای که به‌همهٔ لوازم این منصب عالی ورسمی آراسته بود اما بدست‌ترکان بتخت نشسته بود. نام سلطان بخطبه قرین‌نام خلیفه یاد میشد و بسال (۴۸۰ه، ۱۰۸۷م) مقتدی خلیفه (۴۶۸-۴۸۷ه، ۱۰۷۵-۱۰۹۴م) دخترسلطان ملکشاه را بزنی گرفت وچون خلیفه پسری‌پیدا کردملکشاه مصمم‌شد که برای‌نوادهٔ خود خلافت وسلطنت رایکجا فراهم کند اما دراینکار توفیق نیافت[۱].

بدوران ملکشاه(۴۶۵-۴۸۵ه، ۱۰۷۲-۱۰۹۲م) دولت سلجوقی باوج‌عظمت رسیدوازکاشغر که شهری باقصای ترکستان بود تا بیت‌المقدس‌وازقسطنطنیه تا دریای خزرقلمرو آن‌بود[۲]. ملکشاه یکبارفرمان‌داده‌بوداجرت‌قایقداران‌را که بوسیلهٔ ایشان ازسیحون گذشته‌بود ازخزانهٔ عامل‌وی بانطاکیه بپردازند[۳]. وی تنها فرمانروای یك امپراطوری نبود که اصلاحگرنیزبود و بفرمود تا راههارا اصلاح ومسجدها بنیاد و باروها را تعمیروترعه‌ها حفر کنند وبرای ایجادکاروانسراها براه مکه مال فراوان خرج کرد. بگفتهٔ گزارشگر زندگانی او، بدوران سلطان سلجوقی همهٔ راهها بهمهٔ امپراطوری وسیع چنان‌امن‌بود که قافله‌ای فقط بایك مرد و دومرد بی‌نگهبان‌خاص ازماوراءالنهر تاشام آسوده‌سفرتوانست کرد[۴]. مقررات‌بهداشتی که‌دراین‌عصر ببغدادا جرا شد وابن‌اثیر[۵] همه را به مقتدی خلیفه منسوب میدارد درواقع‌ازملکشاه بود. ازجمله مقررات این‌بود که‌آبهای کثیف را ازحمامهای عمومی بدجله نبایدسرداد و گنداب‌روهای خاص آن باید کند و هم برای پاك کردن وشستن ماهی جای جدا معین شد. ابن‌خلکان حکایتی آورده که اخلاق‌ملکشاه را خوب‌نشان میدهد که یك روزدرطوس

۱- همان‌کتاب، ص ۵۸۹-۹۰.
۲- همان‌کتاب، ص ۵۸۷.
۳- همان‌کتاب، ص ۵۸۹.
۴- همان‌کتاب، ص ۵۸۷.
۵- ج ۱۰، ص ۱۵۶.

بمسجدی رفته بود واز نظام الملك وزیر که‌همراه او بود پرسید چه دعا کردی؟ گفت: « دعا کردم که خدایت یـاری دهد وبر برادرت فیروز کند. » ملکشاه گفت: « امامن چنین دعانکردم، گفتم‌خدایا هر که برای اسلام بهتروبرای رعیت‌سودمندتراست اورا فیروزساز.»

نظام‌الملك وزیر مشهور

بدوران فرمانروائی الب‌ارسلان وملکشاه، دست رهبرومغز مدبردولت وزیر ایرانی و معروف‌آن نظام‌الملك بود که‌در آسمان‌تاریخ‌سیاسی‌اسلام یکی‌ازستارگان‌درخشان‌بشماراست[1]. اگر گفتهٔ‌ابن‌خلکان‌را بپذیریم در مدت بیست سال که حکومت ملکشاه بود همهٔ قدرت بکف خواجه بود و سلطان جزبتخت نشستن وشکار رفتن‌کاری‌نداشت[2].

گرچه ملکشاه درس نخوانده وبلکه مانند پدر وعموی بزرگش بیسواد نیز بود معذلك بسال(۴۶۷ه‍،۱۰۷۴م) باشارهٔ نظام‌الملك در رصدخانهٔ تازه که بنیاد کرده بود انجمنی از فلکشناسان فراهم‌آورد و بگفت تا تقویم فارسی را اصلاح کنند[3]. و تقویمی که بنـام او « تقویم جلالی » معروف است ازآنجا پدید آمد که نام ملکشاه جلال‌الدین‌ابوالفتح‌بود. بگفتهٔ یکی‌ازدانشوران‌دوران اخیر، تقویم جلالی‌تااندازه‌ای از تقویم ما دقیقتراست. *

نظام‌الملك مردی بافرهنگ وبلکه دانشوری بزرگ بود[4]. سیاست نامه که از

۱- ج ۲ ، ص ۵۸۸.

۲- ج ۱ ، ص ۲۵۵.

۳- ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۶۷-۸. محل رصدخانه‌کاملا شناخته نیست شاید در اصفهان یا ری یا نیشابور بوده است. آنچه را سابقاً در بخش سوم زیرعنوان عمرخیام آورده‌ایم ببینید .

* - این‌دانشمند که مؤلف نام اورا نیاورده گوستاو لوبون‌مؤلف کتاب تمدن عرب‌است (مترجم عربی). این‌کتاب توسط آقای فخرداعی بنام تمدن اسلام وعرب بفارسی‌آمده وبیشتر از سه‌بار درتهران چاپ شده‌است.

۴- ابن اثیر ، ج ۱۰ ، ص ۱۰۴ ؛ عمادالدین، ص ۳۰.

کتابهای معتبردوران اسلام است وازفن حکومت سخن دارد[1] ازاوست. این کتاب‌را باقتراح ملکشاه که برجال دربار خود گفته بود نظریات خویش را دربارهٔ حکومت شایسته بقلم آورند تألیف کرده بود. کتابهای ناصرخسرو (متوفی‌حدود سال۴۶۷ه، ۱۰۷۴م) جهانگرد بزرگ و معروف وهم دعوتگر اسماعیلی و نوشته‌های عمرخیام (متوفی۵۱۷ه،۱۱۲۳م) فلکشناس‌بزرگ وشاعروالامقام که از آثارمشهورزبان‌فارسی است دراین دوران جامهٔ تألیف پوشید. خیام از حمایت نظام الملك بهره‌ور بود ودر اصلاح تقویم شرکت داشت ولی‌بیشتراهمیت این وزیرایرانی ازآنجاست که نخستین مؤسسات تعلیم عالی دراسلام بدست اوپدیدآمد[2] و ازآنجمله مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد را که بسال (۴۵۸-۴۶۰ه، ۱۰۶۵-۱۰۶۷م) بنیادگرفت وغزالی یکی‌ازاستادان‌آن‌بود مخصوصاً یادمیکنیم.

تجزیهٔ دولت سلجوقیان

چنانکه سابقاً گفتیم نظام‌الملك پیرازجملهٔ نخستین کسان‌بود که بدست‌بنگیان اسماعیلی کشته شدند وبامرگ‌او که بسال (۴۸۵ه ، ۱۰۹۲م) رخ داد دوران جلالی که حکومت‌سه سلطان اول سلجوقی داشت بپایان‌رسید. این‌سه‌تن برای مدتی کوتاه امادرخشان، همهٔ ولایتهای پراکنده را که روزی بقلمرو اسلام بود بهم پیوستند ولی دوران شکوهی که بغداد و اسلام بسایهٔ فرمانروائی‌ایشان بدست‌آورد دولت مستعجل‌بود. ازپس‌مرگ ملکشاه آتش‌جنگهای خانگی میان فرزندان او زبانه کشیدوبدنبال‌آن‌آشوبها بود که قدرت سلجوقیان را سست کرد وبه تفرقهٔ خاندان انجامید. امپراطوری سلجوقی برسازمان قبایلی‌اقوام بدوی تکیه داشت که عادات ورسوم خاص داشتند وفقط یك شخصیت نیرومند و بسیار برجسته میتوانست قبایل مختلف رابهم‌پیوند دهد. رسم تیولهای جنگی که نظام‌الملك بسال (۴۸۰ه، ۱۰۸۷م) پدیدآورد وآنرابرای یك نسل‌موروثی کرد ازجمله عواملی

۱- چاپ شارل‌شیفر(پاریس، ۱۸۹۱)، ترجمهٔ شیفر (پاریس، ۱۸۹۳).

۲- در بخش سوم موضوع مؤسسات‌آموزشی‌را ببینید .

بود که بهر گوشه حکومتی مستقل وارپدید آورد. نفوذ سلجوقیان که تا بسال (۵۵۲ه، ۱۱۵۷م) دوام داشت جز باسم نبود و این حکومتها در نواحی مختلف کشوری بآن وسعت، بتدریج استقلال واقعی یافتند. ازجمله حکومتها که ازدودمان سلجوقی جداشد خاندانی بود که از (۵۱۱-۵۹۱ه، ۱۱۱۷ - ۱۱۹۴م) برعراق عجم فرمانروا بود وهم بجای سلجوقیان رومی قونیه بسال (۷۰۰ه، ۱۳۰۰م) و سالهای بعد شاخه‌ای دیگر از قبایل غز یعنی ترکان عثمانی آمدند که باسلجوقیان قرابت داشتند و بتاریخ جنگی اسلام آخرین پهلوانان بنام بودند و کارشان چنان بالا گرفت که اروپا را در نوردیدند و بسال (۹۳۶ه، ۱۵۲۹م) بوین رسیدند و یك امپراطوری بنیاد کردند که بوسعت باامپراطوری خلیفگان عرب همسنگ توانست بود اما بعداز جنگ بزرگ قلمرو ترکان بآسیای صغیر منحصر گردید.

تنها چیزی که ترکان سلجوقی و عثمانی بدین اسلام افزودند رنگ صوفیگری بود. دلیل روشن این سخن طریقتهای مکرر درویشان بود که بسرزمین ترك پدید آمده و بیشتر عقایدشان ریشهٔ شمنی قدیم داشت* و با بعضی رسوم محلی آسیای صغیر و هم افکار بعض فرقه‌های انشعابی دین مسیح آمیخته بود. آئین جوانمردی[1] (فتوت) که مظهر فضائل عرب و اسلامی بشمار بود بدوران ترکان وضع تازه گرفت و بصورت اسم برادری (اخیّه) درآمد. ابن بطوطه[2] ضمن سفر در آسیای صغیر دریکی از تکیه‌های اخیّه همه گونه پذیرائی و احترام دیده بود و جالب آنکه عقاب دوسر که ابداع کاهنان سومر قدیم بود ودر روزگاری بسیار کهن ازایشان ببابلیان واز آن پس به هیتیان رسید از پس سه هزار

---

*ـ پانوشت ص ۵۶۰ را ببینید.

۱ـ درهمین فصل خوارزمشاهان را ببینید.

۲ـ ج۲، ص ۲۶۰ و ۳۱۸. کلمهٔ اخی چنانکه ابن بطوطه پنداشته و توضیح داده از اخ عربی نیست بلکه یك کلمهٔ ترکی معادل آزاده وشریف است. رجوع کنید به

Franz Taeschner in *Islamica*, vol. iv (1929), pp. 1-47, vol. v, pp. 285.333; J. Deny in *Journal asiatique*, ser. II, vol. xvi (1920). pp. 182-3.

سال نشان ترکان سلجوقی شد که سرزمین هیتیان و آسیای صغیر را بتصرف آورده بودند. این نشان ازسلجوقیان برومیان شرقی رسید واز آنجا باتریش وپروس وروسیه راه یافت.

بغداد بی اعتنا بجنگهای صلیبی تسلط سلجوقیان برخلافت بغداد که بدوران قائم بسال (۴۴۷ه، ۱۰۵۵م) آغازشد تا سال (۵۹۱ه، ۱۱۹۴م) که دوران ناصر بود دوام داشت[1] ودر بیشتر این مدت جنگهای صلیبی درسوریه وفلسطین بسختی جریان داشت اما سلجوقیان وعباسیان باین قضایا که از آنها دور بود توجهی نداشتند. اگر از دیدهٔ مرکز معتبر اسلام یعنی بغداد قضاوت کنیم قسمت اعظم مسلمانان جنگهای صلیبی را حادثه‌ای می‌پنداشتند که هدف آن معلوم نبود. هنگامی که بسال (۴۹۳ه، ۱۰۹۹م) اورشلیم سقوط کرد وهیئتی از مسلمانان بطلب کمك برضدجنگاوران مسیحی ببغداد آمدندمردم اشك فراوان ریختند واحساسات بسیار نشان دادند اماهیچکس برای عمل نجنبید[2] ومستظهر خلیفه (۴۸۷–۵۱۲ه، ۱۰۹۴–۱۱۱۸م) فرستادگان را بسلطان برکیاروق (۴۸۷–۴۹۸ه، ۱۰۹۴–۱۱۰۴م) جانشین دوم وهم پسر ملکشاه که مردی شرابخواره بود[3]

۱– خلیفگانی که بدوران تسلط سلجوقیان بودند :

۲۶– قائم (۴۲۳–۴۶۸ه، ۱۰۳۱ – ۱۰۷۵م)

محمد

۲۷– مقتدی (۴۶۸–۴۸۷ه، ۱۰۷۵–۱۰۹۴م)

۲۸– مستظهر (۴۸۷–۵۱۲ه، ۱۰۹۴–۱۱۱۸م)

۲۹– مسترشد (۵۱۲–۵۳۰ه، ۱۱۱۸–۱۱۳۵م) ۳۱– مقتفی (۵۳۱–۵۵۵ه، ۱۱۳۶–۱۱۶۰م)

۳۰– راشد (۵۳۰–۵۳۱ه ۱۱۳۵–۱۱۳۶م) ۳۲– مستنجد (۵۵۵–۵۶۶ه، ۱۱۶۰–۱۱۷۰م)

۳۳– مستضی (۵۶۶–۵۷۶ه، ۱۱۷۰–۱۱۸۰م)

۳۴– ناصر (۵۷۶–۶۲۲ه، ۱۱۸۰–۱۲۲۵م)

۲– ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۱۹۲.

۳– ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۵۴.

وضعف سلجوقیان ازاو آغازشد حواله داد و آنها باسلطان گفتگو کردند و نتیجه‌ای که بدست آمدهیچ بود و بسال (۱۱۰۸م) هیئت دیگری ازطرابلس که درمحاصرهٔ صلیبیان بود ببغداد آمد. رئیس فرستادگان پیشوای شهرمحصوربود ولی اینان نیزمانندهیئت سابق نومیدباز گشتند. سه سال بعدفرنگان کشتیهای مصری را که برای تجارحلب کالا میبرد اسیر گرفتند وهیئت سومی بدربارمستظهر خلیفه آمد واعضای این گروه باصرار متوسل شدند ودرمسجدی که سلطان نمازمیکرد منبرراشکستند و نماز راتعطیل کردند وتنهاکاری که مستظهر کرداین بود که یك دسته سپاه بافرستادگان روانه کرد که البته هیچ کاری انجام ندادند[1]. بدینسان هنگامی که بزرگترین تراژدی تاریخ در صحنهٔ روابط اسلام و مسیحیگری بنمایش آمده بود «امیرمؤمنان» و سلطان سلجوقی او بیطرفانه بتماشا ایستاده بودند.

بدوران خلافت مقتفی (۵۳۱ـ۵۵۵ه، ۱۰۳۶ـ۱۰۶۰م) وقتی صلیبیان زهر خود را بزنگی سردارمسلمان فرو ریختند[2] وحصار را براوتنگ کردند کس ببغداد فرستاد و کمك فوری خواست. درقبال اصرارمردم پایتخت چندهزارسپاهی فرستادند اما درهمان اثنا نورالدین پسرزنگی که بجنگاوری شهره بود با صلاح‌الدین معروف نه فقط درکارمقاومت باصلیبیان توفیق یافته بودند بلکه فاطمیان مصررا نیز که راه خلاف میپیمودند سر کوب کرده بودندو بسال(۵۶۷ه،۱۱۷۱م) که صلاح‌الدین خلافت فاطمی‌را ازمیان برداشت چون سنی‌متعصبی بود درمصروشام نام مستضی خلیفهٔ عباسی را بجای خلیفهٔ فاطمی بخطبه آورد. بدینسان یك‌بار دیگر نفوذ اسمی خلیفگان عباسی دراین دیار برقرار شد. وصلاح‌الدین ازپس جنگ حطین (۵۸۳ه،۱۱۸۷م) بسیاری ازاسیران فرنگ وقسمتی‌ازغنایم را برای ناصر که ازپس‌مستضی بتخت خلافت‌نشسته

۱ـ ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۳۳۸ـ۹؛ ابن‌قلانسی، ذیل، ص۱۷۳.

۲ـ بنیادگذاردولت اتابکان موصل وشام. کلمهٔ اتابك مرکب‌است ازاتا بمعنی پدر وبك بمعنی‌امیر. اتابکان اصلاً ادب‌آموزان شاهزادگان خردسال سلجوقی بودندکه جانشین قدرت و نفوذ ایشان شدند. ابوشامه، الروضتین فی‌اخبارالدولتین، ج۱، چاپ قاهره، ۱۲۸۷، ص۲۴.

بود فرستاد. ازجمله هدایای صلاح‌الدین‌صلیبی‌ازبرنزمطلا بود که میگفتند قسمتی از چوب صلیب اصلی در آن هست وخلیفه بفرمود تاصلیب را ببغداد بخاك کردند[۱].

خوارزم شاهان

ناصر که دوران وی از (۵۷۶ ـ ۶۲۲ه، ۱۱۸۰ ـ ۱۲۲۵م) ازهمهٔ خلیفگان عباسی درازتر بود[۲] کوششی کرد که ناچیزو هم آخرین بود مگرشوکت دیرین خلافت را باز پس آرد. کشاکش‌های داخلی که امیران سلجوقی میان خود داشتند وهم استقرار نفوذ خلافت درمصروشام که ببرکت صلاح‌الدین ایوبی قهرمان انجام گرفته بود چیزی فرصت مانند برای تحقق آرزوی وی آماده کرده بود. نخست اقدام وی آن بود که نفوذ خود را برپایتخت بسط دهد وبفرمود تا ساختمانها کنند ومخارج آنرا تعهد کرد وهم دربهبود زندگی‌عامه کوششی کرد. درسایهٔ حمایت وی آئین جوانمردی (فتوت) رواج گرفت. جوانمردان‌جماعتی همانند شوالیه گان‌دوران تیولی‌اروپا بودند ورسوم ایشان‌بدست قائم اصلاح پذیرفت. ریشهٔ این آئین از روزگار علی(ع) بود و مردمی نیك‌نژاد که بیشترشان از دودمان پسر عم و داماد پیمبر بودند وابستگی آن داشتند و « جوانمرد » نامیده میشدند. جوانمردان (فتیان) محافل خاص داشتند و برای قبول عضو تازه رسوم معین بکار میرفت وهم لباس مخصوص میپوشیدند تا ازدیگر کسان ممتاز باشند[۳]. یزیدبن‌معاویه

۱ـ ابن‌اثیر، ج۱۱،ص۳۵۳؛ ابوشامه،ج۲، ص۷۶ و۱۳۹.

۲ـ بامستوفی قزوینی،ج۱، ص۳۶۹ مقایسه کنید. خلافت‌قائم (۴۲۳-۴۶۸ه، ۱۰۳۱-۱۰۷۵م) نیزازپس ناصرازهمه طولانی‌تربود ومستنصرخلیفهٔ فاطمی (۴۸۷-۵۲۴ه، ۱۰۳۵-۱۰۹۴م) ازهمهٔ فرمانروایان‌تاریخ اسلام بیشترحکومت کردولی ابن‌اثیر گوید(ج۱۲،ص۲۷۶) وی هنگامی‌بخلافت رسید که فقط هفت سال داشت. درخصوص عبدالرحمن(۳۰۰-۳۵۰ه، ۹۱۲-۹۶۱م) وی پیش‌ازسال (۳۱۷ه، ۹۲۹م) خلافت خود را اعلام نکرد و بنابراین همهٔ دوران حکومتش خلافت نبود.

۳ـ الفخری، ص۴۳۴؛ ابن‌اثیر،ج۱۲، ص۲۶۸، ابن‌جبیر،ص۳۸۰؛
Hermann Thorninginge *Beiträge zur Kenntniss des islamischen Vereinswesens auf Grnud von. Bast Madad et-Taufiq* (Berlin, 1913); H. Ritter in *Der Islam*, vol. x (1920), pp. 244-50.

ازجمله کسان بود که اورا فتی‌العرب (جوان عرب) لقب داده بودند ولی این عنوان در آنروزگار معنی خاص واصطلاحی نداشت.

اما کوشش ناصر بیشتر از جلوهٔ پیش‌ازمرگ نبود. نخست خطای بزرگ وی آن بود که تکش فرمانروای خوارزم (۵۶۸-۵۹۷ه، ۱۱۷۲-۱۲۰۰م) را که ازدودمان ترکان خوارزمشاهی[1] بود تشویق کرد تا بسلجوقیان عراق عجم که بجای سلجوقیان فارس بر بغداد نفوذ یافته بودند حمله برد[2]. بسال (۵۹۱ه، ۱۱۹۴م) میان تکش وطغرل سلطان سلجوقی (۵۷۳-۵۹۱ه، ۱۱۷۷-۱۱۹۴م) پیکار شد که هزیمت ازطغرل بود. بدینسان دودمان سلجوقیان ازعراق وهم از کردستان برافتاد. ناصر انتظارداشت شاه فیروز دیاری را که گرفته بود بدو تسلیم کند اما تکش فکر دیگر داشت وتدبیر دگر می‌پخت که او نیز چون سلجوقیان بنام خویش وباعنوان سلطان سکه زدوطمع داشت ببغداد نیز قدرت یابد وبرای خلیفه چیزی جز نام باقی نگذارد. بدوران پسر او علاءالدین محمد (۵۹۷-۶۱۷ه، ۱۲۰۰-۱۲۲۰م) نیز کشاکش دوام داشت و شاه خوارزم ازپس آنکه قسمت اعظم ایران راباطاعت آورد (سال ۶۰۷ه، ۱۲۱۰م) بخارا وسمرقند را نیز گرفت وبرغزنه استیلا یافت (۶۱۱ه، ۱۲۱۴م) وبفکر افتاد خلافت عباسی را ازمیان بردارد وخلافتی ازعلویان بجای آن آرد. ناصر نگران شد وچنانکه گفته‌اند بسال (۶۲۴ه، ۱۲۲۶م) بصدد افتاد ازپیشوای موحش مغولان بت‌پرست یعنی چنگیز[3]

۱- بنیادگذار این خاندان که بیش‌ازیکصدسال بتاریخ آسیای وسطی نقش اساسی داشت غلامی بود که ساقیگری ملکشاه سلجوقی میکرد وحکومت خوارزم ازاو یافت. جوینی، ق۲ (لیدن، ۱۹۱۶)، ص۳؛ ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۱۸۲-۳.

۲- عراق عجم (یعنی قلمرو ماد)، بدوران سلجوقیان بدین نام خوانده میشد تا از عراق عرب ممتاز باشد. آنچه را سابقاً به بخش سوم فصل ۲۵ زیرعنوان «ولایتداران یاامیران» آوردیم ببینید.

۳-W. Barthold, *Turkestan*, 2nd ed., tr. H. A. R.Gibb (Oxford, 1928),pp. 399-400.

(۵۵۰ه، ۱۱۵۵م) که ستارهٔ اقبالش از دور در افق‌شرق درخشیدن گرفته بود کمك گیرد[۱]. علاءالدین درمقابل مغولان وحشی ومخوف که شمارشان نزدیك به ۶۰،۰۰۰ بود[۲] وازدسته‌ها که در طول راه ازقبایل دیگر بدان می‌پیوست دائماً فزونی میگرفت فراری شد و بیکی از جزایر دریای خزر پناه برد که بسال(۶۱۷ه، ۱۲۲۰م) همانجا نومیدانه جان سپرد[۳].

هجوم چنگیزخان

درهمین موقع مغولان براسبان چابکخیز و باپرچمهای عجیب بهرجا میرسیدند ویرانی میکردند و وحشت میپراکندند[۴] و درمقابل هجوم وپیشروی آنها همهٔ مراکز فرهنگی بشرق اسلامی نابود شد. همهٔ جاهای آباد را صحراهای خشك وویرانه‌های انبوه کردند. قصرمجلل و کتابخانه‌ای بجانگذاشتند. راهشان باجریان خون‌مشخص بود. جمعیت هرات ۱۰۰،۰۰۰ بود و بیش‌از ۴۰،۰۰۰ کس بجای نگذاشتند[۵]. مسجدهای بخارا که جای دانش وتقوی بود طویلهٔ اسبان مغول شد. ازمردم سمرقند و بلخ بسیاری را از دم شمشیر گذرانیدند یا به اسارت بردند. خوارزم بکلی ویران‌شد. چنانکه گفته‌اند چنگیز از آن پس که بسال (۶۱۶ه، ۱۲۱۹م) بربخارا تسلط یافت میگفت که وی عذاب خداست که بمجازات گناهان سوی بندگانش فرستاده‌است[۶] وابن‌اثیر[۷] که بروزگار این‌حوادث بوده ازاین

۱ــ در میان یاران وموظفان چنگیز هنگامی که بطرف غرب پیش‌میرفت دوتن‌مسلمان بود. مدتها پیش‌از دوران وی تاجران‌مسلمان باقبایل بدوی مغولستان شرقی دادوستد میکردند. در بخش سوم فصل۲۶، موضوع زندگی‌اقتصادی (تجارت)را ببینید.

۲ــ ارقامی که گفته‌اند ومحتملاهمگی گزافه‌آمیزاست میان شصت وهفتاد هزاراست.

۳ــ مستوفی قزوینی، ج۱، ص۴۹۸.

۴ــ جوینی، ق۱، ص۱۷ وبعد؛ ابن‌اثیر، ج۱۲، ص۲۳۴وبعد.

۵ــ یاقوت، البلدان، ج۴،ص۹۵۸ مقایسه کنید. وی بسال (۶۱۷ه،۱۲۲۰م) نزدیك بیك‌سال‌پیش‌از حادثه بهرات بوده وبعنوان بزرگترین وثروتمندترین شهر که بچشم دیده ازآن یادکرده‌است.

۶ــ جوینی، ق۱، ص۸۱.

۷ــ ج۱۲، ص۲۳۳.

اخبار هول انگیز همی لرزیده و آرزو داشته که از مادر نمیزاده است. حتی ازپس یك قرن وقتی ابن‌بطوطه ببخارا و سمرقند و بلخ و دیگردیار ماوراءالنهر سفر کرد هنوز غالباً توده‌های آواربود. نوبت بغداد بزودی دررسید.

بدینسان مؤسس بزرگترامپراطوری جهان که شکست ناپذیرمینمود درقلمرو اسلام راه خودرا درهم میکوفت وقومی که وی سالار آن بود به‌نیمهٔ اول‌قرن سیزدهم ازچین تا دریای ادریاتیك همه جارا بلرزه درآورده بود. موج مغول بعضی قسمتهای روسیه را گرفته اروپا راشکافته تاپروس‌شرقی‌پیش‌رفت واروپای غربی‌فقط بعلت‌مرگ جانشین‌وپسرچنگیز که بسال (۶۳۹ه، ۱۲۴۱م)رخ داد ازاستیلای مغولان‌نجات یافت وخلیفه ناصرسالهای معدود را که ازدوران فرمانروائی دراز او باقیمانده بودباترس دائم بسرکرد. وضع پسراو ظاهر (۶۲۲–۶۲۳ه، ۱۲۲۵–۱۲۲۶م) ونوه‌اش مستنصر (۶۲۳–۶۴۰ه، ۱۲۲۶–۱۲۴۲م) نیزچنین بود وبالاخره مغولان‌یابگفتهٔ بعضی منابع آنروزگارتتاران تا سامره پیش‌رفتند ومردم بغداد بوحشت افتاده برای دفاع آماده شدند ولی خطربطور موقت بگشت اما این‌زوال‌خطردرست چون آرامش موقت‌پیش ازطوفان مرگبار بود.

فصل سی و سوم

سقوط خلافت عباسی

سرعتی که مردم عربستان بقرن اول اسلام درفتح بیشتر جهان متمدن بکار بردند حقاً حیرت‌انگیز بود و اگر بتوان چیزی را با آن همانند کرد سقوطیست که از نیمهٔ قرن سوم تا نیمهٔ قرن چهارم بیشتر متصرفات اعقاب ایشانرا ازچنگشان بدربرد. در حدود سال (۲۰۵ه، ۸۲۰م) قلمروخلیفهٔ بغداد بوسعت چنان بود که هیچکس مانند آنرا نداشته بود ودرحدود سال (۳۰۸ه، ۹۲۰م) قدرت جانشین وی چنان کاسته بود که حتی در پایتخت نیز گوئی نبود و بسال (۶۵۶ه، ۱۲۵۸م) پایتخت ویرانه‌ای بیش نبود و باسقوط بغداد نفوذ عرب برای همیشه ازمیان برخاست وطومار خلافت واقعی بهم پیچیده شد.

ازجمله عوامل این‌سقوط، هجوم مغولان وتتاران را باید شمرد که حادثه‌ای هول‌انگیز بود، اما بحقیقت در سقوط نهائی سهمی بیشتر نداشت. پیدایش این همه دولت و دولتوارها که ناگهان بقلب خلافت و اطراف آن روئیدن گرفت آن نیز از عوارض مرض و نه خود مرض بود. وضع دولت روم بمغرب نیز ازبعضی جهات چنین

بود که وقتی سلطه جویان بردروازه‌های آن هجوم میبردند وازمیراث امپراطوری سهم خودرا میربودند آن نیزچون مردی بیمار عملاً بربستر احتضار بود.

مهمتر از این عوامل خارجی که باضمحلال و سقوط خلافت انجامید عوامل داخلی بود. خواننده‌ای که مطالب ما را در فصول گذشته بدقت دنبال کرده باشد بی گفتگو این‌عوامل راشناخته ونفوذآنرا بقرنهای پیاپی تشخیص‌داده است. بسیاری از فتوح مهم جز باسم نبود. اینگونه فتوح سریع وناتمام مایه‌های تفرقه و اضمحلال را در طبع خویش نهفته داشت. روش ادارهٔ این مستعمرات موجب ثبات و استقرار نمیتوانست بود. تحصیل مال هرچه بیشتر و وضع مالیات کمرشکن روشن دائم، نه اتفاق استثنائی بود. تفاوت میان عرب و ناعرب و مسلمان قدیم و نو مسلمان وذمی ازاول تاآخر بسیار روشن بود ومیان عربان نیز تفاوت‌های قدیمی شمالی وجنوبی اثر خودرا داشت. برای درهمآمیخن ایرانیان آریائی و ترکان تورانی و بربران حامی و عربان سامی وایجاد یك دولت همآهنگ هرگز کوششی انجام داده نشد و احساس نیرومندی که این نژادهای گونه‌گون را بیك رشتهٔ قوی مربوط توان کرد وجود نداشت. مردم ایران پیوسته ازگذشتهٔ باشکوه خویش یادمیکردند وهرگزبا وضع تازه از در مسالمت نیامدند. بربران بوضعی مبهم احساسات قبایلی خویش را نمودار میساختند وبسرعت باهر جنبش استقلال طلبی همآهنگ میشدند. مردم شام مدتها درانتظار سفیانی[1] بودند که یوغ عباسیان را ازگردنشان‌بردارد. درقلمرو دین نیز نیروهای جدائی طلب که باهمیت ازنیروهای سیاسی‌وجنگی کم نبود بافعالیت‌تمام و پیاپی فرقه‌های چون شیعیان و قرمطیان و اسماعیلیان و بنگیان و جز آنها پدید میساخت. بسیاری ازاین فرقه‌ها تنها افکار دینی و بس نداشتند. از پیش دانستیم که قرمطیان بقسمت شرقی امپراطوری ضربتهایی سخت فرودآوردند واندکی‌پس‌ازآن

۱ــ بخش سوم فصل ۲۲ عنوان «ضربت نهائی» را ببینید.

فاطمیان بر مغرب استیلا یافتند. دولت اسلام نمیتوانست اتباع خویش را فراهم کند و از آنها مجموعه‌ای هماهنگ بسازد و خلیفه نیز قدرت نداشت قسمتهای ساحلی مدیترانه را تا اواسط آسیا بهم پیوند دهد و از آنهمه یك واحد نیرومند بسازد.

ازاین‌پس نوبت عوامل اجتماعی واخلاقی میرسد که باعث این اضمحلال بود. بمرور قرنها خون نژاد فاتح با خون اقوام مغلوب می‌آمیخت ومغلوب میشد و نتیجه چنان بود که عربان صفات خاص و بدنبال آن موقعیّت خود را از دست دادند. ضعف تعصب عرب، سستی خوی عرب و نیروی عرب را بدنبال داشت و بتدریج امپراطوری غالبان بامپراطوری مغلوبان مبدل شد. مردم در کنیزبازی افراط کردند وفراوانی خواجگان اینکار را آسان کرده بود. شمارهٔ کنیزان و غلامان بسیار شد و درنتیجه منزلت زن و اهمیّت مردانگی سقوط کرد. عدهٔ بیشمار کنیزان محبوب و خواهران و برادران ناتنی که بقصر خلیفگان بودند حسد ورزی و کینه‌توزی و توطئه‌سازیها را رواج داد. رفاه فوق‌العاده و هم زندگی آمیخته با مسرت و خوشی که شرابخواری و سماع نیز بدان پیوسته بود، زندگی خانوادگی را از قوت و نشاط محروم کرد. دراوضاعی از این قبیل نسلهای ضعیف پدید می‌آمد که بحکم وراثت بخلافت میرسیدند. علاوه براین وارثان خلافت از آن خلافها و کشاکشها که دراطراف حق وراثتشان رخ میداد و اساسی برای فیصل آن نبود وضعی متزلزل داشتند. عوامل اقتصادی را هم ندیده نباید گرفت و ازاهمیّت آن نباید کاست. وضع مالیاتها که بنفع طبقهٔ حاکمه بود صنعت و کشاورزی را ضعیف کرد و بهمان نسبت که ثروت حکام فزون میشد مردم فقیرتر میشدند. بولایتهای بزرگ تیولها بود که حکام بر آن تسلّط داشتند و ازمردم بهره‌برداری میکردند و آنها را بندهٔ زمین کرده بودند. ازتکرار منازعات خونین نیروی کار کاهش یافته و بسیاری املاك آباد ویران شده‌بود و هم باید بگوئیم که طغیان رودها درفواصل منظم، سفلای عراق را زیرمیگرفت و ویرانی بسیار ببار می‌آورد. قحط و خشکسالیها که در بیشتر نواحی امپراطوری رخ میداد آب را گل‌آلودتر میکرد.

بعضی مواقع امراض همگانی چون طاعون و آبله ومالاریا ودیگر تبها شیوع میبافت که مردم قرون وسطی درمقابل آن حیرت‌زده و زبون بودند ودرمانی برای آن نمی‌شناختند. این بیماریها مردم را درو میکرد وجمعیت را کاهش میداد . مورخان عرب دراثنای چهار قرن که بدنبال فتح بود بیشتر ازچهل وبای بزرگ را یاد کرده‌اند. بی گفتگو بدی وضع اقتصادی در وضع معنوی اثرداشت وفعالیت فکری را متوقف ساخته بود.

هلاکو دربغداد

بسال (۶۵۱ه ، ۱۲۵۳م) هلاکو که نوهٔ چنگیزخان بود با سپاه فراوان ازمغولستان برون شد وقصد داشت بنگیان و هم خلافت بغداد را از میان بردارد و از دنبال آن موج هجوم دوم مغول آغازشد و همهٔ امیرنشین‌های کوچك را که بر ویرانهٔ امپراطوری خوارزمشاهان پا گرفته بود زیر گرفت. هلاکو ازمستعصم[1](۶۴۰-۶۵۶ه، ۱۲۴۲-۱۲۵۸م) خلیفه دعوت کرد که در هجوم برضد بنگیان با وی همدست شود اما دعوت او بیجواب ماند . بسال (۶۵۴ه، ۱۲۵۶م) بیشترقلاع بنگیان و ازجمله قلعهٔ اساسی آنها «الموت» بدون اشکال بچنگ سالارمغول افتاد وپایه‌های این سازمان موحش درهم شکست[2]. هلاکو بدون هیچگونه رحم و شفقت از کشتن کودکان شیرخوار نیز باك نداشت . بهسپتامبرسال بعد هلاکو هنگام عبور از تنگهٔ معروف راه خراسان اتمام حجّتی بخلیفه فرستاد که تسلیم شود و باروهای خارجی بغدادرا ویران کند؛ جواب خلیفه دفع‌الوقت بود. در ژانویهٔسال (۱۲۵۷م،۶۵۶ه) منجنیقهای هلاکو باروی پایتخت را بسنگ میکوفت و خیلی زود

۱ــ خلیفگان دوران آخر:

۳۴ــ ناصر(۵۷۶-۶۲۳ه، ۱۱۸۰-۱۲۲۵م)

|

۳۵ــ ظاهر (۶۲۳-۶۲۴ه، ۱۲۲۵-۱۲۲۶م)

|

۳۶ــ مستنصر(۶۲۴-۶۴۰ه،۱۲۲۶-۱۲۴۲م)

|

۳۷ــ مستعصم(۶۴۰-۶۵۶ه،۱۲۴۲-۱۲۵۸م)

۲ــ رشیدالدین، جامع‌التوریخ، چاپ وترجمهٔ کاترمر، ج۱، ص۱۶۶ وبعد.

یکی‌از برجهاشکاف برداشت[1] و بدنبال این حادثه ابن‌علقمی وزیر با جاثلیق نسطوری (هلاکو یك زن مسیحی داشت) بگفتگوی صلح آمدند اماهلاکو ایشان‌را نپذیرفت و آن بیم افکنی‌ها که میگفت هر که حرمت «دارالسلام» را ببرد تا خلافت عباسی راساقط کند سر نوشتی‌هول‌انگیزدارد سودمند نیفتاد. بهلاکو گفته بودند اگر خلیفه‌را بکشد همهٔ نظم‌جهان‌بهم میریزد وخورشیدنهان میشود وباران‌نمیبارد و گیاه نمیروید[2] ولی‌هلاکو بیشتراز اینان میدانست که منجمان با او چیز دگر گفته بودند. در ۱۰ فوریهٔ سال (۱۲۵۸ه، ۶۵۶م) گروههای مغول بشهر ریختند و خلیفهٔ وارون بخت با سیصد تن[3] از منصبداران وقاضیان بعنوان تسلیم بی‌قید وشرط برون شد و از پس ده روز همه را اعدام کردند. آنگاه شهر بغارت رفت و طعمهٔ آتش شد وقسمت اعظم مردمش واز جمله خاندان خلافت ازصفحهٔ روزگار برافتادند. هوای شهرازعفونت جسدها که درخیابانها افتاده بود سنگین‌شده بود وهلاکو بناچاربرای چندروز ازشهر برون‌شد، شاید سالارمغول میخواست بغدادرامقرخویش کندبهمین جهت‌چون‌شهرهای دگرسراسرآنجا را ویران نکرده بودند. بطریق نسطوری را با احترام پذیرفتند. بعضی مدرسه‌ها ومسجدها راواگذاشتند یاازنوبنا کردند. بدینسان جهان اسلام برای اول بار در تاریخ خود خلیفه‌ای نداشت که بروز جمعه دعای او گوید.

بسال (۶۵۸ه، ۱۲۶۰م) هلاکو بشمال سوریه هجوم برد وحماة وحارم را گرفت واین‌ازپس‌تصرف حلب بود که گفته‌اند درآنجا نزدیك ۵۰،۰۰۰ کس‌را ازدم شمشیر گذرانید. آنگاه یکی از سرداران خود را بمحاصرهٔ دمشق فرستاد اما خبر آمد که خان‌بزرگ برادر اومرده است وبناچار بایران بازگشت ومحاصره ناانجام

۱ـ الفخری، ص۴۵۴؛ رشیدالدین، ج۱، ص۲۸۴ـ۵.

۲ـ الفخری، ص۱۹۰؛ رشیدالدین، ج۱، ص۲۶۰. الفخری بسال ۱۳۰۱ تألیف و بفخرالدین عیسی‌که بدوران مغول حاکم موصل‌بوده اهدا شد وبعنوان شاهد عینی‌گزارشی از سقوط بغداد دارد.

۳ـ در رشیدالدین ج۱، ص۲۹۸، سه هزاراست.

ماند[1] و سپاهی که درسوریه بجا گذاشته بود بسال (۶۵۹ه، ۱۲۶۰م) درعین جالوت بنزدیك ناصره بدست بیبرس سردار معروف ملك قطز[2] که ازممالیك مصر بود. درهم شکست واز دنبال آن ممالیك همهٔ سوریه را پس گرفتندو پیشرفت مغول بطرف مغرب کاملاً متوقف شد.

از آن پس هلاکو بازگشت و میخواست بافرنگ پیمانی ببندد تا بسوریه حمله کند اما توفیق نیافت.

هلاکو اول کس بود که لقب ایلخان[3] یافت ازاینرو که بنیادگذاردولت مغول درایران بود، دولتی که از آمودریا (جیحون) تا حدود شام و از کوههای قفقاز تا اقیانوس هند گسترده بود و تا جانشین هفتم وی غازان محمود (۶۹۵-۷۰۴ه ، ۱۲۹۵-۱۳۰۴م) که بدوران وی شیعیگری اسلام دین رسمی دولت شد این لقب معمول بود. بدوران ایلخانان مقام بغداد سقوط کرد و مرکز ولایتی شد که عنوان عراق عرب داشت. ایلخان بزرگ یاهلاکو که این عنوان را بیشتر باومیدادند، اتباع مسیحی خود را تشویق میکرد . در اوقات صلح میل داشت در مراغه بشرق دریاچهٔ پرنمك ارومیه که در آنجا چندساختمان وازجمله کتابخانه ورصدخانهٔ مشهوررا بنیاد کرده بود اقامت داشته باشد. درهمین شهر هلاکو بسال(۶۶۴ه، ۱۲۶۵م) بمرد وبعادت مغولان

۱- خان بزرگ که مارکو پولو یادکرده‌است برادر دیگر بودکه قوبیلای نام داشت (متوفی ۶۹۴ه، ۱۲۹۴م) و این همان کبلاخان Kubla Khan است که کلریج شاعر انگلیسی از او سخن گفته است . قوبیلای همان بودکه پایتخت را از قراقورم مغولستان به پکن برد . رشیدالدین، ج۱، ص۱۲۸ وج۲، چاپ ا. بلوشت (لیدن، ۱۹۱۱)،ص۳۵ وبعد.

۲- ابوالفدا، ج۳، ص۲۰۹-۶۴؛ رشیدالدین،ج۱، ص۳۲۶-۴۹؛ مقریزی، السلوك، کاترمر آنرا بعنوان Sultans mamlouks ترجمه کرده‌است، ج۱، ق۲، ص۹۶ وبعد.

۳- ایلخان کلمهٔ ترکیست مرکب از ایل وخان یعنی خان ایل. این عنوان دراول خاص رئیس قبیله بود که مطیع خان بزرگ یا خان خانان (خاقان) بود که در مغولستان بشمال صحرای گبی وبعد بپکن بود.

گروهی دختران زیبا را با او بخاك کردند. هلاکو و خلفان وی بمانند سلجوقیان که پیش‌از ایشان بودند سبك ادارهٔ ایرانی‌را پسندیدند واز آن استفاده کردند وغالباً گروهی ازعلمای روشندل را چون جوینی (متوفی بسال۶۸۲ه،۱۲۸۳م) ورشیدالدین (متوفی ۷۱۸ه،۱۳۱۸م) که ازمورخان آن‌روزگار بشمار بودند بدربارخود داشتند. درواقع هفتاد وپنج سالی که ایلخانان برایران فرمانروا بودند سالیان پیشرفت و رونق ادبیات بود.

بقسمت اول قرن سیزدهم اسلام ازشرق به مغولان وحشی‌تیراندازچابك‌سوار وازغرب بسواران زره پوش صلیبی محصور بود و بنظرمیرسید که برای همیشه نابود میشود ولی این وضعی که اسلام درقسمت اخیرهمین‌قرن پیدا کرد تفاوت بسیارداشت که در آنوقت آخرین‌سرباز صلیبی بدریا رانده شده‌بود وهفتم ایلخانان که بیشترشان به مسیحیگری دلبستگی‌داشتند وبدان گرویده بودند باسلام روی‌آورده و آنرا دین دولت کرده بود و این برای دین محمد (ص) فیروزی بزرگی بود. بدینسان اسلام درست در آن هنگام که سپاهیانش‌شکست یافتند فیروزشد واین همانند حادثه‌ای بود که قبلاً بدوران سلجوقیان رخ داده بود. در مدتی کمتراز نیم قرن ازآن تاریخ که هلاکو میخواست تمدن اسلامی را درهم بشکند یکی از نوادگان وی غازان خان بیشتراز همه کس نسبت باسلام اخلاص میورزید وهمهٔ وقت و کوشش خودرا باحیای فرهنگ اسلام صرف میکرد.

آخرین قهرمان اسلام

معذلك تقدیر نخواسته بود که این‌مغولان شوکت جنگی‌اسلام راتجدید کنند وپرچم فیروزمند آنرا برمناطق وسیع تازه‌ای باهتراز درآورند. اینکاربرای اقربای ایشان یعنی‌ترکان عثمانی[1] که آخرین‌قهرمانان دین عرب بودند ذخیره شده بود. بدوران سلیمان (۹۲۷-۹۷۴ه، ۱۵۲۰-۱۵۶۶م)

۱- این عنوان را از انتساب بعثمان یافتند که بنیاد گذار دولت ایشان و بحدود (۶۵۶ه، ۱۲۵۷م) زاده بود.

امپراطوری ایشان‌از بغداد بساحل دجله تابوداپست بساحل‌دانوب وازاسوان بنزدیك آبشار اول نیل تانزدیك تنگهٔ طارقکوه (جبل‌الطارق) گسترده بود. وقتی سلیم‌پدر سلیمان بژانویهٔ سال (۱۵۱۷م، ۹۲۳ه) بمصرهجوم برد وفیروزمند بقاهره پایتخت ممالیك در آمد،در آنجا ناچیزمردی‌رایافت که بنام‌متوکل‌نمایندهٔ نفوذاسمی‌خلیفگان عباسی‌بود که مدت دوقرن‌و نیم بازیچهٔ دست‌سلاطین‌ممالیك‌بودند. سلسلهٔ این‌خلیفگان اسمی ازسال (۶۶۰ه، ۱۲۶۱م) باعموی مستعصم که از کشتار بغداد جسته بود آغاز میشد که بیبرس چهارمین سلطان‌ممالیك (۶۵۹–۶۷۶ه، ۱۲۶۰–۱۲۷۷م) اورا ضمن تشریفات مجللی بنام مستنصر بخلافت برداشته بود[1]. مستنصر ضمن کوشش متهورانه‌ای که ازجانب بیبرس برای استرداد بغداد کرد کشته شد و بسال (۶۶۱ه ، ۱۲۶۲م) یکی دیگراز دودمان عباسی باهمان مراسم قبلی عنوان خلافت یافت . سلطان سلیم متوکل خلیفه را با خود بقسطنطنیه برد ولی اجازه داد بقـاهره برگردد و بسال (۹۵۰ه، ۱۵۴۳م) درآنجا مرد و بامرگ وی سایهٔ خلافت عباسی ازمصر برافتاد. در منابع موجودبرای تأیید این شایعه که‌آخرین‌عباسیان عنوان خلافت ولقب وحقوق وامتیازات‌آنرا بفاتح عثمانی یاجانشین او بقسطنطنیه واگذار کرد، مدرکی نیست[2].

۱ــ ابوالفداء، ج۳، ص۲۲۲. بخش پنجم‌فصل۴۷ موضوع « قصهٔ خلافت » رابینید.

۲ــ آنچه را درآخر بخش دوم از فصل ۱۶ زیر عنوان « خلافت یك وظیفهٔ سیاسی است » آورده‌ایم وهم‌آنچه رادرآخر بخش پنجم زیرعنوان « خلافت عثمانی » می‌آوریم ببینید.

بخش چهارم

عربان در اروپا : اسپانیا و سیسیل

فصل سی و چهارم

فتح اسپانیا

درهم‌شکستن دولت گت

حملهٔ اسلام بشبه‌جزیرهٔ ایبری که مدخل جنوب‌غربی اروپاست چنانکه ازپیش گفتیم آخر وهم برجسته‌ترین کار جنگی عربان بود. در واقع پیشرفت افریقا و اروپائی مسلمانان دراینجا به‌نقطهٔ آخر رسید چنانکه فتح ترکستان مرحلهٔ اخیر پیشرفت مصر و آسیائی بود.

حمله باندلس ازلحاظ سرعت اجرا وتوفیق کامل درتاریخ‌جنگی قرون‌وسطی مقامی برجسته دارد. نخستین گام آن بود که طریف[1] با چهارصد پیاده ویکصد سوار بربر در شبه‌جزیرهٔ کوچکی که آخرین‌قسمت‌جنوبی قارهٔ اروپاست فرودآمد (ژوئیهٔ ۷۱۰م، ۹۲ه). طریف مولای موسی بن نصیر ولایتدار امویان بشمال افریقا بود و شبه‌جزیرهٔ مذکورتاکنون‌بانتساب‌طریف‌تاریفا (Tarifa) نام‌دارد[2]. موسی که‌ازسال (۸۰ ه، ۶۹۹ م) ولایتدار افریقا بود رومیان شرقی را از ناحیهٔ مغرب کارتاژ برون رانده وتا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفته و راه اسلام را برای حمله باروپا هموار کرده‌بود. توفیق طریف وهم‌آن‌خلافهای‌خانوادگی که میان سران ویزیگوت‌اسپانیا

۱ـ درست نمیدانیم که وی عرب یا بربر بوده‌است. مقری (لیدن)، ج۱، ص۱۵۹، و ابن‌خلدون، ج٤، ص۱۱۷؛ ابن‌عذاری، چاپ دوزی، ج۲، ص٦؛ وترجمهٔ فگنان، ج۲، ص۷؛ اخبار مجموعه فی‌فتح‌الاندلس، چاپ Lafuente y Alcàntara (مادرید، ۱۸٦۷)، ص٦ (متن) = صفحهٔ۲۰ (ترجمه) مراجعه‌کنید.

۲ـ ادریسی درکتاب «ذکرالاندلس» ازآن یادکرده‌است. منتخباتی ازترجمهٔ نزهة المشتاق چاپ و ترجمهٔ Don Josef A. Conde (مادرید، ۱۷۹۹)، ص۱۱، ۳۵ و٤٤.

بود و بیشتر از همه علاقه بتحصیل غنیمت که از فتح مهمتر مینمود موسی را تشویق کرد و بسال(۹۳ ه ، ۷۱۱م) طارق‌بن‌زیاد مولای‌خویش‌را با۷٬۰۰۰مرد که‌بیشترشان بربر بودند باسپانیا فرستاد . طارق بنزدیك آن صخرهٔ بزرگ که هنوز هم نام اورا جاوید دارد یعنی طارق کوه (جبل‌طارق)[۱] لنگر انداخت . بگفتهٔ روایتها کشتیها را یك شخص نیمه‌افسانه‌ای بنام جولیان[۲]، کنت سبته[۳]، که شهری برتنگترین‌نقاط تنگه بود فراهم آورده بود . بعد کمکی بطارق رسید وبا۱۲٬۰۰۰ سپاه در (۱۹ژوئیهٔ سال ۷۱۱م ، ۹۳ ه) برمصب رود باربات[۴] بساحل دریاچهٔ کم عمق کانداً[۵] با سپاه رودریك روبرو شد. این‌رودریك پسر وتیزا (Witiza) سلف‌خویش را عزل کرده وتخت‌اورا ربوده‌بود[۶]. وباآنکه سپاه ویزیگت ۲۵٬۰۰۰ بود درنتیجهٔ خیانت بعضی‌دشمنان سیاسی

۱ــ ادریسی، ص۳۶.

۲ــ نام او بعربی الیان است، بلاذری، ص۲۳۰ ؛ دراخبار، ج۱، ص٤؛ ابن‌عذاری، ج۲، ص٦؛ مقری، ج۱، ص۱۵۹؛ ابن‌عبدالحکم، چاپ Torrey ،ص۲۰٦؛یلیان درابن‌اثیر، ج٤ ، ص۴۴۴ . طبق Francisco Codera, *Estudios crtticos de historia àrabe espanola*, ser. 2 (Saragossa, 1903), p. 47 . اسم حقیقی او اربان یا البان‌است (باضم و سکون) . اما داستان تجاوز بدختر زیبای اوفلوریداکه به رودریك نسبت میدهند و آنرا علت مساعدت یولیان با عربان میشمارند قصهٔ خرافی است . در حقیقت بیشتر اخبار فتح چه نوشته‌های مورخان اسپانیول وچه نوشته‌های مورخان عرب با قصه‌ها آرایش گرفته است .

۳ــ نام اسپانیولی‌آن Sabtah و این‌کلمه ازسبتهٔ عربی است‌که‌آن نیز ازکلمهٔلاتینی Septeme و معنی آن هفت است و نام کامل شهر ad Septem Fratres است و یکی از رشته‌های هفت‌کوه برآن سایه افکنده است .

٤ــ این‌رود اکنون سلادو نام دارد وعربان آنرا وادی بکه (لکه) مینامیده‌اند وکلمهٔ Guadilbeca تحریف شده وبعضی‌کسان‌آنرا بارود Guadelete اشتباه‌کرده‌اند . Arthur Gilman, *The Moors in Spain*, (New York, 1911), pp. 14, 23. با شرکت Stanley Lane-Poole را ببینید .

۵ــ درمنابع فقط بنام دریاچه ازآن یاد میکنند .

۶ــ رودریك را بعربی لذریق (بضم وسکون) و لزریق (بفتح وسکون) ورذریق (بضم) مینامند. وتیزا بعربی‌غیطاسه وغیطشه‌است. مقری، ج۱،ص۱۶۰-۱۶۱؛ابن‌عبدالحکم،ص۲۰۶؛ ابن‌عذاری، ج۲، ص۸؛ ابن‌خلدون، ج٤، ص۱۱۷؛ اخبار، ص۸ ؛ مسعودی، ج۱، ص۳۵۹.

رودریك که اسقف اپاس (Oppas) برادر وتیزا در رأس آنها بود همه تارومار شدند و سرنوشت رودریك همچنان مبهم ماند. وی بگفتهٔ روایت‌هائی که درمنابع اسپانیولی و عرب آورده‌اند ناپدید شد.

ازپس این فیروزی قطعی پیشرفت مسلمانان بسرزمین اندلس چیزی مانند گردش وتفرج بود وفقط شهرهائی که سواران ویزیگت بر آن تسلط داشتند بمقاومت برخاستند. طارق باعمدهٔ سپاه خود براه استجه (Ecija) رو بسوی طلیطله (Toledo) پایتخت نهاد و کسان بشهرهای مجاور فرستاد وازمحاصرهٔ اشبیلیه (Seville) که درجنوب بود و استحکامات آن نیرومند مینمود چشم‌پوشید. یك‌دسته ازسپاه‌او ارشدونه (Archidona) را بی‌مقاومت تصرف کردندودستهٔ دیگر البیره (Elvira) را بمحلی که‌اکنون غرناطه (Granada) در آنجاست گرفتند ومعلوم‌شد شکاری بسیار آسان بوده‌است ودستهٔ دیگر از سواران بفرماندهی مغیث رومی بشهر قرطبه (Cordova) حمله‌بردند؛ این‌شهر که بعدها پایتخت مسلمانان‌شد دوماه مقاومت کرد ولی‌در نتیجهٔ خیانت‌یکی‌ازچوپانان که بگفتهٔ روایتها شکافی را دریکی از باروهای شهر به مهاجمان نشان داد تسلیم شد[1].

مالقه (Malaga) اصلا مقاومت‌نکرد وبنزدیك استجه پیکاری بسیار سخت‌شد اما مهاجمان فیروز شدند. بعضی یهودان نیز به طلیطله پایتخت ویزیگت‌ها خیانت کردند. بدینسان‌طارق که‌ببهارسال (۹۳ه ، ۷۱۱م) بعنوان‌سرداری‌نیروی‌مهاجم‌شروع بکار کرده‌بود درآخرتابستان فرمانروای یك‌نیمهٔ اسپانیا شد. درواقع دولتی را کاملا درهم شکسته بود.

عبور موسی از تنگه

موسی ازاین‌فیروزی سریع نامنتظر که سردار وی بکف‌آورده بود برشك آمد وبا ۱۰٬۰۰۰[2] سپاه که همگی ازعربان وشامیان

۱ــ ابن‌عذاری، ج۲ ، ص۱۰-۱۱ ؛ اخبار ، ص۱۰ . بامقری، ج۱ ، ص۱۶۴-۱۶۵ مقایسه‌کنید .

۲ــ طبری، ج۲ ، ص۱۲۵۳. بعضی منابع دیگر شمار سپاه را ۱۸٬۰۰۰ نوشته‌اند .

بودند در ژوئن (۷۱۲م ، ۹۴ه) باسپانیا حرکت کرد وهدفش این بود که همهٔ شهرها و قلعه‌ها را که طارق از آن صرفنظر کرده بود چون شهر سدونه (Medina Sidonia) و قرمونیه (Carmona) بگشاید . اشبیلیه بزرگتر شهر اسپانیا و معتبرترین مرکز فرهنگی که روزگاری بدوران رومیان پایتخت اسپانیا بوده با نیروی مهاجم تا پایان ژوئن سال (۷۱۳م ، ۹۵ه) مقاومت کرد. ولی سختتر مقاومت‌ها بشهر مارده (Mérida) بود معذلك ازپس یکسال محاصره در اول ژوئن (۷۱۳م ، ۹۵ه) گشوده شد[1].

موسی باطارق درطلیطله یانزدیك آن روبرو شد و بگفتهٔ روایتها وی‌را تازیانه زد و بزنجیر کشید که چرا فرمان اورا کار نبسته و درمرحلهٔ اول فتح توقف نکرده است ولی این حادثه در کار فتح اثری نداشت و خیلی زود سپاه اسلام بناحیهٔ شمال بسرقسطه (Saragossa, Caesarea Augusta, Caesaraugusta) رسید و ازآنجا ارتفاعات ارغون (Aragon) و لیون (Leon) و اشتوریه (Asturias) و جلیقیه (Galicia) رسیدند. در پائیز همین سال ولید خلیفه از دمشق موسی‌را احضار کرد و اورا بهمان گناه که موسی طارق‌را متهم‌وتنبیه کرده بود متهم کرد که چرا بدون‌فرمان خلافت وازپیش‌خودکار کرده‌است زیرا موسی که عنوان‌ولایتدار افریقاداشت مستقیماً تابع خلیفه بود .

کاروان فیروزی

موسی پسردوم‌خود عبدالعزیزرا بحکومت دیارمفتوح گذاشت و از راه خشکی به آرامی سوی سوریه حرکت کرد و همهٔ سرداران‌خویش‌را باچهارصد کس ازشاهزادگان ویزیگت که تاج بسر و کمربندهای

۱ــ ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۵-۱۶؛ ابن‌اثیر، ج۴، ص۴۴۷؛ مقری، ج۱، ص۱۷۰-۱۷۱. باابن‌قوطیه، تاریخ‌افتتاح‌الاندلس، (مادرید، ۱۸۶۸)، ص۹ــ۱۰ مقایسه‌کنید. این‌کتاب توسط Julián Ribera as *Historia de la conquista de Espana* (Madrid, 1926), pp. 6-7, and O Houdas as «Histoire de la conquête de l'Andalousie» in *Recueil de textes et de traductions*, etc. (Paris, 1889), vol. 1, p. 226. ترجمه شده است .

طلا بکمر داشتند همراه برد. بدنبال ایشان گروهی بیشمار از بردگان و اسیران جنگ میرفتند که غنایم بسیار و گرانبها میبردند[۱]. مورخان عرب بوصف این کاروان فیروزی و شاهزادگانی که همراه داشت وعبورشان ازشمال افریقا از غرب بشرق سخن بسیار دارند و گفتار ایشان سرداران قدیم روم را که نیمتاج ظفر بسر باز میگشتند بخاطر میآورد. خبر این کاروان پرشکوه زودتر از خود آن بدمشق رسید و چون موسی بطبریه رسید دستور سلیمان برادر ولید خلیفه در انتظار وی بود. خلیفه بیمار بود و ولیعهد فرمان میداد وصول بپایتخت را عقب اندازد که میخواست کاروان ازپس خلافت او بپایتخت رسد و براعتبارش بیفزاید[۲].

درفوریهٔ سال(۷۱۵م، ۹۷ه) موسی بدمشق رسید وشاهزادگان ویزیگت آراسته بجواهرات خویش در رکاب وی بودند و ولید اورا بخوشی پذیرفت. پذیرائی رسمی که بصحن مسجد بزرگ اموی ترتیب داده شده بود به ابهت وعظمت وشکوه نشانی از اوج توفیق اسلام فیروزمند بود که برای اول بار صدها شاهزادهٔ ویزیگت وهزارها اسیر اروپائی بحضور امیر مؤمنان اطاعت میآوردند. موسی ضمن ارمغانهای دیگر میزی بخلیفه پیشکش کرد که بسیار باشکوه بود وسرگذشتی جالب داشت. بطوریکه میگفتند این میز را جنها برای سلیمان پیمبر ساخته بودند و رومیان از بیت‌المقدس بپایتخت خویش برده و گتها ازآنجا ربوده بودند وپادشاهان گت ازپی یکدیگر بتزئین آن کوشیده وهریك گوهر تازه‌ای برآن افزوده بودند وهمچنان در کلیسای طلیطله

۱ــ ابن‌عذاری، ج۲، ص۲۱-۲۲؛ ابن عبدالحکم، ص۲۱۰-۲۱۱؛ ابن‌قوطیه، ص۱۰ و کتاب منتسب بابن قتیبه بعنوان قصة فتح‌الاندلس که از الامامه والسیاسه گرفته‌اند و ضمیمهٔ ابن‌قوطیه چاپ شده، ص۱۳۸، ۱۴۰ وبعد. وهم آنچه را بفصل ۲۰ ازکتاب سوم زیر عنوان «بردگان» آورده‌ایم ببینید.

۲ــ باعبدالوحید مراکشی، المعجب فی تلخیص اخبار المغرب، چاپ دوم، ر. دوزی (لیدن، ۱۸۸۱)، ص۸ وترجمهٔ آن E. Fagnan as *Histoire des Almohades* (الجزایر، ۱۸۹۳)، ص۱۰ مقایسه کنید.

محفوظ مانده تا بدست طارق افتاده بود وشاید هم طارق میز را از اسقف شهر که میخواسته آنرا از پایتخت برون برد گرفته بود و هم بگفتهٔ روایتها هنگامیکه بطلیطله موسی میز را ازطارق میگرفته بود وی یك پایهٔ آنرا نهان کرده بود و بحضور خلیفه پایهٔ مفقود را بوضعی ماهرانه و بعلامت خدمتگزاری تسلیم کرد تا معلوم دارد که این تحفهٔ کمیاب بوسیلهٔ او بدست آمده است[۱].

سقوط موسی

سرنوشتی که بسیاری سرداران فاتح عرب داشته بودند در انتظار موسی نیز بود و سلیمان که بجای ولید نشست وی را چنان زبون کرد که بدتر از آن نمیشد علاوه بر آنکه تنبیهش کرد وچندان در آفتاب نگه داشت تا از حال رفت همهٔ املاکش را گرفت واز هر گونه قدرتی محرومش کرد. آخرین بار که ازاین مرد کهنسال یعنی فاتح افریقا واسپانیا خبر میشنویم این است که بیك دهکدهٔ دوردست حجاز بنزدیك وادی القری گدائی میکرده است[۲].

عوامل فتح

اینك اسپانیا یکی از ولایتهای خلافت شده بود ونام عربی آن اندلس شد[۳]. تنها بعضی ولایتهای کوچك بشمال وشرق شبه جزیره بود که خلفان موسی میبایست بگشایند وهم بعضی شورشها بود که میباید خاموش کنند و مدتی کوتاه یعنی هفت سال بعد فتح شبه جزیره که بقرون وسطی ازجملهٔ زیباتر و هم گسترده ترین نواحی اروپا بود پایان گرفت وفاتحان میتوانستند دست کم چندقرن آنجا بمانند.

۱ــ ابن خلکان، ج۳، ص۲۶-۲۷؛ ابن اثیر، ج۴، ص۴۴۸-۴۴۹؛ مقری، ج۱، ص۱۶۷، ۱۷۲؛ ابن عبدالحکم، ص ۲۱۱ و قسمتی از اخبار فتح اندلس که از «الرسالة الشریفة الی الاقطار الاندلسیة» گرفته اند و ضمیمهٔ ابن قوطیه (مادرید، ۱۸۶۸)، ص ۱۹۳-۲۱۳. هزار و یکشب، شب ۲۷۲ را ببینید.

۲ــ مقری، ج۱، ص۱۸۰؛ با ابن خلکان، ج۳، ص۲۷ مقایسه کنید.

۳ــ این نام را از کلمهٔ واندال گرفته اند ونام طوائفی بوده که اسپانیا را پیش از عربان اشغال کرده بوده اند.

از این خلاصهٔ کوتاه که بقلم آوردیم شناخت عوامل این پیروزی که بینظیر مینماید دشوار نیست. اولا میان ویزیگتها یعنی همان‌قبایل‌تیوتون و وحشی که باوایل قرن‌پنجم باسپانیا آمده‌بودند با بومیان روم واسپانیولی فاصلهٔ قومی و نژادی بسیار بود وهرگز پر نشده‌بود. گتها میبایست روزگاری‌دراز بکوشند تاسلفان سوئه‌وی و واندال خویش را که آنها نیز گروههای جنگاور ژرمن نژاد بودند از عرصه بدر کنند. گتها براسپانیا حکومت مطلق داشتند و نوعاً شاهان خودکامه بودند. اینان بدیانت مسیح گرویدند اما مذهب‌اریوسی‌داشتند تا بسال۵۸۷م که ریکارد نامی ازایشان بمذهب کاتولیك یعنی مذهب بومیان گروید. پیش‌ازآن مردم‌بومی ازحکومت گتهای‌مخالف مذهب بسختی ناخشنود بودند. ازجملهٔ بومیان‌یك‌طبقهٔ «وابستگان‌زمین» (سرف‌ها) وهم غلامان‌بودند که‌طبعاً ازوضع‌خویش‌خرسندنبودند ونه‌عجب‌اگر بگوئیم‌این‌طبقهٔ‌ناراضی در فیروزی عربان سهم مؤثر داشتند وهم از یهودان که از بدرفتاری شاهان گت کینه بدل داشتند وازعامه دور افتاده بودند یاد باید کرد. فرمانروایان گت بارها کوشیده بودند تا بوسیلهٔ فرمانهای شاهانه یهودان را بتغییر دین وادار کنند. ازجمله فرمانی بود که بسال۶۱۲م صادرشد ومقرر میداشت که همهٔ یهودان باید درکلیسا تعمید گیرند وگرنه اموالشان مصادره و خودشان تبعید میشوند. از اینجا معلوم توان داشت که چرا مسلمانان درآن‌مدت که دراسپانیا به‌پیکار بودند شهرهای مفتوح را بدست‌یهودان میسپردند.

بعلاوه باید بگوئیم که اختلافات‌سیاسی میان دستگاه سلطنت و اشراف گت و کشمکشهای داخلی که نتیجهٔ آن بود وضع را آشفته‌تر کرده بود. دراواخر قرن‌ششم اشراف گت بعضی‌ولایتها را به‌تیول گرفته‌بودند ودرآنجا تقریباً مستقل‌میزیستند. کمی پیش‌ازفتح‌اسلام یکی‌ازهمین اشراف به‌تخت‌وتاج دست‌انداخته‌بود وهنگام هجوم‌عرب اقربای‌پادشاه مخلوع بدو خیانت‌ورزیدند. هنگام‌فتح‌طلیطله اشیلا (Achila) پسر وتیزای مخلوع بصورت ایلهانه‌ای می‌پنداشت که عربان بخاطر او جنگ میکنند و

بهمین قانع شد که املاك خود را درطلیطله پس بگیرد ودر آنجا زندگی مجللی داشت و عمویش اوپاس اسقف پایتخت شد . دربارهٔ یولیان باید بگوئیم نقشی که باو نسبت میدهند گزافه‌آمیز است .

آنسوی پیرنه

سقوط سرقسطه آخرین حائل میان فرانسه واسپانیا را ازمیان برداشت اما کوههای پیرنه بجا بود . موسی هرگز از کوههای پیرنه عبور نکرد معذلك بعضی مورخان عرب پنداشته‌اند که وی از آنجا گذشت ودر اندیشه بود دیارفرنگ را در نوردد وازقسطنطنیه گذشته در دمشق باخلیفه‌دیدار کند[1]. گرچه این اندیشه‌ای عجیب‌است اما ممکن‌است فکر عبور ازقلب‌اروپا بخاطر بعضی جنگاوران عرب که ازجغرافیای این‌قاره اطلاعات کافی نداشته‌اند رسیده باشد. حقیقت اینست که حر بن‌عبدالرحمن ثقفی[2]، جانشین‌سوم موسی، اول کس بود که بسال(۹۹ه، ۷۱۷م) از کوهستان گذشت .

ذخایر دیرها وکلیساهای بزرگ که درفرانسه‌بود وخلافهای داخلی که رجال دربار مروفنجی واشراف اکیتانیا (Aquitania) داشتندجنگجوی‌عرب‌را تشویق کرد و حمله بفرانسه که بوسیلهٔ حر ثقفی آغاز شده‌بود به‌فرماندهی سمح بن‌مالك‌خولانی مجدداً آغازشد. بسال(۱۰۲ه ، ۷۲۰م) بدوران‌عمردوم خلیفهٔ‌اموی، سمح برسپتمانیه (Septimania) که سابقاً ازدولت‌ویزیگتها اطاعت میکرده بود استیلایافت وهم‌ناربونه (Narbonne) راکه بعدها بیك‌قلعهٔ معتبرجنگی بااسلحه‌سازی‌وتجهیزات ولوازم‌مبدل شد تصرف کرد . ولی سال بعد که میخواست تولوز (تولوشه ، تلوشه ، Toulouse) مقر دوك ایودیس فرمانروای اکیتانیا را تصرف کند بمقاومتی‌سخت برخورد وتوفیق نیافت[3] و سمح بعرصهٔ پیکار بشهادت‌رسید. این‌نخستین‌فیروزی مهمی‌بود که یك‌شاهزادهٔ

۱ــ مقری، ج۱، ص۱۷۵ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۱۷-۱۱۸ .

۲ــ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۲۴-۲۵ ؛ ابن‌اثیر، ج۵ ، ص۳۷۳ .

۳ــ الضبی ، بغیةالملتمس فی‌تاریخ رجال‌الاندلس، چاپ فرانسیسکو کودیرا و ژولیان ریبرا (مادرید ، ۱۸۸۴-۸۵) ، ص۳۰۳ .

ژرمنی درقبال مسلمانان بدست آورد و ازآن پس جنبش مسلمانان در آنسوی پیرنه قرین توفیق نبود .

پیکار تور

بزرگتر وآخرین‌حمله بطرف‌شمال همان‌بود که عبدالرحمن بن عبدالله غافقی جانشین سمح براسپانیا رهبری آنرا بعهده داشت . عبدالرحمن در اوایل بهار (۱۱۴ه ، ۷۳۲م) پیشروی آغاز کرد و از جبال پیرنهٔ غربی گذشت و برساحل‌رود گارون بردوك‌ایودیس ظفریافت، آنگاه شهر بوردو (Bordeaux) را بگرفت و کلیساهای آنرا آتش زد و ازآن پس که بیرون حصار پوواتی‌یه (Poitiers) کلیسای بزرگی را سوخت در جهت شمال بناحیهٔ مجاور تور روی آورد . تور پایتخت دینی گلها بشمار میرفت وجسد قدیس مارتن رسول درآنجا بود وبی گفتگو نذورات فراوان که درآنجا وجود داشت توجه جنگجویان را جلب کرده بود[1] .

عبدالرحمن میان شهر تور وپوواتی‌یه در محل تلاقی دوشاخهٔ کلین (Clain) و وی‌ین (Vienne) باشارل مارتل‌حاجب‌دربارمروفنجی که کنت‌ایودیس از او کمك خواسته بود مقابل شد . شارل که بعداً مارتل یعنی چکش لقب‌یافت قهرمانی جسور بود که بسیاری دشمنان را باطاعت آورده و ایودیس راکه در اکیتانیا قدرت مستقل داشت وادار کرده‌بود بنفوذ اسمی‌فرنگان شمال گردن‌نهد. باآنکه شارل اسماً پادشاه نبود بلکه فرزند نامشروع پپین هرستال (Pepin of Heristal) بود اما عملا پادشاه بود .

سپاه عرب بسرداری‌عبدالرحمن ونیروی‌فرنگان که بیشترشان‌پیادگان‌بودند و پوست گرگ بتن وموهای‌تابیده برشانه‌ها ریخته داشتند بسرداری شارل، هفت‌روز بانتظار جنگ‌آینده، مقابل یکدیگر توقف کردند . در این روزها زد و خوردهای مختصری بود و سرانجام بروز شنبه‌ای از ماه اکتبر (۷۳۲م ، ۱۱۴ه) سردار عرب

۱ـ الضبي ، بغيه ، ص۳۵۳ .

هجوم آغاز کرد. جنگاوران فرنگ در گرما گرم جنگ بازو ببازو ایستاده و چهار گوشی میان تهی ساخته بودند که بگفتهٔ یکی از مورخان غربی[1] چون بنای استوار و صفحهٔ یخ انحنا ناپذیر بود و چابکسواران عرب بشکستن آن نتوانستند که شمشیر بمهاجمان حواله میکردند و ازجا نمیرفتند. عبدالرحمن از جملهٔ کشتگان بود و آنگاه شب میان جنگجویان پرده کشید. سپیده‌دم روز بعد آرامش و سکون اردوگاه عرب شارل را بشك انداخت و کس فرستاد تا حقیقت حال بدانند ومعلوم شد عربان درتاریکی شب خیمه‌های خود را رها کرده و رفته‌اند، بدینسان شارل فیروز شد.

درقصه‌های دوران بعد، از اهمیت روز پوواتی‌یه یا تور سخن فراوان رفته ودربارهٔ ارزش تاریخی آن اغراق شده اما مسلمانان از این روز که نام «بلاط الشهداء»[2] یافت چندان یاد نمیکنند. مسیحیان این جنگ را مبداءِ تحول درسرنوشت جنگی دشمن همیشگی خویش میشمارند. بگفتهٔ گیبن (Gibbon)[3] که دیگر مورخان از او تبعیت کرده‌اند اگر درآنروز عربان ظفر یافته بودند اکنون بپاریس ولندن بجای کلیساها مسجد بود ودر اکسفورد و دیگر دانشگاهها بجای تورات وشرح آن قرآن و تفسیر درس میدادند. بسیاری نویسندگان جدید تاریخ پیکار تور را یکی از پیکارهای قاطع تاریخ بشمار میآورند[4]. واقع این است که پیکار قاطعیت چندان نداشت. موج فتوح عرب

۱– André Duchesne, *Historiae Francorum scriptores*, vol. i (Paris, 1636), p. 786.

۲– اخبار، ص۲۵؛ مقری، ج۱، ص۱۴۶، س۳. کلمهٔ بلاط را ازسریانی گرفته‌اند واز ریشهٔ لاتینی یایونانی و ازکلمهٔ Palatium یا Platea است که استعمال آن دربارهٔ اماکن مخصوص دراسپانیا رایج است (ادریسی، ص۳۲، ۵۹) ومیدان جنگ را بلاط یارصیف نامیده‌اند از اینجهت که جنگ بریك جادهٔ سنگفرش رومی رخ داد است. با انجیل یوحنا، ۱۹: ۱۳ مقایسه کنید.

۳– *Decline and Fall*, ed. Bury, vol. vi pp. 15 *seq*. See also Lane-Poole, pp. 29-30.

۴– Edward Creasy, *The Fifteen Decisive Battles of the World*, new ed. (New York, 1918), pp. 159 *seq*. S. P. Scott, *History of the Moorish Empire in Europe* (Philadelphia, 1904), vol. i. p. 306. Cf Henry Coppée, *History of the Conquest of Spain by the Arab Moors*, (Boston, 1881), vol. ii. pp. 19 *seq*.

و بربر بحد اعلای وسعت طبیعی و کمال جهش رسیده جنبش خود را ازدست داده و متلاشی شده بود. جدالهای خانگی و کینه‌توزی عربان و بربران که سپاه عبدالرحمن از آن بود ازسر نوشتش خبر توانستداد. بزودی خواهیم‌دید که عربان‌میان خودشان نیز هدف و احساسات مشترك نداشتند. مسلمانان در تور توقف کردند اما حملاتشان درجاهای‌دیگر ادامه‌داشت ازجمله بسال(۱۱۶ه، ۷۳۴م) برشهراوین‌یون (Avignon) تسلط یافتند و نه‌سال بعدشهر لی‌یون(Lyons) را غارت کردند وتسلط خویش‌را برشهر ناربونه که مرکز حرکات سپاهیشان بود تا بسال (۱۴۲ه ، ۷۵۹م) از دست ندادند. شکست تور علت‌حقیقی توقف عربان نبود بلکه عرصهٔ تورآخرین جائی بود که سپاه فیروزمند اسلام بدان توانست رسید . هنوز یکصد سال از وفات پیغمبر نگذشته‌بود که متصرفات خلیفهٔ او بدمشق ازچین تا دیارگل یك امپراطور جهانی شده بود[1].

پیکارهای داخلی

نزاعی که میان دو گروه مسلمان باسپانیا بود کلید تاریخ این دیار را در فاصلهٔ پیکار تور بسال (۱۱۴ه ، ۷۳۲م) و آمدن نیرومندانه وپهلوان‌وار عبدالرحمن اول‌اموی بسال(۱۳۸ه ، ۷۵۵م) بدست‌ما میدهد. قصهٔ نزاع‌قدیم میان عربان شمال که نوعاً مضری بودند[2] باعربان جنوب یا یمنی تازه شده‌بود . یمنیان درهمه جا بعقاید شیعه متمایل بودند ومضریان دل بمذهب اهل‌سنت داشتند . هنگامی که دولت عباسیان پا گرفت همهٔ یمنیان باتمایلات علوی که داشتند طبعاً طرفدار دولت‌نو بودند ومضریان‌بدودمان منقرض اموی وفادار ماندند. بربران که ازپس فتح چون سیل از افریقا بشبه‌جزیره سرازیر شده بودند بسیارشان بعقاید خوارج گرویده هم با امویان وهم با علویان مخالفت داشتند و بهمه جا مایهٔ آشوب بودند وازجهت‌دیگر نیزشکایت‌داشتند که بیشتر بار پیکارها را مردم همنژادشان‌بدوش

۱ــ آنچه را سابقاً بفصل ۱۹ آورده‌ایم ببینید .

۲ــ غالباً بمضر و ربیعه‌که هردو عرب شمال بودند نام معد میدادند . فصل ۲۲ این کتاب را ببینید .

برده‌بودند ولی هنگام‌تقسیم غنائم فلات مرکزی بیحاصل را بآنها دادند و ولایتهای آباد اندلس خاص عربان شد.

نارضائی به‌شورش انجامید و آتش شورش بربران چند سال میان مراکش و قیروان زبانه‌کش بود (۱۱۶–۱۲۵ه، ۷۳۴–۷۴۲م) و عاقبت باسپانیا رسید و گروه عربان استعمارگر را که بشمار چندان‌نبودند بخطر نابودی انداخت. (بسال۱۲۴ه، ۷۴۱م) هشام‌خلیفه سپاهی‌از۲۷٬۰۰۰ شامی بفرستاد[1] تا شورش افریقا را خاموش کند؛ از این سپاه فقط یك‌سوم بجا بود که بفرماندهی بلج بن بشر قشیری ازتنگه گذشت. شامیان هنوز پا بسرزمین شبه‌جزیره نگذاشته بودند که هوس استعمار کردند ومقاصد خاص‌ایشان بادلبستگی شدیدی که به‌دودمان اموی‌داشتند مشکل تازه‌ای برمشکلات افزود. بلج‌حکومت‌را بدست گرفت ومردان‌خویش‌را بقرطبه‌پایتخت‌اندلس‌نگهداشت و دیگر مردم شام را که ناراضی‌بودند پراکنده ساخت. مردم حمص به‌اشبیلیه اقامت گرفتند، مردم‌فلسطین بولایت سدونه والجزیره (Algeciras) ومردم دمشق بولایت البیره (Elvira) ومردم قنسرین بولایت جیان (Jaen) مقیم‌شدند[2]. همین‌قصه که در فاصلهٔ کوتاه از سال (۱۱۷ تا ۱۳۸ه، ۷۳۷ تا ۷۵۵م) شمار فرمانروایان اندلس کم از بیست و سه کس نبود معلوم میدارد که درآن روزگار چه آشفتگی در کارها بوده است. باآنکه حملات بسیار بمنظور بسط قلمرو اسلام بسوی‌شمال انجام گرفت و چند تن از فرماندهان «بدرجهٔ شهادت» رسیدند بازهم در اوضاعی از این‌قبیل که گفتیم مسلمانان در سرزمین دشمنان شمالی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نکردند[3].

۱– اخبار، ص۳۱. با ابن‌قوطیه، ص۱۴–۱۵؛ ابن‌عذاری، ج۱، ص۴۱–۴۲ وج۲، ص۳۰؛ مراکشی، ص۹ مقایسه‌کنید.

۲– ابن‌قوطیه، ص۲۰؛ ابن‌عذاری، ج۲، ص۳۳؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۱۹؛ ابن‌اثیر، ج۵، ص۲۰۴–۲۰۵؛ این‌خطیب، دستنویسی که دوزی در *Recherches sur l'histoire et la littérature de l'Espagne*, 3rd ed. (Paris, 1881), vol. i, app. ii, pp. vii-viii. نقل‌کرده است.

۳– ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۱۸–۱۱۹؛ مقری، ج۱، ص۱۴۵–۱۴۶.

امارت

حکومت شبه‌جزیره بدست امیری بود که اسماً تابع فرمانداری کل مغرب (یعنی شمال افریقا وهمهٔ اسپانیا) بشمار میرفت که مقیم قیروان بود معذلك درکار خود تقریباً استقلال داشت. در بعضی موارد نیز امیر اسپانیا مستقیماً از جانب خلیفهٔ دمشق منصوب میشد. عبدالعزیز فرزند موسی بن نصیر که اولین امیر اندلس بود شهر اشبیلیه را مقر حکومت خویش کرد وهم او بیوهٔ رودریك را که اجلونا (Egilona) نام داشت بزنی گرفت که پس از آن نام ام‌عاصم یافت. بگفتهٔ مورخان عرب[1] این همسر مسیحی شوهر خود را تشویق کرد که بروش ویزیگتها تاج بسر گذارد وهم مدخل اطاق پذیرائی خود را کوتاه کند تا هیچکس نتواند بی‌خم شدن از آن عبور کند و اصرار کرد تا مدخل کلیسای اورا که بقصر بود کوتاه کردند. وقتی عبدالعزیز وارد آن میخواست شد سرش خم میشد که گوئی بحال تعظیم کلیسا بود. شایعات دربارهٔ این نوع حادثه‌ها بسیارشد و با گزافه‌ها بیامیخت تا آنجا که گفتند امیر مسلمان مسیحی شده‌است وخبر بسلیمان خلیفه رسید و نتیجه آن شد که نخستین حاکم مسلمان اسپانیا را ترور کردند. حادثه بسال (۹۸ه ، ۷۱۶م) بیرون اشبیلیه بنزدیك دیر سنتا روفینا (Santa Rufina) رخ‌داد که محتملا در آنوقت بصورت مسجد درآمده بود وسر را بدمشق بردند و بپدر سالخورده و بدبخت عبدالعزیز نشان دادند.

از پس سه سال سمح بن مالك خولانی که بفهرست امیران زودگذر چهارمین بود ، مقر حکومت را به قرطبه[2] که تقدیر خواسته بود برای چند قرن مقر باشکوه دولت امویان باشد انتقال داد. سمح همان بود که پل قرطبه را بر وادی الکبیر[3]

۱ـ اخبار ، ص۲۰ ؛ ابن‌عبدالحکم ، ص۲۱۲ ؛ ابن‌قوطیه ، ص۱۱؛ ابن‌اثیر، ج۵، ص۱۴ ؛ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲۲ـ۲۳ ؛ مقری، ج۱، ص۱۷۸ . باکتاب منتسب بابن‌قتیبه ، ص۱۶۹ و بعد مقایسه کنید .

۲ـ نبذه ، ص۲۰۶ـ۲۰۷ ؛ ابن‌قوطیه ، ص۱۲ـ۱۳ . با ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲۵؛ مقری ، ج۱ ، ص۱۹۰ مقایسه کنید .

۳ـ نام اسپانیولی آن Guadalquivir است که ازتحریف وادی الکبیر پدیدآمده.

برویرانهٔ بنای‌قدیم‌رومی ازنو بپا کرد وهم‌ولایت‌را مساحی کرد وبرای مالیات گیری روش تازه پدید آورد . اندکی پس از سمح حکومت اندلس مایهٔ کشاکش خونین مضریان و یمنیان‌شد. آنگاه دو گروه‌توافق کردند که بتناوب هرسال‌یکی‌ازدو گروه بحکومت انتخاب شود .

نخستین مضری که انتخاب شد یوسف بن عبدالرحمن فهری[1] از دودمان عقبه بنیادگذار قیروان‌بود. مروان‌خلیفه بسال (۱۲۹ه ، ۷۴۶م) این‌انتخاب‌را تأیید کرد[2] اما آخر سال یوسف بنفع نامزد یمنیان از کرسی حکومت پائین نیامد وده‌سال پیاپی حکومت کرد[3] ونزدیك بآخرسال (۱۳۸ه ، ۷۵۵م) که درشمال‌اندلس بخاموش کردن یك‌شورش سرگرم‌بود خبر آمد که یك‌جوان‌اموی بنام‌عبدالرحمن‌بن معاویه بنزدیك ساحل جنوبی غرناطه بسرزمین اندلس پیاده شده و اینك در راه است و میخواهد حکومت را قبضه کند. بدینسان فصل‌تازه ومهمی درتاریخ اسپانیا گشوده شد .

۱ـ اخبار ، ص۷۵ وبعد ؛ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۲۸۶ـ۲۸۷ .

۲ـ باکتاب منتسب بابن‌قتیبه ، ص۱۸۸ ، مقایسه‌کنید .

۳ـ ابن‌الابار، الحلة السیراء ، چاپ‌دوزی عنوان *Notices sur quelques manuscrits arabes* (Leyden, 1847-51), p. 54 . ابن‌اثیر، ج۵، ص۳۷۶.

فصل سی و پنجم

حکومت اموی در اسپانیا

فرار افسانه‌وار

بسال (۱۳۸ه ، ۷۵۰م) که عباسیان در آغاز حکومت خویش همهٔ افراد دودمان اموی را کشتار کردند[۱] ازجمله افراد معدود که جان بسلامت بردند جوانی بنام عبدالرحمن بن معاویه ازنوادگان هشام دهمین خلیفهٔ اموی دمشق بود[۲]. قصهٔ حیرت‌انگیز نجات این جوان که بیست و یك سال داشت و پنجسال سرگردانی او درفلسطین ومصر وشمال افریقا که بارها ازنظر تیز بین جاسوسان عباسی گریخت حقاً بتاریخ عرب از قصه‌های افسانه‌وش است . فرار ازیك چادر بدوی بر کنارهٔ چپ رود فرات که عبدالرحمن بدانجا پناه برده‌بود آغاز شد. آنروز ناگهان پرچمهای سپاه عباسی بنزدیك خیمه گاه نمایان شد واو با برادر کوچکش که سیزده‌سال داشت بآب زدند که بشنا از رود بگذرند. ظاهراً برادر کوچك شناگر ماهری نبود و گفتار تعقیب گران را که وعدهٔ امان میدادند باور کرد و از نیمه راه برگشت و بشمشیر آنها کشته شد و برادر بزرگتر شنا کرد تا بساحل مقابل رسید[۳].

هنگامی که عبدالرحمن بطرف جنوب میرفت درفلسطین غلام آزادشدهٔ او «بدر» که مردی توانا و بارباب خود وفادار بود بدو پیوست وچون بشمال افریقا رسید بامهارت ازکشته شدن بدست حاکم آنجا که خویشاوند یوسف فهری بود جست وقبیله به‌قبیله

۱ـ فصل ۲۲ و ۳۱ همین کتاب را ببینید .

۲ـ مورخان قدیم مسیحی نام اورا به Benemaugius تحریف کرده‌اند .

۳ـ اخبار ، ص۵۲-۵۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۳۷۷ .

وشهر بشهر بی‌آشنا وپول همی‌زیست تا پس‌ازمدتها سر گردانی بشهر سبته رسید سال (۱۳۸ه ، ۷۵۵م) وبه بربران متیم آنجا که منسوبان مادری او بودند پناهنده شد واز آنجا بدر را باسپانیا فرستاد تا با گروههای‌شامی ازمردم دمشق وقنسرین که به‌البیره وجیان مقیم بودند گفتگو کند . بسیاری پیشوایان قوم که از حمایت خاندان اموی بهره‌ور شده بودند ازخبر آمدن عبدالرحمن خوشحال شدند که اورا شایستهٔ خلافت و امارت میدانستند. شامیان‌عربان یمنی را نیز باخود همسخن کردند. یمنیان دلبستهٔ عبدالرحمن نبودند اما ازیوسف که حق حاکم ایشانرا غصب کرده بود نفرت داشتند وکس فرستادند تا پیشوای تازه را بیاورد . این اموی، جوانی بلند بالا ولاغراندام بود که خطوط تند بچهره و بینی عقابی و موی بور تنك[1] و روحی ماجراجو و طبعی مأنوس برسوم و آداب دودمان اموی داشت وخیلی زود براوضاع پیچیده تسلط یافت و یوسف سست‌رأی بیهوده کوشید تا این مدعی تازه را بعطاهای سنگین که ازدواج با دختر وی ازآنجمله بود قانع کند . وشهرهای جنوبی یکی‌ازپس دیگری بی‌مقاومت دروازه براو گشودند و ارشدونه که مردم اردن آنجا بودند و ولایت سدونه[2] که مقر فلسطینیان‌بود و اشبیلیه که عربان حمص آنجا مقام داشتند امیر را بگرمی وباآغوش باز پذیرفتند[3].

تسلط برقرطبه

هنگامی که عبدالرحمن و یاران او رو بقرطبه داشتند یوسف نیز بطرف‌اشبیلیه روان‌بود. پیش‌ازآنکه پیکاری‌رخ‌دهد معلوم شد که امیر اموی پرچم جنگی ندارد و یکی از پیشوایان یمنی از مردم اشبیلیه که ابوالصباح یحصبی نام داشت پیش آمد و عمامهٔ سبزی را بسر یك نیزهٔ کوتاه کرد و پرچمی ساخت[4] و چنانکه گفته‌اند اصل پرچم امویان اندلس از اینجا بود . صبحگاه

۱ــ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۵۰ ؛ ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۷۶ .
۲ــ مرکز ولایت کوهستانی رژیو Regio (عربی،ریه) ؛ یاقوت‌ج۱، ص۱۹۵،۲۰۷.
۳ــ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۳۷۸ ؛ ابن‌عذاری، ج۲ ، ص۴۸ ؛ مقری ، ج۱، ص۲۱۲ .
۴ــ اخبار ، ص۸۴ . با ابن‌قوطیه ، ص۲۶ ، مقایسه‌کنید .

روز ۱۴مه بسال (۷۵۶م، ۱۳۹ه) دوسپاه جنگجو برساحل وادی‌الکبیر به‌پیکار شدند. با آنکه اسبهای خوب هنوز در اندلس فراوان‌نبود بیشتر مردان دوسپاه سواره بودند اما عبدالرحمن‌دریافت که شاید بعضی یارانش بیمناك باشند که مبادا ازمعرکه بگریزد بدین جهت با اصرار مرکوب خود را با استر پیر و واماندهٔ ابوالصباح عوض کرد[1] و طولی نکشید که نتیجهٔ پیکار روشن شد و یوسف و سالار سرداران او بمنظور نجات خویش راه فرار گرفتند . قرطبه سقوط کرد وعفو عام اعلام شد و عبدالرحمن برای جلوگیری ازچپاول پایتخت به مشکلی برنخورد و زنان حاکم فراری را زیرحمایت جوانمردانهٔ خود گرفت .

وحدت و آرامش در اسپانیا

تسلط برقرطبه بمعنی تسلط براسپانیا نبود . حاکم‌فراری در شمال آشفتگیها آورد تا سرانجام بنزدیك طلیطله کشته شد.[2] اما این شهر تا سال (۱۴۷ه ، ۷۶۴م) تسلیم نشد. ازآن پس شورش یمنیان وشیعیان بود که عباسیان نیز آنرا کمك میکردند. شورش بربران‌ده‌سال طول کشید تاخاموش شد . بربران هرگز این‌قصه را که عربان ازدیار مفتوح ولایتهای بهتررا خاص‌خود کرده بودند برایشان نبخشودند و همچنان که درآغاز کار نیرومندترین یاران امیر تازه بودند عاقبت بدشمنی گرائیدند و میبایست زودتر تکلیف آنها را یکسره کرد . شیخ اشبیلیه‌ای که پرچم و استرش در فیروزی عبدالرحمن اثر داشت چون بشورش برخاست سر خود را از دست داد . سرنوشت بدر، محرم ودست راست عبدالرحمن نیز چنین بود .

دشمنان داخلی همدستان خارجی نیز داشتند . بسال (۱۴۴ه ، ۷۶۱م) منصور خلیفهٔ عباسی تهور کرده و کسی‌را بنام علاءِ بن مغیث‌بحکومت‌اندلس فرستاد ودوسال بعد هنگامیکه منصور در راه مکه‌بود و به‌حج میرفت سر بریدهٔ علاء که به‌نمك وکافور

۱ـ اخبار ، ص۸۸ـ۸۹ ؛ ابن‌اثیر ، ج۵ ، ص۳۷۸ .

۲ـ ابن‌الابار ، حلة ، ص۵۵ .

آلوده و با پرچم سیاه و فرمان حکومت در کیسه‌ای بود بدست وی رسید[۱] و خلیفهٔ عباسی که موقعی عبدالرحمن را «شاهین قریش» نامیده بود[۲] گفت : « خدا را سپاس که میان ما و این دشمن، دریائی نهاده‌است. »[۳] گویند عبدالرحمن ناو گروهی آماده کرده بود که شام را ازچنگ عباسیان در آرد اما حوادث ومشکلات داخلی مانع وی شد و شام همچنان بماند .

عبدالرحمن در مقابل شارلمانی

بسال (۱۶۱ه ، ۷۷۷م) میان سران‌عرب درشمال‌شرقی‌اسپانیا برهبری‌حاکم برشلونه(بارسلونا)وداماد ازرق‌چشم‌یوسف‌فهری پیمان مهمی بسته‌شد که شارلمانی را به‌همپیمانی برضد امیر تازهٔ اسپانیا دعوت کنند. شارلمانی‌همپیمان خلیفهٔ عباسی بود[۴] و بنا بر این دشمن‌طبیعی عبدالرحمن‌بشمارمیرفت و بسال(۱۶۲ه، ۷۷۸م) ازمرکز شمال‌شرقی‌اسپانیا گذشت و به سرقسطه‌رسید[۵] ولی‌ناچار به عقب‌نشینی شد که شهر بمقاومت برخاسته و دروازه‌های خود را بروی‌دشمن بسته بود وهم دشمنان‌داخلی در کشورش‌قدرت‌اورا بخطر انداخته‌بودند. دراثنای بازگشت خفت‌انگیزسپاه‌فرنگ درتنگه‌های کوهستانی‌پیرنه قبایل‌بشکنس(باسک‌هاBasques) و دیگر کوه‌نشینان بدنبالهٔ‌آن حمله‌بردند وخسارتهای جانی ومالی بسیار زدند[۶]. از جمله سردارانی که دراین حادثه کشته شدند یکی بنام رولاند بود که چون شجاعانه بدفع مهاجمان کوشید یادگار وی در سرود رولاند که از شاهکارهای کم‌نظیر ادبیات قدیم فرانسه و هم زیباترین حماسه‌های قرون وسطاست جاوید شد . حقاً عبدالرحمن

۱ــ ابن‌قوطیه ، ص۳۳ .

۲ــ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۶۱ ؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۱۳ .

۳ــ ابن‌قوطیه ، ص۳۳ــ۳۴ ؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۱۵ .

۴ــ درفصل۲۴ همین‌کتاب موضوع «روابط با فرنگ» را ببینید.

۵ــ اخبار ، ص۱۱۳ .

۶ــ Éginhard, *Charlemagne*, ed. and tr. Halphen. pp, 29-31؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۲۳ــ۱۲۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۷ــ۸ .

نشان داد که همسنگ نیرومندترین شاهان غرب است چنانکه قبلا هماوردی خودرا با بزرگترین فرمانروای شرق معلوم داشته بود[۱].

حکومت مستقل

عبدالرحمن در آن اثنا که دشمنان فراوان خود را باطاعت میآورد سپاهی منظم و آزموده که شمار آن ۴۰٬۰۰۰ و بیشتر بود فراهم آورد. بیشتر سپاه وی مزدوران بربر بودند که از افریقا آورده بود و در استقرار حکومت خویش باخلاص ایشان تکیه داشت و بوسیلهٔ مقرری خوب که میداد علاقه و وفای ایشانرا جلب میکرد. بسال (۱۵۷ ه ، ۷۷۳م) نام خلیفهٔ عباسی را از خطبه بینداخت ولی لقب خلافت بخود ننهاد و او و خلفانش تا بدوران عبدالرحمن سوم بعنوان امیر اکتفا کردند. اما بهرحال اسپانیا اول ولایت بود که ازتسلط خلافت بغداد بدر رفت و اینکار بدوران عبدالرحمن اول انجام گرفت. عبدالرحمن از آن پس که کشور خویش را متحد کرد و بهمه‌جا آرامش آورد بکارهای صلح پرداخت و دراین زمینه نبوغ وتدبیری نشان‌داد که از نبوغ او درمسائل جنگ کمتر نبود. شهرهای کشور را بیاراست و بوسیلهٔ قنات آب گوارا بپایتخت آورد وهم بدور پایتخت باروئی برآورد و بیرون قرطبه قصر رصافه[۲] را بتقلید قصری که جد وی هشام بشمال شرق شام ساخته بود بنیان نهاد و از راه دور آب برای آن آورد و درختانی چون انار وهلو از خارج بیاورد و در باغ قصر بکاشت و چنانکه گفته‌اند اول نخل که ازشام باسپانیا رفت درآنجا کاشته شد و عبدالرحمن دربارهٔ آن اشعاری ظریف گفت[۳].

۱- به Coppée, vol. ii, pp. 167-8 مراجعه کنید.

۲- آنرا منیةالرصافه گفتند. منیه کلمهٔ یونانی وهم قبطی بمعنی باغ است.

۳- ابن‌الابار ، حله ، ص۳۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۷۷ ؛ مقری ، ج۲ ، ص ۳۷ ؛ Nicholson, *Literary History*, p. 418. اول نخل که باسپانیارفت بوسیلهٔفنیقیان بود ولی عربان درختان تازه بردند وکشت آنرا بطریق نشا زدن باب کردندکه سابقاً نخل را بوسیلهٔ هسته میکاشتند.

از جملهٔ اشعار عبدالرحمن یکی باین مضمون است: «ای نخل توهم مانند من دراین سرزمین دور از یار تنهائی.»

وهم عبدالرحمن دوسال پیش‌ازمرگ خویش مسجد بزرگ قرطبه را بنیان نهاد تا همسنگ دو مسجد مقدس اسلام یعنی مسجد بیت‌المقدس و مسجد مکه شود[۱]. خلفان وی بنای‌مسجد را تکمیل کردند و بر آن افزودند که پس‌از اندك‌زمانی مسجد قرطبه ، بمغرب ، کعبهٔ اسلام شد . این مسجد که سرستونهای مجلل و صحن وسیع داشت بهنگام فتح فرناندسوم بسال (۶۳۴ه، ۱۲۳۶م) بکلیسا مبدل‌شد وتاروزگار ما هنوز نام‌لامزکیتا (La Mezquita) که تحریفی‌ازکلمهٔ مسجدعربی‌است بر آن‌هست. بجز این مسجد بزرگ پایتخت به‌پلی که بر وادی‌الکبیر بنا شده بود میبالید . این پل‌بعدها بزرگترشد و به‌هفده‌دهانه رسید. بنیادگذارحکومت‌اموی همهٔ‌همت‌خویش‌را صرف مسائل مادی نکرد بلکه کوشید تا همهٔ اقوام مختلف کشور را ازعرب وشامی و بربر و نومیدی و عرب اندلس و گت بیك قالب بریزد و برنگ یك‌قوم درآرد اما توفیق‌نیافت . ایجادآن جنبش معنوی که مابین قرن‌نهم ویازدهم اسپانیای مسلمان را یکی‌از مراکز فرهنگی جهان کرد تا اندازهٔ زیاد مربوط بدوست .

دولتی که عبدالرحمن اول که مورخان او را عبدالرحمن داخل لقب‌داده‌اند بنیادکرد دوقرن وسه‌ربع قرن (۱۳۹ـ۴۲۳ه ، ۷۵۶ـ۱۰۳۱م) بپا بود وبدوران امیر هشتم، عبدالرحمن‌سوم، (۳۰۰ـ۳۵۰ه، ۹۱۲ـ۹۶۱م) که بزرگتر مرد این‌دولت وهم اول‌کس بود که عنوان خلافت بخود نهاد (سال ۳۱۷ه ، ۹۲۹م) باوج عظمت رسید . در واقع دوران عبدالرحمن اوج‌قدرت و اعتبار عرب درشبه‌جزیرهٔ اسپانیا بود. بهمهٔ دوران اموی قرطبه پایتخت بود و شکوه و جلالی کم نظیر داشت که آنرا همسنگ بغداد پایتخت خلافت شرق کرده بود .

پس‌ازمرگ‌منصورحاجب(۳۹۳ه ، ۱۰۰۲م) که مردی‌برجسته‌بود و«بیسمارك قرن دهم» لقب یافت و شاید بزرگتر سیاستمدار و سرداری بود که اسپانیای عرب بخود دید خلافت اموی بضعف افتاد وتا بسال (۴۲۳ه ، ۱۰۳۱م) بکلی ازمیان رفت

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۶۰، با ص۲۴۵ مقایسه‌کنید ؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۱۲ .

وبرویرانهٔ آن دولتکها وامیرنشینها پدید آمد که پیاپی بروی همدیگر خنجر میکشیدند تا سرانجام نیروهای روزافزون مسیحیان محلی و بخصوص مردم شمال برهمهٔ آنها چیره شد و با سقوط غرناطه که بسال (۸۹۸ه ، ۱۴۹۲م) بود آخرین آثار حکومت اسلام برای همیشه از شبه‌جزیره برافتاد .

رفتار با مسیحیان

مهمترین کار خلفان عبدالرحمن اول این بود که کشور را آرامش دادند و مشکلاتی را که از وجود دو دستهٔ مسیحی و مسلمان وهم از کینه‌توزی مسلمانان عرب با نومسلمانان اسپانیا زاده بود از بین برداشتند.[۲] در آغاز کار رفتار فاتحان عرب نسبت باتباع اسپانیولیشان با دیگر نواحی مفتوح اسلام تفاوت چندان نداشت[۱]. جزیه فقط برمسیحیان ویهودان مقرر بود ومقدار آن باقتضای مکنت پرداخت کننده ۱۲ و۲۴ و ۴۸ درم در سال بود . زنان و کودکان و عاجزان و پیران وهم راهبان و بیماران مزمن ازجزیه معاف بودند. خراج نیز که بطور متوسط بیست درصد از حاصل زمین بود از دهیان دریافت میشد، اما بخلاف جزیه، مسلمان شدن آنرا از میان نمیبرد . همهٔ مناطقی که بشمشیر گشوده شده بود وهمهٔ زمینها که ملك کلیسا بود یا باشرافی که دراثنای فتح ازاسپانیا گریخته بودند تعلق داشت مصادره شد و بملکیت مسلمانان درآمد . ولی بردگان وابسته بزمین بهمانحال ماندند تازراعت کنند ومیبایست چهار پنجم حاصل خویش را بارباب تازه یعنی مسلمانان تسلیم کنند. یك پنجم ازهمهٔ زمینها که مصادره شده بود خاص دولت بود که از کشتکاران فقط یك سوم حاصل میگرفت، بعدها قسمتی از زمینهای دولت بمردم شام وعرب که برای خاموش کردن شورشها فراخوانده شده بودند به تیول واگذار شد .

دستور « در اسلام بردگی نیست » بطور لزوم شامل حال بندگان نومسلمان نمی‌شد.* مسلمانان درامور دینی معترض فرقه‌های مسیحی نمیشدند. قوانین کلیسائی وقضات محلی ایشان بجا بود البته قضاوت آنها منحصر بمواردی بود که دوطرف دعوی

۱ــ فصل بیست و پنجم از همین کتاب را ببینید .

*ــ مترجم عربی چنین ترجمه کرده‌است: هرگاه برده‌ای مسلمان می‌شد آزاد می گردید چون « در اسلام بردگی نیست . »

مسیحی باشند و هم حق رسیدگی بمسائلی که بادین اسلام ارتباط مییافت نداشتند، بنابراین بطور کلی میتوان گفت اشغال اسپانیا ازطرف مسلمانان برای مردم چندان مایهٔ زحمت نشد و بار تازه‌ای بدوششان نگذاشت و بلکه بگفتهٔ دوزی[۱] فتح عربان برای مردم اسپانیا ازبعضی جهات سودمند بود، زیرا نفوذ طبقهٔ ممتاز را که اشراف ورجال دین از آن جمله بودند درهم شکست و وضع طبقات پائین را بهتر کرد و بمسیحیان زمین‌دار اجازه داد در املاك خویش تصرف کنند و آنرا بدیگران واگذارند و این کاری بود که ویزیگتها روا نمیداشته بودند.

مولدان سلاح برمیگیرند

مسیحیان که گروه گروه مسلمان شدن آغاز کردند در مناطق کوهستانی و کشاورزی رنگ قدیم‌را نگهداشتند ورسوم خود را حفظ کردند ولی درشهرها چنین نبود ویك‌طبقهٔ اجتماعی از نومسلمانان پدیدآمد که‌عربان‌عنوان«مولدان»بایشان‌دادندومردم‌اسپانیاهمین‌کلمه‌را مولادیز (Muladies) میگفتند. بمرور زمان این‌نومسلمانان ازهمهٔ مردم دیگر ناراضی‌ترشدند. اینان غالباً بردگان زمین یا اسیران آزاد شده یا اسیرزادگان بودند که بکشاورزی و کارگری اشتغال داشتند وبعضیشان بزبان مسلمان اما بدل مسیحی بودند[۲] ولی همگیشان قانون سخت‌اسلام را دربارهٔ ارتداد میدانستند که هر که مرتدشود بی‌دریغ کشته خواهدشد. عربان مسلمان مولدان را که بسیارشان نیز از دودمانهای‌اصیل بودند طبقه‌ای مادون خویش میدانستند. هنوز یك‌قرن ازآغاز فتح نگذشته‌بود که در بسیاری شهرها قسمت اعظم جمعیت ازهمین مولدان‌بود و اول کسان که برضد وضع موجود سلاح‌برداشتند همینان بودند.

۱ــ *Histoire des Musulmans d'Espagne*, ed. É. Lévi-Provençal (Lyden, 1932), vol. i, p. 278; tr. Francis G. Stokes, *Spanish Islam* (New York, 1913), p. 236.

۲ــ Eulogius ,,Memoriale sanctorum", Bk. II, in A. Schottus, *Hispaniae illustratae*, vol. iv (Frankfort, 1608), p. 293.

فصل سی و ششم

آشوب‌های داخلی

اطراف قرطبه که ربض[1] نام‌داشت از این نومسلمانان که بنظر مسیحیان‌اسپانیا از دین برون شده بودند پر بود و غالبشان تابع بهوذ ملاب و عالمان و فقیهان بودند که شمارشان بقرطبه نزدیك به ۴۰۰۰۰ بود. بدوران‌حکومت هشام اول (۱۷۳ـ۱۸۰ه، ۷۸۹ـ۷۹۶م) فرزند پرهیزکار ودانشور عبدالرحمن[2] حادثه‌ای که مایهٔ‌نگرانی تواند شد رخ نداد ولی بدوران حکم اول (۱۸۰ـ۲۰۷ه ، ۷۹۶ـ۸۲۲ م) جانشین هشام که بعیاشی و شکار و شراب دلبسته بود وضع تغییر کرد . اعتراضها که بحکم میشد تنها بعلت سبکسری و افراط کاری نبود بلکه نگهبانان خاص که از زنگان و بیگانگان مزدور گرفته‌بود وعربی نمیدانستند مایهٔ ناخشنودی شده‌بود[3]. آشوب بسال (۱۹۰ه، ۸۰۵م) هنگامی که امیر از خیابانی میگذشت آغاز شد و مهاجمان درمیان حرکات تشویق‌آمیز فقیهان سنگریزه بجانب وی پرتاب کردند. هفتاد و دوتن ازسران‌توطئه دستگیر و زندانی شدند و چون معلوم شد که در توطئه‌ای برای عزل حکم شرکت داشتند همگی بردار شدند . شورش نومسلمانان مکرر شد وسرانجام بسال (۱۹۹ه ،

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۷۳،۷۷ ؛ ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۲۰۹ وبعد ؛ العقد ، ج۲ ، ص۳۶۵ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۲۶ .

۲ـ ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۱۰۱ـ۱۰۲ ؛ ابن‌قوطیه ، ص۴۲ .

۳ـ بهمین‌جهت‌نگهبانان‌را خرس‌یعنی گنگ میگفتندکه نگهبانان‌بعربی‌خرس‌وبتحریف « خرس » میشود ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۲۷ ؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۲۰.

۸۱۴م)[۱] شورش بزرگی برهبری یك فقیه بربری بپا شد و شورشیان حکم را درقصر محاصره کردند اما سواران وی بخاموش کردن شورش توفیق یافتند و با مردم ربض بخشونت رفتار کردند وسیصد تن از سران آنها را وارونه بدار آویختند وبدیگران گفتند که باید سه روزه از اسپانیا برون شوند و پس‌از مهلت سه روزه محلهٔ ایشانرا بکوفتند و با زمین یکسان کردند و بنای تازه را در آنجا ممنوع کردند[۲].

هشت‌هزار خانوار از آنها بمراکش‌رفتند وبشهر فاس که ادریس‌دوم میساخت تا آنجا را پایتخت کند، اقامت گرفتند[۳] و ۱۵،۰۰۰ از آنان[۴] باسکندریه فرود آمدند و همهٔ قدرت شهر از ایشان بود تا بسال (۲۱۲ه، ۸۲۷م) که سردار مأمون خلیفه از از آنجا برونشان کرد وبجزیرهٔ کرت که تابع روم شرقی‌بود رفتند و آنجارا بگرفتند ودودمانی بنیاد کردند که تا بسال (۳۵۰ه، ۹۶۱م) که جزیره ازنو بدست یونانیان افتاد بجا بود[۵].

کشتار خندق

بعضی‌نومسلمانان‌اسپانیا نیز برای‌عربان همدستانی‌مؤثربودند که برضد همکیشان سابق‌خود و بنفع عربان کارمیکردند. از جملهٔ اینان عمروس بن‌یوسف بود که حکم بسال (۱۹۲ه، ۸۰۷م) ولایتداری طلیطله را که «شهر شاهان»[۶] لقب داشت و بنظر مردم اندلس از لحاظ سیاسی ودینی از همهٔ

۱ـ سال ۲۰۲ هجری (۸۱۷–۸۱۸م). ابن‌عذاری، ج۲، ص۷۷. با ابن‌قوطیه، ص۵۱–۵۲ مقایسه‌کنید.

۲ـ بیادگار این حادثهٔ هیجان‌انگیز حکم را عنوان «ربضی» داده‌بودند. ابن‌ابار، حله، ص۳۸.

۳ـ هنوزهم محله‌ای‌که درآنجا اقامت‌گرفته‌اند بشهر فاس‌هست وبنام «عدوةالاندلس» نامیده میشود.

۴ـ ابن‌قوطیه، ص۵۱.

۵ـ ابن‌ابار، حله، ص۳۹–۴۰؛ مقری، ج۱، ص۲۱۹؛ مراکشی، ص۱۳–۱۴؛ کندی، ولاة، ص۱۶۱–۱۶۵، ۱۸۴؛ یعقوبی، ج۲، ص۵۶۱؛ یاقوت، ج۱، ص۳۳۷؛ فصل۱۸ از بخش سوم همین‌کتاب را ببینید.

۶ـ *Urbs regia* in Isidorus Pacensis, « Del chronicon », in *Espana sagrada : Theatro geographico-historico de la iglesia de Espana*, ed. Fr. Henrique Florez, vol. viii (Madrid, 1753), p. 297; *madinat al-muluk* (the city of king) in Qazwīni, *Athar*. p. 366.

شهرهای‌دیگر معتبرتر مینمود بدو داد . طلیطله زیر نفوذ اسلام هرگز آرامش‌نیافت و نومسلمانان و هم مسیحیان پیوسته بشورش بودند. یکبار عبدالرحمن بن حکم که ولیعهد بود وچهارده‌سال داشت بدانجا رفت وعمروس باشارهٔوی مهمانی مجللی بافتخار ولیعهد ترتیب‌داد وصدها تن ازبزرگان شهر را دعوت کرد. درصحن‌قلعه که بتازگی بنیاد شده‌بود خندق درازی بود که برای ساختمان قلعه خاك ازآنجا برداشته بودند. عمروس جلادی را بکنار خندق واداشته‌بود وهریك ازمهمانان که بقلعه درون میشد سرش‌را بشمشیر برمیگرفتند وجسدش‌را بخندق‌میافکندند. طلیطله[1] سالها ازپس کشتار خندق‌آرام بود[2] ولی دیگر شهرها چون مارده تا دوران عبدالرحمن دوم که طرفدار وحدت اسپانیا بود و نجوم و موسیقی را ترویج میکرد همچنان پرآشوب بود[3].

۱ـ وقعةالحفره ، ابن‌اثیر ، ج۶ ، ص۱۳۵ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۲۶ .
۲ـ ابن‌قوطیه ، ص۴۵ـ۴۹ ؛ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۷۱ـ۷۲ .
۳ـ فهرست امیران قرطبه :

۱. عبدالرحمن اول (۱۳۹-۱۷۲ه ؛ ۷۵۶-۷۸۸ م)
۲. هشام اول (۱۷۲-۱۸۰ه ؛ ۷۸۸-۷۹۶ م)
۳. حکم اول (۱۸۰-۲۰۷ه ؛ ۷۹۶-۸۲۲ م)
۴. عبدالرحمن دوم (۲۰۷-۲۳۸ه ؛ ۸۲۲-۸۵۲ م)
۵. محمد اول (۲۳۸-۲۷۳ه ؛ ۸۵۲-۸۸۶ م)
۶. منذر (۲۷۳-۲۷۵ه ؛ ۸۸۶-۸۸۸ م)
۷. عبدالله (۲۷۵-۳۰۰ه ؛ ۸۸۸-۹۱۲م)
محمد
۸. عبدالرحمن سوم (۳۰۰-۳۱۷ ه ؛ ۹۱۲-۹۲۹م ، خلیفه۳۱۷-۳۵۰ه ؛ ۹۲۹-۹۶۱ م)

عبدالرحمن دوم که ازسال (۲۰۷تا۲۳۸ه ؛ ۸۲۲تا۸۵۲م) امارت داشت و بعداً « اوسط »[۱] لقب یافت تحت‌نفوذ چهار کس بود: زنی و خواجه‌ای وفقیهی و نغمه گری. زن همسر محبوب وی سلطانه طروب بود که درطرح توطئه‌ها مهارتی داشت وخواجه غلام پراستعداد وی نصر بود که عنوان سالار حاجبان داشت و اسپانیولی زاده بود و ملکه بدو علاقه داشت[۲] و فقیه همان پیشوای بربری بود که شورش قرطبه را رهبری کرده بود. نام وی یحیی بن یحیی (متوفی۲۳۵ه؛ ۸۴۹م) بود و بقبیلهٔ مصموده انتساب داشت . یحیی ببغداد از مالك بن انس علم آموخت و مذهب مالکی را در اندلس او رواج داد[۳] و نفوذ آن چنان بود که مردم میگفتند ما جز قرآن خدا و موطاءِ مالك کتابی نمیشناسیم[۴] و نغمه گر زریاب ایرانی نژاد بود که ازبغداد بدربار اندلس آمده بود.

زریاب[۵] از جملهٔ موسیقیگران بود که رونق دربار هارون و پسرانش از ایشان بود وشهرت وی تنها بعنوان موسیقیگر نبود بلکه اهل‌علم وادب نیز بود وچون حسد استادخود ابراهیم موصلی را که بشهرت کم از او نبود برانگیخت ناچار بشمال‌افریقا گریخت وعبدالرحمن که میخواست قرطبه را بغداد دوم کند ودرباری توانگرداشت و در اسرافکاری از هارون‌الرشید تقلید میکرد شخصاً از پایتخت باستقبال نغمه گر جوان[۶] برون شد، سال (۲۰۷ ه ؛ ۸۲۲ م)، و زریاب را بحمایت خود گرفت و سالانه

۱ــ این‌عنوان ازآنجا یافت‌که پس‌از عبدالرحمن اول وپیش‌از عبدالرحمن سوم بود. ابن‌ابار ، حله ، ص۶۱ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۲۷ .

۲ــ مقری ، ج۱، ص۲۲۴ــ۲۲۵ .

۳ــ ابن‌خلکان، ج۳، ص۱۷۳ . با ابن‌قوطیه ، ص۳۴ مقایسه‌کنید . بگفتهٔ ابن‌خلکان مالك بن انس یحیی را «عاقل اندلس» لقب داده بودکه یکبار وقتی همهٔ شاگردان برون‌شدند تا فیلی راکه از راه میگذشت نظاره‌کنند او همچنان مانده و بدرس استادگوش داده بود .

۴ــ مقدسی ، ص۲۳۶ .

۵ــ زریاب کلمهٔ فارسی‌است مرکب از زر ویاب وکنیهٔاو ابوالحسن علی‌بن نافع بود. بگفتهٔ عقدالفرید ، ج۳ ، ص۲۴۱ ، زریاب غلامی سیاه بود .

۶ــ با ابن‌خلدون، مقدمه،ص۳۵۷مقایسه‌کنید. مقری، ج۱،ص۲۲۲ از او گرفته‌است.

۳٬۰۰۰دینار مقرری داد و درقرطبه ملکی که ٤٠٬٠٠٠ دینار ارزید بدو بخشید وسخت دلبستهٔاو شد. خیلی زود شهرت زریاب ازهمهٔ موسیقیگران‌اندلس بیشترشد بطوریکه گفته‌اند وی‌اشعار وهم‌آهنگ ده‌هزار آواز را بخاطرداشت واو نیز چون‌موسیقیگران دیگر پنداشت که نغمه‌ها را هنگام‌شب جنیان بدو تعلیم میدهند. زریاب بعنوان شاعر و فلك‌شناس و جغرافیدان نیز شهره بود[1] و مهمتر از همه بسیار بذله‌گو و درعین‌حال مهذب و آراسته بود که بزودی محبوب همگان شد، وی مبدع مد نیز بود. پیش از آن مردم موی خویش را دراز میگذاشتند و از پیشانی عقب میزدند و چون زریاب بیامد بتقلید او مو را کوتاه و مرتب کرده به‌پیشانی میآویختند؛ پیش‌از زریاب بجام فلزی‌آب مینوشیدند و جامهای شیشه‌ای بوسیلهٔاو باب شد. بعضی خوردنیها وازجمله مارچوبه مورد رغبت نبود اما بتقلید زریاب که دلبستهٔآن بود مطلوب همگان شد[2].

مسابقهٔ مرگ

نزدیك‌اواخر دوران عبدالرحمن، زبان وادبیات ودین ودیگر رسوم‌فاتحان‌وازجمله‌حرمسرا خاطر کسان‌را فریفت وبسیاری مسیحیان‌شهرنشین که هنوز مسلمان نشده‌بودند دلباختهٔ فرهنگ قوم فاتح شدند و به تفوق شعر وهنر وفلسفه وعلوم عرب اعتراف کردند و بسیارشان رسم وروش زندگی عرب گرفتند واز این تقلیدگران که فراوان شده بودند بعنوان «عرب نمایان» پدید آمد[3]. باید بگوئیم که اسپانیا دیرتر از دولتهای دیگر بمسیحیگری گروید و هنگام فتح اسلام هنوز مردم بعضی ولایتهای آن بت‌پرست‌بودند. مذهب اریوسی مسیحی که ویزیگتها داشتند با نظریات مسلمانان دربارهٔ مسیحیگری سازگار بود. یکی از نویسندگان مسیحی آن‌دوران که بقرطبه‌میزیسته بحیرت‌بوده که مرد مسیحی معمولی از قرائت مؤلفات پدران لاتینی دریغ داشته و فصاحت عربی اورا سرمست میکرده

۱ــ مقری ، ج۲ ، ص۸۷ ؛ ابن‌قوطیه ، ص۶۸ .

۲ــ مقری ، ج۲ ، ص۸۷ــ۸۸ .

۳ــ عنوان عربی‌ایشان مستعرب بود وبفرنگی Mozarabs میگفتند واین‌عنوان بهمهٔ کسانی داده میشدکه زبان و عادات عرب را فراگرفته بودند .

است[۱]. چنانکه گفته‌اند در اوایل سال (۱۰۶ه ، ۷۲۴م) یا نزدیك بهمین‌تاریخ، یوحنا اسقف‌اشبیلیه‌تورات‌را بعربی‌نوشت‌تا«عرب‌نمایان» وبربران ازآن‌بهره‌توانند گرفت[۲].

برای‌مقاومت‌باتمایلات‌عرب‌نمائی‌جنبش‌عجیبی‌میان‌مسیحیان‌متعصب‌قرطبه‌پدید آمد که درنتیجه بسیاری از زن ومرد ایشان داوطلب مرگ‌شدند. پیشوای‌این‌جنبش معنوی کشیش‌زاهدی بنام یولوجیوس (Eulogius) بود که یك‌دوست‌ثروتمند بنام الفارو (Alvaro)[۳] که‌هم او بعدها گزارش زندگی‌این کشیش را نوشت وی را کمك میکرد . بعداز رمضان سال (۱۳۳ه ؛ ۸۵۰م) که یك کشیش قرطبی بنام پرفیکتوس (Perfectus) بجرم ناسزاگوئی بمحمد (ص) ولعن اسلام اعدام‌شد[۴] کارجنبش چون شعله‌ای بالاگرفت و مسیحیان قرطبه به پیشوائی اسقفشان قیام کردند و پرفیکتوس را مقدس و صاحب کرامت شمردند و گفتند پیش از آنکه سرش بریده شود مرگ قریب‌الوقوع نصر خواجه راکه ناظر اعدام وی بود پیشگوئی کرده بود وپیشگوئی وی راست شد که ظاهراً نصر با طروب همسر عبدالرحمن برای مسموم کردن وی توطئه‌ای کرده بود . طروب میخواست ازمیان چهل‌وپنج فرزند که عبدالرحمن‌داشت فرزندخود عبدالله‌را بجای محمد که موردعلاقهٔ پدر واز زن‌دیگر بود بقدرت برساند. عبدالرحمن ازقصه خبریافت وچون نصر ظرف‌دوائی نزد وی‌آورد که خاصیتی‌عجیب دارد، بدو گفت باید دوا را شخصاً بنوشد وبیازماید واو نیز بناچار داروی‌زهرآگین‌را

۱– Alvaro, "Indiculus luminosus", in *Espana sagrada*, vol. xi, p. 274.

۲– *Primera cronica general, estoria de Espana que mando componer Alfonso el Sabio*, ed. Ramón Menéndez Pidal (Madrid, 1906), vol. i, p. 326.

۳– « Vita vel passio Beatissimi Martyris Eulogij », in *Espana sagrada*, vol. x, pp. 543-63; «Vida y martyrio de S. Eulogio», in *Espana sagrada*, vol. x, pp. 411 *seq.*

۴– Alvaro, «Indiculus», in *Espana sagrada*, vol. xi, pp. 225-9,

بنوشید و بخانه رفت و جان داد[۱].

از حادثهٔ پرفیکتوس مدتی نگذشته‌بود که راهبی اسحق نام بحضور قاضی آمد که میخواهم مسلمان‌شوم اما بجای مسلمان‌شدن ناسزای محمد (ص) گفتن آغاز کرد وطبعاً بسر نوشت پرفیکتوس دچار شد یعنی سرش را بریدند و بزودی او نیز مقدس بشمار رفت[۲]. از اینموقع مسابقه آغاز شد و کشیشان و مردم عادی راه ناسزا گفتن اسلام را پیش گرفتند تا به‌نتیجهٔ تخلف‌ناپذیری که نصیب مجرمانی از این‌قبیل میشد یعنی سر بریدن برسند. شمار کسانی که باین‌طریق کشته شدند در مدت دوماه بیازده تن رسید.

فلورا و یولوجیوس

اسقفان پس از تردید بسیار باشارهٔ عبدالرحمن و با وجود مخالفت یولوجیوس انجمنی ساختند و مسیحیان را از کوشش برای مرگ مقدس منع کردند ولی اینکار سودمند نیفتاد وسرانجام نوبت دخترجوان و زیبائی از پیروان یولوجیوس رسید که فلورا نام داشت و ازیك مادر مسیحی و پدر مسلمان‌بود. وی بایك راهبهٔ جوان بنام مریم که خواهر یکی از کشیشان مقتول‌بود بنزد قاضی آمدند و با هیجان تمام پیمبر را ناسزا گفتن گرفتند. اما قاضی ملایمت کرد و فقط بزندانشان فرستاد. یولوجیوس که بزندان بود و به فلورا عشقی پاك و پرهیزکارانه داشت هرچه توانست کوشید وازفصاحت خویش کمك گرفت تا دختری را که دوست‌داشت باهمدست او که هردو بتردید افتاده بودند برای مرگ آماده کند و دو زن جوان از اثر تلقین وی بگفتار خویش استوار ماندند و در ۲۴ نوامبر سال (۸۰۵م، ۲۳۶ه) اعدام شدند[۳]. بسال (۲۴۵ه، ۸۵۹م) که یولوجیوس را نیز اعدام کردند این مسابقهٔ جنون‌آمیز خودکشی متوقف شد. وی اسقف قرطبه بود و محمد اول (۲۳۸-۲۷۳ه؛ ۸۵۲-۸۸۶م) که روش خشونت پیش گرفته‌بود بکشتن‌او فرمان

۱- ابن‌قوطیه، ص۷۶-۷۷؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۳۰.

۲- Alvaro, "Indiculus" in *Espana sagrada*, vol. xi. pp. 237-8.

۳- *Espana sagrada*, vol. x, pp. 417-18; Alvaro, "Vita Eulogij", in *ibid.* pp. 547 *seq.*

داد. شمار کسانی که بدینسان کشته شدند چهل وچهار بود .

شورش در ولایات

زمینهٔ آشوبهای دیگر که بغرابت کمتر اما خطرناکتر ازاین بود در ولایات فراهم بود . محمد ودو فرزندش منذر (۲۷۳-۲۷۵ه ؛ ۸۸۶-۸۸۸م) و عبدالله (۲۷۵-۳۰۰ه ؛ ۲۸۸-۹۱۲م) تدبیر وفعالیت عادی امویان را نداشتند و ازسوی دیگر مشکلات مربوط بوراثت تخت وتاج نیز بود که برسم دولتهای اسلام میبایست بزرگتر وتواناترین مردان دودمان حکومت بولیعهدی برگزیده‌شود. حکومت منذر کمتر ازدو سال بود وبتحریك جانشینش بوسیلهٔ نشتری که جراح برای حجامت وی بکار برد مسموم شد[۱]. درهمین موقع شورش مولدان و هم عرب نمایان دراطراف کشور بپابود وبسیاری ولایتها بحکومت‌یك‌بربر یامسلمان اسپانیولی اعلان‌استقلال کرده‌بودند وبولایتها که اسماً تابع‌قرطبه‌بود نومسلمانانی که مایل بودند بعنوان قهرمان محلی امیران اموی را بخود مشغول دارند این‌جنبشهای استقلال‌طلبانه را تا اوایل قرن‌دهم تأیید میکردند . بسال (۲۶۰ه ، ۷۷۳م) باناحیهٔ کوهستانی ریه[۲] در جنوب اسپانیا که مرکز آن ارشدونه بود پیمانی بسته شد ومحمد استقلال آنرا شناخت باین شرط که سالانه جزیه‌ای بپردازند. بیشتر مردم این‌ولایت بومیانی بودند که رنگ مسلمانی گرفته‌بودند. درشمال‌نیز ارغون‌بحکومت‌بنی‌قاسی[۳] که از نومسلمانان ویزیگت بودند استقلال‌یافت وبه نیمهٔ قرن نهم شیرهای سرقسطه وتطیله (Tudela) ودیگر شهرهای مهم مرزی‌بدان‌پیوستند[۴]. بنی‌قاسی باهمسایگان

۱- ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۱۶۰-۱۶۱ ، ۱۲۲ ، ج۱ ، مقدمهٔ دوزی، ص۴۴-۴۶ . با ابن‌قوطیه ، ص۱۰۲ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۳۲؛ اخبار، ص۱۵۰ مقایسه‌کنید .

۲- ریه عربی معادن Regio اسپانیولیست . ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۳۲ ، باص۱۳۴ مقایسه‌کنید و دیگر مورخان آنرا شهری پنداشته و با مالقه خلط‌کرده‌اند درصورتیکه مالقه بدوران ویزیگتها بعد از دوران عبدالرحمن سوم مرکز ریه بوده است . ادریسی ، ص۲۸ را ببینید .

۳- Benikazzi in Sebastian, "Chronicon", in *Espana sagrada*, vol. xiii, p. 487.

۴- ابن‌قوطیه ، ص۸۵، ۱۱۳-۱۱۴. ابن‌خلدون بخطا «قاسی» را « موسی » پنداشته، ج۴ ، ص۱۳۴ ، و خاندان را « لب » لقب داده است . با ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۱۷۵-۱۷۶ مقایسه‌کنند.

غربی خود شاهان لیون همپیمان شدند. درمنطقهٔ اطراف طلیطله شهری که ایام‌شورش بیش‌از آرامش داشت بربران بنی‌ذوالنون دسته‌ها داشتند که کارآن سوختن و کشتن بود. دراشبیلیه که بدوران‌ویزیگتها مرکزمعتبر فرهنگ‌رومی‌بشمارمیرفت بنوحجاج قدرت و نفوذ داشتند[۱]. حاکمان اشبیلیه و ولایت اطراف آن از دودمان ساره نوادهٔ وتیزا (غیطشه) بودند که زن یکی‌از عربان شده بود. ابن‌قوطیهٔ مورخ نیز پسر یك زن گت ازخاندان‌ساره‌بود[۲]. درجنوب‌غربی‌بناحیهٔ‌جلیقیه یك‌مرد جسور ازمردم مارده وبطلیوس (Badajoz) که عبدالرحمن بن مروان جلیقی[۳] نام‌داشت امارت مستقلی‌بنیاد کرده و به پشتیبانی آلفونس سوم پادشاه‌لیون که طبعاً شورشیان را برضد عربان تأیید میکرد همه‌جا ترس و وحشت پراکنده‌بود. درناحیهٔ‌جنوب‌غربی‌شبه‌جزیره‌همانجا که شهرالغرب[۴] (Algarve) پرتقال هست در اواخر دوران محمد یکی از نومسلمانان بدعوی استقلال برخاست ودر جنوب‌شرقی بشهر مرسیه یکی از امیران نومسلمان از اطاعت‌حکومت بدر رفت اما نیرومند وسرسختتر ازهمهٔ این‌شورشیان ابن‌حفصون‌بود.

ابن‌حفصون

عمر بن‌حفصون ازدودمان‌امیران ویزیگت‌بود وازسال(۲۶۷ه؛ ۸۸۰م) در یك قلعهٔ قدیمی بر کوه بوباسترو[۵](Bobastro) اقامت گرفته براهزنی‌اشتغال‌داشت. پس‌از آن مدتی‌بقرطبه درسپاه امیر اموی خدمت کرد و آنگاه بکمك‌مردم کوهستانی‌البیره برخاست ودرجنوب‌اسپانیارهبری‌شورشیان‌را برضد حکومت‌اسلامی عهده‌دار شد. شورش وی بدوران سه‌تن از امیران‌اموی، محمد

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۱۲۸ وبعد ؛ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۱۳۶.

۲ـ ابن‌قوطیه ، ص۴ـ۶ .

۳ـ منسوب بجلیقیه یا دیار جلالقه . ابن‌عذاری ، ج۲، ص۱۰۲، ۱۰۴؛ ابن‌قوطیه، ص۸۹ـ۹۰ ؛ ابن‌اثیر ، ج۷، ص۱۲۷ـ۱۲۸ ؛ ضبی، ص۳۵۹ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۳۱؛ یاقوت ، بلدان ، ج۳ ، ص۱۱۰ .

۴ـ ازکلمهٔ غرب عربی گرفته‌اند .

۵ـ بعربی ببشتر گویند ؛ ابن‌قوطیه ، ص۹۰؛ اخبار ، ص۱۵۰. با ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۰۸، ۱۲۰، ۲۰۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج۷، ص۲۹۵ ، مقایسه کنید .

ومنذر وعبدالله، دوام داشت. مسیحیان ناراضی جنوب اسپانیا عمر را مظهر تمایلات وطنی میشمردند که سر کوب فاتحان شده بود اما عربان او را یك مرد بیسر و پای ملعون میدانستند[1]؛ آنگاه بخت بااو یار شد و ناحیهٔ خودرا ازقرطبه جدا کرد و بافرمانروای اغلبی که ازجانب عباسیان بافریقا بود[2] مذاکره آغاز کرد که فرمان حکومت اسپانیا بگیرد اما درنقشهٔ جسورانهٔ خود توفیق نیافت و درنتیجه بسال (۲۸۶ه ؛ ۸۸۹م) دین اسلاف خویش را که مدتهای دراز بدل نهان داشته بود ظاهر کرد[3] وخویشتن را صموئیل نامید و همین صموئیل بارها تخت امویان را لرزانید و قدرت خلفان عبدالرحمن که بخطر افتاده بود حاجت بمردی داشت که نیروی آنرا تجدید کند.

۳ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳. با عقدالفرید، ج۲، ص۳۶۷ مقایسه کنید.

۴ـ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۳۵.

۱ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۴۳.

فصل سی و هفتم

خلافت اموی در قرطبه

عبدالرحمن ناصر خلیفه

هنگامی که عبدالرحمن سوم بسال (۳۰۰ه ؛ ۳۱۲م) جانشین عبدالله پدر بزرگ خود شد بزحمت بیست و سه ساله بود . عبدالله فرزندان خودرا بکشتن همدیگر وادار کرد ومحمد پدر عبدالرحمن را باین اتهام که سر نافرمانی دارد بکشتن داد و ازآن پس ترتیب کشتن پسر دیگر را نیز داد وچون برادران یکدیگر را بکشتند او بی‌فرزند ماند. هنگام حکومت عبدالرحمن دولت وسیع اسلامی که همنام اول او بپا کرده بود چنان کوچك شده بود که فقط شامل قرطبه و اطراف آن میشد .

امیر کم‌سال مردی بسیار لایق بود و ازآن صفات که بهرروزگار مایهٔ امتیاز رهبران بوده است یعنی برندگی وجرئت وصراحت بهرهٔ کافی داشت . عبدالرحمن با اطمینان و به‌آهستگی همهٔ ولایتهای رفته را یکی از پس دیگری بازآورد ، بهمهٔ دوران حکومت خود که نیم قرن طول کشید (۳۰۰ـ۳۵۰ه ؛ ۹۱۲ـ۹۶۱م)[۲] پرکار و فعال بود و درنتیجهٔ همین پرکاری دامنهٔ فتوح او بهمه‌جا رسید. استجه نخستین‌شهری بود که تسلیم وی‌شد (۳۰۰ه ؛ ۹۱۲م)[۳] ازآن پس البیره وهم‌جیان بی‌مقاومت باطاعت

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۱ ، مقدمهٔ دوزی، ص۴۷ـ۵۰؛ ابن‌ابار، حله ، ص۹۱ .

۲ـ ابن‌ابار ، حله، ص۹۹ و حق با اوست که گوید حکومت عبدالرحمن طولانی‌ترین حکومت اسلام بود. حواشی فصل۳۲ ازکتاب سوم همین کتاب را درخصوص خوارزمشاهیان ببینید.

۳ـ ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۱۶۵ .

آمدند . ارشدونه با پرداخت جزیه موافقت کرد ؛ اشبیلیه در اواخر سال (۳۰۱ه ؛ ۹۱۳م) دروازه‌ها را گشود ؛ ریه که پیروان ابن‌حفصون بکوههای مرتفع آن پناه برده بودند قسمت بقسمت باطاعت آمد وخود او همچنان بقلعهٔ بوباسترو بود تا بسال (۳۰۵ه ؛ ۹۱۷م) در گذشت وعاقبت این حریف خطرناك را که ۳۷ سال تمام مزاحم قدرت امویان بود مرگ ازمیان برداشت . تنها طلیطله سر مقاومت داشت اما پایتخت مغرور سابق بسال (۳۲۰ه ؛ ۹۳۲م) در نتیجهٔ گرسنگی و طول محاصره بناچار تسلیم شد . بدینسان همهٔ اطراف کشور آرامش گرفت و زیر فرمان این‌حاکم مستبد لایق دوباره وحدت یافت .

دراین‌اثنا تهدید دشمنان‌خارجی ادامه‌داشت وفاطمیان مسلمان بجنوب وشاهان مسیحی لیون بشمال از همه خطرناکتر بودند . عبیدالله مهدی که بسال (۲۹۷ه ؛ ۹۰۹م) دولت فاطمی رابتونس بنیاد کرده‌بود با ابن‌حفصون مذاکره از بستن پیمان داشت وفرستادگان وجاسوسان که بهمین‌منظور فرستاده‌بود ازتنگهٔ طارق کوه گذشته بودند. خلیفگان‌فاطمی‌که میگفتند‌ازدودمان‌فاطمه (س) دختر پیمبر وهمسر علیند طبعاً بقلمرو اسلام بجز خودشان هیچ قدرتی‌را معتبر نمیشناختند . شاید ابن‌مسرهٔ قرطبی (۲۷۰–۳۱۹ه ؛ ۸۸۳–۹۳۱م) که فیلسوف انباذقلسی بوده ویك روش نوشتن ابداع کرده‌بود که معانی نهان کلمات آنرا جز مطلعان هیچکس‌نمیتوانست دانست مأمور بود که دراسپانیا بوسیلهٔ گروههای اخوان‌یك‌حزب‌فاطمی بسازد. عبدالرحمن‌میدانست که تا در افریقا دشمنی آمادهٔ کار است وضع وی در اسپانیا قرین امنیت‌نیست وچون باوائل سال(۳۰۵ه ؛ ۹۱۷م) نفوذ او برمراکش مستقرشده‌بود بسال(۳۱۹ه ؛ ۹۳۱م) از دریا گذشته بسبته مقام گرفت وبیشتر بربران مقیم ساحل‌را باطاعت‌آورد[1] . نیروی دریائی وی که بنو کردن و هم افزودن‌آن پرداخته بود درآن هنگام بجهان آنروز

۱– ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۳۷–۱۳۸ ؛ مقری، ج۱، ص۲۲۷ از او نقل‌کرده است.

همتا نداشت[۱] ومرکز آن به‌المریه (Almería)[۲] بود ودرمغرب‌مدیترانه با ناوگروه فاطمیان رقابت‌میکرد. بسال (۳٤٥ه ؛ ۹٥٦م) یك‌ناوگروه‌اسپانیولی که هفتاد کشتی بود بتلافی‌حمله‌ای که ناوگروه سیسیل بتحریك خلیفهٔفاطمی برسواحل اسپانیا برده بود در ساحل افریقا کشتیهای فاطمیان را درهم‌شکست[۳]. عبدالرحمن که مادرش یك کنیز مسیحی بود ضمن مقابله با دشمنان داخلی وخارجی برضد مسیحیان شمال که هنوز باطاعت نیامده بودند پیکار میکرد از آنجمله قبایل باشکنس[٤] بودند که در دل کوهستان پیرنه اقامت داشتند و بناحیهٔ شرق آنها سرزمین‌های ناوار و ارغون بود که قدرتشان هنوز استقرار نگرفته بود و بعدها دومملکت مستقل شدند و بمغربشان قلمروی بود که بعدها کشورکاستیل ولیون درآنجا تشکیل‌شد. ازسال(۳۰۲ه؛ ۹۱٤م) اردون دوم[٥] پادشاه جسور لیون ازآشوب داخلی اسپانیای اسلامی استفاده کرد دشمنی آغازیده و همهٔ منطقهٔ جنوب رابویرانی داده‌بود وهم او سه‌سال بعد یکی‌از سرداران

۱ـ نیروی دریائی اسپانیای‌اسلامی چندبار با غنیمتجویان اسکاندیناوی‌که درانگلستان بنام Northmen (Norsemen) خوانده میشوند ونورماندیهای‌فرانسه ودانمارکیهاکه عربان همه را مجوس (آتش‌پرست) میشمردند تصادم داشت . نخستین‌کوشش‌که مجوسان برای تحصیل جای پائی در اسپانیاکردند بسال (۲۳۰ه ؛ ۸۴۴م) بدوران عبدالرحمن دوم بودکه هشتاد کشتی از ایشان در لیسبون لنگر انداخت و اشبیلیه را اشغال‌کردند و بسال (۲۴۴ـ۲۴۷ه ؛ ۸۵۸ـ۸۶۱م) بدوران محمد اول چند بارکوشیدندکه در سواحل شبه‌جزیره پایگاهی بیابند. ابن‌قوطیه ، ص۶۳ ؛ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۸۹ـ۹۰،۹۹ ؛ مسعودی، ج۱، ص۳۶۴ ؛ ابن‌اثیر، ج۷ ، ص۱۱ـ۱۲،۵۸ ؛ Dozy, *Recherches*, vol. ii, pp. 250-371.

۲ـ نام شهر ازکلمهٔ المریه عربی است‌که بمعنای دیدگاه یا برج است .

۳ـ ابن‌خلدون ، ج۴ ، ص۴۶؛ tr. de Slane, *Histoire de Berbères et des dynasties musulmanes de l'Afrique septentrionale*, ed. Paul Casanova, vol. ii (Paris, 1927), p. 542.

۴ـ باشکنس عنوانیست‌که درکتاب ابن‌قوطیه، ص۱۲۱،۱۳۲ آمده ولی‌فرنگان‌آنهارا Basques گفته‌اند . ابن‌اثیر ، ج۷، ص۴۸ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۴۰.

۵ـ در مسعودی، ج۳، ص۵۷ ؛ مقری ، ج۱، ص۲۳۳ اردون است ودر ابن‌عذاری ، ج۲، ص۱۷۹،۱۸۷ ارذون است .

عبدالرحمن را دستگیر کرده سر او را با سر یك گراز وحشی بردیوار قلعهٔ مرزی سن‌استبان[1] که سردار مقتول آنرا محاصره کرده بود آویزان کرد. حملات چپاولی دشمنان پیاپی بود. بسال (۳۰۸ه ؛ ۹۲۰م) عبدالرحمن شخصاً باسپاهی برون‌شد وقلعهٔ سن‌استبان و بسیاری قلعه‌های دیگر را که در اراضی مورد نزاع اسلام و مسیحیت بود بکوفت[2] و بنزدیك دره‌ای بنام Val de Junqueras بانیروهای مختلف اردون دوم وسانکو[3] پادشاه ناوار برخورد وشکست سختی بآنها داد و ازآن پس که دربعضی مناطق ناوار و دیار مسیحی مجاور آن تاخت و تاز کرد مظفرانه بپایتخت بازگشت. چهارسال بعد بناحیهٔ شمال به‌پمپلونا (Pampeluna) پایتخت ناوار دست‌اندازی کرد وآنجارا بکلی ویران کرد[4] وپادشاه مغرور آن که پناهگاه مسیحیگری شرق‌اسپانیا بود و ابن‌عذاری بعنوان سگ از او یاد میکند[5]، او نیز باطاعت آمد و برای مدت‌طولانی نیروی خود را از دست داد و تقریباً در همان ایام یك قهرمان دیگر که سلسله‌جنبان عملیات ضد اسلام بود یعنی اردون بمرد و بدیار او خلافی افتاد که مدتها فعالیت جنگی نداشت.

بقیهٔ دوران حکومت عبدالرحمن که دراز بود، حسن اداره و لیاقت وی را نمودار کرد. نخستین اقدام وی ازپس استوار کردن قدرت دولت آن بود که بفرمود تا ازجمعهٔ ۱۶ژانویهٔ (۹۲۹م ؛ ۳۱۷ه) درخطبهٔ نماز وهم در اسناد رسمی وی‌را خلیفه

۱ـ نام آنرا کاسترو موروس نیز گفته‌اند. درعربی شنت اشتبان یا اشتین یا قاشترمورش نیز آمده است.

۲ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۸۳ وبعد. ابن‌عبد ربه شاعر دربار عبدالرحمن ازفتح هفتاد قلعه در این‌جنگ سخن میگوید، عقدالفرید، ج۲، ص۳۶۸.

۳ـ در ابن‌قوطیه، ص۱۴ شانجه ؛ درمقری، ج۱، ص۲۳۳ شنجه ؛ در ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۱ سانجه.

۴ـ در مقری، ج۱، ص۲۳۴ ؛ ابن‌عذاری، ج۲، ص۱۹۶، ۱۹۹ پنبلونه.

۵ـ ج۲، ص۲۰۰.

لقب‌دهند وعنوان الناصر لدین‌الله را برای‌خویش برگزید[۱] وحقاً این‌لقب بدو برازنده بود زیرا اسپانیای اسلامی را بقدرتی رسانید که پیش از آن نداشته بود و بسبب ضعف و زبونی خلافت مشرق عنوان امیر مؤمنان شایستهٔ وی بود . ناصر خلیفه که خود را حامی‌دین میشمرد عقیده داشت که میباید جنگ را برضد مسیحیان که طمع‌میداشتند متصرفات‌جنوبی اسلاف‌خویش را مسترد دارند ادامه‌دهد وتا بسال (۳۲۸ه ؛ ۹۳۹م) دو طرف به پیکار بودند و دراین سال رامیروی دوم شاه لیون و توتا (Tota)[۲] ملکهٔ ناوار و بیوهٔ سانکو که نیابت‌سلطنت نیز داشت بنزدیك خندق[۳] (Alhandega) بجنوب سلمنقه پیشرفت اورا متوقف کردند و این نخستین شکست‌بود که دراثنای بیست‌وهفت سال پیکار پیاپی بدومیرسید . سپاه بزرگی که خلیفه فرماندهی آنرا بعهده‌داشت بکلی نابود شد و او بزحمت جان بدر برد . این‌همان توتاست که بعد باپسر خود که بنام او حکومت ناوار داشت و نوادهٔ خود سانکو چاق اندام پادشاه سابق لیون که ازچاقی مفرط بزحمت بود بدربار عبدالرحمن آمده‌بود که سانکو را معالجه کند وهم برای تجدید قدرت او کمك جنگی بگیرد[۴]. استقبال گرمی از ایشان شد و مردم پایتخت اسلامی از این منظرهٔ باشکوه که پادشاهان مسیحی بچاره جویی بدربار خلیفه میآیند و نفوذ خلیفهٔایشان ازمصب رود اوبره تا اقیانوس‌اطلس وازدامنه‌های‌پیرنه تاطارقکوه چون قانون روان‌است خوشحال‌بودند. درنتیجهٔ مهارت طبیب‌یهودی دربار حسدای‌بن شبروط که سیاستمدار نیز بود سانکو از چاقی مفرط که بعلت آن تخت خویش را ازدست داده‌بود آسوده شد و باکمك خلیفه بسال(۳۴۹ه ؛ ۹۶۰م) سلطنت ازدست‌رفته را پس گرفت .

۱ـ عقدالفرید ، ج۲ ، ص۳۶۸، ۳۶۹ ؛ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۱۶۲، ۲۱۱ـ۲۱۲ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۳۷ ؛ مقری، ج۱، ص۲۲۷ از اوگرفته است .

۲ـ در ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۴۲ـ۱۴۳ طوطه .

۳ـ ازکلمهٔ خندق عربی است .

۴ـ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۴۳ ؛ مقری، ج۱، ص۲۳۵ از اوگرفته است .

زهراء

دراین دوران دربار خلیفه از همهٔ دربارهای اروپا پررونق‌تر بود و ازجانب امپراطور روم شرقی و شاهان آلمان و ایتالیا و فرانسه سفیران بدانجا میشدند[۱]. مقر خلافت بشهرقرطبه بود که نیم‌ملیون جمعیت داشت وهفتصد مسجد[۲]وسیصد حمام درآنجا بود وجز بغداد وقسطنطنیه شهری بشکوه آن نبود. قصرشاهی ٤۰۰ اطاق داشت که هزاران غلام ونگهبان درآنجا مقر داشتند. این قصر بشمال غربی شهر برارتفاعات سیرامورینا ومشرف برود وادی‌الکبیر بود. بگفتهٔ روایتها عبدالرحمن بنای‌قصر را از(۳۲٤هـ ؛ ۹۳٦م) باپولی که یکی‌ازکنیزان محبوب‌او بجا نهاده بود آغازکرد. اول میخواست این‌پول را برای‌آزادی اسیرانی که بچنگ مسیحیان بودند خرج کند و چون اسیری نبود با مشورت یکی دیگر از کنیزان محبوب‌خود این‌قصر مجلل را بنیادکرد ونام‌وی‌را بقصرداد. برای‌ساختمان کاخ، مرمر از نومیدی و کارتاژ آورد و ستونها وحوضهای مجسمه‌دار از قسطنطنیه خرید یا بعنوان‌هدیه ازهمانجا دریافت داشت و۱۰:۰۰۰ کارگر و۱۵۰۰ چهارپا برای حمل‌ونقل مدت‌ده‌سال بکاربود[۳]. دو خلیفه که ازپس‌ناصر بودند زهراء را وسعت دادند چنانکه هستهٔ یك محلهٔ سلطنتی‌شد که هنوز قسمتی ازآثار آن‌که بسال۱۹۱۰م کشف شده بجاست.

درقصر زهراء،خلیفه ۳۷۵۰ نگهبان ازغلامان‌اسلاوی (صقالبه) داشت[٤]وبرسپاه یکصد هزار نفری خود فرمانروائی میکرد[۵]. عنوان اسلاوی[٦]نخست به بردگان و

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲۲۹؛ ابن‌خلدون ، ج٤ ، ص۱٤۲ـ۱٤۳ ؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۲۷ .

۲ـ بگفتهٔ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲٤۷ سه‌هزار . بامقری، ج۱، ص۳۵۵ مقایسه‌کنید .

۳ـ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲۲۵، ۲٤۰، ۲٤٦ـ۲٤۸؛ ابن‌حوقل، ص۷۷ ؛ ابن‌خلدون، ج٤، ص۱٤٤ ؛ مقری، ج۱، ص۳٤٤ـ۳٤۷ ؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص٤۱۳.

٤ـ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲٤۷ .

۵ـ مسعودی ، ج۳، ص۷٤، ۸۷ . مسعودی اگرچه دور از محل میزیسته ولی مؤلف معاصر بوده است .

٦ـ اسلاویها را بعربی صقالبه میگفتند . فصل‌بیستم از بخش سوم همین‌کتاب‌را ببینید.

اسیرانی داده میشد که از ناحیهٔ ژرمن و دیگر قبایل اسلاو بدست آمده بودند ولی بعدها همهٔ غلامان بیگانه و ازجمله فرنگان و گالیسی‌ها و لمباردها و امثال آنها را که به بچگی گرفته و بروش عربی تربیت کرده بودند عنوان اسلاوی میدادند. خلیفه با کمك این گروه که ینی‌چریها یا ممالیك اسپانیا بودند خیانت و قلدری را از میان برداشت و نفوذ اشراف سابق عرب را کم کرد و بدنبال آن بازرگانی و کشاورزی رونق گرفت و درآمد دولت افزایش یافت و درآمد شاهی ۶٬۲۴۵٬۰۰۰ دینار شد که یك‌سوم آن خرج سپاه میشد و یك‌سوم بمصارف عمومی میرسید و باقی ذخیره میشد[1]. قرطبه رونق کم نظیر یافت و اندلس ثروت گزاف اندوخت و دولت باوج قدرت وظفر رسید و اینهمه از نبوغ مردی بود که بهفتاد وسه سالگی بمرد و چنانکه گفته‌اند نوشته‌ای از او بجا ماند که معلوم میداشت بهمهٔ عمر فقط چهارده روز دلخوش بوده است[2].

۱ــ ابن‌عذاری، ج۲، ص۲۴۷ ؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۱۳ . با ابن‌حوقل ، ص۷۷ مقایسه کنید .

۲ــ ابن‌عذاری ، ج۳، ص۲۴۸ .

فصل سی و هشتم

سازمان سیاسی و اقتصادی و تعلیماتی

بدوران حکومت عبدالرحمن سوم و جانشین وی حکم دوم (۳۵۰-۳۶۶ه ؛ ۹۶۱-۹۷۶م) واستبداد منصورحاجب (۳۶۷-۴۱۱ه؛ ۹۷۷-۱۰۰۲م) حکومت‌اسلامی بمغرب باوج قدرت رسید ونفوذی که اسپانیای مسلمان درمسائل اروپائی و افریقائی این دوران داشت نه پیش ازآن داشته بود ونه بعد ازآن توانست بدست آورد .

قرطبه

دراین دوران قرطبه، پایتخت‌اموی، بزرگتر مرکز فرهنگی اروپا بود و باقسطنطنیه و بغداد سه مرکز معتبر فرهنگی‌جهان بشمارمیرفتند. قرطبه ۱۱۳،۰۰۰ خانه،[1] بیست‌ویك محله برون‌شهر[2]، هفتاد کتابخانه و عدهٔ زیادی کتابفروشی و مسجد و قصر داشت و شهرت جهانی یافته بود که حیرت و شگفت جهانگردان را میانگیخت . بشهر میلها راه سنگ‌فرش بود که از خانه‌های دوطرف روشنی میگرفت[3] درصورتیکه لندن و پاریس حتی هفت قرن پس‌ازآن تاریخ چنین وضعی نداشت . قرنها بعد اگر کسی جرئت میکرد و بیك روز بارانی پاریس ازآستانهٔ خانه برون میشد تا قوزك بگل فرو میرفت[4]. موقعی که دانشگاه اکسفورد

۱- ابن‌عذاری ، ج۲ ، ص۲۴۷ . بامقری ، ج۱، ص۳۵۶ مقایسه کنید .

۲- مقری، ج۱، ص۲۹۹، ۳۰۴. با ابن‌عذاری، ج۲ ، ص۲۴۷-۲۴۸ مقایسه کنید.

۳- مقری، ج۱، ص۳۹۸، س۲-۳. نگفته پیداست که جلو خانه‌ها را برکنار خیابان چراغ میآویختند .

۴- John W. Draper, *A History of the Intellectual Development of Europe*, rev. ed. (London, 1910), vol. ii, p. 31.

نظر میداد که استحمام یك‌رسم بت‌پرستی‌است، نسلهای متوالی از دانشوران قرطبه از استحمام در حمامهای مجلل بهره‌ور شده‌بودند. نظری را که عربان نسبت به‌بربران شمال داشتند از سخن دانشمند طلیطلی قاضی صاعد[۱] (متوفی بسال ۴۶۳ه؛ ۱۰۷۰م) توان دریافت که گفته است: «دوری فوق‌العادهٔ آفتاب ازبالای سرشان هوا را سرد ومحیط را کثیف کرده ومزاجهایشان سرد و اخلاطشان غلیظ شده وجثه‌هایشان درشت و رنگشان سپید و مویشان فراوان شده واز دقت فهم و نفاذ خاطر محروم شده‌اند و نادانی و کودنی بر آنها چیره شده و بلاهت و نفهمی میانشان رواج گرفته‌است.» وقتی امیران لیون و ناوار یا بارسلونا بجراح یا مهندس یا استاد موسیقی یا خیاط محتاج میشدند بقرطبه میجستند و مییافتند. شهرت پایتخت اسلامی تا آلمان نیز رسیده‌بود و یکی‌از راهبه‌های ساکسونی دربارهٔ آن گفته‌بود: «جواهر جهان است.»[۲] شهری که فرمانروای اموی و مردان حکومت وی در آنجا میزیستند بدینگونه بود.

سازمان حکومتی

سازمان‌حکومتی‌خلافت مغرب باخلافت مشرق‌اختلاف‌اساسی نداشت. عنوان‌خلافت‌ارثی‌بود؛ البته این مانع ازآن نبود که سرداران سپاه و اشراف کسی را که مایل‌بودند بخلافت‌بردارند. ازپی خلیفه حاجب بود که مقام وی از وزیر بالاتر بود و وزیران بوسیلهٔ او باخلیفه مربوط میشدند. از پی وزیران دبیران‌بودند که از ایشان و هم از وزیران، دیوان تشکیل میشد. بغیراز قرطبه شش ولایت دیگر بود که بهریك فرمانروائی با اختیارات کشوری و لشکری حکومت‌میکرد وعنوان والی‌داشت. بعضی‌شهرهای‌معتبر نیز والی‌داشت. قضاوت‌بعهدهٔ خلیفه بود ولی این سمت را بقاضیان دیگر واگذار میکرد که قاضی‌القضات در رأس ایشان‌بود و بقرطبه‌اقامت‌داشت. قضایای‌جنائی وپلیسی را قاضی‌خاص رسیدگی میکرد

۱ـ طبقات، ص۸ـ۹.

۲ـ Hrotsvitha in *Scriptores rerum Germanicarum: Hrotsvithae opera*, ed. Paulus de Winterfeld (Berlin, 1902), p. 52. l. 12.

که عنوان«صاحب‌الشرطه» داشت. درقرطبه قاضی‌خاص دیگربود که عنوان «صاحب المظالم»داشت و بشکایتها که مردم‌ازکارمندان‌دولت‌داشتند رسیدگی‌میکرد. مجازاتهای معمولی شامل غرامت وحد و زندان یا دست بریدن بود. درمورد ناسزای اسلام یا پیمبر یا کفر و ارتداد مجازات اعدام بود. منصبدار مهم دیگر «محتسب» بود (ونام اسپانیولی آن almotacén است) و وظایف وی بجز نظارت و ادارهٔ پلیس، بازرسی کالا و بازار و مراقبت وزن و پیمانه و دخالت درکار قماربازان و قضایای ناموسی و جلوگیری از پوشیدن لباس ناباب بود[1].

صناعت

بیشتر درآمد دولت ازعوارض واردات و صادرات‌بود. بدوران خلافت، اسپانیا ازهمه کشورهای‌اروپا ثروت وجمعیت بیشتر داشت. پایتخت میبالید که ۱۳۰۰۰۰ بافنده‌دارد وهم برونق پوست‌سازی سرافراز بود. صنعت دباغی و ایجاد نقشهای برجسته برروی پوست از اسپانیا بمراکش راه یافته و از این‌دو کشور بفرانسه وانگلستان رسیده است. کلمات مربوط با این‌صنعت در زبان فرانسه و انگلیسی و از جمله کوردونی‌یه (cordwainer) یعنی کفاش که تحریف قرطبی است و مورو کو (morocco) بمعنی یك قسم چرم که تحریف مراکشی است شاهد این سخن است. بافندگی پشم و ابریشم خاص قرطبه نبود که درمالقه و مریه و دیگر جاها نیز این صنعت رواج داشت[2]. پرورش کرم ابریشم که اصلا ازچین بود بوسیلهٔ مسلمانان باسپانیا آمد و رونق گرفت. مریه بشیشه‌سازی ومسگری شهره‌بود. محلهٔ‌پاترنا در والانس مرکز سفالکاری‌بود. جیان و الغرب‌بمعادن‌طلا و نقره وقرطبه بمعادن‌آهن وسرب ومالقه بیاقوت‌شهره‌بودند[3]. طلیطله چون‌دمشق بصنعت‌شمشیرسازی

۱ـ سقطی، فی‌آداب‌الحسبه چاپ‌کولن ولوی‌ـپروونسال (پاریس،۱۹۳۱)، ص۳ وبعد.
Lévi-Provençal, *L'Espagne musulmane au Xième siècle* (Paris, 1931), pp. 79-96.

۲ـ مقری، ج۱، ص۱۰۲،۱۲۳ـ۱۲۴.

۳ـ لسان‌الدین ابن‌خطیب، الاحاطه فی‌اخبار غرناطه (قاهره، ۱۳۱۹)، ج۱، ص۱۵؛ اللمحة البدرية فی‌الدولة النصريه، چاپ خطیب (قاهره، ۱۳۴۷)، ص۱۳.

شهرت‌جهانی داشت[۱] وصنعت طلاکاری ونقره‌سازی وتزئین فلزات بانقشهای گونه‌گون از دمشق آمده و دربسیاری شهرهای اسپانیا وهم شهرهای اروپا رونق یافته‌بود. شاهد این سخن کلماتی چون damaskeen و damascene وفعل damasquiner فرانسه و damaschino ایتالیائی‌است که‌بمعنی‌نقش‌دمشقی‌زدن یااگرتوان گفت‌دمشقیدن‌است.

کشاورزی

عربان همهٔ روشهای کشاورزی راکه بمغرب آسیا معمول بود باسپانیا بردند. قنات‌حفر کردند[۲] وتاك نشاندند وکشت‌بسیاری گیاهها و میوه‌های دیگر را چون برنج[۳] و زردآلو[۴] و هلو[۵] و انار[۶] و پرتقال[۷] ونیشکر[۸] و پنبه[۹] و زعفران[۱۰] رواج دادند . دشتهای جنوب‌شرقی شبه‌جزیره که آب‌وهوا وخاك خوب دارد مراکز معتبر فعالیت کشاورزی شده بود که درآنجا گندم ودیگر دانه‌ها

۱- برای اطلاعات‌بیشتر ازصنایع ومعادن‌اسپانیا بابن‌حوقل، ص۷۸-۷۹؛ اصطخری، ص۴۲ ؛ مقری، ج۱، ص۹۰-۹۲، ۱۲۳ مراجعه‌کنید .

۲- کلمهٔ اسپانیولی قنات acequia است‌که از ساقیهٔ عربی گرفته‌اند .

۳- کلمهٔ‌اسپانیولی قنات arroz ازکلمهٔ ارز عربی است‌که از ریشهٔ سنسکریت است . درفصل ۴۵ ازکتاب پنجم موضوع « زراعت و صناعت » را ببینید .

۴- باسپانیولی albaricoque و apricot انگلیسی از آن است‌که هردو ازکلمهٔ برقوق عربی‌است‌که آن نیز از راه یونانی از لاتینی‌آمده است .

۵- نام اسپانیولی آن albérchigo است‌که ازکلمهٔ عربی فرسق یافرسك گرفته‌اند که درعربی دخیل است ونام یك‌قسم هلوست .

۶- کلمهٔ رمان عربی در اسپانیولی بصورت romania مانده است و آن شربتی است که ازآب انار درست میکنند .

۷- در فصل ۲۶ ازکتاب سوم عنوان «کشاورزی» را ببینید . عربان پرتقال تلخ یا پرتقال اشبیلیه را باسپانیا بردند ولی‌پرتقال‌شیرین معمولی‌را بعدها پرتقالیها ازهندوستان‌بردند.

۸- با فصل۶۴ ازکتاب پنجم مقایسه‌کنید .

۹- باسپانیولی algodón وباسپانیولی قدیم coton است‌که ازقطن عربی گرفته شده و cotton انگلیسی را ازآن گرفته‌اند .

۱۰- باسپانیولی azafrán وبه پرتقالی açafrao و هردو را از زعفران عربی گرفته‌اند .

وهم زیتون و اقسام میوه‌ها[1] کشته میشد و کشاورزان با صاحبان زمین بطریق مقاسمه عمل میکردند .

این رونق کشاورزی یکی از مفاخر اسپانیای مسلمان و هم یکی از نعمتهای جاویدبود که عربان بآن‌سرزمین‌دادند که بروزگارما هنوز باغهای‌اسپانیا سبك‌بربری و مراکشی خود را نگهداشته است . از جملهٔ باغهای مشهور باغ Generalife بود که از کلمهٔ عربی « جنةالعریف » یعنی باغ بازرس آمده بود و از آثار دولت بنی‌نصر بود[2] که باوایل قرن سیزدهم مربوط میشد و بخانه‌ای مجلل در اطراف قصر الحمرا پیوسته‌بود. این باغ به پرسایگی و فراوانی آب ولطافت هوا[3] شهره‌بود و آنرا بطبقات منظم چون ورزشگاهها مرتب کرده بودند. آب‌جویها پیاپی ازبلندیها میریخت ومیان گلها ودرختها فرو میرفت . هنوزهم چند درخت کهنسال سرو ومورد در آنجا هست.

بازرگانی

مصنوعات‌ومحصول کشاورزی که‌اسپانیای مسلمان‌تولیدمیکرد ازمصرف‌داخلی بیشتربود. اشبیلیه که یکی‌ازبنادر رودخانه‌ای مهم بود پنبه و زیتون و روغن صادر میکرد و از مصر پارچه وبرده و از اروپا و آسیا کنیز میآورد . صادرات مالقه وجیان زعفران و انجیر و مرمر وشکر بود . محصول اسپانیا از راه اسکندریه وقسطنطنیه تا بازارهای هند و اواسط آسیا میرفت. دادوستد بادمشق و بغداد ومکه بیشتر بود . دراصطلاحات بین‌المللی نیروی دریائی که اکنون رایج است کلماتی هست که یادگار تسلط دریائی عربان است از جمله admiral که از امیرالماء گرفته و کلمهٔ arsenal از دارالصناعه آمده و کلمهٔ average[4]

۱ــ ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۱ ، ص۱۴ــ۱۵ ، ۲۷ ، ۳۷ ؛ اللمحه ، ص۱۳ ؛ مقری ، ج۱ ، ص۹۴ــ۴۶ ؛ ابن‌بطوطه ، ج۴ ، ص۳۶۶ــ۳۱۹ .

۲ــ درفصل ۳۹ عنوان « بنی‌نصر » را ببینید .

۳ــ ابن‌خطیب ، اللمحه ، ص۱۰۹ .

۴ــ بمعنی عوارض‌بندی برکالا ازکلمهٔ عواریهٔ عربی است .

و cable * و corvette[1] و shallop (sloop)[2] و tariff. ** ادریسی[3] داستانی از هشت پسر عموی مغرور آورده که از بندر لیسبون بیك سفر اکتشافی رفتند و ازپس ۳۵روز دریانوردی سمت‌غرب وجنوب بجزایرعجیبی[4] رسیدند؛ در واقع این‌قصه گزارش جالبی از فعالیت دریانوردی در اقیانوس اطلس یا دریای ظلمات است .

سازمان‌منظم برید زیر نظارت‌دولت بود. پول را بسبك‌مشرق‌سکه میزدند. واحد طلا دینار و واحد نقره‌درم‌بود[5]. پول‌مسین یافلس[6] که بصدر اول اسلام رواج‌داشت در آنجا نیز بود . پول عربی در کشورهای مسیحی شمال نیز رایج‌بود ومدت چهارقرن این کشورها پول عرب یا فرانسه را بکار میبردند .

خلیفه در اوج قدرت

هالهٔ‌جلالی که دربارعبدالرحمن‌سوم را ببر گرفته‌بود برحکم دوم (۳۵۰-۳۶۶ه؛ ۹۶۱-۹۷۶م) پسر وجانشین‌او که مستنصر لقب‌داشت ومسعودی اورا از همه کسان خردمندتر میشمارد[7] پرتوافکن بود. دراوایل دوران حکم، اوردن مغرور بپایتخت اسلام‌آمد وتقاضا داشت اورا بتخت لیون که در نتیجهٔ دخالت‌عبدالرحمن ناصر ازدست داده‌بود بازگردانند. پادشاه‌سابق لیون‌بوسیلهٔ ولید بن خیزران قاضی مسیحی قرطبه وعبدالله بن قاسم[8] مطران طلیطله بقصر زهراء

---

* ـ ظاهراً از حبل عربی گرفته است .

۱ـ ازکلمهٔ غراب عربی‌است که یك‌قسم کشتی‌جنگی‌بوده‌است واز corbeta اسپانیولی گرفته‌اند .

۲ـ از کلمهٔ جلبهٔ عربی است که نام یك قسم زورق بوده و بوسیلهٔ کلمهٔ chalupa اسپانیولی گرفته شده است .

** ـ ازکلمهٔ تعریفهٔ عربی‌است . (مترجم‌عربی)

۳ـ ص۵۱-۵۲ .

۴ـ شاید جزایر کاناری یا دماغهٔ سبز بوده است .

۵ـ ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۱ ، ص۳۷.

۶ـ ازکلمهٔ یونانی phollis است که از follis لاتینی گرفته‌اند .

۷ـ ج۱ ، ص۳۶۵ .

۸ـ نام مسلمانی این‌دو شخصیت برجستهٔ مسیحی قابل ملاحظه است .

آمد وهمینان رسم باریابی را باو آموختند. اوردن لباس سپید بتن وعمامهٔ جواهر نشان بسر داشت وپیشاپیش دستهٔ اشراف خود میرفت وهمگی ازمیان دوصف سرباز مسلمان که تابحضور امپراطور بخط ایستاده بودند عبور میکردند. مسیحیان چنان حیرت‌زده بودند که بیکدیگر میخوردند. درسالن‌پذیرائی، خلیفه با اعضای خاندان‌خود بتخت نشسته بود و منصبداران بزرگ دولت بدو طرف و پشت سر او بودند. امیر مسیحی که خم شده وسر بزیر افکنده بود پیش‌آمد ودست امیر مؤمنان را ببوسید وخویشتن را بندهٔ او خواند و لابه کنان از او کمك جست آنگاه عقب عقب رفت تا بدر رسید. اشراف وی نیز بهمین‌طریق رفتار کردند و ولید کار مترجم را انجام میداد؛ خلیفه با شرایط معینی وعدهٔ کمك داد اما از این ملاقات نتیجه بدست نیامد[1].

فعالیت‌های تعلیماتی و فرهنگی

رونق‌واقعی این‌دوران بجز سیاست در زمینهٔ فرهنگ‌نیز بود. حکم شخصاً مردی دانشور بود و دانش آموختن را تشویق میکرد وبدانشوران جایزه‌های‌خوب میداد[2]وهم او بپایتخت بیست‌وهفت مدرسه بنیاد کرد که درآنجا تعلیم رایگان بود[3]. بدوران وی دانشگاه‌قرطبه که عبدالرحمن‌سوم درمسجد بزرگ پایتخت بپا کرده‌بود وبنیادآن از ازهر قاهره ونظامیهٔ بغداد جلوتر بود بصف مؤسسات تعلیماتی جهان مقامی بلند یافت و دانش‌طلبان مسیحی و مسلمان نه‌تنها از اسپانیا وبس بلکه از نواحی مختلف اروپا و افریقا و آسیا بدانجا میشدند. حکم مسجدی راکه دانشگاه آنجا بود وسعت افزود و بوسیلهٔ لوله‌های سربی آب بدانجا برد وهم‌بنارا باموزائیکها که هنروران‌رومی آورده‌بودند بیاراست که۲۶۱٬۵۳۷ دینار و۱/۵درم‌خرج آن‌شد[4]. برای تدریس دانشگاه ازشرق وغرب‌استادان فراخواند

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۱، ص۲۵۱؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۵ ؛ مقری، ج۱، ص۲۴۸، ۲۵۲-۲۵۶ .

۲ـ ابن‌اثیر ، ج۸، ص۴۹۸ ؛ ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۱، ص۳۰۵ .

۳ـ ابن‌عذاری ، ج۲، ص۲۵۶ .

۴ـ همان‌کتاب ، ص۲۵۳، ۲۵۶-۲۵۷ .

وموقوفاتی برای پرداخت مقرری ایشان معین کرد. ازجملهٔ استادان ابن‌قوطیهٔ مورخ بود که نحو تدریس میکرد وهم ابوعلی قالی[۱] دانشمند و لغتدان معروف بغدادی بود که هنوز هم امالی[۲] وی بدیار عرب تدریس میشود. از حوادث جالب زندگی قالی آن بود که درمراسم استقبال ازفرستادگان روم که خلیفه ترتیب داده بود وقتی میخواست خطبه بخواند مضطرب شد و بیش از حمد خدا وصلوات پیمبر نتوانست گفت و زبانش بگرفت و همانوقت منذر بن سعید بعوض او خطبه‌ای مسجع و بلیغ خواند که مقری آنرا در دوصفحه و نیم از کتاب خویش آورده است[۳].

پایتخت بجز دانشگاه یك کتابخانه داشت که ازلحاظ اهمیت درجه اول بود. حکم از دلبستگان کتاب بود و کسان وی در کتابفروشیهای اسکندریه ودمشق و بغداد هرجا دستنویس تازه‌ای میبافتند میخریدند یا از آن نسخه برمیداشتند. بدینسان ۴۰۰٬۰۰۰ جلد کتاب فراهم آورد که فهرست آن چهل وچهار جلد شده بود که بهرجلد بیست صفحه وتنها خاص‌فهرست دیوانهای شعر بود[۴]. حکم که شاید ازهمهٔ خلیفگان مسلمان دانشمندتر بود شخصاً بسیاری از این کتابهارا خوانده بود ونکته‌ها که بحاشیهٔ هر کتاب مینوشت آنرا بنظر دانشمندان دوران بعد بسیار گرانبها کرده بود. حکم میخواست اول نسخهٔ اغانی را که ابوالفرج اصفهانی، که او نیز ازدودمان اموی بود، درعراق مینوشت داشته باشد و هزار دینار برای وی فرستاد[۵]. در آن هنگام سطح فرهنگ مردم اندلس چنان بالا بود که بگفتهٔ دوزی[۶] خاورشناس معروف هلندی ودیگر دانشوران

۱ـ ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۳۰ـ۱۳۱؛ یاقوت، الادباء، ج۲، ص۳۵۱ـ۳۵۴؛ سمعانی، برگ ۴۳۹ ب.

۲ـ دوجلد (بولاق، ۱۳۲۴).

۳ـ ج۱، ص۲۳۷ـ۲۴۰.

۴ـ مقری، ج۱، ص۲۴۹ـ۲۵۰، ۲۵۶؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۶.

۵ـ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۶؛ مقری، ج۱، ص۲۵۰.

۶ـ *Histoire de Musulmans*, ed. Lévi-Provençal, vol. ii. p. 184; Nicholson, *Literary History*, p. 419; Rafael Altamira in *The Cambridge Medieval History* (New York, 1922), vol. iii, p. 434.

پس‌از او همه کس‌خواندن و نوشتن میدانست. در اندلس‌چنین‌بود درصورتیکه اروپای مسیحی فقط بعضی مسائل عادی را میدانست و آنهم خاص طبقهٔ بسیار کمی بود که بیشترشان کشیشان بودند.

دیکتاتوری ابن‌ابی‌عامر

بعدازحکم پسرش هشام‌دوم که مؤید لقب‌داشت (۳۶۶ـ۴۰۰ه؛ ۹۷۶ـ۱۰۰۹م) بخلافت رسید. وی دوازده‌سال داشت ومادرش که یك زن زیبا و لایق از طایفهٔ بشکنس بود و صبح نام داشت[1] همهٔ قدرت دولت را بدست گرفت. مادر خلیفه بمحمد بن ابی‌عامر که در آغاز کار یك نامه‌نویس حقیر حرفه‌ای بود توجه داشت وسرانجام عملا فرمانروای دولت او شد. گزارش زندگی ابن ابی‌عامر نشان میدهد که جرئت و جاه‌طلبی و هوشیاری در حکومتهای اسلامی چه‌کارها میتوانست کرد. پدر بزرگ محمد، یمنی واز قبیلهٔ معافر وازجمله عربان معدود بود که هنگام فتح با سپاه طارق آمده بودند. محمد جوان بحمایت ملکه که میگفتند رفیقهٔاو نیز بود بدربار ازمقامی‌بمقامی بالارفت و رؤسای دیگر را که برشانهٔ آنها بالا رفته بود با قوت ومهارت دور کرد تا حاجب دربار وهم وزیر شد[2]. وپس‌از آنکه بحد کافی نیرومند شد ضربت قطعی برنگهبانان سقلابی فرود آورد و گروه تازه‌ای از مزدوران مغربی را که دوستداران وی بودند بجای آنها نهاد و سرانجام خلیفه را که هنوز برشد نرسیده بود درقصر خلافت مانند محبوس نگه‌داشت. حاجب دربار برای آنکه قصر زهراء را از رونق بیندازد بسال (۳۶۸ه؛ ۹۷۸م) درمشرق قرطبه بجائی که اکنون مشخص‌نیست برای اقامت‌خود قصری‌بنیاد نهاد وآنرا شهر زاهره نام کرد[3] وهم او برای‌آنکه علاقهٔ عالمان دین را جلب کند همهٔ کتابهای‌فلسفه

۱ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۲۶۸؛ مقری، ج۱، ص۲۵۹؛ مراکشی، ص۱۷، ۱۹.

۲ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۲۶۷ـ۲۶۹؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۷ـ۱۴۸؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۲۴ـ۱۲۵؛ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۶۷ـ۶۹.

۳ـ ابن‌عذاری، ج۲، ص۲۹۴ـ۲۹۷.

و علوم دیگر را که فقیهان بفهرست سیاه برده بودند و در کتابخانهٔ حکم و دیگر کتابخانه‌ها بود بسوخت. شاعران نیز بواسطهٔ جایزه‌های خوب که میداد رهین احسان وی بودند. آنگاه بفرمود تا نام اورا بخطبهٔ جمعه یاد کنند و بسکه بزنند و روپوشها بتن کرد که نام وی را برشته‌های طلا برحاشیهٔ آن رقم زده بودند و این امتیاز خاص شاهان بود وازپس سال (۳۸۲ه؛ ۹۹۲م) بگفت تا بجای مهر خلیفه مهر اورا بفرمانهای رسمی بزنند[۱]. تنها کاری که نکرد این بود که خلیفهٔ ظاهری اموی را برنداشت که خلافت عامری بجای آن بنیاد کند. درکارهای جنگی نیز توفیق ابن ابی‌عامر کمتر از صلح نبود. نخستین قدم وی این بود که سپاه را سامان تازه داد و بجای سازمان قبایلی قدیم سازمان دسته‌ها را برقرار کرد. دو حادثه که مقارن این روزگار بود فرصت فیروزی را برای سپاه وی فراهم آورد: یکی آن که مقر فاطمیان به‌ناحیهٔ شرق بشهر قاهره که بسال (۳۵۹ه؛ ۹۶۹م) بپا شده بود انتقال یافت ودیگر نزاعهای داخلی بود که دولتکهای مسیحی شمال میان خود داشتند. در نتیجهٔ حادثهٔ اول ابن ابی‌عامر سواحل شمال غربی افریقارا مظفرانه در نوردید وحادثهٔ دوم اورا برهمهٔ قسمتهای شمالی شبه‌جزیرهٔ ایبری تسلط داد و در نتیجهٔ فیروزیها که یافت بسال (۳۷۱ه ؛ ۹۸۱م) عنوان پرشکوه المنصور بالله برخود نهاد. عادت وی آن بود که هرساله به بهار و هم به پائیز سپاه خویش را بسوی مسیحیان لیون وکاستیل و کاتالونیا میراند. ازجمله کارهای وی در این مناطق آن بود که بسال(۳۷۱ه؛ ۹۸۱م) سموره (Zamora) را گرفت وضمن هجوم سیزدهم[۲] بسال (۳۷۵ه ؛ ۹۸۵م) بارسلونا را چپاول کرد وهم بسال (۳۷۸ه ؛ ۹۸۸م) شهر لیون را بکلی ویران کرد وباروهای قطور وبرجهای مرتفع آنرا درهم کوفت و ولایت را باجگزارخویش کرد وجرئت ورزیده معابر کوهستانی جلیقیه را درنوردید

۱ــ مقری ، ج۱ ، ص۲۵۸ .

۲ــ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۷۱؛ بعضی روایتها بحملهٔ بیست‌وسوم ثبت کرده‌اند.

و بسال (۳۸۷ه؛ ۹۹۷م) کلیسای سنتیاگو[1] St. Jago (Santiago) de Compostela را که زیارتگران ازاقطار اروپا بدانجامیشدند ویران کرد و آنگاه درحالی که گروه فراوان اسیران مسیحی درها و ناقوسهای کلیسا را پیشاپیش او حمل میکردند مظفرانه بقرطبه بازگشت. درها که ازکلیسای سنتیاگو آورده بودند بمسجد بزرگ پایتخت نصب شد و ناقوسها را در بناهای اسلامی بجای چراغ بکار بردند و مسیحیان را بهمان حال که زنجیر بپاداشتند بتعمیر مسجد گرفتند. حقاً بجز دوران عبدالرحمن ناصر بهیچ دوران دگر ستارهٔ اسلام باندلس چنین ندرخشیده بود.

آرزوی منصور که میخواست بمیدان پیکار کشته‌شود بسال (۳۹۳ه؛ ۱۰۰۲م) هنگام بازگشت از حمله بکاستیل که حملهٔ پنجاهم وی بود محقق شد[2] و غباری را که ضمن حملات مختلف بهزره او نشسته بود وبرای همین منظور جمع‌آوری کرده بود با او دفن کردند[3] و بقبر او که بشهر سالم (Medinaceli) بود ابیاتی بدین مضمون نقش شد:

آثار وی ترا از اخبارش آگاه میکند،
چنانکه گوئی اورا بعیان مینگری.
بخدا هرگز روزگار چون او نخواهد زاد،
و مرزها را هیچکس چون او حفظ نخواهد کرد[4].

۱ـ در منابع عربی «شنت یاقوب»؛ ابن‌عذاری، ج۲، ص۳۱۶ـ۳۱۹؛ مقری، ج۱، ص۲۷۰ـ۲۷۲؛ ادریسی، ص۱۰۴. مسیحیان معتقدند قبر جیمس بن زبدی رسول که مطابق روایتها مسیحیگری را باسپانیا برده درآنجا بود و منصور معترض قبر نشد.

۲ـ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۴۸، شمار حملات وی را ۵۲ آورده است؛ مقری، ج۱، ص۲۵۸، پنجاه وشش حمله یادکرده، با ص۲۶۱، س۱۷ مقایسه‌کنید. ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۶۹، س۱۴؛ ابن‌اثیر، ج۸، ص۴۹۸؛ س۱۵؛ ابن‌ابار، حله، ص۱۴۹.

۳ـ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۷۲؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۲۵؛ مراکشی، ص۲۶.

۴ـ Nicholson, *Literary History*, p. 413؛ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۷۳؛ ابن‌ابار، حله، ص۱۵۱؛ مقصود ازمرزها باتلاقها یا قلعه‌های شمالیست.

و این‌عبارت تند که یك‌مورخ‌راهب راجع‌بمرگ وی‌آورده افکار مسیحیان را دربارهٔ وی نشان میدهد که نوشته بود : « منصور بسال ۱۰۰۲ بمرد و درجهنم مدفون‌شد . »[۱]

سقوط قدرت اموی

درطی‌هشتادسال پس‌ازمرگ دیکتاتور عامری، اندلس بدست بربران و عربان و سقلابیان وهم اسپانیولیها قطعه قطعه شد و نگهبانان خاص خلافت همان نقشی راکه بدوران ضعف در روم و بغداد داشتند در آنجا نیز بازی کردند. منصور مقام‌حاجبی دربار را موروثی کرد واین مقام را به‌پسر خود عبدالملك مظفر واگذاشت . عبدالملك مدت شش‌سال وحدت واعتبار دولت را محفوظ داشت[۲] وبسال (۳۹۹ه ؛ ۱۰۰۸م) عبدالرحمن برادرش که شانجول لقب‌داشت اورا زهر داد وبجایش‌نشست. کلمهٔ شانجول از (Sanchuelo) گرفته شده ومعنی آن سانکوی کوچك‌بود زیرا مادر وی دختر سانکو پادشاه‌ناوار بود. عبدالرحمن مدعی بود که ولیعهد و هم وارث خلافت اموی است و دعوی وی مردمانرا بشورانید و به مرگ او انجامید[۳]. و بیست و یکسال چنان گذشت که خلیفه ازپی خلیفه میآمد که یا بازیچهٔ مردم قرطبه یا سقلابیان ویا بربران‌بود وکار بدانجا رسید که مردم کاستیل خلیفه‌ای‌را برداشتند ودیگری را بجایش گذاشتند[۴] وقدرت عملا بدست سرداران سپاه بود . هشام بدبخت را ازپس پرده که سی‌سال آنجا زیسته بود برون‌آوردند اما چون کودکان زبون بود وبسال (۴۰۰ه ؛ ۱۰۰۹م) ناچار شد بنفع پسرعمویش محمد دوم

۱ــ « Chronicon Burgensi », in *Espana sagrada*, vol. xxiii, p. 308.

۲ــ ابن‌عذاری ، چاپ لوی‌پروونسال ، ج۳ (پاریس، ۱۹۳۰)، ص۳ــ۴، ۳۶ــ۳۷؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۷۶ــ۲۷۷ .

۳ــ ابن‌عذاری ، ج۳ ، ص۴۳ــ۴۸، ۶۶ــ۷۴ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۴۸ــ۱۵۰ ؛ ابن‌اثیر ، ج۸، ص۴۹۹ .

۴ــ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۵۰ــ۱۵۱ ؛ ابن‌ابار ، حله، ص۱۵۹ــ۱۶۰ .

استعفادهد[1]. مهمترین کارمحمد این بود که درمدت چندماه خلافت خود شهرزاهره را که عامریان بنیاد کرده بودند بکلی ویران کرد[2] وچندتن از رهبران مناطق شمالی را که از اطاعت او دریغ ورزیده بودند سر برید وسرشان را بجای گلدان برساحل رود مقابل قصر خود نهاد وچون درقصر خود شراب میساخت بلقب شرابی (نباذ) معروف شد[3]. سه تن از نه خلیفهٔ دوران آشوب بیش از یکبار خلافت کردند. یکیشان هشام دوم بود که دوبار منصوب و معزول و بوضعی حیرت انگیز سر به نیست شد که هیچکس اثری از او نیافت و مردی که سخت مانند وی بود ادعا کرد که هشام است و در اشبیلیه بجای او نشست[4] وعبدالرحمن پنجم که مستظهر لقب داشت سال (۴۱۴ه؛ ۱۰۲۳م) گرچه ازهمه بهتر بود اما مردی بدبخت ودرمانده بود. ابن حزم دانشمند مشهور وزیر

۱ـ این جدول پیوستگی خلیفگان اموی راکه در قرطبه بوده‌اند نشان میدهد:

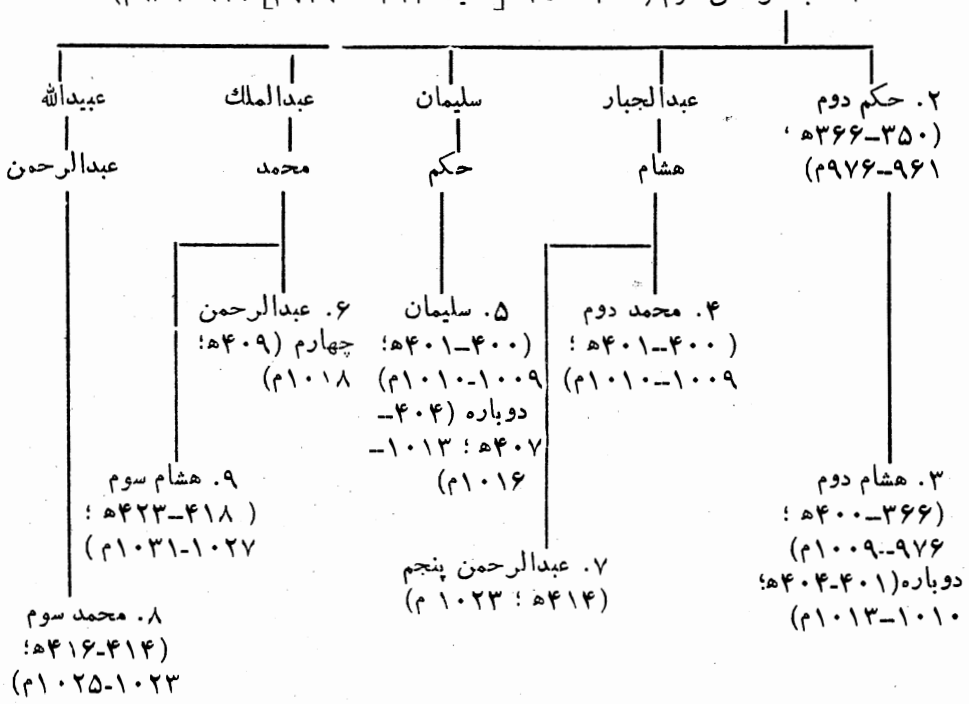

۲ـ نویری، چاپ گاسپار رمیرو، ج۱، ص۷۴.
۳ـ ابن اثیر، ج۸، ص۵۰۰.
۴ـ اوائل فصل بعد را ببینید.

وی بود. مستظهر بروز خطر در تون حمام نهان شده بود ولی از آنجا برونش کشیدند ودر مقابل دیدگان محمد سوم[1] که پس از او خلیفه شد و مستکفی لقب یافت سرش را بریدند. ومستکفی نیز ازپس دوسال خلافت بهمان سرنوشت دچار شد. بسال (۴۱۶ه؛ ۱۰۲۵م) مستکفی که همهٔ هدف زندگانی وی زن وشکم[2] بود میخواست بطور ناشناس در لباس یك زن نغمه گر که نقابی برچهره داشت فرار کند در دهکده‌ای بنزدیك مرز دستگیر شد ویکی از منصبداران سپاه او را مسموم کرد[3]. یکی از دختران همین خلیفه ولادهٔ شاعر بود که بسبب زیبائی وهوش همه‌جا مورد توجه بود.

پیش از انقراض خلافت اموی درقسمتی از اسپانیا دولتی ازخاندان حمودیان پا گرفت که همهٔ حقوق خلافت را خاص خویش میدانست. بنیادگذار این دولت علی بن حمود (۴۰۷-۴۰۹ه؛ ۱۰۱۶-۱۰۱۸م) بود که نسب خویش را بعلی بن ابیطالب داماد پیمبر میرسانید اما نیمه بربری بود. علی پیش از آنکه دعوی خلافت کند ولایت سبته و طنجه داشت ومالقه را نیز تصرف کرد که ازسال (۴۱۶-۴۴۹ه؛ ۱۰۲۵-۱۰۵۷م) هشت تن ازخلفان وی در آنجا حکومت کردند[4]. دوتن ازحمودیان نیز تاسال (۴۱۸ه؛ ۱۰۲۷م) بقرطبه قدرتی لرزان داشتند[5].

۱- ابن‌عذاری، ج۳، ص۱۳۸-۱۳۹؛ نویری، ج۱، ص۷۸؛ ابن‌ابار، حله، ص۱۶۴؛ ابن بسام، الذخیره فی‌محاسن اهل‌الجزیره، ق۱، ج۱، (قاهره، ۱۹۳۹)، ص۳۹.

۲- ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۹۴.

۳- ابن‌عذاری، ج۳، ص۱۴۲؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۹۴؛ مراکشی، ص۴۰؛ نویری، ج۱، ص۸۴.

۴- مراکشی، ص۳۰-۳۷؛ ابن‌عذاری، ج۳، ص۱۱۳-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۵؛ مقری، ج۱، ص۲۸۱-۲۸۲؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۵۲-۱۵۵؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۱۸۸ وبعد. حمودیان با ادریسیان مراکش پیوستگی داشتند.

۵- ابن‌عذاری، ج۳، ص۱۲۴-۱۳۵.

(حمود)

۱. علی (۴۰۷-۴۰۹ه؛ ۱۰۱۶-۱۰۱۸م)
- ۳. یحیی (۴۱۲ه؛ ۱۰۲۱م) دوباره (۴۱۶-۴۱۸ه؛ ۱۰۲۵-۱۰۲۷م)

۲. قاسم (۴۰۹-۴۱۲ه؛ ۱۰۱۸-۱۰۲۱م) دوباره (۴۱۳-۴۱۶ه؛ ۱۰۲۲-۱۰۲۵م)

درهمین سال (۴۱۸ه؛ ۱۰۲۷م) هشام‌سوم که معتد لقب‌داشت قدرت‌امویان را بازگرفت اما وی پنجاه وچهار سال داشت و نیروی تسلط براوضاع آشفته نداشت و مردم قرطبه که از تغییرات پیاپی خسته شده‌بودند گام آخرین را برداشتند وخلافت را ملغی کردند وهشام را با خانواده‌اش بزیرزمین نفرت‌زائی مجاور مسجد بزرگ بزندان کردند. دراین‌زیرزمین تاریك دست وپای‌شاه بدبخت که لباس‌نازك بتن‌داشت از شدت سرما یخ کرده بود و او که از بوی ناخوش هوا داشت خفه میشد دخترك خردسال خود را که سخت باو علاقه‌داشت بسینه‌چسبانیده‌بود وساعتهای درازمیکوشید مگر طفلك سرمازده را گرم کند وهمانوقت وزیران انجمنی کرده‌بودند وخلافت را برای همیشه الغا کردند و شورای دولتی بریاست ابوالحزم بن جهور زمام امور را بکف گرفت و چون هشام از این‌تصمیم مهم که دورهٔ تازه‌ای را بتاریخ اندلس آغاز میکرد خبریافت تقاضا کرد زندان اورا روشن کنند و بدخترش که از گرسنگی بحال مرگ بود قطعه‌نانی بدهند.

فصل سی و نهم

دولت‌های کوچك : سقوط غرناطه

بر ویرانهٔ خلافت اموی بطور ناگهانی عده‌ای دولتهای کوچك پدید آمد که همهٔ کوشش آنها صرف کشاکش باهمدیگرمیشد وعاقبت همگی مطیع دو دولت بربر و مراکشی شدند که آنها نیز یکی ازپس دیگری بقلمرو نفوذ مسیحیان افتادند. در نیمهٔ اول قرن‌یازدهم شمار این‌دولتهای کم دوام که بشهرها یا ولایتها حکومت‌داشتند از بیست کمتر نبود که عربان رؤسای آنها را ملوك‌الطوائف عنوان داده‌بودند .

درقرطبه جمهوریان حکومتی جمهور مانند داشتند و بسال (٤٦١ه؛ ١٠٦٨م) بنی‌عباد که فرمانروایان اشبیلیه بودند آنرا متصرف شدند[1] و ازآن هنگام اشبیلیه از دیگر ولایتهای اسپانیا اعتبار بیشتر یافت و سرنوشت آن باقرطبه پیوسته‌شد. بغرناطه دولت‌زیریان مقر داشت. این‌عنوان ازنام‌ابن‌زیری‌بربر بنیادگذار آن(٤٠٣-٤١٠ه؛ ١٠١٢-١٠١٩م) آمده بود . مرابطان مراکش بسال (٤٨٣ه ؛ ١٠٩٠ م) آنرا درهم شکستند. غرناطه تنها شهر اسپانیا بود که یك یهودی بنام اسماعیل‌بن نغزاله[2](متوفی ٤٤٧ه ؛ ١٠٥٥م) درآنجا امارت داشت . مالقه ونواحی مجاور بدست حمودیان[3] بود که بنیادگذار آن سلسله و دو تن از جانشینان وی بنام خلیفه برقرطبه نیز تسلط داشتند. دولت‌حمودی تابسال (٤٤٩ه؛ ١٠٥٧م) دوام‌داشت؛ سپس مالقه‌بدست زیریان

١- مراکشی ، ص٥٠-٥١ .

٢- به‌عبری صموئیل بن نجدلا . ابن‌عذاری ، ج٢ ، ص٢٦١-٢٦٤ .

٣- شریف ادریسی جغرافیدان معروف نوادهٔ ادریس دوم (١٠٤٢-١٠٤٦،١٠٥٣-١٠٥٤م) پادشاه ماقبل‌آخر این سلسله بود .

افتاد تا مرابطان بر آن تسلط یافتند[۱]. طلیطله را دودمان ذوالنون (۴۲۴-۴۷۸ه؛ ۱۰۳۲-۱۰۸۵م)[۲] که از بربران بودند و بیشتر کارشان بشورش گذشته بود در تصرف داشتند تا آلفونس ششم فرمانروای لیون و کاستیل آنرا درهم کوفت[۳]. در سرقسطه فرمانروائی با بنی‌هود بود و همچنان ببودند تا بسال (۵۳۶ه؛ ۱۱۴۱م) مسیحیان بر ایشان چیره شدند[۴]. بی گفتگو بنی‌عباد اشبیلیه بفرهنگ و هم بقدرت از همهٔ ملوك الطوایف بیش بودند[۵].

عبادیان اشبیلیه

بنی‌عباد (۴۱۴-۴۸۴ه؛ ۱۰۲۳-۱۰۹۱م) ادعا داشتند که نسبشان بشاهان حیره و لخمیان میرسد. پدر بزرگ ایشان بعنوان یك منصبدار سپاه حمص کمی از پس فتح با سپاه شامی باسپانیا آمده بود[۶]. نخستین کس برجستهٔ این دولت قاضی هوشیار اشبیلیه بود و او یکی را که سخت باهشام دوم اموی مانند بود وسیلهٔ انجام مقاصد خود کرد[۷]. بسال (۴۳۴ه؛ ۱۰۴۲م) پسر قاضی عباد بجای پدر حاجب خلیفهٔ ساختگی شد اما مدتی نگذشت که پرده برافکند و مستقیماً فرمانروائی را بدست گرفت و لقب افتخارآمیز معتضد[۸] بخود نهاد و بدینسان نمایش

۱- ابن‌عذاری، ج۳، ص۲۶۲-۲۶۶؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۶۰-۱۶۱.

۲- E. Lévi-Provençal, *Inscription arabes d'Espagne* (Leyden, 1931), pp. 65-6.

۳- مقری، ج۱، ص۲۸۸؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۶۱؛ ابن‌عذاری، ج۳، ص۲۷۶-۳۸۵؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۳۰۳.

۴- ابن‌عذاری، ج۳، ص۲۲۱-۲۲۹؛ ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۶۳-۱۶۴؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۲۰۴.

۵- برای اطلاع از نام فرمانروایان این دولتهای کوچك و مدت حکومتشان به Lane-Poole, *Dynasties*, pp. 23-6; de Zambaur, pp. 53-7; Dozy, *Musulmans*, ed. Lévi-Provençal, vol. iii, pp. 236-41. مراجعه کنید.

۶- غالباً اشبیلیه را بمناسبت اقامت حمصیان حمص میگفتند؛ ابن‌جبیر، ص۲۵۸-۲۵۹.

۷- ابن‌خلدون، ج۴، ص۱۵۶؛ ابن‌اثیر، ج۹، ص۲۰۱، ۲۰۲؛ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۷۳.

۸- بتقلید خلیفهٔ عباسی که همین لقب داشت؛ مقری، ج۱، ص۱۳۲.

مضحکی که پدرش آغاز کرده بود پایان گرفت .

معتمد

معتضد شاعر و مشوق ادب بود و با شاعران انس داشت واشعار شیوائی سروده و به بدیهه گوئی علاقمند بود . شمار کنیزان وی به‌هشتصد میرسید ولی‌دربار پسرش‌معتمد که پس‌ازاوحکومت‌یافت (۴۶۱-۴۸۴ه؛ ۱۰۶۸-۱۰۹۱م) شکوه بیشتری داشت که وی ازهمهٔ ملوك‌الطوایف بابهت ومحبوبیت وقدرت بیش‌بود[۱]. معتمد کمی پس‌ازآنکه بقدرت‌رسید دولت‌بنی‌جهور را درهم‌شکست وقرطبه را بقلمرو خویش آورد معذلك وی‌نیز چون‌بیشتر معاصرانش بشاهان‌مسیحی باج میداد. نخست بگارسیا شاه جلیقیه وپس‌از او بجانشینش آلفونس ششم باج داد[۲]. معتمد طبعی حساس وشاعرمنش داشت؛ ازمجالس عیش وسرور وهم ازماجراجوئیهای شبانهٔ وی قصه‌های‌فراوان‌بجامانده‌است. دربار وی دیدارگاه مردان وپناهگاه‌شاعران وقبله‌گاه آرزومندان و وعده‌گاه دانشوران بود[۳]. وزیر وی نیز ابن‌عمار شاعر بود[۴]. همسر محبوب وی کنیزکی باهوش و زیبا بود که اعتماد نام داشت و داستان‌آشنائی معتمد باوی‌چنان‌بود که یکشب با ابن‌عمار بر کنارهٔ وادی‌الکبیر تفرج میکرد، نسیم ملایم سطح‌آب را پرچین همی کرد و او مصرعی بدین مضمون بگفت :

« باد ازآب حلقه‌های درهم بافت »

و بوزیر گفت‌آنرا کامل‌کند و ابن‌عمار دو دل ماند وسخن‌نیارست گفت و زن‌جوانی که بنزدیك ایشان لباس می‌شست مصرع دیگر گفت که چنین بود[۵]:

« چه نیکو زره‌ای میشد اگر منجمد توانستی شد . »

۱- ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۱۲؛ با ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۲، ص۷۷ مقایسه‌کنید .

۲- ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۱۴ ؛ ابن‌اثیر ، ج۱۰ ، ص۹۲ .

۳- ابن‌خلکان، ج۲ ، ص۴۱۲ . با مدیحه‌ای‌که فتح‌بن خاقان درقلائدالعقیان (چاپ بولاق، ۱۲۸۳) ، ص۴-۵ آورده مقایسه‌کنید .

۴- مراکشی، ص۷۷ ، ۸۵-۹۰ .

۵- Dozy, *Scriptorum Arabum oci de Abbadidis*, vol. ii (Leyden, 1852), pp. 151-2, vol. iii (Leyden, 1833), p. 225.

این زن‌جوان اعتماد رمیکی بود که بعدها ملکه شد وچنانکه میگفتند معتمد لقب خویش را از اسم او گرفته بود[۱] و همهٔ هوسهای او را انجام میداد . یکبار که بقرطبه برف میبارید و منظری بدیع داشت از معتمد خواست که منظری چنان برای او فراهم کند و او بفوریت فرمان‌داد که همهٔ ارتفاعات اطراف قرطبه را بادام بکارند که گلهای سپید آن که باول بهار نمودار میشد نمودار برف باشد وهم آورده‌اند که یك روز در اشبیلیه زنان بادیه را دید که شیر در کوزه بفروختن آورده‌بودند و برای عبور از گل جامه ازساق خویش برمیگرفتند و گفت دوست دارم منهم با کنیزانم مثل اینها کنم ومعتمد فوراً بفرمود تا عنبر و مشك و کافور و گلاب بیاوردند وبقصر از آن گل‌ساختند و کوزه‌ها وهم ریسمانهای ابریشمین آوردند واعتماد و کنیزکانش در آن گل گام زدند[۲]. روزگار معتمد همانقدر که باول قرین خوشی بود درآخر ببدبختی کشید که شاهان‌مسیحی درشمال‌ازآن‌پس که سالها باختلافات داخلی‌خویش سرگرم بودند بخود جنبیدند و متحد شدند وبکار همسایگان مسلمان پرداختند . کشورهای لیون و کاستیل بدست فردیناند اول و پسرش آلفونس ششم بیك کشور مبدل شد و برای مسلمانان خطری بشمار میرفت . آلفونس جلیقیه و ناوار را نیز بقلمرو خویش افزود و شاهزادگان مسلمان نیز چون مسیحیان در جلب توجه و رضای او بکوشیدند تا آنجا که عنوان امپراطور گرفت و هم پسر او آلفونس هفتم ازپس پدر دعوی داشت که «پادشاه مسیحیان ومسلمانان است.» در این دوران حمله‌ها از شمال باقصای جنوب وتا قادس مکرر میشد و درهمین اثنا رودریگو دیاز دو بیوار که لقب « السید یا آقای جنگجو داشت » با پیروان کاستیلی خود به والانس اقامت گرفته تجاوز بقلمرو عبادیان آغاز کرده بود . معتمد برای‌آنکه از حملات آلفونس ششم

۱ــ ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۲ ، ص۷۴ . لقب وی از انتساب مالك اولش‌که رمیك (بضم «ر») نام داشت آمده بود .

۲ــ Dozy, *Scriptorum*, vol. ii, pp. 152-3؛ مقری ، ج۱ ، ص۲۸۷ .

وهم از حملات رودریك در امان ماند خطائی بزرگ کرد ویوسف بن تاشفین پیشوای نیرومند مرابطان مراکش را به‌پشتیبانی خویش خواند[۱] و بجواب معترضان که پیش‌بینی خطر کرده و گفته بودند: « دو شمشیر در نیامی نگنجد »، گفته بود: اگر در افریقا شترچرانی کنم بهتر از آنکه درکاستیل خوکچران باشم[۲]. مرابطان از بربران بودند که خون زنگی نیزداشتند ودر آن‌هنگام نفوذشان از الجزایر تاسنگال استقرارداشت.

یوسف دعوت معتمد را پذیرفت و بدون برخورد بمانعی از اسپانیای جنوبی گذشته بدروازهٔ زلاقه[۳] بنزدیك بطلیوس (Badajoz) با آلفونس ششم که بیست هزار سپاه داشت روبرو شد و اورا بسختی بشکست ۲۳ اکتبر (۱۰۸۶م؛ ۴۷۹ه) و از سپاه آلفونس جز سیصد سوار جان نبرد و آنقدر کشته بمیدان ماند که مسلمانان فیروزمند از سرهای بریده مناره‌ای ساختند[۴] و پیشوای بربری بعلامت ظفر ۴۰،۰۰۰ سر از تنگه بافریقا فرستاد و موج هیجان همهٔ اسپانیای اسلامی را گرفت و شاعران اشبیلیه در ستایش ابن‌تاشفین داد سخن دادند که طبعاً او از اشعارشان چیزی نفهمید و طبق وعده‌ای که داده بود مست افتخار بافریقا بازگشت ولی مدتی نگذشت که بازآمد زیرا سپاهیان صحرانشین وی که ازخوشیهای اسپانیای متمدن شیرین‌کام بودند هوس تجدید آن داشتند وازصحرای خشك بیزاری میکردند. اما این‌بار پیشوای مرابطان بعنوان فاتح آمده بود، نه‌هم‌پیمان، ودر نوامبر (۱۰۹۰م؛ ۴۸۳ه) وارد غرناطه‌شد و بسال

۱ــ متن نامهٔ دعوت را درمقری ، ج۲، ص۶۷۴ بخوانید .

۲ــ مقری، ج۲ ، ص۶۷۸ ؛ Dozy, *Scriptorum*. vol. ii, p. 8 ؛ قرآن ، سورهٔ۲ ، آیهٔ ۱۶۸.

۳ــ نام آن باسپانیولی al-Zallāqah ومحل آن Sagrajas کنونی‌است. مراکشی، ص۹۳ــ۹۴؛ ابن‌خلدون، ج۶، ص۱۸۶ــ۱۸۷ و ترجمهٔ آن de Slane, *Berbères*, vol. ii, pp. 78-9؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۱۵؛ ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۱۰۱ــ۱۰۲؛ ابن‌ابی‌زرع، روض‌القرطاس ، ج۱، ص۳۹ وبعد .

۴ــ ابن‌خطیب ، الحلل الموشیه فی‌ذکر الاخبار المراکشیه (تونس، ۱۳۲۹)، ص۴۳ میگوید که عدهٔ کشتگان ۳۰۰،۰۰۰ بود .

بعد براشبیله و دیگر شهرهای بزرگ استیلا یافت وهمهٔ اسپانیای مسلمان‌نشین قلمرو او شد بجز طلیطله که بدست فرمانروایان مسیحی بود و سرقسطه که فرمانروائی آن به بنی‌هود واگذار شد ومعتمد را بمراکش فرستاد ودرآنجا بزنجیر کشید که بافقر بسر برد و اعتماد و دخترانش نیز درتبعیدگاه همراه او بودند وبرای تحصیل قوت روزانه وقت خویش را به نخ‌ریسی میگذرانیدند[۱]. یکروز پادشاه مخلوع گروهی را دید که بنماز باران بمسجد میروند وطبع‌شاعرانهٔ او که هنوز خاموش‌نشده‌بود اشعاری بدین مضمون بدو الهام کرد :

« بطلب باران میرفتند و گفتمشان ،
اینك اشك دیدهٔ من شما را بجای باران خواهد بود .
گفتند راست است و اشك دیدهٔ تو کافی است ،
اما دریغ که بخون آمیخته است[۲]. »

بسال (۴۸۸ه ؛ ۱۰۹۵م) معتمد که آخر عبادیان بود در اغمات بمرد و دوران تسلط بربران در اسپانیا درهمین سال آغاز شد .

مرابطان

مرابطان یا بتعبیر فرنگان Almoravides[۳] درآغازیك‌جمعیت دینی وجنگی‌بود که بقرن‌یازدهم بدست یك‌مسلمان پرهیزکار در یك رباط در جزیره‌ای به‌سنگال سفلی بنیاد شد ونام مرابطان هم از انتساب رباط آمد . نخستین اعضای این‌جمعیت قبیلهٔ لمتونه‌بودند که شاخه‌ای‌بود ازقبیلهٔ صنهاجه. اعضای جمعیت در دشتهای وسیع بحال صحراگردی میزیستند وصورتهای خویش را از زیر چشم با روبندی میپوشانیدند چنانکه مردم طوارق (Touaregs) که ازنژاد ایشانند و بجنوب الجزایر بسر میبرند تا روزگار ما این رسم را نگهداشته‌اند. این

۱ــ ابن‌خلکان،ج۲، ص۴۱۹؛ابن‌خاقان، ص۲۵؛ ابن‌خطیب، الاحاطه، ج۲، ص۸۳.
Dozy, *Scriptorum*, vol. i, pp. 63-4, vol. ii, p. 151.

۲ــ Dozy, *Scriptorum*, vol. i, p. 383.

۳ــ کلمهٔ marabout فرانسه‌که بمعنی عابد است از تحریف این‌کلمه آمده است .

عادت عجیب که مردان داشتند سبب شده بود که مرابطان را « روبستگان » یا ملثمین نیز مینامیدند[۱]. هستهٔ نیروی مرابطان هزار جنگاور از همین پرهیزکاران زاهدپیشه بود که قبایل بسیار وازجمله بعضی قبایل زنگی را که یکی ازپس دیگر بقبول‌اسلام وادار کردند و سالی چند نگذشت که مرابطان در همهٔ افریقای غربی و سرانجام در اسپانیا نیز قدرت یافتند[۲]و سرگذشت ایشان یك نمونهٔ دیگری است که نشان میدهد اسلام از پیوستن شمشیر و دین چه‌فایده‌ها برده است[۳].

یوسف بن تاشفین که بنیادگذار امپراطوری مرابطان بود از(۴۵۲ تا ۴۹۹ه ؛ ۱۰۶۱ تا ۱۱۰۶م) حکومت کرد و شهر مراکش (نام فرنگی آن Morocco است) را که پایتخت وی وهم پایتخت خلفانش‌بود هم او بنیاد کرد[۴]. دراسپانیا نیز مرابطان اشبیلیه را بجای‌قرطبه پایتخت کردند . شاهان مرابطی که همهٔ قدرت دنیوی‌را بکف داشتند عنوان امیر مسلمانان[۵]یافتند ودر مسائل معنوی خلیفهٔ بغداد را صاحب قدرت میشمردند[۶]و این سمتی بود که از دوران امویان ببعد کسی برای خلیفه قائل نبود . قدرت مرابطان در شمال‌غربی افریقا وجنوب اسپانیا بیشتر از نیم‌قرن استقرار داشت و درهمهٔ تاریخ این اول بار بود که یك قوم بربری در عرصهٔ جهان نقش مهمی بعهده میگرفت .

پول

بردینار مرابطان بیك رو نام ولقب «امیر مسلمانان» وبرروی دیگر نام‌خلیفهٔ‌عباسی‌نقش‌بود. آلفونس‌هشتم شاه‌لیون وکاستیل

۱ــ رجوع کنید به ابن‌اثیر، ج۹، ص۴۲۸ــ۴۲۹ ؛ ابن‌خطیب، الحلل، ص۱۰.

۲ــ قبیلهٔ بربر دلیم در مراکش ادعا میکنندکه نژاد از مرابطان دارند .

۳ــ ابن‌ابی‌زرع، ج۱، ص۷۵ــ۷۸ ؛ ابن‌خلدون ، ج۶، ص۱۸۱ــ۱۸۲ ؛ ابن‌اثیر ، ج۹، ص۲۴۵ــ۲۴۷ .

۴ــ ابن‌ابی‌زرع، ج۱، ص۸۸ــ۸۹؛ ابن‌خلدون، ج۶، ص۱۸۴ = ترجمهٔ دو اسلان، ج۲ ، ص۷۳ .

۵ــ ابن‌ابی‌زرع ، ج۱، ص۸۸،۹۶ ؛ ابن‌خلدون ، ج۶، ص۱۸۸ .

۶ــ مراکشی ، ص۶۴ .

(۵۵۳ـ۶۱۱ه؛ ۱۱۵۸ـ۱۲۱۴م) ازدینار ایشان تقلید کرد و نقش عربی آنرا نگهداشت وعبارات مسیحی معادل آن افزود و بیك روی دینار وی کلمهٔ « امرکاتولیکان » وهم‌نام پاپ بعنوان « پیشوای کلیسای مسیحی» وعبارت «بنام پدر وپسر و روح‌القدس خدای یگانه » درقبال «بسم‌الله» مسلمانی نقش بود و نیز جملهٔ « هر که ایمان آورد و تعمید گیرد نجات‌یابد» درمقابل «هر که جز اسلام دینی بجوید از او پذیرفته نشود» بر آن منقوش بود .

آزار و محنت

بدوران مرابطان که مردمی تازه مسلمان بودند ورسوم بربران هنوز قوت‌داشت تعصب‌دینی فزونی گرفت و باواخر قرن‌دوازدهم آزار مسیحیان و یهودان و بلکه آزادفکران مسلمانان نیز آغاز شد . بدوران علی پسر و هم جانشین یوسف (۵۰۰ـ۵۳۸ه ؛ ۱۱۰۶ـ۱۱۴۳م) مؤلفات غزالی را به‌لیست سیاه‌نوشته‌بودند و دراسپانیا ومغرب[1] بآتش میسوختند باین گناه که وی منزلت‌فقیهان وازجمله مردان مذهب مالکی را که بنزد مرابطان محترم‌بودند کاسته‌بود . درهمان اوان فقیهان اندلس‌فتوی‌داده‌بودند که یوسف‌بن‌تاشفین نه‌تنها ملوك‌الطوایف اسپانیارا از روی حق بر کنار کرده است بلکه دور کردن ملوك‌الطوایف از تاج و تخت براو واجب بوده است ومی‌توانسته است پیمانهائی را که با ایشان بسته‌بوده نادیده بگیرد. وغزالی با وجود مخالفتی که مرابطان با تألیفات او میکردند در رأس عالمان مشرق بود که این‌فتوی را تائید کردند و نکو شمردند[2]. در لوشانه (Lucena) که بگفتهٔ ادریسی[3] یك شهر یهودی بود و مردمش از همهٔ یهودان ثروتمندتر بودند بنیادگذار دولت مرابطان‌اندلس بمردم گفت باید کسر خزانهٔ عمومی را ازجیب‌خویش بپردازند.

۱ـ همان‌کتاب ، ص۱۲۳ ؛ احیاءالعلوم ، ج۱ ، ص۲۸ـ۳۸ را به‌بینید .

۲ـ ابن‌خلدون ، ج۶ ، ص۱۸۷ .

۳ـ صفةالمغرب ، چاپ دوزی و دوگویه (لیدن ، ۱۸۶۶) ، ص۲۰۵ .

بدوران امویان وضع یهودان اندلس از لحاظ قانونی نسبت بدوران ویزیگتها بهتر شده و جمعیتشان نیز فزونی گرفته بود . بدوران عبدالرحمن سوم و پسرش حکم از نفوذ حسدای بن شبروط که خزانه‌دار دولت بود گروه بسیاری یهودان باندلس آمدند و در قرطبه یك مدرسهٔ تلمودی بنیاد شد که رونق فرهنگ یهود باندلس از آنجا آغاز یافت[۱] . یهودان اسپانیا بعربی سخن میکردند و برسم عرب لباس میپوشیدند وعادات و رسوم عربی گرفته بودند .

عرب نمایان

عرب‌نمایان یعنی آن گروه از بومیان اسپانیا که عربی را زبان خویش کرده و رسوم زندگی مسلمانان را تقلید کرده اما عقاید دین مسیح را از کف نداده بودند دراین دوران فراوان بودند و دولت ناچارشد مخصوصاً مقرراتی برای آنها وضع کند. بشهرهای بزرگ این مسیحیان عرب‌نما بمحله‌های خاص میزیستند و بدوران امویان قاضی جدا داشتند[۲] . اما لباسی که آنها را ممتاز کند نمی‌پوشیدند . غالباً دو نام داشتند یکی نام معمول عربی ودیگر نام لاتینی یا اسپانیولی که رایجتر بود وکارشان بدانجا رسیده بود که ختنه میکردند وحرمسرا داشتند وهم بیشترشان دو زبان داشتند. زبان محلیشان یك شاخهٔ رومی از ریشهٔ لاتینی بود که در اسپانیا رواج داشت و زبان اسپانیائی از آن بوجود آمد، دیگر زبان عربی بود و تا دوقرن پس از غلبهٔ مسیحیگری که بسال (۴۷۸ه ؛ ۱۰۸۵م) بدست آلفونس ششم انجام گرفت. ببعضی شهرها چون طلیطله این زبان را برای نوشته‌های قانونی و کارهای تجارتی بکارمیبردند[۳]. آلفونس مانند بسیاری خلفانش سکه بعربی میزد. یکی

۱ــ ابن ابی اصیبعه ، ج۲ ، ص۵۰.

۲ــ از جملهٔ کسانی که امور مسیحیان را بعهده داشتند یکی این بود که اورا بعربی قومس ، بلاتینی comes و باسپانیولی conde میگفتند و دیگر قاضی مسیحیان بود .

۳ــ برای دستیابی به نمونه‌هائی از این نوشته‌ها به

Angel González Palencia, *Los Mozàrabes de Toledo en los siglos XII y XIII*, 4. vols. (Madrid, 1926-30).

ازشاهان نخستین ارغون که پطرس اول (Peter) نام داشت (متوفی ۴۹۸ه؛ ۱۱۰۴م) جز بخط عربی نوشتن نمیتوانست. عرب‌نمایان برای نوشتن‌لاتینی حروف عربی را بکار میبردند. کمی پس‌از فتح اسلام بعضی قسمتهای تورات بعربی‌ترجمه شد[۱]. بسال (۳۳۵ه؛ ۹۴۶م) اسحق فلسکیس قرطبی انجیل لوقا و شاید هم سه انجیل دیگر را از لاتینی ترجمه کرد[۲].

بسال (۴۹۳ه؛ ۱۰۹۹م) یوسف به‌پیروی ازفتوای فقیهان فرمان داد تاکلیسای زیبائی راکه متعلق به‌عرب نمایان غرناطه بود و تاریخ بنیان‌آن بدوران ویزیگتها میرسید بکوفتند و با زمین هموار کردند وهم بسال (۵۲۰ه؛ ۱۱۲۶م) همین غرناطیان را بگناه آنکه با شاهان مسیحی شمال ارتباط یافته بودند به تبعید یا اعدام محکوم کرد. یازده سال بعد گروه دیگری از عرب نمایان تبعید شدند و از ایشان باسپانیا جز اندکی نماند.

در واقع در اجتماعات شهری امتیاز عرب نمایان از مسلمان دشواربود زیرا عربان اصلی که از آغاز با سپاه فاتح آمده بودند چنانکه ازپیش نیز گفتیم به نسبت دیگران بسیار کم بودند و تنها امارتها ومنصبهای بزرگ بدست ایشان بود وهم شمار زنان که با سپاه و مهاجران نخستین آمده بودند اندك بود و بیماری وجنگ ازشمار فاتحان اولی بسیار کاسته‌بود و پس ازنسل چهارم درنتیجهٔ ازدواج با زنان بومی خون عربی بنسبت زیاد آمیخته شده بود. کنیزبازی و فراوانی بردگان و اسیران جنگ در اینجا نیز مانند همهٔ کشورهای مفتوح دراین‌آمیختگی‌مؤثربود. بموجب‌تحقیقاتی که ریبرا[۳] انجام داده حتی مسلمانان اسپانیا که عنوان مور (Moors) بایشان داده‌اند

۱ــ بحث ترجمه را در بخش چهارم ببینید.

۲ــ George Graf, *Die Christlich-arabische Literatur bis zur frankischen Zeit* (Freiburg in Breisgau, 1905), p. 27.

۳ــ Julián Ribera y Terrago, *Disertaciones y opuscules* (Madrid, 1928), vol. i, pp. 12-35,109-12.

بنسبت حیرت‌انگیزی خون اسپانیولی بر گها داشته‌اند . بنظر این‌دانشور اسپانیولی، هشام دوم سومین خلیفهٔ اموی از خون عرب بیش از یك درهزار نداشت .

آقای جنگاور

در اوائل دوران مرابطان یك عرب‌نمای اسپانیولی دلاور که رودریکو دیاز دو بیوار نام داشت آقا لقب یافت[1] و بصف قهرمانان درآمد و با کارهای جنگی خود بگروه عرب‌نمایان آن‌دیار اعتباری داد . رودریکو در یك دودمان کاستیلی بزرگ شد و بخدمت آلفونس ششم پیوست و بعداز آن که بسال (٤٧٤ه؛ ١٠٨١م) از سرزمین کاستیل تبعیدشد بصدد افتاد با اعمال دلاورانه اعتباری برای خود تحصیل کند و بنفع این گروه برضد آن و بکمك آن برضد این بجنگ‌میپرداخت. مسیحی ومسلمان برایش تفاوت نداشت. رفتار او به‌مسلمانی‌هما نقدر میمانست که به مسیحیگری مانندبود. رودریکو در آن مدت که بخدمت دولت بنی‌هود بود شهرتی یافت و سپاهیان مسلمان عنوان آقای جنگاور (el Cid Campeador)[2] بدو دادند. مهمتر اعمال آقای جنگاور این بود که بسال (٤٨٧ه؛ ١٠٩٤م) والانس را تصرف کرد وتا بسال(٤٩٣ه؛ ١٠٩٩م) که بمرد درمقابل حملات مرابطان مقاومت کرد. بگفتهٔ قصه‌ها رودریك قهرمان ملی اسپانیا و نمونهٔ دلاوری ودشمن سرسخت کفار بود. سرودهای اسپانیولی هالهٔ قدسی بدور نام وی برآورده است. فیلیپ سوم متوفی بسال (١٠٠٧ه؛ ١٥٩٨م) بپاپ پیشنهاد کرد که یادگار وی‌را تقدیس کند. منظومهٔ اسپانیولی Cantar de mio Cid که به‌نیمهٔ قرن‌دوازدهم بستایش وی سروده شده بصف کهنتر و هم معتبرترین منظومه‌های اسپانیاست که بقرون بعد در افکار مردم آن سامان اثر فراوان داشته و هم در آنجا در زبان ملی و قالبریزی اخلاق عمومی مؤثر افتاده است .

۱ــ لقب اسپانیولی او Cid است که ازکلمهٔ سید عربی گرفته‌اند .

۲ــ کلمهٔ اسپانیولی است ؛ الذخیرهٔ ابن‌بسام ، درتحقیقات دوزی، ج۲ ، ص۹،۵؛ در ابن‌عذاری ، ج۳ ، ص۳۰۵-۳۰۶ ، قنبطور . با مقری ، ج۲، ص۷۵۴ مقایسه کنید .

سقوط مرابطان

دولت مرابطان (۴۸۳-۵۴۲ه ؛ ۱۰۹۰-۱۱۴۷م)[1] در اسپانیا همانطور که انتظار میرفت دوام چندان نیافت و خیلی زود چنگال فنا گریبان آنرا گرفت و چون دیگر دولتهای آسیائی و افریقائی بود که با فعالیت جنگی پا گرفت آنگاه سستی و فساد بر آن چیره شد که نتیجهٔ آن سقوط و اضمحلال بود. افراد این دولت بربران خشن بودند که بزندگی صحرا ومحرومیتهای آن خو گرفته بودند وچون بنواحی آباد وسرسبز مراکش اسپانیا راه یافتند معایب تمدن در ایشان نفوذ کرد وسستی گرفتند وخصائل مردانگی را ازدست دادند. هنگامی که اینان باسپانیا آمدند لذتهای معنوی بنزد عربان آن دیار جای جنگاوری وظفرجوئی را گرفته بود و بهمین سبب فاتحان افریقائی بآسانی در آنجا استقرار یافتند و چون در اسپانیا با یك تمدن عالی که قدرت جذب آنرا نداشتند آشنا شدند دوران ضعف و انحطاطشان آغاز شد و آنها نیز بنوبهٔ خود شکار بربران نیرومندتر یعنی موحدان شدند. بهمهٔ قرن دوازدهم ونیمهٔ اول قرن سیزدهم بربران مرابط وموحد براسپانیا حکومت داشتند اما مقرشان بمراکش بود.

موحدان

دولت موحدان نیز چون مرابطان حاصل یك نهضت دینی و سیاسی بود که بدست یك بربری بنام محمد بن‌تومرت (حدود ۴۷۱ه؛ ۱۰۷۸م و حدود ۵۲۵ه ؛ ۱۱۳۰م) بنیاد گرفت. ابن‌تومرت ازقبیلهٔ مصموده

۱-- (تاشفین)

۱. یوسف (۴۸۳-۵۰۰ه ؛ ۱۰۹۰-۱۱۰۶م)

۲. علی (۵۰۰-۵۳۵ه ؛ ۱۱۰۶-۱۱۴۳م)

۳. تاشفین(۵۳۵-۵۴۱ه؛ ۱۱۴۳-۱۱۴۶م) ۵. اسحق(۵۴۱-۵۴۲ه ؛ ۱۱۴۶-۱۱۴۷م)

۴. ابراهیم (۵۴۱ه ؛ ۱۱۴۶م)

بود[۱] وعنوان مهدی گرفت[۲] و گفت پیمبر است و برای تجدید رونق و احیای اسلام آمده است و قوم خویش وهمهٔ قبایل بربر را که بکوهستان اطلس مراکش بودند بتوحید و معرفت خدا خواند و با افکار تازه که بجهان اسلام رواج یافته بود و صفات انسانی بخداوند میداد و مقام الوهیت را به شایبهٔ تشبیه میآلود مخالفت کرد و بهمین جهت پیروان اورا موحدان[۳] نام دادند . ابن‌تومرت کوچك اندام و زشت صورت و بدمنظر بود، پدرش چراغدار مسجد بود و او بازندگی زاهدانه خو گرفته بود و با موسیقی و شراب و کارهای دیگر از این‌قبیل مخالف‌بود. هنگامی که خردسال‌بود درخیابانهای فاس بخواهر علی‌بن یوسف فرمانروای مرابطان که بی‌نقاب برون آمده‌بود متعصبانه اهانت کرده بود[۴].

بنیادگذار حقیقی دولت موحدان

بسال(۵۲۵ه؛ ۱۱۳۰م)عبدالمؤمن‌دوست وهم‌سردار ابن‌تومرت جانشین او شد. عبدالمؤمن سفالگر زاده‌ای ازقبیلهٔ زناته بود و خلیفهٔ اول و بنیادگذار دولت موحدان که مراکش دولتی معتبرتر ازآن ندید هم او بود . در واقع عبدالمؤمن یك امپراطوری پدید آورد که درتاریخ افریقا بوسعت وقوت مانند نداشت. موحدان که معتقدبودند تنها عقاید ایشان شایستهٔ مؤمنان واقعی است شمشیر و آتش درمراکش و دیار مجاور نهادند. مابین سالهای (۵۳۹ و۵۴۱ه ؛ ۱۱۴۴ و۱۱۴۶م) عبدالمؤمن سپاه مرابطان را بنزدیك تلمسان نابود کرد و شهر را بگرفت و برشهر فاس و سبته و طنجه و اغمات استیلا یافت وبسال (۵۴۱ه ؛ ۱۱۴۶م) پس‌از یازده ماه که مراکش در محاصره بود دولت مرابطان را یکسره برانداخت[۵].

۱ـ ابن‌خلدون، ج۶، ص۳۲۵ ؛ ابن‌اثیر ، ج۱۰، ص۴۰۰ . بامراکشی، ص۱۲۸؛ ابن‌ابی‌زرع ، ج۱ ، ص۱۱۰ ؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۲۶ مقایسه‌کنید .

۲ـ ابن‌خطیب، الحلل، ص۷۸؛کتاب محمدبن‌تومرت، چاپ ا . گلدزیهر (الجزایر، ۱۹۰۳) ص۲ـ۳ .

۳ـ این‌کلمه را تحریف‌کرده باسپانیولی Almohades آورده‌اند .

۴ـ ابن‌خلدون ، ج۶ ، ص۲۲۸ . با ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۳۱ مقایسه‌کنید .

۵ـ مراکشی، ص۱۴۵ـ۱۴۶ ؛ ابن‌خلکان ، ج۱، ص۷۵۵ ؛ ابن ابی‌دینار ، المونس فی‌اخبار افریقیه و تونس (تونس، ۱۲۸۶)، ص۱۲۰.

آخرین مرابطان جوانی بنام اسحق بن علی نوادهٔ بنیادگذار دولت بود و اورا که چون کودکان اشك‌میریخت و ناله میکرد بدستور خلیفهٔ موحدان و امیرمؤمنان گردن زدند ومراکش‌پایتخت موحدان‌شد[1]. بسال(۵۴۰ه؛۱۱۴۵م) عبدالمؤمن‌سپاهی باسپانیا فرستاد و فساد سیاسی و دزدی و نارضائی چنان در آنجا رواج داشت که به پنجسال همهٔ قسمت مسلمان‌نشین‌شبه‌جزیره را باطاعت‌آورد وبرای مرابطان جز جزایر بلیار که ازسال (۲۳۱ه؛ ۹۰۳م) بقلمرو امویان پیوسته‌بود نماند که تاچندسال‌بعدآخرین نمایندهٔ مرابطان برآن حکومت داشت.

عبدالمؤمن که همهٔ مراکش و اسپانیا را زیر فرمان‌آورده‌بود بسال (۴۴۴ه؛ ۱۱۵۲م) مراکش وبسال (۴۵۳ه؛ ۱۱۵۸م) تونس وبسال (۴۵۵ه؛ ۱۱۶۰م) طرابلس راگشود وبرای نخستین‌بار بتاریخ اسلام همهٔ سواحل افریقا از اقیانوس‌آرام تاحدود مصر و تا اندلس یك فرمانروا یافت درصورتیکه امپراطوری مرابطان بجز اسپانیا، مراکش وکمی از الجزایر را بیشتر نداشت. در امپراطوری وسیع موحدان بروز جمعه خطیبان بجای نام خلیفهٔ عباسی که سابقاً معمول بود نام مهدی یا جانشین اورا یاد میکردند[2].

منصور

عبدالمؤمن بسال (۵۵۹ه ؛ ۱۱۶۳م) ازپس دورانی دراز که بشایستگی‌حکومت کرددر گذشت. بزرگتر ومعروفترجانشینان وی نواده‌اش ابویوسف یعقوب منصور (۵۸۰-۵۹۶ه؛ ۱۱۸۴-۱۱۹۹م) همچون‌بیشتر فرمانروایان بربر ازیك کنیز مسیحی‌زاده‌بود[3]. همین‌منصور بود که صلاح‌الدین‌ایوبی هدایائی گرانبها باهیئتی بریاست برادرزادهٔ اسامة بن منقذ بدربار وی فرستاد وچون

۱- ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۴۱۲-۴۱۳.

۲- اگر خواهید یکی از خطبه‌های موحدان را بخوانید بمراکشی، ص۲۵۰-۲۵۱ مراجعه کنید.

۳- مراکشی، ص۱۸۹؛ ابن ابی‌زرع، ج۱، ص۱۴۲؛ ابن‌ابی‌دینار، ص۱۱۶-۱۱۷.

صلاح‌الدین خلیفهٔ عباسی را معتبر میشناخت عنوان اورا بجای امیرمؤمنان امیرمسلمانان نوشته بود و بهمین جهت منصور در آغاز کار دو دل ماند وعاقبت چنانکه گفته‌اند یکصد و هشتاد کشتی فرستاد تا مسلمانان را در آن پیکارها که برضد صلیبیان داشتند کمك کنند[۱].

آثار معماری که از دوران منصور هست بصف مهمترین آثار مراکش واسپانیا است. در اشبیلیه که بسال (۵۶۶ه ؛ ۱۱۱۷م) پایتخت موحدان شد[۲] منصور بیادگار قدرت‌یافتن خود پهلوی مسجد بزرگ برجی بساخت که اکنون بنام جیرالدا (Giralda) شهره است. مسجد بزرگ اشبیلیه که بنای آن بسال (۵۶۸ه ؛ ۱۱۷۲م) آغاز شد و بسال (۵۹۲ه ؛ ۱۱۹۵م) پایان گرفت اکنون بکلیسا بدل شده‌است. درمراکش نیز منصور شهر رباط فتح را بتقلید اسکندریه بنیان نهاد[۳] و بشهر مراکش شفاخانه‌ای ساخت که بگفتهٔ معاصر او مراکشی[۴] در جهان نظیر نداشت[۵].

خلیفگان موحد بادامهٔ پیکارهای دینی بسیار اهمیت میدادند اما دراین زمینه توفیق کامل نیافتند. شکست سختی که بسال (۶۰۹ه ؛ ۱۲۱۲م) درپیکار لاس‌ناواس دو تولوزا خوردند از جمله عواملی بود که دست ایشانرا از شبه‌جزیره کوتاه کرد. این پیکار که بنزد عربان بنام عقاب‌شهره است به‌هفتاد میلی مشرق قرطبه بود. فرمانده سپاه مسیحیان آلفونس هشتم پادشاه کاستیل بود وهم پادشاهان ارغون وناوار نیز در پیکار شرکت داشتند. پرتغال گروهی از سواران معبد وسواران دیگر فرستاده بود و گروهی از صلیبیان فرانسه نیز در سپاه آلفونس بودند. فرمانده سپاه عرب محمد

۱ـ ابن‌خلکان ، ج۳، ص۳۸۱ ؛ ابن‌خلدون، ج۶، ص۲۴۶.
۲ـ مقری ، ج۲ ، ص۶۹۳.
۳ـ ابن‌خلکان ، ج۳ ، ص۳۷۹.
۴ـ ص۲۰۹ .
۵ـ برای اطلاع از دیگر بناهای وی ابن ابی‌زرع ، ج۱ ، ص۱۴۳ ، ۱۵۱ـ۱۵۲ را ببینید .

ناصر (۵۹۶-۶۱۱ه؛ ۱۱۹۹-۱۲۱۴م) پسرمنصور بود واز ۶۰۰،۰۰۰سپاه وی جز یك هزارجان نبرد[۱] وناصر بمراکش گریخت ودوسال بعدهمانجادر گذشت ودولت موحدان یکسره از اسپانیا برافتاد و اسپانیای مسلمان شکار فاتحان‌شد وبتدریج بدست شاهان توسعه‌جوی مسیحی وهم امیران مسلمان محلی قطعه‌قطعه شد. ازجمله امیران محلی اسپانیا وبرجسته‌تر ازهمه بنی‌نصر بودند که بغرناطه حکومت‌داشتند وآخرین نمایندهٔ نفوذ اسلام در شبه‌جزیره بشمار میرفتند.

از پی ناصر نه تن از اعقاب عبدالمؤمن[۲] پیاپی برمراکش حکومت کردند تا بسال (۶۶۸ه؛ ۱۲۶۹م) پایتختشان مراکش بدست بربران نیم بدوی بنی‌مرین که تیره‌ای از قبیلهٔ زناته بودند سقوط کرد[۳].

بنی نصر

دولت نصری (۶۳۰-۸۹۸ ه؛ ۱۲۳۲-۱۴۹۲م) نسب بقبیلهٔ معروف خزرج میرسانید که بمدینه‌بود. بنیادگذار این‌دولت محمدبن یوسف‌بن نصر بود که لقب ابن‌احمر داشت وبهمین‌جهت دودمان را بنی‌احمر نیز گفته‌اند. ابن‌خلدون[۴] که مدتی بغرناطه مقیم بوده و با دربار یکی از خلفان ابن‌احمر ارتباط داشته گزارش مفصلی از زندگانی محمدآورده است. ازپس سقوط دولت موحدان که حکومت کاستیل امیران مسلمان را بجان‌هم می‌انداخت تاهمگی ازپا بیفتند محمد بامسیحیان پیمانی بست ودر غرناطه و اطراف آن دولتی پدیدآورد

۱- مقری، ج۲، ص۶۹۶. با مراکشی، ص۲۳۶؛ ابن‌ابی‌زرع، ج۱، ص۱۵۹ مقایسه کنید. بگفتهٔ یك مورخ انگلیسی معاصر، بسال۱۲۱۳ جان صاحب فرمان معروف ماگنا کارتا وبرادر ریشارد شیردل هیئتی بسفارت‌بنزد ناصر فرستاده وپیشنهادکرده‌بود انگلستان را بقلمرو خود ببرد و ازآنجا جزیه بگیرد و اسلام را بجای مسیحیت بسط دهد.

۲- برای اطلاع ازنام آنها زرکشی، تاریخ الدولتین الموحدیه والحفصیه (تونس، ۱۲۸۹)؛ Lane-Poole, *Dynasties*, pp. 47-8; de Zambaur, pp. 73,74 را ببینید.

۳- ابن ابی‌زرع، ج۱، ص۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۴.

۴- ج۴، ص۱۷۰-۱۷۲ وهم ابن‌خطیب، اللمحه؛ ص۳۰ وبعد را ببینید.

و عظمت و رونق اشبیلیه را تا اندازه‌ای تجدید کرد و از آن پس بمدت دوقرن و نیم غرناطه پایتخت این‌دولت در آن پیکارهای دفاعی سخت که اسلام برضد نیروی روزافزون مسیحیان داشت مدافع سرسخت اسلام بشمار بود .

محمد (۶۳۰-۶۷۲ه ؛ ۱۲۳۲-۱۲۷۳م) لقب غالب بخود نهاد و غرناطه را پایتخت کرد. او و جانشینانش ازحکومت کاستیل حساب میبردند و بدان باج میدادند. عربان غرناطه را بدمشق مانندمیکردند که بهمهٔ اندلس شهری نکوجاتر وخوش‌هواتر ازآن نبود[۱]. بسیاری مردم شام وهم یهودان در آنجا بودند[۲]. درچمنزار بیرون‌شهر که وجا (Vega) نام‌داشت جویها روان بود ومنظری کمیاب وسبزهٔ دائم و زیبائی دلفریب داشت و باغوطهٔ دمشق همانند میشد[۳]. در اواخر دوران نصری درچهار دیوار غرناطه نزدیك به نیم ملیون جمعیت بود. لسان‌الدین ابن‌خطیب (متوفی ۷۷۶ه ؛ ۱۳۷۴م) حامی مقری که بدربار نصریان منصب وزارت داشته وهم ازمورخان ادبی این‌دودمان بوده‌است رسائلی دربارهٔ شاهان وعالمان غرناطه بجا نهاده که بسیاری مسائل‌مهم این پایتخت را روشن میکند .

حمراء

غالب‌قصر خویش‌حمراء را که شهرت‌جهانی‌یافته(نام‌اسپانیولی آن الحمبرا Alhambra) برویرانه‌های یك قصر اموی بردامنهٔ تپه‌های جنوب شرقی غرناطه بنا نهاد . نام حمرا ازسنگ سرخی است که در ساختمان بکار رفته و ازلقب شخصی چنانکه پنداشته‌اند مایه ندارد . سه‌تن جانشینان غالب، زینت و وسعت قصر را بیفزودند تا ازجملهٔ معتبرترین آثار معماری اسپانیا شد وهنوز هم بردشتهای اطراف نگرانست؛ چون اکروپول که برآتن مینگرد این‌قصر

۱- با ابن‌خطیب ، الاحاطه ، ج۱ ، ص۱۳ مقایسه کنید .

۲- مقری ، ج۱، ص۱۹۰، ۷۲۱ . با ابن‌جبیر ، ص۱۶-۱۷ مقایسه کنید . درکتاب چهارم ، فصل سی وچهارم موضوع « پیکارهای داخلی » را ببینید .

۳- ابن‌خطیب، اللمحه ، ص۱۳. درکتاب سوم، فصل۲۰ همین‌کتاب موضوع «طبقات اجتماع » را ببینید .

یا قلعه با زینت‌های بدیع و نقوش دل‌انگیز عربی که گچ‌بری کرده‌اند مایهٔ شگفت جهانیانست. دربار بنی‌نصر در این قصر تا مدتی عظمت اسپانیای بنی‌امیه و بنی‌عباد را تجدید کرد. حمایتی که نصریان‌ازدانش‌وهنرمیکردند بسیاری‌عالمان را بخصوص از شمال افریقا بآنجا کشانید وهم آن تشویق که از بازرگانی و مخصوصاً داد وستد ابریشم با ایتالیا همی کردند غرناطه را ثروتمندترین‌شهر اسپانیا کرده بود. پایتخت ایشان پنگاهگاه مسلمانانی بود که ازمقابل هجوم مسیحیان متواری میشدند وهم در کار ترویج علم وهنر جانشین قرطبه بود ولی این اشعهٔ آخرین بود که خورشید اسلام بحال غروب در اسپانیا پخش میکرد.

آخرین روزهای قرطبه

دوران‌استردادفتوح که باسپانیولی‌ریکونکستا(reconquista) گویند با سقوط خلافت‌اموی بقرن یازدهم آغازشد. در واقع مورخان اسپانیا پیکار کوادونگا را که بسال (۱۰۰ه؛ ۷۱۸م) بود و ضمن آن پلایو سردار اشتوری پیشرفت‌مسلمانان را متوقف کرد آغازحقیقی استرداد فتوح‌میشمارند. اگر مسلمانان بقرن هشتم آخرین اثر نفوذ مسیحی را از منطقهٔ کوهستانی شمال برانداخته‌بودند تاریخ اسپانیا یکسره دگرگون شده‌بود. پیشوایان مسیحی در آغاز کار درنتیجهٔ آن‌خلافها که بشمال میان‌خود داشتند ازکار بازماندند امانهضت استرداد بزرگتر مشوق اتحاد نهائی بود که بسال (۶۲۸ه؛ ۱۲۳۰م) میان کاستیل و لیون انجام گرفت وتا نیمهٔ قرن‌سیزدهم اگر غرناطه را ندیده بگیریم جنبش‌استرداد فتوح به نتیجهٔ کامل رسیده بود. طلیطله بسال (۴۷۸ه؛ ۱۰۸۵م) وپس ازآن قرطبه بسال (۶۳۴ه؛ ۱۲۳۶م) و اشبیلیه بسال (۶۴۶ه؛ ۱۲۴۸م) سقوط کرد.

بعدازنیمهٔ قرن‌سیزدهم دوهدف‌اساسی که یکی مسیحی کردن اسپانیا ودیگری وحدت آن‌بود بشدت دنبال میشد. قصهٔ مسیحی کردن و استرداد فتوح را که دوعمل جداگانه‌است باهم مخلوط نباید کرد. تنها ناحیهٔ شبه‌جزیره که اسلام در آنجا ریشه دوانیده بود ناحیه‌ای بود که پیش از آن بروزگار کارتاژ یك تمدن سامی در آنجا

رونق یافته‌بود . درسیسیل نیز وضع چنین‌بود واین‌قصه‌ای بسیار جالب‌است. در واقع میتوان گفت خطی که فاصل میان مسیحیگری و اسلام‌بود با خطی که تمدن فنیقی را ازتمدن غربی امتیاز میداد کاملا انطباق داشت. بقرن‌سیزدهم درنواحی مختلف کشور بسیاری مسلمانان یادرنتیجهٔ فتح یا از راه پیمانها تبعهٔ مسیحیان‌شده‌بودند ولی‌قوانین وهم دین خود را محفوظ داشته‌بودند و این گونه مسلمانان را مدجنان یعنی مقیمان و باسپانیولی Mudejars[1] میگفتند . در این اثنا بسیاری از این مدجنان زبان عربی را ازیاد برده و زبان روم و اسپانیولی گرفته وبنسبت زیاد و کم درمسیحیان مستهلك شده بودند .

جنبش وحدت اسپانیا بکندی اما با گامهای استوار ونیرومند پیش‌میرفت. در این هنگام در اسپانیا کاستیل و ارغون قلمرو مسیحیان بود و ازدواج فردیناند شاه ارغون با ایزابلا ملکهٔ کاستیل که بسال (۸۷٤هـ ؛ ۱٤٦۹م) انجام شد این دو کشور را یکی‌ساخت واعلام‌خطری‌بود که ازختم‌نفوذاسلام دراسپانیا خبرمیداد. بنی‌نصریان یا چنانکه میگفتند سلاطین بنی‌نصر[2] قدرت مقاومت با این خطر روزافزون نداشتند و آخریهاشان گرفتاریهای خانوادگی داشتند که وضع این دودمان را دشوارتر و پیچیده‌تر کرد . بیست ویك سلطان[3] که از سال (٦۳۰ تا۸۹۸هـ ؛ ۱۲۳۲ تا۱٤۹۲م) حکومت داشتند شش تن از آنها دوبار بقدرت رسیدند و یکی که محمد هشتم نام و متمسك‌لقب‌داشت سه‌بار پیاپی (۸۲۰-۸۳۱هـ؛ ۱٤۱۷-۱٤۲۷م، ۸۳۳-۸۳٦هـ؛ ۱٤۲۹-۱٤۳۲م ، ۸۳٦-۸٤۸هـ ؛ ۱٤۳۲-۱٤٤٤م) حکومت یافت . از اینقرار متوسط دوران حکومت بیست‌وهفت کس برای‌هریك بتقریب۹سال بوده‌است وسقوط نهائی بدوران‌سلطان نوزدهم علی‌ابوالحسن که نام اسپانیولی او Alboacen است (۸٦٦-۸۸۷هـ؛ ۱٤٦۱-

---

۱- مدجن کلمهٔ عربی است یعنی کسی که باو اجازهٔ اقامت داده‌اند .

۲- ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۷۲.

۳- برای‌اطلاع‌ازنام‌آنها به Lane-Poole. *Dynesties*, pp. 28-9; Zambaur, pp. 58-9. مراجعه‌کنید .

۱۴۸۲م، ۸۸۸ـ۸۹۰ه ؛ ۱۴۸۳ـ۱۴۸۵م) رخ داد که رفتاری متهورانه کرد و نه فقط باج معمول را نداد بلکه با هجوم بسرزمین کاستیل سلسله‌جنبان دشمنی‌شد وفردیناند بسال (۸۸۸ه؛ ۱۴۸۲م) بپاسخ هجوم وی ناگهان‌بشهر حمه[1] هجوم‌برد و آنرا بگشود. این شهر بردامنهٔ کوهستان شارات‌الحمه جا داشت و مدخل جنوبی وغربی متصرفات غرناطه را نگهبانی میکرد. درچنین موقع خطرناکی محمد ابوعبدالله یکی‌ازپسران ابوالحسن بتحریك عایشه مادرش که نسبت‌بیك کنیز مسیحی‌اسپانیولی[2] حسد میورزید که چرا شاه فرزندان اورا بیشتر دوست دارد برضد پدر پرچم عصیان برافراشت. پادگان شهر پسر شورشی را کمك کرد و او بسال (۸۸۷ه ؛ ۱۴۸۲م) برحمرا استیلا یافت وفرمانروای غرناطه شد. بسال‌بعد محمد که یازدهمین محمد خاندان‌بود و کنیهٔ ابوعبدالله داشت (که باسپانیولی تحریف کرده Boabdil گویند) تهور کرد و بشهر لوشانهٔ کاستیل حمله برد و شکست خورد و اسیر شد و ابوالحسن دوباره در غرناطه بقدرت رسید وتا بسال(۸۹۰ه؛ ۱۴۸۵م) حکومت کرد ودر اینسال بنفع‌برادر نیرومند خود محمد دوازدهم‌حاکم‌مالقه که «زغل» یعنی‌شجاع لقب‌داشت استعفا داد[3]. فردیناند و ایزابلا ابوعبدالله اسیرخود را وسیلهٔ دست کردند تابوسیلهٔاو ضربتهائی‌را بکشور

۱ـ کلمهٔ عربی‌بمعنی‌چشمه‌گرم وکلمهٔ Alhama اسپانیولی را ازآن گرفته‌اند؛ مقری، ج۲، ص۸۰۱ حامه آورده است.

۲ـ در مقری، ج۲، ص۸۰۳ رومی است.

۳ـ این جدول نسب آخرین بنی‌نصریان را نمودار میکند:

۱۸. سعد مستعین (۸۴۹ـ۸۵۰ه؛ ۱۴۴۵-۱۴۴۶م، ۸۵۷-۸۶۶ه؛ ۱۴۵۳-۱۴۶۱م)

۱۹. علی ابوالحسن (۸۶۶-۸۸۷ه ؛ ۱۴۶۱-۱۴۸۲م، ۸۸۸-۸۹۰ه ؛ ۱۴۸۳-۱۴۸۵م)

۲۰. محمد دوازدهم زغل (۸۹۰-۸۹۱ه؛ ۱۴۸۵-۱۴۸۶م)

۲۱. محمد یازدهم ابوعبدالله (۸۸۷-۸۸۸ه ؛ ۱۴۸۲-۱۴۸۳م، ۸۹۱-۸۹۸ه ؛ ۱۴۸۶-۱۴۹۲م)

اسلام بزنند و اورا بمال وسپاه کاستیل مدد دادند و ابوعبدالله بسال (۸۹۲ه؛ ۱۴۸۶م) قسمتی از پایتخت عموی خود را اشغال کرد و غرناطهٔ بدبخت که بیك‌وقت دوسلطان داشت بجنگ خانمانسوز داخلی دچار شد و این قصه که میگوید ابوعبدالله خاندان شریف و محلی بنی‌سراج را در حمرا نابود کرد مربوط بهمین دوران است اما جزو تاریخ داستانی آخرین ایام غرناطه است. درهمین‌اثنا سپاه کاستیل درکار پیشرفت بود و شهرها از پس یکدیگر سقوط میکرد. بسال بعد مالقه سقوط کرد و بسیاری از مردم آنرا چون بردگان‌فروختند. آنگاه حلقه‌بدور پایتخت‌بینوا تنگ شد. محمد زغل در قبال سپاه‌فردیناند که ابوعبدالله نیز بهمدستی آن‌کار میکرد چند کوشش بی‌نتیجه کرد وعاقبت از روی نومیدی بشاهان مسلمان افریقا متوسل شد و از آنها کمك خواست اما نتیجه نگرفت که آنها پیوسته باهمدیگر به پیکار بودند و سرانجام چون مقاومت را بیهوده میدید به تلمسان پناه برد[1] و بقیهٔ روزگار خویش را با بدبختی و بینوائی بسر کرد وچنانکه روایتگران آورده‌اند کهنه‌پاره‌ها بتن‌داشت ونوشته‌ای بر آن آویخته بود که « این یکی از شاهان بدبخت اندلس است ». از این‌پس فقط غرناطه بتصرف مسلمانان مانده بود .

وقتی زغل بدینسان ازعرصه بدر شد بسال (۸۹۶ه؛ ۱۴۹۰م) محرکان مسیحی ابوعبدالله از او خواستند تاشهر را تسلیم کند اماعبدالله بصدد برآمد نقش‌قهرمان‌شجاع را بازی کند و موافقت نکرد . در بهار سال بعد فردیناند با ۱۰٬۰۰۰ سپاه غرناطه اردو زد ومانند سال پیش حاصل و تاکستانها را ویران کردن گرفت وحلقهٔ محاصره را بدور آخرین سنگری که اسلام در اسپانیا داشت تنگ کرد باین منظور که شهر را بگرسنگی دچار وبه‌تسلیم وادار کند و دراین‌اثنا فصل زمستان بیامد وسرما سخت شد وبرف بارید و راهها بسته شد وآمد و رفت برید وخوردنی کمیاب و گرانی‌سخت وبلا بزرگ‌شد ودشمن بربیشتر جاهای برون‌شهر استیلا یافت ومسلمانان را ازکشت

۱ـ مقری ، ج۲، ص۸۱۰.

وکار بازداشت وکار بسختی کشید و امور اختلال یافت ومصیبت بزرگ شد آنگاه بصفر سال (۸۹۷ه؛ دسامبر سال ۱۴۹۱م) کار سختترشد وخوردنی نایاب ومشکل بزرگ شد[۱].

سرانجام نیروی مدافع شهر موافقت کرد که اگر تا دوماه کمکی بدان نرسید تسلیم شود. شرائط توافق چنین بود: «سلطان و همهٔ مردان وقوم وی نسبت بشاهان کاستیل قسم اطاعت خورند عبدالله را در البشرات[۲] تیولی دهند ومسلمانان بجان ایمن باشد و از قوانین خویش اطاعت کنند و درانجام رسوم مسلمانی آزاد باشند[۳].» مدت مقرر گذشت و اثری از کمك ترکان با مردم افریقا آشکار نشد بنابراین سپاه کاستیل بروز دوم ژانویه (۱۴۹۲م؛ ۸۹۸ه) وارد غرناطه شد وصلیب را بجای هلال بر برجهای شهر برافراشت[۴] وسلطان بهمراه ملکه که مجلل ترین لباس خود را بتن داشت درجلو صف طولانی اتباع خویش قلعه حمراء را برای همیشه ترك کردند که دیگر برنگردند وچون ازمحل دور شدند شاه بعقب برگشت و آخر بار پایتخت خویش را بدید و آهی کشید واشکش فرو ریخت آنگاه مادرش که تا آنوقت همهٔ افکار شیطنت آمیز باو داده بود گفت: «حالا مثل زنها برملکی که نتوانستی مثل مردان حفظ کنی گریه کن» و آن تکه سنگی که آخرین نگاه حسرت بار محمد از آنجا بود هنوز بنام El Ultimo Suspiro del Moro یعنی آخرین آه عرب معروفست.

عبدالله در تیول خود اقامت گرفت ولی بعداً بشهر فاس رفت و همانجا بسال

۱ـ همان کتاب، ص۸۱۱.

۲ـ نام اسپانیولی آن Alpujarras بمعنی مراتع است و نام منطقهٔ کوهستانی است که از جنوب سیرانوادا تا مدیترانه گسترده است.

۳ـ باکتاب اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر، چاپ م. ج. مولر (مونیخ، ۱۸۶۳)، ص۴۹ مقایسه کنید.

۴ـ بگفتهٔ قصه‌ها همانسال کریستف کلمب بحمراء آمده ازملکه ایزابل پول خواست تا سفر دریائی خود راکه بزرگترین ماجراجوئی تاریخ بود و بکشف امریکا انجامید آغاز کند.

(۹٤۰ه ؛ ۱۵۳۳م) در گذشت و خاندان وی تا سالی که مقری[1] تاریخ خودرا مینوشت (۱۰۳۷ه ؛ ۱٦۲۷م) بگدائی مشغول بودند و مردم بآنها صدقه میدادند .

آزار مسلمانان

ولی دو اعلیحضرت کاتولیك فردیناند و ایزابلا شرایط تسلیم را اجرا نکردند . بسال (۹۰۵ه ؛ ۱٤۹۹م) جنبشی برهبری کاردینال زیمنس دو سیسنروس[2] (Ximénez de Cisneros) اقرارنیوش خاص ملکه آغازشد که عربان را بمسیحیگری وادار کنند. کاردینال نخست بصدد برآمد از رواج کتابهای عربی که از مسائل اسلامی سخن داشت جلوگیری کند و اینگونه کتابها را میسوزانید، ازآن‌پس دادگاه تفتیش بپا شد وفعالیت آغاز کرد. همهٔ مسلمانانی که از پس‌سقوط غرناطه باسپانیا بودند عنوان موریسکو (Moriscos) داشتند واین‌کلمه سابقاً بمسلمانان بومی اختصاص داشت . مسلمانان اسپانیا بیك زبان رومی سخن میگفتند ولی برای نوشتن‌خط عربی را بکار میبردند[4]. بی گفتگو بسیاری‌از این‌موریسکوها از

۱ـ ج۲، ص۸۱۴-۸۱۵ .

۲ـ بزرگترین کار وی این بودکه مابین سال (۹۰۸ه ؛ ۹۵۴م ، ۱۵۰۲-۱۵۴۷م) متن اصلی تورات را با ترجمه چاپ‌کرد .

۳ـ کلمهٔ اسپانیولی و مرکب از مور و علامت تصغیر است و معنی‌آن عربهای حقیر یا مغربیان حقیر است. رومیان قسمت غربی افریقا را موریتانیا (Mauertanina) مینامیدند و مردم آن Mauri نام داشتند و شایدکلمه از اصل فنیقی است و معنای آن غربی است . کلمهٔ اسپانیولی Moro و انگلیسی Moor از همین مایه است بنابراین Moors در اصل بمعنی بربر بوده است و بعداً برای همهٔ مسلمانان اسپانیا و شمال‌غربی افریقا بکار رفته است و هنوز نیم ملیون مسلمانان جزایرفیلیپین Moros نامیده میشوند واین‌نامیست‌که اسپانیولیها بسال ۱۵۲۱ موقعی‌که ماژلان این جزایر راکشف‌کرد بایشان داده‌اند .

۴ـ ادبیاتی‌که موریسکوها بجانهاده‌اند متنوع وازلحاظ لغوی مهم‌است ومردم اسپانیا آنرا aljamiado مینامند واین را ازکلمهٔ عجمی بمعنی بیگانه گرفته‌اند. بعضی مجموعه‌های آن ازکف یك حیاط قدیمی در ارغون بدست‌آمده‌که بی‌گفتگو از ترس اعضای دادگاه تفتیش درآنجا نهان شده بوده‌که اخیراً منتشر شده است .

Manuscritos arabes y aljamiados de la Biblioteca de la Junta, ed. J. Ribera and M. Asín (Madrid, 1912). See A. R. Nykl, *A Compendium of Aljamiado Literature* (Paris, 1928).

ریشهٔ اسپانیولی بودند و اکنون بیادشان میآوردند که اجدادشان مسیحی بوده‌اند و باید برای تعمید گرفتن آماده شوند یا عواقب سرسختی خویش را تحمل کنند. بسیاری از مدجنان با موریسکوها فراهم شدند و یك فرقهٔ خاص مسلمانان از آنها پدید آمد که به‌مسیحیگری تظاهرمیکردند اما درخفا رسوم‌مسلمانی‌را بجامیآوردند. بسیاری از آنها همینکه از جلسهٔ ازدواج خود که طبق رسوم مسیحیگری در کلیسا بپاشده‌بود برون‌میآمدند مراسم ازدواج را طبق‌رسوم‌اسلامی تجدیدمیکردند. بسیاری از آنها جلو مردم نام مسیحی داشتند اما در میان نزدیکانشان بیك نام عربی خوانده میشدند. در اوائل سال (۹۰۷ه ؛ ۱۵۰۱م) یك فرمان سلطنتی صادر شد که بموجب آن میبایست مسلمانان کاستیل و لیون از اسلام برگردند و گرنه اسپانیا را ترك کنند ولی بی‌گفتگو این‌فرمان بدقت اجرا نشد. بسال (۹۳۳ه؛ ۱۵۲۶م) دربارهٔ مسلمانان ارغون نیز چنین فرمانی صادر شد. بسال (۹٦٤ه ؛ ۱۵۵٦م) فیلیپ‌دوم قانونی‌نهاد که بموجب آن باقیماندهٔ مسلمانان میبایست بلافاصله از زبان و عبادت و دین و رسوم و آداب زندگی خویش دست بکشند و کار چنان بالا گرفت که فرمان داد حمام‌های اسپانیا را بعنوان اینکه آثار کفر است ویران کنند و برای بار دوم شورش ازغرناطه آغاز شد و درکوهستانهای مجاور بسط یافت اما بزودی سرکوب شد. فرمانهائی مبنی برتبعید همگانی بسال (۱۰۱۸ه ؛ ۱٦۰۹م) از طرف فیلیپ سوم صادر شد وهمهٔ مسلمانان را گروه گروه بترك خاك اسپانیا وادار کردند ونیم ملیون نفر مشمول این بلیه شدند وبسواحل‌افریقا رفتند یا باکشتی بکشورهای دوردست‌اسلامی سفر کردند و بیشتر دزدان دریائی مراکشی از این موریسکوها بودند چنانکه گفته‌اند شمار مسلمانانی که ازسقوط غرناطه تادههٔاول‌قرن‌هفدهم کشته یاتبعیدشدند به۳٬۰۰۰٬۰۰۰ رسید بدینسان در اسپانیا قصهٔ عربان برای همیشه بنفع اسپانیولیها حل شد واین تنها

استثنای قاعده‌ای بود که گوید هرجا بذر تمدن عرب افشانده شده برای همیشه ریشه میدواند . عربان رانده شدند وستارهٔ اقبال اسپانیای مسیحی مدتی چون ماه که بنور عاریه میدرخشد نورافشانی کرد، ازآن پس خسوف بود و ازپی آن ظلماتی بود که هنوز هم اسپانیا درآن غوطه‌ور است[۱].

۱– Lane-Poold, *Moors in Spain*, p. 280.

فصل چهارم

آثار فکری و معنوی

اسپانیای اسلامی یکی از پررونق‌ترین صفحات تاریخ فکری اروپا را بقرون وسطی بقلم آورد . اقوام عرب زبان از نیمهٔ قرن هشتم تا اوایل قرن سیزدهم چنانکه از پیش گفتیم در سراسر جهان مشعلدار فرهنگ و تمدن بودند وهم آنها بودند که فلسفه و علوم قدیم را احیا کردند و چیزها بر آن افزوده بدیگران دادند و نهضت اروپای غربی از اینجا بود و اسپانیای عرب دراین زمینه سهمی مؤثر داشت .

لغت و ادب

عربان اندلس در علوم مخصوص لغت و از آنجمله اشتقاق و نحو و «فرهنگنویسی» دنباله‌رو عراقیان بودند. ازجمله‌مردان لغت قالی (۲۸۹ـ۳۵۷ه ؛ ۹۰۱ـ۹۶۷م) بود . چنانکه از پیش گفتیم وی از استادان برجستهٔ دانشگاه قرطبه بود که بارمنستان زاد وعلم ببغداد آموخت. معروفترشاگرد وی محمدبن‌حسن زبیدی[1] (۳۱۶ـ۳۷۹ه؛ ۹۲۸ـ۹۸۹م) بود که نسب ازیك دودمان مهاجر حمصی داشت ودر اشبیلیه زاده بود .

حکم زبیدی را بتعلیم فرزند خردسال خود هشام گماشت و او نیز بعدها معلم خویش را قاضی قرطبه کرد. معروفترین تألیف زبیدی کتاب طبقات نحویان ولغویانیست که از روزگار قدیم تا ایام وی شهرت یافته بودند وسیوطی درتألیف کتاب «المزهر» خویش ازآن استفادهٔ فراوان کرده‌است. صرف ونحو عبری که بربنیاد صرف ونحو عربی استوار است (آنچه را سابقاً درحواشی بخش اول آورده‌ایم ببینید) وهنوز هم

۱ـ ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ج۱، ص۴۰۹؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۳۳۸ـ۳۴۰ .

اصطلاحات آن ترجمه ومعادل اصطلاحات عربی است برای اول بار در اسپانیای مسلمان بوجود آمد. حیوج جوده بن داوید (که نام عربی او ابوزکریا یحیی بن داود است) وپدر نحو عبری لقب دارد از جمله کسانیست که بقرطبه بلندآوازه شد وباوایل قرن یازدهم همانجا درگذشت.

معروفترین مؤلفان ادب ابن عبدربه (۲۴۶-۳۲۹ه؛ ۸۶۰-۹۴۰م) قرطبی شاعر عبدالرحمن سوم بود[۱]. وی موالی زاده بود وپدرش را هشام اول آزاد کرده بود؛ شهرت وی درجهان ادب مربوط بکتاب «عقدالفرید»[۲] است که در تاریخ ادبیات عرب ازپس اغانی مهمتر کتاب بشمار است. اما بزرگتر دانشور و مهمتر متفکر و مبتکر اسپانیای مسلمان علی بن حزم (۳۸۴-۴۵۷ه؛ ۹۹۴-۱۰۶۴م) بود که یکی از دو یا سه نفر پرمایه تر و پرکارترین مؤلفان مسلمان است. ابن حزم چنانکه شخصاً مدعی است نسب بخاندانی ازموالی ایران میبرد ولی در واقع نوادهٔ یکی از بومیان اسپانیاست که ازمسیحیگری روی برتافته بمسلمانی آمده بود. ابن حزم درجوانی بدربار پرآشوب عبدالرحمن مستظهر وهشام معتد[۳] بود و وزارت این دو خلیفه را داشت وازپس سقوط خلافت اموی گوشه گیرشد وکارهای ادبی را دنبال کرد. بگفتهٔ ابن خلکان[۴] وهم قفطی[۵]، ابن حزم در تاریخ و فقه و حدیث و منطق و شعر و دیگر علوم چهارصد کتاب نوشته بود. وی دراصول دین وهم درفقه طرفدارمکتب ظاهری (کسانی که به نص کتاب وحدیث عمل میکنند) بود که از روزگار قدیم انقراض یافته است. ابن حزم ازکار و کوشش ادبی خسته نمیشد، کتاب «طوق الحمامهٔ»[۶] وی که مجموعه‌ای ازمنظومه‌های عشقی است

۱- یاقوت، الادباء، ج۲، ص۶۷-۷۲؛ ابن خلکان، ج۱، ص۵۶-۵۸.

۲- چند چاپ شده که حاشیه ندارد. چاپی که درنوشتن این تاریخ مورد مراجعهٔ ما بوده سه جلد است و بسال ۱۳۰۲ درقاهره چاپ شده است.

۳- یاقوت، الادباء، ج۵، ص۸۷.

۴- ج۲، ص۲۲.

۵- ص۲۳۳.

۶- چاپ د. ك. پتروف (لیدن، ۱۹۱۴)؛ ترجمهٔ انگلیسی بوسیلهٔ A. R. Nykl, *The Dove's Neck-Ring About Love and Lovers* (Paris, 1931).

ازعشق افلاطونی سخن می‌گوید. مهمتر کتابی که از وی بجاست «الفصل فی الملل والاهواء والنحل»[1] است که ابن‌حزم را پیشاهنگ محققان در رشتهٔ تطبیق ادیان کرده است. کتاب وی ازمشکلاتی که در بارهٔ روایات تورات و کتابهای مقدس هست وپیش‌از رواج انتقاد تحقیقی که بقرن‌شانزدهم بود کس در بارهٔ آن‌اندیشه نکرده بود سخن آورده‌است.

بدوران ملوك‌الطوایف و مخصوصاً عبادیان و مرابطان و موحدان ادب رواج و رونق گرفت زیرا بذرهای فرهنگ که بدوران‌اموی افشانده‌شد دراین‌دورانها بثمر رسید. جنگهای داخلی که در اواخر دوران اموی بود و دولتهای کوچك که ازنو پا گرفت بعضی‌شهرها را چون اشبیلیه وطلیطله وغرناطه برونق‌فرهنگ‌ازقرطبه جلوتر برد. مسیحیان عرب‌نما که به‌فرهنگ عربی آشنا بودند ودر ادبیات‌عرب دست‌داشتند مایه‌های فرهنگ عرب را از قرطبه بدیگر کشورهای جنوب و شمال انتقال دادند. بی گفتگو قصه‌ها و حکایت وپندها که بقرن سیزدهم در اروپای غربی رونق یافته‌بود از مؤلفات‌نثری عرب که‌آن نیز از ریشهٔ هند و ایرانی‌بود مایه‌داشت. قصه‌های‌ظریف کلیله و دمنه بزبان اسپانیولی ترجمه وبه‌آلفونس خردمند (۶۵۰-۶۸۲ه؛ ۱۲۵۲-۱۲۸۲م) پادشاه کاستیل و لیون تقدیم شده بود و کمی پس‌از آن همین قصه‌ها بوسیلهٔ یك یهودی مسیحی‌شده بلاتینی ترجمه شد. ترجمهٔ فرانسهٔ کلیله ودمنه که مستقیماً از فارسی گرفته شده‌بود از منابع قصه‌های لافونتین‌بوده و او شخصاً باین‌مطلب اعتراف کرده‌است. داستانهای اسپانیولی که عنوان پیکارسك (picaresque) داشت ازمقامهٔ عربی که به‌نثر مسجع نوشته میشد وهمه‌جور تفنن لغوی‌داشت وپند اخلاقی را بقالب سرگذشت یك‌قهرمان جنگاور میریخت مایه گرفته‌بود، ولی مهمتر چیزی که ادبیات عرب بادبیات اروپائی قرون وسطی افزود تغییری بود که در شیوهٔ بیان پدید آورد و

۱ـ چاپ مرتبی که تحت‌نظر یکی‌از علما انجام شده‌باشد ندارد. چاپی‌که ما مراجعه کرده‌ایم پنج جلد است وبسال ۱۳۴۷-۱۳۴۸ درقاهره انجام گرفته است، به
Asín, *Abenhàzam de Cordoba y su historia critica de las ideas religiosas*, 5 vols. (Madrid, 1927-32), نیز مراجعه‌کنید.

پندار اروپائی را از قید رسوم و آداب خشك آزاد کرد . نمونهٔ آن بعضی داستانهای ادبی اسپانیاست که از پنداری نیرومند مایه دارد مانند کتاب دون کیشوت که سروانتس نویسندهٔ اسپانیولی بقلم آورده است . وی مدتی در الجزایر بزندان بوده و ادعا کرده که کتاب وی اصل عربی داشته است .

شعر

هرجا بزبان عرب سخن گفته‌اند علاقه بشعر و گفتار موزون رواج یافته و گفتهٔ سخنوران دهان بدهان میرفته و بزرگ و کوچك را تحت تأثیر میگرفته اما نفوذ شعر بیشتر به آهنگ و وزن دلنشین و کمتر بمضامین آن مربوط بوده‌است. بسرزمین اسپانیا نیز دلبستگی بالفاظ موزون که خاص اقوام عرب زبان است بوضعی روشن نمودار گردید . نخستین شاه اموی شاعر بود و بسیاری جانشینانش نیز چنین بودند. معتمد بن عباد که ازملوك الطوائف بود مخصوصاً دلباختهٔ شعر وهنرهای زیبا بود . بیشتر شاهان اسپانیا شاعر خاص داشتند که بدربار میزیست و درسفر وحضر وجنگ همراه شاه بود . اشبیلیه میبالید که بیشتر ازهمه‌جا شاعران شیرین‌سخن خوش استعداد دارد . ولی مدتها پیش از آن کانون شعر بقرطبه شعله‌افکن بود و ازآن‌پس بهمهٔ مدتی که غرناطه سنگر استوار مسلمانی بود در آنجا نیز پرتوافکن شد و رونق گرفت .

بزرگان علم و ادب اندلس بابن عبدربه و ابن‌حزم و ابن‌خطیب منحصر نبود که آن سرزمین تعداد زیادی شاعر داشت که هنوز گفتارشان سرمشق اهل‌دل است . از جملهٔ ایشان ابوالولید احمد بن زیدون (۳۹۴-۴۶۴ه ؛ ۱۰۰۳-۱۰۷۱م) بود که بعضی او را بزرگتر شاعر اندلس بشمار آورده‌اند . ابن‌زیدون نسب بدودمان معتبر مخزوم میبرد که تیره‌ای ازقریش بود[1]. وی درآغاز کار از خواص و عمال ابن‌جهور پیشوای اشراف قرطبه بود ولی بعداً از منزلت بلند بیفتاد و شاید این پیشامد نتیجهٔ عشق سوزانی بود که به ولادهٔ شاعره دختر مستکفی خلیفه داشت . از آن‌پس سالها

۱- ابن‌خلکان ، ج۱ ، ص۷۵-۷۷ .

بزندان وتبعید سر کرد. معتضد عبادی وی را رئیس‌وزیران وهم‌سردار سپاه‌خود کرد و لقب ذو وزارتین[۱] یعنی وزارت شمشیر و وزارت قلم داد. ازنفوذ ابن‌زیدون و باشارهٔ او بود که معتمد بسال (۴۶۱ه؛ ۱۰۶۸م) سپاهی بقرطبه فرستاد و آنجا را ازجمهوریان بگرفت. بدربار معتمد که بقرطبه‌انتقال‌یافته‌بود میان ابن‌زیدون و ابن‌عمار که شاعر وهم وزیر معتمدبود خلاف و رقابت افتاد. نسب ابن‌عمار روشن‌نبود و اوایل روزگار خویش را بدوره گردی گذرانیده و هر که را بهائی پرداخته بود ستایشی گفته بود. وی در اشبیلیه بسال(۴۷۹ه؛ ۱۰۸۶م) بدست‌حامی‌خویش معتمد کشته‌شد[۲]. ابن‌زیدون[۳] تنها شاعری توانا نبود بلکه دبیری ماهر نیز بود ودر انشای رسائل قدرتی‌داشت. از جملهٔ معروفترین و رایجترین‌رسائل وی‌همانست که برضدابن‌عبدوس وزیر ابن‌جهور که در عشق ولاده رقیب او بود نوشته بود. ابن‌زیدون منظومه‌های بسیار دارد که همه را خطاب بهولاده سروده و زیبائی دلفریب‌باغهای زهراء را از آن‌دریافت میتوان کرد وهم علاقهٔ‌عمیق به‌طبیعت را که ازاختصاصات‌شعرعربی‌اندلس‌است نمودارمیکند.

ولادهٔ زیبای خوش‌استعداد (متوفی سال۴۸۰ه؛ ۱۰۸۷م) که بجاذبهٔ شخصی و قدرت ادبی شهره بود باندلس که درآنجا زنان عرب در زمینهٔ شعر وادب جلوه‌ای داشتندسافوی* دیگر بود. مقری[۴] قسمتی‌ازکتاب‌خویش را بزنان‌اندلس که «فصاحت غریزهٔ دوم ایشان‌بوده» اختصاص داده‌است. خانهٔ ولاده بقرطبه محل دیدار مفکران روشندل و دانشوران و شاعران بود[۵].

۱ـ با مراکشی، ص۷۴، س۵، مقایسه‌کنید.

۲ـ مراکشی، ص۸۹؛ ابن‌خاقان، ص۹۸ـ۹۹. با ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۷۰، مقایسه‌کنید.

۳ـ دیوان، چاپ کامل‌گیلانی وعبدالرحمن خلیفه (قاهره، ۱۹۳۲)، ص۲۵۷ـ۲۵۸؛ tr. in Nicholson, *Literary History*, p. 425.

* سافو معروفتر وبزرگتر زن شاعر یونان قدیم‌بودکه باوایل قرن ششم پیش‌از میلاد میزیست وبا شاعران روزگار خویش مناظره‌ها داشت. (مترجم عربی).

۴ـ ج۲، ص۵۳۶ـ۶۳۹.

۵ـ ابن‌هشام، ص۳۷۶.

ازپی اینان بعرصهٔ شعر ابواسحق بن‌خفاجه[1](متوفی ٥٣٤ه ؛ ١١٣٩م) بود که همهٔ زندگانی خویش را بدهکدهٔ کوچکی بجنوب والانس سر کرد و بدربار شاهان آن‌عصر نرفت و هم شاعر جوان بی‌پروا محمد بن هانی اشبیلهای (٣٢٦-٣٦٣ه ؛ ٩٣٧-٩٧٣م) بود که قصاید بسیار بمدح معز خلیفهٔ فاطمی گفته‌بود[2]. وی از افکار فیلسوفان یونان مایه و الهام میگرفت[3].

موشحات

شعر عربی اندلس تا اندازه‌ای از قید رسوم رها شده وزنهای تازه ابداع شده بود که شعر بقالب آن میآمد وهم موضوعات شعر با احساسات تازه‌ای از زیبائی طبیعت قرین بود . حماسه‌ها و نغمه‌های عشقی در تهییج احساسات پهلوانی نفوذی روشن داشت و زمینهٔ داستانهای پهلوانی قرون وسطی از اینجا فراهم شد .

در اوایل قرن یازدهم یك قسم شعر غنائی ابداع شد که موشح[4]عنوان یافت وقسم دیگر که « زجل » بود و هردو قسم باندلس رواج فراوان‌یافت. اساس موشح و زجل این بود که یك‌بند شعر درقسمتهای دیگر مکرر میشد * که بی گفتگو برای آوازه‌خوانی ابداع شده‌بود زیرا موسیقی و آواز درهمه‌جا قرین یکدیگر بوده‌اند.

مهمتر کسی که مقام زجل را بیفزود ابوبکر بن قزمان (متوفی سال ٥٥٥ه ؛ ١١٦٠م) شاعر دوره گرد قرطبه‌ای‌بود که ازشهری بشهری میرفت و بزرگان را مدح میگفت. تا بروزگار وی زجل خاص بدیهه‌سرائی‌بود و او این‌شیوه را بمقام واحترام

۱ـ دیوان او بسال ۱۲۸۶ در قاهره انتشار یافته . در مورد زندگی او ابن‌خاقان ، ص۲۳۱-۲۴۲ ؛ ابن‌خلکان ، ج۱، ص۲۳-۲۴ را ببینید .

۲ـ زاهد علی، تبیین المعانی فی‌شرح دیوان ابن‌هانی (قاهره، ۱۳۵۲)، ص۱ و بعد.

۳ـ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۳۶۷؛ مقری، ج۲، ص۴۴۴.

۴ـ این کلمه را از وشاح گرفته‌اند وآن پارچهٔ‌جواهرنشانی‌بود که زنان‌برشانه‌انداخته از آنجا به تهیگاه میبردند .

* این اصطلاح معروف‌مشرق دربارهٔ موشح‌تفاوت‌دارد مخصوصاً درفارسی‌موشح‌شعریست که از حروف اول‌آن نام شخصی یا چیزی درآید . مترجم

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس ۱۳۷۴

یك سبك ادبی رسانید[۱]. موشح نیز دراسپانیا ابداع شد و از آنجا بشمال‌افریقا ودیگر دیار مشرق راه‌یافت. معروفترین سرایندهٔ موشحات[۲] ابوالعباس‌شاعر کور ازمردم‌تطیله بود که بسال (۵۲۰ه ؛ ۱۱۲۶م) بجوانی در گذشت. وی بمدح علی‌بن تاشفین که پس از پدر امارت یافته بود قصاید غرا سرود وهم از جمله شاعران اسپانیا ابراهیم بن سهل[۳] (متوفی سال ۶۴۹ه ؛ ۱۲۵۱م یا ۶۵۹ه ؛ ۱۲۶۰م) بود که از اشبیلیه پا گرفت. وی نژاد یهود داشت وازبس که اصرار درمیگساری‌میکرد دربارهٔ مسلمانی‌او گفتگو میرفت. وهم ازجملهٔ ایشان محمدبن‌یوسف ابوحیان (۶۵۴-۷۴۵ه؛ ۱۲۵۶-۱۳۳۴م) غرناطه‌ای بود که نژاد بربر داشت و چند زبان میدانست[۴] و برای زبانهای فارسی و ترکی[۵] و قبطی و حبشی کتاب نحو نوشته بود که فقط کتاب نحو ترکی او بجاست[۶].

شعر عربی عموماً وشیوهٔ غنائی آن‌خصوصاً مورد علاقهٔ مسیحیان بومی‌بود. در کاستیل‌یك‌قسم‌شعر بنام‌والانسیکو رواج گرفت که سرودهای‌مسیحی‌وازجمله‌سرودهای عید میلاد را بسبك آن میسرودند و این‌سبك اساساً از زجل وموشح عربی مایه گرفته بود و محتملا منظومهٔ شش‌بندی اروپائی راکه بند اول و دوم و سوم بترتیب باچهارم و پنجم و ششم هم‌قافیه است از زجل عربی اندلس گرفته‌اند. بگفتهٔ قزوینی[۷] (متوفی

۱- ابن‌خلدون ، مقدمه، ص۵۲۴؛ قصاید ابن‌قزمان چاپ
A. R. Nykl, *El cancionero* (Madrid, 1933).

۲- نام وی در ابن‌خاقان ، ص۲۷۳ خطاست ؛ ابن‌خلدون ، مقدمه ص۵۱۹.

۳- دیوان وی دربیروت بسال۱۸۸۵ چاپ‌شده. احوال اورا درکتبی، فوات‌الوفیات، ج۱، ص۲۹-۳۵ ؛ مقری، ج۲، ص۳۵۱-۳۵۴ ؛ سواله محمد، ابراهیم بن سهل (الجزایر، ۱۹۱۴) ببینید .

۴-کتبی، ج۲، ص۳۵۶؛ مقری ، ج۱، ص۸۲۳ وبعد؛ اگر خواهید از احوال دیگر شاعران مطلع شوید مقدمهٔ ابن‌خلدون ، ص۵۱۸-۵۳۴ را ببینید .

۵- الادراك للسان الاتراك ، چاپ احمدکفروغلو (اسلامبول ، ۱۹۳۰-۱۹۳۱) ؛ کتاب ابوحیان از لحاظ قدمت اول یا دوم‌کتاب نحو ترکیست .

۶-کتبی، ج۲، ص۳۵۶؛ مقری، ج۱، ص۸۲۳ وبعد. برای‌دیگر شعرا به‌ابن‌خلدون، مقدمه ، ص۵۱۸-۵۳۴ مراجعه‌کنید .

۷- الآثار ، ص۳۶۴؛
R. Menéndez Pidal in *Bulletin hispanique*, vol. xl, (1938), pp. 337 *seq.* A. R. Nykl in *ibid* vol. xli (1939), pp. 305-15.

سال ۶۸۲ه ؛ ۱۲۸۳م) در شهر سیلو بجنوب پرتغال کمتر ممکن بود حتی در میان کشاورزان کسی را یافت که شعر نتواند گفت واین قضیه گروه قوالان لبنان را بیاد میآورد که بی‌مقدمه اشعار عامه‌پسند میسرایند که هنوز هم بعضیشان نام‌زجل و موشح بدان میدهند .

شیوهٔ خاص ادبی که از عشق افلاطونی مایه میگرفت و از اوایل قرن هشتم باسپانیا نمودار شد ازنفوذ شعر عربی بوجودآمده‌بود. از اواخر قرن‌یازدهم شاعران پرونسی جنوب فرانسه در منظومه‌های خویش از این عشق پرسوز که با احساسات سرشار آراسته‌بود سخن میگفتند و دراین‌شیوه مهارتی یافته‌بودند. شاعران دوره گرد تروبادور (troubadours)[1] که بقرن‌دوازدهم بلندآوازه‌شدند از زجل گویان‌جنوب تقلید میکردند. رسم عربان بنواحی‌جنوب‌غربی‌اروپا نیز رسیده وشیوهٔ‌تغزل وتشبیب که درقصاید عربی معمول‌بود درآنجا نیز باب شد. منظومهٔ رولان یعنی باشکوه‌ترین اثر ادبی اروپای قدیم که دوران ظهور آن ازسال (۴۷۳ه ؛ ۱۰۸۰م) همچون منظومهٔ همر که سرآغاز تاریخ یونان‌بودآغاز تمدن اروپای غربی بقلم میرود. همین منظومه نتیجهٔ تصادم اروپا با اسپانیای مسلمان بوده است .

تربیت

تربیت ابتدائی در اسپانیا نیز چون همهٔ کشورهای اسلامی بربنیاد خواندن ونوشتن‌قرآن ونحو وشعر عربی استوار بود. موضوع‌تربیت یك‌امر خصوصی ومربوط بافراد بود وکسی را بدان وادارنمیکردند معذلك رواج آن‌چنان بود که در میان مسلمانان اسپانیا کسانی که خواندن و نوشتن توانستند بسیار فراوان بودند[2] و این قضیه در اروپای آنروزگار سابقه نداشت . در اسپانیا شغل‌معلمی بیشتر ازدیگر کشورهای مسلمان اعتبار و احترام‌داشت. ازموقعیتی

۱ــ محتملا این‌کلمه را از طرب عربی بمعنی موسیقی و آوازگرفته‌اند .
Ribera, *Disertaciones*, vol. ii, p. 141.

۲ــ با فصل ۳۸، عنوان « فعالیتهای تعلیماتی و فرهنگی » مقایسه‌کنید .

که زنان درمحیط علمی داشتند وازنوشته‌های مؤلفی مانند مقری[1] معلوم میشود رسوم سلف که تعلیم نوشتن را برای زنان ممنوع داشته بود بدقت اجرا نمیشده است .

تعلیمات عالی برتفسیر قرآن و اصول‌دین و فلسفه ونحو و شعر عرب و لغت و تاریخ و جغرافیا تکیه داشت . بسیاری از شهرهای مهم مؤسساتی داشتند که آنرا دانشگاه توان نامید و از آنجمله دانشگاه قرطبه و اشبیلیه و مالقه و غرناطه را یاد میکنیم. دانشگاه‌قرطبه قسمتهای مختلف‌داشت که ازجمله‌قسمت‌فلکشناسی و ریاضیات وطب بود و این بجز قسمت اصول‌دین وشریعت‌بود. شمار دانش‌طلبان که بدانجا بود بهزارها میرسید وشهادتنامهٔ دانشگاه راه مناصب معتبر دولتی را برکسان میگشود . بنیادگذار دانشگاه غرناطه شاه هفتم بنی‌نصریان یوسف ابوالحاج (۷۳٤-۷۵۵ ه ؛ ۱۳۳۳-۱۳۵٤م) بود که لسان‌الدین ابن‌خطیب شاعر ومورخ معروف‌بدربار وی بوده است[2]. برمدخل دانشگاه مجسمه‌های شیراز سنگ سیاه نهاده بودند . برنامهٔ دروس اصول‌دین و فقه وطب و شیمی وفلسفه و فلکشناسی‌بود . دانش‌طلبان کاستیلی ودیگر بیگانگان باین مؤسسه میآمدند . در این دانشگاه و دانشگاههای دیگر رسم بود که گاه بگاه اجتماعات عمومی بپا میشد ودرآنجا قصایدجالب خوانده میشد و استادان سخن میگفتند. بربعضی درهای دانشگاه این گفتار دلچسب نقش‌بود: «جهان برچهار چیز استوار است وبس: دانش‌خردمندان وعدالت‌قدرتمندان ونماز پارسایان وجرأت شجاعان بی‌باك » .

کتابخانه‌ها نیز هماهنگ دانشگاهها رونق‌داشت. بکتابخانهٔ سلطنتی‌قرطبه که محمد اول (۲۳۸-۲۷۳ه ؛ ۸۵۲-۸۸٦م) بنیادکرده وعبدالرحمن‌سوم برآن افزوده بود هنگامی که حکم دوم کتابهای‌خویش را بدانجا سپرد بزرگتر وهم نکوتر ازهمهٔ

۱- درهمین فصل ، موضوع «شعر» را ببینید .

۲- اللمحه، ص۹۱-۹۶. درسالهای‌اخیر یکبار دیگر غرناطه مرکز تحقیقات عربی اسپانیا شده است .

کتابخانه‌های دیگر شد. بسیاری مردم برجسته که از آنجمله زنان نیز بودند کتابخانه‌های خصوصی داشتند.

کتاب

از خصائص زندگی اسلامی که چون یونان و روم اجتماعات سیاسی و نمایشخانه نداشت یکی این بود که کتاب را تنها وسیلهٔ آموختن کرده بود. قرطبه بزرگترین بازار کتاب اسپانیا بود. این سرگذشت که مقری از زبان یکی از دوستداران کتاب آورده روح آنعصر را نمودار میکند[1]:

«مدتی به‌قرطبه بودم و بجستجوی کتابی که لازم داشتم ببازارهای کتاب رفت و آمد کردم تا آنرا یافتم که خطی روشن و جلدی زیبا داشت و سخت خوشحال شدم و قیمت آنرا همی‌افزودم و بانگزن بازار قیمت را میافزود که معلوم بود مشتری بیشتر داشت تا قیمت از حد گذشت و بانگ‌زن را گفتم کسی که قیمت این کتاب را بیشتر از ارزش آن‌افزود بمن بنما. یکی را بمن نشان داد که لباس‌اهل‌قدرت داشت. باو نزدیك‌شدم و گفتم آقای فقیه خدا شما را عزیز دارد اگر این کتاب را لازم‌دارید من از خرید صرف‌نظر میکنم که در نتیجهٔ مزایده قیمت گران شده است. گفت من فقیه نیستم و نمیدانم در این کتاب چه نوشته است ولی کتابخانه‌ای درست کرده‌ام که از اعیان شهر وا نمانم و در آنجا محلی بقدر همین کتاب خالیست و چون دیدم که خوش‌خط است وجلد پاکیزه دارد خوشم آمد و بقیمت آن اهمیت نمیدهم وخدا را از نعمت فراوانی که بمن داده سپاسگزارم.»

کاغذ

اگر صنعت کاغذسازی محلی یعنی سودمندترین چیزی که مسلمانان باروپاداده‌اند دراندلس نبود جمع‌آوری کتاب میسر نمیشد. اگر کاغذنبود چاپ باحروف‌جدا که بحدود نیمهٔ قرن‌پانزدهم در اروپا ابداع شد میسر نمیشد و اگر کاغذ و چاپ نبود تعلیمات عمومی چنانکه امروز هست در اروپا رواج نمییافت. صنعت‌کاغذسازی از مشرق‌زمین بمراکش رفته‌بود و به‌نیمهٔ قرن

۱ــ مقری، ج۱، ص۳۰۲.

هیجدهم از آنجا باسپانیا راه‌یافت[۱]. بگفتهٔ یاقوت شاطبه مرکز کاغذسازی اسپانیا بوده است[۲]. دلائل لغوی هست که این حقیقت تاریخی را تأیید میکند مثلا کلمهٔ انگلیسی ream از raym فرانسهٔ باستان آمده و آن‌را از کلمهٔ اسپانیولی resma گرفته‌اند که آن نیز از کلمهٔ عربی رزمه آمده وهمهٔ این کلمات بمعنی بستهٔ اوراق است. صنعت کاغذسازی از اسپانیا بایتالیا راه یافت (حدود سال ۶۶۷ـ۶۷۵ه ؛ ۱۲۶۸ـ ۱۲۷۶م) واین نیز نتیجهٔ نفوذ اسلام و شاید از راه سیسیل بوده است . کارگاه کاغذسازی فرانسه نخست از اسپانیا گرفته‌شد وچنانکه بعضی‌ها پنداشته‌اند مربوط بصلیبیان نبود. صنعت پربرکت کاغذ از این کشورها بدیگر نواحی اروپا رواج یافت . یکی از دبیران عبدالرحمن نامه‌های رسمی را بخانهٔ خود مینوشت و بادارهٔ مخصوص میفرستاد که از آن نسخه‌ها بردارند [و این یك‌قسم چاپ و محتملا چاپ بوسیلهٔ صفحه‌های حکاکی بوده‌است] و نسخه‌ها را بسازمانهای دولتی نواحی مختلف میفرستادند[۳].

از آن پس که اسلام از اسپانیا برافتاد نزدیك بدو هزار کتاب که فیلیپ دوم (۹۶۴ـ۱۰۰۷ه ؛ ۱۵۵۶ـ۱۵۹۸م) و جانشینان وی از کتابخانه‌های مختلف عربی فراهم کردند ازنابودی نجات‌یافت وهستهٔ کتابخانهٔ اسکوریال که هنوز بنزدیك مادرید بپاست از آنجا بود . درقسمت اول قرن هفدهم شریف زیدان سلطان مراکش هنگام فرار از پایتخت کتابخانهٔ خویش را با یك کشتی بجائی فرستاد، چون‌فرمانده کشتی مزد خود را ازپیش تماماً نگرفته‌بود کتابها را بجائی که میبایست پیاده‌نکرد و کشتی در راه مارسی بدست دزدان دریائی اسپانیا افتاد و کتابها را که سه یا چهار هزار جلد بود بغنیمت بردند و فیلیپ سوم فرمان داد تا همه را باسکوریال تسلیم کنند و همین مجموعه کتابخانهٔ اسکوریال را ازلحاظ دستنویسهای‌عربی ازهمهٔ کتابخانه‌های دیگر

۱ـ در فصل ۲۶ از **بخش سوم** همین‌کتاب موضوع «صناعت» را ببینید .

۲ـ ج۳ ، ص۲۳۵

۳ـ ابن‌ابار ، حله ، ص۱۳۷ .

غنی‌تر کرد[۱].

فن تاریخ‌نویسی

مسلمانان اندلس در زمینهٔ فرهنگ ازهمکیشان شامی وعراقی خود عقب‌تر بودند وعلوم لغت ودین وتاریخ‌نویسی وجغرافیا و فلك‌شناسی و دیگر علوم اول بشام وعراق تکامل‌یافت آنگاه دراسپانیا رونق گرفت زیرا مردم بومی اسپانیا در این‌زمینه‌ها چیزی نداشتند که بعربان بیاموزند و آنهمه از مشرق آمد. توفیق مسلمانان اسپانیا بیشتر در زمینهٔ گیاهشناسی و طب و فلسفه و ریاضیات و هیئت بود.

از جملهٔ کهنتر و بزرگتر وهم مشهورترین مورخان اندلس ابوبکر بن عمر معروف بابن‌قوطیه[۲] بود که بقرطبه زاد و همانجا بارور شد و بسال (۳۶۷ه؛ ۹۷۷م) درگذشت. کتاب وی «تاریخ افتتاح‌او فتح‌الاندلس»[۳] که درنوشتن این تاریخ برآن تکیه داشته‌ایم از آغاز فتح اسلامی تابدوران عبدالرحمن‌سوم سخن دارد. وی نحوی نیز بود و کتاب‌وی دربارهٔ‌تصریف‌افعال‌نخستین کتابیست که دراین‌باب‌تألیف‌شده‌است[۴].

یکی دیگر ازمورخان قدیم ابومروان حیان‌بن خلف قرطبی ملقب‌بابن‌حیان (۳۷۷–۴۶۹ه؛ ۹۸۷–۱۰۷۶م) بود. وی سخت پرکار بود و مؤلفاتش کمتر از پنجاه نبود که از آنجمله «کتاب‌المتین» شصت جلد بود ولی بدبختانه از مؤلفات وی جز کتاب «المقتبس فی‌تاریخ رجال‌الاندلس»[۵] چیزی بجا نیست.

۱– See its catalogue, *Les manuscrits arabes de l'Escurial*, by Hartwig Derenbourg, 2 vols. (Paris, 1884-1903), vol. iii, revised by Lévi-Provençal (Paris, 1928).

۲– ثعالبی، ج۱، ص۴۱۱–۴۱۲؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۲۳۶–۲۳۸ را ببینید.

۳– (مادرید، ۱۸۶۸)؛ tr. Don Julián Ribera, *Historia de la conquista de Espana* (Madrid, 1926).

۴– کتاب‌الافعال، چاپ ایگناز کویدی (لیدن، ۱۸۹۴).

۵– Ed. Melchor M. Antuna, pt. 3 (Paris, 1937),

مهمتر کتاب در بارهٔ دوران موحدان‌همانست که عبدالواحد مورخ مراکشی[۱] نژاد که باسپانیا میزیسته بسال (۶۲۱ه ؛ ۱۲۲۴م) نوشته است .

در اندلس عدهٔ زیادی نویسندگان سیرت بودند که از جملهٔ قدمای ایشان ابوالولید عبدالله بن‌فرضی بود که بسال (۳۵۱ه؛ ۹۶۲م) بقرطبه زاد وهم در آنجا علم آموخت تا بکمال رسید و به تعلیم پرداخت و چون سی‌ساله شد بحج رفت و بقیروان و مکه و مدینه برای علم‌آموختن بماند و چون بازگشت قاضی والانس شد و بسال (۴۰۴ه ؛ ۱۰۱۳م) که قرطبه بدست بربران چپاول میشد ابن‌فرضی درخانهٔ خویش کشته شد وجسد اورا چهار روز بعد بیافتند که فاسد شده‌بود و بی‌غسل و کفن بخاك کردند[۲]. از کتابهای ابن‌فرضی فقط« تاریخ علماءِ اندلس »[۳] که مجموعه‌ای‌ازگزارش زندگی عالمان عرب در اسپانیاست بجا مانده است و ابوالقاسم خلف بن عبدالملك ملقب بابن‌بشکوال به تکمیل آن کتابی دیگر بنام « الصله فی‌تاریخ ائمةالاندلس »[۴] نوشته که یك جلد است وتألیف آنرا بسال (۵۳۴ه؛ ۱۱۳۹م) بپایان‌برده واین یکی از دو کتاب است که از ابن‌بشکوال بجاست ، اما گویند که وی نزدیك به‌پنجاه کتاب نوشته است[۵]. ابن‌بشکوال بسال (۴۹۵ه ؛ ۱۱۰۱م) بقرطبه زاد و بسال (۵۷۹ه ؛ ۱۱۸۳م) همانجا درگذشت و کتاب «صلهٔ» اورا ابوعبدالله محمد ابن‌ابار والانسی‌بسال (۵۹۶ـ۶۵۹ه؛۱۱۹۹ـ۱۲۶۰م) بعنوان«التکمله لکتاب‌الصله» تکمیل کرد[۶]. ابن‌ابار

۱ـ المعجب فی‌تلخیص اخبارالمغرب، چاپ ر. دوزی، چاپ دوم (لیدن، ۱۸۸۱)؛ tr. E. Fagnan, *Histoire des Almohades* (Algiers, 1893).

۲ـ ابن‌خلکان ، ج۱ ، ص۶۸۰ ؛ مقری، ج۱، ص۵۴۶ .

۳ـ چاپ فرانسیسکو کودیرا ، دوجلد (مادرید ، ۱۸۹۰ـ۱۸۹۲) .

۴ـ چاپ کودیرا ، دوجلد (مادرید ، ۱۸۸۲ـ۱۸۸۳) .

۵ـ ذهبی ، تذکرةالحفاظ ، چاپ دوم، ج۴ (حیدرآباد ، ۱۳۳۴) ، ص۱۲۹ . با ابن‌خلکان ، ج۱، ص۳۰۵ـ۳۰۶ مقایسه کنید .

۶ـ کودیرا یك‌قسمت ازآن را در دوجلد (مادرید ، ۱۹۸۰ـ۱۹۸۲) ، وقسمت دیگر را م. آلارکون و س. ا. گنزالز پالنسیا در *Miscelanea de estudios y textos arabes* (Madrid, 1915), pp. 146-690 وآلفرد بل و م. ابن شنب‌آنرا بپایان برده‌اند (الجزایر، ۱۹۱۹ـ۱۹۲۰) . برای اطلاع از احوال ابن‌ابار ،کتبی، ج۲، ص۲۸۲ـ۲۸۴ ؛ ابن‌خلدون، ترجمهٔ دو اسلان، ج۲، ص۳۴۷ـ۳۵۰ ؛ ابن‌خلکان ، ج۱ ، ص۷۷ مراجعه کنید .

بجز این کتابی دیگر بنام « الحلة السیراء » داشت که مجموعهٔ گزارشنامه‌ها بود[۱] و دربارهٔ دانشوران عرب‌اندلس یك فرهنگنامهٔ گرانقدر دیگر « بغیةالملتمس فی‌تاریخ رجال الاندلس » هست که ابوجعفر احمد بن یحیی (متوفی ٦٦٣ه ؛ ۱۲۹۳م) ملقب بضبی[۲] که در مرسیه بلندآوازه شد تألیف کرده است .

در زمینهٔ تاریخ علوم ابوالقاسم صاعدبن احمد طلیطلی[۳] (٤٢٠-٤٦٣ه؛ ۱۰۲۹-۱۰۷۰م) کتاب «طبقات الامم»[٤] را تألیف کرده که مورد استفادهٔ قفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه و ابن‌عبری بوده است . صاعد بدوران بنی ذوالنون در طلیطله عنوان قضاوت داشت وهم بعنوان مورخ و ریاضیدان و فلکشناس شهره بود.

بعرصهٔ تاریخ‌نویسی نام دو دوست که هردو منصبدار دربار بنی‌نصریان بوده‌اند یعنی ابن‌خطیب و ابن‌خلدون از همه والاتر است .

لسان‌الدین ابن‌خطیب[۵] (۷۱۳-۷۷٦ه ؛ ۱۳۱۳-۱۳۷٤م) نسب بیك دودمان عرب میبرد که از شام باسپانیا آمده‌بود . وی بدوران یوسف ابوالحجاج سلطان هفتم بنی‌نصریان وپسرش‌محمدپنجم (۷۵۵-۷٦۱ه؛ ۱۳۵٤-۱۳۵۹ و ۷٦٤-۷۹٤ه؛ ۱۳٦۲-۱۳۹۱م) لقب « ذوالوزارتین »[٦] داشت و بسال (۷۷۳ه ؛ ۱۳۷۱م) بسبب توطئه‌ها که بدربار بود ازغرناطه گریخت ولی‌پس‌ازسه‌سال بفاس بسبب‌انتقامجوئی که ازاختلافات شخصی زاده بود خفه شد وبا مرگ وی غرناطه اگر نگوئیم همهٔ جهان‌عرب اسپانیا

۱- یك قسمت آنرا دوزی چاپ‌کرده است (لیدن ، ۱۸۴۷-۱۸۵۱) .

۲- چاپ‌کودیرا و ژولیان ریبرا (مادرید ، ۱۸۸۴-۱۸۸۵) .

۳- ضبی ، البغیه ، ص۳۱۱ .

٤- چاپ ل. شیخو (بیروت ، ۱۹۱۲) .

۵- مقری نصف دوم ازکتاب نفح‌الطیب را بگزارش زندگی ابن‌خطیب وشرح‌مؤلفات او اختصاص داده است . مقری از اهل تلسمان بود اماکتاب خویش راکه منبع اساسی تاریخ ادبی اسپانیای اسلامی است مابین سالهای (۱۰۳۸ و ۱۰۴۰ه ؛ ۱٦۲۸ و۱٦۳۰م) در دمشق تألیف‌کرد .

٦- درهمین فصل موضوع «شعر» را ببینید .

آخرین مؤلف معتبر وشاعر وسیاستمدار خویش‌را ازدست داد. ازمؤلفات وی که شصت کتاب بود یك سوم بجاست که ابن‌خطیب ضمن آن ازمسائل مختلف ومخصوصاً شعر و ادب وتاریخ وجغرافیا و طب وفلسفه سخن آورده است ومهمتر ازهمه تاریخ مفصل اوست که دربارهٔ غرناطه نوشته است[۱].

عبدالرحمن بن‌خلدون (۷۳۳ـ۸۰۹ه؛ ۱۳۳۲ـ۱۴۰۶م) بتونس ازیك‌دودمان عربی اندلسی که نسب ازقبیلهٔ کنده داشت بوجود آمد وسرسلسلهٔ این‌خاندان درقرن نهم ازیمن به‌اسپانیا هجرت کرده بود و این‌خاندان تاقرن‌سیزدهم باشبیلیه بلندآوازه بود. عبدالرحمن بفاس‌پیش‌ازآنکه مغضوب‌شود منصبهای معتبرداشت و بسال (۷۶۲ه؛ ۱۳۶۱م) بخدمت محمدششم سلطان‌غرناطه درآمد وسلطان سفارت مهمی را بدو محول داشت که میخواست میان وی ودربارکاستیل‌صلح‌باشد. بعداز دوسال ابن‌خطیب دوست مقتدر ابن‌خلدون بدو حسد برد وابن‌خلدون بمغرب‌بازگشت ومنصبهای مختلف‌یافت و سرانجام بقلعهٔ ابن‌سلامه[۲] پناه برد و نوشتن تاریخ خویش را آغازکرد و تا بسال (۷۸۰ه؛ ۱۳۷۸م) همانجا بود. بسال(۷۸۴ه؛ ۱۳۸۲م) عزم حج کرد اما درقاهره مقیم شد و درجامع مشهور ازهر بتدریس‌پرداخت و پس‌ازدوسال ازطرف ظاهر برقوق که از سلاطین ممالیك بود ریاست قاضیان مالکی قاهره را عهده‌دار شد. بسال (۸۰۴ه ؛ ۱۴۰۱م) بهمراه ناصر جانشین‌برقوق درآن‌لشکرکشی که برضد تیمور لنگ مخوف میکرد بدمشق رفت وتیمور ابن‌خلدون را بخوشی‌پذیرفت ومقدمش راگرامی‌داشت. بدینسان این مورخ مشهور درسیاست شمال افریقا و اسپانیا نقش مهمی داشت وهمین مقدمات وی را برای تألیف کتاب معتبرش آماده کرد. تاریخ مفصل وی «کتاب‌العبر و دیوان المبتدا والخبر فی‌ایام العرب والعجم والبربر»[۳] نام دارد که سه‌قسمت است:

۱ـ الاحاطه فی‌تاریخ غرناطه ، دوجلد (قاهره، ۱۳۱۹)، چاپ تلخیص شده .

۲ـ اکنون توغزوت نام دارد و درشمال الجزایر بشرق تلمسان است .

۳ـ بسال ۱۲۸۴ در قاهره درهفت جلد چاپ شده . درآخر جلد هفتم ازصفحهٔ ۳۷۹ گزارش زندگی خویش را نوشته‌که معتبرترین منبع این موضوع است و این قسمت را م. ج. دو اسلان درمجلهٔ آسیائی، مجموعهٔ ۴، مجلد ۳ (۱۸۴۴) ، ص۵ـ۶۰ ، ۱۸۷ـ۲۱۰ ، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۲۵ ، ۳۵۳ ترجمه‌کرده است . مقری (قاهره ، ۱۳۰۲)، ج۹، ص۶ـ۱۷ را ببینید.

مقدمه[۱] که یك جلد است ومتن کتاب که از تاریخ عرب و اقوام مجاوران سخن دارد و قسمت اخیر[۲] که تاریخ بربر ودولتهای اسلامی شمال افریقا را باختصار آورده‌است متأسفانه نظریات انتقادی تاریخ را که در مقدمه بتفصیل آورده در متن کتاب رعایت نکرده‌است معذلك قسمتی که ازقبایل‌بربر وعرب مغرب سخن‌دارد برای همیشه یك مرجع فوق‌العاده گرانبهاست .

شهرت‌ابن‌خلدون برمقدمهٔ[۳] او استوار است که دزآنجا برای‌نخستین‌بار ازنظریهٔ تکامل تاریخی و اثر اقلیم و محیط جغرافیائی و عوامل اخلاقی ومعنوی سخن‌آورده وکوشیده تا قوانین پیشرفت و سقوط تاریخی را تعیین کند[۴] واز این‌لحاظ اورا کاشف هدف تاریخ و تاریخ‌نویسی یا دست کم بنیادگذار واقعی علم‌جامعه‌شناسی بشمار توان آورد . در واقع هیچیك ازنویسندگان عرب و اروپا تاریخ را مانند او بدیدهٔ عمومی وفلسفی ننگریسته‌اند و باتفاق همهٔ نقادان، ابن‌خلدون بزرگترین فیلسوف ومورخ‌اسلام است واز جمله بزرگترین محققان فلسفهٔ تاریخ بهمهٔ دورانهاست .

جغرافیا

معروفترین جغرافیدان قرن یازدهم بکری از عربان اسپانیا بود اما بزرگترین جغرافی‌نویس و نقشه‌کش بقرن دوازدهم بلکه بهمهٔ قرون وسطی ادریسی بود که نسب ازیك دودمان سلطنتی عرب داشت و در اسپانیا علم آموخته بود .

ابوعبید عبدالله‌بن عبدالعزیز بکری[۵] سالار جغرافیدانهای مسلمان که بمغرب

۱ـ چاپ قدیمتر از چاپ قاهره مرجع‌کاترمر بوده است‌که سه‌جلد است (پاریس، ۱۸۵۸) ودو اسلان درسه جلد ترجمه‌کرده است (پاریس ، ۱۸۶۲ـ۱۸۶۸ ، چاپ بوتیول، پاریس ، ۱۹۳۴ـ۱۹۳۸) .

۲ـ Tr. de Slane, *Histoire des Berbères et des dynasties musulmanes de l'Afrique septentrionale*, ed. Paul Casanova, 2 vols. (Paris, 1925-7).

۳ـ ترجمهٔ‌فرانز روزنتال ، مقدمهٔ ابن‌خلدون ، ۳جلد (نیویورك، ۱۹۵۸) .

۴ـ مقدمه ، ص۴ـ۵ .

۵ـ به ابن‌بشکوال ، ج۱، ص۲۸۲ ؛ سیوطی، بغیه ، ص۲۸۵ مراجعه‌کنید .

بوده‌اند وتألیفاتشان بجاست درقرطبه بلندآوازه شد و بسال (۴۸۷ه؛ ۱۰۹۴م) همانجا درسن پیری درگذشت. وی نویسنده‌ای‌خوش‌اسلوب وهم شاعر ولغتدان بود وازتألیف کتاب‌مفصل«المسالك والممالك» بشهرت‌رسید[1]. این کتاب‌نیزچون‌همهٔ کتب‌جغرافیای قرون وسطی بروش راهنمای مسافران تألیف شده و یك جلد آن بجاست. ادریسی (۴۹۴ه؛ ۱۱۰۰م) درسبته زاد وبدربار روجر دوم‌پادشاه‌نورماندی‌سیسیل‌میزیست ومایهٔ رونق دربار وی بود وهنگام سخن ازعرب درسیسیل دربارهٔ او گفتگو خواهیم داشت.

سفرنامه‌ها

توان گفت که ازپس ادریسی درنوشته‌های‌جغرافیائی ابتکاری نبود وغالباً قصه‌های‌جهانگردان‌بود که مخصوصاًدر آنروزگار فراوان بودند. معروفتر از همه ابوالحسن محمدبن احمد معروف بابن‌جبیر[2] بود که بسال (۵۴۰ه ؛ ۱۱۴۵م) در والانس زاده و شاطبه علم‌آموخته بود. وی‌مابین‌سالهای (۵۷۹ و ۵۸۱ه ؛ ۱۱۸۳ و ۱۱۸۵م) ازغرناطه تا مکه رفت واز همان راه بازگشت و مصر و عراق وشام را نیز که بعضی قسمتهای‌آن بدست صلیبیان بود و هم سیسیل را بدید. ازآن‌پس دوبار بمشرق‌سفر کرد، بار اول میان سالهای(۵۸۵ و۵۸۷ه؛ ۱۱۸۹ و ۱۱۹۱م) وبار دوم بسال (۶۱۴ه ؛ ۱۲۱۷م) بود که فقط تا اسکندریه رفت وهمانجا درگذشت. سفرنامهٔ[3]وی که گزارش سفر اول را ضمن آن آورده از جمله کتب معتبر است.

یك جغرافیدان دیگر ازعربان اسپانیا ابوحامد محمد مازنی (۴۷۳ـ۵۶۵ه؛ ۱۰۸۰/۱ـ۱۱۶۹/۷۰م) ازاهل‌غرناطه‌بود. وی‌بسال(۵۳۱ه؛۱۱۳۶م) بروسیه سفر کرد ودرمنطقهٔ ولگا شاهد فعالیت تجارتی قبایل بلغار بود که هیچ مورخ دیگر ازآن یاد نکرده‌است. وی‌دیده‌بود که دندانهای‌متحجر ماموت را خرید وفروش کرده بنواحی

۱ـ دواسلان قسمتی از آنرا چاپ‌کرده است (الجزایر ، ۱۸۵۷) .

۲ـ برای اطلاع از احوال او مقری (لیدن) ، ج۱، ص۷۱۴ وبعد را ببینید .

۳ـ چاپ ویلیام رایت، چاپ دوم م. ج. دوگویه (لیدن ، ۱۹۰۷) .

دوردست تا خوارزم میفرستادند که از آن شانه و جعبه‌های گرانبها بسازند[۱].

سفرنامهٔ ابن‌جبیر و مازنی درقبال سفرنامهٔ محمد بن عبدالله بن بطوطهٔ عرب مراکشی‌جهانگرد مسلمان‌قرون‌وسطی ارزش‌چندان‌ندارد. وی‌بسال(۷۰٤هـ؛ ۱۳۰٤م) بطنجه زاد و بسال (۷۷۹هـ ؛ ۱۳۷۷م) بمراکش درگذشت و دراثنای ربع‌دوم این قرن‌چهار سفر بمکه کرد که ضمن این‌سفرها در اطراف‌جهان‌اسلام بگشت ودرمشرق تا سیلان و بنگال و جزایر مالدیو وچین رفت وقسطنطنیه را نیز بدید. آخرین سفر وی بسال(۷۵٤هـ؛۱۳۵۳م) بود که بداخل‌افریقا رفت. ظاهراً تنها دروغ مهمی که در همهٔ سفرنامهٔ خویش آورده اینست که میگوید بنزدیك قازان و ولگا شهر بلغار را دیده است[۲].

تأثیرآن درمغرب

تحقیقات‌جغرافیائی‌عرب درغرب‌تأثیر کمی‌داشت. فرض‌قدیمی که زمین را کروی میشمرد هنوز معروف بود وگرنه کشف دنیای جدید میسر نمیشد. از جمله طرفداران این‌فرض ابوعبیده مسلم والانسی بود که به نیمهٔ اول قرن‌دهم بلندآوازه شد[۳]. بفرضیهٔ هندی «آرین» که میگفت نیم کرهٔ جهان مرکز یاقبه‌ای دارد که به‌نسبت مساوی‌ازجهات‌اصلی فاصله دارد معتقدبودند[٤]. این فرضیه بیك نویسندهٔ لاتینی رسید وبسال (۸۱۳هـ ؛ ۱٤۱۰م) نشر یافت. ببرکت این فرضیه کریستف کلمب اطلاعاتی فراهم آورده ومعتقد شد که زمین بشکل گلابی است و نیم کرهٔ غربی درمقابل ازین قبهٔ دیگر دارد. بی‌گفتگو بسیاری اطلاعاتی که

۱ـ « تحفةالالباب » ، چاپ گابریل فراند درمجلهٔ آسیائی ، مجلد ۲۰۷ (۱۹۲۵)، ص۳۲۸ .

۲ـ تحفةالنظار فی‌غرائب الامصار و عجائب الاسفار ، چاپ و ترجمهٔ C. Defrémery and B. R. Sanguinetti, 3rd impression (Paris, 1879-93), vol. ii, pp. 398 9.

۳ـ صاعد ، طبقات ، ص۶۴. ابن‌حزم ، ج۲، ص۷۸-۷۹ را ببینید وهم درفصل ۲۷ ازکتاب سوم همین‌کتاب موضوع « ریاضیات و ستاره‌بینی » را ببینید .

۴ـ درفصل ۲۷ ازکتاب سوم همین‌کتاب موضوع « قبهٔ زمین » را ببینید .

بدانش مغرب افزوده شد نتیجهٔ تحقیقاتی بود که درجغرافیای فلکی و ریاضیات انجام گرفته است .

فلکشناسی و ریاضیات

تحقیقات فلکی به‌نیمهٔ قرن‌دهم بسیار موردتوجه بود ومخصوصاً فرمانروایان قرطبه و اشبیلیه وطلیطله بدان اهمیت میدادند. بیشتر فلکشناسان اندلس چون ابومعشر ببغداد بتأثیر ستارگان اعتقاد داشتند وحوادث مهم اینجهان را از زندگی تا مرگ زادهٔ آن میشمردند. تحقیق دربارهٔ اثرستارگان یعنی ستاره‌بینی مستلزم آن بود که نقاط مختلف زمین را بدقت تعیین کنند و خطوط طول وعرض را نیك بشناسند، بدینسان ستاره‌بینی مادری شد که فلکشناسی از آن زاد و فلکشناسی و نجوم مشرق از راه اسپانیا باروپای لاتین نفوذ کرد . کتابهای معتبر هیئت اسلام بلاتینی ترجمه شد . زیج آلفونسی که آلفونس دهم بقرن‌سیزدهم فراهم آورده بود تکامل فلکشناسی عرب بود .

اطلاعات عربان اسپانیا در زمینهٔ هیئت ونجوم برمعلومات وتألیفات مسلمانان شرق استوار بود . هیئت ارسطو را برهیئت بطلمیوس ترجیح دادند وببطلان فرضیات بطلمیوس دربارهٔ حرکات افلاك ازگفتهٔ ارسطو سخن آوردند . از جملهٔ قدیمترین فلکشناسان اسپانیا مجریطی[1] (متوفی حدود سال ۳۹۸ه؛ ۱۰۰۷م) بود که بقرطبه‌میزیست و زرقالی (حدود ۴۲۰ و ۱۰۲۹م و حدود ۴۸۰ه ؛ ۱۰۸۷م) که از اهل طلیطله بود و ابن افلح (متوفی مابین سال ۵۳۵ و۵۴۵ه ؛ ۱۱۴۰ و۱۱۵۰م) که از اهل اشبیلیه بود.

ابوالقاسم مسلمهٔ مجریطی قدیمترین دانشوران معتبر اندلس است. وی زیج خوارزمی[2] را که نخستین زیجی بود که بدست مسلمانی فراهم آمده بود تصحیح کرد و رواج دادوهم او اساس تقویم یزدگردی را باتقویم اسلام تطبیق کرد وخط نصف‌النهار

۱ــ درمجریط (مادرید) زاده بود .

۲ــ صاعد ، ص۶۹. ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۳۹ از او گرفته‌است . باقفطی، ص۳۲۶ مقایسه کنید . صاعد شخصاً فلکشناس بود واز مجریطی انتقاد کرده بود .

را که ازمبداءِ آرین بود ازقرطبه عبور داد . بسال (۵۲۰ه ؛ ۱۱۲۶م) ادلارد آو باث زیج مجریطی را بلاتینی ترجمه کرد واین همانست که بخوارزمی منسوب میدادند و چهارده سال پس‌ازآن زیج مهم دیگری که بتانی بسال (۲۸۷ه ؛ ۹۰۰م) فراهم کرده بود بوسیلهٔ افلاطون تیوولی بلاتینی ترجمه شد و مدتها پس‌از آن همین زیج بکمك آلفونس دهم (متوفی ۶۸۳ه ؛ ۱۲۸۴م) که لقب عاقل وفلکشناس داشت مستقیماً از عربی باسپانیولی ترجمه‌شد. ازجمله لقبهای‌معتبر که به‌مجریطی میدادند «حسابگر» بود که وی درعلوم ریاضی واز جمله درفن مساحی سرآمدبود . معلوم نیست رسائل اخوان‌الصفا را او باسپانیا برد یاشاگرد وی ابوالحکم عمرو کرمانی (متوفی۴۵۹ه؛ ۱۰۶۶م) که از اهل قرطبه بود[1].

چیزی که بنام زیج طلیطله معروف شد براساس رصدهائی بود که چند تن از فلکشناسان مسلمان ویهود وازجمله ابواسحق ابراهیم‌بن‌یحیی ملقب‌بزرقالی (بلاتینی Arzachel) (متولد حدود ۴۲۰ه ؛ ۱۰۲۹م متوفی حدود ۴۸۰ه ؛ ۱۰۸۷م) انجام داده‌بودند. این زیجها شامل اطلاعات جغرافیائی نیز بود که از بطلیموس وخوارزمی گرفته‌بودند. و بقرن دوازدهم جیرارد کریمونی آنرا بلاتینی ترجمه کرد . تألیفات ریموند مارسیلی (۵۳۵ه؛ ۱۱۴۰م) به‌نسبت زیاد برقواعد فلکی که زرقالی‌پدیدآورده بود تکیه داشت . طول مدیترانه را که بطلیموس ۶۲ درجه تعیین کرده و خوارزمی به ۵۲درجه پائین آورده بود زرقالی برقم نزدیك بصحت یعنی ۴۲درجه تقلیل داد . از اینجا معلوم میشود که زرقالی بدوران‌خویش ازهمهٔ رصدگران چیره‌دست‌تر بود[2]. وی یك قسم اسطرلاب ابداع کرده بود که آنرا صحیفه مینامید[3]و هم اوبود که اوج شمس را نسبت بستارگان‌ثابت کرد و رصدهای وی این‌بعد را ۱۲/۰۴ ثانیه نشان داد

۱ــ صاعد ، ص۷۱.

۲ــ صاعد ، ص۷۵.

۳ــ قفطی ، ص۵۷. با خوارزمی ، مفاتیح ، ص۲۳۳ــ۲۳۴ مقایسه کنید .

درصورتیکه بعد حقیقی ۱۱/۸ ثانیه است . کوپرنیك در کتاب حرکات افلاك آسمانی De revolutionibus orbium coelestium از زرقالی و بتانی اقتباس کرده بود.

جابر بن‌افلح[۱] (اسم‌فرنگی‌او Geber filius Afflae است)در کتاب‌هیئت که آن نیز بوسیلهٔ جیرارد کریمونی ترجمه شده بسختی از بطلیموس انتقاد کرده و بحق گفته است که زاویهٔ دید عطارد و زهره از نقاط مختلف اختلاف واضح ندارد . کتاب ابن‌افلح بجز این‌ازجهت فصلی که دربارهٔ محاسبهٔ مثلثات کروی ومسطح آورده بسیار مهم است. بتانی دوقرن ونیم پیش از او اصول‌کلی محاسبهٔ مثلثات را طرح کرده‌بود. ابتکار حساب مثلثات‌نیز چون جبر وهندسهٔ تحلیلی به‌نسبت زیاد ازمفاخر عرب‌است.

نورالدین ابواسحق بطروجی[۲] (اسم‌فرنگی او Alpetragius ، متوفی حدود سال ۶۰۱ه ؛ ۱۲۰۴م) از مهمترین فلکشناسان اسپانیا بدوران بعد بشمار میرود . وی شاگرد ابن‌طفیل بود. «کتاب الهیئة»[۳] او که ازشکل ومکان اجرام آسمانی سخن دارد دربارهٔ این فرضیهٔ غلط که کرات آسمانی را متحدالمرکز میشمرد بحثی‌جالب دارد و برای تعدیل و تأیید این فرض کوشیده است. با اینکه بطروجی را ازشارحان هیئت‌تازه شمرده‌اند اما در واقع‌او طرفدار فرضیهٔ ارسطوئی‌بود و کتاب وی حداعلای انتقادی است که مسلمانان از فرضیهٔ بطلیموس کرده‌اند . هنوز قرن دوازدهم بپایان نرسیده‌بود که بسیاری ازمؤلفات ارسطو دربارهٔ هیئت (فلك) وطبیعیات و اوضاع‌جوی و مسائل دیگر که حکیم یونان نظریات جغرافیائی خود را ضمن‌آن بیان کرده‌بود از عربی بلاتینی ترجمه شده بود .

فلکشناسان‌عرب در زمینهٔ نامگذاری ستارگان‌آثاری بجانهاده‌اند که هرگز

۱ــ با قفطی ، ص۳۱۹ ، س۱۲ ، ص۳۹۳ ، س۱ مقایسه‌کنید . حاجی‌خلیفه ، ج۶ ، ص۵۰۶. از این‌کتاب چون‌بیشتر کتابهای معتبر فلکشناسی‌اسلام جز بعضی‌دستنویها بجانیست.

۲ــ از مردم شهر پطروج بشمال قرطبه بود .

۳ــ میشکل اسکات بسال ۱۲۱۷ آنرا بلاتینی ترجمه‌کرده وهم بسال ۱۲۵۹ به‌عبری ترجمه شده است .

فراموش نخواهد شد ومیزان کوشش بیدریغ ایشان را نشان میدهد و انسان اگر نام ستارگان را بداند حاصل کار ایشانرا برهر کرهٔ عادی آسمانی تعقیب و تطبیق تواند کرد. در زبانهای‌اروپائی‌بیشتر نام‌ستارگان مانند عقرب (Acrab) وجدی (Algedi) وطائر (Altair) و ذنب (Deneb) وفرقد (Pherkad)[1] از ریشهٔ عربی‌است وهم‌بعضی اصطلاحات‌فنی هیئت چون السموت (azimuth) و نظیر (nadir) وسمت (zenith) که از ریشهٔ عربی است شاهد صادقی از میراث گرانبهائیست که اسلام برای اروپای مسیحی بجا نهاده است . در اصطلاحات ریاضی اروپا نیز شواهد روشن از نفوذ علوم عرب هست بجز کلماتی که عاریه گرفته‌اند چون algebra و algorism . بعضی اصطلاحات عربی را عیناً بلاتینی ترجمه کرده و بهمان وضع بکار برده‌اند . اصطلاح جبری surd کلمه‌ایست که بقرن شانزدهم از یك کلمهٔ لاتینی بمعنی اصم گرفته‌اند وآن نیز ترجمه‌ای بوده که برای جذر اصم عربی آورده‌اند. درحساب مثلثات کلمهٔ sine را از کلمهٔ لاتینی sinus گرفته‌اند که آن نیز ترجمهٔ‌کلمهٔ جیب عربی‌است که آن نیز بنوبهٔ خود از کلمهٔ Jīva سنسکریت آمده‌است. رابرت آو چستر ریاضیدان انگلیسی که به‌نیمهٔ قرن دوازدهم بلندآوازه شد اول کس بود که کلمهٔ سینوس را در حساب مثلثات معادل کلمهٔ جیب عربی آورد .

ازجملهٔ مهمترین کلمات ریاضی که ازعربی گرفته‌اند لفظ cipher یا zero[2] است. ازپیش گفته‌ایم که صفر ابتکار عربان نیست اما مسلم است که ایشان صفر را با ارقام عربی باروپا آورده و استعمال این اصطلاح مناسب که استفاده از حساب را در کارهای روزانه آسان میکند بمردم مغرب‌زمین‌آموخته‌اند . درنظم اعداد صفر اهمیت

۱ــ برای اطلاع ازدیگر نامهای ستارگان به
Richard H. Allen, *Star-Names and their Meanings* (New York, 1899)
مراجعه‌کنید ؛ امین ف. معلوف، المعجم الفکی (قاهره، ۱۹۳۵) .

۲ــ کلمهٔ cipher بمعنی صفر باکلمهٔ cipher که معنی‌آن قانون یاطغراست ارتباطی ندارد و کلمهٔ اخیر ازسفر عربی بمعنی‌کتاب آمده و اصل‌آن آرامی است .

بسیار دارد، اگر دریك‌مجموعه رقم درعشرات یاطبقهٔدیگر رقمی‌نباشد این‌دایره‌های کوچك یعنی صفرها برای حفظ طبقه بکار میرود[۱]. اگر صفر نبود میبایست ارقام را درستونهای جدا به آحاد وعشرات ومئات وغیره مرتب کنیم و بعبارت دیگر میبایست برای هرمحاسبه‌ای جدول یا لوح خاص حساب بکار ببریم.

از پیش دانسته‌ایم که خوارزمی از نویسندگان نیمهٔ اول قرن نهم اول کس بود که ارقام و از جمله صفر را رواج داد و آنرا برحروف مرجح شمرد و ارقام را بسبب ریشهٔ هندی آن‌ارقام هندی نام داد. کتاب‌خوارزمی دربارهٔ حساب‌هندی‌بوسیلهٔ ادلارد آو باث بقرن دوازدهم بلاتینی ترجمه شد. ترجمه هنوز هست و عنوان آن De numero indico است ولی‌اصل‌عربی کتاب‌ازبین‌رفته‌است. بغیر ازاین، مسلمانان اسپانیا در اوائل نیمهٔ دوم قرن نهم ارقامی داشتند که از لحاظ شکل با ارقام هندی تفاوت مختصری داشت و حروف غبار نامیده میشد و برای نوشتن برلوحه‌های‌سنگی بکارمیرفت. بیشتردانشوران‌ارقام غبار را ازاصل‌هندی‌میدانند و گروهی‌نیزپنداشته‌اند این ارقام از اصل رومیست وپیش‌ازآمدن عربان دراسپانیا رواج‌داشته‌است[۲]. گربرت که پیش‌از آنکه بمقام پاپی رسد وسیلوستر دوم شود (۳۹۰ـ۳۹۴هـ؛ ۹۹۹ـ۱۰۰۳م) چندسال دراسپانیا بسرمیبرد واول کس‌بود که ارقام غبار را بصورت علمی وصف کرد و کتاب وی یك قرن پس از نخستین نوشته‌های عربی که این ارقام درآن بکار رفته بود (۸۷۴م) تألیف‌شد. شباهت ارقام معمول‌اروپائی بارقام غبار بیشتر از ارقام‌هندی است. رواج ارقام غربی در اروپای غیراسلامی باندازه‌ای کند بود که باور کردنی نیست. دانشوران ریاضیدان مسیحی بهمهٔ قرن یازدهم و دوازدهم و قسمتی از قرن سیزدهم مصرانه ارقام‌رومی‌قدیم را بالوح‌حساب‌بکارمیبردند یا ارقام‌هندی(خوارزمی)

۱ـ خوارزمی، مفاتیح، ص۱۹۴.

۲ـ David E. Smith and Louis C. Karpinski, *The Hindu-Arabic Numerals* (Boston and London, 1911), pp. 65 *seq.*; Solomon Gandz in *Isis*, vol. xvi (1931), pp. 393-424.

ابن‌خلدون، مقدمه، ص۴، س۲۲.

و رومی را باهم مینوشتند . اول کشوری که رموز تازه را برای مقاصد علمی بکاربرد ایتالیا بود . بسال (۵۹۹ه ؛ ۱۲۰۲م) لئوناردو فیبوناتشی از مردم پیزا که شاگرد یك استاد مسلمان بود و سفری بشمال افریقا کرده بود کتابی منتشر کرد که رواج ارقام عربی از آنجا بود و آغاز ریاضیات اروپائی راهم از آن باید شمرد . در واقع استعمال ارقام قدیم پیشرفت حساب را یکی ازمحالات میکرد بنابراین اهمیتی که علم حساب بروزگار ما یافته از برکت صفر و ارقام عربی است .

گیاهشناسی و طب

مسلمانان عرب در زمینهٔ تاریخ طبیعی[1] و مخصوصاً گیاهشناسی نظری وعلمی نیز چون فلك‌شناسی و ریاضیات دنیا را از نتیجهٔ تحقیقات خود مایه‌دار کردند و دربارهٔ اختلاف نر ومادهٔ بعضی روئیدنیها چون نخل و کنف‌هندی ملاحظات درست و دقیقی داشتند . روئیدنی‌ها را اقسام جداگانه کرده بودند آنها که ازقلمه میروید وآنها که از بذر میروید وآنها که ازپیش‌خود میروید . جوابی که ابن‌سبعین بیکی‌از سؤالات امپراطور فردریك[2] داده بود این نکات را معلوم میدارد . ابوجعفر احمد بن محمد غافقی[3] (متوفی بسال ۵۶۱ه؛ ۱۱۶۵م) طبیب‌قرطبی گیاهانی از اسپانیا و افریقا فراهم‌آورده ونام عربی ولاتینی و بربری آنها را ضبط کرده و وصف آنها را چنان‌آورده که توان گفت درست‌تر ودقیقتر از آن بعربی نیامده است. تألیف‌اساسی‌او که «الأدویة المفرده»[4] عنوان‌دارد تنهاموردا‌ستفادهٔ ابن‌بیطار هموطن

۱ــ دربارهٔ اسب و اسب‌سواری به‌ابن‌هزیل، حلیة‌الفرسان وشعارالشجعان، چاپ‌لوئی مرسی‌یه (پاریس، ۱۹۲۲) و ترجمهٔ او
La Parure des cavaliere et l'insgine des preux (Paris, 1924). مراجعه‌کنید .

۲ــ درهمین فصل موضوع « ابن‌عربی صوفی » را ببینید .

۳ــ غافق شهری بنزدیك قرطبه بود .

۴ــ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۵۲. ابن‌عبری مورخ معروف مسیحی‌نیز خلاصه‌ای ازآن تهیه‌کرده‌که اخیراً بعنوان «منتخب‌کتاب جامع‌المفردات» ازطرف ماکس مایرهوف وجرجی صبحی (قاهره، ۱۹۳۲؟) با ترجمهٔ انگلیسی منتشر شده و ترجمهٔ سریانی تلخیص ابن‌عبری نابود شده است .

و خلف غافقی نبود بلکه قسمتی از آن کتاب را عیناً نقل کرده بود. ابوزکریا یحیی بن‌محمدبن‌عوام نزدیک بآخر قرن‌دوازدهم در اشبیلیه بلندآوازه شد. کتاب «الفلاحة» وی نه‌تنها مهمترین کتاب کشاورزی‌عرب بلکه دراین‌باب معتبرترین کتاب همهٔ‌قرون وسطی است. ابن‌عوام بعضی مطالب کتاب خود را از منابع یونانی و هم منابع قدیم عربی اقتباس کرده بود و قسمتی ازآن نیز خلاصهٔ تجربیات کشاورزان مسلمان‌اسپانیا بود. این کتاب از۵۸۵ گیاه سخن‌دارد و ترتیب کشت بیش‌از پنجاه‌قسم‌درخت میوه را شرح میدهد واز نظریات‌تازه دربارهٔ پیوند وخواص خاك و کود وهم ازعلائم بسیاری آفات که عارض درختان وتاکها میشود وهم از کیفیت علاج آن سخن میکند. جالب آنکه بعضی نویسندگان عرب از کتابی باین‌اهمیت اطلاع کافی نداشته‌اند. ابن‌خلکان وياقوت وحاجی خلیفه ازآن بی‌خبر بوده‌اند و ابن‌خلدون[1] بخطا آنرا مختصر کتاب ابن‌وحشیه شمرده است[2].

ابن‌بیطار

بی گفتگو معروفترین دانشمند گیاهشناس و داروشناس‌اسپانیا بلکه همهٔ جهان اسلام ابوعبدالله احمد بن بیطار بود که بحق اورا جانشین دیوسکوریدس میتوان شمرد. وی بمالقه زاد ودر اسپانیا وشمال افریقا بجمع‌آوری و مطالعهٔ گیاهان پرداخت و سرانجام بخدمت ملك کامل ایوبی درآمد[3] و ازجانب وی بکار گیاهشناسی مأمور شد وازمصر سفرهای بسیار کرد وسوریه و آسیای صغیر را بدید. بسال (۶۴۶ه ؛ ۱۲۴۸م) بدمشق در گذشت و دو کتاب معتبر و مشهور

۱ــ مقدمه ، ص۴۱۲ .

۲ــ میشیل کسیری (میخائیل‌العزیزی) دانشمندلبنانی نخستین کس‌بود که ازیك‌دستنویس کامل کتاب ابن‌عوام که در اسکوریال هست سخن آورده و شاگرد وی یوسف آنتونیو بنکیری متن آنرا باترجمهٔ‌اسپانیولی‌دردوجلد منتشر کرد (مادرید،۱۸۰۲) وهم یك‌ترجمهٔ فرانسه‌بعنوان *Bibliotheca Arabico-Hispana Escurialensis*, vol. i (Madrid, 1760), pp. 323 *seq.* ازآن شده اما چاپ و ترجمه‌ها هیچکدام کامل نیست .

۳ــ ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۱۳۳ ؛ مقری ، ج۱، ص۹۳۴ ؛ کتبی ، ج۱، ص۲۶۱ . ابن‌ابی‌اصیبعه شاگرد ابن‌بیطار بود وبا وی در ناحیهٔ مجاور دمشق گیاه جمع میکرد .

بجا گذاشت که هردو را بحامی دوم خویش صالح ایوب که او نیز چون کامل ایوبی دمشق را پایتخت قلمرو شامی خویش داشت هدیه کرد. یکی‌از این‌دو کتاب «المغنی فی‌الادویة المفرده» بود که ازداروها سخن داشت و کتاب دیگر «الجامع فی‌الادویة المفرده»[۱] از مجموعهٔ داروهای ساده که ازمایه‌های حیوانی یا گیاهی یامعدنی بدست میآید سخن آورده و توصیف آنرا بیونانی و هم بعربی کرده و تجربیات و تحقیقات شخصی خویش را برآن افزوده بود. الجامع ابن‌بیطار قدیمترین کتاب داروشناسی است که بقرون وسطی تألیف شده است. وی نزدیك به۱۴۰۰ دارو را یادکرده که از جمله ۳۰۰ دارو که مستخرج از ۲۰۰ گیاه بود تازگی داشت. ضمن کتاب از یکصد و پنجاه مؤلف و نویسنده اقتباس کرده که از جمله ۲۰تن یونانی بوده‌اند. قسمتهائی از ترجمهٔ لاتینی کتاب ابن‌بیطار بعنوان Simplicia در اواخر سال ۱۷۵۸ بشهر کریمونا چاپ شده است.

طب

بیشتر طبیبان عرب اسپانیا طبابت را کار فرعی خود شمرده و بمشغله‌های دیگر نیز میپرداخته‌اند. وبرخی طبابت را حرفه وشغل اصلی خود قرار داده‌بودند. ابن‌رشد و ابن‌میمون و ابن‌باجه و ابن‌طفیل بیشتر بعنوان‌فیلسوف شهرت‌یافته‌اند وبجای‌دیگر دربارهٔ آنها سخن‌خواهیم کرد. ابن‌خطیب که سابقاً بشمار مردان ادب و تاریخ از او سخن داشتیم طبیب‌بود وبمقام وزارت نیز رسید. بقرن‌چهاردهم که مرگ‌سیاه اروپا را درو میکرد ومسیحیان‌حیرت‌زده طاعون‌را کار خدا میدانستند این طبیب مسلمان ضمن رساله‌ای فرضیهٔ سرایت مرض را تأیید

۱ـ الجامع لمفردات الادویه والاغذیه، ۴جلد، (بولاق ۱۹۲۱)؛ Joseph v. Sontheimer آنرا بآلمانی ترجمه و در اشتوتکارت (۱۸۴۰-۱۸۴۲) چاپ کرده‌که رضایت‌بخش نیست وهم یك ترجمهٔ فرانسه بواسطهٔ لوسیان لکرك در *Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale*, vol. xxiii (1883), pt. i. (Paris, 1877), pt. i, vol. xxv (1881), pt. 1, vol. xxvi, انجام شده است.

کرد وچنین نوشت[۱]: «اگر گویند چگونه دعوی سرایت را بپذیریم درصورتیکه شرع آنرا رد کرده است گوئیم وجود سرایت بتجربه واستقراء وحس ومشاهده وخبرهای متواتر ثابت شده و مایه‌های برهان همین است وهر که بخواهد بداند این نکته را دریافت تواند کرد که نزدیکی بیمار موجب هلاکت ودوری از او موجب سلامت است و هم معلوم تواند داشت که بسبب جامه یاظرف یا گوشواره‌ای مرض بخانه یامحله‌ای میرود.»

زهراوی

ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی[۲] (متوفی حدود ۴۰۴ه؛ ۱۰۱۳م) بزرگترین جراحان عرب بود. البته عربان جراحان فراوان نداشتند. وی بدوران حکم دوم طبیب دربار بود وشهرت او بواسطهٔ کتاب «التصریف لمن عجز عن التآلیف»[۳] بود که در واقع آنرا برای کسانی که بمؤلفات مفصل دسترسی نداشته‌اند فراهم آورده‌است. درقسمت اخیر این کتاب اطلاعات جراحی عصر خود را باختصار آورده. مؤلف از بعضی مسائل جراحی آن‌عصر چون داغ کردن زخم و تجزیهٔ سنگ درداخل مثانه ولزوم تشریح جسم مرده و زنده سخن آورده‌است. قسمت مربوط بجراحی را جیرارد کریمونی بلاتینی ترجمه کرده وبسال (۹۰۳ه؛ ۱۴۹۷م) در ونیز وبسال (۹۴۸ه؛ ۱۵۴۱م) دربال و بسال (۱۱۹۲ه؛ ۱۷۷۸م) در اکسفورد چاپ شده‌است[۴]. این کتاب تاچندقرن بعنوان یك کتاب درسی علم جراحی درمدارس سالرنو وموتپلیه ودیگرمدارس قدیمی طب دراروپامتداول بود. دراین کتاب تصویرهائی نیز از ابزارهای جراحی که عربان بکار میبرده‌اند هست و دیگر مؤلفان عرب نیز

۱ـ مقنعة السائل عن المرض الهائل چاپ و ترجمهٔ م. ج. مولر،
Sitzungsberichte der kongil. bayer. Akademie der Wissenschaften zu Munchen, vol. ii (Munich, 1863), pp. 6-7, 18-19.

۲ـ تولد وی به زهراء برون شهر اندلس بود ونویسندگان لاتین اورا Abulcasis یا Albucasis نام داده‌اندکه تحریف ابوالقاسم است.

۳ـ در ابن‌ابی‌اصیبعه تألیف بصورت مفرد است نه جمع، ج۲، ص۵۲.

۴ـ چاپ اکسفورد Albucasis, *De chirurgia* قسمتی از متن را با ترجمهٔ John Channing دارد و متن کامل عربی تاکنون چاپ نشده است.

این ابزارها را نقل کرده‌اند که درایجاد علم‌جراحی اروپا مؤثر افتاده‌است. از جملهٔ همکاران زهراوی حسدای بن شبروط وزیر وطبیب یهودی بود که باکمك یك راهب رومی موسوم به‌نیکلا کتاب بزرگ ومصور دیوسکوریدس را که دربارهٔ داروهای‌طبی بود و ازطرف امپراطور روم شرقی قسطنطین هفتم بعنوان یك ارمغان سیاسی برای عبدالرحمن فرستاده شده بود بعربی ترجمه کرد[۱].

ابن‌زهر

ابومروان عبدالملك‌ابن‌ابی‌العلاء ملقب به‌ابن‌زهر[۲] که‌بلاتینی بنقل از عبری Avenzoar نام دارد در رشتهٔ طب همسنگ زهراوی درفن جراحی بشمار میرفت ودریك خاندان اسپانیولی که همهٔ افرادآن در زمینهٔ طب شهره شدند ازهمه معروفتر بود . وی مابین‌سالهای (٤٨٤و٤٨٧ه؛ ۱۰۹۱ و ۱۰۹٤م) در اشبیله زاد و بسال (٥٥٨ه ؛ ۱۱٦۲م) همانجا درگذشت . ابن‌زهر مدتها طبیب و وزیر عبدالمؤمن بنیادگذار دولت موحدان بود . وی همهٔ کوشش خود را بکار تألیف در رشتهٔطب صرف کرد وتوفیق‌ابتکارها یافت درصورتیکه همکاران وی همت خویش را در رشته‌های گونه‌گون علوم صرف میکردند . از شش کتاب طبی که وی‌نوشته بیش‌از سه‌تا بجا نیست. مهمتر ازهمه کتاب «التیسیر فی‌المداواة والتدبیر»[۳] است که‌آنرا بتقاضای‌دوست ومشوق‌خود ابن‌رشدتألیف کرده که نظیر کتاب«الکلیات»[٤] او باشد . کتاب «التیسیر» بسیاری مسائل را مفصلتر ازکلیات دارد. ابن‌رشد در کتاب «الکلیات» خود ابن‌زهر را بزرگترین طبیب از روزگار جالینوس‌ببعد بشمارآورده است و بهرحال توان گفت که ازپس رازی بزرگترین طبیب‌اسلام بوده‌است. چنانکه گفته‌اند ابن زهر اول کس بوده که از حساسیت استخوانها سخن آورده و هم مایهٔ

۱ــ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۴۷، اهدای‌کتاب را بامپراطور رومانوس نسبت‌داده‌است.

۲ــ ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۷۵ــ۷۶ را ببینید .

۳ــ ترجمهٔ عبری این‌کتاب بزبان عامی وشاید بزبان محلی ونیز بود وآن نیز بسال (٦٨٨ه ؛ ۱۲۸۹م) بکمك یك یهودی ونیزی بلاتینی آمده و مکرر چاپ شده است .

٤ــ ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۷۵ــ۷۶ .

جرب را وصف کرده‌است ولی اخیراً معلوم شده که مایهٔ جرب را احمد طبری (نیمهٔ دوم قرن دهم) پیش از او کشف کرده و در کتاب المعالجةالبقراطیه از آن سخن آورده است[۱].

خاندان ابن‌زهر، شش نسل پیاپی طبیب برون داد. ازپی ابومروان پسرش ابوبکر محمد (متوفی ۵۹۵ه؛ ۱۱۹۸م) معروفترین اطبای خاندان بود ولی شهرت وی بیشتر ازآنجا بود که درهمهٔ رشته‌های‌ادبیات‌عرب دست‌داشت وبطوریکه گفته‌اند منظومه‌ها و ازجمله بعضی موشحات داشت که نمودار احساسات بسیار رقیق او بود[۲]و ابویوسف یعقوب منصور که ازشاهان موحد بود ودرمراکش اقامت داشت اورا طبیب خاص‌خود کرد ویکی‌از وزیران که حسد او بدل‌داشت مسمومش کرد وخلیفه شخصاً براو نماز میت خواند. از جمله قدمای بنی‌زهر پدر بزرگ ایشان بود که او نیز ابومروان عبدالملك نام داشت و نه‌تنها در اسپانیا بلکه ببغداد و قیروان و قاهره نیز طبابت کرده بود[۳]. طبیب دیگر ازعربان اندلس که بمشرق طبابت میکرد عبیدالله‌بن مظفر باهلی از اهل مریه بود. باهلی شاعر نیز بود وبسال (۵۲۱ه؛ ۱۱۲۷م) ببغداد بخدمت سلطان محمود سلجوقی پسر ملکشاه درآمد ودر لشکرگاه شاه سلجوقی یك بیمارستان متحرك و قابل انتقال فراهم آورده بود که برچهل شتر بار میشد[۴]و بسال (۵۴۰ه؛ ۱۱۴۵م) بدمشق درگذشت.

انتقال به اروپا

در قرون اول که اسلام باسپانیا راه یافته بود فرهنگ شرقی بسوی اندلس جریان داشت و فهرست نام آن عالمان که از

۱- Mohamed Rihab in *Archiv fur Geschichte der Medizin*, vol. xix (1927), pp. 123-68.

۲- برای اطلاع از نمونه‌های آن بمقری، ج۱، ص۶۲۵-۶۲۸؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۷۵-۳۷۶ مراجعه کنید.

۳- صاعد، ص۸۴؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۶۴؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۳۷۶-۳۷۷ از او گرفته است.

۴- مقری، ج۱، ص۸۹۹.

اندلس بطلب علم بمصر و شام و عراق و ایران رفته و بدیار ماوراءالنهر و چین نیز رسیده بودند و مقری[1] ازآن یاد کرده مؤید این گفتار است ولی بقرن‌یازدهم وقرون بعد وضع دگر شد وجریان تغییریافت که سرگذشت ابن‌زهر و باهلی نمودار آنست. در واقع جریان چنان قوی و موج چنان تند بود که ازقرن دوازدهم باروپا سرازیر شد. شمال‌غربی افریقا و هم اسپانیا و مخصوصاً طلیطله که جیرارد کریمونی و میشل اسکات درآنجا بکار بودند در انتقال طب‌عرب نقش معتبری داشت. محرك این‌جنبش که میخواست مغرب‌زمین را بوسیلهٔ ترجمه‌های‌لاتینی باعلوم‌عرب آشنا کند قسطنطین افریقائی (متوفی۴۸۰ه؛ ۱۰۸۷م) بود که قسمت نظری «کتاب‌الملکی»[2] علی‌بن‌عباس را بلاتینی ترجمه کرد. قسطنطین بکارتاژ زاده نژاد وی نامعلوم بود و بمدرسهٔ طب سالرنو که نخستین مدرسهٔ طب اروپا بود تعلیم یافت. بگفتهٔ روایتها این‌مدرسه بدست چهار استاد لاتینی ویونانی ویهودی وعرب بنیاد گرفت. در واقع اروپای‌قرون وسطی معلوماتی راکه ازطب عرب بدست‌آورد بنسبت‌زیاد رهین دانشورانی مانند قسطنطین و جیرارد کریمونی (متوفی۵۸۳ه؛ ۱۱۸۷م) است که کتاب تصریف زهراوی و کتاب منصوری رازی وهم قانون ابن‌سینا را ترجمه کرد وهم رهین فرج بن سالم است (نام فرنگی اوFararius یا Faragut است) که بسال (۶۷۸ه؛ ۱۲۷۹م) کتاب‌الحاوی رازی را ترجمه کرد و هم کتاب تقویم‌الابدان ابن‌جزله ترجمهٔ اوست. بدینسان سه منبع اصلی طب از اسلامی و یهودی ومسیحی فراهم‌آمد وسرانجام کاملا بهم‌آمیخت. در نتیجهٔ همین ترجمه‌ها بود که بسیاری اصطلاحات فنی عربی بزبانهای اروپائی راه یافت از جمله کلمهٔ Julep (از جلاب عربی است که تعریف گلاب فارسی است) بمعنی شربت طبی معطر است وکلمهٔ rob (همان رب عربی) بمعنی عصارهٔ میوهٔ غلیظ

۱ـ ج۱، ص۴۶۳ـ۴۹۳.

۲ـ قسمت مربوط بجراحی را شاگرد قسطنطین‌که یوحنای شرقی نام داشت وطبیبی از مردم سالرنو بود ترجمه‌کرد. درکتاب سوم همین‌کتاب، فصل۲۷، موضوع «رازی» و درکتاب پنجم، فصل۴۶، موضوع «علوم وفلسفه» را ببینید.

که باعسل آمیخته باشد و کلمهٔ syrup [۱](شراب عربی) بمعنی آبی که شکر را بنسبت معینی در آن حل کرده وبعضی مایه‌های طبی بر آن افزود باشند. کلمهٔ soda که در لاتینی قرون وسطی بمعنی دردسر بکار میرفت و sodanum بمعنی علاج دردسر بود عیناً از کلمهٔ صداع عربی است که بهمین معنی آمده است. بسیاری اصطلاحات طبی نیز چون اصطلاحات ریاضی بصورت ترجمه بلاتینی آمده بود. کلمهٔ Dura mater و pia mater به ترتیب ترجمهٔ کلمات عربی الام الجافیه والام الرقیقه است که درطب قدیم بکار میرفته است. ازجمله اصطلاحات فراوان شیمی که بوسیلهٔ لاتینی از مؤلفات عربی منتسب بجابر بن‌حیان ودیگر شیمی‌دانهای مسلمان بزبانهای اروپائی راه‌یافت کلمات alcohol[۲] و alembic[۳] و alkali[۴] و antimony[۵] و aludel[۶] و realgar[۷] و tutty[۸] را یاد کنیم.

فلسفه

سر آمد همهٔ کوششها که روشندلان عرب اسپانیا در راه معنویات میکردند در زمینهٔ افکار فلسفی بود. این عربان که با همکیشان شرقی خود فلسفه را از یونان گرفتند و باروپای غربی دادند نیرومندتر وهم آخرین حلقه‌ها را براین سلسلهٔ طلائی افزودند و از خودشان مخصوصاً در رشتهٔ توافق میان عقیده و عقل یا دین وعلم ابتکارها داشتند. بنظر مفکران مسلمان ارسطو بحق بود و

۱ــ دربارهٔ شراب درفصل ۲۶ از بخش سوم همین کتاب موضوع «زندگی خانوادگی» را ببینید.

۲ــ الکل از الکحل عربی است ومحتملا کلمهٔ coal انگلیسی راکه بمعنی ذغال است از آن گرفته‌اند.

۳ــ انبیق عربی که آن نیز از ریشهٔ یونانی است.

۴ــ از قلی عربی است.

۵ــ از اثمد عربی است که آن نیز از یونانی است.

۶ــ از أثال عربی بمعنی ظرف است.

۷ــ از رهج الغار عربی بمعنی سائیدهٔ غار است.

۸ــ از توتیاء عربی که آن نیز از سانسکریت است.

افلاطون بحق بود وقر آن بحق بود ولی نتیجهٔ حق میبایست یکی باشد واز اینجا ضرورت هماهنگ کردن این سه حق نمودار شد و همهٔ کوشش و همت ایشان در این راه بکار افتاد. دانشوران مسیحی نیز همین مشکل را داشتند ولی کار ایشان بسبب انبوه مسائل اعتقادی و پیچیدگی لاهوت مسیحی دشوارتر بود . فلسفه که بدست یونانیان اوج گرفته بود و یکتاپرستی که از پیمبران یهود رونق یافته بود چنانکه از پیش گفتیم گرانبهاترین میراث اروپای قدیم و شرق کهن بود و این فخرجاوید خاص مفکران مسلمان بقرون وسطاست که ببغداد و اندلس این دوجریان معنوی را هماهنگ کردند و حاصل آنرا باروپا دادند ومسائل ابتکاری ایشان از لحاظ اثری که در روش تفکر علمی و فلسفی وهم لاهوت قرون بعد داشت باهمیت درصف اول بود .

این افکار تازه که نوعاً فلسفی بود وبرای اول بار باروپای غربی راه مییافت آغاز ختم قرون تاریك وسپیده‌دم دوران علم بود . توجه مردم اروپا بعلم وفلسفه در نتیجهٔ آن شعله‌های نورانی که از تماس ایشان با عربان جسته بود و اطلاعاتی که از علوم یونان قدیم بدست آورده بودند بیشتر شد وآن تحول مستقل وسریع که هنوز هم ثمر آن را میبریم در زندگی مغرب زمین ازآنجا آغاز یافت .

بن جبرول

ازقدیمترین فیلسوفان اسپانیای عرب سلیمان بن جبرول[1] یهودی بود (که فرنگان نام وی را Solomon گویند). سلیمان بحدود (۴۱۲ه ؛ ۱۰۲۱م) در مالقه زاد و حدود (۴۵۰ه ؛ ۱۰۵۸م) بوالانس در گذشت . وی نخستین معلم نوافلاطونی مغرب بود وغالباً اورا افلاطون یهود نیز میگفتند. بن جبرول مانند ابن مسره که پیش از او بود[2] از طرفداران فلسفهٔ انباذقلس بود. هزار سال پیش از او فیلو فیلسوف یونانی مشرب یهودی مذهب اسکندریه مسکن، فلسفهٔ نوافلاطونی را

۱ــ سلیمان بن یحیی بن جبرول . با صاعد ص۸۹ مقایسه کنید .

۲ــ See Miguel Asín, *Abenmasarra y su escuela. Origenes de la filosophia hispano musulmana* (Madrid, 1914).

رنگ شرقی زده بود و این‌مقدمه بود که بعدها رنگ مسیحیگری وهم‌رنگ مسلمانی گیرد . اکنون همان فلسفهٔ اسلام و یونانی بدست بن‌جبرول رنگ غربی میگرفت و باروپا باز میگشت. مهمتر تألیفات بن‌جبرول کتاب « ینبوع‌الحیاة »[1] است که بسال (۵۴۵ه ؛ ۱۱۵۰م) بعنوان Fonsvitae بلاتینی ترجمه شده و درفلسفهٔ قرون وسطی نقش معتبری داشته و بسیاری عقاید مدرسهٔ فرنسیسکان از آنجا مایه گرفته است .

ابن‌باجه

در تاریخ فکر فلسفی اسپانیای مسلمان، قرن دوازدهم مهمتر از همهٔ قرون دیگر بود . این قرن با ابوبکر محمدبن‌یحیی بن‌باجه (که بنزد فرنگان Avenpace یا Avempace شهره بود) فیلسوف و دانشور و طبیب وموسیقیدان و شارح ارسطو آغاز میشود که بغرناطه وسرقسطه بلندآوازه شد و بسال (۵۳۳ه ؛ ۱۱۳۸م) بفاس در گذشت . ابن‌باجه چند کتاب دربارهٔ هیئت نوشته و ازنظریات بطلیموس انتقاد کرده وبدینسان راه ابن‌طفیل وبطروجی را هموار کرده بود و مؤلفات دیگر نیز در رشتهٔ طب داشت که ابن‌بیطار ازآن نقل کرده است و در ابن‌رشد تأثیر فراوان داشت[2]. ولی مهمتر تألیف وی وهم تنها کتاب که از او بجاست، البته اگر نامهٔ وداعی را که بیکی‌از دوستان خود نوشته‌بود ندیده بگیریم، یك کتاب فلسفی بعنوان « تدبیرالمتوحد » (De regimine solitarii) است که فقط مختصر آن بزبان‌عبری بدست‌است. هدف تألیف کتاب این‌بود که معلوم دارد چگونه انسان میتواند بدون هیچگونه کمکی باعقل‌اول متحدشود وهم خاطرنشان میکند که هدف فلسفه تکامل تدریجی روح انسان از راه اتحاد با خداست. مورخان‌اسلام ابن‌باجه را ملحد بشمار آورده‌اند[3].

۱ـ کتاب «اصلاح الاخلاق» اورا استیفن س. وایز ترجمه وچاپ کرده‌است (نیویورك، ۱۹۰۱) .

۲ـ ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۶۳ ، ابن‌رشد (متولد ، ۱۱۲۶) را شاگرد ابن‌باجه قلمدادکرده است .

۳ـ ابن‌خلکان ، ج۲ ، ص۳۷۲ .

ابن‌طفیل

ابوبکر[۱] محمد بن‌عبدالملك بن طفیل[۲] فیلسوف ارسطوئی افکار فلسفی ابن‌باجه را قدمی بجلوتر برد. ابن‌طفیل بغرناطه‌حرفهٔ طبابت داشت و بعدها وزیر و هم بزرگ اطبای ابویعقوب یوسف موحدی (۵۵۹ـ ۵۸۰ه ؛ ۱۱۶۳ـ۱۱۸۴م) شد. وتصدی این‌دو منصب باهم بدولتهای‌اسلام معمول‌بود. بسال (۵۷۸ه ؛ ۱۱۸۲م) از منصب طبابت دربار کناره گرفت . بمعرفی و پیشنهاد او که بخلیفه کرده‌بود، دوست فیلسوفش‌ابن‌رشد که بسال از او کمتر بود بجایش‌نشست واین‌دوستارهٔ پرنور پرتوی‌درخشان و زوال‌ناپذیر بدربار موحدان‌دوران‌اول‌افکندند. دولت موحدان درمسائل مربوط بدین سختگیر اما درکار حمایت فلسفه آزادمنش و معتدل بود . ابن‌طفیل بدههٔ اول این‌قرن زاد و بسال (۵۸۱ه ؛ ۱۱۸۵م) بمراکش پایتخت موحدان در گذشت و حامی دوم وی ابویوسف منصور خلیفه (۵۸۰ـ۵۹۶ه؛ ۱۱۸۴ـ۱۱۹۹م) در مراسم تشییع جنازهٔ او شرکت کرد . معروفتر وهم بزرگترین مؤلفات‌او یك‌قصهٔ ابتکاری فلسفی بنام «حی‌بن یقظان»[۳] است وفکری که قصه روی‌آن طراحی‌شده بطور خلاصه اینست که نیروی‌انسانی بدون کمك خارجی بسیاحت‌جهان بالا تواند رسید و بتدریج روابط خویش را باموجود والا ادراك تواند کرد . این‌قصه که در ادبیات قرون وسطی بزرگتر و مبتکرانه‌ترین قصهٔ فلسفی بشمار است بسال (۱۰۸۲ه ؛ ۱۶۷۱م) بوسیلهٔ ادوارد پوکوك کوچك بلاتینی ترجمه شده[۴] و ازآن پس به بیشتر زبانهای اروپائی و ازجمله هلندی بسال (۱۰۸۳ه ؛ ۱۶۷۲م) و روسی بسال (۱۳۳۹ه؛ ۱۹۲۰م) و اسپانیولی بسال (۱۳۵۳ه ؛ ۱۹۳۴م) راه یافته است . بعضی‌ها

۱ـ نام لاتینی او Abubacer است .

۲ـ در ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۳ ، ص۷۸ ابن‌الطفیل . با ابن‌ابی‌زرع ، ج۱ ، ص۱۳۵ ؛ ابن‌خلکان، ج۳ ، ص۴۶۷ مقایسه‌کنید .

۳ـ یعنی زنده پسر بیدار ومقصود اینست‌که عقل انسان ازعقل مقدس الهی مایه دارد.

۴ـ ادوارد پوکوك بزرگ ترجمه را بامتن‌عربی دراکسفورد چاپ‌کرده ومتن عربی در قاهره و قسطنطنیه مکرر چاپ شده و یك چاپ حاشیه‌دار هست‌که بوسیلهٔ لئون‌گوتی‌یه در الجزایر بسال ۱۹۰۰ و بیروت ۱۹۳۶ انجام شده و ترجمهٔ فرانسه نیز همراه آنست .

عقیده دارند که قصهٔ روبنسن کروزو از قصهٔ ابن‌طفیل مایه دارد . نظریه‌ای که کتاب بر آن استوار است بیسابقه نیست و ابن‌طفیل نام اشخاص خود را از قصهٔ کوچك و بیروحی که ابن‌سینا بهمین عنوان نوشته بعاریه گرفته اما افکار آنرا ازمؤلفان سلف که فارابی درمقدمهٔ آنهاست الهام یافته است .

ابن‌رشد

اگر ازروی تأثیر در جهان غرب قضاوت کنیم بی گفتگو بزرگترین فیلسوف مسلمان ابوالولید محمد بن احمد بن رشد فلك‌شناس عرب اسپانیولی وطبیب وشارح ارسطو است (نام وی بنزد فرنگان Averroës است). وی بسال (۵۱۸ه ؛ ۱۱۲۶م) بقرطبه از دودمان سرشناسی که عدهٔ زیادی مردان دین وقضا ازآن پا گرفته بود بوجود آمد . خود او نیز بسال (۵۶۵ تا ۵۶۶ه؛ ۱۱۶۹ تا ۱۱۷۰م) قاضی اشبیلیه وبعدازآن نیز بمدت دوسال قاضی قرطبه بود . بسال (۵۷۸ه؛ ۱۱۸۲م) ابویعقوب یوسف اورا بمراکش خواند که بجای ابن‌طفیل طبیب دربار شود. منصور پسر و هم جانشین یوسف بسال (۵۹۱ه ؛ ۱۱۹۴م) اورا که در نتیجهٔ تحقیقات فلسفی بالحاد متهم شده بود تبعید کرد ولی پس‌ازآن دوباره درمراکش بمقام‌خویش باز آورده شد و کمی‌بعد به۱۰ دسامبر (۱۱۹۸م؛ ۵۹۵ه) همانجا درگذشت[1] وهنوز هم قبر وی آنجا بپاست .

معروفترین ابتکار طبی ابن‌رشدفرهنگنامهٔ اوست که عنوان «الکلیات[2] فی‌الطب» دارد و درآنجا این حقیقت را تأئید کرده که هیچکس دوبار آبله نمیگیرد و هم کار شبکیهٔ چشم را توضیح داده ولی ابن‌رشد طبیب کاملا تحت‌الشعاع ابن‌رشد فیلسوف و شارح فلسفهٔ یونان قرار گرفته‌است . معروفترین تألیفات فلسفی وی بجز شرحها که نوشته کتاب «تهافت‌التهافت»[3] است که در رد کتاب تهافت الفلاسفهٔ غزالی‌است. غزالی

۱ـ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۷۶ـ۷۷؛ ابن‌ابی‌زرع، ج۱، ص۱۳۵ـ۱۳۶؛ ابن‌خلکان، ج۳ ، ص۴۶۷ .

۲ـ در لاتینی به Colliget تحریف شده و با کلمهٔ colligo بمعنی فراهم میشود ارتباطی ندارد .

۳ـ چاپ موریس بویجس (بیروت ، ۱۹۳۰)؛
tr. S. Van Den Bergh, 2 vols. (Oxford. 1954).

در کتاب خود بمکتب طرفداران عقل که هرچه را با عقل سازگار نباشد نمیپذیرند حمله کرده است[۱]. شهرت ابن‌رشد درجهان اسلام و هم بدنامی او مربوط بهمین کتاب است. ابن‌رشد در آغاز کار فقط از جملهٔ شارحان نظریات ارسطو بود معذلك شهرت او جهان یهود و مسیحی را گرفت. باید بگوئیم که بقرون وسطی شارح کسی بود که یك کتاب علمی یا فلسفی را باتوجه بیك کتاب‌قدیمی تألیف میکرد یعنی کتاب‌قدیمی را اساس‌کار ومحور گفتگوی‌خود قرار میداد. از اینقرار شرحهای‌ابن‌رشد مؤلفاتش بود که عنوان کتابهای ارسطو داشت و مطالب آنرا توضیح کرده و شرح داده بود و چون ابن‌رشد یونانی‌نمیدانست بترجمه‌هائی که اسلاف وی ببغداد کرده‌بودند اکتفا کرده بود. معروفترین شرحهای وی برارسطو کتاب مختصر «الجامع» و هم کتاب متوسط «التلخیص» و کتاب مفصل «التفسیر یا الشرح»است[۲]. بیشتر شرحهای‌ابن‌رشد در ترجمهٔ عبری یا ترجمه‌های لاتینی که از عبری کرده‌اند بجا مانده‌است؛ تنها چند کتاب عربی آزاد مانده است که آن را نیز بخط عبری نوشته بوده‌اند[۳].

ابن‌رشد آخرین فیلسوفان بزرگ است که بعربی چیز نوشته‌اند و در اسلام همسنگ‌نداشت و انتساب او به‌اروپای مسیحی بیشتر ازآسیا و افریقای اسلامی‌است. وی بنزد مردم اروپا عنوان «شارح»[۴]یافت چنانکه ارسطو «معلم» یافته بود.

بقرون وسطی، فکر استادان ودانشوران مسیحی اروپا ازمطالبی که ابن‌رشد

۱ـ طرفداران عقل یعنی پیروان ارسطو و فلسفهٔ نوافلاطونی؛ تقریر نظرهای مختلف را درکتاب «مقاصد الفلاسفه» (قاهره، ۱۳۳۱) توانید یافت.

۲ـ برای تحصیل فهرست کامل آثار او به

Ernest Renan, *Averroès et l'averroisme*, 2nd ed. (Paris, 1861), pp. 58-79; Sarto, *Introduction*, vol. ii, pp. 356-61. مراجعه‌کنید.

۳ـ کتاب تلخیص‌المقولات راکه خلاصهٔ مقولات ارسطوست موریس بویجس چاپ‌کرده است (بیروت، ۱۹۳۲).

۴ـ چنانکه دانته گفته است:

« Averrois che il gran comento feo », *Inferno*, canto iv.l. 144.

دربارهٔ ارسطو بقلم آورده بود به جنبش آمد ونفوذ این فیلسوف عرب درایشان بیشتر از هرمؤلف دیگر بود . درصورتیکه افکار ارسطو بوسیلهٔ ترجمه‌های لاتینی باروپا رسیده‌بود که آنرا نیز ازترجمه‌های عبری شرحهای عربی گرفته‌بودند که متن‌عربی از سریانی وآن نیز از یونانی آمده بود. فلسفهٔ ابن‌رشد باوجود جنبشهای مخالف و سنت‌پرستانه که اولا میان مسلمانان اسپانیا و بعداً میان تلمودیان‌یهود وسرانجام میان کشیشان مسیحی پدیدآورد، ازآخر قرن سیزدهم تاآخر قرن شانزدهم برمکتبهای فکری چیره شد . بی گفتگو ابن‌رشد ازطرفداران عقل بود که میگفت همه‌چیز بجز عقاید دینی که بوحی آمده میبایست مطیع عقل باشد ولی چنانکه خیلی‌ها پنداشته‌اند پدر الحاد ودشمن بزرگ دین‌نبود. عده‌ای ازمسلمانان‌سلف که طرفدار فلسفهٔ ارسطو بودند بسیاری مؤلفات ساختگی منتسب بفیلسوف یونان وازجمله بعضی کتابها را که از نوافلاطونی سخن دارد درست پنداشتند ولی هدف فلسفهٔ ابن‌رشد گفتگو از فلسفهٔ صحیح ارسطو بود . کتابهای ابن‌رشد پس‌از آن که از مسائل مورد اعتراض کشیشان تصفیه شد جزو برنامهٔ دانشگاه پاریس و دانشگاههای دیگر درآمد . باید بگوئیم جنبش معنوی که ابن‌رشد پدیدآورد با نکوئیها که داشت وسوءِ تفاهمها که دربارهٔ آن پدید آمد تا پیدایش علوم تجربی نو انگیزه ومحرك تفکر اروپائی‌بود .

ابن‌میمون

تنها کسی که پس‌از ابن‌رشد بشایستگی بر کرسی فلسفه تکیه زد معاصریهودی وهموطن‌قرطبی‌او ابوعمران موسی‌بن‌میمون (بعبری موشه بن میمون[1] وبلاتینی Maimonides) بود . وی معروفترین فیلسوفان و طبیبان یهود بهمهٔ دوران عربی اسپانیا بود . ابن‌میمون بسال (۵۳۰ه ؛ ۱۱۳۵م) بقرطبه زاد[2] ولی خانوادهٔ او در نتیجهٔ آزار موحدان ، اسپانیا را ترك کرد و بحدود

۱ـ نام اورا موشه هازمان (موسای زمان) نیز گفته‌اند و یك گفتار یهودی است که از موسی تا موسی کسی مانند موسی بن میمون نبود و این سخن منزلت معتبر او را بنزد یهودان نمودار میکند .

۲ـ در سراسر جهان متمدن، هشتصد سالهٔ میلاد اورا جشن گرفتند .

سال (۵۶۱ه ؛ ۱۱۶۵م) در قاهره اقامت گرفت . منقدان اخیر گفتهٔ قفطی[۱] و هم ابن ابی اصیبعه[۲] را که ابن‌میمون در اسپانیا ظاهراً برسم مسلمانی رفتار میکرد ومخفیانه بدین یهود بود بسختی رد کرده‌اند. وی بدوران صلاح‌الدین ایوبی وپسرش ملك‌العزیز طبیب دربار قاهره بود و ازسال (۵۷۳ه ؛ ۱۱۷۷م) ببعد یك منصب معتبر دینی یعنی ریاست جماعت یهود قاهره را نیز داشت[۳] و همانجا بسال (۶۰۱ه ؛ ۱۲۰۴م) درگذشت و بموجب وصیت او جثه‌اش را در همان راهی که موسی بروزگار قدیم پیموده بود سردست بردند و بطبریه دفن کردند وهنوز قبر سادهٔ او زیارتگاه کسان‌است و بیماران فقیر از مردم مصر بقصد استشفاء شب را در اطاق زیرین کنیسهٔ «موشه بن میمون» که در قاهره است میگذرانند .

ابن‌میمون بعنوان فلکشناس وعالم دین وطبیب و بالاتر ازهمه بعنوان فیلسوف شهره بوده. اطلاعات طبی او نمایندهٔ مکتب جالینوسی آنروزگار بود که از رازی و ابن‌سینا و ابن‌زهر گرفته واز تحقیقات و تجربیات شخصی خود چیزها بر آن افزوده بود. وی روش ختنه را اصلاح کرد و امساك امعا را نتیجهٔ بواسیر شمرد وغذای سبك را که بیشتر ازسبزیجات باشد برای آن مناسب شمرد ودرعلم بهداشت آرای پخته داشت. معروفترین تألیفات طبی وی کتاب « الفصول فی‌الطب » ومشهورترین تألیفات فلسفی او « دلالة الحائرین »[۴] بود . در این کتاب کوشیده است تا عقاید یهودی را با فلسفهٔ ارسطوئی اسلام و بعبارت روشنتر دین وعقل را هماهنگ کند . رؤیای پیمبری یعنی وحی را تجربهٔ باطنی یا روحی شمرده است واز این‌جهت مردی آزادفکر و مخالف اساس تورات بقلم‌رفت وخشم محافظه‌کاران را برانگیخت و کتاب اورا «ضلالة‌الحائرین»

۱ــ ص۳۱۸ـ۳۱۹ .

۲ــ ج۲، ص۱۱۷ .

۳ــ بعربی رأس‌المله و بعبری ناجید .

۴ــ باحروف عبری چاپ و بوسیلهٔ سلمون مانگ در سه‌جلد بفرانسه ترجمه شده‌است (پاریس ، ۱۸۵۶ـ۱۸۶۶) .

نام دادند . نظریات فلسفی او که در این کتاب و کتابهای دگر هست مانند نظریات ابن‌رشد است اما وی‌شخصاً بدان راه‌یافته‌است. وی نیز چون‌ابن‌رشدیونانی نمیدانست و درتحقیق‌فلسفهٔ یونان بترجمه‌های عربی تکیه‌داشت. نظریهٔ «خلقت» که ابن‌میمون توضیح کرد اما مخالف آن بود همان نظریهٔ جوهر فرد است که با دو نظریهٔ فلسفی دیگر که موردتوجه نویسندگان ومفکران‌عرب‌بود و بموجب‌یکی خدا خالق‌همه‌چیز و دیگری نظریهٔ فلسفی نوافلاطونی و ارسطو بود، اختلاف دارد . وی همهٔ مؤلفات خود را بجز یکی بعربی اما بحروف عبری نوشته‌بود وخیلی زود بعبری وقسمتهائی ازآن بلاتینی ترجمه شد و بهمهٔ قرون در کشورها بخصوص میان مسیحیان ویهودان نفوذ بسیار داشت و تا قرن هیجدهم تنها وسیلهٔ اطلاع نایهودان از عقاید یهود بود . نقادان جدید از تأثیر نظریات او درعقاید دومینیکان که مؤلفات آلبرتس ماگنوس و کتب رقیب او دونس اسکاتس و مؤلفات اسپینوزا و حتی مؤلفات کانت ازآن حکایت دارد سخن آورده‌اند .

ابن‌عربی صوفی

بزرگترین‌صوفی این‌دوران مردی ازعربان‌اسپانیا بنام‌ابوبکر بن علی محی‌الدین بن عربی[1] بود که بزرگترین نبوغ تصوف اسلامی بشمار است . ابن‌عربی بسال (۵۶۲ه؛ ۱۱۶۵م) بمرسیه زاد وتا سال (۵۹۸ه؛ ۱۲۰۱م) در اشبیلیه بلندآوازه شد . درهمین سال بحج رفت و ازآن‌پس بمشرق ماند تا بسال (۶۳۸ه؛ ۱۲۴۰م) همانجا درگذشت[2] وهنوز قبر او درمسجدی بجاست. بقرن دوازدهم روش جالبی در زندگی دینی‌اسلام پدید آمده‌بود که همانند روش دیرنشینی

۱ــ در مشرق عموماً اورا ابن‌عربی میخوانند تا از ابوبکر بن عربی محدث‌که او نیز باسپانیا بود ممتاز باشد و از جمله عناوین وی حاتمی‌طائی است‌که معلوم میدارد از دودمان حاتم‌طائی بوده است .

۲ــ ابن‌جوزی ، مرآة‌الزمان ، چاپ جیمز ر. جیوت (شیکاگو، ۱۹۰۷)، ص۴۸۷؛ مقری ، ج۱ ، ص۵۶۷ ؛ کتبی ، ج۲ ، ص۳۰۱ ؛ شعرانی ، الیواقیت والجواهر (قاهره ، ۱۹۰۵) ، ص۸ .

مسیحیان قرون وسطی بود و ابن‌عربی که نمایندهٔ مکتب اشراق یا فلسفهٔ متروك انباذقلسی یا نوافلاطونی یا وحدت وجودی ابن‌مسرة و بن‌جبرول بود این جنبش صوفی را در قالب فلسفهٔ نظری ریخت. بزرگترین شارح این طریقت بمشرق زمین سهروردی (متوفی سال ۵۸۷ه؛ ۱۱۹۱م) بود که نژاد ایرانی وی واهمیتی که درمسائل ماوراءالطبیعه به‌نور میداد نفوذ افکار مانوی و زردشتی را در او نمودار میکرد. مهمترین تألیفات وی کتاب «حکمة‌الاشراق» بود. این مکتب فلسفی را بنام اشراق خواندند از اینرو که بموجب نظریهٔ تصوف، ذات خداوند وعالم ارواح را با نور توضیح میتوان کرد واین نادیدگان را بوسیلهٔ نوری که ازخلال نفوس فلکی ازعالم بالا پرتو افکن است توانیم شناخت[۱]. پیروان ابن‌عربی وی را شیخ اکبر عنوان داده‌اند. طریقت وی را درمؤلفات بسیارش میتوان یافت[۲] که از همه مهمتر « الفتوحات المکیه »[۳] و « فصوص الحکم »[۴] است. درفصل ۱۶۷ فتوحات[۵] که عنوان « کیمیای سعادت » دارد بزبان رمز ازصعود انسان بآسمان سخن آورده‌است وهم در کتاب دیگرش که هنوز چاپ نشده وعنوان آن « الاسراء الی المقام الاسری » است بالا رفتن پیمبر را بآسمان هفتم وصف میکند و دراین قسمت ابن‌عربی از دانته سبق برده است[۶].

ابن‌عربی درفقه اسماً طرفدار مکتب ظاهری بود که ابن‌حزم همدیار وی علمدار آن بود ودرعقاید نظری طرفدار مکتب باطنی بود[۷]. نظریهٔ فلسفی وی چنانکه ازتقریر

۱ـ به حاجی خلیفه، ج۳، ص۸۷ و بعد مراجعه کنید؛
Carra de Vaux in *Journal asiatique*, ser. 9, vol. xix (1902), pp. 63-94.

۲ـ از میان ۲۸۹ تألیف منسوب بوی، بروکلمان، ج۱، ص۴۴۲ـ۴۸ یکصد وپنجاه کتاب راکه هنوز موجود است نام برده است.

۳ـ چاپ سوم درچهار جلد (بولاق، ۱۲۹۳).

۴ـ (بولاق، ۱۹۵۲).

۵ـ ج۲، ص۳۵۶ـ۷۵.

۶ـ درفصل هشتم از بخش دوم همین کتاب موضوع « محمد رسول‌الله » را ببینید.

۷ـ مقری، ج۱، ص۵۶۹ وبعد.

وی نمودار است وحدت وجود بود . نظریات وی همه در اطراف این‌فکر دور میزند که اشیاء نیز چون افکار بصورت‌اعیان ثابت درعلم خدا وجود داشته و از آنجا جلوه کرده و بدانجا باز میرود . وی بوجود مخلوق مستقلی که ازناچیز آمده‌باشد معتقد نیست بلکه عقیده دارد که جهان‌جلوهٔ ذات خداست وخدای‌تعالی نمودار باطنی‌جهان است وهم بعقیدهٔ او میان ذات الهی وجلوهٔ صفات او یعنی میان خدا وجهان امتیازی نیست. با این‌ترتیب‌وی ازحدود تصوف‌اسلامی برون‌شده و بوحدت وجود معتقداست. بعقیدهٔ او خداوند وجود خویش را بوسیلهٔ انسان‌نمودار کرده است وطبعاً انسان‌کامل محمد (ص) است که کلمه نیز هست چنانکه عیسی کلمه‌بود. بنظر ابن‌عربی، صوفی صادق فقط یك‌راهبر دارد که پرتو باطنی‌است که اگر آنرا داشت خدارا درهمهٔدیانتها تواند یافت[۱].

نفوذ طریقت اشراق که بزرگتر نمایندهٔ آن در اسپانیا ابن‌عربی بود نه‌تنها در درایران وترکیه میان صوفیان[۲] بلکه میان‌فیلسوفان باصطلاح اگوستینی مانند دونس اسکاتس و روجر بیکن و ریموندلل[۳] نیز نمودار است . یکی دیگر از مردم مرسیه بنام ابومحمد عبدالحق ابن‌سبعین (حدود ٦١٤–٦٦٨ه ؛ ١٢١٧–١٢٦٩م) در افکار و نوشتجات خود مانند ابن‌عربی‌بود وبواسطهٔ اعتباری که میان صوفیان داشت عنوان قطب‌الدین یافت . ولی بیشتر شهرت وی از مطالبی بود که بعنوان « جواب سؤالات سیسیل »[٤] بپاسخ سؤالات فردریك‌دوم که ازدودمان هوهنستافن بود در بارهٔ ابدیت ماده

۱– ابن‌عربی، ترجمان الاشواق، چاپ‌وترجمهٔ‌نیکلسون (لندن،۱۹۱۱)،ص۱۹،۶۷.

۲– بزرگتر شاعر صوفی جلال‌الدین رومی است که سی‌سال پس‌از ابن‌عربی درگذشت و بوسیلهٔ یکی‌از شاگردان ابن‌عربی با او مربوط بود .

۳– اسین درکتاب *El Islam cristianizado* آورده که تصوف‌اسلامی‌چنانکه‌ابن‌عربی آورده دانسته یا ندانسته تقلید از تصوف دیرهای مسیحی است .

۴– همچنان درکتابخانهٔ عربی سیسیل نامنتشر مانده است .

M. Amari, *Biblioteca Arab_Sicula* (Leipzig, 1855-7), pp. 573-7; in *Journal asiatique*, ser. 5, vol. i (1853), pp. 240-74. See also A. F. Mehren, *loc. cit.* vol. xiv (1879), pp. 341-454.

و کیفیت روح و جاوید بودن آن و مسائل دینی دیگر از این قبیل نوشت . سؤالات مذکور بدربار عبدالواحد رشید موحدی (۶۳۰ـ۶۴۰ه ؛ ۱۲۳۲ـ۱۲۴۲م) رسیده بود. ابن‌سبعین که در آنموقع به‌سبته اقامت‌داشت جوابها را نسبةً مفصل‌نوشت وسخن را رنگ سنیگری اسلام داد وپیشنهاد کرد که با امپراطور مسیحی‌سیسیل روبرو شود و اورا براه راست هدایت کند ولی درعین‌حال جایزه‌ای را که همراه سؤالات‌فرستاده شده‌بود نپذیرفت . بجز این معروفترین‌تألیفات ابن‌سبعین «اسرار الحکمة المشرقیه» است که هنوزچاپ‌نشده‌است. وی ازجمله‌مسلمانان معدوداست که خودکشی کرده‌اند و وقتی بمکه‌بود رگ دست خویش را برید[1] وخون‌آمد تا جان داد .

طلیطله مرکز ترجمه

طلیطله که بعداز تسلط مسیحیان بسال (۴۷۸ه؛ ۱۰۸۵م) مقام خویش را بعنوان مرکز فرهنگ اسلامی محفوظ داشته بود راه اصلی بود که ذخایر معنوی عرب از آنجا بغرب میرسید . درآنجا بهمت ریموند اول اسقف بزرگ (۵۲۰ـ۵۴۶ه ؛ ۱۱۲۶ـ۱۱۵۱م) مدرسهٔ منظمی برای‌ترجمه پدید آمد که ازسال (۵۳۰تا۶۴۶ه ؛ ۱۱۳۵تا۱۲۸۴م) عدهٔ زیادی مترجم ازآن برون‌آمد. ازهمهٔ اقطار اروپا و ازجمله جزایر بریتانیا دانشوران بسوی این‌مدرسه روان‌بودند. ازجمله علمای بریتانیا که بدانجا راه‌یافتند میشل اسکات و رابرت آو چستر[2] بودند. رابرت بسال (۵۴۰ه ؛ ۱۱۴۵م) اول ترجمهٔ کتاب جبر خوارزمی را بپایان برد وهم بسال (۵۳۸ه؛ ۱۱۴۳م) او وهرمان دالماسی اولین ترجمهٔ لاتینی قرآن را برای پطر کشیش آماده کردند وهم درطلیطله بسال(۶۴۸ه؛ ۱۲۵۰م) اول مدرسهٔ مطالعات‌شرقی اروپا بدستور جمعیت واعظان بنیاد شد که هدف آن‌تربیت مبلغ برای‌دعوت‌مسلمانان و یهودان بود .

۱ـ کتبی ، ج۱، ص۳۱۶ .

۲ـ See Charles H. Haskins, *Studies in the History of Mediaeval Science*, 2nd ed. (Cambridge, 1927), ch. i.

ادلارد آو باث که از قرار معلوم بهمین دوران باسپانیا نیز سفر کرده بود پیش‌از روجر بیکن بزرگترین شخصیت‌علمی انگلیسی بشمار میرود . وی از آن پس که مدتی بسیسیل وشام بسر کرد بسال(۵۲۰ه؛ ۱۱۲۶م) زیج مجریطی را که براساس زیج خوارزمی نهاده ومحاسبات جیب را نیز بر آن افزوده بود بلاتین ترجمه کرد وهم عده‌ای کتابهای ریاضی و هیئت را بلاتینی آورد و سرسلسلهٔ عربشناسان انگلیس شد. میشل اسکات اسکاتلندی (متوفی حدود ۱۲۳۶) یکی‌از بنیادگذاران مکتب ابن‌رشد در زبان لاتین بود. وی پیش‌از آنکه منجم دربار فردریك دوم فرمانروای سیسیل‌شود در اسپانیا به تحقیق و کار پرداخته بود و از ترجمه‌ها که بطلیطله کرد کتاب «هیئت» بطروجی وهم کتاب «آسمان و زمین» (De coelo et mundo) ارسطو باشرح‌ابن‌رشد بود . درسیسیل نیز چند کتاب عربی ترجمه وبفردریك هدیه کرد ومعروفتر ومهمتر ازهمه ترجمهٔ متنی بود که ابن‌سینا ازحیوان‌شناسی‌ارسطو بعربی آورده بود. بی گفتگو پرکارتر ازهمهٔ مترجمان طلیطله جیرارد کریمونی بود وتا بسال۱۱۸۷ که درگذشت مجسطی بطلیموس‌را از روی‌متن‌عربی‌فرغانی وهم‌شرح‌ارسطوی‌فارابی وعناصر اقلیدس وبسیاری تألیفات ارسطو وجالینوس وبقراط را بلاتینی آورده بود. رویهمرفته وی‌هفتاد ویك متن یونانی را از عربی بلاتینی آورده بود .

از پیش بدانستیم که یهودان چه آنها که بدین خویش ماندند و چه آنها که مسلمان شدند درکار ترجمه نقش معتبری داشتند. ازجمله قدیمترین مترجمان یهود ابراهیم بن عزرای طلیطلی (متوفی ۵۶۳ه ؛ ۱۱۶۷م) بود که بصف بزرگتر شارحان تورات بشمارمیرود. وی‌دو کتاب نجوم‌را که پیش‌از او یك‌یهودی‌شرقی بنام«ماشاءالله»[1] (متوفی سال ۲۰۰ه ؛ ۸۱۵م) ترجمه کرده وهم شرح بیرونی را که برزیج خوارزمی نوشته بود بلاتینی آورد . یوحنای اشبیلی که بنزد فرنگان Joannes Hispalensis خوانده میشود معاصر ابن‌عزرا بود . وی یهودی‌زاده بود وبدین‌مسیح گروید وحدود

۱ــ نام او در الفهرست ، ص۲۷۳ هست .

سال(۵۳۰ـ۵۴۸ه؛ ۱۱۳۵ـ۱۱۵۳م) زیر حمایت ریموند اسقف بزرگ طلیطله بلند آوازه شد و چند کتاب درحساب وهیئت وطب وفلسفه ازمؤلفات فرغانی و ابومعشر و کندی و بن‌جبرول و غزالی ترجمه کرد که مهمتر از همه کتاب هیئت فرغانی بود. ظاهراً یوحنا ازعربی بزبان معمولی کاستیل ترجمه میکرده ویکی‌دیگر ترجمه‌های کاستیلی اورا بلاتینی میبرده است.

در آخر قرن سیزدهم علوم و فلسفهٔ عربی باروپا انتقال یافته و اسپانیا وظیفهٔ خود را دراین میانه بپایان برده بود. راه این مهاجرت معنوی از دروازهٔ طلیطله از دل کوهستان پیرنه گذشته در پرونس کج شده ازگذرگاههای آلپ[1] به‌لورن واز آنجا بآلمان و اروپای مرکزی میرسید واز دریا گذشته بانگلستان ختم میشد[2]. از جمله شهرهای‌جنوب فرانسه که باید ازآن‌یاد کرد شهر مارسی‌بود که ریموند بسال(۵۳۵ه؛ ۱۱۴۰م) فهرست ستارگان را که از روی زیج طلیطله گرفته‌بود درآنجا چاپ کرد و شهر تولوز که هرمان دالماسی بسال (۵۳۸ ه؛ ۱۱۴۳م) در آنجا ترجمه‌ای را که مجریطی ازهیئت‌بطلیموس موسوم به‌پلانسفاریوم (Planisphaerium) بعربی آورده بود بلاتینی برگردانید و ناربون که ابراهیم بن عزرا بسال (۵۵۵ه؛ ۱۱۶۰م) شرح بیرونی را بر زیج خوارزمی همانجا ترجمه کرد ومونپلیه که بقرن‌سوم مرکز معتبر تحقیقات‌طب وهیئت‌فرانسه‌بود، درمشرق‌فرانسه نیزکلنی که عده‌ای راهبان‌اسپانیولی بدیرآنجا بودند، بهمهٔ قرن دوازدهم محل نشر علوم عربی بود و رئیس دیرکلنی پطرکشیش از سال (۵۳۶تا۵۳۸ه؛ ۱۱۴۱ تا۱۱۴۳م) براول ترجمهٔ قرآن نظارت داشت، بعلاوه نشریات دیگری بررد اسلام زیرنظر وی‌آماده میشد. علوم عرب که

۱ـ درفصل ۴۲ همین‌کتاب عنوان «درسیسیل» را ببینید.

۲ـ اول‌کتابی‌که درانگلستان چاپ‌شد نام‌آن The Dictes and Sayengis of the Philosophres بودکه بسال ۱۴۷۷ ویلیام‌ککستن در وست مینستر چاپ‌کرد؛ این کتاب ترجمهٔ «مختارالحکم و محاسن‌الکلم» تألیف یکی‌از امیران مصر و شام بنام «ابوالوفاء مباشربن‌فاتك» بودکه بسال۱۵۰۳ بلندآوازه شد. (چاپ‌عبدالرحمن بدوی، مادرید، ۱۹۵۸).

بقرن‌دهم بولایت لورن راه‌یافته دوقرن‌بعد این ولایت را یك‌مرکز مؤثر علمی کرده بود و شهرهای لیژ و گرز و کلنی برای پرورش فرهنگ عربی مکان مناسبی بود. از لورن علوم‌عرب بدیگر قسمتهای آلمان پرتوافکن شد و بدست مردانی که بلورن‌زاده یا تعلیم یافته بودند به نرماندی انگلیس انتقال‌یافت. سفارتها میان شاهان آلمان و فرمانروایان مسلمان اسپانیا پیاپی بود وازلحاظ معنوی فوائد بسیار داشت. در اوائل سال(۳۴۲ه؛ ۹۵۲م) اوتوی‌بزرگ پادشاه آلمان راهبی را بنام جون ازلورن بسفارت اسپانیا فرستاد چون مدتی نزدیك بسه سال بقرطبه ماند و محتملا در این اثنا عربی آموخت وهنگام بازگشت مقداری‌دستنویسهای‌علمی باخود برد[1]، بدینسان علم‌عربی اسپانیا بهمهٔ اروپای غربی بسط یافت.

۱ــ « Vita Johannis abbatis Gorziensis », G. H. Pertz, *Monumenta Germaniae historica, scriptores rerum Germanicarum*, vol. iv, pp. 337-77.

فصل چهل و یکم

هنر و معماری

هنرهای کوچك

عربان اسپانیا همهٔ هنرهای دستی وعملی را که بوسیلهٔ مسلمانان دیگر پیشرفت کرده بود اقتباس کردند ودر رشتهٔ فلزکاری[1] و تزئین فلزات بانقوش فرورفته و برجسته وهم طلا و نقره کاری ازدیگران پیشی گرفتند. از قدیمترین نمونه‌های کار ایشان جعبه‌ایست که از دوران هشام دوم (۳۶۶ـ۴۰۰ه ؛ ۹۷۶ـ۱۰۰۹م) که درمذبح کلیسای جیرون بجاست. جعبه را ازچوب ساخته صفحات نقرهٔ مطلا را که با برگها مزین شده بصورت لفاف کاغذی باطراف آن کشیده‌اند[2]. از نوشتهٔ عربی معلوم میشود دو تن بنام بدر و طریف، جعبه را برای یکی‌از درباریان حکم‌دوم (۳۵۰ـ۳۶۶ه؛ ۹۶۱ـ۹۷۶م) ساخته‌اند که میخواسته به‌هشام ولیعهد ارمغان کند . طلیطله و اشبیلیه بفلزکاری و ساختن کارد و شمشیر و اسطرلاب شهرت خاص یافت[3]. اسلحهٔ کار طلیطله پس‌ازکار دمشق، بظرافت و نرمش‌ممتاز بود. مسلمانان‌ساخت اسطرلاب را که یك‌ابزار فلکشناسی و اختراع‌یونانیان قدیم‌بود تکمیل کرده وبقرن دهم باروپا بردند. اسطرلاب تنها برای‌شناخت وقت نماز وتعیین‌جهت مکه بکار نمیرفت. بلکه دریانوردان‌نیز بدریا برای‌تشخیص‌جاها از آن‌فایده‌میبردند وهم‌ازلوازم‌کار منجم بود. درقصهٔ خیاط هزار ویکشب (شب۲۹) سلمانی پر گو مشتری را ناراحت میکند

۱ـ کلمهٔ اسپانیولی‌آن alhaja است واز الحاجهٔ عربی گرفته‌اند .

۲ـ اینرا damascening گویند زیرا اروپائیان‌اصل اینکار را ازدمشق‌میدانسته‌اند.

۳ـ مقری ، ج۱ ، ص۱۲۴ .

که میخواهد بوسیلهٔاسطرلاب وقت‌مناسب سر تراشیدن را تعیین کند. اسطرلاب‌خوش ساخت یك‌کار زیبای هنری بشمار است .

سفالکاری

فلزکاران مسلمان به میناکاری چندان علاقه نداشتند ولی سفالگران از دورانهای قدیم در کار رنگ‌آمیزی سفال ماهر بودند. شهر والانس بمغرب‌اسپانیا مرکز این‌صنعت‌بود ومحصول آن که بشهر پواتی‌یه میرفت سبب‌شد که سفالکاری در آنجا بنیاد گیرد. بقرن‌پانزدهم دراقصای شمال بهلند سفال بسبك‌اسلامی ساخته میشد ودرهمان دوران‌سفالکاری از اسپانیا بایتالیا راه‌یافت. نشان این صنعت قدیم را در ظروف اسپانیولی که بعدها ساخته شده از قبیل نقش و نوشته‌های ساختگی عربی با عبارات ونشانه‌های مسیحی میتوان دید . دردیگر اقسام سفالکاری چون موزائیك ومخصوصاً کاشی کبود و الوان مسلمانان از دیگران پیشی گرفتند. هنوزهم کاشیهای الوان بنام ازلیگو[1] که یادگار سبك عربی‌است موردعلاقهٔ مردم اسپانیا و پرتقال است . بروزگار ما دوستداران سفال معتقدند که فقط چینی را از سفال براق قدیم کار مسلمانان بومی اسپانیا برتر میتوان شمرد . از دوران قدیم که به ربع‌سوم قرن‌یازدهم میرسد بهترین سفال را بطلیطله وقرطبه میساختند. ازآن پس قلعهٔ ایوب[2] و مالقه و مهمتر از هردو محله منیسه در والانس باین‌صنعت شهره‌شد معذلك اسپانیا در ساخت و رنگ‌آمیزی شیشه با شام رقابت نتوانست کرد.

منسوجات

عربان اسپانیا در پیشرفت صنعت منسوجات گرانبها که اقوام عرب زبان بدان شهره شدند و بقرون وسطی علمداران صنعت پارچه و حریر جهان بودند سهمی داشتند[3] ولی در قالی‌بافی با مشرق و خاصه ایران

۱ــ بعربی زلیجی . مقری ، ج۱ ، ص۱۲۴ را ببینید .
۲ــ ادریسی ، صفةالمغرب (لیدن)، ص۱۸۹ .
۳ــ ابن‌حوقل ، ص۷۹ ؛ اصطخری، ص۴۴، ص۸ ؛ ابن‌خطیب ، اللمحه ، ص۱۳ ؛ مقری ، ج۱، ص۱۲۳-۱۲۴ .

همچشمی نیارستند. قرطبه مرکز پارچه‌بافی بود بطوریکه گفته‌اند در مریه ۴۸۰۰ کارگاه بود[۱] همانطور که موصل پارچه‌های معروف موسلینا را که کلمهٔ مازلین انگلیسی از آنجاست بایتالیا میفرستاد و بغداد پارچه‌های ابریشمین عالی که درایتالیا بالداکو نام داشت وهم پارچه‌های بلداکین[۲] را که دربیشتر کلیساهای اروپای غربی ازمحراب آویخته میشد صادر میکرد. غرناطه نیز بدورانهای‌بعد پارچه‌های معروف‌بغرناطی را بپارچه‌فروشیهای‌اروپا میفرستاد. پارچه‌های‌حریرشرقی بارنگهای درخشان ونقشهای گیاهی یا هندسی فقط برای مصارف کلیسا وپوشش آثار قدیسان[۳] ولباس خاندان‌های سلطنتی و اشراف بکار میرفت. پارچه‌های خوشبافت دیار اسلام چنان در اروپا رواج یافت که مردم مغرب نیز این صنعت را مولد ثروت تشخیص دادند ودر نقاط مختلف فرانسه وایتالیا کارگاهها بپا کردند که بی گفتگو درآغاز کار صنعتگران مسلمان را درآنجا بخدمت‌میگرفتند. مابین‌قرن‌چهاردهم وشانزدهم درپارچه‌بافی‌اروپا نیز چون فلزکاری وشیشه‌سازی وسفالکاری و معماری و دیگر صنایع تزیینی نفوذ صنعت‌اسلامی نمایان‌بود. در واقع از اوائل قرن دوازدهم اقتباس نقشه‌های‌اسلامی میان‌پارچه‌بافان اروپا رواج گرفت وهنوزهم نمونه‌های مکرر دیده میشود که بافنده تنها بقصد تزیین بتقلید بعضی‌حروف عربی نقشی رسم کرده است. در اسپانیا و به‌نسبت زیاد درسیسیل وقتی سایهٔ‌اسلام برافتاد بازهم صنعتگران‌شرقی بکارخود ادامه‌میدادند وازهمین‌جاست که مایه‌های مسیحی و اسلامی درهنر و معماری محلی بهم آمیخته است. در سیسیل نیز آثار اسلامی درهنر ومعماری دوران نورماندها نمودار است. صنعتگران مسلمان و بومی اسپانیا درنجاری وسفالکاری وپارچه‌بافی شهره‌بودند وهنوزهم نجار اسپانیولی درحرفهٔ خود کلماتی بکار میبرد که نوعاً عربیست.

۱ـ مقری، ج۱، ص۱۰۲. ۲ـ فصل ۴۶ از بخش پنجم همین‌کتاب را ببینید.
۳ـ فصل۲۹ از بخش سوم و فصل۴۶ از بخش پنجم را ببینید.

عاج‌کاری

حکاکان وصنعتگران‌عرب‌اسپانیا درایجاد نقوش برجسته همان روشی‌را که درتزیین صفحات بکارمیبردند دنبال کردند. بقرن دهم مدرسه‌ای برای‌حکاکی‌عاج‌پدید آمد که مرکز آن‌قرطبه‌بود وجعبه‌ها وصندوقهای کوچك میساخت که همه یا قسمتی ازآن عاج بود و با نقشهای فرورفته یا مغزی‌دار یا الوان زینت یافته بود. بعضی تزیینات مناظری از مجلس موسیقی یا شکار بود که اشکال‌حیوانات را درآن آورده‌بودند. اینگونه جعبه‌یاقوطی‌ها را غالباً برای‌نگهداری جواهر یا عطر یا لباس بکار میبردند و نوشتهٔ آن نشان میداد که برای هدیه ساخته شده‌است. بهترین نمونه‌ای که از این‌صنعت بجاست یك قوطی استوانه شکل است که ازنوشتهٔ اطراف آن معلوم میشود بسال (۳۵۳ه؛ ۹۶۴م) برای حکم دوم خلیفهٔ اموی ساخته شده که میخواسته به همسر خود ارمغان کند. اطراف قوطی باتصویر نخل و طاوس و پرندگان دیگر تزیین شده است.

معماری

همهٔ بناهای‌دینی‌اسپانیا بجز یکی که قدیمتر ومجلل‌تر ازهمه بوده یعنی مسجدبزرگ‌قرطبه نابود شده‌است. بنیاد این‌مسجد را عبدالرحمن اول بسال (۱۷۰ه؛ ۷۸۶م) بجای یك کلیسای مسیحی‌نهاد که در آغاز یك معبد رومی بود[1]. پسر او هشام اول قسمت اساسی بنای مسجد را بسال (۱۷۷ه؛ ۷۹۳م) بپایان‌برد ومنارهٔ چهارگوشی برآن‌افزود. مناره‌های اندلس بسبك‌افریقائی که آن نیز از شامی گرفته شده بود بنا میشد. (فصل ۳۱ از بخش سوم را به‌بینید). جانشینان هشام نیز چیزها بمسجد افزودند. مسجد با ۱۲۹۳ ستون که طاق را نگه میداشت یك جنگل درست و حسابی بنظر میرسید و چراغهای مسین که از ناقوسهای مسیحی‌ساخته‌بودندآنجا را روشن‌میکرد[2]. یکی‌از این‌چراغها ۱۰۰۰فتیله و کوچکتر ازهمه ۱۲فتیله داشت[3]. برای تزیین‌بنا صنعتگران رومی را بکار گرفتند چنانکه پیش

۱ــ در همین‌کتاب، فصل۳۵، موضوع «حکومت مستقل» را ببینید.

۲ــ در همین‌کتاب، فصل۳۸، موضوع «دیکتاتوری ابن‌ابی‌عامر» را ببینید.

۳ــ عمری، مسالك الابصار فی‌ممالك الامصار، چاپ احمد زکی (قاهره، ۱۹۲۷)، ج۱، ص ۲۱۲.

از آن مسجد اموی شام را نیز هنرمندان رومی تزیین کرده بودند[۱]. بنیادگذار مسجد هشتاد هزار سکهٔ طلا ازغنائمی که از گتها گرفته بود صرف آن کرد. توسعه و اصلاح مسجد تا بدوران منصور حاجب (۳۶۷ـ۳۹۱ه ؛ ۹۷۷ـ۱۰۰۰م) دوام داشت و اکنون کلیسای «معراج عذرا» در آنجاست.

مهمترین آثار دیگر که بجاست بنای قصر اشبیلیه (الکازار)[۲] وحمرای غرناطه است که تزیینهای بسیار ودل‌انگیزدارد. بشهر زهراء که اکنون Córdoba la Vieja نام دارد و عبدالرحمن سوم وجانشینانش ببنای آن پرداختند وستونهای آنرا از روم و قسطنطنیه و کارتاژ آوردند از آثار وشکوه قدیم جز اندکی بجا نیست. این‌نکته درخوریادآوریست که خلیفه مجسمهٔ کنیزمحبوب‌خودرا که شهر بنام‌وی‌بود بردروازهٔ بزرگ نهاده بود بعلاوه چنانکه گفته‌اند وی حوضی که مجسمه‌های آدمی داشت از قسطنطنیه آورده‌بود. بسال (۴۹۴ه؛ ۱۰۱۰م) ضمن شورش بربران، شهر غارت شد و آتش درآن‌افتاد و همانوقت قصر منصور که زاهره نام‌داشت وبشرق قرطبه‌بود بدست بربران چنان ویران شد که اثری ازآن نماند.

قدیمترین‌قسمت‌قصر اشبیلیه را یك‌مهندس‌اهل‌طلیطله بسال (۵۹۶ه؛ ۱۱۹۹م) برای حاکم موحدان ساخت. بسال (۷۵۴ه ؛ ۱۳۵۳م) صنعتگران بومی و مسلمان بدستور پتر ملقب به‌قساوتگر آنرا بسبك‌اسلامی‌تعمیر کردند وتاچندسال‌پیش‌اقامتگاه خاندان سلطنت بود. قصر اشبیلیه ازهمهٔ قصرها که بقرطبه وطلیطله ودیگر شهرهای اسپانیا بنا شده‌بود معروفتر بود وتنها قصریست که تاکنون بجاست. اشبیلیه بیك‌اثر دیگر میبالد که از دوران موحدان بجاست و آن برج جرالداست که از اصل منارهٔ مسجد بزرگ بود وبسال (۵۸۰ه ؛ ۱۱۸۴م) بنیاد شده وبا طاقنمای رومی که پیش‌از سبك‌گتی معمول بوده تزیین شده است.

۱ـ در بخش سوم ، فصل۲۱ ، موضوع «گنبد صخره» و «مسجد اموی» را ببینید.

۲ـ برای اطلاع از اشتقاق‌آن، بخش اول فصل۷، صفحهٔ۱۳۵، پاورقی۲ را ببینید.

حمراء

سبك اسلامی اسپانیا در زمینهٔ تزیین بنا در قصر حمراء که بنی نصریان بنیاد کرده بودند باوج رسید[1]. قلعهٔ غرناطه که برتپه‌ای بنا شده باتزیینهای دل‌انگیز وموزائیکها ومقرنس‌ها ونقش‌ها که بافراط در آن کرده‌اند نشانهٔ اوج کمالیست که هنر تزیین معماری بدان دست یافته‌است. بنای قصر را محمد اول ملقب بغالب حدود سال (٦٤٦ه؛ ١٢٤٨م) آغاز کرد وبدست ابوالحجاج یوسف (٧٣٤-٧٥٥ه ؛ ١٣٣٣-١٣٥٤م) و خلف وی محمد پنجم ملقب بهغنی (٧٥٥-٧٦١ه؛ ١٣٥٤-١٣٥٩م) پایان گرفت واز نوشتهٔ دیوارها معلوم میشود بیشتر تزیینات داخلی بدوران ابوالحجاج انجام یافته‌است . معروفترین قسمتهای این‌قصر سالن درندگان است که در آن دوازده شیر مرمرین به ترتیب دائره هست که از دهان هر کدامشان آب فواره میزند . تزیین این سالن و سقف سالن «عدالت» بصف مهمترین آثار هنری بشمار است . برطاق صورتهای رنگین هست که برپوست ساخته‌اند وبعضی داستانهای قهرمانی و شکار را نمودار میکند، بعلاوه دوازده تن از امراء که بریك‌جایگاه بیضی شکل نشسته‌اند . ضمن بعضی‌نقشها شعار غالب که متن‌آن «لاغالب الاالله» است دیده میشود و نوشته‌های دیگر هست که تنها برای تزیین آورده‌اند وضمن بعضی نوشته‌ها مطالبی خطاب بتماشاگران هست .

طاق

طاقهائی که بشکل‌نعل‌است واز امتیازات معماری‌قلمرومغربی اسلام بشمار میرود تادوران پیش‌از اسلام بشمال‌شام وتیسفون و دیگر جاها معمول بوده است . طاقهای ضربی که بعدها از ممیزات معماری گتی عربی شد برای‌اول‌بار دراسلام درمسجد اموی دمشق وقصر عمره بپا شد[2]وطاق مدور

۱ــ برای اطلاع از بهترین عکسها که از این‌قصر گرفته‌اند به Albert F. Calvert, *The Alhambra*, 2nd. ed. (London, 1907). مراجعه کنید.

۲ــ در بخش سوم ، فصل۲۹، موضوع « تکامل وپیشرفت هنرهای زیبا » را ببینید وبا Bell, *Ukhaidir*, pp. 5, 9, 12, pl. 7, fig. I; C. Leonard Woolley, *The Sumerians* (Oxford, 1928), pp. 36-7. مقایسه کنید .

نعلی نیز درمسجد اموی دمشق بکار رفت. بی گفتگو طاق ضربی که در اروپا مغربی نام‌یافته پیش‌از فتح اسلام در اسپانیا بوده است وبومیان و مخصوصاً مسلمانان قرطبه که اهمیت این‌نوع طاق و سهولت تزیین آنرا دریافتند همه‌جا دربناهای خود ازاین شیوه پیروی کردند. عربان قرطبه در این‌زمینه ابتکاری نیز داشتند وآن گنبدی بود که پرطاقهای متداخل استوار میشد که نیمرخهای‌آن ازپی یکدیگر نمودار بود.

این‌ها و دیگر نمودارهای معماری در قرطبه تکامل گرفت و ازآنجا بوسیلهٔ عرب‌نمایان بطلیطله و دیگر شهرهای شبه‌جزیره راه یافت و درآنجا سبك مسیحی و اسلامی بهم آمیخت و سبك‌خاص پدید آمد که روشنترین امتیاز آن طاقهای نعلی و گنبدبود. این‌سبك مختلط بدست صنعتگران مسلمان و بومی پیشرفت کرد و زیبائی و کمال‌یافت وسبك‌ملی اسپانیا شد. اکنون‌آثار صنعت مسلمان و بومی‌را درهمه‌جای آن کشور توانیم دید. زبان‌اسپانیولی نیز بسیاری اصطلاحات معماری راکه از ریشهٔ عربی است تاکنون محفوظ داشته است[1].

موسیقی

اساس موسیقی اندلس را زریاب نهادکه از شاگردان مکتب موصلی بغداد بود. زریاب از سال (۲۰۷ه؛ ۸۲۲م) بقرطبه اقامت گرفت وچون پیش‌ازهرهنرمند دیگر نغمه بخاطرداشت وبعلاوه درعلوم‌طبیعی

۱- adoquín از کلمهٔ کدان عربی بمنزلهٔ سنگی است‌که در سنگفرش بکار رفته باشد و alacena از خزانه است و albanil که در پرتقالی alvanel است وهردو را از بنای عربی گرفته‌اند و alcoba که در پرتغالی نیز هست و تحریف از قبه است و alcove انگلیسی بمعنی اطاق خواب را از آن گرفته‌اند و andamio که در پرتغالی andaime است واز دعامهٔ عربی بمعنی چوب‌بست بناست و azotea که درپرتغالی acoteia است واز سطحیهٔ عربی‌بمعنی‌طاق مسطح گرفته‌اند و algibe از جب عربی‌بمعنی‌حوض‌است. دربارهٔ کلمهٔ کدان به D. Leopoldo, de Eguílaz y Yanguas, *Glosario etimologico de las palabras espanolas de origen oriental* (Granada, 1886). Cf. R. Dozy and W. H. Engelmman, *Glossaire des mots espagnols et portugais dérivés de l'arabe*, 2nd. ed. (Leyden, 1869), مراجعه‌کنید. در ابن‌جبیر، ص۳۳۱، س۱۸ کدان با ذال است.

نیز ماهر بود وهم بسبب شخصیت جاذب وسیرت پاك و حاضرجوابی مرد نمونه شد[1]. وی بقرطبه درحمایت عبدالرحمن دوم میزیست وچنانکه گفته‌اند وی پنجهٔ شاهین را بجای مضراب چوبی بکار برد و رشتهٔ پنجمی بعود افزود و مدرسه‌ای گشود که بعدها مرکز موسیقی اندلس شد و شهرهای اشبیلیه و طلیطله و والانس وغرناطه نیز بتقلید آن مؤسسات موسیقی پدید آوردند.

پس از زریاب، ابوالقاسم عباس بن فرناس (متوفی ۲۷۵ه؛ ۸۸۸م) در رواج موسیقی مشرق در اندلس سهم مؤثری داشت چنانکه گفته‌اند شیشه‌سازی از سنگ را او کشف کرد وهم درخانهٔ خود چیزی مانند رصدخانه داشت که ازآنجا ستارگان و ابر وحتی برق‌نمودار بود. وهم او درتاریخ عرب اول کس‌بود که از راه علمی برای پرواز کوشید. وسیله‌ای که برای این منظور بکار برده بود لباس پرداری بود که دو بال داشت و بگفتهٔ راویان با همین لباس مسافتی درهوا رفت و چون میخواست فرود آید آسیب دید زیرا لباس پردار دم نداشت[2]. بیگفتگو نظریات موسیقی که زریاب و ابن‌فرناس بعمل نهادند از موسیقی ایرانی-عربی بود اما بتدریج نظریات یونانی و فیثاغورثی جای آنرا گرفت زیرا تألیفات موسیقی یونان بعربی ترجمه شده بود.

مسلمانان مغرب بطورکلی‌بیشتر ازهمکیشان‌شرقی خویش بدین‌هنر دل‌انگیز توجه‌داشتند. دراثنای‌قرن‌یازدهم‌موسیقی‌اندلس‌تااندازه‌ای‌شهرت‌بغداد را تحت‌الشعاع گرفت. اشبیلیه که قلمرو عبادیان بود با قرطبه که مدتی کوتاه برآن حکومت داشتند مرکزموسیقی وآواز ودیگر لوازم‌خوشی‌بود که بدشتهای‌زیبای‌اندلس‌یادگار آن قرین نام عربان است. معتمد عبادی (۴۶۱-۴۸۴ه؛ ۱۰۶۸-۱۰۹۱م) شاعری توانا بود وهم‌آواز ونواختن عود نیك میدانست. پایتخت‌عبادیان بساختن ابزارهای موسیقی‌شهره‌بود وبعدها این‌صنعت بکمال رسید ومحصول‌آن ببازارهای دور میرفت. ازدوران مرابطان کتابی دربارهٔموسیقی بقلم‌ابن‌باجه‌فیلسوف (متوفی۵۲۲ه؛ ۱۱۲۸م)

۱- آغاز فصل۳۶ را ببینید. ۲- مقری، ج۲، ص۲۵۴.

که در اشبیلیه و فاس بلندآوازه شد بجا مانده بود که در مغرب زمین باهمیت چون کتاب فارابی بمشرق‌بود. اما اکنون این کتاب ازمیان رفته‌است وابن‌سبعین فیلسوف (متوفی۶۶۸ه؛ ۱۲۶۹م) که از رجال‌دوران موحدان‌بود کتابی‌بنام «الادوار المنسوب» بجا نهاده که درآنجا ازعلائم موسیقی سخن آورده ویك‌نسخه ازآن درقاهره هست[۱]. بحضور منصور سوم پادشاه موحدان (۵۸۰-۵۹۶ه ؛ ۱۱۸۴-۱۱۹۹م) مناظره‌ای میان ابن‌رشد و ابوبکر محمد بن زهر دربارهٔ فضایل اشبیلیه وقرطبه شده بود که ابن‌رشد جانب قرطبه داشت و این‌نکتهٔ ظریف را گفته‌بود: «ندانم چه‌داری بگوئی جزآنکه وقتی دانشوری باشبیلیه بمیرد و خواهند کتابهای اورا بفروشند بقرطبه برند که در آنجا بفروش رسد و اگر مطربی در قرطبه بمیرد وبخواهند ابزارهای اورا بفروشند باشبیلیه برند.»[۲]

تأثیر در اروپا

بومیان مسیحی سرودهای مسلمانی را پذیرفتند و آوازهای عربی درسراسر جزیره رواج گرفت. بسیاری ازموسیقیگران مسلمان بدربار شاهان کاستیل یا ارغون بکمال رسیدند. مدتها پس‌از سقوط غرناطه عربان مغرب که رقص و آواز را حرفه داشتند مایهٔ سرگرمی مردم اسپانیا وپرتغال بودند[۳]. تحقیقات اخیر ریبرا[۴]معلوم میدارد که ریشهٔ موسیقی محلی‌اسپانیا وبلکه همهٔ اروپای جنوب‌غربی را بقرن سیزدهم وبعد عیناً چون شعر غنائی و قصه‌های تاریخی

۱ـ احمد تیمور ، مجلهٔ الهلال ، ج۲۸ (۱۹۱۹)، ص۲۱۴ .

۲ـ مقری ، ج۱، ص۹۸، ۳۰۲ .

۳ـ چیزیکه در انگلستان بنام رقص موری (The Morris dance) معروف است چنانکه از اسم‌آن نیز پیداست از مایهٔ عربی یا مغربی آمده .

۴ـ *Historia de la musica drabe medieval y su influencia en la espanola* (Madrid, 1927); *Music in Ancient Arabia and Spain: Being la musica de las cantigas*; tr. and abr. Eleanor Hague and Morion Leffingwell (Stanford University, 1929), esp. ch. xii; *Disertaciones*, vol. ii, pp. 3-174.

که در این مناطق رواج دارد در اندلس میتوان جست که از راه زبان عربی آمده و عرب نیز بنوبهٔ خود همه را از منابع ایرانی و رومی ویونانی گرفته است. همانطور که فلسفه و ریاضیات و طب از یونان و روم بروم شرقی و ایران و بغداد و از آنجا باسپانیا رسید و از آنجا در همهٔ اقطار اروپا منتشر شد بیشتر قسمتهای نظری و عملی موسیقی‌نیز بهمین‌طریق باروپا رسید. در واقع بسیاری ابزارهای‌موسیقی و نوازندگان آن که در تصویرهای قدیمی اسپانیولی نمودار است از موسیقی اسلامی مایه دارد.

بعضی مینیاتورهای‌قدیمی‌اسپانیا موسیقیگران‌عرب‌را نشان میدهد که شطرنج بازی میکنند[1]. نخستین وصف این بازی در زبانهای اروپائی همانست که‌آلفونس‌دهم[2] پادشاه کاستیل و لیون (از ۱۲۵۲تا۱۲۸۲م) و بزرگترین مروج فرهنگ اسلامی در اسپانیای مسیحی در کتابی بزبان‌اسپانیولی بقلم‌آورده‌است وفراهمی مجموعهٔ اشعاری که بنام Cantigas de Santa Maria معروفست و بعقیدهٔ ریبرا آهنگهای آن از مایهٔ اندلس اسلامی‌است بهمت همین‌پادشاه انجام‌یافت. علاوه براین‌منظومه‌ها و زیجی که بنام او زیج‌آلفونسی گفته‌اند مجموعهٔ قوانینی که رنگ اسلامی دارد بوسیلهٔ وی فراهم آمد که بعدها بنیاد قانونگذاری اسپانیا شد.

سابقاً از نفوذ شعر عربی در شاعران دوره گرد و مطرب که نه فقط احساسات

۱ــ کلمهٔ اسپانیولی ajedrez (که سابقاً axedrez بوده) و پرتغالی xadrez از کلمهٔ شطرنج عربی‌که آن نیز بوسیلهٔ زبان فارسی ازسانسکریت است. (در فصل۲۶ از بخش سوم موضوع «اجتماع عرب» را ببینید). برگهای باری اصلا عربی است و از راه اسپانیا باروپا رسیده است؛ کلمهٔ اسپانیولی naipe و ایتالیائی naib که برای برگ بازی بکار میرفته از نائب عربی بمعنی حاکم است و هنوز برروی یك‌دست ورق مربوط بقرن پانزدهم در اسلامبول هست.

L. A. Mayer, *Bulletin de l'Institut Francais d'Archéologie Orientale*, vol. xxxviii, (1939), pp. 113 *seq.*

۲ــ برای دیدن نمونه‌های آن به

John G. white, *El tratado de ajedrez del Rey d. Alonso el Sabio, del ano 1283* (Leipzig, 1913), pl. xliii. مراجعه‌کنید.

و افکار نغمه گران عرب بلکه وزن و آهنگ آنرا نیز تقلید میکردند سخن گفتیم. بعضی‌عنوانها که این نغمه گران‌پروونسی براشعارخود نهاده‌اند عیناً ترجمهٔ عنوانهای عربی‌است. محتملا کتاب ریاضی خوارزمی را که قسمتی در بارهٔ موسیقی داشت ادلارد آو باث که بپاریس‌موسیقی آموخته‌بود بعنوان Liber ysagogarum Alchorismi بلاتینی ترجمه کرد. کتاب خوارزمی ازجملهٔ قدیمتر کتابهاست که موسیقی عرب را بدنیای لاتینی رسانید. بروزگار ادلارد، نیمهٔ اول قرن‌دوازدهم، عدهٔزیادی ازمؤلفات یونانی دربارهٔ موسیقی بدسترس‌عربان‌بود وهم بعضی منابع‌مهم و اساسی چون مؤلفات کندی وفارابی و ابن‌سینا و ابن‌باجه مورد استفاده قرار میگرفت. پیش‌از ختم قرن دوازدهم بوسیلهٔ ترجمه‌های‌لاتینی که درطلیطله انجام‌میشد بیشتر منابع‌اساسی‌موسیقی در اروپا شناخته‌شده‌بود. مسلم‌است که دراین‌روزگار روش‌تازه‌ای درموسیقی اروپائی مسیحی پدیدآمده‌بود و اساس‌آن چنین‌بود که علائم (نت) موسیقی‌ارزش زمانی دقیق دارد وبایکدیگر نسبت و ارتباط معین دارد. اول کس که فواصل موسیقی را توضیح داد و آهنگها را اندازه گرفت فرانکو از مردم کلنی (Franco of Cologne) بود (حدود ۵۸۶ه؛ ۱۱۹۰م) و نت وی که نت فرانکوئی نام داشت با نت‌های کنونی ما چندان تفاوت‌ندارد ولی‌اندازه گرفتن‌آهنگ چهار قرن پیش‌از فرانکو درموسیقی عرب‌شناخته‌بود وآنرا ایقاع‌نام‌میدادند و کندی که بحدود(۲۵۷ه؛ ۸۷۰م) بلندآوازه شد بدقت‌آنرا توصیف کرده‌بود (بفصل۲۷ از کتاب‌سوم موضوع «کندی» را ببینید). پس‌از دوران فرانکو کتابی منسوب به‌یوحنای گارلندی منتشر شد که ازطریقهٔ ایقاع سخن داشت وآنرا اخیتوس (ochetus) مینامند که محتملا تحریف کلمهٔ «ایقاع» عربی است.

شاید موسیقی‌مضبوط مهمترین ابتکار عربان‌است اما مسلماً تنهاچیزی‌نیست که در زمینهٔ این علم انجام داده‌اند. عربان دو ابزار موسیقی باروپای غربی بردند که در پیشرفت موسیقی اثر بسیار داشت یکی lute بود که نام آنرا نیز بوسیلهٔ laúd اسپانیولی از عود عربی گرفته‌اند و دیگر ابزار موسوم به rebec بود و این نام نیز

بوسیلهٔ کلمهٔ اسپانیولی rebel از رباب عربی آمده است[۱]. ربك (rebec) یا ربیب (ribibe) را که چوسر بسیار بدان علاقمندبود اصل ویلون امروزی میتوان‌شمرد. هنوزهم‌کلمهٔ ربکا (rebeca) را درپرتغالی بجای کلمهٔ (violin) بکارمیبرند. در شبه‌جزیره ابزارهای‌دیگری‌نیز هست که نام‌آن از ریشهٔعربی‌است ازجمله anafil ازکلمهٔ anafin فرانسه است که از نفیر[۲]عربی گرفته‌اند . و پاندرو (panudero) که از کلمهٔ عامیانهٔ بندیرعربی و بمعنی دف است و سونجاس (sonajas) (از عربی صنوج جمع صنج تحریف سنج فارسی است) که اطراف آن حلقه‌هائی دارد . گیتار نیز (ازگیتارای اسپانیولی وآن نیز از قیثارهٔ[۳]عربی واز ریشهٔ یونانی‌است) بوسیلهٔ مسلمانان باروپا راه یافته‌است . کلمهٔ horn از alboque اسپانیولی وآن نیز ازبوق عربی است وکلمهٔ timbal از atambal اسپانیولی وآن نیز ازطبل‌عربی است وکلمهٔ kanoon از قانون عربی است .

۱ــ در فصل۲۹ از بخش سوم موضوع « موسیقی » را ببینید .

۲ــ جمع‌نفیر انفار است وکلمهٔ fanfare ازآن است. این‌ابزار وهم اسم‌آن محتملا در اثنای جنگهای صلیبی مانند سنج از شام باروپا راه یافته است .

Henry G. Farmer, « Oriental Influences on Occidental Military Music », *Islamic Culture*, vol. xv (1941), pp. 235-42

درفصل ۴۶ از بخش پنجم موضوع « فنون جنگ » را ببینید .

۳ــ صیغهٔ مذکرآن قیثار است؛ درفصل ۲۹، از بخش سوم موضوع « موسیقی نظری » را ببینید .

فصل چهل و دوم

در سیسیل

فتح سیسیل آخرین جنبش موجی بود که عربان را بشمال افریقا وهم باسپانیا کشانیده بود. علمدار فتوحی که بقرن نهم جزیرهٔ سیسیل وقسمتی از اروپای مرکزی را گرفت اغلبیان قیروان بودند اما پیش از آن در فواصل مختلف ازطرف مسلمانان جسور و سپاهیان غنیمتجو و دزدان دریائی دراین راه کوششها شده بود . بطور قطع توانیم گفت بسال (۳۲ه؛ ۶۵۲م) که ناوگروه روم شرقی باسکندریه درهم شکست و نفوذ دریائی درمدیترانهٔ شرقی بدست عرب افتاد نخستین حمله بسیسیل که تابع روم شرقی بود بوسیلهٔ یکی‌از سرداران معاویه انجام شد[1]. غنیمت‌هایی که مسلمانان ضمن حملات نخستین از سیراکوز (سرقوسه یا سرقصّه) آوردند گروهی زنان و ذخایر کلیسا و دیگر چیزهای گرانبها بود که بتکرار حمله تشویقشان کرد و این حملات به نیمهٔ دوم قرن هفتم دوام داشت . در اثنای قرن‌هشتم راهزنان دریائی عرب وبربر از شمال افریقا و اسپانیای اسلامی پیوسته مردم سیسیل را بوحشت داشتند و حملات ایشان برجزایر شمال وشرقی جزیره و ازجمله کورس و ساردنی مکرر بود . ضمناً نباید فراموش کنیم که درآن‌روزگار بنظر مسلمانان وهم مسیحیان راهزنی‌دریائی از وسایل قانونی امرار معاش‌بود . اما این حمله‌های اولی نقشهٔ معین نداشت .

دولت نیرومند اغلبیان که بسال اول قرن نهم بقیروان بنیادگرفت وضع را دگرگون کرد . بسال (۲۱۲ه ؛ ۸۲۷م) یك شورشی سیراکوزی برضد حاکم رومی

۱ـ فصل۱۴ از بخش دوم را ببینید . Theophanes, p. 348.

از امیر اغلبی کمك‌خواست وفرصت مناسبی برای‌حمله بدست‌آمد و بلافاصله زیادةالله اول (۱۹۲ـ۲۲۳ه؛ ۸۱۷ـ۸۳۸م) امیر سوم اغلبی هفتاد کشتی که ۱۰٬۰۰۰مرد و ۷۰۰ اسب داشت بسرداری وزیر وقاضی‌هفتادسالهٔ خود اسدبن فرات[۱] فرستاد وحملهٔ حقیقی بجزیره آغاز شد. نیروی‌افریقا بنزدیك مازارا (Mazara)[۲] لنگر انداخت و بسوی سیراکوز پیشروی آغاز کرد اما وبا در اردوگاه عرب افتاد و بسیاری از سپاه او را تلف کرد[۳]. پس‌ازآن گروه تازه‌ای از اسپانیا آمد وسپاه افریقا بسال (۲۱۶ه؛۸۳۱م) پالرمو (بعربی بلرم که اصلا یك مستعمرهٔ فنیقی بوده است) را بگرفت و آنجا را که مرکزی مناسب‌بود بهمهٔ مدت‌فتح تکیه‌گاه جنگی کرد وامارت تازه‌ای درآنجا پدید آورد. بسال (۲۲۹ه ؛ ۸۴۳م) مسینا[۴] سقوط کرد و بسال (۲۲۵ه ؛ ۸۷۸م) شهر سیراکوز که باروی قوی داشت ازپس نه ماه محاصره بدست عربان افتاد که بارو را درهم کوفتند و این بدوران ابراهیم دوم (۲۶۱ـ۲۹۰ه ؛ ۸۷۴ـ۹۰۲م) اغلبی بود که نزدیك باواخر حکومت خود شخصاً بسیسیل رفت ومنطقهٔ اطراف کوه اتنا[۵] را باطاعت آورد و بسال (۲۹۰ه ؛ ۹۰۲م) تورمین (Taormina) را درهم کوفت و همانسال در سیسیل بمرد و همانجا دفن شد. بدینسان فتح جزیره که بسال (۲۱۲ه ؛ ۸۲۷م) آغازشده‌بود پایان گرفت وسیسیل‌طی‌یکصدوهشتاد و نه‌سال‌بعد زیر نفوذ فرمانروایان عرب بود و همه یا قسمتی ازآن یك ولایت عربی بشمار میرفت.

۱ـ ابن‌عذاری ، ج۱ ، ص۹۵ ؛ نویری ، چاپ‌گاسپار ، ج۲، ص۲۴۱ ؛ اماری ، *Biblioteca* ، ص۵۲۷ .

۲ـ بعربی مازر؛ ابن‌اثیر، ج۶، ص۲۳۶ ؛ ادریسی ، نزهةالمشتاق فی‌اختراق‌الافاق، چاپ م. اماری و س. شیاپارلی (رم، ۱۸۷۸)، ص۳۲ .

Amari, *Storia*, ed. Nallino vol. i, pp. 394 *seq.*

۳ـ ابن‌عذاری ، ج۱ ، ص۹۶ ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۱۹۹ .

۴ـ بعربی مسینی و مسینه ؛ یاقوت ، ج۴، ص۵۳۵ ؛ ابن‌جبیر ، ص۳۲۰ .

۵ـ بعربی جبل‌النار ؛ ابن‌اثیر ، ج۶، ص۲۳۹ ؛ یاقوت ، ج۳، ص۴۰۸ ؛ اماری ، *Biblioteca* ، ضمیمهٔ۲ (لیپزیگ ، ۱۸۸۷) ، ص۲ .

در ایتالیا

همچنانکه‌اسپانیا مبداءِ حمله‌بنقاط دورتر وفتوح موقت‌بناحیهٔ شمال‌بود سیسیل‌نیز مبداءِ حمله بایتالیا شد. ابراهیم‌دوم پیش از مرگ بسال (۲۹۰ه؛ ۹۰۲م) جهاد آغاز کرد و ازتنگه گذشته بجنوب‌غربی ایتالیا بولایت کالوریا (Calabria)[1] فرود آمد ، اما وی نخستین جنگجوی عرب نبود که بسرزمین ایتالیا فرود میآمد. کمی پس‌ازسقوط پالرمو سرداران‌اغلبی‌درمشاجره‌ها که میان لومبارديهای‌جنوب ایتالیا بود دخالت میکردند . دراینموقع قسمت جنوب‌غربی و جنوب‌شرقی ایتالیا درتصرف روم شرقی‌بود . وقتی بسال (۲۲۳ه ؛ ۸۳۷م) ناپل[2] از عربان کمك‌خواست بانگ‌جنگی اسلام ازدامنه‌های کوه ویزوف برخاست همچنانکه سابقاً بردامنه‌های «کوه آتش» طنین انداخته‌بود وچهار سال بعد مسلمانان شهر باری را برساحل دریای آدریاتیك تصرف کردند وهمین شهر بمدت سی‌سال بعد تکیه گاه عملیات ایشان بود . تقریباً درهمان اوقات مسلمانان فاتح در برابر شهر ونیز نمودار شدند و بسال (۲۳۲ه ؛ ۸٤٦م) که ناوگروه عرب بنزدیك اوستیا لنگر انداخت رم نیز بخطر افتاد. اما چون‌باروهای شهر جاودانی را نتوانستند شکافت کلیسای سن پتر را که مجاور واتیکان‌بود وهم کلیسای سن پل را که برون باروها بود غارت کردند و به‌قبور پاپها بی‌احترامی‌شد. سه‌سال پس‌ازآن یك‌ناوگروه‌اسلامی‌دیگر به‌بندر اوستیا رسید ولی طوفان دریا با ناوگروه ایتالیا کمك کرد ونیروی عرب درهم شکست. یك کتیبه که از روی نقاشیهای‌سیاه قلم رفائیل گرفته‌شده خاطرهٔ این‌پیکار دریائی ونجات معجزآسای روم را تجدید میکند . معذلك پنجهٔ مسلمانان روی ایتالیا چنان قوی بود که پاپ یوحنای هشتم (۲۵۹-۲۶۹ه ؛ ۸۷۲-۸۸۲م) مناسب دید مدت دو سال جزیه بپردازد[3].

۱- درعربی قلوریه بکسر قاف ؛ یاقوت، ج۵، ص۱۶۷؛ در ابن‌حوقل ، ص۸ و۱۲۸ قلوریة بفتح قاف ؛ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۲۰۰ ، ۲۰۲ را ببینید .

۲- نابل ؛ ابن‌اثیر، ج۷، ص۳؛ اماری ، *Biblioteca* ، فهرست؛ ادریسی، ص۱۷.

۳- Amari, *Storia*, ed. Nallino, vol. i pp. 588-93.

عبور از کوهستان پیرنه

عملیات جنگی اغلبیان بسواحل ایتالیا محصور نماند و بسال (۲۵۶ه ؛ ۸۶۹م) برمالت تسلط یافتند[۱]. در اثنای قرن دهم دست‌اندازیهای راهزنان دریائی از ایتالیا و اسپانیا از گذرگاههای آلپ تا وسط اروپا میرسید. در کوهستان آلپ چند قصر وقلعه‌هست که راهنمایان بسیاحتگران‌میگویند از دوران جنگهای عرب بجا مانده است . شاید نام بعضی مکانهای سویس مثل Gaby و Algaby که در راهنمای بدکر (Baedeker) هست از اصل عربی آمده و محتملا تحریف جابی عربی است[۲].

عقب‌نشینی از ایتالیا

مسیحیان بسال (۲۵۸ه ؛ ۸۷۱م) شهر باری را پس گرفتند و این آغاز ختم نفوذ مسلمانان در ایتالیا و وسط اروپا بود. کار سرداران مقیم باری چنان‌بالا گرفته‌بود که خویشتن را پادشاهان‌مستقل میپنداشتند و از امیر مسلمان مقیم پالرمو اطاعت نمیکردند . بسال (۲۶۷ه؛ ۸۸۰م) امپراطور روم شرقی شهر تورنتو را که قلعه‌ای معتبر بود ازچنگ مسلمانان ربود وپس‌از چندسال بقیهٔعریان را ازکلوریا برون راند و بدینسان آخرین‌مرحلهٔپیشرفتی که دوقرن‌ونیم‌قبل از عربستان دوردست آغاز شده بود خاتمه یافت . هنوز هم بسیاری برجهای اسلامی (Saracen towers) که خبر وصول‌ناوگروهان‌عرب‌ازسیسیل یا افریقا ازآنجااعلام میشده سرپاست ودر رونق این‌ساحل زیبا که بجنوب شهر ناپل‌است سهمی مؤثر دارد.

امارت سیسیل

در آغاز کار، امیر سیسیل تابع اغلبیان قیروان‌بود[۳] وچون‌بسال (۲۹۷ه؛ ۹۰۹م) دولت اغلبی بدست‌فاطمیان برافتاد متصرفات

۱ــ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۲۰۱ .

۲ــ شاید عنوان maur که درنام بعضی اماکن هست معنی‌آن مرادف سبزه‌گون است و ارتباطی با جنگجویان مغرب‌ندارد وشاید هم مردم ولایتهای آلپی اینگونه‌کلمات را از راه جنگهای صلیبی شناخته‌اند .

۳ــ برای اطلاع از نامهای ایشان به
Zambaur, p. 67; Eduard Sachau, *Ein Verzeichnis Muhammedanischer Dynastien* (Berlien, 1923), p. 26. مراجعه‌کنید .

سیسیل بامپراطوری ایشان که عبیدالله مهدی درشمال افریقا بنیاد کرده بود ملحق‌شد و چهارسال پس‌ازآن مسلمانان سیسیل به پیشوائی احمد بن قرهب (۳۰۰ـ۳۰۴ه ؛ ۹۱۲ـ۹۱۶م) اعلام استقلال کردند و خطبه[1] بنام مقتدر عباسی که دشمن فاطمیان بود خواندند. بسال (۳۰۵ه ؛ ۹۱۷م) سپاهیان بربر از دور امیراحمد پراکنده شدند و او بفرمان مهدی فاطمی کشته‌شد وسیسیل بقلمرو فاطمیان درآمد. ناو گروه فاطمیان جزیره را که مرکز عملیات جنگی کردند و ازآنجا حملات دامنه‌دار ترتیب دادند که تا جنوا نیز رسید و بسال (۳۱۲ه ؛ ۹۲۴م) این شهر چپاول شد. وضع داخلی سیسیل رضایت‌بخش نبود زیرا مردم مسلمان آنجا که نژاد از اسپانیا یا افریقا داشتند دائماً بکشاکش بودند وهم آن دشمنی کهن که میان عربان جنوب و ازآنجمله قبیلهٔ کلب با عربان شمال بود آب را گل‌آلودتر میکرد. بسال (۳۳۷ه ؛ ۹۴۸م) منصور خلیفهٔ سوم‌فاطمی حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌الحسین کلبی (متوفی ۳۵۴ه؛ ۹۶۵م) را حکومت سیسیل داد و او اساس حکومت‌جزیره را استوار کرد[2]. بدوران وی وجانشینانش که همه ازکلبیان بودند در جزیره‌ای که چند زبان مختلف داشت بذر فرهنگ اسلامی کشت شد و رشد کرد و سیسیل اسلامی بدوران کوتاه حکومت ابوالفتوح یوسف بن عبدالله (۳۷۹ـ۳۸۹ه؛ ۹۸۹ـ۹۹۸م) که ازدودمان‌حسن اولین فرمانروای کلبی‌جزیره بود باوج رسید. امیران کلبی در پالرمو بقصرهای باشکوه میزیستند ودراین‌شهر زیبا درباری باشکوه داشتند. ابن‌حوقل[3] جغرافیدان و جهانگرد شرقی که ازسال (۳۳۲تا ۳۶۷ه؛ ۹۴۳تا۹۷۷م) بلندآوازه‌شد و گزارش‌وی دربارهٔ‌پالرمو پایتخت‌سیسیل‌قدیمتر وبلکه تنها گزارشی‌است که یك‌شاهد مسلمان‌آورده است گوید که درآنجا ۱۵۰دکان قصاب و ۳۰۰ مسجد بوده و البته باور کردن این رقم مشکل است وهم او درمسجدی سی وشش صف بشمار آورده که هرصف دویست کس بوده‌است وهم او گفته درمدارس

۱ـ ابن‌اثیر ، ج۸، ص۵۳ـ۵۴ .

۲ـ ابن‌اثیر ، ج۸، ص۳۵۴ .

۳ـ ص۸۲ـ۸۷ .

عمومی شهر سیصد معلم بود که مردم آنها را به‌تقوی و اعتبار وشخصیت میستوده‌اند « درصورتیکه معمولا معلمان مدرسه به کم‌عقلی وسبك مغزی شهره‌اند » .

فتح نرماندها

جنگهای داخلی و دخالت روم شرقی مایهٔ سقوط دولت کلبیان شد و راه نفوذ نرماندها را بجزیره گشود . نخستین گام آن بود که روجر پسر تنکرید دو هوتویل بسال (۴۵۲ه ؛ ۱۰۶۰م) مسینا را بگرفت . از آن پس باتصرف پالرمو بسال۱۰۷۱م و سیراکوز بسال ۱۰۸۵م فتح باوج توفیق رسید و بسال (۴۸۴ه ؛ ۱۰۹۱م) خاتمه یافت . روجر مالت را نیز بسال (۴۸۳ه ؛ ۱۰۹۰م) بگرفت و چون جای پای نرماندها در دولتی که بجنوب ایتالیا بنیاد کرده بودند استوار بود امنیت ولایتهای مفتوح را حفظ توانستند کرد .

فرهنگ عرب و نرماندی

بدوران نرماندها فرهنگ اسلامی-مسیحی درسیسیل باوج رسید. بدوران حکومت عرب موجهای فرهنگ شرقی که بامایه‌های یونانی و رومی آمیخته بود براین جزیره که ازتمدنهای کهن آثار فراوان گرفته بود همیریخت و بدوران نرماندها شکل خاص گرفت وفرهنگ نرماندی را ممتاز کرد . تا این‌روزگار عربان بجنگها و نزاعها که باخود داشتند سرگرم بودند و بدوران آرامش نرماندی نبوغشان بارور شد وحاصل بسیار جالب آن که هنر و فرهنگ عرب-نرماند بود بدست آمد . روجر اول (متوفی ۴۹۵ه ؛ ۱۱۰۱م) مسیحی بود و سواد نداشت معذلك فرهنگ عرب را تشویق میکرد و بیشتر سپاه پیادهٔ اورا مسلمانان تشکیل میدادند . وی از مردم مشرق فیلسوفان و منجمان و طبیبان بدربار خویش داشت و نامسیحیان را در انجام مراسم دینشان آزاد گذاشته بود وفقط عبدالجبار بن حمدیس شاعر بود (حدود ۴۴۷ـ ۵۲۷ه ؛ ۱۰۵۵ـ ۱۱۳۲م) که با آنکه بسیراکوز زاده بود ازپس فتح نرماندها درآنجا نتوانست زیست و بدربار معتمد در اندلس پناهنده شد[۱] .

۱ـ ابن حمدیس درتبعید افریقا با حامی اشبیلی خود همراه بود و دیوان اورا س. شیاپارلی چاپ کرده‌است(رم، ۱۸۹۷)ومنتخباتی‌ازآن‌دراماری، *Biblioteca*، ص۲۴۷-۷۳هست.

بطور کلی روجر سازمان‌اداری‌سابق را نگهداشت و بعضی مسلمانان که مقامات معتبر داشتند بجای‌خویش ماندند. دربار وی به‌پالرمو بیشتر بدربار یك‌پادشاه شرقی مانند بود و بیشتر ازیك‌قرن بعدازآن سیسیل تنها کشور مسیحی‌بود که بعضی مقامات معتبر آنرا مسلمانان اشغال کرده بودند .

دراثنای‌این‌قرن‌بازرگانی کشور به‌نسبت‌زیاد بدست مسلمانان‌بود و کشاورزی بدست کشاورزان عرب که در اسپانیا آموخته بودند چگونه حاصل زمین را بیشتر کنند رونق گرفت . عربان کشت نیشکر و خرما و کتان و زیتون و پرتقال و توت ودیگر میوه و گیاهان را به‌سیسیل‌بردند. نرماندها نیز ازپس سال (۵۴۲ه؛ ۱۱۴۷م) پرورش کرم ابریشم را باب کردند و زراعت‌بردی که ابن‌حوقل مانندآنرا جز بمصر ندیده‌بود وطناب کشتی از الیاف‌آن درست‌میشد بیش‌از پیش رواج گرفت[1]. ابن‌جبیر که بسال (۵۸۰ه ؛ ۱۱۸۴م) جزیره را دید از حاصلخیزی و ثروتمندی و فراوانی وسایل زندگی آنجا حیرت کرده[2]و مخصوصاً از تاکها و دیگر درختان که بصف‌های منظم‌کاشته‌بودند سخن‌آورده‌است. قدیمتر سند اروپائی که روی‌کاغذبجاست فرمانیست که متن‌آن‌به‌یونانی‌وهم‌بعربی‌است وهمسر روجر اول محتملا بسال(۵۰۳ه؛ ۱۱۰۹م) صادر کرده‌است. ظاهراً عربان سیسیل‌کاغذی راکه این‌فرمان برآنست ازجای دیگر آورده‌اند. قدیمترین سکهٔ عربی که تاریخ‌آن‌نیز بارقام‌عربی‌است (۵۳۳ه؛ ۱۱۳۸م) از دوران روجر دوم بجاست .

سلسلهٔ شاهان سیسیلی طرفدار عرب که با روجر اول آغاز شد بدوران پسر وهم جانشین وی روجر دوم (۵۲۵ـ۵۴۹ه ؛ ۱۱۳۰ـ۱۱۵۴م) و فردریك دوم باوج رسید . روجر دوم لباس مسلمانان میپوشید و نقادانش او را پادشاه نیمه بت‌پرست میخواندند. روپوش‌وی حاشیه‌ای بخط عربی‌داشت. بدوران نوهٔاو ویلیام دوم (۵۶۲ـ۵۸۵ه؛ ۱۱۶۶ـ۱۱۸۹م) ابن‌جبیر[3]زنان مسیحی پالرمو را بالباس مسلمانی دیده‌بود.

۱ـ ص۸۶. ۲ـ ص۳۲۸. ۳ـ ص۳۳۳.

کلیسائی که روجر دوم بپالرمو بنا کرد سقف آن با نقاشی‌هایی بسبك فاطمیان ومقرنس‌ها که نقش کوفی داشت زینت یافته بود و بی‌شك هنرمندان عرب را برای ساختن این و دیگر عمارتهای تاریخی سیسیل بکار گرفته بودند . بسیاری مصنوعات عاجی و از جمله قوطی‌ها و صلیب‌های کوچك که در موزهٔ واتیکان و دیگر موزه‌ها هست هنر عربی‌سیسیل‌را بدان‌روزگار نمودارمیکند[1]. ناو گروه روجر که قدرت‌دریائی‌مدیترانه را خاص سیسیل کرد چند دریاسالار داشت که معتبرتر ازهمه جورج انطاکی بود که نژاد یونانی‌داشت وپیش‌ازآن درمهدیهٔ‌افریقا بخدمت‌یك‌امیر مسلمان‌بوده.معتبرترین منصب کشورعنوان‌امیرالامراءبود که‌بلاتینی ammiratus ammiratorum میگفتند.

ادریسی

ابوعبدالله‌محمدبن‌محمدادریسی‌بزرگترجغرافیدان‌ونقشه کش قرون‌وسطی مایهٔ رونق دربار روجر دوم‌بود. وی‌بسال(٤٩٤ه؛ ۱۱۰۰م) بشهر سبته از پدر و مادری از عربان اسپانیا زاد (بسال ٥٦٢ه ؛ ۱۱٦٦م درگذشت) وبپالرمو زیر حمایت روجر دوم بکار پرداخت. «نزهةالمشتاق‌فی‌اختراق الآفاق»[2] وی که بنام کتاب روجر معروفست تنهاخلاصه ازمؤلفات‌سلف چون‌بطلیموس و مسعودی نبود زیرا کسان بنقاط مختلف فرستاده‌بود تا نتیجهٔ تحقیقات خود را بدو گزارش کنند و اساس کتاب ازآنجا بود . ادریسی در کتاب خود ملاحظاتی دارد که وسعت فکر وهم اطمینان اورا دربارهٔ کروی‌بودن زمین نمودار میسازد. وی بجز این کتاب جاوید یك کرهٔ آسمانی ویك‌نقشهٔ‌جهان نیز بشکل دایره برای مشوق‌نرماندی

۱ــ See Perry B. Cott, *Siculo-Arabic Ivories* (Princeton, 1939).

۲ــ خلاصهٔ این‌کتاب با ۷۱ نقشهٔ متن بروزگار پیش (۱۵۹۲) در روم بوسیلهٔ دونفر مارونی‌که یکی‌جبرئیل صهیونی ودیگری یوحنا حصرونی نام‌داشت بلاتینی ترجمه شد (پاریس، ۱۹۱۹) ، اما ترجمه دقیق نیست. قسمتهائی از متن درلیون و مادرید و رم وبن و نقاط دیگر مکرر چاپ شده است . مراجعه‌کنید به

Konard Miller. *Mappae Arabicae*, vol. vi (Stuttgart, 1927).

خود فراهم کرد که هردو از نقره بود[۱].

فردریك دوم

یکی از دوپادشاه تعمید گرفتهٔ[۲] سیسیل نوهٔ روجر دوم فردریك دوم ازهوهنستوفن (۱۲۱۵ـ۱۲۵۰م) بود که برسیسیل و آلمان حکومت داشت، بعلاوه ازپس سال ۱۲۲۰ عنوان امپراطور مقدس روم یافت. درسال ۱۲۲۵ با ایزابل برین وارث تخت وتاج بیت‌المقدس ازدواج کرد و فرمانروای آن سرزمین نیز شد. از اینقرار توان گفت که فردریك دارای بزرگترین قدرت جهان مسیحیگری شده بود. وی سه‌سال ازپس ازدواج در جنگهای صلیبی شرکت کرد و بیشتر از سابق تحت نفوذ عقاید اسلام قرار گرفت.

زندگی خصوصی و دربار فردریك نیمه شرقی بود. برسم شاهان مسلمان حرمسرائی داشت. فیلسوفان شامی و بغدادی که بدربار وی بودند ریشهای بلند و لباسهای گشاد داشتند وهم رقاصگان شرقی‌نژاد ویهودیان شرق وغرب رونق دربار را میافزودند. وی بجهان‌اسلام توجه بسیار داشت و روابط سیاسی‌وبازرگانی که مخصوصاً با سلطان ایوبی[۳] مصر بوجودآورد مؤید این گفتار است. کامل محمد (۶۱۵ـ۶۳۶ه؛ ۱۲۱۸ـ۱۲۳۸م) سلطان مصر که برادرزادهٔ صلاح‌الدین بود هدیه‌ها برای فردریك فرستاد واز جمله چند شتر بود ویك زرافه که نخستین زرافه بود که باروپا راه‌یافت[۴] و هم او کارشناسان از مصر خواسته بود که دربارهٔ جوجه گرفتن از تخم شترمرغ در گرمای آفتاب آزمایش کند. بسال (۶۳۰ه؛ ۱۲۳۲م) سلطان اشرف‌ایوبی فرمانروای دمشق دستگاه عجیبی برای فردریك فرستاد که خورشید و ماه و ستارگان را نمودار میکرد وهم اوقات را از روی مدار آن نشان میداد و فردریك در مقابل یك خرس و

۱ـ اماری، *Biblioteca*، ص۶۵۸.

۱ـ Amari, *Storia*, ed. Nallino, vol. iii, p. 372.

۳ـ ابوالفداء، ج۳، ص۱۴۸.

۴ـ کلمهٔ giraffe همان زرافهٔ عربی است.

یك‌طاووس سپید فرستاد که مردم‌دمشق از دیدار آن بحیرت‌شدند چنانکه مردم سیسیل از دیدار زرافهٔ مصر حیرت کرده بودند . فردریك بعضی معماهای فلسفی و ریاضی برای سلطان کامل ایوبی و دیگر فرمانروایان مسلمان فرستاد و بمنظور عاجز کردن آنها یا بقصد فهم مطلب تقاضای حل آن کرد ویکی‌از دانشوران مصر بحل آن توفیق یافت[۱] ولی سؤالات هندسی و نجومی که تربیع دایره از آنجمله بود درموصل حل شد و همین مسائل بود که ابن‌سبعین نیز بجواب آن پرداخته بود (در فصل چهلم موضوع ابن‌عربی «صوفی» را ببینید) .

فردریك از سوریه کسان کار ورزیده برای تربیت شاهین آورد و هنگامی که پرندگان را تعلیم میدادند شخصاً بنظاره میایستاد و یکبار چشمان شاهین را بست تا ببیند محل خوراکی را بشامه کشف میتواند کرد ؟ وهم او به تئودور مترجم و منجم دربار که مسیحی یعقوبی واز انطاکیه[۲] بود بگفت تا یك کتاب عربی را دربارهٔ تربیت شاهین ترجمه کند. ترجمهٔ تئودور و کتاب دیگری که ازفارسی ترجمه شده‌بود اساس کار شد وفردریك از روی آن کتابی دربارهٔ شاهین تألیف کرد که نخستین کتاب تاریخ طبیعی آن دوران بود وهم تئودور کتابی در زمینهٔ بهداشت برای امپراطور تألیف کرد که مایهٔ آنرا از « سرالاسرار » منسوب بارسطو گرفته بود . دربار فردریك پیش از تئودور یك منجم دیگر بنام میشل اسکات داشت که از سال (۶۱۷تا۶۳۴ه ؛ ۱۲۲۰تا ۱۲۳۶م) بسیسیل وایتالیا نمایندهٔ دانش‌اسلامی اسپانیا بود. همین‌اسکات از روی متون عربی یك خلاصهٔ لاتینی از همهٔ مؤلفات زیست‌شناسی و حیوانشناسی ارسطو با توجه بکتاب «حیوان» و شرح ابن‌سینا فراهم آورده و بنام «خلاصهٔ ابن‌سینا» بمشوق خود اهداء کرده بود .

این حس کنجکاوی و علاقه به تجربه که روشنترین امتیاز دربار فردریك بود

۱ـ اماری *Biblioteca* ، ص۵۲۲ ؛ با ص۵۱۴ ، س۴ مقایسه‌کنید ،

۲ـ ابن‌عبری ، ص۴۷۷ـ۴۷۸ ،

بحق آغاز دوران نهضت ایتالیا بشمار است . شعر و ادبیات وموسیقی ایتالیا تحت نفوذ فرهنگ پروونسی وعربی[۱] رونق یافت . بی گفتگو نظم شعر بزبان معمولی در ایتالیا بتقلید شاعران و نغمه گران عرب آغاز شد واشعار عامیانهٔ قدیم چون نغمه‌های کارناوال و آهنگ‌های رقص از لحاظ مایه با اشعار عامیانهٔ اندلس شباهت نزدیك دارد[۲]. مسلماً کلمهٔ «استانزا» ترجمهٔ بیت عربی است . اما مهمترین کار فردریك بنیاد دانشگاه ناپل بود (۶۲۱ه ؛ ۱۲۲۴م) و این نخستین دانشگاه اروپا بود که بفرمان خاص پدید آمد. وی تعداد زیادی کتاب عربی بدانشگاه داد وتألیفات ارسطو و ابن رشد که بفرمان وی ترجمه شده بود در آنجا تدریس میشد و نسخه‌هائی از این ترجمه‌ها بدانشگاه پاریس و لهستان فرستاده شد. ازجمله شاگردان دانشگاه ناپل توماس اکیناس معروف بود. بقرن چهاردهم وقرون بعد در دانشگاههای اروپا ازجمله دانشگاه اکسفورد وپاریس مطالعات وتحقیقات عربی رواج یافت ولی هدف آن باسابق تفاوت داشت زیرا میخواستند برای تبلیغ در کشورهای اسلامی مبلغان مسیحی آماده کنند .

مقام سیسیل در انتقال افکار

سیسیل محل برخورد دو کشور بود که هریك فرهنگ جداگانه داشت و بهمین جهت برای انتقال دانش عصر قدیم و قرون وسطی بسیار مناسب بود . بعضی ساکنان جزیره یونانی نژاد بودند که زبان یونانی داشتند و بعضی دیگر مسلمانان بودند که بعربی سخن میکردند و گروهی دیگر دانشوران بودند که لاتینی میدانستند و این سه زبان درمتون رسمی و فرمانهای سلطنتی و هم در میان مردم پالرمو باب بود. حدود سال (۵۵۵ه؛ ۱۱۶۰م) اول ترجمهٔ لاتینی مجسطی آماده شد و اوجین پالرمی ملقب بامیر در اینکار سهم مؤثر داشت. وی ازجملهٔ مردم سیسیل بود که یونانی میدانستند. اوجین که بدوران روجر دوم وخلف وی ویلیام اول

۱– Amari, *Storia*, ed. Nallino, vol. iii, pp. 760 *seq.*; G. A. Cesareo, *Le origini della poesia lirica e la poesia siciliana sotto gli suevi*, 2nd. ed. (Milan, 1924), pp. 101, 107.

۲– José M. Millás in *Revista de archives*, vol. xli (1920), pp. 550-64, xlii (1921), pp. 37-59.

بلندآوازه‌شد عربی‌را نیزچون‌لاتینی‌میدانست و کتاب مرایا را که منسوب‌به‌بطلیموس بود و اصل یونانی آن نابود شده‌بود ازعربی بلاتینی آورد وهم درترجمهٔ کلیله ودمنه ازعربی‌بیونانی کمك کرد. ویلیام نه‌تنهاترجمه ازعربی‌را تشویق میکرد بلکه‌ترجمه از متون اصلی یونانی نیز مورد علاقهٔ او بود .

یهودان سیسیل نیز چون یهودان اندلس درکار ترجمه سهم بسزائی داشتند . فرج بن سالم طبیب یهودی سیسیلی بسال ۱۲۷۹م بتشویق شارل اول فرهنگنامهٔ طبی رازی را بلاتینی آورد که دستنویسهای آن بقرون بعد رواج گرفت . این تنها کتاب طبی مهم بود که در سیسیل بلاتینی ترجمه شد و دیگر ترجمه‌ها غالباً کتب هیئت و ریاضیات‌بود . گرچه‌بعضی کتابهای‌عربی را که بسیسیل‌ترجمه‌شده‌بود دوباره بطلیطله بشیوهٔ‌بهتری ترجمه کردند اما شرکت سیسیل درکار ترجمه اهمیت بسیار داشت.

از راه ایتالیا

شاهان نرماندی و جانشینان ایشان‌که برسیسیل حکومت میکردند ودرمجاورت جزیرهٔ جنوب ایتالیا را نیز زیرفرمان داشتند مانند پلی‌بودند که پایه‌های فرهنگ اسلام را بشبه‌جزیرهٔ ایتالیا و وسط اروپا راه دادند . قرن دهم به‌نیمه نرسیده بود که آثار دانش عربی درشمال کوهستان آلپ پدیدار شد. ممکن است افکار دانته که مربوط بجهان‌دیگر است مستقیماً ازیك منبع عربی گرفته نشده باشد ولی بی گفتگو رنگ اصیل شرقی درآن نمودار است گرچه نمونه‌سازیهای آن‌ازافکارتوده‌های‌اروپائی‌الهام گرفته‌است. مشرق‌از راههای گونه گون در عالم هنر نیز چون دانش و ادبیات نفوذ کرد . ظاهراً برجهای دوران نهضت که کامپانیلی نام دارد از مناره‌های چهار گوش افریقا ومخصوصاً مصر گرفته شده است . مدتها پس‌از آنکه سیسیل و قسمت جنوب ایتالیا بقلمرو مسیحیان درآمد صنعتگران وهنرمندان مسلمان درآنجا رونق داشتند و معرقها ونقشها که بکلیسای پالاتین‌هست این‌نکته را روشن میکند . بافتخانهٔ معروف که فرمانروایان مسلمان در قصر سلطنتی پالرمو بنیاد کرده‌بودند برای‌شاهان‌اروپا پارچه‌های مخصوص‌بانقشهای‌عربی میبافت.

نخستین بافندگان ایتالیا تجربه و نمونه‌های کار خود را ازمصنوعات سیسیل گرفتند. در اوایل قرن سیزدهم در بیشتر شهرهای ایتالیا حریربافی صنعت معتبری بشمار بود و پارچه‌هائی که بتقلید سیسیل بافته شده بود از آنجا بنواحی مختلف اروپا فرستاده میشد . در ونیز و فرارا و پیزا مانند پالرمو و قادس صنعتگران مشرق گروه گروه مردم محلی را تعلیم میدادند وبا آنها کار میکردند . علاقه بپارچه‌های شرقی چنان شد که یك اروپائی اگر دست کم جامه‌ای از پارچهٔ شرقی نداشت خود را شیك‌پوش نمیدانست .

در قرن پانزدهم شهر ثروتمند ونیز بساخت و ترویج نمونه‌های هنر اسلامی سرگرم بود. درکارگاههای ایتالیا کتاب را بسبك‌شرقی جلد میکردند، بعضی کتابهای مسیحی نیز بشیوهٔ عربی جلد میشد و بیك طرف جلد یك قسمت اضافی مینهادند که روی‌جلددیگر افتاده اوراق کتاب‌را بهترمحفوظ میداشت. درهمان‌اوقات درشهرهای ایتالیا روشهای تازهٔ جلدسازی و تزیین جلد که از صنعتگران شرقی آموخته بودند بکار میرفت . در ونیز صنعت آب طلا یا نقره‌کاری[1] که بقرن‌دوازدهم بموصل باب‌شده بود رواج گرفت .

بطورکلی‌توانیم گفت سیسیل در زمینهٔ‌انتقال فرهنگ‌اسلام تالی‌اسپانیا وخیلی جلوتر از سوریه بدوران جنگهای صلیبی بود .

۱- بایتالیائی azzimina است وازکلمهٔ عربی‌اعجمی‌بمعنی‌ایرانی یا بیگانه گرفته‌اند.

بخش پنجم

آخرین دولتهای اسلام بقرون وسطی

فصل چهل و سوم

خلافت شیعیان در مصر : فاطمیان

تبلیغات اسماعیلیه

خلافت فاطمی که در اسلام تنها خلافت معتبر شیعه بود[1] بسال (۲۹۷ه ؛ ۹۰۹م) بتونس بنیادگرفت تا درکار رهبری جهان اسلام با عباسیان بغداد همچشمی کند. بنیادگذار این خلافت سعید بن‌حسین بود که محتملا نسب وی به دومین بنیادگذار فرقهٔ اسماعیلیه عبدالله بن میمون ایرانی نژاد میرسید[2]. پیدایش سعید جانشین ابن‌میمون برای دعوت اسماعیلی توفیقی بزرگ بود که فقط توفیق نخستین‌دعوت علویان را که بسقوط خلافت‌امویان‌انجامید باآن‌قیاس میتوان کرد. قسمت اعظم این موفقیت از فعالیت سردعوتگر اسماعیلیان ابوعبدالله حسین ملقب به شیعی که ازمردم صنعای یمن بود مایه میگرفت. وی نزدیك بآخر قرن نهم بعنوان مبشر ظهور مهدی بذر شورش را درمیان قبایل بربر شمال افریقا و مخصوصاً قبیلهٔ کتامی (بضم و کسر کاف) بیفشاند. آغاز آشنائی وی بامردم این قبیله در اثنای حج بود[3] و درآنموقع افریقا قلمرو اغلبیان بشمار میرفت.

سعید یك شخصیت معمای

موفقیت‌درخشانی که شیعی دراین‌ناحیهٔ دورافتاده بدست‌آورده بود سعید را تشویق کرد تاسلمیه را که مقرر دعوت‌اسمعیلیان

۱ــ برای اطلاع ازحکومت‌های مستقل علوی موضوع ادریسیان وحمودیان را ببینید. اشراف مراکش‌که از ۱۵۴۴ قدرت یافتند اگرچه سلسلهٔ نسبشان به علی و فاطمه میرسید اما غالباً سنی بودند.

۲ــ بنیادگذار اول اسماعیل (متوفی ۷۶۰) بود. درفصل۳۰ از بخش سوم موضوع « اسماعیلیه » را ببینید.

۳ــ ابن‌عذاری ، ج۱، ص۱۱۸.

بود بگذارد و بطور ناشناس در لباس یك بازرگان بشمال غربی افریقا سفر کند . در سجلماسه بفرمان زیادةالله اغلبی (۲۹۱-۲۹۷ه ؛ ۹۰۳-۹۰۹م) وی را بزندان کردند ولی شیعی[۱] سعید را نجات داد و بسال (۲۹۷ه ؛ ۹۰۹م) دولت اغلبیان را که یك‌قرن حکومت کرده بود درهم شکست و آخرین ایشان را که زیادةالله بود فراری کرد .

اغلبیان آخرین نمایندگان سنیگری اسلام در افریقا بودند . سعید خود را فرمانروای کشورشمرد ولقب‌امام[۲] عبیدالله‌مهدی گرفت ومردم که وی‌را از راه‌اسماعیل و حسین (ع) از دودمان فاطمه (س) میشمردند اطاعتش کردند اما خاندانی‌که‌وی بنیاد کرد غالباً از طرف کسانی که درصحت نسبش تردید دارند بانتساب‌خود او «عبیدی» عنوان یافته است .

مورخان مسلمان‌در بارهٔ انتساب‌سعید بفاطمه (س) دوگروهند: طرفداران‌ومخالفان. دست‌کم هشت سلسله نسب برای‌او شمرده‌اند . بعضی مخالفان اورا یهودی گفته‌اند. ابن‌اثیر[۳] و ابن‌خلدون[۴] و مقریزی[۵] طرفداران صحت نسبند و ابن‌خلکان[۶] و ابن‌عذاری[۷] وسیوطی[۸] و ابن‌تغری‌بردی[۹] دراین‌زمینه‌تردید یا انکار کرده وسعید را مزوری دروغزن بشمار آورده‌اند . جالب آنکه تا سال (۴۹۵ه؛ ۱۱۰۱م) درنسب فاطمیان خلاف نبود و درهمین سال بدستور قادر خلیفهٔ عباسی در بغداد محضرنامه‌ای بامضای گروهی از عالمان سنی وشیعه آماده‌شد که بموجب آن حاکم‌فاطمی که رقیب خلیفه‌بود ازدودمان

۱- بعضی‌ها بخطا پنداشته‌اندکه زندانی اصلی پیش ازآنکه سجلماسه بشیعی تسلیم‌شود کشته شد .

۲- فاطمیان‌که شیعه بودند ترجیح میدادندکه بجای خلیفه عنوان امام داشته باشند .

۳- ج۳، ص۱۷-۲۰ ؛ ابوالفداء گفتار اورا تلخیص‌کرده است، ج۲، ص۶۷-۸.

۴- ج۴، ص۳۱. ۵- خطط (بولاق ، ۱۲۷۰) ، ج۱ ، ص۳۴۸-۹.

۶- ج۱ ، ص۴۸۷. ۷- ج۱، ص۵۰ ، ۱۵۷-۸.

۸- تاریخ‌الخلفاء (قاهره ، ۱۳۰۵) ، ص۲۱۴.

۹- چاپ‌پوپر، ج۲، ق۲، ص۱۱۲ .

فاطمه (س) نبود و نسب وی به دیصان ملحد میرسید[۱].

سرسلسلهٔ فاطمیان

عبیدالله (۲۹۷ـ۳۲۳ه ؛ ۹۰۹ـ۹۳٤م) در آغاز کار بیرون شهر قیروان به رقاده که از آن پیش مقر اغلبیان بوده بود اقامت گرفت . عبیدالله فرمانروائی توانا بود و دوسال از زمامداری وی نگذشته بود که سردعوتگرخویش ابوعبدالله شیعی را بکشت ونفوذ وی بسرعت برهمهٔ سواحل افریقا ازمراکش که قلمرو ادریسیان بود تاحدود مصر گسترش یافت. بسال (۳۰۲ه؛ ۹۱٤م) اسکندریه را بگرفت ودوسال بعد برهمهٔ دلتای نیل تسلط یافت. آنگاه حاکم تازه‌ای از مردم کتامه به‌سیسیل فرستاد و با ابن‌حفصون که در اندلس شورش کرده بود روابط دوستانه برقرار کرد . قدرت ناوگروه وی که از اغلبیان بجامانده بود تاجزیرهٔ مالت و ساردنی[۲] و کرس وهم جزائر بالئار محسوس بود. حدود سال (۳۰۸ه؛ ۹۲۰م) عبیدالله درپایتخت تازهٔ خود که بساحل تونس درشانزده میلی جنوب‌شرقی قیروان بنانهاده و نام آنرا مهدیه[۳] کرده بود اقامت گرفت .

نیروی دریائی

جانشینان عبیدالله روش تهاجمی وتوسعه‌جوئی اورادنبال کردند. پسرش[٤] ابوالقاسم محمدقائم (۳۲۳ـ۳۳۵ه؛ ۹۳٤ـ۹٤٦م) بسال (۳۲۳ه؛ ۹۳٤م) ناوگروهی فرستاد که سواحل جنوبی فرانسه را غارت کرد وجنوا را بگرفت ودرطول سواحل کالابری بچپاول پرداخت و با اسیران وغنائم فراوان بازگشت ولی این حملات به‌تسلط دائم نینجامید. بدوران نوهٔ قائم، ابوتمیم معد ملقب به‌معز (۳٤۱ـ۳٦۵ه؛ ۹۵۲ـ۹۷۵م)، ناوگروه مصری که با کشتیهای نوبنیاد مقس بندر معتبر مصر پیش از

۱ـ متن محضرنامه در ابوالفداء ، ج۲، ص۱۵۰ هست .

۲ـ این جزیره بسال ۱۰۰۳ بنیروی اسپانیا گشوده شد .

۳ـ یاقوت ، البلدان ، ج۴، ص۶۹۴ـ۶ ؛ مسعودی ، التنبیه ، ص۳۳۴؛ ابن‌حماد، اخبار ملوك بنی‌عبید ، چاپ م. واندرهیدن (الجزایر ، ۱۹۲۷) ، ص۹ـ۱۰ .

۴ـ بطوریکه از منابع اسماعیلیه معلوم میشود نگهبان او بوده است .

Bernard Lewis, *The Origins of Ismailism* (Cambridge, 1940), pp. 51-2.

بولاق‌نیرو یافته‌بود سواحل‌اسپانیا را غارت کرد واین بسال (۳٤٤ه؛ ۹۵۵م) ودوران خلافت عبدالرحمن ناصر در اسپانیا بود . سه‌سال پس‌ازآن سپاه فاطمیان بسوی‌غرب تا اقیانوس اطلس پیش رفت وسردار سپاه چند ماهی‌زنده از اقیانوس گرفته درظرفی برای خلیفه فرستاد . بسال (۳۵۹ه ؛ ۹٦۹م) فاطمیان مصر را از دست فرمانروایان اخشیدی گرفتند .

جوهر سیسیلی

قهرمان فتوح این دوران جوهر سیسیلی بود که اورا جوهر رومی (یونانی) نیز گفته‌اند . وی نژاد مسیحی‌داشت ودریکی از ولایتهای بیزانس ومحتملا سیسیل‌زاده ودرقیروان بغلامی‌فروخته‌شده‌بود[۱] . جوهر پس از آنکه بسال (۳۵۹ه ؛ ۹٦۹م) مظفرانه وارد فسطاط پایتخت مصر[۲]شد بلافاصله بنیاد شهری راکه قاهره[۲] نام یافت آغاز کرد و بسال (۳٦۳ه ؛ ۹۷۳م) شهر قاهره که همین‌پایتخت کنونی مصر است مرکزدولت‌فاطمیان‌شد. جوهر ازپس‌بنیاد این‌پایتخت نوکه اکنون پرجمعیت‌ترین شهرهای افریقا است بسال (۳٦۲ه ؛ ۹۷۲م) مسجد بزرگ ازهر[۳]را بنا کرد که بزودی بفرمان عزیز خلیفه یك مؤسسهٔ تعلیماتی شد.

بدینسان ازپس‌ابوعبدالله‌شیعی، جوهر بنیادگذار دوم امپراطوری‌فاطمیان‌بود که درآن روزگار برهمهٔ شمال افریقا تسلط داشت . فاطمیان ناحیهٔ غربی عربستان را از اخشیدیان گرفتند که نگهبانی شهرهای مقدس حجاز ازطرف عباسیان بدیشان سپرده شده‌بود . وقتی جوهر بسرزمین مصر استقرار یافت یکی‌ازسرداران خویش را بدیار شام فرستاد وبسال(۳۵۹ه؛ ۹٦۹م) دمشق را بطور موقت اشغال کرد[٤]. بزرگتر

۱ــ ابن‌خلکان ، ج۱، ص۲۰۹ــ۲۱۳ ؛ مقریزی ، ج۱ ، ص۳۵۲ــ۳۷۷ وبعد .

۲ــ این اسم را از ستارهٔ قاهرآسمان مریخ گرفتندکه هنگام بنای شهر در اوج بود و ونیزیهاکلمهٔ قاهره را به Cairo تحریف کردند .

۳ــ این نام را از زهراءکه لقب مادر بزرگ فاطمیان بودگرفتند .

۴ــ ابن‌خلدون ، ج۴، ص۴۸ ؛ مقریزی، ج۱ ، ص۳۷۸ .

دشمن‌جوهر قرمطیان بودند که در آنروزگار در بیشتر نواحی‌شام قدرت‌فراوان‌داشتند.

اوج قدرت فاطمیان

بدوران فرمانروائی مقرون بآرامش ابومنصور نزار ملقب به عزیز (۳۶۵ـ۳۸۶ه؛ ۹۷۵ـ۹۹۶م) پنجم خلیفهٔ فاطمی و اول کس از ایشان که حکومت بمصر داشت دولت فاطمی باوج قدرت رسید واز اقیانوس اطلس تا دریای سرخ و هم به یمن و مکه و دمشق و حتی یکبار بموصل همه‌جا نام خلیفهٔ فاطمی بخطبه‌بود ودست کم قدرت اسمی او دراین منطقهٔ وسیع استقرار داشت. بدوران عزیز خلافت مصری نه‌تنها رقیب‌خطرناك خلافت‌بغداد بود بلکه قدرت‌بغداد درقبال‌آن کوچك شد و دولت فاطمی تنها دولت اسلامی بود که بهمهٔ مشرق مدیترانه تسلط داشت. کار عزیز بدانجا رسید که بقاهره‌قصری‌بساخت و دومیلیون دینار خرج آن کرد تا وقتی بغداد را گرفت و بررقیبان عباسی دست‌یافت درآنجا اقامتشان‌دهد. وی نیز چون اسلاف خویش هوس‌فرمانروائی اندلس‌داشت ولی خلیفهٔ مغرور قرطبه وقتی‌نامهٔ تند فرمانروای‌فاطمی‌را دریافت کرد بجواب‌چنین‌نوشت: «تو مارا میشناختی وبدمان گفتی اگر ما نیز ترا بشناختیم بدت میگفتیم[1].»

عزیز از همهٔ خلیفگان فاطمی عاقلتر وبخشنده‌تر بود. بخوشدلی زیست ودر قاهره وبیرون شهر مسجدها و قصرها و پلها وترعه‌ها پدیدآورد. بدوران حکومت وی با مسیحیان بطور بیسابقه‌ای بملایمت رفتار میشد. بی گفتگو عیسی بن نسطور وزیر مسیحی و هم زن روسی او که مادر فرزندش حاکم و خواهر بطریق ملکانی اسکندریه و بطریق بیت‌المقدس بود در اینکار دخالت داشتند. ضعف فاطمیان ازپس عزیز آغاز شد. ازخلیفگان فاطمی اول کس او بود که بروش خطرناك عباسیان سپاه مزدور از ترك و سودان گرفت و نافرمانی اینان و کشاکشهای دمادم که باهم وهم با نگهبانان بربر داشتند از جمله عواملی بود که مایهٔ سقوط نهائی دولت شد وسرانجام سپاهیان چرکس و ترك و غلامان همدستشان قدرت از دولت گرفتند و دولت دیگر

۱ـ ابن‌تغری بردی ، چاپ پوپر، ج۲، ق۲، ص۲ .

بنیاد کردند .

یك خلیفهٔ سبك‌عقل

ابوعلی منصور ملقب بحاکم (۳۸۶-۴۱۲ه ؛ ۹۹۶-۱۰۲۱م) یازده‌ساله بود که بجای پدر بخلافت رسید . بدوران حکومت او حوادث فراوان بود که بسیاری وزیران‌خویش را بکشت وبسیار کلیساها وازجمله کلیسای قیامت را ویران کرد (سال ۴۰۰ه ؛ ۱۰۰۹م) و مسیحیان ویهودان را وادار کرد جامهٔ سیاه پوشند وجز برخر ننشینند و چون بحمام میروند مسیحیان صلیب و یهودان زنگوله‌ای بگردن آویزند[1] . حاکم ازپس‌متوکل وعمربن‌عبدالعزیز، سوم خلیفهٔ اسلام‌بود که برضد نامسلمانان مقررات‌سخت‌نهاد[2] . باصرفنظر از اعمال حاکم توانیم گفت که حکومت فاطمی با ذمیان رفتار نکو داشت . دستور ویرانی کلیسای قیامت را نیز ابن‌عبدون دبیر مسیحی حاکم صادر کرده بود وهمین قضیه یکی‌از عواملی‌بود که جنگهای صلیبی را پدید آورد . سرانجام این خلیفهٔ کبود چشم مرموز به پیروی ازمبادی افراطگران اسماعیلی اظهار داشت که خدای مجسم‌است وفرقه‌ای که عنوان دروز یافتند بخدائی او معترف شدند و این‌نام ازآنجا بود که نخستین مبلغ این‌عقیده درزی نام داشت (متوفی۴۱۰ه؛ ۱۰۱۹م)[3] . در۱۳فوریهٔ سال (۱۰۲۱م؛ ۴۱۲ه) حاکم را در دامنهٔ کوه المقطم کشته یافتند وشاید این‌توطئه را خواهر وی ستالملوك کرده بود که خلیفه تهمت ناموس باو زده بود .

دوران ضعف

ازپی حاکم جوانان‌نورس بخلافت رسیدند که قدرت‌حکومت همه بدست‌وزیران ایشان‌بود که خود را «ملك» نیز نامیدند.

۱ــ ابن‌خلکان ، ج۳ ، ص۵ ؛ ابن‌حماد ، ص۵۴ ؛ با یحیی بن سعید ، چاپ شیخو ص۱۸۷ و جاهای دیگر مقایسه‌کنید .

۲ــ ابشیهی ، مستطرف ، ج۱، ص۱۰۰ .

۳ــ برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این‌فرقه به Hitti, *Origins of Druze People* مراجعه‌کنید .

ابوالحسن الظاهر لاعزاز دین الله (۴۱۱-۴۲۷ه ؛ ۱۰۲۰-۱۰۳۵م) شانزده ساله بود که جانشین پدر شد . همین ظاهر بود که قسطنطین هشتم را موافق کرد تا نام وی به همهٔ مسجدها که در قلمرو امپراطوری روم بود یاد شود و هم مسجد قسطنطنیه را تعمیر کند و بعوض اجازه داد تا کلیسای قیامت را ازنو بنیاد کند[1]. ازپس ظاهر پسرش معد ملقب به مستنصر (۴۲۷-۴۸۷ه ؛ ۱۰۳۵-۱۰۹۴م) که یازده ساله بود بخلافت رسید و دوران حکومت وی که نزدیك بشصت سال شد از همهٔ خلیفگان اسلام درازتر بود[2]. درقسمت اول حکومت مستنصر مادر او که یك کنیز سودانی بود با آقای قدیمش که یك یهودی بود قدرت مطلق داشتند. در این هنگام قلمرو فاطمیان کوچك شده بود و از مصر چندان بیشتر نبود . ازپس سال (۴۳۵ه ؛ ۱۰۴۳م) متصرفات شامی دولت فاطمی که همیشه پیوستگی آن به مصر سست بود بسرعت جدا شدن گرفت. فلسطین پیوسته بشورش بود. آنگاه نیروئی بزرگ از شرق نمودار شد . این ترکان سلجوقی بودند که بآسیای غربی چشم داشتند . در همین اثنا متصرفات افریقائی فاطمیان نیز راه جدائی گرفته ازدادن خراج دریغ ورزیده دعوی استقلال کردند ویا مطیع عباسیان شدند. قبایل ماجراجوی بنی هلال و بنی سلیم که اصلا از نجد بودند و به صعید اقامت داشتند بسال (۴۴۴ه ؛ ۱۰۵۲م) بجانب غرب تاختند وتا چند سال طرابلس و تونس را عرصهٔ غارت داشتند[3]. سیسیل که از قلمرو اغلبیان بدست فاطمیان افتاده بود بسال (۴۶۴ه ؛ ۱۰۷۱م) بتصرف نرماندها درآمد که بدان نیز اکتفا نکرده به بعضی نقاط افریقا نیز دست انداختند و جز دیار عرب بدولت شیعه وفادار نماند . تنها فروغ آن ایام تاریك توفیق موقت بساسیری[4] سردار

۱- مقریزی، ج۱، ص۳۵۵؛ یحیی بن سعید، ص۲۷۰-۲۱؛ درکتاب سوم، فصل۱۸، موضوع « روابط خصمانه با روم شرقی » را ببینید .

۲- ابن خلکان، ج۲، ص۵۵۰؛ درکتاب سوم، فصل۳۲، حاشیهٔ مربوط به «خوارزمشاهان» را ببینید .

۳- مهاجرتها و اعمال جنگی بنی هلال مایهٔ تاریخی قصهٔ منظوم سیرة بنی هلال را پدید آورده است .

۴- ابن خلکان ، ج۱ ، ص۱۰۷-۸ .

ترك (متوفی ۱۰۶۰م) بود که نام خلیفهٔ مصر را در بغداد چهل هفته پیاپی بخطبه آورد و واسط و بصره نیز از بغداد پیروی کردند وقائم خلیفهٔ عباسی حق خلافت را برقیب فاطمی خویش واگذاشت و عمامهٔ خلافت و برد پیمبر و یك پنجرهٔ زیبا از قصر خویش را بعلامت استعفا بقاهره فرستاد. عمامه و برد و استعفانامه را یك قرن بعد صلاح الدین ایوبی به بغداد پس فرستاد و پنجره همچنان بقصری ازپی قصری نصب شد وعاقبت به مقبرهٔ سلطان بیبرس جاشنکیر که ازسلاطین ممالیك بود جای گرفت (۷۰۹ه؛ ۱۳۰۹م).

سقوط

درمصر نیز از کشاکش ترکان و بربران وسودانیان مشکلات پیاپی بود وقدرت حکومت فلج شد. درهمین اثنا هفت سال خشکسالی بود که منابع اقتصادی کشور کاهش گرفت. بسال (٤٦٦ه؛ ۱۰۷۳م) خلیفهٔ مضطرب و دودل فاطمی بدرجمالی ارمنی را که از موالی سابق بود و در آنموقع حکومت عکا داشت فراخواند که وزیر وسالار دولت شود[1]. فرمانده نو باهمهٔ قوت و کوشش زمام کار را بکف گرفت و اوضاع آشفته را بنظام آورد و دولت فاطمی را یك چند فرصت بقا داد ولی این بهبود چندان نپائید و کوشش بدر وهم کوشش پسر وجانشین او ملك افضل[2] ضعف روزافزون را چاره نتوانست کرد. افضل ازپی مرگ پدر سال (٤٨٧ه؛ ۱۰۹٤م) قدرت مطلق یافت و باقیماندهٔ سالهای حکومت فاطمیان[3] همه کشاکش وزیران بود که هریك گروهی از سپاه را طرفدار خود داشتند و چون مستنصر بمرد ملك افضل کوچکترین پسران خلیفه را بخلافت برداشت ولقب اورا مستعلی کرد تا وی را زیر نفوذ خویش نگهدارد وچون مستعلی بمرد ملك افضل یك پسر اورا که بیش از پنجسال نداشت خلیفه کرد و لقب افتخارآمیز آمر داد (٤۹۵ـ۵۲۵ه؛ ۱۱۰۱ـ۱۱۳۰م) و حافظ که ازسال (۵۲۵ـ٥٤٤ه؛ ۱۱۳۰ـ۱۱٤۹م) عنوان خلافت داشت بهنگام مرگ

۱ـ ابن خلکان، ج۴، ص۶۴؛ ابن اثیر، ج۱۰، ص۶۰، ۱۶۰.

۲ـ ابوالقاسم شاهنشاه؛ ابن خلکان، ج۱، ص۳۹۶ـ۷.

۳ـ برای اطلاع از نام خلیفگان فاطمی شجرهٔ نسب صفحهٔ بعد را ببینید.

قدرتش ازچهار دیوار قصر چندان فراتر نمیرفت وپسر او ظافر (٥٤٤ـ٥٤٩ه؛ ١١٤٩ـ ١١٥٤م) جوانی اهل حال و هرزه بود و همهٔ قدرت حکومت بدست ابن‌سلار وزیر کردنژاد افتاد که لقب ملك‌عادل داشت. یادداشتهای اسامه[1] که ازسال (٥٣٩تا٥٤٩ه؛ ١١٤٤تا١١٥٤م) بدربار فاطمی میزیسته نشان میدهد که توطئه و دشمنی و کینه‌توزی چنان بوده که بهیچ دربار دیگر نظیر نداشته است.

فهرست خلیفگان فاطمی

۱. مهدی (۲۹۷–۳۲۳ه ؛ ۹۰۹–۹۳۴م)
۲. قائم (۳۲۳–۳۳۵ه ؛ ۹۳۴–۹۴۶م)
۳. منصور (۳۳۵–۳۴۱ه ؛ ۹۴۶–۹۵۲م)
۴. معز (۳۴۱–۳۶۵ه ؛ ۹۵۲–۹۷۵م)
۵. عزیز (۳۶۵–۳۸۶ه ؛ ۹۷۵–۹۹۶م)
۶. حاکم (۳۸۶–۴۱۲ه ؛ ۹۹۶–۱۰۲۱م)
۷. ظاهر (۴۱۲–۴۲۷ه ؛ ۱۰۲۱–۱۰۳۵م)
۸. مستنصر (۴۲۷–۴۸۷ه ؛ ۱۰۳۵–۱۰۹۴م)

۹. مستعلی (۴۸۷–۴۹۵ه ؛ ۱۰۹۴–۱۱۰۱م) — محمد
۱۰. آمر (۴۹۵-۵۲۵ه؛ ۱۱۰۱–۱۱۳۰م) — یوسف
۱۱. حافظ (۵۲۵–۵۴۴ه ؛ ۱۱۳۰–۱۱۴۹م)
۱۲. ظافر (۵۴۴–۵۴۹ه ؛ ۱۱۴۹–۱۱۵۴م)
۱۳. فائز (۵۴۹–۵۵۵ه ؛ ۱۱۵۴–۱۱۶۰م)
۱۴. عاضد (۵۵۵–۵۶۷ه؛ ۱۱۶۰–۱۱۷۱م)

قتل ابن‌سلار (٥٤٨ه؛ ١١٥٣م) که بدست نوهٔ زنش نصر بن‌عباس صورت‌پذیرفت و ظافر خلیفه هم اورا بقتل پدرش که در مسند وزارت بجای عباس بن‌سلار وزیر بود

۱– چاپ حتی ص۶–۳۳ و ترجمهٔ آن *Arab-Syrian Gentleman*, pp. 36-59.

تحریك کرده بود وهم‌قتل‌معما آمیز ظافر که بدست‌این‌توطئه گرخردسال‌انجام گرفت از صفحات سیاه تاریخ مصر است . روز بعد از قتل ظافر ، عباس وزیر پسر خردسال اورا که چهارسال‌بیش‌نداشت بخلافت برداشت ولقب فائز داد (۵۴۹ـ۵۵۵ه؛ ۱۱۵۴ـ ۱۱۶۰م). این‌خلیفهٔ کودك بیازده سالگی بمرد وپسر عم نه‌سالهٔ او عاضد وچهاردهمین وهم‌آخرین خلیفهٔ فاطمیان که بیشتر از دوقرن ونیم خلافت داشتند بحکومت رسید. در این دوران آشفتگی کارها بنهایت رسید . در مصر خشکسالی‌های پیاپی و وباهای مکرر وفقر وبدبختی مردمی که هرچه‌داشتند ازنیل‌داشتند افزون‌شده‌بود ومالیات‌های سنگین که بمردم بار میشد ومصادرهٔ اموال که باقناع طمع خلیفگان وسپاهیان انجام میگرفت نارضائی و بدبختی را بیشتر کرده بود . آمدن صلیبیان وحملات امالریك پادشاه بیت‌المقدس که بخاك مصر قدم نهاده و بسال (۵۶۳ه ؛ ۱۱۶۷م) بدروازه‌های قاهره رسیده بود کار را پیچیده‌تر کرد و صلاح‌الدین با عزل آخرین خلیفهٔ فاطمی بسال (۵۶۷ه؛ ۱۱۷۱م) بهمهٔ این قضایا خاتمه داد .

فصل چهل و چهارم

زندگی در مصر فاطمی

ازهمهٔ قلمرو وسیع فاطمیان تنها مصر بود که جانشینان عبیدالله مهدی ازفرهنگ مخصوص خویش اثری در آنجا نهادند. روابطی که ولایتهای فاطمی را ازشمال غرب افریقا تا مغرب آسیا بقاهره می‌پیوست سست بود و طبعاً ایجاد نفوذ فرهنگی در این نواحی میسر نبود. از لحاظ تاریخ فرهنگ مصر میتوان یك نیمه دوران فاطمی و همهٔ دوران طولونی و اخشیدی را دوران نفوذ عرب و ایرانی شمرد. بخلاف دوران ایوبیان و ممالیك که نفوذ ایرانی و ترکی چیره بود دوران پیش از طولونیان را عربی خالص توان شمرد. دولت ایوبی که دولت فاطمی را ازمصر برانداخت معنویات و فرهنگ خاص امپراطوری سلجوقی را که بیشتر در زمینهٔ هنر و صنعت وجنبشهای سیاسی وفکری جلوه گر بود بافریقا راه داد. بدوران فاطمیان فرهنگ ایرانی نفوذ بیشتر داشت معذلك بدوران وسطی و هم دوران اخیر بیشتر مردم آن دیار قبطیان عرب نما بودند که درقلمرو این حکومت افراطگر شیعه ازته دل بمذهب سنی دلبستگی داشتند بهمین جهت بود که صلاح الدین بآسانی مذهب سنی را بآن سرزمین باز آورد و مذهب رسمی کرد.

ازلحاظ سیاسی دوران فاطمی بتاریخ مصر آغاز عصر نو بود که ازپس روزگار فرعونان تا پیش از فاطمیان دراین دیار حکومت مستقل و نیرومندی که براساس دین استوار باشد نبود. دولت طولونی و اخشیدی در آن سرزمین نفوذ قوی وقدرت دینی نداشتند که پیدایش و بقای آن مربوط به آشفتگی حکومت عباسی وهم توانائی نظامی

سربازانی بود که این‌دو دولت را تشکیل دادند.

زندگی طبقهٔ بالا

گرچه‌دوران‌طلائی‌تاریخ مصر فاطمی ازمعز آغاز شد و بدوران عزیز باوج‌رسید اما بدوران مستنصر نیز مصر رهبرجهان‌اسلام بود. ناصرخسرو[1] جهانگرد ایرانی و دعوتگر اسماعیلی مابین سال (۴۳۸ و۴۴۱ه؛ ۱۰۴۶ و۱۰۴۹م) یعنی‌پیش‌ازسقوط اقتصادی وسیاسی مصر را دیده وباعباراتی دلنشین وصفی جالب از آن کرده‌است. بقصر خلیفه۳۰٬۰۰۰ کس بود که ازآنجمله ۱۲٬۰۰۰ خدمه بود و ۱۰۰۰ نگهبان سوار و پیاده بودند. خلیفهٔ جوان که ناصرخسرو او را دریکی از مراسم سوار براستر بدید نکومنظر و چانه‌تراشیده بود و لباس سادهٔ سپید بتن داشت که ازجمله نیم‌تنه وعمامه بود و بدنبال وی خادمی بود که سایبانی مرصع بجواهر گرانبها روی سر خلیفه نگه میداشت وخلیفهٔ جوان بساحل نیل هفت کشتی داشت که درازی‌هریك۱۵۰ بازو وپهنای آن ۶۰ بازو بود وهم‌خلیفه درپایتخت۲۰٬۰۰۰ خانه داشت که غالباً آجری وپنج یا شش‌طبقه‌بود و بهمین شمار دکان داشت که هریك را ماهانه دو تا ده‌دینار اجاره میداد. خیابان‌های‌اصلی طاق داشت وبا چراغ روشن میشد. دکاندارها چیزهارا بنرخ‌معین‌میفروختند. اگر تقلبی‌ازکسی کشف میشد اورا برشتری سوار کرده بخیابانها میگرداندند و او زنگی بدست داشت که تکان میداد وخطای‌خود را برمیشمرد. حتی دکان جواهریان وصرافان نیز بشب‌درنبسته میماند. درشهر فسطاط قدیم هفت‌مسجدبزرگ وبقاهره‌هشت‌مسجدبود[2]. همهٔ کشور ازآرامش و رفاه برخوردار بود تاآنجا که ناصرخسرو گفته‌است: «من نتوانستم میزان ثروت آنجا را تعیین کنم اما رفاهی که درآنجا بود بهیچ جای دیگر ندیدم»[3].

مستنصر ازهمهٔ خلیفگان ثروتمندتر بود که میلیونها از اسلاف‌خود بارث‌برده

۱ــ سفرنامه، چاپ شیفر، ص۳۶ــ۵۶، ترجمه، ص۱۱۰- ۱۶۲.

۲ــ با مقریزی، ج۲، ص۲۶۴؛ یاقوت، ج۳، ص۹۰۱ مقایسه‌کنید.

۳ــ ص۵۳ (متن)، ص۱۵۵ ترجمه.

بود و زندگی مجلل و تجمل‌آمیز داشت بطوریکه گفته‌اند بقصر خود بنائی بشکل کعبه ساخته بود و در آنجا بمیگساری و سماع موسیقی و نغمهٔ زنان زیبا میپرداخت و میگفت: «این از دیدار حجرالاسود و استماع اذان و خوردن آب تیره بهتر است.» مقریزی[1] فهرستی از محتویات خزانهٔ وی آورده که در آنجا جواهرات گرانبها و گلدانهای بلور وسینی‌های مطلا ودواتهای عاج و آبنوس و کاسه‌های پرازعنبر وغالیه‌های مشك و آینه‌های فلزی و چترهای دسته طلا یا نقره وتختهٔ شطرنجها با مهره‌های مطلا و نقره و خنجرها و شمشیرهای جواهرنشان وپارچه‌های نشاندار بافت دبیق ودمشق فراوان بود و با کمال اسراف آثار بدیع هنری را که بقیمت درنمیآمد بسپاهیان ترك می‌بخشید معذلك همین خلیفه بسال (۴۶۳ه ؛ ۱۰۷۰م) ناچار شد دختران خویش را با مادرشان ببغداد بفرستد تا از گرسنگی و وبا درامان مانند.

وضع اداره

دولت فاطمی در سازمان اداری از روش عباسیان و بتعبیر درستتر از روش ایران قدیم پیروی میکرد. قلقشندی مصری (متوفی ۸۲۱ه؛ ۱۴۱۸م) در کتاب مفصل خود که برای داوطلبان مشاغل دولتی نوشته خلاصه‌ای ازسازمان جنگی و اداری فاطمیان آورده است. سپاه از سه‌دستهٔ اساسی تشکیل میشد: (۱) امرا که منصبداران سپاه بودند وشمشیرداران که درمراسم رسمی با خلیفه سوار میشدند ازایشان بود؛ (۲) منصبداران گارد که استادان وخواجگان بودند؛ (۳) گروههای مختلف سپاه که بانتساب یکی از خلیفگان یا وزیران یا بانتساب نژاد خویش نامهائی چون حافظیان و آمریان وجیوشیان و سودانیان وجز آن داشتند. وزیران چندطبقه بودند، مهمتر از همه «اهل شمشیر» بود که برسپاه وسازمان جنگ نظارت داشتند و حاجبان که سفیران بیگانه را بحضور میبردند و اهل قلم که قاضی از ایشان بود و ریاست سکه‌خانه را نیز داشت و مفتش بازار یا محتسب که بروزن و پیمانه و اندازه نظارت میکرد و خزانه‌دار دولت که بیت‌المال زیر نظر او بود. کم‌رتبه‌تر ازهمهٔ اهل

۱- ج۱، ص۴۱۴ وبعد. با ابن‌تغری بردی، ج۲، ق۲، ص۱۸۱-۲ مقایسه کنید.

قلم‌کارمندان کشوری بودند که دبیران وخدمتگزاران‌سازمانهای‌مختلف از ایشان‌بود. ادارهٔ داخلی امپراطوری را چنانکه گفته‌اند یعقوب‌بن کلس (متوفی ۳۸۱ه؛ ۹۹۱م) که وزیر معز وعزیز هردو بود سامان داده‌بود . یعقوب یهودی نژاد وازمردم بغداد بود که اسلام آورده و زندگی سیاسی را از دربار کافور آغاز کرده بود و آن رفاه اقتصادی که بدوران‌اول‌فاطمیان‌درهٔ‌نیل‌از آن‌بهره‌ور بود نتیجهٔ‌کاردانی‌ومهارت‌او بود[۱].

پیشرفت علمی و ادبی

ابن‌کلس اول کس بود که درمصر فاطمی بتشویق‌علوم‌پرداخت و یك بنگاه علمی بپا کرد که ماهانه ۱۰۰۰ دینار خرج آن میکرد . ازجمله کسانی که بدوران وی شهره شدند یکی محمد تمیمی طبیب بود که به‌بیت‌المقدس زاد وبحدود سال (۳۶۰ه؛ ۹۷۰م) بمصر رفت. یك‌مورخ دیگر پیش‌از او محمدبن یوسف کندی[۲] بود که بسال (۳۵۰ه؛ ۹۶۱م) بدوران اخشیدیان به‌فسطاط در گذشت . ازمورخان دوران بعد ابن‌سلامهٔ قضاعی بود که بسال (۴۵۳ه؛ ۱۰۶۱م) بفسطاط بمرد[۳]. اگرچه تنی‌چند از اول خلیفگان‌فاطمی روشندل بودند معذلك‌دوران ایشان دانشوران و نویسندگان مبرز نیاورد. عزیز خلیفه شخصاً شعر میگفت وچون خلیفگان‌بغداد وقرطبه دانشدوست‌بود وهمو بود که جامع‌ازهر را بصورت‌دانشگاهی درآورد. ولی درآن روزگار نه فقط عالمان‌شریعت بلکه مورخان و ادیبان نیز نوعاً ازطبقهٔ فقیهان‌بودند که قاضیان‌را نیز از ایشان برمیگزیدند. از اینرو کسی در رشتهٔ خاص برجسته نشد . شاید یکی‌از دلایل این محدودیت در زمینهٔ فعالیت علمی، وضع مذهبی فاطمیان‌بود که دانشوران وادیبان که سنی بودند بدربار ایشان رو نمیکردند. ناامنی و آشفتگی اقتصادی نیز که به نیمهٔ دوم دوران فاطمیان رواج داشت در این قضیه مؤثر بود .

۱ـ ابن‌صیرفی ، الاشاره الی من‌نال‌الوزاره ، چاپ عبدالله مخلص (قاهره، ۱۹۲۴)، ص۹۴ وبعد .

۲ـ مؤلف کتاب الولاة وکتاب القضاة، چاپ ر. گست (لیدن، ۱۹۰۸-۱۹۱۲).

۳ـ مؤلف کتاب عیون‌المعارف و فنون اخبار الخلائف (چاپ نشده) .

دارالعلم

دارالعلم یا دارالحکمه ازمعروفترین تأسیسات فاطمیان‌بود که حاکم خلیفه بسال (۳۹۶ه ؛ ۱۰۰۵م) برای تعلیم و تبلیغ مذهب شیعهٔ اسمعیلی بنیاد کرد و برای آن موقوفه‌ای نهاد که ۲۵۷ دینار درآمد داشت و بمصرف‌استنساخ وتعمیر کتاب وکارهای‌لازم دیگر میرسید[۱]. دارالعلم به‌قصر سلطنتی پیوسته‌بود ویك کتابخانه و سالنها برای اجتماعات داشت. در برنامهٔ درس بغیراز علوم اسلامی هیئت وطب نیزبود. باآنکه این‌مؤسسه بسال (۵۱۳ه؛ ۱۱۱۹م) بعلت‌تعلیمات افراطی بدست ملك‌افضل بسته شد تا دوران ایوبیان همچنان فعالیت داشت .

هیئت و علم مرایا

حاکم شخصاً بمحاسبات نجومی دلبسته بود و برکوه المقطم رصدخانه‌ای‌داشت که غالباًپیش‌ازسپیده‌دم بر استر فلفلی‌رنگ خود بدانجا میشد . ابن‌حماد[۲]مورخ آن‌عصر ازگفتهٔ یك شاهد عینی آورده که او در رصدخانهٔ مصر یك‌ابزار مسین بمانند اسطرلاب دیده که حاکم فاطمی‌آنرا بردو برج نصب کرده‌بود وشخصاًیکی‌ازبروج‌دوازده‌گانه را باآن‌اندازه گرفت که سه‌وجب‌بود.

علی‌بن یونس[۳](متوفی۴۰۰ه؛ ۱۰۰۹م) بزرگترین‌فلکشناس مصر وهم ابوعلی حسن‌بن‌هیثم (۳۵۴-۴۳۱ه ؛ ۹۶۵-۱۰۳۹م) که نام‌لاتینی‌او Alhazen است بزرگتر عالم طبیعیات ومرایا بدربار حاکم شهرت یافتند . ابن‌یونس در زیجی که بنام مشوق وحامی خود مرتب کرد اشتباهات زیجهای متداول آن‌عصر را اصلاح کرد و دراینکار از رصدها که شخصاً میکرد کمك گرفت . ابزار رصد وی یك کرهٔ حلقه‌دار و دایرهٔ سموت بود . ابن‌هیثم (متوفی حدود ۱۰۳۹م) در بصره بحدود سال ۹۶۵م زاده بود . حاکم باو فرمان داد جدول منظمی فراهم کند که طغیان سالانهٔ نیل را معلوم دارد و چون در اینکار توفیق نیافت خودش را بدیوانگی زد و ازبیم خشم خلیفه نهان‌بود تا

۱- مقریزی ، ج۱ ، ص۴۵۹ . ۲- ص۵۰ .
۳- قفطی ، ص۲۳۰-۱۳۱؛ ابن‌خلکان ،ج۳، ص۶ .

او بمرد . نزدیك بیك‌صد کتاب در ریاضیات و هیئت و فلسفه و طب[1] با ابن هیثم نسبت میدهند ، اما مهمترین مؤلفات وی که شهرت‌جهانگیر یافت «کتاب‌المناظر» است که اصل‌آن از میان رفته ولی بدوران جیرارد کریمونی یا پیش‌ازآن ترجمه شده ومتن لاتینی بسال ۱۵۷۲ انتشار یافته وبقرون وسطی درتکامل علم مرایا اثر فراوان داشته است. تقریباً همهٔ کسان که بقرون وسطی دربارهٔ مرایا چیزی‌بقلم‌آورده‌اند برترجمهٔ کتاب ابن‌هیثم (Opticae thesaurus) تکیه دارند و ازملاحظهٔ آثار روجر بیکن و لئوناردو دا وینچی ویوهان کپلر نفوذ کتاب‌ابن‌هیثم در نوشته‌های‌ایشان روشن‌میشود. ابن‌هیثم درکتاب خود با نظریهٔ اقلیدس و بطلیموس که بموجب آن از چشم پرتوی برون شده بچیزهای دیدنی میرسد مخالفت کرد و برای تعیین زاویهٔ انکسار وانعکاس نور آزمایشها کرد و ضمن‌آزمایشهای خویش فرضیهٔ عدسیهای ریزبین راکه سه‌قرن بعد در ایتالیا ساخته شد کشف کرد .

بدوران حاکم درمصر یك کتاب مهم دیگر تألیف شد که « المنتخب فی‌علاج العین »[2] از عمار بن‌علی موصلی بود . وی دراین‌تألیف دقت و ابتکاری بیش‌از معاصر خود ابن‌عیسی مؤلف « التذکره » بکار برده‌بود اما کتاب تذکره که کاملتر بود در رشتهٔ بیماریهای چشم کتاب اساسی شد . عمار طریقهٔ معالجهٔ تیرگی چشم راکه بآب کبود معروف‌است کشف کرده‌بود وآنرا بوسیلهٔ لولهٔ خاصی که اختراع خود او بود میمکیدند .

کتابخانهٔ سلطنتی

حوادثی که بدوران مستنصر بود وخزاین وی را بپراکندگی داد خسارتی بزرگتر داشت وکتابخانهٔ سلطنتی راکه عزیز

۱ــ ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۹۱ وبعد؛ قفطی ص۱۶۷ــ۸ ؛ مصطفی نظیف، ابن‌الهیثم: بحوثه وکشوفه البصریة (قاهره ، ۱۹۴۲) ، ص۹ــ۱۴ .

۲ــ یك‌قسمت ازآن درکتابخانهٔ اسکوریال هست .

Casiri, vol. i, p. 317; tr. Hirschberg *et al.*, *Die arabischen Augenarzte nach den Quellen beirbeitet*, vol. ii, (Leipzig, 1905).

بنیاد کرده بود ومیگویند در آنموقع ۲۰۰٬۰۰۰ کتاب داشته که ازجمله ۲۴۰۰ قرآن نفیس طلاکاری بوده است از میان برد . ازجمله نفایس این کتابخانه مجموعه‌ای از خط ابن‌مقله ودیگر خط‌نویسان مشهور بود . عزیز یك‌نسخه ازتاریخ طبری را بخط مؤلف باین کتابخانه داده‌بود . ضمن غارتی که بسال (۴۶۱ه؛ ۱۰۶۸م) بود یك‌شاهد عینی دیده‌بود که بیست وپنج شتر را کتاب بار کرده میبرند . دستنویسهای گرانقیمت در خانهٔ منصبداران ترك بجای آتش‌زنه بکار میرفت و غلامانشان پاپوش خود را با جلدهای‌زیبا وصله میزدند . ظاهراً جانشینان مستنصر کتابهای‌تازه فراهم کرده‌بودند که وقتی‌یك‌قرن بعدصلاح‌الدین مظفرانه واردقصرسلطنتی‌شد کتابخانهٔ آنجا ۱۰۰٬۰۰۰ و بیشتر کتاب داشت که قسمتی از آنرا ضمن چیزهای دیگر بکسان خود بخشید[1] .

هنر و معماری

بدوران فاطمی دانش و ادبیات رونق چندان نداشت اما آثار مهم معماری از آن بسیار مانده است . رفاهی که بروزگار خلیفهٔ اول ودوم قاهره و دو وزیر ارمنی‌نژاد دوران‌بعد بود برفاه دوران فرعونان و بطلیموسیان مانند بود در رشتهٔ معماری نمودار شد .

کهنترین‌بنا که ازآن‌روزگار بپاست مسجد ازهر است که جوهر بسال(۳۶۲ه؛ ۹۷۲م) بنیاد کرد . با آنکه بعدها در بنا تغییراتی داده شده اما قسمت قدیمی که در میان واقع‌است صورت اصلی را محفوظ داشته است . این قسمت ازآجر است وبسبك مسجد ابن‌طولون‌ساخته‌شده؛ طاقها ضربی‌است و وضع عمومی‌آن نمودار نفوذ ایرانی است . مناره بسبك چهارگوش و از سنگ است و مسجد دوم از لحاظ قدمت مسجد حاکم است که بنای‌آن بدوران پدر حاکم بسال (۳۸۰ه؛ ۹۹۰م) آغاز وحدود سال (۴۰۳ه ؛ ۱۰۱۲م) ختم شد . سبك بنا مانند ازهر بود و یك‌گنبد آجری داشته که برپایه‌ای بشکل‌طبل هشت برك بالای محراب برآورده بودند . بنای مسجد ازسنگ بود که اکنون ویرانه است و چون منارهٔ مسجد چهارگوش نبود محتملا صنعتگران

۱ــ مقریزی ، ج۱، ص۴۰۸ــ۴۰۹ ؛ ابوشامه ، ج۱، ص۲۶۸ .

را از شمال عراق ، نه از سوریه آورده‌اند . بکار بردن سنگ در بنا بجای آجر در اواخر دوران فاطمی باب شده است وشاهد آن نمای مسجد اقمر است که بسال (۵۱۹ه؛ ۱۱۲۵م) بنیاد شده است و محتملا معمار آن از مسیحیان ارمنی بوده است . درمسجد اقمر برای اول بار مقرنس‌کاری را که بعدها بصف امتیازات معماری اسلام در آمد می‌بینیم. دراین مسجد ستون‌دار وهم مسجد صالح بن رزیك (حدود ۴۵۲ه؛ ۱۱۶۰م) نقشهای برجسته و خط کوفی درشت که نشان معماری فاطمی است بچشم میخورد . این نمودارهای تازه از قبیل مقرنس‌کاری و طاقنماهای اطراف که معماران فاطمی بتدریج باب کرده‌اند بدوران ایوبیان وممالیك تغییرات دیگر یافت؛ همچنین حکاکی کلمات روی سنگ یا صفحات چوبی زمینهٔ ترقی‌های بعدی هنر را آماده کرد و این رسم که قبر را ضمیمهٔ مسجد یا پیوسته بدان کنند از بدرجمالی (۴۷۸ه ؛ ۱۰۸۵م) آغازشد که مدفن وهم مسجد وی در دامنهٔ کوه المقطم نخستین‌نمونه از این‌نوع است. وهم از آثار معماری فاطمی سه‌دروازهٔ بزرگ بجاست که دروازهٔ زویله و دروازهٔ نصر و دروازهٔ فتوح است[1]. این دروازه‌های بزرگ که معماران اهل رها بسبك رومی در قاهره بنا کرده‌اند از همهٔ آثار فاطمی درمقابل روزگار بیشتر مقاومت کرده است .

صنایع دستی و تزیینی

ازجمله آثارقدیمی که در دارالآثارالعربیه هست عده‌ای‌الواح قابدار و صفحات چوب حکاکی شده است که مربوط بدوران فاطمی است و نقش آن موجودات زنده را نشان میدهد از قبیل آهوان که حیوانات درنده بر آنها حمله میبرد یا خرگوشها که شاهین‌ها درکار ربودن آنهاست و جفتهای پرندگان همانند . محتملا این تصویرهای زینتی را از سبك ساسانی گرفته‌اند وهمین قصه دربارهٔ آثار برنزی دوران فاطمیان که بیشتر آئینه یا تنگ یا بخوردان است صادق‌است. بهترین‌نمونهٔ آثار برنزی مجسمهٔ عقاب‌است که اکنون‌درپیزای ایتالیاست و بلندی آن ۱۰۵ سانتی‌متر وقطر آن ۸۵ است . این سخن دربارهٔ منسوجات نیز که

۱ــ مقریزی ، ج۱، ص۳۸۰ وبعد .

نمونه‌هائی از آن بدوران جنگهای صلیبی[۱] باروپا راه یافته درست مینماید. پارچه‌بافی از هنرهای محلی مصر قبطی بشمار بود ولی از سبك ایرانی و مخصوصاً ساسانی مایه داشت. در منسوجات فاطمی تصویر حیوانات در وضع مخصوصی که شعار جنگ یا علامت خاندانها بوده بچشم میخورد. از جمله شهرهای مصر که پارچهٔ آن بقرون وسطی شهره بود دبیق و دمیاط و تنیس بود که پارچهٔ معروف دبیقی ودمیاطی وتنیسی منسوب بآنجاست. پارچه‌ای که بدوران شوسر بنام فوستیان (fustian) معروف بود چنانکه از نام آن هویداست از فسطاط بوده است.

درصنعت سفالگری فاطمی نیز چون هنرهای دیگر از نمونه‌های ایرانی پیروی میشد. در اینجا نیز چنانکه دربارهٔ پارچه گفتیم تصویر حیوانات غالباً مورد توجه بوده است. مقریزی[۲] در فهرستی که از آثار فاطمیان آورده نام چند نوع سفالکاری و فلزکاری را یاد کرده که ازجمله چینی براق است واین نخستین بار است که از وجود چینی بشرق عربی سخن آمده است[۳]. ناصرخسرو[۴] نیز گفته است که مصریان سفال را چنان ظریف و شفاف میساختند که دست را از پشت آن میشد دید.

قدیمتر چیزی که دربارهٔ جلدسازی اسلام میدانیم ازمصر است که میتوان آنرا مربوط بقرن هشتم یا نهم دانست. تزیین این جلدها وهنری که در آن بکار رفته نموداری از جلدسازی قبطی قدیم است. از آن پس که این سبك مصری تکامل یافت جلدسازی و نقش و نگار روی آن هنر رایج صنعتگران مسلمان شد.

۱ـ فصل ۴۶ همین کتاب را ببینید. ۲ـ اول همین فصل را ببینید.

۳ـ با مقالهٔ کرنکو در مجلة المجمع، جزء ۱۳ (۱۹۳۵)، ص۳۸۶ـ۳۸۸ مقایسه کنید که میگوید بیرونی از چینی سخن آورده است؛ سلسلة التواریخ، ص۳۵ـ۳۶؛ دمشقی، نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر، چاپ ا. ف. مهرن (سن پترزبورگ، ۱۸۶۶)، ص۴۳ نیز یادی از چینی دارد.

F. Sarre in *Die Keramik von Samarra* (Berlin, 1925), p. 61.

از یك ظرف سفالی که بقرن نهم در سامره کشف شد سخن دارد.

۴ـ چاپ شیفر، ص۵۲، ترجمه، ص۱۵۱.

فصل چهل و پنجم

تصادم میان شرق و غرب: جنگهای صلیبی

در اواخر قرن یازدهم وقتی گروههای مسیحی با هدفهای گونه‌گون بسوی سوریه میآمدند که آنجا را ازچنگ مسلمانان بدرآرند آن سرزمین عرصهٔ اختلاف و زبونی بود ومیان عدهٔ زیادی سران محلی قسمت شده‌بود. درشمال ترکان نیرومند سلجوقی نفوذ داشتند وجنوب آن بدست فاطمیان شیعهٔ مصر بود. بومیان ازیگانگی بدور بودند وحتی زبان ایشان یکی‌نبود. بجنوب لبنان دروزها ودر کوهستان شمالی نصیریها و مجاور ایشان اسماعیلیان یا بنگیان بعدی بودند و اینان سه‌فرقه بودند که با سنیگری اختلاف‌داشتند. ازجمله فرقه‌های مسیحی مارونیان‌بودند که هنوز بنسبت زیاد زبان سریانی داشتند و مهمترین اقلیت مسیحی آن سرزمین بودند.

سلجوقیان شام

ازپیش (بفصل سی ودوم) گفتیم که چسان‌سلجوقیان‌صحرانشین باوایل‌قرن‌یازدهم ازاواسط آسیا آمدند و ولایتهای‌غربی‌خلافت عباسی را زیرپا گرفتند و درخراسان وفارس وعراق و ارمنستان و آسیای صغیر دولتها بنیاد کردند و سرانجام بسال (٤٤٧ه؛ ١٠٥٥م) ببغداد سلطنت‌یافتند که خلافت تابع ایشان شد و سلجوقیان شام همچون سلجوقیان رومی درآسیای صغیر یکی‌ازتیره‌های این خاندان بودند اما یك رئیس نداشتند و هریك از شهرهای نسبةً مهم سوریه یك فرمانروای عرب یا سلجوقی داشت. پس از سال (٤٨٢ه؛ ١٠٨٩م) طرابلس زیر فرمانروائی بنی‌عمار که شیعه‌بودند مستقل میزیست[1] وهم بعداز سال (٤٧٤ه؛ ١٠٨١م)

١– Consult G. Weit, *in Mémorial Henri Basset* (Paris, 1928), vol. ii, pp. 279-84.

بنی‌منقذ به شیزر حکومت داشتند و رومیان شهرهای ساحلی و ناحیهٔ شمالی را پیاپی میگرفتند و از کف میدادند .

نخستین دسته‌های سلجوقی کمی پیش‌از سال (٤٦٣ه ؛ ۱۰۷۰م) بشام نمودار شدند. دراین‌سال الب‌ارسلان‌امیرعرب حلب را مطیع‌خود کرد و اتسز که ازسرداران وی‌بود بیت‌المقدس را گرفت و فلسطین را ازچنگ‌فاطمیان درآورد. چون‌سلجوقیان سنی بودند خودشان را مکلف میدانستند که ریشهٔ الحاد مصری را برآرند . وازپس پنجسال اتسز بردمشق استیلا یافت ولی‌بسال(٤٩٢ه؛ ۱۰۹۸م) باردیگر بیت‌المقدس بتصرف‌فاطمیان درآمد که ناو گروه نیرومند ایشان دراینسال برهمهٔ شهرهای ساحلی و از جمله عسقلان و عکا و صور تا جبیل (ببلوس) درشمال تسلط یافت . تتش پسر الب‌ارسلان بنیادگذار واقعی دولت‌سلجوقیان‌شام بشمار است. وی ببهار سال(٤٨٧ه؛ ۱۰۹٤م) علاوه ازمتصرفات خراسان نفوذ خویش را برحلب و رها وموصل استقرار داد وچون بسال‌بعد درمیدان پیکار ازپا درآمد متصرفات‌شامی وی که بزحمت‌بچنگ آورده‌بود درنتیجهٔ‌خلافی که پسران‌او رضوان ودقاق‌داشتند وهم‌درنتیجهٔ کینه‌توزیهای سردارانش که همه در اندیشهٔ مصالح خویش بودند میان پسران تقسیم شد . رضوان حلب را پایتخت کرد و ازسال (٤٨٩تا٥٠٧ه ؛ ۱۰۹۵تا۱۱۱۳م) در آنجا حکومت داشت و دقاق (٤٨٩ـ٤٩٨ه ؛ ۱۰۹۵تا۱۱۱۳م) دمشق[1] را پایتخت کرد و دشمنی این دو برادر که بسال (٤٩٠ه ؛ ۱۰۹٦م) آغاز شد محور حوادث دوران آنها بود .

۱ـ سلجوقیان شام (٤٨٥ـ٥١١ه ؛ ۱۰۹۲ـ۱۱۱۷م) :

۱. تتش بن الب‌ارسلان (٤٨٧ـ٤٨٩ه ؛ ۱۰۹٤ـ۱۰۹۵م)

۲. رضوان (٤٨٩-٥٠٦ه؛۱۰۹۵-۱۱۱۳م) — دقاق(دردمشق،٤٨٩-٤٩٨ه؛۱۰۹۵-۱۱۰٤م)

۳.الب‌ارسلان کبك(٥٠٧-٥٠٨ه؛۱۱۱۳-۱۱۱٤م) ٤.سلطان‌شاه(٥٠٨-٥١١ه؛۱۱۱٤-۱۱۱۷م)

علل و انگیزه‌ها

جنگهای صلیبی در واقع فصل میانهٔ آن کشاکش دراز شرق و غرب بوده که جنگهای تروا و هم جنگهای ایران کهن مقدمه وعرصه‌جوئی دولتهای‌استعمار گر اروپای‌غربی فصل‌آخر آن بشمار است. علت تصادم شرق وغرب فاصلهٔ جغرافیائی نیست بلکه رقابت ادیان و اختلاف نژاد و زبان است و بطور قطع میتوان گفت جنگهای صلیبی عکس‌العمل اروپای مسیحی برضد آسیای مسلمان بود که از سال (۱۲ه ؛ ۶۳۳م) نه تنها درشام و آسیای صغیر و بس بلکه در اسپانیا وسیسیل نیز وضع هجومی داشت. ازجمله انگیزه‌های دیگر جنگ‌آزمائی وعلاقهٔ مهاجرت قبایل تیوتون را که از وقتی بعرصهٔ تاریخ‌آمدند نقشهٔ اروپا را دگرگون کردند نیز یاد باید کرد. ضمناً ویرانی کلیسای‌قیامت که بسال(۴۰۰ه؛ ۱۰۰۹م) بدست حاکم خلیفهٔ فاطمی انجام گرفت و زیارتگاه هزاران اروپائی بود و بسال (۱۸۴ه ؛ ۸۰۰م) بطریق قدس[1] کلیدآنرا مانند چیز مقدسی برای شارلمانی فرستاده‌بود وهم‌آن سختیها که زیارتگران‌مسیحی هنگام‌عبور ازآسیای‌صغیر میدیدند اینهمه را انگیزه و مقدمات جنگهای صلیبی میتوان شمرد. ولی علت مستقیم جنگ این بود که بسال (۴۸۷ه؛ ۱۰۹۴م) امپراطور الکسیوس کمننیوس از پاپ اوربان‌دوم استمداد کرد زیرا سلجوقیان مسلمان متصرفات آسیائی اورا تا بکنار دریای مرمره گرفته‌بودند وقسطنطنیه را بخطرداشتند. شاید پاپ‌استمداد امپراطور را فرصتی‌شمرد تا کلیسای یونانی را که بسال (۴۴۶ه ؛ ۱۰۵۴م) ازکلیسای روم جدا شده بود باتحاد بازآرد. در۲۶ نوامبر (۱۰۹۵م ؛ ۴۸۸ه) پاپ اوربان بشهر کلرمنت بجنوب شرقی فرانسه ضمن نطقی مؤمنان را ترغیب کرد که سوی قبر مقدس روند و آنرا بزور از

۱– Consult Einar Joranson in *American Historical Review*, vol. xxxii, (1927), pp. 241-61; A. Kleinclausz in *Syria*, vol. vii (1926), pp. 211-33.

با فصل۲۴، بخش‌سوم، موضوع « روابط با فرنگ » مقایسه‌کنید .

چنگ کفار بدر آرند و بتصرف خویش گیرند . شاید هیچ نطق دیگر بقدر این نطق درتاریخ مؤثر نیفتاده‌است. فریاد دیوس وولت یعنی خدا میخواهد از همه‌جا برخاست و بزرگ و کوچك را زیر نفوذ گرفت. هنوز بهار سال بعد نیامده بود که ۱۵۰٬۰۰۰ کس که بیشتر آنها ازفرنگ و نورمان و گروهی نیز از توده‌های پست بودند دعوت پاپ را پذیرفته بقسطنطنیه فراهم شدند . بدینسان نخستین جنگهای صلیبی که چون سربازانش صلیب را علامت خود کردند این نام یافت آغاز شد .

طبعاًهمهٔ کسانی که صلیب برداشته بودند با انگیزه‌های معنوی بدین کار نپرداخته بودند که بسیار سران قوم وازجمله بوهیمند میخواستند برای خودشان حکومتی فراهم کنند. بازرگانان پیزا و ونیز وجنوا مقاصد بازرگانی داشتند. خیالپرست و آشوبگر و ماجراجو نیز چون مردم اخلاصمند در اینراه هدف خویش میجستند . بسیاری مجرمان قبول دعوت پاپ را کفارهٔ گناهان خویش میشمردند وعامهٔ مردم فرانسه ولورن و ایتالیا وسیسیل باین جهت صلیب برمیگرفتند که ازتنگنای اقتصادی و وضع رقت انگیز اجتماعی آسوده شوند و آنرا رهائی نه فداکاری میشمردند .

دوران فتوح

تقسیم عادی جنگهای صلیبی بهفت یا نه حمله بهرحال تقسیم مناسبی نیست زیرا جریان حوادث کوچك و بزرگ بهم‌پیوسته بود و میان یك جنگ دیگر حد مشخص و روشنی نبود . شاید این تقسیم با منطق سازگارتر باشد که بگوئیم اول دوران فتوح بود که تا (۵۳۹ه ؛ ۱۱۱٤م) یعنی سالی که اتابك زنگی فرمانروای موصل، رها را بگرفت دوام داشت ودوم دوران عکس العمل اسلام بود که زنگی آغاز کرد و بدوران فیروزیهای درخشان صلاح الدین باوج رسید و سوم دوران جنگهای کوچك داخلی بود که برجسته‌ترین اشخاص آن ایوبیان شام ومصر وممالیك مصر بودند و این دوران بسال (٦۹۰ه ؛ ۱۲۹۱م) که صلیبیان آخرین سنگر خود را درسوریه از دست داده‌اند خاتمه یافت[1]. دوران فتوح تماماً پیش از آن

۱– See W. B. Stevenson, *The Crusaders in the East* (Cambridge, 1907), p. 17.

جنگها بود که عنوان جنگ‌صلیبی‌دوم بدان داده‌اند (۵۴۲ـ۵۴۴ه ؛ ۱۱۴۷ـ۱۱۴۹م) و دوران دوم تقریباً باقرن سیزدهم تطبیق میکند . یکی‌از جنگهای صلیبی این‌دوران برضد قسطنطنیه‌بود (۵۹۹ـ۶۰۱ه ؛ ۱۲۰۲ـ۱۲۰۴م) ، دوحمله نیز بمصر شد (۶۱۵ـ۶۱۸ه ؛ ۱۲۱۸ـ۱۲۲۱م) که به‌نتیجه نرسید ویك حمله نیز بجانب تونس بود (سال ۶۶۹ه ؛ ۱۲۷۰م) .

رومیان شرقی‌آسیای صغیر را پس‌میگیرند

در حملهٔ اولی ، صلیبیان میبایست از محل اجتماع خود که قسطنطنیه‌بودحرکت کرده آسیای‌صغیر را بشکافند. این‌منطقه بتصرف قلیج ارسلان‌جوان سلطان‌سلجوقی قونیه‌بود (۴۸۵ـ۵۰۱ه؛ ۱۰۹۲ـ۱۱۰۷م) وجنگی که مسیحیان باسپاه وی درانداختند نخستین‌پیکار بود که بامسلمانان کردند. ازپس محاصره‌ای که یکماه طول کشید مسیحیان نیقیه را که پایتخت سلیمان قتلمش پدر قلیج و بنیادگذار دولت سلجوقیان روم بود بگرفتند و این به ژوئن (۱۰۹۷م ؛ ۴۹۱ه) بود و ازآن‌پس میان صلیبیان وسلجوقیان تصادمی‌نبود مگر باسکی شهر که صلیبیان اول ژوئیه[1] نیروهای قلیج را درهم شکستند . این هجوم ظفرآمیز نیمه‌غربی شبه‌جزیرهٔ آناطولی را بقلمرو امپراطور الکسیوس‌بازآورد و او سران‌صلیبی را وادار کرد که چون امیران تیولدار نسبت باو سوگند اطاعت‌یاد کنند. این‌فیروزی، حملهٔ ترکان را باروپا دوقرن ونیم عقب انداخت .

امیرنشین‌های لاتینی اول

ازآن‌پس که صلیبیان کوهستان طوروس را درنوردیدند وپیش ازآنکه بطرف‌جنوب‌بگردند گروهی‌ازآنها بسرداری‌بالدوین

۱ـ *Gesta Francorum et aliorum Hierosolymitanorum*, ed. Heinrich Hagenmeyer (Heidelberg, 1890), p. 197, n. II, p. 208 n. 62; Fulcher, *Historia Hierosolymitana*, ed. Hagenmeyer (Heidelberg, 1913), p. 192, n. 10.

با ابن‌قلانسی، چاپ‌آمدروز ، ص۱۳۴ مقایسه کنید .

tr. H. A. R. Gibb, *The Damascus Chronicle of the Crusades* (London, 1932), p. 42.

که پدرش یك کنت لهستانی بود جدا شده بطرف ناحیهٔ شرقی که ارمنیان مسیحی در آنجا مقیم بودند رهسپار شدند ودر اوائل سال (۴۹۲ه ؛ ۱۰۹۸م) رها را گرفتند[1] و دراین‌سرزمین مسیحی نخستین مستعمرهٔ لاتینی بپا شد و اول حکومت لاتینی بنیاد گرفت و بالدوین امارت آن یافت ودسته‌های دیگر بفرماندهی تنکرید نرماندی فرمانروای ایتالیای جنوبی برخلاف جهت اینان راه کیلیکیه را که مردم آنجا نیز ارمنی اما مخلوط به یونانی بودند پیش گرفتند و طرسوس مولد پول رسول را تصرف کردند .

تصرف انطاکیه

درهمین‌اثنا نیروی‌اصلی بانطاکیه[2] رسیده‌بود . فرمانروای‌شهر یك‌امیر سلجوقی بنام یاغی‌سیان[3] بود و این‌منصب ازشاه سومین سلجوقیان‌ملکشاه‌داشت وازپس‌محاصره‌ای‌سخت وطولانی (از۲۱اکتبر۱۰۹۷م؛۴۹۱ه تا ۳ژوئن ۱۰۹۸م؛ ۴۹۲ه) پایتخت سوریهٔ شمالی درنتیجهٔ خیانت یکی از ارمنیان که نگهبان یکی‌از برجها بود تسلیم شد وبچنگ بوهیمند افتاد. وی با تنکرید خویشی داشت و تیزهوش‌تر از همهٔ سران صلیبی‌بود. تنها کوشش جدی که قبل‌از سقوط شهر برای نجات آن شد از طرف رضوان فرمانروای حلب بود .

هنوز محاصره گران‌بشهر درنیامده بودند که خویشتن را درمحاصرهٔ کربوقا[4] امیرموصل دیدند که وی ازپایتخت خویش بکمك شهر آمده‌بود . اما صلیبیان درشهر

۱– Matthew of Edessa, *Chronique*, ed. E. Dulaurire (Paris, 1858), p. 218.

۲–کلمهٔ انطاکیهٔ عربی از انتیوکیای یونانی است که نام پدر سلوکوس اول (۳۰۰ قبل‌از میلاد) بنیادگذار شهر بوده وچون دراین شهر برای اول بار بشاگردان مسیح عنوان مسیحی داده شد (اعمال رسولان ۱۱:۲۶) اعتباری خاص دارد .

۳– در ابن‌اثیر ، ج۱۰ ، ص۱۸۷ ؛ ابوالفداء ، ج۲، ص۲۲۰ ؛ ابن‌خلدون ، ج۵، ص۲۰ باغی‌سیان (ب یك‌نقطه) است .

۴– با ابن‌اثیر ، ج۱۰ ، ص۱۸۸ ؛ ابوالفداء ، ج۲ ، ص۲۲۱ مقایسه‌کنید . وی یك ماجراجوی ترك بودکه بسال ۱۰۹۶ موصل را از عربان بنی‌عقیل گرفت و ضمیمهٔ امپراطوری سلجوقی کرد .

نیزهٔ مقدس را که با آن پهلوی مسیح را وقتی برصلیب بود سوراخ کرده بودند و از آن‌پس بکلیسائی درانطاکیه بخاك‌شده‌بود بیافتند و ازاین‌حادثه‌بهیجان آمده متهورانه از شهر برون ریختند و محاصره را بشکستند ونزدیك‌بود سپاه کربوقا را بکلی نابود کنند و شهر بتصرف بوهیمند ماند وپایتخت امیرنشین دوم صلیبیان شد ومدت یك‌قرن وسه ربع قرن بدست مسیحیان بود .

ریموند فرمانروای تولوز که ثروتمندترین امیران فرنگ بود و این کشف جالب وهیجان‌انگیز را مردان وی کرده بودند ازسلطه‌جوئی بوهیمند خشمگین شده و با سپاه خود راه جنوب پیش گرفت و معرةالنعمان مولد ابوالعلا را بگرفت و از آن‌پس که بیشتر از ۱۰۰٬۰۰۰ ازمردم بکشتند وشهر را بآتش سوختند[1] آنجا را رها کردند (۱۳ ژانویهٔ ۱۰۹۹م ؛ ۵۹۶ه) . پس از آن کنت ریموند قلعهٔ کردان[2] را که برمعبر جنگی میان شهر عاصی و دریای مدیترانه تسلط داشت بگرفت و پس‌از آن عرقه[3] را که بردامنهٔ‌غربی لبنان شمالی‌بود محاصره کرد وهم شهر ساحلی انطرطوس[4] را بی‌مقاومت‌تصرف کرد. مسیحیان مارونی لبنان چند راهنما وعدهٔ کمی‌سپاهی‌بکمك او فرستادند اما دعوت گودفری بویون کنت‌لیون وبرادر بالدوین بدو رسید که بسپاه مهاجم اورشلیم ملحق شود که هدف اساسی‌آنجا بود و او شهر را ترك کرد .

تصرف بیت‌المقدس

در راه جنوب رمله را خالی‌یافتند واین نخستین‌شهر متصرفی مسیحیان در فلسطین[5] بود . در۷ ژوئن (۱۰۹۹م ؛ ۵۹۶ه)

۱ـ ابن‌اثیر، ج۱۰،ص۱۹۰؛ ابوالفداء از او نقل کرده‌است با *Gesta Francorum*، ص۳۸۷مقایسه کنید. کمال‌الدین، «منتخبات‌من‌تاریخ‌جلب» درمجموعهٔ *Recueil : orientaux*، ج۳ ، ص۵۸۶ـ۵۸۷.

۲ـ اکنون نام قلعه حصن‌است وفرنگان‌آنرا کراك دو شوالیه میخوانند. اصل‌کراك، کرات است وآن نیز تحریف اکراد است .

۳ـ مولد اسکندر سوروس (۲۲۲ـ۲۳۵) که از جملهٔ امپراطوران سوری روم بود.

۴ـ درتاریخهای لاتینی تورتوسا و اسم‌کنونی‌آن طرطوس است .

۵ـ ابن‌قلانسی ، ص۱۳۶ .

نزدیك به ۴۰٬۰۰۰ صلیبی که نزدیك به ۲۰٬۰۰۰ آنها سپاهی بودند[۱] جلو دروازه‌های اورشلیم بودند. پادگان مصری یکهزار بود. صلیبیان انتظار داشتند دیوارهای شهر چنانکه در اریحا شده بود سقوط کند از اینرو پابرهنه بدور شهر راه افتادند و بوقها را بادکردند ولی محاصره پس‌از یکماه به‌نتیجه رسید و بروز پنجم ژوئیه محاصران وارد شهر شدند و کشتاری هولناك کردند ومیان کوچك و بزرگ و زن و مرد فرق نگذاشتند و خیابانها ومیدانها ازسر ودست وپاهای بریده پرشده بود[۲]. ازپس یکماه صلیبیان بحدود مصر ونزدیك عسقلان‌فیروزی مهم دیگر داشتند وبدینسان‌جای‌پایشان در قدس استوار شد اما عسقلان همچنان تکیه گاه نیروی‌دریائی مصر ومرکز فعالیت پادگانی‌بود که بسرداری ملك‌افضل وزیر مصری مرتباً مزاحم‌دشمنان‌میشد[۳]. با این ترتیب امیرنشین سوم لاتینی که از امیرنشینهای‌دیگر مهمتر بود بنیادگرفت و ریموند با صمیمیتی بیشتر از مردان دین تاج امارت را که بدو عرضه میداشتند رد کرد که نمیخواست درسرزمینی که مسیح تاج‌خار بسر داشته‌بود تاجی داشته‌باشد[۴] و گودفری[۵] که سرداری امین وجنگاوری نیرومندبود بعنوان «بارون وحامی قبر مقدس» انتخاب شد و بسیاری صلیبیان و زائران که بقسم خود وفا کرده بودند از راه دریا بکشور خویش بازگشتند.

۱– Cf. " Annales de Terre Sainte", *Archives de l'orient latin*, vol. ii (Paris, 1884), pt. 2, p. 429; Raimundus de Agiles, "Historia Francorum qui ceperunt Jerusalem", in Migne, *Patrologia Latina*, vol. clv, p. 657.

۲– Agiles ، ص۶۵۹ . بگفتهٔ ابن‌اثیر شمارکسانی‌که در مسجد اقصی‌کشته شدند بیش‌از ۷۰٬۰۰۰ بود، ج۱، ص۱۹۴ وبتخمین ماتیو اهل رها (Matthew of Edessa) ، ص۲۲۶، شمارهٔ آنها ۶۵٬۰۰۰ بوده‌است .

۳– ابن‌میسر ، اخبار مصر ، چاپ هانری ماسه (قاهره ، ۱۹۱۹)، ص۳۹ و بعد .

۴– Agiles, p. 654.

۵– در ابن‌قلانسی، ص۱۳۸ «کندفری» ودر ابن‌تغری بردی، چاپ‌پوپر، ج۲، ق۲، ص۳۰۴ کندهری .

کشتیهای ایتالیائی شهرهای ساحلی را تصرف میکنند

از آن پس گودفری میبایست شهرهای ساحلی را باطاعت آرد که بی‌تصرف آن امنیت شهرهای‌داخلی بخطر بود وهم ارتباط با خارج مشکل مینمود. این اشکال بکمك کشتیهای‌ایتالیا که زائران را حمل‌میکردند ازپیش برداشته‌شد که فرماندهان کشتی‌هامیدانستند گشودن این شهرها بازارهای تازه و بندرهای آزاد برای‌تجارت‌ایشان فراهم میکند. درقسمت اول سال‌بعد (۴۹۴ه؛ ۱۱۰۰م) مردم پیزا در یافا امتیازات‌خاص‌یافتند. کمی‌بعد شهر ارسوف وقیساریه و عکا پیشنهاد کردند که درمقابل یك‌متار کهٔ کوتاه باجی بپردازند[1] و کشتیهای و نیز که درتابستان آن‌سال برضد عکا وارد پیکار شده‌بود یکماه‌پس‌ازمرگ گودفری که درهمان تابستان بود حیفا را تصرف کرد[2]. بپادگان حیفا و مردم شهر گفتند بدور صلیبی‌فراهم آیند تادرامان‌باشند، آنگاه‌همه‌را بیرحمانه کشتند. ناو گروه مصر یعنی تنها نیروی‌دریائی مسلمان که میتوانست ازشهرهای ساحلی دفاع کند اگر نگوئیم اصلا کاری نکرد توان گفت که فعالیت مؤثری نکرد.

درهمین اثنا تنکرید[3] در منطقهٔ اطراف رود اردن پیشروی میکرد. شهر بیسان که برراه سپاه صلیبی مابین ساحل مدیترانه و دمشق بود اول شهری بود که بتصرف آوردند. شهر نابلس بی‌مقاومت تسلیم‌شد. تنکرید درطبریه بعنوان فرستادهٔ گودفری اقامت گرفت. درمارس سال بعد (۱۱۰۱م؛ ۴۹۵ه) تیول خود را رها کرده بانطاکیه رفت که بوهیمند امیر آنجا و عموی وی ضمن پیکاری که بنزدیك مرعش بود اسیر جمشتکین[4] شده بود. بسال (۴۹۷ه؛ ۱۱۰۳م) بوهیمند فدیه داد و آزاد شد.

۱– Albert of six, «Historia Hierosolymitanae expeditions», Migne, vol. clxvi, p. 575.

۲– به ابن‌خلکان، ج۱، ص۱۰۱ مراجعه کنید.

۳– در ابن‌قلانسی، ص۱۳۸ «طنکری» ودر اسامه، چاپ حتی، ص۶۵ «دنکری».

۴– همو بودکه دولت‌ترکان دانشمندی را درسیواس بنیادکردکه بعدها بدولت بزرگ سلجوقی پیوست.

بالدوین اول پادشاه بیت‌المقدس

پس از مرگ گودفری[1] اطرافیان وی بالدوین[2] را بخواندند تا جانشین برادر شود . وی از رها بیامد و بروز عید میلاد مسیح سال (۱۱۰۰م ؛ ٤۹٤ه) در بیت لحم بجای بیت‌المقدس تاجگذاری کرد و این باحترام مردان دین بود که امید داشتند بیت‌المقدس را جزو املاك کلیسا کنند .

بالدوین برای لاتینیان پیشوائی نیرومند وفعال بود. بدوران وی (٤۹٤-٥۲٦ه؛ ۱۱۰۰-۱۱۳۱م) از عقبه بساحل بحر احمر تا بیروت قلمرو حکومت بیت‌المقدس بود. ازپی مرگ او پسرعمویش بالدوین دوم[3] بجایش نشست (٥۱۲-٥۲٦ه ؛ ۱۱۱۸-۱۱۳۱م) وچند شهر دیگر بقلمرو خود افزود که بیشتر ازشهرهای ساحلی مدیترانه بود، اما درجهت مشرق نفوذ وی از ماورای اردن جلوتر نرفت . بیروت و صیدا نیز بسال (٥۰٤ه ؛ ۱۱۱۰م) بدست او افتاد. تنها محلی که ممکن بود این شهرهای شمالی از آنجا کمکی بگیرند دمشق بود که دراین روزگار زیر حکومت اتابك طغتکین بود. وی که سابقاً غلام تتش سلطان سلجوقی بوده بود قیمومت پسر صغیر وی دقاق[4] را بعهده داشت ولی طغتکین چند سال بود که با بالدوین پیمان متارکه داشت . پس از صلحی کم‌دوام ارسوف و قیساریه بسال (٤۹٥ه ؛ ۱۱۰۱م) به ناوگروه جنوا تسلیم شد و یك‌سوم غنائم را دریانوردان برگرفتند و بهردو شهر محله‌ای خاص ایشان شد . شهر صور که درشبه‌جزیرهٔ خویش ایمن میزیست تا بسال (٥۱۸ه؛ ۱۱۲٤م) بدست مسلمانان

۱- ابن‌قلانسی ، ص۱۳۸ = گیب ، ص٥۱ .

۲- در ابن‌قلانسی ، ص۱۳۸ ؛ ابن‌تغری بردی ، ج۲، ق۲ ، ص۳٤۳ « بغدوین » . با ص۳۲۷ (بردویل) مقایسه کنید .

۳- برای اطلاع از شجرهٔ نسب پادشاهان بیت‌المقدس به René Grousset, *Histoire des croisades*, vol. ii (Paris, 1934), p. 686. مراجعه کنید .

۴- وی نیز چون غالب اتابکان دیگر بسال (٤۹۷ه ؛ ۱۱۰۳م) قدرت را خاص‌خود کرد و دولت بوری راکه تا بسال (٥٤۹ه ؛ ۱۱٥۴م) بپا بود بنیادکرد .

بود و هم عسقلان تا بسال (۵۴۸ه ؛ ۱۱۵۳م) قلمرو مسلمانان بود . بالدوین بسال (۵۰۹ه؛ ۱۱۱۵م) درناحیهٔ جنوب بحرمیت قلعهٔ معتبری بنامشوبك[1] ساخت که برراه صحرائی دمشق بحجاز و مصر تسلط داشت .

سوم امیرنشین فرنگی

درشام‌شهر طرابلس (ازکلمهٔ یونانی تریپولیس) درآن روزگار بیشتر ازهمهٔ بندرهای دیگر آیند و رونق‌داشت. کنت‌ریموند[2] از هنگامی که راه دراز جنوب را از انطاکیه تا بیت‌المقدس می‌پیمود بصدد گشودن این‌شهر بود. پس‌از آن که کشور خود را بنیاد نهاد بسال (۴۹۵ه ؛ ۱۱۰۱م) شهر را محاصره کرد ودوسال بعدبرای آنکه محاصره راکامل کند برتپه‌ای‌مجاور وادی‌العتیق که به‌نهر ابوعلی نیز موسوم‌بود قلعه‌ای‌بنیاد کرد. این تپه را تپهٔ زوار[3] نیز میگفتند. خیلی زود قلعهٔ نوبنیاد مرکزی‌شد که یك‌محلهٔ لاتینی بدورآن پدیدآمد. مدت‌حصار با وجود کمکها که از مسیحیان مجاور وهم کوه‌نشینان میرسید طولانی‌شد[4]. ریموند در هرچند مدت یکی‌از شهرهای مجاور را باطاعت میآورد و بسال (۴۹۸ه؛ ۱۱۰۴م) بکمك ناوگروه جنوا که چهل کشتی داشت جبیل را بگرفت. این‌شهر بناحیهٔ‌جنوب ولایت طرابلس بود . سرانجام ریموند بسال (۴۹۹ه ؛ ۱۱۰۵م) پیش ازآنکه بآرزو برسد در قلعهٔ خود بمرد و طرابلس ازپس ۱۲ژوئن (۱۱۰۹م ؛ ۵۰۳ه) سقوط کرد.

با این‌ترتیب بجز از امیرنشین رها و امیرنشین انطاکیه که شامل کیلیکیه‌بود

۱ـ لاتینان آنجا را (Mons Regalis) گویند و در تاریخهای قدیم Crac de Monteréal) آمده تا از Crac de Moabites که قلعهٔ دیگر بوده ممتاز باشد . کلمهٔ کرك عربی را ازکرخای آرامی گرفته‌اندکه بمعنی شهر است وکرخ‌که یکی از محلات بغداد است تحریف آنست .

۲ـ چون وی را ریموند صاحب سن‌جیل میگفته‌اند مورخان عرب وی را صنجیل یا ابن‌صنجیل یادکرده‌اند .

۳ـ بعدها ترکان این قلعه را تعمیرکردند ونام آن‌قلعهٔ طرابلس شد وتا سالیان اخیر بجای زندان بکار میرفت .

۴ـ ابن‌خلدون ، ج۵ ، ص۱۸۶ .

و هردو تابع بیت‌المقدس بشمار میرفت[۱] امیرنشین دیگری درطرابلس پدید آمد که آن نیز تابع بیت‌المقدس بود . رها و بیت‌المقدس دو امیرنشین بورگندی بودند و انطاکیهٔ نرماندی و طرابلس پرووونسالی بود . بهمهٔ روزگاران فقط این‌چهار امیرنشین لاتینی بسرزمین اسلام پاگرفت وقلمرو آن از قسمت شمالی شام ودشت باریك ساحلی تجاوز نمیکرد ودر واقع یك‌ناحیهٔ بسیار کوچك بود که مسیحی بود وپشت سر آن تا چشم‌کار میکرد قلمرو اسلام بود. دراین‌امیرنشینها حتی‌یك‌شهر نبود که بیش‌از یکروز ازدشمن دور باشد و درهمه‌جا مردم لاتینی نژاد اقلیتی‌پراکنده بودند . شهرهای داخلی‌چون حلب وحماة وحمص وبعلبك ودمشق هرگز بتصرف مسیحیان‌درنیامد، فقط در بعضی موارد باج میداد . بدوران نورالدین بسالی که از سپتامبر (۱۱۵۶م ؛ ۵۵۱ه) آغاز میشد دمشق ۸۰۰۰ دینار پرداخت[۲].

روابط فیمابین

گفتگو از وراثت‌این‌حکومتهای‌لاتینی و نزاع وهم‌چشمیها که درمیانه میرفت موضوع گفتار ما نیست که این‌قصه‌بتاریخ‌اروپا بیشتر ازتاریخ‌عرب مربوط میشود . ولی روابط دوستانه ومسالمت‌آمیز که میان مردم اروپا و ساکنان این شهرها پدیدآمد نباید از نظر دور بماند .

پیش‌ازهرچیز باید بگوئیم که مسیحیان وقتی بسوی سرزمین مقدس میآمدند درته‌دل‌عقیده‌داشتند که از اقوام آنجا بمراتب‌برتر وپیشرفته‌ترند که آنهارا بت‌پرستانی می‌پنداشتند که محمد را بجای خدا ستایش میکنند ولی ضمن نخستین برخورد با مسلمانان پردهٔ غفلت از پیش دیدهٔ ایشان برفت . دربارهٔ اثری که دیدار ایشان در مسلمانان داشته است گفتار اسامه[۳] تعبیری نکوست که گوید : « حیواناتی بودند که

۱ـ یعنی ولایتهای همپیمان‌که اورشلیم را برهبری پذیرفته بود .
L. La Monte, *Feudal Monarchy in the Latin Kingdem of Jerusalem* (Cambridge, 1932), p. 187.

۲ـ ابن‌قلانسی ، ص۳۳۶ .

۳ـ چاپ حتی ص۱۳۲ = *Arab-Syrian Gentleman*, p. 161

مزیت شجاعت وجنگجوئی داشتند و جز آن هیچ نداشتند . » روابط ضروری که میان دوقوم بهنگام صلح بود و باید بیاد داشته باشیم که دوران صلح از جنگ درازتر بود افکار هریك را نسبت بدیگری تغییر داد ومناسبات دوستی وهمسایگی میان دو گروه پدید آمد . فرنگان کارگران و کشاورزان بومی را که در خور اعتماد بودند بکار میگرفتند. وضع تیولی که آورده بودند بتدریج تغییر یافت وحق مالکیت زمین از آن مردم شد .

فرنگان اسبان و بازان و سگان داشتند و خیلی زود پیمانها بسته شد که ازدو طرف کسی متعرض شکارچیان نشود، همچنین در بارهٔ مصونیت مسافران و بازگانان قراری رفت که دو گروه شرایط آنرا رعایت میکردند. فرنگان لباس اروپائی را بکناری نهادند و لباس محلی را که راحت‌تر ومناسبتر بود بر آن ترجیح دادند. در بارهٔ غذا نیز سلیقهٔ تازه یافتند و مخصوصاً بغذاهای پرشکر و ادویه راغب شدند. خانه‌های شرقی را با ایوانهای بزرگ و آب‌های جاری که داشت بیشتر می‌پسندیدند. بعضیشان با زنان محلی ازدواج کردند و نسل دو رگه‌ای پدید آمد که عنوان پولن[1] بدان دادند. در بعضی موارد مکانهای مقدس مسلمان و یهود را احترام میکردند . لاتینیان در اختلافات میان خودشان از مسلمانان کمك میگرفتند و مسلمانان نیز غالباً از آنها برضد همکیشان خود یاری میجستند.

عکس‌العمل اسلام : زنگیان و نوریان

ظهور عمادالدین زنگی اتابك موصل که چشمان کبود داشت (۵۲۱ـ۵۴۱ه ؛ ۱۱۲۷ـ۱۱۴۶م) اوج ستارهٔ اسلام وسنگینی کفهٔ مسلمانان بود . زنگی نخستین حلقه ازسلسله قهرمانان ضد صلیبی بود که بدوران صلاح‌الدین ستارهٔ اقبالشان درخشیدن گرفت ودنبالهٔ ایشان تا بدوران ممالیك به‌نیمهٔ آخر قرن بعدی دوام داشت . زنگی پسر یکی‌از غلامان ترك ملکشاه بود ودر نتیجهٔ کوشش و لیاقت برحلب و حران و موصل تسلط یافت و امارتی تشکیل داد ودولت

۱ـ بمعنی طفل صغیر که بلاتینی Pullani گویند . باکلمهٔ عربی فلان مقایسه کنید .

زنگیان را که بزرگترین دولت اتابکان بود بنیاد کرد (۵۲۱ـ۶۶۱ه؛ ۱۱۲۷ـ۱۲۶۲م). نخستین ضربتهای نیرومند که بدولتهای صلیبی زده شد و آنها را بزانو درآورد از زنگی بود. اول ضربتی که فرودآمد بر رها بود. این شهر بسبب نزدیکی بغداد وتسلط بر شاهراههای عراق ومدیترانه مدت نیم قرن سنگر خارجی حکومتهای لاتینی شام بشمار بود . از پس محاصره‌ای که چهار هفته بدرازا کشید زنگی بسال (۵۳۹ه ؛ ۱۱۴۴م) آنجا را از ژوسلین دوم[۱] بگرفت . رها اول دولت صلیبی بود که پا گرفت و پیش از همه ازپا درآمد . قلعه‌های آن بکمال قوت بود اما دفاع آن ضعیف بود. با سقوط رها چیزی که کشورهای اسلامی را ازهم دور میداشت وسوریه را از عراق جدا کرده بود از میان رفت و این قضیه در اروپا بمنزلهٔ اعلام جنگ صلیبی دوم بود (۵۴۲ـ۵۴۴ه؛ ۱۱۴۷ـ۱۱۴۹م) که کنراد سوم پادشاه آلمان و لوئی هفتم شاه فرانسه فرماندهی آنرا بعهده گرفتند . از فرانسه و آلمان گروه سپاهیان معبد[۲] و سواران هوسپیتال[۳] بیامدند و گروهی نیز از بیت‌المقدس بایشان پیوستند ومدت چهار روز بیهوده دمشق[۴] را محاصره کردند . این حملهٔ صلیبی بجز این در هیچجا کاری انجام نداد . متصرفات شامی زنگی که یکی از قهرمانان اسلام بود بپسرش نورالدین محمود رسید و او حلب را پایتخت کرد . نورالدین از پدر نیرومندتر بود و یکی از دو کس بود که توانست با فرنگان روبرو شود و بر آنها تفوق یابد . بسال (۵۴۹ه ؛ ۱۱۵۴م) بی‌زد و خورد دمشق را از جانشینان طغتکین بگرفت و بدینسان آخرین حایل میان دولت زنگیان

۱ـ ابن‌اثیر، تاریخ الدولة الاتابکیه در
Recueil: orientaux, vol. ii, pt. 2, pp. 118 *seq.*

۲ـ بعربی آنها را داویه گفتند که تحریف یك کلمهٔ سریانی بمعنی فقیر است و اسم آنها بلاتینی سواران فقیر مسیحی بوده است .

۳ـ باسواران قدیس یوحنا که بعربی آنهارا اسبتاریه (بکسر اول وفتح سوم و بالعکس) گفتند.

۴ـ در ابن‌قلانسی ، ص۲۹۸ـ۲۹۹ ، که در آن روزگار بدمشق منصب معتبری داشته گزارش روشنی از این حادثه هست .

و بیت‌المقدس را برداشت، آنگاه بتدریج فتح ولایت رها را که حاکم آن ژوسلین‌دوم[1] بسال (۵٤٦ه ؛ ۱۱۵۱م) اسیر شده‌بود و بزنجیر بود کامل کرد و نیز بعضی قسمتهای ولایت انطاکیه را باطاعت آورد و بسال (۵٦۰ه؛ ۱۱٦٤م) حاکم جوان آنجا بوهیمند سوم و همپیمان وی ریموند سوم امیر طرابلس را اسیر گرفت که اولی بعد از یکسال و دومی پس از نه سال با دادن فدیه آزاد شد . ولی در فلسطین اسلام توفیق شایسته نداشت که عسقلان سنگر معتبر آنجا که نیم قرن با فرنگان مقاومت کرده بود بسال (۵٤۸ه؛ ۱۱۵۳م) بتصرف بالدوین‌دوم فرمانروای بیت‌المقدس‌در آمد و راه مصر جلو مسیحیان باز شد .

ظهور صلاح‌الدین ایوبی

نورالدین همدست‌لایقی بنام‌شیرکوه داشت که فرتوتی وضعف دولت‌فاطمی[2] را غنیمت‌شمرده ازپس چند توفیق‌جنگی وسیاسی که درمصر بدست‌آورد سرانجام بسال(۵٦۰ه؛ ۱۱٦۹م) بدوران‌عاضد فاطمی (۵۵۵ـ ۵٦۷ه ؛ ۱۱٦۰ـ۱۱۷۱م) بوزارت‌آن دولت رسید. شاورکه پیش از او منصب وزارت داشت از امالریك اول پسر و هم جانشین بالدوین سوم برضد شیرکوه کمك خواسته بود. شیرکوه‌مدت کوتاهی‌در وزارت‌ببود ودر گذشت وصلاح‌الدین‌پسرایوب‌برادرزادهٔ او بجایش نشست .

سلطان صلاح‌الدین یوسف ملقب به‌ملك ناصر درتکریت برساحل دجله بسال (۵۳۳ه؛ ۱۱۳۸م) ازپدر ومادری کرد زاده بود. بسال دوم ولادت وی پدرش‌ایوب از جانب اتابك زنگی حکومت بعلبك یافت . ازجوانی صلاح‌الدین و دوران تعلیم وی که بسوریه‌بود چندان‌نمیدانیم، آنچه مسلم‌است همهٔ توجه‌او صرف مباحث‌دینی میشده است. تنها بسال (۵٦۰ه؛ ۱۱٦٤م) نامش‌به‌زبانها افتاد ودرحملهٔ اول که عمویش‌بمصر

۱ـ ابن‌عبری ، ص۳٦۱ ؛ ابن‌اثیر ، ج۱۱ ، ص۱۰۱ . با کمال‌الدین ، زبدةاللهب من تاریخ حلب ، ترجمهٔ ا. بلوشه (پاریس ، ۱۹۰۰) ، ص۲۵ مقایسه‌کنید .

۲ـ ابن‌خلکان، ج۱ ، ص۴۰۵ـ۴۰۷ . با یاقوت ، ج۲، ص۲۴٦ـ۲۴۷ مقایسه‌کنید.

میبرد با بی‌میلی با او برفت[۱] و اوج اقبالش از آنجا آغاز شد . وی دو آرزوی مهم بدل‌داشت: یکی آنکه درمصر مذهب‌سنی را بجای مذهب‌شیعه رواج دهد ودیگر آنکه برضد فرنگان جهاد کند. بسال (۵۶۵ه ؛ ۱۱۶۹م) صلاح‌الدین بوزارت رسید و بسال (۵۶۷ه؛ ۱۱۷۱م) نام خلیفهٔ فاطمی را ازخطبه برداشت ونام مستضی خلیفهٔ عباسی را بجای آن آورد. این‌تغییر مهم بدون هیچ آشفتگی انجام شد تا آنجا که خون از دماغ کسی نریخت[۲].

برای وصول بآرزوی دوم تسلط برسوریه را که قلمرو نورالدین زنگی بود لازم میشمرد . نورالدین برصلاح‌الدین حق بزرگتری داشت اما مناسبات دو طرف تیره شد . ازپس مرگ نورالدین بسال (۵۷۰ه ؛ ۱۱۷۴م) صلاح‌الدین بمصر اعلام استقلال کرد و ازپس چند زد وخورد در پیکار « قرون حماة » ظفر یافت و سوریه را از اسماعیل پسر وجانشین نورالدین که یازده‌ساله‌بود بگرفت. درهمین اثنا توران‌شاه برادر بزرگ وی یمن را گرفته‌بود. حجاز وشهرهای مقدس همچنان از ایام‌فاطمیان مطیع مصر میبود . درمه سال (۱۱۷۵م ؛ ۵۷۱ه) خلیفهٔ بغداد بتقاضای صلاح‌الدین ولایت مصر و مغرب نوبه و عربستان غربی و فلسطین و سوریهٔ وسطی را بدو داد . در واقع خلیفه ولایتی نداشت که بصلاح‌الدین دهد اما غرور خود را باقبول تقاضای او اقناع کرد. با این‌ترتیب صلاح‌الدین به‌تعبیر مورخ خویشاوند او ابوالفداء[۳] «سلطان یگانهٔ روزگار» شد. پس‌ازده‌سال قهرمان‌ایوبی موصل را باطاعت‌آورد وامیران عراق را تابع‌خویش کرد، بدینسان آرزوی نورالدین که میخواست فرنگان را از سوریه و عراق و مصر زیرفشار گذارد بدست جانشین نیرومند وی انجام گرفت .

دراین‌اثنا بشمال‌شام دوبار برای کشتن‌صلاح‌الدین اقدام‌شد. اینکار را بنگیان بتحریک‌دشمنان مسلمان وی میکردند. پیش‌ازآن نیز برای کشتن نورالدین کوشیده

۱- ابوشامه، ج۱، ص۱۵۵ ؛ ابوالفداء ، ج۳، ص۴۷.
۲- ابوالفداء ، ج۳، ص۵۳ . ۳- ج۳ ، ص۶۰ .

وهم بسال(۵۲۵ه؛ ۱۱۳۰م) آمر خلیفهٔفاطمی را کشته بودند. چند ترور دیگر نیز که بدست این گروه وحشت‌انگیز که در آن هنگام در شام فعالیت غیرعادی داشت انجام گرفت که قربانی آن مسیحیان بودند: یکی ریموند دوم فرمانروای طرابلس (حدود ۵۴۷ه ؛ ۱۱۵۲م) و دیگر کنراد امیر مونت‌فرت (۵۸۸ه ؛ ۱۱۹۲م)[1] بود که بتازگی بشاهی بیت‌المقدس انتخاب شده بود. بسال (۵۶۳ه؛ ۱۱۶۷م) صلاح‌الدین قلعهٔ مصیاد پناهگاه رشیدالدین سنان را که سالار بنگیان بود و عنوان « ببر کوهستان » داشت محاصره کرد اما چون تعهد کردند که از آن پس بصدد آدم کشی نباشند محاصره را برداشت.

سنان از ایران بریده بود و یك سازمان معتبر و سری داشت و نامه‌ها که بوسیلهٔ کبوتران میرسید خبرهای تازه بدو میداد که مردم آنرا خارق‌عادت می‌پنداشتند. فدائیان وی درساختن خنجر زهرآگین وهم بکار بردن آن مهارتی داشتند[2]. بطوریکه گفته‌اند بسال(۵۹۱ه؛ ۱۱۹۴م) که هانری دو شامپانی فرمانروای افتخاری بیت‌المقدس بدیدار « پیر کوهستان » رفته بود پیر که میخواست به‌مهمان خود نشان دهد پیروانش چگونه از او کورانه اطاعت میکنند بدو کس از آنها گفت که خود را از فراز برج قصر بزیر افکنند، هردو بی‌تأمل پریدند و قطعه قطعه شدند[3].

حطّین

وقتی صلاح‌الدین ازجانب بنگیان آسوده‌خاطر شد همت‌خویش را صرف حملهٔ فرنگان کرد و اول ژوئن (۱۱۸۷م ؛ ۵۸۳ه) پس‌از محاصره‌ای که شش روز بود طبریه را بگرفت. از آن‌پس پیکار حطین (بفتح یا کسر اول) مجاور طبریه بود که بروز ۳ و ۴ ژوئن دوام داشت. پیکار بروز جمعه آغاز شد که برای صلاح‌الدین روزی خجسته اما برای مسیحیان روزی بسیار شوم بود و همهٔ ایشان که بشمار ۲۰،۰۰۰ بودند بجز آنها که از گرما و تشنگی نابودشدند بچنگ

۱- ابن‌اثیر ، ج۱۲ ، ص۵۱. ۲- ابن‌بطوطه ، ج۱ ، ص۱۶۶-۱۶۷.

۳- Marinus Sanuto, « Liber secretorum » in Bongars, *Gesta Dei per Francos* (Hanau, 1611), vol. ii, p. 201.

مسلمانان افتادند. گی دو لوسینیان شاه بیت‌المقدس سر اسیران برجسته‌بود . سلطان بزرگوار پادشاه اسیر را به نیکی پذیرفت و احترام کرد ولی با همکار او رجینالد دو شاتی‌یون که شرایط صلح را محترم نمیداشته و آرامش را بهم‌میزده بود رفتار دیگرشد. رجینالد از همهٔ صلیبیان مشهورتر وستمکارتر بود و زبان عربی را ازهمه خوبتر حرف میزد. وقتی قلعهٔ کرك بدست او بود غالباً برکاروانها که از حدود قلعه میگذشت حمله‌برده اموالشان را چپاول میکرد و بدینسان مقررات پیمانی را که میان دوطرف بود نقض میکرد، حتی کار را بجائی رسانید که از ایله کشتیها فرستاد تا بسواحل حجاز هجوم برند ومتعرض حاجیان شوند وصلاح‌الدین قسم‌خورده بود که اگر به‌مسیحی پیمان‌شکن دست‌یافت اورا بدست‌خود بکشد واینك موقع انجام‌قسم‌رسیده‌بود. رجینالد میخواست ازیك رسم معمول که از بزرگمنشی عربان مایه داشت استفاده کند واز اسیردار خویش آب خواست اما صلاح‌الدین آب بدو نداد که رابطهٔ اسیر و اسیردار بمهمان ومیزبان بدل‌نشود[۱]. صلیبی ستمگرغرامت‌خیانت را داد وجان برسر آن‌نهاد و نیز همهٔ سواران معبد و هوسپیتال را گردن زدند[۲].

فیروزی حطین برای فرنگان ضربت‌نهائی بود. از آن‌پس محاصرهٔ بیت‌المقدس که پادگان آن درحطین نابود شده‌بود یك‌هفته‌طول کشید و به دوم اکتبر (۱۱۸۷م ؛ ۵۸۳ه) شهر سقوط کرد ودرمسجد اقصی‌صدای اذان‌بجای ناقوس مسیحی‌طنین‌انداخت و صلیب طلائی که بر گنبد صخره‌بود بدست مردان صلاح‌الدین افتاد و درهم‌شکست. استیلا برپایتخت لاتینیان بمنزلهٔ تسلط صلاح‌الدین برهمهٔ شهرهای فرنگی‌نشین شام بود. بیشتر این‌قلعه‌ها درنتیجهٔ فیروزیهای پیاپی گشوده شد و بهیچ‌جا مقاومت مؤثری نشد که همهٔ نیروی مدافع آن بروز حطین نابودشده‌بود. گوئی روح‌جهاد که صلیبیان

۱ـ بخش‌اول، فصل‌سوم، ص۳۵ را ببینید . ۲ـ ابوشامه، ج۲، ص۷۵ وبعد؛ از گفتار کسانی که شاهد قضیه بوده‌اند سخن‌آورده است ؛ ابن‌اثیر ، ج۱۱ ، ص۳۵۲-۵ .
Ernoul and Bernard le Trésorier, *Chronique*, ed. M. L. de Mas Latrie (Paris, 1871), pp. 172-4.

از دست داده بودند در قهرمان بزرگ اسلام جلوه کرده بود ودرشمال لاذقیه وجبله و صهیون ودرجنوب تا کرك وشوبك را پیروزمندانه بتصرف آورد وهم‌نقاط‌دیگر چون شقیف ارنون[1] و کوکب[2] و صفد که چون‌خاری بپهلوی سپاه‌اسلام‌بود پیش‌از آنکه سال (۵۸۵ه؛۱۱۸۹م) بپایان‌رسد سقوط کرد. فرنگان‌داشتنداز‌سرزمین‌شام ریشه‌کن‌میشدند جز انطاکیه و طرابلس و صور و بعضی شهرهای کوچك و قلعه‌های دیگر بدست ایشان نبود.

محاصرهٔ عکا

سقوط بیت‌المقدس‌اروپا را بهیجان آورد وفرمانروایان‌اروپائی دشمنهای مابین را بیکسو نهادند. فردریك بارباروس‌امپراطور آلمان و ریچارد اول ملقب به‌شیردل پادشاه انگلیس وفیلیپ اوگوست پادشاه‌فرانسه صلیب‌برداشتند. اینان‌نیرومندترین‌شاهان اروپای‌غربی بشمار بودند که جنگ‌صلیبی سوم را آغاز کردند (۵۸۵ـ۵۸۸ه؛ ۱۱۸۹ـ۱۱۹۲م) و ازلحاظ شمار نیز سپاه این جنگ بیشتر از جنگهای دیگر بود و ازلحاظ قصه‌سازی و خیالپردازی چه در شرق وچه‌درغرب‌این‌جنگ‌صلیبی ودوسردار معروف آن‌صلاح‌الدین وشیردل‌منبع‌تمام‌نشدنی داستانهای‌جالب بوده‌اند. زودتر از همه فردریك حرکت کرد و راه خشکی را پیش گرفت ولی هنگامی که در کیلیکیه ازیك‌رودخانه میگذشت غرق‌شد و بیشتر پیروان او بوطن‌بازگشتند و ریچارد در راه توقف کرد تاقبرس را که بعدها پناهگاه‌صلیبیان فراری شام شد تصرف کند. لاتینیان که هنوز بسرزمین شام بودند اعتقاد داشتند که عکا کلید پس‌آوردن ازدست‌رفته‌است وهمهٔ‌نیروی خود را متوجه‌آن کردند و باقیماندهٔ سپاه فردریك وقسمتی ازسپاه فرانسه بدیشان‌پیوست و ملك گی (Guy) که قسم‌خورده

۱ـ قصر آرنولدکه بنزدیك لیتانی است و مورخان لاتین‌آنرا بلفورت نامیده‌اند و امیر آنرا رجینالد صیدائی میگفتند.

۲ـ قلعه‌ای بودکه صلیبیان بشمال بیسان نزدیك اردن ساخته‌بودند ونام‌آن «کوکب الهواء» بود و مورخان لاتین‌آنرا Belvoir نامیده‌اند.

بود هرگز برضد صلاح‌الدین سلاح برندارد و باین شرط از بند وی آزاد شده بود فرمانده سپاه شد . صلاح‌الدین روز پس‌از محاصره برای‌نجات شهر بیامد و روبروی دشمن خیمه زد . جنگ بخشکی و دریا آغاز شد وصلیبیان ریچارد را که همان‌روزها از راه رسید باهلهله وآتش‌افروزی استقبال کردند. ضمن محاصره حوادث‌جالبی‌بود که مورخان‌آنروزگار از عرب و لاتینی هردوآنرا بقلم‌آورده‌اند. ازجمله‌آنکه یك دمشقی ترکیب مایه‌های انفجاری وآتش‌افروز میدانست و سه‌برج محاصره گران را ویران کرد و چون صلاح‌الدین خواست بدو پاداش دهد نپذیرفت و گفت برای‌خدا کار کرده است و پاداش از او خواهد گرفت[1]. دیگرآنکه جزو محمولات کشتیهای ریچارد یك قطعه سنگ سماق بود که از سیسیل برای منجنیق‌آورده بود و سیزده تن از مردم عکا را باآن کشته بودند و سنگ را بعنوان یك‌چیز عجیب بنزد صلاح‌الدین آوردند. صلاح‌الدین و ریچارد هدیه‌ها مبادله کردند اماهرگز روبرو نشدند که رابطه با شهر محصور از راه دریا نیز قطع شده بود و صلاح‌الدین بوسیلهٔ کبوتران نامه‌بر و شناگران باآنجا ارتباط مییافت. یکبار یکی‌از شناگران که بشهر میرفت غرق شد وموج جثهٔ اورا بساحل‌افکند ومردم عکا نامه وپولی‌را که همراه‌آورده‌بود برگرفتند وبگفتهٔ گزارشنویس زندگی‌صلاح‌الدین[2]، تنها او بود که امانتی را بزندگی گرفت وبمرگ پس‌داد. ریچارد بهرکس که سنگی از باروی شهر میکند پاداش‌خوب میداد و جنگاوران و هم زنان کارهای شجاعت‌آمیز کردند . محاصرهٔ عکا بصف بزرگترین عملیات جنگی قرون وسطاست . کار محاصره دوسال دراز شد (۲۷اگوست ۱۱۸۹م؛ ۵۸۵ه تا ۱۲ژوئن ۱۱۹۱م؛ ۵۸۷ه). فرنگان ناوگروه مجهز و لوازم قلعه‌کوبی نو داشتند و درعوض مسلمانان فرمانده واحد داشتند که خلاف‌درمیان‌نبود. صلاح‌الدین

۱ـ ابن‌خلدون ، ج۵ ، ص۳۲۱ .

۲ـ بهاءالدین بن شداد ، سیرة صلاح‌الدین : النوادر السلطانیه والمحاسن الیوسفیه (قاهره ، ۱۳۱۷) ، ص۱۲۰ . با ترجمهٔ انگلیسی‌آن زیر عنوان
«*Saladin*»; *Or what Befell Sultan Yûsuf* (London, 1897), p. 206
مقایسه‌کنید .

دراثنای پیکار کس فرستاد و ازخلیفهٔ بغداد کمك‌خواست اما ازجانب او کمکی نرسید و عاقبت پادگان شهر تسلیم شد .

یکی‌از شرایط تسلیم این بود که پادگان شهر را با دریافت ۲۰۰،۰۰۰ سکهٔ طلا آزاد کنند و دیگر آنکه مسلمانان‌صلیب مقدس را پس دهند[۱] وچون یکماه گذشت و پول نرسید بدستور ریچارد دوهزار و هفتصد اسیر را از دم شمشیر گذرانیدند[۲] واین درست برخلاف رفتاری‌بود که صلاح‌الدین هنگام تصرف بیت‌المقدس با اسیران کرد که درآن هنگام نیز قرار چنان بود که اسیران باپرداخت فدیه آزاد شوند وسه‌هزار کس از اسیران فقیر که فدیه‌نداشتند بماندند ویك‌هزار تن از ایشان با وساطت برادر صلاح‌الدین آزادشدند ویك‌هزار تن دیگر را بطریق شهر وساطت کرد وچون او دید که برادرش وبطریق وسیلهٔ آزادی اسیران‌شده‌اند باقیمانده‌را نیز که بسیارشان زنان وکودکان بودند شخصاً آزاد کرد . بدینسان عکا بجای بیت‌المقدس مرکز نیروی مسیحیان شد[۳] ومذاکرات‌صلح از دوسو درجریان‌بود. ریچارد که نقشه‌های‌خیال‌آمیز بسر داشت پیشنهاد کرد که خواهر خود را به ملك‌عادل برادر صلاح‌الدین بزنی‌دهد و بیت‌المقدس را بعنوان هدیهٔ ازدواج بعروس وداماد دهند ونزاع مسلمان ومسیحی از میان برخیزد[۴] و بیك روز عید (۲۹ مه ۱۱۹۲م ؛ ۵۸۸ه) ضمن مراسم باشکوهی بملك‌کامل پسر ملك عادل عنوان‌شوالیه داد وبدینسان در۲ نوامبر۱۱۹۲ صلح برقرار شد که ساحل قلمرو مسیحیان وشهرهای داخلی از مسلمانان باشد وبرای زوار ارض

۱- ابوشامه ، ج۲ ، ص۱۱۸؛ عمادالدین (اصفهانی)، الفتح القسی فی‌الفتح القدسی، چاپ س. دولندبرگ (لیدن ، ۱۸۸۸) ، ص۳۵۷ ؛ ابن‌عبری ، ص۳۸۶-۳۸۷ ؛ ابوالفداء ، ج۳ ، ص۸۳-۸۴ .

۲- Benedict of Peterborough, ed. W. Stubbs (London, 1867), vol. ii, p. 189. ؛ ابن‌شداد ، ص۱۶۴-۵ .

۳- ابن‌عبری ، ص۴۱۳ از « پادشاه عکا » سخن دارد .

۴- با ابوالفداء ، ج۳ ، ص۸۴ مقایسه کنید .

مقدس مزاحمت نباشد اما صلاح‌الدین بیش‌ازچند ماه نماند که ازصلح بهره برد و بروز ۱۹فوریهٔ سال بعد بدمشق تبی گرفت که بیش‌از دوازده روز بدو مهلت نداد و به‌پنجاه و پنج سالگی درگذشت و هنوز قبر وی بنزدیك مسجد اموی بجاست ومردم پایتخت سوریه بزیارت آن میروند .

صلاح‌الدین فقط مرد پیکار و قهرمان جنگاور اسلام و سنت نبود که حمایت علما و تشویق علوم دین نیز میکرد . سدها ساخت و ترعه‌ها کند و بسیار مدرسه و مسجد بنیاد کرد. ازآثار معماری وی که هنوز بپاست قلعهٔ جبل[۱] بقاهره‌است که بسال (۵۷۹ه؛ ۱۱۸۳م) بنای آن و هم باروی قاهره راآغاز کرد و قسمتی از اهرام کوچك را ویران کرده سنگ آنرا بکار بنا برد . دو تن ازبزرگان علما وزارت وی داشتند: یکی قاضی‌فاضل[۲]و دیگر عمادالدین کاتب اصفهانی[۳] که هردو بظرافت وهنر درشیوهٔ انشای رسائل شهره بودند . بهاءالدین شداد[۴]نیز که گزارش زندگی اورا بقلم آورده آخرین‌دبیر خاص وی بوده‌است. وقتی دولت‌فاطمی سقوط کرد صلاح‌الدین گنجهای آنرا وازجمله یك رشتهٔ یاقوت که ابن‌اثیر شخصاً آنرا وزن کرده‌بود وهفده درم وزن داشت[۵]همه را به‌پیروان‌خودبخشید وشخصاً چیزی برنداشت. وهم او بدارائی نورالدین دست نزد وهمه را بوارثان وی واگذاشت. ازپس مرگ فقط هفتاد وچهار درم ویك سکهٔطلا بجا گذاشت[۶].تاروزگار ما نیز بنزد مسلمانان‌نام وی وهارون‌و بیبرس‌بفهرست کسان‌دوست‌داشتنی بردیف‌اول‌است. دراروپا نیز نام وی تخیل‌شاعران وداستان‌سرایان جدید انگلیسی[۷]را تحریك کرده و هنوزهم بصف قهرمانان کمیاب بشمار است .

۱ـ قلعةالجبل. هنوزهم عباراتیکه‌متضمن‌اسم‌او نیز هست بردروازهٔقدیم‌خوانده‌میشود .

۲ـ ابن‌خلکان، ج۱ ، ص۵۰۹ وبعد ؛ سبکی ، طبقات ، ج۴، ص۲۵۳ـ۲۵۴ .

۳ـ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۹۵ وبعد ؛ سیوطی ، حسن‌المحاضره ، ج۱ ، ص۲۷۰ ، وکتاب « فتح » وی مأخذ این فصل ازکتاب ما بوده است .

۴ـ ابن‌خلکان ، ج۳، ص۲۴۸ وبعد. درتحریر این‌فصل ازکتاب «سیرة صلاح‌الدین» اوکمك بسیار گرفته‌ایم .

۵ـ ج۱۱ ، ص۲۴۲ . ۶ـ ابوالفداء ، ج۳ ، ص۹۱ .

۷ـ برای‌نمونه‌قصهٔ *Talisman* والتر اسکات و *Nathan der Weise* اثر لسینگ را یاد میکنیم .

دوران جنگهای داخلی : ایوبیان

سلطنتی که صلاح‌الدین بنیاد کرد واز دجله تا نیل گسترده بود میان وارثان وی که هیچکدامشان از نبوغ او چیزی بارث نبرده بودند تقسیم شد . پسرش ملك‌افضل حکومت دمشق یافت و عزیز بقاهره فرمانروا شد وپسر دیگرش ظاهر حکومت حلب یافت. برادر کوچکش عادل نیز که بهمهٔ زندگی مورد اعتماد او بود امیر کرك وشوبك شد ومابین سال (۵۹۳و۵۹۶ه؛ ۱۱۹۶و۱۱۹۹م) از آن خلافها که میان برادران بود استفاده کرده مصر و بیشتر دیار شام را قلمرو خود کرد و بسال (۵۹۷ه؛ ۱۲۰۰م) یکی از پسران خود را بحکومت عراق تعیین کرد. عادل(که مورخان لاتین نام اورا Saphadin[1] گویند) درمذاکرات صلح سال (۵۲۸ه؛ ۱۱۹۲م) از جملهٔ نمایندگان معتبر مسلمانان بود و بهمهٔ حکومت خود با صلیبیان روابط دوستانه داشت. در واقع بعضی تصادمات ناچیز رخ میداد اما روش عمومی وی صلح وترویج بازرگانی باامیرنشینهای فرنگی بود. وی به‌ونیزیان اجازه‌داد دراسکندریه بازارها و سراهای خاص بسازند[2] و هم اجازه داد که مردم پیزا در آنجا نمایندگان مخصوص (قنسول) داشته باشند وهنوز نام او بمدرسهٔ عادلیهٔ دمشق که در بنیاد آن شرکت داشته بجاست[3].

پس ازمرگ عادل که بسال (۶۱۵ه؛ ۱۲۱۸م) بود چند تیرهٔ ایوبی ازدودمان وی پدیدآمد که بمصر و دمشق و عراق حکومت داشتند وهم ازبعضی دیگر ایوبیان تیره‌ها آمد که به‌حمص و حماة و یمن قدرت‌یافتند، اما ازهمه معروفتر ایوبیان مصر

۱ــ کلمهٔ سفدین فرنگی تحریف لقب اوست که سیف‌الدین بوده است . ابن‌خلکان ، ج۲، ص۴۴۶ .

۲ــ سرا بعربی فندق و این کلمه را از pandekeion یونانی گرفته‌اند وکلمهٔ بندق عربی‌از pontikos یونانی‌است که صفت pontos است وبندقیه‌اسم‌عربی ونیز است(ابوالفداء، تقویم‌البلدان، چاپ‌رینو و دواسلان، پاریس، ۱۸۴۰، ص۲۱۰) وکلمهٔ ونیز از Veneticum لاتینی است .

۳ــ نام ابن‌خلکان و سبکی ودیگران با نام این مدرسه که اکنون مجمع عربی دمشق درآنجا بپا میشود قرین است .

بودند که غالباً با ایوبیان دمشقی برسر سوریه نزاع داشتند و تیره‌ها که بشمال شام حکومت داشتند بسال (۶۵۹ه ؛ ۱۲۶۰م) بدست هلاکوی تاتار منقرض شدند ، فقط تیرهٔ حماة که چندان مهم نبود زیر نفوذ ممالیك بجاماند که یکی از ایشان ملك مورخ ابوالفداء (متوفی ۷۳۲ه ؛ ۱۳۳۱م) بود که نسب وی ببرادر صلاح‌الدین میرسید .

اردوگاه فرنگ

دراثنای این اختلافات خاندانی، اسلام نه‌فقط قدرت هجوم را از دست داد بلکه شهرهائی که صلاح‌الدین گشوده بود مانند بیروت و صفد و طبریه و عسقلان وحتی خود بیت‌المقدس (۶۲۷ه ؛ ۱۲۲۹م) دوباره بتصرف فرنگان درآمد ، ولی مسیحیان نتوانستند از این فرصت کاملا استفاده کنند که آنها نیز چون مسلمانان ، اگر نگوئیم بدتر ، وضعی آشفته داشتند زیرا برای حفظ متصرفات خود برسپاهیان تازه که بایستی از اروپا بیایند تکیه داشتند که نیامده بودند . میان خودشان نیز خلاف بود. صلیبیانی که از جنوا آمده بودند با ونیزیها نزاع داشتند. میان سربازان معبد وسربازان هوسپیتال کینه‌توزی بود؛ میان سران نیز اختلافات شخصی وهم نزاع برسر لقب توخالی شاه بیت‌المقدس دامنه‌دار بود وچنانکه از پیش گفتیم بعضی از ایشان برضد گروه دیگر، از مسلمانان کمك میجستند .

مصر مرکز فعالیت

پس از مرگ صلاح‌الدین نخستین تصادم که میان فرنگان ومردم مسلمان رخ داد بسرزمین مصر و بدوران ملك کامل (۶۱۵ـ ۶۳۶ه؛ ۱۲۱۸ـ۱۲۳۸م) بود. ملك کامل ازپس پدر خود عادل حکومت مصر یافت و بزرگترکس ایوبیان بود که سوریه نیز بنام از او اطاعت میکرد . وی میخواست صلیبیان را که پیش‌از وفات پدرش بنزدیك‌دمیاط فرودآمده وبسال بعدآنجا را اشغال کرده بودند از قلمرو خود بیرون کند . موجب حمله بمصر از آنجا بود که چون جمهوری‌های بازرگانی ایتالیا دانسته بودند مرکز قدرت اسلام از شام بمصر انتقال یافته میخواستند بافتح این کشور کشتی‌های خویش‌را بدریای سرخ فرستاده وبازرگانی پرسود اقیانوس هند را بدست گیرند. ازپس کشاکشی که دوسال تمام دوام داشت(نوامبر

۱۲۱۹م ؛ ۶۱۶ه) تا اگوست (۱۲۲۱م ؛ ۶۱۸ه) ملك‌کامل فرنگان را بترك دمیاط وادار کرد و وعده داد که متعرض ایشان نشود[۱].

ملك کامل نیز مانند پدر به‌آبیاری و زراعت توجه کامل داشت و با دولتهای اروپائی چندپیمان بازرگانی بست. بارعایای‌مسیحی‌خود مهربان‌بود تا آنجا که هنوزهم کلیسای قبطی اورا بزرگتر پادشاه نکوکار همهٔ دورانها میشمارد. بسال‌دوم حکومت وی قدیس‌فرنسیس‌اسیسی بدربار وی‌آمد و بحضور او سخن گفت. ازجمله‌حوادثی که احترام اورا باهل‌دانش‌نمودار میکند این‌است که روزی‌بدیدار عمرو بن‌فارض مصری (۵۷۷ـ۶۳۳ه ؛ ۱۱۸۱ـ۱۲۳۵م) که بزرگتر شاعر صوفی عرب بشمار است رفته بود و شاعر اورا نپذیرفت . کامل که سابقاً با ریچارد دوستی داشته‌بود با فردریك دوم که بسال (۵۳۵ه ؛ ۱۲۳۷م) جنگ‌صلیبی تازه‌ای‌آغاز کرده بود طرح مناسبات دوستانه ریخت . بسال (۶۲۷ه ؛ ۱۲۲۹م) پیمان موهنی بست که بموجب‌آن بیت‌المقدس و معبری ازآنجا تا عکا بفردریك تسلیم شد و بدینسان کمك اورا برضد دشمنان خود که بیشترشان ایوبیان بودند بدست‌آورد[۲]. در واقع این‌عجیبترین پیمانی بود که پیش‌از دوران‌عثمانیان میان مسلمانان ومسیحیان‌بسته‌شد. بیت‌المقدس همچنان‌بدست‌فرنگان بود تا بسال (۶۴۲ه؛ ۱۲۴۴م) که جانشین دوم ملك‌کامل، ملك صالح نجم‌الدین ایوب (۶۳۸ـ۶۴۷ه ؛ ۱۲۴۰ـ۱۲۴۹م) گروهی از ترکان خوارزم را که بوسیلهٔ چنگیزخان از اقامتگاه‌خویش درقلب‌آسیا رانده شده‌بودند دعوت کرد بیایند واین‌شهر را باسلام بازگردانند[۳].

لوئی مقدس

هنگامی که‌صالح‌بربستر مرگ‌بود خبرآمد که لوئی‌نهم‌پادشاه فرانسه باسپاه‌خود جنگ‌ششم صلیبی راآغاز کرده و دمیاط را

۱ـ ابوالفداء ، ج۳، ص۱۳۵ـ۱۳۷؛ ابن‌خلدون، ج۵، ص۳۴۹ـ۳۵۰؛ ابن‌خلکان، ج۲، ص۴۵۱؛ ابن‌ایاس، بدائع‌الزهور فی‌وقائع الدهور (بولاق،۱۳۱۱)، ج۱، ص۷۹ـ ۸۰.

۲ـ ابوالفداء ، ج۳ ، ص۴۸ ؛ ابن‌اثیر ، ج۱۲ ، ص۳۱۵ .

۳ـ در بخش سوم ، فصل۳۲ ، موضوع « هجوم چنگیزخان » را ببینید .

بخطر انداخته است . شهر بی‌مقاومت تسلیم شد (٦ژوئن ۱۲٤۹م؛ ٦٤۷ه) ولی سپاه فرانسه میبایست برای پیشرفت بطرف قاهره از منطقه‌ای که جویهای فراوان داشت عبور کند و ازطغیان نیل باتلاقهای فراوان در راه بود بدینجهت وبا درایشان افتاد و ارتباطشان گسیخت و بکلی درهم شکستند (آوریل ۱۲۵۰م ؛ ۹٤۸ه) و لوئی وبیشتر اشراف که همراه وی بودند اسیر مسلمانان شدند[۱].

ایوبیان جای خودرا بممالیك میدهند

صالح بمرد (نوامبر ۱۲٤۹) و بیوهٔ جسور و کاردان وی شجرالدر خبر مرگ شوهر را سه ماه نهان داشت تا پسر و جانشین‌وی توران‌شاه ازعراق بیاید[۲]. توران‌نتوانست علاقهٔ ممالیك پدر را جلب کند. ممالیك بسال (٦٤۸ه؛ ۱۲۵۰م) بتحریك شجرالدر اورا بکشتند و شجر خود را ملکهٔ مسلمانان اعلام کرد[۳] و یکی‌از ایوبیان دمشق را بنام اشرف موسی که شش سال داشت

۱ـ مقریزی ، ج۲ ، ص۲۳٦-۲۳۷ .

Joinville, *Historia de Saint Louis*, ed. N. de Wailly (Paris, 1874), pp. 160 *seq.*

۲ـ شجرهٔ‌نسب‌ایوبیان‌مصر که بجز عزیز ومنصور واشرف‌برشام نیز تسلط اسمی‌داشتند:

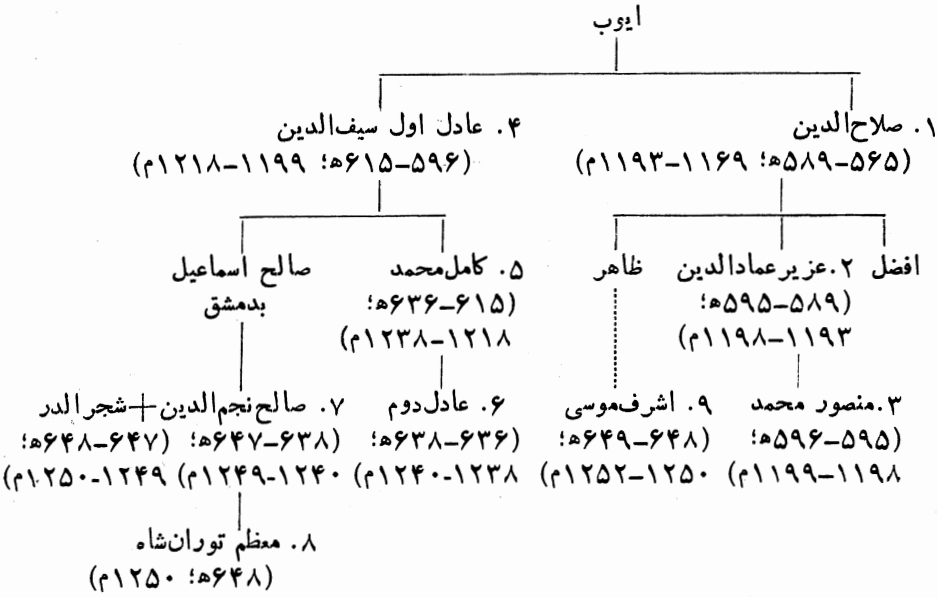

۳ـ ابوالفداء ، ج۳ ، ص۱۹۰ ؛ سیوطی ، حسن‌المحاضره ، ج۲ ، ص۳۹ .

فراخواند و اسماً باقدرت خود شریك کرد ولی قدرت واقعی بدست ایبك بنیادگذار دولت ممالیك بود و لوئی از آن‌پس که ماهی اسیر بود باهمهٔ کسان خود درقبال‌فدیه آزاد شد و دمیاط[1] را رها کرد و بشام رفت واز (۶۴۸تا۶۵۲ه ؛ ۱۲۵۰تا۱۲۵۴م) در آنجا بود . استحکام بنا در عکا و حیفا و قیساریه و صیدا از جمله کارهای وی بود و همو بسال(۶۶۹ه؛ ۱۲۷۰م) یك‌جنگ صلیبی برضد تونس راه‌انداخت که به‌نتیجه‌ای نرسید وهمانجادر گذشت. در واقع میتوان گفت که ازسران‌صلیبی هیچکس‌پاك‌سیرتی و شرف چون او نبود که همهٔ وقت او بدعا میگذشت و همهٔ هدفش آن بود که ارادهٔ خدا را اجرا کند .

ضربتهای آخری : بیبرس

ملك ظاهر بیبرس سلطان چهارم ممالیك (۶۵۹ ـ ۶۷۶ه ؛ ۱۲۶۰ـ۱۲۷۷م) بصف‌سلاطینی که ضربتهای‌نهائی را بصلیبیان زدند اول‌بود . بیبرس همان‌بود که بدوران سلف‌خود قطز بادستیاری سرداران‌دیگر بعین جالوت سپاه تاتار را درهم شکست (۳ سپتامبر ۱۲۶۰). سردار مغول کیت‌بغا که مسیحی نسطوری بود درفلسطین تا غزه پیشروی کرده بود[2]. فتحی که بیبرس کرد در تاریخ تمدن از فتوح جاوید بشمار است . اگر مغولان بقاهره دست یافته بودند همهٔ ذخائر ودستنویسهای آنرا محو میکردند. این پیروزی نه تنها خطر را از شام و مصر دور کرد بلکه راه اتحاد دو کشور را هموار کرد و این اتحاد بدوران ممالیك تا دو قرن ونیم بعد که عثمانیان آمدند دوام داشت. بیبرس میخواست درجهاد ضد شهرهای صلیبی‌صلاح‌الدین‌دوم‌شود، مخصوصاً از اینجهت‌خشمگین‌بود که این‌شهرها باایلخانان ایران جانشینان هلاکو که درآنموقع دل‌بدین مسیح داشتند همپیمان‌بودند وازسال (۶۶۱تا۶۷۰ه؛ ۱۲۶۳تا۱۲۷۱م) یك سلسله حملات سالانه آغاز کرد ومتصرفات‌لاتینی یکی از پس دیگر بی‌مقاومت یا با اندك مقاومت بچنگ او افتاد . جنگاوران معبد

۱ـ Joinville, pp. 201 *seq.*

۲ـ مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر ، ج۱، (ق۱) ، ص۹۸،۱۰۴ .

و هوسپیتال بقلعه‌های فرنگی سوریه اقامت داشتند و مدافع آن بودند و ضربتها که برایشان فرودآمد ازهمه سختتر بود اما درهمه‌جا مقاومت چنان ناچیز بود که پیکار مهم میان دوطرف کمتر رخ داد .

بسال (٦٦٢ه ؛ ١٢٦٣م) بیبرس کرك را بتصرف آورد و کلیسای ناصره را که بنزد مسیحیان مقدس‌بود ویران کرد وهم بسال(٦٦٤ه؛ ١٢٦٥م) قیساریه را غافلگیر کرد و برآنجا تسلط یافت و پس‌از ٤ روز محاصره ارسوف را از چنگ هوسپیتال‌ها بیرون‌آورد (٢٣ ژوئیهٔ ١٢٦٦م؛ ٦٤٥ه) . پادگان صفد که از سواران معبد بود تسلیم شد. تسلیم شهر باین شرط بود که دو هزار مدافع آن آزاد باشند ولی سلطان باوجود پیمانی که نهاده بود فرمان‌داد تا همه را برتپه‌های مجاور سر بریدند[1] و داستان فیروزی « اسکندر عصر وتکیه‌گاه دین » بردیوارهای صفد نقش‌شد ونوشتهٔ آنروزگار بدیوار پلی که بر اردن زده هنوزهم بجاست واز دوسوی آن تصویر دوشیراست. بسال(٦٦٨ه؛ ١٢٦٨م) یافا بی‌مقاومت تسلیم شد و بدنبال آن شقیف ارنون ازپس محاصره‌ای کوتاه بتصرف آمد و مهمتر ازهمه انطاکیه‌بود که با ترکان تاتار روابط دوستانه داشت وآن نیز در٢١مه همان‌سال تسلیم‌شد. ازپادگان انطاکیه ١٦٬٠٠٠ کس کشته شد وچنانکه گفته‌اند ١٠٠٬٠٠٠ اسیر ازآنجا گرفتند وبعضی را ببازارهای مصر فروختند. غنیمت و اسیر چنان فراوان بود که پولها را به‌پیمانه میان کسان تقسیم کردند. قیمت پسر ١٢درم ودختر خردسال پنج‌درم شد، آنگاه شهر و بارو وکلیسای آنرا که شهرت‌جهانی داشت آتش‌زدند و این‌ضربت چنان‌سخت‌بود که پس‌ازآن شهر انطاکیه هرگز قدعلم نکرد[2]. بمحض‌سقوط انطاکیه تخلیهٔ قلعه‌های‌لاتینی که مجاورآن بودآغاز شد. بسال (٦٧٠ه؛ ١٢٧١م) حصن‌اکراد که مهمتر سنگر سواران هوسپیتال ویکی‌از زیباترین

١ــ مقریزی، ج١ (ق٢) ، ص٢٩ــ٣٠ ؛ ابوالفداء ، ج٤، ص٣.

٢ــ ابن‌عبری ، ص٥٠٠ ؛ مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر ، ج١ (ق٢) ، ص٥٢ــ٥٤ ؛ ابوالفداء ، ج٤، ص٤ــ٥ .

قلعه‌های جنگی قرون وسطی بود از پس محاصره‌ای که از ۲۴ مارس تا هشتم آوریل دراز شد بتصرف آمد. از آن‌پس قلعه‌های بنگیان چون مصیاد وقدموس و کهف وجز این که همپیمان و باجگزار سواران معبد بود سقوط کرد. بدینسان آخرین سنگرهای این سازمان که روزگاری دراز وحشت پراکند و توطئه کرد از میان برداشته شد و آنگاه سواران معبد که در انطرطوس بودند و سواران هوسپیتال که به مرقب اقامت داشتند تقاضای صلح کردند.

قلاوون

ازپی بیبرس، قلاوون (۶۷۸-۶۸۹ه؛ ۱۲۷۹-۱۲۹۰م) بحکومت رسید که حقاً لیاقت جانشینی اورا داشت. قلاوون ازجمله دشمنان خطرناك صلیبیان بشمار بود که بشجاعت و فعالیت کم از بیبرس نبود. بروز ۱۵ آوریل (۱۲۸۲م؛ ۶۸۱ه) پیمان صلحی را که بیبرس باسواران مقیم انطرطوس بسته بود بهمان مدت که از اول بود یعنی ده‌سال وده ماه تو کرد وهم بژوئیهٔ (۱۲۸۵م؛ ۶۸۴ه) با امیر بانوی صور که بیروت را نیز بتصرف داشت پیمانی بهمین مدت بست[1]. بمیدان پیکار نیز قلاوون نشان داد که درخور لقب ملك‌منصور است وقلعهٔ مرقب[2] که تسخیر ناپذیر بنظر میرسید و براوج تپه‌ای بنزدیك طرطوس بدریا مشرف بود بعداز ۳۸ روز محاصره به ۲۵مه (۱۲۸۵م؛ ۶۸۴ه) تسلیم او شد وهنوزهم سرتیرها که نیروی مهاجم افکنده‌اند بردیوارهای بیرونی قلعه هست. ابوالفداء[3] که درآنموقع دوازده ساله بود نخستین تجربهٔ جنگی را ضمن این محاصره آموخت. سواران معبد را از این قلعه زیر نظر نگهبانان بناحیهٔ طرابلس بردند. طرابلس که ازجملهٔ نخستین وهم‌مهمترین متصرفات صلیبیان بود بآوریل (۱۲۸۹م؛ ۶۸۸ه) بتصرف آمد وشهر وهم باروی آن کاملا ویران شد و ابوالفداء[4] از بوی جثه‌ها که برجزیرهٔ بیرون شهر انبوه بود بزحمت افتاده بود.

۱- مقریزی متن هردو پیمان را آورده است، چاپ کاترمر، ج۲ (ق۳)، ص۱۷۲-۱۷۶، ۱۷۷-۱۷۸، ترجمه، ص۲۲-۳۱، ۲۱۲-۲۱.

۲- بانگلیسی The watch tower وبلاتینی Castrum Mergathum, Margat

۳- ج۴، ص۲۲. ۴- ج۴، ص۲۴.

ازپی تصرف طرابلس قلعهٔ نیرومند بترون که بجنوب آن بود سقوط کرد. قلاوون یادگار این پیروزیها را در کتیبه‌هائی که چون کتیبه‌های بیبرس هنوز بردیوار قلعه‌ها بجاست جاوید کرده است.

عکا

از شهرهای معتبر که اهمیت جنگی داشت بجز عکا بچنگ صلیبیان نمانده بود وقلاوون در آن اثنا که برای حمله بدانجا آماده میشد درگذشت و اشرف (۶۸۹-۶۹۳ه؛ ۱۲۹۰-۱۲۹۳م) کار پدر را دنبال کرد و ازپی محاصره‌ای که یکماه طول کشید و ضمن آن ۹۲ منجنیق باروی شهر را میکوفت آخرین سنگر لاتینی مشرق سقوط کرد (مه سال ۱۲۹۱م؛ ۶۹۰ه) و نیروئی که از قبرس از راه دریا بکمك شهر آمده بود سودی نداد. مدافعان شهر از سواران معبد بودند و بآنها وعدهٔ آزادی داده شده بود اما همگی را کشتند؛ شهر نیز چپاول شد و غنیمت و سلاح بسیار بدست آمد و خانه‌ها را آتش زدند[۱].

باسقوط عکا چند شهر وقلعهٔ دیگر که صلیبیان بساحل داشتند مقاومت نیارست. صور به۱۸مه و صیدا به۱۴ژوئیه وبیروت به۲۱ همانماه و انطرطوس به۳۱ اگوست تسلیم شد و قلعهٔ عثلیث که مدافعانش آنجا را ترك کرده بودند به نیمهٔ اگوست درهم کوفته شد[۲]. بدینسان یکی ازجالبترین فصول تاریخ سوریه بپایان رسید[۳].

۱- ابوالفداء (که در محاصره شرکت داشته است)، ج۴، ص۳۵-۶؛ مقریزی، ترجمهٔ کاترمر، ج۲ (ق۳)، ص۱۲۵-۹.

Archives vol. ii, pt. 2, p. 460; *Les gestes des Chiprois*, ed. G. Raynaud (Geneva, 1887), p. 256.

۲- Sanuto in Bongars, vol. ii, pp. 231 *seq.*

۳- صلیبیان بعدی به‌رودس و ازمیر و اسکندریه ومتصرفات اروپائی ترکیه حمله کردند و عملیات ایشان در (۷۹۹ه؛ ۱۳۹۶م) با حمله به نیکوپولیس خاتمه یافت.

A. S. Atiya, *The Crusade in the Later Middle Ages* (London, 1938),

فصل چهل و ششم

روابط فرهنگی

چون جنگهای صلیبی پرازحوادث و وقایع پنداری بوده در بارهٔ اهمیت تاریخی آن نیز تاحدی مبالغه شده‌است. اهمیت این جنگها بنظر غربیان بیشتر ازشرقیان بوده است و تأثیر آن در تمدن جهان از لحاظ هنر و صنعت و بازرگانی بیشتر از علوم و ادبیات بود . ویرانیهای فراوانی از این جنگها بجای ماند و در دورهٔ بعد ، ممالیك بخراب کردن شهرهای ساحلی سوریه که قبلا درتصرف فرنگان بود پرداختند، بعلاوه این جنگها درسراسرشرق نزدیك اثری بزرگتر داشت که ایجاد دشمنی میان مسلمانان و مسیحیان بود وهنوز هم هست و هرگز ازیاد نرفته است .

آثار نوریان

با همهٔ خسارتها که سوریه از جنگهای دینی و غیردینی تحمل کرد بدوران نوریان و ایوبیان و مخصوصاً بدوران نورالدین و صلاح‌الدین از همهٔ دوران تاریخ اسلام البته بجز دورهٔ امویان رونق بیشتر داشت. هنوزهم نشانه‌های فعالیت معماری و تعلیماتی که اعضای این‌دو خاندان پدید آورده بودند دردمشق پایتخت‌سوریه بجاست. نورالدین‌تنها باصلاح برج وبارو و دروازه‌های شهر و ایجاد بناهای حکومتی که تا دورانهای اخیر نیز از آن استفاده میشد اکتفا نکرد بلکه بدمشق کهنتر مدرسه را که خاص علم حدیث[1] بود و هم بیمارستانی را که هنوز بنام اوست[2] و نخستین مدرسهٔ دینی را که بعدها درآن سرزمین رواج یافت بنیاد

۱ـ ابن‌عساکر که بهمان‌دوران‌میزیست به‌حدیثخانهٔ نورالدین‌درس‌میداد(ج۱،ص۲۲۲).

۲ـ بیمارستان نوری . ابن‌جبیر ، ص۲۸۳؛ ابن‌خلکان ، ج۲، ص۵۲۱.

کرد . بیمارستان نوری که ازپی بیمارستان ولید خلیفهٔ اموی دوم بیمارستان دمشق بود بجای مدرسهٔ طب نیز بود[۱]. مدرسه‌ها در واقع مسجد ومدرسه باهم‌بود که عده‌ای دانشجو در آنجا سکونت میگرفتند و تقلیدی ازمدرسهٔ نظامیه بود . نورالدین از این مدرسه‌های مسجدی که خاص تعلیم مذهب شافعی‌بود در حلب وحمص وحماة وبعلبك نیز بنیاد کرد و کتیبه‌ها که براین‌ساختمان‌ها هست ازلحاظ خط عربی بسیار مهم‌است زیرا خطی که تا آنوقت رواج داشت خط زاویه‌دار کوفی بود و ازآن روزگار خط نسخ که حروف مدور دارد جای آنرا گرفت. یکی‌از کتیبه‌ها که بدستوری وی‌بر برج غربی قلعهٔ حلب نوشته‌اند روشن وقابل خواندن است . بنای قلعه که هنوز بپاست و در منابع آشوری و هیتی بعنوان بهترین ساختمان جنگی قرون کهن ازآن یاد شده بوسیلهٔ این سلطان شامی تعمیر شده است . قبر نورالدین که در مدرسهٔ نوریهٔ دمشق بجاست تا روزگار ما نیز مورد احترام‌است وبسوریه اول مسجدی‌بود که مقبره بدان پیوسته شد[۲]. بدوران ممالیك که از لحاظ هنر استمرار دورهٔ ایوبیان بود رسم شد که بنیادگذار مسجد را بزیر گنبدی در داخل بنا دفن کنند .

صلاح‌الدین در زمینهٔ معماری وتعلیمات از سلف خود فعال‌تر و گشاده‌دست‌تر بود. روش وی این‌بود که افکار اسماعیلیان وبدعتهای فاطمیان را بوسیلهٔ تعلیم ازمیان بردارد و ازلحاظ شهرت در بنیاد مدارس اسلامی تالی نظام‌الملك بشمار است. دمشق بدوران وی بمدارس خود میبالید . ابن‌جبیر[۳] بسال (۵۸۰ه ؛ ۱۱۸٤م) درآنجا بیست مدرسه ودو بیمارستان برای مداوای رایگان وعدهٔ زیادی خانقاه درویشان دیده‌است. خانقاه بوسیلهٔ صلاح‌الدین بمصر راه یافت[٤].

۱ـ با ابن‌ابی‌اصیبعه ، ج۲، ص۱۹۲ مقایسه‌کنید . هنوز بنای بیمارستان بجاست .

۲ـ با موضوع « هنر و معماری » در فصل۴۴ ، بخش پنجم مقایسه‌کنید .

۳ـ ص۲۸۳ـ۲۸۴ ؛ درفصل ۲۸ از بخش سوم موضوع « تعلیم وتربیت » را ببینید .

۴ـ بانگلیسی monastery و کلمهٔ خانقاه را از فارسی گرفته‌اند . سیوطی ، حسن‌المحاضره ، ج۲ ، ص۱۸۵ .

آثار ایوبیان

ساختمانهای دمشق و حلب که مربوط بقرن سیزدهم و دوران ایوبیان وممالیك است[۱] نمونهٔ معماری عربی مشرق بشمار است. آن سبك معماری که بدوران ایوبی بشام پدید آمد بدوران ممالیك درمصر رواج یافت. چند بنای معتبر مطابق آن ساخته شد که مایهٔ افتخار معماری عرب است . با وجود سختی سنگها که در این ساختمانها بکار رفته نقشها که بر آن کرده‌اند بکمال ظرافت است. این سبك معماری عیناً چون سبك اندلسی ازتزیین فراوان رونق وجلوه میگیرد.

صلاح‌الدین اول کس بود که سبك بنای مدرسه را به بیت‌المقدس ومصر آورد[۲] ودر حجاز نیز بدوران وی نخستین مدرسه باین سبك پدید آمد . معروفترین مدرسه‌ای که بمصر بنیاد کرد همان بود که بنام وی صلاحیه نامیده شد[۳]. ابن‌جبیر[۴] در اسکندریه مدرسه بسیار دیده بود. ازمدارسی که بمصر ساخته‌شده چیزی بجا نیست اما سبك معماری آن بجا مانده ودرساختمانهای عربی که بدورانهای بعد درمصر بنیاد گرفته چون مسجد و مدرسهٔ مجللی که سلطان‌حسن بنا کرده نمودار است. این مسجد صحن روبازی بود که بهرطرف آن ایوانی ساخته بودند که مجموعاً شکل صلیب را نمودار میکرد و بهرایوان یکی از مذاهب چهارگانه تدریس میشد .

صلاح‌الدین بجز مدرسه‌ها دو بیمارستان نیز بقاهره بنیاد کرد[۵] که محتملا بسبك بیمارستان نوری دمشق بود . بدوران احمدبن طولون وکافور اخشیدی نیز اینگونه مؤسسات علمی بمصر بود که کسان را رایگان علاج میکرد. بیمارستانها را نیز بسبك مساجد ساخته بودند اما اکنون آثار آن بجا نیست، فقط از بناهای جنگی چیزها مانده

۱– René Grousset, *The Civilizations of the East*, vol. i, *The Near and Middle East*. tr. Catherine A. Phillips (New York, 1931), p. 235; M. van Berchem, *Matériaux pour un corpus inscriptionum Arabicarum*, pt. 2, vol. i (Cairo, 1922), pp. 87 *seq.*

۲– ابن‌خلکان، ج۳، ص۵۲۱. ۳– سیوطی، حسن‌المحاضره، ج۲، ص۱۵۷–۸.

۴– ص۴۱–۴۲ . ۵– ابن‌جبیر ، ص۵۱–۵۲ .

که بهترین نمونهٔ آن قلعهٔ قاهره‌است. بنای‌قلعه نشان میدهد که صلاح‌الدین قسمتی از اطلاعات قلعه‌سازی خویش را ازقلعه‌های نرماندی که در آنروزگار به‌فلسطین‌پدید آمده بود گرفته وشایدهم بعضی‌اسیران مسیحی‌را در بنای‌قلعه بکار واداشته است. وی در مدت‌اقامت‌قاهره‌دراین‌قلعه‌میبود و بجز وزیران‌معروف‌وی[1] گروهی‌دیگراز برجستگان چون ابن‌میمون طبیب یهودی و عبداللطیف[2] بغدادی دانشمند مبتکر عراقی (۵۵۸ـ ۶۲۹ه ؛ ۱۱۶۲ـ۱۲۳۱م) که گزارش کوتاه و دقیق وی در بارهٔ مصر بشمار مهمترین آثار تاریخ و جغرافی قرون وسطاست در اطراف وی بودند .

درعلوم و فلسفه

بدوران جنگهای صلیبی باوجود فعالیت‌های معنوی و تعلیمی که بود فرهنگ اسلامی بمشرق انحطاط یافت. کمی پیش‌از این دوران نیروی ابتکار بکلی مرده بود و درفلسفه و طب و موسیقی قیافهٔ درخشانی تقریباً نبود وازهمین‌جا تا اندازه‌ای معلوم‌توان‌داشت چرا سوریه که بهمهٔ‌قرن‌دوازدهم وسیزدهم مرکز ارتباط مسلمانی ومسیحیگری اروپا بود در زمینهٔ بسط فرهنگ‌عرب از سیسیل و اسپانیا و شمال افریقا وحتی روم شرقی اهمیت کمتر داشت. گرچه اسلام از دیار شام بوسیلهٔ آمیزش مسلمانان و مسیحیان و انعکاسی که اینگونه آمیزشها در مغرب‌زمین داشت وهم از راه سفر و تجارت براروپای مسیحی اثر مستقیم نهاد معذلك انتقال‌آثار فکری و معنوی از راه سوریه بسیار ناچیز بود. البته باید بیاد داشته‌باشیم که فرنگان سوریه علاوه برآنکه ازلحاظ فرهنگی بمراتب ازحریفان فروتر بودند اصولا بصورت‌مردم بیگانه درداخل‌قلعه‌ها وسربازخانه‌ها بسر میبردند و رابطهٔ نزدیك ایشان باکشاورزان و صنعتگران محلی بمراتب بیشتر از ارتباط با طبقهٔ دانشور و

۱ـ درفصل ۴۵ همین‌کتاب موضوع « محاصرهٔ عکا » را ببینید .

۲ـ الافاده والاعتبار فی‌امور المشاهده والحوادث المعاینه بارض مصر، چاپ د. ج. وایت (توبینگن، ۱۷۸۹) ؛ بلاتینی وآلمانی و فرانسه نیز ترجمه شده است . ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۲۰۷ ؛کتبی ، ج۲، ص۱۰ .

روشندل بود. دشمنیهای نژادی و دینی را نیز که مانع مناسبات دوطرف بود از خاطر دور نبایدداشت. فرنگان دانش وهنری نداشتند که بمردم محل بیاموزند. میزان آشنائی مسیحیان و هم مسلمانان را به طب از آن لطیفه‌ها که اسامه[1] با مهارت نقل کرده است توان دریافت وهم او فرنگان را ریشخند میکند که منازعات خویش را باجنگ تن بتن یا بآب انداختن حریف فصل میکرده‌اند.

البته نشانه‌های انتقالات علمی وفلسفی بکلی نایاب نیست. ادلارد آو باث که سابقاً گفتیم بعضی مؤلفات عرب را در زمینهٔ هیئت وهندسه بلاتینی ترجمه کرد باوائل قرن دوازدهم بانطاکیه و طرسوس سفر کرده بود. درحدود یك‌قرن پس‌ازآن تاریخ نخستین اروپائی که دربارهٔ جبر چیزی نوشت و لئوناردو فیبوناتشی نام داشت بمصر وسوریه سفر کرد. هم او بود که کتاب اعداد جذری خود را بفردریك‌دوم اهدا کرده بود. فردریك‌امید داشت اسلام ومسیحیگری را هماهنگ کند وعده‌ای‌مترجمان‌عربی را بحمایت‌خود گرفت. استیفن انطاکی که ازمردم‌پیزا بود کتاب معروف‌طب‌مجوسی را بسال(۵۲۲ه؛۱۱۲۷م) درانطاکیه‌ترجمه کرد. این‌تنها کتابیست که میدانیم‌فرنگان صلیبی با خود برده‌اند. باتوجه به‌اینکه مؤسسات بهداشتی و بیمارستانها ومخصوصاً مریضخانه‌های ویژهٔ جذامیان ازقرن دوازدهم ببعد در اروپا پدیدآمد توان گفت که بنیاد بیمارستانها و روش علاج بیماران از شرق اسلامی مایه گرفته است. حمامهای عمومی نیز ازمشرق باروپا بازگشته‌است. بدوران رومیان‌نیز حمام‌بود اما دین مسیح آنرا نپسندید. فیلیپ طرابلسی بسال (۶۴۵ه ؛ ۱۲۴۷م) یك دستنویس عربی بنام «سرالاسرار»یافت که پنداشتند ازمؤلفات‌ارسطوست که بمنظور رهنمائی‌شاگرد بزرگ خویش اسکندر نوشته‌است. فیلیپ‌این کتاب را که خلاصه‌ای ازحکمت‌عملی وشمه‌ای از علوم مخفی بود بلاتینی ترجمه کرد و یکی از معروفترین کتابهای قسمت اخیر قرون وسطی شد.

۱- ص۱۳۲ وبعد = *Arab-Syria Gentleman*, pp. 162 *seq.*

ادبیات

تأثیر جنگهای صلیبی در ادبیات بیشتر بود . بعضی داستانهای دینی مسیحی چون قصهٔ جامی که مسیح در « شام آخر» بکار برده بود بی گفتگو مایه ازسوریه داشت. قطعاً صلیبیان کتاب کلیله ودمنه وهزار ویکشب را دیده و آنرا همراه خود باروپا برده‌اند. قصهٔ خادم که شوسر انگلیسی بقلم آورده یکی از داستانهای هزار و یکشب است. بوکاشیو بسیاری قصه‌های شرقی را از دهان مردم شنید و همه را در کتاب « دوکامرون » فراهم آورد . توجه اروپائیان و مبلغان مسیحی بزبان عربی ودیگر زبانهای مسلمانی نیز مربوط بجنگهای صلیبی است. کسانی مانند ریموند لل (متوفی ۷۱٤ه؛ ۱۳۱٤م) از آن پس که شکست جنگهای صلیبی را بدیدند معتقد شدند که وسایل جنگی برای ترویج دین مسیح بیفایده است. لل که از مردم کاتالونی بود نخستین اروپائی بود که مطالعات شرقی را تشویق کرد و آنرا وسیلهٔ شروع جنگ صلیبی مسالمت آمیز شمرد که ضمن آن بجای خشونت ترغیب بکار میرفت. وی بسال(٦۷۵ه؛ ۱۲۷٦م) در میرامار مدرسه‌ای بنا کرد که زبان عربی را براهبان میآموخت . شاید در نتیجهٔ کوشش همین شخص بود که شورای وین بسال (۷۱۱ه ؛ ۱۳۱۱م) مصمم شد برای تدریس زبان عربی و تاتاری در دانشگاه پاریس و لوون و سلامنك کرسیهائی ایجاد کند .

فنون جنگ

دربارهٔ مسائل جنگی نفوذ جنگهای صلیبی همانطور که انتظار میرفت روشنتر بود . بکار بردن پیکانها و کمانهای پولادی و پوشیدن زره و هم زره‌پوش کردن اسب و بکار بردن پوشش کلفت پنبه‌ای بزیر زره بوسیلهٔ صلیبیان باروپا راه یافت . فرنگان طنبور[1] و نقاره[2] را برای نواختن موسیقی جنگی از سوریه گرفتند که از آن پیش فقط بوق و شاخ بکار میبردند . تعلیم کبوتر

---

۱ کلمهٔ tabor انگلیسی و tambour فرانسه ازطنبور عربی است که اصل آن فارسی و نوعی عود است .

۲- nacaire فرانسه و naker انگلیسی از نقارهٔ عربی بمعنی طبل کوچك است .

نامه‌بر را نیز از مردم سوریه یادگرفتند[۱] و هم مراسم آتشبازی را که بهنگام فیروزیها بپا میشد و بازی‌چوگان‌را ازمسلمانان آموختند. در واقع قسمت‌اعظم رسوم ومقررات پهلوانی در دشتهای سوریه تکامل یافته است. نشان خانوادگی و نقش کردن آن روی اسلحه و افراط در استعمال زره و دیگر رسوم پهلوانی در مورد نسب نتیجهٔ ارتباط با چابکسواران مسلمان بوده است . عقاب دوسر[۲] و گل سوسن[۳] و دو کلید از نشانه‌های مسلمانی آن دوران بوده است . باحتمال قوی صلاح‌الدین علامت عقاب را بر کلاه خود نقش میکرده‌است. بیشتر ممالیك بنام حیوانات خوانده میشدند وتصویر آنها را برسپرخویش نقش میکردند. فرمانروایان ممالیك‌فرقه‌های مختلف‌سپاه‌داشتند بهمین جهت میبایست آنها را با علامت‌ها که به سپرها و پرچمها نقش میکردند وهم بشعارها و نشانها ازهم ممتاز کنند . کلاه خود بیبرس مانند کلاه خود ابن‌طولون بشکل شیر بود. خود سلطان برقوق (متوفی ۸۰۱ه؛ ۱۳۹۸م) بشکل عقاب‌بود . دراروپا نخستین بار نشانهای خانوادگی در اواخر قرن یازدهم بصورت ساده پدیدآمد ودر انگلستان بقسمت اول قرن دوازدهم باب شد. درمیان مسلمانان از نشانه‌های کهن جز هلال و ستاره وشیروخورشید بجا نیست. «azure» یعنی لاجوردی ودیگر اصطلاحات که در زبان پهلوانی بکار میرود رابطهٔ رسوم اروپائی را باآداب اسلامی نمودار میکند.

باروت

جنگهای صلیبی روش و هم وسایل محاصره را از دیوار کوبی و نقب‌زنی و استفاده از منجنیق و قوچ و مایه‌های سوزان یا

۱ــ با صالح‌بن یحیی، تاریخ بیروت، چاپ ل. شیخو (بیروت، ۱۸۹۸)، ص۶۰-۶۱؛ ظاهری، زبدة‌کشف‌الممالك، چاپ پ. رافیس (پاریس، ۱۸۹۴)، ص۱۱۶-۱۱۷. باسیوطی، حسن‌المحاضره ، ج۲، ص۱۸۶ مقایسه‌کنید .

۲ــ این نشان‌که از دوران سومری قدیم است در سکه‌های زنگی فرمانروای سنجار هست . در بخش سوم، فصل۳۲، موضوع «تجزیهٔ دولت سلجوقیان» را ببینید .

۳ــ L. A. Mayer, *Saracenic Heraldry: A Survey* (Oxford, 1933), pp. 23-4.

این گل‌که از مشهورترین وسایل تزیینی است درآشور شناخته شده است .

انفجارپذیر کامل کرد. مسلماً باروت یا درشام یا در اروپای لاتین و باحتمال قوی در اروپا و نزدیك بآخر دوران جنگهای صلیبی کشف شده است. این سخن که باروت نخستین بار بچین کشف شده دلیلی ندارد. استعمال مایهٔ انفجارپذیر برای پرتاب گلوله و بعبارت واضح‌تر اختراع اسلحهٔ آتشی که مهمترین گام این مرحله است تقریباً یك قرن بعد انجام گرفت. هیچیك ازمورخان صلیبی به‌باروت اشارتی نکرده‌اند. نخستین بار که در یك منبع اروپائی از باروت سخن آمده در ذیل کتابی است که شخصی بنام مارك یونانی بسال (۷۰۰ه؛ ۱۳۰۰م) تألیف کرده است. توصیفی که دربارهٔ باروت از گفتار بیکن آورده‌اند ساختگی است. کمی پیش از سال (۷۰۰ه ؛ ۱۳۰۰م) مردی بنام حسن‌الرماح نجم‌الدین احدب که شاید از سوریه بوده‌است کتابی بنام «الفروسیه والمناصب الحربیه»[1] تألیف کرده که ضمن آن از نیترات دوپتاس بعنوان یکی از ترکیبات باروت سخن آورده و گفتار وی دربارهٔ باروت با گفتار مارك شباهت نزدیك دارد. از جمله کهنتر سخنان دربارهٔ باروت همانست که در کتاب عمری (متوفی ۷۴۹ه؛ ۱۳۴۸م) آمده است[2].

در معماری

صلیبیان ازایتالیا و نرماندی دربارهٔ ساختمانهای جنگی اطلاعاتی باخود آورده بودند که عربان از ایشان آموختند و این نکته از بنای قلعهٔ قاهره نمودار میشود. بناهای اساسی که صلیبیان بنیاد کردند قلعه‌ها و کلیساها بود. قسمت اعظم قلعه‌ها و از آنجمله حصن اکراد ومرقب وشقیف (بلفورت) بجاست. دربیت‌المقدس نیز بعضی قسمتهای کلیسای قیامت واصطبل‌های سلیمان بنزدیك مسجد اقصی و دیگر دکانها و بازارهای سقف‌دار یادگار صلیبیان‌است. کلیسای قیامت و گنبدصخره سرمشق بسیاری کلیساها شد که بسبك مدور در اروپا ساختند. چهار کلیسا

۱ـ منتخباتی از این کتاب بوسیلهٔ رینو و فاوه در مجلهٔ آسیائی ، سری۴ ، ص۱۴ (۱۸۴۹) بفرانسه ترجمه شده است . همچنین ج۱۲، ص۱۹۳ وبعد را ببینید.

۲ـ تعریف (قاهره ، ۱۳۱۲)، ص۲۰۸ .

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران تاسیس

از این‌سبك در انگلستان و تعداد زیادی درفرانسه و اسپانیا وآلمان هست. در بیروت مسجد عمری بهمین سبك ساخته شد و کلیسای یوحنا را بالدوین اول بسال (٤٩٤ه ؛ ١١١٠م) بهمین ترتیب ساخت. طاق صلیبی نوعاً ضربی‌است. زیباترین نمونه‌هائی که ازهنر فرنگی بقاهره هست دریست که بسال (٦٨٩ه؛ ١٢٩٠م) از کلیسای عکا آورده بمسجد ناصر نهاده‌اند[1].

زراعت و صناعت

نفوذ جنگهای صلیبی در زمینهٔ زراعت وصنعت وتجارت بیشتر از معنویات بود . نشان‌آن بسیاری گیاهان و محصولات تازه چون کنجد وخروب و ارزن وترنج[2] و لیمو وخربزه و زردآلو وپیاز بود که درمغرب مدیترانه باب شد . carob انگلیسی همان خروب عربی است که اصل آن آشوری است ؛ lemon همان لیمون عربی است که از زبان هند یا مالایا گرفته‌اند و کلمهٔ shallot و scallion از تحریف بصل (پیاز) عسقلان‌آمده و نام این شهر فلسطینی را محفوظ داشته است. زردآلو تا مدتها در اروپا هلوی دمشق نام داشت. درهمین‌اثنا از راه اسپانیا و سیسیل نیز بعضی گیاهان باروپا راه یافت، و در بعضی موارد باشکال میتوان تعیین کرد که میوه‌ای از کدام راه باروپا رفته است .

درمشرق نیز فرنگان سلیقه‌های نو یافتند ومخصوصاً باعطر و ادویه وشیرینیها و دیگر محصولات دیار عرب و هند که در بازارهای شام فراوان بود مأنوس شدند و بعدها اینگونه کالای شرق که بوسیلهٔ شهرهای ایتالیا و دیگر شهرهای مدیترانه‌ای باروپا میرسید بکمك‌ایشان رواج گرفت. مردم اروپا به‌بخور ودیگر صمغ‌های‌خوشبو و گل و عطر دمشق و دیگر روغنها وعطرها که در ایران فراهم میشد[3] علاقمند شدند. نشادر وعود ازجمله مایه‌های‌تازه بود که بمصارف گونه گون‌میرسید. مورخان آورده‌اند

۱ــ در بخش پنجم ، فصل۴۷، موضوع « سقوط دولت ممالیك بحری » را ببینید .

۲ــ در بخش چهارم، فصل۳۸، موضوع «زراعت» را ببینید .کلمهٔ sesame انگلیسی از سمسم عربی است که‌آنرا نیز بوسیلهٔ یونانی ازآشوری گرفته‌اند .

۳ــ در بخش چهارم ، فصل۳۸، موضوع «کشاورزی» را ببینید .

که وقتی بسال (۴۹۵ه ؛ ۱۱۰۱م) قیساریه بدست مسیحیان افتاد بیشتر از ۱۶٬۰۰۰ رطل فلفل بعنوان غنیمت سهم مردم جنوا شد، همچنین مصرف قرنفل و ادویهٔ تند چون فلفل و نظایر آن در اثنای قرن دوازدهم در اروپا رایج شد و از آن موقع اگر سفره‌ای غذای ادویه‌دار نداشت باب روز نبود. زنجبیل ازجمله چیزها بود که صلیبیان ازمصر گرفتند (کلمهٔ زنجبیل عربی را بوسیلهٔ فارسی ازسانسکریت گرفته‌اند). مهمتر ازهمه شکر را باید کرد (کلمهٔ شکر نیز ازسانسکریت آمده‌است)؛ تاآنموقع مردم اروپا برای شیرین کردن چیزها از عسل استفاده میکردند. فرنگان نیشکر را که مایهٔ آن در زندگی خانوادگی و اقتصادی وترکیبات طبی نقش اساسی دارد ازدشتهای ساحلی سوریه گرفتند که هنوز هم در آنجا کودکان را مشغول مکیدن نیشکر میتوان دید. ویلیام صوری[1] (متوفی حدود ۵۸۶ه ؛ ۱۱۹۰م) که عربی میدانسته و بهترین گزارش مختصر که بقرون وسطی دربارهٔ جنگهای صلیبی نوشته‌اند از اوست (از ۴۸۹تا۵۸۰ه؛ ۱۴۹۵تا۱۱۸۴م) دربارهٔ کشت نیشکر درشهر خود یادداشتهای قابل ملاحظه‌ای دارد. نیشکر نخستین وسیلهٔ بهبود زندگی بود که باروپا راه یافت وچیزی بذائقهٔ مردم‌غرب ازآن نکوتر و خوشتر نبود. شربتهای مطبوع را بعطر گل یا بنفشه یا گلهای دیگر آلوده بشکر شیرین میکردند و هم ازآن اقسام شیرینیها میساختند.

چرخ‌آب (ناعور)

آسیای بادی برای اول بار بسال (۵۷۶ه؛ ۱۱۸۰م) درنرماندی بکار افتاد و بوسیلهٔ صلیبیان آمده بود[2]، ولی چرخ آب که بعربی آنرا ناعور گویند* پیش‌ازآن نیز دراروپا معمول بود وصلیبیان نمونهٔ بهتری ازآنرا

۱ــ «Historia rerum», in *Recueil: occidentaux*, vol. i, p. 559; Jueques de Vitry, «Historia Hierosolimitana», in Bongars, vol. i, p. 1075.

۲ــ با بخش سوم ، فصل۲۷ ، ص۴۹۲ مقایسه کنید .

* ــ چرخ‌های مخصوص است که باطراف آن دلوهای کوچك بسته‌اند که بطور منظم آب میگیرد و میدهد و هنوز در عربستان و سواحل شام معمول است .

باخود بردند و نمونهٔ شامی را هنوزهم درآلمان بنزدیك شهر بیرویت[۱] توان دید. در سوریه ناعور از زمان رومیان باب شده ولی بی گفتگو مردم محلی مانند ابن مسافر تعاسیف (متوفی سال ۶۴۹ه ؛ ۱۲۵۱م)[۲] اصلاحاتی درآن کرده‌اند. ابن‌مسافر یك‌نفر مصری‌بود که بخدمت‌فرمانروای‌حماه‌میزیست واگر یك کره‌را استثنا کنیم‌قدیمترین کرهٔ‌آسمانی که اکنون بجاست ساختهٔ اوست[۳]. ناعورهای حماه از روزگار یاقوت[۴] (متوفی ۶۲۷ه ؛ ۱۲۲۹م) و ابوالفداء[۵] (متوفی ۷۳۲ه ؛ ۱۳۳۱م) شهرت داشته است و نسلهای بیشمار از مردم شهر بصدای دائم‌آن بخواب رفته‌اند و هنوزهم ناعور یکی‌از مفاخر این شهر باستانی بشمار است.

سلیقه‌های‌تازه که مردم‌اروپا ازمشرق گرفتند تنهامربوط به‌غذا نبود ومخصوصاً درلباس نیز روشهای نوآموختند وشیوهٔ تازهٔ پوشش و اثاث منزل ازجمله چیزها بود که بدیارخود همراه‌بردند. رسم‌نگهداری ریش نیز ازهمین‌دوران پدیدآمد. صلیبیان گلیم وقالی‌وجاجیم‌های گلدار راکه قرنهادرآسیای‌غربی و وسطی رواج‌داشت باخود بردند. پارچه‌های موصلی (muslin) وبغدادی (baldachin) ودمشقی (damask)[۶] وشرقی (saracent) واتلس‌ومخمل وحریر و زیتونی (satin)[۷] مورد اقبال‌فوق‌العاده قرارگرفت. کارهای زرگران دمشق وقاهره و لوازم حمام وآرایش بسیار مرغوب بود. آئینه‌های شیشه‌ای که از یك‌طبقه جیوه پوشیده بود جای‌آئینهٔ فولاد صیقلی را گرفت. بکار بردن شال وکرك شتر و پوست‌های نرم وتسبیح[۸] نیز معمول‌شد. بعضی

۱- M. Sobernheim, art. "Hamā", *Encyclopaedia of Islam*.

۲- ابن‌خلکان، ترجمهٔ دو اسلان، ج۳، ص۴۷۱-۴۷۳؛ ابن‌بطوطه، ج۴، ص۲۵۵ از وجود ناعور درکانتون چین سخن دارد.

۳- درموزهٔ ملی ناپل است. ۴- ج۲، ص۳۳۱. ۵- تقویم، ص۲۶۳.

۶- در فصل۲۶ از بخش سوم، موضوع «صناعت» را ببینید.

۷- کلمهٔ satin را از زیتونی‌عربی گرفته‌اند وآن‌نیز تحریف‌کلمهٔ (Ts'ien-t'ang) چینی است و این‌کلمه نام شهریست‌که ابریشم‌آنجا شهره است.

۸- درفصل۳۰، از بخش سوم، موضوع «تسبیح» را ببینید.

زوار اروپائی آثار مسیحی را در صندوق‌های عربی بدیار خود میبردند[۱]. همراه لباس و ظروف فلزی لاك محلول و رنگ فیلی وقرمز باروپا راه یافت وبتدریج مراکزی برای تقلید از ظروف و فرش و پارچه‌های شرقی پدیدآمد. مهمتر ازهمه اراس بود که پارچه‌های آن بسیار مطلوب‌بود. استعمال شیشهٔ الوان درپنجره‌های کلیسا معمول شد[۲]. بنیامین‌تودیلی[۳] که بدوران‌فرنگان بانطاکیه سفر کرده ازصنعت‌شیشه‌سازی‌سخن آورده‌است. کالای‌هنری شرق چون شیشه وسفال و زرگری نمونه‌ای‌بود که محصول اروپا را بتقلیدآن میساختند.

در تجارت

پیدایش بازار اروپائی برای کالای کشاورزی وصنعتی شرق و هم لزوم حمل ونقل زوار و صلیبیان، دریانوردی وتجارت را چنان رونق داد که پس‌از دوران رومی‌ها نظیر نداشت. مارسی بعنوان‌یك‌مرکز معتبر کشتیرانی و تجمع ثروت با شهرهای جمهوری ایتالیا برقابت برخاست. وضع تازه مستلزم‌آن بود که جریان پول سریعتر باشد وترتیب برات ابداع شد. درجنوا وپیزا شرکتهای بزرگ صرافی پدید آمد که درشرق نزدیك شعبه‌ها داشت. سواران معبد بجای پول چك[۴] بکار میبردند و پولهای امانتی را میگرفتند وبا نزول قرض میدادند. محتملا قدیمترین سکهٔ طلای لاتینی همان بود که ونیزیها در سرزمین مقدس زدند و نقش عربی داشت. برای اول بار ترتیب قنسولگری پدیدآمد که در آغاز کار جنبهٔ بازرگانی‌بیشتر ازسیاسی‌داشت. قدیمترین‌قنسولها که تاریخ‌ازآن یاد میکند قنسولهای جنوا بودند که بعکا اقامت گرفتند (سال۵۷۶ه؛ ۱۱۸۰م) وپس‌ازآن قنسولهای دیگر از جنوا بمصر فرستاده شد[۵].

۱ـ فصل۴۴ ، ص۸۰۳ همین‌کتاب را ببینید.

۲ـ در فصل۲۶ از بخش سوم موضوع « صنعت » را ببینید.

۳ـ Tr. Asher, p. 58.

۴ـ check انگلیسی ازکلمهٔ چاك فارسی است و صك عربی را نیز ازآن گرفته‌اند.

۵ـ فصل۴۵ ، ص۸۲۶ از همین‌کتاب را ببینید.

قطب‌نما

مهمترین اختراعی که در نتیجهٔ این فعالیت دریانوردی بوجود آمد قطب‌نما بود. محتملا چینیها زودتر ازهمه خاصیت‌عقربهٔ مغناطیسی را کشف کرده‌اند اما مسلمانان که ازدورانهای کهن میان‌خلیج‌فارس وشرق اقصی تجارت میکرده‌اند[۱] نخستین کسان بودند که از این کشف سود عملی‌بردند ودر کار دریانوردی از آن کار گرفتند. اینکار میبایست بقرن یازدهم اگرنه زودتر انجام گرفته‌باشد اما بدلایل‌تجارتی همچنان مکتوم مانده‌است. دراروپا اول‌بار دریانوردان ایتالیائی قطب‌نما را بکار بردند و طبعاً پیش ازآنکه عملا بمعرض استفاده درآید در کتابها از آن سخن‌بوده‌است. اول‌بار که دریك کتاب‌اسلامی یادآن میرود درمجموعهٔ قصه‌های‌فارسی «جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات»[۲] محمد عوفی بحدودسال (۶۲۸ه؛ ۱۲۳۰م)است. دریکی‌ازحکایت‌ها هست که مؤلف‌بهنگام دریانوردی‌بوسیلهٔ‌یك‌ماهی که خاصیت مغناطیس داشت راه خود را جسته‌است. ونخستین‌سخن که درمنابع‌لاتینی‌هست مربوط باوائل قرن سیزدهم است که از منبع فارسی قدیمتر است.

آمیزش دوقوم

شمار فرنگانی را که بامردم بومی سوریه وفلسطین آمیخته‌اند تعیین نمیتوان کرد[۳]. درشهر اهدین بشمال‌لبنان و بیت‌لحم و عریش مردان و زنان آبی چشم با موهای بور یافت میشود. بعضی خاندانها که بیشتر از مسیحیان لبنانی هستند چون خاندان کرم و فرنجیه وصلیبی نسب فرنگی خویش را محفوظ داشته‌اند. دربعضی خاندانهای دیگر نامها چون‌صوایا که محتملا تحریف

۱ــ در فصل۲۶ از بخش سوم، موضوع «زندگی اقتصادی (تجارت)» را ببینید.

۲ــ Muhammad Nizāmu'd-Din, *Introduction to the Jawami' al-Hikayat* (London, 1929), p. 251. Cf. F. Hirth and W. Rockhill, *Chau-Ju-Kau* (St. Petersburg, 1911), pp. 28-9. Cf. Nadavi in *Islamic Culture*, vol. xvi (1942), p. 404.

۳ــ فصل۴۵ از همین‌کتاب، ص۸۱۶ را ببینید.

کلمهٔ ساووا است ودویهی که ازکلمهٔ دهدوی‌است و بردویل که بی گفتگوهمان بالدوین[۱] قدیمی است یافت میشود و این اسم آخری در فلسطین و سینا زیاد است . در فلسطین نام یك دهکده سنجیل است که نام سنت‌جیل را محفوظ داشته است و دهکدهٔ دیگر بنام رینه هست که تحریف رینود است اما اینکه بعضی‌دروزها میگویند نامشان ازنام کنت دو درو مایه دارد پنداریست که اساس عملی ندارد[۲].

۱ــ ص۸۱۳ ، پاورقی۲ را ببینید .

۲ــ Hitti, *Druze People*, p. 15.

فصل چهل و هفتم

ممالیك، آخرین دولتهای عربی قرون وسطی

جز بتاریخ اسلام برای پیدایش و رونق خاندان ممالیك مانندی نمیتوان یافت، حتی درتاریخ اسلام نیز قضیه بسیار قابل توجه و شگفت آور است . ممالیك چنانکه از اسمشان پیداست[1] گروهی غلامان بودند که نژادهای مختلف داشتند ودریك سرزمین بیگانه یك حکومت استبدادی جنگی بنیاد کردند. پادشاهان ممالیك متصرفات خویش را درمصر وشام ازصلیبیان پاك کردند، آنگاه پیشرفت جماعات وحشت انگیز مغول را که بسرداری چنگیز وهلاکو و تیمور مشرق را بخون آغشته بودند برای همیشه در مرزهای خود متوقف کردند وگرنه تاریخ و فرهنگ در آسیای غربی و مصر صورت دیگرمیگرفت. جلوگیری ممالیك ازمغولان، مصر را ازتکرار ویرانیها که بعراق وشام شد مصون داشت وفرهنگ وسازمان سیاسی آن دوام یافت و درهٔ نیل از آرامشی که بهمهٔ جهان اسلام جز درعربستان مانند نداشت بهره‌ور بود. ممالیك بمدت دوقرن وسه ربع قرن (۶۴۸-۹۲۳ه ؛ ۱۲۵۰-۱۵۱۷م) پرآشوبترین نقاط جهان را بقلمرو خویش داشتند ودراین مدت امتیازات نژادی خویش را حفظ کردند. باآنکه شاهان ممالیك مردمی عاری از فرهنگ و خونخوار بودند معذلك تشویق فوق‌العاده‌ای که ازهنر ومعماری کردند مایهٔ سرفرازی هردولت متمدنی توانست بود . ازبرکت روش ایشان بود که قاهره حتی بروزگار ما از زیباترین نقاط جهان اسلام است. سرانجام وقتی بسال (۹۲۳ه ؛ ۱۵۱۷م) دولت ممالیك بدست سلطان سلیم عثمانی سقوط کرد

۱- ص۳۰۲ ، پاورقی ۱ را ببینید .

دولتهای کوچك دیگر نیز که درقلمرو خلافت عربی پدیدآمده بود از میان رفت و راه ظهور خلافت تازهٔ غیرعرب یعنی خلافت ترکان عثمانی هموار شد .

بنیاد دولت ممالیك

دولت ممالیك بدست شجرالدر (متوفی ۶۴۷ه ؛ ۱۲۴۹م) بیوهٔ صالح‌ایوبی بنیاد گرفت. وی‌درآغاز یك کنیز ترك یاارمن‌نژاد بود که بصف کنیزکان مستعصم خلیفه درآمد و ازآن‌پس بحرم صالح راه‌یافت وچون برای وی پسری آورد آزاد شد وچون پس از شوهر زمام کار را بدست گرفت مستعصم آقای سابق او بسران مصر درضمن‌نامه‌ای تمسخرآمیز نوشت که « اگر مرد ندارید تا برشما فرمانروائی کند بگوئید تا مردی برای‌شما بفرستیم[۱] . » وی هشتاد روز در سرزمینی که ازپیش کلئوپاترا و زنوبیا را پرورده‌بود قدرت مطلق‌داشت ونخستین زن مسلمان‌بود که درشمال‌افریقا وغرب‌آسیا بر کشوری‌حکومت کرد. سکه بنام‌او زدند[۲] و بگفت تا نامش را بخطبه‌آوردند و چون سران کشور عزالدین ایبك[۳]را که دستیار وی و فرمانده سپاه (اتابك لشکر) بود بسلطنت برداشتند باو شوهر کرد . ایبك در سالهای اول با ایوبیان سوریه بکشاکش‌بود وملك‌اشرف خردسال وسردار لایق اورا که در جنگهای صلیبی برضد لوئی نهم هنرنمائی کرده‌بود بر کنار کرد . دراین‌اثنا ملکه نه فقط شریك قدرت بود بلکه شاه را مطیع خود داشت و سرانجام چون شنید که قصد دارد زن دیگر گیرد؛ توطئه‌ای کرد تا وی را که‌پس از بازی‌چوگان درقلعهٔ قاهره بحمام رفته‌بود کشتند، اما دوران شجرالدر نیز نپائید و کنیز زن اول ایبك با کفش‌چوبی آنقدر بسرش کوبید که‌جان‌داد وجثه‌اش را ازفراز برجی‌بزیر انداختند[۴].

۱ــ سیوطی، حسن‌المحاضره، ج۲، ص۳۹. فصل۴۵، موضوع « ایوبیان جای خود را بممالیك میدهند» را ببینید .

۲ــ اگر بعضی سکه‌های هند و ایران را ندیده بگیریم سکهٔ شجرالدر تنها سکه‌ایست که بنام یك‌زن مسلمان زده‌اند .

۳ــ چنانکه از نام او پیداست ترك‌نژاد بوده است (ای‌بمعنای ماه و بك بمعنای امیر است) . مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر، ج۱ (ق۱)، ص۱.

۴ــ همان‌کتاب ، ص۷۲؛ خطط ، ج۲، ص۲۳۷ ؛ ابوالفداء ، ج۳، ص۲۰۱ .

ایبك(٦٤٨ـ٦٥٥ه؛ ١٢٥٠ـ١٢٥٧م) نخستین‌شاه‌ممالیك‌بود. مورخان،ممالیك را بدو دولت بحری (٦٤٨ـ٧٩٣ه؛ ١٢٥٠ـ١٣٩٠م) و برجی (٧٨٤ـ٩٢٣ه؛ ١٣٨٢ـ ١٥١٧م) تقسیم کرده‌اند. ممالیك‌بحری دراصل غلامان بودند که صالح‌ایوبی[1] خریده و درقلعه‌های جزیرهٔ روضه به نیل[2] اقامت داده بود و بیشترشان از ترکان و مغولان بودند[3]. ایوبیان درانتخاب نگهبانان خاص از غلامان بیگانه ازخلیفگان بغداد تقلید کردند وعیناً بهمان نتیجه رسیدند که آنها رسیده بودند[4] وغلامان‌دیروز سرداران‌امروز و شاهان فردا شدند.

ممالیك‌برجی که بعداز بحریان‌بمصرشان‌آورده‌بودندآنها نیز نگهبانان‌خاص سلطان قلاوون (٦٧٨ـ٦٨٩ه؛ ١٢٧٩ـ١٢٩٠م) مملوك بحری بودند و غالباً نژاد چرکس داشتند ودربرجهای قلعهٔ قاهره اقامت داشتند. شمار ممالیك اگر شجرالدر را بحساب‌نیاریم بیست‌وچهار بود[5] وممالیك‌برجی بیست وسه کس‌بودند. ممالیك‌برجی باصل وراثت قدرت معتقد نبودند واز منسوبان خویش طرفداری نمیکردند ومعمولا ازآنها کسی بسلطنت میرسید که قدرت‌بیشتر داشت وسران قوم را باخود یار توانست کرد. دربیشتر از یك مورد پس‌از مرگ سلطان غلام وی جانشین او شد نه‌پسرش. بسیاری ازشاهان ممالیك هنوز جوان بودند که بدست مخالفان‌خود کشته شدند وحد متوسط حکومت هریك از ممالیك بیشتر ازشش سال نبود.

۱ـ ابوالفداء، ج۳، ص۱۸۸؛ ابن‌خلدون، ج۵، ص۳۷۳.

۲ـ عامه نیل را دریا گویند.

۳ـ ابن‌خلدون، ج۵، ص۳۶۹ و سیوطی حسن‌المحاضره، ج۲، ص۷۰ بنام «دولت ترکیه» ازآنها یاد میکند.

۴ـ فصل۳۲، موضوع «نگهبانان امپراطوری» را ببینید.

۵ـ فهرست ممالیك بحری را درصفحهٔ مقابل ببینید.

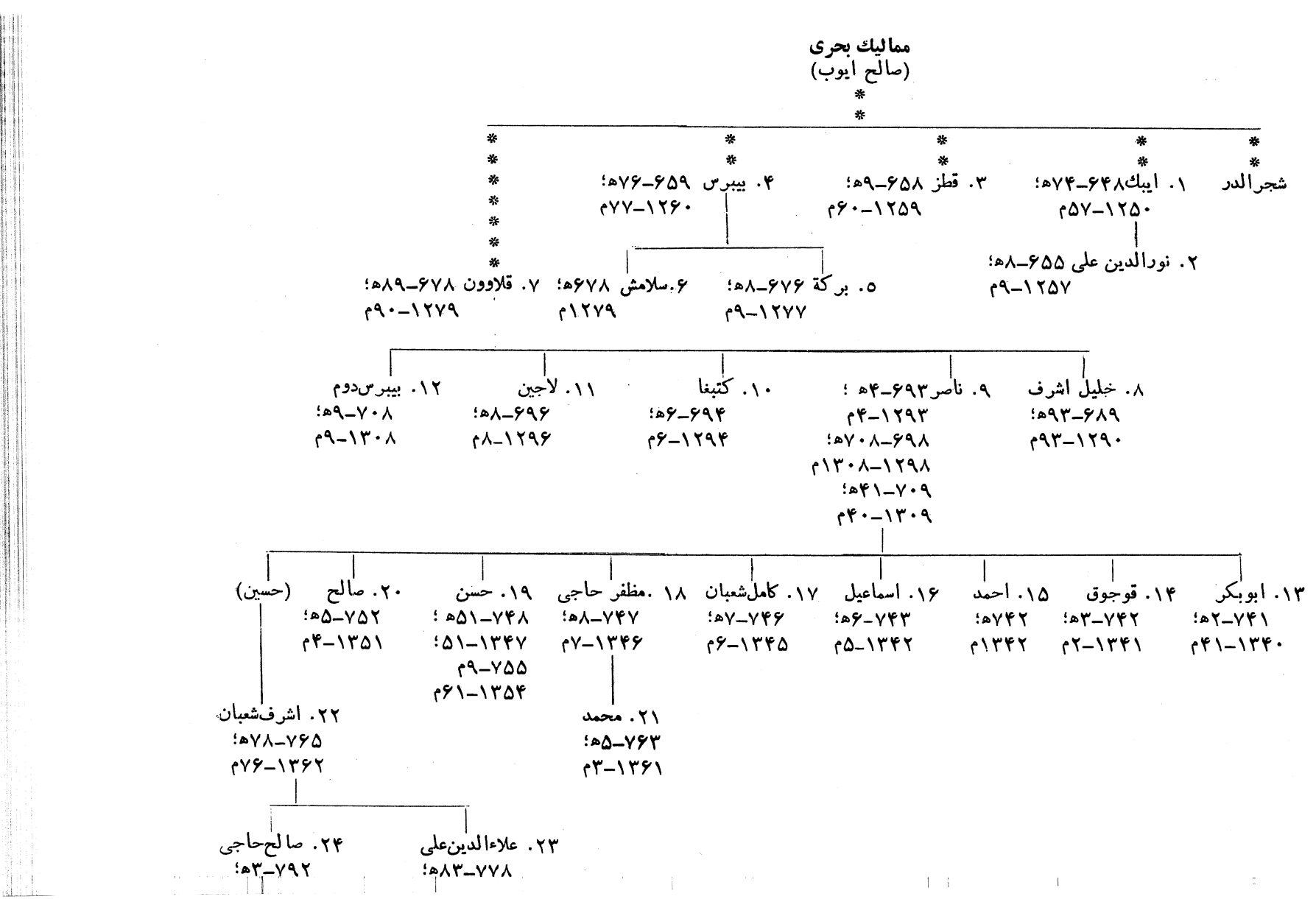
ممالیك بحری
(صالح ایوب)
شجرالدر
۱. ایبك۶۴۸-۷۴ھ؛
۱۲۵۰-۵۷م
۲. نورالدین علی ۶۵۵-۸ھ؛
۱۲۵۷-۹م
۳. قطز ۶۵۸-۹ھ؛
۱۲۵۹-۶۰م
۴. بیبرس ۶۵۹-۷۶ھ؛
۱۲۶۰-۷۷م
۵. برکة ۶۷۶-۸ھ؛
۱۲۷۷-۹م
۶. سلامش ۶۷۸ھ؛
۱۲۷۹م
۷. قلاوون ۶۷۸-۸۹ھ؛
۱۲۷۹-۹۰م
۸. خلیل اشرف
۶۸۹-۹۳ھ؛
۱۲۹۰-۹۳م
۹. ناصر۶۹۳-۴ھ ؛
۱۲۹۳-۴م
۶۹۸-۷۰۸ھ؛
۱۲۹۸-۱۳۰۸م
۷۰۹-۴۱ھ؛
۱۳۰۹-۴۰م
۱۰. کتبغا
۶۹۴-۶ھ؛
۱۲۹۴-۶م
۱۱. لاجین
۶۹۶-۸ھ؛
۱۲۹۶-۸م
۱۲. بیبرس دوم
۷۰۸-۹ھ؛
۱۳۰۸-۹م
۱۳. ابوبکر
۷۴۱-۲ھ؛
۱۳۴۰-۴۱م
۱۴. قوجوق
۷۴۲-۳ھ؛
۱۳۴۱-۲م
۱۵. احمد
۷۴۲ھ؛
۱۳۴۲م
۱۶. اسماعیل
۷۴۳-۶ھ؛
۱۳۴۲-۵م
۱۷. کامل‌شعبان
۷۴۶-۷ھ؛
۱۳۴۵-۶م
۱۸ .مظفر حاجی
۷۴۷-۸ھ؛
۱۳۴۶-۷م
۱۹. حسن
۷۴۸-۵۱ھ ؛
۱۳۴۷-۵۱؛
۷۵۵-۹م
۱۳۵۴-۶۱م
۲۰. صالح
۷۵۲-۵ھ؛
۱۳۵۱-۴م
(حسین)
۲۱. محمد
۷۶۳-۵ھ؛
۱۳۶۱-۳م
۲۲. اشرف‌شعبان
۷۶۵-۷۸ھ؛
۱۳۶۲-۷۶م
۲۳. علاءالدین‌علی
۷۷۸-۸۳ھ؛
۲۴. صالح‌حاجی
۷۹۲-۳ھ؛

مقابله با ایوبیان و تاتاران

نخستین تکلیف دولت جدید تنظیم قلمرو خویش ودفاع ازمرزها بود . ایبك بیشتر ایام خویش را در سوریه وفلسطین ومصر به پیکار گذرانید و مظفر سیف‌الدین قطز (۶۵۸ـ۶۵۹ه؛ ۱۲۵۹ـ۱۲۶۰م) در آن دوران که نیابت سلطنت داشت وهنوز منصورعلی پسر ایبك را خلع نکرده بود هجوم سلطان ایوبی کرك را دفع کرد زیرا ایوبیان شام خودشان را وارث قانونی ایوبیان مصر میشمردند . چیزی از این وقایع نگذشته بود که خطر تازه پدید آمد. سپاه هلاکوی مغول بسرداری کتبغا بسوریه رسید ومصر را بخطر انداخت. قطز فرستادگان هلاکو را که بنزد وی آمده بودند سر برید[1] و آنگاه پیکار عین جالوت سرنوشت دو حریف را معین کرد (۶۵۹ه؛ ۱۲۶۰م). دراین جنگ بیبرس فرمانده پیشاهنگ سپاه بود ولیاقت خود را بعنوان یك سردار بزرگ نمودار کرد ولی قطز شخصاً سرداری سپاه را بعهده گرفت وجنگ را بپایان برد . سپاه تاتار نابود شد و کتبغا و دیگر سران قوم کشته شدند و بدینسان مصر از ویرانی موحشی که نصیب کشور همسایهٔ او شده بود درامان ماند وسوریه بقلمرو دولت ممالیك درآمد. بیبرس امید داشت درقبال خدمات جنگی که کرده بود ولایت حلب را تیول گیرد اما سلطان وی را نومید کرد ونتیجه آن شد که در راه بازگشت ازسوریه بمصر یکروز که قطز با بیبرس بشکار بود یکی ازهمدستان بیبرس بیامد و دست قطز را برای بوسیدن گرفت و بیبرس شمشیر کشیده گردنش را بزد (۲۴ اکتبر ۱۲۶۰م ؛ ۶۵۹ه)[2] و قاتل بجای مقتول سلطنت یافت. قطز ادعا داشت که یکی ازخوارزمشاهان[3] است چنانکه میگفتند تاتاران وی را ربوده و بدمشق آورده

۱ـ متن نامه‌ای که آورده بودند درمقریزی ، ترجمهٔ کاترمر، ج۱ (ق۱)، ص۱۰۱ـ۱۰۲ هست .

۲ـ ابوالفداء ، ج۳، ص۲۱۶ ؛ ابن‌خلدون ، ج۵ ، ص۳۸۰ . با مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر، ج۱ (ق۱) ، ص۱۱۳ مقایسه کنید .

۳ـ سیوطی ، حسن‌المحاضره ، ج۲، ص۴۰ . فصل۳۲ ، موضوع « خوارزمشاهان » را ببینید .

بودند که ایبك اورا خریده بود .

بیبرس

ملك‌ظاهر رکن‌الدین بیبرس بندقداری[۱] (۶۵۹ـ۶۷۶ه؛ ۱۲۶۰ـ ۱۲۷۷م) ازهمهٔ سلاطین ممالیك معروفتر بود. وی از اصل یك غلام ترك بود و بخردسالی وی را بدمشق به‌هشتصد درم فروخته‌بودند وخریدار اورا بسبب عیبی که بیك‌چشم داشت پس‌داده‌بود. عنوان بندقداری ازنام آقای قدیم وی‌بود که پیش‌ازصالح‌ایوبی درحماة اورا خریده‌بود[۲]. صالح اول‌کار وی را بریاست‌دسته‌ای ازنگهبانان گماشت وازآنجا راه شهرت وی هموارشد. بیبرس بلندقد وسیه‌چرده‌بود، آهنگی آمرانه داشت وشجاع و فعال بود وهمهٔ امتیازات مردان برجسته در او بود.

بیبرس بصف ممالیك اول‌کس معتبر است و بنیادگذار واقعی دولت اوست و نخستین فیروزیهای خویش را در پیکار عین جالوت برضد مغولان بدست آورد . اما بطورکلی شهرت وی از جنگهای فراوان که برضد صلیبیان داشت مایه‌گرفت[۳]. در واقع پیکارهای وی بود که نیروی مقاومت فرنگان را درهم‌شکست و زمینهٔ فیروزی نهائی را برای قلاوون و اشرف فراهم‌آورد. دریکی‌از حمله‌ها که بشمال سوریه برد برای‌همیشه نفوذ بنگیان را درهم‌شکست و درهمان‌اثنا سردارانش متصرفات اورا در ناحیهٔغرب تا دیار بربر وازجنوب تا دیار نوبه‌که بعدها جزو متصرفات‌همیشگی‌مصر شد پیش بردند[۴].

بیبرس فقط یك سردار لایق وبس نبود وبه تنظیم سپاه وتعمیر کشتیها وتقویت قلاع شام اکتفا نکرد بلکه ترعه‌ها کند و بندرها اصلاح کرد . میان قاهره و دمشق بریدی تندرو پدیدآورد که این‌فاصله را بچهار روز می‌پیمود. اسبان‌برید بهرایستگاه

۱ـ در مارکوپولو Bendocquedar است، ترجمهٔ یول ، چاپ دوم، ج۱، ص۲۲.
۲ـ ابوالفداء ، ج۴، ص۱۱ ؛کتبی ، ج۱، ص۱۰۹ .
۳ـ فصل۴۵ ، موضوع «ایوبیان جای خودرا بممالیك میدهند» را ببینید.
۴ـ ابن‌خلدون ، ج۵ ، ص۴۰۰ .

آماده بود و سلطان میتوانست در اثنای یك هفته بهردو پایتخت خود چوگان بازی کند. بجز برید معمولی ممالیك بریدی بوسیلهٔ کبوتر نامه بر داشتند. کبوتران دفتر خاص داشتند که نسبشان در آنجا ثبت میشد واین رسم ازدوران فاطمیان بیادگار بود[۱]. بیبرس بکارهای همگانی نیز توجه داشت. بسیاری مساجد را تعمیر کرد وچند مؤسسهٔ نیکوکاری ودینی بپا کرد. ازجملهٔ بناها[۲] که نام وی را جاوید کرد مسجد بزرگ و مدرسه‌ای بود که بنام وی خوانده شد (۶۶۸ه؛ ۱۲۶۹م). مسجد بدوران ناپلئون بقلعه تبدیل شد و بدوران نفوذ انگلیس انبار مهمات سپاه بود. کتابخانهٔ ظاهری که هنوز در دمشق بپاست مدفن بیبرس است که زیر گنبد آن بخاکش کرده‌اند. بیبرس اول کس بود که چهار قاضی گماشت تا هر کدام بموجب یکی از چهار مذهب سنی قضاوت کند وهم او اول کس بود که برای فرستادن محمل رسم معین نهاد. علاقهٔ وی بمذهب وتعصبی که درکار دین داشت و آن فیروزیها که ضمن پیکارها بدست آورد نام بلند وی را همسنگ هارون الرشید کرده‌است. درتاریخ داستانی اعتبار بیبرس تقریباً ازصلاح الدین بیشتر است. داستان وی و داستان عنتر هنوزهم درشرق عربی از داستان‌های هزار و یکشب مرغوب‌تر است.

از امتیازات دوران بیبرس پیمانها بود که با مغولان و دولتهای اروپا بست. بمحض اینکه بسلطنت رسید با خان بزرگ یا سالار مغولان قپچاق (مولد بیبرس آنجا بود) که بدرهٔ ولگا بود پیمان کرد. دشمنی مشترك ایلخانان ایران انگیزهٔ اینکار بود و نیز سفیران به‌قسطنطنیه فرستاد زیرا مکائیل پالیولوگرس امپراطور روم شرقی دشمن مسیحیان لاتینی بود واجازه داد تا مسجد قدیم[۳] شهر را که صلیبیان دراثنای اقامت آنجا ویران کرده بودند دوباره بسازند. بیبرس بتقاضای امپراطور یك بطریق ازفرقهٔ ملکانی

۱ــ ص۴۱۰ و آخر ص۸۳۹ را ببینید.

۲ــ باکتبی، ج۱، ص۱۱۳-۱۱۵ مقایسه کنید.

۳ــ در فصل۴۳ همین کتاب، ص۷۹۰ را ببینید.

را بقسطنطنیه‌فرستاد تابرمسیحیان این‌فرقه که در روم‌شرقی بودند ریاست کند. بیبرس با شارل انجو پادشاه سیسیل و برادر لوئی‌نهم نیز یك‌پیمان بازرگانی بست (۶۶۳ه ؛ ۱۲۶۴م) و با جیمز فرمانروای ارغون و آلفونس فرمانروای‌اشبیلیه نیز پیمانها کرد.

داستان خلافت

ازحوادث مهم دوران بیبرس این بود که برای سلسلهٔ تازه‌ای ازخلیفگان عباسی که نام خلافت‌داشتند وقدرتی نداشتند بیعت گرفت ومیخواست بدینوسیله سلطنت خویش را عنوان قانونی‌دهد تا مسلمانان در بار وی را بچشم‌دیگر بنگرند وهم ازتحریکات علویان که از روزگار فاطمیان مخصوصاً درمصر پیوسته دوام داشت آسوده‌شود. بهمین منظور در ژوئن (۱۲۶۱م؛ ۶۶۰ه) عموی مستعصم آخرین خلیفهٔ بغداد و پسر ظاهر را که ازکشتار بغداد جسته بود از دمشق فراخواند و ضمن مراسم باشکوهی بخلافت برداشت ولقب اورا مستنصر کرد[1]. سفر خلیفهٔ نو از سوریه تا مصر نیز با تشریفات انجام شد ویهودان ومسیحیان نیز تورات و انجیل بدست در رکاب وی میرفتند. درمصر انجمنی از فقیهان صحت نسب وی را تأیید کردند و سلطان نیز از خلیفهٔ بازیچه فرمانی گرفت که حق ولایت مصر و شام و دیاربکر و حجاز و یمن و وادی فرات از اوست. سه‌ماه بعد بیبرس تهور کرد واز قاهره برون‌شد که خلیفه را ببغداد برد ولی‌چون بدمشق‌رسید وی را رها کرد وحاکم مغول بغداد در صحرا بمستنصر حمله برد و ازآن‌پس کسی از او خبری نشنید.

پس ازیکسال یکی دیگر ازخاندان عباسی بقاهره آمد و بیبرس اورا بخلافت برداشت و لقب حاکم داد و اعقاب وی تا مدت دوقرن و نیم ازپی یکدیگر این‌عنوان خلافت را داشتند وهمینقدر قانع بودند که نامشان بسکه باشد و درمصر وشام بخطبه یاد شود و ازآنهمه خلیفه فقط نام یکیشان در مکه بخطبه آمد . مهمتر وظایف این خلیفگان نظارت اوقاف وشرکت در مراسم نصب سلطان نو بود. بعضی فرمانروایان

۱ـ مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر ، ج۱ (ق۱) ، ص۱۴۶ـ ۱۴۸ ؛ ابن‌خلدون ، ج۵ ، ص۳۸۲-۳۸۳ ؛ ابوالفداء ، ج۳، ص۲۲۲ ؛ ابن‌ایاس ، ج۱، ص۱۰۰-۱۰۱ .

مسلمان نیز چون سلاطین‌هند و بایزید اول‌سلطان‌عثمانی (۷۹۷ه؛ ۱۳۹۴م) فرمانهائی از این خلیفگان میگرفتند که بهیچوجه ارزش واثری‌نداشت. بسال(۸۱۵ه؛ ۱۴۱۲م) هنگام مرگ‌ناصر سلطان‌برجی، خلیفهٔ عادل مستعین دعوی سلطنت کرد وچند روزی حکومت‌داشت تامؤید شیخ (۸۱۵-۸۲۴ه؛۱۴۱۲-۱۴۲۱م) اورا برکنار کرد[1]. بعضی خلیفگان نیز بگناه‌اینکه نسبت به‌سلطان علی‌بحری (۷۷۸-۷۸۳ه؛ ۱۳۷۶-۱۳۸۱م) و سلطان برقوق (۷۸۴-۸۰۱ه ؛ ۱۳۸۲-۱۳۹۸م) و سلطان اینال (۸۵۷-۸۶۵ه ؛ ۱۴۵۳-۱۴۶۰م) برجی وفادار نمانده بودند از خلافت معزول شدند. بسال (۹۲۳ه؛ ۱۵۱۷م) که سلطان سلیم عثمانی مصر را ازممالیك‌بگرفت مُتوکّل آخرین خلیفهٔ این سلسله را باخود بقسطنطنیه برد[2].

قلاوون

پس ازبیبرس برجسته‌ترین کس‌ممالیك ملك‌منصور سیف‌الدین قلاوون (۶۷۸-۶۸۹ه ؛ ۱۲۷۹-۱۲۹۰م) بود که او نیز چون بیبرس غلام ترکی بود که بجوانی از قپچاق بمصرش‌آورده وبه ملك‌صالح فروخته بودند، بهمین‌جهت اورا صالحی نیز لقب دادند. لقب‌دیگر وی «هزاری» بود ومعلوم میداشت که ببهای وی مبلغی گزاف‌یعنی‌هزاردینار پرداخته‌اند[3] واین‌قصه معلوم‌میدارد که این‌سلاطین ممالیك ازیادآوری اصل‌حقیر خویش شرم‌نداشته‌اند. قلاوون سلامش راکه بسرپرستی او منصوب شده بود برداشت (۶۷۸ه ؛ ۱۲۷۹م) و سلطنت را خاص خویش کرد. سلامش پسر بیبرس‌بود وهفت‌سال داشت وجانشین برکه (۶۷۶-۶۷۸ه؛ ۱۲۷۷-۱۲۷۹م) برادر عیاش نوزده سالهٔ خویش شده[4] بود . از میان ممالیك قلاوون تنها کس‌بود که چهار نسل‌سلطنت درخاندان وی‌بود وصالح آخرین ممالیك‌بحری‌نبیرهٔ

۱- ابن‌تغری‌بردی، ج۶(ق۲)، ص۲۶۷-۲۶۸، ۳۰۳-۲۱؛سیوطی، حسن‌المحاضره، ج۲، ص۶۸-۷۱ ؛ ابن‌ایاس ، ج۱، ص۳۵۷-۵۹ .

۲- ص۶۳۰ وهم فصل۳۹ ، موضوع «خلافت عثمانی» را ببینید .

۳- سیوطی، حسن‌المحاضره، ج۲،ص۸۰؛ مقریزی، ترجمهٔ کاترمر، ج۲(ق۳)، ص۱.

وی بشمار بود .

همینکه قلاوون بسلطنت رسید متصرفات شامی وی از طرف ایلخانان ایران بخطر افتاد. یکی‌از ایشان اباقا (٦٦٤ـ٦٨٠ه; ١٢٦٥ـ١٢٨١م) پسر وهم جانشین هلاکو بود و دیگر ارغون پسر اباقا بود که هردو دل با دین مسیح داشتند و با پاپ‌ودیگرشاهان‌اروپا گفتگو کرده‌بودند که‌جنگ‌صلیبی‌دیگر آغاز کنند ومیخواستند مصریان را از شام برانند ولی نقشه بتوفیق قرین نشد . باآنکه سپاه اباقا بیشتر بود وبامردم ارمن‌وفرنگ و گرجی که‌بدان‌پیوست فزونترشد معذلك بنزد حمص‌شکستی بسیار سخت خورد (سال ٦٧٩ه ؛ ١٢٨٠م)[1] وکمی پس‌ازآن مغولان مسلمان شدند و سلطان مناسبات‌دوستانهٔ خود را باقبیلهٔطلائی مغول استوار وهم با امپراطور روم شرقی و جمهوری جنوا و شاهان فرانسه و کاستیل و سیسیل استوار کرد . یکبار هم پادشاه سیلان سفیری بدربار وی فرستاد که درقاهره هیچکس نامهٔ او را نتوانست خواند . قلاوون‌ارمنستان صغیر را ازآنرو که مردمش مغولان را یاری کرده‌بودند بغارت داد[2] و قلعه‌های صلیبیان را با خاك یکسان کرد وهم شهر طرابلس راکه ویرانه‌بود ازنو بپا کرد اما نه‌درجای‌سابق بلکه بچندمیلی دریابرساحل رود ابوعلی(قادیشا) که هنوز هم‌آنجاست وهم دراواخر ایام‌خویش‌فرمان‌داد تاهمهٔ مسیحیان را ازکارهای‌حکومتی بر کنار کنند .

بیمارستان

قلاوون در رشته‌های‌دیگر نیز یادگارها گذاشت. باروی‌حلب را تجدید کرد و شهر را وسعت افزود و باروی بعلبك ودمشق را نیز تعمیر کرد . در قاهره نیز بیمارستانی بنیاد کرد که به مسجد و مدرسه‌ای که قبر وی نیز زیر گنبد آن‌شد پیوسته‌بود[3] و هنوزهم آثار هنر قدیم‌عربی ومعرق مرمری

۱ـ ابوالفداء، ج۴، ص۱۵ـ۱۶؛ مقریزی، ترجمهٔ کاترمر، ج۲(ق۳)، ص۳۶ـ۴۰.

۲ـ در فصل۴۵ ، موضوع « بیبرس » را ببینید .

۳ـ ابن‌خلدون، ج۵، ص۴۰۳ .

درمقبره بجاست . بیمارستان وی که بنام بیمارستان منصوری شهره شد ازهمهٔ بناهای دیگرش بزرگتر ومعروفتر بود و آثار آن بصف قدیمترین بقایای یك بیمارستان اسلامی است. چنانکه گفته‌اند هنگامی که سلطان در بیمارستان نوری دمشق از بیماری قولنج بستری بود بنای این بیمارستان بخاطر وی گذشت و نذر کرد اگر از بیماری شفا یافت یکی مانند آن بقاهره بنیاد کند . بنا منحصر به بیمارستان نبود که مدرسه و مسجدی نیز پیوستهٔ آن بود وبسال (۶۸۳ه؛ ۱۲۸۴م) بپایان‌رسید. بیمارستان قسمتهای جدا داشت که هر قسمت‌خاص بیماری‌دیگر چون تب‌وچشم‌درد واسهال بود و آرایشگاه و داروخانه و حمام و مطبخ و انبارها نیز ضمیمهٔ آن بود. رئیس طبیبان در سالونی که همهٔ لوازم را آماده‌داشت درس‌میداد. بیمارستان موقوفاتی‌نیز داشت که درآمدسالانهٔ آن ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ درم بود. پرستاران هم زن وهم مرد بودند و بیماران زن ومرد را می‌پذیرفتند[۱]. قلاوون بمعالجهٔ بیماران اهمیت بسیار میداد وکار چنان شد که ازپس وفاتش کودکان لال و زنان عقیم و بیماران جبهٔ اورا که بمقبره‌اش آویخته بود لمس میکردند و عقیده داشتند که بوسیلهٔ آن شفا خواهند یافت .

اشرف

مهمترین کار ملك‌اشرف‌خلیل (۶۸۹ـ۶۹۱ه؛ ۱۲۹۰ـ۱۲۹۳م) پسر وهم جانشین قلاوون فتح عکا بود (مه ۱۲۹۱م ؛ ۶۹۰ه)[۲] که پس از آن همهٔ قلعه‌های‌فرنگان‌سقوط کرد و آنگاه برساحلی که هیاهوی کشاکش صلیبی طنین‌داشت سکوتی‌غم‌انگیز استیلا یافت[۳]. بسال (۷۰۲ه؛ ۱۰۳۲م) سواران‌معبد ازآخرین سنگری که درسوریهٔ شمالی داشتند پس‌از کشتاری هول‌انگیز برون رانده شدند و اینکار بدست ملك‌ناصر محمد برادر کوچك وهم جانشین‌اشرف انجام گرفت.

مغول

ناصر نیز چون محمد متمسك‌فرمانروای اندلسی سه‌بار پیاپی بقدرت‌رسید (۶۹۳ـ۶۹۴ه؛ ۱۲۹۳ـ۱۲۹۴م) و (۶۹۸ـ۷۰۸ه؛

۱ـ مقریزی، خطط ، ج۲، ص۴۰۶ـ۴۰۷. ۲ـ ص۸۳۳ را ببینید .

۳ـ Gibbon, *Decline*, ed. Bury, vol. vi, p. 365.

۱۲۹۸ـ۱۳۰۸م) و (۷۰۹ـ۷٤۱ه؛ ۱۳۰۹ـ۱۳٤۰م)[۱]. نخستین‌بار از نه‌سالگی حکومت یافت ودوران حکومت وی ازهمهٔ ممالیك درازتر و بصف‌حکومتهای دراز تاریخ‌اسلام بشمار است[۲]. بدوران‌ناصر آخرین‌حمله‌های‌خطرناك مغولان دفع شد. این‌حمله‌ها از جانب غازان محمود بود که اسلام را دین‌رسمی دولت ایلخانان کرده‌بود[۳]. سپاه مصر که بشمار یك‌سوم سپاه مغولان‌بود در۲۳ دسامبر (۱۲۹۹م؛ ٦۹۹ه) درپیکاری بمشرق حمص درمقابل نیروی مغول که ۱۰۰٬۰۰۰ بود[٤] و گروه بسیار ازمردم ارمن و گرجی همراه داشت شکست خورد ومغولان به‌پیشرفت ادامه دادند. در اوایل سال (۷۰۰ه؛ ۱۳۰۰م) دمشق را گرفتند ولی غارت‌نکردند اما دیگر شهرهای شمال سوریه روزگار سختی گذرانیدند که همه‌جا چپاول‌شد. درمارس‌همان‌سال مغولان که هنوز ارك دمشق را نگرفته‌بودند از آنجا برفتند ومصریان دوباره همه‌جا را اشغال کردند. سه‌سال‌بعد غازان‌خان سپاه دیگری فرستاد که بمرج‌الصفر بجنوب دمشق[۵] درهم‌شکست و بدینسان ممالیك برای چهارمین‌بار دشمن خطرناك مصر را که ازفتح اسلامی ببعد خطرناکتر از آن دشمنی نداشت تار ومار کردند وپس‌از آن هیچیك ازجانشینان غازان‌خان بفکر حمله نیفتادند .

چندماه پس‌از آنکه مغولان‌دمشق را تخلیه کردند ناصر ازدروزهای لبنان که چندماه پیش هنگام عقب‌نشینی معترض سپاه وی شده وبا دوازده هزار تیرانداز ماهر عرصه را برسپاه‌ناصر تنگ کرده‌بودند بسختی انتقام کشید وهم بعضی فرقه‌های‌دیگر

۱ـ ص۷۰۵ را ببینید .

۲ـ با ص۶۱۹ ، پاورقی۲ و ص۶۶۵ ، پاورقی۲ مقایسه‌کنید .

۳ـ ص۶۲۸ را ببینید .

٤ـ مقریزی ، ترجمهٔ کاترمر، ج۲ (ق۴) ، ص۱۴۶ .

۵ـ ابوالفداء (ج۴، ص۵۰)، وی دوست ناصر بوده و بعداً بوسیلهٔ او امارت خود را بازگرفته وهم او سپاه مغولان را هنگام عبور از حماة دیده است .

وازجمله علویان کسروان را سر کوب کرد[۱]. مارونیان‌شمال‌لبنان تقریباً نابود شدند. بسال (۷۰۲ه؛ ۱۳۰۲م) وسالهای‌بعد حملات وی در ارمنستان بدبخت ویرانی‌افزود[۲] و مقررات عمر دوم و متوکل را که مدتها از آن گذشته بود دربارهٔ اتباع مسیحی و یهودی خود تجدید کرد.

ناصر بدوران حکومت دراز خود بکارهای صلح بیش‌ازجنگ شهره شد. وی قامتی کوتاه داشت ویك‌پایش میلنگید ولی ذوق زیباپرستی داشت واز افراط درتجمل وا نمیماند. هنگامی که ازیك‌سفر کوتاه بقلعهٔ قاهره بازمیگشت کسانش چهار هزار ذراع راه وی را باقالی‌ومنسوجات گرانبهافرش کردند. درسفرحج‌درصحرای‌عربستان همه‌جا ازباغچه‌های‌سیار که برپشت‌چهل‌شتر همراه‌بود برای‌سفرهٔ‌او سبزی میچیدند[۳]. در عروسی پسرش ۱۸٬۰۰۰ ظرف شکر بکار رفت و ۲۰٬۰۰۰ حیوان ذبح شد وبقصر سلطنتی ۳۰۰۰ شمع افروختند. قصر وسیع و معروف وی که ابلق نام داشت[۴]ازقصر دمشق تقلیدشده‌بود. وی صیادی ماهر بود وببازیهای ورزشی علاقه‌داشت و اسب‌دوست بود و طوماری برای ثبت نژاد اسبان داشت و یکبار ۳۰٬۰۰۰ دینار ببهای اسبی که مورد علاقهٔ وی بود پرداخت[۵].

مصر در اوج عظمت فرهنگی

اسراف ناصر همه در زمینهٔ هوسهای شخصی نبود بلکه بناهای عمومی و زیبای او که قسمتی از آنرا بوسیلهٔ بیگاری بانجام

۱ـ ابن‌یحیی، ص۱۳۶ـ۳۷.

۲ـ ابوالفداء، ج۴، ص۴۸، ۵۳ـ۵۴، ۹۰ـ۹۱؛ ابن‌خلدون، ج۵، ص۴۱۹ـ۴۲۰، ۴۲۹ـ۴۳۰.

۳ـ ابوالفداء، ج۴، ص۸۹.

۴ـ مقریزی، خطط، ج۲، ص۲۰۹ـ۲۱۰. با مسعودی، التنبیه، ص۲۵۸ مقایسه‌کنید.

۵ـ یك دستنویس هست‌که محتملا دربارهٔ اسب نیز سخن دارد و دبیر ناصر باخط طلا نوشته وبدو هدیه‌کرده است وحتی و عبدالملك درفهرست دستنویسهای عربی، بشمارهٔ ۱۰۶۶ ازآن یادکرده‌اند.

رسانید دوران وی را ازلحاظ معماری وعمران ازهمهٔ عصر ممالیك ممتاز کرده‌است. میان اسکندریه و نیل ترعه‌ای کند که ۱۰۰٬۰۰۰ کس در آن بکار بود و بسال (۷۱۱ه؛ ۱۳۱۱م)جوئی بساخت که از آن‌ترعه آب بقلعهٔقاهره آرد. در نقاط مختلف کشور نزدیك بهسی مسجد بساخت واین بجز تکیه‌ها و آبگاهها ومدرسه‌ها بود. مکه بیش‌ازهمه‌جا از گشاده‌دستی او بهره‌ور شد. مسجد وی که بسال(۷۱۸ه؛ ۱۳۱۸م) بقلعهٔ قاهره بنیاد گرفت با مصالحی که ازکلیسای ویران عکاآورده بودند تزئین شد. مدرسهٔ او که بنای آن بسال (۷۰٤ه؛ ۱۳۰٤م) پایان گرفت ومنسوب بدو ناصریه نام‌یافت هنوز درقاهره بپاست. مسجد وهم مدرسه بصف بهتر و نکوترین آثار معماری‌اسلام بشمار است. هنرهای دستی بدوران وی چنان رونق گرفت که بیش‌ازآن سابقه نداشت. کارهای برنزی و مسی و شمعدانهای شیشه‌ای و میناکاری و قرآنهای تذهیب‌دار آن دوران که هنوز در موزهٔ عربی و کتابخانهٔ قاهره بجاست گواه این سخن است.

قحط و وبا

حکومت طولانی ناصر و مخارج سنگین که داشت باز مالیاتها را سنگین کرد و زمینهٔسقوط‌این‌خاندان‌را فراهم‌آورد. سلطان تدبیرها اندیشید تا ازبدبختی مردم بکاهد وبازرگانی با اروپا ومشرق را ترویج کرد و بگفت تا اراضی مزروعی را ازنو ممیزی کردند وازنمك ومرغ ونیشکر و زورق و برده واسب‌مالیات‌برداشت. شرابخواری‌را ممنوع کرد وبگفت تا نانوایان گرانفروش را تازیانه زدند، اما این کوششهای موقت چون داروی مسکن‌بود. ازپی دوران وی جنگهای داخلی وقحط و وبا دست بهم داده بدبختی مردم را بیفزود . مرگ سیاه که بسال (۸۵۲ـ۸۵۳ه ؛ ۱۳٤۸ـ۱۳٤۹م) اروپا را بویرانی کشید بمصر نیز راه یافت و هفت سال دوام داشت و آنقدر مردم کشت که بهیچ وبای دیگر سابقه نداشت. بگفتهٔ ابن‌ایاس[1] که مبالغه‌آمیز بنظر میرسد تلفات پایتخت به ۹۰۰٬۰۰۰ رسید و سلطان و هر که توانست گریختند. چنانکه گفته‌اند غزه بیکماه ۲۲٬۰۰۰ تلفات‌داشت وهرروز

۱ـ ج۱ ، ص۱۹۱ .

بحلب ۵،۰۰۰ کس جان میداد .

سقوط دولت ممالیك بحری

ازپی ناصر دوازده کس ازدودمان وی بحکومت رسید که همه بمدت چهل و دوسال (۷۴۱-۷۸۴ه؛ ۱۳۴۰-۱۳۸۲م) بسرعت آمدند و رفتند و جز بازیچه نبودند که حکومت بدست امیران بود و بدلخواه خود سلطان را معزول یا مقتول میکردند. هیچیك از اینان کار برجسته‌ای نداشت، تنها اثر معروف این دوران مسجد سلطان حسن پسر ناصر است که بنای آن بسال (۷۶۴ه ؛ ۱۳۶۲م) پایان گرفته و زیباترین مسجدیست که بشکل صلیب ساخته‌اند .

آخرین سلطان ممالیك بحری نبیرهٔ ناصر بود که صالح حاجی بن شعبان نام‌داشت (۷۸۳-۷۸۴ه؛ ۱۳۸۱-۱۳۸۲م و ۷۹۲-۷۹۳ه؛ ۱۳۸۹-۱۳۹۰م) وبکودکی حکومت‌یافت وهمهٔدوران وی دوسال‌بود که برقوق‌چرکس‌بنیادگذار ممالیك‌برجی[1] یکبار اورا برداشت وبازگذاشت وبعد بطور قطع برداشت . برقوق درآغاز کار غلام فرزندان اشرف شعبان بود[2]. پیش‌از او یك چرکس دیگر بنام بیبرس دوم (۷۰۸-۷۰۹ه؛ ۱۳۰۸-۱۳۰۹م) بحکومت رسید که غلام قلاوون بوده‌بود ویکی‌از سه‌سلطان بود که حکومت‌ازناصر گرفتند وباز بدو بازگشت، گوئی‌این‌چرکسان ظهور دودمان جدید را از پیش خبر میدادند .

۱- ابن‌خلدون ، ج۵، ص۴۸۲ ؛ ابن‌تغری بردی ، ج۶ (ق۲) ، ص۱ .

۲- فهرست ممالیك بحری را در صفحهٔ ۸۵۱ ببینید .

فصل چهل و هشتم

پیشرفت فرهنگی و هنری

بدوران ممالیك مصر در آغاز کار زیر سایهٔ شاهان توانا بود که بقیهٔ صلیبیان را از سوریه راندند و پیشروی مغول را متوقف کردند معذلك در آخر دوران ایشان آشوب جنگهای داخلی بود و نفاق در طبقهٔ حاکمه افتاد. پول قلب و مالیات سنگین رواج یافت و مردم بجان و مال ایمن نبودند و وباها وقحطها و آشوبهای پیاپی مصر و مستعمرات شامی آن را بویرانی داد. بدرهٔ نیل خرافات ریشه‌دار کهن و جادو وهم ملاحظات محافظه‌کارانهٔ دینی مانع پیشرفت علمی نیز شد. در واقع از آغاز قرن سیزدهم همهٔ جهان عرب تفوق علمی را که ازقرن هشتم ببعد داشت[1] از دست داد وخمود ذهن که از گذر قرنها زاده بود وهم ضعف فضائل که از ثروت و قدرت آمده بود درهمه‌جا رواج یافته بود.

ابداع در زمینهٔ علوم

عربان پس‌ازنیمهٔ قرن سیزدهم جز در رشتهٔ هیئت و ریاضیات وازجمله حساب‌مثلثات وطب ومخصوصاً بیماریهای‌چشم‌توفیقی نداشتند. درهیئت همهٔ توفیق از دانشوران ایران بود که بعربی مینوشتند و رصدخانه وکتابخانهٔ ایلخانی مراغه را که دانشور بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۸ـ۶۷۳ه؛ ۱۲۰۱ـ۱۲۷۴م) بر آن ریاست داشت مرکز فعالت خویش کرده بودند. نکتهٔ جالب آنکه ابوالفرج بن عبری[2] جاثلیق سریانی یعقوبی (۶۲۴ـ۶۷۳ه؛ ۱۲۲۶ـ

۱ـ سارتون، *Introduction*، ج۲ را ببینید. در واقع این ضعف عمومی فرهنگ اسلام خاتمهٔ قرون وسطی بشمار است. ص۱۸۳ را ببینید.

۲ـ کتاب «تاریخ مختصرالدول» او بسال ۱۸۹۰ دربیروت چاپ شده است.

۱۲۷۴م) که فرنگان او را Barhebraeus میخوانند و بعنوان مورخ و هم آخرین نویسندهٔ سریانی شهره است بسال (۶۶۷ه ؛ ۱۲۶۸م) هندسهٔ اقلیدس و بسال (۶۸۷ه؛ ۱۲۷۲م) هیئت بطلیموس درس میداد .

طب

این کشور شامی-مصری بطب اهمیت میداد. بیمارستان زیبائی که قلاوون بنیاد کرده بود نشان توجه مصریان بدانش طب می‌تواند بود . رئیس این بیمارستان ابوالحسن علی بن نفیس بود که بدمشق تعلیم یافت و همانجا درگذشت (پس از سال ۶۸۷ه ؛ ۱۲۸۸م) . هم او بود که در کتاب شرح تشریح القانون سه قرن پیش از سرویتوس دانشمند پرتغالی که معمولا کشف گردش خون را باو نسبت میدهند از این موضوع سخن آورد[1]. یکی از چند کتاب معتبر دامپزشکی بنام « کامل‌الصناعتین: البیطره والزرطقه »[2] به ناصر بن قلاوون هدیه شد. مؤلف کتاب ابوبکر بن منذر بیطار (متوفی ۷۴۱ه ؛ ۱۳۴۰م) رئیس اصطبل ناصر بود. کلمهٔ بیطار عربی از hippiatros یونانی‌است و این فکر را بخاطر میآورد که عربان اگرچه ازدوران صحرانشینی دربارهٔ بیماریهای شتر واسب اطلاعاتی داشته‌اند اما اطلاعات منظم وتجربیات فنی ایشان مایه از روم‌شرقی گرفته‌است. بسیاری ازسلاطین ممالیك چون قلاوون وبرقوق اصطبلهای جالبی داشتند. بعضی رساله‌ها که دربارهٔ اسب نوشته‌اند وازجمله کتاب « فضل‌الخیل » عبدالمؤمن دمیاطی (متوفی۷۰۶ه ؛ ۱۳۰۶م) که در مدرسهٔ منصوریهٔ قلاوون درس میداد مربوط بهمین دوران است .

طبیبان یهود

از روزگار ایوبیان معروفترین طبیبان مصر یهودان بودند که گل‌سرسبدشان ابن‌میمون بود ولی نه‌طبیبان‌مسلمان و نه‌یهودان ابتکاراتی نداشتند . کوهین عطار داروشناس یهودی مصری بسال (۶۵۹ه؛ ۱۲۶۰م)

۱– Abdul-Karim Chéhadé, *Ibn an-Nafis et la decouverte de la circulation pulmonaire* (Damascus, 1955).

۲– یا کتاب « ناصری » و این بوسیلهٔ

M. Perron, *Le Nacéri: la perfection des deux arts ou traité complete d'hippologie et d'hippiatrie arabes*, 3vols. (Paris, 1852-60). ترجمه‌شده‌است.

در قاهره یك کتاب عربی دربارهٔ داروشناسی بنام «منهاج‌الدکان و دستور الاعیان» تألیف کرد که کتابی سودمندتر از آن بشرق اسلامی نبود.

در این دوران کتابهائی نیز دربارهٔ مسائل زنانه و عشقی تألیف شد که مانند کتابهای «مسائل‌جنسی» دوران ما بود. ادبیات‌عرب بهمهٔ دورانها خاص ذکور نوشته میشد بنابراین قصه‌ها ولطیفه‌ها ونکته‌های فراوان دارد که بروزگار ما زننده بشمار است. تیفاشی‌جواهرشناس مصری که به‌نیمهٔقرن‌سیزدهم بلندآوازه شد درلطیفه گوئی نیز مهارت داشت. درهمین دوران چیزی که رازی آنرا «طب روحانی یاعلاج‌نفسانی» نام داده وچون پسیکوتراپی زمان ماست باب شد و هبةالله بن جمیع یهودی مصری طبیب صلاح‌الدین که تألیف مهم خود را «الارشاد المصالح الانفاس والاجساد» نام‌داد در این‌زمینه از دیگران سبق برد. ابن‌جمیع براهی جنازه‌ای را دید و بدانست که هنوز از زندگی رمقی دارد که دوپای وی بعوض آنکه افتاده باشد راست بود[۱].

بیماریهای چشم

چشم‌پزشکی ازجمله علومی بود که عربان‌اهمیت فراوان‌بدان میدادند[۲] و بقرن دوازهم و سیزدهم درمصر وشام برمبنای‌علمی که بدیگر نقاط جهان شناخته‌نبود رواج‌یافت. مهمترین کتاب‌عربی که بقرن‌دوازدهم در این‌باب بقلم آمد کتاب «المجربات» ابوالفضائل‌بن ناقد چشم‌پزشك یهودی مصری قاهری (۵۸٤ه ؛ ۱۱۸۸م)[۳] بود ولی بعدها شام در این‌رشته جلوافتاد و دو کتاب معتبر درسی در رشتهٔ چشم‌پزشکی درآنجا تألیف شد: یکی «الکافی فی‌الکحل» بود وخلیفة بن ابی‌المحاسن حلبی که بحدود سال (٦٥٤ه ؛ ۱۲۵۷م) بلندآوازه شدآنرا تألیف کرده بود و دیگر کتاب «نورالعیون و جامع‌الفنون»[٤] بود و صلاح‌الدین یوسف که بحدود سال (٦۹٦ه ؛ ۱۲۹٦م) بچشم پزشکی اشتغال داشت بقلم‌آورده بود. خلیفه درجراحی‌چشم مهارت داشت، با عمل آبگیری چشم کور را بینا میکرد. این‌نکته نیز

۱- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۳، ص۱۱۳. ۲- ص۴۶۳ را ببینید.
۳- ابن‌ابی‌اصیبعه، ج۲، ص۱۱۵-۱۶. ۴- حاجی خلیفه، ج۶، ص۳۹۳.

درخور گفتن‌است که دانشوران شام بدوران ممالیك همه بشهرهای‌داخلی پدیدآمدند که شهرهای ساحلی اولا بدوران صلیبیان و بار دیگر بدست ممالیك که از بازگشت فرنگان بیمناك بودند ویران شده بود .

تاریخ طب

بزرگتر مورخان طب در جهان عرب موفق‌الدین ابوالعباس احمد ابن‌ابی‌اصیبعه (۶۰۰-۶۶۹ه ؛ ۱۲۰۳-۱۲۷۰م) بود که بدوران اول ممالیك بدمشق شهره شد. وی شخصاً طبیب‌بود وپدرش نیز بدمشق چشم پزشك‌بوده‌بود . ابن‌ابی‌اصیبعه بدمشق وقاهره‌طب آموخت و بهمدستی‌ابن‌بیطارمعروف دربارهٔ گیاهان مطالعه کرد و با عبداللطیف‌بغدادی‌طبیب ودانشور معروف مکاتبه‌داشت. مهمترین تألیف وی « عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء »[1] است که نزدیك به۴۰۰ گزارش از زندگی‌طبیبان‌عرب و رومی را فراهم دارد وچون بعضی‌طبیبان‌فیلسوف یافلکشناس وطبیعی‌دان و ریاضیدان نیز بوده‌اند کتاب وی بتاریخ علوم‌عرب منبعی گرانقدر است و فقط کتاب « اخبارالعلماء باخبارالحکماء » قفطی راکه مختصری از آن بجاست باآن همسنگ توان کرد[2]. علی‌بن‌یوسف قفطی چنانکه از نام او نیز پیداست درصعید مصر زاد (سال ۵۶۸ه ؛ ۱۱۷۲م) ولی قسمت مهم زندگانی‌خویش را تا هنگام وفات (۶۴۶ه ؛ ۱۲۴۸م) بحلب سر کرد که وزیر ایوبیان آنجا بود .

علوم‌اجتماعی : گزارشنویسی

در رشتهٔ علوم اجتماعی ابتکاری که بدوران ممالیك شد گزارشنویسی از زندگانی کسان بود . مهمتر گزارشنویس اسلام یعنی شمس‌الدین احمد بن محمد بن خلکان که از دودمان خالد برمکی بود بهمین دوران در دمشق بکمال رسید. وی به‌اربل زاد (سال ۶۰۸ه ؛ ۱۲۱۱م) وبحلب

۱- اول بار امرؤالقیس بن‌الطحان در دوجلد (قاهره ، ۱۸۲۲) چاپ‌کرده وبعداً با اضافات و اصلاحات و فهرستها بوسیلهٔ اوگوست مولر در دوجلد (کنیگسبرك ، ۱۸۸۴) چاپ شده است .

۲- چاپ ژولیوس لیپرت (لیپزیگ ، ۱۹۰۳) .

و دمشق علم آموخت و بسال (۶۱۰ه ؛ ۱۲۶۱م) قاضی‌القضاة شام شد و بدمشق اقامت گرفت و اگر فترت کوتاهی را که هفت سال بود ندیده بگیریم همچنان تا نزدیك مرگش (۶۸۱ ؛ ۱۲۸۲م) دراین‌مقام‌بود. کتاب «وفیات‌الاعیان وانباء ابناءالزمان»[۱] وی مجموعه‌ای‌جالب‌است که گزارش زندگی۸۶۵ کس ازبرجسته‌ترین مردان اسلام را فراهم دارد ودر زبان عرب نخستین فرهنگنامهٔ رجال‌است. مؤلف در ضبط نامها و تعیین تاریخها و تشخیص نسبها و تحقیق حوادث زحمت فراوان داشته ودر این زمینه کوشش بسیار کرده و حوادث مهم را باختصار آورده و بهرمناسبت شعری یا داستانی شاهد سخن کرده وبعضیها دربارهٔ کتاب او گفته‌اند: «بهترین فرهنگ عمومی رجال است که تاکنون بقلم آمده است»[۲].

تاریخ

دوران ممالیك تنها ازلحاظ گزارشنامهٔ زندگیها ثروتمندنبود که تا اندازه‌ای در رشتهٔ تاریخ‌عمومی نیز رونق‌داشت. ازمیان کتابها که درتنظیم این کتاب از آن بهره گرفته‌ایم مؤلفات ابوالفداء و ابن‌تغری‌بردی وسیوطی ومقریزی‌است که همه‌ازمورخان دوران ممالیك‌بوده‌اند. درمورد ابن‌خلدون (متوفی ۸۰۹ه ؛ ۱۴۰۶م) مورخ بزرگ که بدوران سلطان برقوق بقاهره تدریس و قضا داشت و ریاست هیئتی که سلطان فرج بگفتگوی صلح بنزد تیمور بدمشق فرستاد با او بود. تألیف وفعالیت ادبی وی بیشتر در اندلس ومغرب انجام گرفت. ابوالفداء مورخ وجغرافیدان (۶۵۱-۷۳۲ه؛ ۱۲۷۳-۱۳۳۱م) که ازدودمان برادر صلاح‌الدین بود و بدوران سلطان ناصر ولایت حماة داشت در کتاب «مختصر تاریخ‌البشر»[۳] کتاب

۱- مکرر چاپ‌شده وچاپی‌که مورد استفادهٔ ما بوده درسه‌جلد است (قاهره،۱۲۹۹)؛ دو اسلان‌آنرا درچهار جلد ترجمه‌کرده است (پاریس ، ۱۸۴۳-۷۱) .

۲- Nicholson, *Literary History*, p. 452.

۳- چاپی‌که مورد استفادهٔما بوده درچهارجلد است (قسطنطنیه،۱۲۸۶)؛ وجغرافیای او بنام «تقویم البلدان» بوسیلهٔ ج. ت. رینو و دو اسلان چاپ (پاریس ، ۱۴۸۰) وهم بوسیلهٔ رینو ترجمه شده است (پاریس، ۱۸۴۸) .

بزرگ و چندین جلدی ابن‌اثیر را مختصر کرد و حوادث را تا دوران خویش آورده است . ابوالمحاسن ابن‌تغری بردی[۱] شخصاً باچندتن ازسلاطین مناسبات نزدیك داشت و کتاب معتبر وی « النجوم الزاهره فی‌ملوك مصر والقاهره »[۲] تاریخ مصر را از فتح عرب تا سال (۸۵۷ه ؛ ۱۴۵۳م) شامل است . جلال‌الدین سیوطی[۳] (۸۴۹–۹۱۱ه ؛ ۱۴۴۵–۱۵۰۵م) چون ابن‌جوزی و طبری بصف مؤلفان پرکار اسلام است. کتابهای سیوطی ابتکار کمتر دارد اما بی گفتگو یکی‌ازبرجسته‌ترین کسان قرن پانزدهم است ودر بیشتر نواحی علوم عرب دست داشته‌است. وی در بارهٔ قرآن وحدیث وفقه وفلسفه و تاریخ وفقه‌اللغه و بلاغت وموضوعات دیگر کتاب دارد[۴] و فهرست تألیف وی نزدیك به ۵۶۰ میشود. از آنجمله کتابی در این‌باب است که آیا پیمبر زیرجامه میپوشید یا نه؟ آیا عمامهٔ او نوك‌دار بود یا نه ؟ و آیا پدر و مادر وی در بهشتند یا در دوزخ ؟ سیوطی خط نکو داشته ومحتملا بعضی کتابهارا که‌استنساخ کرده بصف‌تألیفات‌خود آورده‌است. مهمتر کتاب وی «الاتقان فی‌علوم القرآن»[۵] است که از تأویل وتفسیر ومسائل مربوط بقرآن سخن دارد و«المزهر فی‌علوم‌اللغه»[۶] که در بارهٔ فقه‌اللغه‌است و«حسن‌المحاضره فی‌اخبار مصر والقاهره»[۷] که چنانکه از نام آن پیداست تاریخ مصر است .

بی گفتگو معروفترین مورخ دوران ممالیك علی‌الاطلاق تقی‌الدین احمد

۱– ج۶، ق۲، ص۴۳۰ ، س۶؛ ص۵۵۲ ، س۲۲؛ ص۷۴۳ ، س۱۹.

۲– چاپ ف. ج. جنبل و متس در دوجلد (لیدن ، ۱۸۵۵–۶۱) وچاپ ویلیام پوپر در سه‌جلد (برکلی ، ۱۹۰۹–۱۹۲۹) .

۳– در اسیوط بمصر علیازاده است .

۴– بافهرست مؤلفات وی در « نظم‌العقیان فی‌اعیان‌الاعیان »، چاپ حتی (نیویورك، ۱۹۲۷)، ص‌خ و د مقایسه‌کنید .

۵– در قاهره چند بار چاپ شده‌که حاشیه ندارد .

۶– چاپی‌که مورد استفادهٔ ما بوده در دوجلد است (قاهره ، ۱۳۲۵) .

۷– چاپی‌که مورد استفادهٔ ما بوده در دوجلد است (قاهره ، ۱۳۲۱) .

مقریزی (۷۶۶–۸۴۷ه ؛ ۱۳۶۴–۱۴۴۳م) است که بقاهره از یك خاندان بعلبکی‌زاد و منصبهای گونه‌گون چون قضاوت و تدریس در زادگاه خود و همچنین در دمشق یافت. کتابی که‌شهرت وی‌را جاوید کرده«المواعظ والاعتبار فی‌ذکر الخطط والآثار»[۱] است که از جغرافیا و تاریخ و آثار مصر سخن آورده است و سخاوی[۲] معاصر وی که مقریزی را به ربودن این کتاب متهم کرده شاید قرائنی‌داشته اما ربودن کتاب در آن روزگار کاری معمول بوده است .

موضوعات اسلامی و لغوی

دومصری‌فرهنگامه‌نویس نیز بودند که دراین‌صفحات ازایشان اقتباس بسیار کرده‌ایم: یکی احمد نویری (متوفی ۷۳۳ه ؛ ۱۳۳۲م) مؤلف کتاب « نهایةالارب فی‌فنون‌الادب »[۳] و دیگر احمد قلقشندی (متوفی ۸۲۱ه ؛ ۱۴۱۸م) بود که کتاب « صبح‌الاعشی »[۴] را تألیف کرد تا کسانی که بوظایف دولتی اشتغال دارند از آن استفاده کنند واز اطلاعات تاریخی و جغرافیائی مخصوصاً دربارهٔ مصر وشام سرشار است. دیگر مؤلفان این‌دوران به موضوعات اسلامی ولغوی پرداخته‌اند وجز دراین‌رشته‌ها فقط یك کتاب‌مختصر امامهم‌هست که دربارهٔدریانوردی نظری و عملی سخن میکند و مؤلف آن احمد بن ماجد[۵] نجدی است که گویند بسال (۹۰۴ه؛۱۴۹۷م) کشتی واسکو دا گاما را درسفر از افریقا بهند رهبری‌میکرده‌است.

درعلوم‌دینی باید از زاهد محافظه‌کار تقی‌الدین احمدبن تیمیه[۶] (۶۶۲–۷۲۹ه؛ ۱۲۶۳–۱۳۲۸م) که بحرّان زاد و بدمشق بلندآوازه شد یاد کنیم . وی فقط به قرآن و سنت و اجماع اعتقاد داشت ، برضد بدعتها و پرستش اولیاء و نذور و زیارت قبور

۱– چاپی‌که مورد استفادهٔ ما بوده در دوجلد است (بولاق ، ۱۲۷۰) .

۲– التبر المسبوك فی‌ذیل‌السلوك (بولاق ، ۱۸۹۶) ، ص۲۲.

۳– ۹جلد (قاهره، ۱۹۱۳–۲۲)، ناتمام. ۴– ۱۴جلد (قاهره، ۱۹۱۳–۲۲).

۵–کتاب‌الفوائد فی‌اصول البحر والقواعد، چاپ ج. فراند (پاریس، ۱۹۲۱–۲۳).

۶– از ۵۰۰ تألیف‌که بدو نسبت میدهند بیش‌از ۶۴کتاب بجا نیست. باکتبی، ج۱، ص۴۹ و بعد مقایسه‌کنید .

پرچم افراشت. ابن‌تیمیه از پیروان ابن‌حنبل بود و بعدها وهابیان نجد مبادی او را گرفتند. ازجمله کسان برجسته در رشتهٔ حدیث ابن‌حجر عسقلانی[1] (۷۷۵-۸۵۳ه؛ ۱۳۷۲-۱۴۴۹م) است که قاضی‌القضاة قاهره بود و به نه‌سالگی قرآن را ازحفظ داشت. در زمینهٔ شعر تنها کسی که درخور یاد کردنست شرف‌الدین‌محمد بوصیری[2] است (۶۱۰ه؛ ۱۲۱۳م- حدود ۶۹۶ه؛ ۱۲۹۶م) که نژاد بربر داشت و قصیدهٔ معروف برده (برد پیمبر) از اوست. این‌قصیده را بیادگار شفای معجزآسای‌خود سروده‌است که پیمبر را بخواب دید که برد خویش براو افکند واز فلج رهائی‌یافت. ازقصائد عرب هیچیک‌چون‌برده بلندآوازه نشد که بزبان عربی و ترکی وفارسی و بربری نزدیک به‌نود شرح بر آن نوشته وهم قصیده را بفارسی وترکی وآلمانی و فرانسه و انگلیسی و ایتالی ترجمه کرده‌اند[3]. هنوز هم مردم فریفتهٔ خواندن این قصیده هستند و دروزیان در آئین دفن مردگان آن را میخوانند.

قصه‌ها

بایدبگوئیم که‌قصهٔ بیبرس‌وعنتر که درشرق‌اسلامی بقهوه‌خانه‌ها بیشتر از هرقصهٔ دیگر مورد علاقهٔ شنوندگان است بدوران ممالیك بصورت کنونی درآمده است و قصه‌های هزار و یکشب نیز که بشهرت ازآن کمتراست اما ترجمه‌های آن بصف کتابهای جاوید ادبیات‌جهان درآمده‌است درهمین دوران شکل نهائی گرفته است. ممالیك و مخصوصاً آنها که بدوران جنگهای صلیبی بودند همهٔ بازیها و مخصوصاً بازیهای پهلوانی و تیراندازی و شکار و چابکسواری را دوست داشتند و نمونهٔ قهرمانانی را که قصه‌ها از وصف آن سخن دارد پدید آوردند. چابکسوار هزار ویکشب همان چابکسوار ممالیك‌است که در این‌دوران، و نه‌چنانکه

۱- کتاب « الاصابه فی‌تمییز الصحابه » او درهشت جلد چاپ شده (قاهره، ۱۳۲۳-۱۳۲۷) ودر صفحات این‌کتاب ازآن نقل‌کرده‌ایم.

۲- در ابوصیر زاد.

۳- J. W. Redhouse, « The Burdah », in W. A. Clouston, *Arabian Poetry for English Readers* (Glasgow, 1881), pp. 319-41.

قصه‌ها گفته‌اند بدوران عباسی میزیسته است و هم اخلاق و عادات کسان قصه‌ها از اجتماعی که قصه‌پرداز بقاهره در اطراف خود میدیده مایه گرفته است .

خیال‌الظل

بقرن‌سیزدهم‌یك‌نوع‌ادبیات‌رواج گرفت که‌نمونهٔ آن‌داستانهاست که بعنوان « طیف‌الخیال فی‌معرفة خیال‌الظل »[1] بقلم آمد و مؤلف‌آن محمد بن خزاعی موصلی (حدود ۷٦٤ـ۸۱۰ه ؛ ۱۲٦۵ـ۱۳۱۰م) طبیب مسلمان بود که محتملا نژاد یهودی یا مسیحی داشت و بدوران بیبرس بلندآوازه شد و کتاب وی تنها نمونهٔ شعر تصویری است که بقرون وسطای اسلامی رواج‌یافت. شاید داستانهای خیال‌الظل از ابداع شرق اقصی بوده و از راه هند ویا ایران بمسلمانان رسیده‌است. در اواخر قرن نهم قصه‌پردازان‌عرب نمونه‌های‌قومی را بقصه‌های‌خویش آوردند و کوشیدند تا آنرا خنده‌دار کنند . بقرن دوازدهم قصه‌های عروسك (خیمه شب‌بازی) را پدیدآوردند که دست‌مخفی ازپشت‌پرده آنرا بحرکت میآورد. دراندلس نیز از خیال‌الظل سخن بوده و ابن‌حزم آنرا بقرن یازدهم در یك تعبیر مجازی بکار برده است[2]. این قصه‌ها از آسیای غربی و مصر[3] بقسطنطنیه راه یافت و بنام قره‌گوز (سیاه‌چشم) که شخص اصلی داستان است خوانده شد وازآنجا باروپای شرقی رفت. بعضی قصه‌های عروسك ترکی نشان میدهد که نمایش‌ترکیه تا چه‌حد از داستانهای هزار ویکشب بهره گرفته‌است. شاید قره‌گوز ترکی در بازیگران عصر ما که نمونهٔ آنها چارلی چاپلین است بی‌اثر نبوده است .

معماری

دوران ممالیك باآنکه همه سخن از خون وآهن بود معذلك بناهای مجلل وآثار هنری زیبا که از این دوران بجاست از دوران بطلیموسان و فرعونان ببعد بتاریخ مصر مانند نداشته است . مسجد و مدرسه

۱ـ قسمتی ازآنرا جرج جاکوب در سه‌جلد (ارلنگن ، ۱۹۱۰ـ۱۹۱۲) چاپ‌کرده است . کتبی، ج۲، ص۲۳۷ را ببینید .

۲ـ الاخلاق‌والسیر، چاپ‌محمصانی (قاهره)،ص۲۸.

۳ـ ابن‌ایاس، ج۲،ص۲۲.

و مقبره‌ها که قلاوون و ناصر و حسن بنیاد کرده‌اند نمونهٔ کمال معماری اسلام است و آثار ممالیك برجی چون برقوق وقایتبای و غوری باهمیت کم از آن نیست وازپی آن روزگار بسرزمین عرب ساختمان معتبری پدیدار نشده است .

مکتب معماری دوران ممالیك که ریشه‌های آنرا بروزگار نوری و ایوبی میتوان‌جست[1] و بقرن‌سیزدهم ازشام وعراق ماپه‌های‌تازه گرفت پناهگاه همهٔ هنروران و صنعتگران مسلمان‌بود که از موصل و بغداد ودمشق‌ازچنگ مغولان گریخته‌بودند. در اواخر جنگهای صلیبی مشکل وصول بمعادن سنگ شمال ازپیش برخاسته بود و مناره‌ها را بجای آجر از سنگ میساختند و نقشهٔ صلیب مانند که دربنای مدارس بکار میرفت بکمال رسید. گنبدسازی پیشرفت کرد وازلحاظ سبکی و زیبائی ونقش ونگار باوج‌رسید. بناهای خطدار که بنام‌ابلق[2] معروف‌بود ازسنگهای رنگارنگ بسبك‌رومی یا بیزانتی ساخته شد که بسیار جالب‌بود. دراین دوران مقرنس‌کاری نیز کمال یافت وهم شیوهٔ تزیین مسلمانی که نقشهای هندسی (در اروپا بنام ارابیك شهره است) وخط کوفی درآن بکار میرفت پیشرفت کرد. بهمهٔ دورانهای اسلام در مصر وشام استفاده از تصویرجانداران چنانکه درایران واندلس میکردند چندان‌رواج‌نداشت. خوشبختانه بهترین نمونه‌های معماری دوران ممالیك هنوز بجاست و جهانگردان ودانشوران را مجذوب میکند .

هنر

همهٔ رشته‌های هنر با ساختمان و مخصوصاً ساختمانهای دینی ارتباط یافته بود . درهای مسجد که با برنز منقش ساخته‌اند و شمعدانهای برنزی که نقوش ظریف عربی دارد وجعبهٔ قرآنهای طلای جواهرنشان و محرابهای معرق‌کاری و منبرهای چوبی منبت و رحلهای قرائت همگی نموداری از رونق هنر بآن روزگار است[3]. تقریباً همیشه در بزرگ مساجد ازصفحات فلزی

۱ـ ص۳۸۴ را ببینید. ۲ـ با ص۸۶۰ مقایسه‌کنید .

۳ـ برای دست‌یابی به نمونه‌های‌آن به

Gaston Wiet, *Catalogue général du musée arabe du Caire; lampes et bouteilles en verre emaillé* (Cairo, 1929). مراجعه‌کنید .

کار دمشق‌پوشیده بود وقندیل‌ها و پنجره‌های مسجد را باشیشهٔ الوان منقش میآراستند. نمای داخلی مسجد را با کاشی‌های زیبای‌لعابدار میپوشیدند. درمناره‌های مسجدناصر بقلعهٔ قاهره (سال ۷۱۸ه ؛ ۱۳۱۸م) زیباترین‌کاشی دوران ممالیك را توان دید. هنر مغزی‌سازی در و منبر نیز در این دوران چنانکه از آثار مسجد قایتبای معلوم میشود رواجی گرفته‌بود. قبطیان از دورانهای پیش‌از اسلام درمعرق‌سازی و حکاکی عاج و میناکاری شهرت یافته بودند .

تذهیب

از میان هنرهای دستی هیچیك چون تذهیب اوراق که نوعاً بقرآن‌مجیداختصاص‌داشت رونق و رواج‌نیافت.این‌کار کوشش بسیار و مهارت فراوان میخواست‌که رنگها را نیك بیامیزند و مایه‌های تزیینی را هماهنگ کنند تاآنجا که هیچ‌قرآنی را بیش‌از دو یاسه‌صفحه تذهیب تمام‌نکرده‌اند. کتابخانهٔقاهره همهٔ قرآن‌های‌تذهیب‌دار راکه مربوط بدوران ممالیك‌است ازمساجد شهرها بمخزن خویش‌آورده است .

لوازم تجملی

کارهای هنری منحصر به موضوع‌های‌دینی نبود بلکه بسیاری وسایل تجمل چون‌جام و طاس و سینی و بخوردان که اکنون بجاست دلیل گفتارهاست که نویسندگان‌آن دوران از تجمل طبقهٔ ممتاز آورده‌اند . شاهزاده خانمها خلخال و گوشوار و گردن‌بند و دست‌بند و نظر بندها مانند همانکه امروز بانوان‌مصردارندبعنوان‌زینت‌داشتند. درمهمانیهای‌ممالیك‌رقاصگان‌وشعبده‌بازان وخیمه‌شب‌بازی مایهٔ سرگرمی کسان‌بود. منصبهای درباری را اشخاص‌برجسته بعهده داشتند مانند استادار که بکار بیوتات سلطنتی میرسید و امیرالسلاح که سلاح خاص را میبرد وناظر اسلحه‌خانه نیز بود و امیرآخور که بکار اصطبل و دواب میرسید وساقی خاص که جام سلطان بدست او بود[1]. برقوق برای حمل برف بمصر که بوسیلهٔ شتر

۱ــ صبح‌الاعشی، ج۴، ص۱۸ وبعد؛ مقریزی، خطط، ج۲، ص۲۲؛ ظاهری، ج۱۱۴وبعد. Gaudefroy-Demombynes, *La Syrie à l'époque des Mamlouks* (Paris, 1923), pp. L *seq.*

انجام میشد میان دمشق و قاهره ایستگاهها پدید آورده بود[۱]. جقمق (۸۴۲-۸۵۷ه؛ ۱۴۳۸-۱۴۵۳م) سلطان برجی درمدت سه سال ۳،۰۰۰،۰۰۰ دینار بکار خرید غلام و بخشش صرف کرده بود[۲].

وقتی شام ومصر بقلمرو عثمانیان درآمد هنر رو بضعف نهاد. سلطان سلیم عده‌ای مهندس و صنعتگر و نجار ازمصر بقسطنطنیه برد. ازپس فتح ترکان فقط هنر کاشی‌سازی پیشرفت کرد وکاشیهای دمشقی که بموزهٔ ساوث کنزینگتن (South Kensington) لندن هست شاهداین گفتار است. اکنون نیز بدمشق سینی‌های قلمزده وطاس وشمعدان و گلدان و دیگر لوازم مسی بسبك دوران ممالیك ساخته میشود .

۱- ظاهری ، ص۱۱۷-۱۱۸ ؛ عمری ، ص۱۸۴ و بعد .

۲- ابن‌تغری‌بردی ، ج۷، ص۲۴۶ .

فصل چهل و نهم

خاتمهٔ دوران ممالیك

ممالیك برجی بخلاف بحریان که همه ترکان بودند نژاد چرکس داشتند بجز خوشقدم (۸۶۶-۸۷۳ه ؛ ۱۴۶۱-۱۴۶۷م) و تمربغا (۸۷۲ه؛ ۱۴۶۷م) که رومی زاده بودند[1]. برجیان بیشتر از بحریان مخالف اصل وراثت بودند و بنزد ایشان سلطان کسی بود که بر امیران همانند خویش ریاست داشت و ازدستهٔ امیران یك حکومت استبدادی جنگی پدید آمده بود که عملا همهٔ قدرت بدست آن بود. از بیست و سه تن سلطان برجی که دوران حکومتشان ۱۳۴ سال بود (۷۸۴-۹۲۳ه ؛ ۱۳۸۲-۱۵۱۷م) نه نفرشان یعنی برقوق و فرج و مؤید شیخ و برسبای و جقمق و اینال و خوشقدم و قایتبای و قانصوه غوری[2] یکصد و بیست وچهار سال حکومت راندند و بیست و چهار نفر دیگر چندان اهمیتی نداشتند. مدت حکومت سه تن از ایشان رویهمرفته فقط یکسال بود (۸۲۴ه؛ ۱۴۲۱م). دوران قایتبای (۸۷۳-۹۰۱ه؛ ۱۴۶۸-۱۴۹۵م) ازهمه درازتر بود واز بعضی جهات اعتبار و توفیق بیشتر داشت[3].

۱- ابن‌تغری بردی، ج۷، ص۶۸۵، ۸۴۲، ۸۴۷.

۲- نام وی بفتح صاد وغین درپشت قرآنی که برای وی نوشته‌اند هست اما معمولا آنرا بضم صاد وغین میخوانند. (Moritz, *Palaeography*, vol. i, pl. 83)

۳- فهرست ممالیك برجی:

۱. ظاهر سیف‌الدین برقوق ۷۸۵ه ؛ ۱۳۸۲م

(حکومت وی بوسیلهٔ حاجی که مملوك بحری بود قطع شد ۷۹۲-۷۹۳ه ؛ ۱۳۸۹-۱۳۹۰م).

←

چند نمونه از سلاطین برجی

دولت جدید ممالیك توطئه‌ها وقتل‌ها وچپاولها راکه بدوران دولت سابق معمول بود ادامه داد و در واقع تاریخ ایشان از تاریکترین دورانهای مصر و شام بود . بسیاری از این سلاطین جباران خونخوار بودند و بعضیشان تا سرحد زبونی نالایق بودند و بیشترشان فرهنگ یافته نبودند . مؤید شیخ (۸۱۵-۸۲۴ه ؛ ۱۴۱۲-۱۴۲۱م) میخواره‌ای بود که برقوق او را از یك

---

۲. ناصر ناصرالدین فرج ۸۰۱ه ؛ ۱۳۹۸م
۳. منصور عزالدین عبدالعزیز ۸۰۸ه ؛ ۱۴۰۵م
۴. ناصر ناصرالدین‌فرج(دوباره) ۸۰۹ه ؛ ۱۴۰۶م
۴. خلیفه عادل مستعین ۸۱۵ه ؛ ۱۴۱۲م
۵. مؤید شیخ ۸۱۵ه ؛ ۱۴۱۲م
۶. مظفر احمد ۸۲۴ه ؛ ۱۴۲۱م
۷. ظاهر سیف‌الدین ططر ۸۲۴ه ؛ ۱۴۲۱م
۸. صالح ناصرالدین محمد ۸۲۴ه ؛ ۱۴۲۱م
۹. اشرف سیف‌الدین برسبای ۸۲۵ه ؛ ۱۴۲۲م
۱۰. عزیز جمال‌الدین یوسف ۸۴۲ه ؛ ۱۴۳۸م
۱۱. ظاهر سیف‌الدین جقمق ۸۴۲ه ؛ ۱۴۳۸م
۱۲. منصور فخرالدین عثمان ۸۵۷ه ؛ ۱۴۵۳م
۱۳. اشرف سیف‌الدین اینال ۸۵۷ه ؛ ۱۴۵۳م
۱۴. مؤید شهاب‌الدین احمد ۸۶۵ه ؛ ۱۴۶۰م
۱۵. ظاهر سیف‌الدین خوشقدم ۸۶۶ه ؛ ۱۴۶۱م
۱۶. ظاهر سیف‌الدین یلبای ۸۷۲ه ؛ ۱۴۶۷م
۱۷. ظاهر تمربغا ۸۷۲ه ؛ ۱۴۶۷م
۱۸. اشرف سیف‌الدین قایتبای ۸۷۳ه ؛ ۱۴۶۸م
۱۹. ناصر محمد ۹۰۱ه ؛ ۱۴۹۵م
۲۰. ظاهر قانصوه ۹۰۴ه ؛ ۱۴۹۸م
۲۱. اشرف جانبلاط ۹۰۵ه ؛ ۱۴۹۹م
۲۲. اشرف قانصوه غوری ۹۰۶ه ؛ ۱۵۰۰م
۲۳. اشرف طومانبای ۹۲۲ه ؛ ۱۵۱۶-۱۷م

تومانبای چند ماه نیز پس‌از جانبلاط حکومت‌کرده بود (مترجم عربی) .

بازرگان چرکس خریده‌بود و بدترین قبایح از او سر زد[۱]. از آنجمله فقط برقوق بود که پدرش مسلمان بوده بود[۲] و برسبای (۸۲۶-۸۴۲ه ؛ ۱۴۲۲-۱۴۳۸م) ازجمله غلامان برقوق بود و اصلا عربی یعنی زبان رسمی حکومت‌خود را نمیدانست. یکبار فرمان داد تا سر دونفر ازطبیبان‌خاص را بریدند که نتوانسته‌بودند بیماری خطرناك اورا علاج کنند. اینال (۸۵۷-۸۶۵ه؛ ۱۴۵۳-۱۴۶۰م) یکی‌دیگر ازغلامان برقوق بود و خواندن ونوشتن نمیدانست، بگفتهٔ ابن‌تغری بردی[۳] که معاصر وی بود حتی سورهٔفاتحه را بی‌غلط نمیتوانست بخواند. بهمهٔ دوران‌حکومت ازامضا عاجز بود ودبیر وی نامش را براسناد رسمی‌مینوشت و او روی‌آن خط میبرد. وی نیز مانند بیبرس و دیگر ممالیك بغلا مبارگی متهم بود و بدوران ایشان نیز رسم غلامداری و فسق که ازقبایح دوران‌عباسی بود باب شد[۴]. یلبای که جانشین سوم او بود (۸۷۲ه؛ ۱۴۶۷م) بیسوادی دیوانه بود[۵]. قایتبای که برسبای اورا به‌پنجاه دینار خریده وجقمق آزادش کرده بود گفت تاعلی‌بن مرشوشی شیمیدان را کور کردند و زبان بریدند باین گناه که نتوانسته بود فلزات را بطلا مبدل کند وهم او برفروش ذرت مالیات گزاف بست و بدبختی مردم را افزود.

تنهاسلاطین‌فاسدنبودند بلکه همهٔ مردان‌دولت درفساد غوطه‌میخوردند. امیران ممالیك و غلامانشان که بصف نگهبانان برقوق و فرج و شیخ و برسبای بوده بودند دسته‌های جدا شده و همهٔ هدفشان قدرت و چپاول بود.

مضیقهٔ اقتصادی

چیزی که وضع اقتصاد کشور را از بد بتر کرد سودجوئی و خودپسندی ممالیك‌بود. برسبای فرمان داد تا ازهند ادویه و ازآنجمله فلفل که سخت مطلوب کسان بود نیارند و پیش‌از آنکه قیمت ادویه گران

۱- ابن‌تغری بردی ، ج۶، ص۳۲۲ وبعد .
۲- سیوطی ، حسن‌المحاضره ، ج۲، ص۸۸.
۳- ج۷، ص۵۵۹ . ۴- ص۴۳۲ و ۶۲۵ را ببینید .
۵- ابن‌تغری بردی ، ج۷، ص۸۳۱، ۸۴۰، ۸۴۱ .

شود مقدار زیادی ذخیره کرده بود وهمه را باتباع خود بقیمت بسیار گران فروخت و ثروتی گزاف اندوخت و هم او صنعت شکر را احتکار کرد و بی‌پروائی را بآنجا رسانید که مدتی کشت نیشکر را ممنوع داشت تا هرچه بیشتر منفعت ببرد. بدوران وی وبائی که چند بار دیگر بوده بود درمصر و دیار مجاور رخ نمود وحاجت بشکر بیشتر شد که درعلاج بیماری بکار میرفت. با آنکه وبا چون طاعون خطرناك نبود چنانکه گفته‌اند تنها بپایتخت مصر در مدت سه ماه ۳۰۰،۰۰۰ تلفات داشت و سلطان پنداشت این وبا در نتیجهٔ گناهان مردم آمده و فرمان داد تا زنان از خانه‌ها برون نشوند[1] وهم بکفارهٔ گناهان خویش مالیاتهای سنگین بر یهودان و مسیحیان مقرر کرد و نامسلمانان را ازکارهای حکومتی بر کنار داشت ومقرر داشت لباس نشاندار بپوشند. بسیاری اسلاف وی نیز این سیاست داشته بودند واز اخلاف وی نیز جقمق وخوشقدم همین روش را دنبال کردند[2]. بعضی اسلاف اینال نیز مانند او نقرهٔ کم‌عیار سکه زدند وقیمت پول را سقوط دادند. چپاول منحصر باموال نامسلمانان نبود بنظر این سلاطین که روش منظم مالیاتی نداشتند تنها راه تهیهٔ پول برای جنگ ومخارج مسرفانهٔ دربار وساختمانهای مجلل تصرف اموال کسان بود که مردم عادی و هم موظفان حکومت که از ربودن مال دیگران ثروتی اندوخته بودند هردو مشمول آن میشدند. راهزنان بدوی دلتا و صحرای شرقی پیاپی کشاورزان نواحی حاصلخیز را غارت میکردند. ملخ چون وبا هرچند یکبار برمصر هجوم میبرد، قحط تقریباً دوام داشت و وبا وخشکسالی که نتیجهٔ کاهش آب نیل بود آنرا پیوسته سختتر میکرد. بدوران فرج شیخ مخصوصاً بسیار کس از گرسنگی بمرد. بدوران ممالیك جمعیت شام ومصر بقدر یك سوم کاهش یافت[3].

تغییر راه تجارت هند

در اواخر دروان ممالیك حوادث جهانی نیز به‌فقر و بدبختی کشور کمك کرد. بسال (۹۰۴ه؛ ۱۴۹۸م) واسکو دا گاما

۱ـ ابن‌تغری‌بردی، ج۶، ص۷۶۰. ۲ـ همان کتاب، ج۷، ص۱۸۶، ۷۲۱-۷۲۲.
۳ـ با ابن‌تغری بردی، ج۶، ق۲، ص۲۷۳ مقایسه کنید.

دریانورد پرتغالی راه دماغهٔ امید نیك را کشف کرد و افریقا را دور زد واین‌حادثه در تاریخ مصر وشام اهمیت‌فراوان داشت که ازآن‌پس کشتیهای‌پرتغالی و اروپائی‌پیوسته بدریای سرخ و اقیانوس هند بکشتی مسلمانان هجوم میبردند . این‌تنها نبود که راه بازرگانی ادویه ودیگر محصول هند وعربستان ازبندرهای مصر وشام بگشت وبرای همیشه یکی‌ازمنابع درآمد عمومی ازدست رفت. ناوگروه غوری درسواحل‌عربستان چندبار باکشتیهای‌پرتغالی‌بیکار کرد وهم او پاپ را تهدید کرد که اگرجلوپرتغالیها را نگیرد اماکن مقدس را ویران‌خواهد کرد اما فایده نداد. بسال(۹۰۶ه؛ ۱۵۰۰م) پرتغالیها جای پای خود را درکلیکوت بساحل‌غربی هند استوار کردند وسیزده سال بعدآلفونسو دالبوکرك سردار پرتغالی(شاید البوکرك‌تحریف ابوالقرق‌عربی بمعنی نعلساز و یاکسی که کفش سرپائی می‌سازد باشد) بندر عدن را ویران کرد .

آثار معماری

تنها کار نیك این دوران بناها بود که هنوزهم بعنوان بهترین نمونهٔ معماری اسلام بپاست و شاید کفارهٔ گناهان این سلاطین ستمگر تواند بود . مسجد ومقبرهٔ برقوق و مسجد قایتبای ومسجد غوری ازآنجمله است. بنای قایتبای مسجد ومقبره و وضوگاه ومدرسه است وبجزآن جلوهٔ دلپذیر که مقارنهٔ رنگ قرمز وسپید بدان داده‌است گنبد مسجد نیز ازنقش گیاهان وگلها زینت گرفته‌است. این‌بنا و دیگر بناهای ممالیك استحکام وظرافت وهماهنگی راکه بسبك معماری ایوبیان درشام پدیدآورده بود نمودار میکند .

بدوران برجیان‌نیز برسم سلف استفاده ازخط عربی درکارهای دستی باب‌بود. دوران قایتبای در این‌رشته نیز چون معماری از ممالیکی که پس‌از ناصر بن‌قلاوون بودند پررونق‌تر بود.

روابط خارجی

ممالیك برجی در روابط خارجی نیز بیشتر ازکارهای داخلی توفیق‌نداشتند. پیش ازآنکه دوران اول ممالیك بآخر برسد سایهٔ تیمور، جهانگیر تازهٔ مغول، که جانشین شایستهٔ چنگیز وهلاکو بود درافق‌شمال

نمودار شد .

درهمهٔ این‌مدت، شام ازشورشها که‌حاکمان محلی‌داشتند و بعضی‌را نیز مغولان تحریك‌میکردند پر آشوب‌بود. بجز تیمور یك‌دشمن‌خطرناك دیگر یعنی‌ترکان‌عثمانی آناتولی دولت ممالیك را بخطر داشتند .

فتح قبرس

درمیان ظلمات این دوران تنها نقطهٔ روشن فتح قبرس بود که میان سال (۸۲۸ـ۸۳۰ه؛ ۱٤۲٤ـ۱٤۲٦م) بروزگار برسبای انجام شد ومصر میخواست با حمله باین جزیره، راهزنان دریائی را که بسواحل‌شام حمله میبردند از این تکیه‌گاه دریائی محروم کند . قبرس ازسال (۵۸۷ه؛ ۱۹۱۱م) که ریچارد آنجا را اشغال کرده بود بدست فرنگان‌بود. درآغاز، سواران معبدآنرا بتصرف داشتندو سپس خاندان لوسینیان برآنجا فرمانروائی یافتند وهمیشه مردمش همپیمان نیرومند صلیبیان‌بودند وبعدها برای دولت ممالیك مایهٔ خطر مستمر شدند. بسال (٦٦۹ه؛ ۱۲۷۰م) بیبرس بانتقام از حملات پیاپی که قبرسیان برسواحل اسلام میبردند هجوم آغازکرده اما ناوگروه وی بنزدیك لیماسول در هم شکسته بود . دراین‌نوبت‌سپاه‌نیرومندبرسبای‌ازآن‌پس که لیماسول‌را بگرفت تا لرنکه (Larnaca) پایتخت قبرس پیش رفت وسپاه لوسینیان را بشکست و جانوس پادشاه قبرس را اسیر گرفت واو را باهزار اسیر درخیابانهای‌قاهره‌بگردانیدند، آنگاه بحضورسلطان‌بردند وچون پیش پای وی زمین‌بوسید[1] از هوش رفت و اورا بقلعه بردند . ابن‌تغری‌بردی[2] پادشاه اسیر را ملاقات‌کرده وگزارشی از دیده‌های خود آورده است . سرانجام با دخالت قنسول ونیز جانوس ۲۰۰٬۰۰۰دینار فدیه داد وهم پرداخت باج سالانه‌ای را

۱ـ رسم زمین‌بوسی درمقابل‌سلطان از ایام معز فاطمی باب شد وبدوران برسبای الغا شد و رسم دستبوسی‌سلطان جای‌آنرا گرفت ولی بعداً رسم قدیم با اصلاحاتی رواج گرفت‌که در مقابل سلطان خم میشدند وبا انگشتان دست زمین را لمس میکردند ؛ ابن‌تغری بردی، ج۶، ق۲، ص۵۵۸-۵۵۹ .

۲ـ ج۶، ق۲، ص۶۱۲-۱۸، ۶۲۰ .

بمبلغ ۲۰٬۰۰۰ تعهد کرد وبسلطنت خویش بازگشت . برسبای تا جزیرهٔ رودس نیز که گروهی ازسواران‌قدیس یوحنا در آنجابودند وغالباً باقبرس برای‌حمله بسواحل مصر همدستی میکردند پیمان صلح بست . قبرس تنها سرزمینی‌بود که ممالیك برجی بقلمرو خویش افزودند اما درمقابل چیزهائی که از دست دادند اهمیتی نداشت .

تیمور

تیمور لنگ که اروپائیان بتحریف‌اورا تمرلان گفته‌اند بسال (۷۳۷ه؛ ۱۳۳۶م) دردیار ماوراءالنهر زاده‌شد . یکی‌از اجداد وی وزیر پسر چنگیز بوده‌بود ولی‌خاندان وی دعوی انتساب بچنگیز داشت. بگفتهٔ ابن‌عربشاه[1] که گزارش زندگی‌تیمور را نوشته وسخت براو تاخته وی کفشگرزاده‌ای بوده که درآغاز کار از راهزنی زندگی میکرده و درنتیجهٔ زخمی که هنگام گوسفند دزدی بدو رسیده وپایش معیوب‌شده عنوان‌لنگ بدو داده‌اند. بسال(۷۸۲ه؛ ۱۳۸۰م) تیمور بسرداری‌سپاه‌تاتار، افغانستان وعراق عجم وفارس و کردستان را گرفت و بسال (۷۹۶ه؛۱۳۹۳م) بغداد را تصرف کرد وتا سال‌بعد همهٔ عراق‌را درنوردید ودرتکریت که زادگاه صلاح‌الدین‌بود از سرکشتگان مناری ساخت . بسال (۷۹۸ه ؛ ۱۳۹۵م) سرزمین قپچاق را نیز بگرفت و بیشتر از یکسال مسکو را بتصرف داشت و سه سال بعد هندوستان شمالی را بگرفت و۸۰٬۰۰۰ از مردم دهلی را کشت . فرستادگان او بودند که بسفارت دوستانه بنزد برقوق آمدند و او متهورانه همه را کشت .

بسال (۸۰۴ه ؛ ۱۴۰۰م) تیمور چون طوفان شمال شام را بگرفت و سه‌روز تمام حلب را بچپاول و کشتار داد و بیست هزار تن از مردم مسلمان آنجا را سربرید و ازآن چند تپه ساخت که بلندی هریك ده ذراع و دورآن بیست ذراع بود وصورتها را بطرف برون نهاده بودند[2]. مدرسه‌ها ومسجدهای شهر که ازدوران نوری و ایوبی‌بود و قیمت‌آن بحساب نبود ویران شد و دیگر بنیاد نشد. حماة و حمص و

۱ـ عجائب‌المقدور فی‌اخبار تیمور (قاهره ، ۱۲۸۵)، ص۶.

۲ـ ابن‌تغری بردی، ج۶، ق۲، ص۵۲ .

بعلبك نیز بچنگ تیمور افتاد. سپاه مصر که سلطان فرج سردار آن بود بنزدیك دمشق شکست خورد و شهر ازپس یکماه (فوریهٔ ۱۴۰۱) مقاومت سقوط کرد وغارت شد و به آتش سوخت وازمسجد اموی جز دیوارها نماند[1] وجهانگیر تاتار که ظاهراً مسلمان بود تمایلات شیعی داشت علما را وادار کرد ضمن فتوائی اورا تائید کنند، آنگاه نخبهٔ علما و صنعتگران و هنرمندان شهر را بسمرقند فرستاد تا هنر و صنایع دستی را که ازهمان موقع ازدمشق برافتاد در آنجا رواج دهند. ابن تغری بردی[2] که پدرش سلاحدار سلطان فرج بود گزارش دقیقی از این حوادث آورده است. ابن خلدون باسلطان فرج از قاهره همراه بود و رئیس هیئت دمشقی که بطلب صلح با تیمور گفتگو آغازید هم او بود. آنگاه فاتح خون آشام بجانب بغداد رفت و بخونخواهی مردان خویش که بدست مردم آنجا کشته شده بودند یکصد و بیست منار از سر کشتگان بپا کرد .

در طی دو سال بعد تیمور بآسیای صغیر حمله برد و سپاه عثمانی را بنزدیك آنقره درهم شکست (۲۱ژوئیهٔ ۱۴۰۲م ؛ ۸۰۵ه) و سلطان بایزید اول را اسیر کرد و پایتخت وی بروسا وهم ازمیر را گرفت. تیمور اسیر معتبر خودرا بزنجیر کرده در تخت روانی که اطراف آن چون قفس میله‌های آهنی بود میبرد وکلمهٔ قفس که در عبارت ابن عربشاه آمده[3] ومعنی آن درست مفهوم نشده مایهٔ این قصه شده که بایزید را درقفس آهنین کرده‌اند. دوسال بعد(۸۰۷ه؛۱۴۰۴م) تیمور بمرد واین برای دولت ممالیك اتفاقی نیك بود. مرگ وی هنگامی بود که مقدمات حمله بچین را فراهم میکرد و قبر وی هنوز بسمرقند بجاست .

تیموریان

شاهرخ (۸۰۷-۸۵۱ه ؛ ۱۴۰۴-۱۴۴۷م) پسر وجانشین تیمور با برسبای نامه‌های خشم آمیز رد و بدل کرد که میخواست

۱- ابن تغری بردی ، ص۶۸ .

۲- ج۶، ق۲، ص۵، س۱۴، ص۵۰ وبعد . میرخواند ، تاریخ روضة‌الصفاء (تهران ، ۱۲۷۰) ، کتاب ششم .

۳- ص۱۴۶.

بوفای نذری که داشت پارچه‌ای گرانبها برای پوشش کعبه بفرستد و این امتیازی بود که ممالیك بعنوان پیشوایان سلاطین اسلام خاص خود کرده بودند. برسبای پس از مشورت باقاضیان چهار مذهب سنی بشاهرخ جواب‌داد که اگر پول پرده را به‌فقرای مکه صدقه‌دهد نذر وی انجام شده‌است[1] وشاهرخ رسولی‌دیگر فرستاد که خلعتی آورده بود تاسلطان مملوك بعنوان‌ولایتدار او درمصر بپوشد و برسبای‌جامه‌را درید وفرستاده را تازیانه زد و بگفت تا دراصطبل سر اورا بحوض‌آب فروبردند که پایش بهوا بود. اینکار بیك روز سرد زمستان بود وابن‌تغری‌بردی[2] درآنجا حضورداشت. ازپی‌شاهرخ تیموریان درنتیجهٔ جنگهای داخلی ضعیف‌شدند و زمینهٔ ظهور دولت صفوی فراهم شد و امپراطوری عثمانی نیروی خویش را باز یافت.

ترکان عثمانی

از پیش اشاره کردیم[3] که ترکان عثمانی از دیار مغول‌بودند و درآسیای وسطی با قبایل‌ایرانی‌آمیخته بآسیای‌صغیر راه‌یافتند و بتدریج جای عموزادگان سلجوقی خویش را گرفته ایشانرا از میان برداشتند ودر سالهای اول قرن‌چهاردهم دولتی‌بنیاد کردند که تقدیر میخواست جانشین امپراطوری روم شرقی و خلافت عربی شود. بایزید اول (۷۹۲–۸۰۵ه؛ ۱۳۸۹–۱۴۰۲م) نبیرهٔ عثمان (۶۹۹–۷۲۷ه؛ ۱۲۹۹–۱۳۲۶م) بنیادگذار اول خاندان بود. بدوران وی متصرفات آسیائی دولت‌عثمانی که ازشمال شام تا رود دانوب گسترده‌بود از دست رفت، اما در ده‌سالهٔ‌بعد محمد اول (۸۰۵–۸۲۴ه؛ ۱۴۰۲–۱۴۲۱م) پسر بایزید که در اروپا پایگاهی بدست‌آورده بود همهٔ‌آنها را پس گرفت. بدوران بایزید دوم (۸۸۶–۹۱۸ه) نبیرهٔ محمد اول که معاصر قایتبای بود دولت عثمانی ممالیك مصر را بخطر داشت و رقابت دو دولت درآن تصادفهای پیاپی که میان عاملان ایشان در حدود آسیای صغیر و شام رخ میداد بخوبی نمودار بود. قایتبای بسال (۸۸۶ه؛ ۱۴۸۱م) مشکل تازه‌ای

۱– ابن‌تغری بردی، ج۶، ق۲، ص۷۲۲–۲۵.

۲– ج۶، ق۲، ص۷۴۳. ۳– ص۶۱۱، ۶۱۵ وآخر ص۴۲۹.

پدیدآورد و جم برادر فراری بایزید را که دعوی تاج وتخت داشت پناه داد و چون جم از مصر برم رفت سلطان مملوك با پاپ وارد گفتگو شد تا اورا بمصر باز پس آرد ولی علت‌قطع مناسبات قرار محرمانه‌ای‌بود که قانصوه غوری با شاه اسماعیل صفوی (۹۰۸-۹۳۱ه ؛ ۱۵۰۲-۱۵۲۴م) دشمن سرسخت ترکان کرده بود .

صفویان

شاه‌اسماعیل بنیادگذار دولت‌صفوی (۹۰۸-۱۱۴۹ه؛ ۱۵۰۲-۱۷۳۶م) بزرگترین و پررونق‌ترین دولتهای ایران مسلمان بود . نام دولت را از انتساب شیخ صفی‌الدین جد ششم اسماعیل گرفتند . نسب این خاندان که بامام‌هفتم موسای‌کاظم (ع) میرسید و نسبت به‌شیعیگری علاقهٔ خاص داشت وبنیادگذار دولت چون بقدرت رسید دلبستگی‌خویش را بمذهب شیعهٔ دوازده امامی نمودار کرد و شیعیگری مذهب رسمی دولت ایران شد که هنوزهم هست . میان شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۷ه ؛ ۱۵۱۲-۱۵۲۰م) پسر بایزید دوم که سنی بود در۲۳ اگوست (۱۵۱۴م ؛ ۹۲۰ه) در چالدران درشرق دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) تصادمی رخ داد و سپاه او در مقابل آتش توپهای ینی‌چریها[1] درهم شکست و ترکان، تبریز پایتخت شاه و عراق وقسمتی از ارمنستان را تصرف کردند (۹۲۰ه ؛ ۱۵۱۵م) .

پیکار نهائی مرج دابق

در بهار سال‌بعد قانصوه با سپاه خود باین دستاویز که میخواهد میان‌دوحریف وساطت کند بحلب رفت اما در واقع قصدش آن بود که به همپیمان ایرانی خویش کمك کند وبرای‌اینکه سفر خود را مسالمت‌آمیز قلمداد کند خلیفهٔ بازیچه المتوکل وقاضی‌القضاة مصر را همراه برد اما سلطان سلیم فریب نخورد که بوسیلهٔ جاسوسان خود از مقاصد سلطان ممالیکی خبر یافته بود و چون قاصد قانصوه باردوگاه سلیم رسید بگفت تا ریش اورا بتراشیدند و این اهانتی

۱ـ کلمهٔ ترکی مرکب ازینی و چری بمعنی سپاه نو است و این‌نام سپاه ترکان‌بود که از اسیران مسیحی فراهم‌آمده بود و بیشتر فتوحات عثمانی از ایشان بود .

بزرگ بود و اورا بر استری سوار کرده با اعلان جنگ فرستاد وهمهٔ همراهانش را بکشت و دیگر راهی برای گریز از حادثهٔ خطرناك نبود. در این‌هنگام قانصوه هفتاد وپنج سال داشت که از غلامان قایتبای بوده‌بود اما هنوز نیرومندبود. وی بهمهٔ دوران حکومت نشان داده بود که مردی تواناست اما بدوستی عمال خود در شمال شام وهم بیاری بسیاری از سران مصر اعتماد نداشت.

دوسپاه در۲۴ اگوست (۱۵۱۶م؛ ۹۲۲ه) بسرزمین مرج دابق بفاصلهٔ یك‌منزلی شمال‌حلب روبرو شدند. قانصوه جناح چپ سپاه خود را به‌خایربك حاکم‌خائن‌حلب سپرد که بمحض شروع پیکار با سپاه خود رو بفرار نهاد و چیزی نگذشت که سلطان پیر از اسب بیفتاد و بسکته در گذشت[1] وفیروزی عثمانیان کامل‌شد. تجهیزات سپاه‌ترکان بهتر بود که سلاحهای آتشین دورزن چون توپ و تفنگ داشت و سپاه ممالیك که بیشتر بدویان و شامیان بودند از استعمال آن عار داشتند. ترکان از مدتها درپیکارها باروت بکار میبردند اما سپاهیان مصری و شامی از نظریهٔ قدیمی که میگفت شجاعت شخص عامل مؤثر جنگ‌است دست برنداشته‌بودند. سلطان سلیم بحلب آمد و در آنجا وی را بعنوان نجات‌بخش از شر ممالیك‌استقبال کردند. باخلیفه بملایمت رفتار شد، ذخائری که سلطان و امیران وی درقلعهٔ شهر نهاده‌بودند و بدست سلیم افتاد میلیونها دینار ارزش داشت. حدود نیمهٔ اکتبر سلطان‌عثمانی سوی دمشق رفت که بعضی مردم شهر باستقبال وی آمدند و بعضی‌دیگر سوی‌مصر گریختند، بدینسان‌شام بدست‌عثمانیان افتاد وتا چهار قرن بعد همچنان در تصرف ایشان بود.

فتح مصر

فاتح عثمانی از شام بجانب مصر راند که در آنجا طومان‌بای یکی‌ازغلامان‌قانصوه سلطنت یافته‌بود. در۲۲ژانویهٔ (۱۵۱۷م؛ ۹۲۳ه) بیرون قاهره دوسپاه روبرو شدند و طومان‌بای در مرحلهٔ اول پیکار شجاعتی نمود اما فساد سپاه و کینه‌توزی سران قوم و کمی پول و بدی اسلحهٔ ممالیك و تفوق

۱ـ ابن‌ایاس، چاپ پول‌کهلی و دیگران، ج۵ (اسلامبول، ۱۹۳۲)، ص۶۷ـ۹.

توپخانهٔ عثمانیان معرکه را یکسره کرد. بعضی بدویان نیز بکمك سلیم آمدند و سرانجام بشهر دست یافت و آنرا بغارت داد و از ممالیکیان هر که را بدست آورد از دم تیغ گذرانید و توپخانهٔ وی از ساحل راست نیل باقیماندهٔ سپاه را زیر آتش گرفت. طومان‌بای بنزد یکی از رؤسای بدوی گریخت اما باو خیانت کردند و روز ۱۴ آوریل بر یکی از دروازه‌های قاهره آویخته شد[1]. بدینسان طومار قدرت ممالیك برای همیشه درهم پیچید. قاهره که ازدوران صلاح‌الدین بمشرق مرکز اسلام بشمار بود دیگر نه پایتخت امپراطوری بلکه مرکز یك ولایت بود. مکه و مدینه نیز بقلمرو امپراطوری عثمانی درآمد و خطیبان مصری بخطبهٔ جمعه در بارهٔ سلطان سلیم چنین میگفتند: «خدایا سلطان پسر سلطان مالك دوبر و خاقان دوبحر و شکنندهٔ دوسپاه و شاه دو عراق و خادم دوحرم پادشاه فیروزمند سلیم شاه را یاری کن و نصرت گرامی خویش را بدو بخش و ای مالك دنیا و آخرت ای خدای جهانیان فتحی بزرگش ده[2].»

خلافت عثمانی

سلطان تا پائیز بدرهٔ نیل بود و اهرام و اسکندریه و دیگر جاهای مهم را بدید، آنگاه بقسطنطنیه که ازسال (۸۵۷ه؛ ۱۴۵۳م) پایتخت دولت عثمانی شده بود باز رفت ومتوکل خلیفه را همراه برد؛ بعداً خلیفهٔ پوشالی را به تهمت اینکه اموالی را که بدست داشته حیف و میل کرده بزندان انداختند و همچنان ببود تا سلطان سلیمان پسر وجانشین سلیم بدو اجازه داد بقاهره برگردد و همانجا بسال (۹۵۰ه؛ ۱۵۴۳م) درگذشت ومرگ وی فصل آخر ازتاریخ خلافت اسمی عباسیان بود. اینکه میگویند خلیفهٔ اخیر از حق خود بنفع سلطان عثمانی صرف نظر کرده بود درست باشد یا نادرست[3] آنچه مسلم است فرمانروای ترك قسطنطنیه بتدریج از امتیازات خلافت بهرورشد وسرانجام عنوان آنرا نیز بخود نهاد گرچه بعضی جانشینان سلیم لقب خلافت داشتند و مردم نیز ایشانرا باین عنوان میخواندند اما این لقب

۱ـ ابن‌ایاس، ص۱۳۹، ۱۴۵ و بعد.

۲ـ همان کتاب، ص۱۴۵. ۳ـ ص۶۳۰ و۸۵۶ را ببینید.

تشریفاتی بود وخارج از قلمرو ایشان اعتبار نداشت. نخستین سند معروف که سلطان عثمانی را عنوان خلافت داد و نفوذ دینی او را برمسلمانان بیرون از قلمرو عثمانی رسماً شناخت پیمان روس وترك معروف به «کوچوك کینارجی» بود که بسال(۱۱۸۸ه؛ ۱۷۷٤م) امضاء شد.

سلطان وخلیفهٔ قسطنطنیه نیرومندترین فرمانروای اسلام شد زیرا نه تنها جانشین خلیفگان بغداد بود بلکه وارث امپراطوران روم شرقی نیز بشمار بود[1]. باسقوط قدرت ممالیك وایجاد دولت ترکان برساحل بسفور مرکز نیروی اسلام بجانب مغرب انتقال یافت. در واقع مرکز تمدن جهان نیز در این هنگام بمغرب رفته بود. کشف امریکا و دماغهٔ امید نیك بازرگانی جهان را براه دیگر انداخت و برممالك شرقی مدیترانه پردهٔ نسیان افتاد، بدینسان تاریخ خلافت عربی ودولتهای اسلامی که بقرون وسطی برویرانه‌های امپراطوری عرب پا گرفته بود بپایان رسید ودرتاریخ قرون جدید صفحهٔ تازه‌ای بعنوان امپراطوری و خلافت عثمانی گشوده شد.

۱ـ ص۱۷۹ و ۸۵۶ را ببینید.

بخش ششم

دولت عثمانی

فصل پنجاهم

دیار عرب قلمرو ترکان میشود

دولت عثمانی بحدود سال (۷۰۰ه؛ ۱۳۰۰م) در آناتولی برویرانهٔ کشور سلجوقیان و درقلمرو روم شرقی بنیاد گرفت و بمدت دو سوم قرن یك ولایت سرحدی بود[1] ودر تمام این مدت از بیم جنگ بحال آماده‌باش بسر میبرد و در بعضی موارد بقای دولت بخطر بود. ازسال (۷۲۷ه ؛ ۱۳۲۶م) پایتخت عثمانی بروسا شد و بسال (۷۶۸ه ؛ ۱۳۶۶م) کار آن قوام بیشتر یافت. دراین اثنا عثمانیان قسمتی ازخاك اروپا را متصرف شدند و کشوری معتبر پدید آوردند که پایتخت آن ادرنه بود[2]. تصرف قسطنطنیه (۸۵۷ه؛ ۱۴۵۳م) بدست سلطان محمد دوم (۸۵۵–۸۸۶ه ؛ ۱۴۵۱–۱۴۸۱م) که عنوان فاتح

۱– فهرست نسب فرمانروایان عثمانی بدوران اول :

۱. عثمان اول ۶۹۹ه = ۱۲۹۹م

۲. اورخان ۷۲۷ه = ۱۳۲۶م

۳. مراد اول ۷۶۱ه = ۱۳۵۹م

۴. بایزید اول ۷۶۲–۸۰۴ه = ۱۳۸۹–۱۴۰۱م

سلیمان	۵. محمد اول ۸۰۶ه = ۱۴۰۳م	موسی
(مدعی تخت وتاج)	(حکومت بلامنازع) ۸۱۶ه = ۱۴۱۳م	(مدعی تخت وتاج)
۸۱۳–۸۱۷ه =		۸۰۶–۸۱۳ه =
۱۴۱۰–۱۴۱۳م	۶. مراد دوم ۸۲۵ه = ۱۴۲۱م	۱۴۰۳–۱۴۱۰م
	۷. محمد دوم ۸۵۵ه = ۱۴۵۱م	

۲– فرمانروایان این دوران از بایزید اول آغاز میشود. ←

(دوم)

داشت. آغاز دوران امپراطوری بشمار است .

این‌مرد توانا بردو ساحل بسفور جا گرفت ویك گام دراروپا ودیگری بآسیا داشت و متصرفات روم شرقی را بقلمرو خویش آورد و این تنها نبود که وقتی قدرت ممالیك را در هم‌شکست[1] همهٔ متصرفات قدیم روم را که دولتهای عرب از او گرفته بودند بتصرف آورد . این میراث بزرگ سیاسی که بچنگ دولت نو افتاد یك میراث معنوی نیز بدنبال داشت وتوجه بهمین میراث مضاعف بسیاری حقایق تاریخ عثمانی را روشن تواند کرد .

افریقای شمالی

ازقرن شانزدهم دولتهای‌عربی دیگر بقلمرو هلال ترك آمدن گرفت . اول از همه الجزایر بود . بسال (۹۲٤ه ؛ ۱۵۱۸م) یعنی‌یکسال پس‌ازفتح مصر خیرالدین‌باربا‌روس وبرادرش که دو راهزن‌دریائی‌عثمانی و از نژاد رومی بودند به الجزایر حمله برده اسپانیولیها را برون راندند وآنجا را بباب عالی پیشکش کردند وباب عالی درقبال‌این‌خدمت بخیرالدین لقب‌بیگلربیگی[2] داد . در واقع یك دوران آریستوکراسی نظامی که برگروه ینی‌چری تکیه داشت با خیرالدین آغاز شد و هم او برای سلطان یك ناوگروه مجهز پدیدآورد که مردان آن

۱ــ درفصل ۴۹ موضوع « جنگ مرج دابق » را ببینید .

۲ــ کلمهٔ «بیگ» یا «بی» لقب تشریفاتی ترك که هنوزهم دربعضی جاها معمول‌است در مصر تاسال ۱۹۵۳ رواج داشت .

۸. بایزید دوم ۸۸۶ه = ۱۴۸۱م
|
۹. سلیم اول ۹۱۸ه = ۱۵۱۲م
|
۱۰. سلیمان‌اول ۹۲۷ه = ۱۵۲۰م
|
۱۱. سلیم دوم ۹۷۴ه = ۱۵۶۶م
|
۱۲. مراد سوم ۹۸۲ه = ۱۵۷۴م

همه مجرب و جنگ‌آزموده و غالباً مسیحیان فراری ایتالیا و یونان بودند و این ناو گروه پیشروی وفتح عثمانی را دراطراف مدیترانه تأمین کرد. نیروی‌دریائی ترك بمغرب تا سواحل اسپانیا رفت و همه‌جا را بوحشت افکند و ینی‌چریان بسمت شرق تا سواحل دجله را بهراس آوردند. باتصرف الجزایر تونس همسایه‌ای خطرناك پیدا

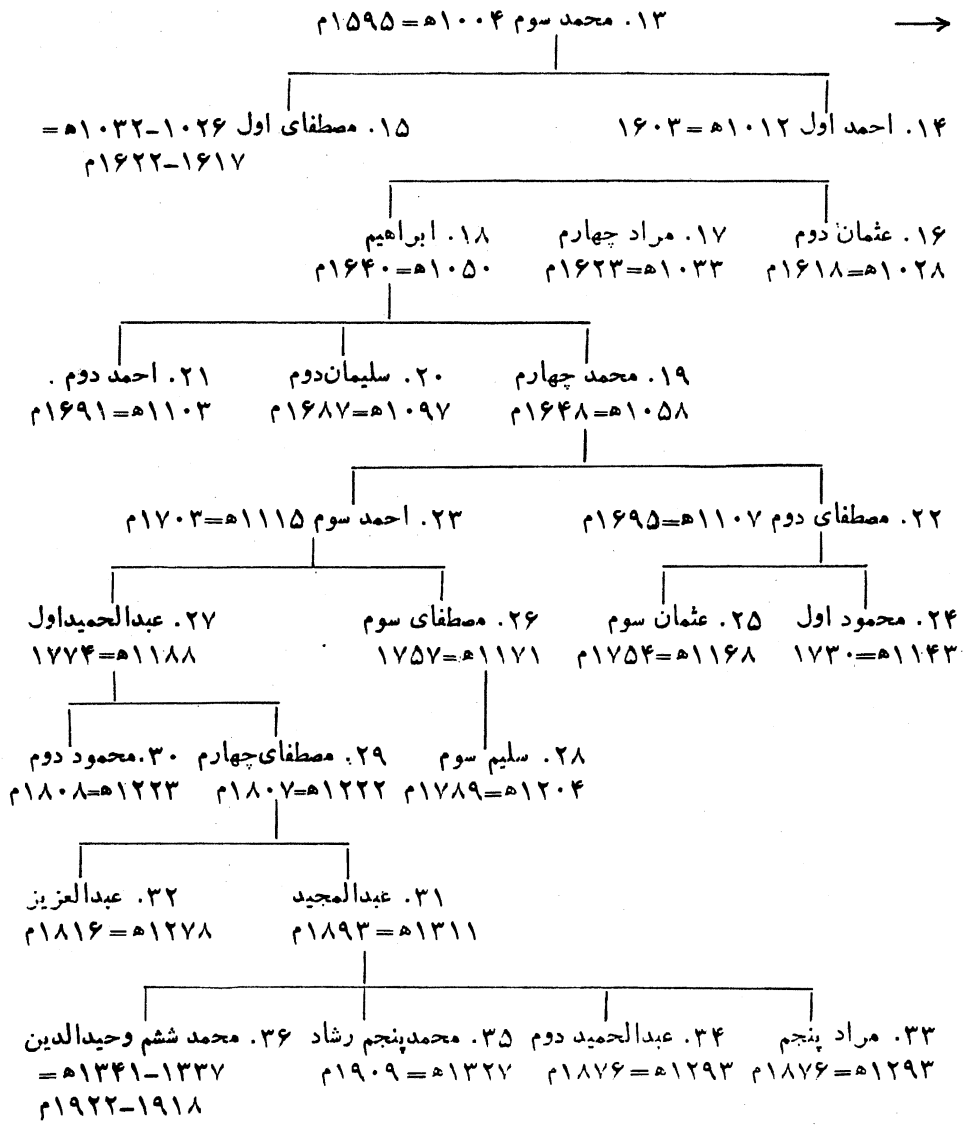

کرده‌بود. درتونس برسر وراثت حکومت خلاف بود و خیرالدین ازفرصت استفاده کرده موقتاً بسال (۹۴۲ه ؛ ۱۵۳۴م) آنجا را اشغال کرد ولی آن‌سرزمین تاچهل سال بعد که سنان پاشا با نیروی زمینی خود آنجا را اشغال کرد تماماً باطاعت نیامده‌بود. سنان پاشا سرداری لایق‌بود و نژاد آلبانی داشت . بسال (۹۶۷ه ؛ ۱۵۶۸م) که حاکم مصر بود بعربستان جنوبی حمله‌برد ویمن را بتصرف آورده بقلمرو عثمانی پیوست[۱]. پیری رئیس دریاسالار ترك که نژاد مسیحی‌داشت پیش‌از او درسواحل‌جنوبی وشرقی عربستان عملیاتی کرده و عدن (۹۵۴ه ؛ ۱۵۴۷م) و مسقط (۹۵۸ه ؛ ۱۵۵۱م) را اشغال کرده تا حدود خلیج فارس پیش رفته بود. درنقشه‌ای که از این دوران کشف شده و به‌نقشهٔ کریستف کلمب معروف است اقیانوس اطلس و امریکا را نموده‌اند[۲]. حاکم‌تونس‌در آغازکار «بی» لقب‌یافت و بعدها عنوان‌او «دای» شد وتا مدتها بعد معمول بود. مدتها پیش ازآنکه قدرت اسپانیا وحکومتهای محلی ازتونس‌برافتد سنان پاشا و دوتن دیگر از سرداران ترك سواران معبد را که ازجزیرهٔ مالت بودند ازطرابلس غرب برون رانده و بسال (۹۵۸ه ؛ ۱۵۵۱م) شهر طرابلس را اشغال کرده‌بودند. نام طرابلس ازسه مستعمرهٔ کارتاژی آمده که با سرزمینهای مجاور تریپولیتانیا را تشکیل میداد که بعدها بدست‌روم افتاد وازتحریف‌تریپولیتانیای‌قدیم کلمهٔ‌طرابلس آمد. دراین

۱- Cf. Joseph von Hammer, *Geschichte des osmanischen Reiches*, vol. iii, (Pest. 1828), p. 551.

وهم با قطب‌الدین مکی ، البرق الیمانی فی‌الفتح العثمانی، ترجمهٔ سیلوستر دوساسی در *Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale*, vol. iv (Paris, 1791-6), pp. 468 *seq.*

برای اطلاعات بیشتر در مورد یمن به حسین ا . عرشی ، بلوغ‌المرام فی‌شرح مسك‌الختام ، چاپ ا. م. کرملی (قاهره ، ۱۹۳۹) ، ص۶۰-۸۰ مراجعه‌کنید .

۲- Paul Kahle in *The Geographical Review*, vol. xxiii (1933), pp. 621-38.

با حاجی خلیفه ، ج۲ ، ص۲۲-۳ ؛ پیری رئیس ، بحریه ، چاپ پول‌کهلی ، ۲جلد (برلین، ۱۹۲۶) مقایسه‌کنید . ترکان قبلا نیز عدن را متصرف شده بودند ، ۱۵۳۸ .

ناحیه بربران باقلیت بودند ، بدینسان همهٔ دولتهای بربر[1] بجز مراکش کوهستانی (مغرب اقصای عرب و تقریباً موریتانیای روم) که نیم و بیشتر مردم آن بربران بودند بقلمرو دولت عثمانی درآمد. ظاهراً هرچه بسوی غرب تاجنوب میرفتند شمار بربران در جمعیت محلی فزونی میگرفت .

دراین دوران طرابلس و تونس و الجزایر مرکز حکومتهائی شد که ظاهراً تابع باب عالی بودند اما در واقع نیمه مستقل میزیستند و مدتهای دراز حاکم این نواحی از مردم بومی یا مردم مقیم معین میشد وحکومت در خاندان وی موروثی بود و بصورت استبداد نظامی اداره میشد . حاکم مستبد محلی اطاعت خویش را نسبت بباب عالی بصورت یك باج سالیانه که غالباً بنام هدیه فرستاده میشد ابراز میداشت، گاه نیز در این نواحی فتنه‌های داخلی میشد که از فعالیت عمال مخصوص عثمانی مایه میگرفت . از سال (۱۱۲۳-۱۲۵۱ه = ۱۷۱۱-۱۸۳۵م) خاندان قرمانلی برطرابلس حکومت داشت . از آغاز قرن هفدهم نیروی دریائی عثمانی ضعیف شد و نفوذشان در ولایتهای افریقائی سستی گرفت وحاکمان آنجا که نوعاً پاشا یا «بی» یا «دای» بودند از همکاران شامی ومصری خود استقلال بیشتری یافتند .

راهزنان دریائی

دولتهای محلی افریقا بتدریج بصورت راهزنان دریائی درآمدند وفعالیت ایشان مخصوصاً برضد مسیحیان بود. اینکار را اول عنوان جهاد داده بودند و بعدها چون سپاهیگری حرفهٔ خاص شد که دولت و مردم از آن سود میبردند دولت از اسیران وغنائم ویغمای دریائی سهم میگرفت و اسیران را نگه میداشتند تافدیه دهند و آزاد شوند ویا ببردگی میفروختند. مدت سه قرن یغمای دریائی برای دولتهای افریقای شمالی منبع مهم درآمد بود. در بعضی موارد کشتیهای

۱- یونانیان بهمهٔ اقوامی که ازقلمرو تمدن یونانی برون میزیستند عنوان بربر میدادند و رومیان این کلمه را بناحیهٔ افریقائی مغرب مصر اختصاص دادند .

یغماگر یا ناوگروه عثمانی‌هم‌کاری میکرد[1]. کسانی که از اسپانیا تبعیدشده‌بودند بصف راهزنان دریائی مدیترانه درآمدند و فساد کردند و همه‌جا را بوحشت افکندند.

به نیمهٔ اول قرن هفدهم فعالیت راهزنان دریائی بکمال رواج رسید[2] ودر سواحل ایتالیا و فرانسه و اسپانیا نفوذ کرد. انگلستان و فرانسه به نیمهٔ دوم این‌قرن با یك سلسله عملیات دریائی راهزنان را باحترام پرچم خویش وادار کردند اما دولتهای کوچك‌امنیت اتباع وبازرگانی‌خویش را بوسیلهٔ باج‌سالیانه میخریدند اما این‌امنیت همیشه قطعی نبود. هلند و دانمارك و سوئد چنین بودند حتی ولایات متحدهٔ امریکا نیز بناچار برای تحصیل امنیت بازرگانی باج میداد و بسال ۱۱۹۸ه (۱۷۸۳م) ناچار شد با الجزایر که مرکز راهزنان دریائی بود وارد پیکار شود. بسال ۱۲۱۶ه (۱۸۰۰م) «دای» طرابلس که از دودمان قرمانلی‌بود اصرار داشت امریکا ۸۳۰۰۰ دلار را که از سال ۱۲۱۱ه (۱۷۹۶م) بعنوان باج میپرداخته بود بیفزاید ودر نتیجه جنگی‌شد که چهار سال طول کشید. بسال ۱۲۳۱ه (۱۸۱۵م) یك ناوگروه امریکائی برای عملیات خصمانه بطرابلس آمد و این عملیات و زد و خوردهای دریائی که با دولتهای بربر درمیان‌بود نیروی دریائی امریکا را قدرت افزود.

عظمت قسطنطنیه

بیشتر فتوح‌افریقای‌شمالی بدوران سلیمان‌اول (۹۲۷-۹۷۴ه=۱۵۲۰-۱۵۶۶م) انجام‌شد که پسر سلیم فاتح مصر وشام بود و هم بدوران وی امپراطوری باوج قدرت و اعتبار رسید و بیشتر کشورهنگری بقلمرو امپراطوری‌آمد و وین محاصره شد و جزیرهٔ رودس بتصرف آمد و قدرت عثمانی از بوداپست برساحل دانوب تا بغداد بساحل دجله و از شبه‌جزیرهٔ کریمه تاآبشار اول نیل بسط یافت و بزرگتر دولت‌اسلامی قرون‌جدید شد واین‌تنها نبود که دولت‌عثمانی[1] ازهمهٔ دولتهای اسلامی عمر درازتر داشت که ازسال ۷۰۰تا۱۳۴۱ه (۱۳۰۰تا۱۹۲۲م) سی وشش سلطان که همه از نژاد عثمان بودند دراین دولت قدرت یافتند.

۱- ص۷۰۹ را ببینید.

۲- برای‌کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به

Stanley Lane-Poole, *The Story of the Barbary Corsairs* (New york, 1891).

سلطان سلیمان بخاطر قوانینی که بدوران وی وضع شده بود لقب پرافتخار «قانونی» نیز یافت[۱]. ابراهیم‌حلبی‌بدستور وی کتابی‌بنام«ملتقی‌الابحر» نوشت(۹۵۶ه؛ ۱۵۴۹م) که تا دوران اصلاحات که بقرن نوزدهم بود مرجع قانونی دولت عثمانی بشمار میرفت[۲].

اروپائیان نیز اورا سلیمان کبیر نامیده‌اند وحقاً بزرگ‌بود وبهمهٔ اروپا وآسیا درباری بشکوه دربار وی نبود. درنامه‌ای که بفرانسیس اول پادشاه فرانسه فرستاده چنین مینویسد:

«من سلطان‌سلاطین وشاه‌شاهان، تاج‌بخش ملوك‌جهان وسایهٔ‌خدا برروی‌زمین، سلطان دریای سپید و دریای سیاه و خاقان روملی وآناطولی و قره‌مان و دیار روم و زلکدریا و دیاربکر و کردستان وآذربایجان و ایران ودمشق وحلب وقاهره ومکه و مدینه وقدس وهمهٔ عربستان ویمن و کشورهای‌بسیار دیگر که پدران‌شریف و اجداد بزرگوارم(که خدا قبرشان را نور باران کند) به‌نیروی‌شمشیر گرفته‌اند واعلیحضرت معظم من همه را تابع شمشیرآتشین‌خویش کرده، من سلطان سلیمان‌خان پسر سلطان سلیم خان پسر سلطان بایزیدخان بتو فرنسیس پادشاه فرانسه نامه میفرستم»[۳].

سلطان سلیمان پایتخت خویش را بیاراست و درآنجا و هم در شهرهای دیگر مسجد و مدرسه و بیمارستان و آسایشگاه و پل و ترعه و کاروانسرا و حمام عمومی بسیار پدیدآورد. تنها سنان‌معمار مخصوص وی ۲۳۵حمام‌بنیاد کرده‌بود. سنان‌مسیحی زاده‌ای از مردم‌آناطولی بود که با غلامان مسیحی بقسطنطنیه‌آمده بود[۴]و معروفترین

۱– M. Cavid Baysun, "Ebüssu'ûd Efendi", *Islam Ansiklopedisi*.

۲–See Hitti, *History of Syria*. p. 664.

۳– Roger B. Merriman, *Suleiman the Magnificent* (Cambridge, 1944), p. 130.

۴– ص۸۸۴، پاورقی ۱ را ببینید.

معمار ترکیه شد. مهمترین بنای سنان مسجد بزرگ سلیمانیه بود که بنام سلطان‌سلیمان ولی نعمت خود ساخت ومیخواست آنرا از ایاصوفیه باشکوهتر کند و گنبد آنرا شانزده‌پا از گنبد کلیسای ژوستینیان بلندتر کرد و محراب و نمای اطراف آنرا بسبك ایران بکاشی‌های زیبا بیاراست. دراین‌وقت قسطنطنیهٔ بزرگ وارث افتخارات کهن و جانشین دمشق و بغداد وقاهره یعنی همهٔ پایتختهای امپراطوری عرب ومراکز معتبر فرهنگ شرق در بسفور منعکس بود وپایتختهای‌قدیمی مرکز حاکمان و پادگانهای مسلحی شده بود که از قسطنطنیه شهری که چهاربار سپاه عرب ازشام و بغداد تا زیر باروی آن آمده و نومید بازگشته بود بدانجا گسیل میشد[۱].

فرهنگ عثمانی

فرهنگ ترکان عثمانی مخلوط عجیبی از مایه‌های گونه گون متضاد بود مثلا بسیاری مسائل فنی و اصطلاحات ادبی و افکار سیاسی و آداب حکومتی را چون تعظیم شاه از ایران گرفته بودند زیرا حتی پیش‌از آنکه بمغرب آسیا مهاجرت کنند باایرانیان ارتباط داشتند. صحرانشینی آسیای‌وسطی حالت جنگاوری و علاقه بکشورگشائی وآمیزش با اقوام دیگر را در ترکان پدید آورده بود[۲]. بعضی رسوم‌جنگی وحکومتی نیز بوسیلهٔ سلجوقیان‌روم از رومیان‌شرقی بترکان رسیده بود ولی عربان بیشتر ازهمه معلم ترکان بودند چنانکه یونانیان بدوران پیش معلمان‌روم بوده بودند. ترکان‌همهٔ دانش ودین واصول‌اقتصادی و رسوم‌اجتماعی را ازعربان گرفتند وحتی‌الفبای‌عربی را برای‌نوشتن بکارمیبردند که تا سال ۱۳۴۷ه (۱۹۲۸م) رایج بود درصورتیکه ترکان آسیای وسطی ادبیات مدون کمتر داشتند وآن نیز با الفبای سریانی که مسیحیان‌شامی[۳] بدیار ایشان برده بودند نوشته‌شده بود. ترکان عثمانی که مسلمان شده و الفبای عربی را گرفته بودند هزاران اصطلاح‌دینی وعلمی

۱ــ ص۳۷۹ را ببینید.

۲ــ Albert H. Lybyer, *The Governement of the Ottoman Empire in the Time of Suleiman the Magnificent* (Cambridg, 1913), p. 18.

۳ــ See Hitti, *History of Syria*, pp. 518-19.

و شرعی و ادبی از زبان عرب گرفتند و با همهٔ کوششها که برای برون کردن آن شده هنوزهم بسیاری از این اصطلاحات بازبان ترك آمیخته است. ترکان فقط در رشتهٔ سیاست و معماری و شعر نو آوریهای جالب داشتند.

سازمان امپراطوری

امپراطوری عثمانی چون امپراطوری روم وعباسی یك سازمان جنگی بود که برقدرت خاندان تکیه داشت وهدف آن مصلحت رعیت نه بلکه مصلحت دولت بود که خلیفه و سلطان نمایندهٔ آن بشمار میرفت. اتباع دولت مجموعه‌ای گونه گون از نژادها و دیارهای مختلف از عرب و شامی و عراقی ومصری وبربر و کرد و اسلاو ویونانی وآلبانی بودند که هریك دین و زبان و رسوم زندگی دیگر داشتند و فقط شمشیر عثمانی آنها را فراهم آورده بود، حتی کشاورزان که نژاد ترك داشتند بصف اتباع بودند و باطبقهٔ حاکمه که علاقه داشت عنوان عثمانلی بخود دهد ارتباطی نداشتند. ترکان نیز اقلیتی بودند که بر کشورهای وسیع امپراطوری حکومت میراندند و هیچوقت بصدد نیامدند ممالك عربی را استعمار کنند یا مردم ترك را درآنجا اقامت دهند اما بازنان نامسلمان ازدواج میکردند وازتبعهٔ امپراطوری هر که مسلمان میشد و زبان ترکی یاد میگرفت امتیازات خاص بدو میدادند وبدین طریق خون و زبان ترکی را تقویت میکردند وهم این رسم که مخصوصاً از اتباع خویش جوانان نامسلمان بخدمت سپاهی میگرفتند روح سپاهیگری را قوت داد واز اختلاط این مردم پرکار ونیرومند و جوان، نیروی ترکان افزایش گرفت، بدینسان جوانان خوش استعداد از اقوام تابع امپراطوری بپایتخت راه یافتند ومسلمان شدند و رسوم ترکی گرفتند ومایهٔ پیشرفت و رونق دولت شدند. بسیاری مردم چرکس ویونانی وآلبانی و اسلاو و ایتالیائی و ارمنی بمقامات معتبر دولتی وحتی صدارت عظمی رسیدند.

عوامل ضعف داخلی

دولتی که سازمان جنگی داشت و بمصالح اتباع خود توجه نداشت وقلمرو آن تا مناطق ناجور و ناهماهنگ توسعه یافته بود که وسائل ارتباط منظم نداشت و اتباعش ازلحاظ دین و کشور ونژاد و بلکه فرقه‌ها

مخالف یکدیگر بودند که مسلمان ترك بامسلمان عرب و مسیحی این‌نژاد بامسیحی آن نژاد بکشاکش بودند مایهٔ سقوط و انقراض را در خود آماده داشت و در مقابل دنیائی که فکر ملیت در آن نیرو گرفته بود طبعاً شکست خورد . ضعف داخلی دولت عثمانی از آنجا نیز بود که اقوام مختلف در داخل آن تقریباً استقلال داشتند . این روشی بود که دولت اسلام برای حل مشکل اقلیت‌ها اندیشیده و قدرت اعلا را لااقل از لحاظ نظری بدست یکی یعنی خلیفه سپرده بود وهم از موجبات ضعف ابهامی بود که درقضیهٔ وراثت سلطنت وجود داشت. با این‌مقدمه حقاً حیرت‌انگیز است که دولت عثمانی مدتها پیش انقراض نیافته بود .

از مرگ سلیمان چندان نگذشته‌بود که امپراطوری بسراشیب سقوط افتاد که راهی دراز و دشوار بود. دومین ناکامی سپاه ترك‌را پشت دروازهٔ وین که بسال ۱۰۹۵ه (۱۶۸۳م) بود آغاز دوران سقوط میتوان شمرد که پس‌از آن پیشرفت‌ترکان در اروپا بآخر رسید و کار دگرگونه شد و ازآن‌پس مشکل دولت ترك این بود که نواحی مفتوح را چگونه نگه میتوان‌داشت نه‌آنکه مناطق تازه را چسان میتوان گشود وکار ترکان از هجوم بدفاع افتاد . بجز این عوامل ضعف و سقوط که بداخل بود عوامل خارجی نیز بود که ازقرن‌هیجدهم‌ظهور آغازید که فرانسه وانگلیس و روس واتریش منطقهٔ نفوذ میجستند و هریك بقسمتی از متصرفات « بیمار اروپا » چشم طمع داشتند اما اختلاف نظر این نیروهای رقیب بارها « مرد بیمار » را از خطر رهانید.

از دست رفتن افریقای شمالی

کشورهای افریقای شمالی نخستین ناحیهٔ عربی بود که از امپراطوری عثمانی جدا شد. این‌ناحیهٔ وسیع بجهاتی ازدیگر کشورهای‌عربی‌ممتاز بود. نزدیکی اروپای‌جنوبی ودوری ازمرکزمسلمانی درمغرب آسیا و کمبستگی بدین اسلام و نفوذ بربران و اروپائیان ازجمله دلائلی بود که این کشورها را از همان‌آغاز کار براهی جدا کشانید .

الجزایر اول‌سرزمینی‌بود که ازدست‌ترکان رفت واین بسال ۱۲۴۶ه(۱۸۳۰م)

بود که گروهی سپاهیان فرانسه بدستاویز جلوگیری و مجازات راهزنان دریائی و تلافی اهانتی که حاکم الجزایر دای حسین به‌قنسول فرانسه کرده بود در آنجا پیاده شدند وهیجده سال پس‌از آن الجزایر بفرانسه پیوست و گفتند آنجا سرزمین‌فرانسوی است و ناحیهٔ ساحلی جزءِ لاینفك فرانسه بشمار است . بسال ۱۹٤۲ که سپاه امریکا درالجزایر فرودآمد لاوال باستناد فرمان۱۸٤۸ ادعا کرد که سراسر الجزایر امتداد طبیعی اراضی فرانسه است[۱] و الجزایر نیز مثل همهٔ حوزه‌های انتخاباتی‌فرانسه حق دارد نمایندگانی بپارلمان آن کشور بفرستد واینکار را میکند. فرانسه‌میکوشید تااین سرزمین را برنگ‌فرانسوی درآرد، بهمین‌جهت برای زبان‌بومی آنجا مشکل‌میتراشید و میخواست الجزایریان را وادار کند از رسوم قومی خود دست بشویند .

پیشرفت استعمار فرانسه در ناحیهٔ شرق الجزایر بسال ۱۲۹۹ه (۱۸۸۱م) با تصرف‌تونس‌پایان‌یافت ودرآنجا نیز به‌نسبت‌زیاد همین‌سیاست را پیش گرفت وفرانسه را بجای‌عربی زبان رسمی کشور کرد. باآنکه تونس‌عنوان‌تحت‌الحمایه داشت اما از همه‌جهت مانندمستعمرات‌فرانسه اداره‌میشد ویك کمیسر فرانسوی بهمراه«بی»حکومت را بدست‌داشت وهمهٔ قدرت از او بود اما نزدیکی‌تونس بمصر رسوم‌مسلمانی وآداب قومی را درآنجا قوت‌بیشتر داده بود. عدهٔ زیادی مردم فرانسه در الجزایر وتونس اقامت گرفتند وکار تونس بسبب‌مستعمره‌نشینهای‌ایتالیائی که درآنجا بود پیچیده‌شد. بی گفتگو این دو کشور در سایهٔ قدرت فرانسه به نسبت زیاد از امنیت و بهداشت و ارتباطات بهره‌ور شده‌اند. طرابلس غرب که یك‌سرزمین‌بیابانی بیحاصل‌بود وفقط یك رشته واحه‌های ساحلی آباد داشت،آخرین مرکز ترکان بدیار بربر بود که در نتیجهٔ جنگ ترك و ایتالیا بسال۱۹۱۱-۱۹۱۲ ازدست‌ایشان رفت ویك‌مستعمرهٔ‌ایتالیائی شد و بسال ۱۹۳٤ بقیروان پیوست و همهٔ‌آن ناحیه نام لیبی ایتالیا یافت .

بسال ۱۹۰۱ فرانسویان برای تصرق مراکش که هیچوقت مطیع ترکان‌نشده

۱ــ *The New York Times*, November 21, 1942.

وبدوران‌سلف مرکز دودولت نیرومند بربر بوده‌بود هجوم آغاز کرد وازسال۱۹۰۷تا ۱۹۱۲ قسمتی ازآنرا گرفت، درهمین‌اثنا اسپانیا نیز بتصرف قسمتی ازسرزمین افریقا که مقابل‌خاك وی بود سرگرم‌بود. بدینسان همهٔ افریقای سپید که بوسیلهٔ بیابانها از افریقای سیاه جدا میشود درمدت هشتاد و دوسال پس‌از۱۸۳۰ بدست سه‌دولت اروپای لاتین‌افتاد. باصرف‌نظر ازشورشی که عبدالکریم درآغاز دههٔ سوم این‌قرن‌درمراکش برضد اسپانیا و فرانسه کرد[1] و شورشی که سنوسی دراثنای جنگ بزرگ اول ودنبال آن برضد ایتالیا راه‌انداخت باید گفت دراین‌مناطق روح‌قومیت باآغاز جنگ‌بزرگ دوم بطور کلی ساکت و ناپیدا و خاص بعضی مردم روشندل بود .

دراین مورد به

Arnold J. Toynbee, Survey of International Affairs, 1925. vol. i; *The Islamic World* (Oxford, 1927), pp. 110-63.

مراجعه‌کنید .

فصل پنجاه و یکم

مصر و هلال عربی

مصر با آنکه ازلحاظ جغرافیائی جزو افریقاست بهمهٔ دورانها ازلحاظ تاریخی و فرهنگی جزو آسیای غربی بوده است ودرعین حال باسوریهٔ بزرگ وعراق یك ناحیهٔ عربی را تشکیل میدهد که هم از افریقای شمالی وهم از شبه‌جزیرهٔ عربستان ممتاز است .

ممالیك، صاحبان قدرت

سلطان سلیم در سازمان اداری مصر تغییر اساسی ناچیزی داد فقط یك پاشای عثمانی به نیابت خویش گذاشت و ۵۰۰۰ از سپاهیان ینی‌چری را مقیم آنجا کرد وهم خائربك را به‌نیابت سلطنت مصر برگزید . وی حاکم ترك حلب بود که با ممالیك خیانت کرد و ازپیش بگفتیم[1] سلیم چند روزی درقاهره بماند آنگاه بقسطنطنیه بازگشت ویکی‌از داستانهای‌عروسك (خیمه‌شب‌بازی)[2] را همراه برد تا پسرش سلیمان را که ولیعهد بود بدان سرگرم کند[3]. دوازده ولایت مصر همچنان بدست فرمانروایان ممالیك ماند وهر کدام گروهی ازجنگاوران قدیم را ابزار قدرت داشتند و با غلامان که از نواحی دور و مخصوصاً قفقاز میآوردند مایهٔ نژادی خویش را تقویت میکردند وهمچون روزگار قدیم مالیات‌میگرفتند ومردم‌را بسربازی‌میبردند، فقط بوسیلهٔ باجی که سالانه‌میپرداختندازسلطان‌عثمانی‌اطاعت‌داشتند.

طولی نکشید که پاشای عثمانی بمصر سررشتهٔ امور را از دست داد وچون از زبان و رسوم محل بی‌خبر بود کاری‌ازپیش‌نمیبرد. مدت حکومت پاشاها همیشه کوتاه

۱ـ ص۸۸۵ را ببینید . ۲ـ با ص۸۷۱ مقایسه کنید.

۳ـ ابن‌ایاس، ج۵ ، ص۱۸۸ .

بود ودرمدت ۲۸۰ سال که عثمانیان براین سرزمین تسلط داشتند دست کم یکصد پاشا مأمور آنجا شده بود[۱]. تغییرات پیاپی، تسلط حکام ترك را برسپاه مصر سست کرده بود وآشفتگی در صف سپاه بکمال بود و ازآغاز قرن هفدهم فتنه‌ها کردند. نزاع پاشاها و بك‌ها نیز ازکارهای عادی شده بود. پاشا که ازنزاع بك‌ها برای تقویت مقام خود بهره میگرفت طبعاً آنرا دامن میزد. درهمان اثنا که درقسطنطنیه قدرت مرکزی براه سقوط میرفت در ولایات موقعیت والیان با نایب‌السلطنگان سستی گرفته و حرمتشان از دیدهٔ کسان رفته بود.

در این وضع که قدرت حقیقی بدست بکها و ظاهراً بدست پاشا بود مردم در سراشیب بدبختی و نداری و بیچارگی افتاده بودند. کشاورزان که بوسیلهٔ پاشا و بك استثمار میشدند با زبونی و فلاکت دست و گریبان بودند و وضع اسفبارشان درست مانند روزگار ممالیك بود. فساد و ارتشا همه‌جا رواج داشت، قحط و ناامنی و وبا نیز کار را آشفته‌ترمیکرد. وبای ۱۰۲۹ه (۱۶۱۹م) نزدیك بیك‌سوم‌میلیون مردم مصر را تلف کرد. در وبای ۱۰۵۱ه (۱۶۴۳م) دویست‌وسی‌دهکده چنان‌شد که دیاری در آنجا نماند[۲]. بگفتهٔ اسحاقی[۳] که ناظر این حوادث بود در وبای ۱۰۲۹ه (۱۶۱۹م) بیشتر دکانها و تجارتخانه‌های قاهره بسته بود مگر دکانهای کفن‌فروشی که شب و روز باز بود. جمعیت مصر کاسته شد ودرآخر قرن هیجدهم جمعیت مصر که بدوران رومیان هشت میلیون بود به یك‌سوم کاهش یافت.

علی بك سلطان مصر میشود

بسال ۱۱۸۳ه (۱۷۶۹م) قدرت ممالیك باوج رسید و علی‌بك پاشای‌عثمانی را ازمصر راند ودعوی‌استقلال کرد. وی‌چنانکه گفته‌اند فرزند یك کاهن مسیحی قفقازی‌بود که دزدان بکودکی او را ربوده بغلامی

۱ـ با فهرست آنها در Zambaur, pp. 166-8 مقایسه کنید.

۲ـ با جرجی زیدان، تاریخ مصر الحدیث، چاپ سوم (قاهره، ۱۹۲۵)، ج۲، ص۳۱، ۳۹ـ۴۰ مقایسه کنید.

۳ـ اخبار الاول فی‌من تصرف فی‌مصر من‌الدول (قاهره، ۱۲۹۶)، ص۲۵۸.

فروخته بودند و او که مملوك بود درمصر چنان قدرتی یافت که دم از استقلال زد. در همین اثنا ترکیه با روسیه به‌پیکار شد و سلطان کس پیش علی بك فرستاد که دولت را سپاه کمك کند ، علی بك نیز سپاهی فراهم آورد وبسوی شام و عربستان راند و آنجا را گشوده بقلمرو خویش آورد. داماداش ابوالذهب[۱] که در این جنگ دستیار وی بود در تابستان ۱۱۸٤ه (۱۷۷۰م) فیروزمند بمکه درآمد و شریف آنجا را برداشت[۲](رسم بود که حکومت مکه با شریفی از دودمان پیمبر باشد)[۳] و یکی‌از مدعیان را بجای‌او گذاشت و او نیز لقب مطنطن «سلطان مصر وحاکم دریای سرخ ومیانه» را بعلی بك داد . علی‌بك تنها بعنوان‌سلطان مصر قناعت‌نکرد بلکه سکه زد و نام‌خویش را بخطبهٔ جمعه‌آورد. بسال ۱۱۸۵ه (۱۷۷۱م) ابوالذهب باسی‌هزار سپاه سوی شام راند و بیشتر شهرهای آنجا واز جمله دمشق را بگشود[٤] ودر اوج ظفر بفکر خیانت افتاد ومحرمانه با باب‌عالی گفتگو کرد واتفاقی درمیانه رفت و او باسپاه‌خود بمصرحمله‌برد وعلی‌بك گریخت ودر عکا به‌همکار فلسطینی‌خود شیخ‌ظاهر عمر پناه‌برد (۱۱۸٦ه ؛ ۱۷۷۲م) . در عکا بوسیلهٔ کشتیهای‌جنگی روس که در بندر بود سه‌هزار مرد آلبانی ومقداری اسلحه بکمك او رسید و برای پس‌آوردن قدرت خویش جنگ آغاز کرد ودر یکی‌از پیکارها زخمی‌شد وبسال۱۱۸۷ه(۱۷۷۳م) یا از زخم یا از زهری که باو داده‌بودند درگذشت و ابوالذهب غلام سابق وی لقب پاشا راکه سلطان عثمانی باو داده بود و هم لقب شیخ‌البلد راکه بسالار ممالیك میدادند باهم جفت کرد. منصب معتبر بعداز شیخ‌البلد امیرالحاج‌بود که برامور سالانهٔ حج نظارت داشت. هرچند حکومت علی بك دوامی نیافت اماظهور وی ضعف‌دولت‌عثمانی‌را نمودار کرد. انتصاب‌ابوالذهب نیز این‌دعوی ممالیك راکه نیابت سلطنت مصر را خاص خویش میشمردند از میان برد .

۱ـ این‌کنیه را از اینجهت باو داده بودندکه همیشه بکسان سکه‌های طلا میداد.
۲ـ جبرتی ، عجائب‌الآثار فی‌التراجم والاخبار (قاهره ، ۱۳۲۲) ، ج۱.
۳ـ ص۵۶۴ ، پاورقی ۳ را ببینید . ۴ـ جبرتی ، ج۱، ص۳۶۷ .

ناپلئون بوناپارت

نزاع برسر حکومت مصر تا آخر قرن هیجده میان سران ممالیك دوام داشت و در آن وقت یك جنگاور نیرومند عجیب یعنی ناپلئون بوناپارت بمصر هجوم آورد و در تابستان ۱۲۱۳ه (۱۷۹۸م) در اسکندریه پیاده شد. ناپلئون هنگام پیاده شدن اعلامیه‌ای بزبان عربی انتشار داد[۱] و ادعا کرد که هدف وی از حمله بمصر تجدید قدرت باب عالی ومجازات ممالیك است که بخلاف وی وهمراهان فرانسوی ازمسلمانی بدورند، اما هدف واقعی وی این بود که میخواست خط ارتباط امپراطوری انگلیس را با مستعمرات شرقی ببرد و زمینهٔ تسلط جهانی فرانسه را آماده کند. شکست ناو گروه فرانسه درابوقیر (۱۷۹۸) وشکست محاصرهٔ عکا (۱۷۹۹) وهم شکست ناپلئون درپیکار اسکندریه (۱۸۰۱) مقاصد اورا بشکست داد وناچار سپاه فرانسه مصر را رها کرد و درهٔ نیل که درعرصهٔ سیاست جهانی اعتباری نداشت و همهٔ اهمیتش از آنجا بود که منبع درآمد ترکیه وتکیه گاه عملیات برای حفظ شام وعربستان است ناگهان بمیدان سیاست عمومی کشانیده شد و دروازهٔ هندوستان و شرق اقصی بشمار آمد[۲]. هجوم ناپلئون توجه اروپا را به خط ارتباط جنگی هندوستان که چندان بخاطرها نبود جلب کرد ویك رشته عملیات ودسته بندیهای مختلف پدید آورد وشرق نزدیك را درکشاکش سیاست اروپائی انداخت.

محمدعلی، بنیادگذار مصر نو

درسپاه ترك که فرانسویان را ازمصر برون کرده بود یك افسر جوان آلبانی نژاد مقدونی زادگاه بنام محمدعلی بود که

۱ــ جبرتی متن اعلامیه را نقل کرده است (ج۳، ص۴ــ۵) که بطریق مسلمانی با بسم‌الله آغازمیشود وشرقاوی آنرا درکتاب «تحفة الناظرین فی من ولی مصر من الولاة والسلاطین» (قاهره، ۱۲۸۶)، ص۵۵ تلخیص کرده است. ترجمهٔ انگلیسی در

Copies of the Original Letters from the Army of General Bonaparte in Egypt, Intercepted by the Fleet under the Command of Admiral Lord Nelson, IIth ed., vol. i (London, 1798), pp. 235-7.

۲ــ موضوع «نفوذ فرهنگ اروپا درمصر» را درفصل ۵۲ ببینید.

باب عالی بسال ۱۸۰۵ لقب پاشا بدو داد و فرمانروای مصر شد و اسماً فرمانبردار باب‌عالی بود . در واقع تاریخ مصر نه‌نیمهٔ اول قرن‌هیجدهم سر گذشت اینمرد یگانه است که بنیاد گذار خاندانی که مدتها بردرهٔ نیل‌حکومت کرد او بود واز دیدهٔ تاریخ نو وی را پدر مصرمیتوان‌نامید. ازمیان‌سران مسلمان که معاصروی‌بوده‌اند هیچکس را به نشاط و فعالیت و تیزهوشی و دوراندیشی چون او نمیتوان یافت که در صلح و جنگ بزرگ‌بود. همهٔ اراضی را که بدست عده‌ای معین بود مصادره کرد ومالك همهٔ کشور شد وهم بوسیلهٔ وضع انحصارات، بازرگانی و صنعت را بدست گرفت و این نخستین اقدام ملی کردن منابع عمومی بود که درجهان عرب انجام گرفت. به‌پیروی از سیاست اقتصادی ترعه‌ها کند و زراعت را بروش تازه رواج داد و پنبه‌کاری را از سودان‌بدلتای‌نیل آورد (سال۱۸۲۲)، باآنکه فرهنگ‌یافته‌نبود بتشویق دانش‌پرداخت و وزارتی خاص فرهنگ پدیدآورد و انجمنی برای‌فرهنگ وتربیت بنا کرد ونخستین مدرسهٔ مهندسی (۱۸۱۶) وهم اول مدرسهٔ طب[1] را بمصر ایجاد کرد واستادان وطبیبان را بیشتر از فرانسه‌آورد و هیئت‌های نظامی وتربیتی برای تعلیم بمصر دعوت کرد و هم گروهها برای تعلیمات‌نظامی وفرهنگی باروپا فرستاد. طبق اسناد موجود، وی از سال ۱۸۱۳ـ۱۸۴۹ که در گذشت[2] سیصد و یازده شاگرد بایتالیا و فرانسه و انگلیس و اتریش فرستاد که جمعاً ۲۷۳٬۳۶۰لیره خرج آنها شده بود[3]. شاگردان مصری را در فرانسه خانه‌ای خاص بود که درآنجا بسر میبردند. رشته‌های مورد علاقه نظام و دریانوردی وهندسه وطب و داروسازی وادبیات وهنر بود. ازآن روزگار زبان‌فرانسه در برنامهٔ مدارس مصر موقعیت ممتاز دارد وهنوز هم در مصر عدهٔ شاگردان مدارس

۱ـ مدرسهٔ طب بسال ۱۸۲۷ بنیاد شد و اکنون جزو دانشگاه فؤاد اول است .
Roderic D. Matthews and Matta Akrawi, *Education in Arab Countries of the Near East* (Washington, 1949), p. 80.

۲ـ دولت‌مصر بیادبود صدساله درگذشت‌او در اسیوط دانشگاهی‌بپاکرد(سال،۱۹۴۹).

۳ـ عمر طوسون، البعثات العلمیه (اسکندریه ، ۱۹۳۴) ، ص۴۱۴.

فرانسوی از دیگر مدارس بیگانه بیشتر است[۱].

یك کلنل فرانسوی بنام سیف (Séve) که مسلمان شد وسلیمان نام یافت سپاه مصر را سازمان نو داد و درحملهٔ سوریه شرکت کرد وهنوز نام وی بیکی از خیابانهای معتبر قاهره هست و اعقاب وی بوسیلهٔ زناشوئی با خاندان علوی آمیخته‌اند. یك فرانسوی دیگر که مهندس دریانوردی بود نیروی دریائی مصر را بنیاد نهاد. نخستین کار جنگی آن بود که بسال ۱۸۱۱ حمله‌ای بعربستان وهابی شد وتاسال ۱۸۱۸ طول کشید. شمار سپاهی که دراین حمله شرکت داشت ۱۰٬۰۰۰ بود وفرماندهی را طرسون پسر شانزده سالهٔ محمدعلی عهده‌دار بود. بمناسبت حرکت سپاه درقلعهٔ قاهره مهمانی ای ترتیب داده شد و عدهٔ زیادی اعیان کشور که ممالیك نیز از آنجمله بودند دعوت شدند و همهٔ ممالیك را از دروازه قلعه براهی دیگر بردند واز دم شمشیر گذرانیدند وازچهارصد و هفتاد مملوك جز چند تن نجات نیافتند و درهمان وقت در همهٔ نقاط دیگر کشتار ممالیك انجام گرفت و بدینسان مشکل ممالیك که شش قرن تمام مصر را آشفته داشت از میان برخاست.

حملهٔ جنگی دوم بطرف جنوب بود وپرچم مصر را بسودان شرقی درسرزمین نوبه برافراشت (۱۸۲۰) و جانشینان محمدعلی بقیهٔ سودان را گشودند و از اینجا مشکلی زاد که هنوز میان انگلیس ومصر برسر سودان خلاف است. درحملهٔ سوم سپاه و نیروی دریائی مصر با نیروی باب‌عالی برضد مردم یونان که برای استقلال خود میکوشیدند وارد پیکار شد. در آن هنگام سلطان عثمانی محمود دوم (۱۸۰۸–۳۹) بود که اصلاحات متهورانه کرده وینی‌چریها را ازمیان برداشته بود. نیروی دریائی ترکیه ومصر بنزدیك ناوارین بدست ناوگروه مؤتلف انگلیس وفرانسه و روس درهم شکست و از ۷۸۲ کشتی جز بیست وهفت کشتی روی آب نماند. خلیفهٔ عثمانی بسلطان مصر وعده داده بود در قبال کمکهای جنگی ولایت شام را بقلمرو او ملحق کند و چون

۱– Matthews and Akrawi, p. 116.

بوعده وفا نکرد محمدعلی پسر خود را برای اشغال ولایت‌فرستاد (۱۸۳۱). حملات توفیق‌آمیز ضد وهابیان را ازسال ۱۸۱۶تا۱۸۱۸ ابراهیم کرده وهم فرماندهی‌جنگ بیهوده بایونان بعهدهٔ وی‌بود و این‌حملهٔاخیر مهمترین عملیات‌جنگی‌بود که بدوران محمدعلی انجام پذیرفت. ازآن‌پس که سپاه مصر ده‌سال بسوریه بود و چیزی نمانده بود که ضربت‌نهائی را بامپراطوری عثمانی بزند وآنرا ازمیان‌بردارد درنتیجهٔ دخالت دولتهای اروپائی محمدعلی بناچار سپاه خویش را فراخواند و شام را تخلیه کرد. دولت‌های اروپائی زوال امپراطوری عثمانی را برخلاف مصالح خویش میدانستند و ظهور یك دولت‌جوان و نیرومند ارتباطات شرقی‌آنها را بخطرمیانداخت. بسال۱۸۴۱ فرمانی از باب‌عالی صادر شدکه پاشائی مصر را در خاندان محمدعلی کبیر[1] موروثی کرد و بموجب فرمان دیگر حکومت سودان نیز باو واگذار شد[2]و بدینسان رؤیای تأسیس امپراطوری مصری وآسیائی بشکست انجامید.

۱ــ فهرست نسب خاندان سلطنتی مصر :

۱. محمدعلی ۱۸۰۵–۴۸

۲. ابراهیم ۱۸۴۸	طوسون	۴. سعید ۱۸۵۴–۶۳
۵. اسماعیل ۱۸۶۳	۳. عباس اول ۱۸۴۸–۷۹ (خدیوی ۱۸۶۶–۷۹)	
۶. توفیق ۱۸۷۹–۹۲	۸ــ حسین کامل ۱۹۱۴–۱۷ (سلطان ۱۹۱۷)	۹ــ فؤاد ۱۹۱۷–۳۶ (ملك۱۹۲۲)
۷. عباس دوم حلمی ۱۸۹۲–۱۹۱۴		۱۰. فاروق ۱۹۳۶–۵۲
		۱۱. فؤاد دوم۱۹۵۲–۵۳

۲ــ متن عربی فرمان را درجرجی زیدان ، تاریخ مصر الحدیث ، ج۲، ص۱۷۲–۵ ببینید و برای ترجمهٔ فرانسه به

Édouard Driault, *L'Égypte et l'Europe: la crise orientale de 1839-1841*, vol. iv (Rome, 1933), pp. 275-82.

مراجعه کنید .

سوریه

تصرف سلطان‌سلیم اول[۱] (۱۵۱۶) ازلحاظ اداری تغییرات مهمی درسوریه پدید نیاورد. هریك از قسمتهای اداری را که سابقاً « مقاطعه » میگفتند ولایت نام دادند. ولایت دمشق که قدس و صفد وغزه نیز ضمیمهٔ آن بود بجان بردی غزالی حاکم خائن حماة سپردند که او نیز چون خائربك در پیکارمرج‌دابق بسلطان‌ممالیك‌خیانت کرده‌بود[۲]. بدینسان درحقیقت‌غزالی نایب‌السلطنهٔ سوریه شد[۳] ولی او بدین قانع نشد وازپس مرگ سلیم (۱۵۲۰) دعوی استقلال کرد و لقب ملك‌اشرف گرفت و بنام‌خود سکه زد وهمکار مصری خویش را نیز تحریك کرد که روش اورا پیش گیرد ولی سلطان سلیمان بسرعت عمل کرد وسپاهی ازینی‌چریها فرستاد که قسمت اعظم پایتخت سوریه و مناطق مجاور آنرا بویرانی دادند و با مردم چنان بخشونت وقساوت رفتار کردند که روزگار تیمور را بیادآورد[۴]. وهنوزهم وقتی نام « ینی‌چریها » برزبان میرود مردم سوریه ترسان میشوند.

ادارهٔ ولایت

در این دوران پاشاهای ترك بسرعت عوض میشدند بطوریکه در مدت یکصد و هشتاد و چهار سال لااقل یکصد و سی والی بدمشق حکومت کرد[۵] و این با وضع مصر تفاوت چندان نداشت[۶]. در حلب در ظرف سه‌سال نه والی جابجاشد. بیشتر اینان عملا والیگری‌را خریده‌بودند وآنرا وسیله‌ای برای‌خودنمائی وثروت‌اندوزی میشمردند. دربعضی‌موارد باب‌عالی حتی‌برنمایندگان خود نفوذ نداشت، رعیت‌نیز بنظراهل‌قدرت گوسفندی‌بود که بایدآنرا بدوشند. مردم

۱ــ ص۸۸۵را ببینید.

۲ــ ص۸۸۵ را ببینید؛ ابن‌ایاس، ج۵، ص۱۵۶، ۱۵۷؛ سعدالدین، تاج‌التواریخ، ج۲، (قسطنطنیه، ۱۲۸۰)، ص۳۶۴ــ۵.

۳ــ دولت عثمانی نام قدیم سوریه را زنده‌کرد و عنوان « شام » را متروك داشت.

۴ــ ابن‌ایاس، ج۵، ص۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۶ــ۸، ۴۱۸ــ۱۹.

۵ــ Lammens, vol. ii. p. 62.

۶ــ ص۹۰۴ را ببینید.

براساس مذهبشان تقسیم شده بودند و درسوریه مجموعه‌ای از اقوام مختلف جدا از همدیگر میزیستند حتی‌اروپائیانی که در آنجا بودند تابع رؤسای‌دینی خودشان‌بودند بعلاوه از حقوقی که خاص بیگانگان‌بود بهره‌ور میشدند. در این‌باب سلطان سلیمان بسال ۱۵۲۱ با دولتهای بیگانه قراردادی شامل سی‌فصل امضاء کرده بود و چهارده سال بعد برای فرانسویان وهم برای انگلیسان امتیازات دیگر منظور شد (۱۵۸۰). کوششهای ناچیزی از طرف سه‌تن از سلاطین سلیم سوم (۱۷۸۹-۱۸۰۷) و محمود دوم (۱۸۰۸-۳۹) و عبدالمجید اول (۱۸۳۹-۶۱) برای اصلاح وضع و بهبود حال رعیت میشد اما اثر محسوس نداشت و تدابیر جدی برای اجرای مقررات اصلاحی نبود. هدف مقررات نو این‌بود که مالیات کشاورزی را لغو کند وجان‌ومال و آبروی رعیت با صرف‌نظر از عقیده و نژاد در امان باشد که همهٔ اینان از دیدهٔ قانون برابر بشمار بودند.

سقوط اقتصادی

سوءادارهٔ‌عثمانیان‌تنهاعلت سقوط دائم و آشفتگی وضع‌اقتصادی سوریه نبود که اکتشاف راه دریائی اروپا بهند از دماغهٔ امید نیك که بسال ۱۴۹۷ انجام شد جریان تجارت جهانی را از شرق عربی تغییر داد و پرتغالیها بجای عربان و سوریان عامل بازرگانی شرق و غرب شدند و مناطق عربی از لحاظ بازرگانی عاطل ماند. کشف دنیای جدید که بسال۱۴۹۲ بود مرکز سیاست جهانی را بجانب غرب برد ومدیترانه که اسماً وعملا دریای میانه بود اهمیت خود را ازدست داد. سه‌قرن‌ونیم وقت‌لازم‌بود تا اعتبار آن بعنوان شاهراه‌تجارت‌جهانی تجدید شود. اینکار ببرکت‌حفر کانال‌سوئز انجام گرفت (۱۸۶۹) که بدوران‌اسماعیل‌جانشین محمدعلی کبیر بود. فلسطین‌بقرن‌هیجدهم جمعیت چندان‌نداشت ومنبع درآمد اساسی از رفت و آمدکاروان حج‌بود. درنیمهٔ این‌قرن دشتهای میان‌حلب وفرات که به‌آبادی شهره‌بود بیابان‌خشك شده بود[1] و هنوزهم بهمان وضع هست درصورتیکه سابقاً آبیاری

۱- Christina P. Grant, *The Syrian Desert* (New York, 1938), p. 161, n I.

میشد و حاصل داشت. در آخر قرن هیجدهم جمعیت سوریه بیش‌از یك میلیون و نیم نبود که از جمله دویست هزار نفر یا کمتر در فلسطین بسر میبردند[۱]. در اوائل قرن نوزدهم قدس ۱۲٬۰۰۰ جمعیت داشت؛ درنیمهٔ همان قرن دمشق ۱۵۰٬۰۰۰ و بیروت ۱۵٬۰۰۰ و حلب ۷۷٬۰۰۰ داشت[۲].

بقرن اول دوران‌عثمانی که بازرگانان‌سوریه تجارت‌خشکی را رواج میدادند حلب درانتهای خط ارتباط با عراق وطبعاً با ایران وهند بود و بسیاری کوچ‌نشین‌های اروپائی ومهمتر ازهمه کوچ‌نشین و نیز در آنجا پدید آمد. کوچ‌نشین‌فرانسه‌ازامتیازاتی که سلیمان بسال ۱۵۳۵ به فرانسیس اول داده‌بود وهم از معاهدهٔ ۱۷۴۰ که محمود اول با لوئی پانزدهم بسته بود و بموجب آن همهٔ مسیحیان زیر حمایت فرانسه‌بودند نیرو گرفت[۳] وکارخانه‌های فرانسوی در آنجا و بعدها بدیگر شهرهای‌سوریه بنیاد شد. بازرگانان انگلیسی نیز مانند فرانسویان مشغول کار شدند که محصول شرق را که ازدوران‌جنگهای‌صلیبی‌دراروپا مرغوب‌شده‌بود فراهم کنند. چون‌مسلمانان‌بیگانگان را تحقیر میکردند از همان دوران اروپائیان مقیم لباس وطنی میپوشیدند تا درمعرض اهانت و آزار نباشند. مبلغان‌مسیحی ومعلمان وجهانگردان‌اروپائی نیز از آنها پیروی کردند. بقرن‌هفدهم و هیجدهم درنتیجهٔ فعالیت مبلغان مسیحی که بیشترشان یسوعی و کپوشی و عازری بودند کلیساهای کاتولیك و تابع باب پدید آمد که بعضی‌کاتولیك سریانی بودند ودر مراسم مذهبی خود زبان سریانی را بکار میبردند و بعضی دیگر کاتولیك رومی‌بودند که زبان آن یونانی بود. دوران امیر فخرالدین دوم معنی لبنانی

۱– Cf. Alfred Bonné, *The Economic Development of the Near East* (New York, 1945), p. 10

۲– Bonné, p. II.

۳– F. Charles-Roux, *France et chrétiens d'orient* (Paris, [1939]), pp. 68-77.

(۱۹۵۰ـ۱۶۲۵) ایام پیشرفت و آزادی و روشنی بود ودروازه‌ها برروی فرهنگ اروپا گشوده شد .

فخرالدین، امیر روشندل لبنان

فخرالدین از جد خویش فخرالدین اول (متوفی ۱۵٤٤) نام گرفته بود. هنگامی که پیکار مرج دابق میان ترك و ممالیك برای تسلط برسوریه بشدت در جریان بود وی به‌پیروان خود گفت منتظر بمانند تا وضع روشن شود و بگروه فیروزمند بپیوندند. وقتی سلیم ظفر یافت فخرالدین باسران لبنانی که طرفدار وی بودند بیامد ودرحضور سلطان فاتح زمین بوسید وسخنان گرم و حماسی گفت[1] که سلطان خشنود شد و امارت اورا نگهداشت و او وهمهٔ امیران وشیوخ دیگر را درتیولشان باقی گذاشت وچون دوران پیش نیمه‌استقلال داد و بر هر کدام باج مختصری مقرر کرد .

ترکان از همان اول توجه داشتند که میبایست با لبنان که قسمتی از مردم آن مارونیان و دروز خشن و کوهستانی بودند رفتاری دیگر داشته باشند. والی ترك دمشق غالباً افسر رابط میان باب‌عالی و سران تیولدار لبنان بود. اینان بطور کلی درکارهای داخلی استقلال داشتند، مقامشان موروثی بود، از اتباع خود مالیات میگرفتند وسرباز بسلطان نمیدادند .

قدرت خاندان معنی[2] در سایهٔ امیرفخرالدین دوم باوج رسید. وی بتاریخ لبنان عثمانی اگر نگوئیم بهمهٔ تاریخ سوریه برجسته‌ترین کس بود. مردی کوچك اندام بود ودشمنانش میگفتند اگر تخم‌مرغی ازجیبش بیفتد نخواهد شکست ولی روحی بزرگ و بلندپرواز داشت. رؤیای بزرگ وی این بود که لبنان را ازمنطقهٔ کوهستانی بیشتر

۱ـ در «تاریخ» امیرحیدر شهابی، چاپ نعوم مغبغب (قاهره، ۱۹۰۰) ص۵۶۱ ذکر شده؛ اسطفان‌دویهی، تاریخ‌الطائفةالمارونیه، چاپ رشید ك. شرتونی (بیروت، ۱۸۹۰)، ص۲۵۲؛ طنوس شدیاق ، تاریخ الاعیان فی‌جبل لبنان (بیروت ، ۱۸۵۹) ، ص۲۵۱ ؛ Hitti, *History of Syria*, pp. 665-6 را ببینید .

۲ـ یك قبیلهٔ عربی است .

کند، از نفوذ باب‌عالی بدر رود و موطن خویش را ترقی دهد و این رؤیا براه تغییر افتاد که باب‌عالی ولایت بیروت و صیدا را نیز باو واگذار کرد واز همسایگان شمالی طرابلس و بعلبك و بقاع را گرفت ودرجنوب نیز صفد وطبریه وناصریه مطیع وی‌شد، آنگاه به‌آنسوی دریا متوجه شد و بسال۱۶۰۸ با فردیناند دوك بزرگ‌توسکانی که از دودمان مدیسی بود پیمانی بست که بعضی مواد محرمانه برضد باب عالی داشت[۱] وسپاه ترك از دمشق به تعقیب‌او برخاست و او باهمهٔ کسان خود گریخته بفلورانس‌پایتخت همپیمان ایتالیائی خود پناهنده شد و ازپس چند سال (۱۶۱۳–۱۸) که در اروپا بود بسرزمین خویش برگشت و مصمم بود که آنرا پیشرفت دهد. بسال۱۶۲٤ باب عالی حکومت همهٔ نواحی غربی ازحلب تا حدود مصر را بدو سپرد وفخرالدین از ایتالیا معماران و مهندسان و کارشناسان کشاورزی آورد و روش تازهٔ کشاورزی را میان‌اتباع خود ترویج کرد[۲]. ازجمله هدفهای وی این‌بود که باتلاقهای‌بقاع را خشك کند. وی مبلغان مسیحی و مخصوصاً کاتولیك‌های فرانسوی را تشویق میکرد وآنها در بیروت و صیدا و طرابلس و حلب و دمشق وبیشتر دهات‌لبنان مراکزی بنیاد کردند. وی در مقابل باب‌عالی تظاهر باسلام میکرد و بنزد اتباعش مذهب دروز داشت اما چنان به مسیحیگری ابراز علاقه میکرد که گفتند تعمید گرفته است[۳]. بهرحال دروز و نصاری در قلمرو وی‌آرام میزیستند اما علاقه‌ای که به مسیحیگری داشت توجه باب‌عالی را جلب کرد وباردیگر ازدمشق سپاهی بدستگیری‌او فرستاده و او پس‌از اندك مقاومتی گریخت و در کوهستان نزدیك جزین بغاری پناه برد ودستگیر و بزنجیر شد و اورا

۱– دربارهٔ این پیمان و دیگر پیمانها به

P. Paolo Carali (Qara'li), *Fakhr ad-Din II e la corte di Toscana* (Rome, 1936-8), vol. i, pp. 146 *seq*; vol. ii, pp. 159 *seq*; G. Mariti, *Istoria di Faccardino grand-emir dei Drusi* (Livorno, 1787), pp. 74 *seq*. مراجعه کنید.

۲– Carali, vol. ii, pp. 52 *seq*.

۳– Carali, vol. ii, pp. 640 *seq*.

باپسرانش بقسطنطنیه بردند[۱] (۱۶۳۵) ودرآنجا همه را سربریدند و سه‌روز جثهٔ امیر جلو مسجدی نظاره‌گاه کسان بود. پس از او امیر بشیر شهابی (۱۷۸۸–۱۸٤۰) در راه آرزوی فخرالدین یعنی ایجاد لبنان بزرگ و مستقل گام برداشت اما کاری از پیش نبرد واین منظور تا۱۹٤۳ همچنان معوق بود. شهابیان که بسال۱۶۹۷ جانشین معنیان شدند از اعقاب قریش معروفترین قبایل عرب بودند. بنیادگذار خاندان شهابی لبنان یك حاکم معنی بنام شهر بود .

خاندان عظم در سوریه

حاکمان محلی سوریه پیش از قرن هیجدهم اهمیتی نیافتند. پیشاهنگ حکام محلی ومعتبر آنجا اسماعیل‌پاشای‌عظم دمشقی بود که بسال ۱۷۲٤ ولایت دمشق‌یافت. پس‌از او پسرش نیز این‌عنوان داشت واز پدر معتبرتر شد. دو قصر باشکوه بدمشق و حماة از او بجاست که بشمار زیباترین آثار دورانهای‌اخیر است وجهانگردان ومسافران بدیدن آن میروند. کسان‌دیگر ازخاندان عظم بحکومت صیدا وطرابلس رسیدند وباوجود بدرفتاریها که باب‌عالی‌داشت بخلاف امیران لبنانی بدان وفادار ماندند . اسماعیل عظم پیش‌از مرگ بزندان رفت و اسعد عظم طبق دستور قسطنطنیه بنامردی درحمام کشته شد[۲].

حکام مستبد فلسطین

در قرن هیجدهم که امپراطوری عثمانی از لحاظ قدرت و اهمیت و عنوان براه ضعف و انقراض افتاده بود عدهٔ سران محلی که طالب استقلال‌بودند وبدان میرسیدند پیوسته فزونی میگرفت. فلسطین نیز چون لبنان ومصر عرصهٔ فعالیت کسانی از این‌قبیل بود که معروفتر از همه‌شان شیخ ظاهر عمر بود. وی یك‌بدوی‌بود که حاکم شهابی لبنان پدرش را بعنوان شیخ منطقهٔ

۱– دویهی،ص۲۰۴–۵؛شدیاق،ص۳۳–۳۵؛ Carali, vol. ii, pp. 340-56.

۲– محمدکرد علی ، خططالشام ، ج۲ (دمشق، ۱۹۲۵)؛ ص۲۸۹، ۲۹۰–۹۱؛ حیدر شهابی ، تاریخ ، چاپ نعوم مغبغب (قاهره ، ۱۹۰۰) ، ص۷۶۹.

صفد تعیین کرده بود[۱] و زندگی سیاسی وی از سال ۱۷۳۷ آغاز شد که طبریه را نیز بشیخ‌نشینی خود افزود. از آن‌پس چند شهر دیگر باطاعت وی آمد و تا سال ۱۷۵۰ جای‌پای‌خودرا درعکا استوار کرده بود. قسمتی‌از این‌شهر از روزگار صلیبیان‌همچنان ویران‌بود که آنرا تعمیر کرد ویك‌مرکز مهم تجارت شد. حاکم نو پنجهٔ آهنین داشت وستمگری و فساد را ازمیان برداشت و کشت گندم وصنعت حریر وپنبه‌بافی‌را تشویق کرد و با مسیحیان بمدارا رفتار کرد. بگفتهٔ گزارشنویس زندگی او[۲] زنی میتوانست بدون بیم از تعرض کسان با محمولهٔ طلا بقلمرو او سفر کند.

وقتی کار وی استقرار گرفت باعلی‌بك حاکم مصر پیمانی بست و بسال ۱۷۷۲ با کمك کشتیهای روس که بمدیترانهٔ شرقی مانور میکردند در جنوب لبنان صیدا را تصرف کرد[۳]. درآن موقع روسیه با ترکان سخت به‌پیکار بود. سه‌سال بعد امیر لبنان با والی دمشق پیمان کرد و بهمدستی گروهی ازسپاه‌قسطنطنیه بمرکز شیخ‌ظاهر حمله برده اورا محاصره کردند. در اثنای محاصره شیخ ظاهر بدست یکی از مردان خود که ازطرف‌دشمنان اجیر شده‌بود کشته شد. درسپاه سوری مدافع صیدا یك‌افسر جزء بنام احمد جزار (قصاب) بوده بود که جانشین شیخ ظاهر شد و نقشی معتبرتر از او داشت.

جزار مسیحی‌زاده‌ای از بوسنه‌بود که بکودکی‌مرتکب‌جرم‌شده و بقسطنطنیه گریخته و غلام یك بازرگان یهودی شده و سرانجام در قاهره بغلامی علی‌بك حاکم مصر درآمده‌بود وچون‌درخدمت آقای‌خودسخت‌بیباك‌بود عنوان‌جزار یافت. از آن‌پس جزار از مصر بسوریه گریخت و بپاداش عملی که در صیدا برضد شیخ ظاهر کرده‌بود

۱– Volney, *Voyage en Syrie et en Égypte*, 2nd ed. (Paris, 1787), vol. ii, p. 85;
شدیاق، ص۳۶۰؛ حیدر، ص۸۰۱؛ میخائیل ن. صباغ (عکاوی)، تاریخ شیخ ظاهر عمر زیدانی؛ چاپ قسطنطنین باشا (حریصا)، ص۳۱–۳۳.

۲– صباغ، ص۵۰. ۳– صباغ، ص۱۱۵؛ شدیاق، ص۳۸۹.

حکومت‌شهر یافت[1] و بتدریج نفوذ خود را برشمال وجنوب درلبنان وفلسطین بگسترد و درعکا جانشین شیخ ظاهر شد و سپاهی از بوسنه و آلبانی وهم ازمغربیان پیاده فراهم آورد وشهر را به‌بیگاری استوار کرد و نیروی‌دریائی کوچکی در بندر آنجا پدید آورد. بسال ۱۷۸۰ باب‌عالی مناسب‌دید ولایت‌دمشق‌را باو واگذارد و اورا عملا نایب‌السلطنهٔ سوریه‌وحاکم‌لبنان کند. جزار باآنکه ظاهراً فرمانبردار باب‌عالی‌بود فرستادهٔسلطان سلیم را سر برید و اصلا پروا نکرد. همین احمد جزار بود که بعکا[2] در مقابل حملهٔ ناپلئون‌مقاومت‌آورد و بکمك‌ناو گروه‌انگلیسی که فرماندهی‌آن با سرسیدنی اسمیت بود محاصرهٔسردار فرانسوی‌را بناکامی کشانید. وی‌مردی‌بسیارسنگدل‌بود، بادشمنان وهمهٔ کسانی که ازکارشان مشکوك‌بود رفتاری‌هول‌انگیز داشت، چنانکه گفته‌اند وی علاقه داشت رفتاری مناسب نام‌خود داشته‌باشد و دراین‌زمینه توفیق‌یافت. بگفتهٔ یکی از معاصرانش[3] وقتی ازکار بعضی از زنان خود بدگمان شده بود غلامان را بگفت تا همه را که شمارشان سی‌وهفت بود بکوره‌ای روی‌تودهٔ هیزمی جا دهند وهمه‌را زنده بسوخت. هنوزهم نام وی بسوریه و لبنان‌قرین وحشت وبیم یاد میشود. بسال ۱۸۰۴ زندگی این جبار خون‌آشام بمرگ طبیعی خاتمه یافت وهیچگونه نومیدی وشکستی باو رخ ننمود و این از عجایب اتفاقات است.

بشیر شهابی

پیشوای‌لبنان بدوران‌جزار، امیر بشیرشهابی‌دوم(۱۷۸۸–۱۸۴۰) بود که وقتی‌ناپلئون‌بعکا حمله‌برد نتوانست یانخواست کمکی برای‌جزار بفرستد وبسختی انتقام پس‌داد وناچار بوسیلهٔ یك‌کشتی‌انگلیسی ازچنگ او بمصر گریخت. امیر بشیر یکبار دیگر نیز بسال۱۸۲۱ که بقاع را بلبنان‌پیوسته و با والی شام و طرابلس به‌پیکار آمده بود ناچار فراری شده‌بود. دراثنای اقامت مصر

۱– حیدر، ص۸۱۱، ۸۲۷. ۲– ص۹۰۶ را ببینید.

۳– میخائیل مشاقه، مشهدالاعیان بحوادث سوریه و لبنان، چاپ ملحم ك.عبده و اندراوس ح. شخاشیری (قاهره، ۱۹۰۸)، ص۵۴.

بامحمدعلی کبیر نایب‌السلطنه قرار دوستی داد و بسال ۱۸۳۱ که سپاه‌مصر بفرماندهی ابراهیم پاشا بسوریه[۱] حمله‌برد امیر بشیر و کسانش بکمك آن برخاستند. لبنانیان سپاه مصر را درتصرف عکا که از پس تصرف یافا و قدس بمحاصره افتاده بود کمك کردند. هنگام تسلیم دمشق دروزیان مقابل باروی‌شهر بودند. وقتی‌سپاه‌ترك درحمص شکست یافت راه آسیای صغیر جلو ابراهیم باز شد و سپاه مصر از کوهستان طوروس گذشت و بعضی جاها را برای‌عبور توپخانه توسعه‌دادند. بسال ۱۸۳۲ سپاه‌مصر درقونیه توفیق یافت و راه قسطنطنیه جلو آن باز شد وسرانجام‌خیمه‌گاه مصریان در کوتاهیه برپاشد که تقریباً ازآنجا بسفور را میشد دید و روسیه بجنبش آمد و انگلیس و فرانسه از فعالیت او بشك افتادند. فرانسه تا آنوقت محمدعلی را تشویق میکرد اما چون دو دولت با سلطان عثمانی توافق کردند مشترکاً کوشیدند تا پیشرفت محمدعلی متوقف شد و مقاصد مصر ناانجام ماند.

ابراهیم برای جلب قلوب سوریان ومخصوصاً مسیحیان کوشید و امنیت‌آورد و دادگسترد واصلاحات بسیار کرد. ازآن‌پیش هیچ‌مسیحی‌جرئت‌نداشت بشهری‌چون دمشق براسب سوار شود یاعمامهٔ سپید یاسرخ وسبز بسر نهد وهم مسیحیان ازکارهای مهم دولتی بدور بودند وبدوران ابراهیم همهٔ این‌مشکلات ازپیش برخاست اما بعدها ابراهیم بدستور پدر ناچارشد مالیاتها را بیفزاید چنانکه سه‌برابر پیش‌شد وهم‌ابریشم و بسیاری محصولات دیگر را چنانکه درمصر بود انحصار دولت کند[۲]. بدترین‌کاری که بدستور پدر آغاز کرد این‌بود که میخواست سلاح ازمردم محلی بگیرد و آنها را سرباز کند و مردم سوریه و مخصوصاً لبنان از اینکار برآشفتند و در فلسطین شورش شد و همهٔ سوریه را گرفت. در اعلامیه‌ای که شورشیان صادر کرده بودند (۱۸۴۰)

۱ـ ص۹۰۹ را ببینید. ۲ـ ص۹۰۷ را ببینید. نخستین‌کارخانهٔ حریربافی در بتاتر لبنان بسال ۱۸۴۱ بوسیلهٔ یك فرانسوی بنیاد شد.

پیش‌ازهمه شکایت ازخلع سلاح وسربازگیری بود[۱]. لبنان درسایهٔ امیر خویش امتیاز خاص‌یافت. محمدعلی امید داشت ازجنگلهای‌یونان برای‌ساختن کشتی‌های‌تازه چوب بدست‌آرد که در ناوارین چنانکه از پیش گفتیم نیروی‌دریائی مصر تقریباً نابود شده بود[۲]. آثار بهره‌برداری مصریان ازذغال درقرنایل و استفاده ازآهن درمرجبا بناحیهٔ متن هنوزهم‌بجاست. شورش سوریه سلطان‌محمود عثمانی را تشویق کرد و بسال۱۸۳۹ برای‌بار دوم سپاهی‌فرستاد که به‌نزب‌درشمال‌سوریه‌درهم‌شکست و باردیگر امپراطوری عثمانی ازطرف‌یکی‌ازعمال‌خود بخطر افتاد ولی‌یکبار دیگر بادخالت‌دولتهای‌اروپائی محمدعلی بترك سوریه وادار شد (۱۸٤۰). در۲۹ دسامبر همان‌سال ابراهیم‌پاشا دمشق را رها کرده از راه غزه رو سوی مصر کرد وهمان‌وقت‌امیر بشیر بایك کشتی‌انگلیسی بطرف مالت میرفت[۳]. نتیجهٔ‌حوادث‌شام ومصر این‌بود که نفوذ انگلیس‌درشرق‌بحساب دولت فرانسه فزونی گرفت.

استقلال لبنان

بالاخره مقامات دولت‌عثمانی‌باین‌نتیجه رسیدند که برای‌تسلط برلبنان‌باید میان مارونیان ودروز خلاف اندازند. اختلافات زمان امیربشیر و فخرالدین براساس دسته‌بندی سیاسی ونه دینی بود وهمهٔ منازعات داخلی جنبهٔ قبیلگانی‌داشت. ترکان‌نخستین کس‌نبودند که رسم «تفرقه بینداز و آقائی کن» را پیروی میکردند که این رسم چون روزگار کهنسال‌است. دراینموقع ترکیه

۱ـ اسد. ج. رستم، الاصول العربیه لتاریخ سوریه فی‌عهد محمدعلی، ج۲ (بیروت، ۱۹۳۳)، ص۱۰۱ـ۲ و

The Royal Archives of Egypt and the Disturbances in Palestine 1934 (Beirut, 1938), pp. 47-51.

سلیمان ابوعزالدین، ابراهیم باشا فی‌سوریه (بیروت، ۱۲۲۹)، ص۳۱۳ وبعد.

۲ـ Asad J. Rustum, *The Royal Archives of Egypt and the Origins of the Egyptian Expedition to Syria* (Beirut, 1936), pp. 63-6. ص۹۰۸ را ببینید.

۳ـ شدیاق، ص۶۲۰؛ مشاقه، ص۱۳۲ـ۴؛ الجمعی الملکیة الجغرافیه، ذکری‌البطل الفاتح ابراهیم باشا (قاهره، ۱۹۴۸)، ص۳۷۲ وبعد.

سیاست تمرکز را دنبال میکرد وهمهٔ مردم ازمسیحی و دروز ومسیحیان بیشتر ازامیران تیولدار آزرده بودند. بسال ۱۸۵۷ کشاورزان بشمال لبنان برضد تیولداران بشوریدند و میخواستند تیولها را میان خودشان تقسیم کنند. امیر بشیر که بصف نیرومندترین حکام لبنان بود عدل و امنیت را رواج داد و راههای تازه گشود و فرهنگ و تربیت مغرب زمین را ترویج کرد اما همنام و جانشینش بخلاف او بود[۱]. آشوبها وفتنه‌ها که از سال ۱۸۴۱ ترکان میان مسیحیان و دروز پدید آورده بودند بسال ۱۸۶۰ باوج رسید و این بهنگام سلطنت عبدالمجید اول بود ودر کشتاری که شد چنانکه گفته‌اند ۱۱٬۰۰۰ مسیحی و بیشتر مارونی کشته شدند و یکصد و پنجاه دهکده بآتش سوخت. هنوزهم کشاورزان لبنانی این‌سال را که بنزد ایشان سال جنبش نام دارد[۲] مبداءِ تاریخ بعضی حوادث کرده‌اند. این حوادث موجب دخالت دولتهای اروپائی شد وفرانسه لبنان را اشغال کرد و درنتیجه بسال ۱۸۶۱ اساسنامه‌ای تنظیم شد وپس‌از سه‌سال تعدیل یافت وبموجب آن لبنان زیر فرمانروائی یك فرماندار کل مسیحی که میبایست ازکاتولیك‌ها باشد استقلال داخلی یافت. مدت حکومت حاکم مسیحی پنجسال بود که تجدید توانست شد و اینهمه باموافقت دولت‌های اروپائی شد که اساسنامه را تصویب و امضاء کردند. بنابراین در ولایت لبنان سپاه ترك نبود، مالیات بخزانهٔ قسطنطنیه نمیداد وخدمت سربازی نداشت. نخستین والی لبنان داود پاشا (۱۸۶۱–۸) بود که نام وی برمدرسهٔ پسرانه‌ای که بسال ۱۸۶۲ درعبیه بپاشده بجاست. اکنون این مدرسه دروزیست وداودیه نام دارد.

لبنان در سایهٔ حکومت داود پاشا و شورای اداری که داشت پیشرفتی کرد که بولایتهای مجاور نظیر نداشت و حکومت اورا بهترین نمونهٔ خودمختاری یك ولایت

۱– امیر بشیر اول وفرزندانش عمامه را منع کردند و مانند مصریان فینهٔ مغربی کوتاه که هنوزهم در لبنان وسوریه میان بعضی شیوخ معمول است بسر نهادند. باحیدر، ص۱۰۳۵–۶ مقایسه کنید.

۲– See Hitti, *History of Syria*, pp. 694-5.

عثمانی بشمار آوردند[۱] و امنیت و آرامش سیاسی و اجتماعی که در آنجا بود بهیچ‌ولایت دیگر بهمهٔ امپراطوری نبود[۲]. در نتیجه جمعیت لبنان فزونی گرفت و مازاد آن به‌مصر و استرالیا و امریکای جنوبی و شمالی هجرت کردن گرفت و اکنون در این مناطق کوچ‌نشین‌های بسیار و پررونق از اعقاب مهاجران آن‌روزگار هست. خودمختاری لبنان همچنان بود تا بجنگ جهانگیر اول که ترکان آنرا نقض کردند. ازدیار مغرب معلم و مبلغ و طبیب و بازرگان فراوان به‌لبنان خودمختار آمدند که مانند آن درشرق نزدیك بهیچ‌ولایت دیگر نبود. در آنجا اکثریت بامسیحیان بود که برای قبول افکار و رسوم زندگی اروپا و امریکا آماده‌تر بودند و اکنون بیشتر از ایام بشیر وفخرالدین دنیای عرب بجهان خارج راه داشت.

عراق

رفتار عثمانیان بدرهٔ فرات که بسال ۱۵۲٤ بقلمرو ایشان افتاد عیناً چون درهٔ نیل بود. پاشاهای بزرگ وسران محلی وممالیك برای کسب قدرت نزاع داشتند و مردم از فساد و ناامنی و بی‌عدالتی قرین بدبختی بودند. در آنجا نیز مانند همهٔ ولایات دیگر از اواخر قرن‌شانزدهم که دوران شکوه امپراطوری بسر آمده بود قدرت حکام سستی گرفت و در بغداد که یکی از سه ولایت عراق ومعتبرتر ازهمه بود حوادث تاریخ برمحور مسائل شخصی وتوطئه‌چینی جریان داشت. دو ولایت‌دیگر بصره وموصل بود. بدینسان عراق که بدوران حمورابی و بختنصر شهرت جهانگیر داشت و بقرون وسطی و ایام هارون‌الرشید رونق فوق‌العاده یافت تا بدوران ترکان چنان مورد بی‌اعتنائی بود که بهمهٔ تاریخ آن مانند نداشت.

وضع عراق تابع شرایط خاص بود. شیعه در آنجا اکثریت داشت؛ ارتباطات سریع و منظم با مرکز دولت بقسطنطنیه نبود وهم با ایران شیعه نزدیك بود و فاصلهٔ رسوم

۱– William Miller, *The Ottoman Empire, 1801-1927* (Cambridge, 1936), p. 306.

۲– *Syria and Palestine* (handbook under the direction of the historical section of the Foreign Office) (London, 1920), p. 37,

و افکار از شهر تا قبیله بسیار بود. دراین دوران نیز عراق چون ایام روم شرقی مایهٔ نزاع ایران وقسطنطنیه‌میبود که‌هریك آنرا قلمروخویش‌میخواستندوچون‌مشاهدمقدسهٔ شیعه مشهدحسین‌بکربلا وعلی درنجف وامام‌هفتم ونهم بکاظمین‌علیهم‌السلام درآنجا بود بزرگترین مرکز شیعه بشمار میرفت. شیعیان خلیفگان سنی و هم ترکان عثمانی را غاصب میشمردند درصورتیکه ایرانیان‌را دوست وهمداستان‌خویش‌بحساب میآوردند. شیعیگری، عراق و ایران را همدل کرده‌بود و روابط استوار داشتند. ازسوی دیگر ایران وترکیه بهمهٔ قرن‌شانزدهم اگر بجنگ‌نبودند بحال جنگ‌بودند. دردو نوبت که یکی بسال ۱۶۲۳ بود شاه ایران درنتیجهٔ خیانت یکی‌ازشورشیان‌ینی‌چری، بغداد راگرفت ومدت پانزده سال عراق یك ولایت تابع دولت‌صفوی‌بود. یکبار دیگر نیز یکی‌از والیان بغداد زمینهٔ تسلط ایران را بربغداد فراهم کرد واین بسال۱۷۷۳ بود. با صرف‌نظر از مالیاتی که ترکان از عراق میگرفتند اهمیت اساسی این سرزمین از آنجا بود که تکیه‌گاه حمله بسواحل شرقی عربستان بشمار میرفت که هرگز کاملا مطیع ترکان نشد . جنگهای ترك و ایران وضع اقتصادی عراق راآشفته کرد وآمد و رفت زوار راکه ازمنابع مهم درآمدکشوربود مختل کرد. پیدایش‌شرکت‌انگلیس و هند شرقی در اوایل قرن هفدهم عراق را در راه شرق و غرب یك تکیه‌گاه معتبر سپه‌رانی کرد. تا اواخرهمین‌قرن‌انگلیسها درمسابقهٔ‌دریانوردی وبازرگانی‌خلیج‌فارس برقیبان هلندی وپرتغالی‌پیشی گرفته‌بودند. وقتی‌نفت درخاك عراق کشف‌شد اهمیت آن فزونی گرفت و برای استخراج‌آن بسال ۱۹۲۵ یك امتیاز ۷۵ساله بشرکت‌نفت عراق واگذار شد .

بدویان بوسیلهٔ هجوم وتعدی وبدرفتاری پیوسته مایهٔ دردسر بودند. ارتباطات دولت ترك میان پایتخت و مرکز ولایت دستخوش بدویان صحرا و عشایر کوه‌نشین بود. به‌نیمهٔ قرن هیجدهم بسیاری قبایل بدوی در ناحیهٔ سفلای فرات همپیمان شدند وبنام «المنتفق» یگانگی پیش گرفتند ونه‌تنها برای‌پاشاهای‌بغداد بلکه برای‌ممالیك

محلی و مردم شهرنشین نیز زحمت بسیار پدیدآوردند .

ممالیك غالباً غلامان چرکس‌نژاد بودند وچون امیران مستقل نه‌نایب‌سلطان حکومت میکردند. سر ایشان سلیمان آغا[1] (و بعداً پاشا) ابولیلی‌بود که بسال ۱۷۴۷ بقدرت رسید وآخرین ممالیك داود بود و بسال ۱۸۳۰ درگذشت وچنان فرهنگیافته بود که ببغداد مدرسه‌ها بنیاد کرد. عراق‌بیشتر ازهشتاد سال درقبضهٔحکومت ممالیك بود. ازپس جنگ کریمه (۱۸۵۳ـ۶) قسطنطنیه میخواست قدرت خویش را برعراق استقرار دهد و پادگانی نیرومند درآنجا گماشت و بسال ۱۸۶۹ مدحت پاشا راکه از سیاستمداران لایق و مترقی و آزادی‌دوست ترکیه‌بود والی‌عراق کرد. مدحت کوشید تا ازتجاوز و زورگوئی‌جلوگیری کند وبدویان را تحت قاپوکند وآبیاری را رواج دهد و ثبت اراضی را باب کند. این منصبدار ترك سخت امین بود و چنانکه گفته‌اند وقتی بقسطنطنیه بازمیگشت ناچار شد برای‌خرج سفر ساعت‌خودرا بفروشد[2]. دوران حکومت کوتاه وی تنها روزهای درخشان این‌عصر تاریك بود . مدحت براین اعمال نیك کار مهمتری نیز افزودکه طرح قانون اساسی کشور ترك را او نوشت .

جزیرهٔ عربستان

عربستان واحد مستقلی بودکه از افریقای شمالی و هلال حاصلخیز ومصر امتیاز داشت. جزیرهٔعربستان بعنوان‌زادگاه اسلام هالهٔ قدسی داشت و دردل همهٔ مسلمانان جهان محترم‌بود. این احترام وعزلت جغرافیائی و ارتباط نامنظم، آنجا را رنگ قرون وسطائی داده‌بود که هنوزهم هست، مخصوصاً حجاز و یمن ازنفوذ افکار غربی بدور مانده وبیشتر از همهٔ قسمتهای شرق نزدیك وضع قدیم را محفوظ داشته بود .

۱ـ این‌کلمه ترکی یعنی برادر بزرگ است و ترکان‌آنرا بمعنی محترم بکار بردند و بعدها بعنوان لقب افسران سپاه بکار میرفت .

۲ـ Stephen H. Longrigg. *Four Centuries of Modern Iraq* (Oxford, 1925), p. 300.

یمن که هرگز در زندگی پیمبر نقشی نداشت مانند حجاز اگر نه بیشتر از دنیا دورافتاده بود. مردم یمن شیعهٔ زیدی بودند و زید نوادهٔ حسین شهید (ع) را که بسال ۷۴۰ در پیکار ضد امویان جان باخت پیروی میکردند. با آنکه زیدیان از تیره‌های شیعه بشمارند اما بهمهٔ عقاید شیعیان پابند نیستند و به سنیان نزدیکترند. یکی از سران زیدی بسال ۱۶۳۳ والی ترك را ازیمن راند و بنام امامت حکومتی بنیاد کرد که تا سال ۱۸۷۱ درمقابل حوادث بپا بود اما بسال ۱۸۴۹ باز یمن بقلمرو ترك آمد و همچنان بود تا بسال ۱۹۰۴ که امام یحیی قیام کرد. وی بسال ۱۹۰۵ صنعا را که بعداً پایتخت او شد اشغال کرد اما باب‌عالی تا سال ۱۹۱۱ استقلال اورا نشناخت. در واقع ترکان تا سال آخر جنگ جهانگیر اول یمن را بکلی ترك نکرده بودند. امام یحیی بسال ۱۹۴۸ در نتیجهٔ توطئه‌ای که درقصر وی ترتیب داده شده بود ترور شد. درسالهای اخیر یك جهانگرد مسلمان شامی بیمن سفر کرد و نگهبانان خاص از جانب امام یحیی باوی بود معذلك بنزدیك مأرب چیزی نمانده بود که مردم باو حمله کنند فقط برای اینکه بیگانه بود[1]. امین ریحانی جهانگرد لبنانی امریکائی‌شده که دراوائل دههٔ سوم این قرن بیمن رفته نقل میکند که وقتی بملاقات فقهای آنجا میرفت بعضیشان فوراً عینك بچشم مینهادند تا از دیدار وی نجس نشوند.

بجز کشور عربستان سعودی و یمن که درعربستان استقلال واقعی دارند قسمتهای دیگر چون تحت الحمایهٔ عدن و امارت مسقط و شیخ نشینهای ساحل خلیج و کویت و قطر و بحرین بدرجات مختلف بدولت انگلیس تکیه‌دارند و حمایت آن دولت را گردن نهاده‌اند. عمان و ساحل جنوب شرقی که سابقاً زیر نفوذ پرتغالیها بوده بود بعداً بقلمرو نفوذ انگلستان درآمد اما هرگز مطیع ترکان نشد. امارت ظاهراً مستقل عمان و پایتخت آن مسقط یك قرن و نیم با انگلستان مناسبات منظم داشته است و این مناسبات در قالب پیمانی ریخته شد که بسال ۱۹۳۹ بامضاء رسید. آن قسمت ازسواحل خلیج فارس که از زاویهٔ جنوب شرقی جزیرهٔ

۱- نزیه م. عظم، رحلة في بلاد العرب السعيده (قاهره، ۱۹۳۷)، ص ۲۰.

قطر تا چهارصد میل بسوی جنوب امتداد دارد وسابقاً بنام ساحل راهزنان دریائی شهره بود بشیوخ ساحل خلیج تعلق داشت که مدتها با کمپانی هند شرقی کشاکش داشتند وعاقبت بادولت انگلیس پیمانی بستند که بموجب آن صلح برقرار و راهزنی دریائی و برده‌فروشی ممنوع شد. مناسبات قطر و دولت انگلیس با دیگر شیخ‌نشینهای جنوبی آن تفاوت چندان ندارد و این مناسبات ضمن پیمانی که بسال ۱۹۱۶ بامضا رسید سامان گرفت. وضع بحرین نیز چنین بود و بجز استخراج مروارید[1] که بروزگاران منبع درآمد جزیره بود از سال ۱۸۳۲ صنعت پرسود استخراج نفت نیز پا گرفت و بشرکت نفت بحرین که در کانادا ثبت شده واگذار شد. در کویت نیز که دولت انگلیس بسال ۱۹۱۴ استقلال شیخ‌نشین آنجا را شناخته نفت بدست آمده بیك شرکت انگلیسی-امریکائی واگذار شده است.

تحت‌الحمایهٔ عدن ازجانب شرق تا لحج وحضرموت ومهره وسقطره گسترده است. این ناحیه تا نیمهٔ قرن هیجدهم قلمرو امام صنعا بود. عدن کلید مدخل جنوبی بحر احمر است و ازسال ۱۸۳۹ بقلمرو نفوذ انگلیس آمده است.

وهابیان

تاریخ جدید عربستان ازظهور موحدان به‌نیمهٔ قرن هیجدهم آغاز میشود. جنبش ایشان که هدف آن احیای دین وعمل بظاهر متون بود بوسیلهٔ یك نجدی از قبیلهٔ عیینه که محمد بن عبدالوهاب (متوفی ۱۷۹۲) نام‌داشت آغاز گردید. وی پس از آن که به‌حجاز وعراق‌وسوریه سفر کرد بوطن‌خویش بازگشت و از این فکر که اسلام رایج از لحاظ نظری وهم عملی از روش قرآن و سنت برگشته است سخت آزرده‌خاطر بود و بصدد آمد بکار تصفیهٔ اسلام بپردازد و آنرا بحال اول که بدوران اسلاف پارسا داشته بازگرداند. در این زمینه ازمذهب ابن‌حنبل وتوضیحاتی که ابن‌تیمیه[2] دربارهٔ عقاید وی داده بود مایه گرفت ومحمدبن‌سعود (متوفی

۱ــ صنعت مروارید شهرت جهانی داشت اما اکنون رونق آن رفته است.

۲ــ ص۸۶۹ و ۸۷۰ را ببینید.

۱۷۹۵) دراین راه پراشکال یاور وهمدل وی شد. ابن‌سعود یکی‌ازپیشوایان نجد بود که داماد ابن عبدالوهاب شده بود و این یکی دیگر از حوادثی بود که ضمن آن‌دین و سیاست بهم‌آمیخت و درنتیجهٔ‌آن جنبش موحدان و نفوذ ابن‌سعود در وسط وشرق عربستان بسرعت گسترش‌یافت. مخالفان این جنبش پیروان‌آنرا وهابی نام میدادند و بهمین‌عنوان شهرت‌یافتند. وهابیان بدستاویز تصفیهٔ اسلام وجلوگیری ازتعظیم‌اولیاء واعمال دیگر که‌آنرا بدعت میشمردند بسال۱۸۰۱ بکربلا هجوم‌بردند و بسال۱۸۰۳ مکه و به ۱۸۰٤ مدینه راگشودند وهمهٔ قبوری راکه زیارتگاه ومورد احترام کسان بود ویران کردند و بگفتهٔ ابن‌بشر[1] وهابی‌این‌شهرها را ازهمهٔ‌رسومی که بوی‌بت‌پرستی میداد پاك کردند و سال بعد بسوریه وعراق هجوم بردند و قلمرو خویش را ازتدمر تا عمان گستردند و بزرگترین قدرتی راکه پس از پیمبر در عربستان پاگرفته بود پدیدآوردند و گفته شد که این‌همه توفیق نشان‌اینست که خداوند متعال از بدعتها که بدست سلطان سلیم سوم[2] انجام میگیرد ناخشنود است و چون باب‌عالی از نتایج کار بیمناك شد محمدعلی‌را بحمله برضد وهابیان وادار کرد ودرنتیجه بسال۱۸۱۸ نیروی آنها درهم شکست و عیینه پایتختشان بکلی ویران شد[3]، اما عقاید وهابیان همچنان نشر مییافت واز سوماترا بمشرق تا نیجریه بمغرب نفوذ کرد.

عبدالعزیز ابن‌سعود

اگر دوران کوتاهی‌را که بسال۱۸۳۳جنبش موحدان‌تجدید شد ندیده بگیریم باید گفت از جانب ایشان فعالیتی نبود تا عبدالعزیز ابن‌سعود پیشوای کنونی وهابیان دولت ایشان وهم قدرت خاندان خویش را تجدید کرد. عبدالعزیز مدتی در کویت بحال‌تبعید میزیست، ازآن‌پس بربع اول قرن بیستم کشوری بنیاد کرد که ازخلیج‌فارس تا دریای‌سرخ گسترده‌بود. وی‌قسمتی

۱ــ عثمان بن‌بشر ، عنوان‌المجد فی‌تاریخ نجد (مکه، ۱۳۴۹) ، ج۱، ص۱۲۱ــ۳ ؛ Musil, *Northern Negd* pp. 261-7.

۲ــ ص۹۱۱ را ببینید . ۳ــ ابن‌بشیر، ج۱، ص۱۵۵ــ۲۰۷ .

از قلمرو خویش را ازخاندان رشید که بنجد حکومت داشتند وپایتختشان حائل بود و قسمت دیگر را ازخاندان حسین شریف مکه گرفت. ملك‌حسین بسال۱۹۱۶ به‌تلقین انگلستان‌خویشتن‌را شاه‌عرب‌نامید، آنگاه بسال۱۹۲٤عنوان‌خلیفهٔ مسلمانان گرفت[۱]. ابن‌سعود بسال ۱۹۲۱ قدرت خاندان رشید را برانداخت وبسال ۱۹۲٤ مکه ومدینه ودر ۱۹۲۵ جده را بگرفت و بسال ۱۹۳۲ کشور عربی سعودی راکه هنوز هم هست بنیان‌نهاد[۲]. ابن‌سعود غارت و کشاکش قبایل را ممنوع کرد وبهای حمل‌ونقل حجاج را مقرر داشت و امنیتی بی‌نظیرآورد و رادیو و بی‌سیم و تلفون و اتومبیل را به‌بعضی قسمتهای کشور خود راه داد و کوشید تا مردم بدوی را درمناطق زراعتی مقیم کند و از صحرانشینی برهاند، اما در اینکار توفیق‌کامل نیافت[۳]. سابقاً مهمتر درآمد مردم و دولت عربستان از حج بود اما اکنون نفت جای‌آنرا گرفته‌است. شرکت امریکائی بسال ۱۹۳۳ امتیاز استخراج نفت‌آنجا راگرفت و درنتیجهٔ وجودآن، آثار تمدن نو بجزیره راه یافته است.

فعالیت معنوی

دراوضاع‌سیاسی‌واجتماعی واقتصادی‌ازآنگونه که مناطق‌عربی درسایهٔ حکومت‌عثمانی‌داشت انتظار ظهورهیچگونه اثرمعنوی نمیرفت اما بلیه ریشه‌دارتر از این‌بود که قرنها پیش‌ازظهور ترکان‌شعلهٔ ابتکار درجهان اسلام‌خاموشی گرفته‌بود[٤]. فیروزی‌کاملی که مذاهب‌فقه ازقرن‌سیزدهم‌یافته‌بود وتفوق سنت وهم نفوذ صوفیگری‌درمعنویات وسستی‌روح‌تحقیق واحترام‌اصول کهن بی‌دقت و انتقاد وپابندی‌برسوم، همه‌باهم در راه کنجکاوی و ابداع حایل‌شده‌بود و بدینسان عقل

۱ــ تفصیل‌شورش حسین را برضد ترکان در امین سعید، الثورة العربیة الکبری، ج۱، (قاهره، ۱۹۳۰-؟)، ص۱۲۰ وبعد.

۲ــ تفصیل قضیه را در H. St. J. B. Philby, *Arabia* (London, 1930), pp. 160, *seq.* ببینید.

۳ــ K. S. Twitchell, *Saudi Arabia* (Princeton, 1947), pp. 121. *seq.*

۴ــ ص۸۶۳ را ببینید.

عرب ببند افتاده بود تا به آغاز قرن نوزدهم که از نفوذ اروپا بندها سستی گرفت.

نویسندگان این دوران غالباً توضیحگر و اقتباس کن و تلخیص کن آثار دیگران بودند و آثارشان مکررات سلف بود که بقالب دیگر میریختند و بجمود فکری ممتاز بود. حاجی خلیفه (متوفی ۱۶۵۸) برجسته‌ترین نویسندهٔ عربی بود که بدوران ترکان ظهور کرد و اوراکاتب چلبی یعنی نویسندهٔ کوچک عنوان داده‌اند. وی ازمردم قسطنطنیه بود و در آغاز کار در سپاه بغداد و شام نویسنده بود. کتاب «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون»[۱] وی ازجمله تألیفات معتبر وسودمندیست که دربارهٔ کتاب و مسائل عمومی مربوط بدانش و ادبیات عرب نوشته‌اند.

عنوان فعالیت ادبی مصر عبدالوهاب شعرانی (متوفی ۱۵۶۵) بود. وی صوفی بود اما تألیفاتش منحصر برشتهٔ تصوف نبود بلکه درعلوم قرآن ولغت نیز کتاب نوشت. میگفتند وی با فرشتگان و پیمبر سخن میکند[۲]. فقیهان محافظه‌کار اورا بالحاد متهم کردند وبزحمت انداختند. مؤلفات او بسیار است[۳] که گرچه ابتکار ندارد اما بعضی از آنها شهرت یافته‌است. در کتاب «الطبقات الکبری»[۴] گزارش زندگی صوفیان معروف را باختصار آورده است[۵]. فعالیت علمی سید مرتضی زبیدی لغتدان مشهور نیز بمصر بود. وی بسال ۱۷۳۲ درشمال غربی هند زاده شد وچون ازکار دولت کناره گرفت شرح قاموس[۶] فیروزآبادی را آغاز کرد و درقاهره بپایان برد و نام آنرا «تاج العروس»[۷]

۱ـ گوستاو فلوگل آنرا بهفت جلد ترجمه وچاپ کرده است (لیپزیگ و لندن، ۱۸۳۵ـ۵۸).

۲ـ الانوار القدسیه فی بیان آداب العبودیه، درحاشیهٔ الطبقات الکبری (قاهره، ۱۹۳۵)، ج۱، صفحهٔ ۲ وبعد.

۳ـ در این مورد به Brockelmann, *Geschichte*, vol. ii, pp. 336-8. مراجعه کنید.

۴ـ دوجلد (قاهره، ۱۹۲۵).

۵ـ دربارهٔ نفوذ صوفیه درمصر عثمانی کتاب «التصوف فی مصر ابان العصر العثمانی» تألیف توفیق طویل (قاهره، ۱۹۴۶)، ص۶ـ۵۱، ۲۰۰ـ۲۳۲ را ببینید.

۶ـ معنی قاموس اقیانوس یا دریاست ولی نوعاً مرادف فرهنگ ومجموعهٔ لغت بکارمیرود.

۷ـ ۱۰ جلد (قاهره، ۱۳۰۷).

کرد واز طاعونی که بسال۱۷۹۱بقاهره بود درگذشت. عبدالرحمن ابن‌حسن‌جبرتی (متوفی ۱۸۲۲) مهمتر مورخ مصریست که از تألیفات وی در نوشتن این فصل مایه گرفته‌ایم. اصل وی از جبرت حبشه‌بود وپدرانش ازآنجا بقاهره آمده‌بودند. جبرتی در ازهر استاد علم هیئت بود وناپلئون که انجمن «دیوان» را بپاکرد او را بعضویت برگزید که فرانسویان امید داشتند بوسیلهٔ این انجمن برمصر حکومت کنند . این قصه که وی را در راه خانه بدستورمحمدعلی بگناه‌عیبجوئی‌از او کشته‌اند اساس‌ندارد. کتاب « عجایب الآثار فی‌تراجم الاخبار »[1]وی قسمتی تاریخ و قسمت دیگر گزارش زندگیست .

از جمله مورخان لبنانی که ما دراین‌فصل از تألیفاتشان کمك گرفته‌ایم سه‌تن مارونیند. یکی‌استفان‌دویهی[2](متوفی۱۷۰٤)است. وی‌درمدرسهٔدینی که پاپ گریگوری سیزدهم بسال ۱۵۸٤ در رم برای تعلیم شاگردان مارونی بنیادکرده بود علم‌آموخت و ببزرگترین مقام کلیسائی رسید و بطریق شد . دیگر امیرحیدر[3](متوفی ۱۸۳۵) که از خاندان اشراف شهابی بود که بسیاری حاکمان تیولدار لبنان ازآن برخاستند . سومی تنوس شدیاق[4](متوفی ۱۸۵۹) که بنزدیك بیروت زاده شد و بدوران شهابیان قضاوت‌یافت، اما بی‌گفتگو بزرگترین دانشور مارونی وبلکه لبنانی این‌دوران‌یوسف سمعان‌سمعانی(۱٦۸۷-۱۷٦۸) بود که او نیز بمدرسهٔ دینی رم تعلیم‌یافته‌بود. بکوشش این دانشور بزرگ لبنانی تحقیقات شرقی مربوط بمسیحیان دراروپا رواج‌یافت وهم ازنتیجهٔکار او در کتابخانهٔ واتیکان‌دستنویسهای‌شرقی‌فزونی گرفت واکنون‌پرمایه‌ترین مجموعهٔدستنویس‌جهان‌است.مهمترین‌اثر وی مجموعهٔ Bibliotheca Orientalis[5]

۱- چاپی‌که مورد استفادهٔ ما بوده درچهار جلد است (قاهره ، ۱۳۲۲) .
۲-کتاب « تاریخ‌الطائفة المارونیه » ، چاپ رشید شرتونی (بیروت ، ۱۸۹۰).
۳-کتاب «تاریخ» چاپ نعوم مغبغب (قاهره ، ۱۹۰۰) .
۴-کتاب « اخبارالاعیان فی‌جبل لبنان » (بیروت ، ۱۸۵۹) .
۵- چهار جلد (رم ، ۱۷۱۹-۲۸) .

است که دربارهٔ دستنویسهای کتابخانه که بزبانهای سریانی وعربی وعبری وفارسی و ترکی وحبشی و ارمنی است تحقیق کرده و هنوزهم کتاب وی منبع اساسی اطلاعات دربارهٔ کلیسای شرق است .

دو نویسنده نیز بنام محبی و نابلسی بسوریه بودند که آنها را نمایندهٔ روح ادبی آن‌عصر توان شمرد و هردو اهل دمشق بودند و تألیفات بسیار داشتند. محبی (متوفی ۱۶۹۹) در قسطنطنیه علم آموخت و مدت کوتاهی در مکه کمك قاضی بود، بعدها در دمشق استاد شد. مهمترکتاب وی « خلاصة‌الاثر فی‌اعیان‌القرن‌الحادی عشر »[1] بود که ۱۲۱۹ گزارش از زندگی بزرگان قرن‌یازدهم هجری (۱۵۹۱-۱۶۸۸) آورده بود و عبدالغنی نابلسی (متوفی ۱۷۳۱) چنانکه ازنام وی پیداست ازمردم فلسطین بود وچند اثر علمی از او مانده که غالب آن بچاپ نرسیده‌است[2]. صوفیگری برزندگی و افکار نابلسی نفوذ یافته‌بود، سفرنامه‌ها نیز داشت که ضمن آن افسانه‌هائی از کرامات اولیاء آورده معذلك بشمار مهمترین خدمات علمی اوست .

۱- ۴جلد (قاهره ، ۱۲۸۴) .

۲- ازجمله کتابهای او که بتازگی منتشر شده «ذخائرالمواریث فی‌الدلالة علی مواضیع الاحادیث » است ، ۴جلد (قاهره ، ۱۹۳۴) .

فصل پنجاه و دوم

منظرهٔ متغیر : نفوذ اروپا

پیاده شدن ناپلئون بسرزمین مصر ازجهات مختلف آغاز دوران تازه‌ای بشمار است. این‌حادثه مبداءِ دورانیست که در اثنای آن رابطه با گذشتهٔ کهن انقطاع یافت. سردار فرانسوی لوازم بسیار همراه خود بقاهره آورده ازجمله یك‌چاپخانهٔ عربی بود که از واتیکان غنیمت گرفته‌بود. این نخستین چاپخانه بود که بدرهٔ نیل پا گرفت و بدنبال آن چاپخانهٔ معروف بولاق که هنوز هم چاپخانهٔ رسمی دولت است پدیدآمد. فاتح فرانسوی از چاپخانهٔ عربی برای چاپ یك نشریهٔ تبلیغی استفاده کرده بعلاوه چیزی مانند یك‌انجمن‌علمی و ادبی وهم یك کتابخانه پدیدآورد. تاآن‌روزگار مردم جهان عرب دربند رسوم کهن دور ازجهان نو میزیستند ونمیدانستند دنیا تاکجا رفته و توجهی بآن نداشتند و به‌تغییر وضع و پیشرفت توجهی نشان نمیدادند. این‌ارتباط ناگهانی با مغرب‌زمین نخستین ضربه‌ای بود که برای بیداری ایشان از خواب گران مؤثر افتاد و نخستین شرارهٔ فکر که میبایست گوشه‌ای از جهان اسلام را روشن کند ازآن جستن گرفت.

نفوذ فرهنگ اروپا در مصر

محمدعلی‌اهمیت این‌تماس‌نخستین را دریافت وبهمت‌او جنبش تعلمیاتی آغاز شد وازفرانسه ودیگر کشورهای‌اروپا افسرانی برای تعلیم سپاه فراخواند و هم گروههای شاگرد برای‌تعلیم وتمرین‌باروپا فرستاد[1] ودر اینکار از روشی که پیش‌از او ترکان داشته بودند پیروی کرد. در هرحال منظور

۱- ص۹۰۷-۹۰۸ را ببینید.

ازفرستادن شاگرد وجلب افسران، تعلیمات‌نظامی بود ولی برای اینکار لازم‌بود زبان بیاموزند و تعلیم زبان کلید معرفت و آشنائی با افکار اروپائی و مبادی وطنی و اصول دموکراسی و حقایق علم و فرهنگ بود .

بنیادگذار مصر نو در کشور خویش‌مدارسی نه‌فقط برای‌تعلیمات‌نظامی بلکه برای‌طب‌وداروسازی وهندسه و کشاورزی نیز پدیدآورد، امامتأسفانه‌مؤسسات‌تعلیماتی محمدعلی پس‌از وفات وی جز اندکی پایدار نماند که پسرش عباس (۱۸۴۸ـ۵۴) همهٔ مستشاران بیگانه را برون کرد و مدارس فرنگی و همهٔ مؤسساتی را که رنگ اروپائی داشت بست و جانشین او سعید (۱۸۵۴ـ۶۳) نیز با فرنگی بازی مخالف‌بود. اسماعیل (۱۸۶۳ـ۷۹) نخستین مدارس دخترانه را درمصر پدیدآورد و نسبت باروپا علاقهٔمخصوص‌نشان‌میداد بطوریکه میگفتند گفته‌بود مصر قسمتی‌از اروپاست. مدارس دولتی که بنیاد شده‌بود پایهٔ استوار نداشت، محلی برای مخارج آن معین نشده بود و معلمین مجرب برای‌آن فراهم نمیشد و کتاب درسی عربی بقدرکافی آماده نبود . از اسماعیل فقط یك‌مؤسسه بجاست و آنهم کتابخانهٔ خدیویست که برای‌بنیادآن مقداری کتاب از قصرها و مسجدها گرفته بودند و اکنون کتابخانهٔ معتبریست که نزدیك به ۵۰۰٬۰۰۰ کتاب دارد. انجمن‌جغرافیائی‌سلطنتی مصر نیز بدست‌اسماعیل پایه‌گذاری شد . این انجمن از ۱۹۵۰تا۱۹۵۱ هفتاد وپنجمین سال خود را جشن گرفت.

بدوران اسماعیل بسال ۱۸۶۵ یك دبیرستان امریکائی نیز در اسیوط بنیاد شد که هنوز بپاست. دبیرستان دخترانهٔ امریکائی بسال۱۸۶۱ بصورت یك‌مدرسهٔ ابتدائی در قاهره گشوده شد و هیئت مرسلین امریکائی هفت سال پیش دراین شهر کار خود را آغاز کرده بود .

درسوریه و لبنان

دورانی که سوریه در اشغال مصر بود (۱۸۳۱ـ۴۰)[1] در تاریخ فرهنگی آن کشور دوران‌تازه‌ای بشماراست. ابراهیم‌پاشا نفوذ

۱ـ ص۹۰۹ را ببینید .

تیولداران محلی را از میان برداشت ومالیات‌های منظم نهاد و نامسلمان ومسلمان را درکارهای حکومت برابر گرفت[۱]. فرمان وی که بسال۱۸۳۹ دربارهٔ مساوات مذاهب از نظر قانون صادر شد بخلاف فرمانهای پیش که ازطرف سلاطین[۲]عثمانی صادر شده بود فوراً باجرا گذاشته شد ومسلمانان‌دمشق و صفد را که به‌تغییر وضع‌ذمیان‌اعتراض داشتند بزور اسلحه به‌تسلیم واداشت و روش تازه را بآنها قبولانید . قنسول انگلیس که چهار سال پیش‌از صدور فرمان بدون‌نگهبانان مخصوص نتوانسته‌بود سواره وارد دمشق شود یکسال بعداز فرمان بدون نگهبان در دمشق سواره بهمه‌جا میرفت[۳].

درنتیجهٔ این‌سیاست معتدل و امنیت وآزادی که بدنبال‌داشت اروپائیان بیشتر از سابق بسوریه روآوردند[۴]و یسوعیان که پاپ از سال ۱۷۷۳ سازمان آنها را منحل کرده‌بود بتعداد بیشتری درهمه‌جا مقر گرفتند. مرسلین‌پروتستان‌انگلیس وامریکائی جای‌پای خود را در لبنان محکم کردند وبسال۱۸۳۸کلیسای پروتستانی سوری بنیاد شد ودر همان‌سال یك باستانشناس امریکائی بنام ادوارد روبنسن یك گردش اکتشافی در فلسطین انجام داد که فعالیتهای دنبالهٔ‌آن گنجهای‌آثار باستانی این سرزمین را از دل خاك برآورد و بمعرض استفادهٔ کسان نهاد . سه سال پیش از این تاریخ چاپخانهٔ مرسلین امریکائی از مالت به‌بیروت انتقال یافته‌بود. بسال ۱۸۵۳ چاپخانهٔ کاتولیکی پدران‌یسوعی درهمانشهر بنیاد گرفت واین‌هردو را پیشاهنگ‌چاپخانه‌های آسیای‌غربی میتوان شمرد . ترجمه‌های عربی تازه از کتاب مقدس بوسیلهٔ دو بنگاه انتشار یافت. پیش‌از این تاریخ بسال ۱۷۰۲ یك چاپخانهٔ عربی در حلب پا گرفته بود که‌آنرا نیز مسیحیان مورداستفاده قرار داده‌بودند. شاید محافظه‌کاری ودلبستگی‌فوق‌العاده‌برسوم مخصوصاً در قسمت مربوط بکلام‌الله پیشرفت صنعت چاپ را کند کرده‌بود. هنوز هم

۱ــ ص۹۱۸ را ببینید . ۲ــ ص۹۱۱ را ببینید .

۳ــ *Syria and Palestine*, p. 27.

۴ــ باص۹۱۳ـ۹۱۴ مقایسه‌کنید .

رسم است که قرآن کریم‌را بقلم‌نوشته بوسیلهٔ سنگ و نه مانند دیگر کتابها باحروف سربی چاپ میکنند. هنوزهم معلوم نیست چاپخانهٔ حلب که گفتیم از کجا آمده وشاید ازیك چاپخانهٔ فرنگی دیگر زاده‌بود. نخستین چاپخانهٔ عربی اروپا در فانوی ایتالیا و باحتمال قوی بکمك پاپ پا گرفت و یك کتاب دعا که بسال ۱۵۱٤ در آنجا چاپ شده بدسترس ماست. در لبنان نیز به دیر قزحیا یك‌چاپخانهٔ سریانی‌بود که شایدیکی ازشاگردان‌مارونی مدرسهٔ رم از آنجا آورده بود[۱]. نسخه‌های‌مزامیر که در آنجا بزبان سریانی وهم بزبان عربی اما بحروف سریانی چاپ‌شده بدسترس‌ماست[۲]. باید بگوئیم که زبان سریانی تا پایان قرن هفدهم درلبنان شمالی رایج بود[۳].

بسال۱۸٦٦ دبیرستان پروتستانی سوریه که اکنون‌بدانشگاه امریکائی بیروت مبدل‌شده بنیاد گرفت وفعالیت‌تعلیماتی‌یسوعیان که از آغازقرن‌هفدهم[٤] شروع‌شد بسال ۱۸۷٤ با بنیاد دانشگاه سن‌ژوزف بیروت باوج رسید وهنوزهم این‌دو دانشگاه دراین قسمت از جهان عرب علمدار تعلیم وتربیت هستند.

در بیروت پیش از دانشگاه امریکائی بسال ۱۸۳۰ یك مدرسهٔ دخترانه بنیاد گرفت که هنوزهم‌هست. مرسلین لازاری نیز ازسال۱۷۵۵ بدمشق فعالیت‌آغاز کردند و بیست‌سال بعد یك مدرسهٔ پسرانه پدیدآوردند که اول مدرسهٔ نوطریقهٔ آن‌شهر بود. مدارس مرسلین‌مسیحی وقتی‌بنیاد گرفت که اثری ازمدارس دولتی‌نبود و بعدها مدارس عمومی و خصوصی از روی‌آن تقلید شد. اکنون نیز پیشروان تعلیم و تربیت برای تعلیم زبانهای بیگانه حتی درمدارس ملی کوشش بسیار میکنند وفرانسه یا انگلیسی

۱ـ ص۹۳۱ را ببینید.

۲ـ گرشونی؛ Hitti, *History of Syria*, p. 546 را ببینید؛ با لویس شیخو، «تاریخ فن‌الطباعه فی‌المشرق»، المشرق، ج۳ (۱۹۰۰)، ص۲۵۱ـ۷، ۳۵۵ـ۶۲.

۳ـ d'Arvieux, *Mémoires* (Paris, 1735), vol. ii. p. 407. با ص۴۶۰ مقایسه کنید.

۴ـ ص۹۱۴ را ببینید.

درمدارس عالی وتعلیمات حرفه‌ای زبان‌درسی بشمار است اولاد کوچ‌نشین‌های‌اروپائی از امتیازات خاص بهره‌ور میشوند .

بتدریج در این‌مناطق مدرسه و چاپخانه و روزنامه و مجله و انجمن‌های ادبی از روی نمونه‌های اروپائی پدیدآمد . نخستین روزنامهٔعربی مصر «الوقایع المصریه» بود که محمدعلی بسال ۱۸۲۸ پایه نهاد و هنوز هم روزنامهٔ رسمی دولتی است. اول روزنامهٔ سوریه «حدیقةالاخبار» بود که بسال۱۸۲۵ خلیل خوری پدیدآورد ودوازده سال بعد پطرس بستانی (۱۸۱۹ـ۸۳) یك مجلهٔ سیاسی وعلمی و ادبی نیمه ماهانه بنام «الجنان» به‌بیروت‌بنیاد کرد. بستانی رئیس یك‌مدرسهٔملی نیز بود وبامرسلین‌امریکائی همکاری داشت. وی بجز الجنان روزنامه‌های دیگری نیز بنیاد کرد . شعار الجنان عبارت «حب‌الوطن من‌الایمان» بود واین‌فکر در زبان‌عربی بکلی‌بیسابقه‌بود. بستانی بسال ۱۸۷٦ تألیف یك فرهنگنامهٔ عربی را آغاز کرد و شخصاً شش جلدآنرا انتشار داد[1] وهم او یك فرهنگ وتعدادی کتاب درسی ریاضیات ونحو تألیف کرد. نوشته‌های این‌نویسندهٔ مارونی‌نژاد درتحریك‌احساسات‌قومی‌مؤثرافتاد. درلبنان‌ازهمهٔ کشورهای عربی‌کار تعلیم رونق‌بیشتریافت و بی‌سوادان کمترشدند واین‌درنتیجهٔ مؤسسات‌تعلیمات بیگانه و خصوصی نه مدارس دولتی بود[2]. هنوز هم تعلیمات عالی بمدارس امریکائی وفرانسوی انحصار دارد. لبنان عملا نشان‌داد که فرهنگ‌اروپا را بخوبی‌تواند گرفت زیرا اگرچه تمدن محلی و اروپائی از بعضی جهات اختلافات مهم داشت اما هردو انشعاب یك‌جریان‌بود. بعضی‌دیگر ازکشورهای‌عرب نیز چنین‌بودند. در واقع‌تمدن عرب وشرق نزدیك هردو وارث فرهنگ‌یهودی‌ـمسیحی و یونانی‌ـرومی بشمار میروند و از روزگاران کهن مناسبات‌بازرگانی و روابط اجتماعی بصورتهای‌مختلف میان‌این

۱ـ برای‌اطلاعات‌بیشتر دربارهٔ‌بستانی، جرجی زیدان، تراجم مشاهیرالشرق فی‌القرن التاسع عشر (قاهره ، ۱۹۰۳) ، ج۲، ص۲۴ـ۳۱ را ببینید .

۲ـ Matthews and Akrawi. p. 408.

دو ناحیه برقرار بوده‌است. درحقیقت تفاوت شرق‌وغرب تاقرن‌چهاردهم، آغاز دوران ممالیك، بیشتر ساختگی و نه حقیقی بود وفاصلهٔ این دو تا قرن شانزدهم، آغاز دوران عثمانی، جدی نبود. از آن هنگام مغرب زمین روشهای علمی وتجربی را بکار گرفت و علوم‌وابسته بصنعت وهنر را ترقی داد ودرقلمرو طبیعت نفوذ بیشتر یافت، اما مشرق‌زمین باین‌مسائل توجه نداشت. درآخر قرن‌هیجدهم فاصلهٔ شرق وغرب باوج رسید واز آن پس نزدیکی دو تمدن بیکدیگر آغاز شد[۱].

عراق از این آمیزش تمدنها قسمت چندان نداشت. از قرن هفدهم بمرسلین کاتولیك در بغداد و بصره اجازهٔ فعالیت داده شده بود ولی کوشش ایشان در جامعهٔ اسلامی اثری بجا نگذاشت. اگر افسران وموظفانی را که بقسطنطنیه تعلیم و تمرین گرفته‌اند ندیده بگیریم درمیان عراقیان کسی که با افکار نو آشنا باشد کمتر هست و اگر هست ازطبقهٔ معینی‌است، اما دروازه‌های عراق برای‌فعالیت بازرگانی باز بود. انگلیسان ضمن کوششها که برای‌استواری موقعیت‌خود درخلیج‌فارس میکردند نفوذ بازرگانی و بدنبال‌آن نفوذ سیاسی‌خویش را بعراق گستردند وآن‌سرزمین نیز بعرصهٔ سیاست جهانی کشانیده شد.

نفوذ سیاسی

حملهٔ ابراهیم پاشا بسوریه و حملهٔ ناپلئون به مصر از جهتی نتایج‌یکسان‌داشت: وضع‌تیولداری‌را ازاین‌دو کشور برانداخت اما استقلال آن ازجهت‌دیگر محدودشد که این‌دو کشور را بمیدان‌توطئه‌های‌استعماری بیگانه کشید وتمایل‌دولتهای‌بزرگ استعمارجو درآنجا بیشتر ازهرجا تصادم گرفت. رقابت سخت میان انگلیس وفرانسه بود که هرکدامشان دراین‌دو کشور نفوذ بیشتر میخواستند تا ازبازرگانی هند وشرق‌اقصی بهرهٔ بیشتر برگیرند. علت‌بیشتر جنگهای قرن‌نوزدهم را درشرق نزدیك باید جست. یکی‌ازموجبات جنگ کریمه (۱۸۵٤ـ٦) تصادم مقاصد فرانسه و روس در قضیهٔ حمایت از اماکن مقدس فلسطین بود.

۱ـ Sarton, *Introduction*, vol. iii, pp. 21-2.

کشاکش ترعهٔ سوئز بسال ۱۸۶۰ اهمیت سپه‌رانی این دو کشور را بیفزود و آنرا زودتر بعرصهٔ بازرگانی و سیاست جهانی راند. ترعه قسمتی از شاهراه اساسی ارتباط جهانی‌شد وخسارتی‌را که از کشف دماغهٔ امید نیک[1] زاده‌بود جبران کرد. حفر ترعه که یکصد میل دراز بود بیست میلیون لیره خرج داشت که از فروش سهام در اروپا ومخصوصاً فرانسه فراهم‌شد. خدیو مصر ۱۷۶٬۶۰۲ سهم‌داشت که قیمت‌هر کدام بیست لیرهٔ مصری بود و انگلستان بسال ۱۸۷۵ این‌سهام را خرید.

انگلستان مصر را اشغال میکند

ترعه بدوران اسماعیل حفر شد و نیروی مالی و انسانی که در اینراه بمصرف رسید وهم اسرافکاری فرمانروای مصر مایهٔ افلاس دولت ومجوز دخالت اروپا شد. درنتیجهٔ رفتار سخاوتمندانهٔ اسماعیل(۱۸۶۶–۱۸۷۳) که باج سالانه را دوبرابر کرد دولت‌عثمانی لقب خدیو[2] بدو داد وهم مقام‌اورا موروثی کرد و این تقریباً بمنزلهٔ شناسائی او بسلطنت مصر بود. بسال۱۸۷۹ در نتیجهٔ دخالت انگلیس و فرانسه خدیو خلع شد وقدرت بدست دو دولت افتاد. دراین‌موقع سپاه که بیشتر افسرانش چرکس‌نژاد بودند بشدت‌ناراضی‌بود؛ کشاورزان‌ازمالیاتهای سنگین وسربازی وبیگاری که دولت برای انجام‌کارهای عمومی بآنها تحمل میکرد شکایت‌داشتند. بالاخره ازنارضایتها شورشی برخاست که علمدار آن یك‌افسر روستازاده بنام احمد عرابی‌بود[3]، ولی شورش بدست انگلستان در۱۳سپتامبر سال۱۸۸۲ بنزدیك تل‌الکبیر خاموش شد وعرابی را تبعید کردند[4]. این‌حادثه بانگلستان فرصت داد که

۱ـ ص۹۱۱ را ببینید.

۲ـ کلمهٔ فارسی است. متن فرمان را درجرجی زیدان، تاریخ مصر، ج۲، ص۲۰۶ـ ۲۰۸ ببینید.

۳ـ برای تفصیل بیشتر، زیدان، تراجم، ج۱، ص۲۲۹ـ۵۲ را ببینید.

۴ـ دفاع یك انگلیسی را ازعرابی در

Wilfrid S. Blunt, *Secret History of the English Occupation of Egypt* (New York, 1922), pp. 323-63.

ببینید.

رسماً مصر را اشغال کند، معذلك آن‌سرزمین تا کمی پس‌از آغاز جنگ جهانگیر اول که دولت انگلیس آنجا را علناً تحت‌الحمایهٔ خود شمرد ظاهراً تابع دولت‌عثمانی بود. در این‌موقع خدیو عباسی، حلمی، ازکار بر کنار شد وحسین‌کامل عمویش جای او را گرفت و عنوان سلطان یافت[۱]. فؤاد که بسال ۱۹۱۷ جانشین برادر خویش شد فقط بسال ۱۹۲۲ که دوران تحت‌الحمایگی بپایان‌رسید ومصر استقلال‌یافت وقانون‌اساسی برای آن تنظیم شد عنوان سلطنت گرفت. بموجب‌قانون‌اساسی، اسلام‌دین وعربی‌زبان رسمی دولت اعلام شد[۲]و بعدها قانون اساسی سوریه وعراق را از روی‌آن نوشتند، اما انگلستان‌بدون کوشش وفداکاری‌مردم ازموقعیت‌خود درمصر دست‌برنداشت. پیشوای جنبش ملی یکی‌از پیروان عرابی بنام سعد زغلول‌بود که چون عرابی روستازاده اما تواناتر و داناتر از او بود و ازجمله شاگردان سیدجمال‌الدین افغانی بشمار میرفت و هنگامی که شیخ محمد عبده[۳]روزنامهٔ «الوقایع المصریه» را راه میبرد از جمله نویسندگان‌آن بود و هم وکیل دعاوی بود[۴]. سعد بسال ۱۹۱۹ از انگلستان اجازه خواست که با هیئتی بپاریس ولندن سفر کند و در کنفرانس‌صلح ازحقوق مصر دفاع کند ولی اهانت‌دید وبه مالت تبعید شد وبصورت یك‌قهرمان‌ملی درآمد. کوشش سعد و حزب او که بنام وفد بود بسال ۱۹۳۶ به‌نتیجه رسید و میان انگلیس ومصر پیمانی بامضاء رسید که بموجب‌آن‌نیروی‌انگلیس همه‌جارا تخلیه کرده دراطراف ترعهٔسوئز استقرار یافت وهم انگلستان از حق حمایت بیگانگان و دارائیشان صرف‌نظر کرده

۱ــ جدول نسب را در ص۹۰۹، پاورقی۱ ببینید.

۲ــ برای اطلاعات بیشتر با

George Young, *Egypt* (London, 1927), pp. 258-67; p. G. Elgood, *The Transit of Egypt* (London, 1928), pp. 287, 325.

مقایسه کنید.

۳ــ ص۹۴۱ را ببینید.

۴ــ نطقها ونامه‌های وی را درمحمدابراهیم جزیری، آثارالزعیم سعد زغلول(قاهره، ۱۹۲۷) ببینید.

اینکار را بدولت مصر وامیگذاشت وهم بموجب پیمان دوطرف برضددشمنان همکاری میکردند وحق استفاده ازبندرها وفرودگاهها و وسایل‌حمل‌ونقل داشتند همهٔ امتیازها از میان رفت اما قضیهٔ سودان مسکوت ماند .

قیمومت فرانسه و انگلیس

پس‌از جنگ اول جهانگیر دخالت سیاست بیگانه در نواحی غرب بصورت قیمومت درآمد که بدستاویزآن انگلستان در عراق وفلسطین و فرانسه درسوریه ولبنان استقرار یافت. فرانسه از اشغال این ناحیه هدف سیاسی و بازرگانی‌داشت وهم میخواست درقبال بسط نفوذ انگلستان اعتبار خود را حفظ کند وهم ازمناسبات دوستانه که از دوران صلیبیان دراین سرزمین داشت مایه میگرفت. امتیازاتی که سلیمان‌عثمانی به‌فرانسیس اول[1] داده‌بود روش فرانسه را تأیید میکرد. بسال ۱۸۶۰ نیز سپاه‌فرانسه با موافقت دولتهای بزرگ برای جلوگیری از ادامهٔ خونریزی به لبنان پیاده شده بود[2].

ادارهٔ این‌قیمومتها ازهدفی که اساسنامهٔ جامعهٔملل برای‌آن‌نهاده‌بود ومیگفت مصالح ملل تحت‌قیمومت یك‌امانت مقدس‌است و دولت قیم باید مشورت و کمك لازم بآن بدهد تا باستقلال‌کامل توانند رسید از این‌هدف دور افتاد. مردم سوریه ازدولت قیم سخت‌ناراضی‌بودند ومیگفتند مأمورین‌دولت‌فرانسه درسوریه نیز درلفافهٔ حکومت محلی روشهای استعماری شمال افریقا را بکار میبرند و به‌تمایلات ملی اعتنا ندارند و زبان عربی را محدود کرده پول محلی را بفرانك‌فرانسه پیوسته وقیمت‌آنرا سقوط داده و مردم را بجان‌هم انداخته بکمك جاسوسی و زندان و تبعید همه را زیرفشار گرفته‌اند[3] وهم شکایت‌داشتند که مأمورین‌فرانسه سوریه را باقتضای مقاصد اداری‌خود بدولتها تقسیم کرده وهم ولایت اسکندرونه را ازآن جدا کرده به‌ترکیه بخشیده‌اند.

۱- ص۹۱۲ را ببینید . ۲- با ص۹۲۰ مقایسه‌کنید .

۳- George Antonius, *Arab Awakening* (Philadelphia, 1939), pp. 372-6; Albert, H. Hourani, *Syria and Lebanon*, (Oxford, 1946), pp, 176-8.

اینکار پیش‌از جنگ جهانگیر اول انجام شده‌بود، البته ایجاد نظم وامنیت وارتباطات خوب و توسعهٔ اراضی قابل‌کشت و رواج تعلیمات و تکامل دستگاه حکومتی فوایدی بود که ازسازمان‌قیمومت‌پدید آمده‌بود، اما این‌نکات‌درسبك کردن‌نارضائی‌روزافزون مردم اثر نداشت. در۱۹۲۵شورش از کوهستان دروز آغاز شد و بدمشق وشهرهای‌مجاور رسید و همچنان تا بسال ۱۹٤٦ که‌آخرین سرباز فرانسه سوریه را ترك کرد شورش ادامه داشت. لبنان با دولت قیمومت مناسبات بهتر داشت وسرانجام ازقیدآن آزاد شد و بسال ۱۹٤۳ بصورت یك جمهوری استقلال یافت.

عراق از مدتها پیش با قیمومت دشمنی میورزید. بسال ۱۹۲۰ درقبایل سفلای فرات ودوشهر مقدس نجف و کربلا شورش آغاز شد[1] ودرنتیجه انگلیسان تسلط مستقیم خود را نامستقیم کردند و فیصل پسر ملك حسین[2] که از ۸مارس تا ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ عنوان سلطنت‌سوریه‌داشته‌بود به‌اگوست۱۹۲۲پادشاه مشروطهٔعراق‌شد. پس‌از آن‌چند پیمان با انگلستان بسته شد که مهمتر از همه پیمان ۱۹۲۷ بود که بموجب آن دولت انگلیس استقلال‌عراق را شناخت و بمدت۲۵سال همپیمان‌آن بقلم رفت. پیمان۱۹۳۰ نتایج قطعی داشت که انگلستان ازحق قیمومت چشم پوشید و استقلال کامل عراق را شناخت[3] و دوسال بعد عراق درجامعهٔ ملل عضویت یافت. با این‌ترتیب عراق که عدهٔ

۱– Philip W. Ireland, *Iraq: A Study in Political Development.* (New York, 193), pp. 266-76.

۲–

حسین (حجاز)

عبدالله (شرق اردن) ۱. فیصل (عراق) متوفی ۱۹۳۲

۲. غازی، متوفی۱۹۳۹

۳. فیصل دوم، متولد ۱۹۳۵؛۱۹۳۹–

۳– Ireland, pp. 409-18؛ برای‌اطلاع ازمتن‌پیمان به‌عبدالرزاق‌حسنی، تاریخ العراق السیاسی (بغداد ، ۱۹۴۸) ، ج۲، ص۱۹۷–۲۰۴ مراجعه‌کنید .

زیادی مردم صحرانشین داشت و وحدت داخلی نداشت و سطح تعلیم وتربیت مردمش پائین بود. نخستین دولت‌عربی بود که عضو جامعهٔ ملل شد و نمونهٔ بارزی ازتکامل‌قومی بدوران پس‌از جنگ بود.

یك مصلح مصری

دراین دوران زندگی عرب دستخوش تناقض بود که از جهتی دخالت اروپائیان را در امور خودشان خوش‌نداشتند وازسوی دیگر روش‌ها و اندیشه‌های اروپائی را میپذیرفتند و از وسائل اروپائی برای مبارزه برضد نفوذ اروپا استفاده‌میکردند. نیرومندترین‌فکرتازه‌ای که از اروپا گرفتند فکر قومیت و دموکراسی بود. دلبستگی باصل قومیت وادارشان میکرد که برای تعیین سرنوشت خویش بکوشند و طبعاً میخواستند از نفوذ بیگانه آزاد باشند. افکار تازهٔ اروپائی که مسائل مادی و دنیائی وهم قضایای نژادی و حدود جغرافیائی را اهمیت میداد با اصول وآداب مسلمانی که برتر ازحدود عادی قدرت‌سیاسی را خاص‌خداوند میدانست و حقوق فردی ومسلمانی را برتر ازهمه چیز میشمرد مخالفت داشت زیرا طبق اصول اسلامی شخص مسلمان میبایست برای وحدت اسلام پیش‌از وحدت عرب بکوشد و اختلافهای‌داخلی وخارجی در آن دوران دیده میشد. دراواخر قرن‌نوزدهم درمصر اوضاع برای پذیرش افکار اروپائی‌آماده شده بود و اینکار ببرکت نطقها و نوشته‌های شیخ محمدعبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) مصلح‌آزادمنش انجام‌پذیرفته‌بود. وی که شاگرد جمال‌الدین معروف‌بافغانی (۱۸۳۹-۹۷) بود عنوان مفتی دیار مصر یافت که بزرگترین مقام دینی کشور بود.

جمال‌الدین ازعوامل بسط افکار نو درقلمرو اسلام بود[1]. وی بافغانستان تولد یافته و بهندوستان سفر کرده و پیش‌ازآنکه بمصر استقرار گیرد مکه و قسطنطنیه را

۱- برای اطلاع ازتمایلات جدید در اسلام به
H. A. R. Gibb, *Modern Trends in Islam* (Chicago, 1945), pp. 39 *seq.*
مراجعه کنید.

نیز دیده بود. درمصر جنبشی که بشورش عرابی انجامید مایه از او گرفت[1] ومحمد عبده نیز باتهام شرکت درشورش بسوریه تبعیدشد. محمد عبده در افکار خرافات وپیرایه‌ها که به اسلام افزوده شده بود از افکار ابن‌تیمیه[2] پیروی میکرد و میگفت باید دین را از لحاظ سیاسی و معنوی پیراست و زیر لوای یك پیشوا متحد شد. وی به ازهر علم آموخت وهم درآنجا تدریس کرد ودرپاریس بهمکاری جمال‌الدین یك‌روزنامهٔ عربی نوشت . او معتقد بود که اسلام وعلوم جدید تناقض ندارد[3]. بعضی آیه‌های قرآن را بموجب عقل تفسیر کرد و روش تفسیر قدیمی را قاصر شمرد . جمال‌الدین عقیده داشت برای اصلاح‌دین انقلاب سیاسی لازم است اما محمد عبده میگفت فقط آشنائی با حقایق دین لازم است . جمال‌الدین و عبده بیشتر از هر کس دیگر در دریدن پردهٔ محافظه‌کاری که ازقرون وسطی اسلام را مستور کرده بود اثر داشتند. با اینکه هیچیك ازآنها آرزوی خود را محقق ندیدند اما نفوذ فکری ایشان فراموش شدنی نبود وپیروان معتبر داشتند که ازجمله امین (متوفی۱۹۰۸) را یاد میکنیم. وی‌نخستین کس بود که چند همسری وطلاق و حجاب را بشدت تقبیح کرد[4] وهم محمدرشید رضا (متوفی ۱۹۳۵) درخور یاد کردنست. وی از مردم طرابلس شام بود و بسال ۱۸۹۷ بمصر رفت و نوشته‌های محمد عبده را تنظیم کرد[5] وگزارش زندگی او را نوشت و تعلیماتش‌را درمجلهٔ«المنار» انتشار داد وتوضیح کرد. اقوام‌عرب‌دراین‌دوران‌مشکلات

۱ــ ص۹۳۷ را ببینید . برای اطلاع بیشتر دربارهٔ جمال‌الدین به
Charles C. Adams, *Islam and Modernism in Egypt* (London, 1933), pp. 4. *seq.*
و زیدان ، تراجم ، ج۲، ص۵۴ــ۶۶ مراجعه‌کنید .

۲ــ ص۸۶۹ را ببینید .

۳ــ برای اطلاعات بیشتر، محمد رشید رضا ، تاریخ‌الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، سه‌جلد (قاهره ، ۱۳۲۴) ؛ Adams, pp. 106-10 را ببینید .

۴ــ کتاب «تحریرالمرآة» او (قاهره،۱۳۱۶) بوسیلهٔ O. Rescher به‌آلمانی‌ترجمه شده است (اشتوتگارت ، ۱۹۲۸) .

۵ــ مهمتر از همه تفسیر قرآن بود (قاهره ، ۱۳۴۶) .

بسیار دارند که هنوز حل نشده است. مهمتر ازهمه تنظیم جامعهٔ عربی بر اساس دموکراسی و هماهنگی اسلام با مقتضیات روزگار جدید است .

قومیت

اساس قومیت عرب بسیار دامنه‌دار است وهمهٔ اقوام عرب‌زبان را یک ملت میشمارد. جنبش قومیت عرب در آغاز کار بیشتر جنبهٔ فکری داشت و مبلغان آن غالباً مفکران سوریه و مخصوصاً لبنانیان مسیحی بودند که در دانشگاه امریکائی بیروت تعلیم یافته درمصر بفعالیت پرداختند[1]. از جملهٔ اولین نمودارهای این جنبش در دههٔ هشتم قرن نوزدهم توجه بادبیات قدیم عرب وتحقیق در تاریخ اسلام بود واحساس عظمت آن امپراطوری قدیم که اسلام داشت ومیراث درخشانی که عربان ازعلم وفرهنگ نهاده بودند آرزوی تجدید عظمت عرب را زنده کرد. بدنبال بیداری فکری جنبش سیاسی بود وفعالیت مثبت جای افکار منفی را گرفت؛ مردم از پس قرنها جمود بحرکت و تغییر راغب شدند و تمایلات جدید همه‌جا از مبارزه با استعمارجوئی اروپا نیرو میگرفت .

طولی نکشید که جنبش عربی بامشکلات محلی ومختلف روبرو شد. اشغال مصر از طرف انگلستان مانع جنبش آن سرزمین بود و طبعاً مبارزه با نفوذ انگلستان در افکار مصریان رسوخ کرد و درنتیجه فکر ملیت قوت گرفت و از قومیت عرب جدا شد و رنگ محلی یافت و فریاد مبارزهٔ مردم «مصر برای مصریان» شد و این خیلی پرمعنی بود. ازپس جنگ جهانگیر اول که دنیای عرب بدولتهای مختلف تقسیم شد فکر قومیت عرب نیز تفرقه یافت. درسوریه همهٔ افکار قومی عرب برضد قیمومت کار میکرد. لبنان نیز که اول ازقیمومت خشنود بود آخرکار برضد آن بپا ایستاد. درفلسطین فعالیت ضد قیمومت با کوشش خصمانهٔ ضدیهودیگری که دولت اسرائیل از آن زاد قرین بود و رنگ دیگر داشت، حتی درشرق اردن که بسال ۱۹۲۱ انگلستان ازجنوب سوریه بریده و امارت آنرا بعبدالله داده بود یک نوع تمایلات قومی پدیدار شد. هدف ایجاد شرق اردن خشنود

۱– Antonius, pp. 79-86.

کردن امیرعبدالله بود که وقتی برادرش فیصل از تخت سوریه دور شد بشدت ناراضی بود و بعلاوه امیر نشین او میان قبایل بدوی وفلسطین حایلی پدید میآورد. امیرعبدالله[1] بسال ۱۹٤٦ عنوان شاه شرق اردن یافت و بسال ۱۹٤۹ عنوان شرق اردن بمملکت اردن هاشمی تبدیل شد. جنبش قومی عراق ازسال ۱۹۲۰ رنگ ضد انگلیسی گرفت.

درهمان اثنا که تمایلات قومی بانفوذ بیگانه بکشاکش بود دموکراسی داخلی نیز با تیولداران محلی گلاویز بود. آزادی درداخل نیز چون خارج دشمنانی داشت. درهمهٔ شرق عربی تیولداری برمنافع زندگی تسلط داشت و ازآن مشکلات سیاسی بسیار میزاد. محور تیولداری کسانی بودند که بحکم نسب و وراثت خاندانهای متنفذ و املاك وسیع قدرتی داشتند. تکیه گاه این وضع کسانی بودند که مقام موروثی نداشته بودند بلکه بحکم دولت تعیین میشدند وعشور ومالیات میگرفتند وحق تعیین مجازات داشتند و چون ثروتمند بودند نوعاً مقام خود را موروثی میکردند. مسلم است که در اوضاعی از این قبیل حکومت دموکراسی استوار نمیتواند شد. هنوز هم دربارهٔ وضع حکومتها گفتگوست. شرق عربی دوران تحول سیاسی واجتماعی واقتصادی را میگذراند.

تمایل باتحاد

جنگ جهانگیر اول اجزای جهان عرب را که بقلمرو عثمانی بود از هم جدا کرد و هریك را براه قومیت یا نیمه قومیت دیگر انداخت، اما جنگ دوم وخطر سیاسی یهود که عربان آنرا یك جنبش خصومت آمیز در قلمرو نفوذ خویش میشمارند همه را بهم نزدیك کرد. تمایلات عمومی اقوام عرب که لزوم یگانگی را احساس میکردند بسال ۱۹٤٥ در قاهره بامضای موافقت نامهٔ جامعهٔ عرب منجرشد که بموجب آن دولتهای عرب اعلام داشتند که در زمینهٔ تعلیمات و بازرگانی و ارتباطات همکاری نزدیك خواهند داشت و هم بموجب موافقت نامه هروقت برضد یکی از اعضاء عمل خصمانه ای آغاز شد دولتهای عرب میبایست مشاوره

۱ــ بسال ۱۹۵۱ ترور شد و پسرش طلال بجایش نشست و بسبب بیماری استعفا داد و حسین پسرش قدرت یافت .

و مبادلهٔ نظر کنند و بهرحال نمیباید برای فیصله دادن اختلافات‌خود باسلحه چنگ بزنند. دولتهای عضو جامعهٔعرب‌مصر وعراق وعربستان سعودی ویمن ولبنان وسوریه ومملکت اردن هاشمی‌است. دولتهای عربی چون تونس و الجزایر مادام که استقلال کامل نیابند عضو جامعه نمیتوانند شد. ازجمله اعضای جامعه عراق و اردن حکومت مشروطه و مجلس شورای‌ملی انتخابی دارند ومصر و سوریه و لبنان جمهوری* است و میزان نفوذ دانش و مقتضیات عصر و سنن قومی و دموکراسی در این دولتها و سایر دیار عرب با بی‌دیگر است که تاکنون همهٔ مایه‌های آن بقلم نیامده است.

پایان

* ـ این اطلاعات مربوط به‌سال ۱۹۴۲ میلادی است.

نقشه‌ها و تصاویر



پردهٔ درکعبه در مکه

روی این پرده آیاتی از سوره‌های ۱۰۶،۱ و ۱۱۲ قرآن نقش شده است.
نوشتهٔ درشت میان پرده‌آیهٔ ۲۷ سورهٔ ٤٨ است.

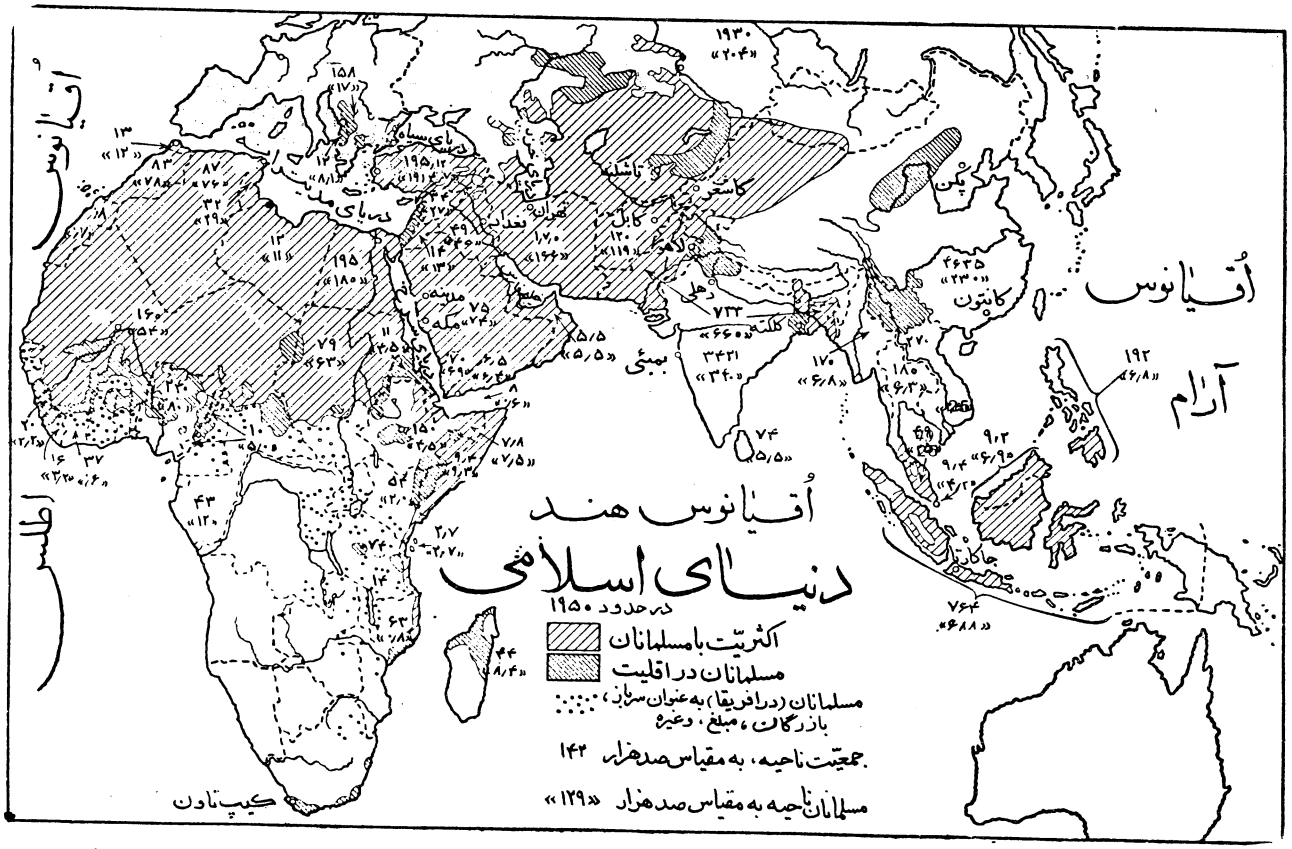
اقیانوس اطلس
اقیانوس آرام
اقیانوس هند
دنیای اسلامی
در حدود ۱۹۵۰
اکثریت با مسلمانان
مسلمانان در اقلیت
مسلمانان (در افریقا) به عنوان سرپار، بازرگانان، مبلغ، وغیره
جمعیت ناحیه، به مقیاس صدهزار ۱۴۲
مسلمانان ناحیه به مقیاس صدهزار «۱۲۹»
کیپ تاون
تاشکند
کاشغر
کابل
لکنو
دهلی
کلته
بمبئی
پکن
کانتون
جاکارتا
مکه
مدینه
بغداد
تهران
۱۹۳۰
«۲۰۴»

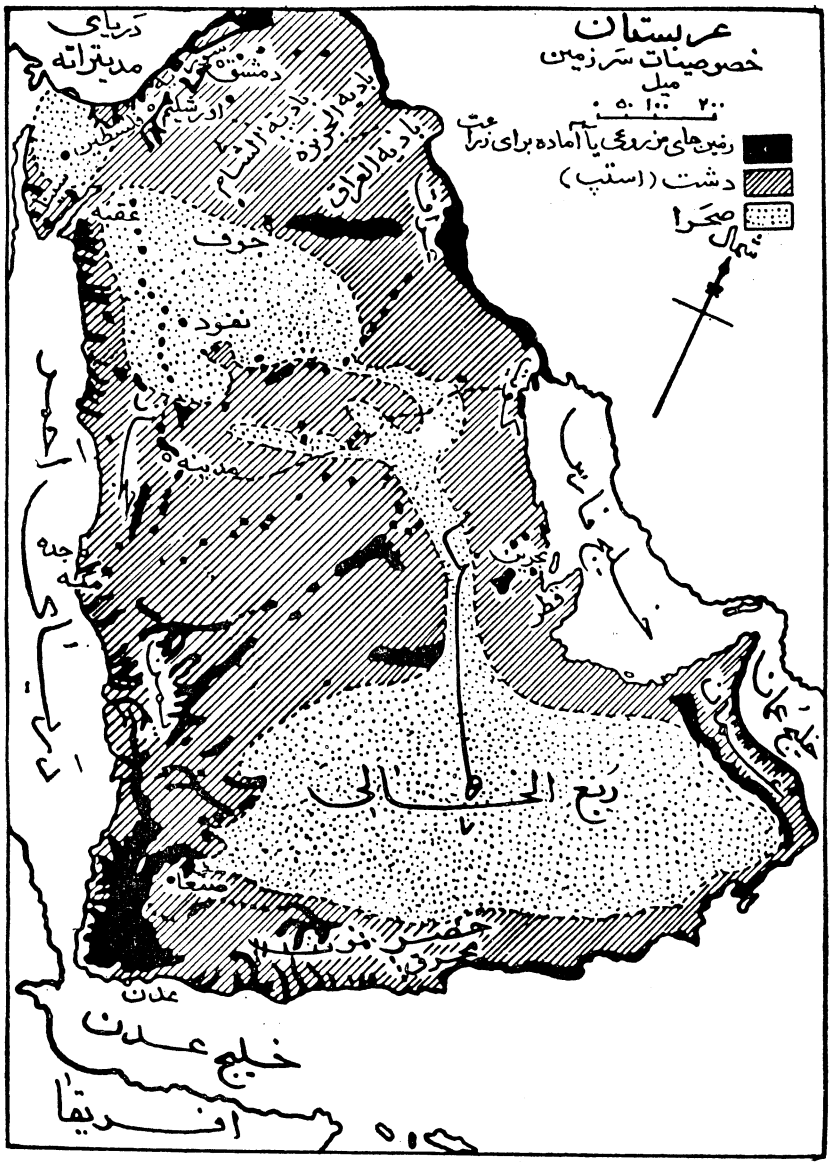
عربستان
خصوصیات سرزمین
میل
۰ ۵۰ ۱۰۰ ۲۰۰
زمین های مزروعی یا آماده برای زراعت
دشت (استپ)
صحرا
شمال
دریای مدیترانه
دمشق
اورشلیم
فلسطین
بادیة الشام
بادیة الجزیره
بادیة العراق
عقبه
جوف
نفود
مدینه
جده
مکه
بحرین
قطر
خلیج فارس
خلیج عمان
ربع الخالی
صنعا
حضرموت
عدن
خلیج عدن
افریقا

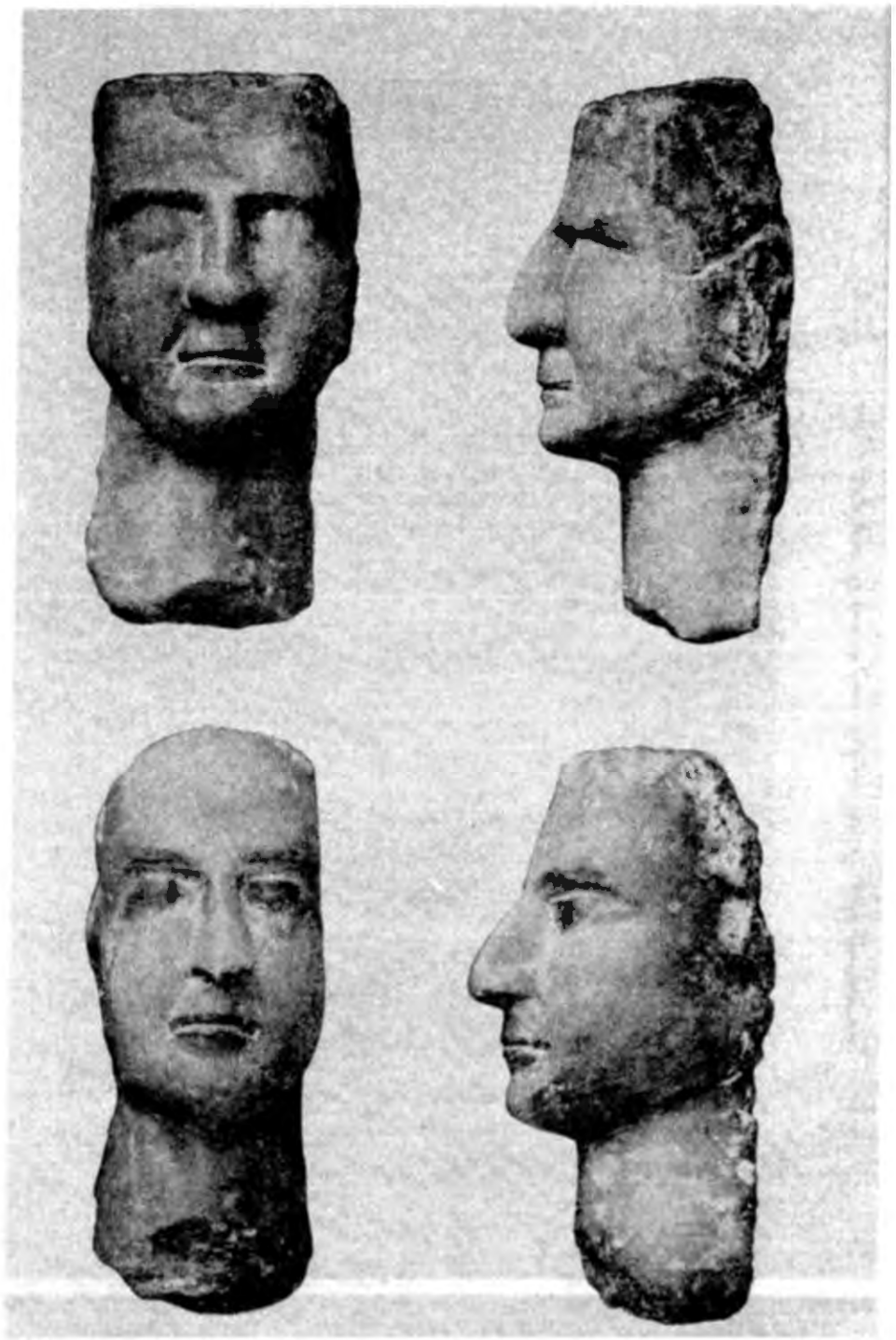

نمونه‌هائی از چهره‌های سبئی



درخت صمغ وزنی ازقبیلهٔ مهری‌که صمغ درخت را جمع‌آوری می‌کند



سمر خت ششمین پادشاه سلسلهٔ اول
درحال حمله به سرکردهٔ صحرانشینان

صفحهٔ ٤٥

خرابه‌های بنایی که ظاهراً
پرستشگاه بوده است.

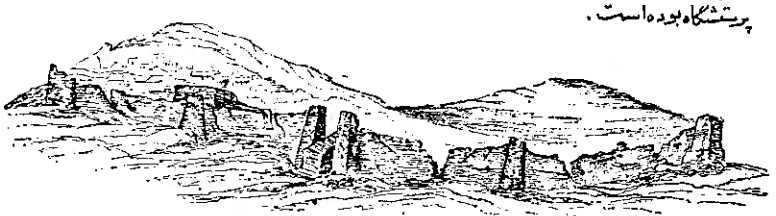

دری که روی آن جملهٔ زیر حک شده است.

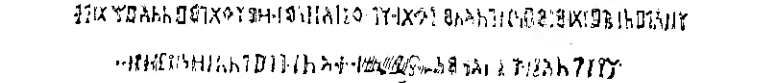

ویرانه های نقب‌الحجر و دو سطراز
نوشته‌های عربستان جنوبی

صفحهٔ ٦٥

عربي	لاتين	يوناني اخير	رأس شمرا	فينيقي	عربي جنوبي	سيناي
ا	A	A				
ب	B	B				
ج	CG	⟨				
د	D	Δ				
ه	E	E				
و	FV	Y				
ز	...	I				
ح	H	B				
ط	...	⊗				
ي	I	ζ				
ك	...	K				
ل	L	⟨				
م	M	M				
ن	N	N				
. .	X	≡				
ع	O	O				
ف	P	⌐				
ص	...	...				
ق	Q	Φ				
ر	R	P				
س ش	S	ξ				
ت	T	T				

جدول الفباها شامل خط ميخى رأس الشمرا





سکهٔ نقرهٔ حمیری

رو: سر مردی باحرف تصویری.

پشت: سرمردی با نوشته‌ای بدین‌صورت «کاریباایلووتر» مربوط به‌تقریباً ۵۰ میلادی

صفحهٔ ۷۱





سکهٔ نقرهٔ حمیری

رو : سرآتناکه روی گونهٔ او حرف سبئی «نون» حک شده است .

پشت : جغدکه برپشت آن شاخهٔ زیتون دیده می‌شود . این سکه متعلق به‌قرن سوم یادوم ق.م است وتقلیدی‌است از سکهٔقدیمی آتیك متعلق به قرن چهارم ق.م

مربوط به صفحهٔ ۷٤





مربوط به صفحهٔ ۱۰۸

سکهٔ مفرغی نبطی

رو: سرتراژان؛ پشت : الههٔ شهر پتراکه بعداً با لات ومنات یکی شد

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس
۱۳۷۴

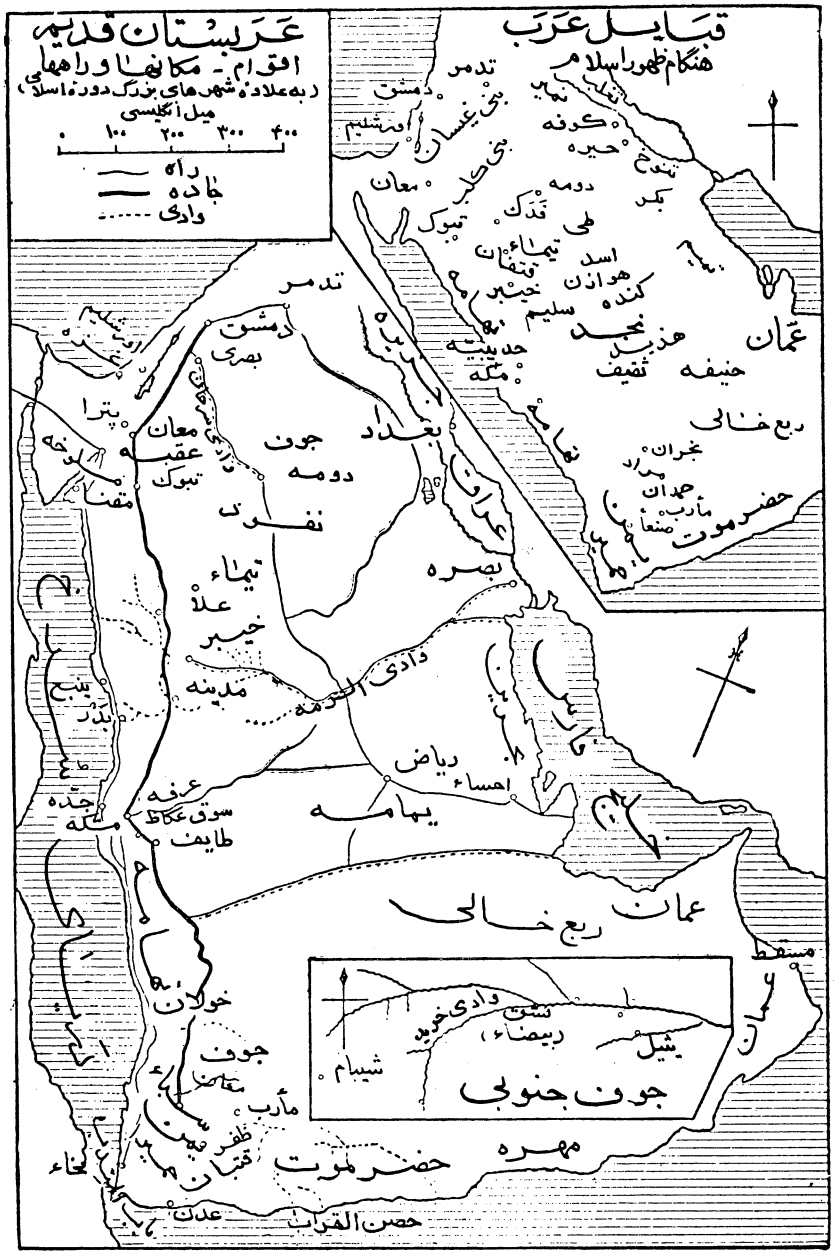

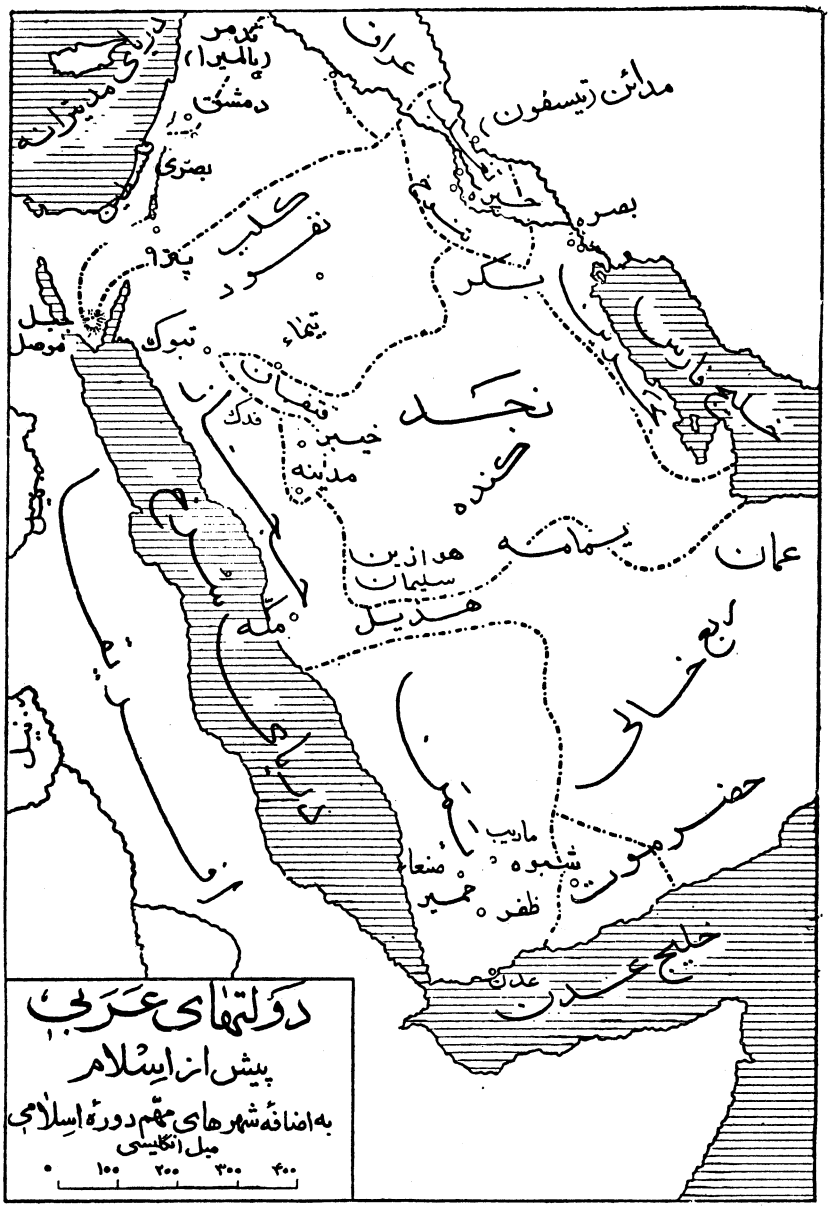
دولتهای عربی
پیش از اسلام
به اضافهٔ شهرهای مهم دورهٔ اسلامی
میل انگلیسی
۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰
تدمر (پالمیرا)
دمشق
بصری
عراق
مدائن (تیسفون)
بصره
کلب
نفود
پترا
تبوک
تیماء
جبل موصل
نجد
فدک
خیبر
مدینه
کنده
یمامه
هوازن
سلیمان
هذیل
مکه
عمان
ربع خالی
حضرموت
ماریب
شبوه
صنعاء
حمیر
ظفر
عدن
خلیج عدن
خلیج فارس
دریای مدیترانه
نیل



پترا : قصر



پترا : دیر



تالار وطاق پیروزی

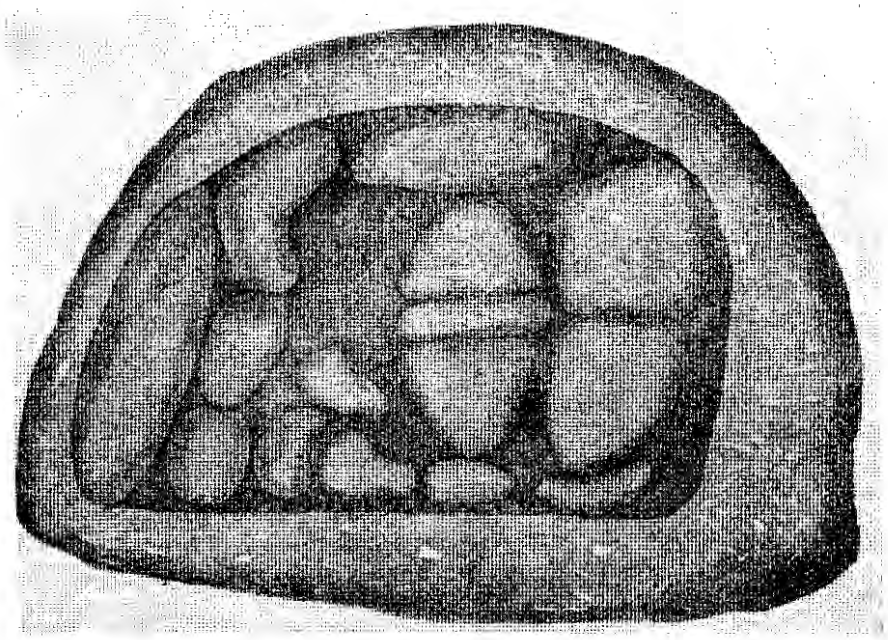

حجرالاسود صفحه ۱۲۷



نمائی از مکه وکوه‌حرا

مربوط به‌صفحهٔ ۱۳۱



معراج حضرت محمد

ازیوسف و زلیخای جامی ،قرن پانزدهم . موزهٔ بریتانیا، Or. 4535

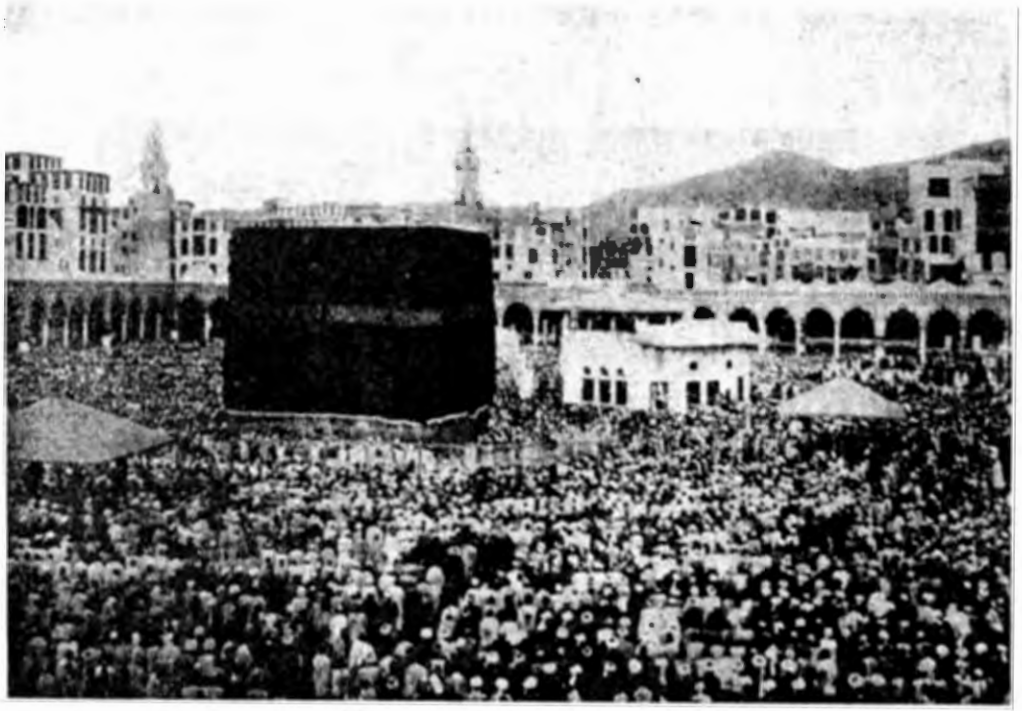

نماز جمعه در بیت‌الله‌الحرام

صفحهٔ ۱۷۰



محمل‌های مصری و سوری
هنگام حرکت از مزدلفه به منی

مربوط به صفحهٔ ۱۷۲

تقلیدی از سکه‌های طلائی
بیزانس با نوشتهٔ عربی

صفحهٔ ۲۸۰





سکهٔ مسی عبدالملك

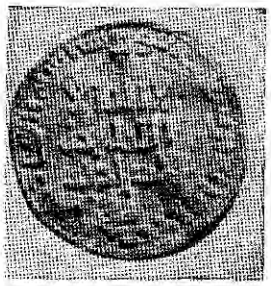

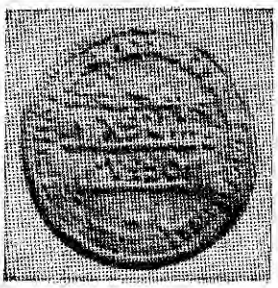

سکهٔ طلائی انگلوساکسون بتقلید ازدینار
عربی، ۱۵۸ ه، ۷۷٤م

مربوط به‌صفحهٔ ٤۰۱



صورت متوکل در روی سکهٔ نقره‌ای
مربوط به صفحهٔ ۵۳۵

دینار احمدبن طولون ، مصر، ۸۸۱م

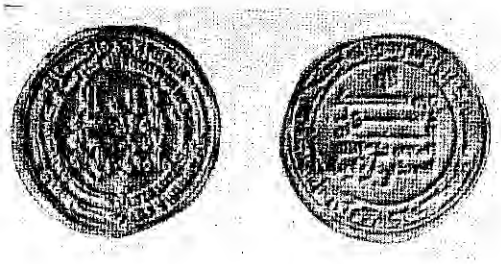

مربوط به صفحهٔ ۵۸۰

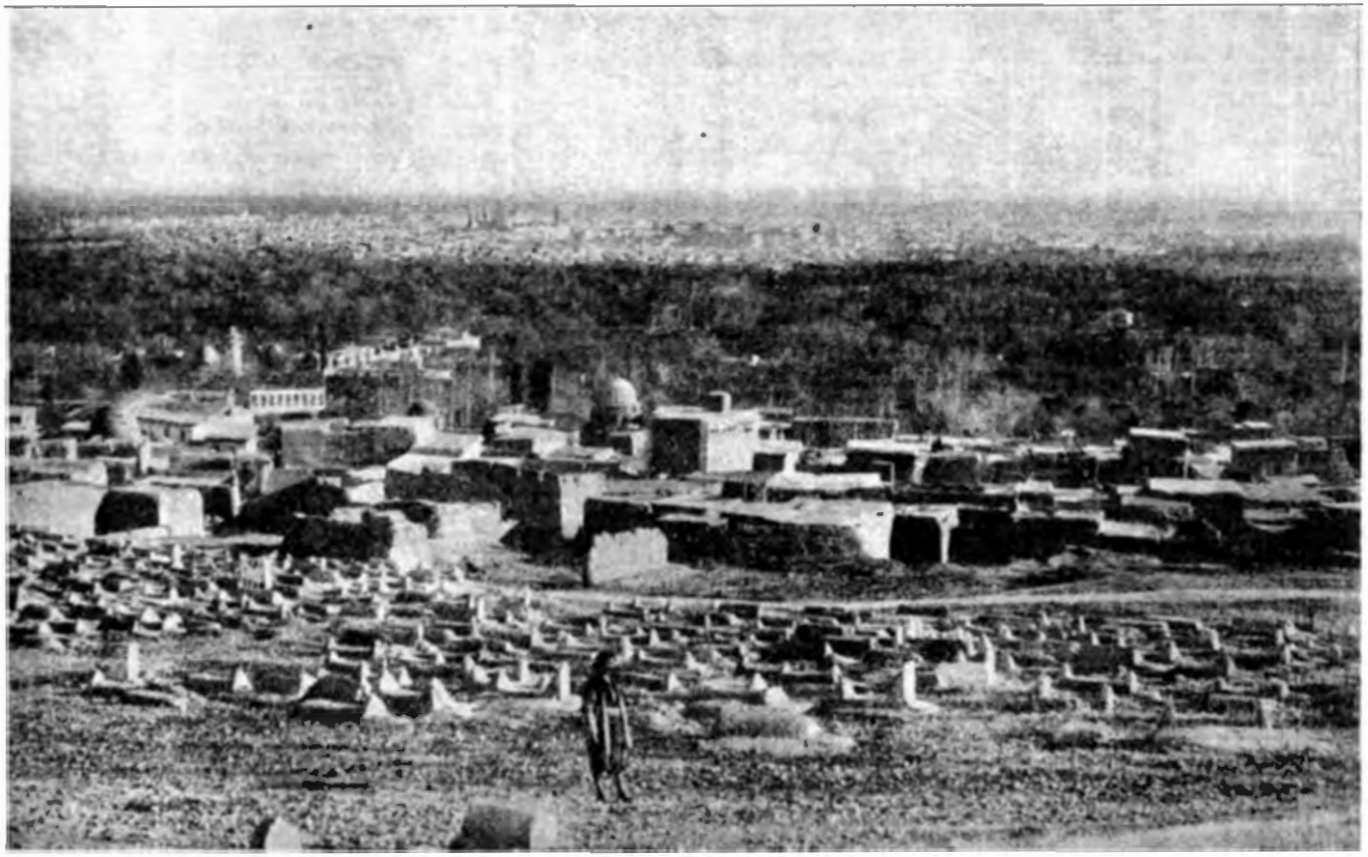

دمشق کنونی ، منظره‌ای از صالحیه

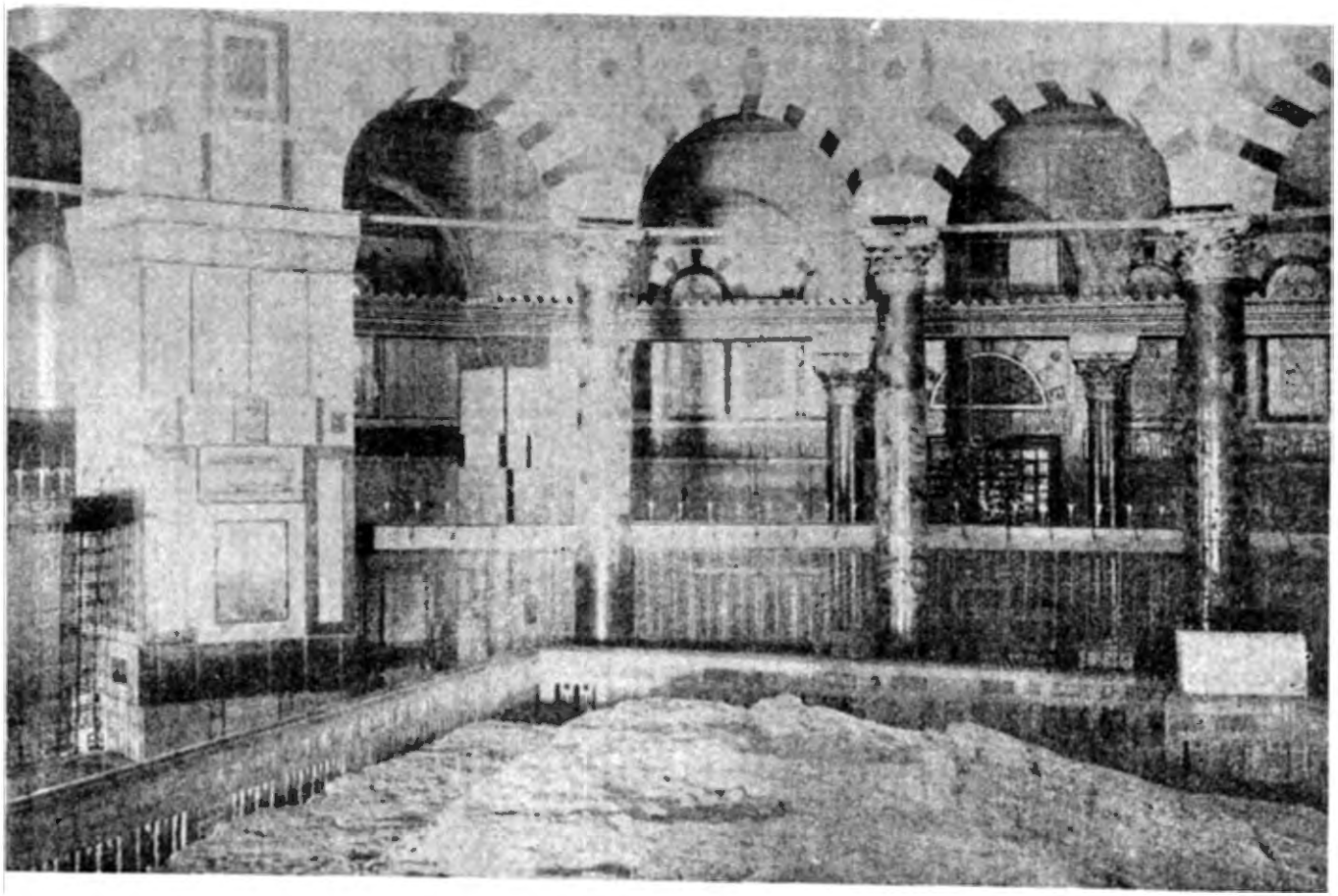

قسمت اندرونی گنبد صخره



نمایی از بیت‌الله‌الحرام ازسوی مشرق

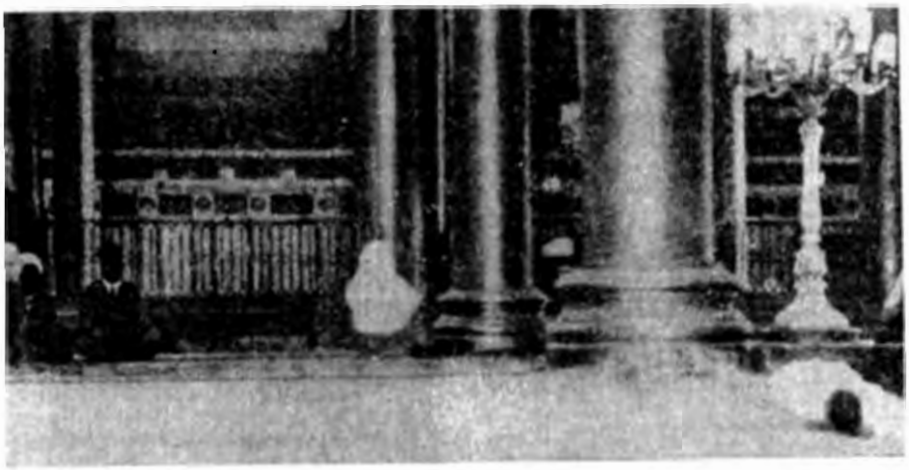

داخل مسجدمدینه

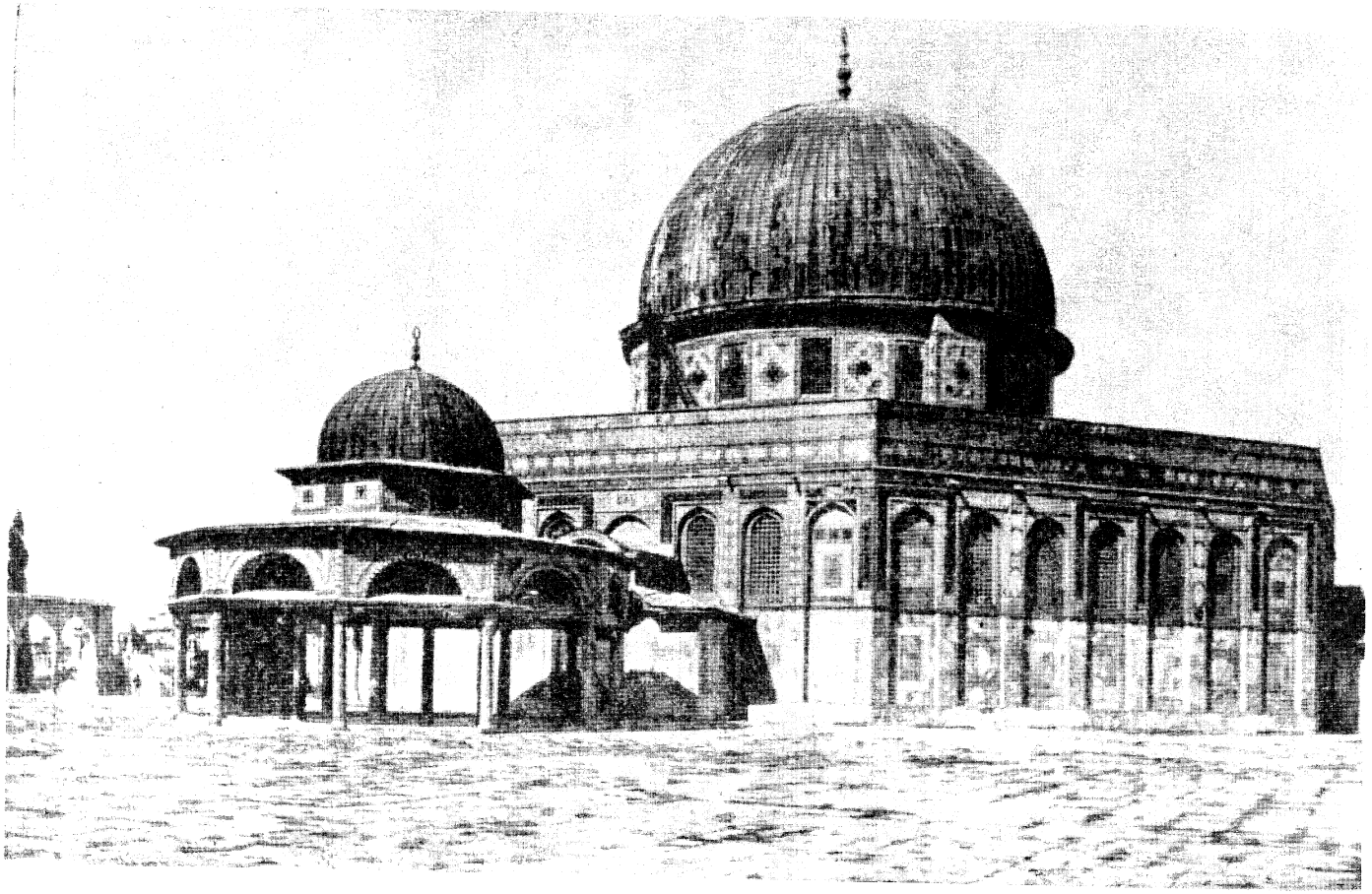

گنبد صخره



دورنمائی از مسجد اقصی



مسجد اموی در دمشق : ستونها و منارهٔ شمالی

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
قلمس
۱۳۷۴



قصر عمره

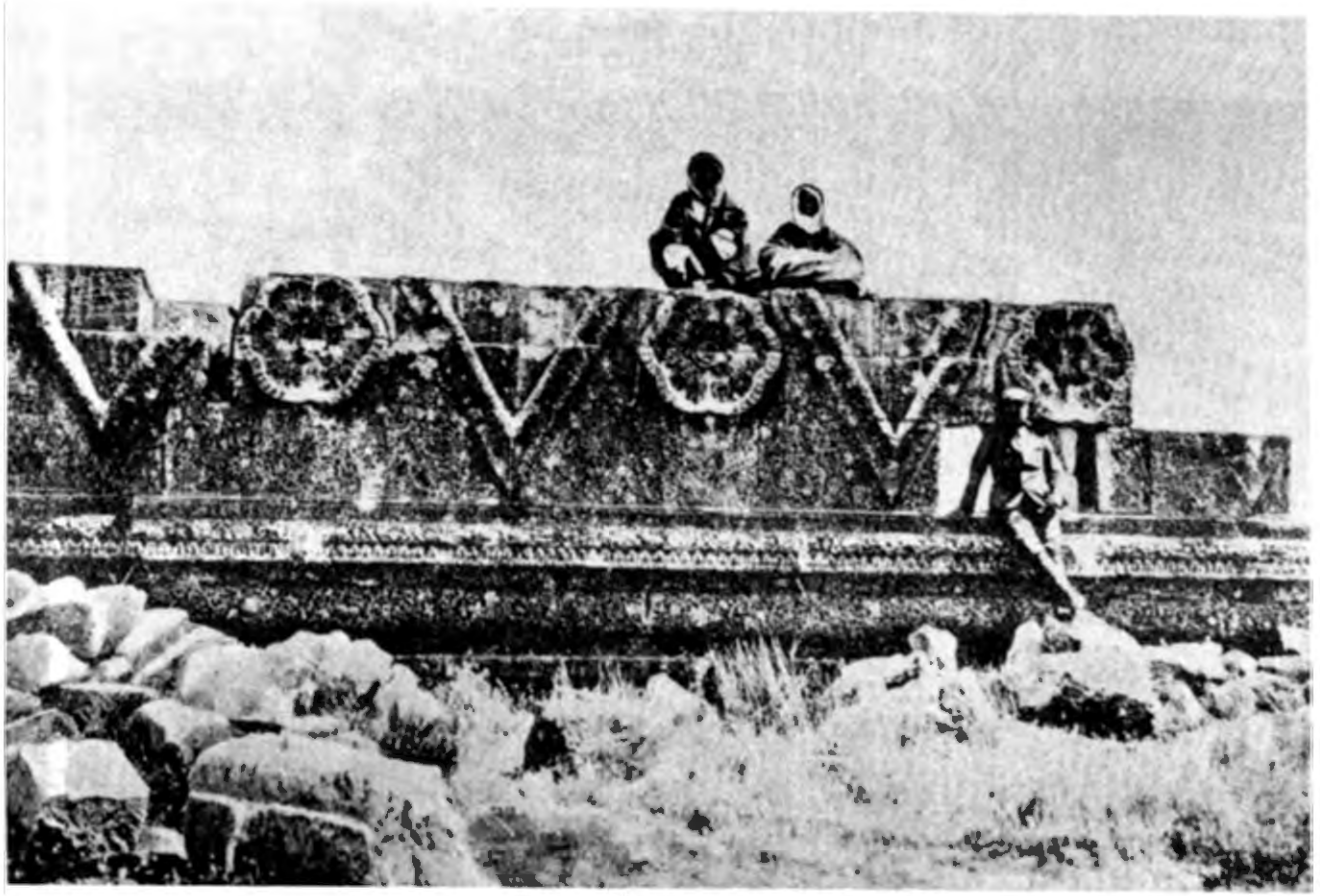

نمائی از قصر مشتی

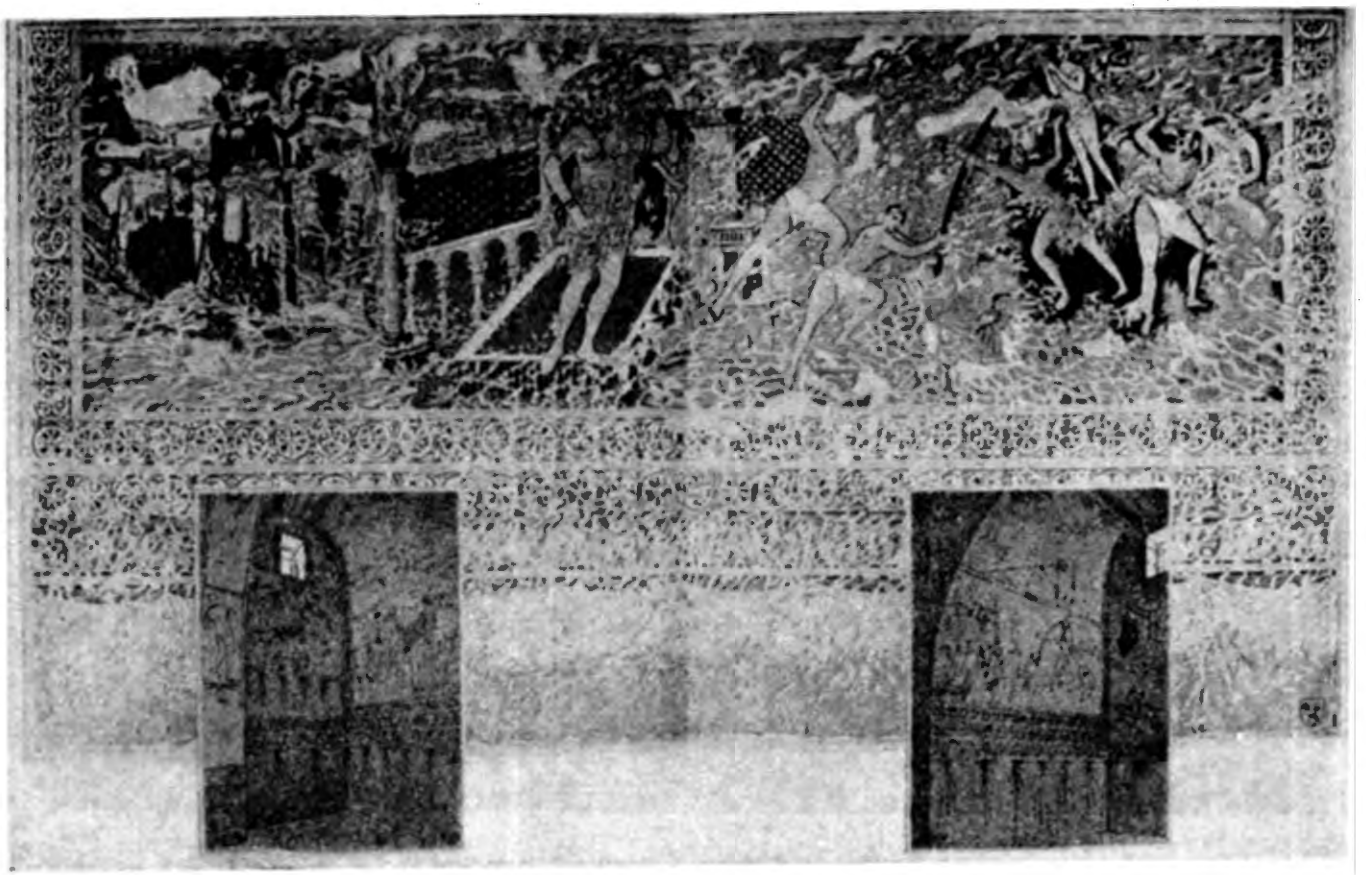

دیوار غربی تالار بزرگ قصر عمره

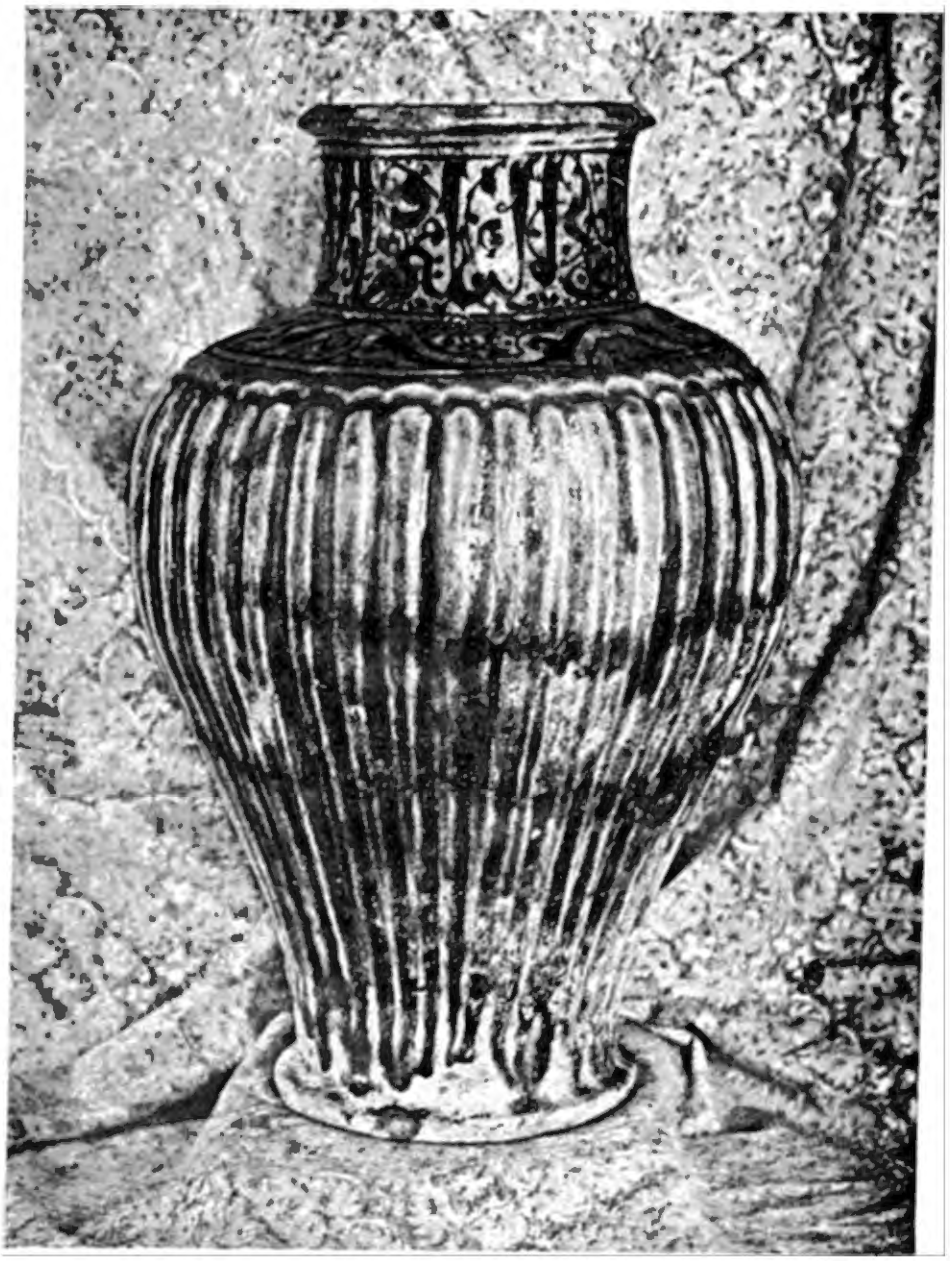

ظرفی متعلق به‌قرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی از رقه پایتخت موقتی هارون‌الرشید

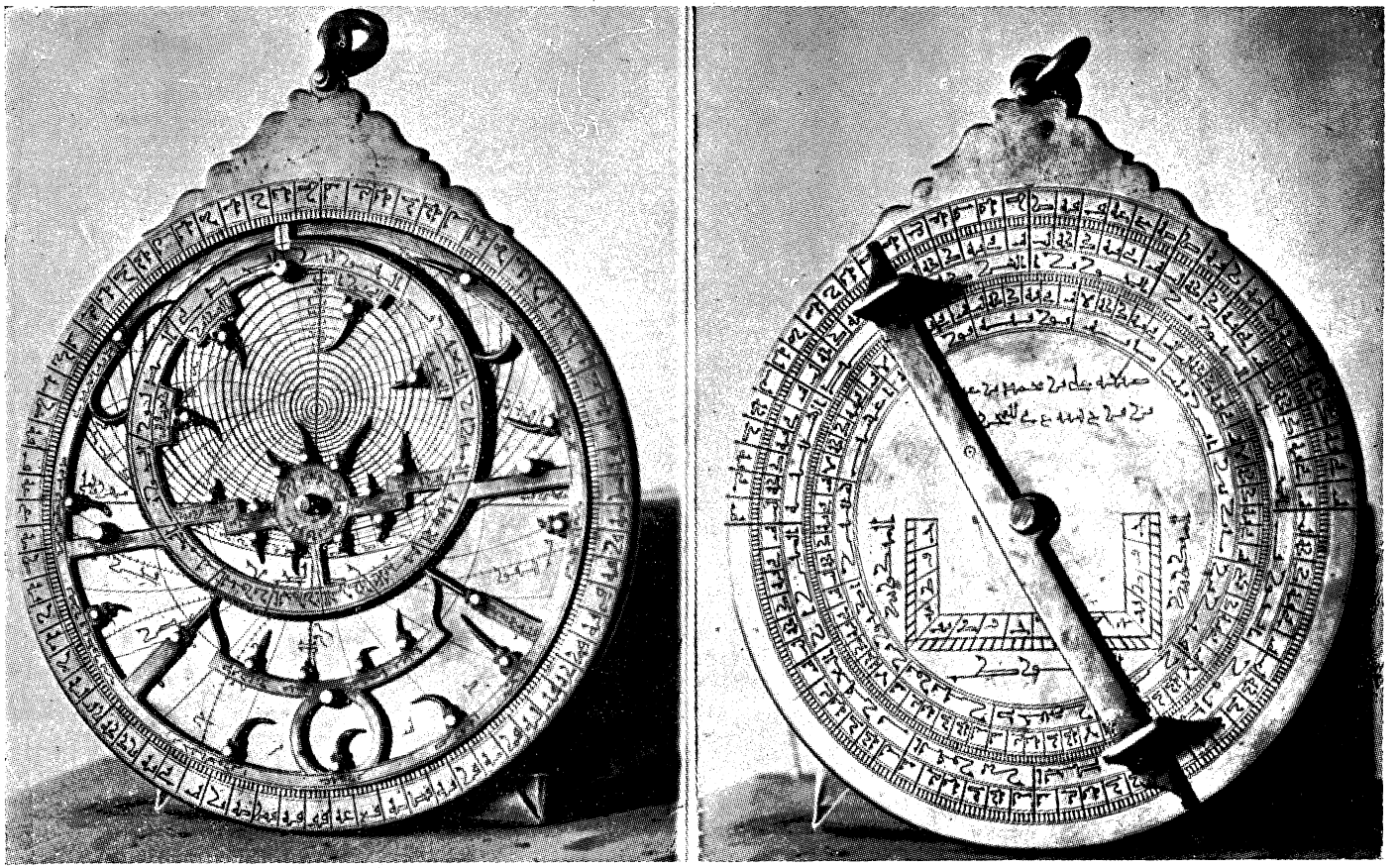

دو رویهٔ اسطرلاب ساخت ۱۰۱۰ هجری (۱۶۰۱-۲ میلادی)

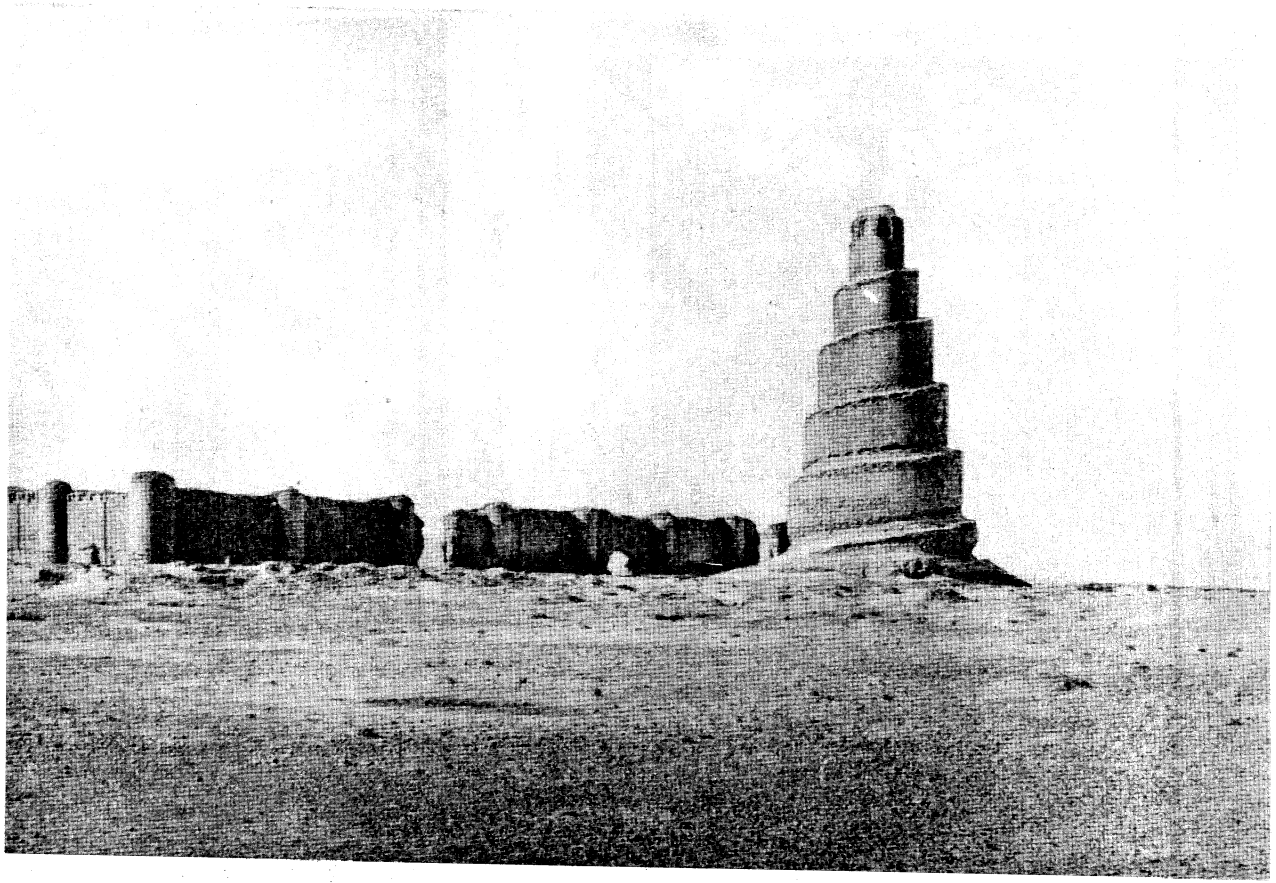

برج ملویه درمسجد جامع سامره از قرن ۹ میلادی

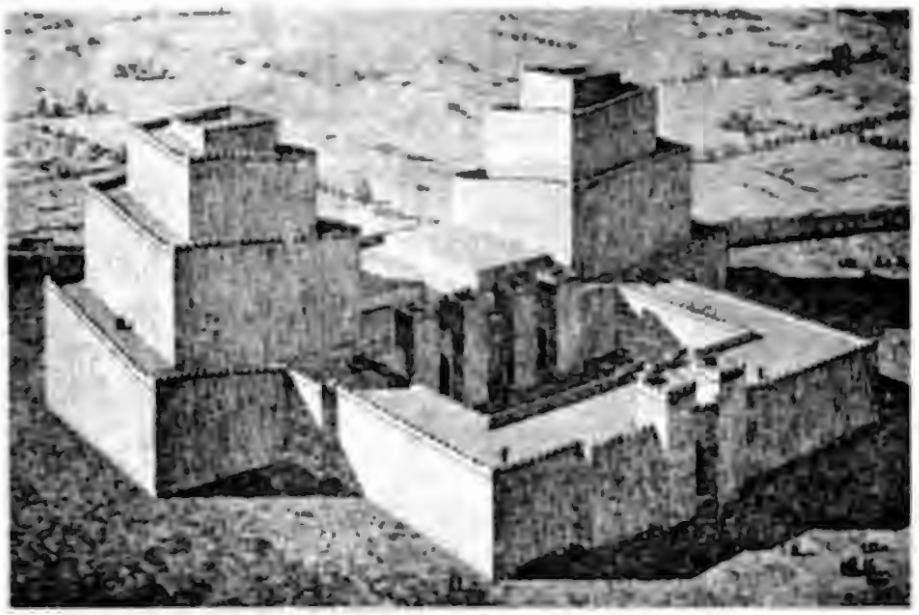

برجهای سکودار ، زیگورات ، معبد انو-ادد درآشور

صفحهٔ ۵۳۶



تصویری از مقامات حریری

نسخهٔ خطی ، بتاریخ ۷۳۴ هجری (۱۳۳۴ میلادی)، درکتابخانهٔ ملی وین .

صفحهٔ ۵۳۸



محمد و بحیرای راهب

از جامع التواریخ رشیدالدین، بتاریخ ۷۱۰ هجری (۱۳۱۰ - ۱۱میلادی)، کتابخانهٔ دانشگاه ادینبورگ ، شمارهٔ ۲۰ عربی



حمراء و غرناطهٔ امروزی

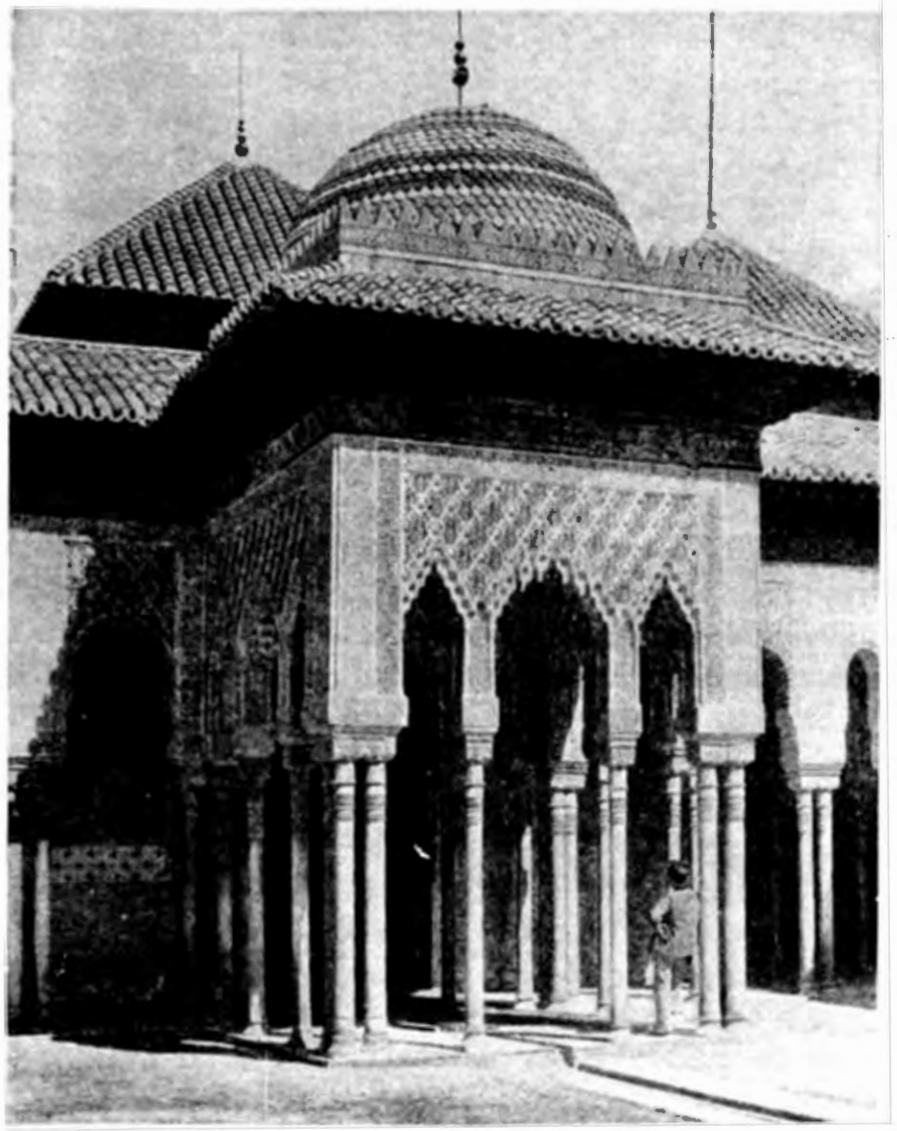

گنبد قصر شیرها ، حمراء ، غرناطه



اندرون مسجد بزرگ قرطبه

مقابل صفحهٔ ۷۶۰



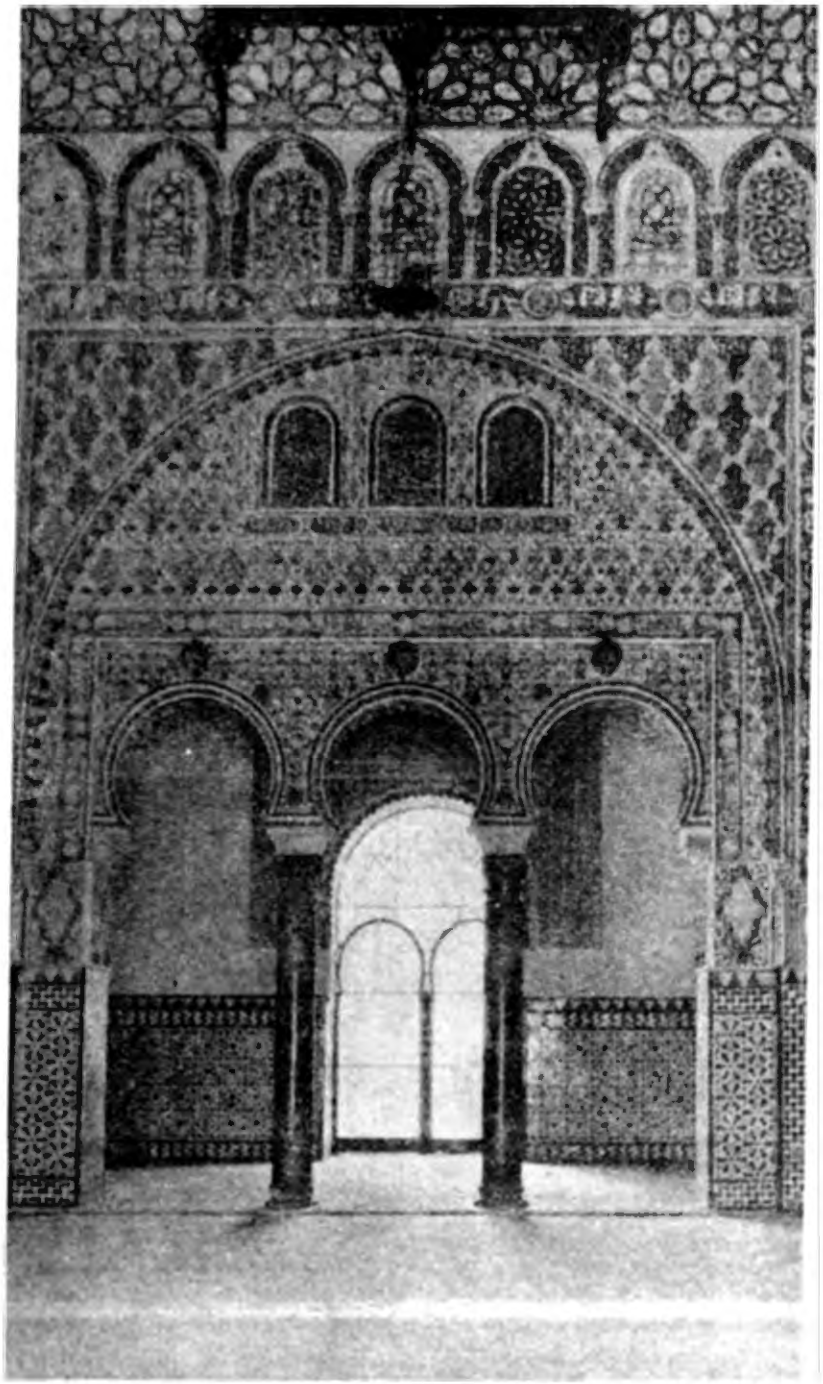

سالن سفیرها در الکازار ، اشبیلیه



کاپلا پالاتینا ، پالرمو

بوسیلهٔ روجر دوم ساخته شده و با کتیبه‌های کوفی تزئین گردیده است .

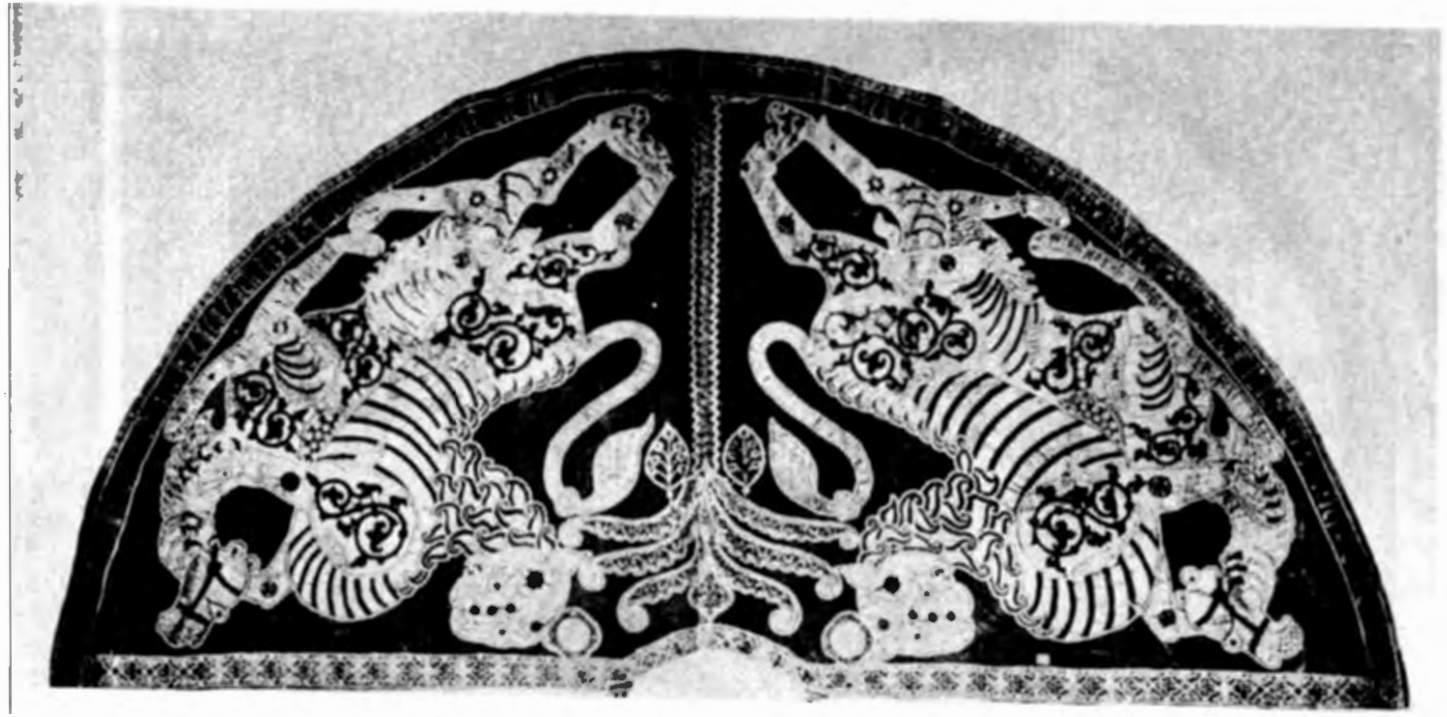

شنل تاجگذاری روجر دوم باخط کوفی درحاشیهٔ نیمدایره
اکنون در ولتلیش شاتزکامر وین موجود است.



نقشهٔ جهان‌نمای عربی ، قاهره ، ۱۴۵۶ میلادی

صفحهٔ ۷۷۶

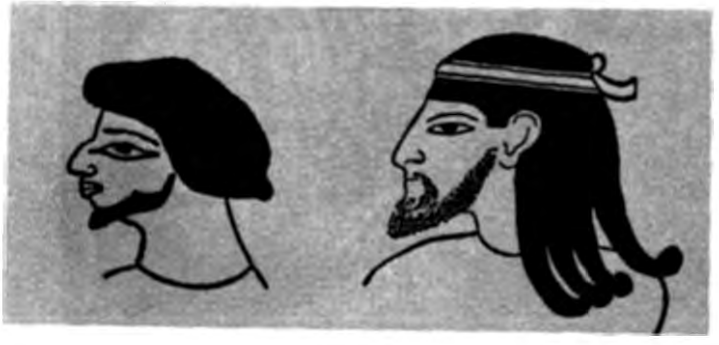



تنگ بلوری کنده‌کاری شده با نشان خانوادگی عزیز خلیفهٔ فاطمی ، قرن دهم
در گنجینهٔ سن مارك، ونیز.



قلعهٔ شقیف (بلفورت)

این‌قلعه درتپه‌ای به ارتفاع ۱۵۰۰ پا ازلیطانی قرار دارد.



سکهٔ عبدالمجید اول

نقره‌ای (۱۰ قرشی) ، بتاریخ ۱۲۵۵ (۱۸۳۹) ، ضرب مصر (قاهره).

مربوط به‌صفحهٔ ۹۲۰



سکهٔ علی بك

نقره‌ای (۲۰ پاره)، بتاریخ ۱۱۸۳ (۱۷۶۹) ، ضرب مصر (قاهره).

مربوط به صفحهٔ ۹۰٤



سکهٔ محمود دوم

مسی (پنج پاره) ، بتاریخ سی ویکمین سال سلطنت وی ، ضرب مصر (قاهره) .



سکهٔ محمد دوم

طلا (نیم‌سکهٔ‌عثمانی)، بتاریخ بیست‌وپنجمین سال سلطنت وی ، ۱۲۴۷ (۱۸۳۱-۲)، ضرب‌مصر (قاهره) .

مربوط به صفحهٔ ۹۰۸



سکهٔ سلیمان اول

طلا (التون) ، بتاریخ ۹۲۶ (۱۵۲۰)، ضرب حلب.

مربوط به صفحهٔ ۹۱۰



دینار فرانکی ، ضرب عکا ، ۱۲۵۱ ، بانوشتهٔ عربی

صفحهٔ ۸۳۳



کلاه عاجی کنده کاری شده
بسال ۹٦٤م درقرطبه ساخته شده واکنون
درموزهٔ باستانشناسی مادرید است .
مربوط بهصفحهٔ ۷٦۰



قلعهٔ قدیمی حلب که بوسیلهٔ نورالدین (متوفی ۱۱۷۴ م)تجدید بنا شده است.

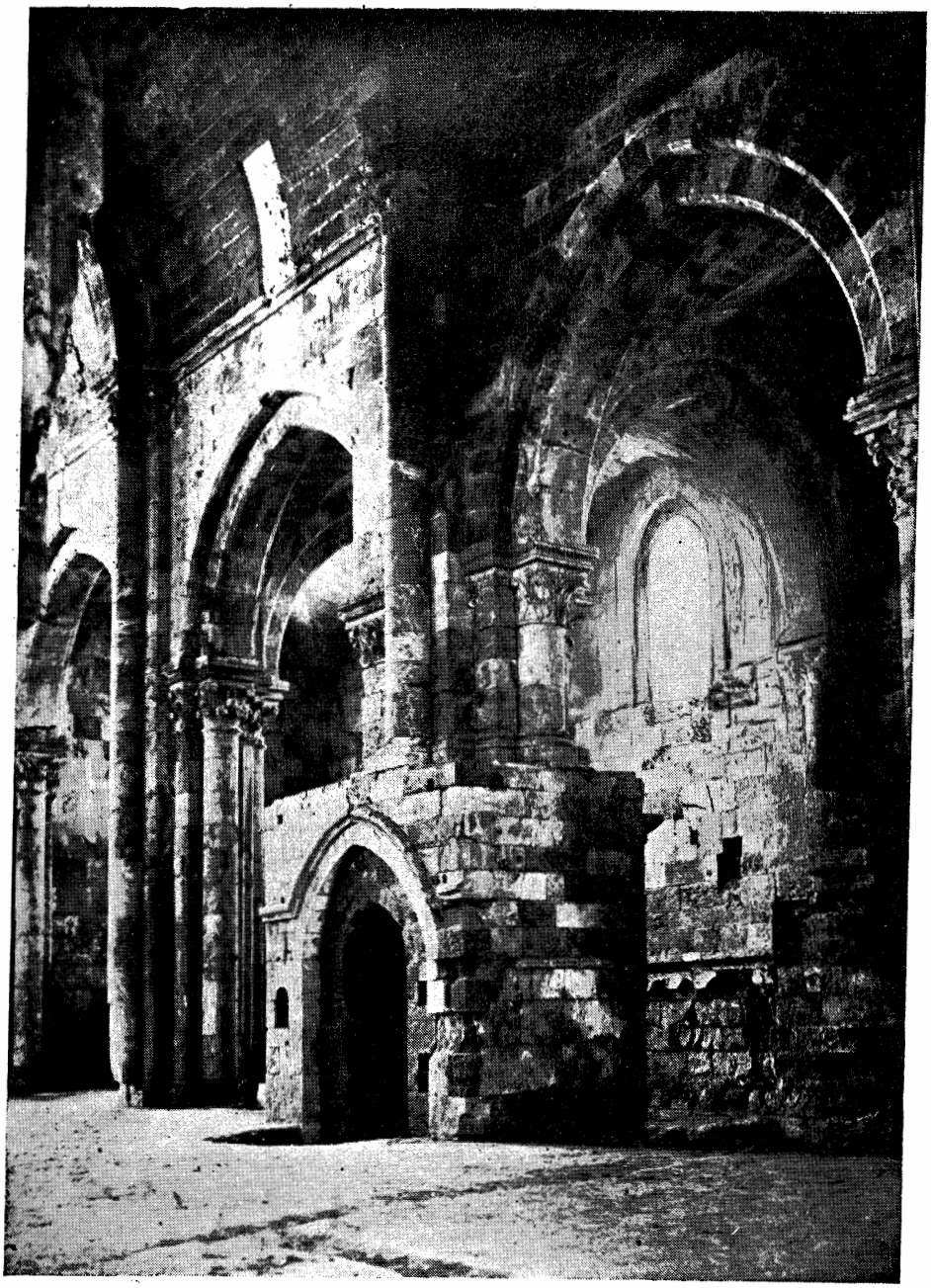

اندرون کلیسای صلیبی نوتردام در انطرطوس (تورتوسا ، طرطوس جدید)



نمای بیرونی مدرسهٔ قایتبای، قاهره

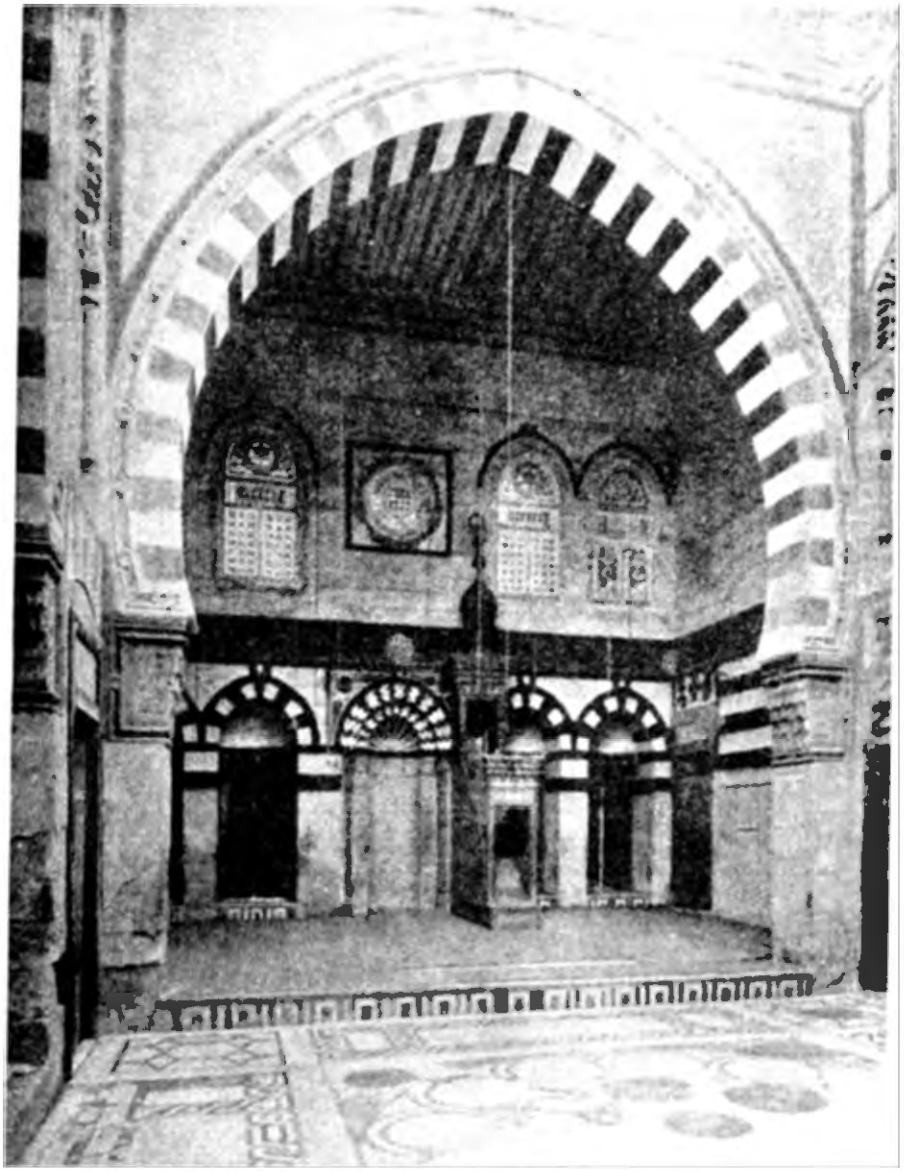

نمای اندرونی مدرسهٔ قایتبای ، قاهره



محمد علی بنیادگذار مصر نو

صفحهٔ ۹۰۶



فخرالدین معنی ، امیر لبنان

۱۵۹۰ - ۱۶۳۵

مربوط به‌صفحهٔ ۹۱۳



محمد عبده ، مصلح مصرى



دینار بیبرس مملوك

ضرب ۶۶۷ (۹/۱۲۶۸)، باتصویر شیر
درزیراسم وی .

مربوط به صفحهٔ ۸۳۰

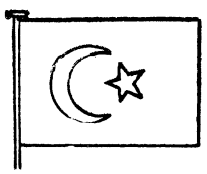

پرچم امپراطوری عثمانی

مربوط بهصفحهٔ ۸۹۱

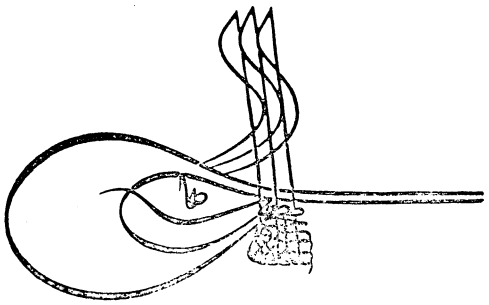

طغرای سلیمان کبیر

صفحهٔ ۸۹۷

فهرست اعلام

آپولونیوس پرکاسی ۳۹۸
آتن ۷۰۳،۵۷۹
الاثارالباقیةعن‌القرون‌الخالیه، کتاب ۴۸۰
آدریاتیك ، دریا ۷۱۱،۶۲۲
آدم ، پیمبر ۵۶۷،۱۵۹،۱۱۵
آذربایجان ۴۱۷،۲۸۹،۲۲۷،۱۹۷
آراء اهل‌المدنیةالفاضله،رساله ۴۷۴
آسمان وزمین ، کتاب ۷۵۴
آسیا ۲۱،۲۸،۵۶،۶۲،۹۳،۲۰۱، ۲۲۴،۲۴۱، ۲۷۳،۲۷۸ ، ۳۲۸، ۳۸۶، ۴۰۱،۴۳۷، ۴۵۸، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۷۹، ۵۹۵،۶۱۱،۶۷۶، ۸۴۹،۸۹۲ .
آسیای صغیر ۲۹،۴۴،۹۵،۱۹۸،۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶،۲۸۹ ، ۳۷۸، ۳۸۰،۴۹۴، ۵۶۰،۵۹۰، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۷، ۸۰۸، ۸۸۲،۸۸۳،۹۱۸ .
آسیای غربی ۱۵،۹۵،۱۵۴،۱۸۴،۳۳۳، ۴۱۸، ۴۴۶، ۵۳۲، ۶۰۱، ۷۹۱،۸۷۱، ۹۳۳ .
آسیای وسطی ۱۸، ۲۷۲، ۳۵۵، ۸۸۳، ۸۹۸.
آشور ۱۳،۴۹،۵۰،۶۸،۴۱۷
آشور بانیپال ۴۹،۵۰
آفرودیت اورانیا ۹۲
آفریقا ۱۶،۱۹،۲۰، ۳۱،۱۵۴،۱۸۴، ۲۴۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۰،۴۵۸، ۴۵۹،۵۰۹، ر.ک. افریقا.
آفریقای شمالی ۱۰،۸۹۴
آفریقای میانه ۱۷۳
آقاخان ۵۷۴
آکادمی فرانسه ۱۱۸
آکسفورد ۱۱۹ ر.ک.اکسفورد
آگار ۵۵
آگور ۵۵
آلب‌ارسلان سلجوقی ۵۲۵
آلبانی ۵۷۶،۸۹۳،۹۱۷
آلپ ۷۵۵،۷۷۲
آلفونس ۷۱۴،۸۵۵
آلفونس دهم ۷۳۰،۷۳۱،۷۶۶
آلفونس سوم ۶۶۳
آلفونس ششم ۶۸۸،۶۸۹،۶۹۰،۶۹۱، ۶۹۵،۶۹۷ .
آلفونسو دالبوکرك ۸۷۹
آلفونس هشتم ۶۹۳،۷۴۱
آلفونس هفتم ۶۹۰
آلمان ۳۸۷،۶۷۰،۶۷۲،۸۱۷،۷۵۵، ۷۵۷،۸۴۴.
آمر ، خلیفهٔ فاطمی ۷۹۲،۷۹۳،۸۲۰
آمریکا ۴۲۵،۴۴۱،۶۴۶، ر.ک.امریکا
آمنه ۱۴۱،۲۴۵
آمودریا (جیحون) ۶۲۸
آناتولی ۸۹۱،۸۰۸،۸۸۰،ر.ک.اناطولی
آنتوان ، مارک ۹۴
آنتونی ۲۳۲

آنتیپاتریس ۳۶۱
آنتیگونوس ۸۹
آنتیوس ۲۰۷
آنقره ۹۵، ۱۰۷، ۳۹۵، ۸۸۲، ر.ک. انقره
آنی ۶۱۱
آیلوس گالوس ۵۹، ر.ک. ایلیوس گالوس
ابادید ۴۸
اباضیان ۳۱۸
اباقا ۸۵۷
ابراهیم، پیمبر ۷۹، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۳۳۸، ۵۶۷.
ابراهیم، خلیفهٔ اموی ۲۰۷، ۳۵۲، ۳۵۹
ابراهیم، فرزند محمد نبی ۱۵۲
ابراهیم، نوهٔ ثابت ۳۹۸
ابراهیم، نوه‌زادهٔ امام حسن(ع) ۳۶۶، ۳۶۷
ابراهیم ادهم بلخی ۵۵۵
ابراهیم بن اغلب ۵۷۸
ابراهیم بن سنان ۵۰۲
ابراهیم بن سهل ۷۱۸
ابراهیم بن عزاری طلیطلی ۷۵۴
ابراهیم بن عزرا ۷۵۵
ابراهیم بن مهدی ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۳، ۵۴۴
ابراهیم پاشا ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۳۲، ۹۳۶
ابراهیم حلبی ۸۹۷
ابراهیم دوم اغلبی ۷۷۰، ۷۷۱
ابراهیم سوم اغلبی ۵۷۹
ابراهیم عبدالله ۱۱
ابراهیم فزاری ۴۷۷
ابراهیم موصلی ۳۸۴، ۵۴۱، ۵۴۳، ۶۵۸
ابرهه ۷۹، ۸۰، ۸۲
اب‌شیخو ۱۵۳
ابلستین ۲۶۰
ابلق، قصر ۸۶۰
ابله، نهر ۴۴۵، ۶۰۱
ابن آثال ۲۵۴، ۳۲۸
ابن ابار، ابوعبدالله محمد ۷۲۴
ابن اباض ۳۱۸
ابن ابی اصیبعه، موفق‌الدین، احمد ۴۰۰، ۷۲۵، ۷۴۹، ۸۶۶، ر.ک. ابی اصیبعه
ابن ابی عامر، محمد ۶۸۰، ۶۸۱
ابن اثیر ۳۸۴، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۲۵، ۵۷۸، ۵۹۷، ۶۱۳، ۷۸۶، ۸۲۵، ۸۶۸.
ابن احمر ۷۰۲
ابن اسحق ۱۴۲، ۲۷۶، ۴۹۵، ۴۹۹
ابن افلح، جابر ۷۳۲
ابن ایاس ۸۶۱
ابن باجه، ابوبکر محمد بن یحیی ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۶۴، ۷۶۷.
ابن برمکی ۳۷۳
ابن بشر وهابی ۹۲۶
ابن بشکوال ۷۲۴
ابن بطلان ۴۷۱
ابن بطوطه، محمد بن عبدالله ۱۳۱، ۴۲۸، ۵۲۷، ۶۱۶، ۶۲۲، ۷۲۹.
ابن بواب ۵۴۰
ابن بیطار، ابوعبدالله احمد ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۴، ۸۶۶.
ابن تغری بردی ۷۸۶، ۸۶۷، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۳، ر.ک. ابوالمحاسن تغری بردی
ابن تومرت ۶۹۹
ابن تیمیه ۹۲۵، ۹۴۲، ۸۷۰.
ابن جامع ۳۸۴، ۵۴۱، ۵۴۲
ابن جبیر، ابوالحسن محمد بن احمد ۳۳۴، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۷۵، ۸۳۵، ۸۳۶
ابن جزله ۷۷۱، ۷۴۱
ابن جصاص ۴۳۷
ابن جنی براهی ۸۶۵
ابن جثی ۵۱۴

ابن‌جوزی ۲۸۶، ۲۹۵، ۵۰۱، ۸۶۸
ابن‌جهور ۷۱۶، ۷۵۱
ابن‌حجر عسقلانی ۸۷۰
ابن‌حزم‌قرطبی ۵۰۹، ۶۸۴، ۷۱۴، ۷۱۵، ۸۷۱.
ابن‌حفصون ۶۶۶، ۷۸۷
ابن‌حماد ۷۹۹
ابن‌حنبل ۸۷۰، ۹۲۵
ابن‌حوقل ۴۱۷، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۲۸، ۷۷۳، ۷۷۵.
ابن‌حیان، جابر ۴۸۶، ۷۴۲
ابن‌خردادبه ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۹۱، ۵۴۴
ابن‌خطیب، لسان‌الدین ۷۰۳، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۷.
ابن‌خلدون، عبدالرحمن ۲۳۹، ۲۸۹، ۳۲۸، ۴۰۶، ۴۲۶، ۴۴۲، ۵۰۰، ۵۱۶، ۷۰۲، ۷۲۵-۷۲۷، ۷۳۶، ۷۸۶، ۸۶۷، ۸۸۲.
ابن‌خلکان، عبدالحمیدکاتب ۳۲۲، ۳۸۷، ۴۷۵، ۵۱۰، ۵۲۶، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۷۱۳، ۷۳۶، ۷۸۶.
ابن‌داود ۵۴۸
ابن‌درید ۱۱۵، ۵۱۴
ابن‌رسته ۱۰۵، ۴۹۲
ابن رشد، ابوالولید محمدبن احمد ۴۰۰، ۵۴۶، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۴، ۷۴۶ - ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۶۵، ۷۷۹.
ابن‌زبیر ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۵۴،
ابن‌زهر، ابوبکرمحمد ۷۶۵
ابن‌زهر، ابومروان‌عبدالملک‌بن ابی‌العلاء ۷۳۹-۷۴۱، ۷۴۹.
ابن‌زیدون، ابوالولید ۷۱۵، ۷۱۶
ابن‌زیری ۶۸۷
ابن‌سبعین ۷۳۵، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۶۵، ۷۷۸،
ابن‌سریج ۳۴۵، ۳۴۷-۳۴۹
ابن‌سعد ۴۹۶، ۴۹۹
ابن‌سعود، عبدالعزیز ۹۲۶، ۹۲۷
ابن‌سلار ۷۹۳
ابن‌سلامهٔ قضائی ۷۲۶، ۷۹۸
ابن‌سینا ۴۰۰، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۲۳، ۵۴۶، ۵۹۴، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۶۷،
ابن‌صابرمنجنیقی ۴۱۴
ابن‌طفیل، ابوبکر محمدبن عبدالملک ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۴۵-۷۴۷.
ابن طقطقی ۲۲۲
ابن‌طولون ۴۶۵، ۵۳۶، ۵۸۱، ۵۸۲، ۸۰۱، ۸۴۰.
ابن‌عبدالحکم ۴۹۶
ابن‌عبدربه ۷۱۳، ۷۱۵
ابن‌عبدوس ۷۱۶
ابن‌عبدون ۷۹۰
ابن‌عبدالوهاب ۹۲۶
ابن‌عبری، ابوبکربن علی محیی‌الدین ۷۲۵، ۷۵۰ - ۷۵۲، ۷۷۸.
ابن عذاری ۵۸۰، ۶۶۸، ۷۸۶
ابن‌عربشاه ۸۸۱، ۸۸۲
ابن‌عزرا ۷۵۴
ابن‌عساکر ۲۵۷، ۵۰۱
ابن علقمی ۶۲۷، ۶۸۹
ابن‌عمار ۷۱۶
ابن‌عمید ۳۲۲
ابن‌عوام، ابوزکریایحیی‌بن‌محمد ۷۳۶

ابن‌عیسی ۱۵۷ ، ۸۰۰
ابن فارض ۵۵۸
ابن‌فقیه‌همدانی ۳۳۹،۴۱۷،۴۵۹،۴۹۱، ۴۹۲ .
ابن‌قتیبه،محمدبن مسلم‌دینوری ۲۶،۹۷، ۳۱۵،۴۹۷،۵۱۴ .
ابن‌قوطیه ۶۶۳،۶۷۹،۷۲۳
ابن ماجهٔ قزوینی ۵۰۶
ابن‌ماسویه ۳۹۵،۴۷۰
ابن‌محرز ۳۴۸
ابن‌مسافرتعاسیف ۸۴۴
ابن مسجج ۳۵۰
ابن‌مسرهٔ قرطبی ۶۶۶،۷۴۳،۷۵۱
ابن‌مقفع ۳۹۰،۴۵۷،۴۹۷،۴۹۹،۵۱۲
ابن‌مقله ۱۵۷،۵۴۰،۶۰۲،۸۰۱
ابن‌میمون، ابوعمران‌موسی ۷۳۷،۷۴۸، ۷۴۹،۷۵۰،۸۳۷،۸۶۴.
ابن‌نباته ۵۸۸
ابن‌ندیم ۳۸۷،۴۵۱،۴۵۳،۵۳۰
ابن‌نمیر ۲۴۹
ابن واضع یعقوبی ۴۹۱،۴۹۸
ابن وحشیه ۴۵۶،۷۳۶
ابن‌هشام ۷۸،۱۲۴،۱۲۷،۱۴۲،۱۷۱، ۲۳۱،۴۹۶
ابن‌هند ۱۰۴
ابن‌هیثم ۴۷۳،۸۰۰ر.ک.ابوعلی‌حسن‌بن هیثم
ابواسحق‌بن‌خفاجه ۴۵۶،۷۱۷
ابوالاسود دئلی ۳۱۱
ابوبکر خلیفهٔ اموی ۱۴۵،۱۵۲،۱۵۶، ۱۵۷،۱۷۸، ۱۸۰–۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۴،۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹–۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸،۲۵۰،۳۰۷،۵۰۴، ۷۲۳،۸۵۱ .
ابوبکربن قزمان ۷۱۷
ابوبکربن منذربیطار ۸۶۴
ابوبکر خوارزمی ۴۲۲
ابوبکر محمدکرجی ۴۸۳،۷۴۰
ابوتمام ۳۵،۱۱۳، ۱۱۹،۱۸۵،۵۲۰، ۵۲۸ .
ابوتمیم‌معد ۷۸۷
ابوجعفر احمد یحیی ۷۲۵
ابوجعفر خازن خراسانی ۴۷۹
ابوجعفر محمدبن‌جریرطبری ۴۹۸
ابوجعفر منصور ۳۶۶،۳۶۸
ابوحامد غزالی ۵۵۱
ابوالحجاج یوسف ۷۶۲
ابوالحزم‌بن‌جهور ۶۸۶
ابوالحسن، حاکم‌غرناطه ۷۰۶
ابوالحسن علی‌اشعری‌بغدادی ۵۵۰
ابوالحسن‌علی‌بن‌نفیس ۸۶۴
ابوالحسن علی مسعودی ۵۰۰
ابوالحکم عمروکرمانی ۷۳۱
ابوحنیفه احمدبن‌داود دینوری ۴۹۷
ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت ۳۱۳ ، ۳۱۹، ۵۰۸ ـ ۵۱۰ .
ابوحیان توحیدی معتزلی ۴۷۶
ابوداود بصری ۵۰۶
ابودهبل جمحی ۲۹۵
ابوالذهب ۲۰۵
ابوزکریا یحیی‌بن داود ۷۱۳
ابوزکریا یحیی بیاسی ۵۴۵
ابوزید بلخی ۴۹۲
ابوسعید حسن‌جنابی ۵۷۰

ابوسفیان، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۵۵
ابوسلیمان دارانی ۵۵۵
ابوشجاع بویه ۶۰۴
ابوصالح منصوربن اسحاق ۵۹۴
ابوالصباح یحصبی ۶۴۸، ۶۴۹
ابوطالب ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۳۶۴، ۳۶۷ .
ابوطاهر سلیمان ۵۷۰
ابوالطیب احمدبن حسین ۵۸۸
ابوالعاص ۲۴۵
ابوالعباس، خلیفهٔ عباسی ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۰، ۴۳۶ .
ابوالعباس، شاعر ۷۱۸
ابوالعباس احمد فرغانی ۴۷۸
ابوعبدالله، پسرابوالحسن ۷۰۶، ۷۸۷، ۷۸۸ .
ابوعبدالله‌محمدبن جابربن سنان ۳۹۸
ابوعبید قاسم‌بن‌سلام ۴۴۱
ابوعبیده‌ابومسلم والانسی ۷۲۹
ابوعبیدهٔ‌جراح ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۵ـ۱۹۷
ابوالعتاهیه ۳۸۵، ۵۱۹
ابوالعلای‌معری ۴۷۶، ۵۲۰، ۵۸۹، ۸۱۰
ابوعلی‌حسن‌بن هیثم ۴۶۸، ۷۹۹، ر.ک. ابن هیثم .
ابوعلی‌عیسی زرعهٔ بغدادی ۳۹۹
ابوعلی فارسی ۶۷۰
ابوعلی قالی ۶۷۹
ابوعلی منصور ۷۹۰
ابوالعوجا ۵۰۴
ابوالفتوح یوسف‌بن‌عبدالله ۷۷۳
ابوالفداء ۹۷، ۴۹۰، ۴۹۹، ۸۱۹، ۸۳۲، ۸۴۴، ۸۶۷.
ابوفراس‌حمدانی ۵۸۸
ابوالفرج، نوزادهٔ ثابت ۳۹۸
ابوالفرج اصفهانی ۱۱۵، ۵۱۶، ۶۷۹
ابوالفرج‌بن‌عبری ۸۶۳
ابوالفضائل‌بن‌ناقد ۸۶۵
ابوالفوارس احمد ۵۸۶
ابوقابوس ۱۰۴
ابوالقاسم خلف‌بن‌عبدالملك ۷۲۴
ابوالقاسم‌صاعدبن احمدطلیطلی ۷۲۵
ابوالقاسم عباس‌بن‌فرناس ۷۶۴
ابوالقاسم عراقی ۴۸۶
ابوالقاسم محمد قائم ۷۷۸
ابوقره ۴۴۱
ابوقیر ۹۰۶
ابوقیس ۲۹۳
ابوکامل ۵۰۲
ابوکرب اسعدکامل ۷۷
ابوالمجدبن ابوالحکم دمشقی ۵۴۵
ابوالمحاسن ابن‌تغری‌بردی ۸۶۸، ر.ک. ابن تغری‌بردی
ابومروان حیان‌بن خلف ۷۲۳
ابومروان عبدالملك ۷۴۰
ابوالمسك کافور ۵۸۵
ابومسلم خراسانی ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۳۰
ابومعشر ۴۸۲، ۴۹۴، ۷۳۰، ۷۵۵
ابومنصور نزار ۷۸۹
ابوموسی اشعری ۲۳۳، ۳۳۴، ۵۵۰
ابونواس ۳۸۴، ۴۲۵، ۴۳۳، ۵۱۹، ۵۶۱

ابوالوفا محمدبوزجانی ۳۹۹، ۴۷۹
ابوالولید عبدالله‌بن‌فرضی ۷۲۴
ابولهب ۲۴۵
ابولیلی ۹۲۳
ابوهریره ۵۰۴، ۵۰۶
ابویحیی ۳۹۴
ابویعقوب انصاری ۲۶۲
ابویوسف، قاضی‌هارون ۴۱۲، ۴۲۳، ۵۰۸
ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق ۴۷۲
ابویوسف یعقوب‌منصور ۷۴۰، ۷۴۵، ۷۴۶
ابی‌اصیبعه ۵۶۴، ر.ک. ابن ابی‌اصیبعه
ابی‌دلف ۵۳۵
ابیدوس ۴۴، ۲۷۴
ابی‌فطرس ۳۶۱
اپاس ، اسقف ۶۳۵
اپیدس ۲۵
اتابکان ۸۱۷
اتابك زنگی ۸۰۷، ۸۱۸
اتابک‌طغتکین ۸۱۳
اترا ۶۹
اتریش ۶۱۷، ۹۰۷
اتسز ۸۰۵
الاتقان‌فی‌علوم‌القرآن، کتاب ۸۶۸
اتنا ،کوه ۷۸۰
اتوی بزرگ ۷۵۶
اجا ۲۲
اجلونا ۶۴۵
اجنادین ۱۹۲
الجوف جنوبی ۶۹
احاب ۴۷
احد ، کوه ۱۴۸
احسا ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۵۷۰
احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفة‌الاقالیم، کتاب ۴۳۹
احشویروش ۱۶۰
احصاءالعلوم ،کتاب ۵۴۶
احقاف ۲۳
احمد ، مملوك بحری ۸۵۱
احمد بدوی ۵۶۰
احمدبن‌بویه ۶۰۴، ۶۰۵
احمدبن حنبل ۵۱۰، ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۶۰۲، ۸۳۶ .
احمدبن عبدالله‌بن‌سلام ۴۵۱
احمدبن فضلان ۴۹۰
احمدبن قرهب ۷۷۳
احمدبن ماجد نجدی ۸۶۹
احمدبن‌یحیی‌بلاذری ۴۹۶، ر.ک. بلاذری
احمدجزار ۹۱۶، ۹۱۷
احمد سامانی ۵۸۱، ۵۹۴
احمد صاغانی ۴۷۹
احمد طبری ۷۴۰
احمد عرابی ۹۳۷
احمد قلقشندی ۸۶۹
احمد نسوی ۴۸۳
احمد نویری ۸۶۹
احناف ۱۳۶
احنف‌بن‌قیس ۳۲۲
احیاءالعلوم‌الدین، کتاب ۵۲۶، ۵۵۲
اخبارایام‌اول، سفر ۵۱، ۵۳، ۵۴
اخبار ایام‌دوم ، سفر ۵۱ـ۵۴
اخبارالرسل والملوك ،کتاب ۴۹۸
اخبارالطوال ،کتاب ۴۹۸
اخبارالعلماء باخبارالحکماء ،کتاب ۸۶۶

اخبارالمداین ،کتاب ۳۱٤
اخشید ۵۸۵
اخشیدیان ۵۸۰، ۵۸٤ـ۵۸۷، ۷۸۸،۷۹۵،۷۹۸.
اخضر ،کوه ۲۲
اخطل ۲۵٤،۲۸۲،۳۲۵،۳۲٦
اخلاق ،کتاب ۳۹٦،۵۱۲
اخوان الصفا ٤۷۵،٤۹۳، ۵۱۳، ۵٤۵، ۵۷۰،۵۸۹،٦۰۸.
اخیض، قصر ۳٤۲
اخیلس ۱۱٤
الادب الجاهلی، کتاب ۱۱٦
ادرنه ۸۹۱
ادریس بن عبدالله ۵۷۷
ادریس دوم ٦۵٦
ادریسی، ابوعبدالله محمدبن محمد ٤۹۵، ٦۷۷،٦۹٤، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۷٦.
ادریسیان ۵۷۷،۵۷۸،۷۸۷
ادسا ۱۹۰
ادلارد آوباث ٤۷۸،٤۸۲،۷۳۱،۷۳٤، ۸۳۸،۷۵٤،٦۷۷ .
ادمو ٤۹
الادوار المنسوب، کتاب ۷٦۵
الادویة المفرده ،کتاب ۷۳۵
اذرح ۱۵۱،۲۳۳
اذنه ۲۵۹
اذینة ۹٤،۹۵
اراتستن ٦۸
اراس ۸٤۵
اربل ۸٦٦
اربی ۲۹
اردبیل ٤۱۷
اردشیر ساسانی ۱۰۲،٦۰۷
اردن ٤۷،۹۲،۹۷،۱۸۸،۱۹۳،۱۹٤، ۱۹۷،۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۳٤۲ـ۳٤٤، ٦٤۸،۸۱۲،۹٤۳ـ۹٤۵ .
اردون دوم ٦٦۷،٦٦۸،٦۷۸
ارستوکسینوس ۵٤٤
ارسطو ۳۸۸،۳۹۳،۳۹٦،٤۰۰،٤٦۲، ٤٦۹،٤۷۱، ٤۷٤، ٤۸٦، ٤۸۸، ٤۸۹، ٤۹٤، ٤۹۵، ۵۱۲، ۵٤٤،۵٤۵، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷٤۲، ۷٤٤ـ۷٤۸،۷۵۰، ۷۵٤، ۷۷۸،۷۷۹.
ارسوف ۸۱۲،۸۱۳،۸۳۱
الارشاد المصالح الانفاس والاجساد ،کتاب ۸٦۵ .
ارشدونه ٦۳۵؛٦٤۸،٦٦۲،٦٦٦
ارشمیدس ۳۹۸،٤۷۹
ارغون ٦۳٦،٦٦۲،٦٦۷،٦۹٦،۷۰۱، ۷۱۰،۸۵۵،۸۵۷ .
ارمنستان ۹۷،۱۹۷،۲۲۷،۲۷۵،۲۷۸، ۲۸۹، ۳٦۹، ۳۷۸، ٤۱۸،٤۳۹، ٤۹۱، ٦۱۱،٦۱۲،۷۱۲،۸٦۰،۸۸٤.
ارمنستان روم ۲۰۳
ارمنستان صغیر ۳٦۸،۸۵۷
ارمیا ، سفر ۵۱،۵۳،۵٤
ارنو، ث. س. ٦٦،۷۰
ارنولد ۵۳۷
ارواد ، جزیره ۲٦۲
اروپا۷، ۱۰،۱۱،۱۳،۲۹،۵۷، نویسندگان ۵۸،٦۲،٦٤؛٦٤،٦٦،۷٤،۱٦٤،۱۹۸،۲۳۹

۲۶۵، ۲۷۷، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰،
۴۰۰، ۴۰۸، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۶،
فکر ۴۶۲ ، مدارس ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۲،
۴۸۶، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۷۰،
۵۷۹، ۵۹۸ ، شوالیه‌گان تیولی ۶۱۹،
۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۳، مرکزفرهنگی ۶۷۲،
۶۷۵، ۶۷۶، تاریخ فکری ۷۱۲، ۷۲۱،
۷۴۰، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۷، تأثیر موسیقی
۷۶۵، ۷۷۷، نخستین‌دانشگاه ۷۷۹، ۸۹۱،
۸۹۲، فرهنگ ۹۱۳، نفوذفرهنگ ۹۳۱،
۹۳۵، ۹۳۷، ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۵
اروپای شرقی ۸۷۱
اروپای‌غربی ۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۵۴۶، ۶۲۲،
۷۱۴، ۷۴۳، ۷۵۹.
اروپای لاتین ۴۹۵، ۸۴۱
اروپای مرکزی ۷۵۵، ۷۶۹
ارباط ۷۹
اریحا ۸۱۱
اریحه ۲۱۸
ارین ۴۹۱
ازدیان ، قبیله ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹
ازرق ، قلعه ۳۴۲
ازرقیان ۲۷۰
ازلیگو ۷۵۸
ازمیر ۸۸۲
ازوپ ۵۱۲
ازهارالافکارفی‌جواهرالاحجار، کتاب ۴۸۹
ازهر ۵۴، ۶۷۸، ۷۲۶، ۹۲۹
اسامة‌بن‌منقد ۵۷۴، ۷۰۰، ۷۹۳، ۸۱۵،
۸۳۸
اسپانیا ۱۸، ۲۹، ۳۰۲، ۳۴۴، ۴۳۸،
تصرف ۴۶۰، ۴۶۲، ۶۳۳، فتح ۶۳۶، ۶۴۵،
۶۴۹، ۶۵۴، ۶۷۱، ۷۰۲، آثار معماری
۷۳۰ مورخان ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۵،
داستانهای ادبی ۷۱۵.
اسپانیای جنوبی ۶۹۱
اسپرنگر ۳۰
اسپینوزا ۷۵۰
استادسیس ۳۶۸
استار ، ریچارد ف. س. ۴
استجه ۶۳۵
استخر ۲۰۳
استر ، ملکه ۵۱۷
استرابون ۲۹، ۵۸ـ۶۱، ۷۲، ۷۴
استرالیا ۹۲۱
استفان دویهی ۹۲۹
استفن انطاکی ۸۳۸
اسحاق ، پسر ابراهیم ۳۳۸
اسحاق ، پسرحنین ۳۹۶، ۵۱۲
اسحاق موصلی ۵۴۳، ۵۴۴
اسحق ، راهب ۶۶۱
اسحق‌بن علی ۷۰۰
اسحق فلسکیس ۶۹۶
اسد ، قبیله ۱۸۱
اسدبن فرات ۷۷۰
اسدالغابه ، کتاب ۵۰۱
الاسراء الی‌المقام‌الاسری، کتاب ۷۵۱
اسرارالحکمة‌المشرقیه، کتاب ۷۵۳
اسرائیل ۹۴۳
اسرحدون ۴۹، ۵۰
اسعد عظم ۹۵۱
اسکات ، میشل ۷۵۴، ۷۵۳، ۷۷۸

اسکاتس ، دونس ۷۵۰،۷۵۲
اسکاندیناوی ۳۸۶
اسکدار ۲۶۵
اسکندر بزرگ ۵۹،۶۴،۷۴،۸۷،۱۵۸، ۱۸۳،۱۹۵،۲۰۵،۲۰۷،۸۳۸.
اسکندرونه ۹۳۹
اسکندریه (فاروس) ۷۶،۸۷،۹۵،۲۰۶، ۲۰۸–۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۴،۳۲۹، ۳۳۷، ۳۹۲،۳۹۸، ۴۰۷،۴۳۵، ۴۴۳،فرهنگ ۴۶۱،۶۵۶، ۶۷۶، کتابفروشیها ۶۷۹، ۷۰۱، ۷۴۳، مدرسه ۷۶۹،۷۸۷،۸۳۶، ۸۶۱، ۸۸۶،۹۰۶.
اسکوریال ، کتابخانه ۷۲۲
اسلامبول ۳
اسلاو ۴۲۱
اسما ۲۵۰
اسماعیل ، پسرابراهیم پیمبر ۳۴،۱۱۵، ۱۲۳،۱۲۸،۱۵۹،۳۵۴.
اسماعیل، پسرامام‌جعفرصادق ۵۶۵–۵۶۸، ۵۷۵،۷۸۶.
اسماعیل، پسرسعید ۹۱۱،۹۳۲،۹۳۷
اسماعیل، پسرنورالدین ۸۱۹
اسماعیل ، مملوك بحری ۸۵۱
اسماعیل‌بن نغزاله ۶۸۷
اسماعیل پاشا ۹۱۵
اسماعیل سامانی ۵۹۴
اسماعیل صفوی ، شاه ۸۸۴
اسماعیلی، اسماعیلیان ، اسماعیلیه ۳۲۱، ۴۷۶، ۵۶۵،۴۶۸ ، ۵۶۷،۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴–۵۷۶ ۵۸۶، ۶۲۴، ۷۸۵، ۷۹۶،۷۹۷، ۸۳۵، ۸۴۰.
اسمیت ، سرسیدنی ۹۱۷
اسوان ۶۳۰
اسود ۱۸۲
اسیوط ۳،۹۳۲
اشبیلیه ۶۳۵،۶۳۶،۶۴۴،۶۴۵،۶۴۸، ۶۴۹، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۶،۶۸۴، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۳،۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶،۷۲۰، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۷، ۷۶۱،۸۸،۸۵۵۷.
اشتراسبورگ ۴۷۱
الاشتقاق ،کتاب ۱۱۵
اشتوریه ۶۳۶
اشرف ایوبی ، ملك ۷۷۷،۸۳۳،۸۴۹، ۸۵۳،۸۵۸،۹۱۰.
اشرف جانبلاط ۸۷۶
اشرف سیف‌الدین اینال ۸۷۶
اشرف سیف‌الدین برسبای ۸۷۶
اشرف‌سیف‌الدین قایتبای ۸۷۶
اشرف شعبان ۸۵۱،۸۶۲
اشرف طومانبای ۸۷۶
اشرف قانصوهٔ غوری ۸۷۶
اشرف موسی ۸۲۹
اشعث‌بن قیس ۱۰۷
اشعری ۵۲۵،۵۵۱،۵۵۳
اشعیا ، سفر ۴۹،۵۳،۵۴،۵۶،۸۷
اشیلا ۶۳۹
اصبهان ۴۴۳
اصبهانی ۱۱۵
اصحاب فیل ۱۵۸
اصحاب کهف ۱۵۸
اصطخری ۲۶،۴۱۷،۴۳۷،۴۹۲

اصفهان ۷۷، ۴۹۸، ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۲
اصفهانی ۷۲، ۸۲، ۵۸۸
اطلس ۶۹۹
اعتماد رمیکی ۶۹۰
اعداد، سفر ۵۲
الاعلاق النفیسه ، کتاب ۴۹۲
اعمال رسولان ، سفر ۵۶
اغانی ، کتاب ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۶۱، ۲۹۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۲۵، ۵۱۶، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۷، ۵۸۸-۶۷۹، ۷۱۳
اغلبی، اغلبیان ۵۷۸، ۵۷۹، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۸۵-۷۸۷، ۷۹۱.
اغمات ۶۹۲، ۶۹۹
افریقا ۱۸، ۴۳، ۴۵، ۴۷، سواحل ۸۰، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۶۵، ۳۶۸، ۴۰۱، ۴۳۷، ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۶۰، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۹۱، ۶۰۳، ۶۰۹، ۶۳۳، ۶۷۸، ۶۹۱، تاریخ ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۴، شاهان مسلمان ۷۰۷، ۷۷۰، ۷۷۶، قبایل بربر ۷۸۵، ۸۴۹، ۸۶۹، ۹۳۹، ر.ک. آفریقا
افریقای شرقی ۷۲ ،محصولات ۷۴، ۲۰۶، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۳۳، ۴۹۴، ۵۸۰، ۶۰۱، ۸۹۲، فتوح ۸۹۵، ۹۰۰.
افریقای غربی ۶۹۳
افریقیه (تونس) ۲۸۹، ۴۱۷، ۵۷۸
اخشین ۴۲۹
افضل ، ملك ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۱۱، ۸۲۶
افغانستان ۴۱۸، ۵۹۶، ۵۹۸، ۸۸۱، ۹۴۱
افغانستان شرقی ۴۸۰
افلاطون ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۱۲، ۷۳۱، ۷۴۳.
افلاطونیان ۳۹۴
الاقتصاد فی‌الاعتقاد ، کتاب ۵۵۲
اقرباءاذین ۴۶۴
اقریطش ۲۶۳
اقلیدس ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۵۴۴، ۵۴۶، ۷۵۴، ۸۰۰.
اقمر ، مسجد ۸۲۰
اقیانوس آرام ۲۷۵، ۲۷۷، ۷۰۰
اقیانوس اطلس ۲۶۷، ۴۸۹، ۶۳۳، ۶۶۹، ۶۷۷، ۷۸۸، ۸۹۳.
اقیانوس هند ۴۲، ۷۶، ۶۲۸، ۸۲۷، ۸۷۹
اکباتان ۲۰۲
اکثم‌بن صیفی ۳۲۲، ۸۱۸
اکدو ۱۵
اکروپول ۷۰۳
اکسفورد ۶۴۲، ۷۳۸، ر.ک. آکسفورد
اکسوم ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۴
الاکلیل ، کتاب ۲۶، ۷۰، ۴۹۳
اکویناس ، توماس ۵۵۳
اکیتانیا ۶۴۰، ۶۴۱
اگاپیوس ۲۶۳
اگوست ، فیلیپ ۵۹، ۲۰۹، ۸۲۲
الب‌ارسلان ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴، ۵۰۸
البتانیوس ۳۹۸
البتکین ۵۹۵، ۵۹۶
البرز ، جبال ۵۷۲
البشرات ۷۰۸
البیره ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۶۳، ۶۶۵

التیما ۵۱
الجزائر ۲۷۵، ۳۱۸، ۴۰۱؛ ۵۵۹، ۵۷۷، ۶۴۴، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۱۵، ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۴۵.
الجزیری ۲۶
الدیر ۴۹۰
الزاسی ۲۳
الساسر ، البرت ۳
الغرب ۶۶۳، ۶۷۴
الفارو ۶۶۰
الکازار ، قصر ۷۶۱
الکسیوس کمنینوس ۸۰۶، ۸۰۸
المستد ، ا. ت. ۳
الموت، قلعه ۵۷۱، شیخ ۵۷۲، دعوتگران ۵۷۵، ۶۲۶.
الواح اکسومی ۷۶
الواح رأس‌الشمراء ۹۰
الواح منقوری ۶۹
الیاس ۱۶۰
الیسع ۱۵۹
الیلات ۱۲۶
امالریك ۷۹۴
امالی ، کتاب ۶۷۹
امثال ، سفر ۵۵
امثال‌العرب، کتاب ۱۱۵
ام‌الجمال ۱۲۸
ام حبیبه ۲۲۵
امرؤالقیس ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۶، ۳۲۳.
امریکا ۷، ۱۲، ۱۳، ۵۹۸، ۸۸۷، ۸۹۳، ۹۰۱، ۹۲۱، ر.ک. آمریکا
امریکای جنوبی ۹۲۱
ام‌عاصم ۶۴۵
اموی ، امویان ۱۰، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۷، مسجد ۲۷۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۱، مهندسان ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۱، ۴۰۸، سازمان ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۵، ۵۱۶، شاعران ۱۸، ۵۳۴۵؛ ساختمانها ۵۳۶، ۵۴۸، ۵۶۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۳۳، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۸، ضعف خلافت ۶۵۲، ۶۶۲، سقوط قدرت ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۷، ۷، ۶، قصر ۷۰۳، سقوط خلافت ۷۰۴، ۷۱۳ـ۷۱۵، ۷۶۰، ۷۶۲، ۸۳۵، پیکار ضداموی ۹۲۴.
امیانوس مرقیلینوس ۵۸
امیة بن ابی الصلت ۱۳۶
امیدنیك ، دماغه ۴۳، ۸۸۷، ۹۱۱، ۹۳۷، ۸۷۹
امیرریحانی ۳۶
امیرعبدالله ۹۴۳، ۹۴۴
امین خلیفهٔ عباسی ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۲، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۲، ۹۴۲
امین ریحانی ۹۲۴
امیه ۱۴۲، ۲۳۸، ۲۴۵
اناطولی ۵۷۶، ر.ک. آناتولی
انبار ۱۰۶، ۳۶۵، ۴۱۱، ۴۴۴
انتیگونوس ۸۷
انجمن شرقی امریکائی ، مجله ۲

انجیل ۱۶۴،۲۷۶،۸۵۵
انجیل طفولیت ۱۶۵
انجیل لوقا ۶۹۶
انجیل متی ۵۶،۱۶۱
اندلس ۲۳۷،۲۸۹،۳۳۷،۳۴۰،۳۵۵
۳۶۱،۳۷۶،۳۸۱،۴۶۰، فلکشناس ۴۷۸،
۴۹۵،۵۰۹،۵۱۶، ۶۰۹، ۶۳۳، ۶۳۵،
۶۳۸ ، ۶۴۴ـ۶۴۶، ۶۴۹،۶۵۶،۶۵۸،
۶۷۱، فرهنگ‌مردم ۶۷۹،۶۸۰، ۶۸۲،
۶۸۳، فقیهان ۶۹۴،۶۹۵،۷۰۰،۷۰۳،
۷۰۷، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۴۰،۷۶۰، موسیقی
۷۶۳،۷۸۷، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۶
انساب‌الاشراف، کتاب ۴۹۶
انس‌بن مالك ۲۶۹،۳۰۴،۵۰۴
انصار ۱۴۷،۲۵۱
انطاکیه ۹۵،۱۰۳،۱۹۵، ۲۶۲، ۳۲۹،
۳۹۱، ۳۹۸، ۴۵۲، ۴۷۱، ۵۳۹،۵۹۰،
۵۹۱،۶۱۳،۸۰۹
انطرطوس ۸۱۰،۸۳۲،۸۳۳
انکساگوراس ۵۵۰
انگلستان ۳۷،۶۷۴،۷۵۵،۹۳۴،۹۳۷ـ
۹۴۰ ،
انقره ۳۹۲، ر.ک. آنقره
انوشیروان ۳۹۰
اوبره ، رود ۶۶۹
اوپاس ۶۴۰، ر.ک. اپاس
اوجین پالرمی ۷۷۹
اور ۳۷۱،۳۸۶
اورال ، دریاچه ۲۷۸
اوربان ، پاپ دوم ۸۰۶
اردون ۶۷۷
اورشلیم ۵۳،۵۶،۸۸،۲۲۴،۴۹۹،۶۱۷،
۸۱۰،۸۱۱.
اورلئان ۹۵،۹۶
اورنت (عاصی) ، رود ۵۷۴
اوزاغی ، طریقه ۵۱۱
اوس ، قبیله ۱۱۲،۱۲۶،۱۳۲،۱۴۶،
۵۲۰.
اوسیتا ۷۷۱
اوفیر ۵۲
اوگوستین ، قدیس ۲۷۶،۵۸۰
اوواید ۳۲۳
اویتع ۴۹،۵۰
اوین‌یون ۶۴۳
اهدین ۸۴۶
اهرام مصر ۸۲۵
اهرون ۳۲۹
اهواز ۴۱۱،۴۱۸،۵۶۸،۶۰۱،۶۰۵
ایاس‌بن‌قبیصهٔ طائی ۱۰۵
ایاصوفیا ۲۶۵
ایالات‌متحدهٔ‌امریکا ۵۹۵، ر.ک. امریکا
ایام ایوب ، سفر ۵۲
ایام دوم ، سفر ۵۵
ایبری ۲۷۷،۶۳۳،۶۸۱
ایبك ۸۵۰ـ۸۵۳
ایتالیا ۱۰،۱۴،۴۳۸،۴۴۱،۵۷۹،۶۷۰،
۷۲۲، ۷۳۵، ۷۵۸،۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۰،
۸۰۰،۸۹۲،۹۰۲.
ایران ۱۸،۵۱ ، مجوسیان ۵۶،۷۳،۷۷
ـ۷۹،۸۳،۸۴ ، فرهنگ ۱۰۵،۲۰۴، طب
۲۰۴، دوران اشغال ۲۰۷، ۳۰۰،۳۱۰،
۳۳۵،۳۴۰،۳۵۴، استبداد ۳۷۱،۳۷۷،
تمدن ۳۸۸،۴۱۰، راههای پستی ۴۱۱،

شورشها ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۵۶، ۵۱۹،
فتوح ۴۵۸، دانش ۴۶۲، ۴۷۷، نغمه‌سرایان
قدیم ۵۱۹، معماری ۵۳۶، شاعران درجه
اول ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۹، کشاورزان ۵۶۹
ـ۵۷۲، ۵۹۲، ۷۱۳، قالی‌بافی ۷۵۸، ۸۰۶
ایرن ۳۷۹
ایزابلا ۷۰۶، ۷۰۹
ایزابل‌برین ۷۷۷
ایزنیك ۶۱۲
ایساغوچی پورفیزی ۴۰۰
ایسخولوس ۵۸
ایسوری ۲۶۵
ایضاح، کتاب ۶۰۷
ایغوری ۴۵۳
ایلاساروس ۷۲
ایلخان، ایلخانیان ۴۸۲، ۶۰۹، ۶۲۸، ۸۳۰،
۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۹.
ایلك ۵۹۵
ایله ۵۳، ۱۵۱ ۱۸۹، ۸۲۱
ایلنا ۷۴
ایلیاء (بیت‌المقدس) ۲۴۶
ایلیاد وادیسه، کتاب ۱۱۷
ایلی‌شریحا ۷۲
ایلوس‌گالوس ۲۹، ۶۶، ۷۲، ر.ک. آیلوس
گالوس.
اینال، سلطان ۸۵۶، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۸
ایوان‌کسری ۲۰۱
ایوب، سفر ۵۵، ۵۶
ایوب، پدر صلاح‌الدین ۸۱۸
ایوب، پیمبر ۵۵، ۱۵۹
ایوبی، ایوبیان ۱۷۴، ۸۲۶، ۸۵۲، ۸۷۲،
۷۷۷، ۷۹۵ ۷۹۹، ۸۰۷، ۸۲۷، ۸۲۹،
۸۳۴، ۸۳۵، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۲، ۸۶۶،
۸۷۹، ۸۸۱
ایودیس، دوك ۶۴۰، ۶۴۱
باب‌الذهب، قصر ۵۳۴
بابك خرمی ۴۱۰
بابل ۱۳، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۰، سقوط ۵۱،
۲۰۰، ۳۱۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۷،
۴۵۵
باب‌المندب ۲۰، ۴۳، ۴۵، ۶۴
بابلیون، قلعه ۲۰۸
بادکوبه ۶۸
باربات، رود ۶۳۴
باربارسوس، امپراطور آلمان ۸۲۲
بارسلونا ۶۸۱، ۶۷۲، ر.ک. برشلونه
باروخ، سفر ۵۵
باری ۷۷۱، ۷۷۲
باسیل ۵۹۱
باشکنش، قبایل ۶۶۷
باطنی، باطنیان ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱
باقیه ۴۲
بال ۷۳۸
بالدوین اول ۸۰۸ـ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۴۲
بالدوین دوم ۸۱۳، ۸۱۸
بالئار ۷۸۷
باهلی ۷۴۱
بائده ۴۲
بایزید اول، سلطان ۸۵۶، ۸۸۲ـ۸۸۴،
۸۹۷.
بایزید بسطامی ۵۵۷
بایزید دوم ۸۸۳، ۸۸۴
بتانی، ابوعبدالله محمدبن جابر ۳۹۸.

۴۵۶، ۴۷۹، ۷۳۱، ۷۳۲.
بترون ، قعله ۸۳۳
بثینه ۳۲۴
بحراحمر ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۷۴، ۸۱۳، ر.ک. دریای سرخ
بحتری ۵۲۰
بحرالمیت ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۴۳، ۳۵۷
بحری ، بحریان ۸۵۰، ۸۷۵
بحرین ۲۱، ۴۷، ۱۸۲ ، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۸۸، ۳۰۵، ۴۱۷، ۴۴۳، ۹۲۴
بحیرا ۱۴۲
بخارا ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۳۷ ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۶۸، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۹، ۶۲۰ـ۶۲۲
بخاری ، محمدبن اسماعیل ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۸
بختنصر ۹۲۱
بختیشوع ۴۶۴
بدر ۱۴۸، جنگ ۱۹۹، ۲۳۰، ۶۴۵
بدرجمالی ۷۹۲، ۸۰۲
بدکر ۷۷۲
بدویه ، طریقه ۵۶۰
براق ۱۴۶، ۴۴۷
براقیش ۶۹
برتون، سر ریچارد ف. ۱۲، ۱۵۰، ۵۱۸
برج جرالد ۷۶۱
برجی، برجیان ۸۷۲، ۸۵۰، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۹
بردو ۶۴۱
بردی ، رود ۲۹۷
برسبای ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۸۰ـ۸۸۳
برشلونه (بارسلونا) ۶۵۰
برقوق ، سلطان ناصر ۷۲۶، ۸۴۰، ۸۵۶، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۱
برقه ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵
برکة ۸۵۱، ۸۵۶
برکهارت ۱۳۰
برکیارق ، سلطان ۶۱۷
برلن ۳۴۲
برم ۷۲
برمك ۳۷۲
برمکیان ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۵، ۴۰۵ ، ۴۶۳، ۵۳۴
بریتانیا ۷۵۳
باسیری ۶۱۰، ۶۱۱، ۷۹۱
بسکای،خلیج ۲۷۸
بسکره ۲۷۵
بسفور ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۵۹۵، ۸۸۷
بسوس ۱۱۱ ـ ۱۱۳، ۱۱۷، ۲۹۴
بشاربن برد ۵۱۸
بشکنس (باسک‌ها) ، قبایل ۶۵۰، ۶۸۰
بشیر شهابی ، امیر ۹۱۵
بشیرشهابی دوم ۹۱۷، ۹۱۹
بصره ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۱۳۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۹، مسجد ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۷۸،

۵۱۴، ۵۳۰، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۰۱، ۷۹۹، ۹۲۱، ۹۳۶
بصری ۹۶، ۱۹۱-۱۹۳
بطروجی، نورالدین ابواسحق ۴۹۵، ۷۳۲، ۷۴۴
بطلیموس ۵۸، ۶۱، ۱۳۱، کتاب هیئت ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۶۲، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۹۰، جغرافیای ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۳۳، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۴۴، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۷۶، ۷۸۰، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۶۴
بطلیموس دوم ۷۵
بطلیموسیان ۵۸۱، ۸۷۱
بطلیوس ۳۹۴، ۶۶۳، ۶۹۱
بعلبك ۱۹۳، ۲۸۵، ۳۹۹، ۸۵۷، ۸۸۲، ۹۱۴
بعل شمین ۹۶
بقاع ۹۱۴، ۹۱۷
بقراط ۳۹۴، ۳۹۶، ۷۵۴
بغداد ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۵، جامعه ۳۸۷ بنیاد ۳۸۸، بیمارستان ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، دستگاه محرمانه ۴۱۲، قاضی‌القضاة ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۳۷، جواهر خانه ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۸، ۵۲۰، مدرسهٔ نظامیه ۵۲۷، بنیانگذار ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۵۱، کتابفروشی ۶۷۹، ۸۵۰، ۶۳۹، ۹۲۲.
بغدادی ۵۶۴
بغیة الملتمس فی تاریخ رجال الاندلس، کتاب ۷۲۵
بکتاشی، بکتاشیان، بکتاشیه ۲۶۴، ۵۶۰، ۵۶۷
بکر، قبیله ۱۱۳، ۱۸۵، ۲۹۹
بکر بن وائل ۱۹۰
بکری، ابوعبید عبدالله بن عزیز ۷۲۷
بکریان ۱۱۳
بل ۹۶
بلاذری ۲۴، ۲۸، ۷۸، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۹، ۵۶۴
بلال حبشی ۱۳۴، ۳۳۲
بلبیس ۴۰۳
بلج بن بشر قشیری ۶۴۴
بلخ ۲۷۱، ۳۷۲، ۴۱۸، ۴۸۲، ۵۹۸، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۲
بلخی ۴۹۲، ۵۹۳
البلدان، کتاب ۴۲۸، ۴۹۱
بلشاصر ۵۱
بلعام ۱۱۹
بلعمی ۵۹۴
بلغار ۴۹۰
بلغاریان ۲۶۴، ۲۷۵
بلقا ۹۷، ۱۸۸
بلقیس ۵۵
بلنت، آن ۱۲
بلنت، ویلفرد س. ۲۳
بلوچستان ۲۰۳، ۲۷۳، ۴۱۸
بلیار، جزایر ۷۰۰
بمبئی ۵۷۴
بنتاپولیس ۲۱۵
بن‌جبرول، سلیمان ۷۴۳، ۷۵۱، ۷۵۵

بنگال ٤٤٦
بنگیان ٤٢٩، ٥٧٤، ٥٧٦، ٦١٥، ٦٢٤، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٣٢، ٨٥٣
بنوحجاج ٦٦٣
بنی‌احمر ٧٠٢
بنی اسرائیل ٥٥، ١٢٦، ١٤٤، ٥٦٥
بنیامین تطیلی ٤٥٤
بنیامین تودیلی ٨٤٥
بنی‌امیه ١٨٩، ٢٢٨، ٢٦٨، ٢٨٥، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٥٠، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٦٠، ٤٥٧، ٥٤١، ٧٠٤
بنی‌بکر ٣٧، ١١٢
بنی‌تغلب ٣٥، ١١٣، ٥٨٧
بنی جدی ٢٥٣
بنی جرهم ١٢٨
بنی‌جهور ٦٨٩
بنی حبیب ٥٩١
بنی‌حنیفه ١٨١
بنی‌ذوالنون ٦٦٣، ٧٢٥
بنی‌زهر ٧٤٠
بنی سراج ٧٠٧
بنی‌سلیم ٧٩١
بنی شیبان ١٩٠، ١٩٩
بنی‌طی ٨٣
بنی‌عباد ٦٨٧، ٦٨٨، ٧٠٤
بنی‌عباس ٣٦٦
بنی‌عمار ٧٠٤
بنی‌غسان ٨٣، ٩٧، ١٠٠، ٢٩٩
بنی‌قاسی ٦٦٢
بنی قدم ٥٦
بنی‌قریظه ١٣٢، ١٤٩
بنی‌کلپ ٣٥٤
بنی‌لخم ٨٢
بنی قرین ٧٠٢
بنی‌مضر ٣٥٤
بنی‌منقذ ٨٠٥
بنی‌نصر ٧٠٢، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٢٠، ٧٢٥، ٧٦٢
بنی‌نصیر ١٣٢
بنی‌هلال ١١٣، ٧٩١
بنی‌همود ٦٨٨، ٦٩٢، ٦٩٧
بوادی ٢٥٣
بوانات فارس ٤٤٥
بوباسترو ٦٦٣، ٦٦٦
بودا ٢٧٣، ٣١٧، ٣٦٨، ٥٣٧، ٥٥٥، ٥٥٧
بوداپست ٦٣٠، ٨٩٥
بوداسف ، کتاب ٣١٧
بوکاردت ، یوهان‌لودویك ١١
بوسنه ٩١٧
بوکاشیو ٨٣٩
بوکاموس ٢٧٤
بولاق ٧٨٨ ، چاپخانه ٩٣١
بون ٣٥
بوهم ٤٩٠
بوهیمند ٨٠٩، ٨١٠، ٨١٢، ٨١٨
بویب ١٩٩
بویه ٦٠٥، ٦٠٦
بویهی، بویهیان ٤٠٥، ٤١٧، ٤٢١، ٤٥١، ٤٧٩، ٥١٦، ٥٢٥، ٥٣٥، ٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠٤، ٦٠٦، ٦٠٨ـ٦١٠
بهاءالدوله ٦٠٧، ٦٠٨

بهاءالدین شداد ۵۲۶،۵۲۸
بهرام ۱۰۳
بیبرس ، ملك ظاهر ۱۷۴، ۶۲۸، ۶۳۰، ۸۲۵، ۸۳۰–۸۳۲، ۸۴۰، ۸۵۱، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۷، ۸۸۰
بیبرس دوم ۸۵۱–۸۵۶، ۸۶۲
بیبرس جاشنگیر ۷۹۲
بیت‌الحکمه ۵۲۴
بیت لحم ۸۱۳، ۸۴۶
بیت‌المقدس ۷۸، ۱۰۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۹۳، ۵۳۴، ۵۶۸، ۵۸۰، ۵۹۱، ۶۱۳، ۶۳۷، ۶۵۲، ۸۲۷، ۷۷۷، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۵، تصرف ۸۱۰، ۸۲۱ ، سقوط ۸۸۲
بیروت ۳۶، ۸۴، ۵۱۱، ۵۴۰، ۸۱۳، ۸۳۳، ۹۳۵
بیرونی ، ابوریحان محمدبن احمد ۴۸۰، ۴۸۹، ۵۱۳، ۵۹۷
بیرویت ۸۴۴
بیزانس ۵۱۱، ۷۸۸
بیسان ۸۱۲
بیسمارك قرن دهم ۶۵۲
بیکلن ، روجر ۴۶۷، ۴۷۳، ۷۵۲، ۷۵۴، ۸۰۰، ۷۴۱
بیمارستان عضدی ۶۰۷
بیمارستان منصوری ۸۵۸
بیمارستان نوری ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۵۸
پاترنتا ۶۷۴
پارت ۷۴، ۹۳، ۹۴
پارتنون ۲۹
پارس ۲۰۲
پاریس ۲۴۰، ۵۷۵، ۶۴۲، ۶۷۲، دانشگاه ۷۴۸، ۷۶۷، ۹۳۸، ۹۴۲
پاسکال ۵۵۳
پاکستان ۱۷۴
پالرمو ۴۹۵، ۷۷۰، ۷۷۱–۷۷۶
پالگریو ، ویلیام گیفورد ۱۲
پالمیرا ۵۵
پتر ۷۶۱
پترا ۱۱، ۱۷، ۴۰، ۵۷، ۶۵، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۸۸، سقوط ۹۱، ۹۲–۹۴، ۹۶، ۱۲۴، ۲۳۲
پتری ۴۴
پرتغال ۷۰۱، ۷۱۹
پرسپولیس ۴۹۲
پرفیکتوس ۲۶۰، ۶۶۱
پرلام ، ۳۱۷
پرلامانس ۲۳۳
پرنستون ۲۶
پروس ۶۱۷
پروس شرقی ۶۲۲
پرونس ۷۵۵
پروونستا اریبیا ۹۲
پریتوری ۴۱۵
پطر، کشیش ۷۵۳، ۷۵۵
پطرس اول ۳۱۹، ۵۶۷، ۶۹۶
پطرس بستانی ۹۳۵
پطروچی ۷۵۴
پطروس عبدالملك ۳
پلانسفاریوم ۷۵۵
پلایو ۷۰۴
پلمیرینا (تدمر) ۴۹

پلین ۷۱
پلینی ۶۰، ۶۱، ۷۵، ۹۱، ۱۷۱، ۴۸۹، ۵۰۰
پمپلونا ۶۶۸
پنجاب هندوستان ۴۳، ۲۷۳، ۲۸۹، ۵۹۶
پنجاتانترا ۳۹۰
پوران ۳۸۲، ۴۲۲
پورفیروجنتیوس ۴۱۶
پولس ، رسول ۵۶، ۸۸، ۱۹۳
پولو ، مارکو ۴۳۶، ۵۷۲
پولوس اجینی ۳۴۹
پولینی ۵۸، ر.ک. پلینی
پونت ۴۴، ۴۵
پواتیه ۲۷۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۷۵۸
پوکوک ، ادوارد ۷۴۵
پهپین‌هرستال ۶۴۱
پیدایش ، سفر ۱۴
پیرکوهستان ۴۲۹
پیرنه ۲۶۷، ۶۴۰، ۶۴۱
پیرنهٔ غربی ۶۴۱، ۶۵۰ ۶۶۷، ۶۶۹، ۷۵۵، ۷۷۲
پیری ۸۹۳
پیزا ۷۳۵، ۷۸۱، ۸۰۲، ۸۱۲، ۸۴۵
پیکارسك ۷۱۴
پیشاور ۵۹۶
پین، جان ۵۱۸
تابت ۳۹۸
تاتار ، تاتاران ۴۹۴، ۵۲۷، ۸۳۰، ۸۳۱ ، ۸۸۱
التاج ، قصر ۵۳۰
تاج‌العروس ،کتاب ۹۲۸
تادوث ۵۲۰
تاریخ افتتاح اوفتح‌اندلس، کتاب ۷۲۳
تاریخ الرسل‌والملوك، کتاب ۷۸
تاریخ طبری ، کتاب ۵۹۵، ۸۰۱
تاریخ طبیعی ،کتاب ۶۰
تاریخ علماء اندلس ،کتاب ۷۲۴
تاریخ نجد ، کتاب ۶۳
تاش (تاشکند کنونی) ۲۷۴، ۴۱۸
تایمز ۲۱۰
تائیه ، قصیده ۵۵۸
تب ۴۳
تبریز ۴۱۷، ۴۴۳، ۸۸۴
تبع اسعد کامل ۷۹
تبعُمر ۴۸
تبوك ۶۹، ۲۵۱، ۱۸۹
تتاران ۶۲۲، ر.ک. تاتاران
تتش ۶۱۲، ۸۰۵، ۸۱۳
تثنیه ، سفر ۵۱
تحتمس سوم ۲۰۹
تحوتموس ۴۵
تختجیه ، فرقه ۵۷۶
تدبیرالمتوحد،کتاب ۷۴۴
تدمر (پالمیر) ، ۴۰، ۴۲، ۶۵، ۷۵، ۹۲، الواح قدیم ۹۳–۹۶، ۹۹، ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۳۱، ۴۷۸
تذکرةالکحالین ،کتاب ۴۷۰، ۸۰۰
تراجان ۸۸، ۹۲
تراژان ۲۱۲
ترعهٔ سوئز ۹۳۷، ۹۳۸
ترکستان ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۰۲، ۴۳۵،

۴۷۳، ۵۷۶، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۱۳،
فتح ۶۳۳
ترکیه ۱۴۶ ، ۵۷۶، طریقتهای درویشی
۵۶۰، ۶۰۰، ۷۵۲، ۹۱۹، ۹۳۹
ترمذی ۵۰۶
تروبادور ۷۱۹
تریپولیتانا ۸۳۹
تشریح‌القانون، کتاب ۸۶۴
التصریف لمن عجز عن التآلیف، کتاب ۷۳۸
تطیله ۶۶۲، ۷۱۸
تغلب، قبیله ۳۷، ۱۱۷، ۲۵۴، ۲۹۹، ۳۰۰،
ر.ک. بنی تغلب
التفسیر یا الشرح، کتاب ۷۴۷
التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، کتاب ۴۸۰
تقویم الابدان فی تدبیر الانسان، کتاب ۴۷۱
تقویم الصحه ، کتاب ۴۷۱
تکریت ۳۹۹، ۸۸۱
تکش ، فرمانروای خوارزم ۶۲۰
التکمله لکتاب الصله ، کتاب ۷۲۴
تکوین، سفر ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۷۱،
۳۴۵
تگلات پلسرسوم ۴۸، ۵۰
تلخونو ۴۹
التلخیص ، کتاب ۷۴۷
تل‌الکبیر ۹۳۷
تلمسان ۶۹۹، ۷۰۷
تلمود ۱۵۹، ۳۱۵، ۵۰۷
تمربغا ۸۷۵
تموذای ۴۲
تمرلان ۸۸۱
تمنع (کحلان کنونی) ۷۰
تمیم ، قبیله ۳۵۴
التنبیه والاشراف، کتاب ۵۰۰
تنکریدنرماندی ۷۷۴، ۸۰۹، ۸۱۲
تنوخ ، قبیله ۳۸، ۴۵۹، ۵۸۹
تنیس ۴۳۹
توتا ، ملکهٔ ناوار ۶۶۹
تودد ۴۳۳ ، ۴۴۷، ۵۳۲
تور ۲۷۷ ، پیکار ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳
تورات ۳۱، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۷، ۶۸،
احکام دهگانه ۸۹، ۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۴،
۱۷۷، ۲۹۹، ۳۳۷، عهدقدیم ۳۹۶، ۴۵۱،
۶۴۲، ۶۶۰، ۶۹۶، ۷۱۴، ۷۴۹، ۷۵۴،
۸۵۵
توران ۲۷۱
تورانشاه ۸۱۹، ۸۲۹
تورانی ، قبایل ۵۹۵
تورمین ۷۷۰
تورنتو ۷۷۲
تولوز (تولوشه ، تلوشه) ۶۴۰، ۷۰۱،
۷۵۵، ۸۱۰
توما ۳۹۴
توماس ، برترام ۱۲، ۲۳
تونس ۱۰، ۴۰۱، ۵۶۰، ۵۸۰، ۵۶۸،
۶۶۶، ۷۲۶، ۷۸۵، ۷۸۷، ۸۰۸، ۸۳۰،
۸۹۲-۸۹۵، ۹۰۱
تهافت‌التهافت ، کتاب ۷۴۶
تهافت‌الفلاسفه ، کتاب ۵۵۲
تهامه ۲۲، ۷۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۵۳۱
تهذیب‌الاخلاق، کتاب ۵۱۳
تهران ۳
تیاذق ۲۸۳، ۳۲۹

تیبریوس دوم ۹۹
تیتوس ۸۸
تیسفون ۸۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۷۶۲
التفسیر فی‌المداواة والتدبیر، کتاب ۷۳۹
تیطس ۸۷
تیفاشی ۵۶
تیگلت پلسر اول ۹۳
تیلیان ۲۷۶
تیما ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۹۰، ۱۳۶
تیموثی، بریطریق نسطوریان ۴۵۰
تیمور لنگ ۳۴۱، ۷۲۲، ۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۰-۹۸۲
تیموریان ۸۸۲، ۸۸۳
تیوتون ۱۸۲، ۳۶۹، ۸۰۶
تئودور، اوگستانس ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۸، ۷۷۸
تیودوسیوس ۲۱۳
ثئوفانی ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴
ثئوفراستوس ۶۳
ثئوفیلوس‌اندوس ۷۸، ۳۸۰
ثیون ۴۷۳
ثابت‌بن قره ۳۹۷، ۴۵۶، ۴۷۷، ۴۹۰
ثریا، قصر ۵۳۵
ثعالبی نیشابوری ۳۷۶، ۵۱۵
ثقیف ۲۸۳
ثمود، قبیله ۴۲، ۴۸، ۹۱، ۱۵۸
ثمودی ۹۰، ۹۱
جابربن حیان ۳۳۰، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۵، ۵۵۴
جابیه ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۸
جاحظ، عمربن بحر ۱۱۴، ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۴، ۵۵۰، ۵۵۷
جالینوس، ۳۸۸، ۳۹۴، هفت‌کتاب تشریح ۳۹۶، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۱، تألیفات ۵۴۴، ۷۳۹، ۷۵۴
جامع، کتاب ۵۰۶، ۷۴۷
جامع ازهر ۴۴۱
جامع‌التواریخ، کتاب ۶۲۶
الجامع فی‌الادویة‌المفرده، کتاب ۷۳۷
جان بردی غزالی ۹۱۰
جانوی ۸۸۰
جاوه ۵۵۹
جاوید، کتاب ۴۶۷
جبائی معتزلی ۵۵۰
جبرت ۹۲۹
جبریان ۳۱۶
جبریل ۱۲۸، ۱۶۶، ۳۲۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ر.ک. جبرئیل‌بن‌بختیشوع.
جبرئیل، فرشته ۱۵۷، ۴۴۷، ۵۷۶
جبرئیل‌بن بختیشوع ۳۹۱، ۳۹۵
جبل، قلعه ۸۲۵
جبلة بن ایهم ۹۸، ۱۰۰، ۲۶۱
جبل‌الطارق ۳۶۰، ۶۳۴
جبله ۸۲۲
الجبیل (ببلوس) ۹۸، ۸۰۵
جده ۱۱، ۳۳۱، ۳۶۹، ۹۲۷
جذیمة‌الابریش ۱۰۲
جراجمه ۲۶۶، ۲۷۴
جرادکریمونی ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۴ ر.ک. جیرارد کریمونی.
جربا ۱۵۱
جریر ۲۸۳، ۳۲۵، ۳۲۶

جزیره ۱۸۱، ۲۶۸، ۴۱۷
جزیرهٔ ابن‌عمر ۵۰۱
جزیرهٔ روضه ۵۸۲
جزیرهٔ عرب ۱۴
جساس بن مره ۱۱۳
جنیوس ۶۶
جعدبن درهم ۵۴۹
جعفر برمکی ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۵۱
جعفربن ابوطالب ۱۵۳
جعفرصادق(ع)، امام ۳۳۰، ۴۸۵، ۵۶۴ـ ۵۶۶، ۵۷۵
جعفری، قصر ۳۸۵
جنبوب ۵۶۰
جفنه ۹۷
جفنیان ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱
جقمق ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۸
جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه ۴۸۱، ۶۱۴، ر.ک. ملکشاه
جلال‌الدین رومی ۵۵۹
جلال‌الدین سیوطی ۸۶۸، ر.ک. سیوطی
جلق ۹۷
جلقاد ۶۵
جلولا ۲۰۲
جلیقیه ۶۶۳، ۶۳۶، ۶۸۱، ۶۹۰
جلیل، شهر ۱۹۷
جم ۸۸۴
جمال پاشا ۲۰۷
جمحی ۱۳۵
جمال‌الدین افغانی، سید ۹۳۸، ۹۴۱، ۹۴۲
جمرة‌العقبه ۱۷۲
جمشتکین ۸۱۲
جمهوری افلاطون ۴۷۴
جمیل بنی‌عذره ۳۲۳، ۳۲۴
جمیله ۳۴۸
جنابی ۵۷۱
الجنان، مجله ۹۳۵
جنبل، ت.ج. ۵۸۲
جنة‌العریف ۶۷۶
جند ۱۹۷
جندب ۴۷
جندیشاپور، بیمارستان ۳۹۱، ۴۷۷
جنگ پل ۱۹۹
جنگ جمل ۲۳۱
جنگ جهانگیر اول ودوم ۱۷۴
جنگ زنگ ۵۷۰
جنگ کریمه ۹۲۳، ۹۳۶
جنگهای صلیبی ۸۴۰
جنوا ۷۷۳، ۷۸۷، ناوگروه، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۵۷
جنید بغدادی ۵۵۸، ۵۶۱
جامع‌الحکایات، کتاب ۸۴۶
جورج انطاکی ۷۷۶
جورجی، ادوارد، ج. ۲
جورجیس‌بن‌بختیشوع نسطوری ۳۹۱
جوف ۲۱، ۶۸
جولان (گولانتیس) ۹۷
جولیان ۶۳۴
جون، راهب ۷۵۶
جوهرسیسیلی ۵۸۶، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۰۱
جوینی ۶۲۹
جهانگیر تاتار ۸۸۲
جهشیاری ۵۱۶
جهوریان ۶۸۷

جیان ٦٤٦ ، ٦٤٨، ٦٦٥، ٦٧٤، ٦٧٦،
جیحون ٢٥٢، ٢٧١، ٢٧٢، ٤١٨، ٥٩٥،
٦٢٨
جیرارد کریمونی ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٨ ،
٧٤١، ٧٥٤، ٨٠٠، ر.ک. جرارد کریمونی
جیرالدا ٧٠١
جیرون ، کلیسا ٧٥٧
جیزه ٥٥٦
جیش بن حسن ٣٩٥
جیمز ، فرمانروای ارغون ٨٥٥
چاپلین ، چارلی ٨٧١
چنگیزخان ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٦، ٨٢٨،
٨٤٨، ٨٧٩، ٨٨٢
چین، ٥٦، ٥٩، ٦٤، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤،
٢٧٨، بردگان ٣٠٢، مسجد ٣٣٣، ٣٦٩،
٣٨٦، ٤١١، ٤٣٥، سفادت ٤٣٦، ٤٤٠،
٤٣٥، ٤٤٧، ٤٧٨، ٤٨٢، ٤٨٩، ٤٩٠،
٥٠٠، ٥٠٣، ٦٢٢، ٦٤٣، ٧٤١، ٨٨٢
حاتشپسورت ٤٥
حاتم طائی ١٢١
حاجب بن زراره ١١٥
حاجی خلیفه ٧٣٦، ٩٢٨
حاج عبدالله ١٢
حارث اموی ٩٨، ٩٩، ٢٤٥
حارث بن حلزه ١٠٤
حارث بن کلدهٔ غسانی ١٠٣، ٣٢٨
حارث دوم ٩٨
حارث سوم ٨٨
حارثهٔ اول ٨٧، ٨٨
حارثهٔ چهارم ٨٨
حارم ٦٢٧
حافظ ٥٥٨، ٧٩٣
الحاکم ، خلیفهٔ فاطمی ٤٥٠، ٧٩٠، ٧٩٣،
٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١
الحاوی ، کتاب ٧٤١
حائل ٩٢٧
حبابه ٢٩٣، ٣٤٨، ٣٥٠
حبش ٤٨٣
حبشه ٢٦، ٥٥، ٦٠، ٦٤، ٧١، ٧٢، نیروی
دریائی ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨٤، ١٣٣،
١٣٤، ١٤٥، ٢٢٢، ٩٢٩
حبشی ١١٥، ٥٨٦
حبیب بن مسلمه ٢٠٣، ٢٧٥
حجاج بن یوسف بن مطر ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٧٧،
حجاج بن یوسف ثقفی ٢٥١، ٢٦٨ـ٢٧١
٢٧٣ـ٢٧٥، ٢٨٠، ٢٨٣، ٣٢٢، ٣٢٦،
٣٢٩، ٣٥٤، ٤٢٠
حجاز ١١، ٢١، ٢٢ ٢٤ـ٢٧، ٢٩، ٤٢،
٤٧، ٥٤، ٥٧، ٧٤، ٨٠، ٨٥، ٨٨، ٩٠، ٩٢،
١٠٨، ١١٠، ١١١، ١١٣، ١١٥، ١١٧ـ
١١٩، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٦، ١٧٤، ١٨٠،
١٨١، ١٨٥، ١٩٠، ٣٠٢، ٢٠٦، ٢٣١،
٢٤٧ـ٢٥١، ٢٦٨، ٢٨٠، ٢٨٩، ٣٠٤،
٣٠٥، ٣١٠، ٣١٤، ٣٢٣، ٣٣٠، ٣٣٧،
٣٤٥، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥١، ٤١٧، ٥٠٥،
٥٨٥، ٦٣٨، ٨٥٥، ٧٨٨
حجر ٨٨، ٩٠، ٩١، ١٠٦، ١٢٧، ٣٤٦
حجرالاسود ٣٦، ١٤٩، ٢٤٩، ٥٧١، ٧٩٧،
حدث ٢٦٠

حدیبه ۱۴۹
حدیقة‌الاخبار ، روزنامه ۹۳۵
حرا ، کوه ۱۴۳، ۱۷۱
حران ۱۱۱، ۳۰۰، ۳۲۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۵۵، ۴۷۹
حرانیان ۳۹۸
حرب ۲۴۵
حربن‌عبدالرحمن‌ثقفی ۶۴۰
حرکات افلاك آسمانی، کتاب ۷۳۲
حره ۲۴، ۲۴۸
حریری بصری ۵۱۵، ۵۱۶
حزائیل ۴۹
حزام ۴۷۱
حزقیا ۵۳
حزقیال ، سفر ۳۸، ۵۴، ۵۶
حساب‌الجبروالمقابله، کتاب ۴۸۴
حسان‌بن ثابت ۱۰۱
حسابن تبع ۱۰۶
حسان‌بن نعمان غسانی ۲۷۵، ۲۷۶
حسدای‌بن شبروط ۶۶۹، ۶۹۵، ۷۳۹
حسن ، امام ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۵، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۷
حسن ــ سلطان ۸۳۶، ۸۶۲
حسن بصری ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۱
حسن‌بن‌احمدهمدانی ۴۹۳
حسن‌بن‌الحسین کلبی ۷۷۳
حسن‌بن‌سهل ۳۸۲
حسن‌الرماح نجم‌الدین‌احدب ۸۴۱
حسن صباح ۵۷۱
حسن عسکری ۵۶۶، ۵۷۵
حسن المحاضره فی‌اخبار مصر والقاهره، کتاب ۶۸۳
حسن نبطی ۲۶۸
حسین ، امام ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۶، ۶۰۵، ۷۸۶، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۷
حسین ، ملك ۹۲۷، ۹۴۰
حسن‌کامل ۹۳۸
حشاشین (بنکیان) ۵۷۱
حصن اکراد ۸۳۱، ۸۴۱
حصین بن نمیرالسکونی ۲۴۹
حضر موت ۲۳، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۴، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۱، ۲۸۲، ۹۲۵
حضورالشیخ ۲۶
حطین ۶۱۸، ۸۲۰، ۸۲۱
الحظم ۶۹
حفصه ۱۵۶، ۲۳۸
حفوف ۱۲
حکم‌اول ۲۴۵، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۵، ۷۱۲
حکمة‌الاشراق ،کتاب ۷۵۱
حکم دوم ۵۱۶، ۶۷۲، ۶۷۷، ۷۲۰ ، ۷۲۸، ۷۵۷، ۷۶۰
حلاج ۵۵۷، ۵۵۸
حلب ۱۱۱، ۱۹۵، ۲۹۶، ۳۸۱، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۷۳، ۴۹۴، ۵۱۶، ۵۳۹، ۵۶۲، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۱۲، ۶۱۸، ۸۰۵، ۸۰۹، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۶، ۸۸۱، ۸۸۵، ۹۱۱، چاپخانه ۹۳۴
الحلة‌السیراء ،کتاب ۷۲۵
حلمی ۹۳۸

حمزهٔ اصفهانی ۹۷، ۵۱۳
حمص ۹۵، ۱۹۳ـ ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۵۹، ۴۰۷، ۵۲۷، ۵۸۸، ۶۴۴، ۴۴۸، ۶۸۸، ۸۵۹، ۸۸۱، ۹۱۸
حمودیان ۶۸۵
حمورابی ۴۰، ۹۲۱
حمه ۷۰۶
حمیر ۷۲، ۷۶، ۸۲، ۸۴
حمیری ۳۵۷
حمیمه ۳۵۷
حنبلی ۵۱۰
حنیف ۱۴۴
حنین‌بن اسحاق ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۸۷، ۳۹۵ـ ۳۹۹، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۷، ۵۱۲، ۵۴۴
حوران ۲۴، ۲۷، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
حورانی، جرج ف. ۲
حویطات ۸۸
حی‌بن‌یقظان ۷۴۵
حلمیه ۹۸، ۱۰۰
حماة ۴۷، ۸۸، ۱۹۳، ۹۴۴، ۶۲۷، ۸۵۳، ۸۶۷، ۹۱۰
حماد راویه ۲۲، ۱۱۹، ۳۲۵
حمامة‌المطوقه، ۴۷۵
حمدان‌بن حمدون ۵۶۹، ۵۸۷
حمدانیان ۳۸۱، ۵۱۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۱
الحمراء، قصر ۶۷۷، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۶۱، ۷۶۲
حمزه، پسر عبدالمطلب ۲۴۵
حیدر، امیر ۹۲۹
حیرام ۵۲
حیره ۳۹، ۴۲، ۸۳، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱ـ ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۰ـ ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰ ـ ۲۰۲، ۲۵۴، ۳۱۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۶۸۸.
حیفا ۸۱۲
الحیوان، کتاب ۴۸۸، ۷۷۸،
حیوج‌جوده‌بن داود ۷۱۳
خارجیان ۲۶۹، ۲۷۰
خالدار ۴۳۳
خالد برمکی ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۸۶۶
خالدبن عبدالله قسری ۲۸۶، ۳۰۱
خالدبن ولید ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۸۱ـ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰ـ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۷۶، ۳۲۹، ۴۹۵
خالدبن یزیدبن معاویه ۴۸۵
خالکدون ۹۵
خان بزرگ ۶۲۷
خائربك ۱۲۰، ۹۰۳
خدای نامه، کتاب ۴۹۷
خدعه‌های جنگی امپراطور، کتاب ۴۱۶
خدیجه ۱۴۳ـ۱۴۵، ۱۵۲
خدیو، کتابخانه ۹۳۲
الخراج، کتاب ۵۰۸
خراسان ۲۰۳، فتح ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۵۴، ۳۵۸ـ ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۹۱، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۷۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶ـ ۵۹۸، ۶۰۹، ۸۰۵
خروج، سفر ۵۲

الخریب ۶۸
خزاعه ۱۲۸
خزرج ، قبیله ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۶، ۷۰۲
خسرو انوشیروان ۸۴، ر.ک. انوشیروان
خسرو پرویز ساسانی ۱۰۰
خسرو دوم ساسانی ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۷۱
خشایارشا ۲۹، ۵۸
خص ۱۱۵
خضرا ، قصر ۲۷۸، ۳۴۱
خطط ، کتاب ۵۸۲
خطیب بغدادی ۳۶۹، ۳۸۶، ۴۲۷، ۵۲۹، ۵۳۴
خلاصة‌الاثرفی اعیان القرن الحادی عشر، کتاب ۹۳۰
خلاصهٔ ابن‌سینا ، کتاب ۷۷۸
خلد ، قصر ۵۳۴
خلیج امیرالمؤمنین ۲۱۱
خلیج عرب ۴۵
خلیج عقبه ۲۲، ۵۲
خلیج فارس ۱۲، ۱۸، ۲۲ـ۲۴، ۳۱، ۴۷، ۶۴، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۷۰، ۴۹۰، ۵۷۰، ۸۴۶، ۸۹۲، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۳۶
خلیفة‌بن ابی‌المحاسن حلبی ۸۶۵
خلیل اشرف ۸۵۱
خلیل‌بن احمد ۳۱۱
خلیل خوری ۹۳۵
خمارویه ، قصر ۵۸۲، ۵۸۳
خندق ۶۵۶، ۶۶۹
خنسا ۳۴۶
خوارج ۲۳۴، ۲۹۸، ۳۱۸، ۳۵۹، ۵۱۳، ۵۶۳
خوارزم ۲۷۱، ۲۷۲، ۴۱۸، ۴۴۶، ۴۹۹، ۵۳۰، ۶۱۰، ۶۲۰ ، ۶۲۱، ۸۲۸
خوارزم شاهان ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۶، ۸۵۲،
خوارزمی ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۵۳، ۷۶۷،
خورنق ، قصر ۱۰۲، ۱۰۳
خوزستان (سوزیانای قدیم) ۲۰۲، ۴۱۱، ۴۱۸ ، ۴۳۸، ۴۴۶، ۶۰۵
خوشقدم ۸۷۵، ۸۷۸
خیبر ۱۴۹، ۲۱۷
خیرالدین باربا‌روس ۸۹۲
خیزران ۲۲۲، ۳۸۵، ۴۲۱، ۴۲۲
دابق ۳۶۱
داتن ۱۹۰
داحس ۱۱۳
دارالآثار العربیه ۸۰۲
دارالحرب ۱۷۵
دارالحکمه ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۵
داردانل ، تنگه ۲۵۹، ۲۷۴
دارلروم ۴۵۲
دارالسلام ۶۲۷
دالشجره ۵۳۵
دارالمملکه ۶۰۶
داریوش ۵۰۱
دانته ۱۴۶، ۱۶۴، ۵۸۹، ۷۵۱
دانشگاه اشبیلیه ۷۲۰
دانشگاه اکسفورد ۶۷۲، ۷۷۹
دانشگاه امریکائی بیروت ۳، ۹۳۴، ۹۴۳
دانشگاه پاریس ۷۷۹، ۸۳۹
دانشگاه پرینستون ۳
دانشگاه روبرت ۳
دانشگاه شیکاگو ۳
دانشگاه کلمبیا ۳
دانمارك ۱۱، ۸۹۵
دانوب ۶۳۰، ۷۸۳، ۸۹۵
دانیال ، پیمبر ۱۹۷، سفر ۴۵۱
داوتی ، چارلز م. ۱۲
داود ، پیمبر ۱۵۹، ۴۵۴
داود پاشا ۹۲۰

داودیه ، مدرسه ۹۲۰
دبیق ۴۳۹
دجله ۹،۱۵، ۱۶، ۲۰۱، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۳۱، ۴۴۳-۴۴۵ ، ۵۰۱ ، ۵۳۶ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۵۶، ۵۵۹، ۶۱۳، ۶۳۰، ۸۱۸، ۸۹۲، ۸۹۵
دجیل ، ترعه ۴۴۴
دداد ۵۴
درة الیتیمه ،کتاب ۵۱۲
درزی ۷۹۰
دروازهٔ نصر ۸۰۲
دروز ۱۰۱، ۳۳۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۹، ۹۲۰
دروزیان ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۸۰۴، ۸۴۷
درهٔ نیل ۸۸۶
دریاچهٔ ارومیه ۴۸۱، ۶۲۸
دریای اژه ۲۶۳، ۵۷۹
دریای جنوب ۶۴
دریای خزر ۲۸، ۳۶۸، ۴۳۷، ۴۹۹، ۶۱۳، ۶۲۱، ر.ک. بحراحمر
دریای سیاه ۴۳۶
دریای سرخ ۴۳، ۴۵، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۳، ۲۱۲، ۸۷۹ ، ۹۲۲، ر.ک . بحراحمر
دریای عرب ۲۳
دریای قزوین ۶۰۵
دقاق ۸۰۵، ۸۱۳
دلالة الحائرین ،کتاب ۷۴۹
دلاوید ، جرج لوی ۲
دلتای نیل ۲۰۹، ۷۸۷
دمشق ۱۰، ۹۹، ۱۵۷، ۱۹۰ — ۱۹۴، ۲۳۲، ۲۶۴، ۳۱۴، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۵، ۴۱۱، ۴۴۰، ۴۷۳، ۵۱۸، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۵۵ ۵۵۸، ۵۹۱، ۶۲۷، ۶۴۵، ۶۷۹، ۸۲۶، ۸۲۹، ۸۳۶، ۸۵۹، ۹۰۵، ۹۴۰، ۹۱۷
دمیاط ۴۳۹، ۸۲۸، ۸۳۰
دمیری ۴۸۸
دنقله ۲۱۶
دوخویه ۷۸
دوزی ۶۵۴، ۶۷۹
دوسو ۵۷۵
دوس ذوثعلبان ۷۹
دوکامرون ، کتاب ۸۳۹
دوکس اوریانتیس ۹۵
دولسپس ۴۳۶
دومة الجندل ۴۹، ۱۹۱
دومینیکان ۷۵۰
دون کیشوت ۷۱۵
دهسون ۲۴۰
دهلی ۸۸۱
ده مقاله دربارهٔ چشم، کتاب ۴۶۳
دهنا ۲۳
دیاربکر ۳۵۳، ۴۱۱، ۸۵۵
دی‌بل ۲۷۳
دیترویت ۳۲
دیدان ، دیدانی ۹۰، ۹۱
دیرالروم ۴۵۲
دیرالزور ۴۳۰
دیسقوریدوس ۳۹۶
دیصان ۷۸۷
دیلم ، دیلمیان ۳۲۵، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۱
الدین والدوله ،کتاب ۴۵۰
دینور ۴۹۸
دیوان ، انجمن ۹۲۹
دیودور سیسلی ۵۹، ۶۱۶۰، ۸۷-۸۹
دیدریت ۴۶
دیوسکوریدس ۷۳۶، ۷۳۹
دیوفیلوس ۳۹۴
دیونیوس باکوس ۹۲
ذات‌الصواری ۲۱۴، ۲۶۰

ذبیان ۱۱۳
ذوالخصله ، معبد ۱۲۲
ذوریدان ۷۶
ذوالشری ، بت ۹۲،۱۲۴،۱۲۶
ذونواس ۷۹،۱۳۶
ذوالنون ۵۵۶،۶۸۸
رابرت‌آوچستر ۷۳۳،۷۵۳
رابعهٔ عدویه ۵۶۱،۵۶۲
راتر ، الدن ۱۵۰
رازی ، ابوبکر محمدزکریا ۴۶۵،۴۶۶-۴۶۹، ۵۴۶، ۵۹۴، ۷۴۱، ۷۴۹،۸۶۵، ۷۸۰
راشدین،خلفا ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۹۰،۳۲۲،۳۶۳،۴۵۸
راضی ، خلیفه ۵۴۰،۵۸۵،۶۰۳، ۶۰۸
رافع‌بن عمیر ۱۹۲
رامیروی دوم ۶۶۹
راوندی ۴۷۶
راوندیان ۳۶۶
رایت ، ولتر ل. ۳۸،۳
رباط ۷۰۱
ربض ۶۵۵،۶۵۶
ربع خالی ۱۲،۲۳،۲۵
ربیعه ، قبیله ۱۱۷
ربیل دوم ۸۸
رجینالد دوشاتی‌یون ۸۲۱
رحلة فی‌بلادالعرب السعیده، کتاب ۲۶
رده ۱۸۰،۱۸۲،۱۸۹
رسالة‌السیاسه ، کتاب ۵۲۳
رسالة‌الغفران ، کتاب ۵۸۹
رستم ایرانی ۱۸۵،۲۰۰
رشید ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹،۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۵،۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰،۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۸، ۴۶۳-۴۶۵،۵۲۳،۵۴۲،۹۲۷
رشید الدین سنان‌بن‌سلیمان ۴۷۴ ، ۵۷۶، ۶۲۹
رشیدی ، زکی ۴۵
رصافه ۲۸۳، ۳۳۱،۳۶۱، ۳۷۰،۵۳۴، ۶۵۱
رضائیه ۸۸۴
رضوان بن تتش ۵۷۴،۸۰۵،۸۰۹
رفاعی ، احمد ۵۵۹
رفاعیه ۵۵۹
رفائیل ۷۷۱
رفعت ۱۷۳
رقاده ۷۸۷
رقه ۲۳۲،۲۸۳، ۳۶۹، ۳۸۰، ۴۱۱، ۴۳۰،۵۳۶
رقیه ۲۳۸
رکن‌الدوله ۴۷۹،۶۰۶
رمله ۲۸۳،۸۱۰
روبنسن ، ادوارد ۹۳۳
روتر ، الدون ۱۲
روتشیلد ۴۳۷
روجر اول ۷۷۴،۷۷۵
روجر دوم ۴۰۸، ۷۲۸، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹
رود ابوعلی (قادیشا) ۸۵۷
رودریك ۳۴۴،۶۳۴،۶۳۵،۶۴۵،۶۹۱
رودریکو دیاز دوبیوار ۶۹۰،۶۹۷
رودس ۲۱۴،۲۶۳،۸۸۱،۸۹۵
رودیگر ، امیل ۶۶
روس ۲۶۷
روسا ۸۸۲ ، ۸۹۱
روسیهٔ شوروی ۱۷۶ ،۳۸۶،۳۸۷،۴۸۹، ۴۶۰،۴۹۴،۶۱۷،۶۲۲،۹۱۶
روضه، جزیره ۲۰۸،۸۵۰

روکفلر ۴۳۷
روله ۱۲۴
رولان ۷۱۹
روم ۸ ، فرهنگ ۹-۱۱، ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰، دریانوردان ۶۴، ۷۴-۷۶، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲-۹۶، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، نیروی دریائی ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۵۸-۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۱۹، هنروران ۳۴۰، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۸۸، ۵۹۰، تاریخ ۵۹۱، ۶۰۰ ، ۶۱۲، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۷۹، ۶۸۳، ۷۷۲، ۸۹۳، مدرسهٔ دینی ۹۲۹.
رومانوس دیوجنس ۶۱۲
روم شرقی ۲ ، فرستادگان ۵۸، ۷۹، ۸۴، ۹۷-۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۷۷، قوای نظامی ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۶۱، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۵۶، ۶۷۰، ناوگروه ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۸۳، ۸۸۷، ۸۹۱، ۸۹۲
رها (ادسا) ۹۹، ۱۹۰، ۲۵۴، ۳۹۲، ۸۰۵، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۴
ری ۴۴۱ ، ۴۶۶ ، ۴۸۱، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۱۰
ریبرا ۶۹۶، ۷۶۵، ۷۶۶
ریچاردشیردل ۸۲۲-۸۲۴، ۸۲۸، ۸۸۰
ریحانی، امین ۱۲، ۵۴۰، ر.ک. امین ریحانی
ریدان ۷۱، ۷۶
ریکارد ۶۳۹
ریموند اول ۷۵۳، ۷۵۵، ۸۱۰ ، ۸۱۱، ۸۱۴
ریموند دوم ۸۲۰
ریموند سوم ۸۱۸
ریموند مارسلی ۷۳۱
ریه ۶۶۲، ۶۶۶
زاب ۳۶۰، ۳۶۶
زاخائو ، ادوارد ۴۰
زاهره ، قصر ۶۸۰، ۶۸۴، ۷۶۱
زبای ۹۵
زبدا ۹۵
زبیبی ۴۸
زبیده ۳۸۲، ۴۲۲، ۴۳۳
زبیربن عوام صحابی ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۸، ۳۰۳
زحله ۱۲
زرقالی، ابواسحق ابراهیم‌بن‌یحیی ۴۹۵، ۷۳۰-۷۳۲
زرنگ ۴۱۸
زرنوجی ۵۲۴
زریاب ۶۵۸، ۶۵۹، ۷۶۳، ۷۶۴
زغل ۷۰۶
زکریا ۱۵۹
زلاقه ۶
زمزم ۳۶
زناته، قبیله ۶۹۹، ۷۰۲
زنبیل ۲۷۰
زنجبار ۶۰۰
زنگان ۶۰۰، ۶۰۱
زنگبار ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۷۴، ۶۱۸

زنوبیا ۴۰،۹۴،۹۵،۸۴۹
زواز ، تپه ۸۱۴
زویله ۸۰۲
زهراء ، قصر ۶۷۰،۶۷۷، ۶۸۰، ۷۶۱، ۷۱۶
زهراوی ، ابوالقاسم خلف‌بن‌عباس ۷۲۸، ۷۳۹،۷۴۱
زیاد ، عامل معاویه ۳۳۴،۳۳۶
زیادة‌الله اول اغلبی ۳۳۵، ۵۷۹، ۷۷۰، ۷۸۶
زیادة‌الله سوم ۵۸۰
زیادبن ابیه ۲۵۵،۳۲۱
زیج آلفونسی ۷۶۶
زیج ایلخانی ۴۸۲
زیج خوارزمی ۷۵۴،۷۵۵
زیج طلیطله ۷۵۵
زیج مجریطی ۷۳۱،۷۵۴
زید ، نوهٔ امام حسین ۵۶۶،۵۷۶
زیدبن حارث ۱۸۸
زیدبن علی ۵۰۹
زیدیان ۵۷۶،۹۲۴
زیریان ۶۸۷
زیمنس‌دوسیسنروس، کاردینال ۷۰۹
ژوستینیان ۷۹،۸۱،۹۸،۹۹،۱۰۷
ژوستینیان دوم ۲۶۶،۲۷۴،۳۳۹،۵۱۱، ۸۱۷،۸۱۸
ژول سزار ۸۷،۲۰۹،۲۱۳
ساخو ۴۹۶
ساراگون دوم ۴۲،۴۶،۴۸،۵۰،۶۸
سارتون ۵۰۲
ساردنی ۵۷۹،۷۶۹،۷۸۷
ساردیس ۲۷۴
ساره ، دودمان ۶۶۳
ساسانی ۱۰۱،۱۰۳،۱۸۳، ۲۰۰،۲۰۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۶۸،۳۶۹، ۳۹۰، ۶۰۴
ساسانیان ۹۵،۳۷۰،۴۷۷،۵۳۶
سافو ۷۱۶
سالرنو ۷۳۸،۷۴۱
سالم ۶۸۲
سامانی ۵۸۰،۵۹۴،۵۹۸
سامانیان ۴۴۵،۴۹۲،۵۹۳_۵۹۶،۶۰۵، ۶۰۹
سامره ۴۸، ۴۱۵، ۴۴۰ ، مسجد ۵۳۵_ ۵۳۷،۵۳۹، ۵۶۴، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۲۲، ۵۸۲
سانکو ، پادشاه ناوار ۶۶۸،۶۶۹،۶۸۳
ساوث‌کنزینگتن ۸۷۴
ساویج ، هنری ل. ۳
سبا ۴۸، ۵۴،۵۵،۷۱
سباستوپولیس ۲۷۴
سباط ۳۴۸
سبآی ۴۸
سبته ۶۳۴،۶۴۸، ۶۶۶، ۶۸۵، ۶۹۹، ۷۵۳،۷۷۶
سبط‌بن جوزی ۵۰۱
سبط راحیل ۵۲
سبئی ۶۳،۶۷،۶۸،۷۶،۸۷،۱۳۲
سپتمانیه ۶۴۰
سپتیموس سوروس ۹۴
ستاره ۵۶
ست‌الملوك ۷۹۰

سجاج ۱۸۱
سجلماسه ۷۸۶
سخاوی ۸۶۹
سدوم ۱۵۹
سدونه ۶۳۶، ۶۴۴، ۶۴۸
سدهانتا ، کتاب ۴۷۷، ر.ک. سیدهانتا
سدیر ، قصر ۱۰۳
سرابیط الخادم ۸۹
سرابیوم رفیع ۲۰۹
سراپیس ، معبد ۲۰۹
سراة ۲۲
سراج الملوك ، کتاب ۳۹۱
سرجیوس ۱۹۰، ۱۹۶، ۳۳۱
سرحان ، وادی ۱۹۱
سرقطه ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۵۰، ۶۶۲، ۶۶۸، ۶۹۲، ۷۴۴
سرواح ۶۸
سرویتوس ۸۶۴
سزوستریس ۴۴
سعدبن ابی‌وقاص ۱۹۹ ــ ۲۰۴ ، ۲۳۰، ۳۳۴، ۲۴۷، ۳۳۵، ۴۳۶
سعدالدوله ۵۹۱
سعد زغلول ۹۳۸
سعدی ۵۵۸
سعر ۸۷
سعودی ۱۰
سعید ، پسرمحمدعلی ۹۳۲
سعیدبن حسین ۷۸۵، ۷۸۶
سعیدبن مسجح ۳۴۷، ۳۴۸
سعیدالدوله ۵۸۷
سعید فیومی مصری ۴۵۱
سغد ۲۷۱، ۳۰۳، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۴۵
سفاح ۳۶۳، ۳۴۶- ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۰۳
سفرنامهٔ سلیمان ۴۸۹
سفری بعربستان صحرائی، کتاب ۱۲
سفیان ۳۶۲
سفیان‌بن‌عینیه ۵۰۵
سفیانی ۶۶۴، ۶۲۴
سفیانیان ۲۹۲
سقراط ۵۲۳
سقطره ۹۲۵
سلامش ۸۵۱، ۸۵۶
سلامنك، دانشگاه ۸۳۹
سلامهٔ زرقا ۲۹۳، ۳۵۰، ۴۲۷
سلجوق ۶۰۹
سلجوقی ۵۵۱، ۵۷۳، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۷ــ۶۱۹، ۸۰۸، ۷۹۱، ۷۹۵، ۸۱۳
سلجوقیان ۴۳۱، ۴۱۷، ۵۲۵، ۵۴۰، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲، تجزیهٔ دولت ۶۱۵ ، نفوذ ۶۱۶- ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۹، ۸۰۵، ۸۰۹، ۸۹۱، ۸۹۸
سلح ۷۶
سلمان فارسی ۱۳۴
سلمان صحابی ایرانی ۱۴۸
سلمنقه ۶۶۹
سلمیه ۵۶۸، ۵۷۱، ۷۸۵
سلیم ، پدر سلیمان ۶۳۰
سلیم‌اول، سلطان ۸۵۶، ۸۷۴، ۸۸۴ــ۸۸۶، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۳، ۹۱۷

سلیم سوم ، سلطان ۹۱۱،۹۲۶
سلیمان ، پیمبر ۵۲،۵۵،۵۶،۷۷،۹۴، ۱۵۹ ، ۶۳۷
سلیمان ، تاجر ۴۳۵،۴۹۰
سلیمان ، خلیفهٔ اموی ۲۶۳،۲۸۳،۲۹۴، ۳۲۵،۳۳۷،۳۳۹،۳۵۲،۳۵۵،۳۷۹
سلیمان اول ، سلطان ۶۳۷، ۶۳۸،۶۴۰، ۸۴۱، ۸۸۶،۸۹۵، ۸۹۷، ۸۹۸. ۹۰۰، ۹۱۰،۹۱۲
سلیمان آغا ۹۲۳
سلیمان‌بن‌قتلمش ۶۱۲،۸۰۸،۸۲۹،۸۳۰
سلیح، قبیله ۹۷
سمح‌بن‌مالك‌خولانی ۶۴۰، ۶۴۱،۶۴۵
سرالاسرار ،کتاب ۷۷۸،۸۳۸
سروانتس ۷۱۵
سماوه ۲۳
سمرقند ۷۷،۲۷۱-۲۷۳، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۳۷،۴۴۰، ۴۴۵، ۴۷۹،۵۰۶، ۵۳۱،۵۳۲،۵۹۴،۶۲۰-۶۲۲،۸۸۲
سمسی ۴۸
سمعان سمعانی ۹۲۹
سمعان مقدس ۱۰۳
سموأل ، مالك ابلق ۱۳۶
سموره ۶۸۱
سموئیل اول ۱۷۲
سمیاط ۲۵۹
سناخریب ۴۸،۵۰،۵۳
سن‌استبان ، قلعه ۶۶۸
سنان ، رشیدالدین ۸۲۰،۸۹۷،۸۹۸
سنان‌بن ثابت‌بن قره ۳۹۸، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۵
سنان پاشا ۸۹۳
سنباد ۳۶۸
سن‌پتر ۷۷۱
سن‌پل ، کلیسا ۷۷۱
سنتاروفینا ، دیر ۶۴۵
سنت‌جون ۲۵۴
سن‌توماس ،کلیسا ۴۵۳
سنتیاگو ،کلیسا ۶۸۲
سنجار ۴۷۸
سنجیل ۸۴۷
سنخریب ۶۸،ر.ک.سناخریب
سند ، رود ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۴۱۸،۴۷۷، ۵۹۶
سندباد بحری ۳۸۷،۴۹۰
سندبن علی ۴۷۷
سند هند ،کتاب ۴۷۷، ۴۸۳
سن‌ژوزف ، دانشگاه ۹۳۴
سنگال ۱۷۳،۶۹۱
سنگال سفلی ۶۹۲
سن‌صوفیا ۱۸۹
سنفرو ۴۴
سنن نسائی ۵۰۶
سنوسترست اول ۴۵
سنوسی‌الجزیری ، شیخ ۱۷۵،۵۶۰
سنوسیه ۵۶۰
سواد (مزوپوتامیای‌سفلی) ۴۱۷،۴۴۳
سودان ۲۱۶،۴۹۴،۵۸۱
سودان شرقی ۹۰۸

سوریه ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۷، مرسلین ۷۸، ۹۴، ۱۰۰، ۱۸۳ـ ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، بنگیـان ۴۷۶، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۵۵، ۵۷۴، ۵۸۲، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۲۸، ۷۸۱، ۸۰۷، ۸۳۳، ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۳، ۹۱۰ تاریخ ۹۱۳، ۹۱۵، نفوذ فرهنگ اروپائی ۹۳۲، ۹۳۴ـ ۹۳۶، ۹۳۸ـ ۹۴۰، ۹۴۳ـ ۹۵۰

سوریهٔ شمالی ۸۵۸

سوماترا ۹۲۶

سومالی ۱۱، ۴۵

سومهوعلای‌یانوف ۷۰

سوی ۱۹۱

سوئد ۳۸۷، ۸۹۵

سویس ۷۷۲

سوئه‌وی ۶۳۹

سهروردی ۵۶۲، ۷۵۱

السیاسة‌المدنیه ، رساله ۴۷۴

سیاط ۵۴۱

سیان‌فو ۴۵۳

سیبویه ۳۱۱

سیجر ، قلعه ۵۷۴

سیحون ، رود ۲۷۲، ۴۱۱، ۴۱۸، ۶۱۳

سیدهانتا ۳۸۹، ر.ک. سدهانتا

سیراف ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۹۰

سیراکوز (سرقوسه یاسرقصه) ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۴

سیرة‌الرسول‌الله ، کتاب ۲۷۶، ۴۹۵

سیرالملوک‌العجم، کتاب ۴۹۷

سیرمورینا ۶۷۰

سیستان ۲۷۰، ۲۸۸، ۴۱۸، ۴۴۵، ۴۶۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۲۸، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷

سیسیل ۹۹، ۲۱۴، ۲۸۹، ۳۵۵، ۳۸۹، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۶۲، ۴۹۵، ۵۷۹، ۵۹۱، ۶۳۱، ناوگروه ۶۶۷، ۷۲۲، فتح ۷۶۷، ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۱، ۷۸۷، ۸۵۵، ۸۵۷

سیف ، کلنل فرانسوی ۹۰۸

سیف‌بن ذی‌یزن ۸۳، ۸۴

سیف‌الدولهٔ حمدانی ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۱۶، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱

سیلان ۸۵۷

سیلایئوس ۵۹

سیلو ۷۱۹

سیلوستر دوم ۷۳۴

سینا ۱۷، ۳۴، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۸۹، ۹۰، ۷۷۴، ۸۴۷

سیزوستریس ۷۵

سیوطی ۲۶، ۱۱۸، ۷۱۲، ۷۸۶، ۸۶۷، ۸۶۸

شاپور اول ۹۴، ۶۰۷

شاپور ، شهر ۴۴۷

شاخ طلائی ، تنگی ۲۷۵

شاذلیه ۵۵۹

شارات الحمه ۷۰۶

شارل اول انجو ۴۶۷ ، ۷۸۰، ۸۵۵

شال مارتل ۲۷۷، ۶۴۲

شارلمانی ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۰، ۴۲۹، ۴۵۰، ۸۰۶

شاش ۲۷۳
شاطبه ۷۲۲
شافعی ۲۸۵، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۲۸
شام ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۲، ۵۰، ۵۷، دودمانها ۸۳، ۸۴، حکومت ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۹۹، فتح ۱۰۷، ۲۰۲، ۲۵۰، کشتیها ۲۵۱، بنادر ۲۶۵، سپاه ۳۰۳، ۳۱۰، کلیساها ـ ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۶۰، ۳۶۱، مسلمانان ۳۶۲، بت پرستان ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۱۱ شورشها ۴۱۶، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۲، ۵۰۱، آثار هنر ۵۳۶، ۵۵۴، ۵۶۸، ۵۷۴ ـ ۵۷۶، ۵۸۱، طولانیان ۵۸۵، ۵۸۸ ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۹، دولت سلجوقی ۶۱۲، ۶۵۱، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۰۴، دانشوران ۸۶۶
شانجول ۶۸۳
شاهرخ ۸۸۲، ۸۸۳
شاهزادهٔ هندو، قصه ۳۱۷
شبوه ۷۱
شجرالدر ۱۴۹، ۱۷۴، ۸۲۹، ۸۵۰، ۸۵۱،
شداد عبسی ۱۱۳
شدیاق، تنوس ۹۲۹
شرح ابن‌سینا، کتاب ۷۷۸
شرح ارسطو، کتاب ۷۵۴
شرح بیرونی، کتاب ۵۵۷
شرحبی ال یافور ۷۰
شرحبیل بن‌حسنه ۱۸۹
شرف‌الدوله ۴۷۹، ۶۰۷، ۶۰۸
شرق اقصی ۳۸۶، ۹۳۶، ۸۷۱
شرق نزدیک ۱۹
شرق دور ۴۹۹
شرف‌الدین محمد بوصیری ۸۷۰
شریف زیدان ۷۲۲
شعوبیه ۵۱۳
الشفا، کتاب ۴۶۹
شقیف ارنون ۸۲۲، ۸۳۱، ۸۴۱
شلماناصر ۴۷
شمر، جبال ۲۴، ۴۶، ۷۷
شمس، معبد ۹۶
شمس‌الدین احمد بن محمد بن خلکان ۸۶۶، ر. ک. ابن‌خلکان
شمنی ۵۶۰
شوبك، قلعه ۸۷۴، ۸۲۲، ۸۲۶
شوسر ۸۳۹
شوش، ۴۳۸، ۵۲۸، ۵۳۸،
شوشتر ۱۸، ۴۳۸
شیراز ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۳۸، ۴۷۹، ۵۲۹، ۶۰۵، ۶۰۶
شیرکوه ۸۱۸
شیزر، قلعه ۱۹۴، ۵۷۴، ۸۰۵
شیبان ۵۸۴
شیطان ۱۲۴
شیعه ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
شماسیه ۴۷۷، ۵۳۵
شهاب‌الدین تیفاشی ۴۸۹
شهابی ۹۲۹
شهابیان ۹۵۱
شهرزاد ۳۶۹
شهرستانی ۱۷۹
صابئه ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۶
صابئی ۵۵۶
صابئان ۲۹۹، ۳۹۸
صاحب بن عباد ۵۱۶

صالح‌بن زریك ۸۰۲
صالح‌بن علی ٤٦٤
صالح حاجی‌بن‌شعبان ۸٥۱،۸٦۲
صالح ناصرالدین محمد ۸۷٦
صالح نجم‌الدین‌ایوب، ملك ۷۳۷،۸۲۸،
۸۲۹،۸٤۹،۸٥۰،۸٥۱،۸٥۳،۸٥٦
صبح‌الاعشی ،کتاب ۸٦۹
صحابیان ۳۱۳
صحرا ۲٦،۲۸،۳٥٥
صحیح ، کتاب ٥۰٦
صراة ، نهر ٤٤٤
صرصر ، نهر ٤٤٤
صعید ۲۱۲،۸٦٦
صفا ۹۰،۱۲۸،۱۷۲
صفائی ۹۱
صفاری ٥۹۳،٥۹۸
صفاریان ٥۹۳،٥۹٤
صفة جزیرةالعرب ، کتاب ٤۹۳
صفد ۸۲۲،۹۱٦
صفرنیوس ۱۹٦
صفوی ٥۳۸،۸۸۳
صفویان ٥٦٥،۸۸٤
صفی‌الدین ، شیخ ۸۸٤
صفین ۲۳۲،۲٤۹،۳۰۳،٥٥۰
صقالبه ٦۷۰
صلاح‌الدین‌ایوبی ۷۷،۳۳۹،٥۲٦،٥۲۷،
٥٤٥، ٥٦۲، ٦۱۸،٦۱۹، ۷۰۰، ۷۰۱،
۷٤۹،۷۹۲، ۷۹٤، ۷۹٥، ۸۰۱، ۸۰۷،
۸۱٦،۸۱۹–۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲٤، ۸۲۷،
۸۳۰، ۸۳٤، ۸۳٦، ۸۳۷، ۸٤۰،۸٥٤،
۸٦٥،۸٦۷،۸۸۱،۸۸٦
صلاح‌الدین یوسف ۸۱۸، ۸٦٥
صلاحیه ، مدرسه ۸۳٦
صلم هجم ٥۱
صله ، نهر ٤٤٤
الصله فی‌تاریخ‌ائمة‌الاندلس، کتاب ۷۲٤
صمصام‌الدوله ٦۰۸
صموئیل ، نهر ٦۳٤
صنعا ۲٥،۲٦، ٦٥، ٦۹، ۷۱، ۷۲،۷٦،
۷۸،۸۰،۳۱٤ ،٤٤۳،٤۹۳،۷۸٥،۹۲٤،
صهناجه ، قبیله ٦۹۲
صور ۳۹،٤۳۹،٥۳۹،۸۰٥،۸۳۲،۸۳۳
صورةالارض، کتاب ٤۹۰
صهیون ۸۲۲
صیدا ۳۹،٤۳۹،۸۱۳،۸۳۳،۹۱٦
ضبی ۷۲٥
ضحاك‌بن قیس فهری ۲٤۹
ضحاك‌بن مزاحم ۳۲۷
ضلالة الحائرین، کتاب ۷٤۹
طارق‌بن‌زیاد ۲۷۷، ۲۷۹، ٦۳٤–٦۳٦،
٦۳۸، ٦۸۰
طارقکوه (جبل‌الطارق) ٦۳۰، ٦۳٤ ،
٦٦٦
طالوت ۱٥۹
طاهربن حسین‌خراسانی ٥۹۲،٥۹۳
طاهریان ٥۹۲،٥۹٤
طائع ٤٥٦،٦۰٦ – ٦۰۸
طایف ۲٦،۲۷،۱۱۸،۱۲٤،۱۳۰،۱۳۱،
۱٤۷،۱۸٥،۲٥۰،۲٦۸،۳۰۷
طب ۷٤
طبرستان ۳٦۸،۳۷۲،٤۱۸،٤٦٦،٤۹۹،
٥۹٤،٦۱۰

طب روحانی یاعلاج نفسانی، کتاب ۸۶۵
طبری ۷۸، ۷۹، ۱۲۴، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۲،
۳۶۷، ۳۶۹، ۴۵۱، ۴۹۵، ۴۹۸-۵۰۲،
۵۸۷، ۵۹۳، ۶۰۰، ۶۰۱، ۸۶۸
طبریه، ۲۱۸، ۶۳۷، ۷۴۹، ۸۰۲، ۸۲۰،
۹۱۴
طبقات الامم، کتاب ۷۲۵
الطبقات الکبری، کتاب ۹۲۸
الطبقات الکبیر، کتاب ۴۰
طبیعیات، کتاب ۳۹۶
طخارستان ۲۷۱، ۵۹۷
طرابلس ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵،
۳۱۸، ۵۳۲، ۶۱۸، ۷۰۰، ۷۰۴، ۸۱۴،
۸۳۲، ۸۵۷، ۸۹۳، ۸۹۴، ۹۰۱، ۹۴۲
طرسوس ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۸۰، ۸۰۹، ۸۳۸
طرسون ۹۰۸
طرفة بن عبد ۱۰۴
طروب ۶۵۸، ۶۶۰
طریف ۶۳۳، ۷۵۷
طغتکین ۸۱۳، ۸۱۷
طغرائی ۴۸۶
طغرل بك سلجوقی ۶۰۸-۶۱۱، ۶۲۰
طلحة بن عبیدالله ۱۸۱، ۲۲۷، ۲۲۸،
۲۳۰، ۲۳۱، ۳۰۷
طلیطله ۴۹۵، ۶۳۵-۶۴۰، ۶۴۹، ۶۵۶،
۶۵۷، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۸۸،
۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۴، ۷۱۴، ۷۲۵، زیج
۷۳۱، مرکز ترجمه ۷۵۳-۷۵۵، ۷۵۷،
۷۶۱
طنا ۵۶۰
طنجه ۲۷۶، ۶۸۵، ۶۹۹
طوارق ۶۹۲
طوانه ۲۷۴، ۳۸۰
طور ۴۴
طوروس ۱۹۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۸۰، ۸۰۸،
۹۱۸
طوس ۴۹۱، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۷۱، ۶۱۳
طوق الحمامه، کتاب ۷۱۳
طولونی، طولونیان ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳،
۵۸۰، ۵۸۴، ۷۹۵
طومانبای ۸۸۵، ۸۸۶
طویس ۳۴۷
طه حسین ۱۱۶
طی، قبیله ۳۷، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۹۲
طیف الخیال فی معرفة خیال الظل، کتاب ۸۷۱
ظافر ۷۹۳، ۷۹۴
ظاهر برقوق ۸۵۵، ۶۲۲، ۷۲۶، ۷۹۱،
۷۹۳، ۸۵۳
ظاهر تمربغا ۸۷۶
ظاهر سیف الدین جقمق ۸۷۶
ظاهر سیف الدین ططر ۸۷۶
ظاهر سیف الدین یلبای ۸۷۶
ظاهر عمر، شیخ ۹۰۵، ۹۱۵، ۹۱۶
ظاهر قانصوه ۸۷۶
ظاهری، کتابخانه ۸۵۴
ظفار ۴۶، ۵۲، ۷۱
عاتکه ۳۹۵
عاد ۴۲، ۱۵۸
عادل، ملك ۸۲۴
عاضد ۷۹۳، ۷۹۴
عامر بن شراحیل شعبی ۳۱۳

عامریان ۶۴۸
عایشه ۱۵۲، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۸، ۳۰۷، ۵۰۴، ۷۰۶
عباد ۱۹
عبادة‌بن صامت ۲۰۸
عبادیان ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۱۴، ۷۶۴
عباس، پسر مأمون ۴۰۳
عباس، پسر محمدعلی ۹۳۲
عباس‌بن عبدالمطلب ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۴۶، ۳۶۷
عباسه ۳۷۴
عباسی ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۰۰، ۴۲۰، دوران اول ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۹۳، ۵۲۰، ۵۲۹، ساختمانها ۵۳۶، شاعران ۵۴۸، ۵۹۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۳، جاسوسان ۶۴۵، ۶۵۰، ۷۰۱، ۷۸۵، ۷۹۱، ۸۱۹
عباسیان ۳۱۴، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۷، ۴۱۴-۴۱۶، ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۵۲، اواخر دوران ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۸۶، عصراول ۵۳۰، ۵۴۰، دوران طلائی ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۸۷، ۵۹۹
عبدالله ، امیر اموی ۶۶۴، ۶۶۵
عبدالله برادر عثمان ۲۲۷
عبدالله، پدر ابن‌سینا ۴۶۸
عبدالله ، پدر محمد ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۵، ۳۶۴، ۳۷۶
عبدالله ، پسر خواهر عایشه ۲۴۸
عبدالله ، پسرعباس ۳۴۴
عبدالله ، پسرعمروعاص ۴۵۱
عبدالله ، سرداراموی ۲۱۳-۲۱۶
عبدالله ، سردار عباسیان ۳۶۱
عبدالله ، عموی منصور ۳۶۶
عبدالله، فرزند طروب ۶۶
عبدالله ، فرزند محمد اول ۶۲۲
عبدالله بطال ۲۶۴
عبدالله‌بن‌زبیر ۲۶۸، ۳۳۸، ۳۴۵
عبدالله‌بن سبا ۳۲۰
عبدالله‌بن سعدبن اباسرح ۲۱۲، ۲۶۰
عبدالله‌بن عامر ۲۰۲
عبدالله‌بن عباس ۳۰۴
عبدالله‌بن عبدالله بن ثقفی ۶۴۲
عبدالله‌بن عبدالله غافقی ۶۴۱
عبدالله بن‌علی ۳۶۰
عبدالله‌بن عمرخطاب ۳۰۴، ۵۰۴
عبدالله‌بن قاسم ۶۷۷
عبدالله‌بن مسعود ۳۱۳
عبدالله‌بن معتز ۶۰۲
عبدالله‌بن میمون قداح ۵۸۶، ۵۶۹، ۷۸۵
عبدالله‌بن وهب رابعی ۲۳۴
عبدالجباربن همدیس ۷۷۴
عبدالحکم ۲۱۱
عبدالحمید ۲۳۷، ۲۴۱
عبدالحمید دوم ۱۷۹
عبدالرحمن اموی ۲۷۱، ۳۶۱، ۳۶۸، ۵۷۷، ۶۴۳، ۶۴۸-۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۵-۶۶۸، ۶۷۰، ۷۲۲، ۷۳۹
عبدالرحمن‌بن حسن‌جبرتی ۹۲۹
عبدالرحمن‌بن‌حکم ۶۵۷
عبدالرحمن بن‌عوف ۲۳۰
عبدالرحمن‌بن محمد اشعث ۲۷۰
عبدالرحمن‌بن مروان جلیقی ۶۶۳

عبدالرحمن بن‌معاویه ۶۴۵،۶۴۶، ر.ک.
عبدالرحمن اموی
عبدالرحمن‌بن ملجم ۲۳۵
عبدالرحمن پنجم ۶۸۴
عبدالرحمن دوم ۷۶۴،۶۵۷،۶۵۸
عبدالرحمن سوم ۶۰۳ ، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۶۵،۶۷۲، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۵، ۷۱۳، ۷۲۰،۷۲۳، ۷۶۱
عبدالرحمن صوفی ۴۷۹
عبدالرحمن مستظهر ۷۱۳
عبدالرحمن ناصر ۶۶۵،۶۸۲،۷۸۸
عبد شمس ۱۴۲،۲۳۸،۲۴۵
عبدالقادر گیلانی ۵۵۹
عبدالعزیز ۳۵۲،۳۵۶
عبدالعزیز، پسرموسی‌بن‌نصیر ۶۳۶،۶۴۵
عبدالغنی نابلسی ۹۰۲
عبدالکریم ۹۰۲
عبدالطیف بغدادی ۲۱۳،۸۳۷،۸۶۶
عبدالمؤمن دمیاطی ۸۶۴،۶۹۹،۷۰۰، ۷۰۲
عبدالمجید اول ۹۱۱،۹۲۰
عبدالمطلب ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۳۶۷
عبدالملك مروان ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰،۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۱،۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۹،۳۴۱، ۳۵۰،۳۵۲،۳۵۶،۴۰۸، ۴۰۹،۴۵۰
عبدالملك سوم ۳۵۳
عبدالملك مظفر ۶۸۳
عبد مناف ۱۴۲،۲۳۸،۲۴۵
عبدالواحد رشید موحدی ۷۲۴،۷۵۳
عبدون‌بن صاعد ۴۵۱
عبدالوهاب شعرانی ۹۲۸
عبده ، شیخ محمد ۹۳۸،۹۴۱،۹۴۲
عبس ، قبیله ۱۱۳
عبله ۱۲۱
عبیدالله، حاکم اموی ۲۴۷
عبیدالله بن مظفر باهلی ۷۴۰
عبیدالله مهدی ۶۰۳،۶۶۶، ۷۷۳،۷۸۸، ۷۹۵
عبیدث ۸۸
عبیدبن شریه ۲۹۲،۳۱۴
عبیدهٔ تنبوری ۴۲۲
عبیه ۹۲۰
عتاب ۴۳۸
عتبة‌بن غزوان ۳۳۴
عتبی ۵۹۷
عثتار ۷۷
عثلیت ۸۳۳
عثمان ۱۵۶،۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۶،۲۲۸، ۲۳۱،۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۵،۲۵۰ـ ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰،۳۴۷، ۶۲۹،
عثمان‌بن‌عفان ۱۴۵،۲۳۰
عثمانی ۱۷۶،۲۴۰،۳۰۰، ۴۴۴،۵۵۹، ۵۵۹، ترکان ۶۱۶، ۶۲۹،۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۶،۸۸۷، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۴ـ۸۹۶، فرهنگ ۸۹۸،۸۹۹، ۹۳۰،۹۰۸،۹۱۸، ۹۲۷،۹۳۶،۹۳۸
عثمانیان ۸۲۸،۸۷۴،۸۸۶،۹۰۴،۹۱۱، ۹۲۱
عجایب‌الآثارفی‌تراجم‌الاخبار، کتاب ۹۲۹

عدد ، سفر ۵۶
عدن ۷۰، ۷۸، ۸۰، ۸۷۹، ۸۹۳، ۹۲۴
عدنان ۴۲
عراق ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۷، ۶۵، ۷۲، ۸۳، ۱۰۲، ۱۵۷، ۱۳۶، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۴۶ـ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۸ـ۲۷۰، ۲۷۹ـ۲۸۱، ۲۸۶ـ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۰، کارگاهها ۳۴۸، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۷۰، ۵۸۷، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۲۰، ۶۷۹، ۷۲۳، ۷۴۱، ۸۷۲، ۸۸۱، ۹۲۱، شرکت نفت ۹۲۲، ۹۳۵ـ ۹۴۰، ۹۴۴، ۹۴۵
عراق عجم ۶۱۶، ۶۲۰
عربستان ۸، ۱۰ـ۱۶، ۱۸ـ۲۴، ۲۷ـ۳۲، ۳۵، ۴۱ـ۵۱، ۵۴ـ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۵ـ۸۰، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۰ـ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۰ـ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۸۶، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۹۳، ۵۰۹، ۵۷۱، ۶۲۳، ۷۸۸، ۸۶۰، ۸۷۹، ۸۹۳، ۹۰۸، ۹۲۳، ۹۴۵
عربستان جنوبی ۶۱، ۶۳ ، ادبیات محلی ۶۵، ۶۸ استقلال ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۱۰، ۱۳۷، ۲۸۸
عربستان شمالی ۱۱۰، ۱۷۳
عرفه ۱۷۲، ۱۷۳
عرقه ۸۰۱
عروه ۱۲۳
العزا ، بت ۹۸
عزالدین ایبك ۸۴۹
عزی ۱۲۳ـ۱۲۶
عزیا ۵۳
عزیز ،خلیفه ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۰۰، ۸۰۱، ۷۸۸، ۷۹۸
عسقلان ۸۰۵، ۸۱۱، ۸۱۴
عسیر ۲۱، ۲۵، ۲۶
عضدالدوله‌فناخسروبویهی ۴۶۸، ۴۹۸، ۵۲۹، ۶۰۶، ۶۰۷
عطارد بن محمدحسابگر ۴۹۸
عظم ، خاندان ۹۱۵
عفان ۲۴۵
عقبه ۴۷، ۱۵۱، ۱۸۹، ۴۵۹، ۸۱۳
عقبةبن نافع ۲۵۲، ۲۷۵، ۳۳۵، ۵۷۹، ۶۴۶
عقدالفرید ،کتاب ۹۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۳۷۷، ۳۰۹، ۴۳۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۷۱۳
عکا ۲۵۱، ۷۹۲ ، ۸۰۵، ۸۱۲، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۳۳، ۸۴۵، ۸۵۸، ۸۶۱، ۹۰۵، ۹۰۶
عکاظ ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶
العلا ۶۹، ۹۰، ۹۱
علاءبن مغیث ۶۴۹
علاءالدین علی ۸۵۱
علاءالدین محمد ۶۲۰، ۶۲۱
علامةبن مجاهد ۱۵۷
علوی ، علویان ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۶۹ ، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۰۳، ۵۶۳،

۵۶۶، ۵۷۵، ۶۲۰، ۷۸۵، ۸۵۵، ۸۶۰
علی، پسر یوسف ۶۹۴
علی، ابوالحسن ۷۰۵
علی الهیان ۵۷۶
علی بحری، سلطان ۸۵۶
علی بك ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۱۶
علی بن ابیطالب ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۲۷-۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۱، ۲۴۶-۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۸-۳۲۱، ۳۳۰، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۵۰، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۶۶، ۶۸۵، ۸۴۲، ۹۲۲
علی بن تاشفین ۷۱۸
علی بن حزم ۷۱۳
علی بن حمود ۶۸۵
علی بن سهل ربان طبری ۴۶۵
علی بن عباس مجوسی ۴۶۵، ۴۶۸، ۷۴۱
علی بن عیسی ۶۰۲، ۴۷۰، ۴۷۸
علی بن محمد مکاری، صاحب الزیج ۶۰۱
علی بن مرشوشی ۸۷۷
علی بن یوسف ۶۹۹، ۸۶۶، ۷۹۹
علی رضا (ع)، امام ۴۰۳، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶
علی زین العابدین (ع)، امام ۵۶۶
علی شاذلی ۵۶۰
علی طبری ۴۶۵، ۴۶۶
علیقه ۵۷۴
علیه ۳۸۲، ۴۲۲
علی هادی ۵۶۶
عمادالدوله ۶۰۶
عمادالدین زنگی ۸۱۶
عمادالدین کاتب اصفهانی ۸۲۵
عمار بن علی موصلی ۸۰۰
عمان ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۴۶، ۵۲، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۶۵، ۴۱۷، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۹۱، ۹۲۴
عمانی ۵۷
عمر، خلیفهٔ اموی ۳۱، ۷۸، ۹۷، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۹
عمران ۱۶۰
عمر اول ۳۰۱، ۴۴۹
عمر خیام ۴۸۱، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۸۹، ۶۱۵
عمر دوم ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۷-۳۰۰، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۶۱، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۴۹، ۶۴۰، ۸۶۰
عمر بن ابی ربیعه ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۴۸، ۳۴۹
عمر بن حفصون ۶۶۳
عمر بن خطاب ۱۴۵، ۱۸۰، ۲۹۸
عمر بن عبدالعزیز ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۵۰، ۳۹۰
عمر بن عدی بن نصر بن ربیعة بن لخم ۱۰۲
عمر بن فارض ۸۲۸
عمرو، پسر منذر ۱۰۴
عمرو بن عاص ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۹۸، ۳۳۴

عمروبن کلثوم ۱۰۴، ۱۱۷
عمروبن لحی ۱۲۷
عمروس‌بن یوسف ۶۵۶، ۶۵۷
عمرومزیقیا بن عامرماءالسماء ۹۶
عمره ، قصر ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۵۳۷، ۷۶۲
عمواص ۱۹۷ ، ۲۱۸
عموریه ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۵
عناصر ، کتاب ۳۹۹، ۷۵۴
عنتر ۸۵۴، ۸۷۰
عنترهٔ شداد عبسی ۱۲۱
عنزه ، قبیله ۵۲۰
عوجا،رود ۳۶۱
عوف ۱۲۹
عوفی ۸۴۶
عهد قدیم ، سفر ۵۶
عیاض‌بن غنم ۲۰۲، ۲۰۳
عیسو ۵۱
عیسی‌بن نسطور ۷۸۹
عیسی‌بن یحی ۳۹۶
عیسی مسیح ۱۵۹ ، ۵۶۷، ۳۴۶
عین‌التمر ۱۹۱، ۲۷۶، ۳۴۲، ۴۹۵
عین جالوت ۶۲۸، ۸۳۰، ۸۵۲، ۸۵۳
عین شمس ۲۰۸، ۲۱۱
عینیه ۹۲۵، ۹۲۶
عیون‌الاخبار ،کتاب ۲۷
عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ،کتاب ۸۶۶
غازان خان ۶۲۹
غازان محمود ۶۲۸، ۸۵۹
غافقی ، ابوجعفر محمد ۷۳۵
غبرا ۱۱۳
غبغب ، بتخانه ۱۲۳
غرناطه ۴۶۰، ۶۳۵، ۶۴۶، سقوط۶۵۳، ۶۸۷، ۶۹۱، ۶۹۶، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۴،دانشگاه۷۲۰، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۶۱
غره ۶۵
غریض ۳۴۸
غز (اغز) ۶۰۹، ۶۱۶
غزالی ۴۷۲، ۴۷۶، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۸، ۶۵۱، ۶۹۴، ۷۴۶، ۷۵۵
غزنوی ، سلطان محمود ۴۸۰، ۵۹۵، ۵۹۸
غزنویان ۵۹۸، ۶۱۰
غزنه ۴۸۰، ۵۹۶، ۶۰۶، ۶۲۰، ۶۲۰
غزه ۱۳۱، ۱۷۰ ، ۱۸۳، ۱۹۰، ۵۰۹، ۸۰۳، ۹۱۹
غسان ۳۹، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۵۱
غسانی ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۵
غسانیان ۴۲، ۹۲، ۹۷_۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۱
غسلگران ، طایفه ۴۵۵
غطفان ، قبیله ۳۷، ۱۱۳، ۱۸۱
غلاة (افراطگران) ۵۷۶
غلاطیان ، سفر ۵۶
غمدان ، قصر ۷۲، ۷۳، ۸۴
غوری ، غوریان ۵۹۸، ۷۸۲، ۸۷۹
غوطه ۲۷۹، ۷۰۳
غیلان دمشقی ۵۴۹

فاتحة‌العلوم ،کتاب ۵۵۲
الفاخر ،کتاب ۱۵۵
فاراب ۴۷۳
فارابی ، محمدبن محمد طرخان ابونصر ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۰۲، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۸۷، ۷۵۴، ۷۶۵، ۷۶۷
فارابیوس ۴۷۳
فارس ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۷۰، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۷۱، ۶۰۵، ۶۲۰، ۸۸۱
فارس، نبیه ا. ۴، ۲
فارمر ، هانری ۳۴۶، ۵۴۵
فاریاب ۵۱۴
فاس ۵۷۸ ، ۶۵۶، ۶۹۹، ۷۰۸، ۷۲۶، ۷۴۴
فاطمه(س) ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۳۱۹، ۳۶۷، ۶۶۶، ۷۸۶، ۷۸۷
فاطمی ، فاطمیان ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۵۲۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۹۱، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۵ ، حزب ۶۶۶ ، ناوگروه ۶۶۷ ، ۶۸۱، ۷۱۷، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۸۵ـ۷۸۸ ،اوج قدرت۷۸۹ ، فهرست‌خلیفگان ۷۹۳ ـ ۷۹۵ ، سازمان اداری و جنگی ۷۹۷ ، تأسیسات ۷۹۹ ، دانش وادبیات ۸۰۱، ۸۰۵، ۸۱۹، ۸۳۵، ۸۵۴، ۸۵۵،
فانو ۹۳۴
فائز ۷۹۳، ۷۹۴
الفتوحات المکیه ،کتاب ۷۵۱
فتوح‌البلدان،کتاب ۷۸، ۴۹۶
فتوح مصر واخبارها ،کتاب ۴۹۶
فخرالدین اول معنی ۹۱۳ـ۹۱۵، ۹۱۹، ۹۲۱
فخرالدین دوم معنی ۹۱۲
فدائیان ۵۷۲، ۵۷۳
فدك ۲۵
فرات ۹، ۱۵ـ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۸۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۵۴، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۷۸، ۵۹۱، ۶۴۵، ۸۵۵، ۹۲۱، قبایل سفلا ۹۴۰
فرارا ۷۸۱
فرانسه ۱۰، ۳۵۵، ۴۳۸، ۵۷۵، ۵۷۹، ۶۴۰ ،ادبیات قدیم۶۵۰، ۶۷۰، ۶۷۴، پول ۶۷۷، ۷۱۹ ، کاغذ سازی ۷۲۲، ۷۵۵، ۷۸۷، ۸۰۶، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۵۷، ۸۹۷، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۹، ۹۴۰
فرانسیس اول ۸۹۷، ۹۱۲، ۹۳۹
فرانسیسکان ۷۴۴
فرانکو ۷۶۷
فراماسونها ۵۷۰
فراماسونی ، انجمن ۵۶۸
فرایتاك ۳۵
فرج ، سلطان ۸۶۷، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۸۲
فرج بن سالم ۴۶۷، ۷۸۰، ۷۴۱
فردیك دوم ۷۳۵، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۷۵، ۷۷۷ـ۷۷۹، ۸۲۲، ۸۲۸، ۸۳۸
فردوس الحکمه ،کتاب ۴۶۶
فردوسی ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۸
فردیناند ، دوك توسکانی ۹۱۴

فردیناند اول ۶۹۰،۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹،
فرزدق ۲۸۲،۳۰۶،۳۲۵،۳۲۶
فراعنه ، فرعون ، فرعونان ۱۶۰، ۲۷۲،
۳۰۲، ۴۱۸، ۴۳۹،۴۴۳، ۵۳۸، ۵۸۱،
۷۹۵، ۸۰۱،۸۷۱
فرغانه ۵۸۰، ۵۸۴
فرغانی ۴۹۴،۷۵۴،۷۵۵
فرما (بلیوزیوم) ۲۰۷
فرناند سوم ۶۵۲
فرنسیس اسیسی ۸۲۸
فرورد ، فلوریس ل. ۲
الفروسیه والمناسب الحربیه، کتاب ۸۴۱
فسطاط ۲۱۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۵۰۰، ۵۲۸،
۵۳۹، ۵۸۵، ۷۸۸، ۷۹۸
الفصل فی‌الملل والاهواء والنحل ، کتاب
۷۱۴
فصوص‌الحکم ، کتاب ۴۷۴، ۷۵۱
الفصول فی‌الطب، کتاب ۷۴۹
فضالة بن عبید انصاری ۲۶۱
فضل‌بن نوبخت ۳۸۹
فضل‌بن یحیی برمکی ۳۷۳، ۳۷۴، ۵۳۱
فضل‌الخیل ، کتاب ۸۶۴
فقیم ، قبیله ۸۰
الفلاحة ، کتاب ۷۳۶
فلبی، ه . ست. ج. ۱۲
فلسطین ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۳۱، ۴۴، ۵۲،
۵۳، تصرف ۷۸، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۸۳، ۱۹۰،
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۸،
۲۱۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۵۵، ۳۵۹،
۳۶۰، ۴۰۱، ۴۷۰، ۴۱۷، ۴۴۳، ۴۵۵،
۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۸، طولونیان ۵۸۵،
۵۹۱، ۶۱۷، ۶۴۴، ۸۰۵، ۸۱۰، ۸۴۷،
۸۵۲، ۹۱۵، ۹۳۶، ۹۳۹، ۹۴۳، ۹۴۴
فلورا ۶۶۱
فلورانس ۹۱۴
فن‌کریمر ۵۰۸، ر.ک. فون‌کریمر
فنلاند ۳۸۷
فؤاد ۱۳۸
فون‌کریمر ۴۱۵ ر.ک. فن‌کریمر
الفهرست ، کتاب ۳۱۷، ۳۲۹ ، ۳۸۷،
۳۹۳، ۳۹۹، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۶۶، ۳۵۰،
۵۴۲، ۶۰۲
فنیکس ۲۱۴
فنیقیه ۳۸۹
فیثاغورث ۵۴۵
فیصل ۳۷۱، ۹۴۰، ۹۴۴
فیلیپ ۴۰
فیلپ دوم ۷۱۰، ۷۳۲
فیلیپ سوم ۶۷۹، ۷۲۲
فیلیپ طرابلسی ۸۳۸
فیمیون ۷۸
قادر ۵۶۳، ۵۹۷، ۶۰۸
قادری ، طریقه ۵۵۹
قادس ۷۸۸
قادسیه ۲۰۰، ۲۰۲، ۴۴۶
قاسیون ، کوه ۴۷۷، ۵۵۸
قاضی صاعد ۶۷۲
قاضی فاضل ۸۲۵
قالی ۷۱۲
قاموس فیروزآبادی ۹۲۸
قانصوهٔ غوری ۸۷۵، ۸۸۴، ۸۸۵
القانون فی‌طب ، کتاب ۴۶۸، ۴۶۹

القانون المسعودی فی الهیئة والنجوم، کتاب ۴۸۰
قاهر ۴۵۶، ۶۰۳، ۶۰۸
قاهره ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۴۵، ۵۹، قهوه‌خانه ها ۸۴، موزه ۸۹، ۱۱۴ـ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۰۹، ۵۱۷ـ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۸۲، ۶۰۶، ۶۶۱، ۶۳۰، ۶۷۸، ۶۸۱، ۷۲۲، ۷۴۰، ۷۴۹، ۷۶۵، ۷۸۸، بیمارستان ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۴۱، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵ـ۸۶۷، ۸۶۹ـ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۸۰، ۸۲۲، ۸۸۶، ۹۰۴، ۹۲۹
قایتبای ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۳، ۸۸۵
قائم ۶۰۸، ۶۱۷، ۶۱۷، ۶۱۹، ۷۹۳
قباد ۱۰۶
قبهٔ خضرا ۳۴۳، ۳۷۰، ۵۳۴
قبرس ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۱، ۵۹۰، ۸۸۰، ۸۸۱
قبطیان ۳۰۰، ۳۳۳، ۸۳۷
قپچاق ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۸۱
قتبان ۵۴، ۷۰
قتیبة بن‌مسلم ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۳، ۳۵۵، ۳۷۱، ۴۲۰
قحطان ۴۲، ۲۱۷، ۳۵۴
قدامه ۴۰۷، ۴۹۱
قدایه ۳۱۶
قدریه، قدریان ۵۰۲، ۵۵۰
قدس ۴، ۶، ۸، ۹۱۸
قدموس ۵۷۴، ۸۳۲
قدید ۱۲۶
قدیس سابا، دیر ۳۱۷
قراقر ۱۹۱
قراقورم ۶
قرشی، قرشیان، قریش ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۷۱، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۴۵، ۷۱۵
قرقر ۴۷
قرطبه ۲۳۷، ۲۳۸، ۴۹۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۰۶، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰ـ۶۶۵، ۶۷۱ـ۶۷۴، ۶۷۷، دانشگاه ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۸۵ـ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۲ـ۷۱۵، کتابخانهٔ سلطنتی ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۹، ۷۶۰
قرغیز ۶۰۹
قرمانلی، دودمان ۸۹۴، ۸۹۵
قرمط ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱
قرمطی، قرمطیان ۲۰۴، ۳۲۱، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۶، ۶۲۴، ۷۸۹
قرمونیه ۶۳۶
قرناو ۶۹، ۷۱
قرنایل ۹۱۹
قرون حماة ۸۱۹
قزحیا، دیر ۹۳۴
قزلباشیان ۵۷۶
قزوین ۵۷۲
قزوینی ۱۲۳، ۴۸۸، ۷۱۸

قسطابن لوقا ۳۹۹
قسطل ، قلعه ۳۴۲
قسطنطنیه ۷۹، ۸۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۱–۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۴۰، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۴۰، ۵۷۹، ۵۹۰، ۶۱۳، ۶۳۰، ۶۴۰، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۶، ۸۵۴ – ۸۵۶، ۸۷۱، ۸۷۴، ۸۰۸، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۹۱، ۹۱۵، ۹۳۶، ۹۴۱، قسطنطین ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۶۵، ۳۸۳، ۴۱۶، ۷۴۱
قسطنطین پنجم ۳۷۸
قسطنطین چهارم ۲۶۱
قسطنطین دوم ۲۵۸، ۲۶۰
قسطنطین هشتم ۷۹۱
قسطنطین هفتم ۷۳۹
قشیری ۵۵۶
القصر العباسی ۵۲۷
قصی ۱۴۲
قصیر ۴۳
قضاة ، سفر ۵۶
قطائع ۵۸۲
قطامی ۳۵
قطب‌الدین ۷۵۲
قطر ۹۲۴
قطرالندی ۵۳۸
قطری‌بن فجاة ۲۷۰
قطز ۸۳۰، ۸۵۱، ۶۲۸
قفطي ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۶۹، ۷۱۳، ۷۲۵، ۷۴۹، ۸۶۶
قفقاز ۶۲۸
قلاوون ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۶–۸۵۸، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۷۲
قلزم ۲۱۲
قلعهٔ ایوب ۷۵۸
قلعهٔ کردان ۸۱۰
قلقشندی ۷۹۷
قلیج ارسلان ۶۱۲، ۸۰۸
القلیس ۸۰
قندهار ۳۶۸
قنسرین ۹۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۲، ۳۶۱، ۶۴۴، ۶۴۸
قوجوق ۸۵۱
قومس ۴۱۸
قونیه ۵۵۹، ۶۱۲، ۶۱۶، ۸۰۸، ۹۱۸
قهستان ۴۱۸
قیدار ۴۹، ۵۴
قیروان ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۶۸، ۴۵۹، ۵۷۸ – ۵۸۰، ۶۴۴–۶۴۶، ۷۲۴، ۷۴۰، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۸۷، ۷۷۸، ۹۱۰
قیس ، قبیله ۳۵۴
قیساریه ۱۹۰، ۱۹۵، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۳۱، ۸۴۳
قیس‌بن ملوح ۳۲۴
قیسی ، قیسیان ۲۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹
قیصریون ، معبد ۲۰۹
کابل ۲۷۰، ۵۹۶
کاپادوکیه ۲۷۴
کات ۴۱۸
کاتالونی ۸۳۹

کاتالونیا ۶۸۱
کاتب چلبی ۹۲۸
کاتبی تمیم ۱۸۱
کاترمر ۶۲۶
کارتاژ ۲۱۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۵۷۸، ۶۳۳، ۶۷۰، ۷۰۴، ۷۴۱
کاستیل ۶۶۷، ۶۸۱–۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۳، ۷۰۱–۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۸، ۸۷۵
کاشان ۴۴۰
کاشغر ۲۷۲، ۲۷۴، ۶۱۳
کاظمین ۲۴۷، ۹۲۲
کافوراخشیدی ۵۸۶، ۵۸۸، ۸۳۶
الکافی فی‌الحساب ، کتاب ۴۸۳
الکافی فی‌الکحل، کتاب ۸۶۵
کالابری ۷۸۷
کالسدون ۱۹۶، ۲۶۱
کالوریا ۷۷۱
کالینیکوس ۲۶۳
کامبوجیه ۲۰۷
کامل ایوبی ، ملك ۷۳۶، ۷۷۸، ۸۲۷، ۸۲۸
کامل شعبان ۸۱۵
کامل‌الصناعه ، کتاب ۴۶۸
کامل الصناعتین : البیطره والزرقه ،کتاب ۸۶۶
الکامل فی‌التاریخ ، کتاب ۵۰۱
کامل محمد ۷۷۷
کاناری ، جزائر ۴۹۱
کانال سوئز ۴۳، ۴۳۶، ۹۱۱
کانال فرعوني ۲۱۱
کانت ۷۵۰
کاندا ، دریاچه ۶۳۴
کپلر ، یوهان ۸۰۰
الکتاب ۳۱۱
کتاب‌الاخلاق ۵۱۲
کتاب‌الاسرار ۴۶۶
کتاب الاصنام ۱۲۲
کتاب‌الایقاع ۵۴۵
کتاب التجمیع ۴۸۵
کتاب الحاوی ۴۶۷، ۴۶۸
کتابخانه ایلخانی ۸۶۳
کتابخانهٔ دختر ۲۱۳
کتاب‌الخراج ۴۶۱
کتاب‌الدین ۴۶۵
کتاب‌الرحمه ۴۸۵
کتاب الزئبق الشرقی ۴۸۵
کتاب الصوت ۵۴۴
کتاب‌العبر وديوان المبتدا والخبرفی‌ایام العرب‌والعجم والبربر ۷۲۶
کتاب‌العین ۳۱۲
کتاب‌فی‌النفس ۵۴۴
کتاب‌القانون ۵۴۴
کتاب‌المتین ۷۲۳
کتاب‌المسائل ۵۴۴
کتاب‌المعارف ۴۹۷
کتاب الملکی ۴۶۸، ۷۴۱
کتاب‌الملوك ۳۴۱
کتاب‌المناظر ۸۰۰
کتاب‌الموسیقی الکبیر ۵۴۵، ۵۴۶
کتاب‌الموطأ ۵۰۹
کتاب‌النغم ۵۴۴

کتاب‌الهیئة ۷۳۲
کتامه ۷۸۷
کتامی ، قبیله ۷۸۵
کتبغا ۸۵۱
کدر ۴۵
کدرای ۵۵
کرب ایلوی ۴۸
کربلا ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۵۶۳، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۴۰
کربوقا ، امیر موصل ۸۰۹، ۸۱۰
کرت، جزیره ۵۷۹، ۶۵۶، ر .ک. کریت
کرخمیش ۴۸
کرخی بغدادی ۵۵۶
کردستان ۸۸۱، ۶۲۰
کردوس ۲۹۱
کرس ۵۷۹، ۷۸۷
کرک ۸۲۲، ۸۲۶، ۸۵۲، ۸۳۱
کرمان ۲۷۰، ۴۱۸، ۴۴۲، ۵۹۴، ۶۰۵
کروزو ، روبنسن ۷۳۶
کریبائیل‌وتر ۶۸ ، ۷۲
کریت ، جزیره ۲۶۳، ر.ک. کرت
کریمونا ۷۳۷
کریمه ۸۹۵
کسروان ۸۶۰
کشف‌الظنون عن‌اسامی‌الکتب والفنون، ک ۹۲۸
کشمیر ۳۶۸
کعب‌الاخبار ۳۱۵
کعبه ۲۴، ۶۷، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۲۷ـ ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۵ـ ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۴۹، ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۴۶، ۵۷۱، ۸۸۳
کلب ، قبیله ۲۵۳
کلب الا اصبحا ، الواح ۷۹
کلبی، کلبیان ۱۲۲، ۱۲۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۵۴، ۴۹۹، ۷۷۳، ۷۷۴
کلپکوت ۸۷۹
کلرمنت ۸۰۶
کلمب ، کریستوف ۷۲۹، ۸۹۳ ، ر.ک. کولومب ، کریستف
کلنی ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۷
کلوریا ۷۷۲
الکلیات فی‌الطب ، کتاب ۷۳۹، ۷۴۶
کلیب‌بن ربیعه ۱۱۳، ۲۹۴
کلیسای ژوستینیان ۸۹۸
کلیسای عکا ۸۴۲
کلیسای قیامت ۳۷۷، ۳۳۸، ۷۹۰، ۷۹۱، ۸۰۶
کلیسای مریم ۳۳۹، ۸۰۶
کلیسای یوحنا ۸۴۲
کلیله ودمنه ، کتاب ۳۹۰، ۴۷۵، ۵۳۸، ۷۱۴، ۷۸۰، ۸۳۹
کلین ۶۴۱
کلئوپاترا ۲۰۹، ۸۴۹
کمالی ۱۷۹
کمبوجیه ۵۱، ر.ک. کامبوجیه
کمپانی هندشرقی ۹۲۵
کمدی الهی ، کتاب ۱۴۶، ۱۶۴، ۵۸۹
کنانه ۱۱۲
کنـده ، قبیله ۳۹، ۸۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۵۱، ۲۷۰، ۷۲۶
کنده، محمدبن یوسف ۵۴۵، ۵۴۶، ۴۵۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۷۵۵، ۷۶۷، ۷۹۸

کندی ، یعقوب بن اسحاق ۱۰۷، ۴۹۰
کندیان ۱۰۷، ۱۰۸
کنراد ، امیرمونت‌فرت ۸۲۰
کنراد سوم ۸۱۷
کنتورس ۵۳۷
کنتینانس ۴۶۷
کنستانتیوس ۷۸
کوادونگا ۷۰۴
الکواکب‌الثابته ، کتاب ۴۷۹
کوتاهیه ۹۱۸
کوپرنیك ۷۳۲
کوپریان ، قدیس ۲۷۶
کوثی ، نهر ۴۴۴
کوچوك کینارجی ، پیمان ۸۸۷
کوروس ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۷۶۹
کوستی زریق ۳
کوفه ۸۹، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، مسجد ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۶۹، ۵۸۸
کوکب ۸۲۲
کولومب ، کریستف ۷۶، ر. ک. کلمب ، کریستوف
کوزیکوس ۲۶۲
کوه‌آتش ۷۷۱
کوهین عطار ۸۶۴
کویت ۹۲۴
کهف ۵۷۴ ، ۸۳۲
کیتانی ۱۸۵
کیت بغا ۸۳۰
کیلیکیه ۲۶۰، ۲۷۴، ۳۶۸، ۵۷۶، ۵۹۱، ۸۱۴، ۸۲۴
گارسیا ، شاه جلیقیه ۶۸۹
گارون ، رود ۶۴۱
گالوس ۸۷
گالیسی‌ها ۶۷۱
گالینوس ، امپراطور ۹۵
گبی ۶۲۸
گت ۳۰۲
گربرت ۷۳۴
گرجستان ۱۹۷، ۴۴۳
گرجی ۸۵۹
گردش بدور دریای‌عرب ، کتاب ۷۱، ۷۲، ۷۴
گردش بدور عربستان ، کتاب ۶۴
گرز ۷۵۶
گرگان ۴۱۸، ۵۹۴، ۶۱۰
گریگوری ، پاپ ۴۸۱، ۹۲۹
گل ، گلها ۲۷۷، ۶۴۱، ۶۴۳
گلازر ، ادوارد ۱۳، ۲۶، ۶۵، ۷۰، ۸۲
گلاند ۵۱۷
گلیدن، هارولد و. ۴
گند صخره ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۳۷_۳۳۹، ۵۳۴
گوتینگن ۷۸، ۱۱۵، ۵۸۶
گودآ ۴۷
گودفری بویون ۸۱۰_۸۱۳
گور (فیروزآباد) ۴۴۷

گولدتسیهر ، ایگناس ۳۵
گی ، ملك ۸۲۲
گیبن ۶۴۲
گیبون ۵۸
گینه ۵۹
لات ، بت ۷۷،۹۲،۱۲۴،۱۲۵
لاجین ۸۵۱
لاذقیه ۸۲۲
لازاری ۹۳۴
لاس ناواس ۷۰۱
لافونتین ۷۱۴
لاگاش ۴۷
لامزکیتا ۶۵۲
لاوال ۹۰۱
لاهور ۵۹۶،۵۹۸
لبابه ۳۴۸
لبنان ۱۰-۱۲، ۱۷، ۲۷، ۱۰۱، ۱۳۰، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۵۵، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۰ ، دروزیان ۵۷۵ ، ۷۱۹، ۸۰۶، ۸۶۴،تاریخ ۹۱۳، استقلال ۹۱۹، ۹۲۰، نفوذ فرهنگ اروپائی۹۳۲، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۳، ۹۴۵
لبید ۱۰۰
لبیس ۲۰۷
لجا ۱۱۱
لحیان ۱۲۸
لحج ۹۲۵
لخمی ، لخمیان ۴۲، ۸۹، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۳۴۵، ۶۸۸
لرنکه ۸۸۰
لزومیات ،کتاب ۵۸۹
لقمان ۵۵، ۱۱۵، ۱۵۸، ۵۱۲
لکلرك ۳۹۷
لل ، ریموند ۷۵۲، ۸۳۹
لمباردها ۶۷۱، ۷۷۱
لمتونه ، قبیله ۶۹۲
لموئیل ۵۵
لندن ۱۱، ۵۷۵، ۶۴۲، ۶۷۲، ۸۷۴، ۹۳۸
لوئی مقدس ۸۲۸، ۸۲۹
لواته ، قبیله ۲۱۵
لوح ابرهه ۱۳۲
لوح احیرام ۸۹
لوح زید ۱۱۱
لوح فماره ۸۹
لودویکو دو وارتمای ۱۵۰
لورن ۷۵۵، ۷۵۶
لورنس ، ت. ا. ۱۲، ۲۸
لوسینیان ۸۲۱، ۸۸۰
لوشانه ۶۹۴، ۷۰۶
لوط ۱۵۹
لوکیا ۲۱۴
لوور ، موزه ۵۱، ۵۳۹
لوون ، دانشگاه ۸۳۹
لوئی نهم ۴۲۹، ۸۲۸، ۸۴۹، ۸۵۵
لوئی هفتم ۷۱۷
لوون ۸۳۹
لیال ۱۱۹
لیبریا ۱۷۳
لیبی ۱۰، ۲۱۶، ۴۱۷، ۹۰۱
لیپزیگ ۳۸، ۵۲۴

لیدن ۲۶، ۴۰، ۷۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۷۹،
کتابخانهٔ دانشگاه ۴۴۱
لیژ ۷۵۶
لیسبون ۶۷۷
لیشینی ۹۱
لیکیه ۲۶۰
لیلی ۳۲۴
لیماسول ۸۸۰
لین ، ادوارد ویلیام ۷۱۵
لئوایسوری ۳۹، ۲۶۴
لئوم ، دوری ۲۶۴
لیون ۶۳۶، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹،
۶۷۲، ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۳،
۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۴، ۸۱۰
لئوناردو دا وینچی ۸۰۰
لئوناردو فیبوناتشی پیزائی ۴۸۴، ۷۳۵،
۸۳۸
لئوی ششم ۴۱۶
ماءالسماء ۹۸، ۱۰۳
ماداگاسگار ۵۰۰
مادرید ۲، ۷۲۲
مادیات وروحانیات ، مقاله ۴۶۷
مأرب ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸–۷۱، سد ۷۲،
۷۴، ۸۰، ۸۲، ۹۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۹۲۴
مار پتروس ۷۸
مارتل ، شارل ۶۴۱
مارتن ، قدیس ۶۴۱
مارده ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۳
مارسی ۷۲۲، ۷۵۵
ماریوك یونانی ۸۴۱
مارونی ، مارونیان ۲۵۴، ۲۶۶، ۳۹۴،
۸۶۰، ۹۱۳، ۹۱۹، ۹۲۹
ماریه ۱۰۳
مازارا ۷۷۰
ماسرجویه ۳۲۹
ماسینیون ۵۷۰
ماگان ۴۷
مالایا ۳۹۰، ۴۴۶، ۸۴۲
مالت ۵۷۹، ۷۷۲، ۷۷۴، ۸۸۷، ۸۹۳،
۹۱۹
مالقه ۶۳۵، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۷، ۷۰۶،
۷۰۷، دانشگاه ۷۲۰، ۷۴۳، قلعه ۷۵۸
مالك اشتر ۲۳۲
مالك‌بن‌انس ۵۰۹، ۵۱۰، ۶۵۸
مالك فهم ازدی ۱۰۲
مالکو ۸۷
مالکی ۶۵۸، ۶۹۴
مأمون ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۷۵،
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۷،
۳۹۲–۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳،
۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، مادر
۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۲–۴۳۴، ۴۴۲،
۴۴۵، دربار ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۶۴،
۴۷۷، فلکشناسان ۴۷۸، ۴۹۰، ۵۱۰،
۵۲۴، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۴۰، ۵۴۲–۵۴۴،
۵۴۸، ۵۵۰، ۵۶۳، ۵۸۰، ۵۸۷، ۵۹۲،
۶۰۷، ۶۵۶
مانوئل ۲۱۲
مانی ایرانی ۴۷۵
ماوراءالنهر ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۷۱–
۲۷۳، ۲۸۹، تجارت ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳،
۴۴۵، فرغانه ۴۷۸، ۵۹۳، ۶۹۴، ۵۹۷،
۵۹۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۲۲، ۷۴۱، ۸۸۱

ماورای اردن ۸۶، ۸۱۳
ماوردی ۲۳۹، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۸، ۵۱۲
مایلز، جرج سی. ۳
مبرد ۳۸
مبروك نافع ۴۵
متقی ۴۵۱، ۶۰۳، ۶۰۸
متمسك ۷۰۵
متنبی ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۰
متوکل عباسی ۲۹۸، ۳۷۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۸۸، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۶۳، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۰، ۷۹۰، ۸۶۰، ۸۸۴
مثنی بن حارثه ۱۹۰، ۱۹۹
المجریات ،کتاب ۸۶۵
مجریطی، ابوالقاسم مسلمه ۷۳۰، ۷۵۵
مجسطی، کتاب ۳۹۹، ۴۷۷، ۷۵۴، ۷۷۹
مجمع الامثال ،کتاب ۱۱۵
مجنون ۳۲۴
مجوسی ۴۶۹
محبی ۹۳۰
محمد (ص) ۸، ۳۴، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵–۱۲۸، ۱۳۱–۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱–۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶–۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸–۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۹۹، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷–۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۰۰، ۴۲۶، ۴۵۶، ۵۰۳، ۵۰۶–۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۵۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۶، ۶۶۱، ۶۶۰، ۷۵۲
محمد(ع)، امام دوازدهم ۵۶۴
محمد ، امیر اموی ۶۶۳، ۶۶۵
محمد ، پسر ابوبکر ۲۲۷
محمد ، پسر مروان اول ۳۵۲، ۳۵۴
محمد ، پسر معتصم ۵۳۵
محمد ، خلیفهٔ فاطمی ۷۰۸، ۷۹۳
محمد ، مملوك بحری ۸۵۱
محمد ، نوهٔ امام حسن ۳۶۷
محمد آن طنج ۵۸۵
محمد ابوعبدالله ۷۰۸
محمد اخشید ۵۸۵
محمد اول غالب ۶۶۱ ، ۶۶۲، ۷۲۰ ، ۷۶۲، ۸۸۳
محمد باقر ، امام ۵۶۶
محمدبن ابراهیم فزاری ۳۸۹، ۴۷۷
محمد بن ادریس شافعی ۵۰۹
محمد بن اسحاق ۴۹۵
محمدبن برزقمی ۴۰۴
محمدبن تومرت ۶۹۸
محمدبن حسن زبیدی ۷۱۲
محمدبن خزاعی موصلی ۸۷۱
محمدبن سعود ۹۲۵
محمدبن سلیمان ۳۸۵
محمدبن عبدالوهاب ۹۲۵
محمدبن قاسم ثقفی ۲۷۱، ۲۷۳
محمد بن موسی‌خوارزمی ۴۸۳، ۴۸۴
محمد بن نصیر ۵۷۵
محمدبن هانی‌اشبیله‌ای ۷۱۷
محمد بنی‌نظیر ۱۴۹
محمدبن یوسف ابوحیان ۷۱۸

محمدبن یوسف‌بن نصر ۷۰۲،۷۰۳
محمد پنجم ذوالوزارتین ۷۲۵
محمد تام ۵۶۷
محمد تمیمی ۷۹۸
محمد جواد (ع)، امام ۵۶۴،۵۶۶
محمد دوازدهم ۷۰۶
محمد دوم، سلطان ۶۸۳،۸۹۱
محمد رشاد، سلطان ۱۷۶
محمد رشید رضا ۹۴۲
محمد زغل ۷۰۷
محمد سوم ۶۸۵
محمد ششم، سلطان ۲۳۷،۷۲۶
محمد عبدالله ۷۰۶
محمد علی، بنیادگذار مصرنو ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۸، ۹۲۶، ۹۲۹، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۵
محمد متمسك ۸۵۸، ر.ک. متمسك
محمد منتظر (مهدی) ۵۶۶
محمد ناصر ۷۰۱،۷۰۲
محمد نفس زکیه ۳۶۶
محمد هشتم ۷۰۵
محمود، سلطان هثمانی ۹۱۹
محمود دوم ۹۰۸،۹۱۱
محمود سبکتکین ۵۹۶-۵۹۸
محمودسلجوقی، سلطان ۷۴۰
محمود غزنوی ۲۷۴،۴۸۰
محیی‌الدین‌بن‌عربی ۵۵۷
مخا ۷۱
مخارق ۵۴۳
مخای ۴۴
مختاره ۶۰۱
مختصرتاریخ البشر، کتاب ۸۶۷
مخزوم ۷۱۵
مداین ۲۲، ۸۴، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۲۰۲، ۳۳۱، ۳۳۵، ۴۴۴
مدجنان ۷۰۵، ۷۱۰
المدخل فی‌علم هیئة‌الافلاك، کتاب ۴۷۸
مدراس ۱۵۹
مدرس ۴۵۳
مدرسهٔ اسکندریه ۳۹۳
مدرسهٔ عادلیه ۸۲۶
مدرسهٔ مستنصریه ۵۲۷
مدیترانه ۹، ۱۸، ۴۱، ۴۸، بنادر ۵۴، ۷۰، ۸۷، ۹۱، ۲۲۴، ۲۵۹، سواحل ۳۲۶، ۴۳۶، ۴۴۶، ۵۷۸، ۶۶۷، ۷۳۱، مدیترانهٔ شرقی ۷۶۹، ۷۷۶، ۸۱۰، ۸۴۲، ۸۸۷، ۸۹۲
مدیسی، دودمان ۹۱۴
مدین ۵۰، ۵۲، ۶۱
مدینه ۱۲، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۱۰۱، قبایل ۱۱۲، خدایان ۱۲۵، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴-۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱، موزه ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶-۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۰۴-۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۳، مسجد ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۷، ۴۹۶، مکتب ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۹۹، ۶۱۲، ۷۰۲، ۷۲۴، ۸۸۶، ۹۲۶، ۹۲۷
مرآة‌الزمان‌فی‌تاریخ‌الایام، کتاب ۵۰۱
مرابطان ۶۸۸، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۹،

۷۰۰، ۷۱۴، ۷۶۴، حملات ۶۹۷، سقوط ۶۹۸
مراغه ۴۱۷ ، رصد خانه ۴۸۱ ، ۶۲۸، ۸۶۳
مراکش ۹، ۱۰، ۱۶۳، ۴۰۱، ۴۳۶، ۴۴۰، ۵۶۰، ۵۷۷، ۶۴۴، ۶۵۶، مرابطان ۶۸۷، ۶۹۱-۶۹۳، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۲۱ ، پایتخت موحدان ۷۴۵ ، ۷۴۶، ۶۷۴، ۷۸۷، ۸۹۳، ۹۰۲
مرایا ،کتاب ۷۸۰
مرتضی زبیدی ، سید ۹۲۸
مرجبا ۹۱۹
مرج دابق ۸۸۴، ۸۸۵، پیکار ۹۱۰، ۹۱۳
مرج راهط ۱۹۲، ۲۴۹، ۳۵۴
مرج‌السفر ۱۹۳
مرج عامر ۱۹۷
مرجئه ۳۱۸، ۳۱۹، ۵۰۲
مرسیه ۳۵۵، ۶۶۳، ۷۲۵، ۷۵۰، ۷۵۲
مرعش ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۸۱۲
مرقب ۸۳۲، ۸۴۱
مرقس ۲۰۹
مرقیان ۵۷
مرمره ، دریا ۲۶۲، ۲۷۴
مرو ۲۰۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۸، ۵۹۳، ۶۱۰، ۶۱۲
مروان‌اول ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۹۷، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۵۱۶
مروان حمار ۳۵۹
مروان دوم ۲۹۱، ۳۵۲، ۳۵۹
مروانی ، مروانیان ۲۵۰، ۲۶۷ ، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۵۴
مروج‌الذهب ومعادن الجوهر،کتاب ۵۰۰
مروفینجی ۶۴۰، ۶۴۱
مروه ۱۷۲
مریاما ۵۹، ۷۲
مریم ، راهبه ۶۶۱
مریم ، مادر عیسی(ع) ۱۵۹، ۱۶۰
مریه ۶۶۷، ۶۷۴، ۷۵۹، ۷۴۰
مزامیر ۹۳۴
مزدلفه ۱۷۲
المزهر فی‌علوم‌اللغه ،کتاب ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۸۶۸
مژیقیاء ۸۳
مسا ۵۵
المسالک والممالک ،کتاب ۲۶ ، ۴۱۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۷۲۸
مسآی ، قبیله ۴۸
مستضی ۴۲۱، ۶۱۸
مستظهر ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۸۵
مستعصم ۳۷۶، ۶۲۶، ۶۳۰، ۸۴۹، ۸۵۵
مستعلی ۷۹۲
مستعین ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۸۵۶، ۸۷۶
مستکفی ۶۰۳-۶۰۵، ۶۰۸، ۶۸۵، ۷۱۵
مستنجد ۴۳۱
مستنصر ۵۲۷، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۱۱، ۶۷۷، ۷۹۱- ۷۹۳، ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۵۵
مسجد ازهر ۷۸۸، ۸۰۱
مسجد اقصی ۲۸۴، ۳۳۹

مسجد اموی ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۶۳۷، ۷۶۱، ۷۶۳، ۸۲۵، ۸۸۲
مسجد جامع بصره ۳۳۶
مسجد جامع کوفه ۳۶۰
مسجد سلیمانه ۸۹۸
مسجد علی (ع) ۳۳۴
مسجد عمر ۲۸۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۸۴۲
مسجد عمرو ۵۲۸، ۵۳۶
مسجد فسطاط ۳۳۶
مسجد قرطبه ۶۵۲
مسجد مدینه ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷
مسجد مکه ۳۳۸
مسجد ناصر ۸۴۲
مسعودی ۷۰، ۹۷، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۸-۵۰۲، ۵۰۰، ۵۵۶، ۶۷۷، ۷۷۶
مسقط ۸۹۳، ۹۲۴
مسکو ۸۸۱
مسکویه ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۲، ۶۰۷
مسکین‌دارمی ۳۲۴
مسلم بن حجاج ۵۰۶
مسلم بن عقبه اعور ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۹
مسلمة بن عبدالملك ۲۶۳-۲۶۵، ۲۷۴، ۳۷۹
مسلمهٔ مجریطی ۴۷۸
مسیح ۷۸، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۶۵، ۲۹۸، ۳۶۲، ۳۹۴، ۵۱۳، ۵۳۷، ۵۵۳، ۶۰۱، ۵۸۰، ۶۰۱، ۶۱۶، ر.ک. عیسی مسیح (ع)
مسیلمه ۱۸۱
مسینا ۷۷۰
مشتی، قصر ۳۴۲
مشرق زمین ۷۴
مشهد ۲۳۵
مصر، فروعونان ۱۳، ۱۶، فرهنگ ۴۳-۴۵، ۴۸، مصرشرقی ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۹۵، ۲۰۷، مصرعلیا ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۶، مصرسفلی ۲۸۹، قبطیان ۳۰۰، ۳۱۰، کلیسای ابوصیر ۳۶۰، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۳۹، صنعت ۴۳۹، فاتح ۴۵۱، ۳۵۳، ۴۵۹، شیمیدانها ۴۸۵، ۵۴۳، ۵۵۶، فاطمیان ۵۷۱، ۵۷۸، ۵۹۱، ۷۹۱، ۷۹۵، حمله ۸۰۸، نیروی دریائی ۸۱۱، ایوبیان ۸۲۶، مدارس ۸۳۶، ۸۲۷، ۸۵۲، ۸۵۹، ۸۸۲، فعالیت ادبی ۹۲۸، نفوذفرهنگ اروپادرمصر ۹۳۱، ۹۳۷
مصعب بن زبیر ۲۴۹، ۳۰۷
مصموده، قبیله ۶۵۸، ۶۹۸
مصیاد، قلعه ۵۷۴، ۸۲۰، ۸۳۲
مصیصه ۲۵۹
مضربن معد ۳۴۵، ۳۵۴
مضریان ۳۵۸
مطیع ۶۰۵، ۶۰۸، ۴۵۶
مظفر احمد ۸۷۶
مظفر حاجی ۸۵۱
مظفر سیف‌الدین قطز ۸۵۲
معاذبن جبل ۵۰۷، ۵۰۸
معافر ۶۸۰
المعالجة البقراطیه، کتاب ۷۴۰
معان ۶۸، ۱۸۹، ۲۳۳
معاویه ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵-۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲،

مقدمهٔ ابن خلدون ،کتاب ۷۲۷
مقری ۶۷۹، ۷۲۰، ۷۰۳،۷۱۶، ۷۲۱، ۷۴۱
مقریزی ۴۱۳،۷۸۶،۷۹۷،۸۰۳،۸۶۷، ۸۶۸
مقس ۷۸۷
المقطم ،کوه ۵۰۹،۷۹۰،۷۹۹
مقنا ۱۵۱
المقنع خراسانی ۱۰۷
المقنع فی‌الحساب الهندی ،کتاب ۴۸۳
مقوقس ۲۱۰،۲۱۱
مقولات ،کتاب ۳۹۶
مقیاس نیل ۵۳۶
مکابیان اول ، سفر ۵۶،۸۸
مکابیان دوم ، سفر ۵۳،۵۶،۸۸
مکتفی ۴۰۸،۴۲۱،۴۵۲،۵۳۵
مکران ۲۰۳،۲۷۳،۴۱۸
مکرب ۶۸
مکه ۱۱، ۱۲، ۲۴،۲۵، ۳۸، ۶۵،۶۷، ۷۴، ۸۰ ، خدایان ۱۲۵–۱۲۷،۱۲۹– ۱۳۱، ۱۳۴،۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵،۱۸۹،۱۹۹، روز فتح ۲۲۷،حزب ۲۳۱،۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۳، ۲۴۸، ۲۹۵،۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷،۳۱۰، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵، موالی ۳۴۷، موسیقیگران ۳۴۸،۳۵۰، ۳۷۲،۳۷۴، ۳۸۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۸۹، ۵۴۱، ۵۷۱، ۵۸۰،۵۸۵، ۶۱۲، ۶۱۳،۶۴۹، مسجد ۶۵۲، ۶۷۶، ۷۲۴، ۷۵۳،۷۵۷، ۸۶۱، ۸۸۳، ۸۸۶، ۹۰۵، ۹۲۶،۹۲۷، ۹۴۱
مکی ۱۴۵،۱۴۷
ملازکر (ملاسجرد) ۶۱۲
ملبار ۴۵۳
ملتان ۲۷۳
ملتقی‌الابحر ،کتاب ۸۹۷
ملخوس ۸۸
ملکانی ۷۸۹،۲۱۱
الملک‌الرحیم ۶۰۸
ملکشاه سلجوقی ۵۲۵، ۵۷۳، ۶۱۱– ۶۱۵،۶۱۷،۷۴۰،۸۰۹
ملک‌شمریرعش ۷۷
ملک‌العزیز ۷۴۹
الملک‌الظاهر ۵۶۲
ملوخا ۴۷
ملوك اول ، سفر ۵۲،۵۵،۵۶
ملوك دوم ، سفر ۵۳،۸۷
ملیطه ۲۵۹،۳۶۸
ممالك متحده ۱۴
ممالیك ۲۸۳،۵۱۷،۵۴۰،۵۷۴،۷۲۲، ۷۹۲،۷۹۵، ۸۰۷، ۸۱۶، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰،۸۳۴، ۸۳۶، ۸۴۰، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۲–۸۵۷،۸۵۹، ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۶–۸۶۸،۸۷۰–۸۷۷، ۸۴۹،۸۷۸– ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۸۷، ۸۹۲، ۹۰۳–۹۰۶ ۹۰۸،۹۱۰،۹۱۳،۹۲۱–۹۲۳،۹۳۶
ممالیك بحری ۸۵۰،۸۵۱،۸۵۶،۸۶۲
ممالیك برجی ۸۵۰،۸۵۶،۸۶۲،۸۸۱،
ممفیس ۵۸۲
مملوك ۸۸۳،۸۸۴،۹۰۵
مناة ۱۲۵،۱۲۶
المنار ، مجله ۹۴۲

۲۵۴_۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶،
۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰،
۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، زن ۳۰۰،
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴_
۳۳۶، ۳۴۱، ۳۵۳_۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲،
۳۷۲، ۳۷۹، ۴۵۰، ۵۰۴، ۷۶۹
معاویة بن هشام ۳۶۱
معاویهٔ دوم ۲۵۰، ۳۱۶، ۳۵۴
معبد ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱
معبدالمقاة ۶۸
معتد ۶۸۶
معتز ۴۲۵، ۴۴۲، ۵۴۴، ۵۹۹، ۶۰۰
معتزله،معتزلیان ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۹۳،
۵۰۰، ۵۴۸، ۵۵۰
معتصم ۳۷۵، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۲۲،
۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۱، مادر ۴۳۳، ۴۳۷،
۴۴۰، ۴۶۳، ۵۱۰، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۹۸،
۵۹۹
معتضد ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۱،
۵۳۵، ۵۸۳، ۶۰۲، ۶۰۸، ۶۸۸، ۶۸۹،
۷۱۶
معتمد ۵۴۴، ۵۸۱، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۰۱،
۶۸۹، ۶۹۰_۶۹۲، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۶۴،
۷۷۴
معجم الادباء ،کتاب ۴۹۴
معجم البلدان، کتاب ۴۶، ۷۲، ۴۹۰، ۵۳۰،
معد ۷۹۱
معراج ۴۷۷
معراج عذرا ،کلیسا ۷۶۱
معرة النعمان ۵۸۹، ۸۱۰
معری ۵۲۸، ۵۹۰، ۶۰۸
معز ۵۳۵، ۶۰۴_۶۰۶، ۷۸۷، ۷۹۳،
۷۹۶، ۷۹۸
المعزیه ، قصر ۵۳۵
معلوله ۴۶۰
معمربن عباد سلمی ۵۵۰
معنی ، خاندان ۹۱۳
معین ۵۳، ۵۴، ۶۹، ۷۴
معینی ، معینیان ۹۰، ۹۱
مغازی ، کتاب ۴۹۶
مغرب ۵۰۹
المغنی فی‌الادویة المفرده ،کتاب ۷۳۷
مغول ، مغولان ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۷۶،
۴۵۶، ۴۸۲، ۵۳۰، ۵۷۴، ۶۱۱، ۶۲۱_
۶۲۳، سردار ۸۳۰، ۸۵۰، ۸۵۳، ۸۵۴،
۸۵۷_۸۵۹، ۸۶۳، ۸۷۲، ۸۸۰، ۸۸۳
مغولستان ۴۵۳، ۶۲۶
مغیث ۶۳۵
مغیرة بن‌شعبه ۲۵۵
مفضل‌بن مسلمه ۱۱۵
مفضل ضبی ۱۱۵، ۱۱۹
مفضلیات، کتاب ۱۱۹
مقامات‌حریری ،کتاب ۵۱۵، ۵۳۸
مقامه ،کتاب ۷۱۴
المقتبس‌فی‌تاریخ‌رجال‌الاندلس، کتاب ۷۲۳
مقتدر ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۳۱،
۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۶۴، ۴۹۰، ۵۳۵،
۵۳۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۸، ۳
مقتدی ۶۱۳، ۶۱۷
مقتفی ۶۱۸
مقدسی ۶۱، ۲۶۵، ۳۳۹، ۴۵۴_۴۹۱،
۴۹۳، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۲

منارهٔ فاروس ۲۱۰
المنتخب فی‌علاج العین، کتاب ۸۰۰
منتصر ، مرگ ۴۱۵، مادر ۴۲۰، ۵۴۴، ۵۹۹
المنتفق ، حزب ۹۲۲
منچستر ۳۲
مندیان ۴۵۵
منذر ، امیراموی ۶۶۲، ۶۶۴
منذر اول ۱۰۳، ۱۰۴
منذربن حارث ۶۹، ۱۰۰، ۳۳۱
منذربن سعید ۶۷۹
منذر چهارم ۱۰۴
منذر سوم ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳
منزکرت ، ر.ک، ملازکرد ۶۱۱
منصور ۲۵۴، ۳۳۹، ۳۶۴، ۳۶۶_۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۴۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۷۱، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۷۲، ۶۸۱، ۶۸۳، ۷۰۰ _۷۰۲، ۷۴۶، ۷۶۱، ۷۷۳، ۷۹۳
منصوربن اسحق سامانی ۴۶۷
منصوربن سرجون ۲۵۳، ۳۱۶
منصور سوم ۷۶۵
منصورسیف‌الدین قلاون، ملك ۸۵۶
منصورعلی ۸۵۲
منصوری ،کتاب ۴۶۷، ۵۹۴، ۷۴۱
منصوریه ، مدرسه ۸۶۴
منطق ،کتاب ۴۰۰
منف ۷۴
منوئلیث ۱۹۶
منهاج‌الدکان ودستورالاعیان، کتاب ۸۶۵
منی ،کوه ۱۷۲
مؤاب ۱۲۷، ۱۳۸
المواعظ والاعتبارفی‌ذکرالخطط والآثار، کتاب ۸۶۹
موالی ۲۹۸، ۳۲۷، ۶۰۰
موته ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹
موحدان ۶۹۸ ، بنیادگذار حقیقی ۶۹۹، ۷۰۰؛ پایتخت ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۱۴، ۷۲۳، ۷۴۸، ۷۶۱، ۷۶۵، ۹۲۶
مور ۶۹۶
موریتانیای روم ۸۹۴
موریسکو ۷۰۹، ۷۱۰
موزهٔ بریتانیا ۴۴۱، ۴۷۱، ۵۳۹
موزهٔ عربی ۵۳۹
موزهٔ فردریك ۳۴۲
موزیل، آلوا ۳۰، ر.ک. موسیل، الوا
موسای کاظم(ع)،امام ۵۶۴_۵۶۶، ۸۸۴
موسی(ع)، پیمبر ۴۰، ۵۲، ۱۵۹، ۵۶۷
موسی‌بن خالد ۳۹۶
موسی‌بن شاکر ۴۷۹
موسی‌بن عقبه ۴۹۶
موسی‌بن‌نصیر ۲۶۸، ۲۷۵_۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۹۵، ۶۳۳، ۶۳۴_۶۳۸، ۶۴۰، ۷۴۹
موسیقی‌الکبیر ،کتاب ۴۷۴
موسیل ، الوا ۱۲، ر. ک. موزیل، آلوا
موسی هادی ۳۷۹

موصل ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۹۴، ۴۵۲، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۸۷، ۷۵۹، ۸۰۵، ۸۱۶، ۸۷۲، ۹۲۱، ۷۶۳
موگل ۸۵۶
مولادیز ۶۵۴
مولدان ۶۵۴
مولویه، طریقه ۵۵۹، خواجگان ۵۷۴
مونپلیه ۷۳۸، ۷۵۵
مونتیه ۸۹
مونس مظفر ۶۰۳
مؤید، شیخ شهاب الدین احمد ۸۷۵، ۸۷۶
مونوفیزیتی ۷۸، ۹۷، ۹۹، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۳۹۹
مهتدی ۴۰۸، ۴۲۰، ۴۲۶، ۵۹۹
مهدی عباسی ۱۰۷، ۲۶۵، ۳۲۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۹، ۵۱۸، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۶۴ـ۵۶۸، ۶۹۹، ۷۰۰
مهدی فاطمی ۷۷۳، ۷۹۳
مهدیه ۷۷۶
مهران ۱۹۹
مهره ۲۳، ۲۶، ۴۶، ۹۲۵
مهلب بن ابی‌صفره ۲۷۰
مهلهل ۱۱۳، ۱۱۷
میدانی ۱۱۵
میدی، جبال ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۹۱
میرامار ۸۳۹
میسون ۲۵۳
میشل، اسکات ۷۴۱
میشل دوم ۳۷۸
میکائیل پالیوگرس ۸۵۴
میلان ۴۶۷
مینوم ۴۷
نابلس ۸۱۲، ۹۳۰
نابونیدس ۵۰، ۵۱
ناپل ۷۷۱، ۷۷۲، دانشگاه ۷۷۹
ناپلئون بوناپارت ۴۵، ۱۸۳، ۲۰۷، ۸۵۴، ۹۰۶، ۹۱۷، ۹۲۹، ۹۳۱، ۹۳۶
ناپلئون سوم ۱۱
ناپوپولاسار ۴۷
نارامسین، ملك ۴۶
ناربون ۷۵۵
ناربونه ۶۴۰، ۶۴۳
ناصر، خلیفه ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۷، ۶۱۷ـ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۶۹، ۶۷۰، ۸۱۸، ۸۵۱، ۸۵۸ـ۸۶۲
ناصربن قلاوون ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۷۲، ۸۷۹
ناصرخسرو ۵۳۲، ۶۱۵، ۷۹۶، ۸۰۳
ناصر محمد، ملك ۸۵۸، ۸۷۶
ناصرناصرالدین فرج ۸۷۶
ناصره، کلیسا ۶۲۸، ۸۳۱
ناصریه، مدرسه ۸۶۱، ۹۱۴
ناصوریان ۴۵۵
ناصوری یحیا ۴۵۵
ناوار ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۹۰، ۷۰۱
نائله ۲۳۲، ۲۵۳
نبطی، نبطیان ۹۱، ۹۶، ۵۶۹
نجاشی مسیحی ۱۴۵، ۱۵۳، ۳۴۴
نجد ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۱ـ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۸۵، ۲۸۸، ۳۲۴، ۸۷۰، ۹۲۶، ۹۲۷

نجران ۶۶، ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۱۵۰، ۱۲۴، ۱۳۶، ۲۱۸
نجف ۲۳۵، ۵۶۳، ۶۰۷، ۹۲۲، ۹۴۰
النجوم الزاهره فی ملوك مصر والقاهره، کتاب ۸۶۸
نحمیا ۵۳
نخله ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
نرماندها ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۹۱
نرماندی ۴۰۸، ۷۵۶، ۷۸۰
نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، کتاب ۷۷۶
نزیه ۲۶
نسر ۱۲۹
نسطوری ۱۸۳، ۳۹۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۴
نسطوریان ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۹۳، ۵۳۷
نسفی ۲۳۹
نشید ۱۱۴
نصاری ۵۶۵
نصر، پسر حارث اول ۳۲۸
نصر، خواجه ۶۶۰
نصر بن سیار ۲۷۲، ۳۵۹
نصر بن عباس ۷۹۳
نصر بن هارون ۶۰۷
نصر دوم، پسر احمد ۵۹۳، ۵۹۴
نصری، نصریان ۷۰۳، ۷۰۴
نصیبین ۲۲۴، ۳۶۶، ۴۵۲، ۵۹۱
نصیر الدین طوسی، خواجه ۴۸۱، ۴۸۲، ۸۶۳
نصیری، نصیریان، نصیریه ۳۲۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۸۰۴
نضر بن حارث بن کلده ۳۴۵
نظام ۵۵۰
نظام الملك ۵۲۵، ۶۱۴، ۶۱۵، ۵۳۷، ۸۳۵
نظامیه، مدرسه ۵۲۵ـ۵۲۷، ۵۵۱، ۶۷۸
نعمان اول اعور ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳
نعمان سوم ۱۰۴، ۱۰۵
نفود ۲۳، ۲۸، ۵۲
نقب الحجر، لوح ۶۶
نقیوس ۲۰۹، ۲۱۲
نگرانی ۵۹
نماره ۱۱۱
نواجی ۴۲۶
نوافلاطونی ۵۱۲، ۷۵۰
نوبه ۴۴، ۴۵، ۲۱۶، ۴۵۳، ۵۵۶، ۴۵۹، ۴۶۳، ۹۰۸
نوح، پیمبر ۱۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۶۷، ۸۵۳
نوح بن منصور ۴۶۸
نوح دوم ۵۹۴
نورالدین علی ۶۱۸، ۸۵۱
نورالدین محمود ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۴، ۸۳۵
نورالعیون وجامع الفنون، کتاب ۸۶۵
نوری، نوریان ۸۳۴، ۸۷۲، ۸۸۱
نوفیثاغورثی ۵۱۲
نویری ۴۲۳
نهایة الارب فی فنون الادب، کتاب ۵۴۲، ۸۶۹
نهرابوعلی ۸۱۴
نهر اردن ۹۲
نهروان ۲۳۴، ۲۳۵
نهرعیسی ۴۴۴

نهر ملك ٤٤٤
نهر يزيد ٢٩٧
نيا ٥٢
نيارخوس ٦٤
نيبوهر ، كارستن ٦٦،١١
نيجريا ١٧٣
نيجريه ٩٢٦
نيرون ٢٧٣
نيزهٔ مقدس ٨١٠
نيشابور ٢٧٢،٤١١،٤١٨،٤٤٣،٤٧٩، ٤٨١،٥٠٦،٥٢٧،٥٩٣، ٦١٠
نيقفور اول ٣٧٩، ٣٨٠، ٤١٦، ٥٩٠، ٥٩١
نيقوماخس ٥٤٥
نيقه ٦١٢،٨٠٨
نيكل ، ا. ر. ٢
نيكلا ٧٣٩
نيل ٩، ١٦، ٢١،٤٣، نيل‌شرقي ٧٤،٧٥، ٢٠٤،٢٠٨، ٢٧٨، ٥٨١، ٥٨٢، ٦٣٠، ٨٢٩، ٨٥٠، ٨٦١،٨٦٣، ٩٠٧، ٩٢١، ٩٣١
نينوا ٤٩،٥٠،٢٠٢،٣٧١
نيويورك ٤ ، ٢١٠
واثق ٣٧٥، ٣٧٦، ٤٠٤، ٤٢٠،٤٢٦، ٥٤٤،٥٩٩
واتيكان ٧٧١ ، موزه ٧٧٦ ، كتابخانه ٩٢٩،٩٣١
واحهٔ معان ٤٧
واحهٔ كفره ٥٦
وادى الحمامات ٤٣،٤٥،٦٤،٧٤
وادى الرمه ٢٥
وادى سرحان ٢٨
وادى الكبير ٦٤٥، ٦٤٩، ٦٥٢،٦٧٠، ٦٨٩
وادى العتيق ٨١٤
وادى عريه ١٩٠
وادى القراء ٦٣٨
وادى مغاره ٤٤
وادى موسى ٨٧
واصل بن عطا ٣١٥
واقدى ١٣١،٤٩٦،٤٩٩
واسط ٢٨٣، ٣٤٢، ٣٦٥، ٤١١،٤١٧، ٦٠١
والانس ٦٧٤،٦٩٠،٦٩٧،٧١٧،٧٤٣، ٧٥٨
والريان ٩٤
وان ، درياچه ٦١٢
والين ، جرج اوگوست ١١
واندال ٦٣٩
وايتكر ٨
واسكوداگاما ٨٦٩،٨٧٨
وتيزا (غيطشه) ٦٣٤،٦٣٥،٦٣٩،٦٦٣
وجا ٧٠٣
ورقة بن نوفل ١٣٧،١٤٥
وضاح اليمن ٢٩٥
وفد ، حزب ٩٣٨
وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان ، كتاب ٨٦٧
الوقايع المصريه ، روزنامه ٩٣٥،٩٣٨
وستنفلد ٧٨،١١٥
ولاده ٧١٥،٧١٦،٦٨٥
ولستد ، جيمس د. ٦٦

ولکا ، ۴۳۷، ۸۵۴، ۴۹۰
ولهوزن ۲۳۴
ولیدبن عبدالملك ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۶۸، ۶۷۸، ۸۳۵
ولید اول ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴
ولیدبن خیزران ۶۷۷
ولیدبن عقبه ۲۲۷
ولید دوم ۲۳۵، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵
ولید سوم ۳۴۸
ونیز ۷۳۸، ۷۸۱، ۸۱۲، ۳۸۰
وهابی ، وهابیان ۹۰۸ ، ۹۲۶ ، ۵۱۰، ۵۶۱، ۸۷۰، ۹۰۹، ۹۲۵، ۹۲۶
وهب‌بن منبه ۶۵، ۳۱۴، ۳۱۵
وهب‌اللات ۹۵
وهرز ۸۴
ویزوف ، کوه ۷۷۱
ویزیگتها ۳۴۴، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۹۵، ۶۹۶
ویلکوس، سر ویلیام ۴۴۴
ویلیام اول ۷۷۹، ۷۸۰
ویلیام دوم ۷۷۵
ویلیام صوری ۸۴۳
وین ۶۱۶، ۸۰۰، ۸۹۵
وی‌ین ۶۴۱
هاجر ۱۲۳
هادریان ۹۴
هادریانا پالمیرا ۹۴
هادی ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۵۷، ۴۱۲، ۵۴۹
هارون‌الرشید ۴۰، ۱۶۰، ۲۶۵، ۳۷۳، ۳۷۶ ـ ۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۹۸، ۶۵۸، ۶۰۶، ۸۲۵، ۸۵۴
هاشم ۱۴۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۳۵۷، ۳۶۴
هاشمی قریش ، قبیله ۳۵۷، ۳۸۵، ۴۳۱، ر.ک. قریش
هاشمیه ۳۶۵، ۳۶۹
هالوی ، یوسف ۱۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰
هاله ۳۵، ۶۶
هانری دوشامپانی ۸۲۰
هانیبال ۱۸۳
هبةالله‌بن جمیع ۸۶۵
هبل ۱۲۷
هرات ۴۱۸
هربلیه ۷۹
هرقل ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۸ـ۲۱۱، ۲۶۰، ۲۶۵
هرقله ۵۸، ۳۸۰
هرمان دالماسی ۷۵۳، ۷۵۵
هرمون ، کوه ۲۷۸
هرمس ۱۶۷
هرودوت ۱۰، ۳۷، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۹۲، ۱۲۶
هزار افسانه ۵۱۶، ۵۱۷
هزار ویکشب ۱۲، ۳۶۹، ۳۷۹،

۳۸۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۳، ۵۱۶،
۵۱۷، ۵۳۲، ۵۴۲، ۷۵۷، ۸۳۹
هزاری ۸۵۶
هشام ، خلیفهٔ اموی ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۳،
۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۷،
۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۱، ۵۴۹، ۶۴۴،
۶۴۵، ۶۶۵، ۶۸۳، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۶۰
هشام‌دوم ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۹۷، ۷۵۷
هشام سوم ۶۸۶
هشام‌کلبی ۴۹۵
هفتادی ،کتاب ۳۹۶
هفت ستون خرد ،کتاب ۱۲
هلاکو‌خان مغول ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۷ ،
۵۳۵، ۵۷۳، ۶۲۶-۶۲۸، ۸۳۰، ۸۵۲،
۸۵۷، ۸۷۹، ۸۸۲
هلال ۷، ۱۷-۲۰، ۳۳، ۴۰، ۴۴، ۷۴،
۹۷، ۱۸۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۹۲، ۴۵۸،
۸۹۲، ۹۰۳
هلال صابیء ۴۵۶
هلال طالع ۲۰۴
هلند ۷۵۸، ۸۹۵
همدان ۱۵۱، ۴۱۱، ۶۱۰
همدانی، بدیع‌الزمان ۲۶، ۶۱، ۶۵، ۷۰،
۷۲، ۷۳، ۵۱۴-۵۱۶
همر ، ایلیاد ۱۱۷، ۳۹۴
هند ۱۱، ۱۴، ۲۸، ۴۳، ۶۳، ۶۴، ۷۴،
۷۶، ۹۱، راه دریائی ۹۲، ۱۰۴، ۲۸۸،
۳۱۰، صنعتگران ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۸۶،
۳۸۹ ، رسوم ۳۹۱ ، تمدنها ۴۲۸ ،
۴۴۶ ، ۴۵۳ ، مجوسان ۴۵۷ ، ۴۶۱ ،
۴۶۷، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۸، ۵۰۹،
۵۳۸، ۵۷۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۷۶، ۷۱۴،
۷۴۲، سلاطین ۸۵۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۷
هند ، دختر خصّ ۱۱۵
هند شرقی ۸۶۴
هندسهٔ اقلیدس ۸۶۴
هندوستان ۹، ۵۶، فرستادگان ۵۹، ۶۰،
۷۴، ۷۶، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۷۳، ۳۶۸، ۳۹۰،
۴۳۵، ۴۵۸، ۴۹۳، ۵۶۱، ۵۹۳، ۵۹۶،
۵۹۸، ۵۴۱
هندوستان شمالی ۸۸۱
هنگری ۸۹۵
هوازن ۱۱۲
هوبر ، شارل ۲۳، ۵۱
هورگرونج ، اسنوك ۱۱
هوشع ، سفر ۵۱
هولیود ۳۸
هوهنستافن ۷۵۲، ۷۷۷
هیپالوس ۷۶
هیتیان ۶۱۷
هیرود ۸۸
هیستوریا پلانتام ،کتاب ۶۳
هیمالیا ۳۶۸
هیئت ،کتاب ۷۵۴، ۷۵۵، ۸۶۴
یاثاءامر ۶۸
یادائیل ۶۸
یاغی‌سیان ، امیرسلجوقی ۸۰۹
یافا ۳۶۱، ۸۱۲، ۸۳۱، ۹۱۸
یاقوت‌بن عبدالله حموی ۲۴، ۴۶، ۷۰ ،
۷۲، ۸۲، ۱۰۴، ۱۲۳ ، ۳۰۷ ، ۴۵۳،
۴۹۰، ۴۹۲-۴۹۵، ۵۰۱، ۵۳۰، ۵۳۲،
۵۵۵، ۷۲۲، ۷۳۶، ۸۴۴
یاقوت لقمان بن عباد ۷۰

یاقوت مستعصمی ۵۴۰
یاقه ۵۵
یتعمربن ۷۰
یثرب ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۶
یشیل ۶۹
یحیای تعمیدگر ۲۸۵
یحیی ، امام ۹۲۴
یحیی‌بن ابی‌منصور ۴۷۷
یحیی‌بن خالد برمك ۳۷۲_۳۷۴، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۴۱
یحیی‌بن عدی ۳۶۹
یحیی‌بن ماسویه ۳۹۴
یحیی‌بن یحیی ۶۵۸
یرموك ۱۰۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۶۰
یزدجرد سوم ۲۰۲
یزدگرد ۲۰۳، ۴۲۰
یزید اول ۱۹۷، ۲۹۴، ۳۵۶
یزیدبن ابوسفیان ۱۸۹
یزیدبن ابی‌حبیب ۳۲۷
یزیدبن عبدالملك ۳۴۲
یزیدبن معاویه ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۳۷، ۲۴۷_۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۵۴، ۳۷۹، ۶۱۹
یزیدبن هارون ۵۰۵
یزید دوم ۲۹۳، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵
یزید زادهٔ میسیون ۳۵۴
یزیدسوم ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۴۲۰
یسار ۴۹۵
یسوعیان ۹۳۳، ۹۳۴
یعقوب ، پسرلیث صفار ۵۹۳
یعقوب برادایس ۹۹
یعقوب بن‌کلس ۷۹۸
یعقوب سروجی ۷۸
یعقوب فلورانسی ۴۸۴
یعقوبی ، فرقه ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۸۱، ۷۷۸
یقطان ۳۵۴
یمامه ۱۸۱، ۲۶۸، ۲۸۸، ۴۱۷، ۵۷۰
یمن ۱۱، ۱۹، ۲۱_۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲_۷۵، ۷۷، استقلال ۸۰، ۸۳_۸۵، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۳۲_۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۲۰، ۳۳۰، ۴۱۷، ۵۰۷، ۵۷۱، ۵۸۹، ۷۲۶، ۷۸۵، ۸۵۵، ۸۹۳، ۹۴۵
یمنات ۷۶
یمین‌الدوله ۵۹۷
ینبوغ‌الحیاة ،کتاب ۷۴۳
ینی‌چری ۶۰۰، ۵۶۰، ۸۸۲، ۸۹۲
یوتینگ ، ژولیوس ۲۳
یوحنا ، ۳۹۴، ر.ک. یحیی‌بن ماسویه
یوحنا، اسقف اشبیلیه ۶۶۰، ۷۵۴، ۷۵۵،
یوحنا ، قدیس ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۸۸۱
یوحنای دمشقی ۱۹۳، ۳۱۶، ۳۱۷
یوحنابن‌ماسویه ۴۶۳
یوحنا تزیمسکس ۵۹۰، ۵۹۱
یوحنای‌سویلی ۴۷۹، ۴۸۲، ر.ک.یوحنا، اسقف اشبیلیه
یوحنای گارلندی ۷۶۷

یوحنای نقیوسی ۲۱۰
یوحنای هشتم ، پاپ ۷۷۱
یوسافات ، قصه ۳۱۷
یوسف ، پیمبر ۱۵۹
یوسف ابوالحجاج ۷۲۰،۷۲۵
یوسف‌بن‌تاشفین ۶۴۸،۶۹۱،۶۹۳،۶۹۴،
۶۹۶ ، ۷۹۳
یوسف‌بن عبدالرحمن فهری ۶۴۶،ر.ک.
یوسف فهری
یوسف فهـری ۶۵۰
یوسفوس ۸۸
یولوجیوس ،کشیش ۶۶۰ ، ۶۶۱
یولیان ۶۴۰
یونان ۸ــ۱۰،۱۴،۲۹، نویسندگان۴۲،
ادبیات ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۹۰، ۱۳۴،
۳۰۹،۳۱۱،۳۲۸،۳۸۸،۳۹۱،مستعمرات
۳۹۲ ــ ۳۹۵، ریاضیات و هیئت ۳۹۸،
۴۰۰،۴۹۰، ۴۶۲،۴۷۱،۴۷۳،فیلسوفان
۴۷۴، ۴۷۵ ، شیمیدانهـا ۴۸۵، ۴۹۴،
۹۴۵،۵۷۹،۷۱۷،۸۹۲
یونس ، پیمبر ۱۵۹
یهو ۵۲
یهود ۱۴۶،۱۶۴،۱۶۷
یهودا ۵۳،۳۸۹
یهورام ، ملك ۵۳
یهوشافات ۵۳

منتشر شده است:

آفرینش و تاریخ (۲ جلد) نوشتهٔ طاهر مقدسی، ترجمه و تعلیقات شفیعی‌کدکنی
آموزش و آزمون فیزیک لیندا هیوتینک، احمد شایگان و محمدابراهیم ابوکاظمی
آندره مالرو در آیینهٔ آثارش گائتان پیکون /کاظم کردوانی
آواشناسی (فونتیک) دکتر علی‌محمد حق‌شناس
آیندهٔ سوسیالیسم (مجموعهٔ مقالات) سوئیزی، مکداف ترجمهٔ ناصر زرافشان
آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز محمود روح‌الامینی
اتوبیوگرافی آلیس بی. تکلاس گرترود استاین / پروانه ستاری
۱۰۱ اثر ممتاز از بزرگان موسیقی جهان بوک اسپن، ع. ا. بهرام‌بیگی
ادبیات و سنت‌های کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)،نوشتهٔ گ. هایت، ویراستهٔ مصطفی اسلامیه، ترجمهٔ محمد کلباسی و مهین دانشور
از آستارا تا استارباد (آثار و بناهای تاریخی گیلان و مازندران، در ۵ جلد،وزیری) نوشتهٔ دکتر منوچهر ستوده
از برشت می‌گویم نوشتهٔ روت برلاو، ترجمهٔ مهشید میرمعزی
از طرف او (رُمان) نوشتهٔ آلبا دسس پِدس، ترجمهٔ بهمن فرزانه
از کیکاوس تا کیخسرو (داستان‌های شاهنامه) نوشتهٔ محمود کیانوش
اسب در پارکینگ (ادبیات نوجوانان) نوشتهٔ محمد زرین
استقرار شریعت در مذهب مسیح نوشتهٔ هگل، ترجمهٔ باقر پرهام
اسرارالتوحید (در ۲ جلد) نوشتهٔ محمدبن منور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر شفیعی کدکنی
اسطورهٔ زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسهٔ ملی) نوشتهٔ محمد مختاری
اصول اساسی برنامه‌ریزی درسی و آموزش رالف تایلر / علی تقی‌پورظهیر
اصول حسابداری (در ۲ جلد) نوشتهٔ ونگر، ترجمهٔ مهدی تقوی /ایرج نیک‌نژاد
اصول روابط بین‌الملل (ویراست سوم) نوشتهٔ هوشنگ عامری
اعتماد نوشتهٔ آریل دورفمن، ترجمهٔ عبدالله کوثری
اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری ایتالو کالوینو / لیلی گلستان
اندیشه‌های مِتی نوشتهٔ برتولت برشت، ترجمهٔ بهرام حبیبی
اندیشهٔ سیاسی از افلاطون تا ناتو ویراستار برایان ردهد، ترجمهٔ کاخی /افسری
انسان اجتماعی نوشتهٔ رالف دارندرف، ترجمهٔ غلامرضا خدیوی
اوج‌های درخشان هنر ایران (رحلی) گروه نویسندگان، ویراستاران: اتینگهاوزن و احسان یارشاطر، ترجمهٔ رویین پاکباز و هرمز عبداللهی
ایدئولوژی نوشتهٔ تری ایگلتون، ترجمهٔ اکبر معصوم‌بیگی
ایرانیان مهاجر در امریکا نوشتهٔ عبدالمعبود انصاری، ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سرّی
باغ بی‌حصار (مجموعهٔ داستان) نوشتهٔ محمد زرین
باهم‌نگری و یکتانگری (مجموعهٔ مقالات) نوشتهٔ باقر پرهام
بتهوون به روایت معاصرانش ترجمهٔ مرتضی افتخاری
بررسی یک پروندهٔ قتل زیر نظر میشل فوکو، ترجمهٔ دکتر مرتضی کلانتریان
بشریت و حاکمیت‌ها (سیری در حقوق بین‌الملل) نوشتهٔ مونیک‌شمیلیه، ترجمهٔ مرتضی‌کلانتریان
بوطیقای ساختارگرا نوشتهٔ تزوتان تودوروف، ترجمهٔ محمد نبوی
بوی کافور، عطر یاس (فیلمنامه) بهمن فرمان‌آرا
بنیادهای‌اسطوره‌و حماسهٔ ایران جهانگیر کوورجی یاکوجی / جلیل‌دوستخواه
پدیدهٔ جهانی شدن نوشتهٔ فرهنگ رجایی، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ

گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی (۲جلد) نوشتهٔ کارل مارکس، ترجمهٔ باقر پرهام و احمدتدین
گزارش یک آدم‌ربایی نوشتهٔ گابریل گارسیا مارکز، ترجمهٔ جاهد جهانشاهی
گزیدهٔ شعرها (مجموعهٔ شعر) عبدالله کوثری
گفت‌وگو با بهرام بیضایی زاون قوکاسیان
گفت‌وگو با هربرت فون کارایان ریچارد آزبُرن / ترجمهٔ علی‌اصغر بهرام‌بیگی
ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی نوشتهٔ گابریل گارسیا مارکز، ترجمهٔ باقر پرهام
مانیفست پس از ۱۵۰ سال لئوپانیچ، کالین لیز، ترجمهٔ حسن مرتضوی
مبانی بازارها و نهادهای مالی نوشتهٔ فبوزی /مودیلیانی، ترجمهٔ دکتر حسین عبده‌تبریزی
مبانی فلسفه (آشنایی با فلسفهٔ جهان از زمان‌های قدیم تا امروز) آصفه آصفی
مبانی و اصول آموزش و پرورش نوشتهٔ دکتر علی تقی پورظهیر
مثلث‌سرنوشت (امریکا، اسرائیل‌وفلسطینی‌ها) نوم چامسکی، هرمز همایون‌پور
مجموعهٔ‌مقالات‌درنقدومعرفی‌آثار بهرام بیضایی گردآورنده زاون قوکاسیان
مدیریت مالی نوشتهٔ وستون / بریگام، ترجمهٔ حسین عبده و پرویز مشیرزاده
مرگ در آند نوشتهٔ ماریو بارگاس یوسا، ترجمهٔ عبدالله کوثری
مسائل عصر ایلخانان نوشتهٔ دکتر منوچهر مرتضوی
مفهوم سکونت نوشتهٔ کریستیان نوربری ـ شولتس، ترجمهٔ محمود امیریاراحمدی
مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی درسی و آموزشی نوشتهٔ دکتر علی تقی پورظهیر
مقدمه‌ای‌بر تحلیل‌سیاسی استریکلند؛ وید؛ جالستون، ترجمهٔ علی معنوی
مقدمه بر فلسفهٔ تاریخ هگل نوشتهٔ ژان هیپولیت، ترجمهٔ باقر پرهام
مکبث (نمایشنامه، همراه متن انگلیسی)ویلیام شکسپیر، ترجمهٔ داریوش آشوری، با پی‌گفتاری از دکتر بهرام مقدادی
منشأعالم،حیات،انسان و زبان گروه نویسندگان، ترجمهٔ جلال‌الدین رفیع‌فر
منش فرد و ساختار اجتماعی (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی) هانس گرت و سی. رایت میلز /اکبر افسری
منم فرانکو نوشتهٔ مانوئل واسکز مونتالبان، ترجمهٔ دکتر مرتضی کلانتریان
موسیقی سنفونیک نوشتهٔ ادوارد داونز، ترجمهٔ علی‌اصغر بهرام‌بیگی
موسیقی شعر نوشتهٔ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
مه‌سوار (داستان) نوشتهٔ علی صداقتی خیاط
نام دیگر دوزخ (منظومه) شاپور جورکش
نشانه‌شناسی نوشتهٔ پی‌یر گیرو ، ترجمهٔ محمد نبوی
نشانه‌ها و معاینهٔ بالینی بیماری‌های قلب و عروق نوشتهٔ علی‌اکبر توسلی
نظریهٔ اجتماعی مدرن (از پارسونز تا هابرماس) یان کرایب / عباس مخبر
نظم گفتار (درس افتتاحی در کُلژ دو فرانس) سخنرانی میشل فوکو / باقر پرهام
نقش زور در روابط بین‌الملل آنتونیو کاسه‌سه / مرتضی کلانتریان
نقطه‌ی ضعف نوشتهٔ آنتونیس ساماراکیس، ترجمهٔ مرتضی کلانتریان
نگاهی تازه به دستور زبان فارسی نوشتهٔ دکتر محمدرضا باطنی
نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی نوشتهٔ محمود روح‌الامینی
نُه‌مقاله دربارهٔ دانته نوشتهٔ خورخه لوئیس بورخس، ترجمهٔ کاوهٔ سیدحسینی و رادنژاد
وردی: نیروی سرنوشت نوشتهٔ دنا همفریز، ترجمهٔ ابراهیم مکلا
واگنر در بایرویت، نیچه علیه واگنر نوشتهٔ فریدریش نیچه، ترجمهٔ ابوتراب سهراب و عباس کاشف
وزن‌شناسی و عروض نوشتهٔ ایرج کابلی
«همیشه» بازار نوشتهٔ مینا جباری
یکپارچگی جهانی در بوتهٔ نقد نوشتهٔ فرهنگ رجایی، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ
یک‌رأی داوری و دو نقد رنه ـ ژان دوپویی و...، ترجمهٔ دکتر مرتضی کلانتریان
یاد بهار (یادنامهٔ دکتر مهرداد بهار) مجموعهٔ مقالات در فرهنگ و زبان‌های باستانی، تاریخ، ادبیات، زبان‌شناسی همگانی و گویش‌ها؛ ویراستاران علمی: دکتر علی‌محمد حق‌شناس، دکتر کتایون مزداپور و دکتر مهشید میرفخرایی، نوشتهٔ گروه نویسندگان

اسدم

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس
۱۳۷۴